محمد جعفر محجوب

طرائق الحقائق

تألیف: محمد معصوم شیرازی

(معصوم علیشاه)

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

طرائق الحقائق

تألیف: محمد معصوم شیرازی «معصوم علیشاه»

«نایب الصدر»

جلد اول

بافهرستهای اعلام واماکن وقبائل ونسبها و کتب



با تصحیح

محمد جعفر محجوب

از انتشارات

کتابخانه سنائی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

129874

حق چاپ وعکس برداری از این کتاب مخصوص کتابخانه سنائی است

چاپ از: چاپخانه احمدی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

دیباچه

کتاب عظیم طرائق الحقائق یکی از کتابهای بسیار جامع و مفیدی است که در دورهٔ قاجار صورت تألیف یافته ودر دوران حیات مؤلف وتحت نظروی لباس طبع پوشیده است . مؤلف کتاب محمد معصوم شیرازی که به نام طریقتی خویش معصومعلی شاه شهرت دارد ، از عارفان کامل و کاملان واصل دوران خویش و قطب سلسلهٔ جلیلهٔ نعمةاللهیه بوده‌است . وی بنا به تصریح‌خویش‌درجلد سوم طرائق‌الحقائق درسحرگاه‌شب‌چهارشنبهٔ چهاردهم ربیع الاول هجری قمری درخاندانی که پدر برپدر اهل فضل وتقوی وعلم وعرفان بودند (ومؤلف ترجمهٔ آنان را به تفصیل تمام درسومین جلدتألیف خویش آورده است) دیده به جهان گشودواز دوران کودکی‌به تحصیل علم وکسب معارف رسمی عصر خویش پرداخت .

این مقدمهٔ مختصر را حوصلهٔ پرداختن به ترجمهٔ مفصل مؤلف کتاب نیست ، خاصه‌آنکه مؤلف خود به جزئیات حوادث زندگی خویش در خاتمهٔ جلد سوم‌اشارت کرده وپژوهندگان‌را ازتحقیق‌وجستجودر راه روشن‌ساختن زندگانی پرماجرای خویش بی‌نیاز ساخته است و خوانندگانی که مایل به دانستن شرح حال مؤلف گران قدر این کتاب ممتع و مفیدند ، می توانند به خاتمهٔ جلد سوم کتاب رجوع کنند .

اما آنچه مؤلف در کتاب کمتر متعرض‌آن شده وخفض جناح واظهار فروتنی‌را کمتردرآن مقوله سخن گفته‌است ، بیان مراتب‌علمی ومیزان قریحه واستعداد وفضل و کمال‌اوست . این مطلب ، بامطالعهٔ دقیق اثر نفیس وی‌به دست می‌آید . مؤلف احاطه‌ای اعجاب انگیز به علوم رسمی عصر خویش‌از فقه وحدیث ومنطق‌و کلام وحکمت وفلسفه وتفسیروادب فارسی وعربی‌داشته وهمواره برای‌بیان مقاصد خویش‌به ماخذهای دست اول و امهات کتب هرفن

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

استناد کرده وشواهد بسیار آورده است. نگاهی مجمل، به فهرست کتابهایی که نام آنها درمجلد اول طرائق الحقائق آمده است، این نکته را به اثبات می رساند وازآن برمی آید که مولف در شریعت مجتهدی مسلم ودر حکمت فیلسوفی فرزانه ودرطریقت عارفی واصل است.

از شرح زندگانی او نیز، همین برمی آید. مؤلف در شیراز وعتبات عالیات، استادان متعدد دیده واز کتابهای مقدماتی هرفن گرفته تا مراتب عالی آن را، به کسب وتحصیل وتلمذنزد استادان یك فن، نه مطالعهٔ سطحی وآموختن اصطلاحات آن، فراگرفته است وچون تربیت خانوادگیش او را ازهرگونه تعصب وسختگیری وخامی برکنارمی داشت، باهرگروه نردصحبت باخته و به همراهی هر فریق طریقی سپرده و فرق گوناگون اعم از متشرع وفقیه وحکیم وفیلسوف وعارف وصوفی رایارشاطر بوده است نه بارخاطر.

ازهمین روی، وسعت اطلاع، واحاطهٔ وی برمعارف اسلامی وعلوم رایج عصرخویش حیرت انگیزاست، خاصه اینکه این سعهٔ اطلاع، با جهانگردی وسیر آفاق نیز درهم آمیخته ومؤلف در عین دانش اندوزی، رنج سفر نیز برخود نهاده وعلاوه بردیدن نقاط مختلف میهن خویش، ازعراق وهندوستان نیز دیدن کرده و سوانح سفر خویش را ضمن آوردن ترجمهٔ بزرگان و دانشمندان هر دیار و بقاع متبرکهٔ آن، در کتاب گرانبهای خود تعلیق کرده است.

ازین روی کمتر کتابی ازآثار دورهٔ قاجارهست که درآن این اندازه اطلاعات جامع و موثق در باب موضوعات مختلف بتوان به دست آورد، با آنکه دراین دوران کتابهای بسیارمفیدی مانند نامهٔ دانشوران وتذکرهٔ بزرگ مجمع الفصحا والمآثر والاثار و... تألیف شده است.

جلد اول طرائق الحقائق، به بیان مقاصد صوفیان وتعریف صوفی وتصوف ونقض وابرام هواداران ومخالفان این مکتب بزرگ اسلامی اختصاص یافته است و نویسندهٔ کتاب که ازصوفیان عالی مقدارست، با بی نظری وسعهٔ صدری که خاص بزرگان و برگزیدگان این طایفه است، اقوال مخالفان را ذکرمی کند وسپس با اتکاء به سنت وحدیث وآیات کتاب کریم آسمانی وسیرهٔ بزرگان ومجاهدان وعلمای بزرگ اسلام به ردآنها می پردازد و تنها در یك مورد از رد جواب ومعارضهٔ به مثل در برابر مخالفان تصوف امتناع می ورزد که آنان بر اثر ضعف وناتوانی سلسلهٔ خصومت جنبانیده و از در دشنام گویی درآمده اند.

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

در این کتاب احادیث و اخبار فراوان و متعدد ، به کرات از کتابهای بـزرگ شیعه مانند اصول و فروع کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار به شهادت آورده شده وازین روی درباب مسائل تصوف به صورت یك مأخذ دست اول درآمده است .

علاوه برفقیهان دسته‌یی دیگر ازدانشمندان نیزاز معارضان تصوف‌اند و آنان عبارتند از حکیمان و اهل فلسفه . مؤلف ، برای رد ایرادات ایـن گروه نیز به بحثی‌مستوفی پرداخته و با دقت وموشکافی ، ماحصل ایرادات و اعتراضات‌آنها را در کتاب‌آورده و جواب گفته است و البته پیش ازآغاز کردن بحث، به‌گفتگویی درباب حکمت وفلسفه و تعریف آن و ترجمهٔ حال حکیمان و فیلسوفان بزرگ یونان و اسلام پرداخته است .

ازین جهت طرائق‌الحقائق ، نه تنها برای صوفیان و کسانیکه متمایل به مشرب تصوف هستند سودمند است وآنان را ازمطالعهٔ کتب فراوانی که درین باب تألیف شده است بی نیاز می کند ، بلکه اطلاعات بسیار درباب مبـاحث فقهی و نیز حکمت و فلسفه در اختیار دوستاران اینگونـه مباحث می گذارد و علاوه بر تمام این مباحث ، ذهن وقاد و نظر تیز بین‌مؤلف نیز در ماجرای مکابره میان صوفی و فقیه و حکیم ، داوری مطمئن و بیطرف وفرزانه است که قضاوتهای اوهرگز از دایرهٔ انصاف و رعایت حق وعدل منحرف نمی گردد .

این‌مختصات ، جلد اول طرائق‌الحقائق را که اینك‌از نظرخوانندگان گرامی خواهدگذشت ، به صورت دایرة المعارفی درباب مقاصد صوفیان درآورده و حرفی را ناگفته و عقده‌یی را ناگشاده ونکته‌یی‌را شرح‌ناکرده و طرفی را نابسته نگذاشته است .

در مجلد دوم و سوم مؤلف به استقصا در باب سلسله های گوناگون تصوف شیعه و سنی پـرداخته و اصول اعتقادات و پیران هر سلسله را بـه شرح باز نموده‌است . منتهی جلد دوم خـاص ترجمهٔ متقدمان ومتوسطان و جلد سوم مختص شرح حال معاصران مؤلف و پیران سلسلهٔ اوست .

طرائق‌الحقائق در زمان‌حیات مؤلف ، به سال ۱۳۱۳ هجری قمری در تحت نظارت وی به بهتر صورتی لباس طبع پوشیده است و ازین روی در طبع مجدد آن به مقابلهٔ نسخه‌های خطی و روش انتقادی‌که معمول بـه طبع و انتشار متون قدیمی است حـاجت نیست . تنها کوششی که باید کرد اینست‌که غلطهای بسیار نادر نسخهٔ اصلی ـ که چیزی جز طغیان قلم کاتب

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

آن نیست ـ اصلاح شود و غلطی تازه در کتاب راه نیابد .

مصحح طبع حاضر کوشیده است که این وظیفه به نحو احسن انجام یابد و تا آنجا که با وسایل فعلی طبع در ایران معمول است ، غلط در آن کمتر راه یابد و درین راه از هیچگونه دقت و بذل توجهی فروگذار نکرده است اما متأسفانه بعضی غلطهای جزئی چاپی و ریختن و شکستن حروف درزیر ماشین طبع ، اجتناب ناپذیر است . اما اینگونه غلطها را خوانندگان به ذوق سلیم خویش توانند دریافت و امیدوار است که غلطی فاحش که مقصد اصلی کتاب را دگرگون سازد در آن راه نیافته باشد .

اما کار بسیار قابل ذکر و شایان توجهی که در طبع و تصحیح این کتاب صورت گرفته است و مزیت انکار ناپذیر این طبع نسبت به طبع سابق به شمار می‌آید ، تهیهٔ فهرستهای چهارگانه است . در پایان کتاب فهرست اعلام و اماکن و قبایل و نسبتها و نیز فهرست کتابهایی که نام آنها در کتاب آمده است الحاق شده و تهیه و تنظیم این فهرست ، چنانکه از حجم قابل ملاحظهٔ آن نیز بر می‌آید ، کاری سخت دشوار و شاق بوده است و اگر پایمردی و دستگیری دوست و همکار عزیزم آقای اصغر دستگیری کارمند محترم ادارهٔ تند نویسی مجلس شورای ملی مددکار نمی‌گشت امکان آن بود که این آرزو به حصول نپیوندد و این مهم انجام نیابد و ازین روی سپاسگزاری از ایشان را برای مساعدت در این کار خیر ، در این مقام واجب می‌بینم .

درباب ترجمهٔ حال مؤلف و دیگر آثار وی ، و آنچه خود در پایان جلد سوم طرائق‌الحقائق ناگفته گذاشته است ، مدارك و اسنادی نزد بازماندگان آن شادروان وجود دارد . در آغاز کار کوشش شد که این مدارك و اسناد نیز برای تهیهٔ مقدمهٔ جلد اول مورد استفاده قرار گیرد . اما بدبختانه کسیکه مدارك واسناد مورد بحث دراختیار وی بود ، درتهران حضور نداشت . امیدواریم که بتوانیم این مدارك را در مقدمهٔ مجلد دوم مورد استفاده قرار دهیم .

به منظور حسن ختام ، مقدمهٔ خود را با تقریضی که مرحوم میرزا محمد حسین خان فروغی ملقب به ذکاءالملك مدیر دارالترجمهٔ دولتی برطبع نخستین این کتاب نگاشته است پایان می‌بخشیم :

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تقریض

علم عرفان را که معرفت حضرت سبحان جل‌جلاله باشد ازمیان‌معارف وعلوم به اعتبار موضوع و استکمال مبدأ و منتها درجه و رتبهٔ اولی‌است و از میان تراجم احوال بزرگان و رجال شرح زندگانی مشایخ و عرفا و کملین اولیا به نگارش‌انسب واولی. چه به حکم تجربه و وجدان‌سر گذشت اهل صفا وحال زنگ کدورت و ملال ازلوحهٔ دلها زداید و سالك مسالك طریقت را بحقیقت شایق و مولع نماید چنانکه ذکر آب برتشنگی بیفزاید و احیاناً گفتن وشنیدن سردلبران سرگرمی‌آرد ودل‌رباید

تذکرنی خدیه و الحسن احمر لظی مهجتی والشیء بالشیء یذکر

بلی یاد یاران مورث جوش و هیجان است و باد مقدمهٔ ابر و باران و جذبهٔ جان نتیجهٔ ورد زبان و رازهای نهان درگفتگوهای عیان. چنانکه اسم نجد رسمی ازوجد و ذوق است و حرف شیرین علت معدهٔ شور وشوق و خردمندان آزموده گفته‌اند: قصهٔ لیلای عاقل را مجنون کند وداستان عذرا غافل را وامق و مفتون نماید. پس نقل عاشقان وحدیث محبان عشق ومحبت آرد وفرخنده رهروی که این‌راه سپاردیعنی بتفصیل واجمال وگزارش حال نزدیکان‌ساحت اقدس پردازد و دفتر ودیوانی مزکی ومقدس مرتب ومدون سازدکه مرآت جمال‌ارباب کمال باشد ونمایندهٔ‌اعمال‌محتشمان باعزت وجلال. جامع اقوال گویندگان فارغ از قیل وقال و صاحبدولتان بی‌مکنت ومال.

فقیران منعم گدایان شاه فروزندهٔ چهرهٔ مهر ومه

برهنه سران‌رها کرده‌تن بمالیده در زیر پا ما و من

منی‌هشته وگشته‌ازخودجدا زجان تن زده بیخودوباخدا

و وصف و نعت محامد و محاسن جمعی پریشان که صیت غرائب و عجائب اطوار ایشان ازشرق به غرب می‌رود واسباب شگفتی وحیرت غریب و بومی می شود یعنی درویشان غنی و تهی دستان مستغنی ، خرقه پوشان

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تاج بخش وسواران بی‌شبدیزورخش، ساجدان قائم وراکعان‌دائم، خویشان از غیر بی خبر ودوستان خیر ودافعان شر، باده نوشان بزم ولا و سپرهای تیر بلا، غـواصان بحر فنا ومالکان ملك بقا، مختصر آنـان که مهمان نامی جهان‌ایشان را ستوده ودر بیان حال رفعت‌اشتمال هریك فرموده‌اند :

مست ازل از می ربانی　　باقی بخدا و ز خود فانی
آزاد بقید گـرفتـاری　　آباد ز دولت ویرانـی
نه دیده بشوکت فغفوری　　نه گفته ز حشمت خاقانی

و اهل خبر دانندکه صاحبان سعادت وتوفیق و ساقیان رحیق تحقیق از این صهبای صافی مکرر به ساغر نموده و به جرعه نوشان محفل ارادت و صفهٔ صفوت بیش وکمی پیموده امـا نه چندانکه سیر و سیراب شونـد و آسوده ازرنج مخموری و التهاب گردند یـ.؟ تذکرة‌العرفا بسیار نوشته‌اند وکتاب کامل کم است و تکمیل نواقص همیشه ازکارهای اهم بلکه برتمام اعمال مهمه مقدم و خصوصاً در ایـن دور و زمان که به فـر دولت و اقبال شاهنشاه معارف پناه دوران سلطان سلاطین کـاردان شهریار نصفت نشان محیی‌آثار عدل واحسان و ماحی مراسم بغی و عصیان السلطان مظفرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه وسلطانه ویمن توجه و تربیت وزیر روشن ضمیر کافی و خواجهٔ قدردان معظم ملجأ اعاظم و اعیان کهف علم و عرفـان و مرجع دانشمندان جهان حضرت مستطاب اشرف‌امجد افخم میرزا علی‌اصغر خان امین السلطان صدراعظم ادام الله اقباله و ضاعف اجلاله عالم وعارف بر سلم استعلا و صعود رو به ترقی نموده هیجان این قوت گرفته و ذوق آن افزوده مسطورات علمیه ومـؤلفات سابقه کائناًما کـان طلب و میل حـالیه راکفایت‌ننماید وجواب مردم عصرکاوش را ندهد. سائل گـریبان مسؤول را زود رها نکند و مسؤول به آسانی ازچنگ سائل نرهد. روشنتر بگویم عرفان اگر با علم و حکمت و براهین و ادلهٔ قاطعه و سندهای صحیح معتبر و خبرهای راست درست و روایات مربوط منقول‌وحکایات مضبوط معقول و اشارات استوار و بشارات مایه دار نباشد امروز بخرج واقفان‌مواقف و ناقدان‌کاشف نرود و روندهٔ مستسقی جز بدیدار دجله متقاعد نشود و آنها که رهنوردان این طریق بوده واین راه بقدم‌تحقیق پیموده سروده‌اند:

کجائی ای فرات راحت و نیل نشاط افزا
که من از تشنگی در این بیابان سخت بیتابم
بهل پیمانه را یکسو که با این سوزش و گرمی
کم از جیحون اگر آری نخواهد کرد سیرابم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وازطرف دیگر آن اصلهارا بدلی نیز باشد که درچشم بی‌بصیرتان بیك طرفة العین خروار ها خار و خاك پاشد جان عارف را بلب رساند و دل متعارف را خراشد . و اضلال خاصه در زمان حال سرآمد صنایع و اشغال است اقبال اقبال متمهدی و دست دست دجال وکوآن ممیزی که بداند هر زلال درخشنده آب نیست وبه مشاهدهٔ لمعان سراب تشنه سیراب نگردد. از نقش دیوار کار لعبتان فرخار برنیاید و صورت بی‌جان راه جنان نزند. استدراج جای کرامت نگیرد و اعوجاج رنگ استقامت نپذیرد . شفا در قول حکیم است وحرف علیل سقیم. کاشی بمحض سبزی زمرد نشود و ترب سیاه و کلم را ریشه تربد نباشد .

و فی‌الاحباب مختص بوجد　　و آخر یدعی معه اشتراکا
اذااستبکت دموع فی‌خدود　　تبین من بکی‌ممن تباکی

مختصر از آنجا که انسان طبعاً رو بکمال دارد می‌رود و درهر گام بنابرتوسیع دایرهٔ خبرت نقص‌را پشت سرمی گذارد مصنفات جلیله ومؤلفات رائقه نیز همین راه می‌سپارد و چنانکه افتاده و دانی وهر شب و روز در اوراق و صحف خوانی مسطورات امثال ناسخ نوشته های پار است یامتمم آن عمل و کار. و مصداق این گفتار و مفهوم این اشعار کتاب عزیز طرائق الحقائق ازآثارقلم معجز رقم جناب مستطاب سلالة الانجاب الاطیاب عارف روشن ضمیر و نقاد خبیر جامع کمالات صوری و معنوی و محسنات ظاهری و باطنی صاحب قصبات سبق و قدح معلی قطب و محور گردون معرفت و محیط و مرکز دایرهٔ درایت نقاوه و نتیجهٔ کاملین و اصلین صدرالمتألهین و بدرالموحدین آقای حاج میرزا معصوم نایب‌الصدر دامت برکاته وافاضاته میباشد که هم حاوی تراجم احوال رهروان و رهبران طرق و شوارع دانش است وهم مفسر دقایق وحقایق افکار و سرائر مبصران اهل بینش. هرشطر آن شرح مشبعی از نکات است و هر سطر جدول و نهری ازآب حیات. معنی‌جمع الجمع وسدباب تفرقه و در ربط وارتباط مطالب عالیه وپیوستگی تحقیقات عرش و تدقیقات آسمانی کالحلقة المفرغة معرف اکابر فلاسفه و حکمای سلف و مبین مرام متصوفه و عرفای خلف . گنجینهٔ احادیث و اخبار مأثوره و مخزن کنوز و اسرار مکنونه .

سفینه‌ای که مسافردرآن چوجای گرفت
رسد به ساحل مقصود و جایگاه نجات

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

خزینه‌ای که گهرهای علم و عرفان را
گرفته است ز اعلام فضل و از اثبات

و یعلم‌الله که آن نگارندهٔ بارع و مصنف مقدام بقدم استقصا این راه رفته بلکه مسالك و مناهج حقیقت را از گرد و خاك کلفت پاك کرده و رفته اجر اودر این زحمت و مشقت عظیم بر خدای منان است و موضوع معظم عرفان قادر سبحان و فرشتگان قدردان ملکوتیان با عظمت وجبروت و ساکنان خطهٔ لاهوت .

باید دانست جناب مستطاب مؤلف در حجر تربیت پدر معظم خود مرحوم قطب‌العارفین و قدوة‌الواصلین حاجی زین‌العابدین معروف به حاجی میرزا کوچك نایب‌الصدر ملقب به رحمتعلی‌شاه و عم والد خویش حاوی مزایای جلیه ومفاخرسنیه صاحب انفاس قدسیه جامع شمل علم‌وعرفان مرحوم حاجی‌آقا محمد مجتهد شیرازی اعلی‌الله مقامه تکمیل شده و باین مقام منیع فایز گشته بعبارة اخری و در حقیقت چکیدهٔ کار است نه چسبیده و آشناست نه بیگانه. با معالم و معارف همسایه بلکه همخانه است وساکن یك کاشانه و من بنده خود در عنفوان جوانی در دارالعلم شیراز به شرف دخول‌انجمن شریف و حوزهٔ افاضت مرحوم حاجی آقا محمد قدس سره مجاز گشتم و دارای مزیت و اعزاز، بهره بردم وفیض دیدم و فهمی سعادت که به‌آن‌مرتبت و مفاوضت مستسعد گردیدم .

نیز از مزایای جناب مستطاب مؤلف دامت عوارفه السنیه سفرهای عدیده و سیاحتهای عارفانه است که در داخله و خارجهٔ مملکت از اقطار هندوستان و ترکستان و بلاد و ولایات دولت عثمانی کرده‌اند تا سیرانفس وآفاق هر دو را کامل‌نموده باشند بندربمبئی‌وشهرقسطنطنیه ، دریای‌مرمره و بغاز داردانل ، سمرقند و بخارا ودیگر جاها و سرآمد آنجمله زیارت حرمین شریفین مکهٔ معظمه اجلها الله که کعبه ومشعر صفاست بامروه و منی و مدینهٔ طیبه احلنا الله بها که مهبط قاطنین ملاء اعلی و سفرنامهٔ موسوم به‌تحفة‌الحرمین نوشته وآن الحق از نگارشهای عالی است و حاوی‌مطالب متعالی و چند سال پیش طبع و منتشر گشته اکثر دیده‌اند و از فواید آن مستفید گردیده وآن سیاح جهان معرفت درآن اسفار با رجال کبار هر قطر و دیار ملاقات نموده و از میامن انفاس مشایخ و اوتاد و علما و فضلای‌بلاد و صحبت مردم نیکونهاد و برمدرکات سابقه بس‌معلومات افزوده است. و از شرح مسطور مستفادمی شود که مصنف طرائق‌الحقائق اهل مجاهدت و

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مراقبت است وثمرهٔ مجاهدت ومراقبت مشاهدت و مکاشفت و باآن مقدمات و این نتایج می‌توان دانست وگفت که پایه ومایهٔ کتاب چیست و چند است و مقدمه و خاتمه وهرشش وصل یعنی فصول آن قیمتی وسودمند. امید که نفع آن خاص و عام را شامل شود و مقصود اصلی حاصل گردد .

و از آنجا که جناب مستطاب اجل اکرم کریم سنی القدر رفیع الهمم محیط المعالی و المکارم صاحب المفاخر و المآثر مخبرالدوله حسینقلی خان از اکابر وزراء دام اقباله که ذکرخیر وترجمهٔ حالش در همین کتاب مسطور است و بمعارف پروری در اقطار عالم مشهور همواره با اهل حال و کمال رایگان است و ناشر فضایل و عواید بزرگان برای دعای دولت شاهنشاه اسلام پناه روحنا فداه وتأیید سالکان راه در طبع و نشر این کتاب مستطاب همتی بسزا کردند و کاری بجا، امید که ثواب آن عاید روزگارسعادت آثار آن بزرگوار شود و یادگار خجسته از ایشان در جهان خلود پایدارماند. و آخرالامر من بنده که از دریافت تجلیات اربعهٔ ذاتی و صفاتی و آثاری و افعالی بی‌نصیب و بهره‌ام و بحرمان وخسران شهره امیدوارم ازجلوهٔ وصلهای شش گانهٔ این کتاب و همت احباب بجائی رسم و بچیزی بینم و بیش از این در کنج بیخبری غافل و ذاهل ننشینم چه اصل عرفان یادی بعد از فراموشی است وگفتنی پس از خاموشی و از روان مطهر سید انبیاء و سرور اولیا صلوات‌الله علیهمامدد می‌طلبم که دستم بدامن نبوت خاصه وولایت مطلقه بند شود وسرم درپای پاکان آن هردوساحت قدس و ناحیت مقدسه بلند بحق الحق و الشرف المطلق و اناالعبد الجانی محمد حسین الاصفهانی المتخلص بـه فروغی الملقب ذکاء الملك.

فی شهر صفر من شهور سنه ۱۳۱۸ هجری

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله وقل الحمدلله وسلام علی عباده الذین اصطفی

امابعد چنین گوید بندهٔ شرمنده الراجی الی عفوربه ابن رحمتعلی نعمةاللهی الشیرازی آنکه شبی چون روز نیکبختان از تجلی انوار دلدار زاویهٔ دل و خلوتخانهٔ کل روشن بود و از رشحات ابر رحمت صفای گلشن خاطر راغبان غیری نه شاهد بخت در آینهٔ ضمیر جلوه نمود ومطرب وقت درعود وجود بنغمهٔ داود این دو بیت راسرود :

ابروباد ومه وخورشیدوفلك درکارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهرتوسرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که توفرمان نبری

ودرآن خلوتخانه پیرفرزانه بطریق رحمت وشفقت نصیحت چنین فرمود که در این عهد فرخنده مهد از حسن نیت پادشاه درویش دوست و امنای حضرت او بازار ارباب معارف وعلوم را رواج است ومتاع اصحاب عناد ولجاج راکساد.

بحمدالله والمنه بکام و آرزوی دل چودرگلزار اقبالش توداری خلوتی حاصل

خوشترآنکه بحکم **واما بنعمة ربك فحدث** درمعرفت احوال اقطاب رجال طریقت و منزلت مشایخ ارباب حقیقت قدس اسرار هم بانتظام و اتصال سلاسل تذکره‌ای تألیف نمایدکه بهترین خدمتی است بعالم انسانیت ونیکو هدیتی است بپاداش عطیت این دولت ابدمدت .

لاخیل عندك تهدیها ولا مال فلیسعد النطق ان لم تسعدالحال

چنانکه در خبر است قال النبی علیه‌الصلوة و السلام اللهم ارحم خلفائی قیل یا رسول‌الله و من خلفائك قال(ص)الذین یأتون‌من بعدی یروون حدیثی وسنتی ویعلمونها ـ الناس بعدی ـ رواه‌الصدوق‌علیه الرحمة فی‌آخرالفقیه و فی روایة هل الدین الامعرفة ـ الرجال .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و قال حمدویه بن نصیرالکشی حدثنا محمد بن‌الحسین بن ابی‌الخطاب عن محمدبن سنان عن حذیفة‌بن منصور عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال اعرفوا منازل الرجال منا علی قدر رواياتهم عنا .

وفی الکافی باسناده عن ابی عبدالله علیه السلام یقول اعرفوا منازل الناس علی قدر روایتهم عنا .

شیخ جنید را پرسیدند که مریدان را از کلمات مشایخ و حکایات ایشان چه فایده گفت تقویت دل و ثبات قدم بر مجاهده و تجدید عهد طلب میکند گفتند این را مؤکدی از قرآن داری گفت بلی، قال سبحانه: **وکلانقص علیك من انباء الرسل ما نثبت به‌فؤادك** فکلمات المشایخ جندمن جنودالله فی ارضه و مقامات الرواسخ شهد من شهودالله و اسرار المشایخ درراوقلوب العارفین اصد افها و عند ذکر الصالحین ینزل‌ـ الرحمة وشیخ‌شرف‌الدین گفته است مردان در قبور وحقایق در سطور مستورند و فی‌ـ الکافی باسناده عن مفضل بن عمرو قال : قال لی ابوعبدالله اکتب و بث عنك فی اخوانك فان مت فاورث کتبك بینك فانه یأتی علی الناس زمان هرج لا یأنسون فیه الا بکتبهم .

لهذا برحسب اشارت غیبی و بشارت خطاب لاریبی شروع در انجام امر مرجوع نموده و آن مجموع را **طرایق‌الحقایق** نام نهاده و نسأل الله تعالی ان یجعله ذخیرة‌ـ لیوم المعاد .

«

آنچه نص است و آنچه اخبار است — و ز مشایخ هر آنچه آثار است
اندرین نامه جملگی جمع است — مجلس انس را یکی شمع است
گرچه بسیار دیده شد تألیف — کس‌ندیده بر این صفت تصنیف

ومرتب ساخت این دفتر را بمقدمه و شش وصل و خاتمه . مقدمه مشتمل بر سه اصل است .

اصل اول : در توضیح حقیقت علم و اوصاف عالم و آداب متعلم .
اصل دوم : در تحقیق معنی حقیقی صوفی و وجه تسمیه و نسبت آن .
اصل‌سوم : در بیان رجوع تربیت و اخذ طریقت و خرقهٔ ارادت هریك ازسلاسل صوفیان صفوت نشان بحضرت ولی الاولیاء علیه‌السلام .

وصل‌اول : در ذکر اشخاص مشرفین‌خدمت حضرت مولی‌الموالی که اصحاب سر آنجناب بوده‌اند .
وصل دوم : در ذکر سلسله‌ای که بتوسط حسن بصری قدس سره جاری شده و ترجمهٔ وی ومشایخ آن‌سلسله .
وصل سوم : در ذکر سلسله‌ای که بتوسط کمیل قدس‌سره‌جاری شده و ترجمهٔ‌وی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ومشایخ آن سلسله .

وصل چهارم : در ذکر سلسله‌ای که بتوسط ابراهیم بن ادهم قدس سره جاری شده و ترجمهٔ وی ومشایخ آن‌سلسه .

وصل پنجم : در ذکر سلسله‌ای که بتوسط شیخ ابو یزید بسطامی قدس سره العزیز جاری شده و ترجمهٔ جمعی از معارف معاصرین آنجناب و توضیح حال طایفهٔ کیسانیه و اسماعیلیه و نصیریه .

وصل ششم : درذکرسلسله‌ای که بتوسط جناب معروف کرخی قدس روحه جاری شده و سلاسل چهارده گانه که از بحر معروفی منشعب گشته و شرح حالات مشایخ سلسلهٔ علیه نعمة اللهیه که مقصود اصلی از این تألیف ترجمهٔ آن حضرات بود .

خاتمه : در ذکر شمه‌ای از احوال راقم و ترجمهٔ جمعی از معاصرین ازمعارف و ارباب یقین که فیض خدمت و صحبت ایشان را ادراك نموده و بحقیقت آنگه بخیرختام و شرف اتمام مقرون گردد که در نظر ارباب معرفت پسندیده آید و تشریف قبولش ارزانی فرمایند .

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و چه درنظرآید

ان هذه تذکرة فمن‌شاء اتخذالی‌ربه سبیلا .

اصل اول : در توضیح حقیقت علم و اوصاف عالم و اوصاف عالم و آداب‌متعلم.

بدانکه علم در لغت بمعنی دانستن و شناختن شیء است در قاموس می گوید علمه کسمعه علما بالکسر عرفه و علم هوفی نفسه و نیز در آن کتاب در مادهٔ عقل میگوید : العقل العلم تا باین عبارت که حق آنستکه عقل نوریست روحانی که باو ادراك می کند نفس علوم بدیهی و کسبی را و بعضی از اهل لغت تصریح نموده اند که اگر علم بمعنی یقین بوده باشد متعدی بدو مفعولست و هرگاه بمعنی معرفت بوده باشد متعدی بیك مفعول می‌شود و علم و عرف هردو بمعنی یکدیگر استعمال شده است و در فرقان مجید آمده است **لاتعلمونهم الله یعلمهم ای‌لاتعرفونهم‌الله‌یعرفهم** و قال **عزاسمه مما عرفوامن‌الحق‌ای‌علموا** وفرقی که میان علم ومعرفت گفته‌اند برحسب اصطلاح واعتبار است وهردومشارکند درمسبوق بودن‌آنها به جهل [۱] ودر اصطلاح‌علم را اطلاقات و معانی

۱ــ قال‌المحقق الشریف فی‌حاشیته علی‌شرح مطالع الانوار فی‌تحقیق معنی‌العلم و المعرفه ثم ان هیهنا معینین‌آخرین‌الاشاره فی‌الکتاب الیهما احد هما ان‌المعرفة تطلق‌علی الادراك الذی بعدالجهل والثانی‌انها تطلق علی‌الاخیر من‌الادراکین بشیء واحد بتخلل بینهما عدم ولایعتبرشیی من‌هذین القیدین فی‌العلم و لهذا لایوصف الباری تعالی بالعارف ویوصف بالعالم . وقال‌المحقق الدوانی فی‌هذا المقام و معنی‌آخرذکره الراغب و غیره و هو ان المعرفة العلم بالشیی‌من‌قبل‌آثاره و کانه مأخوذ من‌العرف بمعنی‌الرائحة کمایقال استشممت بهذا المعنی .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

است . یکمرتبه علم‌میگویند و مقصود صورت حاصله درذهن‌است واین‌صورت حاصله را مراتبی‌است پس اگرمقرون بحکم‌باشد مثل‌آنکه گوئی‌زید قائم‌است یاقائم‌نیست‌آنراتصدیق گویند و اگر نه تصور باشد و هریك از آن دو یا بدیهی است یا نظری و نسبت اگر با احتمال خلاف و تجویز نقیض آن‌حکم بوده باشد آن‌راظن نامند و طرف مرجوح را وهم واگر احتمال دیگررود اورا جزم و اعتقاد خوانند و جزم و اعتقاد اگرمطابق واقع وممتنع الزوال باشد بتشکیك مشکك آن‌را یقین‌گویند و الا تقلیدش نامند و معلوم شد ضمناً که صورت تشکیك در صور تصدیق داخل نیست زیراکه معنی تصدیق آن شد که مقرون بحکم و اذعان بنسبت ایجاب یا سلب باشد و تشکیك عدم الحکم است پس از تصورات است . ویکمرتبه علم میگویند و مراد بـاو یقین‌فقط است چنانکه گفته اند در تعریف علم‌هوالیقین الذی لایدخله الاحتمال. واصل‌درمعنی علم بحسب لغت‌وشرع وعرف همین است و یقین اگر از مرتبهٔ برهان تجاوز ننموده علم الیقین او را گویند و اگر بدرجهٔ عیان رسیده عین‌الیقین نامند و اگر از مشاهده بمقام فنا رخت کشیده حق الیقین خوانند ودرفرقان مجید به هرسه یقین‌تصریح فرموده .

و یکی از معاصرین متلبس بلباس ارباب یقین در نثریات خود برای یقین مرتبهٔ چهارمی اختراع نموده و تحقیق باردی ابداع فرموده و نامش را بردالیقین نهاده و او را اعلی مرتبه میداند از مقام حق‌الیقین ۲ و چون در این جاموقع شرحش نیست حواله بموقع ذکرش باید نمود .

ویکمرتبه علم میگویند و اعتقاد راجح مستفاد از سند یقینی یا ظنی را می‌خواهند ویقین چنانکه مذکور شد فردی از افراد تصدیق است و مراد بمطلق تصور یعنی اعم‌از آنکه ادراك امر واحد یا ادراك امور متعددهٔ بدون نسبت باشد .

و در تفسیر این‌علم چنین گفته‌اند : انه تمیز لایحتمل متعلقه نقیض ذلك التمیز .

و بعضی علم باین معنی را چنین توصیف نموده‌اند :

انه صفة توجب لمحلها وهی‌النفس تمیزالا یحتمل متعلق ذلك التمیز نقیض ذلك التمیز و تعریف و توصیف اول ادل و اخصر است بعلاوه آنکه تفسیر ثانی‌محل بسی ابحاث است یکی آنکه علم نفس‌انکشاف است نه ما به الانکشاف ودیگرآن که مستلزم آنستکه تصور علم نباشد بلکه موجب علم باشد و دیگر آنکه تصدیق که ایجاب حکم یا سلب حکم باشد علم نباشد بلکه موجب علم باشد .

۱ــ مقصود مرحوم میرزا بابای ذهبی است علیه الرحمه و در رساله‌ای کـه نامش تام‌الحکمه نهاده‌اند این‌تحقیق را نموده‌اند .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و عین القضاة همدانی قدس سره در تمهید پنجم از تمهیدات علم مفروض را چنین تعریف نموده که العلم معرفة المعلوم علی ما هو به و بعضی گفته‌اند که العلم حضورمجرد عند مجرد وبلسان امناء رحمان چنین تفسیرشده العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و محققین گفته‌اند که علم را نتوان تحدید نمود چنانکه محقق طوسی قدس سره در تجرید می فرماید و لا یحد العلم‌واما آنچه در تعریف علم گفته‌انـد تعریف لفظی است و بیان این‌مطلب را نموده‌اند بآنکه علم بدیهی التصور است و تحدید از برای کسبی است و بعضی گفته‌اند که ممکن نیست تعریف علم زیراکه هرچه غیر از علم است دانسته نمیشود مگر بعلم و تحقیق آنستکه گفته شود علم من حیث هو بسیط است و مرکب از جنس و فصل‌نیست تا حدی برای او آورند چنانچه وجود را نتوان تحدید نمود وعلم یانفس‌تحقق وجود است یا ازعوارض وجود است بحسب مفهوم نه بحسب تحقق مثل نوریت و خیریت و شعور و امثال اینها و از سنخ ماهیت نیست و تعریف از برای ماهیت و بماهیت‌است و دیگر آنکه معرف باید مساوی یا اجلی از معرف باشد و لااعرف من العلم .

الاعلام فی‌ان‌العلم من‌اية مقولة وخیرختام بان‌العلم اجل‌من‌ان یکون من‌المقولات ومن‌الله الاستعانة

مشهور در نزد ارباب حکمت وکلام علم از کیفیات نفسانیه است و فخررازی جنس علم را اضافه میداند یعنی علم از مقولهٔ اضافه است و بعضی از مقولهٔ انفعال می دانند و توضیح این مطلب بنابر اصطلاح قوم چنین است که هر موجودی یا جوهر است یاعرض.

تعریف‌جوهروعرض و تعریف رسمی جوهر را چنین‌نموده‌اند که: الجوهر ماهیة اذا وجدت فی الخارج کانت لافی‌الموضوع واقسام جوهررا گفته‌اند پنج است هیولی و صورت و جسم که مرکب است از هیولی و صورت و نفس و عقل .

وعرض‌راچنین‌ترسیم کرده‌اند که ماهیةاذاوجدت فی‌الخارج کانت‌فی‌الموضوع‌یاآنکه بگویند: ممکن یکون کونه فی‌نفسه عین‌کونه فی‌موضوعه و عرض را بنابرقول ارسطو و مشهورنه مقوله گفته اند: کم وکیف ووضع واین وملك که اورا جده نیز گویند و متی و اضافه و ان‌یفعل و ان ینفعل و بنابراین مقولات ده تااست یکی جوهـر و نه عرض و مراد از مقولات اجناس عالیهٔ موجودات است .

و بعضی چون شیخ ابو علی‌بن‌سینا مقولات عرض راگفته‌اند منحصراست بسه مقوله مقولهٔ کم وکیف و نسبت و سایررا راجع باین سه نموده‌اند وبعضی گفته‌اندکه مقولات عرض چهار است : این ثلاثهٔ مذکوره وحرکت وباقی را راجع به این چهار دانسته‌اند و تفصیل این مجملات در موضع خود مذکـور است و مناسب مطلب مقصود بیـان تعریف کیف و اقسام اوست .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بدانکه تصریح نموده‌اند بر حسب برهان که اجناس عالیه را طریق بسوی تعریف آنها نیست مگر برسوم ناقصه زیرا که جنس عالی را دیگر جنسی نیست و الا عالی نیست وچون جنس الاجناس را جنس نباشد فصل نیز نباشد که مالاجنس له‌لافصل‌له .

تعریف کیف

و از برای کیف نیز نیافته‌اند خاصهٔ شامله‌ای را که برسم ناقص او را تعریف نمایند لهذا بقیود عدمیه او را ترسیم نموده اند و تخصیص داده‌اند اورا باجتماع آن قیود که خاصهٔ مرکبه باشد ازسایر مقولات چنانکه گفته‌اند که کیف عرضی است که ذاتش اقتضای قسمت و نسبت ننماید و بقید عرض جوهر خارج شد و بقید عدم قسمت کم خارج شد و بقید عدم نسبت اعراض دیگر بیرون رفتند و بعضی ترسیم کیف را چنین نموده هوالذی یعرض بهیئة قارة بلاقسمة ونسبة وامهات اقسام کیف چهاراست : کیفیات محسوسه مثل زردی طلا و سرخی خجل وشیرینی قند و کیفیات استعدادیه مثل سهولت قبول مرض سهولت قبـول صحت و کیفیات مختصه بکمیات مثل استقامت و انحنا و زوجیت و فردیت و کیفیات نفسانیه مثل علم وقدرت و اراده و جبن و شجاعت و این کیفیات نفسانیه را در جملهٔ اجسام مختص بذوات الانفس حیوانی دانسته و جماد و نبات را از این کیفیات عاری می دانند و این بر دوقسم است اگر کیفیة راسخـه باشد اورا ملکه نامند و اگر غیر راسخه باشد اورا حال گویند .

اشکال بر بودن علم از کیفیات نفسانیه

و در اینجا اشکال معروفیست وشیخ درالهیات شفا اشاره به‌آن نموده میفرماید که و اما علم بدرستیکه در آن شبهه است و بیانش آنستکه از برای قائل است که بگوید آنکه علم چیزیست که کسب شده باشد از صور موجودات در حالتیکه مجردباشد آن‌صور از مواد خودشان و این صور بعضی از آن ها جواهر وبعضی اعراض است پس اگر صور اعراض اعراض باشد جوهر چگونه میشود اعراض باشد زیرا که جوهر آنست که لذاته جوهر باشد پس ماهیت جوهر در موضوع نمیباشد و ماهیت وی محفوظ است خواه نسبت داده شود آن ماهیت جوهر بسوی ادراك عقل مر او را یا نسبت داده شود بسوی وجود خارجی آن و در جواب از این اشکال میفرماید پس میگوئیم بدرستیکه ماهیت جوهر جوهراست باین معنی که جوهر آن موجودیست که دراعیان محتاج بموضوعی نباشد و این‌صفة نیز موجود است از برای ماهیت جوهر معقوله یعنی این ماهیت معقوله از امریست که وجودآن امر در اعیان نمیباشد در موضوعی و اما وجودآن در عقل باین‌صفت پس نیست در حد جوهر من حیث هوجوهر. بعد از آن میفرماید پس اگر گفته شود که بـاین تحقیق ماهیت‌جوهر یکمرتبه عرض شد و یکمرتبه جوهر و حال آنکه بودن شیء واحد جوهر و عرض منع نموده‌اید در جواب این سخن میفرماید پس میگوئیم بدرستیکه ما منع کـردیم آن کـه بوده باشد ماهیت شیء که یافت می‌شود در اعیان یکمرتبه عرض باشد آن‌شیء ویکمرتبه

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

جوهر باشد تا آن‌که بوده باشد آن‌شیء در اعیان محتاج بسوی موضوعی و در اعیان محتاج نباشد بموضوعی و منع نکردیم اینکه معقول این ماهیت بگردد عرض ای تکون موجودة فی‌النفس لاجزء منه و ضمیر منه راجع‌است بنفس بتأویل‌او بمحل و حاصل .

مقصود از این کلام آنستکه نفس موضوع است از بـرای این صورت حاصله از جوهر پس آن صورت عرض است نه‌آنکه نفس محل باشد از برای آن صورت زیرا که نفس در تقوم خود محتاج بصورت نیست مانند هیولی تا آنکه آن صورت جوهر باشدو حال ونفس محل متقوم بحال

ونیز مثل اجزاء عقلیهٔ ذاتیه از برای نفس نیست‌آن صورت تاکه جوهرباشد پس هرمحلی که‌مستغنی‌ازحال‌است‌موضوع‌است‌پس‌صورت‌معقوله ازجوهرموجوداست‌درموضوع وموجود در موضوع عرض است پس‌صورت معقوله از جوهر عرض است وحاصل ایراداین شدکه برشیء واحد صدق مینماید جوهر وعرض درصورت تعقل ما انواع جوهریت را و حاصل‌جواب‌این‌شدکه منافات‌نیست میانهٔ‌آنکه بوده‌باشد شیء عرض‌ذهنی‌وبوده باشد همان شیء جوهر خارجی و منافات می باشد بین بودن شیء جوهر ذهنی وعرض ذهنی یا بودن شیء جوهر خارجی وعرض خارجی .

تقریراشکال بنحو دیگر

وبعضی تقریر اشکال را بنحواصعبی‌فرموده بیانش‌آنکه قوم علم را از کیفیات نفسانیه شمرده اند وعلم عین‌معلوم بالذات است و است و معلوم بالذات گاهی میباشد جوهر و گاهی میباشد سایـر مقولات نه گانه از اعراض پس لازم می‌آید اندراج جمیع مقولات از جوهر واعراض در کیف واین اشکال راکه فرموده اصعب از اول‌است از جهت آنکه عرض عرض عام‌است از برای مقولات تسع عرضیه زیراکـه عرض مشتق از عروض است و معنی آن وجود در موضوعاتست واگر عرض جنس از برای مقولات باشد جنس عالی بودن آنها معنی‌ندارد پس چندان اشکالی لازم نمیآید در بودن جوهر ذهنی عرض بواسطهٔ آنکه عرض جنس از برای جوهر ذهنی نگردید بخلاف اشکال ثانی بعلت آنکه کیف جنس عالیست پس هرگاه صورت علمیه جوهر باشد مثل انسان و فرس یاکم باشد مثل سطح و نحو ذلك از سایر مقولات لازم می‌آیدکه شیء واحد مندرج در تحت دو مقوله باشد و در مـرتبهٔ واحده مجنس بدو جنس باشد بحسب ذات خود وهرگاه صورت علمیهٔ کیف محسوس باشد مثل سواد لازم می‌آیدکه شیء واحدکیف محسوس باشد وکیف نفسانی باشد باهم .

هردو اشکال بنابر ثبوت‌وجود ذهنی است

وهردو اشکال بنابرثبوت وجود ذهنی است وقومی ازمتکلمین‌که منکر وجود ذهنی هستند مطلقاً که نه بنحو شبح ونه بنحو حقیقت قائلند ازاین هردو اشکال ونظائرآن‌آسوده‌اندوآنها علم‌بشیء را مجرد اضافه میدانند پس اگر اضافه باوضع بوده باشدآن علم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

را علم احساسی نامند واگر مجرد از وضع باشد وآن اضافه بسوی یکی از جزئیات عینیه باشد او را علم تخیلی گویند واگر آن اضافه بسوی کل جزئیات باشد از نوعی یا انواع او را علم تعقلی خوانند اما جعل اضافه را در تخیل بسوی عالم مثال ودرتعقل بسوی صور کلیه که در عقل فعال است قائل نیستند وعلی ای تقدیر لازم این تقریر است آنکه علم را که اعلی مرتبه از هر کمالیست شیء متأصل درنفس بحذای آن نباشد . **و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور** ودیگر آنکه تقسیم علم را بسوی تصور و تصدیق باید ممکن ندانند ودیگر آنکه علم بمعدوم وعلم نفس بذات خود محقق است و اضافه تصور نمیشود در این دو واما قائلین بوجود ذهنی را مشهور دو مذهب است یکی قائلین باشباح ویکی قائلین با نفس

کلام قائلین بوجود ذهنی

از قدما می گویند وجود ذهنی شبحی است که قائم بنفس ومنطبع درذهن است نه حقایق اشیاء پس در مسئلهٔ علم بر آنها نیز اشکالی نیست زیرا که صورت حاصله شبح موجود خارجی است وشبیه آن چون نقش نقاش انسان وفرس را نه نفس حقیقت و ماهیت آن پس وارد نمی آید بودن شیء واحد جوهر وعرض یا جوهر و کیف و کلی و جزئی و علم و معلوم ولی قول بشبح بظاهر خلاف ادلهٔ اثبات وجود ذهنی است وآنچه مستفاد ازادله است وجود حقایق اشیاء وماهیات آنها است در ذهن نه مقصودامری است که مغایر باماهیات خارجیه باشد وموافق آنها بوده باشد در بعضی اعراض وازاین جهت بعضی ازمحققین گفته اند که مراد آنها ازاشباح آنستکه چون ماهیات اشیاء درذهن که حاصل میشود ظاهر نمیشود ازآنها آثار خارجیه وصادر نمیگرددازآنها احکام آنها لهذا اطلاق کرده اندقدما بروجودات ذهنیه لفظ اشباح را بعلت آنکه ازشبح شیء صادر نمیگردد اثر آن شیء نه آنکه حقیقت وجود ذهنی را شبح بدانند وباقول متأخرین متباین باشد .

جواب اشکال بنابر تحقیق محقق دوانی

واما بر مذهب ثانی که حقایق اشیاء و ماهیات آنها حاصل است در ذهن در جواب ازاین اشکال هر کس مسلکی دارد جواب شیخ مذکور شد ومحقق دوانی میفرماید که علم را از مقولهٔ کیف گفتن از جهت تشبیه نمودن امورذهنیه بحقایق کیفیات خارجیه است و اما در حقیقت علم متحد بالذات است بامعلوم پس علم از هر مقوله که بوده باشد از همان مقولهٔ معلوم است ومعلوم اگرازمقولهٔ جوهراست علم ازمقولهٔ جوهراست واگرمعلوم از مقولهٔ کم است علم کم است واگر معلوم ازمقولهٔ کیف است علم کیف است وهکذا سایرمقولات عشرچنانکه شیخ درتعلیقات تصریح نموده ان العلم بکل مقولة من تلك المقوله وباین تقریر لازم نمیآید که شیء واحد مندرج در تحت دومقوله باشد ومجنس بدو جنس درمرتبهٔ واحده بگردد.

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

جواب اشکال بر تحقیق سید المدققین

وسید صدرالدین رحمة‌الله علیه را عقیده آنست که حقیقت وماهیت اشیاء منطبع میشود درذهن برسبیل انقلاب ماهیت جوهر وکم و سایر مقولات خارجیه عینیه بکیف درذهن پس هرگاه یافت بشود شیء در خارج لامحاله از برای آن شیء ماهیتی است یا جوهر یا کم یا سایر مقولات و هرگاه همان در ذهن یافت شود منقلب میشود ماهیت آن ومیگردد از مقولهٔ کیف و باین تقریر اشکالات مندفع شد ومعلوم از هر مقوله باشد علم از مقولهٔ کیف است حقیقتی در ذهن وملاك قول محقق دوانی آنستکه موضوع علم ماقبل الطبیعه را یعنی علم الهی را موجود خارجی میداند من حیث هو موجود و موجود خارجی منقسم میشود بسوی واجب و ممکن ومنقسم میگردد ممکن بجوهر وعرض ومنقسم میشود عرض بسوی کم و کیف الی سایر المقولات وچون مقسم که موجود خارجیست معتبر در اقسام است پس کیف موجود خارجیست که محتاج بموضوع باشد وقبول قسمت ونسبت لذاته نکند وصورت ذهنیه چونکه از موجودات ذهنیه است وترتب آثار وجود خارجی براین وجود ذهنی ظلی نمیشود پس از مقولهٔ کیف حقیقی نیست بلکه نام نهادن صورت ذهنیه را کیف برسبیل مجاز و تشبیه امور قائمه بذهن است درعدم قبول آنها قسمت ونسبت را لذاتها بکیف حقیقی عینی وملاك قول سید المدققین آنستکه موضوع علم الهی را موجود مطلقاً بما هوموجود میداند پس صورت علمیه برسبیل حقیقت کیف است اگرچه از موجودات ذهنیه بوده باشد وبنحو انقلاب ماهیات سایر مقولات بکیفیات وهردو متفقند دراینکه صورت حاصلهٔ ذهنیه وجود خارجی ندارد وتفریق بآنستکه محقق دوانی میفرمود بودن علم از مقولهٔ کیف از باب مجاز و تشبیه است وسید میفرمود آنصورت حاصله حقیقت کیف است وموجودیست ذهنی نه عینی

تضعیف قول محقق دوانی وسید صدرالدین

ودر تضعیف این دوقول بعضی چنین گفته‌اند که وجودصورت علمیه در ذهن وقیام آن صورت بذهن وجود ذهنی است از برای ماهیت معلومه و وجود خارجی است از برای ماهیت علم بیانش آنکه صورت قائمه بذهن از حیث بودن آنصورت صورت وباعتبار آنکه آن صورت شیئی است از اشیاء از برای آن آثار واحکامی است موجوده درخارج زیرا که نفس ناطقه موجود است درخارج واین صورت قائم بنفس وآثار واحکام صحیح موجوده درخارج بر آن مترتب است ونیست معنی از برای وجود در خارج مگر ترتب آثار ولوازم آن وازحیثیت بودن آن صورت معراة از عوارض واز وجود اصیل خودش که مبدء آثار ولوازم اوست وجود ذهنی است از برای ماهیت معلومه مثلا مفهوم حیوان از برای آن عوارضی است از حیثیت بودن آن مفهوم صورت از برای افراد خارجهٔ خود واز برای آن مفهوم نیز عوارض دیگری است از حیثیت بودن آن مفهوم موجود در خارج پس آن مفهوم حال وجودش در ذهن نمیباشد مجرد از عوارض خود آنچنان عوارضی که از برای اواست ازحیثیتی که آن مفهوم صورت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بود پس نمیباشد آن مفهوم حیوان از حیثیتی که آن‌مفهوم صورت بود موجود ذهنی بلکه میباشد موجود خارجی چنانکه لفظ زید وجود لفظی است از برای ذات زید لکن وجود خارجیست از برای این لفظ وهم چنین نقش این لفظ در کتابت وجود کتبی است از برای این‌لفظ ووجود خارجیست ازبرای این‌نقش وباین تحقیق ظاهرمیشودآنکه صورت علمیه از این مقوله کیف است حقیقة نه از باب تشبیه صور ذهنیه است بامور عینیه چنانکه محقق دوانی گفته وظاهر میشود نیزآنکه آن صورت علمیه چنانکه موجود ذهنی است میباشد موجود عینی ومنحصر نیست بوجود ذهنی چنانکه سید المدققین بر آن رفته .

جواب اشکال بنابر تقریر فاضل قوشچی

وفاضل قوشچی درشرح تجرید رفع اشکال مذکور رابفرق‌میانهٔ حصول‌صورت درذهن وقیام‌صورت بذهن نموده ومعنی اتصاف‌شیء بشیء قیام آن‌شیء بشیء است نه حصول شیء درشیء مثلا حصول بشیء در زمان ومکان موجب اتصاف زمان ومکان‌نمیشود بآن شیء بیانش‌آنکه درذهن نزد تصور ما جوهریرا مثل مفهوم‌حیوان دوامر است یکی موجودی است در ذهن که آن معلوم است و کلی و جوهر و آن مفهوم حیوان است و غیر قائم بذهن است بلکه حاصل در ذهن است ازقبیل حصول شیء در زمان یا مکان زیرا که زمان مثلا عرضی است غیر قار وحاصل میشود درآن جوهر مثل جسم وقیام جوهر بعرض که صحیح نیست پس حاصل در زمان است ودیگری موجودیست درخارج وآن علمست وجزئی‌وعرض وآن قائم بذهن است واز کیفیات نفسانیه واز وجود شیء درذهن‌لازم میآید اتصاف ذهن بعلم بهمین شیء قائم بذهن نه آن شیء حاصل در ذهن که قائم بذهن نیست و آن صورت قائمه بذهن آن همان صورتیست که مطابق است باماهیت شیء پس اشکال وارد نیست بعلت‌آنکه اشکال از این جهة بود که لازم میآمد که شیء واحد جوهر باشد و عرض وعلم باشد و معلوم و کلی باشد وجزئی ودر تصویر این سخن وتوضیح آن بعضی‌چنین مثل‌زدهر گاه فرض شود مجسمه‌ای که از جوانب واطراف آن آئینه باشد بحیثیتی که منطبع بشود صورت‌آن‌شکل درآن‌مرآت پس دراینجا دوامراست یکی ازآن دوشیء است که قائم بمرآت نیست ولی درمرآت‌است وآن‌همان‌مجسمه‌است ودیگری‌شیء است قائم‌بمرآت ومنطبع‌درمرآت ذهن را به این‌مرآت وصورت حاصله درمرآت‌ذهن را باین‌مرآت خارج قیاس باید نمود .

ضعف جواب فاضل قوشچی

واین جواب شارح قوشچی راتضعیف نموده‌اند اولا آنکه این‌دو امر که یکی حاصل درذهن ویکی قائم بذهنست تغایر آن دواگر بالذات باشد خلاف ضرورت ووجدانست وجمع بین قول بشبح و مثلیت است واحداث قول ثالث بدون بینه وبرهان زیراکه آن قائم بذهن شبح است از برای موجود خارجی وآن حاصل درذهن مثل اواست واگر آن دو امر متغایر باعتبار باشند پس وارد است بر او آنکه مجرد این نحو از تغایر کافی در رفع اشکال بودن

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اعتبار بشود بحسب ذات خود نه باعتبار ما هو بحذائه بواسطه آنکه نفس ناطقه موجود است درخارج واین صورت قائم بنفس است وشیء است ازاشیاء وحال آنکه نیست آن وجود مگر درموضوع بلکه صحیح آنستکه گفته شود صورت جوهر در نفس ماهیت جوهر است و این ماهیت جوهر درذهن فی نفسه فردیست ازمقولهٔ کیف واین امرهرچند غریب مینماید که مفهوم مستغنی از موضوع چگونه نمیباشد مستغنی از موضوع سرش آنست که هرماهیتی یامعنائی که برای شیء است تابع است یك نحواز وجودیرا که تخصیص بدهد آنرا و مرتب بشود برآن آثار مخصوصه وماهیت جوهر ماهیت امری است که وجود آن نبوده باشد درموضوع صدق میکند برآن وجود ماهیت جوهر و متحد است با او در ظرف این وجود ولازم نیست آنکه صدق کند برنفس ماهیت جوهرمتحده در ذهن بوجود قایم بموضوع ذهن معنی جوهرست بحمل شایع متعارف زیرا که نیست این ماهیت در این وجود متصف بصفتی که انتزاع کند عقل از آن ماهیت معنی جوهریت را بلکه این ماهیت بعینها نفس معنی جوهریت است بحمل اولی ذاتی یعنی بحمل غیرمتعارفی .

وتفریع براین مطلب آنکه طبایع کلیهٔ عقلیه یعنی کلی طبیعی و تعبیر بعقلیه مجرد مفهوم مراد است ازحیثیت کلیات خودشان داخل نیستند در تحت مقوله‌ای از مقولات یعنی ماهیت مطلقهٔ لابشرط مقسمی عاری ازجزئیت وکلیت وتجسم وتجرد و جوهر وعرض است وازحیثیت وجود آن کلیات درنفس داخل میشود تحت مقولهٔ کیف مثل وجود حال یاملکه .

وحاصل آنکه ملاك قول صدرالمتالهین براعتباریه ماهیاتست که تعبیر از آن بکلیات طبیعیه فرمود پس این کلیات طبیعیه باقطع نظراز وجودنیستند مگرمفهوم جوهر یامفهوم کم و امثال این دو نه حقایق آنها مثلا مجرد ماهیت انسان در ذهن انسان حقیقی نیست وحقیقت انسان هم نیست زیرا که ماهیت میگردد بوجود صاحب حقیقت پس چنانکه مفهوم وجود نیست وجود حقیقی و باین مفهوم شئی موجود نمیشود هم چنین مفهوم جوهر نیست جوهرحقیقی و باعتباروجود ذهنی ازمقولهٔ کیف است حقیقة .

وبنابراین صدرالمتالهین بامحقق دوانی درطرفی نقیض اند :

محقق دوانی مدعی صحت سلب است از برای بودن علم ازمقولهٔ کیف وصحت اثبات از برای مقولات دیگر .

وصدرالمتالهین مدعی صحت سلب است ازبرای بودن علم ازسایر مقولات و صحت اثبات ازبرای کیف وبرهردوطریق اشکال منحل است زیرا که مدار اشکال براثبات هر دو امر بود حقیقت ازبودن امرواحد جوهر وعرض وهرگاه یکی ازاین دوطرد شد اشکال منحل است .

وصدرالمتألهین را در دفع اشکال طریق دیگری است چنانچه در اسفار و شواهد مذکور است : دراشراق عاشر ازشاهد ثانی شواهد ربوبیة میفرماید دفع اشکال لازم بر

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

طریقهٔ جمهور از گردیدن شئی واحد جوهر و کیف نزد تصورما جوهر را برمنهجی دیگر که مناسب طریقهٔ قوم است از غیرلزوم چیزیکه لازم میاید قائل بانقلاب ماهیت جوهر و کم وغیراین دوبکیف درذهن چنانچه سیدالمدققین گفته بود و نه آنچه راکه مرتکب شده بود معاصرجلیل یعنی محقق دوانی ازاینکه اطلاق کیف برعلوم وصورنفسانیه ازباب مجاز و تشبیه است بلکه باتحفظ برقاعده بودن علم بهرمقوله ازهمین مقوله چنانچه شیخ درتعلیقات اشاره نموده وباتسلیم بودن علوم کلها کیفیات درواقع چنانچه مذاق خودصدرالمتألهین است.

بیان این مطلب آنکه همچنانکه یافت میشود در خارج شخصی چون زید مثلا و یافت میشود با او صفات و اعراض و ذاتیات و عرضیاتش مثل نامی و حساس و ناطق و مثل ابیض و ماشی و ضاحك و امثال این مذکورات موجوداتی هستند که بوجود زید موجود شده اند بلکه عین زیدند از حیث وجود زیرا که وجود منسوب بسوی زید همین وجود بعینه منسوبست بسوی ذاتیات زید بالذات وبسوی عرضیاتش بالعرض و مصحح اول تقویم است و مصحح ثانی عروض است و چنانکه جوهر که ذاتی وجنس ازبرای زیداست لازم نیست که ذاتی ازبرای ضاحك و کاتب بوده باشد و نه ازبرای ناطق بعلت آنکه جنس مقوم ازبرای فصل نیست پس همچنین است حال در وجود ذهنی نفسانی پس بدرستیکه از جملهٔ حقایق کلیهٔ خارجیه علمست واین حقایق کلیهٔ خارجیه مادهٔ عقلیهٔ مجرده است چنانکه هیولی مادهٔ حسیه است وهرگاه یافت بشود فردی از علم در نفس پس متعین می‌شود علم بتعیین این فرد از علم ومتحصل می‌شود ببودن آن علم متحد باماهیت معلوم ومی باشد این فرد از علم جوهر یا کم یا کیف یا اضافه پس بر این فرد متحد بامعلوم صدق می‌نماید کیف و جوهر با هم نه آن که هردو بوده باشند مقوله ازبرای آن یعنی جنس عالی باشند بلکه یکی از این دوجنس مقوم است ازبرای آن ودیگری عرض عام است واقرب بتحقیق آنست که بوده باشد کیف جنس بعید از برای آن فرد علم و علم جنس قریب و جوهر عرض عام و انسان مثلا فصل محصل از برای آن فرد و متحد با آن بحیثیتی که بگردد مطلق علم بسبب انضمام این حقیقت معلومه ذات واحده که مطابقه نماید مرآن حقیقت معلومه را و در کتاب اسفارقریب به آنچه از شواهد مذکور شد مسطور است.

علم داخل هیچ مقوله ازمقولات نمیباشد

و تحقیق حقیق آنستکه گفته شود علم داخل هیچ مقوله از مقولات نیست و این اشکالات اصلا وارد نمی آید و بیان این مطلب موقوف بذکر مقدمه است

بدانکه آفریدگار جل ذکره نفس انسانی را از سنخ عالم ملکوت و عالم قدرت آفریده و مقتدر بر ایجاد صور اشیاء در عالم فرموده و او را آینه و مثال سراپا نمای خود خلق نموده ذاتاً وصفة وفعلا **من عرف نفسه فقد عرف ربه نسوا الله فانسیهم انفسهم** پس از برای نفس در ذات خود عالمیست خاص و مملکتی است مشتمل بر امثلهٔ

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

جواهر و اعراض مجرده و مادیه و اصناف اجسام فلکیه و عنصریه بسایط و مرکبات و مشاهده مینماید موجودات را بحصول حقایق و انفس آنها در نفس خود بعلم حضوری و شهود اشراقی نه بعلم حصولی چنانکه علم حصولی و حضوری بزودی معلوم گردد و چون بواسطهٔ تعلقات بمادیات و تضاعف جهات امکان غالب مردم غفلت ازعجایب فطرت انسان دارند و همت بمشاهده ومحسوسات و اعراض حسیهٔ حیوانیه نهاده اند از عوالم ملکوت نفس و فاعلیه او ذاهل وغافل اند .

الهیین وجود صورت اشیاء را از برای نفس و ظهور اشیاء را بر این نحو که اثر حسی برای غالب ظاهر نمی شود آن نحو وجود را بوجود ذهنی و ظهور مثالی تعیین نموده اند.

وبعد از این مقدمه روشن می گردد که چنانکه فیض الله المقدس یعنی وجود منبسط نه جوهر است ونه عرض و با این وصف منبسط جمیع ماهیات و جواهر و اعراض است وهمچنین فیض الله الاقدس یعنی آن چنان وجودی که ظاهر است به آن وجود بوحدته همه تعیینات در مرتبه واحدیت نه کیف است ونه تعیینات پس همچنین است اشراق نفس آن چنانی که آیة الکبری و منبسط بر کل ماهیات معلومه از برای خود است نه جوهر ونه عرض است زیرا که وجود بسیط است و بالذات نه جوهر است ونه عرض و تفاوت میان وجودات بشدت وضعف است و از این بیان تعریف بعضی که گفته است الحکمة صیرورة النفس الانسانیة عالماً عقلیاً مضاهیاً للعالم العینی وقوله علیه السلام **العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء** و قول بعض المحققین العلم حضور مجرد عند مجرد روشن می گردد و چنانچه وجود خیر محض است علم خیر محض است و چنانچه وجود مثل ضوء است که مضیء بذاته است و غیر او مضیء باویند همچنین علم نوز است که ظاهر است لنفسه و مظهر است لغیره و چنانچه وجود موجود است بنفس ذاته علم نیز معلوم است لذاته و چنانچه منبع تمام شرافتها وجود است مرجع تمام شرفها علمست و چنانچه تمام صفات کمالیه راجع بوجود است مآل هریك بعلمست مثل آن که قدرت عبارتست از علم فعلی و حیوة عبارت از علم و قدرتست کما قالوا الحی هوالدراك الفعال و چنانچه عدم نقیض وجود است جهل نقیض علمست پس تمام شرور چنانچه راجع بعدم است راجع بجهل است و چنانچه از قاموس در اول اصل نقل شده عقل را بعلم تفسیر نموده و در کتاب عقل و جهل اصول کافی حدیث بسیار مفصلیست از هشام بن الحکم که روایت از موسی بن جعفر علیهما السلام نموده است و از آن حدیث است : **یاهشام ان العقل مع العلم فقال و تلك الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الاالعالمون** .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تقسیمات علم

تتمة: علم‌را تقسیماتی نموده‌اند واز آنجمله تقسیم اواست بحصولی وحضوری .

علم‌حصولی که اورانیزارتسامی‌خوانند عبارت‌ازحصول صورت شیئی‌است نزدمجرد واین‌قسم ازعلم لابداست ازانطباع درمحل‌مجرد قابل بنحومثال چون‌علم نفس‌بشمس و قمر وحجر وندر ونحوذلك که صوراینها درنفس بانطباع حاصل میشود نه‌اعیان‌آنها و حکمای‌مشاء مطلق علم‌بغیررا علم‌حصولی نامند حتی‌آنکه گفته‌اند علم‌خداوند بغیر پیش ازایجادآنها حصولی‌ارتسامی‌است وفاریابی وشیخ‌وبهمنیار براین‌قول رفته‌اند .

وتعالی عن‌ذلك علواً کبیراً وفی کتاب‌التوحید من‌الکافی باسناده عن محمدبن مسلم‌عن ابی‌جعفر علیهماالسلام **قال‌سمعته یقول کان‌الله ولاشیئی غیره‌ولم‌یزل عالماً بمایکون‌فعلمه به قبل کونه کعلمه به‌بعد کونه‌وفیه‌ایضاً لم‌یزل‌الله‌عالماً‌بالاشیاء قبل ان‌یخلق‌الاشیاء کعلمه بالاشیاء بعد ماخلق‌الاشیاء** تفصیل این‌اجمال بنحو اختصارآنکه حضرت غیب‌الغیوب علمش بذات‌مقدس‌بذاته‌لذاته‌است ولایزید علی‌ذاته‌بلکه تمام صفات‌ذاتیه عین ذات‌اواست چه‌بگویند علم چه‌بگویندذات‌وقدرت وحیات واما علم‌بغیر ذاته‌وبماسواه وبالجزئیات‌والمادیات اقوال‌بسیارست حتی‌بعضی‌منکرندعلم‌اورا‌بمحسوسات زیراکه جزئیات تغییرمی‌یابند ولازم‌می‌آید تغییر درعلم‌واجب خلاصه درعلم حق بماسواه قریب بده‌قول‌است‌یکی‌مذکورشد که‌مشائیان ومن‌تابعهم گفته‌اند وچون‌نقل‌اقوال‌وردوقبول آنها بطول‌میانجامدمناسب آنست که آنچه‌اقرب‌بصواب‌وانکشاف‌از برهان وموافق کلام‌امناء رحمن‌است‌ذکرشودپس گوئیم‌حضرت‌اول‌لایعلم‌الاشیاءمن‌الاشیاءتاآنکه لازم‌بیاید تغییر در علم‌حق‌چنانکه ممکن‌است مثلا علم‌ما پیش ازوجود زیدآنست که‌زید معدوم است و هرگاه بوجودآمد علم‌داریم بوجود زید وچون معدوم شود بعد ازوجود علم‌داریم‌بعدم او بعد از وجودش پس تغییر درعلم‌ما حاصل‌شد بواسطهٔ تغییردرمعلوم ومنشاء این‌تغییر بودن علم‌ما است زمانی ومستفاد ازصورمعلومات واما اول جل‌برهانه‌یعلم من‌ذاته‌کل شیئی کلی‌وجزئی زیراکه علم‌او بذاتش علم اواست بمبدئیت‌او بنفس‌ذاتش وذاتش درمرتبهٔ‌ذات مظهرجمیع صفات واسماء ومجلای صور جمیع‌ممکناتست وماضی وحال واستقبال نزداو یکسان است **ماعندکم ینفد وماعندالله باق ولایعزب عن ربك من‌مثقال‌ذرة‌فی‌الارض ولا فی‌السماء** پس بوجود اشیاءزیادی نشود علمی که درذاتش نبوده وظاهرگردیده باین بیان فرمایش معصوم **لم‌یزل الله عالماً بالاشیاء قبل ان یخلق الاشیاء کعلمه بالاشیاء بعد ماخلق‌الاشیاء.** وبعبارت‌دیگر وجود اشیاء عین علم حق‌است باشیاء و علم‌او بجزئیات مادیه عین ایجاداواست‌آنهارا وآنچه درشواهد مذکوراست ازبرای حق دوعلم‌است یکی‌علمیست که تابع معلوم‌است وعلمی‌است که مقدم برمعلوم‌است خلاف نص اخبار وکشف اخیاراست وتحقیق‌آنست که علم‌او باشیاء قبل ازایجاد و مع‌الایجاد وبعد

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الایجادیکیست ومراتب اعتباریات‌است ونیزدرآن کتاب میفرماید مشهورآنست که مذهب فیلسوف‌اول برآن‌بوده که علم‌باریتعالی بارتسام صورمعلومات است و این شهرت خلاف آن چیزیستکه درمیمن‌عاشراز کتاب اثولوجیا تصریح به‌آن‌نموده چنانکه گفته: فاماالباری تعالی فانه اذا اراد فعل‌شیء فانه لایمثل اولا فی‌نفسه ولایحتذی‌آی ولایقتدی صنعة خارجة منه لانه لم یکن شیء قبل‌ان یبدع الاشیاء ولایتمثل فی ذاته‌لان ذاته مثال‌کل شیء فالمثال لایتمثل و قال‌ایضاًلیس‌لقائل‌ان‌یقول‌ان‌الباری‌تعالی‌روی‌فی‌الاشیاءای فکرفیهااولاثم‌ابدعها وذلك انه هوالذی ابدع‌الرویه فکیف یستعین بهافی ابداع‌الشیء وهی لم یکن بعد و هذا محال ونقول‌انه‌الرویه والرویة‌لایتروی‌ایضاً والایجب ان‌یکون تلك‌الرویة‌یتروی وهکذا الی‌غیرالنهایه

تعریف علم حضوری وعلم‌حضوری عبارت ازحضور شیء است بنفسه در نزد عالم و در تعریف آن گفته‌اندهوالعلم‌الذی هوعین‌المعلوم‌الخارجی مانند علم مجرد بخودش وعلم‌نفس ناطقه بقوای خودوعلم شیء‌بذات‌خود وعلم‌شیء‌بمعلول‌خود وعلم فانی بمفنی فیه .

وتحقیق‌آنستکه علم حصولی را مرجع علم حضوری است زیرا که معلوم‌بالذات در علم‌حصولی همان صورت‌است که معلوم‌بعلم حضوریست وخارج معلوم بالعرض است وچون صورت حاضره درنفس‌ناطقه مرات‌لحاظ صورت خارجه‌باشدخارجه نیز معلوم باشد وچون نفس‌آیت‌کبری است علم حضوری وی یا بطور کثرت در وحدت است که در مقام ذاتش همه چیزی‌را داراست بنحو وحدت وبساطت ویا بطور وحدت در کثرت که ظهور اواست درهمه بدون تجافی از مقام عالی‌خود السلام علی نفس‌الله القائمة بالسنن واین هردوطور از علم حضوری حق‌است **وان‌کل لماجمیع لدینا محضرون** پس علم هر نفسی بخود وخدای‌خود حضوریست چه خدامقوم هروجوداست وعلم به‌مقوم مقدم است برعلم‌به متقوم مارأیت شیئاً الا ورأیت الله قبله

تفاوت مراتب اهل‌حضور ولی‌مراتب اهل‌حضور متفاوت است اگر کامل باشداکتناهیست و اگرناقص باشد و جهیست چنانکه درعلم‌حضوری گفته‌اندکه‌اگر علم‌بشیء‌حاصل‌شود از دانستن‌جنس وفصل قریب که باصطلاح حد تامش گویند اکتناهیست یعنی ماهیت‌آنرا بکنه ادراك‌نموده واگر علم بشیء حاصل شود از دانستن یکخاصه یا زیاده که رسمش گویند وجهیست .

واما غافلان ازخود وخدای‌خود جاهلانند بجهل‌بسیط که علم بعلم ندارند **نسوالله فانسیهم انفسهم** وبزرگان فرموده اند بخودآ تا که باخدا باشی که خدا باتواست در همه‌حال وکامل آنستکه او باخدا باشد درهمه‌حال نه‌آنستکه خدا بااو باشد زیراکه‌خدا باتمام اشیاء است **هومعکم‌اینما کنتم و هوبکل‌شیء محیط** و سایر تقسیمات که از

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

برای علم نموده اند نیز مرجع همه حصولی وحضوریست و ازآنجمله تقسیم علمست بعلم واجب وعلم ممکن پس اگر علم ممتنع باشد انفکاکش از عالم واجب است مثل علم اول تعالی بذات خودش واگرعلم ممکن باشد انفکاکش از عالم ممکن‌است چون‌علم‌سایرین.

وازآنجمله است تقسیم‌علم‌باجمالی و تفصیلی اول علم بکثرت باشد بعنوان واحد و بقدر مشترك ذاتی یا عرضی‌آنها ودوم علم بکثرت باشد بعنوانات مخصوصه که متمایز باشند ازیکدیگر .

و ازآنجمله تقسیم علمست به لدنی وغیرلدنی اگر علم را بیواسطهٔ غیر ازحضرت حق‌تعلیم نموده ومتعلق بمعرفت ذات وصفات او باشد او را لدنی نامند چنانچه خضر را فرموده **وعلمناه من لدنا علماً** واگرمتعلق‌علم‌غیرمعارف‌باشد هرچندکه بازهم‌بیواسطه باشد ازحق اورا لدنی نگویند چنانچه داودرا فرموده **وعلمناه صنعة لبوس** زیراکه زره بافی ازعلوم لدنی نباشد اگرچه‌از حق بود . بدانکه صوفیه علمیکه بطریق مکاشفه حاصل‌گرددآنرا علم لدنی‌نام نهاده‌اند و شیخ ابو حامد غزالی رساله‌ای دراثبات این‌علم نوشته وتحقیق در این مسئله‌آنستکه بگوئیم‌هرگاه ادراك نمائیم امری از امور و تصور کنیم حقیقتی ازحقایق‌رایا حکم می‌نمائیم براو بحکمی‌خواه‌نفی باشدیااثبات‌آنرا تصدیق گویند ویاآنکه حکم نکنیم‌آنرا تصور نام‌نهند وهریك ازاین دوقسم یابدیهی است یعنی حاصل شده بدون‌کسب وطلب‌ویاآنکه بکسب وطلب حاصل‌شده اما اول‌مانند تصور ما درد ولذت وهستی ونیستی‌را ومثل تصدیق‌ما باینکه نفی واثبات جمع‌نمیشود ورفع‌نمیشود و اینکه یکی نصف دوتااست واین‌علوم حاصل‌گردید درنفس وعقل بدون‌طلب وکسبی‌و اما دوم یعنی علوم‌آنچنانی‌که ابتدا بدون اکتساب ممکن نباشد بلکه لابد باید از طریقی توسل‌جست بحصول علم درجوهر نفس واین‌طریق بردوقسم‌است قسم‌اول‌آنستکه ازترتیب امورمعلومه استعلام مجهولات نماید و اینطریق‌را نظری و فکروتدبروتأمل و استدلال گویند قسم دوم‌آنستکه آدمی بواسطهٔ ریاضات و مجاهدات قوای خیالیه ووهمیه وحسیه حیوانیه راضعیف‌نماید وهرقدرآنهاضعیف شود قوای‌عقلیه‌قوی‌ترگردد واشراق نورالهیه درجوهر عقل زیاده‌شود وحصول معارف بغیرواسطه سعی‌وطلب درجوهر عقل کامل‌هویدا گردد **واشرقت‌الارض بنوربها** واین علوم را لدنی‌گویند هرگاه این مقدمه معلوم شد پس‌میگوئیم‌جواهر نفس ناطقهٔ انسانی‌مختلف میباشند بماهیت پس‌گاهی می‌باشد نفس نفس‌نورانیهٔ علویهٔ‌الهیه وبسیارکمست تعلق‌او بجواذب بدنیه ونوازع جسمانیه لهذامیباشد همیشه شدیدةالاستعداداز برای‌قبول‌جلوات‌قدسیه‌وانوارالهیه‌وازعالم‌غیب‌همواره‌براوجاری وساریست انواربرسبیل کمال‌وتمام واینست مراد ازعلم‌لدنی **واتیناه‌رحمة من‌عندناو علمناه من لدناعلماً** وگاهی‌نفس نرسیده‌است بدرجهٔ کمال درصفای جوهرواشراق واین ناقصه‌است ومحتاج دراین‌حال بیواسطهٔ بشری‌تحصیل‌معارف‌نتواندنمود وباید تعلیم وتعلم‌از

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

خضر زمان کند اگرهمه خودموسی باشد.

تقسیم علم بفعلی و انفعالی

واز آنجمله تقسیم علم است بفعلی و انفعالی.علم فعلی آن باشد که علم علت وجود معلوم باشد درخارج چون علم حقتعالی باشیاء وعلم کامل زیرا که ازادهٔ او فانی در ارادهٔ خداست ودارای مقام کن است و بعضی مثال علم فعلی راچنین آورده اند که تصور کنی شیء را بعداز آن موجود نمائی آنرا درخارج چون مهندس وبنا وشکی نیست که این مثال برای علت معده است ودرواقع علت معطی الوجود است . وعلم انفعالی آنستکه بعدازوجود معلوم باشد چون علم غالب نفوس بموجودات خارجیه و این تقسیم منفصلهٔ حقیقیه نیست میشود که علمی باشد که هیچکدام نباشد چون علم مجرد بخودش ومانند تصورشخص امورمستقبله را که فعل او نبوده باشد و گفته اند نه فعلیست نه انفعالی

اشکال علم فعلی

ودرعلم فعلی اشکال معروفی است بیانش آنکه اگر علم حقتعالی علت وجود اشیاء باشد درخارج افعال عباد اضطراریست نه اختیاری چنانکه اشاعره قائل شده اند ورباعی خیام براین مذاق است :

من می‌خورم و هر که چومن اهل بود — می‌خوردن من بنزد او سهل بود
می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست — گر می نخورم علم خدا جهل بود

جواب اشکال بطریقهٔ معتزله

ومعتزله در جواب از اینسخن گفته اند که علم تابع معلوم است نه علت او و بمذاق اینان جواب ازخیام باین رباعی گفته اند :

گفتی که من و هر که چومن اهل بود — می‌خوردن او نزد خدا سهل بود
علم ازلی علت عصیان کردن — نزد عقلا ز غایت جهل بود

و این کلام از وجوهی محل کلام است یکی اینکه علم ازلی اگر تابع معلوم یعنی متأخر ازوی باشدلازم می آید تقدم معلوم متأخر برعلم ازلی ومحقق طوسی قدس سره القدوسی درتجرید اعتذاری بمذاق متکلمین اعتزالی میفرماید که مراد از تابع بودن علم نه تأخر اواست بلکه اصالت موازنه درتطابق است . توضیحش آنکه هریك ازعلم ومعلوم موازن ومطابق یکدیگرند مانند دو کفهٔ ترازو واصل دراین موازنه شیء معلوم است نه علم زیرا که علم مثال معلوم وحاکی ازاواست.

جواب اشکال از نظر محقق طوسی و تضعیف آن

واین سخن اولا بنابرانکار علم فعلیست چنانکه متکلمین قائل نیستند زیرا که مفروض درعلم فعلی آن بود که علم علت وجود معلوم باشد درخارج نه تابع معلوم ودیگر آنکه قیاس علم حادث است بعلم قدیم و اختلاط علم حصولی ارتسامیست بحضوری اشراقی .

تقریر اشکال بنحو دیگر

وتقریر اشکال بنابرآنکه متکلمین قائل بعلم فعلی بمعنی مذکور نیستند چنین نموده اند که فعل عبدرا اگر خداوند جل شأنه علم بوجودش داشته است و تعلق گرفته است به آن اراده اش واجب الصدور است واگر علمش تعلق گرفته ولی اراده اش تعلق نگرفته است ممتنع الصدوراست

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ماشاءالله کان ومالم یشأ لم یکن پس فعل عبد مقدور عبد نیست.

جواب اشکال بقول محقق سبزواری و بعضی از حکمای معاصرین میفرمایند اشکال را اگر چه وصف بصعوبت کرده‌اند ولی جواب آسانست که فعل عبد اگرچه در علم ازلی گذشته ولی بطور وطرز واقع گذشته یعنی مسبوق بمبادی وقوع از ادراک عبد وقدرتش وارادتش وغیرذلك زیرا که چنانکه فعل اورا علم دارد ذات وصفات او را هم علم دارد پس علم دارد که زید کتابت خواهد کرد و بقدرت واراده واختیار خود که بدیهی است حرکت دست کاتب چون حرکت دست مرتعش نیست عارف رومی فرموده :

نظم

این که گوئی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم

پس قدرت واراده واختیار زید چون درعلم ازلی گذشته ومطابق درمالا یزال میخواهند واجبند ولازمند برای زید اینست که متکلمین گویند الوجوب بالاختیار لاینافی الاختیار بل یحققه واینکه گویند علم خدا فعلیست باید واقع شود ندانند که منشاء وجود است نه سیئه که شرور وسیئات عدمیاتند وواجب تعالی حقیقت وجوداست وسنخیت چون سنخیت شیء وفیء معتبر است درعلت ومعلول پس علت وجود وجود است ومعلول وجود وجود وعلت سیئه ماهیت است وهمچنین معلولش چون ماهیت اربعه و ماهیت زوجیت و علت عدم عدم و همچنین معلولش چون عدم حرکت دست وعدم حرکت قلم انتهی کلامه .

جواب اشکال بطریق اخبار وچون این مسئله ازامهات مسائل دین است هر کس درحل این اشکال شرحی بیان نموده واکتفامی نماید دراین اوراق بذکر بعضی اخبار از ائمهٔ اطهار و اشارات بعضی ابرار فی کتاب التوحید من الکافی باسناده عن الحسن بن علی الرضا عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سئلته **فقلت الله فوض الامر الی العباد قال الله اعز من ذلك قلت فخبرهم علی المعاصی قال الله اعدل واحکم من ذلك قال ثم قال قال الله یا بن آدم انا اولی بحسناتك منك وانت اولی بسیئاتك منی عملت المعاصی بقوتی التی جعلتها فیك** وفیه باسناده عن ابیعبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله **من زعم ان الله یأمر بالسوء والفحشاء فقد کذب علی الله و من زعم ان الخیر والشر بغیر مشیته الله فقد اخرج الله من سلطانه ومن زعم ان المعاصی بغیر قوة الله فقد کذب علی الله ومن کذب علی الله ادخله الله النار** وفیه باسناده عن ابی عبدالله علیه السلام **قال لاجبر و لاتفویض ولکن امر بین امرین قال قلت وماامر بین امرین قال مثل ذلك رجل رایته علی معصیته فنهیته فلم ینته فترکه ففعل تلك المعصیته فلیس حیث لم یقبل منك و ترکته کنت انت الذی امرته بالمعصیة** وفیه باسناده عن ابی عبدالله علیه السلام **قال سئل عن الجبر والقدر فقال لاجبر ولاقدر ولکن منزلة بینهما فیها الحق التی بینهما لایعلمها الاالعالم اومن علمها ایاه العالم .**

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

رفع اشکال بطریق صدرالدین شیرازی

و صدرالمتألهین درآخر شاهد ثالث از شواهدربوبیه میفرماید بدرستیکه اعتقاد درافاعیل عبادمفادقول خداوندانست **ومارمیت اذ رمیت ولکن الله رمی** وقوله تعالی **ومایشاؤن الاان یشاءالله** فاخمد ضرام اوهامك ایهاالجبری فالفعل ثابت لك بمباشرتك ایاه و قیامه بك پس خاموش کن آتشهای اندیشهٔ خود ای جبری پس فعل ثابت است ازبرای تو بسبب مباشرت توآنرا و قیام آن فعل بتو است وسکن جاشك ایهاالقدری فان فعل مسلوب منك من حیث انت لان وجودك اذ قطع النظر عن ارتباطه بوجودالحق فهو باطل فکذا فعلك اذکل فعل متقوم بوجود فاعله وآرام کن رمیدن و ترسیدن خودرا ای قدری پس بدرستیکه فعل سلب شده است ازتو ازحیثیت آنکه تو توئی زیراکه هستی تو هرگاه قطع نظر از ارتباطش بوجود حق بشود باطل است ونیست خواهدبود پس همچنین است فعل تو زیراکه هرفعلی متقوم است بوجود فاعل خود وانظروا جمیعاً بعین الاعتبار فی فعل الحواس کیف انمحت و انطوت فی فعل النفس و تصورها فی تصورالنفس و اتلوا جمیعاً قوله تعالی **قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم** وتصالحوا بقول الامام بالحق **لاجبرولا تفویض بل امر بین امرین** و بچشم عبرت بین نظر کنید هر دو طایفه درفعل قوای نفس وحواس عشره که چگونه فانی و پیچیده است فعل آنها درفعل نفس وتصورآنها محو در تصورنفس است وتلاوت کنید هردو طایفه آیهٔ مبارکه را که عذاب می کند ایشانرا یعنی کفارراخدا بدستهای شما که عذاب خدا نموده وبدست خود شما است جریان عذاب ومصالحه نمائید معاشرین جبر وقدر بفرمایش امام بحق ناطق جعفر الصادق علیه السلام که نه جبراست و نه تفویض بلکه امریست در میان دوامر .

علم مفروض

تبصرة - ازبدیهیات اولیه است که علم اشرف صفات انسان است بلکه انسانیت انسان بعلم است واتفاق عقل ونقل واجماع ملل ونحل مصدق مدعی است وخطابات فرقانیه و مأثورات نبویه و علویه بر وجوب تحصیلش متضافر است واین حدیث شریف مأثور ازختم رسل متفق علیه است **طلب العلم فریضة علی کل مسلم** وقوله صلی الله علیه واله **اطلبوا العلم ولو بالصین** و فی الکافی باسناده عن ابی عبدالله عن رسول الله علیهما السلام **طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا ان الله یحب بغاة العلم** وفی بعض الاخبار **علی کل مسلم ومسلمه** حاصل معنی آنکه طلب کردن علم واجب است بر هرمسلمانی اعم ازمردوزن آگاه باشید که خدادوست میداردطالبین علم را (بغاة جمع باغ است مثل هداة که جمع هاداست یقال بغی یبغی بغاة بالضم اذاطلب) واختلاف نموده اند در تعیین علم مفروض وهر کس بمذاق خود بعلمی تخصیص داده است . متکلمین گویند علم کلام است زیراکه توحید از این علم حاصل گردد. وفقها فرموده اند علم فقه است زیراکه به آن معرفت حلال وحرام حاصل گردد. ومفسرون ومحدثون بعلم کتاب وسنت انحصار داده اند و

129874

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

علمای اخلاق هم مفروض‌را منحصر باخلاق دانسته‌اند . وابوحامد غزالی در اول احیا در تعیین‌علم‌مفروض شرحی‌داده وابحاثی که برعبارت‌آنجناب وارداست در کتاب تحفةالحرمین مذکوراست وصدرالمتألهین معنی حدیث‌را درشرح اصول کافی‌فرموده وبعد از نقل بعضی اقوال درتعیین علم‌مفروض میگوید تحقیق در این مقام‌آنستکه لفظ‌علم مثل لفظ وجود از الفاظ مشککه است ومشکك‌آنست که ازبرای‌آن معنای‌واحد مشترکی که متفاوت‌الحصول است بوده‌باشد کمالا ونقصانا وضعفا و شدة وشبهه نیست در اینکه علم چیزیست که کمال حاصل میشود به‌آن ازبرای‌انسان و محتاج است بسوی‌آن در معرفت نفس و رب خود و معرفت انبیا و رسل وحجج وآیات‌آنها ومعرفت عمل‌نمودن چیزی که استعداد وقرب‌بسوی حق حاصل‌نماید ومعرفت چیزیکه خلاص‌گرداند او را از شقاوت و عذاب ودوری از خدا پس هرقدر حاصل‌شد ازبرای شخص علم واجبست براو تحصیل مرتبهٔ‌دیگر فوق‌آن‌مرتبه ونیست حدی و اندازه‌ای ازبرای علم که واقف‌گردد زیراکه مراتب‌قرب ومنازل وصول غیرمتناهی‌است . ولهذا حضرت ختمی‌مرتبت‌فرموده **رب زدنی علماً** وبنابراین‌معنی‌حدیث اینستکه بدرستیکه طلب جنس‌علم وطبیعت علم واجب است برهرمسلم اعم ازاینکه مسلم جاهل‌باشد یا عالم،ناقص‌باشد یا کامل نسبت بمادون خود والاحدی ازبرای‌کمال‌علم نیست و بعد از این‌تحقیق میفرماید وقریب همین معنی‌را صاحب‌احیا ذکرنموده و عبارت احیارا نقل‌نموده وبعضی‌ایرادات براو فرموده و درآخر کلام میفرماید پس اولی اینست که حمل شود معنی حدیث برچیزیکه حمل‌کردیم از اینکه طلب‌علم واجب است برهرکس در هر وقت‌زیراکه طبیعت‌علم معنی واحد مشکك است ونیست ازبرای آن‌حدی‌مخصوص .

راقم‌گوید عجب‌است ازاین‌فیلسوف قدس روحه که عنوان‌سخن درتعیین علم‌مفروض است وجنس علم‌وطبیعت‌علم‌رامطلوب‌ازخطاب گرفته‌وجنس علم‌راعلم‌مفروض‌دانسته . اولا گوئیم که اگر جنس وطبیعت متعلق خطاب شد پس هرگاه مکلف اتیان بفردی از افراد مأمور به‌نمود اسقاط تکلیف میشودچنانکه اگرمولابه‌عبدگفت‌آب بیاورلازم‌نیست که تمام آبهای عالم‌بیاوردبلکه قدری‌هم کافیست . وبعبارة‌اخری‌خطاب هرگاه‌متعلق‌است بطبیعت مرة وتکرار ازنفس‌خطاب مستفاد نمیشود وکلی‌درضمن یك فرد یابیشتر متحقق‌است وبنا براین حصول یکدرجه از علم کافیست دراسقاط تکلیف **والذین اوتوا العلم درجات** وبودن علم غیرمتناهی وطلب زیادی علم مستحسن که **من المهد الی اللحد** مدخلیتی بفرض واندازهٔ وجوب تحصیل‌ندارد ازبرای هرمسلم ومسلمه وثانیاً علم بمذاق‌فیلسوف ومعروف از مقولهٔ کیف بود حقیقة چنانکه مذکور شد مشروحاً پس‌گوئیم حصول ملکات امری نیست که باختیار عبد باشد وتکلیف بامر غیراختیاری صحیح‌نیست عقلاونقلا ودیگرآنکه علم محلی ومکانی ندارد که بطلب‌او درشهرودیاری مسافرت کنند . وقال‌سهل‌بن عبدالله العلم‌المفروض هو طلب علم‌الحال یعنی حکم حاله‌الذی‌بینه وبین‌الله تعالی‌فی‌دنیاه وآخرته

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وقال الشیخ ابوطالب المکی هو علم الفرائض الخمس التی بنی علیها الاسلام . وقال السهروردی فی عوارفه بعد نقله الاقاویل ومیلی فی هذه الاقاویل الی قول الشیخ ابیطالب اکثر والی قول من قال یجب علیه علم البیع والشراء والنکاح والطلاق اذا اراد الدخول فیه و عندی فی ذلك حد جامع لطلب العلم المفترض انتهی ما اردنا..

ومرحوم حاجی محمدجعفر همدانی قدس سره دراول مراحل السالکین در تحقیق علم مفروض بعد از اقوال بعضی که تخصیص داده‌اند بعلمی مخصوص میفرماید و حق آنستکه تعمیم فرض را بحیثیتی که شامل بشود واجب عینی و کفائی را و تعمیم علم را به نهجی که شامل اصول دین وفروع دین وهمچنین تعمیم طلب را بحیثیتی که شامل شود طلب باستدلال وطلب بعنوان تقلید رامناسب تر است بمقام بعلت اینکه تخصیص خلاف ظاهر است وتوضیح مقصود آنکه هر مسلمی مکلف است بسلوك راه حق پس واجب است باو معرفت حق وصفات وی ومعرفت رسول ودین حق ومعرفت احکام عینیه و کفائیه و اخلاقیکه باعث قرب او بحق میگردند و رذائل که موجب بعدمیشوند خواه این معرفت باستدلال باشد اگر از اهل او باشد چه بتقلید اگر از اهل او نباشد ونقول و بالله الاستعانة فی بلوغ المأمول .

بدانکه خطاب اطلبوا العلم ولو بالصین وآنچه در حکم خطابست مثل طلب العلم فریضة وامثال اینها باید بحذف مضاف قائل شد وچنین گویند اطلبوا اهل العلم الی آخره وطلب اهل العلم فریضة الی آخره ودرعرف شایع است چنانچه واسئلوا القریة ای اهل القریة یامصدر بمعنی مشتق باشد ای اطلبوا العالم وطلب العالم.

و بیان این اجمال بنحو اختصار آنکه علم بقول مشهور ازمقولهٔ عرض است و بقول بعضی ازمقولهٔ معلومست و برمذهب تحقیق ازحقایق مجرده است وبر هر تقدیر قائم بذات عالم است ومحلی و مکانی از برای او نیست که ازآنجا طلب شود مگر اینکه یافت شود بوجود انسان ومنفك ازوی نشود جز بافاضهٔ نور واشراق وبعبارت دیگر حصول ملکهٔ علم بنا برقول مشهور باختیار عبد نیست وتعلق خطاب بامر غیر اختیاری قبیح است عقلا وصدورش ازحکیم محال وبنای عرف برآنست که هرجا خطاب ظاهراً بامری که باختیار نباشد تعلق گرفته بمقدمات اختیاریه حمل نمایند چنانچه محققین گفته‌اند که عقاید امری نیست باختیار حاصل گردد ولی مقدمات حصول آن اختیاریست . خلاصه آنکه باید طلب اهل علم نمود اگر همه بهچین باشند وبمدینهٔ علم از بابش داخل شوند که انا مدینة العلم وعلی بابها .

وشاهد گفتار کلام سیدابراراست روی فی الکافی باسناده عن امیرالمؤمنین علیه السلام **انه یقول ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به الا وان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال ان المال مقسوم مضمون لکم قدقسمه عادل بینکم وضمنه وسیفی لکم والعلم مخزون عنداهله وقدامرتم بطلبه من اهله فاطلبوه** وعلم محفوظ است نزد اهل علم وبتحقیق امر کرده شده‌اید بطلب نمودن ان علم از اهلش پس طلب کنید اهل علم را . وفیه ایضاً باسناده عن ابیجعفر علیه السلام قال **ان الذی**

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

یعلم العلم منکم له اجر مثل اجر المتعلم و له الفضل علیه فتعلموا العلم من حملة العلم وعلموه اخوانکم علمکموه العلماء پس معرفت اهل‌علم برهر مسلم و مسلمه فرض و واجب‌است وحملهٔ علم ائمه علیهم السلام میباشند چنانچه اهل ذکر ایشانند **فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** در کافی بچندین طریق روایت نموده که اهل ذکر ائمه‌اند و ایشانند شهداء الله علی خلقه وولاة امرالله والهداة الی الله وخزنة علم الله ونوره و خلفاء الله فی ارضه و چنانچه ایشان هیاکل توحیدند هیاکل علمند وبعبارت دیگر اسماء عینیهٔ حق ایشانند و عالم اسم است مرذات مقدس‌را پس ازآن حضرت سلام الله علیهم بحقایقهم مظاهر عینیهٔ علمند و پیروان ایشان متعلمین اند و فی الکافی باسناده عن جمیل عن ابی عبدالله قال سمعته **یقول یغدو الناس ثلثة اصناف عالم ومتعلم وغثاء فنحن العلماء وشیعتنا المتعلمون وسایر الناس غثاء** وایشانند بحقیقت وارث انبیا ورسل چنانچه در کتاب حجت کافیست حدیث مفصلی ازحضرت رضا علیه السلام و ازآنجمله است **نحن ورثة اولی العزم من الرسل** و فیه ایضاً عن ابی جعفر علیهما السلام **قال ان العلم الذی نزل مع آدم علیه السلام لم یرفع والعلم یتوارث وکان علی عالم هذه الامة** الی اخر الحدیث

وازاین بیان ظاهر میشود اینکه در حدیث فرموده است طلب علم فریضه است برهر مسلم باین سبب مقید بمسلم داشته که بعد از تکمیل احکام اسلام و اخذ بیعت نبویه قیام بتحصیل احکام ایمان نماید وبیعت ولویه را باعالم آمنا درست‌نماید وعلم موروثی ازانبیا را از ورثهٔ حقیقی تعلیم گیرند وولادت ثانویه روحیه در نشأهٔ باطنه حاصل کنند چنانکه کلمهٔ مسیحیه است لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین و در این ولادت علم را وارث میشوند وانتساب حقیقی دارند و باین مرتبهٔ ایمان اشاره فرموده در فرقان مجید **ومن الاعراب من یقول آمنا قدلم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا** واگرمقصود ازعلم طلب احکام ظاهره باشد برهرمکلفی واجب‌است زیرا که چنانکه کفارمکلف باصول ندمکلف بفروعند . حاصل آنکه مفروض بالذات برهر مسلم ومسلمه علم بمولد اسلام است واهلش واین علم است که حیوة ابدی است وتشبیه به آب وتعبیر بنهر عظیم نموده‌اند بجهة آنکه حیوة جسمانی به آبست **و جعلنا من الماء کل شیء حی** و حیوة روحی بعلم و فی کتاب الحجة من الکافی باسناده قال قال ابو جعفر **یمضون الثماد ویدعون النهر العظیم قیل له وما النهر العظیم قال رسول الله والعلم الذی اعطاه الله ان الله عزوجل جمع لمحمد سنن النبیین من آدم وهلم جرا الی محمد قیل له و ما تلك السنن قال علم النبیین باسره وان رسول الله صیر ذلك کله عند امیر المؤمنین فقال له رجل یا ابن رسول الله فامیر المؤمنین اعلم ام بعض النبیین فقال ابوجعفر اسمعوا مایقول ان الله یفتح مسامع من یشاء انی حدثته ان الله جمع لمحمد علم النبیین وانه جعل ذلك کله عندامیر المؤمنین و هویسئلنی اهو**

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اعلم ام بعض النبیین وفیه ایضاً باسناده مکتوباً عن الرضا علیه السلام **اما بعد فان محمداکان امین الله فی خلقه فلما قبض کنااهل البیت ورثته فنحن امناء الله فی ارضه عندنا علم البلایا والمنایا وانساب العرب ومولدالاسلام وانالنعرف الرجل اذا رایناه بحقیقة الایمان و حقیقة النفاق وان شیعتنا لمکتوبون باسمائهم واسماء آبائهم اخذالله علینا وعلیهم المیثاق یردون موردنا و یدخلون مدخلنا لیس علی ملة الاسلام غیرنا و غیر هم** الی اخرالحدیث و فی باب صفة العلم من الکافی باسناده عن ابیعبدالله قال **ان العلماء ورثة الانبیاء وذاك ان الانبیاء لم یورثوا درهماً ولادیناراً وانما اورثوا احادیث من احادیثهم فمن اخذ بشیء منها فقداخذ حظاً وافراً فانظر واعلمکم هذا عمن تأخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین وتأویل الجاهلین** وفی خبرآخر **وان العلماء ورثة الانبیاء ان العلماء لم یورثوا دیناراً ولادرهماً ولکن اورثوا العلم فمن اخذمنه اخذ بحظ وافر.** وروی الکشی باسناده عن ابیعبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله **یحمل هذاالدین فی کل قرن عدول ینفون عنه تأویل المبطلین وتحریف الغالین وانتحال الجاهلین کما ینفی الکیر خبث الحدید** وایضاً باسناده عن ابیجعفر علیهما السلام فی قوله تعالی **فلینظر الانسان الی طعامه** قال **الی العلم الذی یاخذه عمن یاخذه** بدانکه ورثه جمع وارث است چون طلبه جمع طالب ووارث ازاسماء حق است جل ذکره ومعناه الباقی بعدفناء **الخلق ولله میراث السموات والارض** ومیراث باصطلاح فقهاچنانکه شهیدثانی میفرماید یا از ارث است یا از موروث وبنابر اول استحقاق انسانست بموت دیگری بسبب نسبت نسبی یا سببی چیزیرا بالاصالة وبنابر ثانی چیزیست که مستحق میشود آن را انسان بموت دیگری بسبب یا بنسب بالاصالة . وباصطلاح دیگرچنانکه آنفاً مذکور شد که ولادت دو قسم است :

صوریهٔ جسمیه ومعنویهٔ روحیه ، وشرافت معنویه برصوریه همچون شرافت روح است برجسم واگر هردودر یك مورد جمع شوند نور علی نور است .

همچنین وراثت دو نحو است :

مالیه وعلمیه وانبیا را علیهم السلام دو نحواز وارث ومیراث است یکی وارث از حیثیت انتساب ولادت صوریهٔ عنصریهٔ بشریه که استحقاق میراث مالیه را دارندبنص کتاب ولا عبرة بما تمسکوا به بعد مخالفة نص الکتاب وازاین حیثیت لم یورثوا العلم بل اورثوا المال ودیگر از حیثیت بودن ایشان انبیاء وحملة علم الله وازاین حیثیت لم یورثوا درهماً ولا دیناراً ودراین مرتبه وارث ایشان علماء اندکه بولادت ثانویهٔ روحیه بایشان انتساب دارند ومیراث آنان علمست باستحقاق .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

آن خلیفه زادگان مقبلش رسته‌اند از عنصر وجان ودلش
گر زبغداد وهری یا از رینه بی مزاج آب وگل نسل وینه

وائمهٔ طاهرین سلام‌الله علیهم بواسطهٔ انتساب صورت ومعنی‌وارث نبی‌هستند بهردو معنی چنانکه **ورث سلیمان داود** وبنابر این قوله علیه السلام **وانما اورثوا احادیث من احادیثهم** مراد از حدیث اگر کلام خاص منقول از نبی وامام باشد چنانکه مصطلح است منتقل بایشان گردیده واگر مراد کتاب وجود وام‌الکتاب‌وکلمات‌الله التامات‌وکتب منزله وکلمهٔ باقیه باشد وارث ایشانند بحقیقت . پس هر کس که‌اخذ حدیث ازاحادیث‌آن بزرگواران نموده حظ وافری برده فانظروا علمکم هذا عمن تأخذونه . پس نظر کنید و تأمل نمائید از چه کس تعلیم می گیرید اولاد بغی اگر معلمین باشند فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا پس بدرستیکه در میان ما اهل‌بیت‌نبوت‌اشخاص عدول‌وسالکین‌طریق مستقیم وامت وسط هستند که نفی میکنند از علم‌حقیقی تحریف غالین راونسبتهای باطلین وتأویل جاهلین را زیرا که آنها ولادت در خانهٔ اهل‌بیت ولایت ننموده‌اند واولادبغایارا عدول نفی مینمایند پس در حجر ولایت هر کس متولد شد مقام سلمانی داردومصداق منا اهل البیت است . وچون‌وارث نام حقست **وهوخیرالوارثین** علم موروثی‌انبیارا اواولا وبالذات وارث است وبعد از آن اولیارا میبخشد. **فهب لی من لدنك ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب وعلمناه من‌لدنا علماً** واینست علم لدنی وباین علم‌اشاره نموده سلطان بایزید بسطامی قدس سره السامی اخذتم علمکم میتاً عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لایموت وهر کرا این‌علم‌موهوبی‌موروثی بخشید نایل بحیوة ابدی گردید .

قال علی‌علیه السلم نظماً :

ففز بعلم تعش حیاً به ابداً الناس موتی‌واهل العلم احیآء

وفی کتاب الحجة من الکافی روی الکلینی باسناده عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمدعن عبدالله الحجال‌عن‌احمدبن‌عمر الحلبی‌عن‌ابی بصیرقال دخلت‌علی ابیعبدالله علیه السلام فقلت له جعلت فداك انی اسئلك من‌مسئلة ههنایسمع احد کلامی قال فرفع ابوعبدالله سترأبینه وبین بیت آخر فاطلع فیه **ثم قال یا ابا محمد سل عما بدا لك قال قلت جعلت فداك ان‌شیعتك یتحدثون ان‌رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه وآله‌علم‌علیا بابا یفتح له منه الف‌باب قال‌فقال یاابامحمدعلم‌رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه وآله علیاعلیه‌السلام الف‌باب‌یفتح من‌کل‌باب الف باب‌قال‌هذا والله‌العلم‌قال فنکت‌ساعة فی الارض ثم قال انه لعلم وما هو بذاك قال ثم قال یا ابا محمد وان عندنا الجامعه وما یدریهم ماالجامعة قال قلت جعلت فداك وما الجامعة قال‌صحیفة طولها سبعون ذراعاً بذراع رسول‌الله صلی‌الله علیه واله واملائه من فلق فیه‌وخط‌علی بیمینه فیهاکل حلال وحرام وکل شیء یحتاج الیه الناس حتی الارش فی الخدش و ضرب بیده الی فقال لی‌تاذن یا ابامحمد قال قلت جعلت فداك انما انالك فاصنع**

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ماشئت فقال فغمز بی بیده وقال حتی ارش هذا کانه مغضب قال قلت هذا والله العلم قال انه لعلم ولیس بذاك ثم سکت ساعة ثم قال وان عندنا الجفر وما یدریهم ما الجفر قال قلت وما الجفر قال وعاء من آدم فیه علم النبیین والوصیین وعلم العلماء الذین مضوا من بنی اسرائیل قال قلت ان هذا هو العلم قال انه لعلم ولیس بذاك ثم سکت ساعة ثم قال وان عندنا لمصحف فاطمة علیها السلام وما یدریهم ما مصحف فاطمة قال قلت وما مصحف فاطمة قال مصحف فیه مثل قرانکم هذا ثلث مرات والله مافیه من قرانکم حرف واحد قال قلت هذا والله العلم قال انه لعلم وما هو بذاك ثم سکت ساعة ثم قال ان عندنا علم ما کان وعلم ما هو کائن الی ان تقوم الساعة قال قلت جعلت فداك هذا والله هو العلم قال انه لعلم ولیس بذاك قال قلت جعلت فداك فای شیء لعلم قال ما یحدث باللیل والنهار الامر بعد الامر والشیء بعد الشیء الی یوم القیمة وفیه عن مفضل بن عمر قال قال ابو عبدالله ان سلیمان ورث داود وان محمداً ورث سلیمان وانا ورثنا محمد (ص) وان عندنا علم التوریة والانجیل والزبور وتبیان ما فی الالواح قال قلت ان هذا لهو العلم قال لیس هذا هو العلم ان العلم الذی یحدث یوماً بعد یوم وساعة بعد ساعة واسناده عن ضریس الکناس قال کنت عند ابی عبدالله وعنده ابو بصیر فقال ابو عبدالله ان داود ورث علم الانبیاء وان سلیمان ورث داود وان محمداً ورث سلیمان وانا ورثنا محمداً (ص) وان عندنا صحف ابراهیم والواح موسی فقال ابو بصیر ان هذا لهو العلم فقال یا ابا محمد لیس هذا هو العلم انما العلم ما یحدث باللیل والنهار یوماً بیوم و ساعة بساعة قوله علی علیه السلام ما یحدث باللیل والنهار الخ . چون ابو بصیر از فرمایش حضرت که مرتبهٔ ازمراتب علم را چنان دانست که حد علم ائمه همانست وقسم میخورد هذا والله العلم که لام استغراق باشد یاجنس حضرت میفرمود انه لعلم ولیس بذاك ومرتبهٔ فوق آنرا بیان میفرمود تا رسید سخن به آنجا که علم ماکان وماهو کائن الی ان تقوم الساعة . ابو بصیر ازروی یقین عرض نمود هذا والله هو العلم . حضرت فرمود انه لعلم و لیس بذاك عرض نمود فای شیء العلم قال علیه السلام ما یحدث الخ شاید مراد اشاره بمعنی کل یوم هو فی شأن بوده باشد که لاتکرار فی التجلی چون ایشان خزنهٔ علم حقند جل ذکره بلکه چنانکه سبق ذکر یافت مثال عینی علم حقند واین علم افضل علم ائمه است وخبریکه درباب جهات علوم ائمه علیهم السلام از کتاب حجت کافی مذکوراست توضیح این مدعی را مینماید . روی الکلینی باسناده عن ابی الحسن الاول موسی علیه السلام قال مبلغ علمنا علی ثلثة وجوه ماض وغابر وحادث فاما الماضی فمفسر و اما الغابر فمزبور واما الحادث فقذف فی القلوب ونقر فی الاسماع و هو افضل علمنا ولا نبی بعد نبینا قوله علیه السلام فاما الماضی ففسر یعنی ان الماضی الذی تعلق علمنا به وهو علم ماکان ومفسر بتفسیر النبی وقد یعبر علیه بالجامعه قوله واما الغابر فزبور فی مصحف فاطمه یعنی المختوم الذی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تعلق علمنا به وهو علم مایکون قوله واما الحادث یعنی علم الذی یتجدد وهو التجلی بعد التجلی ونور یقذفه الله فی قلوبهم بلاواسطة ونقر فی الاسماع بتوسط الملك وعلم البدا ومولد الاسلام والمنایا والبلایا **یمحوا الله مایشاء ویثبت وعنده ام الکتاب** واین علم اخیر که متجدد وحادث است افضل علم ایشانست بعلت اختصاص آن علم بحضرات وحصول ان علم برای آنها بلاواسطه یا بواسطهٔ غیر بشر بخلاف دو قسم اول که خواص صحابه مثل سلمان وابی ذر دارا بودند فی الجمله بحدیث النبی وبعض رواتهم کزراره وامثاله قوله ولانبی بعد نبینا دفع توهم لعله یتوهم ان کل من یقذف فی قلبه ونقر فی سمعه فهو نبی و فی کتاب الحجة من الکافی عند باب ان الائمة علیهم السلام بمن یشبهون ممن مضی باسناده عن عمران بن اعین قال قلت لابی جعفر علیهما السلام ما موضع العلماء قال مثل ذی القرنین و صاحب سلیمان و صاحب موسی چنانچه مبین شد علما بحقیقت انبیا ورسل واهل بیت رسالتند علیهم السلام وهر کس پیروان ایشانند متعلمینند ومتعلمین را درجات ومراتبی است بعضی هستند که بدرجهٔ کمال رسیده وتوفیق تکمیل اخوان یافته وبرایشان متعلق است خطاب فعلموه اخوانکم کما علمکموه العلماء وباین ملاحظه ثانیاً وبالعرض برمتعلمین اطلاق علما نموده‌اند ودرمدح این علما فرموده فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سایر النجوم لیلة البدر و در خبر دیگر عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد.

و در خبر دیگر است معویة بن عمار خدمت صادق علیه السلام عرض مینماید مردیست بسیار روایت حدیث شما مینماید ومنتشر میکند بین مردم این احادیث را ومحکم مینماید در قلوب مردم ودلهای شیعیان شما و شاید عابدی از شیعیان شما نبوده باشد از برای او این روایت کدام یك بالاترند در فضل. حضرت فرمودند راوی حدیث ما که به آن قلوب شیعیانرا محکم مینماید افضل از هزار عابد است واخذ میثاق از آنان کرفته‌اند برای تعلیم جهال.

روی فی الکافی باسناده عن ابیعبدالله علیه السلام قال قرأت فی کتاب علی علیه السلام ان الله لم یأخذ علی الجهال عهد ابطلب العلم حتی اخذ علی العلماء عهداً ببذل العلم للجهال لان العلم کان قبل الجهل وباسناده عن ابی جعفر علیهما السلام قال زکوة العلم ان تعلمه عباد الله وفیه باسناده عن ابی عبدالله قال قام عیسی بن مریم خطیباً فی بنی اسرائیل فقال یا بنی اسرائیل لاتحدثوا الجهال بالحکمة فتظلموها ولاتمنعوها اهلها فتظلموهم. وچون بنیاد علما درهر دوره جهلا متلبس ومتدلس بوده ومیباشند وهم متشبه بمتعلم لهذا بعضی اوصاف عالم وآداب متعلم راذکر مینماید که محق ازمبطل متمایز باشد وطالبین راستین علم بدام تزویر شیاطین نیفتند وبهردنیا پرست دست ارادت ندهند:

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی نباید داد دست

ودراین مقام دومقصد است:

مقصداول دراوصاف عالم قال الله تعالی **انما یخشی الله من عباده العلماء**. فی الکافی

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

باسناده عن ابیعبدالله فی هذه الایة یعنی بالعلماء من صدق فعله قوله و من لم یصدق فعله قوله فلیس بعالم پس عالم کسیست که خشیت ازخدا داشته باشد وچون خشوع ازاوصاف قلبیه وهر کس باین‌وصف باطنی پی‌نبرد امام درتفسیرعلما میفرماید کسانیکه مصدق‌اقوال انها افعال‌آنها باشد واین وصف را هر کس ملتفت میشود وچون دیدند که مصدق قولش فعلش‌میباشد میفهمد که خشیت رادارا‌ست واواست عالم و در واقع صفت خشیت میزانیست ازبرای خودشخص‌وازاین جهت قال‌بعض‌اهل‌البصیرة‌فجمیع ماارتسم‌فی‌ذهنك من‌التصورات والتصدیقات‌التی لاتوجب لك‌الخشیة والخوف وان کانت فی کمال‌الدقة والغموضة فلیست من‌العلم فی‌شیء بمقتضی‌الایة‌الشریفة بل هی‌جهل محض بل الجهل خیرمنها .

علمی که راه حق ننماید جهالت‌است .

وتبیانی برای معرفت عالم واضح‌ترازاین نیست که مطابقه نماید قول اوبا فعل او فی‌الکافی عن‌مفضل‌بن عمرعن‌ابیعبدالله قال قلت‌بم یعرف‌الناجی قال‌من‌کان فعله‌لقوله‌موافقاً الخ ودیگرعلامات عالم‌آنستکه حلیم‌باشد وغافل ازحقوق حق وخلق نباشد فی‌الکافی قال قال‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام لا یکون‌السفه والغرة فی‌قلب العالم السفه محرکة ضدالحلم والغرة بالغین‌المعجمة‌المکسورة‌والزاءالمهملة‌الغفلة. وفیه عن‌ابیعبدالله‌قال‌کان‌امیرالمؤمنین یقول یا طالب‌العلم ان للعالم ثلث علامات‌العلم والحلم والصمت وللمتکلف ثلث علامات ینازع من‌فوقه بالمعصیة ویظلم من‌دونه بالغلبة ویظاهرالظلمة . میفرمایدای‌جویندهٔ دانش وسرمایهٔ هستی بدرستیکه نشانهٔ دانشمند حقیقی سه چیزاست اول علمست یعنی اتصال علم اومعلوم باشد باهل‌علم ودیگرحلم‌واناة است وسیم خاموشی بهنگام است وسکوت بموقع وعلامات کسی که بتکلف بخود بسته است سه چیزاست نزاع وجدال‌مینماید بناحق‌ومعصیت باکسیکه دررتبهٔ فوق او است وظلم مینماید بر زیردست بغلبه وپشت و پناه خود مینماید اهل ظلم وجوررا ودیگرعلامات‌آنکه با و قارو تواضع باشد یعنی‌صاحب سکینه باشد نه متکبرومتواضع باشد نه ملیق. مخبرصادق‌میفرماید طلب علم کنید وزینت دهید اورابعلم ووقاروتواضع نمائید برای معلم که ازاواخذ نموده‌اید و متعلم که ازشما اخذ مینماید ولا تکونوا علماء جبارین فینهب باطلکم بحقکم .

واگرعالم عامل نباشد وعمل ننماید بآنچه فهمیده یعنی‌آنکه بگوید بمردم و خود بجا نیاورد مصداق‌این‌آیه میشود اتأمرون‌الناس بالبروتنسون انفسکم استغفرالله من قول بلاعمل . یکی‌راگفته‌اند عالم‌بیعمل بچه ماندگفت بزنبوربیعسل .

وفی‌الکافی قال علیه‌السلام ان‌العالم اذا لم یعمل بعلمه ذلت موعظته عن‌القلوب کما یزل‌المطرعن‌الصفا . وفیه قال‌علی‌بن‌الحسین‌فان‌العلم اذالم‌یعمل به لم یزدد صاحبه‌الا کفراً ولم یزدد من‌الله‌الا بعداً . وسلیم‌بن قیس‌هلالی‌ازجناب‌امیرروایت نموده که‌آن بزرگواراز کلام رسول اکرم حدیث نموده که فرمود علما دوصنف ازمردمند مردیست عالم وعامل

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بعلم خود واین ناجی است وعالمیست که تارك مرعلم خود است واین هالك است وبدرستیکه اهل نار هرآینه متأذی میشوند ازبوی عالمی که تارك مرعلم خود است و بتحقیق شدیدترین اهل نار از حیثیت ندامت و حسرت مردی است که دعوت نموده باشد بنده‌ای را بسوی خدا وآن بنده اجابت نموده باشد دعوت اورا وقبول کرده باشد ازاوپس آن بنده اطاعت خدارا نموده وخدا اورا داخل بهشت فرموده باشد وداعی اورا داخل آتش بسبب ترك او علمش را واتباع وی هوای نفسانی را وطول امل امامتابعت او هوارا موجب سد راه او است ازحق وطول امل وی سبب فراموشی اواست آخرت را .

و فی نهج البلاغة من خطبة له علیه السلام ایها الناس ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی وطول الامل فاما اتباع الهوی فیصد عن الحق واما طول الامل فینسی الاخرة .

ودیگر آنکه با وفا باشد وغدر ننماید قال علیه السلام فی الخطبة ان الوفاء توأم الصدق ولا اعلم جنة اوتی منه وما یغدر من علم کیف المرجع ولقد اصبحت فی زمان قد اتخذا کثر اهله الغدر کیساً ونسبهم اهل الجهل فیه الی حسن الحیلة مالهم قاتلهم الله .

ودیگر وصف عالم آنستکه دنیا پرست وازابناء دنیا نباشد و من خطبة له علیه السلام ولا تکونوا من ابناء الدنیا فان کل ولد سیلحق بامه یوم القیمة .

وبا اهل دنیا مؤانست ننماید . در کتاب کافی از رسول خدا روایت شده که فرموده فقهاء ابناء رسل هستند مادامیکه داخل دردنیا نشده باشند گفتند یا رسول الله چگونه باشد دخول آنان دردنیا حضرت فرمود اتباع سلطان پس هرگاه تابع سلطان شدند باید حذر کنید ازآنها درامردین خودتان ونیز درآن کتاب است از امام صادق که فرمود هرگاه ببینید عالمی راکه دوست بدارد دنیا را پس اورا متهم بدانید بردین خود پس بتحقیقی که هرکس دوست بدارد شیء را حفظ ومراعات میکند آن چیزرا و قال اوحی الله الی داود لاتجعل بینی وبینك عالماً مفتوناً بالدنیا فیصدك عن طریق محبتی فان اولئك قطاع طریق عبادی ان ادنی ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم . قال شیخنا البهائی قدس سره :

نان وحلوا چیست دانی ای پسر — قرب سلطانست زان قرب الحذر
میبرد هوش ازسرو از دل قرار — الفرار از قرب سلطان الفرار
فرخ آن کورخش همت را بتاخت — کام ازاین حلواونان شیرین نساخت
قرب سلطان آفت جان تو شد — پای بند راه ایمان تو شد
حیف باشدازتوای صاحب سلوك — کین همه نازی بتعظیم ملوك
جرعهٔ از بحر قرآن نوش کن — آیهٔ لاترکنوا را گوش کن
لذت تحضیض او وقت خطاب — آن کندکو ناید از صدخم شراب
هرزمان که شاه گوید شیخنا — شیخنا مدهوش گردد زین ندا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مست ومدهوش‌ازخطاب شه شود — هردمی او پیش شه سجده رود
میپرستد گوئیا او شاه را — هیچ نارد یاد آن الله را
الله الله این‌چه ایمان وچه دین — ترك باشد دین رب‌العالمین

شیخ سعدی قدس سره فرموده : خلعت سلطان اگرچه عزیز است جامهٔ خلقان خود از آن بعزت تروخوان بزرگان اگرچه لذیذ است خوردهٔ انبان خود بالذت تر .

ونیز بهائی قدس سره فرموده :

نان وحلوا چیست ای‌فرزانه مرد — منصب دنیا است گردآن مگرد
گر بیالائی به‌آن‌دست و دهان — روی آسایش نبینی در جهان
منصب دنیا نمیدانی که چیست — من بگویم با تو یکساعت بایست
آنکه بندد دره حق پای تو — آنکه سازد کوی حرمان جای تو
آنکه نامش مایهٔ بدنامی است — آنکه کامش سربسر ناکامی‌است
آنکه هرساعت‌نهان ازخاص وعام — کاسهٔ زهرت فرو ریزد بکام
ای خوش‌آن دانا که‌دنیارا بهشت — رفت همچون‌شاه مردان دربهشت
ترك دنیاگیر تا سلطان شوی — ورنه گرچرخی‌توسر گردان‌شوی

ومن‌خطبة له علیه‌السلام ما اصف من داراولها عناء و آخرها فناء فی حلالها حساب وفی حرامها عقاب من استغنی فیها فتن ومن‌افتقرفیها حزن ومن ساعاها فاتته ومن‌قعدعنها واتته ومن‌ابصر بها بصرته ومن‌ابصرالیها اعمته چه وصف کنم‌سرائی‌را که اول‌آن که هنگام مکث‌است عناورنج‌است وآخر آن‌فناوفوت است درحلال‌دنیاحساب‌است یعنی کسیکه متمتع شود ازآنچه حلال‌است ازامتعه دنیویه درآخرت‌آنراحساب میباید داد ودرحرام دنیاعقاب است یعنی کسیکه مرتکب حرام شود دردنیا وازمال حرام متمتع‌شود درروزحساب‌عذابش نمایند وهر که توانگر شد دردنیا درفتنه افتاد ومبتلاشد بانواع بلایا وکدورات که ازمر تعلقات دنیاسانح‌میگردد وهر که درویش‌شد دراواندوهناك شد وغمناك وهر که درطلبش سعی نمود ودرتحصیلش بشتافت براودست نیافت وهر که تقاعد نمود ازدنیا وطلب حصول آن نکرد دنیا مساعدت نمود ومطاوعت کرد اورا. وهر که گردانید دنیارا سبب هدایت و محل‌ابصارخود ونگریست با دیدهٔ اعتبارخود بنمود دنیا باوراه راست. وهر که نظر کرد بسوی زروزیورآن کورساخت آرایش دنیا چشم بصیرت اورا.

سیدرضی‌الله عنه بعدازذکراین‌خطبه میفرماید هرگاه کسی‌تأمل‌نماید درقول‌حضرت من ابصربها بصرته ومن ابصرالیها اعمته که ابصررا اولا بیامتعدی فرموده ودرثانی‌به‌الی می‌یابد معنی عجیب از کلام خلاق کلام .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عالم که متصف باوصاف مذکوره نباشد عالم نیست

ومخفی نماناد آنچه مذکور شد از اوصاف عالم وسایر اوصاف وی ملازم وجود علمست یعنی علم بدون این اوصاف متحقق نخواهد بود نه اینکه این اوصاف خارج باشد از علم وعارض او باشد پس عالم نیست مگر مستجمع جمیع کمالات واگر اطلاق عالم برمتشبهین بعلم شده من باب مجاز وشبه است ودرحقیقت جاهل بلکه اجهل ازاواست زیرا که علم مستلزم عمل است مثلا هر گاه کسی دعوی علم نمود وعمل ندارد برهان برعدم علم اواست وعمل منفك از علم وعلم منفك ازعمل نمیشود .

فی الکافی قال علیه السلام العلم مقرون الی العمل فمن علم عمل ومن عمل علم والعلم یهتف بالعمل فان اجابه والاارتحل عنه وآنچه درذم علماء سوء وارد است چون در ظاهر بلباس اهل حق جلوه نموده اند و شبیه باهل علم شده اند لفظ عالم برآنـان اطلاق نموده اند بعلاقهٔ تلبس .

قال علیه السلام فی خطبة له وانما سمیت الشبهه شبهة لانها تشبه الحق فمااولیاء الله فضیائهم فیها الیقین ودلیلهم سمت الهدی واما اعداؤالله فدعائهم الضلال ودلیلهم العمی فما ینجومن الموت من خافه ولایعطی البقا احبه یعنی جزاین نیست که نام نهاده شده شبهه بشبهه زیرا که شبهه شبیه است بحق درماده و صورت . فامـا دوستان خدا .روشنائی ایشان دراین شبهه یقین است بخدا وروزجزا وراه نمای ایشان قصد راه راست در ظلمات شبهات بنور ایمان وامادشمنان خدا پس خواندن ایشان گمراهیست اشاره بآیهٔ مبارکهٔ **ومادعاء الکافرین الافی ضلال** ودلیل ایشان کوری است ازدیدن راه حق پس رستگاری نیافت ازمرگ و خلاص نشد ازاو کسیکه ترسید ازآن وداده نشد بقا کسی که دوست داشت بقارا بلکه مال هردواجل است کسیکه راه دوستان خدا گزید پس ازموت ببهشت رسید وهر که راه دشمنان خدا پیمود رخت بدوزخ کشید .

اوساخ علماء سوء

وچون شمه‌ای اوصاف علماء حق معلوم گردید برخی از اوساخ علماء سوء ذکرمینماید تادیگرشبهه نماند. درکافی روایت است از صادق علیه السلام قال قال عیسی بن مریم ویل للعلماء السوء کیف تلظی علیهم النار وازحضرت باقرروایت نموده که در آیهٔ شریفهٔ **فکبکبوافیهاهم والغاون** قال علیه السلام هم قوم و صفواعد لا بالسنتهم ثم خالفوه الی غیره وازحضرت امیر روایت نموده حاصل ترجمه‌اش آنکه گردیدند مردم بعدازرسول خدا بسه قسم: قسمی عالم بودند باخبار نبوی والهام الهی ازجهة نفس قدسی ومطهر بودند ایشان ازرذائل ومستعد شدند ازبرای علوم غیبیه ومطالب کلیه وجزئیه وفهمیدن احکام ووقایع واخلاق واحوال مبده ومعاد و غیراینها از مطالب شرعیه وعادات نبویه پس اوعارف وعالم وعامل وراست گفتارو درست کردار است واو

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

است معلم علوم‌حقیقیه وآداب نفسانیه ومأخذ جمیع کمالات وبی‌نیاز کرده‌است اوراخدابعلم کامل خودش ازعلم دیگران ازامت . وقسمی دیگرمتعلمین ازاین‌عالمند که برسبیل‌هدایت وراستی است. وقسمی‌دیگرجاهل بودند وادعا کنندهٔ علمی‌راکه دارا نبودند وعجب کننده بآنچه نزد ایشانست از دروغهائیکه کسب کرده است اورا نفس فاسد ایشان باینکه اخذ کرده است آنها راازجاهل دیگر بتحقیق که اضلال کرده است اورا دنیابحب جاه‌وریاست وبگمراهی‌وضلالت انداخته است دیگرآنراووسیله قرارداده‌است برای وصول‌بآمال‌نفس اقاویل وفتاوائی راکه خلاف کتاب و سنت است پس هلاك خواهد شدکسیکه ادعا کرده است علم وهدایت راوناامید شده است ازرحمت الهیه کسیکه‌افترابسته است بخداورسول اوبادعای اوعلم را با عدم اتصاف اوبعلم وفتوی . ودرآن کتاب‌است ازصادق علیه‌السلام انهاك ان‌تدین‌الله بالباطل وتفتی‌الناس‌بمالاتعلم و نیزفرموده ایاك وخصلتین‌ففیهاهلك من هلك ایاك ان تفتی‌الناس برأیك اوتدین بمالاتعلم .

واخباریکه درباب بطلان عمل‌به رأی وقیاس‌است شاهد براین بیان است‌وابوحامد غزالی دراول کتاب احیا بعدازتحقیقات درعلم واقسام آن میگوید علم باحوال قلب فرض عین است درفتوای علمای‌آخرت وکسیکه اعراض مینماید از اعمال ظاهره هلاك میشود بشمشیرسلاطین دنیا بفتوای دادن فقهای دنیا. پس‌نظرفقها درامورواجبهٔ عینیه‌است‌بالنسبه بصلاح دنیا ونظرعلمای آخرت بالنسبه بصلاح اهل‌آخرت است وهرگاه سؤال کنندازفقیه معنی توکل یا اخلاص را مثلایاازوجه احترازازریا هرآینه تأمل‌میکند دراوبااینکه‌تحصیل اوفرض عین است واهمالش باعث هلاك اودرآخرت میگردد و هرگاه سؤال کرده شود ازظهارولعان وسبق ورمایه و غیراینها هرآینه سیاه میکند ورقهای بسیاریرا ازتفریعات دقیقه که روزگاری میگذرد واحتیاج بچیزی ازآنهابهم نمیرسد واگرهم‌احتیاج دست دهد بلدخالی نیست ازکسیکه رفع احتیاج نماید وکفایت ازاومیکند دیگری واوهمیشه‌درشب وروزخودرا درتعب ومشقت میاندازد درحفظ وتدریس واوغافل میشود از چیزیکه اهتمام بشأن اوبیش‌ازانها است ومهم خود اواست دردین ومشتبه میسازد برخود وبردیگران که من بعلم دین مشغول هستم وهرکس زیرك باشد میداندکه غرض اونیست ادای حق‌واجب کفائیه واگرقصد اودین بود مقدم باید بدارد تحصیل واجبات عینیه را بلکه مقدم بدارد برآن واجبات کفائی دیگررا چه‌بسیاراز بلدان است که طبیب ندارند ویااگرباشد اهل‌ذمه هستند و بلد مشحون است از فقها و کسانیکه بفتوی اشتغال دارند فلیت شعری چگونه مرخص نموده‌اند فقهای دین‌دراشتغال بفرض کفایت درحالتیکه جماعتی‌هستند که‌بهم‌الکفایة هست واهمال نمایند درامریکه من‌به الکفایة نباشد وسببی نیست برای عدم اشتغال آنان جزاینکه طب موجب نیست‌آنکه بمنصبی برسند وبرای‌آنکه متولی شوند اموال موقوفه راومحافظت نمایند اموال‌ایتام را ومحض‌آنکه قاضی‌وحاکم شوند برمردم‌وتقدم‌بهم‌رسانند

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

درامثال واقران و غلبهٔ برخصم هیهات هیهات بتحقیق مندرس شده است علم دین بتلبیس علماء سؤالی آخر کلامه .

و عالم ربانی مولانا محمدصالح مازندرانی میفرماید از حدگذرانیده است غزالی درمذمت نمودن فقها وگویا مبتلا شده بوده‌است بفقهائیکه موصوف بوده‌اند باین صفات مذکوره یاخبرداده‌است ازحال کسانیکه نسبت میدهند خودرا بفقه درعصرماتابمرتبه‌ای که میگردانند چیزیرا ازعلوم که اخذکرده انداز کتب علما وسیلهٔ وصول بسلاطین و تقرب جویند بسفهاو برادران شیاطین‌ونیست غزالی‌اول کسیکه ذم کرده باشدچرا که‌ذم‌علماءسوء دراخبار وآثار ازائمهٔ اطهار بحد تواتر است .

راقم گوید در مقصد دوم معنی‌فقه وتفقه روشن میگردد و دراین موقع برای اتمام مرام از کلمات حصرت خلاق‌الکلام چنانچه درنهج‌انبلانمه مذکوراست باترجمه‌اش‌وحدیث مروی‌از کافی ونهج اکتفا مینماید .

فی‌نهج‌البلاغة : من‌خطبة له علیه‌السلام ایهاالناس اناقد اصبحنا فی دهر عنودوزمن شدید یعدفیه‌المحسن‌مسیئاًویزدادالظالم‌فیه عتواًلا ننتفع بماعلمناولانسئل‌عماجهلناولاتنخوف قارعة حتی‌تحل بنا .

ای گروه مردمان بدرستیکه بامداد کرده‌ایم در روزگار ستیزه کننده ستمکار ودر زمان بسیارسخت جفاکاریا بخیل‌ودر بعضی‌روایت بجای‌وزمن‌شدید ورمن کنود واقع‌شده یعنی درزمان ناسپاس ازنعمت آفریدگار که شمرده میشود درآن زمان نیکوکار بدکردار و زیاده‌میکند ستمکار درآن‌روزگارسرکشی وافتخاربجهت ضعف حاکم‌دین‌فایده‌نمیگیریم بآنچه دانسته ایم‌یعنی عمل‌نمیکنیم بروفق علم‌خود. مراد مردمانیند که در زمـان حضرت بوده‌اند چنانچه دراین زمان هستند ونمیپرسیم ازآنچه ندانسته‌ایم بجهة قلت رغبت درعلم وقلت انتفاع به‌آن ونمیترستم‌ازکارهای‌بزرك خطرناك که کوبندهٔ دلهاست تاآنکه‌فرود آیدآن کارخطرناك بما این کنایه است‌ازعدم تفکر مردمان درحال عاقبت‌خود.

فالناس علی اربعة اصناف منهم من‌لایمنعه الفساد فی‌الارض الامهانت نفسه وکلال حده ونضیض و فره چون بنحو اجمال احوال مردمان زمان و ابناء دنیا را فرمود بنحو تفصیل میفرماید .

پس مردم روزگار دنیا پرست بر چهار صنفند بعضی ازآن اصناف که قادر نباشند بر تحصیل اسباب دنیا وبحیله نیز نتوانند که دنیارا بدست آورند کسی است که‌باز نمیدارد اورا از فتنه وتباهی‌درزمین مگرذلت وخواری نفس اووعدم تسلط او وکندی‌آلت اویعنی بلادت وکندی فهم او که‌عاجز است ازحیله کردن درطلب دنیاوکمی‌مال ونقصان ثروت و توانگری او ومنهم المصلت بسیفه والمعلن بشره والمجلب بخیله ورجله قد اشرط نفسه و اوبق دینه لحطام ینتهزه او مقتب یقوده اومنبر یفرعة و لبئس المتجر ان تری الدنیا

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لنفسك ثمناً ومسالك عندالله عوضاً وبعضی دیگر از ایشان که قادر باشند بر تحصیل دنیا کسیست که ازروی ظلم وقهر برکشنده است شمشیرخودرا ازنیام وآشکار کننده است شر خودرا برانام وکشنده است سواره وپیادهٔ خودرا یعنی جمع کرده است اسباب ظلم وتسلط خودرا از برای متاع دنیای بی ثبات که رباید آنرا از طالبانش یا ازبرای جماعتی که پیشوا وسرخیل آنها باشد تا ازبرای آنکه برمنبری برآید ازجهت تفوق برامثال واقران خود وهرآینه بد تجارتیست آنکه به بینی دنیارا ازبرای نفس خود بهاوعوض آنچه مرتوراست نزدخدایتعالی از نعیم دائمی اخروی .

اشاره بکلام حقست بدرستیکه خدا خریده است ازمؤمنین انفس واموال ایشان را ودرعوض بهشت عطا فرموده است وکسیکه بفروشد نفس خود را بدنیا پس بد تجارتی نموده که همه زیانست واز لقای حق محروم مانده است ومنهم من یطلب الدنیا بعمل الاخرة ولا یطلب الاخرة بعمل الدنیا قدطامن من شخصه وقارب من خطوه وشمرمن ثوبه وزخرف من نفسه للامانة واتخذ ستراللهٔ ذریعة الی المعصیته وبعضی دیگر ازایشان که طالب غیر قادر باشند و بحیله طلب مرتبه کنند که کمتر از امارت وسلطنت باشد کسیست که طلب کند دنیا را بعمل آخرت باین طریق که آنرا مقرون سازد به ریا وسمعه تا باین وسیله مردم را معتقد خودسازد و اعوان و انصار پیدا کند وطلب نکند آخرت را بعمل دنیا باین طریق که در اینجا تخم نیکی نکارد تا آنجا محصول ثواب بیحساب بر دارد پس این چنین شخصی بتحقیق که پست کرد تن خود را در خشوع و نزدیك نهادگام خودرا بجهة خضوع وبرچید دامن خودرا یعنی چست و چالاك شد از برای طاعت وبیاراست نفس خودرا از برای امانت ودیانت وفراگرفت راه خدا راوسیلهٔ رفتن بسوی معصیت. طریق شریعت را ستراللهٔ فرموده زیراکه بآن مستور ومحفوظ میشوند اهل تقوی ازموارد هلاکت ومنهم من اقعده عن طلب الملك ضؤلة نفسه وانقطاع سببه فقصرته الحال علی حاله فتحلی باسم القناعة وتزین بلباس اهل الزهادة ولیس من ذلك فی مراح ولا مغدی .

وبعضی دیگر از آن اصناف اربعه که غیر قادر باشد بر تحصیل دنیا وبحیله مرتبهٔ امارت وسلطنت طلب کنند کسی است که نشانده باشد او را از طلب پادشاهی حقارت و قصارت نفس و بریده شدن سبب او که آن قلت لشکر ومال است و کمی استعداد ومنال پس کوتاه ساخته است او را حال قدراو برحالتیکه آراده نموده از رفعت ومرتبهٔ اونزدخلایق فلهذا در لباس حیله گری درآمده تا جذب قلوب عباد کند بجانب خود پس آراسته است خودرا باسم قناعت ومزین شده بلباس اهل زهد وطاعت ونیست اهل زهادت نزد خواص عباد در محل شب و نه در محل روز یعنی در هیچوقت در سلك زاهدان حقیقی نیست .

وچون اصناف اربعه رابیان فرموده اشاره مینماید بطائفهٔ متقین و داخل در اقسام ناس ایشانرا ذکر ننموده زیراکه متقین خارج ازاصناف مردمند و ازعالم ملکوتند فلهذا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

میفرماید : وبقی رجال غض ابصارهم ذکرالمرجع و اراق دموعهم خوف‌المحشرفهم بین شرید ناد وخائف مقموع وساکت مکعوم وداع مخلص و ثکلان موجع قد اخملتهم‌التقیة وشملتهم‌الذلة فهم فی‌بحراجاج‌افواههم ضامزة وقلوبهم قرحة قد وعظوا حتی‌ملواوقهروا حتی ذلوا وقتلوا حتی قلوا فلتکن‌الدنیا فی اعینکم اصغر من حشالةالقرظ و قراضةالجلم و اتعظوا بمن کان قبلکم قبل ان یتعظ بکم من بعدکم و ارفضوها ذمیمة فانها قدرفضت من کان اشعف بها منکم: وباقی‌ماندند مردمانی که فروخوابایند دیدمهای ایشانرا ازمتاع دنیوی‌یادکردن محل‌بازگشت نزداوسبحانه وریخت اشکهای ایشانراترس‌روزبرانگیخته شدن از قبر پس مردمانیکه باین صفات موسومند ازمیان مردم رانده شده متفردند چون سنخیت وجنسیت بااصناف‌اربعه ندارند ودرمیان مردم ازشرورآنهاترسنده ومقهوروذلیلند وخاموش شونده و ممنوع ازکلام میباشند . بدانکه کمام‌آنچیزیستکه در دهن‌شترمیکنند نزد هیجان او واین مستعار است ازبرای سکوت این طائفهٔ عالی مرتبهٔ متقین که همگی اوقات ایشان مصروف است بتقوی بحیثیتی که گوئیا تقوی بسته است زبانهای ایشانرا از غیرکلام حق وخوانندهٔ باخلاص هستند بندگان خدارا براه حق وفریاد وناله کننده‌اند به سبب فقدان دوستان ومعاونان حق یابجهة خوف‌آنجهان ورنجورودردناکند بواسطه‌اذیت ظالمان بتحقیق که افکنده است ایشانرا بگوشهٔ خمول وگمنامی‌پرهیزآنها ازستمکاران و اطراف ایشانرا گرفته است خواری از جورمعاندان پس ایشان افتاده‌اند دردریای شور دنیاکه لذت نمیابند اصلاازمتاع‌آن ودهانهای ایشان‌خاموش‌است ازسخنهای غیرمستحسن ودلهای ایشان‌ریش است ازجهة خوف وخشیت اوسبحانه وبتحقیق پند وموعظه نموده‌اند مردمانرا تا بمرتبه‌ای که ملول شده‌اند وغمگین ازآن سبب که سامعان نپذیرفتند ومقهور وراندہ شدند وذلیل وخوارگشتند درمیان ایشان وکشته‌گشتند بشمشیر ظالمان و بسنگ جفای طاغیان تااینکه گم شده‌اند دراین جهان وچون دنیای بیمقدارنسبت باین‌طائفهٔ عالی مقداراین منوالست پس باید که دنیا در چشمهای شما خوارو خفیف و بیمقدارتر باشد از برگ زرد درخت سلم که به‌آن دباغی میکنند پوست را وازریزهای‌پشم‌بز که دروقت‌چیدن ازمقراض میافتد وپند بپذیرید به‌آنکسانیکه بودند پیش‌ازشما پیش از آنکه پند بگیرند بشماآن‌کسانیکه بعدازشما پیدا شوند وبگذارید متاع دنیارا وازاومفارقت‌کنید باختیار پیش ازآنکه جدا شوید ازاوباضطرار درحالیکه مذموم و معیوبست پس بتحقیقیکه دنیا ترک‌کرده است وواگذاشته است کسیرا که حریص ترومشتاق‌تر بوده بدنیا ازشما.

وابن ابی‌الحدید بعداز شرح این خطبه میگوید بدان بدرستیکه این‌خطبه متضمن است ذم بسیاری‌ازکسانیکه دعوی‌آخرت مینمایند ازاهل زمان ما وایشان اهل‌ریا ونفاق و پوشندهٔ لباس صوف ومرقعه هستند ازغیرطریق اهل حق وذم اهل ریادرآیات واخبار بسیاررسیده ودرکلمات ابراروسخنان احرار بیشماروارد شده .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ابراهیم بن ادهم گفته ما صدق‌الله من احب ان یشتهر اگر گفته شود چه میگوئی‌در شهرت انبیا وائمه وفقهای راشدین جواب داده شودآنچه مذموم است طلب شهرت‌است و اما وجود شهرت من جانب‌الله او غیرتکلف و طلب بنده مذموم نیست بلکه لابداست از وجود انسانی مشتهر باشد امراو فان‌بطریقه یصلح‌العالم.

وفی نهج‌البلاغة درصفت کسیکه متصدی شود وپیش‌آید از برای‌حکم کردن درمیان امت وحال‌آنکه نبوده باشد اهل این منصب ودراصول کافی درباب بدع و رأی وقیاس‌از حضرت امیرمنقول است : ان ابغض‌الخلائق الی‌الله تعالی رجلان رجل و کله‌الله الی نفسه فهوجائرعن‌قصدالسبیل‌مشغوف بکلام‌بدعة ودعاء ضلالة فهوفتنة لمن‌افتتن به ضال عن‌هدی من‌کان قبله مضل لمن اقتدی به فی‌حیوته وبعد موته حمال خطایا غیره رهن بخطیئة

میفرماید بتحقیق دشمن ترین آفریده شدگان در نزد آفریدگارشان دو مردند و اطلاق لفظ بغض برخدا وازاین قبیل الفاظ ازقبیل اطلاق اسم لازم است برملزوم ، یابه اعتبارغایات است یعنی عاصی‌ترین مردمان دراوامرالهی دومردند یکی ازآن دومردیست که بازگذاشته است حق سبحانه اورا بنفس خودش و بسبب عصیان وطغیان اولطف خود را از اوبازگرفته وامور اورا با نفس‌خودش حواله نموده تا نفس‌اماره اورا بهر کجا که خواهد کشد پس آن بد روزگارتباه‌کارمیل کننده است وانحراف جوینده است ازمیانهٔراه راست که راه حقست ودرپردهٔ دل آنها محبت سخنان بدعت وجهالت و بخواندن مردم به گمراهی وبد عملی‌جا گرفته‌است پس اومردفتنه وبلاستٔ مرآن کسیرا که درفتنه وبلافتد بواسطهٔ اووگمراهست‌ازراه راست کسیکه بوده‌است قبل‌ازاووگمراه کننده‌است مرکسیرا که اقتدا نماید باو وپیروی او کند درزندگانی اووبعد ازفوت اوبجهت بقای‌آن اعتقادات فاسده که ازاواخذ نموده باشد وبردارنده است بارگناهان غیرخودرا بجهت‌گمراه‌نمودن غیرخود ودرگرواست بگناه خود و گرفتار است بکار تباه خود اشاره بآیهٔ مبارکه است **لیحملوااوزارهم کاملة یوم‌القیمة ومن‌اوزارالذین یضلونهم بغیرعلم** چون‌وصف یکی از دورا فرمود بعدازآن وصف مرد دیگررا میفرماید :

و رجل قمش جهلا موضع فی جهال‌الامة غارفی اغباش‌الفتنة عم بما فی عقدالهدنة قد سماه اشباه‌الناس عالماً ولیس به بکرفاستکثرمن جمع ما قل منه خیرمما کثر حتی اذا ارتونی من اجن واکتنزمن غیر طائل جلس بین‌الناس قاضیاً ضامناً لتخلیص ماالتبس علی غیره فان نزلت به‌احدی‌المبهمات هیألها حشوارثاً من رایه ثم قطع به فهومن‌لبس‌الشبهات فی مثل نسج‌العنکبوت لا یدری اصاب ام اخطا فان اصاب خاف ان یکون‌قد اخطأ وان اخطا رجا ان‌یکون قد اصاب جاهل خباط جهالات عاش رکاب عشوات لم یعض علی‌العلم بضرس قاطع یذری الروایات اذراءالریح‌الهشیم لاملیئی والله باصدارماورد علیه و لاهو

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اهل لما فوض اليه لايحسب العلم فی شیء مما انکره ولا یری ان من وراء مابلغ منه مذهباً لغیره وان اظلم علیه امرا کتتم به لما یعلم من جهل نفسه تصرخ من جور قضائه الدماء وتعج منه المواریث الی الله اشکو من معشر یعیشون جهالا و یموتون ضلالا لیس فیهم سلعة ابور من الکتاب اذا تلی حق تلاوته ولا سلعة انفق بیعاً ولا اغلی ثمناً من الکتاب اذا حرف عن مواضعه ولا عند هم انکر من المعروف ولا اعرف من المنکر.

چون اوصاف مرد اول ذکر گمراهی او بود در اصول عقاید اوصاف مرد دوم گمراهی ویست درفروع شرعیات میفرماید و مردیست که جمع کرده و فراهم آورده نادانی را و شتابنده است درمیان جاهلان امت غافل و بیخبر است درتاریکیهای خصومات مردم و فتنه وفساد کوردل است درعقد صلح درمصالحه نمودن درمیان مردمان وجاهل است بنظام امور مصالح بتحقیقی که نام نهاده‌اند او را شبیه مردمان دانا بعلوم شرعیه و حال اینکه نیست دانا ومراد باشباه ناس جهال واهل ضلالند که درصورت بانسان مانند و درعلوم و اخلاق مخلوعند ازلباس انسانیت بامداد کردآن مرد پس بسیار خواست ازجمع آوردن چیزیکه اندك ازاو بهتر است ازآنچه بسیاراست مراد فکرهای فاسده واندیشه های بیهوده است در مسائل باطله وشبهات وآراء مضله وقیاس شیطانیه واین بدیهیست که هرچه کمتر بهتر است ولفظ بکرمستعاراست از برای سبقت نمودن دراول عمر بسوی جمع شبهات و آراء باطله تا حین وفات درطلب زیادتی است تاآنکه چون سیراب شد ازآب متعفن گندیده و مستعار است از برای مطالب فاسدهٔ او، یعنی مملوشد باطن خبیث او ازفکرهای فاسده و پرشد از مسائل بی فائدهٔ ناپسندیده نشست درمیان مردمان درحالتیکه حکم کننده است میان ایشان وضامن است از برای ظاهرساختن و بیان نمودن آنچیزیکه پوشیده است حل آن برغیراو ازمسائل شرعیه وازبرای قطع وفصل مرافعات و بیان حل مشکلات. پس اگرفرودآید به وی یکی ازقضایای مشکله که پوشیده باشد وجه فصل آن آماده کرده است از برای آن مسائل سخنان بسیار بی فائده ضعیف وسست ازفکرفاسد خود بعدازآن قطع کند به آن کلام غیر واقع خود. پس آن مرد کوراز پوشیدگی آن شبهه‌ها افتاده است در امورواهیه مانند تار عنکبوت که خلاصی ندارد . پس این مرد هم از شبهات و بافتهای فکر خود خلاصی ندارد نمیداند که بصواب حکم میکند یا بخطا پس اگر بحسب اتفاق بصواب حکم نمود علی العمیی میترسد ازآنکه خطا کرده باشد واگر بخطا حکم کرده امید دارد که صواب گفته باشد درآن وآن مرد نادانی است بسیارخبط کننده درمیان نادانان ورونده است در ظلمات جهل بدیدهٔ ضعیف وخبط کننده وسوارشونده برظلمات است یا برشترهائیکه پیش راه خودرا نمی بینند کنایه است ازغلطهای آن نادان جاهل.

حاصل آنستکه ازصغرای ظلمانی و کبرای نفسانی نتیجه جزقیاس و رأی شیطانی صورت نمیگیرد زیرا که نگزیده است برعلم و دانش بدندان برنده یعنی دندان بر هیچ

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

علمی ننهاده واین کنایه است ازعدم اتقان اومرقوانین شرعیه را وعدم وقوف اوبرمسائل دینیه، یعنی همچنانکه انسانی که مضغ طعام نیك نمیتواند کرد ازآن حظی وانتفاعی ندارد آن مرد بجهة تصحیف اخباروروایات ونیك نفهمیدن معنی مراد منتفع ومحظوظ نمیتواند شد میفکند روایتها را بی‌وقوفانه مانند افکندن بادگیاه خشك شکسته را، یعنی‌همچنانکه باد هشیم را منتشرمیسازد وانتفاع ازاورا سلب مینماید اونیزعلوم و روایات را از انتفاع بدرمیبرد، بخدا سوگند که نیست قادروتوانا بباز گردانیدن وتقریر کردن آنچه وارد شده است براوازمسائل وگمان نمیبرد علم را در چیزی ازآنچه انکار دارد آن را یعنی گمان نمیبرد که علمی ورای مجهولات خود بوده باشد وقول حق را اعتبار نمیکند و نمی‌بیند آنکه ازورای آنچه رسیده به‌اوازخیالات فاسدهٔ خود مذهبی وراهی باشد مرغیراورایعنی گمان آن نادان آنستکه علم همان مذهب باطل اواست واگرتاریك وپوشیده شود براو کاری بپوشاند آن کاررابجهت آنکه میداند ازجهل نفس‌خود بمسائل ونمیخواهد که آشکار شود حال‌اودرمیان مردم مانند خود وفریاد وناله میکند بزبان حال‌ازجورحکم اوخونهای بنا حق ریخته شده ومینالد به‌آوازبلند ازدست ستم اومیراثهای مباحه که باحکام‌باطلهٔ او بغیرحق بکسی‌رسیده، واسناد فریاد وناله بخون ومیراث بنحواستعاره است وممکن است تقدیرمضافی شود که بگویند ناله وفریاد میکنند اهل‌الدماء والمواریث بنحوحقیقه نه‌مجاز و استعاره و چون اوصاف دومردیکه مبغوض ترین خلقند شمه‌ای فرمود بعد ازآن شکایت آنانرا که جهلهٔ روزگارند بحق‌میبرد ومیفرماید: بسوی خدا شکایت میکنم ازگروهیکه میزنید درحالتیکه جاهلانند، ومیمیرند درحینیکه گمراهانند، نیست درمیان‌این گروه کالائی کاسد تراز کتاب خدا هرگاه خوانده شود حق خواندن آن یعنی برآنچه که تغییروتبدیل درآن نیست مراد بکتاب حقیقت وجود عالم است تأویلا وآیات قرآنست تفسیراً و نیست هیچ متاعی پررنج تردرمقام فروختن ونه گرانبها تراز کلام خدا هرگاه که تحریف وتغییر داده شود ازمواضعش وتأویل کرده شود برشبهات طبع واغراض فاسده ونیست نزدایشان زشت ترازمعروف زیراکه مخالف مطالب‌آنانست ونه نیکوترازمنکر بجهة آنکه‌موافق مآرب ومقاصدآن گروه است.

نکوهش قیاس و اختلاف اجتهاد

ومن کلام له علیه‌السلام فی ذم اختلاف‌العلماء فی‌الفتیا. دراین کلام بلاغت نظـام نکوهش مینماید اختلاف اهل اجتهاد را در احکام شرعیه واستدلال فرموده ذم آنانرا برپنج وجه خلاصهٔ‌احتجاجات یکی آنکه خداوند واحد و رسول واحد و کتاب واحد است پس باید حکم در واقعه واحد باشد.

دوم اینکه اختلاف آنان بامرخدا بوده یا برخلاف امریعنی منهی عنه و اول باطل است زیراکه درکتاب وسنت چیزی نرسیده که خصم به‌آن استدلال کند براینکه اختلاف

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مأموربه است وثانی حقست پس اختلاف منهی عنه است .

احتجاج سیم ، دین اسلام یا ناقص است یـا تام اگر ناقص است پس خداوند یاری خواسته است ازمکلفین براتمام شریعتی که رسول آورده واستعانت حق از آنان یا بنحو نیابت است یا بنحو شراکت و هردو کفر است و اگر دین اسلام تمام است پس خدا تمام فرستاد ورسول درتبلیغ تقصیر نمود یا رسول بتمامه رسانید پس اگراول باشد کفراست و اگرقسم دوم باشد فقد بطل‌الاجتهاد .

چهارم استدلال به آیات قرآنست که میفرماید **فیه تبیان لکل شیء ولارطب ولا یابس الافی کتاب مبین** واین آیات دلالت دارند برآنکه کتاب مشتمل‌است برتمام احکام پس هرچه درکتاب نیست ازشرع نیست .

احتجاج پنجم میفرماید درکتاب منزل اگراز نزد غیرخدا بود می‌یافتند دراواختلاف بسیارو بودن اواز نزد خدا قطعیست پس باید اختلاف نباشد .

قال علیه‌السلام ترد علی احد هم‌القضیة فی‌حکم‌من‌الاحکام فیحکم فیها برأیه ثم ترد تلك القضیة بعینها علی غیره فیحکم فیها بخلاف قوله ثم تجتمع‌القضاة بذلك عند امامهم الذی استقضاهم فیصوب آرائهم جمیعاً و الهم واحد ونبیهم واحد وکتابهم واحد و دینهم واحد افامرهم‌الله سبحانه بالاختلاف فاطاعوه ام نهاهم عنه فعصوه ام انزل‌الله دیناً ناقصاً فاستعان بهم علی اتمامه ام کانوا شرکاء له فلهم ان یقولوا وعلیه ان یرضی ام انزل‌الله دیناً تاماً فقصرالرسول عن تبلیغه وادائه والله سبحانه یقول ما فرطنا فی‌الکتاب من‌شیء و فیه تبیان کل شیء و ذکر ان‌الکتاب یصدق بعضه بعضاً و انه لا اختلاف فیه فقال سبحانه ولوکان من عند غیرالله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً وان‌القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق ولا تفنی عجائبه ولا تنقضی غرائبه ولا تکشف‌الظلمات الا به .

میفرماید بریکی از حکام که لیاقت حکومت شرعیه ندارد و اشباه‌الناس اورا عالم دانند وارد میگردد قضیه‌ای درحکمی ازحکمها پس‌حکم‌میکند درآن مسئله به رأی خود بعد از آن وارد میشود همان قضیه بذاتها و عینها برغیرآن حاکم اولی پس حکم میکند درآن قضیه بخلاف قول‌حاکم‌اول وبعدازآن جمع میشوند حکم کنندگان بآن‌احکام‌مختلفه بنزدپیشوای خودشان که طلب قضا کرده است ازایشان وایشان اورا پیشوای خودساخته‌اند پس‌نسبت بصواب میدهد همهٔ اندیشهای مخالف یکدیگررا وحال آنکه خدای آنان یکیست وپیغمبرایشان یکیست وکتاب ایشان ودین آنان یکیست آیا امرفرموده است حق سبحانه ایشانرا باختلاف درمسئله پس فرمان برده‌اند اورا درآن حکم یا نهی کرده ایشانرا از آن اختلاف پس نافرمانی کرده‌اند ایشان اورا یا فروفرستاد حق سبحانه دینی که ناتمام است پس یاری خواسته بایشان‌برتمام گردانیدن آن، یا بودندآن حکام شرع شریکان‌حق سبحانه درگفتاروجوه پس ازبرای ایشانست که بگویندآن اقاویل مختلفه راوبرخداباشد

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

که راضی شود به‌آن مقال چنانچه شأن‌شریك مقتضی نیست درهمهٔ حال . یافروفرستادحق دینی‌را که کامل است و تمام پس‌تقصیر کرده رسول (ص) ازرسانیدن‌آن وادا نمودن آن برانام وخداوند سبحانه درفرقان مجید میفرماید تقصیرنکرده‌ایم درکتاب خود ازهیچ‌چیز درهرباب و در آن کتابست بیان هرچیزی وفرمودهٔ اواست سبحانه بدرستیکه این کتاب تصدیق کننده است بعضی ازآن مربعضی دیگررا یعنی‌همهٔ آیات قرآنی موافقندوبدرستی که بهیچوجه اختلاف‌نیست درآن‌پس‌فرموده است اوسبحانه اگربودی آنکتاب‌بزرگوار ازنزد غیرحضرت پروردگار هرآینه یافتندی در او اختلاف بسیاری‌را وبدرستیکه قرآن ظاهراونیکووبشگفت درآورنده است وباطن‌اوعمیق وبحربی پایانست بحیثیتی که‌بنهایت اسرار جواهرآن نمیتوان رسید مگرراسخون درعلم. فانی‌نمیشود عجایب وسخنان غرایب قرآن یعنی کشتی‌تفکرواندیشه‌بساحل اونمیرسد وبنهایت نمی‌انجامد اشیاء غریبهٔ اووزایل نمیشود شبهات ظلمانی مگر بانوارساطعهٔ قرآنی .

عجب نبودگرازقرآن‌نصیبت نیست جزحرفی که ازخورشید جزگرمی نبیندچشم‌نابینا

وفی نهج‌البلاغة وفی باب‌البدع والرای والمقاییس من‌الکافی باسناده عن ابیجعفر علیهماالسلام قال خطب امیرالمؤمنین‌الناس. دراین خطبه ذکرمیفرماید هستند شبهات را که باعث‌انحراف مردمان است ازطریق مستقیم ومنشاء اعوجاج ایشان ازدین قویم‌وسبب وقوع فتن وعذاب الیم است. فقال‌ایهاالناس انما بدؤوقوع‌الفتن اهواء تتبع واحکام تبتدع یخالف فیها کتاب‌الله و یتولی علیها رجال رجالاعلی غیر دین‌الله فلوان‌الباطل خلص من مزاج‌الحق لم یخف علی‌المرتادین و لوان الحق خلص من لبس‌الباطل انقطعت عنه‌السن‌المعاندین‌ولکن‌یؤخذ من‌هذا ضغث‌ومن هذاضغث فیمزجان فهنالك‌یستولی‌الشیطان علی اولیائه وینجواالذین سبقت لهم من‌الله‌الحسنی .

میفرماید که جزاین نیست که ابتدای واقع شدن در فتنه‌ها هواهای شیطانیست که پیروی کرده میشود وحکمهائیست نفسانی که ازخود پیدا کرده شود مخالفت کرده میشود درآن اهوا واحکام کتاب خدابراین وجه که برمشتهیات حمل کرده میشود ومتابعت‌میکنند برآن رأیهای باطله و حکمهای مبتدعه مردانی مردانیرا بر غیردین خدایتعالی و مستند وقوع این شبهات‌آنان امتزاج حقست بباطل پس اگرباطل خالص میبود از آمیزش حق پنهان نمیبود باطل برطالبان واین اشارت است بسبب اتباع مردمان به‌آراء فاسده که‌آن امتزاج حقست بباطل چه اگرجمیع مقدمات مطلوب باطل‌میبودند وحق بآن ممتزج‌نمیبود متبین میشد فساد حجت واصلا مخفی‌نمیماند فسادآن برطالبان وبواسطهٔ‌آن حق‌ظاهرمیشد واگرحق خالص‌میبود از آمیختگی باطل بریده میشد ازاوزبانهای استیزه کنندگان‌زیرا که مقدمات حجت همه صواب میبودند ازروی ماده وصورت و هرآینه نتیجهٔ حق میدادند بالضرورة پس بریده میشد زبان معاندان ازستیزه ومخالفت ولکن فراگرفته میشوداز این

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

که حقست قبضه‌ای وازآنکه باطل است پاره‌ای پس آمیخته میشوند بیکدیگر پس دراین امتزاج مستولی است شیطان بردوستان خود باین طریق که هوای متبع واحکام مبتدع‌را درنظرآنان جلوه میدهد ونجات مییابند ازاین خطروشبهه آنکسانیکه پیشی گرفته است ازبرای ایشان ازجانب خدایتعالی حالتی نیکو که آن عنایت الهیست واین‌جماعت اصحاب یمین وتابعین امیرالمؤمنین‌اند وهم‌المخلصون بفتح‌اللام وایشان از نصیب مفروض شیطان مفروزند قال‌الله‌تعالی‌فی‌سورة‌النساء **وان یدعون الاشیطانا مریدا لعنه‌الله وقال لاتخذن من‌عبادك نصیباً مفروضاً** ای لاتخذن من کل فرد من‌عبادك او من‌مجموع عبادك قسطاً معیناً فرض لی وعین لی وهوالجزء‌السجینی من کل عبدا و اهل‌السجین‌من‌العباد ولاضلنهم عن طریق‌الهدی ولا منینهم بالامانی‌الباطله کطول‌العمروالرفعة والحشمة وکثرة‌الاموال و غیر ذلك و لامرنهم بالباطل فلیبتکن اذان الانعام ولامرنهم فلیغیرن خلق الله بتغیر صورته‌الظاهرة من غیراذن من‌الله کقطع‌الاذن من‌الحیوان والانسان واخصائهما وکل‌مثلة او بتغییر صورته‌انباطنة کتغییر صورة‌الانسان عن‌الاستقامة الی‌الانحناء والنکس و تبدیل صورتهم‌الانسانیة بصورالقردة والخنازیر باغوائهم‌او بتغییرصفته کتغییراستقامته علی‌الطریق الالهی الی‌الاعوجاج وتغییردینه‌المستقیم الی‌الادیان‌المنحرفة وتغییرفطرته علی‌الاسلام‌الی قطرة‌الکفارویلزمه تغییراوامرالله ونواهیه ولذافسرخلق‌الله بدین‌الله ولایخفی‌ان‌هذه‌الایة بحسب‌الصورة تخالف ما فی سورة‌الروم حیث قال‌الله تعالی‌فطرة‌الله‌التی فطرالناس علیها لاتبدیل لخلق‌الله وقدفسرای لا یقدراحد ان یغیره واذا فسرلخلق‌الله بدین‌الله فی‌الاولی و فسر لاتبدیل بان لاینبغی لاحد ان یغیره فی‌الثانیة فیرفع الخلاف صورة ولا یبعدان یقال ان‌التغییر بامره و قدرته قال تعالی و شارکهم فی‌الاموال والاولاد ولا حول ولا قوة الا بالله فلیتدبر .

و فی‌الحدیث قال‌الراوی قلت بای شیء یعرف هذا یعنی مشارکة‌الشیطان و عدمه قال بحبنا وبغضنا .

مقصد ثانی در آداب متعلمین

قال علیه السلام :

و کن للعلم ذاطلب و بحث وناقش‌فی‌الحلال‌وفی‌الحرام

وقال‌علیه السلام :

و فی‌الجهل قبل‌الموت موت لاهله و اجسادهم قبل‌القبور قبور

وان‌امرءالم یحی‌بالعلم میت ولیس له حتی‌النشور نشور

ودراینجا مقدمه‌است وسه مطلب .

فضل طالب علم مقدمة در فضل طالب علمست چنانچه در کافی مرویست که جناب صادق ازجد امجدش رسول‌اکرم نقل فرموده کسیکه بپیمایدراهی

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

راکه در آن راه‌طلب علم کند خداوندراهنمائی میکند اورا براه بهشت وملائکه بالهای خودشانرا فرش قرارمیدهند از برای‌طالب علم درحالتیکه راضی‌اند باین‌عمل خودشان و بدرستیکه طلب آمرزش مینماید ازبرای طالب علم کسیکه درآسمان و کسیکه در زمین است حتی ماهی دریا .

ونیزدرآن کتاب مستطاب ازسید سجاد منقولست فرموده اگربدانند مردم چیزیکه یعنی فضایل و ثوابیکه در طلب علمست البته طلب مینمودند علمرا اگرچه مستلزم ریختن خون‌آنان وغرق‌شدن درآب بوده باشد بدرستیکه خداوند وحی‌نمودبسوی دانیال (ع) به تحقیق مبغوض‌ترین بندگان من‌بسوی من‌آنچنان جاهلیست که طالب باشد اهانت‌وخواری رساندن درحق اهل علم‌وترك کننده وواگذارنده باشد اقتدا وپیروی بایشان راوبتحقیق دوست ترین‌بندگان من‌بسوی من آنچنان کسی است که طالب وجالب باشد مرثواب عظیم را آنچنان طالبی که ملازم علما باشد و پیروحلما باشد وقابل ازحکما باشد .

و فی بعض‌شروح‌الکافی والظاهران المراد بالحلماء والحکماء الانبیاء والاوصیاء و القریب منهم کلقمان وآصف بن‌برخیافان کمال‌العقل‌والحکمة لهم والعلماء والعلماء یشتمل غیرهم ومن‌لایدنوهم من اهل‌العلم .

وفی‌الکافی باسناده‌عن‌ابیعبدالله‌علیه‌السلام‌من‌تعلم‌العلم‌وعمل به وعلم لله‌دعی‌فی‌ملکوت السماوات عظیماً فقیل تعلم لله وعمل‌الله وعلم‌لله .

مطلب اول درآداب متعلم است نسبت بمعلم

فی‌باب‌التنزیل‌فی‌الولایة من‌الکافی باسناده عن‌اصبغ‌بن‌نباته‌انه سئل‌امیرالمؤمنین(ع) عن‌قوله تعالی **ان‌اشکرلی‌ولوالدیك والی‌المصیر** فقال‌الوالدان‌اللذان‌اوجب‌الله لهما الشکرهما‌اللذان ولدا‌العلم‌وورثاالحکم وامرالناس بطاعتهما ثم قال‌الله الی‌المصیر فمصیر العبادالی‌الله والدلیل علی‌ذلك‌الوالدان ثم‌عطف‌القول‌علی‌بن‌خثیمة وصاحبه فقال‌فی‌الخاص والعام وان جاهداك علی‌ان تشرك بی یقول فی‌الوصیة وتعدل عمن‌امرت بطاعته‌فلاتطعمها وتسمع قولهماثم عطف‌القول‌علی‌الوالدین‌فقال وصاحبهمافی‌الدنیامعروفاً یقول‌عرف‌الناس فضلهما و ادع الی‌سبیلهما وذلك قوله **واتبع سبیل‌من‌اناب الی‌ثم الی‌مرجعکم** فقال الی‌الله ثم‌الینا فاتقوا‌الله ولا تعصوا‌الوالدین فان رضاهما رضی‌الله و سخطهما سخط‌الله .

وفیه عن ابیعبدالله علیه‌السلام قال کان امیرالمؤمنین (ع) یقول ان من حق‌العالم ان لاتکثرعلیه‌السؤال .

جناب صادق ازجد بزرگوارخود امیرالمؤمنین روایت نموده که میفرمودبدرستیکه ازحق عالم وسزاواراواست آنکه بسیارسؤال نکنی ازاوبدون حاجت وضرورت ولاتأخذ بثوبه وجامهٔ اورا نگیری که خلاف احترام است واذا دخلت علیه و عنده قوم فسلم علیهم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

جمیعاً رخصه بالتحیهٔ دونهم و هرگاه داخل براو و مشرف بحضورش میگردی و نزد او مردمانی باشند پس‌سلام کن برهمهٔ جالسین وتخصیص‌بده عالم رابدرود نه قوم راتاامتیاز استاد ازسایرمعلوم شود واجلس بین یدیه ولا تجلس خلفه وبنشین درپیش روی اوو پشت سراومنشین ولا تغمز بعینك ولا تشر بیدك واشاره بچشم و بدست نباید نمود در حضورش ولاتکثرمن القول‌قال‌فلان‌قال‌فلان‌خلافاًلقوله ودرخدمت عالم‌بسیار نقل‌اقوال‌منما که فلانکس چنین گفته وفلانکس‌چنان نوشته برخلاف قول عالم واستاد که توهین‌بزرگیست ولاتضجر بطول‌صحبته فانما مثل‌العالم مثل‌النخلة تنتظرها حتی یسقط علیك منها شیء و غمگین و ملول و کسل مشو بسبب امتداد صحبت با عالم پس بدرستیکه مثل عالم مانند درخت خرما است بانتظارثمر آن درخت درسایهٔ آن درخت باید نشست تا وقتیکه برتواز آن خرما و رطب بیفتد چنانکه موسی(ع)اگرصبرنموده بود وازخضرسؤال نمیکرد واعتراض‌نمینمود مشاهدهٔ غرایب مینمود والعالم اعظم اجراً من‌الصائم‌القائم‌الغازی فی سبیل‌الله و اجرعالم بزرگتراست از کسیکه همیشه در روزروزه باشد و درشب بعبادت قیام‌نماید ودر راه خدا جهاد نماید .

ومخفی نماندکه نهی‌از کثرت وبسیاری سؤال ازعالم فرموده مقصود سؤالهای بی فائده‌است باآنکه حاجت به‌آن مسئله ندارد وعمل‌نمینماید اگرباوبگویند چنانچه درکافی در باب استعمال علم منقول از سید سجاد سلام‌الله علیه است جاء رجل الی علی‌بن‌الحسین علیهماالسلام فسئله عن مسائل فاجاب ثم عاد لیسئل عن مثلها فقال علی‌بن‌الحسین مکتوب فی‌الانجیل لا تطلبوا علم مالا تعلمون ولماتعملوا بما علمتم فان‌العلم اذالم یعمل‌به‌لم یزد صاحبه الا کفراً ولم یزدد من‌الله‌الا بعداً .

سعدی میگوید :

دو کس رنج بیهوده بردند وسعی بیفائده کردند یکی‌آنکه گرد کرد ونخوردودیگر آنکه علم‌آموخت ونکرد .

وشکی نیست که سؤال ازمسائل‌اصول وفروع دین ومطالب معرفت‌آئین برهر کس واجب است ازاهل علم نماید مضمون امر بسؤال درآیات واخبار بسیاراست .

قال تبارك وتعالی **فاسئلوا اهل‌الذکران کنتم لاتعلمون** .

وفی‌الکافی قال‌الصادق‌علیه‌السلام انمایهلك‌الناس لانهم لایسئلون. وقال علیه‌السلام ان هذاالعلم علیه قفل ومفتاحه‌المسئله. وقال علیه‌السلام لایسع‌الناس حتی یسئلوا ویتفقهوا ویعرفوا امامهم ویسعهم ان یأخذوا بما یقول وان کانت تقیة .

وازجمله روایات‌وارده‌درآداب متعلمست مرمعلم‌راحدیث منقول‌دراول‌معالم‌الاصول

روی قدس سره باسناده عن سیدالعابدین قال علیه‌السلام حق سایسك بالعلم‌التعظیم له والتوقیر لمجلسه و حسن‌الاستماع‌والاقبال الیه وان لاترفع علیه صوتك ولا تجیب احداً

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ساله عن شیء حتی یکون هوالذی یجیب ولا تحدث فی‌مجلسه احداً ولا تغتاب عنده احداً وان تدفع عنه اذاذکرعندك بسوء وان تسترغیوبه و تظهرمناقبه ولا تجالس له عدواً ولا تعادی له ولیاً .

حاصل ترجمه‌آنکه میفرماید سزاوار مؤدب و آمروناهی توبعلم و دانش بزرگ شمردن وتفخیم نمودن است مرآن سایس وموذب را وتبجیل وتوقیر کنی مرمحضراورا و به‌نیکوئی گوش فرا دهی بسوی سخن او وروبیاوری بسوی او در حین تکلم یا مقصود روبروی اوبنشینی وبلندنکنی آوازخودرا براویعنی صدای توفوق صدای استاد نباشددر وقت سؤال وجواب با او وجواب نگوئی کسیرا که سؤال نموده اورا از چیزی تا آنکه پاسخ‌دهنده ومجیب اوباشدبعلاوه‌آنکه این‌فضولیست خلاف‌احترام استاداست وخودنمائی.

ودیگر آنکه درمجلس او باکسی سخن و حدیث نکنی و غیبت کسیرا در حضرتش ننمائی یعنی سخنی درپشت سر کسی نگوئی که اگربشنود خوش نداشته باشد .

ومخفی نماناد مطلقا غیبت کردن برادران جایز نیست واینکه درآداب حضورمعلم نهی‌فرموده خصوصاً یا من‌باب تأکید درحرمت است یا اینکه مقصود نهی‌از غیبت نمودن باشد خواه اخوان یا غیر اخوان ممن‌جازغیبته منهم وممکن است که دراینجا لطیفه مقصود باشد که سزاوار در مقام حضرر استاد آنستکه جز استاد کسی‌را نبیند بلکه خود را نبیند تاچه رسد بغیروذکرغیر .

نیست درلوح دلم جزالف قامت یار　　چکنم حرف دگر یادنداد استادم

یا آنکه درمحضراستاد کسی‌را غایب نداند وهمه را درحضرتش حاضر بداند فاذاهم جمیع لدینا محضرون . وبحقیقت انسان کامل یعنی‌عالم‌انموذج عالم است یا عالم خلاصهٔ عالم است وهمه جزوی است از او پس سخن گفتن از کسیکه مکروه شمارد آنکس اگر بشنود آن سخن را بنظربصیرت وتأمل ملاحظه شود از استاد سخن گفته و غیبت کردن او را درحضور روا داشته است .

سید رضی علیه الرحمه درمدح پدربزرگوار خود در قصیدهٔ سال سیصد و هفتاد و هشت میفرماید :

انت المنوه فی المحافل باسمه　　و اذاحضرت فکل لوم غائب

وحکیم سنائی درحدیقه فرماید :

ابلهی دید اشتری بچرا　　گفت نقشت همه کجست چرا

گفت اشتر که اندرین‌پیکار　　عیب نقاش میکنی هشدار

ازکژی من نکن بعیب‌نگاه　　توز من‌راست راه رفتن‌خواه

نقشم از مصلحت چنان آمد　　کز کژی راستی گمان آمد

و دیگر از آداب‌آنکه حفظ الغیب اورا منظورکنی که هرگاه کسی نزد توبیدی

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ذکرنماید او را دفع از او نمائی وزایل کنی آن سوء را واینکه بپوشانی عیوب او را و آشکار نمائی‌مناقب وخصایل حمیدهٔ اورا ، شاید مراد این‌باشد :

کمال صدق ومحبت ببین نه نقص گناه که هر که بی‌هنر افتد نظر بعیب کند

سنائی فرماید :

هرچه اوکرد عیب او مکنید با بد و نیك جز نکو مکنید
زشت و نیکو بنزد اهل خرد سخت نیکست از او نیاید بد
آن نکوتر که هرچه زو بینی گرچه‌زشت است آنهمه‌نکو بینی

ودیگرآنکه باکسی که بظاهر یاباطن دشمن عالم واستاد است ننشینی ومجالست ننماتی زیرا که دوست و دشمن دوست دشمن دوست است و در این اندرز وان لاتجالس فرموده ونفرموده که دشمن بگیرد دشمن‌معلم را زیرا که دشمنی وعداوت با خلق‌سزاوار نیست ودشمن نگیری دوستان اورا که دشمن دوست دشمن او است .

قال علیه السلام :

صدیق عدوی داخل فی عداوتی و انی لمن و د الصدیق ودود
فلاتقربن منی و انت صدیقه فان الذی بین القلوب بعید

با خصم توهر که یکنفس باشد دوست این‌نکته بدان که دشمن جان تواوست
زان پیش که غمازی خود فاش کند چون نافه بکش از سراو اول پوست

ولله درالملك شمس‌الدین محمد کرت حیث قال :

با دشمن من چودوست بسیارنشست با دوست نشایدم دگر بار نشست
پرهیز ازآن‌عسل که بازهرآمیخت بگریز ازآن‌مگس که برمارنشست

مطلب دوم درآداب متعلم نسبت بخویشتن

مهم ترین‌چیزیکه واجبست مراعات نمودن تصحیح قصد واخلاص‌نیت است درطلب وی مرعلم را وپاکیزه نمودن دل است از اغراض دنیویه :

فی‌الکافی‌عن‌ابعبیدالله علیه‌السلام‌قال‌من‌ارادالحدیث لمنفعة الدنیالم‌یکن‌له فی‌الاخرة نصیب ومن‌اراد به خیرالاخرة اعطاه‌الله به خیرالدنیا والاخرة . وباسناده عن‌ابیجعفرعلیه السلام قال‌من‌طلب العلم‌لیباهی به‌العلماء اویماری به‌السفهاء اویصرف به وجوه الناس‌الیه فلیتبوء مقعده من‌النارانالریاسته لایصلح الالاهلهاوفی‌معانی‌الاخبارالسفهاء قضاة مخالفینا والعلماء علماء آل‌محمد(ص) ومعنی‌لیقبل وجوه‌الناس‌الیه قال‌یعنی‌والله بذلك‌ادعاه الامامة بغیرحقها ومن‌فعل ذلك فهوفی‌النار .

و در اصول کافی بابی مخصوص برای ذم طالبین ریاست عنوان نموده فلیلاحظ و تکمیل نفس است درقوهٔ علمیه وتزکیهٔ نفس‌است باجتناب وپرهیز از رذایل.

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

قال سبحانه **قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها** ومقهور گردانیدن دو قوهٔ غضبیه وشهویه است در اطاعت و انقیاد حکم عقل یعنی نبی و عالم وقت .

قال سبحانه **اتقوا الله یعلمکم الله** پس تقوی و پرهیز گاری سبب فراگرفتن علمست از معلم اول تعالی اسمه و نواب او سلام الله علیهم .

وفی کتاب فرض العلم من الکافی عند باب النوادر باسناده عن حفص بن البختری رفعه قال کان امیر المومنین علیه السلام یقول روحدا انفسکم ببدیع الحکمة فانها تکل الابدان وفی هذا الباب ایضاً و فی معالم الاصول باسناد هما عن ابی بصیر قال سمعت اباعبدالله یقول کان امیر المؤمنین یقول یا طالب العلم ان العلم فضائل کثیرة فراسه التواضع وعینه البراءة من الحسد واذنه الفهم ولسانه الصدق وحفظه الفحص وقلبه حسن النیة وعقله معرفة الاشیاء والامور ویده الرحمة ورجله زیارة العلماء وهمة السلامة وحکمته الورع ومستقره النجاة و قائده العافیة ومرکبه الوفاء وسلاحه لین الکلمته وسیفه الرضا وقوسه المداراة وجیشه محاورة العلماء وماله الادب وذخیرته اجتناب الذنوب وزاده المعروف ومأویه الموادعه و دلیله الهدی و رفیقه محبة الاخیار .

میفرماید ای کسی که پویا وجویای دانش ودانستن هستی بدرستی که علم و دانش صاحب ودارای مناقب بسیار است وتشبیه فرموده علم را بشخص انسان کامل وملازمات او را بیان نموده واین را باصطلاح اهل بیان استعارهٔ تخییلیه گویند وبرحسب تحقیق حقیقی که مذکورشد درمبحث علم بنحو حقیقت است نه مجاز واستعاره فلیتذاکر .

پس سر علم فروتنی است وتواضع، وچشم علم بیزاری ازرشك وحسد است، وگوش علم ادراك بقلب است، وزبان علم راستی است، وحراست ونگهبانی علم بحث از اواست و فؤاد وصرف علم وخالص اونیکی قصد که لله باشد، وفرهنگ علم شناسائی او است بحقیقت اشیاء وامور، ودست علم بخشایش او است، وپای علم زیارت علماء است، وهمت وعزم علم سلامتیست، وحلم وعدل علم تقوی و پرهیز گاریست، وقرارگاه علم رستگاریست، وجلوکش علم عافیت است یعنی خداوند دفع کنندهٔ آلام واسقام اواست، وسواری علم وفا بعهوداست وعذر نکردن، وآلت جنگ علم بنرمی سخن گفتن است، وشمشیر او رضا بقضای الهیست، وکمان اوملایمت است، ولشکر علم مخاطبه ومجاوبه یاعلما است، وتوانگری علم آداب است یعنی محاسن اخلاق وریاضت نفس، واندوخته علم پرهیز گاریست از گناهان، وتوشهٔ علم نیکی کردن است و طاعت هرچیزی که خدا باو امرفرموده ، و مرجع ومنزل علم صلح است وآشتی، ودلیل علم راستی وایصال بمطلوبست، ورفیق علم دوستی با نیکانست وچون طالبین علم حقیقی باطالبین جهل درهم و برهم اند اوصافی برای آنها دراخبار اطهار مذکوراست تاتمیز حق از باطل آسان باشد .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

علامت طالب علم حقیقی وامتیازوی ازمتشبهین بطالبین

وفی الکافی مرفوعاً ومسنداً عن ابیعبدالله علیه السلام قال طلبة العلم ثلثة فاعرفهم باعیانهم و صفاتهم صنف یطلبه للجهل والمراء و صنف یطلبه للاستطالة والختل و صنف یطلبه للفقه والعقل .

میفرماید کسانیکه پویا و جویای علمند برسه صنفند پس بشناس آنانرا بحقیقت ذات وصفات ایشان صنفی طلب علم مینمایند بجهة تحصیل جهل ونادانی ومجادله وبشك انداختن، شاید مراد بلام للجهل از برای عاقبت باشد یعنی عاقبت طلب اوآنستکه جهل بسیط اوجهل مرکب میشود وممتنع العلاج است.

وقد اجمع اهل الحکمة العملیة ان الجاهل المرکب لاعلاج له . و صنفیست که طلب مینمایند علم را ازبرای برتری برامثال واقران وخدعه وحیله با اهل ایمان . وصنفی طلب علم مینمایند ازبرای فهم وادراك وبصیرت درامردین . وعلامت ونشانهٔ هریك از اصناف را بیان میفرماید فصاحب الجهل والمراء مؤذممارمتعرض للمقال وفی اندیة الرجال بتذاکر العلم وصفة الحلم قدتسربل بالخشوع وتخلی من الورع فدق الله من هذاخیشومه وقطع منه حیزومه.

پس صنف اول که صاحب جهل مرکب وتشکیك ومجادله باشد آزارواضرارمیرساند وبشك اندازنده وبسیار گواست درمجامع ومجالس مردمان بیاد کردن علم ووصف نمودن حلم، بتحقیق پیچیده است خودرا درپیراهن ولباس خشوع وخضوع وفروتنی استعاره بنحو تخیل وترشیح است یعنی همچنانکه سرابیل شخص را بگاه میدارد ازسرما وگرماهمچنین این صاحب جهل خشوع را بسبب نگاه‌داری خود برخود پوشانیده است وحال اینکه این متلبس متدلس خالیست از صفت پرهیزگاری و اجتناب ازمحارم‌الله که لازمهٔ خشوع است پس بکوبد خداوند ازاین متدلس بینی او را وجدا نماید از او وسط سینهٔ او راکه مناط حیوة انسانی باو است کنایه از هلاکت اواست و صاحب الاستطاله والختل ذوخب و ملق یستطیل علی مثله من اشباهه وبتواضع للاغنیاء من دونه فهولحلوانهم هاضم ولدینه حاطم فاعمی الله علی هذا خبره وقطع من آثارالعلماء اثره .

وصنف دوم که طلب علم میکنند از برای برتری صاحب مکر وحیله و خدعه است واظهار دوستی و ملاطفت مینماید بزبان و طلب برتری مینماید برامثال خود از کسانیکه شبیه بخود وفرومایه هستند وفروتنی مینماید ازبرای توانگران هرچند که درمرتبه از او پست تر باشند پس آن مرد از برای خوردن مال رشوه اغنیا یادلالی مظالم هاضم است یعنی میخورد واثری نمیگذارد ومردین وآئین خود وآنان را کاسروتباه کننده است .

وبعضی لحلوانهم بفتح حاء مهمله ضبط نموده‌اند یعنی آن مرد از برای خوردن غذای چرب وشیرین توانگران هاضم است واثری ازآن حلوا دردلش باقی نمیماند وکلام بنحو استعاره وتمثیل است . پس مخفی گرداند خداوند عالم براوعلم اوراونابودنماید ازیادگار

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

علما نام ونشان اورا و صاحب‌الفقه والعقل ذو کـآبة و حزن و سهرقد تحنك فی برنسه و قام‌اللیل فی حندسه یعمل ویخشی وجلاداعیاً مشفقاً مقبلاعلی‌شانه عارفاًباهل زمانه‌مستوحشاً من اوثق اخوانه فشدالله من هذا ارکانه واعطاه یوم‌القیمة امانه .

وصنف سیم که طلب علم مینمایند بجهة فهم و ادراك معارف حقهٔ‌الهیه و اواست به حقیقت طالب علم علامتش آنکه صاحب غم واندوه وحزن وانکسار وشب زنده داراست به تحقیق که رشتهٔ بندگی حق بگردن افکنده ودرجامهٔ پرهیزگاری خودراپیچیده وایستاده است درتاریکیهای شب عبادت مینماید وخشوع وخضوع میکند درحالیکه خوف خدا در نهاد اواست وخواننده است خدایرا یاآنکه خلق را به حق میخواند درحالتیکه مشفق و مهربان بابندگان اواست وروآورنده است برحسب حال خود مردم را بسوی خداوشناسا است بمردمان زمان خود ومنقطع ودوری کننده است از امین ترین برادرهای خودش از بسکه اخذ مؤاخات وعهد موافات بسته‌اند وعاقبت بسنگ جفا شکسته‌اند .

کدام عهد ببستی که عاقبت نشکستی .

پس‌محکم کند خداوند جانبهای اوراو بخشاید اورادرروزقیام‌بپاداش‌اعمال‌امان‌اورا.

حقا که درزمان برسدمژدهٔ امان‌اگرسالکی بعهد امانت وفا کند .

وفی باب ذم‌الدنیـا والزهد فیها من‌الکافی باسناده عن ابیعبدالله علیه‌السلام قال کان‌ابوذر یقول فی خطبة یا مبتغی‌العلم کان شیئاً من‌الدنیا لم یکن شیئاالا ما ینفع خیره و یضرشره الا من رحم‌الله یا مبتغی‌العلم لا یشغلك اهل ولامال عن نفسك انت یوم تفارقهم کضیف‌بت فیهم ثم غدوت عنهم الی غیرهم والدنیا والاخرة کمنزل تحولت منه الی غیره ومابین‌الموت والبعث‌الا کنومة نمتها ثم استیقظت منها یـا مبتغی‌العلـم قدم لمقامك بین یدی‌الله عزوجل فانك مثاب بعملك کما تدین تدان یا مبتغی‌العلم .

ودیگرازآداب متعلم‌آنست که طلب علم را مکسب ومأکل خود قرار ندهد وبقصد سرمایهٔ معاش وزندگانی فرا نگیرد .

وفی باب‌المستأکل بعلمه من‌الکافی باسناده عن سلیم بن‌قیس‌قال سمعت امیرالمؤمنین یقول قال رسول‌الله منهومان لا یشبعان طالب دنیا وطلب علم فمن اقتصر من‌الدنیا علی‌ما احله‌الله له سلم ومن تناولها من غیرحلهاهلك الاان‌یتوب اویراجع ومن اخذالعلم من‌اهله وعمل بعلمه نجی ومن اراد به‌الدنیا فهی حظه .

علم ازبهردین پروردن است نه ازبهر دنیا خوردن .

عجبت لمبتاع‌الضلالة بالهدی وللمشتری دنیاه بالدین اعجب

واعجب من هذین من باع دینه بدنیا سواه فهومن ذین اخیب

وبوشیده نمانادآنچه موافق احکام عقل ونقل است که علم رامکسب خودقرارندهد یعنی دین را وسیلهٔ وصول بدنیا وحطام اونسازد مثلا ایمان برسول میآورد وارادت‌بعالم

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بهم میرساند که برمال ومنال دیگران تسلط یابد چه بسیاردیده شده که اهل ذمه دربلاد اسلام بصورت مسلمانان شدند برای‌آنکه وارث منسوبان خودبشوند یاسرمایه‌ای‌اندوخته نمایند باین حیله وحال‌آنکه بعدازنیل بمقصود ومرام ازدین اسلام مرتد شدند.

وبسیارمشاهده گردید از بسیاری که دامن ارادت فلان عالم رابکمر زدند وطوق ملازمتش را بگردن افکندند که حجهٔ فلانرا نیابت نمایند یا جمعی ساده‌لوحان را زیارت کنند و بعداز وصول بمطلوب بجای دیگرشدند و درواقع این گروه مردم بهیچ دینی و آئینی معتقد نیستند ودرحق‌آنان فرموده همج رعاع اتباع‌کل ناعق.

واماتحصیل علوم‌یعنی‌اکتساب صناعات‌متعارفه نمودن برای‌تحصیل معاش‌ازاستحباب گذشته بحد وجوب رسیده بلکه بعدازتحصیل‌عقاید حقه وفرایض شرعیه ازاهم مقاصداست اکتساب‌آنها وجزوفقه بمعنی اعم است چون تجارت وفلاحت وزراعت واجرت تعلیم وتعلم وسایرفنون مثلاکسی اجرت میگیرد که تعلیم قرآن نماید یاعلم خط بیاموزد وامثال‌ذلك ازمکاسب مباحه که درابواب فقه عام مذکور است چنانکه از شرایط وآداب تحصیل علم مفروض دانستن صنعت وحرفه است که باید طالب علم یك حرفه بقدر خود داراباشد که انتظام امرمعاش مقدمه وصول بعلم معاداست‌تا بفراغت خاطراشتغال بتحصیل تواند نمود.

با گرسنگی قوت پرهیز نماند　　افلاس عنان از کف تقوی بستاند

وتمام انبیا واولیاء کبار برای قوت لایموت شغلی ازشبانی ویا تجارت و زراعت یا کسب بازوداشته‌اند برعکس آنچه متعارفست که نظر متشبهین متعلمین بردست دیگران است که ازفضلهٔ مکاسب آنان گذران نمایند.

چون سگ‌درنده گوشت‌یافت‌نپرسد　　کاین شتر صالح است یا خردجال

وعلما را بگدائی منسوب کنند وفقرا رابه بی سروپائی معیوب نمایند بلکه بعضی گویندکه مردم بکدیمین و عرق جبین تحصیل مال کنند وبما خورانند که طلبه علمیم و درویشان فلان شیخیم‌وبالاستحقاق باید باانفاق نمایند وعمدهٔ این اشتباهات عدم‌تفقه‌است

علم چندانکه بیشتر خوانی　　چون عمل با تونیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند　　چارپائی براو کتابی چند
آن‌تهی مغزراچه علم وخبر　　که براو هیزم است یا دفتر

تحقیق فی معنی‌الفقه والتفقه والفقیه

بدانکه چنان که مبرهن‌است ازحکیم فعل‌لغووعبث صادر نمیشود ومحققین برآنند که افعال‌الله معلل باغراض است یعنی امور مقصوده ازفعل و ایجاد شیء در نظرفاعل سبحانه میباشد وچون حضرت حق جل وعلاغنی بالذات است غرض وفائده درافاعیل اوتعالی‌راجع بخلق است:

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

من نکردم خلق تا سودی کنم　　بلکه تا بر بندگان جودی کنم

وشکی نیست که غرض اوخیرمحض است ومحض خیرومنافع دنیویه در حقیقت ودر نظرارباب معرفت منافع نیست بحقیقت بلکه آلام واسقام‌است حتی آنکه محمدبن زکریای طبیب میگوید لذات امر وجودی نیست بلکه دفع آلام است مثلا شبع رفع الم جوع است الی غیرذلك :

قال علیه‌السلام .

سرورك فی‌الدنیا غرور و حسرة　　و عیشك فی‌الدنیا محال وباطل

پس‌غرض ازایجاد مخلوق‌سیماانسان که **ولقد کرمنا بنی آدم** اگرهمین‌منافع‌مثوب به آلام واسقام باشد با وصف زوال وانقطاع‌آنهم خلاف حکم عقل است .

جملهٔ دنیا زکهن یا ز نو　　چون گذرانست نیرزد دوجو

واین نحوغرض ازحکیم محال‌است زیراکه مستلزم اضراراست بغیربدون استحقاق مثل آنکه کسی دعوت نماید جمعی بیگناه را و طعام مسموم برای مدعوین بگستراند از برای قتل‌آنان هرچند این‌فعل لغونیست بلکه ازبرای غرضی‌است ولی چون غرض‌عقلائی نیست تقبیح میکند هر کس بشنود **وتعالی عن ذلك علواً کبیراً** .

پس‌لابد باید غرض اخروی باشد وآن معرفةالله که حیوة ابدی وتشبه بمبدءالمبادی است **افحسبتم انما خلقناکم عبثاً وانکم الینا لاترجعون** واین منافع اعظم‌مطالب وانفس مواهب است وراه وصول باین مقصد اصلی را پیروی احکام وانقیاد اوامرونواهی خود فرموده و برای تبلیغ‌آن احکام پیامبر باطنی که عقل است قرارداده قال علیه‌السلام لما خلق‌الله‌العقل استنطقه ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبرفادبرثم قال وعزتی‌وجلالی ماخلقت خلقاً هواحب الی منك ولا اکملتك الا فیمن احب اما انی‌ایاك‌آمروایاك انهی و ایاك اعاقب وایاك اثیب .

وچون انسان نظربجا معیت اوازعوالم ملکوت علوی وسفلی وعلیین وسجین تمیز کلی درمیان حکم عقل وجهل نتواند دهد و بسیار میشود که باشتباه حکم سفلی را علوی پندارد وبالعکس وبعبارت دیگرهرانسانی‌اگرتأمل کند درارادهٔ هرفعلی از افعال‌یاترکی از تروك درباطن خود میبیند که یکی‌میگوید بکن ویکی میگوید مکن وشکی نیست که یکی از این دوحکم‌ملك است ودیگری شیطان .

فی‌باب ان للقلب اذنین

من‌الکافی باسناده عن‌ابی عبدالله قال مامن‌قلب‌الاوله اذنان علی‌احد یهاملك مرشد وعلی‌الاخری شیطان مفتن هذا یامره وهذایزجره‌الشیطان یامره بالمعاصی‌والملك یزجره عنها وقول‌الله عزوجل‌عن‌الیمین و عن‌الشمال قعیدمایلفظ من‌قول‌الالدیه رقیب عتید.

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وقریب به‌این معنی‌اخبار بسیاراست و تمیزحکم رحمانی ازشیطانی در غایت اشکال است برای سالك مبتدی تاچه رسد بغیرسالك چه بسا نمازوروزه میکند بامرشیطان و چه بسیارقرآن مینویسد بالقاء شیطان .

گر نماز و روزه میفرمایدت　　حیلتی کرده است فکری بایدت

فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمناً قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون پس من باب کرم ولطف وحجة بالغهٔ پیامبران ظاهر که هیاکل علم وعقلند یعنی انبیاورسل مبعوث فرموده واولیاواوصیا نصب نموده که پیامبر باطنی راتقویت نمایندوتمیزحکم رحمانی ازشیطان بسهل وآسان مردمان حاصل کنند که کلما حکم به‌العقل حکم به‌الشرع و کلما حکم به‌الشرع حکم به‌العقل واذ اخذنامن‌النبیین میثاقهم ومنك ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی بن مریم .

و فی باب‌الاضطرار الی‌الحجة من‌الکافی باسناده عن ابیعبدالله علیه‌السلام انه قال للزندیق الذی سئله من این اثبت‌الانبیاء والرسل قال انالما اثبتناان لناخالقاً صانعاًمتعالیاً عنا وعن‌جمیع ماخلق وکان ذلك‌الصانع حکیماً متعالیاً لم یجزان یشاهده خلقه ولایلامسوه فیباشرهم ویباشرونه ویحاجهم ویحاجونه ثبت ان له سفراء فی‌خلقه یعبرون عنه الی‌خلقه و عباده ویدلونهم علی مصالحهم و منافعهم و ما به بقائهم و فی ترکه فنائهم فثبت‌الامرون والناهون عن‌الحکیم‌العلیم فی خلقه والمعبرون‌عنه جل وعزوهم الانبیاء و صفوته من خلقه حکماء مؤدبین بالحکمة مبعوثین بها غیر مشارکین للناس علی مشارکتهم لهم فی‌الخلق والترکیب فی شیء من احوالهم مؤیدین عندالحکیم‌العلیم بالحکمة ثم ثبت ذلك فی کل دهروزمان مما اتت به‌الرسل والانبیاء من‌الدلایل والبراهین لکیلا یخلوارض‌الله من حجة یکون معه علم یدل علی صدق مقالته وجوازعدالته .

در این راه انبیا چون ساربانند　　دلیل و رهنمای کاروانند

وز ایشان سید ما گشته سالار　　هم او اول هم او آخردراین کار

و فی هذاالباب باسناده عن منصوربن حازم قال قلت لابی عبدالله علیه‌السلام ان‌الله اجل و اکرم ان یعرف بخلقه بل‌الخلق یعرفون بالله قال صدقت قلت ان من عرف ان له ربافقد ینبغی‌له ان یعرف ان لذلك‌الرب رضاً وسخطاًوانه لایعرف رضاه وسخطه‌الا بوحی اورسول فمن‌لم یاته‌الوحی فقد ینبغی‌له ان یطلب‌الرسل فاذالقیهم عرف ان هم‌الحجة وان لهم‌الطاعة‌المفترضة وقلت للناس تعلمون ان رسول‌الله کان هوالحجة من‌الله علی‌خلقه قالوا بلی‌قلت فحین مضی رسول الله من کان الحجة علی‌خلقه فقالوا القرآن فنظرت فی‌القرآن فاذا هویخاصم به‌المرجیء والقدری والزندیق‌الذی لایؤمن به حتی یغلب‌الرجال بخصومته فعرفت ان‌القرآن‌لایکون حجة‌الابقیم فماقال فیه من شیء کان حقاًفقلت لهم من‌قیم‌القرآن فقالوا ابن مسعود قدکان یعلم وعمر یعلم وحذیفة یعلم قلت‌کله قالوالا فلم‌اجد احدایقال انه

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

یعرف ذلك کله الاعلیاً و اذا کان الشیء بین القوم فقال هذا الادری وقال هذا الادری و قال هذا انا ادری فاشهدان علیاً کان قیم القرآن وکانت طاعته مفروضة و کان الحجة علی الناس بعد رسول الله و ان ماقال فی القرآن فهو -ق فقال رحمك الله

وفی باب فرض طاعة الائمه بهذا الاسناد مثله الاان بعد ماذکر هنا ذیل طویل فلیلاحظ .

پس معرفت خدایتعالی که مقصود از آفرینش است نامش فقه است و طلب معرفت انبیا و اوصیاء علیهم السلام که راهنماینده اند بسوی معرفت اوسبحانه و در حقیقت معرفت ایشان معرفت خدا است تفقه است وعارفان باین امروداخلان دراین امرو پیروان اوامر و تارکان نواهی متفقهینند ومتصفین باین اوصاف وکاملین دراین امرفقها میباشند .

قال تبارك وتعالی **فلو نفر من کل فرقه منهم طائفة لیفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم ذا ارجعوا الیهم لعلهم یحذرون**

وفی باب ما یجب علی الناس عند مضی الامام من الکافی باسناده عن یعقوب بن شعیب قال قلت لابی عبدالله علیه السلام اذا حدث علی الامام کیف یصنع الناس قال فاین قول الله عزوجل فلولا نفر الخ قال هم فی عذر مادام وا فی الطلب وهولاء الذین ینتظرونهم فی عذر حتی یرجع الیهم اصحابهم .

وفی هذا الباب باسناده عن عبدالاعلی قال سئلت اباعبدالله عن قول العامة ان رسول الله قال من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة فقال الحق والله قلت فان اماماً هلك و رجل بخراسان لایعلم من وصیه لم یسعه ذلك قال لایسعه ان الامام اذا هلك وقعت حجة وصیه علی من هو معه فی البلد و حق النفر علی من لیس بحضرته اذا بلغهم ان الله عزوجل یقول فلولا نفر الخ قلت فنفر قوم فهلك بعضهم قبل ان یصل فیعلم قال ان الله عزوجل یقول ومن یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله الی آخر الروایة .

و فی هذا الباب باسناده عن محمد بن مسلم قال قلت لابی عبدالله اصلحك الله بلغنا شکواك واشفقنا فلو علمتنا و اعلمتنا من فقال ان علیاً کان عالماً والعلم یتوارث فلا یهلك عالم الا بقی من بعده من یعلم مثل علمه اوماشاءالله قلت افیسع الناس اذا مات العالم الا یعرفوا الذی بعده فقال اما اهل هذه البلدة فلا یعنی المدینة واما غیرها من البلدان فبقدر مسیرهم ان الله یقول وما کان المؤمنون کفروا کافة فلولا نفر الخ قال قلت ارایت من مات فی ذلك فقال هو بمنزلة من خرج من بیته مهاجراً الی الله الخ قال قلت فاذا قدموا فبای شیء یعرفون صاحبهم قال یعطی السکینة والوقار والهیبة .

وفی کتاب فرض العلم من الکافی باسناده عن علی بن حمزة قال سمعت اباعبدالله یقول تفقهوا فی الدین فانه من لم یتفقه منکم فهو اعرابی ان الله یقول فی کتابه لیتفقهوا الخ .

و باسناده عن مفضل بن عمر قال سمعت اباعبدالله یقول علیکم بالتفقه فی دین الله ولا تکونوا اعراباً فانه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله الیه یوم القیمة ولم یزك له عملا .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و باسناد ه‌عن ابان بن تغلب عن ابی‌عبدالله قال لوددت ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط حتی یتفقهوا فی‌الدین.

و باسناده عن محمدبن عیسی عمن رواه عن ابیعبدالله قال قال له رجل جعلت فداك رجل‌عرف هذاالامر لزم‌بیته ولم یتعرف الی‌احدمن‌اخوانه قال فقال کیف یتفقه هذافی‌دینه.

و باسناده عن حمادبن‌عثمان عن ابی عبدالله قال اذا ارادالله عزوجل بعبد خیرا فقهه فی‌الدین.

وباسناده عن رجل عن ابی‌عبدالله قال قال‌الکمال کل‌الکمال‌التفقه فی‌الدین والصبر علی‌النائبة وتقدیر المعیشة.

و باسناده عن بشیرالدهان قال قال ابو عبدالله لاخیر فیمن لا یتفقه من اصحابنا یا بشیران‌الرجل منهم اذالم یستغن‌بفقهه احتاج الیهم فاذااحتاج الیهم ادخلوه فی‌باب‌ضلالتهم وهولایعلم.

وباسناده عن‌الحلبی عن‌ابی‌عبدالله قال قال‌امیرالمؤمنین الااخبرکم‌بالفقیه‌حق‌الفقیه من لم یقنط‌الناس من رحمةالله ولم یؤمنهم من‌عذاب‌الله ولم یرخص لهم فی معاصی‌الله ولم یترك‌القرآن رغبة عنه الی‌غیره الاالاخیرفی‌علم لیس فیه تفهم الاالاخیرفی قرائة لیس‌فیها تدبرالاالاخیرفی‌عبادة لیس فیها تفکر.

وفی‌روایة اخری‌الاالاخیرفی‌عبادة لافقه فیهاالاالاخیرفی‌نسك لاورع فیه.

وفی‌باب‌الاخلاق من کتاب‌الکفروالایمان‌روی ثقةالاسلام‌باسناده عن‌ابی‌الحسن‌الرضا عن‌ابیه علیهماالسلام قال رفع الی‌رسول‌الله قوم فی‌بعض غزواته فقال من‌انتم فقالوامؤمنون یارسول‌الله قال ومابلغ من‌ایمانکم‌قالواالصبرعندالبلاء والشکرعندالرخاء والرضابالقضاء فقال رسول‌الله حلماء علماء کادوا من‌الفقه ان یکونوا انبیاء ان کنتم کما تصفون فلاتبنوا مالاتسکنون ولا تجمعوا مالاتأکلون واتقواالله‌الذی‌الیه ترجعون.

وفی باب حقیقةالایمان والیقین قریب منه.

وفی‌معالم‌الاصول باسناده عن محمدبن مسلم قال قال اواتیت بشاب من شباب‌الشیعة لایتفقه لادبته.

وفی‌القاموس‌الفقه بالکسرالعلم‌بالشیء والفهم‌له والفتنة وغلب‌علی‌علم‌الدین‌لشرفه.

و قال بعض‌الاعلام الفقه هوالتوصل الی علم غایب بعلم شاهد و یسمی‌العلم بالاحکام فقهاً والفقیه‌الذی علم ذلك واهتدی به الی‌استنباط ما خفی علیه انتهی.

و قال‌الشهیدالاول قدس‌سره‌فی‌قواعده یطلق‌الفقه‌علی‌علم‌طریق‌الاخرة بحصول ملکة یقتدرالاحاطة بحقایق‌الامورالدینیه والدنیویه‌ومعرفة دقایق‌افات‌النفس بحیث یستولی‌الخوف علیها فتعرض عن‌الامورالفانیة وتقبل علی‌الامورالباقیه و هوالمراد من قول‌النبی صلی الله علیه وآله الانبئکم بالفقیه کل‌الفقیه قالوابلی یارسول‌الله قال‌من‌لم یقنط‌الناس من رحمةالله

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ولم يؤمنهم من مكرالله ولم ييأسهم من روح الله ولم يدع القرآن رغبة عنه الى ماسواه .

و قال فى الغوالى بعد ذكره الحديث علم منه ان الفقه الذى يكون نافعاً للاخرة و موجباً لرفع الدرجة عندالله هو المعنى المشار اليه فيه وذلك هو الفقه الحقيقى فاما الفقه بمعنى العلم بالامور الشرعية الفرعية فانه اطلق عليه اسمه لكونه وسيلة الى هذا المعنى فذلك هو الظاهر و هذا باطنه و ذلك الجسد و هذا روحه فمثال الفقه بالمعنى الظاهر مثال عالم الملك و مثاله بالمعنى الباطن مثال عالم الملكوت و بينهما تلازم لايتم احدهما الا بالاخر .

وقال بعض اهل المعرفة ان المراد من العلم المقصود ليس هو المعانى المصطلحة المستحدثة كحصول الصورة او ملكة يقتدر بها على ادراكات الجزئيات وما اشبه ذلك فان العلماء ورثة الانبياء وليس شيء من هذه المعانى ميراث الانبياء فى الجملة المراد بالعلم البصيرة فى امور الدين والفقه فى الصدر الاول كان يطلق على علم الاخرة و معرفة دقايق آفات النفس ومفسدات الاعمال و قوة الاحاطة بحقارة الدنيا و شدة التطلع الى نعيم الاخرة و استيلاء الخوف على القلب و نحو ذلك .

وفى باب النوادر من كتاب فرض العلم روى الكلينى رحمة الله عليه عن ابى عبدالله قال من حفظ من احاديثنا اربعين حديثاً بعثه الله يوم القيمة عالماً فقيهاً قال بعض الشارحين ليس المراد به الفقه بمعنى الفهم فانه لايناسب المقام ولا العلم بالاحكام الشرعية عن ادلتها التفصيلية فانه مستحدث بل المراد البصيرة فى امر الدين .

والفقيه اكثر ما ياتى فى الحديث بهذا المعنى فالفقيه هو صاحب البصيرة و اليه اشار بقوله (ص) لايفقه العبد كل الفقه حتى يمقت الناس فى ذات الله وحتى يرى للقرآن وجوهاً كثيرة ثم يقبل على نفسه فيكون لها اشد مقتاً ثم قال هذه البصيرة اما موهوبية و هى التى دعاها النبى لامير المؤمنين حين ارسله الى اليمن قال اللهم فقهه فى الدين او كسبيته وهى التى اشار اليها امير المؤمنين حيث قال لولده الحسن وتفقه يابنى فى الدين انتهى .

واذا احطت خبرا بما ذكرنا من صدر الكلام الى هنا يظهر لك معنى الحديث المروى فى الغوالى و الحدايق قال النبى (ص) الشريعة اقوالى والطريقة افعالى والحقيقة احوالى والمعرفة راس مالى والعقل اصل دينى والحب اساسى والشوق مركبى والخوف رفيقى والعلم سلاحى والحلم صاحبى والتوكل زادى والقناعة كنزى والصدق منزلى واليقين مأواى والفقر فخرى وبه افتخر على سايرالانبياء والمرسلين .

فى ان الشريعة والطريقة والحقيقة اسماء صادقة على حقيقة واحدة

قال بعض المحققين ان الشريعة والطريقة والحقيقة اسماء صادقة على حقيقة واحدة هى حقيقة الشرع المحمدى صلى الله عليه وآله باعتبارات مختلفه ولافرق بينها الا باعتبارات المقامات لانه عند التحقيق الشريعة كاللوزة المشتملة على القشر واللب ولب اللب فالقشر كالشريعة واللب كالطريقة ولب اللب كالحقيقة فهى باطن الباطن واللوزة جامعة للكل

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و یظهرذلك فی مثل الصلوة فانهاخدمة و قربة ووصلة فی الخدمة مرتبة الشریعة والقربة مرتبة الطریقة والوصلة مرتبة الحقیقة واسم الصلوة جامع للکل ومن هنا قیل الشریعة ان تعبده والطریقة تحضره والحقیقة ان تشهده وقیل الشریعة ان تقیم امره والطریقة ان تقوم بامره والحقیقة ان تقوم به وهذا المعنی هو المذکور فی الحدیث فان الاقوال هی التی تجب اقامتها والافعال هی الامر الذی یقام به الاقوال والاحوال هی التی تتصف بها فالمرتبة الاولی علم الیقین والثانیة عین الیقین والثالثة حق الیقین و کذلك الاسلام والایمان والایقان و کذلك الظاهر والباطن وباطن الباطن والعام والخاص وخاص الخاص والمبتدی والمتوسط والمنتهی .

فالشریعة عند التحقیق تصدیق قول الانبیاء والرسل واوصیائهم والعمل بموجبه طاعة و انقیاداً

والطریقة التحقق بافعالهم اتفاقاً واتصافاً والقیام بها عملا وعلماً .

والحقیقة مشاهدة احوالهم ومقاماتهم کشفاً وذوقاً والقیام بها حالا ووجداناً فان کل واحد من الاولی بمثابة الشریعة ومن الثانیة بمثابة الطریقة ومن الثالثة بمثابة الحقیقة والحقیقة ـ الواحدة لوسمیت بالف اسم جاز وهذا یعرف من حقیقة الحق تعالی واسمائه الصادقة علیها باعتبارات مختلفه کقوله صلی الله علیه وآله حین دخل المسجد فاذا جماعة قد اطافوا برجل فقال ما هذا فقیل علامة فقال وما العلامة فقالوا له اعلم الناس بانساب العرب و وقایعها وایام الجاهلیة والاشعار والعربیة قال النبی ذاك علم لایضر من جهله ولاینفع من علمه ثم قال النبی انما العلم ثلثة آیة محکمة اوفریضة عادلة اوسنة قائمة وماخلاهن فهو فضل .

و کذلك فی حقیقة الانسان الکبیر فانها حقیقة واحدة موسومة تارة بالعقل وتارة بالعلم وتارة بالنور والکل صحیح و کذلك حقیقة الانسان الصغیر فانها حقیقة موسومة تارة بالروح وتارة بالنفس وتارة بالقلب وبالحقیقة المراتب الثلاث انما اختلف بحکم ماروا ه فی الکافی عند کتاب العقل والجهل عن ابیعبدالله قال ما کلم رسول الله العباد بکنه عقله قط و قال انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم والی ذلك اشار جمیع العلماء والمشایخ ان ارشاد الخلایق مع اختلافهم فی الاستعدادات لم یکن من طریقه واحدة فلابد حینئذ من طرق متنوعة لیتمکن النبی والرسول والولی من ارشادهم علی قدر استعداداتهم فصاحب الشریعة لایجوز ان ینکر علی صاحب الطریقة و هو علی صاحب الحقیقة فان کل واحد منهم مکلف بقدر ما فیه من الاستعداد والقابلیة و الکل مأمورون بامر الله تعالی و رسوله و اولی الامر شریعة کانت او طریقة اوحقیقة فلا یجوز الانکار اصلا لان الاختلاف الفروعی لایقدح فی الاتفاق الاصولی ولذلك قال تعالی لایزالون مختلفین الامن رحم ربك ولذلك خلقهم و معناه هم علی الاختلاف مخلوقون وعلی الاتفاق مکلفون

و کذلك قوله صلی الله علیه واله اختلاف امتی رحمة اشارة الی هذا فکل من ینکر علی

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مرتبة من هذه المراتب الثلاث من الشريعة والطريقة والحقيقة يكون كافراً فالمنكر للطريقة كالمنكر للحقيقة والمنكر لهذه الثلاث اوالواحدة منها منكر للنبوة والرسالة والولاية فان كل واحدة من الاولى هي من مقتضى كل واحدة لان الشريعة من مقتضى الرسالة والطريقة من مقتضى النبوة والحقيقة من مقتضى الولاية و معلوم ان المنكر لهذه المراتب اولواحدة منها كافر بالاتفاق .

وفي العلل عن ابي بصير عن احدهما عليهما السلام قال لاتكذبوا بحديث اتيكم به مرجيء ولاقدري ولاخاين نسبه الينا فانكم لاتدرون لعله شيء من الحق فتكذبوا الله عزوجل فوق عرشه.

وفي المجالس عن الكاظم (ع) لاتقل لما بلغك عنه اونسب الينا هذا باطل و ان كنت تعرف خلافه فانك لاتدري لم قلنا وعلى اي وجه و صفة و بالجملة الذي يظهر من الاخبار والاثار في كلام الائمة الاطهار وخلفاء الله الملك الجبار اشارات ودلالات على مراتب المتعلمين- المتفقهين وتنبيهات على منازل السلوك ووجوب الانتقال في درجاتها و نبهوا على علم كل مقام اهله و اخفوه عن غير اهله اذا كانوا اطباء النفوس فكما ان الطبيب يرى ان بعض الادوية لبعض المرضى ترياق وشفاء وذلك الدواء بعينه لشخص آخر سم وهلاك كذلك معاني بعض بطون كتاب الله وبعض اسرار الالهية شفاء لبعض الصدور فليقوتها اليهم وربما كانت تلك الاثار باعيانها لغير اهلها سبباً لضلالهم و كفرهم اذا القيت اليهم وقول الخضر لموسى عليهما السلام **انك لن تستطيع معي صبراً** اقوى دليل على تفاوت مراتب المتعلمين و ننقل من الاخبار هنا ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين .

روى ابو علي في منتهى المقال عن جعفر عن ابيه عليهما السلام قال ذكرت التقية يوماً عند علي فقال لوعلم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله ولو علم سلمان مافي قلب ابي ذر لقتله ولقد اخى رسول الله بينهما فماظنك بساير الخلق .

وروى في الكافي في باب ماجاء ان حديثهم صعب مستصعب باسناده عن جابر قال قال ابو جعفر (ع) قال رسول الله صلى الله عليه واله ان حديث آل محمد صعب مستعصب لايؤمن به الاملك مقرب او نبي مرسل او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان فما ورد عليكم من حديث آل محمد فلانت له قلوبكم وعرفتموه فاقبلوه وما اشمازت منه قلوبكم وانكرتموه فردوه الى الله والى الرسول والى العالم من آل محمد وانما الهالك ان يحدث احدكم بشيء منه لايحتمله فيقول والله ماكان هذا والله ماكان هذا والانكار هو الكفر .

و باسناده عن مسعده عن ابي عبدالله قال ذكرت التقية يوماً عند علي بن الحسين فقال والله لوعلم ابوذر مافي قلب سلمان لقتله ولقد اخا رسول الله (ص) بينهما فماظنكم بساير الخلق ان علم العلماء صعب مستصعب لا يحتمله الانبي مرسل او ملك مقرب اوعبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان فقال وانما صار سلمان من العلماء لانه امرء منا اهل البيت فلذلك نسبته الى العلماء

و باسناده عن محمد بن عبدالخالق وابي بصير قال قال ابو عبدالله يا ابامحمد ان عندنا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

والله سراً من سرالله وعلماً من علم‌الله والله مايحتمله ملك مقرب ولا نبى مرسل ولا مؤمن امتحن‌الله قلبه للايمان والله ما كلف‌الله ذلك احدا غيرنا ولااستعبد بذلك احدا غيرنا وان عندنا سراً من سرالله , علماً من علم‌الله امرناالله بتبليغه فبلغناعن‌الله عزوجل ماامرنا بتبليغه فلم نجدله موضعاً ولا اهلا ولاحمالة يحتملونه حتى‌خلق‌الله‌لذلك اقوأه خلقوا من‌طينة خلق منها محمد واله وذريته ومن نورخلق‌الله منه محمداً وذريته وصنعهم بفضل صنع رحمته‌التى صنع منهامحمداًوذريته فبلغناعن‌الله‌ماامرنا بتبليغه فقبلوه واحتملواذلك فبلغهم‌ذلك‌عنافقبلوه واحتملوه وبلغهم ذكرنا فمالت قلوبهم الى معرفتنا وحديثنا فلولا انهم خلقوا من هذا لما كانوا كذلك لاوالله مااحتملوه ثم قال ان‌الله خلق اقواماًلجهنم والنار فامرنا ان نبلغهم كما بلغناهم واشمازوامن ذلك ونفرت قلوبهم ودره علينا‌ولم يحتملوه وكذبوا به وقالواساحر كذاب فطبع‌الله على قلوبهم وانساهم ذلك ثم اطلق‌الله لسانهم ببعض‌الحق فهم ينطقون به وقلوبهم منكرة ليكون ذلك دفعاً عن اوليائه واهل طاعته ولولا ذلك ما عبدالله فى ارضه فامرنا بالكف عنهم والسروالكتمان فاكتموا عمن‌امرالله بالكف عنهم واسروا عمن‌امرالله بالسروالكتمان عنه ثم رفع يده وبكى وقال اللهم ان هؤلاء لشرذمة قليلون واجعل‌محيانا محياهم ومما تناماتهم ولا تسلط عليهم‌عدوا لك فتفعجنا بهم فانك ان افجعتنا بهم لم تعبد ابدافى ارضك وصلى‌الله على‌محمد وآله وسلم تسليماً .

ومرفوعاً عن ابيعبدالله قال ان‌حديثنا صعب مستعصب لايحتمله الاصدورمنيرةاوقلوب سليمة اواخلاق حسنة ان‌الله اخذمن شيعتنا الميثاق كما اخذ على بنى آدم الست بربكم فمن وفى‌لنا وفى‌الله له بالجنة ومن ابغضنا ولم يؤد الينا حقنا ففى‌النارخالداً مخلداً .

و عن بعض اصحابنا قال كتبت الى ابى‌الحسن صاحب العسكر جعلت فداك ما معنى قول‌الصادق حديثنا لايحتمله ملك مقرب ولا نبى مرسل ولا مؤمن امتحن‌الله قلبه للايمان فجاء الجواب انما معنى قول‌الصادق اى‌لايحتمله ملك ولانبى ولامؤمن ان‌الملك لايحتمله حتى يخرجه الى ملك غيره والنبى لايحتمله حتى يخرجه الى نبى غيره والمؤمن لا يحتمله حتى يخرجه الى مؤمن غيره فهذا معنى قول جدى .

وفى باب ماامربه‌النبى بالنصيحة لاهل‌المسلمين‌من‌الكافى عن ابى عبدالله ان‌رسول‌الله خطب‌الناس فى مسجدالخيف فقال نضرالله عبداً سمع مقالتى فوعاها وحفظها وبلغها من‌لم يسمعها فرب حامل فقه غيرفقيه ورب حامل فقه الى من هوا فقه منه ثلاث لايغل عليهن قلب امرء مسلم اخلاص‌العمل‌لله والنصيحة لائمة‌المسلمين واللزوم لجماعتهم فان دعوتهم محيطة من ورائهم‌المسلمون اخوة تتكافى دمائهم ويسعى بذمتهم ادناهم .

وعن بصائرالدرجات عن‌الصادق عليه‌السلام ان امرنا سروسرفى سروسرمستسروسر لايفيده الاسرا وسرعلى سروسرمقنع بسروقال‌عليه‌السلام هوالحق وحق‌الحق وهوالظاهر و باطن‌الظاهر و باطن‌الباطن وهوالسروالسرالمستسر و سر مقنع بالسر وقال عليه‌السلام و

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

خالطوا الناس بما يعرفون ودعوهم مما ينكرون ولا تحملوا على انفسكم وعلينا ان امرنا صعب مستصعب لا يحتمله الا ملك مقرب او نبى مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للايمان .

و فى النعمانى عن امير المؤمنين لا تحدث الناس بما لا يعلمون فيطغوا و يكفروا ان من العلم صعباً شديداً محمله لو حمله الجبال اعجزت عن حمله ان علمنا اهل البيت يستنكر و يهمل ويقتل رواته ويساء الى من يتلوه بغياً وحسداً لما فضل الله به عترة الوصى والنبى .

وفى الحدايق وقال على عليه السلام ان ههنا لعلماً جماً لو اجد له حملة وقال عليه السلام لو اخذت مائة قلوبهم كالذهب المصفى ثم اخذت من المائة عشرة ثم اخذت من العشرة و احداً ثم اختبرته ببعض ما عندى فاذاً لقال على اكذب العرب و ذلك لان الناس اعداء ما جهلوه فاذا طلع لهم باب من العلم فقصردونه افهامهم كذبوا قائله وفى نهج البلاغة ان امرنا صعب مستصعب لا يحتمله الا عبد امتحن الله قلبه للايمان ولا يعى حديثنا الا صدور امنية واحلام رزينة ايها الناس سلونى قبل ان تفقدونى فلانى بطرق السماء اعلم منى بطرق الارض وفى الحديث قال امير المؤمنين وانى من احمد بمنزلة الضوء من الضوء كنا اظلالا تحت العرش قبل خلق البشر وقبل خلق الطينة التى كان منها البشر اشباحاً عالية لا اجساماً نامية ان امرنا صعب مستصعب لا يعرف كنهه الا ملك مقرب او نبى مرسل او عبد امتحن الله قلبه للايمان فاذا انكشف لكم سر ووضح لكم امر فاقبلوه والا فامسكوا تسلموا وردوا علمنا الى الله فانكم فى اوسع ما بين السماء والارض .

وعن السجاد عليه السلام منظوماً كما عن العدة فى الحقايق :

انى لاكتم من علمى جواهره	كى لا يرى الحق ذوجهل فيفتتنا
و قد تقدم فى هذا ابوحسن	الى الحسين ووصى قبله الحسنا
ورب جوهر علم لو ابوح به	لقيل لى انت ممن يعبد الوثنا
ولا ستحل رجال مسلمون دمى	يرون اقبح ما يأتونه حسناً

وعن فردوس العارفين وروى ان عيسى عليه السلام قال ياصاحب الحكمة كن كالطبيب الناصح يضع الدواء حيث ينفع ويمنع حيث يضر لا تضع الحكمة فى غير اهلها فتكون جاهلا ولا تمنعها عن اهلها فتكون ظالماً ولا تكشف سرك عند كل احد فتكون مفتضحاً .

وعن الكشى عن النبى صلى الله عليه وآله قال لسلمان يا سلمان لو عرض علمك لمقداد لكفر يا مقداد لو عرض علمك على سلمان لكفر .

قال بعض العارفين من كتم اسرار القلوب ظهرت له اسرار الغيوب وقال فى الفتوحات الطائفة اجتمعوا على ان العلم بالله عين الجهل به تعالى

وعن على عليه السلام العقل لمراسم العبودية لا لادراك سر الربوبية .

وعن مصباح الشريعة خذ الحكمة من افواه المجانين.

وعن معانى الاخبار عن جعفر بن محمد عليهما السلام فى بيان معانى حمل النبى علياً عند

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حطالاصنام من سطح الكعبة قال عليه السلام لمحمد بن حرب لو اخبرتك من المعانى التى ارادها به لقلت ان جعفر بن محمد لمجنون فحسبك من ذلك ماقد سمعته .

و عن الغزالى فى الاحياء ان رسول الله صلى الله عليه و آله يقول يوماً لحذيفة بعض اسرار التوحيد فجاؤه عمر وساله عما قال له واستدعا ان يقول له فقال صلى الله عليه و آله ان العسل يضر الرضيع .

وفى باب ذم الدنيا والزهد فيها من الكافى عن جابر قال دخلت اباجعفر عليهما السلام فقال يا جابر والله انى لمحزون وانى لمشغول القلب قلت جعلت فداك وماشغلك و ما حزن قلبك فقال ياجابر ان من دخل قلبه صافى خالص دين الله شغل قلبه عما سواه يا جابر ما الدنيا و ما عسى ان يكون الدنيا هل هى الا طعام اكلته اوثوب لبسته اوامراة اصبتها ياجابر ان المؤمنين لم يطمئنوا الى الدنيا ببقائهم فيها ولم يأمنوا قدومهم الاخرة ياجابر الاخرة دار قرار والدنيا دار فناء وزوال ولكن اهل الدنيا اهل الغفلة وكان المؤمنون هم الفقهاء اهل فكرة وعبرة لم يصمهم عن ذكر الله عزوجل ما سمعوا باذانهم و لم يعمهم عن ذكر الله مارا و من الزينة باعينهم ففازوا بثواب فى الاخرة كما فازوا بذلك العلم و اعلم يا جابر ان اهل التقوى ايسر اهل الدنيا مؤنة و اكثرهم لك معونة ان تذكر فيعينونك و ان نسيت ذكروك قوالون بامر الله قوامون على امر الله قطعوا محبتهم لمحبة ربهم ووحشوا الدنيا لطاعة مليكهم ونظروا الى الله عزوجل الى محبته بقلوبهم وعلموا ان ذلك هو المنظور اليه لعظيم شانه فانزل الدنيا كمنزل نزلته ثم ارتحلت عنه او كمال وجدته فى منامك فاستيقظت وليس معك منه شىء انى انما ضربت لك هذا مثلا لانها عند اهل اللب والعلم بالله كفىء الضلال يا جابر فاحفظ ما استرعاك الله عزوجل من دينه وحكمته ولاتسئلن عما لك عنده الا ما له عندنفسك فان تكن الدنيا على غير ما وصفت لك فتحول الى دار المستعتب فامرى لرب حريص على امر قد شقى به حين اتاه ولرب كاره لامر قد سعد به حين اتاه وذلك قول الله عزوجل وليمحص الله الذين آمنوا و يمحق الكافرين .

دربحر المعارف است ای عزیز اورا نظری است باتو وترا نفسی است با او استعداد آن نظر سبکباریست آنچه تومیکنی گران باریست بی استعداد رفتن موجب سنگینبار ... هرچه ترا نفس بگوید گر آن بکنی هر آینه بارخود گران بکنی.

روزی نشسته بودم وذره‌ای را دیدم که آفتاب بروی تافت واودر برتو نورخورشید راهی همی یافت گفتم ای عاشق که معشوق را مقابلی آخر بچه استعداد این مرتبه را قابلی وای سوخته که باتودرساخته‌اند ذره گفت این مقام آن کس را سزاست که اول قدمش ترک اجزا است ندانسته‌ای که بی‌رفع اغیار یار نبیند و بی رفع غبار بار نیابد قومی که سر ترک داشتند اول قدم ترک سرداشتند ومردی که سر حلقه گشت اول همچون حلقه بی‌سر گشت .

ارباب تجرید را دراین باب هزار سخن بیش است همه را در سر سخن این بود که

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

سخن سر مگوی و در حدیث است که اول کسیرا که بدوزخ اندازند دنیا باشد بصورت عجوزی اورا برلب دوزخ آورند وسرنگون دراواندازند و بعدازآن دوستان او در عقب اودردوزخ افتند که المرء مع من احب .

هر کس امروزازدنیا نمیتواند برید فردا ازاونیزنخواهد برید وبا اوبدوزخ‌خواهد رفت ویل لمن انتبه بعدالموت .

پاك بازی گفت پیش حیله جوی — مرده را در نزع گردانند روی
پیش ازاین‌آن بی‌خبررا بردوام — روی گردانیده بایستی مدام
برگ ویزان شاخ‌بنشانی‌چه سود — روی را اکنون بگردانی‌چه سود
هر که رااین لحظه گردانند روی — اوجنب‌مرده‌است ازاوپاکی‌مجوی

یا اباذراذا دخل‌النورالقلب انقی واستوسع قلت فما علامة ذلك بابی انت وامی یا رسول‌الله قال‌الانابة الی دارالخلود والتجافی عن دارالغرور . این کار دولت است کنون تا که را دهند .

فظهرمن جمیع ما ذکر ان‌الفقیه من عرف‌الله وعرف امام زمانه و اطاع ما امره به تحققاً وهوفقه‌الله‌الاکبر وموروث‌الانبیاء ونوریقذفة‌الله بتوسط‌الامام فی قلب من یشاءلاما اصطلحوا علیه وفی‌الکافی فی‌باب‌الشرك وفی‌باب‌التقلید باسناده عن ابی بصیرعن‌ابیعبدالله قال‌قلت له اتخذوا احبارهم و رهبانهم‌اربابا من دون‌الله فقال اما والله ما دعوهم‌الی‌عبادة انفسهم ولودعوهم ما اجابوهم لکن احوالهم حراماً وحرمواعلیهم حلالا فعبدوهم من‌حیث لایشعرون وباسناده عنه علیه‌السلام فی قول‌الله تعالی اتخذوا الخ فقال والله ماصاموالهم و ما صلوالهم ولکن احلوا حراماً وحرموا علیهم حلالا لاتبعوهم .

قال شیخنا البهائی قدس سره فی ذم من صرف عمره فی‌العلوم الرسمیة‌الدنیویه ولم یلتفت الی‌العلوم‌الحقیقیة‌الاخرویة:

ای کرده بعلم مجازی خو — نشنیده ز علم حقیقی بو
سرگرم بحکمت یونانی — دل سرد ز حکمت ایمانی
در علم رسوم چودل بستی — براوجت اگر ببردپستی
یك در نگشود ز مفتاحش — اشکال افزود ز ایضاحش
ز مقاصد آن مقصد نایاب — ز مطالع‌آن طالع در خواب
راهی ننموده اشاراتش — دل شاد نشد ز بشاراتش
محصول نداد محصل‌آن — اجمال افزود مفصل آن
تا کی زشفاش شفا طلبی — وز کاسهٔ زهردوا طلبی
تا چند زنکبتیان مانی — بر سفرهٔ چرکن یونانی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تا کی زهر از شعف لیسی ته ماندهٔ کاسهٔ ابلیسی
تا چند ز فلسفه‌ات لافی وین یابس ورطب بهم بافی
رسوا کردت ما بین بشر برهان ثبوت عقود عشر
در کف ننهاده بجز بادت برهان تناهی ابعادت
زان‌فکر که شد بهیولا صرف صورت نگرفت‌ازآن یکحرف
تصدیق چگونه باین بتوان کاندر ظلمت برود الوان
علمی که مطالب آن اینست میدان که لریب شیاطین است
تا چند دواسبه پیش تازی تا کی بمطالعه‌اش نازی
این علم دنی که تراجان است فضلات فضایل یونانست
خودگو تا چند چوخرمگسان نازی بسر فضلات کسان
تا چند ز غایت بی دینی خشت کتبش برهم چینی
اندر پی آن کتب افتاده پشتی بکتاب خدا داده
نی رو بشریعت مصطفوی نه دل بطریقت مرتضوی
در راه طریقت اوروکن بانان شریعت آن خوکن
کان راه نه ریب‌درونه‌شکست وان نان نه شورنه بی‌نمکست
ساقی ز کرم دوسه پیمانه در ده ببهائی دیوانه
زان می که کند مس‌او اکسیر و علیه یسهل کل یسیر
زان می که اگرزقضا روزی یکجرعه ازآن شودش روزی
از صفحهٔ خاك رود اثرش واز قلهٔ عرش رسد خبرش
ای مانده زمقصد اصلی دور آکنده دماغ ز باد غرور
در علم رسوم گرو مانده نشکسته زپای خود این کنده
تا چند زنی ز ریاضی لاف تا کی افتی بهزار گزاف
ز دوایر عشرو دقایق وی هرگز نبری بحقایق پی
وز جبر و مقابله و خطائین جبر نقصت نشود فی‌البین
در روز پسین که رسد موعود نرسد ز عراق و رهاوی سود
زایل نکند از تو مغبونی نه شکل عروس و نه مأمونی
در قبر بوقت سؤال و جواب نفعی ندهد بتو اسطرلاب
زاین ره نبری بدر مقصود فلسش قلب است وفرس نابود
از علم رسوم چه میجوئی اندر طلبش تا کی پوئی
علمی بطلب که ترا فانی سازد ز علایق جسمانی
علمی بطلب که بدل‌نوراست سینه ز تجلی آن طور است

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

علمی که ازوچوشوی محظوظ — گردد دل تو لوح المحفوظ
علمی بطلب که کتابی نیست — یعنی ذوقی است خطابی نیست
علمی که نسازدت از دونی — محتاج بالت قانونی
علمی بطلب که نماید راه — وز سر ازل کندت آگاه
علمی بطلب که جدالی نیست — حالیست تمام و مقالی نیست
علمی که مجادله راسبب است — نورش ز چراغ ابولهب است
علمی بطلب که گزافی نیست — اجماعی هست و خلافی نیست
بعلوم غریبه تفاخر چند — زین گفت وشنود زبان دربند
سهلست نحاس که زر کردی — زر کن مس خود تو اگر مردی
اعمال خیانت و نیرنجات — دورت فکند ز طریق نجات
از جفر و طلسم بروز پسین — نفعی نرسد بتو ای مسکین
بگذار همه و بخودت پرداز — کز پرده برون نرود آواز
علمی که دهد بتو جان نو — علم عشق است ز من بشنو
عشق است کلید خزائن جود — ساری بهمه ذرات وجود
غافل تو نشسته بمحنت ورنج — وندر بغل تو کلید گنج
جزحلقهٔ عشق مکن در گوش — ازعشق بگو درعشق بکوش
علم رسمی همه خسرانست — درعشق آویز که علم آنست
آن علم ز تفرقه برهاند — آن نور ترا ز تو بستاند
آن علم ترا ببرد برهی — کز شرك خفی وجلی برهی
آن علم زچون وچراخالیست — سرچشمهٔ آن علی عالیست

مطلب سیم درآداب متعلمین

نسبت بشیعیان و اخوان و اولا تحقیق مینماید معنی حقیقی شیعه را و ذکراخباریکه متضمن است دخول دراین امرومعرفت این امررا وبعد شمه‌ای از سایرآداب بیان میشود درقاموس میگوید وشیعة الرجل بالکسر اتباعه وانصاره والفرقة علی حده ویقع علی الواحد والاثنین والجمع المذکروالمؤنث و قد غلب هذاالاسم علی کل من یتولی علیا و اهل بیته حتی صاراسماً لهم خاصاً وجمعها اشیاع وشیع وقال فی باب الصناد والروافض کل جندتر کوا قائدهم والرافضة فرقة وفرقة من الشیعة تابعوازیدبن علی ثم قالواله تبرء من الشیخین فابی وقال کانا وزیری جدی فترکوه ورفضوه وارفضوا عنه وانسبته رافضی .

وفی النهایة اصل الشیعة فرقة من الناس وتقع علی الواحد والاثنین والجمع والمذکر والمؤنث بلفظ واحد معنی واحد وغلب هذاالاسم علی من یزعم انه یوالی علیا واهل بیته

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حتی صارلهم اسماً خاصاًفاذا قیل فلان من‌الشیعة عرف انه منهم وفی مذهب‌الشیعة واصلها من‌المشایعةالمتابعة والمطاوعة انتهی کلامه .

وعارف صمدانی ملاعبدالصمد همدانی دربحرالمعارف میفرماید :

وازجمله وصایای بسیارمؤ کدآنست که اسم تشیع رابخود نبندی که این‌اسم‌مادامیکه معنیش تحقق نیافته است دراین کس حاجبیست عظیم ازبرای سالك زیرا که در تفسیرامام حسن عسکری (ع) روایات بسیارذکرشده که هر کس که بمرتبهٔ سلمان وابوذربلکه قلب اومانند قلب ابراهیم خلیل‌الله نباشد و اسم تشیع را بخود ببندد دروغ گفته است آثم و مستحق‌عذابست انتهی .

اوصاف شیعه

واین ضعیف اخباریکه در اصول کافی مشتمل براوصاف آنانست ذکر مینماید تا حقیقت معنی شیعه روشن گردد فی‌باب طینةالمؤمن والکافرعن ابیعبدالله علیه‌السلام‌الطینات ثلث طینةالانبیاء والمؤمن من تلك‌الطینة الا ان‌الانبیاء من صفوتهاهم‌الاصل ولهم فضلهم والمؤمنون‌الفرع عن‌طین لازب کذلك لایفرق‌الله عزوجل بینهم وبین شیعتهم .

وعن ابیجعفرعلیهماالسلام‌فی‌هذاالباب وفی‌باب خلق ابدان‌الائمة یقول ان‌الله‌عزوجل خلقنا من اعلی علیین و خلق قلوب شیعتنا مما خلقنا منه و خلق ابدانهم من دون ذلك و قلوبهم تهوی الینا لانهاخلقت مما خلقنا منه ثم تلی هذه الآیة **کلا ان کتاب الابرارلفی علیین وما ادراك ماعلیون کتاب مرقوم یشهده المقربون - وخلق عدونا من سجین وخلق قلوب شیعتهم مما خلقهم منه وابدانهم من دون ذلك فقلوبهم تهوی الیهم لانها خلقت مما خلقوا منه ثم‌تلی‌هذه الایة -کلاان کتاب الفجار لفی سجین وماادرایك ماسجین کتاب مرقوم ویل یؤمئذ للمکذبین**

وایضاً فی‌باب خلق‌ابدان‌الائمة عن ابیعبدالله قال ان‌الله خلقنا من‌علیین وخلق‌ارواحنا من فوق‌ذلك وخلق‌ارواح‌شیعتنامن‌علیین وخلق اجسادهم من‌دون‌ذلك فمن‌اجل ذلك‌القرابة بیننا وبینهم‌وقلوبهم تحن‌الینا وفیه عن ابیعبدالله ایضاً ان‌الله خلقنا من نورعظمته ثم صور خلقنا من طینة مخزونة مکنونة من‌تحت‌العرش فاسکن ذلك‌النورفیه فکذا نحن خلقنا شرّ نورانیین لم یجعل لاحدفی مثل‌الذی خلقنامنه نصیب وخلق‌ارواح شیعتنامن طینتناوابدانهم من طینة مخزونة مکنونة اسفل من ذلك‌الطینة ولم یجعل‌الله لاحد فی مثل‌الذی خلقهم‌منه نصیب‌الا للانبیاء ولذلك صرنا نحن وهم‌الناس وصارسایرالناس همجاً للناروالی‌النار .

وفی‌باب‌اختلاف‌الحدیث‌عن زرارة بن اعین‌عن‌ابیجعفرعلیهماالسلام‌قال‌سئلته‌عن‌مسئلة فاجاب ثم جاءه رجل فسئله عنها فاجاب بخلاف ما اجابنی ثم جاء اخر فاجابه بخلاف ما اجابنی و اجاب صاحبی فلما خرج‌الرجلان قلت یابن رسول‌الله رجلان من اهل‌العراق من شیعتکم قدما یسئلان فاجبت‌کل‌واحد منهما بغیرما اجبت به صاحبه فقال‌یا زرارة ان هذاخیر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لنا وابقى لنا ولكم ولو اجتمعتم على امر واحد لصدقكم الناس علينا ولكان اقل لبقائنا و بقائكم ثم قال قلت لابى عبدالله شيعتكم لوحملتموهم على الاسنة اوعلى النارلمضوا و هم يخرجون من عندكم مختلفين قال فاجابنى بمثل جواب ابيه .

وفى كتاب فرض العلم باسناده عن معاوية بن عمار قال قلت لابى عبدالله رجل راوية لحديثكم يبث ذلك فى الناس ويسدده فى قلوبهم وقلوب شيعتكم ولعل عابداً من شيعتكم ليست له هذه الرواية ايهما افضل قال الراوية لحديثنا يسدبه قلوب شيعتنا افضل من الف عابد .

وفى باب شان انا انزلناه عن ابيجعفر عليهما السلام قال يا معشر الشيعة خاصموا بسورة انا انزلناه تفلحوا فوالله انها لحجة الله تبارك وتعالى على الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وانها لسيدة دينكم وانه لغاية علمنا يا معشر الشيعة خاصموا **بحم والكتاب المبين انا انزلناه فى ليلة مباركة انا كنا منذرين** فانها لولاة الامر خاصة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله يا معشر الشيعة يقول الله تبارك وتعالى **وان من امة الا خلا فيها نذير** .

وفى باب التمحيص والامتحان عن ابيجعفر عليهما السلام ان حديثكم هذا لتشمازمنه قلوب الرجال فمن اقر به فزيدوه ومن انكره فذروه انه لابد من ان يكون فتنة يسقط فيها كل بطانة ووليجة حتى يسقط فيها من يشق الشعر بشعرتين حتى لايبقى الا نحن وشيعتنا .

وفى باب ان الارض كلها للامام عن ابيجعفر عليهما السلام قال وجدنا فى كتاب على ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين انا واهل بيتى الذين اورثنا الله الارض ونحن المتقون والارض كلها لنا فمن احيا ارضاً من المسلمين فليعمرها وليؤد خراجها الى الامام من اهل بيتى وله ما اكل منها فان تركها او اخربها واخذها رجل من المسلمين بعده فعمرها واحياها فهو احق بها من الذى تركها يؤدى خراجها الى الامام من اهل بيتى وله ما اكل منها حتى يظهر القائم من اهل بيتى بالسيف فيحويها و يمنعها و يخرجهم منها كما حواها رسول الله ومنعها الا ما كان فى ايدى شيعتنا فانه يقاطعهم على مافى ايديهم و يترك الارض فى ايديهم .

وفيه باسناده عن عمر بن يزيد قال رايت مسمعاً بالمدينة وقد كان حمل الى ابى عبدالله تلك السنة مالا فرده ابوعبدالله فقلت له لم رد عليك ابوعبدالله المال الذى حملته اليه قال فقال لى انى قلت له حين حملت اليه المال انى كنت و ليت البحرين العوض فاصبت اربعمائة الف درهم وقد جئتك بخمسها بثمانين الف درهم و كرهت ان احبسها عنك وان اعرض لها وهى حقك الذى جعله الله تبارك وتعالى فى اموالنا فقال او مالنا من الارض و ما اخرج الله منها الا الخمس يا اباسيار ان الارض كلها لنا فما اخرج الله منها من شىء فهو لنا فقلت له و انا احمل اليك المال كله فقال يا اباسيار قد طيبناه لك واحللناك منه فضم اليك مالك و كل مافى ايدى شيعتنا من الارض فهم فيه محللون حتى يقوم قائمنا فيجبيهم طسق ماكان فى ايديهم ويترك الارض فى ايديهم واما ماكان فى ايدى غيرهم فان كسبهم من الارض حرام عليهم حتى

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

يقوم قائمنا فيأخذالارض من ايديهم و يخرجهم صغيرة قال عمر بن يزيد فقال لى ابو سيار ماارى احداً من اصحاب الضياع ولا ممن يلى الاعمال يأكل حلالاغيرى الامن طيبوا له ذلك .

وفيه باسناده عن معلى بن خنيس قال قلت لابى عبدالله مالكم من هذه الارض فتبسم ثم قال ان الله تبارك وتعالى بعث جبرئيل و امره ان يخرق بابهامه ثمانية انهار فى الارض منها سيحان وجيحان وهو نهر بلخ والخشوع وهو نهر الشاش ومهران وهو نهر الهند و نيل مصر ودجله والفرات فما سقت واستقت فهو لنا وماكان لنا فهو لشيعتنا وليس لعدونا منه شىء الا ما غصب عليه وان ولينا لفى اوسع فيما بين ذه الى ذه يعنى بين السماء والارض ثم تلى هذه الاية قل هى للذين آمنوا فى الحيوة الدنيا المغصوبون عليها خالصة لهم يوم القيمة بلا غصب .

وفى باب من وصف الله فى كتابه بالعلم هم الائمة فى قول الله عزوجل **هل يستوى الذين يعلمون والذين لايعلمون انما يتذكر اولوا الالباب** قال ابو جعفر عليهما السلام انما نحن الذين يعلمون والذين لايعلمون عدونا وشيعتنا اولوا الباب. وفى باب ان الائمة ورثوا علم النبى عن الرضا عليه السلام وان شيعتنا لمكتوبون باسمائهم واسماء آبائهم اخذ الله علينا وعليهم الميثاق يردون موردنا ويدخلون مدخلنا ليس على ملة الاسلام غيرنا وغيرهم .

وفى باب التنزيل فى الولاية باسناده عن ابى بصير عن ابيعبدالله فى قول الله عزوجل الحمدلله الذى هدانا لهذا فقال اذا كان يوم القيمة دعى بالنبى و بامير المؤمنين و بالائمة من ولده فينصبون بالناس فاذا رأتهم شيعتهم قالوا الحمدلله الذى هدانا لهذا و ماكنا لنهتدى لولا ان هدانا الله يعنى هدانا الله فى ولاية امير المؤمنين عليه السلام والائمة من ولده .

و فيه باسناده عن ابى عبيدة الحذاء قال سئلت اباجعفر عن الاستطاعة و قول الناس فقال وتلى هذه الاية **ولا يزالون مختلفين الامن رحم ربك** ولذلك خلقهم يا اباعبيده الناس مختلفون فى اصابة القول وكلهم هالك قال قلت قوله **الامن رحم ربك** قال هم شيعتنا و لرحمته خلقهم وهو قوله ولذلك خلقهم يقول لطاعة الامام الرحمة التى يقول ورحمتى وسعت كل شىء يقول علم الامام و وسع علمه الذى هو من علمه كل شىء وشيعتنا ثم قال فساكتبها للذين يتقون يعنى ولاية غير الامام وطاعته الى آخر الرواية .

وفيه باسناده عن محمد بن الفضيل عن ابى الحسن الماضى قال سئلته الى ان قال قلت لمن شاء منكم ان يتقدم او يتاخر قال من تقدم الى ولايتنا آخر عن سقر ومن تأخر عنا تقدم الى سقر الا اصحاب اليمين قال هم والله شيعتنا الى ان قال قلت ان المتقين قال نحن والله و شيعتنا ليس على ملة ابراهيم غيرنا وسائر الناس منها براء قلت يوم يقوم الروح والملائكة صفاً لايتكلمون الاية قال نحن والله المأذون لهم يوم القيمة والقائلون صواباً قلت ماتقولون اذا تكلمتم قال نمجد ربنا ونصلى على نبينا ونشفع لشيعتنا ولايرد نا ربنا الى آخر الحديث .

وفى باب ان اهل الذكر هم الائمة عن ابى الحسن الرضا قال قال على بن الحسين على الائمة

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

من الفرض ما ليس على شيعتهم وعلى شيعتنا ما ليس علينا امرهم الله عزوجل ان يسئلونا قال فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون فامرهم ان يسئلونا وليس علينا الجواب ان شئنا اجبنا وان شئنا امسكنا اقول ولعل من يجوز تأخير البيان عن وقت الحاجة تمسك به وبامثاله وليس هذا موضع ذكره.

وفى باب جوامع من الرواية فى الولاية باسناده عن ابيجعفر ان الله اخذ ميثاق شيعتنا بالولاية لنا وهم ذر يوم اخذ الميثاق على الذر والاقرار له بالربوبية ولمحمد بالنبوة وعرض الله عزوجل على محمد امته فى الطين وهم اظلة وخلقهم من الطينة التى خلق منها آدم وخلق الله ارواح شيعتنا قبل ابدانهم بالفى عام وعرفهم عليه وعرفهم رسول الله وعرفهم علياً ونحن نعرفهم فى لحن القول.

وفى باب تاريخ مولد النبى باسناده عن ابيعبدالله قال ان رسول الله قال ان الله مثل لى امتى فى الطين وعلمنى اسمائهم كما علم آدم الاسماء كلها فمر بى اصحاب الرايات فاستغفرت لعلى وشيعته ان ربى وعدنى فى شيعة على خصلة قيل يا رسول الله وماهى قال المغفرة لمن امن منهم وان يغادر منهم صغيرة ولا كبيرة ولهم تبدل السيئات حسنات.

وفى باب مولد ابيعبدالله جعفر بن محمد عنه عليه السلام قال سعيد بن المسيب والقاسم بن محمد بن ابى بكر وابو خالد الكابلى من ثقات على بن الحسين ثم قال وكانت امى ممن امنت واتقت واحسنت والله يحب المحسنين قال وقالت امى قال ابى يا ام فروه انى لادعو الله لمذنبى شيعتنا فى اليوم والليلة الف مرة لانا نحن فيما ينوبنا من الرزايا نصبر على ما تعلم من الثواب وهم يصبرون على مالا يعلمون.

وفى باب الصبر عن ابيعبدالله قال انا صبر وشيعتنا أصبر منا قلت جعلت فداك كيف صار شيعتكم اصبر منكم قال لانا نصبر على ما نعلم وشيعتنا يصبرون على مالا يعلمون. وفيه باسناده عن يونس بن ظبيان ومفضل بن عمر وابو سلمة السراج والحسين بن ابى فاخته قالوا كنا عند ابى عبدالله عليه السلام فقال عندنا خزائن الارض ومفاتيحها وان شئت ان اقول باحدى رجلى اخرجى ما فيك من الذهب لاخرجت قال ثم قال باحدى رجليه فخطها فى الارض خطا فانفجرت الارض ثم قال بيده فاخرج سبيكة ذهب قدر شبر ثم قال انظروا حسنا فنظرنا فاذا سبايك كثيرة بعضها على بعض يتلالأ فقال له بعضنا جعلت فداك اعطيتم ما اعطيتم و شيعتكم محتاجون قال فقال ان الله سيجمع لنا ولشيعتنا الدنيا والاخرة ويدخلهم جنات النعيم ويدخل عدونا الجحيم.

و فى باب مولد ابى الحسن موسى عند سؤالات الراهب الى قوله ثم قال الراهب فاخبرنى عن الاثنين من تلك الاربعة الاحرف التى فى الارض ماهى قال اخبرك بالاربعة كلها اما اولهن فلا اله الا الله وحده لاشريك له باقياً والثانية محمد رسول الله مخلصاً والثالثة نحن اهل البيت والرابعة شيعتنا منا و نحن من رسول الله و رسول الله من الله بسبب فقال له الراهب اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله وان ماجاء به من عند الله حق وانكم صفوة الله من خلقه وان شيعتكم المطهرون المستبدلون ولهم عاقبة الله والحمد لله رب العالمين

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الی آخرالحدیث .

وفیه باسناده عن اسحق بن عمار قال سمعت العبد الصالح علیه السلام ینعی الی رجل نفسه فقلت فی نفسی وانه لیعلم متی یموت الرجل من شیعته فالتفت الی شبه المغضب فقال یا اسحق قد کان رشید الهجری یعلم علم المنایا والبلایا والامام اولی بعلم ذلك ثم قال یا اسحق اصنع ما انت صانع فان عمرك قد فنی وانك تموت الی ستین وان اخوتك واهل بیتك لایلبثون بعدك الا یسیراً حتی تتفرق کلمتهم ویخون بعضهم بعضاً حتی یشمت بهم عدوهم فکان هذا فی نفسك فقلت فانی استغفرالله تبارك وتعالی بما عرض فی صدری فلم یلبث اسحق بعد هذا المجلس الا یسیراً حتی مات فما اتی علیهم الاقلیل حتی قام بنوعمار باموال الناس فافلسوا .

وفی باب الانفال والفیء عن حکیم مؤذن بن عیسی قال سئلت ابا عبدالله عن قول الله واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه ولذی القربی فقال ابو عبدالله بمرفقیه علی رکبتیه ثم اشار بیده ثم قال هی والله الافادة یوماً بیوم الا ان ابی جعل شیعته فی حل لیزکوا . وفیه عن ضریس الکناسی قال قال ابوعبدالله من این دخل علی الناس الزنا قلت لاادری جعلت فداك قال من قبل خمسنا اهل البیت الا شیعتنا الاطیبین فانه محلل لهم لمیلادهم. وفیه باسناده عن محمد بن مسلم عن احدهما قال ان اشد مافیه الناس یوم القیمة ان یقوم صاحب الخمس فیقول یارب خمسی فقد طیبنا ذلك لشیعتنا لتطیب ولادتهم ولتزکوا ولادتهم .

وفی باب مولد النبی عن ابن کثیر الرقی قال قلت لابی عبدالله مامعنی السلام علی رسول الله فقال ان الله تبارك وتعالی لما خلق نبیه ووصیه وابنته وابنیه وجمیع الائمة و خلق شیعتهم اخذ علیهم المیثاق وان یصبرو اویصابروا ویرابطوا وان یتقوا الله و وعدهم ان یسلم لهم الارض المبارکة والحرم الا من وان ینزل لهم البیت المعمور و یظهر لهم السقف المرفوع ویریحهم من عدوهم والارض التی یبذلها الله من السلم ویسلم ما فیها لهم لاشیة فیها قال لا خصومة فیها لعدوهم وان یکون لهم فیها مایحبون فاخذ رسول الله علی جمیع الامة وشیعتنا المیثاق بذلك وانما السلام علیه تذکرة نفس المیثاق وتجدیدله علی الله لعله ان یجعله جل وعز ویجعل السلام لکم لجمیع مافیه .

وفی باب نسبة الاسلام من کتاب الکفر والایمان باسناده عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن ابیجعفر الثانی عن ابیه عن جده صلوات الله علیهم قال قال امیرالمؤمنین قال رسول الله ان الله خلق الاسلام فجعل له عرصة وجعل له نوراً وجعل له حصناً وجعل له ناصراً فاما عرصته فالقران واما نوره فالحکمة واما حصنه فالمعروف واما انصاره فانا واهل بیتی وشیعتنا فاحبوا اهل بیتی و شیعتهم و انصاره فانه لما اسری بی الی السماء الدنیا فنسبنی جبرئیل لاهل السماء استودع الله حبی وحب اهلبیتی و شیعتهم فی قلوب الملائکة فهو عندهم ودیعة الی یوم القیمة ثم هبط بی الی اهل الارض فنسبنی لاهل الارض فاستودع الله حبی وحب اهل بیتی وشیعتهم فی قلوب مؤمنی امتی فمؤمنو امتی یحفظون ودیعتی فی اهل بیتی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الی یوم القیمة الافلو ان الرجل من امتی عبدالله عزوجل عمره ایام الدنیاثم لقی الله عزو جل مبغضاً لاهل بیتی وشیعتی مافرج الله صدره الا عن نفاق . و فی باب الطاعة والتقوی باسناده عن ابی جعفر لاتذهب بکم المذاهب فوالله ما شیعتنا الا من اطاع الله عزوجل .

وفیه باسناده عن جابر عن ابی جعفر قال قال لی یاجابر ایکتفی من ینتحل التشیع ان یتولی بحبنا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله واطاعه و ما کانوا یعرفون یا جابر الا بالتواضع والتخشع والامانة وکثرة ذکرالله والصوم والصلوة والبر بالوالدین والتعهد للجیران من الفقر واهل المسکنة والغارمین والایتام وصدق الحدیث وتلاوة القران وکف الالسن عن الناس الامن خیر وکانوا امناء عشایرهم فی الاشیاء قال جابر فقلت یا ابن رسول الله مانعرف الیوم احداً بهذه الصفة فقال یاجابر لاتذهبن بك المذاهب حسب الرجل ان یقول احب علیاً واتولاه ثم لایکون مع ذلك فعالا فلو قال انی احب رسول الله فرسول الله خیر من علی ثم لایتبع سیرته ولا یعمل بسنته مانفعه حبه ایاه شیئاً فاتقوا الله واعملوا الما عندالله لیس بین الله وبین احد قربة احب العباد الی الله عزوجل اتقاهم و اعملهم بطاعته یا جابر والله مایتقرب الی الله تبارك وتعالی الا بالطاعة ومامعنی براءة من النار ولا علی الله لاحد من حجة من کان لله مطیعاً فهو لنا ولی ومن کان لله عاصیاً فهو لنا عدو وماتنال ولایتنا الا بالعمل والورع .

وفیه باسناده عن ابیجعفر یا معشرالشیعة آل محمد کونوا النمرقة الوسطی یرجع الیکم الغالی ویلحق بکم التالی فقال له رجل من الانصاریقال له سعدجعلت فداك ماالغالی قال قوم یقولون فینا مالا نقوله فی انفسنا فلیس اولئك منا ولسنامنهم قال فما التالی قال المرتاد یرید الخیر یبلغه الخیر یوجر علیه ثم اقبل علینافقال والله ما معنا من الله براءةولا بیننا وبین الله قرابة ولالناعلی الله حجة ولا نتقرب الی الله الا بالطاعة فمن کان منکم مطیعاً لله تنفعه ولایتنا ومن کان منکم عاصیاً لله لم تنفعه ولایتنا ویحکم لاتغتروا ویحکم لاتغتروا وفی باب ان الائمة یعلمون متی یموتون وانهم لایموتون الا بالاختیار باسناده عن ابی الحسن قال ان الله عزوجل غضب علی الشیعة فخیرنی فی نفسی اوهم فوقیتهم والله بنفسی .

وفی باب النص علی امیر المؤمنین ع باسناده عن یونس بن رباط قال دخلت انا و کامل التمار علی ابیعبدالله فقال له کامل جعلت فداك حدیث رواه فلان فقال اذکره فقال حدثنی ان النبی حدث علیاً بالف باب یوم توفی رسول الله کل باب یفتح الف باب فذلك الف الف باب فقال لقد کان ذلك قلت جعلت فداك وظهر ذلك لشیعتکم ومواليکم فقال یاکامل باب اوبابان فقلت جعلت فداك فمایروی من فضلکم من الف الف باب الاباب اوبابان قال فقال وما عسیتم ان تروومن فضلنا ماترووون الاالفأغیر معطوفة .

وفی باب حق المؤمن علی اخیه واداءحقه باسناده عن ابی اسمعیل قال قلت لابی جعفر جعلت فداك ان الشیعة عندنا کثیر فقال هل یعطف الغنی علی الفقیر وهل یتجاوز المحسن

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ورجا ثوابه وخاف عقابه فاذا رايت اولئك فاولئك شيعة جعفر .

وقال ان شيعة علي كانوا خمص البطون ذبل الشفاه واهل رافة وعلم وحلم يعرفون بالرهبانية فاعينوا على ما انتم عليه بالورع والاجتهاد .

وفيه عن جابر قال قال ابو جعفر عليه السلام انما شيعة علي الحلماء العلماء الذبل الشفاة تعرف الرهبانية على وجوههم وفيه عن ابي جعفر قال قال امير المؤمنين شيعتنا المتباذلون في ولايتنا المتحابون في مودتنا المتزاورون في احياء امرنا الذين ان غضبوا لم يظلموا وان رضوا لم يسرفوا بركة على من جاوروه وسلم لمن خالطوه .

و في بحر المعارف اسند الرواية عن علي و زاد اولئك هم السائحون الذابلون ذابلة شفاههم خمصة بطونهم مغبرة الوانهم مصفرة وجوههم كثيرة بكائهم جارية دموعهم يفرح الناس و يحزنون و ينام الناس و يسهرون قلوبهم محزونة و شرورهم مأمونة و انفسهم عفيفة و حوائجهم خفيفة ذبل الشفاه من العطش خمص البطون من الجوع عمش العيون من السهر الرهبانية عنهم لايحة والخشية لهم لازمة كلما ذهب منهم سلف خلف في موضعهم خلف اولئك الذين يردون يوم القيمة وجوههم كالقمر ليلة البدر يغبطهم الاولون والاخرون لاخوف عليهم ولاهم يحزنون. وفي باب علامة المؤمن من الكافي باسناده عن مهزم الاسدي قال قال ابو عبدالله يا مهزم شيعتنا من لايعدو صوته سمعه ولاشحناء يديه ولا يمتدح بنا معلنا ولايجالس لنا عايبا ولا يخاصم لنا قاليا ان لقي مؤمناً اكرمه وان لقي جاهلا هجره قلت جعلت فداك وكيف اصنع هؤلاء المتشيعة فقال فيهم التميز و فيهم التبديل و فيهم التمحيص تاتي عليهم سنون تفنيهم و طاعون يقتلهم واختلاف يبددهم شيعتنا من لا يهرهر يرٌ الكلب ولا يطمع طمع الغراب ولا يسئل عدونا و ان مات جوعاً قلت جعلت فداك فاين اطلب هؤلاء قال في اطراف الارض اولئك الخفيض عيشهم المنتقلة ديارهم ان شهد والم يعرفوا وان غابوا لم يفتقدوا ومن الموت لايجزعون وفي القبور يتزاورون و ان لجأ اليهم ذوحاجة منهم رحموه لن يختلف قلوبهم و ان اختلف بهم الدار ثم قال قال رسول الله انا المدينة و علي الباب و كذب من زعم انه يدخل المدينة لامن قبل الباب و كذب من زعم انه يحبني ويبغض علياً .

وفي باب قلة عدد المؤمنين باسناده عن سدير الصيرفي قال دخلت على ابي عبدالله فقلت له والله ما يسعك القعود فقال فلم يا سدير قلت لكثرة مواليك وشيعتك وانصارك والله لوكان لامير المؤمنين مالك من الشيعة والانصار والموالي ماطمع فيه تيم ولاعدى فقال ياسدير وكم عسى ان تكونوا قلت مائة الف قال مائة الف قلت نعم ومأتي الف فقال ومأتي الف قلت نعم ونصف الدنيا قال فسكت عني ثم قال يخف عليك ان تبلغ معنا الى ينبع قلت نعم فامر بحماروبغل ان يسرجا فبادرت فركبت الحمار فقال ياسدير ترى ان تؤثرني بالحمار قلت البغل ارين وانبل قال الحمار ارفق بي فنزلت فركب الحمار وركبت البغل فمضينا فحانت الصلوة فقال ياسدير انزل بنا نصلي ثم قال هذه ارض سبخة لاتجوز الصلوة فيها فسرنا حتى صرنا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الی الارض حمراء و نظر الی غلام یرعی جداء فقال یاسدیر والله لو کان لی شیعة بعد دهذه الجداء ما وسعنی القعود و نزلنا وصلینا فلما فرغنا من الصلوة عطفت الی الجداء فعددتها فاذا هی سبعة عشر .

و فی باب الرضا بموهبة الایمان باسناده عن فضیل بن یسار قال دخلت علی ابیعبدالله فی مرضة مرضها لم یبق منه الا راسه فقال یافضیل اننی کثیراً ما اقول ماعلی رجل عرفه الله هذا الامر لو کان فی راس جبل حتی یاتیه الموت یافضیل بن یساران الناس اخذوا یمیناً وشمالا وانا وشیعتنا هدینا الصراط المستقیم یا فضیل بن یسار ان المؤمن لو اصبح له ما بین المشرق والمغرب کان ذلك خیرا له ولو اصبح مقطعاً اعضائه کان ذلك خیرا له یافضیل بن یساران الله لایفعل بالمؤمن الا ما هو خیر له یافضیل بن یسار لو عدلت الدنیا عندالله جناح بعوضة ما سقی عدوه منها شربة ماء یا فضیل بن یسار انه من کان همه هماً واحداً کفاه الله همه و من کان همه فی کل واد لم یبال الله بای واد هلك.

و فی باب فضل فقراء المسلمین باسناده عن ابیعبدالله قال لیس لمصاص شیعتنا فی درله الباطل الا القوت شرقوا ان شئتم اوغربوا لن ترزقوا الا القوت وفیه باسناده عن مفضل قال قال ابوعبدالله اولا الحاح هذه الشیعة علی الله فی طلب الرزق لنقلهم من الحال التی هم فیها الی ما هو اضیق .

وفیه عن اسحق بن عمار والمفضل بن عمر قالا قال ابوعبدالله میاسیر شیعتنا امنائنا علی محاویجهم فاحفظون فیهم یحفظکم الله .

و فی باب من وصف عدلا وعمل بغیره باسناده عن خثیمة قال قال لی ابوجعفر ابلغ شیعتنا انه لن ینال ماعندالله الا بعمل وابلغ شیعتنا ان اعظم الناس حسرة یوم القیمة من وصف عدلا ثم یخالفه الی غیره .

وفی باب البذاء باسناده عن سماعة قال دخلت علی ابی عبدالله فقال لی مبتدئاً یاسماعة ما هذا الذی کان بینك و بین جمالك ایاك ان تکون فحاشاً اوسخاباً اولعاناً فقلت والله لقد کان ذلك انه ظلمنی فقال ان کان ظلمك اقد اربیت علیه ان هذا لیس من فعالی ولا امر به شیعتی استغفر ربك ولا تعد قلت استغفر الله ولا اعود .

وفی باب من استعان به اخوه فلم یعنه باسناده عن ابی بصیر عن ابیعبدالله قال ایما رجل من شیعتنا اتی رجلا من اخوانه فاستعان به فی حاجته فلم یعنه وهو یقدر الا ابتلاه الله بان یقضی حوائج عدة من اعدائنا یعذبه الله علیها یوم القیمة .

وفی باب الدفع عن الشیعة باسناده عن ابیعبدالله قال ان الله عزوجل لیدفع بمن یصلی من شیعتنا عمن لایصلی من شیعتنا ولو اجمعوا علی ترك الصلوة لهلکوا و ان الله لیدفع بمن یزکی من شیعتنا عمن لایزکی ولو اجمعوا علی ترك الزکوة لهلکوا وان الله لیدفع بمن یحج من شیعتنا عمن لایحج واو اجمعوا علی ترك الحج لهلکوا و هو قول الله عزوجل ولولا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين فوالله ما نزلت الا فيكم ولاعنى بها غيركم .

وفى باب الغيبة باسناده عن زرارة قال سمعت ابا عبدالله يقول ان للغلام غيبة قبل ان يقوم قال قلت ولم قال يخاف واومى بيده الى بطنه ثم قال يازرارة وهو المنتظر وهو الذى يشك فى ولادته منهم من يقول مات ابوه بلاخلف ومنهم من يقول حمل ومنهم من يقول انه ولد قبل موت ابيه بسنتين وهو المنتظر غير ان الله عزوجل يحب ان يمتحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون يا زرارة اذا ادركت ذلك الزمان فادع بهذا الدعاء اللهم عرفنى نفسك فانك ان لم تعرفنى نفسك لم اعرف نبيك اللهم عرفنى رسولك فانك ان لم تعرفنى رسولك لم اعرف حجتك اللهم عرفنى حجتك فانك ان لم تعرفنى حجتك ضللت عن دينى ثم قال يازرارة لابد من قتل غلام بالمدينة قلت جعلت فداك اليس يقتله جيش السفيانى قال لا ولكن يقتله جيش آل بنى فلان يجىء حتى يدخل المدينة فيأخذ الغلام فيقتله فاذا قتله بغياً وعدواناً وظلماً لايمهلون فعند ذلك توقع الفرج ان شاء الله وباسناد آخر قريب منه .

و فيه باسناده عن ابان بن تغلب قال قال ابوعبدالله كيف انت اذا وقعت البطشة بين المسجدين فيارز العلم كما تارز الحية فى جحرها واختلف الشيعة وسمى بعضهم بعضاً كذابين ووتفل بعضهم فى وجوه بعض قلت جعلت فداك ماعند ذلك من خير فقال لى الخير كله عند ذلك ثلثاً .

وفيه باسناده عن اسحق بن عمار قال قال ابو عبدالله للقائم غيبتان احديهما قصيرة والاخرى طويلة الغيبة الاولى لايعلم بمكانه فيها الاخاصة شيعته و الاخرى لايعلم بمكانه فيها الاخاصة مواليه وفى باب مايفضل بين دعوى المحق والمبطل قال الرضا عليه السلام انه ليس احد من شيعتنا يبتلى اويشكى فيصبر على ذلك الا كتب الله له اجر الف شهيد .

وفى باب الورع باسناده عن ابى الحسن الاول قال كثيراً ماكنت اسمع ابى يقول ليس شيعتنا من لا تحدث المخدرات بورعه فى خدورهن و ليس من اوليائنا من هو فى قرية فيها عشرة الاف رجل فيهم من خلق الله اورع منه .

و فى باب الصمت و حفظ اللسان باسناده عن ابى حمزة قال سمعت ابا جعفر يقول ان شيعتنا الحرس وتمام ما ذكر الى هنا من الاخبار فى اوصاف الشيعة نقلناه من كتاب الكافى و لنذكر بعد ذلك من مواضع آخر.

وفى جامع الاخبار عن انس بن مالك انه قال قال رسول الله ان الله تبارك وتعالى يبعث يوم القيمة عباداً يتهلل وجوههم نوراً عن يمين العرش وعن شماله بمنزلة الانبياء وليسوا بشهداء فقام ابو بكر رضى الله عنه فقال انا منهم يانبى الله فقال لا فقام سهل بن حنيف فقال انا منهم فقال لا ثم وضع رسول الله يده على راس على فقال هذا وشيعته .

و فى المجمع وروى ان النبى جلس ليلا يحدث اصحابه فى المسجد فقال يا قوم اذا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ذکرتم الانبیاء الاولین فصلوا علی ثم صلوا علیهم واذا ذکرتم ابی ابراهیم فصلوا علیه ثم صلوا علی قالوا یا رسول الله بما نال ابراهیم ذلك قال اعلموا ان لیلة عرج بی الی السماء فرقیت السماء الثالثة نصب لی منبر من نور فجلست علی راس المنبر و جلس ابراهیم تحق بدرجة و جلس جمیع الانبیاء الاولین حول المنبر فاذا علی قداقبل و هو راکب ناقة و وجهه کالقمر واصحابه حوله کالنجوم فقال ابراهیم یامحمد هذا ای نبی معظم وای ملك مقرب قلت لانبی معظم ولاملك مقرب هذا اخی وابن عمی وصهری و وارث علمی علی بن ابیطالب قال و ما هؤلاء الذین حوله کالنجوم قلت شیعته فقال ابراهیم اللهم اجعلنی من شیعة علی فاتی جبرئیل بهذه الایة وان من شیعته لابراهیم .

وفی المجمع ایضاً فی الحدیث لکل شیء دعامة ودعامة الاسلام لشیعة .

وفی بحر المعارف قال الباقر(ع) لرجل حین فخر علی اخرا تفاخرنی وانا من شیعة آل محمد الطیبین اما فجرت ورب الکعبة وغبن منك علی الکذب یاعبدالله امالك معك تنفقه علی نفسك احب الیك ام تنفقه علی اخوانك المؤمنین قال بل انفقه علی نفسی قال فلست من شیعتنا فاما نحن ماننفقه علی المنتحلین من اخواننا احب الینا من ان ننفق علی انفسنا ولکن قل انا من محبیکم ومن الراجین للنجاة بمحبتکم .

وفی کتاب الکفر والایمان من بحار الانوار نقلا عن تفسیر الامام علیه السلام وقال رجل لحسین بن علی علیهما السلام یابن رسول الله انا من شیعتکم قال اتق ولاتدعین شیئ یقول الله لك کذبت وفجرت فی دعواك ان شیعتنا من سلمت قلوبهم من کل غش وغل ودغل ولکن قل انا من مواليکم ومحبکم.

و قال رجل لحسن بن علی علیهما السلام انی من شیعتکم فقال الحسن یا عبدالله ان کنت شیعة لنا فی اوامرنا و زواجرنا مطیعاً فقد صدقت و ان کنت بخلاف ذلك فلاتزد فی ذنوبك بدعواك مرتبة شریفة لست من اهلها لاتقل انا من شیعتکم ولکن قل انا من موالیکم ومحبیکم ومعادی اعداءکم وانت فی خیر والی خیر.

و قال العسکری علیه السلام ولما جعل المامون الی علی بن موسی الرضا علیه السلام ولایة عهده دخل علیه اذنه فقال ان قوماً بالباب یستاذنونك علیك یقولون نحن من شیعة علی فقال انا مشغول فاصرفهم فصرفهم فلما کان فی الیوم الثانی جاؤا قالوا کذلك فقال علیه السلام مثلها فصرفهم الی ان جاؤا هکذا یقولون ویصرفهم شهرین ثم ایسوا من الوصول وقالوا للحاجب قل لمولانا انا شیعة ابیك علی بن ابیطالب قد شمت بنا اعدائنا فی حجابك لنا ونحن ننصرف هذه الکرة ونهرب من بلدنا خجلا و انفة مما لحقنا و عجزا عن احتمال مضیض مایلحقنا بشماتة اعدائنا فقال علی بن موسی الرضا علیهما السلام ائذن لهم لیدخلوا فدخلوا علیه فسلموا علیه ولم یاذن بالجلوس فبقوا قیاما فقالوا یا ابن رسول الله ماهذا الجفاء العظیم والاستخفاف بعد هذا الحجاب الصعب ای باقیة تبقی منا بعد هذا فقال الرضا علیه السلام افترون

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم و يعفو عن كثير فما اقتديت الا بربی عزوجل فيكم و برسول الله و بامير المؤمنين و من بعده من آبائی الطاهرين عليهم السلام عتبوا عليكم فاقتديت بهم فقالوا لماذا يا ابن رسول الله قال لدعواكم انكم شيعة امير المؤمنين ويحكم انما شيعة الحسن والحسين وسلمان وابوذر والمقداد و محمد بن ابی بكر الذين لم يخالفوا شيئاً من اوامره و لم يرتكبوا شيئاً من زواجره فاما انتم اذا قلتم انتم شيعة و انتم فی اكثر اعمالكم له مخالفون و مقصرون فی كثير من الفرايض متهاونون بعظيم حقوق اخوانكم فی الله وتتقون حيث لا يجب التقيه وتتركون التقيه حيث لابد من التقية لو قلتم انكم مواليه ومحبوه والموالون لاوليائه والمعادون لاعدائه لم انكره من قولكم ولكن هذه مرتبة شريفة ادعيتموها ان لم تصدقوا قولكم بفعالكم هلكتم الا ان تداركم رحمة ربكم قالوا يا بن رسول الله انا نستغفر الله ونتوب اليه من قولنا بل نقول كما علمنا مولانا نحن محبوكم ومحبوا اوليائكم ومعادوا اعدائكم قال الرضا عليه السلام مرحباً بكم يا اخوانی واهل ودی ارتفعوا ارتفعوا فما زال يرفعهم حتی الصقهم بنفسه ثم قال لحاجبه كم مرة حجبتهم قال ستين مرة فقال لحاجبه فاختلف اليهم ستين مرة متوالية فسلم عليهم و اقراهم سلامی فقد محوا ما كان من ذنوبهم باستغفارهم وتوبتهم واستحقوا الكرامة بمحبتهم لنا وموالاتهم وتفقد امور عيالهم واوسعهم بنفقات ومبرات وصلات ودفع مضرات .

وعن محمد بن علی بن موسی الرضا عليهم السلام فی حديث طويل وفيه جواب رجل قال انا من شيعتكم الخلص ويحك اتدری من شيعتنا قال لا قال حزقيل المؤمن من آل فرعون و صاحب يس الذی قال الله وجاء رجل من اقصی المدينة يسعی وسلمان وابوذر ومقداد وعمار .

وفی تأويل الايات فی تفسير ليغفر لك الله عن ابی الحسن الثالث عليه السلام انه سئل عن قول الله عزوجل **ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر** فقال عليه السلام وای ذنب كان لرسول الله متقدماً اومتأخراً وانما حمله الله ذنوب شيعة علی عليه السلام ممن مضی منهم وممن بقی ثم غفر الله له .

وفی مجالس المؤمنين روی عن صفوان بن مهران الجمال انه قال دخلت علی الصادق فقلت جعلت فداك سمعتك تقول شيعتنا فی الجنة وفی الشيعة اقوام يذنبون ويرتكبون الفواحش و يشربون الخمر ويتمتعون فی دنياهم فقال نعم هم اهل الجنة ان الرجل من شيعتنا لا يخرج من الدنيا حتی يبتلی بسقم اومرض اوبدين اوبجاريؤذيه اوبزوجة سوء فان عوفی من ذلك شدد الله عليه النزع حتی يخرج من الدنيا ولا ذنب عليه فقلت لابد من رد المظالم فقال ان الله عزوجل جعل حساب خلقه يوم القيمة الی محمد (ص) وعلی (ع) فكل ما كان من شيعتنا حسبناه من الخمس فی اموالهم وكلما كان بينهم وبين مخالفيهم استوهبنا لهم حتی لا يدخل احد من شيعتنا النار .

وعن النبی صلی الله عليه و آله انه قال لعلی ياعلی انی سئلت الله عزوجل ان لا يحرم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

شیعتك التوبة حتی تبلغ نفس احدهم حنجرته فاجابنی الی ذلک ولیس ذلک لغیرهم .

وعن البرقی فی المحاسن باسناده عن زید بن ارقم عن الحسین بن علی قال ما شیعتنا الاصدیق شهید قال جعلت فداك انی یکون ذلك وعامتهم یموتون علی فراشهم فقال اما تتلوا کتاب الله فی سورة الحدید **والذین آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصدیقون والشهداء** قال فقلت کانی لم اقرء هذه الایة من کتاب الله عزوجل قط قال لو کان الشهداء لیس منها تقول کان الشهداء قلیلا و فی کتاب اسرار الامامة و فی تفسیر العسکری یحرم الصدقة علی ذوی البصائر من شیعتنا لانا وشیعتنا کنفس واحدة فما یحرم علینا یحرم علی علمائنا فسئل عنه عن اداء الزکوة الی مستحقها فقال یعطی الفقراء المستضعفون من شیعتنا واما الهدیة فحلال.

و فی کتاب اسرار الامامة عن الصادق علیه السلام ان لله ملکا فی السماء السابعة و هو موکل بکم معشر الشیعة ومستغفر لکم و انه یطلع راسه من السماء الدنیا فینظر الیکم والی هذا الخلق المنکوس وفی هذا الحدیث حکایة طویله یرجع حاصلها الی ان هذا الملك یتعجب من المبغضین لال محمد ویدعولهم صباحاً ومساء بعدثناء الله .

وفی قرب الاسناد عن ابیعبدالله امتحنوا شیعتنا عند مواقیت الصلوة والمحافظة علیها والی اسرارنا کیف حفظهم لها عن عدونا والی اموالهم کیف مواساتهم لاخوانهم فیها .

وقال محمد بن علی علیهما السلام اشرف اخلاق الائمة والفاضلین من شیعتنا استعمال التقیه واخذ النفس لحقوق الاخوان. وعن امیر المؤمنین علیه السلام اختبروا شیعتی بخصلتین فان کانتا فیهم فهم شیعتی محافظتهم اول اوقات الصلوة و مواساتهم بالمال فان لم تکونوا فاغرب ثم اغرب .

و فی مشارق الانوار قال امیر المؤمنین علیه السلام لسلمان و ابی ذر حین سئلاه عن معرفته بالنورانیة قال صلی الله علیه وآله معرفتی بالنورانیة معرفة الله عزوجل و معرفة الله عزوجل بالنورانیة هوالدین الخالص فمن اقام ولایتی فقد اقام الصلوة والمؤمن الممتحن الذی لایرد علیه شیء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله ولم یشك ولم یرتد ومن قال لم و کیف فقد کفر فسلم الله امره ونحن امر الله واعلم انی عبدالله عزوجل وجعلنی خلیفة علی عباده و بلاده وامینه علی خلقه وفی ارضه لاتجعلونا اربابا وقولوا فی فضلنا ماشئتم فانکم لاتبلغون کنه مافینا ولا نهایته فان الله عزوجل قد اعطانا اکبر واعظم مما یصفه واصفکم او یخطر علی قلب احدکم او یعرفه العارفون فاذا عرفتمونا هکذا فانتم المؤمنون انا ومحمد نور واحد من نور الله عزوجل فامر الله تبارك و تعالی ذلك النور ان ینشق فقال للنصف کن محمداً وصار محمدا وقال للنصف الاخر کن علیا صار علیا و محمد الناطق وصرت انا الصامت قال فضرب بیده علی الاخری فقال صار محمدٌ صاحب الجمع وصرت انا صاحب النشر وانا صاحب اللوح المحفوظ الهمنی الله علم مافیه صار محمد خاتم النبیین وانا خاتم الوصیین وصار محمد النبی الکریم وانا الصراط المستقیم صار محمد الرؤف الرحیم و انا العلی العظیم و انا النباء العظیم انا الذی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حملت نوحاً فی السفینة بامر ربی انا الذی اخرجت یونس من بطن حوت انا الذی جاوزت بموسی بن عمران البحر بامر ربی اناالذی اخرجت ابراهیم من النار وانا عذاب یوم الظلة و اناالمنادی من مکان قریب واناالخضر عالم موسی وانا معلم داود و سلیمان واناذوالقرنین واناقدرة الله عزوجل انامحمد و محمد اناقال الله تعالی **مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان** انا امیر کل مؤمن ومؤمنة ممن مضی وممن بقی وایدت بروح العظمة و انا تکلمت علی لسان عیسی بن مریم فی المهد وانا ابراهیم و انا موسی وانا عیسی و انا محمداتقلب فی الصور کیف اشاء ومن رآنی فقدرآهم ونحن نورالله الذی لایتغیروانما اناعبدمن عبادالله تعالی انا آیات الله ودلائله وحجج الله وخلیفته وعین الله و لسانه بنا یعذب الله عباده وبنا یثیب ولوقال احد لم و کیف وفیم لکفرواشرك وانا احیی وامیت باذن ربی و انا عالم بضمائر قلوبکم والائمة من اولادی یعلمون هذا و یعقلون هذا اذا احبوا وارادوا لانا کلناواحد اولنا محمد واوسطنا محمد وآخرنا محمد وکلنا محمد فلا تفرقوا بیننافانانظهرفی کل زمان ووقت واوان فی ای صورة شئنا باذن الله عزوجل کنا نحن و اذا شئنا شاءالله و اذا کرهنا کره الله الویل کل الویل لمن انکرفضلنا وخصوصیتنا و قد اعطیناالله عزوجل الاسم الاعظم لوشئنا خرقنا السموات والارض والجنة والنار ونعرج به السماء و نهبط به العرض نغرب و نشرق وننتهی به الی العرش فنجلس علیه بین یدی الله عزوجل ویطیعنا کل شیء حتی السموات والارض والشمس والقمر والنجوم والبحار والجبال والشجروالدواب والجنة والنار ومع هذا کله ناکل ونشرب و نمشی فی الاسواق و نعمل هذه الاشیاء بامر ربنا و نحن عباد الله المکرمون الذین لایسبقونه بالقول وهم بامره یعملون معصومین مطهرین وفضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین الحمدلله الذی هدانا لهذا و ماکنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و حقت کلمة العذاب علی الکافرین اعنی الجاحدین بکل ما اعطانا الله من الفضل والاحسان یا جندب ویا سلمان هذا معرفتی بالنورانیة فتمسك بهاراشدا فانه لایبلغ احدمن شیعتنا حدالاستبصار حتی یعرفنی بالنورانیة فاذا عرفنی بها کان مستبصراً بالغاً کاملا قدخاض بحراً من العلم و ارتقی درجة من الفضل واطلع سراً من سرالله ومکنون خزائنه .

ولما نقلنا فی صدر المطلب کلام بعض اهل اللغة فی معنی الرفض نذکر فیهنا قصة عمار الدهنی :

فی الکافی قیل للصادق علیه السلام ان عمار الدهنی شهدالیوم عند ابی لیلی قاضی الکوفة بشهادة فقال له القاضی قم یاعمارفقد عرفناك فلا نقبل شهادتك لانك رافضی فقام عماروقد ارتعدت فرایصه فاستضرعته البکاء فقال له ابن ابی لیلی انت رجل من اهل العلم والحدیث ان کان یسوؤك ان یقال لك رافضی فتبرء من الرفض فانت من اخواننا فقال له عمار یا هذا ما ذهبت والله حیث ذهبت ولکنی بکیت علیك و علی امابکائی علی نفسی فانك نسبتنی الی رتبة شریفة لست من اهلها زعمت انی رافضی ویحك لقد حدثنی الصادق علیه السلام ان اول

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

من سمی الرافضة السحرة الذین لما شاهدوا آیة موسی علیه السلام فی عصاه آمنوا به ورضوا به فاتبعوه و رفضوا امر فرعون و استسلموا بکل ماانزل بهم فسماهم فرعون الرافضة لما رفضوا دینه فالرافضی من رفض کل ما کرهه الله تعالی وفعل کلما امره الله تعالی فاین فی الزمان مثل هذا فانما بکیت علی نفسی خشیة ان یطلع الله عزوجل علی قلبی وقد تقبلت هذا الاسم الشریف علی نفسی فیعاتبنی ربی عزوجل ویقول یاعمار اکنت رافضا للاباطیل و عاملا بالطاعات کما قال لك فیکون ذلك تقصیراً بی فی الدرجات ان سامحنی و موجباً لشدة العقاب ان ناقشنی الان یتدارکنی موالی بشفاعتهم و اما بکائی علیك فلعظم کذبك فی تسمیتی بغیر اسمی و شفقتی الشدیدة علیك من عذاب الله تعالی اذ صرفت الاسماء الی ان جعلتها من ارذلها کیف یصبر بدنك علی عذاب الله و عذاب کلمتك هذه فقال الصادق علیه السلام لوان علی عمار من الذنوب ماهو اعظم من السموات والارضین لمحیت عنه بهذه الکلمات فانها لتزید فی حسناته عند ربه عزوجل حتی یجعل کل خردلة منها اعظم من الدنیا مائة الف مرة .

وفی اوایل روضة الکافی باسناده عن محمد بن سلیمان عن ابیه قال کنت عند ابی عبدالله اذ دخل علیه ابو بصیر وقد خضره النفس فلما اخذ مجلسه قال له ابو عبدالله یا ابا محمد ما هذا النفس العالی فقال له جعلت فداك یابن رسول الله لقد کبرت سنی و دق عظمی واقترب اجلی مع اننی لست ادری ماارد علیه من امر آخرتی فقال ابو عبدالله یاابا محمد وانك لتقول هذا قال جعلت فداك و کیف لااقول هذا فقال ابو عبدالله یاابامحمد اماعلمت ان الله عزوجل یکرم الشباب منکم ویستحیی عن الکهول قال قلت جعلت فداك فکیف یکرم الشباب و یستحیی من الکهول فقال یکرم الله الشباب ان یعذبهم و یستحیی من الکهول ان یحاسبهم قال قلت جعلت فداك هذا لنا خاصة ام لاهل التوحید قال فقال لاوالله الا لکم خاصة دون العالم قال قلت جعلت فداك فانا قد نبزنا بنبز انکسرت له ظهورنا و ماتت له افئدتنا و استحلت له الولاة دمائنا فی حدیث رواه لهم فقهائهم قال فقال ابو عبدالله الرافضة قال قلت نعم قال لاوالله ماهم سموکم به بل الله سماکم به اماعلمت یاابامحمد ان سبعین رجلا من بنی اسرائیل رفضوا فرعون وقومه لما استبان لهم ضلالهم فلحقوا بموسی لما استبان لهم هداه فسموا فی عسکر موسی الرافضة لانهم رفضوا فرعون وکانوا اشد اهل ذلك العسکر عبادة واشدهم حبا لموسی وهرون وذریتهما فاوحی الله تعالی الی موسی ان اثبت لهم هذا الاسم فی التوریة فانی قد سمیتهم به و نحلتهم ایاه فاثبت موسی الاسم لهم ثم ذخر الله تعالی لکم هذا الاسم حتی نحلکموه یاابا محمد رفضوا الخیر ورفضتم الشر افترق الناس کل فرقة وتشعبوا کل شعبة فانشعبتم مع اهل بیت نبیکم وذهبتم حیث ذهبوا واخترتم من اختار الله لکم واردتم من اراد الله فابشروا ثم ابشروا فانتم والله المرحومون المتقبل من محسنکم والمتجاوز عن مسیئکم من لم یات الله تعالی بما انتم علیه یوم القیمة لم یتقبل منه حسنة ولم یتجاوز له عن سیئة یاابا محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدنی قال فقال یاابامحمد ان لله عزوجل ملائکة یسقطون الذنوب

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عن ظهور شیعتنا کماتسقط الریح الورق فی اوان سقوطه و ذلك قول الله تعالی **الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا** استغفارهم والله لکم دون هذا الخلق یا ابا محمد فهل سررتك قال فقلت جعلت فداك زدنی قال یا ابا محمد لقد ذکر کم الله فی کتابه فقال من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه **فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا** انکم و فیتم بما اخذ الله علیه میثاقکم من ولایتنا وانکم لم تبدلوا بنا غیرنا ولو لم تفعلوا العیر کم الله کما غیرهم حیث یقول جل ذکره **وما وجدنا لاکثرهم من عهد و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین** یا ابا محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدنی فقال یا ابا محمد لقد ذکر کم الله فی کتابه فقال **اخواناً علی سرر متقابلین** والله ما اراد بهذا غیر کم یا ابا محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدنی فقال یا ابا محمد **الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین** والله ما اراد بهذا غیر کم یا ابا محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدنی قال یا ابا محمد لقد ذکرنا الله تعالی فی شیعتنا وعدونا فی آیة من کتابه فقال تعالی **قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب** فنحن الذین یعلمون وعدونا الذین لا یعلمون وشیعتناهم اولوا الالباب یا ابا محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدنی فقال یا ابا محمد والله ما استثنی الله عزوجل باحد من اوصیاء الانبیاء ولا اتباعهم ما خلا امیر المؤمنین وشیعته فقال فی کتابه وقوله الحق **یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئاً ولا هم ینصرون الا من رحم الله** یعنی بذلك علیاً و شیعته یا ابا محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدنی فقال یا ابا محمد لقد ذکر کم الله فی کتابه اذ یقول **یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم** والله ما اراد بهذا غیر کم فهل سررتك یا ابا محمد قال قلت جعلت فداك زدنی فقال یا ابا محمد لقد ذکر کم الله فی کتابه فقال **ان عبادی لیس لك علیهم سلطان** والله ما اراد بهذا الا الائمة وشیعتهم فهل سررتك یا ابا محمد قال قلت جعلت فداك زدنی فقال یا ابا محمد لقد ذکر کم الله فی کتابه فقال **اولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن اولئك رفیقاً** فرسول الله فی الایة النبیون و نحن فی هذا الموضع الصدیقون والشهداء وانتم الصالحون فتسموا بالصلاح کما سماکم الله تعالی یا ابا محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدنی قال یا ابا محمد لقد ذکر کم الله فی کتابه اذ حکی عن عدو کم فی النار بقوله **وقالوا مالنا لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار اتخذ ناهم سخریاً** ام زاغت عنهم الابصار والله ما عنی ولا اراد بهذا غیر کم صرتم عند اهل هذا العالم اشرار الناس وانتم والله فی الجنة تحبرون و فی النار تطلبون یا ابا محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدنی فقال یا ابا محمد ما من آیة نزلت تقود الی الجنة ولا تذکر اهلها بخیر الا وهی فینا و فی شیعتنا و ما من آیة نزلت تذکر اهلها فیها بشر ولا تسوق الی النار الا وهی فی عدونا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ومن خالفنا فهل سررتك يا ابامحمد قال قات جعلت فداك زدنی فقال يا ابامحمد ليس على ملة ابراهيم الانحن وشيعتنا وسايرالناس من ذلك براء يا ابامحمد فهل سررتك وفی رواية اخرى فقال حسبی .

ذكرالاخبار المتضمنة هذاالامروالدخول فيه عن ثقةالاسلام عن ابی بصير قال قلت له جعلت فداك الراد على هذاالامرفهو كالراد عليكم فقال يا ابامحمد من رد عليك هذاالامر فهو كالراد على رسول الله وعلى الله يا ابامحمد ان الميت منكم على هذاالامر شهيد قال قلت وان مات على فراشه فقال ای والله على فراشه حی عند ربه يرزق .

وفی كتاب فرض العلم من الكافی مسنداً عن ابی عبدالله قال قال له رجل جعلت فداك رجل عرف هذاالامر لزم بيته ولم يتعرف الی احدمن اخوانه قال فقال كيف يتفقه هذا فی دينه وفی آخر كتاب التوحيد من الكافی عند باب الهداية انها من الله عزوجل وباب ترك دعاء الناس مسنداً عن ابيعبدالله قال سمعته يقول اجعلوا امركم هذا لله ولا تجعلوه للناس فانه ما كان لله فهو لله وماكان للناس فلا يصعد الی الله ولا تخاصموا الناس لدينكم فان المخاصمة ممرضة للقلب ان الله تبارك و تعالی قال لنبيه **انك لاتهدی من احببت ولكن الله يهدی من يشاء و قال افانت تكره الناس حتی يكونوا مؤمنين** ذروا الناس فان الناس اخذوا عن الناس فانكم اخذتم عن رسول الله انی سمعت ابی يقول ان الله عزوجل اذا كتب الله على عبدان يدخله فی هذاالامر كان اسرع اليه من الطير الی وكره. وفی هذاالباب وترك دعاء الناس باسناده عن فضيل بن يسار قال قلت لابی عبدالله تدعوا الناس الی هذا الامر فقال لانا فضيل ان الله اذاراد بعبد خيرا امر ملكا فاخذ بعنقه فادخله فی هذاالامر طايعاً اوكارهاً.

وفی كتاب الحجة عند باب من عرف امامه لم يضره تقدم هذاالامر او تاخر باسناده عن زرارة قال قال ابوعبدالله اعرف امامك فانك اذا عرفته لم يضرك تقدم هذاالامر او تاخرو باسناده عن فضيل بن يسار قال سئلت ابا عبدالله عن قول الله عزوجل يوم ندعو كل اناس بامامهم فقال يافضيل اعرف امامك فانك اذا عرفت امامك لم يضرك تقدم هذاالامر اوتاخرو من عرف امامه ثم مات قبل ان يقوم صاحب هذاالامر كان بمنزلة من كان قاعداً فی عسكره لا بمنزلة من قعد تحت لوائه قال و قال بعض اصحابه بمنزلة من استشهد مع رسول الله .

وباسناده عن ابی بصير قال قلت لابيعبدالله جعلت فداك متی الفرج فقال يا ابابصير و انت ممن يريدالدنيا من عرف هذاالامر فقد فرج عنه لانتظاره .

وباسناده عن فضيل بن يسار قال سمعت اباجعفر يقول من مات وليس له امام فميتته ميتة جاهلية ومن مات وهو عارف لامامه لم يضره تقدم هذاالامر اوتاخر ومن مات وهو عارف لامامه كان كمن هو مع القائم فی فسطاطه .

و باسناده عن عمر بن ابان قال سمعت اباعبدالله يقول اعرف العلامة فاذا عرفته لم

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

یضرك تقدم هذاالامر اوتاخران الله عزوجل یقول یوم ندعو کل اناس باما مهم فمن عرف امامه کان کمن کان فی فسطاط المنتظر. وفی باب من ادعی الامامة ولیس لها باهل وباسناده عن صلحة بن زید عن ابیعبدالله یقول ان هذاالامر لایدعیه غیر صاحبه الاتبر الله عمره.

وفی باب من عرف الحق من اهل البیت و من انکر باسناده عن سلیمان بن جعفر قال سمعت الرضا یقول ان علی بن عبدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب وامراته وبنیه من اهل الجنة ثم قال من عرف هذاالامر من ولد علی وفاطمة لم یکن کالناس.

و باسناده قال لی عبدالرحمن بن ابیعبدالله قلت لابیعبدالله المنکر لهذاالامر من بنی هاشم و غیرهم سواء فقال لی لا تقل المنکر ولکن قل الجاحد من بنی هاشم و غیرهم قال ابوالحسن فتفکرت فیه فذکرت قول الله عزوجل فی اخوة یوسف فعرفهم وهم له منکرون.

وعن ابی الصباح الکتابی قال کنت اناو زرارة عند ابی عبدالله فقال لاتطعم النار احدا وصف هذاالامر قال زرارة ان من یصف هذاالامر یعمل الکبائر فقال اوتدری ماکان ابی یقول فی ذلك انه کان یقول اذا ماصاب المؤمن من تلك الموجبات شیء ابتلاه الله تعالی ببلیة فی جسده اوبخوف یدخله الله علیه حتی یخرج من الدنیا وقد خرج من ذنوبه.

وفی کتاب الکفر والایمان عند باب ان الاسلام یحقر به الدم وان الثواب علی الایمان. باسناده عن سفیان بن سمط قال سئل رجل اباعبدالله عن الاسلام والایمان ماالفرق بینهما فلم یجبه ثم سئله فلم یجبه ثم التقیا فی الطریق وقدازف من الرجل الرحیل فقال له ابوعبدالله کانه قدازف منك رحیل فقال نعم فقال فالقنی فی البیت فلقیه فسئله عن الاسلام والایمان ماالفرق بینهما فقال الاسلام هو الظاهر الذی علیه الناس شهادة ان لااله الاالله وان محمداً رسول الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وحج البیت وصیام شهر رمضان فهذاالاسلام فقال الایمان معرفة هذاالامر مع هذا فان اقر بها ولم یعرف هذاالامر کان مسلماً وکان ضالا.

وفی باب ان التواخی لم یقع علی الدین وانما هو التعارف باسناده عن ابیجعفر قال لم تتواخوا علی هذاالامر ولکن تعارفتم علیه وباسناده عن ابیعبدالله قال تتواخوا علی هذاالامر فانما تعارفه علیه.

وفی باب الدعاء للاهل الی الایمان باسناده عن سلیمان بن خالد قال قلت لابی عبدالله ان لی اهل بیت وهم یسمعون منی افادعوهم الی هذاالامر فقال نعم ان الله عزوجل یقول فی کتابه **یاایهاالذین آمنوا قواانفسکم واهلیکم ناراً وقودهاالناس والحجارة.**

و فی باب ترك دعاءالناس باسناده عن عمر بن حنظله قال قال لی ابو عبدالله یا ابوالصخر ان الله یعطی الدنیا من یحب ویبغض ولا یعطی هذاالامر الا صفوته من خلقه انتم والله علی دینی ودین آبائی ابراهیم واسمعیل لااعنی علی بن الحسین ولا محمد بن علی وان کان هؤلاء علی دین هؤلاء.

وفی باب الکتمان عن رجل عن ابیجعفر قال دخلنا علیه جماعة فقلنا یا ابن رسول الله

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

انا نريدالعراق فاوصنا فقال ابوجعفر ليقوشديدكم ضعيفكم وليعد غنيكم على فقيركم ولا تشبوا سرنا ولاتذيعوا امرنافاذا جائكم عنا حديث فوجدتم عليه شاهداً وشاهدين من كتاب الله فخذوا به والا فقفوا عنده ثم ردوه الينا حتى يستبين لكم واعلموا ان المنتظر لهذا الامر له مثل اجر الصائم القائم ومن ادرك قائمنا فخرج معه فقتل عدونا كان له مثل اجر عشرين شهيداً ومن قتل مع قائمناكان له مثل اجر خمسة وعشرين شهيداً .

وفى باب الرضا بموهبة الايمان باسناده عن ابيجعفر قال مايبالى من عرفه الله هذا الامر ان يكون على قلة جبل ياكل من نبات الارض حتى ياتيه الموت .

وباسناده عن ابيعبدالله قال يافضيل انى كثيراً ماقول ماعلى رجل عرفه الله هذا الامر لوكان فى رأس جبل حتى ياتيه الموت .

و فى باب الضلال باسناده عن هشام صاحب البريد قال كنت انا و محمدبن مسلم و ابوالخطاب مجتمعين فقال له ابوالخطاب ماتقولون فى من لم يعرف هذا الامر فقلت من لم يعرف هذا الامر فهو كافر فقال ابوالخطاب ليس بكافر حتى تقوم عليه الحجة فاذا قامت عليه الحجة فلم يعرف فهو كافر فقال له محمدبن مسلم سبحان الله ماله اذالم يعرف ولم يجحد بكفر ليس بكافر اذا لم يجحد قال فلما حججت دخلت على ابيعبدالله فاخبرته بذلك فقال انك قدحضرت وغايا ولكن موعدكم الليلة جمرة الوسطى بمنى فلماكانت الليلة اجتمعنا عنده وابوالخطاب ومحمدبن مسلم فتناول وسادة فوضعها فى صدره ثم قال لنا ماتقولون فى خدمكم ونسائكم واهلكم اليس يشهدون ان لااله الاالله قلت بلى قال اليس يشهدون ان محمداً رسول الله قلت بلى قال ليس يصلون ويصومون و يحجون قلت بلى قال فيعرفون ما انتم عليه قلت لاقال فماهم عندكم قلت فمن لم يعرف فهو كافر قال سبحان الله امارايت اهل الطريق و اهل المياه قلت بلى قال اليس يصلون ويصومون و يحجون اليس يشهدون ان لااله الاالله و ان محمداً رسول الله قلت بلى قال فيعرفون ما انتم عليه قلت لاقال فماهم عندكم قلت من لم يعرف فهو كافر قال سبحان الله امارايت الكعبة والطواف واهل اليمن وتعلقهم باستار الكعبة قلت بلى قال اليس يشهدون ان لااله الاالله وان محمداً رسول الله ويصلون ويصومون ويحجون قلت بلى قال فيعرفون ماانتم عليه قلت لاقال فما تقولون فيهم قلت من لم يعرف فهو كافر قال سبحان الله هذا قول الخوارج ثم قال ان شئتم اخبرتكم فقلت انا لا فقال اما انه شر عليكم ان تقولوا بشىء مالم تسمعوه منا قال فظننت انه يديرنا على قول محمدبن مسلم .

و فى باب المستضعف باسناده عن اسمعيل الجعفى قال سئلت ابا جعفر عن الدين الذى لايسع العباد فقال الدين واسع ولكن الخوارج ضيقوا على انفسهم من جهلهم قلت جعلت فداك فاحدثك بديني الذى انا عليه فقال بلى قلت اشهدان لااله الاالله وان محمداً عبده و رسوله والاقرار بماجاء من عندالله واتولاكم وابرء من عدوكم ومن ركب رقابكم وتامر عليكم وظلمكم حقكم فقال ماجهلت شيئاهو والله الذى نحن عليه قلت فهل سلم احدلا يعرف

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

هذاالامرفقال لاالاالمستضعفين قلت من هم قال نساؤكم و اولادكم ثم قال ارايتام ايمن فانی اشهد انها من اهل الجنة وماكانت تعرف ماانتم عليه .

وفی باب مااعطی الله عزوجل آدم وقت التوبة. باسناده عن معاوية بن وهب قال اخرجنا الی مكة ومعناشيخ متاله متعبدلايعلم هذاالامريتم الصلوة فی الطريق ومعه ابن اخ له مسلم فمرض الشيخ فقلت لابن اخيه لوعرضت هذاالامرعلی عمك لعل الله يخلصه فقال كلهم دعوا الشيخ حتی يموت علی حاله فانه حسن الهيئة فلم يصبرابن اخيه حتی قال له ياعم ان الناس ارتدوا بعد رسول الله الانفرا يسيراً و كان لعلی بن ابيطالب من الطاعة ما كان لرسول الله و كان بعد رسول الله الحق والطاعة له قال فتنفس الشيخ وشهق وقال اناعلی هذا وخرجت نفسه فدخلنا علی ابيعبدالله فعرض علی ابن السری هذاالكلام علی ابيعبدالله فقال هورجل من اهل الجنة قال له علی بن السری و انه لم يعرف شيئا من هذا غير ساعته تلك قال فتريدون منه ماذا قدخل والله الجنة ويظهرمن هذاالخبروما قبله ان المراد بهذاالامر ومعرفته والدخول فيه هوالولايةالتی هی من اعظم دعائم الاسلام قال عليه السلام بنی الاسلام علی خمس الصلوة والزكوة والصوم والحج والولاية ولم يناد بشیء كما نودی بالولاية فاخذالناس باربع و تركوا هذه يعنی الولاية والاخبار بذلك متضافرة وفی رواية زرارة فقلت واى شیء من ذلك افضل فقال الولاية افضل لانها مفتاحهن والوالی هوالدليل .

وفی رواية عبدالحميد قال سمعت اباعبدالله (ع) يقول ان الله عزوجل فرض علی خلقه خمساً فرخص فی اربع ولم يرخص فی واحده . قال بعض اهل المعرفة ان تعداد الولاية من جملة الدعائم الخمس اشارة الی انها من العمليات لامن الاعتقاديات المحضة فكما ان الصلوة والصوم والزكوة والحج تشتمل علی افعال و اركان و آداب فكذلك الولاية مشتملة عليها فمنها البيعة الخاصة الولوية مع صاحب هذاالامر وآداب صورة دخول هذاالامرمعهودة عند اهلها وامر بكتمانها والله ولی التوفيق .

آداب متعلمين نسبت باخوان وبرادران

اگرچه جملهٔ ازآنهاضمناً مذكورشد نيز بشمهٔ تصريح مينمايد ومخفی نماناد كه اخوة ازنسب اضافيه است ووقتی متحقق است كه ازطرف ابوين يا احدهما اتصال حاصل باشد بحسب ولادت ومراد ازاخوة دراينجا بحسب ولادة ثانويه است كه اشرف از اوليه است بلكه حقيقة اين نسبت صحيح است كه در بيت الولاية ولادت نموده وصبغ گرفته باشد در ميثاق چنانكه دركافيست از صادق عليه السلام فی قول الله عزوجل رب اغفرلی ولوالدی و لمن دخل بيتی يعنی الولاية من دخل فی الولاية دخل فی بيت الانبياء وفی قوله تعالی صبغة الله ومن احسن من الله صبغة قال صبغ المؤمنين بالولاية فی الميثاق .

ودرباب اخوة المؤمنين ازكافی مرويست از حضرت صادق ميفرمايد مؤمنين برادرند

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ازیك پدرومادر .

وازحضرت باقرروایت نموده که فرموده مؤمن برادرمؤمن است ازپدر ومادر زیرا که خداوند عزوجل خلق کرده وآفریده است مؤمنین راازطینت جنان و جاری‌ساخته در صورایشان ازنسیم بهشت فلذلك هم اخوة لاب وام. و علامت صحت این نسبت بسیاراست یکی‌آنکه اذا ضرب علی رجل منهم عرق سهرله الاخرون هرگاه بجنبد و حرکت کند رگی از یکی ایشان بیدارشوند از برای او دیگران کنایه از آن باشد که مؤمنین نفس واحده‌اند .

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که درآفرینش ز یك گوهرند
چو عضوی بدردآورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

درکافی مرویست ازجابرجعفی که گفت درخدمت حضرت باقر مرا فیضی روی نمود عرض کردم فدای توشوم بسا میشود که حزین وغمگین میشوم بدون آنکه مصیبتی رسیده باشد بمن یاآنکه امری وحادثه‌یی‌یمن‌نازل شود وفرودآید حتی‌آنکه‌ازشدت‌حزن واندوه اهل خانه و صدیق من از صورت و رخساره من میشناسند و آگاه میگردند براین حال من، حضرت فرمود ای جابر بدرستیکه خداوند عزوجل‌آفریده‌است مؤمنین‌راازطینت جنان وجاری ساخته درایشان‌ازنسیم روح خود پس‌ازاین جهت است که مؤمن برادر پدرومادری، مؤمن است پس هرگاه برسد روحی ازاین ارواح را در بلدی از بلدان حزن و اندوهی غمگین و محزون میشوند ارواح مؤمنین زیرا که بدرستیکه ان ارواح از سنخ و جنس یکدیگرند .

مؤمنان معدود لیك ایمان یکی — جسمشان معدود لیکن جان یکی
غیرفهم جان که درگاوو خراست — آدمی را عقل و جان دیگر است
باز غیر عقل و جان آدمی — هست جانی درنبی و در ولی
جان حیوانی ندارد اتحاد — تو مجو این اتحاد از جان باد
گرخورد این نان نگردد سیرآن — ور کشد بار این نگردد آن گران
بلکه این شادی کند ازمرگ‌آن — از حسد میرد چو بیند برگ آن
جان گرگان وسگان‌ازهم‌جداست — متحد جانهای شیران خداست
جمع گفتم جانهاشان من باسم — کان یکی‌صدجان بود نسبت بجسم

ونیزازابی بصیرروایت نموده که گفت شنیدم ازحضرت صادق فرمود مؤمن برادر مؤمن است مثل ومانند یك جسد وپیکر اگرمریض و ناخوش بگردد عضوی ازآن جسد یافت میشود دراین‌جزووعضودرباقی جسد وپیکراووجان‌آن دوبرادریکیست و بدرستیکه روح وروان مؤمن هرآینه متصل تراست بروح خدا ازاتصال پرتوآفتاب بآفتاب .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

گر هزارانند یکتن بیش نیست　　جز خیالات عدو اندیش نیست

ودیگر علامت آنکه دروی هشت صفت مجتمع باشد چنانکه در باب صفات مؤمن از کافی روایت است .

ینبغی للمؤمن ان یکون فیه ثمانی خصال: وقوراً عندالهزاهز، صبوراً عندالبلاء ، شکوراً عندالرخاء، قانعاً بما رزقه الله ، لایظلم الاعداء ، ولایتحامل للاصدقاء ، بدنه منه فی تعب ، والناس منه فی راحة

ان العلم خلیل المؤمن والحلم وزیره والعقل امیر جنوده والرفق اخوه والبر والده .

و درنهج البلاغه و اصول کافی حدیث همام مذکور واحوال همام در ابن ابی الحدید و کتب رجال مسطور است ونظر باختصار ذکرش ننمود وحقوق برادری بیشمار است و ادای بعضی آنها ازواجبات ونسئل الله التوفیق علیها .

درکافی ازمعلی بن خنیس مرویست که ازحضرت صادق پرسیدم که چه چیزاست حق مسلم برمسلم فرمود ازبرای اوهفت حق واجب است که اگر یکی از آنها راانجام ندهد وقیام ننماید وضایع بگذارد بیرون رفته است ازولایت وطاعت خدا ونمیباشد ازبرای خدا دراونصیب. گفتم به آن حضرت فدای توشوم وچه چیزاست این حقوق فرمود ای معلی به درستیکه من برتوشفیق هستم میترسم آنکه ضایع بگذاری وحفظ ننمائی و بدانی و عمل نکنی گفتم لاقوة الابالله حضرت فرمود آسان ترحقی از آن حقوق آنستکه دوست بداری ازبرای اوچیزی راکه دوست بداری ازبرای خود و بد بداری ازبرای او چیزی راکه از برای خود بد میدانی .

حق دوم آنست که پرهیز نمائی از چیزی که خوش ندارد و پیروی بآنچه خشنودی اواست وفرمان بری به آنچه امر کنند.

حق سیم آنستکه یاری کنی اورا بجان و مال وزبان ودست وپای خودت .

باش درحکم صولجانش گوی　　هم سمعناوهم اطعنا گوی

پیش امرش چو کلك برجسته　　جان کمروار برمیان بسته

جمله اعضات را به بند درآر　　جان و اسباب جملگی بسپار

حق چهارم آنستکه بوده باشی چشم ودلیل اووآینهٔ او.

حق پنجم آنستکه سیر نخوری تودرحالتی که اوگرسنه باشد وسیراب نگردی واو تشنه باشد ونپوشی واوبرهنه باشد .

حق ششم آنکه بوده باشد ازبرای توخادمی ونبوده باشد ازبرای برادر تو خادمی پس واجب است برتوآنکه برانگیزانی خادم خود راکه بشوید جامهٔ اورا و نیکو نماید خوراك اورا وبگستراند جای خواب اورا .

حق هفتم آنستکه راست بدانی سوگند اورا وبپذیری دعوت اوراوپرسش نمائی و

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عیادت کنی ناخوشی‌اورا وحاضرشوی جنازه ومردهٔ اورا وهرگاه بدانی که اوراحاجتیست مبادرت وپیشی‌بگیری دربرآوردن حاجت اوواملجأ وناچارنکنی که سؤال نماید وخواهش کند ازتوآن حاجت را ولکن توبدون‌آنکه اظهارکند برآورودرنگ مکن .

وهرگاه بجاییاوری این حقوق را اتصال داده‌ای ولایت خودرا بولایت اوورولایت اورا بولایت خود .

ونیزدرکافی‌ازمعلی‌بن خنیس روایت نموده که گفت سؤال نمودم ازحضرت صادق از حق مؤمن فرمود هفتاد حق است وخبر نیدهم بتومگر بهفت از آنها پس بدرستیکه من برتوشفیق هستم‌میترسم که بجانیاوری ومتحمل‌نشوی وقریب بآنچه مذکورشد حقوق سبع را بیان فرموده .

ونیزدرآن کتابست که سعیدبن‌الحسن گفت که حضرت باقرفرمود آیا میآید یکی‌از شما بسوی برادرخود پس داخل کند دست خودرا درکیسهٔ اوورفع حاجت خود نماید وآن برادردفع نکند اوراگفتم نمیشناسم چنین کسیرا درمیانهٔ ما بوده باشد پس فرمود حضرت که هنوزچیزی نیست عرض کردم بس هلاکند دراین‌هنگام فرمود که قوم تااکنون بخشیده نشده‌اند عقل را یعنی بکمال نرسیده‌اند هنوز .

ونیزدرآن باب مذکوراست که حضرت صادق فرمود ازجملهٔ حقوق برادری‌هرگاه محتاج شوی ازوی سؤال کن‌واگرازتوخواست عطایش‌نما وهرگاه غایب باشد حفظ‌الغیب اورا منظور بداروهرگاه حاضرباشد بزیارتش مسرور باش واوراگرامی بداربدرستیکه اوازتواست وتوازوی واگرباوخیربرسد سپاس الهی بجای‌آروهرگاه بگوید ببرادرخود اف جدا شده است ولایت میانهٔ این دو و هرگاه بگوید انت عدوی تو دشمن من هستی گوینده کافرشده است .

و فی کتاب زهدالنبی للصدوق رحمه‌الله عن‌النبی صلی‌الله علیه و آله و سلم انه کان یقول شوقاً الی اخوانی من بعدی فقال ابوذر رحمه‌الله یا رسول‌الله السنا اخوانك قال لاوانتم اصحابی واخوانی‌یجیئون من‌بعد شأنهم شأن‌الانبیاء قوم یفرون من‌الاباء والامهات ومن‌الاخوة والاخوات ومن‌القرابات کلهم ابتغاء مرضات‌الله یترکون‌المال ویذلون انفسهم بالتواضع لله تعالی لا یرغبون بالشهوات و فضول‌الدنیا و یجتمعون فی بیت من بیوت‌الله کانهم غرباء تریهم‌محزونین‌لخوف‌النار‌وحب‌الجنة فمن یعلم قدرهم عندالله لیس بینهم‌قرابة ولامال یعطون بهاو بعضهم لبعض اشفق من‌الابن علی‌الوالدوالوالد علی‌الولد و من‌الاخ علی‌الاخ هاشوقا الیهم ویفزعون انفسهم من کدالدنیا ونعیمها بنجاة انفسهم من‌عذاب‌الابد ودخول‌الجنة لمرضات‌الله تعالی واعلم یاابا‌ذران لواحد منهم اجرسبعین بدریا وواحد منهم اکرم علی‌الله من کل شیء خلق‌الله عزوجل علی وجه‌الارض .

تبصرة ـ برادران ایمانی را مراتبی است واصول آنهابرهفت سهم است براست و

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

صدق ویقین ورضا ووفا وعلم وحلم وهر کس دارای این‌هفت مرتبه بکمال باشدکامل‌است وبعضی صاحب یك سهم و بعضی دوسهم الی آخر و کسیکه دارای یکسهم است نمیتوان متحمل بشود آنچه راکه صاحب دوسهم میتواند وکذلك وهرگاه ضرب نمایند هفت رادر هفت چهل ونه حاصل میشود وباین بیان روشن میگردد معنی‌دوحدیث که در کافیست یکی آنکه خداوند وضع نموده ایمان را برهفت سهم وقسمت فرموده بین مردم وحدیث دیگر میفرماید بدرستیکه خداوند تبارك وتعالی آفرید اجزائی که مبلغ آنها چهل ونه جزءاست بعدازآن قرارداد اجزاء اورا اعشار پس قرارداد هر جزئی را ده جزء بعد از آن قسمت فرمودآنها را بین خلق پس قرارداد دریك مرد ده جزء ودردیگری بیست جزء وهمچنین تا برسد به جزء تمام ودردیگری یك جزء وعشرجزء ودیگری یکجزء و دو عشر جزء و دیگری یکجزء وسه عشرجزء وهمچنین تابرسد بدوجزء تمام وازاین قرارتا برسد به‌چهل ونه جزء که به‌بالاترین‌ازمردم عنایت فرموده پس کسیکه قرارنداده‌است دراومگرده جزء ازیکجزء قادروتوانا نیست‌آنکه بوده باشد مانند کسیکه صاحب بیست جزء است وهمچنین دارای بیست جزء نمیباشدمانند صاحب سه عشروهمچنین کسیکه بخشیده‌اند باوجزء تمام را توانائی ندارد که بوده باشد مانند صاحب دوجزء و اگر مردم بدانند بدرستیکه خداوند عزوجل آفریده است این خلق را براین نحوسرزنش وملامت نمیکندکسی کسیرا .

ودرآن کتاب نیزمرویست بدرستیکه ایمانرا ده درجه است همچون نردبان که بالا میرود ازاوپله پس ازپله پس البته نگویدکسیکه دودرجه بالارفته بکسی که یکدرجه‌بالا آمده آنکه تونیستی برچیزی تادرجهٔ دهم منتهی شود که اگرچنین نمائی کسیکه دربالای مرتبهٔ تواست باتوچنین نماید وهرگاه بینی کسیرا که ازتوپائین تراست برفق و ملایمت اورا بالا بیاور وبراومکن‌آنچه راکه طاقت وتوانائی ندارد که شکسته مینمائی اوراپس بدرستیکه کسیکه بشکند مؤمنی را پس برواست که جبران کندآن شکسته‌اش را .

ودرآن کتاب نیزمرویست ازسراج خادم صادق علیه‌السلام بعدازآنچه ذکرنموده تا باین کلام میگوید سخن ازذکر قومی در میان آمد پس گفتم فدای تو شوم بدرستیکه ما بیزاری میجوئیم ازآن قوم بدرستیکه آنها نمیگویند چیزیراکه ما میگوئیم پس حضرت فرمود که آن قوم دوستی مادارند ونمیگویند آنچه را که میگوئید شما بیزاری میجوئید ازایشان عرض نمودم چنین است پس‌آنجناب فرمود نزد ماهم چیزیست که نزد شمانیست پس سزاواراست ازبرای ماکه بیزاری کنیم ازشماهاعرض‌نمودم نه قسم بخدا فدای‌توشوم فرمود آنحضرت ونزد خداوند چیزیست که نیست پیش‌ماآیا خداوند دورمیکند وطرح می فرماید ماراگفتم نه چنین است قسم بخدا فدای توشوم پس عرض نمودم چه بایدباآن قوم رفتارکنیم فرمود میبایدکه باایشان دوستی کنید و بیزاری نجوئید از آنان بدرستیکه از مسلمین کسیست که ازبرای اوسهمی‌است وکسیست که دوسهم دارد وکسیست که سه سهم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

دارد و کسیست که چهارسهم دارد و کسی‌است که پنج سهم دارد و کسیست که شش سهم دارد وازجملهٔ آنها کسیست که دارای هفت سهم‌است پس سزاوار نیست آنکه کسی که‌دارای یکسهم است متحمل گردد آنچه را که برصاحب دوسهم است و نه صاحب دوسهم آنچه را که دارای سه سهم است وهمچنین‌تا بردارای هفت سهم برسد وساضرب لك مثلا وحضرت برای توضیح این مطلب مثل‌آورده است واوآنستکه مردی همسایهٔ نصرانی داشت اورا دعوت بدین اسلام نمود وخوبیهای دین اسلام را بیان کرد برای همسایه و قبول مذهب و آئین مسلمانی نمود وهنگام سحر بدرخانهٔ نومسلمان شد وکوبید گفت صاحب خانه کیست کوبندهٔ در گفت من فلان شخصم نودین گفت حاجت توچه چیزاست پاسخش داد که وضو بسازوجامه برتن کن وبیا با هم برویم برای نمازدرمسجد پس‌چنین کرد وبا یکدیگر تهجد بجای آوردند بعدازآن نمازبامداد راگزارده ودرنگ کردند تا روز وقت پس برخاست آن نودین که بمنزل خود عود نمایدآن مردهادی وراهنما گفت کجامیروی روز کوتاهست وتا وقت فریضهٔ ظهرچندانی نیست قبول کرد وبانتظاروقت با اونشست تا ادای نماز ظهر نمود سپس گفتش مابین پیشین وپسین کم است و اورا نگاهداشت تا نماز عصررا بخواند خواست که برخیزد وبمنزل برود راهنما گفتش آخرروزاست وتا نماز مغرب چندان وقتی نیست اورا نگاهداشت تاآنکه فریضهٔ مغرب بجای آورد ارادهٔ بازگشت نمود گفتش یك نمازدیگرباقی مانده پس درنگ کرد تانمازخفتن را خواند پس ازآن متفرق شدند چون سحرگاه دیگرشد بدستور گذشته درخانهٔ ویراکوبید وجواب شنید و گفتش همچون شب پیش‌وضوساخته وجامه پوشیده برویم برای دوگانهٔ حضرت یگانه تازه مسلمان گفت‌برای این دین طلب نما دیگری راکه فراغت وآسایش اوبیش ازمن بوده باشد ومن‌آدمی‌هستم بی چیز ودرویش وعیال بار .

بعد این مثل حضرت صادق فرمود ادخله فی‌شیء اخرجه منه داخل کرد او را یعنی همسایهٔ را درآنچه بیرون‌آورده بود ازآنچیز که‌آئین نصاری بود .

ونیز در آن کتاب است ازجناب صادق که فرمود چه چیزاست شما را که تبری و بیزاری میکنید بعضی ازشما ازبعضی بدرستی که مؤمنین بعضی‌افضل‌اند از بعضی وبعضی‌از ایشان بیشتراست نمازاووبعضی زیاده است بصیرت او واین‌اختلاف بحسب درجات‌است .

وازجملهٔ آداب برادران زیارت اخوانست چنانچه درکافی ازخثیمه روایت نموده که گفته برای وداع بزیارت حضرت باقر مشرف شدم فرمود ای خثیمه برسان سلام بهرکس می بینی ازدوستان ما ووصیت کن ایشانرا که تقوی وپرهیزگاری نمایند خداوند عظیم را و آنکه عیادت ودیدنی کند توانگران ایشان تهی دستان‌آنها را وتوانای‌آنان برناتوانان وحاضربشوند احیاءآنان جنازهٔ اموات ایشانرا وملاقات کنند یکدیگررا در خانهای خود پس بدرستیکه دیدن بعضی‌ازآنهامر بعضی را زندگانی‌وحیات امرمااست بیامرزد خداوند

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بندهٔ را که زنده بدارد امرمارا .

ونیزدرآن باب مرویست ازحضرت باقر که رسول خدا فرمود کسیکه زیارت کند برادرخود را درخانهٔ اوباری تعالی باوفرماید که تو میهمان منی و بزیارت من آمده‌ای برمن است پذیرائی تو و بتحقیق واجب نمودم از برای تو بهشت را بجهة دوست داشتن توآن برادررا .

وفیه عن ابیعبدالله قال مازارمسلم اخاه المسلم فی‌الله‌الا ناداه‌الله عزوجل‌ایها الزائر طبت وطابت لك الجنة .

و فیه عن ابیعبدالله قال ایما ثلاثه مؤمنین اجتمعوا عند اخ لهم یا منون بوایقه ولا یخافون غوایله ویرجون ما عنده ان دعواالله اجابهم وان سالوا اعطاهم و ان استزادوا زادهم وان سکتوا ابتداهم هرزمان سه تن برادران ایمانی که اجتماع نمایند نزد برادر خودشان درحالتیکه ایمن باشند شروراورا ونترسند مهالك وآزاراورا و امیدوار باشند آنچه راکه نزد اواست دراینحال اگربخوانند خدا را اجابت میفرماید وبرمیآورد حاجت آنهارا واگرسؤال وخواهش ازدرگاه اونمایند عطا میفرماید بایشان واگرطلب زیادتی کنند زیاد مینماید و اگر خاموش باشند و خواهش نکنند خداوند بآنها پیشی گیرد و ابتدا نماید .

وفیه قال قال امیرالمؤمنین لقاءالاخوان مغنم جسیم وان قلوا .

ونیزازجملهٔ آداب برادران مصافحه است چنانچه درکتاب کافی درباب مصافحه از حضرت باقر روایت نموده که فرموده است مؤمنین هرگاه ملاقات کنند و مصافحه نمایند خداوند عالم دست خودرا درمیان دست ایشان درمی‌آورد پس مصافحه میفرماید باآنکه بیشتردوست میدارد مرصاحب ورفیق خودرا .

ونیزدرآن باب ازابی عبیدهٔ حذاء روایت نموده که گفت در یکتای محمل بودم در خدمت حضرب باقرازمدینه تامکه وقتی ازاوقات در راه پیاده شد آنجناب پس چون رفع حاجت نمود وبازگشت فرمود بده دست خودرا یا ابا عبیده پس دادم دست خود را بدست آنحضرت پس بفشرد دست مرا باندازهٔ که یافتم اثردرد اورا درانگشتهای خود بعدازآن فرمودیاابا‌عبیده نیست مسلمی که ملاقات کند برادرمسلم‌خودراپس‌مصافحه کند وداخل کند انگشتهای‌خودرا درانگشتهای وی مگرآنکه میریزدازآنها گناهانشان همچنان که میریزد برگ درختان درروزخزان وقریب باین مضمون ازابوحمزه نیزروایت نموده .

ونیزدرآن بابست که هشام بن‌سالم عرض‌میکند بحضرت صادق اندازه وحدمصافحه را میفرماید بقدریکه دورنخله بگردند مقصود آنستکه دوبرادر هرگاه ازهم جدا شدند بفاصله دورنخله وبازملاقات کردند یکدگررا خوب است مصافحه کنند .

ونیزدرآن بابست که رسول خدا در مصافحه نمودن بامردم دست خود راازدست او

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

پس نمیکشید وتأمل میفرمود تاآنکه اودست خودرا بکشد .

ونیزدرآن بابست که رسول خدا ملاقات نمود حذیفه را دست مبارك را دراز نمود که با حذیفه مصافحه نماید حذیفه دست خودرا نگاه داشت رسول خدا فرمود ای حذیفه من دست خودرا بسوی توگشودم وتودست خودرا نگاهداشتی ازمن حذیفه عرض نمود یا رسول‌الله آرزومند زیارت‌دست توهستم ولکن دراین‌حال جنب بودم دوست نداشتم که در حال جنابت دست من بدست توبرسد پیغمبرفرمود آیا نمیدانی بدرستیکه دومسلم هرگاه ملاقات کنند ومصافحه نمایند میریزدگناهان‌آن دوچنانکه برگ درخت بریزد .

ونیزازجملهٔ آداب است تقبیل برادران چنانچه درباب تقبیل کافی مرویست که حضرت صادق فرموده نباید ببوسند سرکسی یا دست کسی را مگررسول خدا یاکسی‌راکه اراده شده است باورسول خدا .

ونیزدرآن بابست ازعلی بن مزیدگفت ورود نمودم بجناب صادق دست آنحضرت راگرفتم وبوسیدم پس ازآن حضرت فرمودآگاه باش که این کارصلاحیت ندارد مگر از برای پیغمبریا وصی پیغمبر .

وییزدرآن باب است ازحضرت کاظم (ع) فرمود کسی که ببوسد رحم وخویش‌خود را پس نیست براو چیزی وگناهی و بوسه‌گاه برادرگونهٔ او است و بوسه‌گاه امام میان دوچشم اواست وازحضرت صادق (ع) روایت نموده که فرموده بوسیدن دهن جایزنیست مگرازبرای جفت وهم بالین وبچهٔ کوچك .

ونیزدرآن بابست ازحضرت صادق‌میفرماید بدرستیکه ازبرای شماهرآینه نوریست که شناخته میشوند بآن نوردردنیا تاآنکه یکی ازشما هرگاه ملاقات نماید برادرخودرا میبوسد اورا وبوسه میزند درموضع نورازجبهه وپیشانی او.

واین اخبار اگرچه فی‌الجمله تنافی دارند ابتداء ولی بحمل خاص برعام و مقید بر مطلق رفع تنافی میشود .

ونیزازجملهٔ آداب معانقه است وفی‌باب‌المعانقه‌من‌الکافی ازاسحق‌بن‌عمارعن‌ابیعبدالله قال‌ان‌المؤمنین‌اذا اعتنقاغمرتهما الرحمة‌فاذاالتزمالایریدان‌بذلك‌الاوجه‌الله ولایریدان‌غرضاً من‌الاغراض‌الدنیا قیل‌لهما مغفوراً لکما فاستانفا فاذاقبلاعلی المسائلة قالت‌الملائکة بعضها لبعض‌تنحواعنهافان‌لهماسراوقد ستر الله علیهما قال‌اسحق‌فقلت جعلت فداك فلایکتب علیهما لفظهما وقد قال‌الله عزوجل مایلفظ من‌قول‌الالدیه رقیب عتید قال‌فتنفس ابوعبدالله‌الصعداء ثم بکی ثم اخضلت دموعه لحیته و قال یا اسحق ان الله تبارك و تعالی انما امر الملائکة ان تعتزل عن‌المؤمنین اذاالتقیا اجلالالهما وانه وان‌کان‌الملائکة لاتکتب لفظهما ولاتعرف کلامهما فانه یعرفه ویحفظه علیهما عالم‌السرواخفی .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ادخال سروردر قلب مؤمن

وازجملهٔ آداب است ادخال سرور درقلب مؤمن . در کافی از ابو حمزهٔ ثمالی روایت نموده که ازحضرت باقر شنیده که گفت رسول خدا فرموده کسی که مسرور نماید مؤمنی را مرا مسرور نموده وکسی که مرا مسرور نماید خدا را مسرور نموده .

ونیز آن کتاب آورده که نجاشی مردی بود از دهاقین حاکم براهواز وفارس یکی از کسانیکه باو مال دیوان باید بدهدخدمت صادق (ع) عرض نمود که دردیوان نجاشی بر من خراج است ونجاشی مؤمن است ومتدین است بفرمانبرداری توپس اگر رأی حضرت تو اقتضا کند که بسوی او بنویسی کتابی درحق من اطاعت می نماید آن حضرت نوشتند باو

بسم الله الرحمن الرحیم

سراخاك یسرك الله پس چون وارد براوشد وبمجلس داخل گردید وخالی ازاغیار دید نامه را بوی داد و گفت این کتاب ابیعبدالله است پس نجاشی ببوسید آن نامه را و برچشم خود گذارد وگفت چه چیز است خواهش تو گفت خراج ومالیات بر من است در دیوان تو پس گفت چه مبلغ است گفت ده هزار درهم پس کاتب و وزیر خود را خواند وامر نمود که آن مبلغ را از جانب آن شخص ادا نماید سپس بیرون کند آن خراج را ازدیوان وامر نمود که ثبت نماید آن مبلغ را از برای آن شخص در آینده ثم قال سرتك فقال نعم جعلت فداك بعد از آن امر کرد از برای آن مرد بیاورند اسب سواری وجاریه وغلامی و تخت جامه و لباس و در هریك از این عطاها نجاشی میگفت آیا مسرور و خوشحال گردانیدم تو را وآن شخص می گفت چنین است فدای تو شوم وباز زیاده عطا وبخشش مینمود تا آخر امر نجاشی گفت بآن مرد بردار این فرشی که در این خانه بود هنگامی که من نشسته بودم در روی او وکتاب مولای مرا بمن دادی وحاجت خود را گفتی پس چنین نمود واز نزد نجاشی بیرون آمد وبخدمت صادق (ع) مشرف گشت وسر گذشت را آنچه بود عرض نمود وحضرت را بشاشت و خرمی دست داد مرد گفت یا ابن رسول الله گویا نجاشی شما رامسرور داشته درآنچه بمن نمود حضرت فرمود ای والله لقد سرالله ورسوله

توضیح - چون نجاشی لقب بعضی از سلاطین وامرا بوده ودر این حدیث ذکر نجاشی گردید مناسب دید ترجمهٔ وی شود :

فی القاموس والنجاشی بتشدید الیاء وبتخفیفها افصح ویکسر نونها اوهو افصح اصحمة ملك الحبشة واحوال این نجاشی در کتب سیر وتواریخ مسطوراست ودرعهد رسول بوده

ودیگر ابو بجیر امیر عبدالله بن نجاشی است واواست که در این حدیث مذکور است قاضی در مجالس می فرماید در کتاب کشی از او حکایتی روایت نموده که دلالت دارد برآنکه دراول حال مذهب زیدیه داشته ودرآخر بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق رسیده ومذهب جعفری گزید .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فی الکتاب الکبیر وتوفی ابو العباس احمد بمطیر آباد فی جمادی الاولی سنة خمسین واربعمأة وکان مولده فی صفر سنة اثنتین وسبعین وثلثمائة .

وفی رجال عبداللطیف العاملی بعد ذکره کلام العلامة قدس سرهما و اشتهر بالنسبة الی جده فیقال احمد بن العباس فما ذکره النجاشی عن نفسه مکرر الایتوهم تعدده .

وفی مجمع البحرین والنجاشی احمد بن علی المکنی بابی العباس صاحب کتاب الرجال المشهور سمع کثیرا عن ابی عبدالله المفید .

ومخفی نماناد که بواسطهٔ اشتهار احمد بن علی بن احمد بن العباس باحمد بن عباس و ابن الکوفی جمعی ازافاضل متأخرین این فن بتعدد وی قائل شده بلکه چنانچه مذکور می شود سه نفررا عنوان نموده‌اند وبعضی گفته‌اند که این رجال نجاشی از جداوست و احمد راکتابی نیست .

وتفصیل این اجمال در کتب قوم معنون است ومنشأ تمام شبهات دوامر است : یکی آنکه در کتاب قبس المصباح ملخص کتاب مصباح شیخ طوسی در اعمال سال که از جملهٔ مؤلفات شیخ جلیل ابو الحسن سلیمان بن الحسن صهرشتی است که ازمشاهیر شاگردان شیخ طوسی و علم الهدی است میفرماید ما هذا لفظه اخبرنا الشیخ الصدوق ابو الحسین احمد بن علی بن احمد النجاشی الصیرفی المعروف بابن الکوفی ببغداد فی شهر ربیع الاول سنه ٤٤٢ اثنتی واربعین واربعمائة وکان شیخا بهیا ثقة صدوق اللسان عند المخالف والمؤالف ره انتهی.

وازاین کلام قبس المصباح شیخ ابوعلی درمنتهی المقال ابو الحسین احمد بن علی بن احمد النجاشی را بعنوان مخصوص آورده و ظاهراً منشأ اشتباه آن بوده باشد که کنیهٔ او ابو الحسین است ونجاشی معروف بابی العباس مکنی است و این شبهه موجب تعدد عنوان نمی‌شود زیرا که تعدد کنیه برای یك شخص بسیار است چون ابا بصیرو ابا محمد که هردو کنیهٔ یحیی بن قاسم است و امثال ذلك و مؤید این سخن است کلام سید سند آقا سید مهدی الطباطبائی رحمه الله علیه درفوائد الرجالیه بعداز ترجمهٔ نجاشی صاحب رجال میفرماید:

و ممن نص علی توثیق النجاشی و مدحه و اثنی علیه بما هو اهله من القدماء العظماء ابو الحسن سلیمان بن الحسن بن سلیمان الصهرشتی الفقیه المشهور من مشاهیر تلامذة شیخنا الطوسی کما ذکره خالنا المجلسی فی مقدمات البحار و اما تکنیته بابی الحسین فهی الظاهر المطابق لما فی کتابه و ما تقدم عن العلامة و یأتی عن ابن طاوس من تکنیته بابی العباس والاختلاف فی مثله کثیرو کذا تعدد الکنیة للرجل الواحد انتهی ما اردنا نقله اقول و عن الثعالبی فی کتاب یتیمة الدهر عند ترجمته السید المرتضی علم الهدی قال وتولی غسل السید ابو الحسین احمد بن الحسین النجاشی ویفهم بظاهره التعدد فلیتأمل .

وامر دیگر که منشأ اشتباه شده وبعضی قائل بتعدد شده‌اند بلکه گفته‌اند رجال مشهور ازجداواست آنکه نجاشی در کتاب رجال خود عنوان خودرا چنین نموده :

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

احمد بن العباس النجاشی الاسدی مصنف هذاالکتاب له کتاب اعمال الجمعه و کتاب فضل الکوفة و کتاب انساب نصر بن قعین و کتاب مختصر الانواء .

و رفع این اشتباه میشود از کلام خود نجاشی در ترجمهٔ وی صدوق را قال فی ترجمة الصدوق ابن بابویه بعد ذکر کتبه قرأت بعضها علی والدی علی بن احمد بن العباس .

وهمچنین درترجمهٔ محمد بن ابی القاسم ماجیلویه و عثمان بن عیسی العامری تصریح باسم پدرخود چنانچه مذکورشد نموده است و باین دوشاهد صادق رفع هردوشبهه میشود ولازم بتکلفات دیگر نیست چنانچه درمنتهی المقال نقل نموده .

ومؤید آنچه گفته شد کلام شیخ عبداللطیف است که مذکورشد سابقاً وهمچنین کلام شیخ عبدالنبی جزائری در کتاب حاوی الاقوال فی معرفة الرجال .

قال فی الحاوی قد کرر النجاشی اسمه فذکره مع نسبه اولا واعاده مع کتبه ثانیاً فلا یتوهم التعدد بسبب التکرار وترکه لابیه وجده لانه لما اوضح نسبه اولا اقتصر علی نسبته الی جد ابیه ثانیاً اذالمقصود ایضاً حینئذ کونه مصنف الکتاب وصاحب الکتب المتعددة ومثل هذا کثیر فی العبارات وواقع فی المحاورات انتهی .

وقال السید الجلیل السید المصطفی التفرشی و هو معاصر للمیرزا صاحب الرجال الکبیر فی نقد الرجال و توهم بعض الفضلاء ان احمد بن العباس النجاشی غیر احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی المصنف لکتاب الرجال بل هوجده ولیس له کتاب الرجال وهذا لیس کلام المصنف بل هوملحق وکان النسخة التی کانت عنده من النجاشی احمد بن العباس النجاشی کان بالحمرة فوقع ما وقع انتهی .

واز کتاب امل الامل نیز مستفاد میشود که متعدد دانسته فلیراجع

هرچند از مطلب خارج مینمود آنچه ترجمه نمود ولی مقصود عمده در این بود که ارباب نظر و بصیرت هرگاه بیابند اشتباهی یا سهو و خطائی در این اوراق بنظر رضا عیبش را غیب نمایند و جائیکه بزرگان در مطالب سهل و آسان در اعیان رجال بشبهه افتاده اند قاصرین را نمی رسد که نکوهش نمایند بمحض تقلید اشخاصی را که حالشان بر بیشتر خلق مستور ونامشان در اکثر کتب غیرمذکور است .

ولاتقف مالیس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئك کان عنه مسئولا

وختم می نماید این اصل را بذکر کلام اصل الاصول و زوج البتول و خلیفة الرسول علیهم السلام :

فی نهج البلاغة ومن کلام له علیه السلام فی النهی عن عیب الناس وانما ینبغی لاهل العصمة والمصنوع الیهم فی السلامة ان یرحموا اهل الذنوب والمعصیة ویکون الشکر هوالغالب علیهم والحاجز لهم عنهم فکیف بالعایب الذی عاب اخاه وعیره ببلواه اما ذکرموضع ستر الله علیه من ذنوبه ماهواعظم من الذنب الذی عابه به وکیف یذمه بذنبه قد رکب مثله فان لم یکن

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

رکب ذلك الذنب بعینه فقد عصی الله فیما سواه مما هو اعظم منه وایم الله لئن لم یکن عصاه فی الکبیر وعصاه فی الصغیر لجرأته علی عیب الناس اکبر یاعبدالله لایعجل فی عیب احد بذنبه فلعله مغفور له ولاتا من علی نفسك صغیر معصیته فلعلك معذب علیه فلیکفف من علم منکم عیب غیره لما یعلم من عیب نفسه ولیکن الشکر شاغلا له علی معافاته مما ابتلی به غیره

این کلام بلاغت فرجام در بازداشتن ایام است از یاد کردن ببدی یکدیگر را و در نکوهش عیب نمودن وغیبت کردن میفرماید بدرستی که سزاوار گروهی که صاحب ملکهٔ عصمت شده اند یعنی بواسطهٔ مخالفت هوای نفسانی و پیروی اوامر الهی نفوس آنان مطیع حکم عقل گردیده و نیکوئی کرده شده بایشان دراینکه سالم مانده اند از نافرمانی آنستکه مهربانی کنند بگناه کاران ومقصود ازمهربانی بآنان دراین حال دوامر است یکی آن که بمواعظ حسنه وسخنان نیکو نجات دهند گرفتار بلارا و ازاین گرداب بیرون آورندش .

ودیگر آنکه بپوشند عیب اورا نه آن که بگویند عیب اورا .

ونیز سزاوار اهل عصمت آنکه شکر گزاری وسپاس خداوندی غالب باشد برآنان وحاجز ومانع باشد مر ایشانرا ازنکوهش گروه گناهکاران یعنی درمشاهده نمودن اهل عصمت گرفتاران معصیت راسزاوار آنستکه درنهاد خود شکر این نعمت کنند که عنایت حق شامل حالشان گردیده و اعانت نموده آنان رابرترك نافرمانی وهوا وبرقهرشیطان نفس دراطاعت امرمولی .

اگر من ناجوانمردم بکردار　　متاب ای پارسا رو ازگنه کار
ببخشایندگی در وی نظر کن　　تو برمن چون جوانمردان گذر کن

وجائیکه سزاوار اهل عصمت آنستکه باین صفت متصف باشند کسانی که بحسب مرتبه پائین ترند وآلودگی دارند بطریق اولی باید طعنه در عیب یکدیگر نزنند و باین صفت آراسته باشند پس چگونه شاید بعیب کنندهٔ آنچنانی که عیب کند برادرخودرا وسرزنش نماید اورا بگناهش.

همه حمال عیب خویشتنند　　طعنه برعیب دیگران مزنید

آیا یادنمی کند این چنین کس جایی راکه پوشیده است خداوند بر اوگناهانیکه بزرگتراست از گناهیکه عیب کرد آن برادر را بآن گناه وچگونه مذمت و سرزنش می کند برادرخودرا بگناهی که مرتکب شده است بمثل آن واگر نبوده است که مرتکب آن گناه شده باشد بعینه پس بتحقیق که نافرمانی کرده است خدا را در غیر آن گناه از چیزیکه آن بزرگتراست ازآن گناه که مراد غیبت برادر است که از کبائر معاصی است طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس وسوگند بخدای اگر که نافرمانی نکرده باشد یزدانرا درگناه بزرگ وعصیان ورزیده باشد باوسبحانه درگناه کوچك هرآینه دلیری او بر عیب

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

کردن‌مردمان بزرگتر گناهیست .

ای بندهٔ خدا شتاب‌مکن درعیب کسی بگناه او بسبب‌اینکه شاید آمرزیده‌شده‌باشد مرآن گناه وی دردرگاه‌الهی وایمن‌مباش بر نفس‌خود گناه کوچکی را پس شاید ترا کیفردهد برآن گناه ونیامرزد پس باید که بازایستد از عیب نمودن و غیبت کردن کسی که بداند ومطلع گردد ازشما برعیب غیر خود را ازجهت آنکه می‌داند عیب درون خود را وباید که شکر مشغول کننده باشد او را برستگاری اواز آن گناهی که مبتلاشده‌است غیراوبآن گناه .

شنیدم که در دشت صنعا جنید — سگی دید برکنده دندان ز صید
ز نیروی سر پنجهٔ شیر گیر — فرو مانده عاجز چو روباه پیر
پس از عزم آهو گرفتن به پی — لگد خورده از گوسفندان حی
چومسکین و بی‌طاقتش دیدوریش — بدو داد یك نیمه از زاد خویش
شنیدم که‌می گفت‌وخوش‌می گریست — که داند که بهتر زما هردو کیست
بظاهر من امروز از او بهترم — دگر تا چه راند قضا بر سرم
گرم پای ایمان نلغزد ز جای — بسر بر نهم تاج عفو خدای
وگر کسوت معرفت در برم — نماند به بسیار از او کمترم

ومن کلام له‌علیه‌السلام ایهاالناس من‌عرف من اخیه وثیقة دین و سداد طریق فلا یسمعن فیه اقاویل‌الناس‌اما انه قدیرمی‌الرامی وتخطی‌ءالسهام ویحیك الکلام وباطل ذلك یبوروالله سمیع و شهید امانه لیس‌بین‌الحق والباطل الااربع اصابع فسئل علیه‌السلام عن معنی قوله هذا فجمع اصابعه ووضعها بین اذنه وعینه ثم قال‌الباطل ان تقول سمعت والحق ان تقول رأیت .

این کلام حکمت انجام در نکوهش شنیدن و گوش فرا دادن بسخنان عیب جوئی بدخوست و درنهی ازاستماع غیبت میفرماید ای‌گروه مردمان کسیکه دانست و شناخت از برادرخود استواری آئین وایمان و دین را وراستی طریق عرفان و یقین را پس باید که نشنود البته درحق اوگفتاروسخنان مردمان را یعنی خوش باورنباشد و تصدیق بما یقال ننماید چه بسیاراست که تیراندازنده خطا میکند وبهدف ونشانه نمیرسد وکلام تأثیر می نماید در دل لامحاله و خطا ندارد تشبیه فرموده سخنان مردم را به تیر همچنانکه تیر ریش مینماید بدن را سخن را نیزتأثیرباشد دردل .

آنچه زخم زبان‌کند با مرد — زخم شمشیر جانستان نکند

ولی درتیرشده است که بنشانه نرسیده و سخن را در تأثیر سخنی نیست و گوش فرا دادن باقوال ناس بی‌خطرنیست وخالی ازاثرنه. پس‌باید پرهیزنمود وکلام‌باطل‌فاسد وتباه موجب عقوبت است و خدای تعالی شنونده و گواهست برگوینده و شنونده بدان

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الاصل الثانی

وهومشتمل علی ثلاث مطالب

المطلب الاول فی تعریف التصوف

قال شیخنا البهائی قدس سره فی المجلد الخامس من کشکوله التصوف علم یبحث فیه عن الذات الاحدیة واسمائه وصفاته من حیث انهاموصلة لکل من مظاهرها و منسوباتها الی الذات الا لهیة .

فموضوعه الذات الاحدیة ونعوتها الازلیة وصفاتها السرمدیة .

و مسائله کیفیة صدور الکثرة عنها و رجوعها الیها و بیان مظاهر الاسماء الالهیة والنعوت الربانیة و کیفیة رجوع اهل الله تعالی الیه سبحانه و کیفیة سلو کهم و مجاهداتهم وریاضاتهم وبیان نتیجة کل من الاعمال والاذکار فی دار الدنیا والاخرة علی وجه ثابت فی نفس الامر .

ومبادیه معرفة حده وغایته واصطلاحات القوم فیه .

وقال القیصری فی شرح البائیة فی تعریف علم التصوف هو العلم بالله سبحانه من حیث اسمائه وصفاته ومظاهرها واحوال المبدء والمعاد وبحقایق العالم و کیفیة رجوعها الی حقیقة واحدة هی الذات الاحدیة ومعرفة طریق السلوك والمجاهدة لتخلیص النفس عن مضایق القیود الجزئیة و ایصالها الی مبدئها و اتصافها بنعت الاطلاق والکلیة . اقول کلا التعریفین حد تام للتصوف وبه یمتاز عن غیره کالفقیر والزاهد و امثالهما محقاً او مبطلا لانهم خارجون عن حد التصوف فلانحتاج الی بیان ما به یمتاز عنهم کما ذکره بعض المحققین .

واما کلمات المشایخ فی بیان التصوف التی نذکر جملة منها فحد ناقص او رسم ناقص لان مقصودهم من تلك العبادات مناسبات حال المریدین والسائلین بحسب اوقاتهم ودرجاتهم فعباراتهم وان کانت مختلفة لکنها متقاربة المعانی فمن جملتها . ماقال معروف الکرخی التصوف الاخذ بالحقایق والیاس مما فی ایدی الخلایق .

وقال السری التصوف اسم لثلاث معان و هوالذی لایطفیء نور معرفته نوروره ولا یتکلم ماطن فی علم ینقضه علیه ظاهر الکتاب ولا تحمله الکرامات علی هتك استار محارم الله

وفی النفحات عند ترجمة ابی اسحق بن ابراهیم انه رای فی المنام رسول الله صلی الله علیه وسلم فسأله عن التصوف فقال صلوة لله علیه التصوف ترك الدعاوی و کتمان المعانی .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وقال ابوالحسین السیروانی وقد سئل عن التصوف فقال هو الافراد والانفراد .

وقال ایضاً التصوف ترک الخلق وافراد الهمة .

وقال رویم التصوف مبنی علی ثلاث خصال التمسک بالفقر والافتقار والتحقق بالبذل والایثار وترک التعرض والاختیار .

وقال ایضاً التصوف استرسال النفس مع الله تعالی علی مایرید .

وقال ایضاً وقدسئل عن التصوف فقال هو الذی لایملك شیئاً ولایملك .

وقال ایضاً التصوف ترک التفاضل بین الشیئین .

وقال ابوسعید الاعرابی التصوف کله ترک الفضول .

وقال عمرو بن عثمانی المکی التصوف ان یکون العبد فی کل وقت مشغولا بما هو اولی فی الوقت .

وقال الشیخ ابوسعید بن ابی الخیر ان سبعمأة من المشایخ اتفقت آرائهم علی ان التصوف استعمال الوقت بما هو اولی .

وقال الجنید وقدسئل عن التصوف فقال ان تکون مع الله بلاعلاقة .

وقال ایضاً التصوف هو ان یمیتك الحق عنك ویحییك به .

وقال ایضاً بطریق النظم :

علم التصوف علم لیس یعرفه الا اخوفطنة بالحق معروف .

و لیس یعرفه من لیس یشهده و کیف یشهد ضوء الشمس مکفوف

وقال ایضاً التصوف هو الخلق من زاد علیك بالخلق زاد علیك بالتصوف .

وقال ابوحفص النیشابوری التصوف کله آداب فلکل وقت ادب ولکل حال ادب ولکل مقام ادب فمن لزم آداب الاوقات بلغ مبلغ الرجال و من ضیع الاداب فهو بعید من حیث یظن القرب ومردود من حیث یرجو القبول .

وقال ابومحمد الجریری وقدسئل عن التصوف فقال الدخول فی کل خلق سنی والخروج عن کل خلق دنی .

وقال ابوالحسین النوری التصوف ترک کل حظ للنفس .

وقال النصرآبادی اصل التصوف ملازمة الکتاب والسنة وترک الاهواء والبدع وتعظیم حرمات المشایخ ورؤیة اعذار الخلق والمداومة علی الاوراد وترک ارتکاب الرخص والتأویلات.

وقال ابوالعباس النهاوندی نهایة الفقر بدایة التصوف .

و قال ابو عمرو الدمشقی التصوف رؤیة الکون بعین النقص بل غض الطرف عن کل ناقص بمشاهدة من هو منزه من کل نقص .

وقیل التصوف ذکر مع اجتماع ووجد مع استماع وعمل مع اتباع .

وقیل التصوف ترک التکلف وبذل الروح .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وسئل بعضهم عن التصوف فقال تصفية القلب عن موافقة البريه و مفارقة الاخلاق الطبيعية و اخماد صفات البشريه و مجانبة الدواعي النفسانية و منازلة الصفات الروحانية والتعلق بعلوم الحقيقة واتباع الرسول في الشريعة .

وقال الشيخ ابو عبدالله الخفيف وقد سئل عن التصوف فقال وجود الله في حين الغفله .

و قال الرزباري التصوف ترك التكلف واستعمال التظرف و حذف التشرف .

وقال بعضهم التصوف كله اضطراب فاذا وقع السكون فلا تصوف .

وقال بعضهم التصوف اوله علم واوسطه عمل بالقلب والقالب وآخره موهبة المعارف والحقايق .

وقال بعضهم التصوف ذكر مع اجتماع بابناء الجنس فانهم يعينونه مع اجماع قلبه وهمه مع الله سبحانه ووجد مع استماع القلب بمعاني المخاطبات الالهية المروعة في العبادات واستماع السر لطايف الارشارات الداعية الى المشاهدة والملاقات واتباع لرسول الله ظاهراً وباطناً وهذا قول جامع لجميع مراتب التصوف وحاو لجميع جزئياته وتفاصيله .

و قيل انه تصفية القلوب عن موافقة البرية في رسومهم و مفارقة الاخلاق الطبيعة بتبديلها و ازالة الانحرافات عنها و تقويمها على الاوساط من غير افراط وتفريط واخماد الصفات البشرية بالمجاهدات والرياضات و منازلة الصفات الروحانية والتشبه بالملائكة في دوام الطاعة و ترك المعصية والتعلم بعلوم الحقيقة التي هي لاتزول بزوال الدنيا و هي العلم بالله وبكمالاته واتباع الرسول في الشريعة وموافقة الوصي والولي في الطريقة و هي مناط خيره وهذا القول اجمع من الاول .

وقال السهروردي في عوارفه واقوال المشايخ في ماهية التصوف تزيد على الف قول و يطول نقلها و نذكر ضابطاً يجمع جمل معانيها فان الالفاظ و ان اختلفت متقاربة المعاني فاذا عرف هذا المعنى في التصوف من حصول الاخلاق وتبديلها واعتبر حقيقته يعلم ان التصوف فوق الزهد و فوق الفقر و اهل الشام لايفرقون بين التصوف والفقر يقولون قال الله تعالى **للفقراء الذين احصروا في سبيل الله** هذا وصف الصوفية والله تعالى سماهم فقراء وساوضح معنى يفترق الحال به بين التصوف والفقر نقول الفقير في فقره متمسك به متحقق بفضله يؤثره على الغنى مطلع الى مايحسن من العوض عند الله حيث يقول رسول الله (ص) يدخل فقراء امتي الجنة قبل الاغنياء بنصف يوم و هو خمسمائة عاماً فكلما لاحظ العوض الباقي امسك عن العاجل الفاني وعانق الفقر والقلة وخشي زوال الفقر لفوات الفضيلة والعوض و هذا عين الاعتلال في طريق التصوف لانه تطلع الى الاعواض وترك لاجلها والصوفي يترك الاشياء لا للاعواض الموعودة بل للاحوال الموجوده فانه ابن وقته .

وايضاً ترك الفقير الحظ الماجل واغتنامه الفقر اختيار منه وارادة والاختيار والارادة علة في حال الصوفي لان الصوفي صار قائما في الاشياء بارادة الله تعالى لا بارادة نفسه فلا يرى

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فضیلة فی صورة فقر ولا فی صورة غنی وانما یری الفضیلة فیما یوفقه الحق فیه و یدخله علیه و یعلم الاذن من الله تعالی فی الدخول فی الشیء و قد یدخل فی صورة سعة مباینة للفقر باذن من الله و یری الفضیلة حینئذ فی السعة لمکان الاذن من الله تعالی فیه و لایفسح فی السعة و الدخول فیها للصادقین الابعد احکامهم علم الاذن وفی هذا مزلة للاقدام و باب دعوی للمدعین ومامن حال یتحقق به صاحب الحال الا وقد یحکیه واکب المحال لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة فاذا اتضح ذلك ظهر الفرق بین الفقر والتصوف وعلم ان الفقر اساس التصوف و به قوامه علی ان الوصول الی رتب التصوف فی طریقه الفقر لاعلی معنی انه یلزم من وجود التصوف وجود الفقر و الی هذا المعنی دال کلام الجنید فی تعریف التصوف هو ان یمیتك الحق عنك و یحییك به والفقیر والزاهد مکنونان فی الاشیاء بنفسهما واقفان مع ارادتهما مجتهدین مبلغ علمهما و کذلك قول ابی بکر بن ابی سعد ان التصوف هو الخروج عن النعوت والرسوم والفقیر هو الفاقد للاسباب فقد السبب اوجب له اسم الفقر وسهل له الطریق الی المسبب .

واقوال المشایخ تتنوع معانیها لانهم اشاروا فیها الی احوال فی اوقات ونحتاج فی تفصیل بعضها من البعض الی الضوابط فقد تذکر اشیاء فی معنی التصوف وحیث وقع الاشتباه فلابد من بیان فاصل فقد تشتبه الاشارات فی الفقر بمعانی الزهد تارة وبمعانی التصوف تارة ولا یتبین للمسترشد بعضها من بعض .

فنقول التصوف غیر الفقر والزهد غیر الفقر والتصوف غیر الزهد فالتصوف اسم جامع لمعانی الفقر ومعانی الزهد مع مزید اوصاف و اضافات لایکون بدونها الرجل صوفیاً وان کان زاهداً اوفقیراً .

وقال عبدالرحمن بن خلدون المغربی فی الجزؤ الاول من تاریخه المسمی بکتاب العبر و دیوان المبتداء والخبر علم التصوف من العلوم الشرعیة الحادثة فی الملة و اصله ان طریقة هؤلاء القوم لم تزل عند سلف الامة و کبارهامن الصحابة والتابعین ومن بعدهم من طریقة الحق والهدایة و صلها العکوف علی العبادة والانقطاع الی الله تعالی والاعراض عن زخرف الدنیا وزینتها والزهد فیما یقبل علیه الجمهور من لذة ومال وجاه والانفراد عن الخلق فی الخلوة للعبادة و کان ذلك عاماً فی الصحابة والسلف فلما فشا الاقبال علی الدنیا فی القران الثانی وما بعد وجنح الناس الی مخالطة الدنیا اختص المقبلون علی العبادة باسم الصوفیه والمتصوفة الی ان قال فلما کتبت العلوم ودونت والف الفقهاء فی الفقه واصوله والکلام والتفسیر وغیر ذلك کتب رجال من اهل هذه الطریقة فی طریقهم فمنهم من کتب فی الورع ومحاسبة النفس علی الاقتداء فی الاخذ والترك کما فعله القشیری فی کتاب الرسالة والسهروردی فی کتاب عوارف المعارف وامثالهم وجمع الغزالی بین الامرین فی کتاب الاحیا فدون فیه احکام الورع والاقتداء ثم بین آداب القوم وسننهم وشرح اصطلاحاتهم فی عباراتهم و صار علم التصوف

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فی الملة علماً مدوناً بعدان کانت الطریقة عبادة فقط وکانت احکامها انما تتلقی من صدور الرجال کما وقع الی سایر العلوم التی دونت بالکتاب من التفسیر والحدیث والفقه والاصول و غیر ذلك .

و قال الشیخ ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری فی الکتاب الرسالة اعلموا رحمکم الله ان المسلمین بعد رسول الله لم یتسم افاضلهم فی عصرهم بتسمیة علم سوی صحبة الرسول اذلا فضیلة فوقها فقیل لهم الصحابة ولما ادرك اهل العصر الثانی سمی من صحب الصحابة التابعین وراوا ذلك اشرف سمة ثم قیل لمن بعدهم اتباع التابعین. ثم اختلف الناس و تباینت المراتب فقیل الخواص الناس ممن لهم شدة عنایة بامر الدین الزهاد والعباد. ثم ظهرت البدع وحصل التداعی بین الفرق فکل فریق ادعی ان فیهم زهاداً فانفرد خواص اهل الشریعة المراعون انفسهم مع الله الحافظون قلوبهم عن طوارق الغفلة باسم التصوف واشتهر هذا الاسم لهولاء الاکابر قبل المأتین من الهجرة .

اقول والتحقیق ان علم التصوف ماخوذ عن الانبیاء بل الصوفی الحقیقی والمتصوف هم علیهم السلام فمن ابتداء بعثة آدم کان المتصوف والصوفی و قد اشرنا فی الاصل الاول الی ذلك فلیراجع وسیوضح فی المطلب الثالث بحیث لایرتاب فیه علی انا سنحقق فی الاصل الثالث ان تمام سلاسل الانبیاء والاوصیاء والمتصوفة بتسلسل من مقام المحمدیة من الازل الی الابد .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

المطلب الثانی

فی بیان المعنی الحقیقی للصوفی و وجه تسمیتهم به و النسبة الیه

اما بیان معنی الصوفی فقال الشیخ ابو عبدالله محمد المکی الشهید قدس روحه فی کتاب الوقف من الدروس والصوفیة المشتغلون بالعبادة المعرضون عن الدنیا والاقرب اشتراط الفقر والعدالة فیهم لتحقق المعنی المقتضی للفضیلة واولی منه اشتراط ان لایخرجوا عن الشریعة الحقه وفی اشتراط ترک الخرقة تردد و یحتمل استثناء التوریق والخیاطة و ما یمکن فعلها فی الرباط ولایشترط سکنی الرباط ولالبس الخرقة من شیخ ولازی مخصوص .

وقال ابو الحسین الحصری الصوفی الذی لایوجد بعد عدمه ولا یعدم بعد وجوده .

وقال ایضاً الصوفی لاینزعج فی انزعاجه ولا یقرفی قراره .

وقال السهروردی فی الباب الاول من عوارفه واعلم ان کل حال شریف نعزوه الی الصوفیة فی هذا الکتاب هو حال المقرب والصوفی هو المقرب ولیس فی القرآن اسم الصوفی واسم الصوفی ترک ووضع للمقرب علی ما سنشرح ذلک فی بابه ولأیعرف فی طرفی بلاد الاسلام شرقاً و غرباً هذا الاسم لاهل القرب وانما یعرف للمترسمین وکم من الرجال المقربین فی بلاد المغرب و بلاد ترکستان و ماوراء النهر ولا یسمون صوفیه ولا مشاحة فی الالفاظ فیعلم انا فعنی بالصوفیة المقربین فمشایخ الصوفیة الذین اسمائهم فی الطبقات و غیر ذلک من الکتب کلهم کانوا فی طریق المقربین وعلومهم علوم احوال المقربین ومن تطلع الی مقام المقربین من جملة الابرار فهو متصوف مالم یتحقق بحالهم فاذا تحقق بحالهم صار صوفیاً ومن عداهما ممن تمیز بزی ونسب الیهم فهو متشبه وفوق کل ذی علم علیم .

وقال فی الباب الخامس قیل لعبدالواحد بن زید من الصوفیة عندک ؟

قال القائمون بعقولهم علی فهم السنة والعاکفون علیها بقلوبهم والمعتصمون بسیدهم من شر نفوسهم هم الصوفیة وهذا وصف تام وصفهم به فکان رسول الله دائم الافتقار الی مولاه حتی یقول لاتکلنی الی نفسی طرفة عین ومن اشرف ماظفر به الصوفی من متابعة رسول الله هذا الوصف وهو دوام الافتقار و دوام الالتجاء ولایتحقق بهذا الوصف من صدق الافتقار الاعبد کوشف باطنه بصفاء المعرفة و اشرق صدره بنور الیقین و خلص قلبه الی بساط القرب و خلاسره بلذاذة المسامرة فبقیت نفسه بین هذه الاشیاء کلها اسیرة مامورة ومع ذلک کله یراها

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ما رای کل شروهی بمثابة النارلو بقیت منها شرارة احرقت عالماً وهی وشیکة الرجوع سریعة الانفلات والانقلاب فالله تعالی بکمال لطفه عرفها الی الصوفی و کشفها له علی شیء من معنی ما کشفه لرسول الله فهو دائم الاستغاثة الی مولاه من شرها و کانها جعلت سوطا للعبد تسوقه لمعرفته بشرها مع اللحظات الی جناب الالتجاء و صدق الافتقار والدعاء فلا یخلو الصوفی من مطالعتها ادنی ساعة کما لا یخلو عن ربه ادنی ساعة و ربط معرفتها بمعرفة الله فیما ورد من عرف نفسه فقد عرف ربه کربط معرفة اللیل بمعرفة النهار ومن الذی یقوم باحیاء هذه السنة من سنن رسول الله غیر الصوفی العالم بالله الزاهد فی الدنیا المتمسك من التقوی باوثق العرا ومن الذی یهتدی الی فائدة هذه الحال غیر الصوفی فدوام افتقاره الی ربه تمسك بجناب الحق ولیاذ به وفی هذا اللباذ استغراق الروح واستتباع القلب الی محل الدعاء و فی انجذاب القلب الی محل الدعاء بلسان الحال والکون فیه نبو النفس عن مستقرها من الاقسام العاجله و نزولها الیها فی مدارج العلم محفوفة بحراسة الله و رعایته والنفس المدبره بهذا التدبیر من حسن تدبیر الله مامونة الغائلة من الغل والغش والحقد والحسد و سایر المذمومات فهذا حال الصوفی .

قال ذوالنون المصری رایت ببعض سواحل الشام امرأة فقلت من این اقبلت قالت من عند اقوام تتجافی جنوبهم عن المضاجع فقلت و این ترید قالت الی رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله فقلت صفیهم لی فانشات :

قوم همومهم بالله قد علقت ... فما لهم همم تسمو الی احد
فمطلب القوم مولاهم و سیدهم ... یا حسن مطلبهم للواحد الصمد
ما ان تنازعهم دنیا ولا شرف ... من المطاعم واللذات والولد
ولا للبس ثیاب فائق انق ... ولا لروح سرور حل فی بلد
الا مسارعة فی اثر منزلة ... قد قارب الخطو فیها باعد الابد
فهم رهائن عذران و اودیة ... و فی الشوامخ تلقاهم مع العدد

وقال الجنید الصوفی کالارض یطرح علیها کل قبیح ولا یخرج منها الا کل ملیح .

وقال ایضاً هو کالارض یطؤها البر وانما جرو کالسحاب یظل کل شیء و کالقطر یسقی کل شیء .

وقال ایضاً الصوفی من لبس الصوف علی الصفا وعاش الناس علی الوفا و جعل الدنیا خلف القفا وسلك طریق المصطفی والا فکلب الکوفی خیر من الف صوفی .

ونقل عن الشیخ مقداد بن عبدالله السیوری الفقیه فی شرحه علی الباب الحادی عشر انه سئل امیر المؤمنین عن الصوفی فقال الصوفی من لبس الصوف علی الصفا وجعل الدنیا خلف القفا وسلك طریق المصطفی و استوی عنده الذهب والحجر والفضة والمدر والا فکلب الکوفی خیر من الف صوفی والظاهر ان کلام الجنید ناظر الی الروایة عنه علیه السلام .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و کذا قول ابی علی الرودباری الصوفی من لبس الصوف علی الصفا و اطعم الهوی ذوق الجفا و کانت الدنیا منه علی القفا وسلك منهاج المصطفی .

و قال الجنید ایضاً الصوفی مشتق من الصوف والصوف ثلثة احرف صاد و واو وفا والصاد صبر وصدق وصفا والواو ود وورد و وفاء والفاء فرد وفقر وفناء .

ورأیت فی بعض رسائل پیر جمالی الاردستانی نقل هذا الکلام عن امیر المؤمنین و اما وجه تسمیة هذه الطائفة بالصوفی ووجه اشتقاقه فقال بعضهم انه من بنی صوفه وهم جماعة من العرب کانوا یتزهدون و یتقالمون من الدنیا فنسب هذه الطائفة الیهم قال الجوهری و صوفة ابوحی من مضر وهو الغوث بن مر بن ادبن طابخة بن الیاس بن مضر کانوا یخدمون الکعبة فی الجاهلیة ویجیزون الحاج ای یفیضون بهم وکان یقال فی الحج اجیزی صوفة ومنه قول الشاعر:
حتی یقال اجیزوا آل صوفانا .

وقال الفیروزآبادی وصوفة ایضاً ابوحی من مضر وهو الغوث بن مر بن ادبن طابخة کانوا یخدمون الکعبة ویجیزون الحاج فی الجاهلیة ای یفیضون بهم من عرفات وکان احدهم یقوم فیقول اجیزی صوفة فاذا اجازت قال اجیزی خندف فاذا اجازت اذن للناس کلهم فی الاجازة اوهم قوم من افناء القبائل تجمعوا فتشبکوا کتشبك الصوفة وقول الجوهری ومنه حتی یقال اجیزوا آل صوفانا وهم والصواب آل صفوانا وهم قوم من بنی سعد بن زید مناة قال ابوعبیدة حتی یجوز القائم بذلك من آل صفوان والبیت للاوس بن مغراء و صدره ولا یریمون فی التعریف موقفهم .

وقال قوم انهم سموا صوفیة نسبة لهم انی ظاهر اللبسه و کون اشتقاقها من الصوف بناء علی انهم اختاروا لبس الصوف لکونه ارفق ولکونه کان لباس الانبیاء علیهم السلام .

ویشهد علی ذلك ما نقلناه آنفاً من قول امیر المؤمنین علیه السلام والجنید والرودباری ان الصوفی من لبس الصوف علی الصفا الی آخره وما فی باب ذم الدنیا والزهد عنها من اصول الکافی مسنداً عن ابی ابراهیم علیه السلام قال قال ابوذر رحمة الله علیه الدنیا جزی الله عنی مذمة بعد رغیفین من الشعیر اتغذی باحدهما و اتعشی بالاخر و بعد شملتی الصوف اتزر باحدیهما وارتدی بالاخری ویدل علی ذلك ماروی فی العوارف مسنداً عن انس بن مالك قال کان رسول الله یجیب دعوة العبد تواضعاً ویرکب الحمار غیر مستنکف ویلبس الصوف غیر متکلف .

وقال الحسن البصری لقد ادرکت سبعین بدریاً کان لباسهم الصوف ووصفهم ابوهریرة وفضالة بن عبید فقال کانوا یخرون من الجوع حتی تحسبهم الاعراب مجانین وکان لباسهم الصوف حتی ان بعضهم کان یعرق فی ثوبه فیوجد منه رایحة الضان اذا اصابه الغیث و قال بعضهم انه لیؤذینی ریح هؤلاء اما یؤذیك ریحهم یخاطب رسول الله صلی الله علیه وسلم بذلك .

وروی ان عیسی علیه السلام کان یلبس الصوف والشعر ویأکل من الشجر و یبیت حیث

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

امسی وروی عن ابن مسعود قال قال رسول‌الله یوم کلم‌الله موسی کان علیه جبة من صوف وقلنسوة من صوف و نعلاه من‌جلد .

وما روی عن اهل‌البیت علیهم‌السلام ان رسول‌الله قال خمسة لا اترکها حتی‌تکون سنة من بعدی ارکب‌الحمارو یردفنی آخرواسلم علی‌الصغیروالبس‌الصوف وآکل‌مع‌العبید واجلس‌علی‌الارض وآکل علیها .

وروی‌السیدبهاءالدین علی بن‌عبدالحمیدالنیلی‌مرسلامن‌النبی‌انه قال سیدالعمل‌الجوع و سیدالقول‌الفکر و ذل‌النفس لباس‌الصوف علیکم بلباس‌الصوف تجدون حلاوةالایمان فی‌قلوبکم‌علیکم‌بلباس‌الصوف تجدون قلةالاکل‌علیکم بلباس‌الصوف تورث‌فی‌القلب‌التفکر والتفکریورث‌الحکمة والحکمة تجری فی‌الجوف مجری‌الدم و من اکثرالفکرقل طعمه و من‌قل تفکره کثرطعمه وعطب‌بدنه وقسی قلبه والقلب‌القاسی بعید من‌الله بعید من‌الجنةقریب من‌النار .

ونقل‌البیهقی عن‌عبدالله بن‌مسعود انه‌قال کانت‌الانبیاء یرکبون‌الحمارو یلبسون‌الصوف ویحلبون‌الشاة .

قال‌السهروردی‌فی‌العوارف فکان اختیارهم لبس‌الصوف لترکهم‌زینةالدنیاوقناعتهم بسدالجوعة وسترالعورة واستغراقهم فی‌امرالاخرةفلم یتفرغوا لملاذالنفوس‌وراحاتهالشدة شغلهم بخدمة مولاهم و انصراف همهم الی امرالاخرة و هذاالاختیار یلائم و یناسب من حیث‌الاشتقاق لانه یقال تصوف اذا لبس‌الصوف کما یقال تقمص اذا لبس‌القمیص ولماکان حالهم بین سیروطیرلتقلبهم فی‌الاحوال وارتقائهم من عال الی اعلی منه لایقیدهم وصف ولا یحبسهم نعت و ابواب‌المزید علماً و حالا علیهم مفتوحة بواطنهم معدن‌الحقایق و مجمع‌العلوم فلما تعذرتقیدهم بحال تقیدهم لتنوع وجدانهم و تجنس مزیدهم نسبوا الی ظاهراللبسه وکان ذلك ابین فی‌الاشارة الیهم و ارعی الی حصر وصفهم لان لبس‌الصوف کان غالباً علی‌المتقدمین من سلفهم .

و ایضاً لان حالهم حال‌المقربین کما سبق ذکره ولما کان‌الاعتزاء الی‌القرب و عظم الاشارة الی قرب الله تعالی امر صعب بغیر کشفه و الاشارة الیه وقعت الی زیه سرا لحالهم وغیرة علی‌عزیزمقامهم ان تکثرالاشارة الیه وتتداوله‌الالسنة فکان هذا اقرب الی‌الادب والادب فی‌الظاهروالباطن والقول والفعل عماد امرالصوفیة وفیه معنی آخر و هوان نسبتهم الی‌اللبسه تنبئی عن تقللهم من‌الدنیا و زهدهم فیما تدعوالنفس الیه بالهوی من‌الملبوس‌الناعم حتی ان‌المبتدی‌المریدالذی یؤثرطریقهم ویحب الدخول فی‌امرهم‌یوطن نفسه علی التقشف والتقلل و یعلم ان‌المأکول ایضاً من جنس‌الملبوس فیدخل فی طریقهم علی بصیرة و هذا امر مفهوم معلوم عن‌المبتدی والاشارة الی شیء من حالهم فی تسمیتهم بذلك ابعد من فهم ارباب‌البدایات فکان تسمیتهم بهذا انفع واولی .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وایضاً غیرهذاالمعنی مما یقال انهم سموا صوفیة لذلك یتضمن دعوی واذاقیل سموا صوفیة للبسهم الصوف کان ابعد من الدعوی و کل ماکان ابعد من الدعوی کان الیق بحالهم .

وایضاً لان لبس الصوف حکم ظاهر علی الظاهر من امرهم ونسبتهم الی امر اخر من حال او مقام امر باطن والحکم بالظاهر اوفق و اولی فالقول بانهم سمعوا صوفیة للبسهم الصوف الیق واقرب الی التواضع وقریب بهذاالقول فی الاشتقاق والنسبة ماذکره بعض اهل العلم ان هذه النسبة الی الصوفة وهی المرمیة التی لایرغب فیهاولا یلتفت الیها فیقال صوفی نسبة الی الصوفة کما یقال کوفی نسبة الی الکوفة والمعنی المقصودبه قریب ویلایم الاشتقاق لانهم لما اثروا الذبول والخمول و التواضع والانکسار والتخفی والتواری کانوا کالخرقة الملقاة .

وعن السمعانی فی کتاب الانساب انه قال اختلفوا فی هذه النسبة فمنهم من قال من الصفا والصفوة ومنهم من قال من بنی صوفة

والعجب من القشیری قال فی الرسالة ولایشهد لهذا الاسم اشتقاق من جهة العربیه ولاقیاس والظاهر انه لقب ومن قال اشتقاقه من الصفا او من الصفوة فبعیدمن جهة القیاس اللغوی قال و کذلك من الصوف لانهم لم یختصوابلبسه .

وقال عبدالرحمن بن خلدون فی تاریخه بعدنقله مانقلناه عن القشیری قلت والاظهر ان قیل بالاشتقاق انه من الصوف وهم فی الغالب مختصون بلبسه لما کانواعلیه من مخالفة الناس فی لبس فاخر الثیاب الی لبس الصوف فلما اختص هؤلاء بمذهب الزهد و الانفراد عن الخلق والاقبال علی العبادة اختصوابأخذ مدرکه لهم .

قول یکفی فی الاضافة ادنی مناسبة و ملابسة فکیف بعد ما ذکرناه من الشواهد کما لایخفی علی المتبع فی وجوه الانساب والعالم بحقایق الاشتقاق .

وقیل سموا صوفیة لانهم فی الصف الاول بین یدی الله عزوجل بارتفاع همهم و اقبالهم علی الله تعالی بقلوبهم ووقوفهم بسرائرهم بین یدیه .

وقیل کان هذا الاسم فی الاصل صفوی نسبة الی الصفا فاستثقل ذلك وجعل صوفیا بتقدیم الواو .

وقیل سموا صوفیة نسبة الی الصفةالتی کانت مسقفة بجرید النخل فی مسجدالرسول لفقراء والمهاجرین علی عهده و هذا وان کان لایستقیم من حیث الاشتقاق اللغوی ولکن صحیح من حیث المعنی لان الصوفیة یشاکل حالهم حال اولئك لکونهم مجتمعین متالفین مصاحبین لله وفی الله کاصحاب الصفة و کانوا نحواً من اربعمائة رجل لم تکن لهم مساکن بالمدینة ولاعشائر جمعوا انفسهم فی المسجد کاجتماع الصوفیة قدیماً وحدیثا فی الزوایا والربط وکانوا لا یرجعون الی زرع ولا الی ضرع ولاالی تجارة کانوایحتطبون ویرضخون النوی بالنهار وباللیل یشتغلون بالعبادة وتعلم القرآن وتلاوته و کان رسول الله یواسیهم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ویحث الناس علی مواساتهم ویجلس ویأکل معهم وکان رسول الله صلی‌الله علیه و سلم اذا صافحهم لا ینزع یده من ایدیهم وکان یغرقهم علی اهل الجدة والسعة یبعث مع واحد ثلاثة ومع الاخر اربعةوکان سعد بن معاذ یحمل‌الی بیته منهم ثمانین‌یطعمهم وقال‌ابوهریرة لقد رایت سبعین من اهل الصفة یصلون فی ثوب واحد منهم من‌لایبلغ رکبتیه فاذا رکع احدهم‌قبض بیدیه مخافة ان‌تبدو عورته

وقال بعض اهل الصفة جئنا جماعة الی رسول الله وقلنا یا رسول الله حرق بطوننا التمرفسمع بذلك رسول‌الله(ص) فصعد المنبر ثم قال ما بال اقوام یقولون احرق بطوننا التمر اما علمتم ان هذا التمرهوطعام اهل‌المدینة وقد واسونا به و واسیناکم مما واسونا به والذی نفس محمد بیده ان منذشهرین لم یرتفع من بیت رسول‌الله دخان للخبز ولیس لهم الا الاسودان الماءوالتمر .

وقال ابن عباس‌وقف رسول الله یوماً علی اهل الصفة فرای فقرهم وجهدهم وطیب قلوبهم فقال ابشروا یااصحاب الصفة فمن بقی منکم علی النعت الذی انتم‌علیه الیوم‌راضیاً بما هو فیه فانه من رفقائی یوم القیمة .

وقیل کان من‌الصوفیة طائفة‌بخراسان‌یأوون الی الکهوف والمغارات ولایسکنون القری‌والمدن‌یسمونهم‌فی‌خراسان شکفتیه لان‌شکفت اسم‌الغار‌ینسبونهم‌الی‌الماوی‌والمستقر واهل الشام یسمونهم جوعیة والله تعالی ذکر فی القران طوایف الخیر والصلاح فسمی قوماً ابرار او آخرین مقربین ومنهم الصابرون والصادقون والذاکرون والمحبون واسم الصوفی مشتمل علی جمیع المتفرق فی هذه الاسماء المذکورة

اقول‌قد ربت الحافظ ابو نعیم‌فی کتابه المسمی‌بحلیة اصحاب‌الصفة‌علی حروف‌المعجم وذکر من اسماء مشاهیرهم سلمان الفارسی واباذر وعمار د صهیب و بلال و اباهریره و خباب‌بن الارت و خدیفة بن الیمان واباسعید الخدری وبشر بن الخصاصیة و ابو مویهبه مولا رسول الله کان هؤلاء ازهدهم واعلمهم و اعملهم‌بالکتاب والسنة فی عهد رسول الله لانهم کانوا یلبسون الصوف وخاطوا ثیابهم بالا غصان الدقیقة من الشجر وقد نزل فیهم آیات‌بینات منها قوله تعالی فی اواخر سورة البقرة **للفقراء الذین احصروافی‌سبیل الله لایستطیعون ضرباً فی‌الارض یحسبهم الجاهل‌اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لایسئلون الناس الحافاً وماتنفقوا من خیرفان الله به علیم .**

فی تفسیر مجمع البیان قال ابو جعفر علیه السلام نزلت الایة فی اصحاب الصفة و وکذلك رواه الکلبی‌عن ابن عباس وهم‌نحو من اربعمأة رجل‌لم یکن لهم مساکن‌بالمدینة ولا عشائر یأوون الیهم فجعلوا انفسهم‌فی‌المسجد وقالوانخرج فی کل سریة یبعثها رسول الله فحث الله الناس علیهم و کان الرجل اذا اکل وعنده فضل اتاهم به اذا امسی .

وفی التفسیر الکبیر لفخر الدین الرازی نزلت فی فقرآء المهاجرین وکانو انحو

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اربعمأةوهم اصحاب الصفة لم يكن لهم مسكن ولاعشاير بالمدينة وكانوا ملازمين للمسجد ويتعلمون القران ويصومون ويخرجون فى كل غزوة ومنها قوله تعالى فى سورة انعام **ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشى يريدون وجهه ماعليك من حسابهم من شىء ومامن حسابك عليهم من شىءفتطردهم فتكون من الظالمين وكذلك فتنا بعضهم ببعض ليقولوا اهؤلاء من الله عليهم من بيننا اليس الله باعلم بالشاكرين .**

ايتان فى تفسير مجمع البيان روى الثعلبى باسناده عن عبدالله بن مسعود قال مر الملأ من قريش على رسول الله وعنده صهيب وخباب وبلال وعمار وغيرهم من ضعفاء المسلمين فقالوا يامحمد رضيت بهؤلاء من قومك افنحن نكون تبعاً لهم اهؤلاء الذين من الله عليهم اطردهم عنك فلعلك ان تطردهم اتبعناك فانزل الله تعالى ولاتطرد الى آخره .

و قال سلمان و خباب فينا نزلت هذه الاية جاء الاقرع بن حابس التميمى و عيينة بن حصين الفزارى وذووهم من المؤلفة قلوبهم فوجدوا النبى صلى الله عليه وسلم قاعداً مع البلال وصهيب و عمار و خباب فى ناس من ضعفاء المؤمنين فحقروهم فقالوا يا رسول الله لو نحيت هؤلاء عنك حتى نخلو بك فان وفود العرب تأتيك فنستحيى ان يرونا مع هؤلاء الاعبد ثم اذا انصرفنا فان شئت فاعدهم الى مجلسك فاجابهم النبى الى ذلك فقالا له اكتب لنا بهذا على نفسك كتاباً فدعا بصحيفة واحضر علياً ليكتب قال ونحن قعود فى ناحية اذ نزل جبرئيل بقوله ولا تطرد الى قوله اليس الله باعلم بالشاكرين فنحى رسول الله الصحيفة واقبل علينا ودنونا عنه و هو يقول كتب ربكم على نفسه الرحمة فكنا نقعد معه فاذا اراد ان يقوم قام و تركنا فانزل الله عزوجل **واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم** الاية قال فكان رسول الله يقعد معنا ويدنو حتى كادت ركبتنا تمس ركبته فاذا بلغ الساعة التى يقوم فيها قمنا وتركناه حتى يقوم وقال لنا الحمد لله الذى لم يمتنى حتى امرنى ان اصبر نفسى مع قوم من امتى معكم المحيا ومعكم الممات .

وفى تفسير الفخر الرازى قريب من هذا ومنها قوله عزوجل فى سورة الكهف **واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة والعشى يريدون وجهه ولاتعد عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا ولاتطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هويه وكان امره فرطاً .**

فى تفسير المجمع نزلت الاية فى سلمان وابى ذر وصهيب و عمار وخباب و غيرهم من فقراء اصحاب النبى وذلك ان المؤلفة قلوبهم جاؤا الى رسول الله عينية بن حصين والاقرع بن حابس وذووهم فقالوا يا رسول الله ان جلست صدر المجلس ونحيت عنا هؤلاء و ارواح ضانهم و كانت عليهم جباب الصوف جلسنا نحن اليك و اخذنا عنك فلا يمنعنا من الدخول عليك الا هؤلاء فلما نزلت الاية قام النبى يلتمسهم فاصابهم فى مؤخر المسجد يذكرون الله

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عزوجل فقال الحمدلله الذى لم يمتنى حتى امرنى ان اصبر نفسى مع رجال من امتى معكم المحيا ومعكم الممات .

فى ان سورة الكهف تشتمل على جمل من حكايات الصوفية منها قصة اصحاب الكهف

واعلم ان هذه السورة المباركة تشتمل على جمل من حكايات الصوفية منها حكاية اصحاب الصفة وقد عرفتهم ومنها حكاية اصحاب الكهف ومنها حكاية موسى مع العالم ومنها حكاية ذى القرنين .

اما قصة اصحاب الكهف و الرقيم قال الله تعالى **ام حسبت ان اصحاب الكهف و الرقيم كانوا من آياتنا عجباً اذاوى الفتية الى الكهف فقالوا ربنا آتنا من لدنك رحمة وهيئى لنا من امرنا رشداً فضربنا على اذانهم فى الكهف سنين عدداً ثم بعثناهم لنعلم اى الحزبين احصى لما لبثوا امدا** الى آخر القصة وقصتهم طويلة ترشد صاحب المواد القابلة والذوق السليم الى مقامات العارفين ومنازل السائرين .

الكهف المغارة فى الجبل الا انه واسع فاذا صغر فهو غار والمراد به كهف الجبل الذى اوى اليه القوم الذى قص الله اخبارهم .

والرقيم اصله من الرقم وهو الكتابة قال رقمت الكتاب ارقمته فهو فعيل بمعنى مفعول كالجريح والقتيل .

ومنه الرقم فى الثوب لانه خط يعرف به ثمنه والارقم الحية لما فيه من الخطوط .

واختلف فى معنى الرقيم قال فى القاموس هو قرية اصحاب الكهف او جبلهم او كلبهم او الوادى او الصخرة او لوح رصاص نقش فيه نسبهم واسمائهم ودينهم ومم هربوا وفى مراصد الاطلاع للياقوت الحموى الرقيم بفتح اوله وكثر ثانيه قيل هو لوح رصاص فيه مكتوب اسماء اهل الكهف وقصتهم وبقرب البلقاء موضع يقال له الرقيم يزعم بعضهم ان اهل الكهف كانوا به والصحيح انه ببلاد الروم .

وقد روى عن ابن عباس ان الرقيم اسم الكهف والكهف من عمورية بينه وبين طرسوس عشرة ايام وقيل غير ذلك انتهى كلام .

وفى تفسير المجمع قيل انه اسم الوادى الذى كان فيه الكهف عن ابن عباس والضحاك .

وقيل الكهف غار فى الجبل والرقيم الجبل نفسه عن الحسن .

وقيل الرقيم القرية التى خرج منها اصحاب الكهف عن كعب والسدى .

وقيل هو لوح من حجارة كتبوا فيه قصة اصحاب الكهف ثم وضعوه على باب الكهف عن سعيد بن جبير واختاره البلخى والجبائى .

وقيل ذلك اللوح فى خزائن الملوك لانه من عجائب الامور .

و قيل جعل كتاب ولذلك الكتاب خبر فلم يخبر الله تعالى عما فيه عن ابن زيد و قيل ان اصحاب الرقيم هم النفر الثلثة الذين دخلوا فى غار فانسد عليهم فقالوا ليدع الله تعالى كل واحد

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

منا يعمله حتى يفرج الله عنا ففعلوا فنجاهم الله ورواه النعمان بن بشير مرفوعاً وستذكر قصتهم بعد قصة اصحاب الكهف عند ذكر كرامات الاولياء .

وقالوا ايضاً ان اصحاب الكهف قوم آمنوا بالله وكانوا يخفون الاسلام خوفاً من ملكهم وكان اسم الملك دقيانوس واسم المدينة اقسوس وكان ملكهم يعبد الاصنام و يدعو اليها و يقتل من خالفه .

و قيل انه كان مجوسياً يدعو الى دين المجوس والفتية كانوا على دين المسيح و قيل انهم كانوا قبل بعث عيسى .

وفي تفسير الفخر الرازي فقيل انهم كانوا قبل موسى وان موسى ذكرهم في التوراة ولهذا السبب سألوا عنهم .

وقيل انهم دخلوا الكهف قبل المسيح واخبر المسيح بخبرهم ثم بعثوا في الوقت الذي بين عيسى ومحمد عليهما السلام .

و قيل انهم دخلوا الكهف بعد المسيح و قال قوم انهم لم يموتوا ولا يموتون الى يوم القيمة .

وقيل كانوا من خواص الملك وكان يسر كل واحد منهم ايمانه عن صاحبه واسروا التوحيد واظهروا الشرك و كانوا يحضرون معهم الى عبادة الاصنام ولم يعلم احد بدينهم ولا يعلم كل منهم دين صاحبه حتى ملوا عن موافقة دقيانوس وقومه فخرجوا من القرية فراراً منهم واظهروا قصد الصيد فاتفق ان كان خروجهم في يوم واحد فتلاحقوا في البادية فتساءلوا عن شأنهم وخروجهم كل عن الاخر فاخذوا المواثيق و اظهر كل دينه و قصده فعرفوا انهم كانوا على دين واحد وقصد واحد فتوافقوا في السير ومروا براع .

وفي مجمع البيان قال ابن عباس واكثر المفسرين انهم هربوا من ملكهم ليلا فمروا براع معه كلب فتبعهم على دينهم ومعه كلبه .

و قيل انهم مروا بكلب فتبعهم فطردوه فعاد ففعلوا ذلك مراراً فقال لهم الكلب ما تريدون مني لاتخشوا خيانتي فانا احب اولياء الله فناموا حتى احرسكم .

وقيل كان ذلك الكلب صيدهم .

وفي تفسير الفخر الرازي انه تعالى قال ومايعلمهم الاقليل وهذا يقتضي انه حصل العلم بعدتهم لذلك القليل كان علي بن ابيطالب رضي الله عنه يقول كانوا سبعة واسمائهم هذا يمليخا مكسلمينا مسلينا وهؤلاء الثلاثة كانوا اصحاب يمين الملك وكان عن يساره مرنوس ودبرنوس وسادنوس وكان الملك يستشير هؤلاء الستة في مهماته والسابع هو الراعي الذي وافقهم لما هربوا من ملكهم واسم كلبهم قطمير وكان ابن عباس يقول انا من اولئك العدد القليل وكان يقول انهم سبعة وثامنهم كلبهم .

وفي تفسير الجمع عند قوله وما يعلمهم الا الله قال ابن عباس وهذا من قول تمليخا و

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

هورئیس اصحاب الکهف .

وفی القاموس واصحاب الکهف مکسلمینا املیخامرطوکش بوالس سانیوس بطینوس کشفوطط .

وقیل ملیخا مکسینا مرطوس بوالس اربطانس اوفوس کید سلططیوس .

وقیل مکسلمینا یملیخا مرطونس بینونس ساربونس کشفططوش ذونواس .

وقیل مکسلمینا املیخا مرطونس بوانس سادینوس بطینوس کشفوطط .

وقال مکسلینا تملیخا مرطونس بینونس سارینونس ذونوانس کشفیططط نونس .

وفی آخر روضة الکافی مرفوعاً قال قال ابوعبدالله لرجل ماالفتی عندکم فقال له الشاب فقال لاالفتی المؤمن ان اصحاب الکهف کانوا شیوخاً فسماهم الله عزوجل فتیة بایمانهم .

و فی باب تاریخ مولدالنبی من الکافی عن ابیعبدالله قال ان مثل ابی طالب مثل اصحاب الکهف اسروا الایمان واظهروا الشرك فاتاهم الله اجرهم مرتین و فیه ایضاً عند باب التقیة باسناده عن ابیعبدالله قال (ع) مابلغت تقیة احد تقیة اصحاب الکهف ان کانوا لیشهدون الاعیاد ویشدون الزنانیر فاعطاهم الله اجرهم مرتین .

وفی مجمع البیان وجملة امرهم وحالهم علی ماقاله المفسرون انهم لماهربوا من ملکهم ودخلوا الکهف امر الملك ان یسد علیهم باب الکهف ویدعوهم کماهم فی الکهف حتی یموتوا عطشاً وجوعاً ولیکن کهفهم الذی اختاروه قبراً لهم و هو یظن انهم ایقاظ ثم ان رجلین مؤمنین کتباشان الفتیة وانسابهم واسمائهم وخبرهم فی لوح من رصاص و جعلاه فی تابوت من نحاس و جعلا التابوت فی البنیان الذی بنوا علی باب الکهف و قالا لعل الله یظهر علی هؤلاء الفتیة قوماً مؤمنین قبل یوم القیمة فیعلموا خبرهم حین یقرؤن هذا الکتاب ثم انقرض اهل ذلك الزمان وخلقت بعدهم قرون وملوك کثیرة وملك اهل تلك البلاد رجل صالح یقال له ندلیس و قیل بتدوسیس و تحزب الناس فی ملکه احزاباً منهم من یؤمن بالله و یعلم ان الساعة حق

ومنهم من یکذب فکبر ذلك علی الملك الصالح و شکی الی الله وتضرع و قال ای ربی قدتری اختلاف هؤلاء فابعث لهم آیة تبین لهم بها ان البعث حق و ان الساعة حق لاریب فیها فالقی الله فی نفس رجل من اهل ذلك البلد الذی فیه الکهف ان یهدم البنیان الذی علی فم الکهف فیبنی به حظیرة لغنمه ففعل ذلك و بعث الله الفتیة من نومهم فارسلوا احدهم لیطلب لهم طعاماً فاطلع الناس علی امرهم و بعثوا الی الملك الصالح یعلمونه الخبر لیجعل القدوم علیهم و ینظر الی آیة من آیات الله جعلها الله فی ملکه فلما بلغه الخبر حمدالله و رکب معه اهل مدینته حتی اتوا الکهف ولما دخل الملك علیهم مع الناس و جعلوا یسئلونهم سقطوا میتین فقال الملك ان هذا الامر عجیب فیما یرون فامر الملك المؤمن واولیاء اصحاب الکهف من المؤمنین لنتخذن علیهم مسجداً وموضعاً للعبادة والسجود لله تعالی .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وقدروی ایضاً ان اصحاب الکهف لما دخل الیهم صاحبهم و اخبرهم بما کانوا عنه غافلین من مدة مقامهم سألوا الله ان یعیدهم الی حالتهم الاولی فاعادهم الیها و حال بین من قصدهم و بین الوصول الیهم بان اضلهم عن الطریق الی الکهف الذی کانوا فیه فلم یهتدوا الیه .

و فی تفسیر الفخر الرازی ان ذلك الرجل لما ذهب الی السوق لیشتری الطعام و اخرج الدراهم لثمن الطعام قال صاحب الطعام هذه النقود غیر موجودة فی هذا الیوم و انها کانت موجودة قبل هذا الوقت بمدة طویلة ودهر داهر فلعلك وجدت کنزاً واختلف الناس فیه و حملوا ذلك الرجل الی ملك البلد فقال الملك من این وجدت هذه الدراهم فقال بعت بها امس شیئاً من الثمر وخرجنا فراراً من الملك دقیانوس فعرف ذلك الملك انه ماوجد کنزاً و ان الله بعثه بعد موته وان وعد الله حق بالبعث والحشر والنشر .

روی ان ملك ذلك الوقت کان ممن ینکر البعث الا انه کان مع کفره منصفاً فجعل الله امر الفتیته دلیلا للملك .

واقول ولایمتنع عقلا بقائهم فی تلك المدة قال ابن سینا فی الفصل العاشر من المقالة الثانیة من الفن الاول فی کتاب الشفا و من لایشعر بالزمان کاصحاب الکهف فانهم لما لم یشعروا بالحرکات التی بین ان ابتداء القائهم انفسهم للاستراحة بالنوم وان انتباههم لم یعلموا انهم زادوا علی یوم واحد وقد حکی المعلم الاول ایضاً ان قوماً من المتألهین عرض لهم شبیه بذلك ویدل التاریخ علی انهم کانوا قبل اصحاب الکهف .

وفی المجمع ایضاً عند قوله ولملئت منهم رعباً ولایمتنع ان الکفار لما اتوا باب الکهف فزعوا من وحشة المکان فسدوا باب الکهف لیهلکوا فیه وقیل انه کانت اظفارهم قد طالت و کذلك شعورهم فلذلك یأخذ الرعب منهم وهذا لایصح لقوله سبحانه حکایة عنهم لبثنا یوماً او بعض یوم .

وروی سعید بن جبیر عن ابن عباس قال غزوت مع معاویة نحو الروم فمروا بالکهف الذی فیه اصحاب الکهف فقال معاویة لو کشف لنا عن هؤلاء فنظرنا الیهم فقلت له لیس هذا لك فقد منع ذلك من هو خیر منك قال الله تعالی لواطلعت علیهم لولیت منهم فراراً ولملئت منهم رعباً فقال معاویة لاانتهی حتی اعلم علیهم فبعث رجالا فلما دخلوا الکهف ارسل الله علیهم ریحاً احرقتهم وفی الکشاف ذکر ایضاً هذه الحکایة .

وفی تصویر باب الکهف ومحل الکهف الی ای جهة مع قوله سبحانه و تری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین واذا غربت تقرضهم ذات الشمال اشکال فقال اکثر المفسرین ان الکهف فی جهة قطب الجنوب و باب الکهف کان مفتوحاً الی جانب قطب الشمال فاذا طلعت الشمس کانت علی یمین الکهف واذا غربت کانت علی شماله وتزاور بمعنی تمیل وتقرض ای تعدل وذات تأنیث ذو صفة اقیمت مقام الموصوف فحاصل المعنی و تری الشمس انها المخاطب لو کنت حاضراً عند طلوعها تمیل عن کهفهم جهة ذات الیمین و اذا غربت تعدل عن سمت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

رؤسهم الی جهة الشمال .

والتحقیق انه لاتفاوت بین ان یکون الکهف فی جهة الجنوب و بابه الی جهة الشمال وبالعکس وتصویر ذلك ان یقال و تری الشمس اذا طلعت تمیل عن کهفهم ذات الیمین ای الی الجهة من الکهف ذات یمین الواقف داخل الکهف مقبلا علی الباب اوخارج الکهف مدبراً عن الباب هذا اذا کان الکهف واقعاً فی جهة الجنوب و بابه الی جهة الشمال و بالعکس ان کان واقعاً فی جهة الشمال و بابه الی جهة الجنوب او عن جهة ذات یمین الواقف خارج الکهف مدبراً عن الباب اوداخل الکهف مقبلا الی الباب اذا کان الکهف واقعاً فی جهة الجنوب و بابه الی جهة الشمال و بعکس ذلك اذا کان الکهف فی جهة الشمال و بابه الی الجنوب اوالمعنی و تری الشمس اذا طلعت حال کونها فی جهة ذات یمین الواقف واذا غربت تقرضهم الی ذات الشمال اوعن ذات الشمال اوفی ذات الشمال اوحال کونها ذات الشمال وتصویرها بعد تصویر سوابقها غیر صعب وهم فی فجوة ای متسع من الکهف بحیث لایتاذون من حر الشمس ولا کرب الغار.

وقال الزجاج لیس المراد ذلك وانما المراد ان الشمس اذا طلعت منع الله ضوء الشمس من الوقوع و کذا القول حال غروبها و کان ذلك فعلا خارقاً للعادة و کرامة عظیمة خص الله تعالی بها واصحاب الکهف واحتج علی صحته بقوله ذلك من آیات الله ولو کان الامر کما ذکره اصحاب القول الاول من تصویر باب الکهف وجهته لکان ذلك امراً معتاداً مـألوفاً فلم یکن ذلك من آیات الله .

قال المسعودی رحمه الله تعالی فی کتاب مروج الذهب عند ذکره ملوك الروم مالفظه ثم ملك بعده یعنی الملك الماضی یعریس یعبدالاوثان ستین سنة وامعن فـی قتل النصرانیة وطلبهم ومن هذا الملك هرب اصحاب الکهف ثم قال بعد تعداده جمعاً من ملوك الروم ثم ملك بعده اوانیس وهوعلی دین النصرانیه ثم رجع عنها وهلك فی بعض حروبه و کان ملکه الی ان هلك اربع عشرة سنة و قیل ان فی ایامه استیقظ اصحاب الکهف من رقدتهم علی حسب مـا اخبر الله جل شأنه عنهم انهم بعثوا احدهم بورقهم الی المدینة و هذا الموضع من ارض الروم فی الشمال وللناس ممن عنی بعلم الفلك وازورار الشمس عن کهفهم فی حال طلوعها وغروبها الموضعهم من الشمال کلام کثیر وقد اخبر الله تعالی فی کتابه وتری الشمس الایة و کانوا من اهل مدینة افسس من ارض الروم انتهی کلام المسعودی .

هذا اجمال ماذکره القوم باعتبار التفسیر فی هذه الایة واما تأویلها علی ماقاله المحقق مولانا عبدالرزاق واعلم ان اصحاب الکهف هم السبعة الکمل القائمون بامر الحق دائماً الذین یقوم بهم العالم ولا یخلو عنهم الزمان علی عدالکواکب السیارة و طبقها فکـما سخرها الله تعالی فی تدبیر نظام عالم الصورة کما اشار الیه فالسابقات سبقاً فالمدبرات امراً علی التفاسیر و کل نظام عالم المعنی و تکمیل نظام الصورة الی سبعة انفس من السابقین کل ینتسب بحسب الوجود الصوری الی واحد منهم والقطب هو المنتسب الی الشمس .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

والكهف هو باطن البدن والرقيم ظاهره الذى انتقش بصور الحواس والاعضاء لن فسر باللوح الذى رقمت فيه اسمائهم .

والعالم الجسمانى ان جعل اسم الوادى الذى فيه الجبل والكهف .

والنفس الحيوانية ان جعل اسم الكلب .

والعالم العلوى ان جعل اسم قريتهم على اختلاف الاقوال فى التفاسير و منهم الانبياء السبعة المشهورون المبعوثون بحسب القرون والا دوار وان كان كل نبى منهم على ذكر وهم آدم وادريس ونوح وابراهيم و موسى وعيسى ومحمد عليهم السلام لانه السابع المخصوص بمعجزة انشقاق القمرای انفلاقه عنه بظهوره فى دورة ختم النبوة و كمل به الدين الالهى كما اشار اليه بقوله ان الزمان قداستدار كهيئة يوم خلق الله السموات والارض اذ المتاخر بالزمان والظهور ای الوجود الحسى هو الحائز لصفات الكل و كمالاتهم كالانسان بالنسبة الى ساير الحيوانات .

ولهذا قال كان بنيان النبوة قدتم وبقى منه موضع لبنة واحده فكنت انا تلك اللبنة وقد اتفق الحكماء المتألهة من قدماء الفرس ان مراتب العقول والارواح على مذهبهم فى التنازل تتضاعف اشراقاتها فكل ماتاخر فى الرتبة كان حظه من اشراقات الحق وانواره وسبحات اشعة وجهه و اشراقات انوار الوسايط اوفر وازيد فكذا فى الزمان فهو الجامع الحاصر لصفات الكمل و كمالاتهم الحاوى لخواصهم ومعانيهم مع كماله الخاص به اللازم للهيئة الاجتماعية كما قال بعثت لاتمم مكارم الاخلاق و من هذا ظهر تقدم عليهم بالشرف والفضيلة ومن جهة ان ابراهيم عليه السلام كان مظهر التوحيد الاعظمى الذاتى و كان هو الوسط فى الترتيب الزمانى بمنزلة الشمس فى الرتبة كان قطب النبوة ولزمهم كلهم اتباعه وان لم يظهر فى المتقدمين عليه بالزمان كارتباط الكواكب الستة فى سيرها بها ولكن لا كالقمر فمتبعه بالحقيقة محمد عليه الصلوة والسلام .

و اعلم ان للارواح فى عالمها مراتب متعينة و صفوف مترتبة و استعدادات متفاوتة متهيئة فى الازل بمحض العناية الاولى والفيض الاقدس فاهل الصف الاول هم السابقون المفردون المقربون المحبوبون المخصوصون بفضل عنايته وسابقة كرامته المتعارفون بنوره المتحابون فيه والباقون يتباينون فى الدرجات وبحسب تقاربها و تباعدها يتعارفون ويتناكرون فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف الى اخر الصفوف فلها مراكز ثابتة واصول راسخة فى العالم العلوى و عند التعلق بالابدان يتفاوت درجات كمالاتها وغاية سعاداتها بحسب مالها من الاستعداد الاول المخصوص بكل منها من مباديها فى الازل كما قال عليه السلام الناس معادن كمعادن الذهب والفضة حتى انتهت الدرجات فى العلو الى الفناء فى التوحيد الذاتى فبهذا الاعتبار يكون محمد عليه الصلوة عين ادم بل عين السبعة و كذا باعتبار كونه جامعا لصفاتهم كما قيل انه سئل ابويزيد رحمة الله عليه انت من السبعة فقال

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

انا السبعة وباعتبار علو مرتبته ومكانته وسبقه فى القدم وارتفاع درجة كماله وفضيلته كان اقدمهم واولهم وافضلهم كما قال اول ماخلق الله نورى و كنت نبياً وادم بين الماء والطين فهو متقدم عليهم بالرتبة والعلية والشرف والفضيلة متأخر عنهم بالزمان و هو عينهم باعتبار السر والوحدة الذاتية فالحاصل ان اختلافهم و تباينهم روحاً و قلباً ونفساً لاينافى اتحادهم فى الحقيقة وكذا افتراقهم بالازمنة لاينافى معيتهم فى الازل والابدو عين الجمع كما قال تلك الرسل فضلنا بضعهم على بعض مع قوله لانفرق بين احد منهم .

ويجوز ان يكون المراد باصحاب الكهف روحانيات الانسان التى تبقى بعد خراب البدن.

و قول من قال ثلاثة اشارة الى الروح والعقل والقلب والكلب هى النفس الملازمة لباب الكهف .

ومن قال خمسة اشارة الى الروح والقلب والعقل النظرى والعقل العملى والقوة القدسية للانبياء التى هى الفكر لغيرهم ومن قال سبعة فتلك الخمسة مع السر والخفا والله اعلم .

قوله تعالى **اذاوى الفتية الى الكهف** اى كهف البدن بالتعلق به فقالوا بلسان الحال ربنا آتنا من لدنك اى من خزائن رحمتك التى هى اسماءك الحسنى رحمة كمالا يناسب استعدادنا ويقتضيه **وهيئ لنا من امرنا** الذى نحن فيه من مفارقة العالم العلوى والهبوط الى العالم السفلى للاستكمال **رشداً** استقامة اليك فى سلوك طريقك والتوجه الى جنابك اى طلبوا بالاتصال البدنى والتعلق بالات الكمال واسبابه الكمال العلمى والعملى **فضربنا على آذانهم** اى انمناهم نومة الغفلة عن عالمهم وكمالهم نومة ثقيلة لاينبههم صفير الخفير ولا دعوة الداعى الخبير فى الكهف البدن سنين ذوات عدد اى كثيرة او معدودة اى قليلة هى مدة انغماسهم فى تدبير البدن وانغمارهم فى بحر الطبيعة مشتغلين بها غافلين عما ورائها من عالمهم الى اوان بلوغ الاشد الحقيقى والموت الارادى او الطبيعى كما قال الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا ثم بعثناهم اى نبهناهم عن نوم الغفلة بقياس عن مرقد البدن ومعرفتهم بالله وبنفوسهم المجردة لنعلم اى ليظهر علمنا فى مظاهرهم او مظاهر غيرهم من سائر الناس اى الحزبين المختلفين فى مدت لبثهم وضبط غايته الذين يعينون المدة ام يكلون علمه الى الله فان الناس مختلفون فى زمان الغيبة يقول بعضهم يخرج احدهم على رأس كل الف سنة وهو يوم عندالله لقوله وان يوماً عندربك كالف سنة مما تعدون .

ويقول بعضهم على رأس كل سبعمأة عام او على رأس كل مأة و هو بعض يوم كما قالوا لبثنا يوماً او بعض يوم .

والمحققون المصيبون هم الذين يكلون علمه الى الله كالذين **قالوا ربكم اعلم بما لبثتم** ولهذا لم يعين رسول الله صلى الله عليه وقت ظهور المهدى عليه السلام و قال كذب الوقاتون **انهم فتية امنوا بربهم** ايماناً يقيناً علمياً على طريق الاستدلال و المكاشفة وزدناهم هدى اى هداية موصلة الى عين اليقين ومقام المشاهدة بالتوفيق **و ربطنا على**

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

قلوبهم قويناها بالصبر على المجاهدة وشجعناهم على محاربة الشيطان و مخالفة النفس وهجر المألوفات الجسمانية واللذات الحسية والقيام بكلمة التوحيد و نفى الهية الهوى و ترك عبادة صنم الجسم بين يدى جبار النفس الامارة من غير مبالات بهاحين عاتبتهم على ترك عبادة اله الهوى وصنم البدن واوعدتهم بالفقر والهلاك اذالنفس داعية الى عبادته وموافقته و تهيته اسباب حظوظه مخيفة للقلب من الخوف والموت او جسرناهم على القيام بكلمة التوحيد واظهار الدين القويم والدعوة الى الحق عند كل جبار هودقيانوس وقته كنمرود و فرعون وابى جهل واضرابهم ممن دان بدينهم واستولى عليه النفس الامارة فعبد الهوى اوادعى لطغيانه وتمرد انائيته و عدوانه الربوبية من غير مبالات عند معاتبته اياهم على ترك عبادة الصنم المجعول كما هو عادة بعضهم اوصنم نفسه كما قال فرعون ما علمت لكم من اله غيرى وانا ربكم الا على هؤلاء قومنا اشارة الى النفس الامارة وقواها لان لكل قوم الها تعبده وهو مطلوبها ومرادها والنفس تعبد الهوى كقوله افرايت من اتخذ الهه هويه اوالى اهل زمان كل من خرج منهم داعياً الى الله اذكل من عكف على شيء يهواه فقد عبده لولا يأتون عليهم اى على عبادتهم والهيتهم وتاثيرهم ووجودهم بسلطان بين اى حجة بينة دليل على فساد التقليد وتبكيت بان اقامة الحجة على الهية غير الله وتاثيره ووجوده محال كما قال ان هى الا اسماء سميتموها انتم واباؤكم ماانزل الله بها من سلطان اى اسماء بلا مسميات لكونها ليست بشيء **واذا اعتزلتموهم** اى فارقتم نفوسكم وقواها بالتجرد **ومايعبدون الاالله** من مراداتها و اهوائها **فاووا الى الكهف** الى البدن لاستعمال الا لات البدنية فى الاستكمال بالعلوم و الاعمال و انخزلوا فيه منكسرين مرتاضين كانهم ميتون بترك الحركات النفسانية والنزوات البهيمية والسطوات السبعية اى موتوا موتا ارادياً **ينشر لكم ربكم من رحمته** حيوة حقيقية بالعلم والمعرفة **ويهيىء لكم من امركم مرفقا** كما لاينتفع به بظهور الفضائل وطلوع انوار التجليات فتلتذون بالمشاهدات وتتمتعون بالكمالات كما قال تعالى اومن كان ميتاً فاحييناه وجعلناله نوراً يمشى به فى الناس وقال عليه السلام فى ابى بكر رضى الله عنه من اراد ان ينظر ميتاً يمشى على وجه الارض فينظر ابابكر اى ميتاً عن نفسه يمشى بالله اوواذا اعتزلتم قومكم ومعبوداتهم غير الله من مطالبهم المختلفة ومقاصدهم المتشتته واهوائهم المتفننة واصنامهم المتخذة فاووا الى كهوف ابدانكم وامتنعوا عن فضول الحركات والخروج فى اثر الشهوات واعكفوا على الرياضات **ينشر لكم ربكم من رحمته** زيادة كمال وتقوية ونصرة بالامداد الملكوتية والتأييدات القدسية فيبلغكم عليهم ويهيىء لكم ديناً وطريقاً ينتفع به وقبولا يهتدى بكم الخلائق ناجين .

وفى الاوى الى الكهف عند مفارقتهم سر اخر يفهم من دخول المهدى فى الغار اذاخرج و نزل عيسى والله اعلم .

وفى نشر الرحمة وتهيئة المرفق من امرهم عند الاوى الى الكهف اشارة الى ان الرحمة

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الكامنة فی استعدادهم انما تنتشر بالتعلق البدنی والكمال بتهیاته **وتری الشمس** ای شمس الروح **اذا طلعت** ای ترقت بالتجرد عن غواشی الجسم وظهرت من افقه تمیل بهم من جهة البدن وميله ومحبته الی جهة **الیمین** ای جناب عالم القدس وطریق اعمال البر من الخیرات والفضائل والحسنات والطاعات وسیرة الابرار فان الابرار هم اصحاب الیمین **و اذا غربت** ای هوت فی الجسم واحتجبت به واختفت فی ظلماته وغواشیه وخمد نورها تقطعهم و تفارقهم کائنین فی جهة الشمال ای جانب النفس وطریق اعمال السوء فینهمکون فی المعاصی والسیئات والشرور والرذائل وسیرة الفجار الذین هم اصحاب الشمال **وهم فی فجوة منه** ای فی مجال متسع من بدنهم هو مقام النفس والطبیعة فان فیه متفسحا لا یصیبهم فیه نور الروح **واعلم** ان الوجه الذی یلی الروح من القلب موضع منور بنور الروح یسمی العقل وهو الباعث علی الخیر والمطرق لالهام الملك والوجه الذی یلی النفس منه مظلم بظلمة صفاتها یسمی الصدر وهو محل وسوسة الشیطان کما قال الذی یوسوس فی صدور الناس فاذا تحرك الروح واقبل القلب بوجهه الیه تنور وتقوی بالقوة العقلیة الباعثة المشوقة الی الکمال ومال الی الخیر والطاعة واذا تحرکت النفس واقبل القلب بوجهه الیها تکدر واحتجب عن نور الروح واظلم العقل ومال الی الشر والمعصیة وفی هاتین الحالتین تطرق الملك للالهام والشیاطین للوسواس وخلطوا عملاً صالحاً واخر سیأ وفی الایة لطیفة هی انه استعمل فی المیل الی الخیر الازورار عن الکهف وفی المیل الی الشر قرضهم ای قطعهم وذلك ان الروح یوافق القلب فی طریق الخیر ویامره به ویوافقه معرضاً عن جانب البدن وموافقاته ولا یوافقه فی طریق الشر بل یقطعه و یفارقة و هو منغمس فی ظلمات النفس و صفاتها الحاجبة ایاه عن النور و هو اشارة الی تلوینهم فی السلوك فان السالك مالم یصل الی مقام التمکین و بقی فی التلوین قد تظهر علیه النفس وصفاته فیحتجب عن نور الروح ثم یرجع ذلك ای طلوع نور الروح واختفائه من ایات الله التی یستدل بها ویتوصل منها الیه والی هدایته من یهدی الله بایصاله الی مقام المشاهدة والتمکین فیها فهو المهتد بالحقیقة لاغیر و من یضلل بحجبه عن نور وجهه فلا هادی له ولا مرشداً او من یهدی الله الیهم الی حالهم وتحسبهم ایقاظاً یا مخاطب لانفتاح اعینهم واحساساتهم وحرکاتهم الارادیة الحیوانیة وهم رقود بالحقیقة فی سنة الغفلة تراهم ینظرون الیك وهم لا یبصرون و نقلبهم ذات الیمین وذات الشمال ای تصرفهم الی جهة الخیر وطلب الفضیلة تارة والی جهة الشر ومقتضی الطبیعة اخری و کلبهم ای نفسهم باسط ذراعیه ای ناشرة قویتها الغضبیة والشهوانیة بالوصید ای بفناء البدن ولم یقل و کلبهم هاجع لانها لم ترقد بل بسطت القوتین فی فناء البدن ملازمة له لا تبرح عنه والذراع الایمن هو الغضب لانه اقوی واشرف واقبل لدواعی القلب فی تادیبه و الایسر هو الشهوة لضعفها وخستها لو اطلعت علیهم ای علی حقائقهم المجردة و احوالهم السنیة وما اودع الله فیهم من نوریة والسناء وما البسهم من العز والبهاء لولیت منهم فاراً لعدم اعتقادك بالنفوس المجردة واحوالها وعدم استعدادك لقبول کمالهم اولولیت منهم للفرار عنهم وعن معاملاتهم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لیملك الی اللذات الحسیة والامور الطبیعیة ولملئت منهم رعباً من احوالهم ورياضاتهم اولوا طلعت علیهم بعد الوصول الی الکمال وعلی اسرارهم و مقاماتهم فی الوحدة لاعرضت عنهم وفررت من احوالهم وملئت منهم رعباً لما الیسهم الله من عظمته و کبریائه واین الحدث من القدم رانی یسع الوجود العدم **و کذلك بعثناهم** ای مثل ذلك البعث الحقیقی والاحیاء المعنوی بعثناهم **لیتساءلوا بینهم** ای لیتبا حثوا بینهم عن المعانی المودعة فی استعدادهم من الحقایق المکنونة فی ذواتهم فیکملوا بابرازها واخراجها الی الفعل و هو اول الانتباه الذی تسمیه المتصوفة الیقظه **قال قائل منهم لم لبثتم** مرتأویله والمحققون منهم هم الذین **قالوا ربکم اعلم بما لبثتم فابعثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینة** هذا هو رمان استبصارهم واستفادتهم واستکمالهم والورق هو مامعهم من العلوم الاولیة التی لاتحتاج الی کسب اذبها تستفاد الحقایق الذهنیة من العلوم الحقیقیة والمعارف الالهیة والمدینة محل الاجتماع اذلا بد من الصحبة والتربیة اومدینة العلم من قوله علیه السلام انامدینة العلم وعلی بابها وانما بعثوا احدهم لان کمال الکل غیر موقوف علی التعلیم و التعلم بل الکمال الاشرف هو العلمی فیکفی تعلم البعض عن کل فرقة وتنبیه الباقین کما قال تعالی فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم **فلینظر ایها ازکی طعاماً** ای ای اهلها اطیب وافضل علما واتقی من الفضول واللغو والظواهر کعلم الخلاف والجدل والنحو وامثالها التی لاتتقوی ولاتکمل بها النفس کقوله لایسمن ولایغنی من جوع اذالعلم غذاء القلب کالطعام للبدن وهو الرزق الحقیقی الالهی ولیتلطف فی اختیار الطعام و من یشتری منه ای لیختر المحقق الزکی النفس الرشید السمت الفاضل السیرة النقی السریرة الکامل المکمل دون الفضولی الظاهری الخبیث النفس المتعالم المتصدر لافادة مالیس عنده لیستفید بصحبة ویظهر کماله بمجالسة ویستبصر بعلمه فیفیدنا اولیلطف فی امره حتی لایشعر بحالکم ودینکم جاهل من غیر قصد له ویشعرن بکم احداً من اهل الظاهر المحجوبین وسکان عالم الطبیعة المنکرین **وان اولئا اصحاب الکهف** بالقوی الروحانیة فالمبعوث هو الفکر والمدینة محل اجتماع القوی الروحانیة والنفسانیة والطبیعة والذی هو ازکی طعاماً العقل دون الوهم والخیال والحواس لان کل مدرك له طعام والرزق هو العلم النظری علی کلا التقدیرین ولا یشعرن بکم احداً من القوی النفسانیة **انهم ان یظهروا ای یغلبوا** علیکم یرجموکم بحجارة الاهواء والدواعی من الغضب والشهوة وطلب اللذة فیقتلوکم بمنعکم عن کمالکم او یعیدوکم فی ملتهم باستیلاء الوهم و غلبة الشیطان والامالة الی الهوی وعبادة الاوثان و علی التاویل الاول ظهور العوام واستیلاء المقلدة والحشویة المحجوبین واهل الباطل المطبوعین ورجمهم اهل الحق ودعوتهم ایاهم الی ملتهم ظاهر کما کان فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم وکذلك **اعثرنا** علیهم ای مثل ذلك البعث والانامة اطلعنا علی حالهم المستعدین القابلین لهدیهم و معرفة حقایقهم **لیعلموا** بصحبتهم وهدایتهم ان وعدالله بالبعث والجزاء حق **وان الساعة لاریب**

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فيها اذ يتنا زعون بينهم امر هم اى حين يتنازع المستعدون الطالبون بينهم امرهم فى المعاد فمنهم من يقول ان البعث مخصوص بالارواح المجردة دون الاجساد و منهم من يقول انه بالارواح والاجساد معاً فعلموا بالاطلاع عليهم ومعرفتهم انه بالارواح والاجساد وان المعاد الجسمانى حق **فقالوا ابنوا عليهم بنياناً** اى فلما توفوا قالوا ذلك كالخانقاهات والمشاهد والمزارات المبنية على الكمل المقربين من الانبياء والاولياء كابراهيم ومحمد و على وساير الانبياء والاولياء عليهم الصلوة والسلام **ربهم اعلم بهم** من كلام اتباعهم من امتهم والمقتدين بهم اى هم اجل واعظم شأناً من ان يعرفهم غيرهم الموحدون الهالكون فى الله المتحققون به فهو اعلم بهم كما قال تعالى اوليائى تحت قبابى لا يعرفهم غيرى **قال الذين غلبوا على** امرهم من اصحابهم والذين يلون امرهم تبركاً بهم وبمكانهم **لنتخذن عليهم مسجداً** يصلى فيه سيقولون اوالظاهريون من اهل الكتاب والمسلمين الذين لا علم لهم بالحقايق وقوله **رجماً بالغيب** اى رمياً بالذى غاب عنهم يعنى ظناً خالياً عن اليقين بعد **قولهم ثلاثة رابعهم كلبهم وخمسة سادسهم كلبهم** وتوسيط الواو الدالة على ان الصفة مجامعة للموصوف لاتفارقه وانه لاعدد ورائه بين قوله **ويقولون سبعة** وبين ثامنهم كلبهم وقوله ما يعلمهم الاقليل بعده يدل على ان العدد هو سبعة لاغير فالقليل هم المحققون القائلون به وان اولئاهم بالقوى الروحانية فهم العاقلتان النظرية والعلمية والفكر والوهم والتخيل والذكر والحس المشترك المسمى بنطاسيا والكلب النفس والشمس الروح على كلا التأويلين ولهذا روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال انهم كانوا سبعة ثلاثة عن يمين الملك وثلاثة عن يساره والسابع هو الراعى صاحب الكلب فان صحت الرواية فالملك هو دقيانوس النفس الامارة والثلاثة الذين كانوا عن يمينه يستشيرهم هم العاقلتان والفكر والثلاثة الذين كانوا عن يساره يستوزرهم هم التخيل والوهم والذكر والراعى هو بنطاسيا صاحب اغنام الحواس والذين قالوا هم ثلاثة ارادوا القلب والعاقلتين والذين قالوا خمسة زادوا عليهم الفكر والوهم وتركوا المدرك للصور والذكر لعدم تصرفهما وكون كل منهما كالخزانة وعلى هذا التأويل فالاطلاع للفئة المحققين من الحضرة الالهية على بقاء النفس بعد خراب البدن والتنازع هو التجاذب والتغالب الواقع بين القوى فى الاستيلاء على البدن الذى يبعثون فيه وهو البنيان المأمور ببنائه والامرون هم الغالبون الذين قالوا لنتخذن عليهم مسجداً يسجد اى ينقاد فيه جميع القوى الحيوانية والطبيعية والنفسانية والمأمورون هم المغلوبون الفاعلون فى البدن المبعوث فيه والله اعلم **ولا تقولن لشىء انى** فاعل ذلك ادبه بالتأديب الالهى بعد ما نهاه عن المبارات والسؤال فقال لا تقولن الا وقت ان يشاء الله بان يأذن لك فى القول فتكون قائلا به وبمشيته اوالا بمشيته على انه حال اى ملتبساً بمشيته يعنى لا تقولن لما عزمت عليه من فعل انى فاعل ذلك فى الزمان المستقبل الا ملتبساً بمشية الله قائلا ان شاء الله اى لا تستند الفعل الى ارادتك بل الى ارادة الله فتكون فاعلا به وبمشيته واذكر ربك بالرجوع اليه والحضور

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اذانسیت بالغفلة عندظهورالنفس والتلوین بظهور صفاتها **و قل عسی ان یهدین ربی لاقرب من هذا** ای من الذکر عندالتلوین واسنادالفعل الی صفاته بالتمکین والشهودالذاتی المخلص عن حجب الصفات رشداً استقامة وهوالتمکین فی الشهودالذاتی **ولبثوا فی کهفهم ثلثمأة** سنین من التی تبتنی علی دورالقمر فتکون کل سنة شهراً ومجموعها خمسة وعشرون سنة وذلك وقت انتباههم وتیقظهم واز دادوا تسعاً هی مدة الحمل وروعیت فی الایة نکتة هی انه لم یقل ثلثمأة سنة وتسعاً اوثلثماة وتسع سنین لاستعمال السنة فی العرف وقت نزول الوحی فی دورة شمسیة لاقمریة فاجمل العدد ثم بینه بقوله سنین فاحتمل ان یکون المیز غیرها کل کالشهر مثلاثم بین ان المدة سنین مبهمة غیرمعینة اذلو قیل ثلاثمأة شهرسنین فابدل سنین من مجموع العدد کانت العبارة صحیحة والمراد سنین کذاعدداًای خمسة وعشرین ویؤیده قوله بعده قل الله اعلم بما لبثوا وقال قتادة هوحکایة کلام اهل الکتاب من تتمة سیقولون وقوله قل الله اعلم رد علیهم وفی مصحف عبدالله وقالوا لبثوا وذلك ان الیقین غیرمحقق ولامطرد .

فی صحة القول بکرامات الاولیا و حججهم

واعلم ایدك الله تعالی ان الصوفیة احتجوا بهذه الایة علی صحة القول بالکرامات قال المحقق الرازی فی تفسیره ماهذا لفظه احتج اصحابنا الصوفیة بهذا الایة علی صحة القول بالکرامات وهواستدلال ظاهر ونذکر هذه المسئله ههنا علی سبیل الاستقصاء فنقول قبل الخوض فی الدلیل علی جواز الکرامات نفتقر الی تقدیم مقدمتین .

المقدمة الاولی ـ فی بیان ان الولی ماهو فنقول ههنا وجهان .

الاول ان یکون فعیلا مبالغة من الفاعل کالعلیم والقدیر فیکون معناه من توالت طاعاته من غیر تخلل معصیته .

الثانی ان یکون فعیلا بمعنی مفعول کقتیل وجریح بمعنی مقتول ومجروح وهوالذی یتولی الحق سبحانه حفظه وحراسته علی التوالی عن کل انواع المعاصی و یدیم توفیقه علی الطاعات .

واعلم ان هذا الاسم ماخوذ من قوله تعالی الله ولی الذین امنوا وقوله و هو یتولی الصالحین وقوله انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین وقوله ذلك بان الله مولی الذین امنوا وان الکافرین لامولی لهم وقوله انما ولیکم الله ورسوله واقول الولی هو القریب فی اللغة فاذاکان العبد قریباً من حضرة الله بسبب کثرة طاعاته و کثرة اخلاصه و کان الرب قریباً منه برحمته وفضله واحسانه فهناك حصلت الولایة .

المقدمة الثانیة اذاظهرفعل خارق للعادة علی ید انسان فذاك اما ان یکون مقروناً بالدعوی اولامع الدعوی .

والقسم الاول وهوان یکون مع الدعوی فتلك الدعوی اما ان تکون دعوی الالهیة

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اودعوى النبوة اودعوى الولاية اودعوى السحر و طاعة الشياطين فهذه اربعة اقسام .

القسم الاول ادعاء الالهية و جوز اصحابنا ظهور خوارق العادات على يده من غير معارضة كما نقل ان فرعون كان يدعى الالهية وكانت تظهر خوارق العادات على يده وكما نقل ذلك ايضاً فى حق الدجال قال اصحابنا وانما جاز ذلك لان شكله و خلقته تدل على كذبه فظهور الخوارق على يده لا يقضى الى التلبيس .

والقسم الثانى وهو ادعاء النبوة فهذا القسم على قسمين لانه اما ان يكون ذلك المدعى صادقاً او كاذباً فان كان صادقاً وجب ظهور الخوارق على يده وهذا متفق عليه بين كل من امر بصحة نبوة الانبياء وان كان كاذباً لم يجز ظهور الخوارق على يده و بتقدير ان تظهر وجب حصول المعارضة .

و اما القسم الثالث و هو ادعاء الولاية و القائلون بكرامات الاولياء اختلفوا فى انه هل يجوز ان يدعى الكرامات ثم انها تحصل على وفق دعواه ام لا .

واما القسم الرابع وهو ادعاء السحر وطاعة الشيطان فعند اصحابنا يجوز ظهور خوارق العادات على يده وعند المعتزله لا يجوز .

واما القسم الثانى وهو ان تظهر خوارق العادات على يد انسان من غير شىء من الدعاوى فذلك الانسان اما ان يكون صالحاً مرضياً عند الله و اما ان يكون خبيثاً مذنباً و الاول هو القول بكرامات الاولياء وقد اتفق اصحابنا على جوازه وانكره المعتزلة الا ابا الحسين البصرى وصاحبه محمود الخوارزمى .

و اما القسم الثالث و هو ان تظهر خوارق العادات على بعض من كان مردوداً عن طاعة الله تعالى فهذا هو المسمى بالاستدراج فهذا تفصيل الكلام فى هاتين المقدمتين .

اذا عرفت ذلك فنقول الذين يدل على جواز كرامات الاولياء القران والاخبار والاثار والمعقول اما القران فالمعتمد فيه عندنا آيات :

الحجة الاولى - قصة مريم عليها السلام وقد شرحنا ها فى سورة آل عمران فلا نعيدها .

الحجة الثانية - قصه اصحاب الكهف و بقائهم فى النوم احياء سالمين عن الافات مدة ثلثمأة سنة وتسع سنين وانه تعالى كان يعصمهم من حر الشمس كما قال وتحسبهم ايقاظاً و هم رقود الى قوله وترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين ومن الناس من تمسك فى هذه المسئلة بقوله تعالى قال الذى عنده علم من الكتاب انا اتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك وقد بينا ان ذلك الذى كان عنده علم من الكتاب هو سليمان فسقط هذا الاستدلال اجاب القاضى عنه بان قال لابد من ان يكون فيهم اوفى ذلك الزمان نبى يصير ذلك علماله لما فيه من نقض العادة كسائر المعجزات قلنا انه يستحيل ان تكون هذه الواقعة معجزة لاحد من الانبياء لان اقدامهم على النوم امر غير خارق للعادة حتى يجعل ذلك معجزة لان الناس لا يصدقونه فى هذه الواقعة لانهم لا يعرفون كونهم صادقين فى هذه الدعوى الا اذا بقوا طول هذه المدة وعرفوا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ان هؤلاء الذین جاؤا فی هذا الوقت هم الذین ناموا قبل ذلك بثلثمأة سنین و تسع سنین وكل هذه الشرایط لم توجد فامتنع جعل هذه الواقعة معجزة لاحد من الانبیاء فلم یبق الا ان تجعل كرامة للاولیاء واحسانا الیهم .

اما الاخبار فكثیرة الخبر الاول- ما اخرج فی الصحیحین عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لم یتكلم فی المهد الا ثلاثة عیسی بن مریم علیه السلام وصبی فی زمن جریج الناسك وصبی اخر اما عیسی فقد عرفتموه و اما جریج فكان رجلا عابداً ببنی اسرائیل وكانت له ام فكان یوماً یصلی اذا اشتاقت الیه امه فقالت یا جریج فقال یارب الصلاة خیر ام رؤیتها ثم صلی فدعته ثانیاً فقال مثل ذلك حتی قال ثلاث مرات وكان یصلی و یدعها فاشتد ذلك امه قالت اللهم لا تمته حتی تریه المومسات وكانت زانیة هناك فقالت لهم انا افتن جریجاً حتی یزنی فاتته فلم تقدر علی شیء وكان هناك راع یاوی باللیل الی اصل صومعته فلما اعیاها راودت الراعی عن نفسها فاتاها فولدت ثم قالت ولدی هذا من جریج فاتاه بنوا اسرائیل وكسروا صومعته وشتموه فصلی ودعا ثم نخس الغلام قال ابوهریرة كانی انظر الی النبی صلی الله علیه وسلم حین قال بیدیه یاغلام من ابوك فقال الراعی فندم القوم علی ما كان منهم واعتذروا الیه وقالوا نبنی صومعتك من ذهب او فضة فابی علیهم وبناها كما كانت واما الصبی الاخر فان امراة كان معها صبی لها ترضعه اذ مر بها شاب جمیل ذو شارة حسنة فقالت اللهم اجعل ابنی مثل هذا فقال الصبی اللهم لا تجعلنی مثله ثم مرت بها امراة ذكروا انها سرقت وزنت وعوقبت فقالت اللهم لا تجعل ابنی مثل هذه فقال الصبی اللهم اجعلنی مثلها فقالت له امه فی ذلك فقال ان الشاب كان جباراً من الجبابرة فكرهت ان اكون مثله وان هذه قیل انها زنت ولم تزن وقیل انها سرقت ولم تسرق وهی تقول حسبی الله .

الخبر الثانی- وهو خبر الغار و هو مشهور فی الصحاح عن الزهری عن سالم عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) انطلق ثلاثة رهط ممن كان قبلكم فاواهم المبیت الی غار فدخلوه فانحدرت صخرة من الجبل وسدت علیهم باب الغار فقالوا والله لا ینجیكم من هذه الصخرة الا ان تدعوا الله بصالح اعمالكم فقال رجل منهم كان لی ابوان شیخان كبیران وكنت لا اعنق قبلها فناما فی ظل شجرة یوماً فلن ابرح عنهما و حلبت لهما غبوقهما فجئتهما به فوجدتهما نائمین فكرهت ان اوقظهما وكرهت ان اغبق قبلهما فقمت والقدح فی یدی انتظر استیقاظهما حتی ظهر الفجر فاستیقظا فشربا غبوقهما اللهم ان كنت فعلت هذا ابتغاء وجهك ففرج عنا ما نحن فیه من هذه الصخرة فانفرجت انفراجاً لا یستطیعون الخروج منه ثم قال الاخر كانت لی ابنة عم وكانت احب الناس الی فراودتها عن نفسها فامتنعت حتی المت بها سنة من السنین فجائتنی و اعطیتها مالا عظیماً علی ان تخلی بینی و بین نفسها فلما قدرت علیها قالت لا یجوز لك ان تفك الخاتم الا بحقه فتحرجت من ذلك العمل و ترکتها و ترکت المال معها اللهم ان كنت فعلت ذلك ابتغاء وجهك ففرج عنا ما نحن فیه فانفرجت الصخرة غیر انهم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لايستطيعون الخروج منها قال رسول‌الله صلى‌الله عليه‌واله و سلم ثم قال الثالث اللهم انى استاجرت اجراء فاعطيتم اجورهم غيررجل واحد ترك الذى له و ذهب فثمرت اجرته حتى كثرت منه‌الاموال فجائنى بعدحين وقال ياعبدالله‌ادالى‌اجرتى فقلت‌له كل‌ماترى من‌اجرتك من‌الابل والغنم والرقيق فقال‌ياعبدالله اتستهزء بى‌فقلت انى‌لااستهزء بك‌فاخذ ذلك كله‌اللهم ان كنت فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج عنا مانحن فيه‌فانفرجت الصخرة عن‌الغار فخرجوا يمشون وهذاحديث حسن صحيح متفق عليه .

الخبرالثالث قوله صلى‌الله عليه و سلم رب اشعث اغبرذى طمرين لايؤبه له لواقسم على‌الله لابره ولم يفرق بين شيء وشيء فيما يقسم به على‌الله واما الانارفلنبدأ بمانقل انه ظهر عن‌الخلفاءالراشدين من‌الكرامات ثم بما ظهر عن سائرالصحابه اما ابوبكر رضى‌الله عنه قال رسول‌الله من اراد ان ينظرالى ميت يمشى على وجه‌الارض فينظر ابابكر اما عمر رضى‌الله عنه فقد ظهرت انواع كثيرة من كراماته واحدها ماروى‌انه بعث جيشاً وامرعليهم رجلا يدعى سارية بن الحصين فبينا عمر يوم الجمعة يخطب جعل يصيح فى خطبته و هو على‌المنبر ياساريةالجبل‌الجبل قال على‌بن‌ابيطالب كرم‌الله وجهه فكتبت تاريخ‌تلك‌الكلمة فقدم رسول مقدم‌الجيش فقال يا امير‌المؤمنين غزونا يوم‌الجمعة فى وقت الخطبة فهزمونا فاذا بانسان يصيح يا ساريةالجبل‌الجبل فاسندنا ظهورنا الى‌الجبل فهزم الله‌الكفاروظفرنا بالغنائم‌العظيمة ببركة ذلك‌الصوت قلت سمعت بعض‌المذكرين قال كان ذلك معجزة‌لمحمد صلى‌الله عليه وسلم لانه قال لابى‌بكروعمر انتما منى بمنزلة السمع والبصر فلما كان عمر بمنزلةالبصر لمحمد صلى‌الله عليه لاجرم قدرعلى ان يرى من ذلك البعدالعظيم الثانى ان نيل مصركان فى‌الجاهلية يقف فى كل سنة مرة واحدة و كان لايجرى حتى يلقى فيه جارية واحدة حسناء فلما جاءالاسلام كتب عمروبن العاص بهذه‌الواقعة الى عمر فكتب عمر على خرقة ايهاالنيل ان كنت تجرى بامرالله فاجر وان كنت تجرى بامرك فلاحاجة بنا اليك فالقيت تلك‌الخرقة فى‌النيل فجرى ولم يقف بعد ذلك .

الثالث روى‌ان رسول‌ملك‌الروم جاءالى‌عمر فطلب‌داره‌فظن‌ان‌داره مثل‌قصورالملوك فقالوا ليس له ذلك وانما هوفى‌الصحراء يضرب‌اللبن فلماذهب الى‌الصحراء راى عمروضع درته تحت رأسه و نام على‌التراب فعجب‌الرسول من ذلك و قال ان اهل‌الشرق والغرب يخافون من‌هذاالانسان وهوعلى‌الصفة ثم قال‌فى‌نفسه انى وجدته خاليا فاقتله واخلص‌الناس منه فلما رفع‌السيف اخرج‌الله من‌الارض اسدين فقصداه فخاف والقى‌السيف من يده وانتبه عمرولم‌يرشيئا فسأله عن‌الحال فذكرله‌الواقعة واسلم .

واقول هذه‌الوقايع رويت بالاحاد وههنا ما هومعلوم بالتواتروهوانه مع بعده عن زينةالدنيا واحترازه عن‌التكلفات والتهويلات ساس‌الشرق والغرب وغلب‌الممالك والدول ولو نظرت فى كتب‌التواريخ علمت انه لم يتفق لاحد من اول عهد آدم الى الان ما تيسر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

له فانه مع غاية بعده عن التكلفات كيف قدر على تلك السياسات ولا شك ان هـذا من اعظم الكرامات .

واما عثمان رضى الله عنه فروى انس قال سرت فى الطريق فرفعت عينى الى امرأة ثم دخلت على عثمان فقال مالى اراكم تدخلون على وآثار الزنا ظاهرة عليكم فقلت اجاء الوحى بعد رسول الله فقال لاولكن فراسة صادقة .

واما على كرم الله وجهه فيروى ان واحداً من محبيه سرق وكان عبداً اسوداً فاتى به الى على فقال له اسرقت قال نعم فقطع يده فانصرف من عند على عليه السلام فلقيه سلمان الفارسى وابن الكوا فقال ابن الكوا من قطع يدك فقال امير المؤمنين و يعسوب المسلمين وختن الرسول وزوج البتول فقال قطع يدك و تمدحه فقال ولم لا امدحه و قد قطع يدى بحق وخلصنى من النار فسمع سلمان ذلك فاخبر به علياً فدعى الاسود ووضع يده على ساعده وغطاه بمنديل و دعا بدعوات فسمعنا صوتاً من السماء ارفع الرداء عن اليد فرفعناه فاذاً اليد قد برأت باذن الله تعالى وجميل صنعه .

اما سائر الصحابه فاحوالهم فى هذا الباب كثيرة فنذكر منها شيئاً قليلا .

الاول ـ روى محمد المنكدر عن سفينة مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ركبت البحر فانكسرت سفينتى التى كنت فيها فركبت لوحاً من الواحها فطر حنى اللوح فى خيسة فيها اسد فخرج الاسد الى يريدنى فقلت يا اباالحرث انا مولـى رسول الله (ص) فتقدم و دلنى على الطريق ثم همهم فظننت انه يوذعنى ورجع .

الثانى ـ روى ثابت عن انس ان اسيد بن حضير و رجلا آخر من الانصار تحدثا عند رسول الله صلى الله عليه فى حاجة لهما حتى ذهب من الليل زماناً ثم خرجا من عنده وكانت الليلة شديدة الظلمة وفى يد كل واحد منهما عصاً فاضاءت عصا احدهما لهما حتى مشيا فى ضوئها فلما انفرق بينهما الطريق اضاءت للاخر عصاه فمشى فى ضوئها حتى بلغ منزله .

الثالث ـ قالوا لخالد بن الوليد ان فى عسكرك من يشرب الخمر فركب فرسه ليلة فطاف بالعسكر فلقى رجلا على فرس و معه زق خمر فقال ما هذا قال خل فقال خالد اللهم اجعله خلا فذهب الرجل الى اصحابه فقال اتيتكم بخمر ما شربت العرب مثلها فلما فتحوا فاذا هو خل فقالوا والله ماجئتنا الا بخل فقال هذا والله دعاء خالد بن الوليد .

الرابع ـ الواقعة المشهورة وهى ان خالد بن الوليد اكل كفاً من السم على اسم الله وماضره .

الخامس ـ روى ان ابن عمر كان فى بعض اسفاره فلقى جماعة وقفوا على الطريق من خوف السبع فطرد السبع من طريقهم ثم قال انما يسلط على ابن آدم ما يخافه ولو انه لم يخف غير الله لما سلط عليه شىء .

السادس ـ روى ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم بعث العلاء بن الحضرمى فى غزاة فحال بينهم وبين المطلوب قطعة من البحر فدعا باسم الله الاعظم ومشوا على الماء وفى كتب الصوفية

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

من هذاالباب روايات متجاوزة عن الحدوالحصرفمن ارادها طالعها .

واماالدلائل العقلية القطعية على جوازالكرامات فمن وجوه .

الحجة الاولى- ان العبدولى الله قال الله تعالى الا ان اولياء الله لاخوف عليهم ولاهم يحزنون والرب ولى العبد قال الله تعالى الله ولى الذين امنوا وقال و هويتولى الصالحين وقال انما وليكم الله ورسوله .

وقال انت مولانا وقال ذلك بان الله مولى الذين امنوا فثبت ان الرب ولى العبدو ان العبد ولى الرب وايضاً الرب حبيب العبدو العبد حبيب الرب قال تعالى يحبهم ويحبونه .

وقال والذين امنوا اشد حباً لله وقال ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين .

واذا ثبت هذا فنقول العبد اذا بلغ فى الطاعة الى حيث يفعل كل ما امره الله وكل ما فيه رضاه وترك كل مانهى الله و زجر عنه فكيف يبعدان يفعل الرب الرحيم الكريم مرة واحدة مايريده العبد بل هو اولى لان العبد مع لؤمه وعجزه لما فعل كل مايريده الله ويأمره به فلان يفعل الرب الرحيم مرة واحدة ماارادة العبدكان اولى ولهذا قال تعالى اوفوا بعهدى اوف بعهدكم .

الحجة الثانية - لوامتنع اظهارالكرامة لكان ذلك اما لاجل ان الله ليس اهلالان يفعل مثل هذاالفعل اولاجل ان المؤمن ليس اهلالان يعطيه الله هذه العطية والاول قدح فى قدرة الله وهو كفر والثانى باطل فان معرفة ذات الله وصفاته وافعاله واحكامه واسمائه ومحبة الله وطاعاته والمواظبة على ذكر تقديسه و تمجيده و تهليله اشرف من اعطاء رغيف واحد فى مفازة اوتسخير حية اواسد فلما اعطى المعرفة والمحبة والذكر والشكر من غير سؤال فلان يعطيه رغيفاً فى مفازة فاى بعد فيه .

الحجة الثالثة- قال النبى صلى الله عليه واله وسلم حكاية عن رب العزة ماتقرب عبد الى بمثل اداء ماافترضت عليه ولايزال يتقرب الى بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت له سمعاً وبصراً ولساناً وقلباً ورجلا بى يسمع وبى يبصر وبى ينطق وبى يمشى وهذاالخبر يدل على انه لم يبق فى سمعهم نصيب لغير الله لماقال اناسمعه وبصره .

اذاثبت هذا فنقول لاشك ان هذاالمقام اشرف من تسخير الحية والسبع واعطاء الرغيف وعنقود من العنب اوشربة من الماء فلما اوصل الله برحمة عبده الى هذه الدرجات العالية فاى بعد فى ان يعطيه رغيفاً واحداً اوشربة ماء فى مفازة .

الحجة الرابعة- قال عليه السلام حاكياً عن رب العزة من اذى لى ولياً فقد بارزنى بالمحاربة فجعل ايذاء الولى قائماً مقام ايذائه وهذا قريب من قوله تعالى ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله وقال وماكان لمؤمن ولامؤمنة اذاقضى الله ورسوله امراً وقال ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله فى الدنيا والاخرة فجعل بيعة محمد صلى الله عليه وسلم بيعة مع الله ورضا محمد صلى الله عليه رضا الله وايذاء محمد(ص) ايذاء الله فلاجرم كانت درجة محمد صلى الله عليه اعلى الدرجات

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الی ابلغ الغایات فکذا ههنا لاقال من اذی لی ولیاً فقدبارزنی بالمحاربة دل ذلك انه تعالی جعل ایذاء الولی قائماً مقام ایذاء نفسه و یتأکد هذا بالخبر المشهورانه تعالی یقول یوم القیمة مرضت فلم تعدنی استسقیتك فماسقیتنی استطعمتك فمااطعمتنی فیقول یارب کیف هذا وانت رب العالمین فیقول ان عبدی فلاناً مرض فلم تعده اما علمت انك لوعدته لوجدت ذلك عندی و کذافی السقی والاطعام فدلت هذه الاخبار علی ان اولیاء الله یبلغون الی هذه الدرجات فای بعد فی ان یعطیه الله کسرة خبزاوشربة ماء اویسخرله کلباً اووردا .

الحجة الخامسة ـ انا نشاهد فی العرف ان من خصه الملك بالخدمة الخاصة و اذن له فی الدخول علیه فی المجلس الانس فقدیخصه ایضاً بان یقدره علی مالایقدر علیه غیره بل العقل السلیم یشهد بانه متی حصل ذلك القرب فانه یتبعه هذه المناصب فجعل القرب اصلاو المنصب تبعاً واعظم الملوك هورب العالمین فاذا شرف عبداً بان اوصله الی عتبات خدمته و درجات کرامته واوقفه علی اسرار معرفته ورفع حجب البعد بینه وبین نفسه واجلسه علی بساط قربه فای بعد فی ان یظهر بعض تلك الکرامات فی هذا العالم مع ان کل هذا العالم بالنسبة الی ذرة من تلك السعادات الروحانیة والمعارف الربانیة کالعدم المحض .

الحجة السادسة ـ لاشك ان المتولی للافعال هوالروح لاالبدن ولا شك ان معرفة الله تعالی للروح کالروح للبدن علی ما قررناه فی تفسیر قوله تعالی ینزل الملائکة بالروح من امره .

وقال علیه السلام ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی ولهذا المعنی نری ان کل من کان اکثر علماً باحوال عالم الغیب کان اقوی قلباً واقل ضعفاً .

ولهذا قال علی بن ابیطالب کرم الله وجهه والله ماقلعت باب خیبر بقوة جسدانیة ولکن بقوة ربانیة .

و ذلك لان علیاً کرم الله وجهه فی ذلك الوقت انقطع نظره عن عالم الاجساد و اشرقت الملائکة بانوارعالم الکبریاء فتقوی روحه وتشبه بجواهر ارواح الملائکة و تلألأت فیه اضواء عالم القدس والعظمة فلاجرم حصل له من القدرة ما قدربها علی مالم یقدر علیه غیره و کذلك العبد اذا واظب علی الطاعات بلغ الی المقام الذی یقول الله کنت له سمعاً و بصراً فاذا صار نور جلال الله سمعاً له سمع القریب والبعید و اذا صار ذلك النور بصراً له رأی القریب والبعید واذاصار النور یدالله قدره علی التصرف فی الصعب والسهل والبعید والقریب.

الحجة السابعة ـ وهی مبنیة علی القوانین العقلیة الحکمیة وهی انا قدبینا ان جوهر الروح لیس من جنس الاجسام الکائنة الفاسدة المتعرضة للتفرق والتمزق بل هومن جنس جواهر الملائکة وسکان عالم السموات ونوع المقدسین المطهرین الاانه لما تعلق بهذا البدن واستغرق فی تدبیره صارفی ذلك الاستغراق الی حیث نسی الوطن

الاول والمسکن المتقدم وصار بالکلیة متشبها بهذا الجسم الفاسد فضعفت قوته وذهبت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مکنته ولم یقدر علی شیء من الافعال اما اذا استأنست بمعرفة الله و محبته وقل انغماسها فی تدبیر هذا البدن و اشرقت علیها انوار الارواح السماویة العرشیة المقدسة وفاضت علیها من تلك الانوار قویت علی التصرف فی اجسام هذا العالم مثل قوة الارواح الفلکیة علی هذه الاعمال وذلك هو الکرامات .

وفیه دقیقة اخری و هی ان مذهبنا ان الارواح البشریة مختلفة بالماهیة ففیها القویة والضعیفة وفیه النورانیة والکدرة وفیها الحرة والنذلة والارواح الفلکیة ایضاً کذلك الاتری الی جبریل کیف قال الله فی وصفه انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین وقال فی قوم آخرین من الملائکة و کم من ملك فی السموات لاتغنی شفاعتهم شیئاً فکذا ههنا فاذا اتفق فی نفس من النفوس کونها قویة بالقوة القدسیة العنصریة مشرقة الجوهر علویة الطبیعة ثم اتصاف الیها انواع الریاضات التی تزیل عن وجهها غبرة عالم الکون والفساد اشرقت وتلألأت وقویت علی التصرف فی هیولی عالم الکون والفساد وباعانة نور معرفة الحضرة الصمدیة و تقویة اضواء حضرة الجلال والعزة ولنقبض ههنا عنان البیان فان ورائها اسراراً دقیقه و احوالا عمیقة من لم یصل الیها لم یصدق بها ونسأل الله الاعانة علی ادراك الخیرات .

فی احتجاج المنکرین للکرامات

واحتج المنکرون للکرامات بوجوه :

الشبهة الاولی- وهی التی علیها یعولون و بها یضلون ان ظهور الخارق للعادة جعله الله دلیلا علی النبوة فلو حصل لغیر نبی لبطلنا هذه الدلالة لان حصول الدلیل مع عدم المدلول یقدح فی کونه دلیلا وذلك باطل .

والشبهة الثانیة - تمسکوا بقوله علیه السلام حکایة عن الله سبحانه ان یتقرب المتقربون الی بمثل اداء ما افرضت علیهم قالوا هذا یدل علی ان التقرب الی الله باداء الفرائض اعظم من التقرب الیه باداء النوافل ثم ان المتقرب الیه باداء الفرایض لایحصل له شیء من الکرامات فالمتقرب الیه باداء النوافل اولی ان لایحصل له ذلك .

الشبهة الثالثة - تمسکوا بقوله تعالی وتحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس والقول بان الولی ینتقل من بلد الی بلد بعید لاعلی الوجه طعن فی هذه الایة وایضاً ان محمد (ص) لم یصل من مکة الی المدینة الا فی ایام کثیرة مع التعب الشدید فکیف یعقل ان یقال ان الولی ینتقل من بلد نفسه الی الحج فی یوم واحد .

الشبهة الرابعة- قالوا هذا الولی الذی تظهر علیه الکرامات اذا ادعی علی انسان درهما فهل نطالبه بالبینة ام لا فان طالبناه بالبینة کان عیباً لان ظهور الکرامات علیه یدل علی انه لایکذب ومع قیام الدلیل القاطع کیف یطلب الدلیل الظنی وان لم نطالبه بها فقد ترکنا قوله علیه السلام البینة علی المدعی فهذا یدل علی ان القول بالکرامة باطل .

اذا جاز ظهور الکرامة علی بعض الاولیاء جاز ظهورها علی الباقین فاذا کثرت الکرامات

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حتی خرقت العادة جرت وفقاً للعادة وذلك یقدح فی المعجزة والکرامة .

جواب حجج المنکرین والجواب عن الشبهة الاولی- ان الناس اختلفوا فی انه هل یجوز للولی دعوی الولایة فقال قوم من المحققین ان ذلك لایجوز فعلی هذا القول یکون الفرق بین المعجزات والکرامات ان المعجزة تکون مسبوقة بدعوی النبوة والکرامة لا تکون مسبوقة بدعوی الولایة والسبب فی هذا الفرق ان الانبیاء علیهم السلام انما بعثوا الی الخلق لیصیروا دعاة للخلق من الکفر الی الایمان و من المعصیة الی الطاعة فلو لم تظهر دعوی النبوة لم یؤمنوا به وبقوا علی الکفر و اذا ادعوا النبوة و اظهروا المعجزة امن القوم بهم فاقدام الانبیاء علی دعوی النبوة لیس الغرض منه تعظیم النفس بل المقصود منه اظهار الشفقة علی الخلق حتی ینتقلوا من الکفر الی الایمان اما ثبوت الولایة فلیس الجهل بها کفراً ولا معرفتها ایماناً فکان دعوی الولایة طلباً لشهوة النفس فعلمنا ان النبی یحب علیه اظهار دعوی النبوة والولی لا یجوز له دعوی الولایة فظهر الفرق اما الذین قالوا یجوز للولی دعوی الولایة فقد ذکروا الفرق بین المعجزة والکرامة من وجوه .

الاول- ان ظهور الفعل الخارق للعادة یدل علی کون ذلك الانسان مبرا عن المعصیة ثم ان اقترن هذا الفعل بادعاء النبوة دل علی کونه صادقاً فی دعوی النبوة وان اقترن بادعاء الولایة دل علی کونه صادقاً فی دعوی الولایة وبهذا الطریق لایکون ظهور الکرامة علی الاولیاء طعناً

الثانی- ان النبی یدعی المعجزة و یقطع بها والولی اذا ادعی الکرامة لایقطع بها فی معجزات الانبیاء علیهم السلام .

لان المعجزة یجب ظهورها اما الکرامة لایجب ظهورها .

الثالث - انه یجب نفی المعارضة عن المعجزة ولایجب نفیها عن الکرامة .

الرابع- انا لانجوز ظهور الکرامة علی الولی عند ادعاء الولایة الا اذا اقر عند تلك الدعوی بکونه علی دین ذلك النبی ومتی کان الامر کذلك صارت تلك الکرامة معجزة لذلك النبی و مؤکدة لرسالته وبهذا التقدیر لایکون ظهر الکرامة طاعناً فی نبوة النبی بل یصیر مقویاً لها والجواب عن الشبهة الثانیة ان التقرب بالفرایض وحدها اکمل من التقرب والنوافل اما الولی فانما یکون ولیاً اذا کان انیاً بالفرایض والنوافل ولاشك انه یکون حاله اتم من حال من اقتصر علی الفرایض فظهر الفرق .

والجواب عن الشبهة الثالثة ان قوله تعالی و یحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس محمول علی المعهود المتعارف و کرامات الاولیاء احوال نادرة فتصیر کالمستثناة عن ذلك العموم وهذا هو الجواب عن الشبهة الرابعة وهی التمسك بقوله علیه السلام البینة علی المدعی .

والجواب عن الشبهة الخامسة ـ ان المطیعین فیهم قلة کما قال تعالی وقلیل من عبادی الشکور و کما قال ابلیس ولا تجد اکثرهم شاکرین واذا حصلت القلة فیهم لم یکن مایظهر

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

علیهم من الکرامات فی الاوقات النادرة قادحاً فی کونها علی خلاف العادة .

المسئلة السابعة ـ فی الفرق بین الکرامات والاستدراج اعلم ان من اراد شیئاً فاعطاه الله مراده لم یدل ذلك علی کون ذلك العبد وجیهاً عندالله تعالی سواء کانت العطیة علی وفق العادة اولم تکن علی وفق العادة بل قد یکون ذلك اکراماً للعبد وقد یکون استدراجاً له ولهذا الاستدراج اسماء کثیرة فی القرآن .

احدها ـ الاستدراج قال الله تعالی **سنستدرجهم من حیث لا یعلمون** ومعنی الاستدراج ان یعطیه الله کل ما یریده فی الدنیا لیزداد غیه وضلاله وجهله وعناده فیزداد کل یوم بعداً من الله وتحقیقه انه ثبت فی العلوم العقلیة ان تکرر الافعال سبب لحصول الملکة الراسخة فاذا مال قلب العبد الی الدنیا ثم اعطاه الله مراده فحینئذ یصل الطالب الی المطلوب وذلك یوجب حصول اللذة وحصول اللذة یزید فی المیل وحصول المیل یوجب مزید السعی ولا یزال یتأدی کل واحد منهما الی الاخر وتتقوی کل هاتین الحالتین درجة فدرجة و معلوم ان الاشتغال بهذه اللذات العاجلة مانع عن مقامات المکاشفات ودرجات المعارف فلاجرم یزداد بعده عن الله درجة فدرجة الی ان یتکامل فهذا هو الاستدراج .

وثانیها ـ المکر قال الله تعالی فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین وقال مکروا مکراً ومکرنا مکراً وهم لا یشعرون .

وثالثها ـ الکید قال تعالی **یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم**

ورابعها ـ الاملاء قال تعالی **ولا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً** .

و خامسها ـ الاهلاك قال الله تعالی حتی اذا فرحوا بما اتوا اخذناهم و قال لفرعون واستکبر هو وجنوده فی الارض بغیر الحق و ظنوا انهم الینا لا یرجعون فاخذناه و جنوده فنبذناهم فی الیم .

فظهر بهذه الایات ان الایصال الی المرادات لا یدل علی کمال الدرجات والفوز بالخیرات.

بقی علینا ان نذکر الفرق بین الکرامات و بین الاستدراجات فنقول ان صاحب الکرامة لا یستأنس بتلك الکرامة بل عند ظهور الکرامة یصیر خوفه من الله تعالی اشد وحذره من قهر الله اقوی فانه یخاف ان یکون ذلك من باب الاستدراج و اما صاحب الاستدراج فانه یستأنس بذلك الذی یظهر علیه و یظن انه انما وجد تلك الکرامة لانه کان مستحقا لها و حینئذ یستحقر غیره ویتکبر علیه ویحصل له امن من مکر الله و عقابه اولا یخاف سوء العاقبة فاذا ظهر شیء من هذه الاحوال علی صاحب الکرامة دل ذلك علی انها کانت استدراجاً لا کرامة فلهذا المعنی قال المحققون اکثر ما اتفق من الانقطاع عن حضرة الله انما وقع فی مقام الکرامات فلاجرم تری المحققین یخافون من الکرامات کما یخافون من انواع البلاء .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فی الاحتجاج علی ان الاستیناس بالکرامة قاطع عن الطریق

والذی یدل علی ان الاستیناس بالکرامة قاطع عن الطریق وجوه .
الحجة الاولی- ان هذا الغرور انما یحصل اذا اعتقد الرجل انه مستحق لهذه الکرامة لان بتقدیر ان لایکون مستحقاً لها امتنع حصول الفرح بها بل یجب ان یکون فرحه بکرم المولی و فضله اکبر من فرحه بنفسه فثبت ان الفرح بالکرامة لایحصل الا اذا اعتقد انه اهل ومستحق لها و هذا عین الجهل لان الملائکة **قالوا لاعلم لنا الا ما علمتنا** وقال تعالی **وما قدروا الله حق قدره** وایضاً قد ثبت بالبرهان الیقینی انه لاحق لاحد من الخلق علی الحق فکیف یحصل ظن الاستحقاق .

الحجة الثانیه - ان الکرامات اشیاء مغایرة للحق سبحانه فالفرح بالکرامة بغیر الحق والفرح بغیر الحق حجاب عن الحق والمحجوب عن الحق کیف یلیق به الفرح والسرور .

الحجة الثالثة- ان من اعتقد فی نفسه انه صار مستحقاً للکرامة بسبب عمله حصل لعمله وقع عظیم فی قلبه ومن کان لعمله وقع عنده کان جاهلا ولو عرف ربه لعلم ان کل طاعات الخلق فی جنب جلال الله تقصیر وکل شکرهم فی جنب آلائه ونعمائه قصور وکل معارفهم و علومهم فهی فی مقابلة عزته حیرة وجهل .

رأیت فی بعض الکتب انه قرأ المقری فی مجلس الاستاد ابی علی الدقاق قوله تعالی **الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه** فقال علامة ان الحق رفع عملك ان لایبقی عندك فان بقی عملك فی نظرك فهو مدفوع وان لم یبق معك فهو مرفوع مقبول .

الحجة الرابعة - ان صاحب الکرامة انما وجد الکرامة لاظهار الذل والتواضع فی حضرة الله فاذا ترفع وتجبر وتکبر بسبب تلك الکرامات فقد بطل ما به وصل الی الکرامات فهذا طریق ثبوته یؤدیه الی عدمه فکان مردوداً ولهذا المعنی لما ذکر النبی(ص) مناقب نفسه وفضائلها کان یقول فی آخر کل واحد منها ولا فخر یعنی لا افتخر بهذه الکرامات وانما افتخر بالکرم والمعطی.

الحجة الخامسة - ان ظاهر الکرامات فی حق ابلیس وفی حق بلعم کان عظیماً ثم قیل لابلیس وکان من الکافرین وقیل لبلعم فمثله کمثل الکلب وقیل لعلماء بنی اسرائیل **مثل الذین حملوا التورية ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً .**

وقیل ایضاً فی حقهم **وما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جائهم العلم بغیاً بینهم** فبین ان وقوعهم فی الظلمات والضلالات کان بسبب فرحهم بما اوتوا من العلم والزهد .

الحجة السادسة - ان الکرامة غیر المکرم وکل ما هو غیر المکرم فهو ذلیل و کل من تعزز بالذلیل فهو ذلیل ولهذا المعنی قال الخلیل(ص) اما الیك فلا فالاستغناء بالفقیر فقر والتقوی بالعاجز عجز والاستکمال بالناقص نقصان والفرح بالمحدث بله والاقبال بالکلیة علی الحق اخلاص فثبت ان الفقیر اذا ابتهج بالکرامة سقط عن درجته اما اذا کان لایشاهد فی الکرامات

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الاالمكرم ولا فی الاعزاز الاالمعز ولا فی الخلق الاالخالق فهناك یحق الوصول .

الحجة السابعة ـ ان الافتقار بالنفس و بصفاتها من صفات ابلیس و فرعون قال ابلیس انا خیر منه وقال فرعون الیس لی ملك مصر و کل من ادعی الالهیة اوالنبوة بالکذب فلیس له غرض الا تزیین النفس وتقویة الحرص والعجب ولهذا قال علیه السلام ثلاث مهلکات و ختمها بقوله واعجاب المرء بنفسه .

الحجة الثامنة ـ انه تعالی قال فخذما اتیتك و کن من الشاکرین واعبد ربك حتی یأتیك الیقین فلما اعطاه الله العطیة الکبری امره بالاشتغال بخدمة المعطی لا بالفرح بالعطیة .

الحجة التاسعة ـ ان النبی صلی الله علیه لما خیره الله بین ان یکون ملکاً نبیاً و بین ان یکون عبداً نبیاً ترك الملك ولاشك ان وجد ان الملك الذی یعم المشرق والمغرب من الکرامات بل من المعجزات ثم انه (ص) ترك ذلك الملك ولاشك وجدان الملك واختار العبودیة لانه اذا کان عبداً کان افتخاره بمولاه واذا کان ملکا کان افتخاره بعبده فلما اختار العبودیة لاجرم جعل السنة التی فی التحیات التی رواها ابن مسعود و اشهدان محمداً عبده و رسوله و قیل فی المعراج سبحان الذی اسری بعبده .

الحجة العاشرة ـ ان محب المولی غیر و محب ماللمولی غیر فمن احب المولی لم یفرح بغیر المولی ولم یستأنس بغیر الموتی والفرح بغیره یدل علی انه ماکان محباً للمولی بل کان محباً لنصیب نفسه و نصیب النفس انما یطلب للنفس فهذا الشخص ما احب الا نفسه و ما کان المولی محبوباً له بل جعل المولی وسیلة الی تحصیل ذلك المطلوب والصنم الاکبر هو النفس کما قال تعالی افرأیت من اتخذ الهه هواه فهذا الانسان عابد للصنم الاکبر حق ان المحققین قالوا لامضرة فی عبادة شیء من الاصنام مثل المضرة الحاصلة فی عبادة النفس ولا خوف من عبادة الاصنام کالخوف من الفرح بالکرامات .

الحجة الحادیة عشرة ـ قوله تعالی ومن یتق الله یجعل له مخرجاً له ویرزقه من حیث لایحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه وهذا یدل علی ان من لم یتق الله ولم یتوکل علیه لم یحصل له شیء من هذه الافعال والاحوال .

فی تحقیق ان الولی هل یعرف کونه ولیاً ام لا

المسئلة الثامنة ـ فی ان الولی هل یعرف کونه ولیاً قال الاستاد ابوبکر بن فورك لایجوز وقال الاستاد ابوعلی الدقاق و تلمیذه ابوالقاسم القشیری یجوز وحجة المانعین وجوه .

الحجة الاولی ـ لوعرف الرجل کونه ولیا لحصل له الامن بدلیل قوله تعالی الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون لکن حصول الامن غیر جایز ویدل علیه وجوه .

احدها ـ قوله تعالی فلایأمن مکر الله الا القوم الخاسرون والیأس ایضاً غیر جایز لقوله تعالی انه لاییأس من روح الله الا القوم الکافرون ولقوله تعالی **ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون** والمعنی فیه ان الامن لایحصل الاعند اعتقاد العجز والیأس لایحصل الاعند

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اعتقاد البخل واعتقاد العجز والبخل فی حق الله کفر فلاجرم کان حصول الامن والقنوط کفراً .

الثانی ـ ان الطاعات وان کثرت الا ان قهر الحق اعظم ومع کون القهر غالباً لایحصل الامن .

الثالث ـ ان الامن یقتضی زوال العبودیة وترک الخدمة والعبودیة یوجب العداوة والامن یقتضی ترک الخوف .

الرابع ـ انه تعالی وصف المخلصین بقوله ویدعوننا رغباً ورهباً وکانوا لنا خاشعین قیل رغباً فی ثوابنا ورهباً من عقابنا وقیل رغباً فی فضلنا و رهباً من عدلنا وقیل رغباً فی وصالنا ورهباً من فراقنا والاحسن ان یقال رغباً فینا ورهباً منا .

الحجة الثانیة ـ علی ان الولی لایعرف کونه ولیاً ان الولی انما یصیر ولیاً لاجل ان الحق یحبه لالاجل انه یحب الحق وکذلک القول فی العدو ثم ان محبة الحق وعداوته سران لایطلع علیهما احد فطاعات العباد ومعاصیهم لاتؤثر فی محبة الحق وعداوته لان الطاعات والمعاصی محدثة وصفات الحق قدیمة غیر متناهیة والمحدث المتناهی لایصیر غالباً للقدیم غیر المتناهی وعلی هذا التقدیر فربما کان العبد فی الحال فی عین المعصیة الا ان نصیبه من الازل عین المحبة وربما کان العبد فی الحال فی عین الطاعة ولکن نصیبه من الازل عین العداوة .

وتمام التحقیق ان محبته وعداوته صفة وصفة الحق غیر معللة ومن کانت محبته لالعلة فانه یمتنع ان یصیر عدواً بعلة المعصیة و من کانت عداوته لا لعلة یمتنع ان یصیر محباً لعلة الطاعة ولما کانت محبة الحق وعداوته سرین لا یطلع علیهما لاجرم قال عیسی علیه السلام تعلم ما فی نفسی ولااعلم مافی نفسك انك انت علام الغیوب .

الحجة الثالثة ـ علی ان الولی لایعرف کونه ولیاً ان الحکم بکونه ولیاً وبکونه من اهل الثواب والجنة یتوقف علی الخاتمة والدلیل علیه قوله تعالی **من جاء بالحسنة فله عشر امثالها** ولم یقل من عمل حسنة فله عشر امثالها وهذا یدل علی ان استحقاق الثواب مستفاد من الخاتمة لامن اول العمل والذی یؤکد ذلك انه لومضی عمره فی الکفر ثم اسلم فی آخر الامر کان من اهل الثواب بالضد وهذا یدل علی ان العبرة بالخاتمة لاباول العمل ولهذا قال تعالی **قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف** فثبت ان العبرة فی الولایة والعداوة و کونه من اهل الثواب او من اهل العقاب بالخاتمة فظهر ان الخاتمة غیر معلومة لاحد فوجب القطع بان الولی لایعلم کونه ولیا .

احتجاج المثبتین بمعرفه الولی کونه ولیاً

اما الذین قالوا ان الولی قد یعرف کونه ولیاً فقد احتجوا علی صحة قولهم بان الولایة لها رکنان .

احدهما کونه فی الظاهر منقاداً للشریعة .

الثانی کونه فی الباطن مستغرقاً فی نور الحقیقة فاذا حصل الامران وعرف الانسان حصولهما عرف لامحالة کونه ولیاً اما الانقیاد فی الظاهر للشریعة فظاهر واما استغراق الباطن فی نور الحقیقة فهو ان یکون فرحه بطاعة الله واستیناسه بذکر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الله وان لایکون له استقرار مع شیء سوی الله .

والجواب ان تداخل الاغلاط فی هذا الباب کثیرة غامضة والفضاء عسر والتجربة خطر والجزم غرور ودون الوصول الی عالم الربوبیة استار تارة من النیران واخری من الانوار والله عالم بحقایق الاسرار انتهی کلام الامام والتحقیق فی هذا المقام علی ما قاله بعض الاعلام ان الاصل الذی یجمع لك هذا کله انه من خرق العادة فی نفسه مما استمرت علیها نفوس الخلق او نفسه فان الله یخرق له عادة مثلها فی مقابلتها یسمی کرامة عند العامة .

فی تحقیق بعض المحققین معنی الکرامة وخرق العادة

واما الخاصة فالکرامة عندهم العنایة الالهیة التی وهبتهم التوفیق والقوة حتی خرقوا عوایدا نفسهم فتلك الکرامة عندنا .

واما هذه التی تسمی فی العموم کرامة فالرجال انفوا من ملاحظتها لمشارکة المستدرج الممکور به فیها ولکونها معاوضة فیخافوا ان یکون حظ عملهم لان الحظوظ محلها الدار الاخرة فاذا عجل منها بشیء فزعنا ان یکون حظ عملنا وقد وردت فی ذلك اخبار وانی یصح الخوف مع الکرامة فاذن لیست بکرامة عندنا و انما هی خرق عادة فان اقترن معها البشری بانها زیادة لاتنقص حظا ولاسبقت بحجاب فحینئذ تسمی کرامة فالبشری علی الحقیقة هی الکرامة .

وقال ایضا اجل الکرامات واعظمها التلذذ بالطاعات فی الخلوات والجلوات .

ومنها مراعات الانفاس مع الله ومنها حظ الاداب معه فی تلقی الواردات فی الاوقات .

ومنها الرضا عن الله فی جمیع الحالات .

ومنها البشری لهم من الله بالسعادة الابدیة فی دار الاخرة .

نقل ما قاله الشیخ المحقق المحمود الشبستری نظماً فی الکرامة

ویؤید کلام هذا العارف ما قاله المحقق محمود الشبستری نظماً :

کرامت آدمی را اضطرار است — نه آن کورا نصیبی زاختیار است

ندارد اختیار و گشته مأمور — زهی مسکین که شد مختار و مجبور

حدیث ماجرای شطح و طامات — خیال خلوت و نور کرامات

ببودی دردی ء از دست وادء — ز ذوق نیستی مست اوفتادء

گرفته دامن رندان خمار — زشیخی ومریدی گشته بیزار

رها کن ترهات شطح وطامات — خیال نور و اسباب کرامات

کرامات تو اندرحق پرستیست — جزاین کبرو ریاوعجب وهستیست

درین هرچیز کان نزباب فقراست — همه اسباب استدراج و مکراست

کرامات تو گر درخود نمائیست — توفرعونی واین دعوی خدائیست

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

کسی کو راست با حق آشنائی نیاید هرگز ازوی خود نمائی

وقال الشیخ الرئیس فی النمط التاسع من الاشارات اثبات کرامات الاولیاً بالبرهان والعیان وسنذکر تمام کلامه عند ترجمته ان شاءالله .

رجعنا الی ذکر الحکایات الواقعة فی سورة الکهف المشتملة علی جمل من اداب الصوفیة.

حکایة موسی مع العالم منها حکایة موسی مع العالم قال الله تعالی **واذقال موسی لفتیه لاابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او مضی حقباً** الی قوله عزذکره **ذلک تأویل مالم تسطع علیه صبراً** ثلاث وعشرین آیة .

فی تحقیق نسب موسی اعلم ان لیوسف بن یعقوب کان ولداً فمنهم من امرأة العزیز افرائیم ومیشا ورحمة امرأة ایوب وولد افرائیم نون وولد نون یوشع وهو صاحب موسی بن عمران وولی عهده بعد وفاته واما میشا ولد موسی قیل انه کان نبیاً قبل موسی بن عمران .

فی تحقیق ان موسی المأمور فی طلب العالم من هو واختلف ان موسی المأمور فی طلب العالم من هو فاکثر المفسرین علی انه موسی بن عمران صاحب المعجزات و التورية و قال اهل الکتاب ان موسی الذی طلب العالم هو موسی بن میشا بن یوسف .

واختلف ایضاً ان المراد بالفتی من هو فالاکثر علی انه یوشع بن نون وقال بعضهم هو خادمه اومولاه .

وکذا اختلفوا فی العالم هل هو من البشر ام لا فقال بعضهم انه ملک امر الله موسی ان یأخذ عنه ماحمله ایاه من علم بواطن الاشیاء وقال الاکثرون انه کان من البشر .

ثم اختلفوا فقال الجبائی وغیره ان کان نبیاً وکان ابن الاخشید یجوز ان لایکون نبیاً ویکون عبداً صالحاً اودعه الله من علم باطن الامور .

والمشهور کماهو المأثور علی انه خضر .

فی صحاح الجوهری وخضر صاحب موسی علی وزن کبد افصح .

وفی القاموس خضر ککبد وکبد ابو العباس النبی (ص)

وفی المجمع هو بفتح الخاء وکسرها وسکون الضاد وبفتحها وکسر الضاد .

وقیل اسمه ایلیا بن ملکان بن فالغ بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح وفی بعض الشروح ان اسمه الیاس بن ملکان بن ارفخشد بن سام بن نوح .

و قیل اسمه ایلیا بن عامیل بن شمالخین بن اریا بن علقمان بن عیص بن اسحق بن ابراهیم .

وقیل اسمه ارمیا بن حلیقا من سبط هرون قیل والاصح مانقله اهل السیر وثبت عن

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

النبی من ان اسمه بلیا بیاء مفتوحة ولام ساکنة ویاء مثناة من تحت وفی الاخر الف ابن ملکان بفتح المیم واسکان اللام وبالالف والنون .

وقال المسعودی فی مروج الذهب وذکر اهل التوراية والکتب الاولی ان موسی بن میشا بن یوسف بن یعقوب نبی قبل موسی بن عمران وانه هو الذی طلب الخضر بن ملکان بن فالغ بن عابور بن شالخ بن ارفحشد بن سام بن نوح وذکر بعض اهل الکتب ان الخضر هو خضرون بن عمیائیل بن النصر بن العیص بن اسحق بن ابراهیم و انه ارسل الی قومه فاستجابوا له انتهی .

ومن قصفه علی مانقله السهیلی کان ابوه ملکان وامه اسمها الها وانها ولدته فی مغارة وانه وجدهناك شاة ترضعه فی کل یوم من غنم رجل من القریة فلما وجده الرجل اخذه ورباه فلما شب طلب ابوه کاتباً وجمع اهل المعرفة والنبالة لیکتب الصحف التی انزلت علی ابراهیم وشیث وکان فیمن اقدم علیه من الکتاب ابنه وهو لایعرفه فلما استحسن خطه ومعرفته بحث عن جلیة امره فعرف انه ابنه فضمه لنفسه وولاه امر الناس .

ثم ان الخضر فر من الملك لاسباب یطول ذکرها ولم یزل سایحا الی ان وجد عین الحیوة فشرب منها فهو حی الی ان یخرج الدجال وانه الرجل الذی یقتله الدجال و یقطعه فیحییه الله تعالی .

وقال ابن خلدون عند ذکره ملوك بابل و لما هلك فالغ قام بامره بعده ابنه ملکان فغلبه سوریان علی الجزیرة وملکها واخرج بنی عامر منها ولحق ملکان منها بالجبال فاقام هناك و یقال ان الخضر من عقبه انتهی ما اردنا نقله وفی تفسیر علی بن ابراهیم نقل ان الخضر کان من افضل اصحاب ذی القرنین وکان من انباء الملوك فامن بالله وتخلی فی بیت فی دارابیه یعبد الله ولم یکن لامه ولدغیره فاشاروا علی ابیه ان یزوجه فزوجه فلم یلتفت الی النساء فغضب علیه ابوه وامر بردم الباب علیه فلما کان الیوم الثالث حرکته رقة الاباء فامر بفتح الباب ففتح فلم یجدوه فاعطاه الله من القوة ان یتصور کیف شاء وکان علی مقدمة جیش ذی القرنین وشرب من عین الحیوة انتهی .

واختلف فی وجه تسمیته بالخضر فقیل سمی به لانه کان اذا صلی اخضر ماحوله وقیل لانه کان فی ارض بیضاء فاذا هی تهتز خضراء من خلفه وقیل ان موسی راه علی طنفسة خضراء فسلم علیه وروی مرفوعاً انه تعد علی مروة بیضاء فاهتزت تحته خضراء .

وفی معانی الاخبار للصدوق ومعنی الخضر لانه کان لایجلس علی خشبة یابسة الا اخضرت وقد اختلف العلماء فیه فقال الاکثرون هو نبی محتجین بقوله تعالی وما فعلته عن امری وبانه اعلم من موسی ومما نقل من وصایاه لموسی عندالافتراق یاموسی اجعل همك فی معادك و لاتخض فیما لایعنیك ولاتترك الخوف فی امنك ولاس تیأمن الامن فی خوفك فقال له موسی زدنی فقال الخضر لاتضحك من غیر عجب لاتغیر احدالخاطئین بعدالندم وابك علی خطیئتك

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

قدحملونا بغير نول عمدت الى سفينتهم فخرقتها **لتغرق اهلها لقد جئت شيئاً امر آقال الم اقل انك لن تستطيع معي صبر آقال لاتؤاخذني بما نسيت ولاترهقني من امري عسراً .**

قال وقال رسول الله كانت الاولى من موسى نسياناً قال وجاء عصفور فوقع على جرف السفينة فنقر في البحر نقرة فقال له الخضر ما علمي وعلمك من علم عند الله الا مثل ما نقص هذا العصفور من هذا البحر ثم خرجا من السفينة فبينا هما يمشيان على الساحل اذا بصر الخضر غلاماً يلعب مع الغلمان فاخذ الخضر رأسه بيده فاقتلعه فقال له موسى **اقتلت نفساً زكية بغير نفس لقد جئت شيئا نكراً قال الم اقل لك انك لن تستطيع معي صبراً** قال (ص) وهذه اشد من الاولى قال ان سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني الى قوله يريد ان ينقض كان مايلا فقال الخضر بيده فاقامه فقال موسى قوم قد آتيناهم فلم يطعمونا و لم يضيفونا فلو شئت لاتخذت عليه اجراً قال هذا فراق بيني وبينك فقال رسول الله وددنا ان موسى كان صبر حتى يقص علينا من خبرهما .

وفيه ايضاً قال قال علي بن ابراهيم حدثني محمد بن علي بن بلال قال اختلف يونس وهشام بن ابراهيم في العالم الذي اتاه موسى ايهما كان اعلم وهل يجوز ان يكون على موسى حجة في وقته وهو حجة الله على خلقه فكتبوا الى ابي الحسن الرضا يسئلونه عن ذلك فكتب في الجواب اتى موسى العالم فاصابه في جزيرة من جزاير البحر فسلم عليه موسى فانكر السلم اذ كان بارض ليس بها سلام قال من انت قال انا موسى بن عمران قال انت موسى بن عمران الذي كلم الله تكليماً قال نعم قال فما حاجتك قال جئت لتعلمني مما علمت رشداً قال اني وكلت بامر لا تطيقه ووكلت بامر لا اطيقه الخبر بطوله .

و يؤيد كونه نبياً ايضاً ما ذكره الطبري في تاريخه نقلا عن المفسرين ان اسمه اليسع فقال في سورة الانعام واسماعيل واليسع ويونس فظهر من جميع ذلك ضعف قول بعض المعاصرين من متشبهي العارفين حيث انكر نبوته .

و اعلم انه كما ذكر ان موسى الذي امر بطلب العالم مختلف فيه فبعضهم على انه موسى بن ميشا بن يوسف بن يعقوب و الاكثرون على انه موسى بن عمران وظواهر الاخبار يدل عليه وكذلك الاطلاق ينصرف الى الفرد الشايع وفيه اشكال فان موسى بن عمران مع كونه حجة على العباد في زمانه و كونه رسولا ذا عزم وشريعة لايصح ان يكون مأموراً بمتابعة من هو دونه في العلم بل لايتصور اعلم منه في زمانه بحسب علم الباطن والظاهر .

بيان ذلك ان الولاية والنبوة في النبي متوازيان ونبوة كل نبي على قدر ولايته واذا كان موسى بن عمران ذا عزم يجب ان يكون اعلى رتبة بحسب علم الباطن من الخضر وغيره لان النبوة ظاهر الولاية والولاية باطن النبوة وسيجيء تحقيق ذلك في الاصل الثالث على وجه لايرتاب فيه .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

یا ابن عمران یاموسی لاتطلب العلم لتحدث به واطلب العلم لتعمل به واياك والغضب الا فی الله ولاترض علی احد الافی الله ولاتحب للدنیا ولاتبغض للدنیا فان ذلك یخرج من الایمان ویدخل فی الکفر .

فی تحقیق ان الخضر نبی ام لا و بعض نصایحه لموسی (ص)

وما فی باب المحاسبة والمراقبة من الکافی باسناده عن ابیعبدالله قال قال الخضر لموسی یاموسی ان اصلح یومك الذی هو امامك فانظر ای یوم هو واعدله الجواب فانك موقوف و مسؤل وخذ موعظتك من الدهر فان الدهر طویل قصیر فاعمل کانك تری ثواب عملك لیکون اطمع لك فی الاجر فان ماهوات من الدنیا ماقد ولی منها .

وفیه ایضاً باسناده عن ابیعبدالله قال قال موسی للخضر قد تحرمت بصحبتك فاوصنی قال الزم مالایضرك معه شیء کمالاینفعك مع غیره شیء .

وفی کتاب الحجة من الکافی ایضاً باسناده قال قال ابو عبدالله و رب الکعبة و رب البنیه ثلث مرات لو کنت بین موسی والخضر لاخبرتهما وانی اعلم منهما ولانبأتهما بمالیس فی ایدیهما لان موسی والخضر اعطیا علم ما کان ولم یعطیا علم مایکون وماهو کائن حتی تقوم الساعة وقد ورثناه من رسول الله وراثة .

وبما رواه فی تفسیر مجمع البیان عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال اخبرنی ابی بن کعب قال خطبنا رسول الله فقال (ص) ان موسی قام خطیباً فی بنی اسرائیل فسئل ای الناس اعلم قال انا فعتب الله علیه اذلم یرد العلم الیه فاوحی الله الیه ان لی عبداً بمجمع البحرین هو اعلم منك قال موسی یا رب فکیف لی به قال تأخذ معك حوتاً فتجعله فی مکتل ثم انطلق وانطلق معه فتاه یوشع بن نون حتی اذا اتیا الصخرة وضعا رؤسهما فناما واضطرب الحوت فی المکتل فخرج منه فسقط فی البحر فاتخذ سبیله فی البحر سرباً وامسك الله عن الحوت جریة الماء فصار علیه مثل الطاق فلما استیقظ نسی صاحبه ان یخبره بالحوت فانطلقا بقیة یومهما ولیلتهما حتی اذا کان من الغد قال موسی لفتیه **آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصباً** قال ولم یجد موسی النصب حتی جاوز المکان الذی امر الله تعالی به فقال فتاه ارایت اذ اوینا الی الصخرة الایة قال وکان للحوت سرباً ولموسی ولفتیه عجباً فقال موسی ذلك ما کنا نبغ الایة قال رجعا یقصان الاثر حتی انتهیا الی الصخرة فوجدا رجلا مسجی بثوب فسلم علیه فقال الخضر وانی بارضك السلام قال انا موسی قال موسی بنی اسرائیل قال نعم اتیتك لتعلمنی مما علمت رسداً قال انك لن تستطیع معی صبراً یاموسی انی علی علم من عند الله لا تعلمه علمنیه وانت علی علم من علم الله علمك لا اعلمه انا فقال له موسی ستجدنی ان شاء الله صابراً ولا اعصی لك امراً فقال له الخضر فان اتبعتنی فلا تسألنی عن شیء حتی احدث لك منه ذکراً فانطلقا یمشیان علی ساحل البحر فمرت سفینة و کلموهم ان یحملوهم فعرفوا الخضر فحملوه بغیر نول فلما رکبا فی السفینة لم یفجا الا والخضر قد قلع لوحاً من الواح السفینة بالقدوم فقال له موسی قوم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

قدحملونا بغير نول عمدت الى سفينتهم فخرقتها **لتغرق اهلها لقد جئت شيئاً امر آقال الم اقل انك لن تستطيع مع صبر آقال لاتؤاخذنى بما نسيت ولاترهقنى من امرى عسراً .**

قال وقال رسول الله كانت الاولى من موسى نسياناً قال وجاء عصفور فوقع على جرف السفينة فنقر فى البحر نقرة فقال له الخضر ما علمى وعلمك من علم عند الله الا مثل ما نقص هذا العصفور من هذا البحر ثم خرجا من السفينة فبينا هما يمشيان على الساحل اذا بصر الخضر غلاما يلعب مع الغلمان فاخذ الخضر رأسه بيده فاقتلعه فقتله فقال له موسى **اقتلت نفساً زكية بغير نفس لقد جئت شيئا نكراً قال الم اقل لك انك لن تستطيع معى صبراً** قال (ص) وهذه اشد من الاولى قال ان سألتك عن شىء بعدها فلا تصاحبنى الى قوله يريد ان ينقض كان مايلا فقال الخضر بيده فاقامه فقال موسى قوم قد آتيناهم فلم يطعمونا و لم يضيفونا فلو شئت لاتخذت عليه اجراً قال هذا فراق بينى وبينك فقال رسول الله وددنا ان موسى كان صبر حتى يقص علينا من خبرهما .

وفيه ايضاً قال قال على بن ابراهيم حدثنى محمد بن على بن بلال قال اختلف يونس وهشام بن ابراهيم فى العالم الذى اتاه موسى ايهما كان اعلم وهل يجوز ان يكون على موسى حجة فى وقته وهو حجة الله على خلقه فكتبوا الى ابى الحسن الرضا يسئلونه عن ذلك فكتب فى الجواب اتى موسى العالم فاصابه فى جزيرة من جزاير البحر فسلم عليه موسى فانكر السلم اذ كان بارض ليس بها سلام قال من انت قال انا موسى بن عمران قال انت موسى بن عمران الذى كلم الله تكليماً قال نعم قال فما حاجتك قال جئت لتعلمنى مما علمت رشداً قال انى وكلت بامر لا تطيقه ووكلت بامر لا اطيقه الخبر بطوله .

و يؤيد كونه نبياً ايضاً ما ذكره الطبرى فى تاريخه نقلا عن المفسرين ان اسمه اليسع فقال فى سورة الانعام واسماعيل واليسع ويونس فظهر من جميع ذلك ضعف قول بعض المعاصرين من متشبهى العارفين حيث انكر نبوته .

و اعلم انه كما ذكر ان موسى الذى امر بطلب العالم مختلف فيه فبعضهم على انه موسى بن ميشا بن يوسف بن يعقوب و الاكثرون على انه موسى بن عمران وظواهر الاخبار يدل عليه وكذلك الاطلاق ينصرف الى الفرد الشايع وفيه اشكال فان موسى بن عمران مع كونه حجة على العباد فى زمانه و كونه رسولا ذا عزم وشريعة لايصح ان يكون مأموراً بمتابعة من هو دونه فى العلم بل لايتصور اعلم منه فى زمانه بحسب علم الباطن والظاهر .

بيان ذلك ان الولاية والنبوة فى النبى متوازيان ونبوة كل نبى على قدر ولايته واذا كان موسى بن عمران ذا عزم يجب ان يكون اعلى رتبة بحسب علم الباطن من الخضر وغيره لان النبوة ظاهر الولاية والولاية باطن النبوة وسيجىء تحقيق ذلك فى الاصل الثالث على وجه لايرتاب فيه .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

والذی یختلج بالبال فی حل الاشکال علی وجه لایلزم طرح الاخبار و ان کان ضعیفاً اما بحسب الاسناد و اما بحسب الدلالة ولا یحتاج الی بعض التأویلات التی لا توافق الدلیل کما ارتکبها بعض المتقلدة من اهل المعرفة ممن عاصرناه .

فنقول انه امر موسی بمتابعة العالم قبل بلوغه ووصوله الی الدرجة القصوی من العلم وصیرورته ذاعزم کما انه کان تابعاً لشعیب مدة متمادیة فی تحصیل العلم .

فی تحقیق اوصاف العالم والمتعلم

اذا عرفت ذلك فاعلم ان قوله تعالی فوجداعبداً من عبادنا آتیناه رحمة من عندناوعلمناه من لدنا علماً اشارة الی اوصاف المرشد العالم الذی یجب التعلم منه.

الاول العبدیة یعنی الخروج من حکم نفسه والدخول فی حکم غیره .

والثانی العبدیة لله فان الخروج من حکم النفس والدخول فی حکم الغیر اعم من الدخول فی حکم الله فان المرید داخل فی حکم المراد والمطیع فی حکم المطاع و لیس بداخل فی حکم الله بلا واسطة .

والثالث ایتاء الرحمة .

والرابع ایتاء الرحمة الخاصة الموصوفة بکونها من عنده .

والخامس تعلیم الله .

والسادس کون التعلیم من لدنه .

والسابع تعلق التعلیم بالعلم لا بالصنعة .

وقد ذکر الاوصاف علی ترتیبها الحاصل للسالك فان العبدیة لخلفاء الله مقدمة علی العبدیة له بلاواسطة والعبدیة له مقدمة علی ایتاء الرحمة وایتاء الرحمة مطلقا مقدمة علی صیرورته من عنده .

و صیرورة الرحمة من عندالله مقدمة علی التعلیم فان المراد بالتعلیم هنا تعلیم احکام الکثرة من حیث الدعوة والتأدیة الی الله تعالی .

وصیرورة التعلیم لدنیاً متأخرة عن التعلیم المطلق ومقدمة علی تعلیم العلم من لدن الله .

وان قوله تعالی **قال له موسی هل اتبعك علی ان تعلمنی مما علمت رشداً** اشارة الی کیفیة الطلب وطریق آداب المستفید من المفید .

ولذا قیل لوکان احد مکتفیاً من العلم لاکتفی موسی وفی حکایته تعلیم للعباد و من اراد العلم والارادة کیف ینبغی ان یطلب العلم وقبول الارادة عن العالم والشیخ وتنبیه علی ان المرء وان کان ذا فضایل کثیرة و مراتب علیة لاینبغی ان یتأنف عن التعلم بل ینبغی ان یطلب ما افتقده عمن یعلم ان المفقود عنده وان کان الذی عندالمفقود ادون منه ولا ینظر الی دنورتبته بل یری نفسه من حیث جهله المفقود ادون منه ومحتاجة الیه فیتضرع عنده و یتکدی علیه فان موسی عظم العالم بهذاالقول غایة التعظیم .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اولاباستدعائه والرضاباتباعه بصورةالاستفهام لا الامرالمشرك بينالامروالسؤال .
وثانياً طلب بعض ما علمه ولم يطلب جميع ما علمه رعايةالادب .
ثالثاً وصف علمه بالرشاد يعنى علماً ذارشد .

والمراد بالرشد قال بعضهمالاهتداء الى تنظيمالمعاش و حسنالمعاشرة مع الناس بحيث يؤذى الى حسنالمعاد واستحقاقالاجرمنالله و يغيرعنه بسياسةالمدن والاهتداء الى سياسةالنفس وكل من كان تحتاليد منالقوى والجوارح والاهل والعيال وادخالهم تحت حدودالله ويعبرعنه بتدبيرالمنزل .

والاهتداء الى اصلاح النفس بتخليتها عنالرذائل و تخليتها بالخصايل و يعبر عنه بتهذيبالاخلاق و اماالعقايدالحقة الثابتةالجازمة فهى و ان كانت اصلالرشد و بدونها لا يحصل لكن لايطلقالرشد عليها فىالغالب وهى كانت حاصلة لموسى .

ويعبر عنالاولين بالسنة القائمة .

وعنالثالث بالفريضةالعادلة وعنالرابع بالايةالمحكمة واليها اشيرفىالحديثالنبوى المروى فىالكافى انماالعلم ثلثة آية محكمة اوفريضة عادلة اوسنة قائمة .

فى تحقيق أسفارالسالك واسرار مسافرة موسى مع العالم

ثماعلم ان مقصودالخضركانمناظهارتلكالغرائب ظاهراًواجرائها باطناً تعليم موسى طريقالتكميل .

ولما كان السالك فى اول مراتب سلوكه و هوالسير منالخلق الىالحق محتاجاً الى خرابالبدن واضمحلالالقوى النفسانية حتى يتخلص من سلطانالشيطان و غصبه و يسلم للقوى العقليةالتى هى فى اول الامر مساكين عاجزون عناكتساب مايحتاجوناليه اظهرعليهالسلام تخريبالسفينة تنبيهاًوتعليماً وتكميلا واسباب تخريبالبدن وكسرقوىالنفس غير محصورة ولا ضبط لها ولا ميزان بل تكون اختيارية كانواع الرياضات والسياحات والعبادات و تكون اضطرارية كانواع البلايا والامتحانات التى توردها الله على السالك حسب ما يقتضيه حكمته بلنقول دخول السالك فىالسلوك وقبولالشيخ اياه والتوبة على يده وتلقينهالذكربشروطه اول كسرقوىالنفس و اول مراتب جهاده و مقاتلته مع قوىالنفس و اول قدرةالانسانعلىالجهاد والغلبته و يحصل له بامداد الشيخالغلبة مرة بعد اخرى حتى يحصل لهالسلطنة والحكم والسالك فى تلكالمرتبة منالسلوك كافر محض بالكفر الشهودى حيث لايرىالله مجرداً ولافى مظاهره حالا اومتحداً معها .

والشيخ ينبغى ان يتنزل عنمقامهالعالى الى هذاالمقام ويخاطبالسالك مطابقاًلحاله ومشمراً بكفره واستتارالحق عنه .

ولذلك قالالخضرفى اول الامر اماالسفينة فكانتلمساكين يعلمون فىالبحرفاردت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ان اعیبها بنسبة الفعل الی نفسه استقلالا واظهاراً لأنانیته من غیر اشارة الی شراکة او تسبیب من الله ولما کان کل ما ینسبه السالك الی نفسه و کل مایراه من انانیته نقصاً و شراً وعیباً ابرز الفعل المنسوب الی انانیته بلفظ العیب تنبیهاً علی ان السالك ینبغی ان لایری الاعیب فعله فی ذلك المقام وان کان خیراً فقال ان اعیبها و لم یقل استخلصتها من الغصب واسلمها لاربابها ولا یری السالك حینئذ الا طریق الاعتزال ویری نفسه مختارة والحق معزولا .

فاذا انتهی سفره هذا وابتدء السفر الثانی وهو السیر من الحق والخلق الی الحق وبعده من الحق الی الحق ینبغی ان یقتل و یمحو الشیطنة التی هی رئیس تمام القوی النفسانیة والجنود الشیطانیة حتی یتولد طفل القلب ویطهر بیت الصدر و ینزل الاملاك فیه و یغمروا بیت القلب ویطهروه لدخول رب البیت فیه وفی هذا السفر منازل کثیرة جداحسب تجلیه تعالی باسمائه علی السالك مفردة اومنضمة وفی هذا السفر یظهر علیه جمیع العقاید الباطلة من الثنویة والابلیسیة والوثنیة والصابئیة والجنیة والملکیة حسب مراتبها و المذاهب المختلفة فیها والغلو والنصب والاعتزال والجبر التوسط بینهما والحلول والاتحاد والوحدة والاباحة والالحاد و نفی الحشر و اثبات المعاد وانکار النبوة و اثباتها حسب تجلیاته المختلفة باسمائه المختلفة المتضاده بحیث یراها لولم یکن عنایة الشیخ علیه حقة و جمیع المذاهب نشأت من هذا السیر حیث لم یکن سالکه تحت امر شیخ یربیه ویظهر بطلان الباطل علیه فانه قدیظهر علیه عالمی النور والظلم ویراهما متصرفین فی عالم الطبع فیحسب ان للعالم مبدئین النور والظلمة وقد یری فی العالمین حاکمین یتصرفان فیهما وفی عالم الطبع فیحسب ان المبده یزدان واهریمن وقد یری العالمین وحاکمیهما مستقلین غیر معلول احدهما للاخر فیظن انهما قدیمان .

و قدیری عالم الظلمة و حاکمه معلولین لنور حاکمه فیحسب ان احدهما قدیم والاخر حادث .

وقد یتجلی تعالی شأنه علی بعض المظاهر کالاملاك والافلاك والفلکیات والعناصر والعنصریات والا بالسة والاجنة باسم الالهیة فیظن انه مستحق للعبادة .

وقد یتجلی ببعض اسمائه علی السالك اوعلی غیره بحیث یراه حالا فیه فیعتقد الحلول.

والی هذا المقام اشار الناظم بقوله .

انا من اهوی ومن اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا

وقد یعتقد فی هذا التجلی الجبر حیث یری الفعل منه تعالی جاریاً علیه .

وقد یتجلی کذلك بحیث یرتفع الاثنیة فیعتقد الاتحاد .

والی هذا المقام اشار الناظم :

من کیم لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دو بدن

وقد یعتقد فی هذا التجلی التوسط بین الجبر والتفویض .

وقد یتجلی علیه اوعلی غیره بحیث لایبقی شعور من السالك بغیره تعالی وان کان باقیاً

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

علیه بعد شیء من البشریة فیظهر منه حینئذ الشطحیات مثل سبحانی ما اعظم شأنی و لیس فی جبتی سوی الله وانا الحق وامثال ذلك ولعل قوله تعالی فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم ومارمیت اذ رمیت ولکن الله رمی اشارة الی هذا المقام .

وقد یتجلی باسم الواحد علیه وعلی ماسواه فیمحو المراتب والتعینات عن نظر السالك فیعتقد الوحدة ویتولد منه الاباحة والالحاد و الزندقة وانکار الرسالة وانکار المبدء والماد وسقوط العبادات .

ولایخلو السالك فی هذا السفر عن الشرك الوجودی ورؤیة الانانیة من نفسه مع شهود الحق مجرداً اوفی المظاهر وایضاً فلما ینفك عن الخشیة وان کان قد زال عنه الخوف حیث جاوز السفر الاول والخوف من لوازمه .

وللاشارة الی هذا السفر والاشراك والخشیة اللازمین له قال علیه السلام فخشینا تشریکا فی الانانیة حیث تنزل الی هذا المقام مداراتاً مع موسی وموافقة له والخشیة و ان لم یصح نسبتها الی الله متفرداً لکن تشریکه تعالی فی الانانیة مع کون نسبتها الی احدهما صحیح وایضاً الخشیة حالة حاصلة عن الترحم والخوف و بعبارة اخری حالة ممتزجة عن لذة الوصال والم الفراق والفوات و نسبتها الیهما باعتبار جزئیها صحیحة ولرؤیة الارادة من نفسه و من الله قال فاردنا بالتشریك ونهایة وهذا السفر نهایة الفقر و بدایة الغنی کما اشیر الیه بقوله اذا تم الفقر فهو الله وفی تلك الحالة ان بقی علیه شیء من بقایا نفسه و بقایا البشریة یظهر منه الشطحیات کما سبق .

و بعد هذا السفر السفر بالحق فی الحق وفی هذا السفر لایبقی عین من السالك ولا اثر فلایکون منه ومن سفر خبر .

ولذا لم یظهر الخضر منه شیئاً ولم یخبر عنه بشیء .

و بعد هذا السفر السفر بالحق فی الخلق وهو اخر مقامات السالکین و نهایة سیر السائرین و بحسب السعة و الضیق والتمکین والتلون فی تلك المقامات یتفاضل السلاك و الاولیاء والرسل .

وهذا السفر هو البقاء فی فناء والبقاء بالله وفیه شهود جمال الوحدة فی مظاهر الکثرات وفیه حفظ الوحدة فی عین لحاظ الکثرة وحفظ المراتب وحدودها فی عین شهود الوحدة و جمال الحق الاول .

وفی هذا السفر لایبقی الانانیة الا لله الواحد القهار ولایری السالك فعلا وصفة و حولا وقوة الا من الله وبالله فیقول عن شهود وتحقیق **لااله الاالله ولاحول ولاقوة الا بالله وهو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم** وهو بکل شیء محیط ولامؤثر فی الوجود الا الله .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وفی هذا المقام صدر عن بعض الکاملین ماظاهره وحدة الوجود .

مثل سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها فانه بتجلیه الفعلی عین کل ذی حقیقة وحقیقیة فالمعنی وهو بفعله الذی هو المشیة حقیقة کل ذی حقیقة ومثل قول القائل :

غیرتش غیر در جهان نگذاشت زان سبب عین جمله اشیا شد

فان الغیریة من صفاته الفعلیة وهی من اسماء المشیة یعنی ان غیرته التی هی فعله صارت حقیقة کل ذی حقیقة .

ومثل لیس فی الدار غیره دیار .

وقوله :

که یکی هست وهیچ نیست جز او .

وغیر ذلك مما قالوه بالعربیة والفارسیة نثراً ونظماً مما یوهم الوحدة ان کان صدورها عن صاحب هذا المقام وان کان صدورها عن صاحب السفر الثانی کانت من جملة الشطحیات کما سبق .

ولما حصل مقصود موسی من تعلیم الخضر وانتهی سفره الی هذا السفر و استکمل سیره فی المراتب الممکنة للانسان ولم یبق مما یستحق بحسب الاستعداد شیء قال الخضر هذا فراق بینی و بینك ولما لم یبق فی نظر شهوده الا الله وتجلی له باسمه الجامع علی کل شیء وفیء ولم یر فعلا وحولا وقوه الا بالله تبرء الخضر حینئذ موافقاً لحال موسی من انانیة و نسب الفعل مطابقا لشهوده الی الله وحده فقال فاراد ربك ان یبلغا اشدهما ومافعلته عن امری .

وفیما روی عن الصادق (ع) اشارة اجمالیة الی جمیع ماذکر حیث .

قال فی قوله فاردت ان اعیبها فنسب الارادة فی هذا الفعل الی نفسه لعله ذکر التعیب لانه اراد ان یعیبها عند الملك اذا شاهدها فلا یغصب المساکین علیها واراد الله عزوجل صلاحهم بما امره به من ذلك .

وقال فی قوله فخشینا ان یرهقهما انما اشترك فی الانانیة لانه خشی والله لایخشی لانه لایفوته شیء و لایمتنع علیه امر اراده وانما خشی الخضر من ان یحال بینه و ما امره به فلا یدرك ثواب الامضاء و وقع فی نفسه ان الله جعله سبباً لرحمة ابوی الغلام فعل فیه وسط الامر من البشریة مثل ماکان عمل فی موسی لانه صار فی الوقت مخبراً و موسی مخبراً ولم یکن ذلك باستحقاق و للخضر الرتبة علی موسی وهو افضل من الخضر بل کان لاستحقاق موسی للتبیین .

وقال فی قوله فاراد ربك فتبرء من الانانیة فی اخر القصص ونسب الارادة کلها الی الله تعالی فی ذلك لانه لم یکن بقی شیء مما فعله فیخبر به بعد ویصیر موسی به مخبراً ومصغیاً الی کلامه تابعاً له فتجرد من الانانیة تجرد العبد المخلص ثم صار متصلا مما اتیه من نسبة الانانیة فی اول القصة ومن ادعاء الاشتراك فی ثانی القصة فقال رحمة من ربك ومافعلته عن امری.

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فی تحقیق معنی الکنز

واعلم ان قوله وکان تحته کنز لهما اختلف فی هذاالکنز قال ابن عباس کانت صحف علم مدفونة تحته .

وقال ماکان ذلك الکنز الا علما .

وقیل کان کنز من الذهب والفضة .

اقول الکنز فی الاصل المال المدفون تحت الارض لعاقبة ثم تجوز فیه بحسب الشرع و غیره کما ورد کل مال لم یؤد زکوته فهو کنز وان کان ظاهراً فاذا ادیت فلیس بکنز وان کان مدخوراً .

وورد لاحول ولا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة ای اجرها مدخر لقائلها و متصفها.

وایضا الصلوة کنز من کنوز الجنة ومن ذلك القناعة کنز لاتفنی .

وفی باب فضل الیقین من الکافی باسناده عن علی بن اسباط قال سمعت اباالحسن الرضا یقول کان فی الکنز الذی قال الله عزوجل وکان تحته کنز لهما کان فیه بسم الله الرحمن الرحیم عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح و عجبت لمن ایقن بالقدر کیف یحزن و عجبت لمن رای الدنیا وتقلبها باهلها کیف یرکن الیها وینبغی لمن عقل عن الله لایتهم الله فی قضائه ولا یستبطئه فی رزقه .

وفی معانی الاخبار روی ان ذلك الکنز لوح من ذهب فیه مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم لااله الاالله محمد رسول الله عجبت لمن یعلم ان الموت حق کیف یفرح عجبت لمن یؤمن بالقدر کیف یحزن عجبت لمن یذکر النار کیف یضحك عجبت لمن یری الدنیا وتصرف اهلها حالا بعد حال کیف یطمئن الیها .

وفی بعض الروایات زیادة ونقصان لکنه قریب المعنی .

اذا عرفت ذلك فالمناسب بحسب التفسیر والتأویل قول الجمع بین القولین لانه یتضمن ان الکنز کان مالا کتب فیه علم فهو علم ومال فیتصرف اکسیر الخضر وتعلیمه الاسم الاعظم الشرح صدر موسی و صار لوح قلبه ذهباً خالصاً و اصبح فؤاد امه فارغاً و استقام جدران وجوده وادخر فی مستسرسره کنز البقاء بعد خراب سفینة البدن و قتل نفسه الامارة و تعمیر حصن وجوده وهو مقام جمع الجمع الذی هو قرة عیون السلاك یرزقه الله من یشاء .

من الایات الدالة علی جمل من حکایات الصوفیة فی سورة الکهف قصة ذوالقرنین

ومن الایات قوله تعالی **یسئلونك عن ذی القرنین** الی آخر.

اختلف فی ذی القرنین الذی حکی الله عنه فی کتابه الکریم من هو. ففی تاریخ روضة المناظر للعلامة ابی الولید بن شحنه عند عدة ملوك الفرس من الطبقة الاولی قال ما هذا لفظه ثم افریدون قیل هو ذوالقرنین المذکور فی القرآن ملك جمیع الارض .

وقال المسعودی فی المروج عند ذکره اهل الفترة من الانبیاء بین المسیح ومحمد علیهم السلام وقد حکی عن وهب بن منبه ان ذاالقرنین وهو الاسکندر کان بعد المسیح

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فی الفترة و انه کان حلم حلما رای فیه انه دنا من الشمس حتی اخذ بقرنیها فی شرقیها و غربیها فقص رؤیاه علی قومه فسموه بذی القرنین ثم قال وللناس فی ذی القرنین تنازع کبیر.

وقال عند ذکره جبل الفتح ولذلك کان فی عهد سجستان القدیم لا یقتل قنفذ ببلدهم لانه بلد کثیر الرمال بناه ذوالقرنین فی مطافه .

وقال فی هذا الموضع ایضا ولها فی هذا الوقت ملك یقال له الطبیعی ومملکة هذا الطبیعی موضع یعرف بمسجد ذی القرنین وقال ابن الاثیر فی الکامل عند ذکر ملك افریدون و هو افریدون بن اثفیان و هو من ولد جمشید .

وقد زعم بعض نسابة الفرس ان نوحاً هو آفریدون الذی قهر الضحاك وسلبه ملکه و زعم بعضهم ان آفریدون هو ذوالقرنین صاحب ابراهیم الذی ذکره الله تعالی فی کلامه العزیز وانما ذکرته فی هذا الموضع لان قصته فی اولاده الثلاثة شبیها بقصة نوح علی ماسیأتی ولحسن سیرته وهلاك الضحاك علی یدیه ولانه قیل ان هلاك الضحاك کان علی ید نوح و اما باقی نسابة الفرس فانهم ینسبون افریدون الی جمشید الملك وکان بینهما عشرة اباء کلهم یسمی اثفیان خوفاً من الضحاك وانما کانوا یتمیزون بالقاب لقبوها فکان لاحدهم اثفیان صاحب البقر الحمر واثفیان صاحب البقر البلق و اشباه ذلك و کان افریدون اول من ذلل الفیله و امتطاها و نتج البغال واتخذ الاوز والحمام وعمل الترباق ورد المظالم وامر الناس بعبادة الله والانصاف والاحسان ورد علی الناس ماکان الضحاك غصبه من الارض و غیرها الامالم یجدله صاحباً فانه وقفه علی المساکین وقیل انه اول من سمی الصوفی وهو اول من نظر فی علم الطب وکان له ثلاث بنین اسم الاکبر شرم والثانی طوج والثالث ایرج ألی آخرما ذکره فی الکامل .

فی اختلاف القول بان ذالقرنین ام لا ووجه تسمیته به

و فی تفسیر مجمع البیان و اختلف فیه فقیل انه نبی مبعوث فتح الله علی یدیه الارض وقیل انه کان ملکا عادلا وروی عن علی بن ابیطالب (ع) انه قال کان عبداً صالحاً احب الله فاحبه الله وناصح الله فنصحه الله امر قومه بتقوی الله فضربوه علی قرنه ضربة بالسیف فغاب عنهم ماشاء الله ثم رجع الیهم فدعاهم الی الله فضربوه علی قرنه الاخر بالسیف فذلك قرناه و فیکم مثله یعنی نفسه علیه السلام .

وفی النهایة انه (ص) قال لعلی ان لك بیتاً فی الجنة وانك ذوقرنیها ای طرفی الجنة وجانبیها قال ابوعبید وانا احسب انه اراد ذوقرنی الامة فاضمر .

وقیل اراد الحسن والحسین ومنه حدیث علی و ذکر قصة ذی القرنین ثم قال و فیکم مثله فیری انه انما عنی نفسه لانه ضرب علی رأسه ضربتین احدهما یوم الخندق والاخری ضربة ابن ملجم .

وفی سبب تسمیة ذی القرنین اقوال آخرمنها انه سمی به لانه کانت له ضفیرتان ومنها انه کان علی رأسه شبه القرنین تواریه العمامه و منها انه بلغ قطری الارض من المشرق

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الی المغرب فسمی بذلك لاستیلائه علی قرن الشمس من مغربها و قرنها من مطلعها و منها انه عاش عیش قرنین فانقرض فی وقته قرنان من الناس وهوحی ومنها انه کان کریم الطرفین من اهل بیت الشرف من قبل ابیه وامه .

وقال المسعودی فی المروج عند ذکره ملوك الیونان ومنهم الاسکندر وقد تنازع الناس فیه فمنهم من رأی انه ذوالقرنین ومنهم من رای انه غیره .

وفی تفسیر المجمع عن معاذ بن جبل انه قال کان ذوالقرنین من ابناء الروم واسمه الاسکندر وهو الذی بنی الاسکندریة وفی النهایة و ذوالقرنین هو الاسکندر سمی بذلك لانه ملك الشرق والغرب .

وقیل لانه کان فی رأسه شبه قرنین وقیل رأی فی النوم انه اخذ بقرنی الشمس .

وفی کتاب الملل والنحل للشهرستانی عند عده حکماء زمان الاسکندر الرومی قال و هوذوالقرنین الملك ولیس هوالمذکور فی القران .

فی تحقیق ان ذاالقرنین المذکور فی الکتاب غیر اسکندر بن فلیب

توضیح لا یخفی علی الناقد الخبیر والواجد البصیر ان ذاالقرنین - المذکور فی الکتاب غیر اسکندر بن فلیب اوابن ثعبان اوابن دارا وقاتله فانه کان جباراً شقیاً ولیس بسلطان عادل فکیف یکون عبداً صالحاً او ولیاً مرشداً حتی ان فلیب طلق امه و نفا ولده مع ان فی تلقبه بذی القرنین وجه وجیه غیرما ذکر من الوجوه انفا .

قال جمز کمل الانگلیسی مترجم تاریخ الاسکندر ما هذا لفظه فلیب بتدارك سفر به ایران امر نمود باعث بر این سفر این بود که وقتیکه فلیب مشغول بتسخیر یك شهری از شهرهای یونان میبود پادشاه ایران باعانت اهالی این شهر آمده اظهار دشمنی بافلیب نموده و در این اثنا ازحوادث زمانه بعضی چیزها اتفاق افتاده که باعث تغییر احوال فلیب گردیده بعلاوه اززوجهٔ خود اولیمپیاس که مادر اسکندر بود بد مظنه گردیده اورا مطلقه نمود واسکندر مادرخودش را برداشته روانهٔ اپیرس گردید و بین الناس شهرت چنین داشت که یکی از ستاره‌ها که درآن زمان مردم بآنها پرستش کرده آنها را خدا مینامیدند و اسمش ژوپیتر وازهمهٔ خداها بزرگتر میبود خودرا بصورت اژدها مصور داشته و آمده با اولیمپیاس جمع گردیده اسکندر از او بعمل آمده اسکندر ازاینمعنی تفاخر ومباهات مینمود وعلامت ژوپیتر مذکور این بود که دوشاخ برسر داشت واز آن جهة است که اسکندر را هم ذوالقرنین میگویند وسکهٔ که باسم اسکندر زده شده است صورت اورا بادوشاخ درسکه نقش کرده‌اند انتهی کلام جمز کمل انکلیسی ۱ .

---

۱ ـ علامهٔ فقید مولانا ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ سابق هندوستان رساله یی ممتع درباب تحقیق نسب وشخصیت ذوالقرنین نگاشته ودرآن بادلایلی مقنع ودلپذیر ثابت

(بقیهٔ در صفحهٔ بعد)

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ودر دساتیراست ودرضمن پندنامهٔ که برسکندریزدان بخواست وخشور خودزرتشت فروفرستاده‌ای سکندرپورداراب یزدان ترابه پادشاهی وجهانگیری برداشت‌آئین‌بزرگ آباد راکه بزرگترین پیغمبرانست بسیار ، دانشوری‌آشکاراکن‌من از چندکارایرانیان که بد شدترا به روم بردم .

ازاین‌آن خواهدکه ترا نژاد ازخسروایران است چون ایرانیان بدکارشدندپاداش ایشان ترا ازآن‌گروه جداکردم بیگانه برایشان مگمارکه خانه شما است اگر ازلشکر توبرنیکان ایران آزاری رسیده تبیت‌کن یعنی توبه وبازگشت نما و ایشانرا تو خشنود گردان ورنه از تو پرسم ۱ .

و قال ابن خلدون عند ذکره دولة یونان و یقال ان افریدون ولی علیهم ابنه‌وان جدةالاسکندر لابیه من اعقابه فظهرمن ذلك‌کله ضعف قول معاذبن جبل ومن‌یحذوحذوه واماذوالقرنین المذکور فی‌الکتاب فالظاهر بعد الفحص والصفح انه افریدون و هوالذی حلم حلما و قص رؤیاه علی قومه فسموه ذاالقرنین و هو اول من سمی‌الصوفی و انه‌الذی مکنه‌الله فی‌الارض واتاه من‌کل‌شیء سبباً واهلك بیوراسب‌المعروف‌بضحاك من‌ولدالضحاك وبنی‌السد من وراء دربند و خزران من ناحیة ارمنیه وآذربیجان و هوالذی مثل به‌الائمة

کرده است که ذوالقرنین مذکور در قرآن کریم کسی جز کورش کبیر شاهنشاه نامدار هخامنشی نیست ومجسمه‌هایی که از کورش باقی است و کلاه اورا با دوشاخ نشان می‌دهد قرینه‌یی قوی براثبات مدعای دانای هندی است .

این رساله را سالها قبل آقای باستانی پاریزی به فارسی ترجمه کرده‌اند و علامهٔ فقید دهخدا درلغت نامهٔ خویش ذیل کلمهٔ « ذوالقرنین » تقریباً تمام ترجمهٔ فارسی رساله را نقل‌کرده وطالبان تحقیق درین معنی می توانند به‌آن منبع مراجعه کنند .

۱ ــ دساتیر کتابی است مجعول دربارهٔ ادیان ومللی که دردوران باستانی درایران می زیسته‌اند . جاعل این کتاب شیادی است به نام آذرکیوان که در دوران اکبرشاه از پادشاهان گورکانی هند ، درهندوستان می زیسته وچون درآن دوران بازار دین سازی و مذهب تراشی رونق ورواجی داشته ، اونیزداعیهٔ اطلاع ازادیان وآیینهای باستانی‌ایران راآغازنهاده وگروهی ساده دل‌راگرد خود فراهم‌آورده وکتابی به‌نام«دساتیرآسمانی» ازگفتارپیامبری موهوم به نام « ساسان پنجم » که درزمان خسرو پرویز می زیسته پدید آورده است که نه زبان آن به زبان‌آدمیان می‌ماند ونه مطالب‌آن قابل کمترین اعتنا و توجه است . آذرکیوان شرحی بردساتیر «آسمانی» نگاشته وفرهنگی برای آن ترتیب داده است که بدبختانه درقرنهای بعدفرهنگ نویسان وشاعران وطالبان « فارسی سره » راگمراه ساخته وزبان فارسی را بامجعولات بی معنی خودآلوده کرده است .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

علیه‌السلام کما ذکرانفاً قوله وفیکم مثله .

وفی الکافی عن‌عمارالساباطی قال قلت‌لابی‌عبدالله مامنزلة الائمة قال کمنزلة ذی‌القرنین وکمنزلة یوشع وکمنزلة آصف صاحب سلیمان .

وفیه عند باب کراهیة القول فیهم بالنبوة باسناده عن حمران بن اعین قال قلت لابی جعفرعلیهماالسلام ما موضع العلماء قال مثل ذی‌القرنین وصاحب سلیمان وصاحب موسی .

فی نسب یأجوج و مأجوج ومن بنی السد علیهم

واما یأجوج ومأجوج قوم من ولد یافث بن نوح وکان لیافث سبعة اولادوهم گوهروماکوك ومادی ویاوان وتوبال ومیثك وتیراس. هکذا فی التوریة الموجود عندنا .

وفی تاریخ ابن خلدون ذکر الاسامی نقلاعن التوریة کومرویاوان وماذای وماغوغ وقطوبال وماشخ وطیراش .

ثم قال ومن ماغوغ عندالاسرائیلیین یأجوج ومأجوج ثم قال و ربما قال غیرهم ان یأجوج ومأجوج من کومر .

وفی تفسیرمجمع‌البیان قال وهب ومقاتل انهم من ولد یافث بن نوح ابی‌الترك .

وقال‌السدی‌الترك سریة من‌یأجوج ومأجوج خرجت تغیرفجاء ذوالقرنین فضرب‌السد فبقیت خارجة وقال قتاده ان ذوالقرنین بنی‌السد علی احدوعشرین قبیلة وبقیت منهم قبیلة دون‌السد فهم‌الترك قیل واشتقاقهما من اج اذا اسرع اومن اج‌النار اذا اشتعلت وهو یشعر بالتأویل فان‌الشیاطین والجان خلقوامن‌النار وهم‌مسروعون فی‌الفساد کمااان ماوردفی‌الاخبار من‌بیان حالهما وجثتهما وکیفیة نقبهماللسدوخروجهمامن‌خلف‌السدواکلهماالناس وشربهما الانهارالمشرقیة والبحیرة الطبریة وکثرتهما و طول بقائهما و کثرة ماتناسلوا یدل علی‌التأویل فی تمام‌القصة .

القول فی تأویل یأجوج ومأجوج والسد و ذی‌القرنین

و تطبیق ذلك علی ما افاده مولانا عبدالرزاق فی تأویلاته ان ذاالقرنین‌فی هذاالوجود هوالقلب‌الذی ملك قرینه‌ای‌خافقیه شرقها وغربها انا مکنا فی ارض‌البدن بالاقداروالتمکین‌علی‌جمع‌الاموال من‌المعانی الکلیة والجزئیة والسیر الی ای قطر شاء من‌المشرق والمغرب و آتیناه من کل شیء اراده من‌الکمالات سبباً ای طریقاً یتوصل به الیه فاتبع طریقاً بالتعلق‌البدنی والتوجه الی‌العالم‌السفلی حتی اذابلغ مغرب‌الشمس ای مکان غروب شمس‌الروح وجدها تغرب فی عین حمئةای مختلط بالحماة و هی المادة البدنیة الممتزجة من‌الاجسام الغاسقة کقوله من نطفة امشاج و وجد عندها قوماً هم‌القوی النفسانیة البدنیة والروحانیة قلنا یاذاالقرنین امااان تعذب بالریاضة والقهروالامانة واماان تتخذ فیهم حسناً بالتعدیل وایفاءالحظ قال امامن ظلم بالافراط وعدم‌الاستسلام والانقیاد کالشهوة والغضب والوهم والتخیل فسوف نعذبه بالریاضة ثم یرد الی‌ربه فی‌القیمة‌الصغری‌فیعذبه بالالقاء فی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نار الطبيعة عذاباً نكراً اى منكر اشد من عذابى اوفى القيمة الكبرى فيعذبه عذاب القهر والافناء واما من آمن بالعلم والمعرفة كالعاقلتين والفكر والحواس الظاهرة وعمل صالحاً بالسعى فى اكتساب الفضايل والانقياد والطاعة فله جزاء المثوبة الجهنى من جنة الصفات و تجليات انوارها وانهار علومها و سنقول له من امرنا يسراً اى قولا ذايسر بحصول الملكات الفاضلة ثم اتبع سبباً طريقا هى طريق الشرقى والسلوك الى الله بالتجرد والتزكى حتى اذا بلغ مطلع الشمس اى يطلع شمس الروح وجدها تطلع على قوم هم العاقلتان والفكر والحدس والقوة القدسية لم نجعل لهم من دونها سراً اى حجاباً لتنورهم بنورها وادراكهم المعانى الكلية كذلك اى امره كما وصفنا و قد احطنا بما لديه من العلوم والمعارف والكمالات والفضايل خبراً اى علماً ومعناه لم يحط به غيرنا لكونه الحضرة الجامعة للعالمين فليس فى الوجود من يقف على معلوماته الا الله ولامر ما سمى عرش الله ثم اتبع سبباً طريقاً بالسير فى الله حتى اذا بلغ بين السدين اى الكونين وذلك مرتبته ومقامه الاصلى بين صد فى سبيل الاله والسير فى المشرق والمغرب سفرة تنزلا و ترقيا وجد من دونهما قوماً هم القوى الطبيعية البدنية والحواس الظاهرة لايكادون يفقهون قولا لكونها غير مدركة للمعانى ولاناطقة بها قالوا بلسان الحال ان :

يأجوج الدواعى والهواجس الوهمية .

ومأجوج الوساوس والنوازع الخيالية مفسدون فى الارض البدن بالتحريص على الرذائل والشهوات المنافية للنظام والحث على الاعمال الموجبة للخلل فيه و خراب القوانين الخيرية والقواعد الحكمية و احداث النوائب والفتن والاهواء والبدع المنافية للعدالة المقتضية لفساد الزرع والنسل فهل نجعل لك خرجاً بامدادك بكمالاتنا وصور مدركاتنا على ان تجعل بيننا و بينهم سداً لايتجاوزونه و حاجزاً لا يعلونه ذلك هو الحد الشرعى والحجاب القلبى من الحكمة العملية قال مامكنى فيه رب من المعانى الكلية والجزئية الحاصلة بالتجربة والسير فى المشرق والمغرب خير فاعينونى بقوة اى عمل وطاعة اجعل بينكم و بينهم ردماً هو الحكمة العملية والقانون الشرعى اتونى زبر الحديد من الصور العملية و اوضاع الاعمال حتى اذا ساوى بين الصدفين بالتعديل والتقدير قال للقوى الحيوانية انفخوا فى هذه الصور نفخ المعانى الجزئية والهيأت النفسانية من فضائل الاخلاق حتى اذا جعله ناراً اى علماً برأسه من جملة العلوم يحتوى على بيان كيفية الاعمال قال اتونى افرغ عليه قطراً النية والقصد الذى يتوسط بين العلم والعمل فيتحد به روح العلم وجسد العمل كالروح الحيوانى المتوسط بين الروح الانسانى والبدن فحصل سداى قاعدة وبنيان من زبر الاعمال و نفخ العلوم والاخلاق و قطر العزائم والنيات واطمأنت به النفس وتدبرت فامنت فما اسطاعوا ان يظهروه ويعلوه لارتفاع شأنه وكونه مشتملا على علوم وحجج لم يمكنهم دفعها والاستيلاء عليها وما استطاعوا له نقبا لاستحكامه بالملكات والاعمال والاذكار قال هذا السد اى القانون رحمة من ربى على عباده يوجب امنهم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وبقائهم فاذا جاء وعدربی بالقیمة الصغر فی جعله دکاء باطلا منهدما لامتناع العمل به عندالموت و خراب الالات البدنیة و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض بالاضطراب و الاختلاط ای ترکناهم یختلطون لاجتماعهم فی الروح مع عدم الحیلولة و نفخ فی الصور للبعث والنشاة الثانیة فجمعناهم جمعاً او بالقیمة الکبری حال الفناء و ظهورالحق جعل دکاً لارتفاع العلم والحکمة هناك وظهورمعنی الحل والاباحة بتجلی الافعال الالهیة وانتفاء الغیروفعله وترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض حیاری مختلطین شیئاً واحداً لاحراك بهم و نفخ فی الصور بالایجاد بالوجود الحقانی حال البقاء فجمعنا هم جمعاً فی التوحید والاستقامة والتمکین و کونهم بالله لابانفسهم .

مطلب سیم از اصل دوم

درذکر اختلاف اقوال دراول کسیکه اورا صوفی گفتند وحقیقت حال دراین مقال و نقل بعضی عقاید وآداب این طایفه ازعبارات قادحین و مادحین و تحقیق محققین و علماء راشدین والله تعالی شأنه الموفق والمعین .

درمجلد اول تاریخ کامل ابن اثیردرضمن ترجمه نوح شمهٔ از حال افریدون پادشاه ذکری نموده ومیگوید اول کسیکه اوراصوفی نام نهاده‌اند اواست چنانکه بعضی را گمان آنست که نوح وذوالقرنین همان است .

ودرباب چهل و چهارمین کتاب قابوس نامه مذکوراست که اول کسیکه اصل این طریقت نهاد عزیر پیغامبربود تابصفا بدانجای رسید که جهودان اوراپسرخدای خواندند .

صاحب نفحات الانس مولانا جامی درترجمهٔ ابوهاشم صوفی فرماید که پیش از وی بزرگان بودند درزهد وورع ومعاملت نیکودر طریق توکل و طریق محبت ولیکن اول کسیکه وی را صوفی خواندندوی بود وپیش ازوی کسیرا باین نام نخوانده بودند .

اول کسیکه خانقاه بنانهاد

همچنین اول خانقاهی که برای صوفیان بنا کردند آنستکه به رملهٔ شام کردند وسبب آن بود که روزی امیری ترسائی بشکاررفته بود درراه دوتن رادید ازاین طایفه که فراهم رسیدند ودست درآغوش یکدیگر کردند وهم آنجا بنشستند و آنچه داشتند از خوردنی پیش نهادند و بخوردند آنگاه برفتند امیر ترسا را معامله و الفت ایشان با یکدیگر خوش آمد یکی ازایشانرا بخواند وپرسید که آن که بود گفت ترا چه بود گفت هیچ چیز گفت از کجا بود گفت ندانم آن امیر گفت پس این الفت چه بود که شما را بایکدیگر بود درویش گفت که این مارا طریقت است گفت شمارا جائی هست که آنجافراهم آئید گفت نی ، گفت من برای شما جائی بسازم تا بایکدیگر آنجا فراهم آئید پس آن خانقاه به‌رمله بساخت .

وشیخ انصاری قدس سره دراین مورد فرموده :

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نظم

خیردارحل فیها خیرارباب الدیار و قدیماً وفق الله خیاراً للخیار

وچنانچه درمطلب اول مذکورشد از تاریخ ابن خلدون مغربی و رسالهٔ قشیری که این اسم درقرن دوم اسلامی شهرت یافت مقارن میشود بازمان سفیان وابوهاشم .

ودر کتاب دبستان المذاهب تألیف میرزا محسن کشمیری فانی تخلص در ضمن عقاید صوفیه مذکوراست که این فرقه نیزمثل حکما درهمهٔ اهل عالم بودند و هستند چنانکه به پارسی ایشانرا ویژه درون و روشندل و یگانه بین و بهندی رکهشیر وبتبشر وکیانی و انماکیانی خوانند.

صوفیه ازاول خلقت بوده‌اند

راقم گوید چنانچه درمطلب اول تعریف تصوف دانسته شد که آن علم بخدای عزوجل است ازحیث اسماء و صفات و بمظاهر اسماء وباحوال مبدء ومعاد وبحقایق عالم و طریق معرفت سلوك بسوی بی سوی او تعالی شانه همچنین روشن گردد که بحقیقت صوفی انبیاءاند علیهم السلام و پیروان ظاهروباطن ایشان که العلماء ورثة الانبیاء .

وچنانچه دراصل سیم بتفصیل بیاید که رشتهٔ تمام نبوات ازازل تاابد بمقام محمدی متصل است که صادر اول و اول ماخلق بزبانی گویند و فیض منبسط و نفس رحمانیش باصطلاحی خوانند وبدین اشاره معلوم شود که صوفی همیشه بوده وهست وخواهد بود و باختلاف السنه و ازمان باسمی خوانده شده‌اند وچون‌در مطلب دوم در وجه تسمیه معلوم شد که غالب انبیاء وخواص تابعین ایشان لباس پشمینه میپوشیده‌انداهل ظاهر باعتبارظاهر لبسه باین طایفه صوفی گفتند واین دلیل برانحصارظهورشان بدورهٔ اسلام وبروز این‌سمی در مأه دوم نمیشود چنانچه پیروان حضرات نوح و ابراهیم وموسی و عیسی علیهم السلام همه مسلمین بوده‌اند منتهی بزبان سریانی وعبرانی برای معنی‌حقیقی مسلم لفظ دیگرموضوع باشد چنانچه یگانه بین که بمعنی موحد است درنزدطایفهٔ اسم ازبرای صوفیه است فلهذا لفظ ص و ف ی مدخلیتی بحقیقت معنی ندارد .

مولوی میفرماید :

میم وواووميم ونون تشریف نیست لفظ مؤمن جز پی تعریف نیست

حرف ظرف آمد دراومعنی چوآب بحر معنی عنده ام الکتاب

وهمچنین پوشیدن لباس پشم وجزآن مثلا اگر نام مسجد را حمام گذارند وبالعکس یقین است احکام هردوبجای خود باقیست و از تغییراسم حکم مسجد حکم حمام نخواهد بودن وبالعکس .

وباین بیان ظاهرشد که مقصود از صوفی آنکسی است که تعریف مذکور حقیقة

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

براوصادق آید خواه نام اورا مقرب گذارند یا موحد عارفش نامند یا صوفی کلاه برکی برسرنهد یاتتری سرخودتراشد یانه .

اگر زمغز حقیقت پیوست خرسندی — تونیزجامهٔ ازرق بپوش وسرمتراش
مراد اهل حقیقت لباس ظاهر نیست — کمر بخدمت سلطان ببندوصوفی باش

چنانکه درمطلب ثانی از کتاب وقف دروس شهید اول رحمةالله علیه نقل شد که در مسئله وقف بر صوفیه میفرماید و هم المشتغلون بالعبادة والمعرضون عن الدنیا ولایشترط زی مخصوص الی آخرما نقلنا عنه قدس روحه .

وعلامهٔ مجلسی طاب ثراه دراول زادالمعاد میفرماید وخروش صوفیان صفوت نشان بزمزمهٔ دعای خلود دولت ابد توأمان با عندلیبان اغصان سدرةالمنتهی همداستان .

شیخ محقق مصلح الدین فرماید خرقهٔ درویشان جامهٔ رضا است هر که درین کسوت تحمل نامرادی نکند مدعی است وخرقه بروی حرام .

ونیزفرمودهٔ اواست طریقهٔ درویشان ذکراست و شکر وخدمت و طاعت و ایثار و قناعت وتوحید وتوکل وتسلیم و تحمل. هر که بدین صفتها موصوف بحقیقت درویش است اگرچه درقبا است . اما هرزه گرد بینمازهواپرست هوس باز که روزها بشب آرد دربند شهوت وشبها بروزآرد درخواب غفلت وبخورد هرچه درمیان آید وبگوید آنچه برزبان آید رند است اگرچه درعبا است کم مؤمن فی قباء و کم کافرفی عباء .

شاه شجاع کرمانی میفرماید وجدنا فی القباء ما طلبنا فی العباء .

وسید شهید قاضی نورالله درعنوان مجلس ششم ازمجالس المؤمنین فرماید در ذکر جمعی ازصوفیه صافی طویت که نزد سالکان مسالك طریقت و مؤسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود ازایجاد عالم واختراع بنی آدم بعدازایجاد جواهر زواهرانبیاء و ائمهٔ هدی علیهم صلوةالله الملك الاعلی وجود فایض الجود این طایفهٔ کرام و اصفیای عظام کثرهم الله بین الانام است که بمیامن توفیق از ادنی مراتب خاك باعلی مدارج افلاك ترقی نموده اند وازحضیض خمول بشریه باوج قبول ملکیة تلقی فرموده ازپرتوسراج وهاج وعکس شعاع لماع یهدی الله لنوره من یشاء با ساکنان ملاء اعلا و مطمئنان عالم بالا در سلك انتظام منخرط گشته وبمرتبه یی رسیده که عواقب امورقبل ازظهورمشاهده نموده اند و خواتیم اشیا پیش از بروز وجود مطالعه فرموده دعایم دین ودولت بمیامن همت ایشان قائم و قوائم ملك وملت بروابط وجود ایشان منتظم ، پاکبازان بساط مردی وصدرنشینان صفهٔ دردمندی بحرآشامان تشنه جگر ، دست افشانان بی پاوسر گم گشتگان جادهٔ سلامت ومنزویان کنج ملامت زنده پیلان ژنده پوش وزنده دلان صاحب هوش خرقه پوشان خانقاه قدس وباده نوشان بزمگاه انس .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بیت

قومی ملوك طبع که ازروی سلطنت — گوئی کز احترام سلاطین کشورند
شاهان دلق پوش که گاه حمایتی — زیر گلیمشان جم و خاقان و قیصرند
امروز از نعیم جهان چشم دوختند — فرداخود از کرشمه بفردوس ننگرند
منگر بچشم خار دراین پا برهنگان — نزد خرد عزیزتر از دیدهٔ سرند
آدم بهشت را بدو گندم اگر فروخت — حقا که این گروه بیك جو نمیخرند

حکمت بحقیقت با طریقت یکی است

ومزید توضیح وتقریر کلام درتحقیق حال این طایفهٔ کرام آنست که بروجهی که درمقدمات این کتاب اشارتی به آن واقع شده تحصیل یقین بمطالب حقیقت که حکمت عبارت از آنست ، یا بنظر واستدلال حاصل میشود چنانکه طریقهٔ اهل نظر است وایشان را علما وحکما میخوانند یا بطریق تصفیه واستکمال چنانچه شیوهٔ اهل فقر است وایشان را عرفا واولیا مینامند واگرچه هردوطایفه بحقیقت حکماءاند لیکن طایفهٔ ثانیه چون بمحض موهبت ربانی فایض بدرجهٔ کمال شده‌اند وازمکتب خانهٔ **وعلمناه من لدنا علماً** سبق گرفته‌اندودرطریق ایشان اشواك شکوك و غوایل اوهام کمتراست اشرف واعلی باشند وبوراثت انبیاء که صفوت خلایق‌اند اقرب و اولی خواهند بود .

مثنوی

مستی دل را نمیدانی که کو — وصف آن از نرگس خمارجو
چون زذات حق بعیدی وصف ذات — باز دانی از رسول و معجزات
معجزاتی و کراماتی خفی — برزند بر دل ز پیران صفی
کاندرو نشان صدقیامت نقد هست — کمترین آنکه شود همسایه مست
پس جلیس‌الله گشت آن نیکبخت — که بپهلوی سعیدی بر درخت
تا ازآن جامد اثر گیرد ضمیر — حبذا نان بی هیولای خمیر

وهردوطریق در نهایت وصول سر بهم باز میآورد **والیه یرجع الامر کله** و میان محققان هردوطریق هیچ خلاف نیست چنانچه منقول است که شیخ عارف محقق ابوسعید ابوالخیررا باقدوة الحکماءالمتأخرین شیخ ابوعلی سینا قدس‌الله روحهما اتفاق صحبتی شد بعد از انقضاء آن یکی گفت آنچه او میداند ما میبینیم و دیگری گفت آنچه او میبیند ما میدانیم .

وهیچکس ازحکماء انکاراین طریق ننموده بلکه اثبات آن کرده چنانکه ارسطالیس میگوید هذه الاقوال المتداولة کالسلم نحوالمرتبة المطلوبة فمن اراد ان یحصلها فلیحصل نفسه فطرة اخری . وافلاطون الهی فرموده قد تحقق لی الوف من المسائل لیس لی علیها برهان .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وشیخ ابوعلی درنمط نهم از کتاب اشارات در مقامات‌العارفین میفرماید فمن احب ان یتعرفها فلیتدرج الی ان یصیر من اهل المشاهدة دون المشافهة والواصلین الی العین دون‌السامعی‌الاثر. ومحقق طوسی‌قدس سره‌القدوسی درشرح‌این عبارت میفرماید .

و اعلم ان العبارة عن هذه‌الدرجات غیر ممکنة لان العبارات موضوعة للمعانی‌التی یتصورها اهل اللغات ثم یحفظونها ثم یتذکرونها ثم یتفاهمونها تعلیماً و تعلماً اما التی لایصل الیها الاغائب عن ذاته فضلا عن قوی بدنه فلیس یمکن ان یوضع لهاالفاظ فضلاان یعبر عنها بعبارة و کما ان‌المعقولات لاتدرك بالاوهام والموهومات لا تدرك بالخیالات والمتخیلات لاتدرک بالحواس کذلك مامن شأنه ان یعاین بعین‌الیقین فلا یمکن ان یدرك بعلم‌الیقین‌فالواجب‌علی‌من‌یریدذلك ان‌یجتهد فی‌الوصول‌الیه بالعیان‌دون ان‌یطلبه بالبرهان.

ومیرسید شریف درشرح مطالع فرموده ان‌السعادة العظمی والمرتبة‌العلیا‌للنفس ـ الناطقة هی معرفة‌الصانع بماله من صفات‌الکمال والتنزه عن‌النقصان وبما صدرعنه‌من‌الاثار والافعال فی‌النشأة‌الاولی والاخرة .

وبالجملة معرفة‌المبدء والمعاد والطریقة الی‌هذه‌المعرفة من وجهه .

احدهماطریقة‌النظروالاستدلال‌وثانیهما طریقة اهل‌الریاضة والمجاهدة .

والطریقة‌الاولی‌ان‌التزموا‌ملة‌من‌ملل‌الانبیاء‌فهم‌المتکلمون‌والافهم‌الحکماء‌المشاؤن.

و الطریقة الثانیة ان وافقوا فی ریاضاتهم احکام الشریعة فهم الصوفیة والا فهم الحکماء الاشراقیون‌فلکل طائفتان .

وحکیم الهی‌شیخ شهاب‌الدین مقتول که محیی رسوم قدمای حکما است‌درتلویحات نقل‌میکند که در خلسهٔ لطیفه که باصطلاح این طایفه آنرا غیبت گویند ارسطو رادیدم و در تحقیق ادراك که ازغوامض مسائل حکمت است از او نکتهٔ چند پرسیدم بعد از آن شروع درمدح استاد خود افلاطون نمود اطراء عظیم درمدحت او کرد. ازاوسؤال کردم که از متأخران کسی بمرتبهٔ او رسیده باشد ؟گفت نه و نه بجزوی از هفتاد هزار جزو از کمال او و بعداز آن ذکر بعضی از فلاسفهٔ اسلام می کردم وبه هیچ کدام التفات ننمودند تا بذکر بعضی از ارباب کشف و شهود رسیدم مثل جنید بغدادی و ابو یزید بسطامی ، سهل بن عبدالله تستری‌قدس‌الله ارواحهم گفت اولئك هم‌الفلاسفة حقاً .

لیکن دراین طریق اخطار بسیار ومهالك بیشمار است‌چه‌خطرات‌وساوس وورطات هواجس و تسویلات باطله و تخییلات فاسده سالك را در بیابان طلب حیران و سرگردان گرداند وافسدمفاسد آنکه باندك نمایش **کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء** ازراه رفته دست از طلب بدارد حتی اذا جاءه لم یجده شیئا و بعد ازاطلاع بر حقیقت‌حال حاصلش جز حسرت و وبال نباشد .

دوراست سرآب دراین‌بادیه‌هشدار تا غول بیابان نفریبد بسرابت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

خلیلی قطاع الفیافی الی الطمس کثیر و ارباب الوصول قلائل

وایضاً استاد این طریقت که عبارت از مرشد کامل است نادر است و بر تقدیر وجود شناخت او متعذر یا متعسر چه کمالات انسانیرا جز صاحب کمال نشناسد و قیمت جواهر را جز جواهری نداند.

بسر قصهٔ سیمرغ و قصهٔ هدهد کسی رسد که شناسای منطق الطیر است

و اکثر مردم بصورت مموهه وظاهر بی حقیقت از راه افتاده‌اند.

یاقوت را مقابل خر مهره می کنند سنگ سیه بنرخ زر سرخ می خرند

وناگاه افتد که بتلبیس و تدلیس فریفته میشود و نقد عمر صرف خدمت ناقصی کند بظن کمال ومؤدی بخسران حال و مآل او گردد و نعوذ بالله من الغباوة والغواية.

واز این جهت در کلام ملك علام وصاحب وحی ترغیبات بسیار در باب نظروتفکر وارد شده وعلمای اعلام نیز بیشتر ترغیب مردم بر طریقهٔ نظر نمایند با آنکه درطریق تصفیه نیز احتیاج باین طریق متحقق است زیراکه در اثنای تصفیه و ریاضت تلبیسات شیطانی ملتبس میشود بالهامات رحمانی و فرق میان انواع آن واردات جز بدلیل عقلی میسر نیست وایضاً اگر سالك بکلی از علم رسمی عاری باشد از ورطهٔ افراط وتفریط ایمن نتواند بود و از مخالفت حکمت شریعت فارغ نه وشاید که بنابر جهل بحداعتدال احتمال ریاضات مفرط کند ومؤدی شود بفسادمزاج وبطلان استعداد.

ولهذا حضرت هادی الثقلین الی الصراط المستقیم علیه وآله افضل التحیة والتسلیم می فرماید .ما اتخذالله ولیاً جاهلا.

ودر حدیثی دیگر فرموده قصم ظهری رجلان جاهل متنسك و عالم متهتك وبیشائبهٔ تکلف ارباب اعتدال ومستعدان وصول بمراتب کمال از طایفهٔ علیهٔ صوفیه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه اند که در مبادی حال بلکه از ازل الازال بمیامن هادی توفیق رحیق تحقیق ازجام فیض ساقی کوثر نوشیده‌اند و جزعهٔ لایظمأ اصلا ابداً شاربها کشیده‌اند.

سیدالمتألهین حیدربن علی الاملی در کتاب جامع الانوار فرموده که فرقهٔ ناجیهٔ امامیه دوطایفه‌اند:

یکی آنکه حامل ظاهر علوم انبیاء و رسول مجتبی و ائمهٔ هدی علیهم السلام‌اند که عبارت ازعلوم شرعیه وفرعیه باشد.

وطایفهٔ دیگر آنکه متحمل باطن علوم ایشانند که آن‌عبارت از طریقت حقیقت و ایقان باشد واول موسوم است بمؤمن فقط وثانی بمؤمن ممتحن وشیعی و صوفی عبارت از این دو طایفه اند زیرا که شیعی و صوفی دو اسم متغایرند که مراد ازایشان حقیقت واحده است.

صوفیان را پیش رو موضع دهند کاینهٔ جانند و ز آئینه بهند

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حاجیان ابن صوفیانند ای پسر ساده و آزاده‌وافکنده سر
عاشق آئینه باشد روی خوب صیقل‌جان آمد اوتقوی القلوب

وقاضی نورالله در مجالس می گوید واینکه گاهی ازاکابر این طایفهٔ رفیعه شنیده ونقل‌شده که گویند الصوفی من‌لامنصب‌له‌وگاه میگویند که عمل باحوط مذاهب می کنیم فی‌الحقیقه گریزاست‌ازالتزام یکی‌از مذاهب مخالفین وعدم تصریح بانقیاد مذهب محققین از جهة تقیه در امردین .

ولهذا گفته‌اند که هرصوفی که اظهار مذهب کند سزاوار ملامت کردن وقفاخوردن است که حکم عقل است استرذهبك وذهابك ومذهبك که کتمان سروسیرازخویش‌وبیگانه اول‌شرط دخول در این امر است امیر میفرماید :

لاتودع السر الاعند ذی کرم والسر عند کرام الناس مکتوم

فی ذکر شرذمة من الاخبارالتی‌تدل‌علی التقیةوالکتمان

چون‌سخن بدینجا رسید مناسب مقام دید بعضی اخباررا که‌درباب تقیه وکتمان‌است ذکر نمایدتا که جمعی ازبزرگان رامحض‌دیدن کلماتی چند درکتب ایشان مورد طعن و دق نیاورند و حمل برعقیدهٔ فاسده ننمایند .

فی الکافی علی‌بن ابرهیم عن هرون بن‌مسلم عن مسعدة بن صدقة قال قیل لابی عبدالله ان‌الناس یروون ان علیاً قال علی منبر الکوفه ایهاالناس انکم ستدعون الی سبی فسبونی ثم تدعون الی‌البرائة منی فلاتبره وا منی‌فقال ما اکثرما یکذب الناس هلی علی‌ثم قال انکم ستدعون الی سبی فسبونی ثم تدعون الی البرائة منی وانی‌لعلی دین محمدولم یقل و لایقل و لاتبره وا منی فقال له السائل ارأیت ان اختار القتل دون البرائة فقال و اللهما ذلك علیه و ماله الامامضی علیه عماربن یاسرحیث اکرهه اهل‌مکة و قلبه مطمئن ـ بالایمان فانزل‌الله عزوجل فیه الامن اکره و قلبه مطمئن بالایمان فقال له النبی عندها یا عماران عادوا فعد فقد انزل الله عذرك وامرك ان تعود ان عادوا .

وفیه ایضاً باسناده عن محمدبن مروان قال قال الی ابو عبدالله مامنع میثم رحمه‌الله من‌التقیة فوالله لقدعلم هذه الایة نزلت فی عمار وفیه عن ابی بصیر قال قال ابو جعفر خالطوهم بالبرانیة وخالفوهم بالجوانیة اذا کانت امرة الصبیانیة .

وفیه عن زرارة عن ابیجعفر قال التقیة فی کل ضرورة و صاحبها اعلم بها حین تنزل به .

وفیه عن ابیجعفر قال انما جعلت التقیة لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلیس تقیة

و فیه باسناده عن عبدالله بن ابی‌یعفورقال سمعت اباعبدالله‌یقول‌التقیة ترس المؤمن و التقیة حرزالمؤمن ولاایمان لمن لاتقیةله ان‌العبد لیقع علیه‌الحدیث من‌حدیثنا فیدین الله عزوجل‌فیمابینه وبینه فیکون له عزاًفی‌الدنیا ونوراً فی‌الاخرة وان العبد لیقع الیه الحدیث

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

من حدیثنا فیذیعه فیکون له ذلا فی الدنیا وینزع الله ذلك النور منه .

وفیه عنه یقول نفس المهموم لنا المغتم لظلمنا تسبیح وهمة لامرنا عبادة وکتمانه لسرنا جهاد فی سبیل الله .

وفیه عن عمار قال قال لی ابوعبدالله اخبرت بما اخبرتك به احدا قلت لا الا سلیمان بن خالد قال احسنت اما سمعت قول الشاعر :

فلاتعدون سری وسرك ثالثاً الاکل سرجاوز اثنین شایع

وفی المروی عن علی بن الحسین علیهما السلام عند باب ماجاء ان حدیثهم صعب مستصعب من الکافی فقال والله لوعلم ابوذر مافی قلب سلمان لقتله ولقداخا رسول الله بینهما فماظنکم بسایر الخلق .

و جمله از این اخبار در اصل اول در ضمن تحقیق معنی فقه وتفقه وفقیه و متفقه مذکور گردیده .

فی ذکر من تشبه هذا القوم ولیس منهم وتمیز المحق عن المبطل

تنبیه ـ درمجالس المؤمنین قاضی میفرماید پوشیده نماند که بسیاری ازعیاران روزگار و ابله طرازان دکان‌دار که صاحبان غلظت طبع و کثافت حجاب‌اند و سالها بمرض مزمن آرایش و فزایش سبلت ومحاسن عمر گذرانیده و عمامهٔ کبیره که بار عناد واستکبار است بر سر نهاده‌اند و مآثر شعوذه وتکسیر رمل و نجوم را بر مردم مشتبه بکرامات وخارق عادات ساخته‌اند و بسیاری از مردم گول را در دام ارادت با خود انداخته‌اند واگر احیاناً از این مشایخ که از سرچشمهٔ عذب مرتضوی دور افتاده‌اند چیزی از خوارق عادت صدور نموده نه از باب کرامت اولیا بوده بلکه از آثار عمل شعوذه وسیمیاست ودور نیست که متصوفان خرقه‌پوش و شیخکان شیدفروش آثار سیمیا یا رمل وتکسیر را از قبیل کرامات مینموده باشند تا از برای خود منصب ارشادی تراشند وخرقهٔ ولایتی بافند .

ولسان الغیب دربارهٔ این شیخکان متصوفه فرموده است :

نقدصوفی نه همه صافی بیغش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
خوش بود گر محك تجربه آید بمیان تاسیه‌روی شودهر که دراوغش باشد

ورکن صاین نیز دراین باب گفته است :

اگر چه طاعت این شیخکان سالوس است که‌جوش وولوله‌در گوش انس وجان انداخت
ولی بکعبه که گر جبرئیل طاعتشان بمنجنیق تواند بر آسمان انداخت

ابوالحسن علی بن احمد سهل که ازیکانگان خراسان است فرموده درجواب کسیکه تصوف را پرسید چیست اسم ولاحقیقة وقدکان قبل حقیقة ولااسم .

سعدی شیرازی راست که یکی ازمشایخ را پرسیدند که حقیقت تصوف چیست گفت پیش از این طایفه بودند درجهان بصورت پراکنده وبمعنی جمع وامروزطایفه‌اند بصورت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

جمع وبمعنی پراکنده .

ای‌درونت برهنه از تقوی — وز برون جامهٔ ریا داری
پردهٔ هفت رنگ را بگذار — تو که در خانه بوریا داری

ونیزشیخ میفرماید بزرگی‌را پرسیدم‌ازسیرت‌اخوان‌الصفا گفت کمینه آنکه‌مرادخاطر یاران بر مصالح‌خویش مقدم دارد که گفته‌اند برادر که در بند خویش است ، نه‌برادرونه خویش است .

ودرکافی از امام بحق امیرالمؤمنین مرویست که روزی در بصره مردی بپا ایستاد و عرض نمود یا امیرالمؤمنین خبر ده ما را از اخوان پس فرمود در جواب سائل اخوان دو گروه‌اند اخوان‌الثقة و اخوان‌المکاشرة فاما اخوان‌الثقة فهم‌الکف والجناح والاهل والمال فاذا کنت من‌اخیك علی حدالثقة فابذل‌له مالك وبدنك و صاف من صافاه و عاد من عاداه واکتم سره وعیبه واظهر منه‌الحسن‌واعلم ایهاالسائل انهم اقل من‌الکبریت‌الاحمر واما اخوان‌المکاشرة فانك تصیب لذتك‌منهم فلاتقطعن ذلك منهم ولاتطلبن ماوراه ذلك من‌ضمیرهم وابذل‌لهم مابذلوالك من‌طلاقة‌الوجه وحلاوة‌اللسان .

ومولانا شیخ حسین خوارزمی قدس سره‌السامی درمقام کتابت شکایت از مرشدان گول و مریدان ساده نموده ومیفرماید در ولایت ماوراءالنهرهرجا نام شیخی‌وصالحی‌را میشنیدم بی‌توقف بصحبت‌او میرسیدم از هرطریق که بودند از جهروخفیه همه‌را یافتم‌اگر چه ظاهراً خودرا بزیب وزینت اهل‌الله آراسته میپنداشتند و بزعم خویش ازمقربان واهل حقیقت وبصورت پسندیده بنیان بودندولیکن چون این درویش بنظر بصیرت‌تفحص‌احوال ایشان میکردم باطن ایشان از لباس طریقت وحقیقت عریان‌بود وهمه را بخود مغروراز راه مسالك‌طریقت دور وازحالات اهل حقیقت مهجور میبافتم و این اسرار مخفی از فضل و مواهب حضرت بر من واضح میگشت و چون از این رهگذر برحقیقت بی‌حقیقت احوال ایشان اطلاع میبافتم از صحبتشان بسرعت تمام فرار اختیارمیکردم .

بیت

مستی وخراباتی ورندی‌باید — تا بر سرکار بار مردی آید
عیاری و لاابالی و چالاکی — باید که روندگی ره راشاید

شیخ محمود غجدوانی درکتاب مقامات شیخ مذکور آورده که آن حضرت بجهة تنبیه سالکان راه ونجات یافتن ایشان از دام متشبهان اهل‌الله وشیخ صورتان شیطان‌سیرت گمراه مکرر میگفتند که طالب در ابتدای طلب تا رند ولاابالی نباشد اما خراباتی‌صفت وعیار شمار نبود از دام اضلال وبند مکرو شیدمکاران نتواند رهائی یافت و اگر ببال همت ازدست فتنهٔ ایشان پرواز ننماید اورا هیچ مقصود بچنگ نیاید وبهیچ‌مطلوبی‌نرسد

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

زیرا که شیخان ناقص ناکس از برای قوت مانند عنکبوت از هر صید مگس در هرطرف دامی از هوس تنیده‌اند وبقصد راه‌زنی طالبان کمین کرده‌اند وای بر طالبان پیر و حیف از قابلان فقیر که از ابتدای کار از همه اشغال عالم دل‌سردند وبطلب پیرمرشد بهرطرف حیران وسرگردان میگردند وازغایت طلب به هر کس و ناکس‌روی‌نیازدارند نه ایشانرا دیدهٔ بصیرتیکه معرفت نوروظلمت راه شاید و نه فراستی که حق را از باطل‌امتیاز نماید ونه‌حول‌وقوتیکه بتهوران‌ازفرازونشیب راه خبری‌یابند ونه‌مشفقی که بامدادهمتش‌ازحالات حقیقت در خود اثری یابند و بنور آن اثر از ظلمت آن مکدران گذر نمایند و نه تجربهٔ دارند که از ریو و رنگ شیادان حذر نمایند و نعوذبالله اگر بدامگاه طامات و اضلال ایشان طالب راغب را رغبت افتد وبه‌انهٔ فریبشان میل نموده گرفتار گردد و بند طامات برپای او نهند وپروبال قابلیتش‌رابرکنند زیرا که چون‌حرارت شوق وطلب ایشان‌ازغلبهٔ برودت زمهریر رؤیت‌تسلی یافته آتش شوق‌وطلب او فرو نشیند وفسرده شود ودرپیروی ایشان عمری بغفلت وکسالت گذرانیده ودرباطن‌خود هرگز میوه‌ئی نچینندلاجرم‌مذاق‌جان ایشان ازآن تلخکام گشته درد و داعیهٔ طلب ایشان رو به تنزل‌نهاده قابلیت نقصان پذیر وازاین فتنه طالب مسکین بیکی ازچند مهلکه مبتلاگشته بهلاکت‌رسد .

چه‌اگر آن پیشوای وی از مبطلان وملحدان وزنادقه باشد اورا در غرقاب ضلالت وگمراهی عظیم ازالحاد وزندقه‌اندازد ونعوذ بالله‌من هذه‌الحال .

واگرمقتداء وی ازشیخان متقلد ناقص‌باشداگرچه از اهل اسلام‌باشدوظاهرشرع‌را کماهوحقه رعایت کند وآن‌طالب را نیزباوامر ونواهی شریعت منقادسازد ولیکن‌چون‌از تعمیرباطن که آن تزکیهٔ نفس وتصفیهٔ دل وتجلیهٔ روح‌است بهره‌مند نگشته‌وتبدیل‌اخلاق ذمیمه بحمیده نکرده واز حالات وتجلیات ومراتب ومقامات ودرجات وترقیات سیرالی‌الله وسیرفی‌الله وسیرمع‌الله وسیر بالله چیزی وحظی نیافته هرآینه احوال طالب مدتی براین منوال بیذوق وحال‌بغفلت‌گذراند آخرالامر یکی از دوحال اورا صورت بندد یا باعتقاد مرتبهٔ شیخ برخود درورطهٔ ضلالت افتد یا بانکار احوال مشایخ مبتلاگشته دربلای‌عداوت اولیا افتد زیرا که اگرآن شیخ اوازنااهلی اورا مثل خود بقید شیخی مقید ساخته رخصت ارشاد دهد آنکس بسبب اعتبار خلق و خوش‌آمد نفس واعتقادبعضی‌جهال به‌آن اطمینان یافته بخوداعتقادکندکه من‌نیزولی‌وشیخ حقیقتم‌مثل اولیای سابق‌بلکه بعضی‌ابلهان‌خودرا بهتر از ایشان دانند و بخیال آنکه کمال همین است مردمرا بابرام وتکلیف وزورمرید خود سازند واین ضلالی بغایت عظیم است زیرا که طلب او بهمین عقیده فرونشیند وبخود اعتقاد فاسد کند واین هنگام او را ازاین ورطه بیرون آوردن بغایت مشکل است بلکه قریب بمحال است همچنانکه در زمان ما در هرطرف گروه‌گروه در این گرداب مبتلا ومستهلك وسرگردان مانده‌اندالعیاذ بالله من‌هذه‌الحال .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

واگر بعضی از مریدان این طایفه که فی‌الجمله نشأهٔ ادراك وفراستی دارندایشانرا ازپیران رخصت ارشاد حاصل شود وباین‌رتبه ازآن‌متشیخان مأمور گردند وچون‌دراحوال مشایخ سابق‌ازآنچه‌شنیده‌ویادر کتب‌دیده‌باشد تأمل‌نمایند وخودرا ازآن‌حالات عاری‌یابند این وسوسهٔ شیطان در باطن ایشان انگیزد که حالا مثل شیخ ما در عالم نیست واگراورا حالتی‌میبودمارا نیزآن‌بهره میرسید وازاین‌استدلال کنند که در زمان‌مامثل‌مشایخ‌واولیای زمان سابق نیستند وباین سبب ازطلب مرشد محروم مانند ویاگویند طایفهٔ اولیا و اهل ارشاد درآن زمانهابوده وحالا اصلا نیستند ویا بخود قراردهند ازغایت فسردگی‌خود که احوال مشایخ اینزمان وزمان گذشته نیز حرف وحکایتی بیش نیست که اگر حال مشایخ حقیقتی میداشت پیر ما را ومارا میبود واین نیز ضلالتی عظیم است وبسبب این عقیده از غصهٔ انکار اهل‌الله ازجهل فرومانده ازطلب حقیقت ودریافت اهل‌حقیقت محروم و مهجور ماند هرآینه چنین شیخان جاهل از راهزنان دین واخوان شیاطین‌اند .

پس طالب صادق‌را واجب ولازم است که در ابتدای‌کار احتیاط بسیار نمایدتاپایمال طریق این جهال نشود غریق گرداب تقلیدشان نگردد که چون از پیروی ایشان فسردگی وتیرگی وسردی پدید گشته حرارت وندامت‌را فرو نشانده قابلیت طالب نقصان پذیرفته ضایع گردد .

رباعی

پوشیده مرقعند این‌خامی‌چند — نارفته‌ره‌صدق‌وصفا گامی‌چند
بگرفته‌زطامات‌الف‌لامی‌چند — بد نام‌کنندهٔ نکو نامی چند

ومناسب مقام است ذکر حکایتی که محقق کامل صاحب مجلی محمد بن ابی‌جمهور احسائی گفته‌است دراوقاتیکه‌توقف‌افتاد مرادردرعیةازارض‌نجدشنیدم که دراین کوه‌شخصی میباشد منزوی ومنقطع از معاشرت مردم واصل او از اهل یمن بود من‌رفتم تا بموضع او وسلام باو نمودم وجواب سلام مراگفت پس‌دیدم شخص خوش کلامیکه براوبود اثرصلاح گفتگو نمودم با او در فنون علم دیدم که شخص است باذوق‌خوب، پس گفتم‌چه‌خوش‌است آنچه تو با او میباشی از انقطاع از مردم مگر اینکه شنیده‌ام که تو نماز شرعیه را به‌آن روش که آورده است اورا شرع محمدی بعمل نمی‌آوری با اینکه علتی نداری . گفت بلی عمل نمیآورم اینصورت ظاهره را چه اوحجاب است‌ازجهت‌شخص واصل بمرتبهٔ حضور آیا نمیدانی که صلوات ظاهره مشتق ازصله است‌وباو متوسل‌میشودمحجوب بصورت ، هرگاه ملاحظه نماید باو قرب معنوی‌را، گفتم بلی‌چنین است . پس گفت چه احتیاج‌است کسیرا که واصل‌بباب اوشده‌است باسبابی که‌باعث وصله بشودچه او مستغنی‌شده‌است بوصول‌ازموصل چنانچه حجاج بعداز وصول بمکه وبعمل‌آوردن مناسك حج وقصدداشتن مجاورت‌رادراین هنگام مستغنی میشود از راحله . من گفتم توازاهل‌وصول‌واتصالی بحضرت‌ذوالجلال گفت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بلی، من گفتم بر تقدیر واصل بودن تو آیا وصول تو اتم است از وصول پیغمبر تو و آیا اتصال تو اعلی است از اتصال او؟ او گفت حاشا و کلا بلکه واصل حقیقی او است و بس نه غیر او و بسبب او متصل میشوند کل سلاك وجمیع خاصه وخاصه اخذ نموده اند مراتب ومقامات خود را از او درهر دو نشأة . پس گفتم چگونه او با وصول تام واتصال کامل ترك ننمود این صورت ظاهره را وهیچیك از عبادات شرعیه را بلکه همیشه وعلی الدوام محافظت اورا مینمود وبشدت تمام اعتنا با وی مینمود . او گفت پیغمبر وصول همرسانید و مردود شد من وصول بهمرسانیده ومردود نشده ام . من تعجب نمودم از کلام او وحمل نمودم کلام اورا برظاهرش ومخفی شد برمن دراول وهله مراد او. پس گفتم که نظر بحرف تو لازم میشود ترا که افضل از او باشی زیرا که شك ندارد هیچ عاقلی اینکه غیر مردود افضل میباشد از مردود . پس بخنده آمد از نفهمیدن من کلام اورا که مراد او از مردودی نه آنست که من فهمیدم پس گفت ضم نمودی جهلی را بجهلی. پس گفتم بیان کن از برای من مقصود خودت را تا اینکه عذر جهل خودرا از تو بخواهم . پس گفت اوردشد از جهت تکمیل خلق ورسانیدن مردمرا بخالق ایشان بر نهج پسندیده چه جناب الهی عالم بود که دراو قوة ملکیه ونفس قدسیه است بمرتبه یی که رسیده است در کمال بحدیکه قدرت بهمرسانیده بر تکمیل و ارشاد خلق و جمع نمودن میانهٔ دوجانب ومانع نمیشود اورا اشتغال بتکمیل خلق ازحضور بنزد او واخذ نمودنش از آنچه محتاج الیه خلق است دراغلب اوقاتش ومانع نمیشود حضوراورا ازاشتغال بخدمتی که ازجهة اوقرارداد فرموده اند ازهدایت خلق وکامل گردانیدن ایشان ازجهت آنکه در اوقوتی بود که جامع هر دو امر را مینمود و اما من مسکین نمیباشم در این مرتبه بلکه من نمیباشم قریب از بعض بعض اینمرتبه لهذا نگردیدم از مردودین و نه از مستحقین او بلکه شأن من ومنتهای مقتضای قول من لازم شدن عتبهٔ ملك است و درحضوراو بودن و قبول نمودن نفخات اورا واینکه گفتم پیغمبر وصول همرسانید ومردود شد مراد من این بود نه آنچه وهم پست تو اورا فهمید .

پس گفت هرگاه دانستی که آنجناب ازچه جهت ازجملهٔ مردودین بود ازجهت تکمیل خلایق ورسانیدن ایشان باو بطریق شریعت وطریقت وحقیقت علی مراتبهم نیکو نبود از او بلکه جایز نبود از برای او ترك نمودن صورت ظاهری صلوة راو نه ترك هیچیك ازاعمال بدنیه را چه اومقتدا ومتبوع است اثراوپس نماز اووعبادت او نه از جهة تقرب باو است چرا که اوفی الحقیقه واصل قریبی است بلکه او اقربیست که نیست ورای قرب او قربی و نه بعدازوصولش وصولی، بلکه مقصوداز نمازش این بود تا اینکه اقتدا نمایند باو عامه و متوسل بشوند به آثار واطواراوخاصة .

و اما من احتیاج باین صورت ظاهره ندارم از جهت منقطع شدن من از صورت و مشاهده کردن من حقایق را .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

پس بعدازشنیدن این سخن مسخر او شدم ومبهوت شد عقل من بزخارف تقریرات اوبمرتبه‌یی که غالب‌شدبروهم من اینکه اومحقق است و یا قریب بتحقیق است پس تأیید نمود مرا جناب اقدس الهی بفضل و کرم خودش پس رجوع نمودم بعقل خود و ثابت شد بعقل من و به او گفتم در همانزمان که بوصول عمل منقطع نمیشود و نه از جهة اوترك میشود اوامرشرعیه این‌خیال‌شیطانیست چراکه وصول نزد اهل وصول ترك نمودن است ملاحظهٔ عمل را نه خود عمل را .

پس ساکت ومنقطع‌شد ازجواب‌وساعتی متفکرشد . پس گفت ای‌مردبازداشتی مرا ازآنچه دراوبودم ، با من حرف‌بسیارمزن‌برخیزوبرومن باین مغاره نیامده‌ام مگرازجهت ترسیدن از امثال تو .

پس بیرون رفتم ازنزد اوومنقطع شد حجت او وظاهرشد عجزاو ودانستم که وهم اورا به‌آن وادی انداخته‌است و هلاك نموده است چه حقیقت صلوة همان اقبال و توجه و انسلاخ‌نفس‌است ازبدن ومتعلقات اوچنانچه درقرآن مجید فرموده است **فویل للمصلین الذینهم عن صلوتهم ساهون** و فرموده است پیغمبر لاصلوة الابحضور القلب لیکن محض توجه واقبال وحضور معنوی بدون اعمال صوریهٔ ظاهریه اکتفا نمیتوان نمود بلکه باید مقرون ساخت‌آن توجه راباعمال صوریه بدنیه‌تاتکلیف عقلی وشرعی‌هردوبعمل‌آید.

و شیخ محمود شبستری در گلشن راز به نیکو عبارتی پرده از این راز برداشته میفرماید :

مبادا هیچ با عامت سروکار — که ازفطرت‌شوی ناگه نگونسار
تلف کردی به هرزه نازنین عمر — نگوئی در چه‌کاراست‌اینچنین‌عمر
بجمعیت لقب کردند تشویش — خری‌را پیشوا کرده زهی ریش
فتاده سروری اکنون بجهال — ازاین گشتند مردم جمله بد حال
نگر دجال اعور تا چگونه — فرستاده است در عالم نمونه
نمونه بازبین ای مرد حساس — خراو را که نامش هست حساس
خران‌رابین همه درتنگ آن خر — شده ازجهل پیش آهنگ‌آن خر
چو خواجه قصهٔ آخر زمان کرد — بچندین جا ازاین معنی بیان کرد
ببین‌اکنون که کورو کر شبان‌شد — علوم دین همه بر آسمان شد
نماند اندر میانه‌رفق و آزرم — نمیدارد کسی از جاهلی شرم
همه احوال عالم بازگونست — اگر تو عاقلی بنگر که چونست
کسی کزباب طرد ولعن ومقتست — پدرنیکوبد اکنون‌شیخ وقت‌است
خضر میگشت آن فرزند طالح — که او را بد پدر یا جد صالح
کنون باشیخ‌خود کردی توای‌خر — خری‌را کزخری هست ازتوبدتر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

چو اولا یعرف الهر من البر — چگونه پاك گرداند تو را سر
اگر دارد نشان باب خود پور — چگویم چون بود نور علی نور
پسر کو نیك رأی و نیکبختست — چو میوه زبدهٔ سر درخت است
ولیکن شیخ دین کی گردد آن کو — نداند نیك از بد بد ز نیکو
مریدی علم و دین آموختن بود — چراغ دل ز نور افروختن بود
کسی ازمرده علم آموخت هرگز — ز خاکستر چراغ افروخت هرگز
مرا در دل همی آید کزین کار — ببندم بر میان خویش زنار
نه زان معنی که من شهرت ندارم — بلی دارم ولی زان هست عارم
شریکم چون خسیس آمد دراینکار — خمولم بهتر از شهرت به بسیار
دگر باره رسید الهام از حق — که بر حکمت مگیراز ابلهی دق
اگر کناس نبود در ممالك — همه خلق اوفتند اندر مهالك
بود جنسیت آخر علت ضم — چنین آمد جهان والله اعلم

وشیخ با اعزازمحمدبن یحیی بن علی الجیلانی اللاهیجی النور بخشی در شرح این بیت از گلشن واز «چوخواجه قصهٔ آخرزمان کرد» میفرمایدحالیا میبینیم که اکثرمشایخ روزگار که خودرا درصدد شیخی ومریدگرفتن میدارند از این جمله اند که هیچ اطلاع و وقوف از احوال فقروفقرا واولیا ندارند واگربشنوند باور نیز نمیکنند و پیشوا گشته اندو مرید میگیرند وخودرا کامل ومرشد میشمارند وجماعتی که شقاوت ازلی ایشانرا مدبروبدبخت گردانیده به تلبیسات آن متصنعان مرید ومعتقد میگردند.

ومولانا جلال الدین دراول دفتراول مناسب مقام فرموده است :

مثنوی

کار پاکانرا قیاس از خود مگیر — گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد — کم کسی زبدال حق آگاه شد
همسری با انبیا بر داشتند — اولیا را همچو خود پنداشتند
گفته اینك ما بشر ایشان بشر — ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور
که چنین بنماید و که ضد این — جز که حیرانی نباشد کار دین
نه چنان حیران که پشتش سوی اوست — بل چنین حیران که غرق مست دوست
آن یکیرا روی اوشد سوی دوست — وین یکیرا روی اوخود روی اوست
روی هر یك مینگر میدار پاس — بو که گردی توز خدمت روشناس
چون بسی ابلیس آدم روی هست — پس بهر دستی نشاید داد دست
زانکه صیاد آورد بانگ صفیر — تا فریبد مرغ را آن مرغ پیر
بشنود آن مرغ بانگ جنس خویش — از هوا آید بیابد دام و نیش

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حرف درویشان بدزدد مرد دون | تا بخواند برسلیمی زان فسون
کارمردان روشنی و گرمی است | کار دونان حیله و بیشرمی است
جامه پشمین از برای کد کنند | بومسیلم را لقب احمد کنند

ونیزدربیان مغرورشدن مریدان محتاج وتشبیه بمدعیان مزوروایشان را شیخ واصل پنداشتن ونقاد را ازنقد نادانستن ونیافتن دردفتراول میفرماید :

تو مرید و میهمان آن کسی | که ستاند حاصلت را از خسی
حال ما این است در فقر و عنا | هیچ مهمانی مبا مغرور ما
ظاهر ما چون درون مدعی | در دلش ظلمت زبانش شعشعی
از خدا نه بوئی او را نه اثر | دعویش افزون ز شیث وبوالبشر
دیو بنموده ورا هم نقش خویش | او همین گوید ز ابدالیم بیش
حرف درویشان بدزدیده بسی | تاگمان آید که هست اوخود کسی
خرده گیرد در سخن بربایزید | ننگ دارد از درون او یزید
هر که داند مرورا چون بایزید | روز محشر حشر گردد با یزید
بینوا از نان و خوان آسمان | پیش اوننداخت حق یك استخوان
او ندا کرده که خوان بنهاده‌ام | نایب حقم خلیفه زاده‌ام
الصلا ساده دلان پیچ پیچ | تا خورید ازخوان جودم هیچ‌هیچ
سالها بر وعدهٔ فردا کسان | کرد آن در گشته فردا نارسان
دیر باید تا که سر آدمی | آشکارا گردد از بیش و کمی
زیر دیوار تنش گنجیست یا | خانهٔ مور است و مار واژدها
چونکه پیداگشت کان چیزی نبود | عمر طالب رفته آگاهی چه سود

ونیز دردفتر چهارم درزجرمدعی دون وتنبیه سالکان فرموده :

ورنه این زاغان دغل افروختند | بانگ بازان سپید آموختند
بانگ هدهد گر بیاموزد قطا | راز هدهد گو و پیغام سبا
بانگ پررسته زپر بسته بدان | تاج شاهان را ز تاج هدهدان
حرف درویشان و نکته عارفان | بسته‌اند این بیحیایان برزبان
هر هلاك امت پیشین که بود | زانکه چندل راگمان کردند عود
بودشان تمیز کان مظهر کند | لیك حرص و از کور و کر کند
کوری کوران زرحمت دور نیست | کوری حرص است کان معذور نیست

ونیز درآن دفترفرماید :

صاف خواهی جبه بشکاف ای پسر | تا ازآن صفوت برآری زودسر
هست صوفی آنکه شدصفوت طلب | نه لباس صوف و خیاطی ودب

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

صوفئی گشته به پیش این لئام — الخیاطه واللواطه والسلام

ودر دفتر پنجم فرماید :

هم صفیر مرغ آموزند خلق — کاینسخن اندر دهان افتاد وحلق
لیك از معنی مرغان بیخبر — جز سلیمان قران خوش نظر
حرف درویشان بسی آموختند — منبر و محفل بدو افروختند
یا بجز آن حرفشان روزی نبود — با درآخر رحمت آمد درگشود

ونیز درآن دفتر فرموده :

صوفئی آن صوفئی این اینت حیف — آن زسوزن مرده اینراطعمه سیف
نقش صوفی باشداورا نیست جان — صوفیان بدنام هم زین صوفیان
بر در ودیوار جسم گل سرشت — حق زغیرت نقش صد صوفی نوشت
تا ز سحر آن نقشها جنبان شود — تا عصای موسئی پنهان شود

ودر دفترششم بیان آنانرا چنین فرموده است :

همچوآن خامان باطبل و علم — که الغ خانیم در فقر و عدم
لاف شیخی در جهان انداخته — خویشتن را بایزیدی ساخته
هم زخود سالك شده واصل شده — محفلی واکرده در دعوتکده
خانهٔ داماد پر آشوب وشر — قوم دختر را نبوده زان خبر
ولوله که کار نیمی راست شد — شرطهائی کان ز سوی ماست شد
خانها را رفته و آراسته — زین هوس سرمست وخوش برخاسته
زانطرف آمد یکی پیغام نه — مرغی آمد اینطرف زان بام نه
زین رسالات مزید اندر مزید — درمضاحك یک جوابی نا رسید
نی ولیکن یار ما زین آگهست — زانکه ازدل سوی دل پنهان رهست
پس از آن یاری که امید شماست — از جواب نامه ره خالی چراست
صدنشان است از سرار واز جهار — لیك بس کن پرده زاینهم برمدار

درترجمهٔ ابومحمد خفاف ازشیخ ابوعبدالله خفیف مرویست که گفت ابومحمد خفاف با مشایخ شیراز یکجائی نشسته بودند سخن درمشاهده میرفت هر کس بقدرحال خود سخن گفتند مگرخفاف که خاموش بودمؤمل جصاص ویرا گفت توهم سخن بگوی . گفت هرسخنی خوب که دراین باب بود گفتند . جصاص گفت آنچه شما گفتید حد علم بودنه حقیقت مشاهده وآن آنست که حجاب منکشف شود و ویرا عیان ببینی . ویرا گفتید تواین رازاز کجا میگوئی واین تورا چون معلوم شده است گفت دربادیهٔ تبوك بودم فاقه ومشقت بسیاربمن رسید درمناجات بودم که ناگاه حجاب منکشف شد ویرا دیدم برعرش خود نشسته سجده کردم وگفتم یا مولای ما هذا مکانی وموضعی منك .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

گردن برداشته‌اند و ازاین‌اوصاف که شمرده‌شد خالی‌اند این اسم برایشان‌عاریت است و اگر ایشان‌را حشویه خوانند لایق‌تر چنانچه متشبه مبطل بملامتیه طایفه باشند هم‌اززنادقه که‌دعوی اخلاص کنند و براظهار فسق‌وفجور مبالغت نمایند وگویند مرادمااز این‌ملامت خلق واسقاط نظرمردم است وحق سبحانه ازاطاعت خلق بی‌نیاز و از معصیت ایشان غیر متضرر ومعصیت رادرآزارخلق منحصردانند واطاعت رادراحسان .

وچنانچه‌مبطل متشبه بزاهدان جماعتی باشند که ازبرای‌قبول‌خلق‌ترك زینت دنیا کنند وخاطر از جمع اسباب دنیوی باز گیرند وبدان طلب تحصیل‌جاه کنند درمیان مردم‌وممکن بود که بربعضی حال‌ایشان مشتبه‌شوند و پندارند که ایشان ازدنیا اعراض کلی کرده‌اند و ایشان خودبترك مال‌جاه خریده‌اند که ترکوا الدنیاللدنیا و یمکن که بر ایشان نیز حال خودشان مشتبه شودوگمان برند که چون خاطرشان بطلب اسباب دنیوی مشغول نیست علت‌آنستکه اعراض کرده واین‌طایفه را مرائیه خوانند .

خلاصه هردکانی که‌کالایش زیاده است دزدانش بیشتر و هر راهی بمقصودنزدیکتر پر خطرتر .

دام سخت است مگر یار شود لطف خدای
ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

وچون در عوارف سهروردی ونفحات جامی‌وبستان السیاحهٔ‌شروانی اقسام عارف‌و معترف وصوفی‌ومتصوف‌وطوایف ملامتی و فقیر وطالب‌ومرید وسالك‌ومجذوب وخادم و مخدوم وزاهد وعابد ومتشبه به‌آنان ازحق وباطل بطورشرح وتفصیل مذکوراست‌صرف نظراز بسط در این مقال نمود وبرای تنبیه واشاره این‌اجمال‌کافی بود .

و منظور دراین اوراق ذکر کسانیست که اقتدا و پیشوائی را سزاوارند . و این طایفه رامجذوبان سالك خوانند وصوفیان حقیقی‌وکاملان مکمل ایشانند که‌بواسطهٔ اکمال متابعت اوامر ونواحی الهی بمرتبهٔ وصول موصول و برای دعوت خلق‌مرجوع ومأمور شده‌اند و دارای مقام محمود ومتحقق بقرب فرایض و نوافل گردیده مخلصان بفتح لام می‌باشند قال‌الله تبارك وتعالی **ومن اللیل فتهجد به نافلتك عسی ان یبعثك ربك مقاماًمحموداً**ودروصف حال آنان فرمود **انا اخلصناهم بخالصة**

وفی‌نهج‌البلاغة ومن کلامه علیه‌السلام لکمیل بن‌زیادالنخعی قال کمیل بن‌زیاد اخذ بیدی امیرالمؤمنین(ع)فاخرجنی‌الجنان فلما اصحرتنفس الصعداء الی ان‌قال هجم‌بهم العلم علی‌حقیقة البصیرة‌وباشروا روح‌الیقین‌واستلانوا ماستوعره المترفون و انسوابمااستوحش منه‌الجاهلون وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل‌الاعلی‌اولئك خلفاء الله‌فی‌ارضه والدعاة الی‌دینه آه‌آه شوقاً الی رؤیتهم انصرف‌یاکمیل‌اذاشئت .

وفی‌الکافی عندباب من‌اذی‌المسلمین واحتقرهم باسناده قال رسول‌الله صلی‌الله علیه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وآله قال‌الله عزوجل من اهان لی‌ولیاً فقدارصد لمحاربتی وماتقرب الی‌عبد بشیء هواحب الی مما افترضت علیه وانه‌لیتقرب الی‌بالنافله حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصربه ولسانه الذی ینطق‌به‌ویده التی‌یبطش بها ان دعا نی اجبته وان سألنی اعطیته وماترددت عن‌شیء انا فاعله کترددی عن‌موت المؤمن یکره‌الموت و اکره مسائته وقریب بهذاالمضمون باسناده عن‌ابیجعفر علیهما السلام

استدراك وتنبیه چون‌ذکری ازمجذوب سالك و قرب فرایض و نوافل شد مناسب دید بیانی که‌مولانا جامی‌دراین‌باب درمقدمات‌شرح اشعة اللمعات نموده نقل‌نماید بعباراته میفرماید از بیشتر معلوم شدکه هر موجودیرا از موجودات دو جهت است نسبت باحق‌سبحانه .

یکی‌جهت معیت وی باحق سبحانه واحاطه و سریان وی سبحانه دروی بالذات بی توسط امری‌دیگرواین جهت راطریق وجه خاص‌گویند وفیضی که ازاین طریق می رسد بی‌واسطه است و توجه بنده رابااین‌جهت توجه بوجه‌خاص‌گویند واستیلای این‌جهت رابر بنده واستهلاك واضمحلال‌بنده را در این جهت جذبة‌گویند .

وجهت دیگر سلسلهٔ ترتیب است‌که فیضی که بوی‌رسد بوساطت اموری بود که در معیت وی بالوجود حق سبحانه مدخلی داشته باشند .

وفیضی که بوی رسد برمراتب‌آنها مرورمی‌کند ومنصبغ باحکام آنها متنازلابوی برسد و چون بنده برهمین طریق متصاعداً بحق سبحانه و تعالی باز گردد تاآنکه‌احکام یك یك مرتبه را باز می‌گذارد بمرتبهٔ فوق‌آن ترقی می کند تا به آن اسمی‌که مبدء تعین وی است برسندودرآن مستهلك‌ومضمحل‌گردد وآن‌نسبت بوی تجلی ذاتی‌وی باشد این‌طریق را سلسلهٔ ترتیب‌گویند و روش بنده را باین‌طریق مرتبة‌بعد مرتبة‌سلوك‌گویند و واصل باین‌طریق راگرچه کمتر باشد ازواصل بطریق اول احاطه است باحوال‌مراتب که واصل بطریق اول را نیست .

و واصل بطریق اول راباز گردانند و بر طریق سلسلهٔ ترتیب بازبمطلوب‌رسانند ویرا مجذوب سالك خوانند .

و سالك بر طریق ثانی را چون سلوك وی منتهی بوجه خاص و استهلاك در آن گردد سالك مجذوب گویند وهریك از این دو صاحب دولت اقتدا را شاید و تربیت مریدان از وی‌آید .

راقم گویدآنچه محققین‌تصریح به‌آن‌نموده‌اندمانندشهاب‌الدین‌سهروردی درعوارف المعارف وشیخ عزیز نسفی در مقصدالاقصی و ملا عبدالصمد همدانی دربحر المعارف آن است‌که جزمجذوب سالك پیشوائی و اقتدارانشاید .

و دراول نفحات خود مولانا میتوان‌گفت اشاره باین نموده باشد و تحقیق این

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مطلب درترجمهٔ اویس قرن بیاید بنحویکه شبهه نماند .

و نیز در همان موضع ازشرح اشعة اللمعات در تحقیق قرب نوافل و فرایض می فرماید :

مقربات که اعمال و عباداتند یا از قبیل نوافلند که حق سبحانه و تعالی آنرا بر بندگان خود ایجاب نکرده است بلکه ایشان آن ها را تقرباً الی الله بخود ارتکاب نموده اند و بر خود لازم گردانیده و چون در این ارتکاب و التزام وجود ایشان در این میانست فناء ذات واستهلاك جهت خلقیت در جهة حقیت فایده نمی دهد بلکه نتیجهٔ آن همین است که قوی و اعضاء وجوارح وی عین حق گردد بآن معنی که جهت حقیت بر خلقیت غالب آید وجهت خلقیت مغلوب ومقهور گردد و این را قرب نوافل گویند و در این قرب بندهٔ سالك فاعل ومدرك باشدوحق سبحانه و تعالی آلت وی و اشارت باین مرتبه استحدیث کنت سمعه وبصره ولسانه ویده ورجله بی یسمع وبی یبصروبی ینطق وبی یبطش وبی یسعی.

ویا ازقبیل فرایضند که حق سبحانه و تعالی آن اعمال و عبادات را برایشان ایجاب کرده است وایشان بنابرامتثال امرارتکاب آن نموده اند وچون درایجاب وارتکاب وجود ایشان درمیان نیست نتیجهٔ آن فناء ذات سالك واستهلاك جهت خلقیت آنست درجهت حقیت واین را قرب فرایض گویند ودراین قرب حضرت حق سبحانه فاعل ومدرك است و سالك با قوی واعضا وجوارح خود بمنزلهٔ آلت واشارت باینمرتبه است ان الله قال علی لسان نبیه اوعبده سمع الله لمن حمده .

وچون این را دانستی بدانکه مقربان ازچهارحال بیرون نیستند :

یا متحقق بقرب نوافلند فقط وایشان راصاحب قرب نوافل خوانند ویابقرب فرایض فقط وایشان را صاحب قرب فرایض خوانند .

ویابمجمع بین القربین بی تقید باحدهما وبی مناوبه که گاهی یکی باشد وگاه دیگری بلکه معاً بهردوقرب واحکام آن متحقق باشند و اینرا مرتبهٔ جمع الجمع و قاب قوسین و مقام کمال خوانند و آیة **ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم** اشارت باین مرتبه است .

ویا بهیچ یك ازاین احوال سه گانه مقید نیستند بلکه مرایشان راست که بهریك از قربین ظاهر شوند ویجمع بینهما نیزبی تقید بهیچ یك از این احوال واین رامقام احدیت جمع ومقام اوادنی خوانند واشارت باینست **ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی** واین مقام به اصالت خاص خاتم النبیین است وبوراثت وکمال متابعت کمل اولیا رااز این حظی است .

راقم گوید عبادت بدون قربت یعنی خواستن وامرشارع مشروع نبود وطلب مولی ازعبد آنچه راکه برفعلش ثواب و برترکش عقاب است فرضیه گویند و آنچه راکه در فعلش ثواب فرموده وبرترك اوعقاب نفرموده نفلیه اش نامند و بدیهی عقل است فرایض

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مقدم است بر نوافل حتی آنکه جمعی ازفقها تقدیم نافله را برفائته واتیان بنافله در هنگام فریضه جایز ندانسته اگرچه تحقیق برخلاف آنستکه فرموده ودرمحل خود بوضوح پیوسته ولیکن روی سخن دراین مقام با ارباب معانیست نه کلام .

واقفین اشارات قدسیه بر آنند که محبت حق بعباد ظهور تجلیات الوهیت استو بقاء صفات لاهوتیت درهیا کل ومجالی ناسوتیت ومحبت عبد بحق انعدام هستی وافناء صفات ناسیوتیست در بقاء لاهوتیه وظهور الوهیت چنانچه گفته اند محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیة فی افناء الناسوتیه ومحبة العبد لله افناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة ونسبت محبت بحق اولاو بالذات واصیل و بنحو حقیقت است ونسبتش بعبد ثانیاً وبالعرض وظلیل وبنحو مجاز است زیرا که محبت حق مقدم است برمحبت عبد کتقدم العلة علی المعلول قال الله تعالی فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه فعلی هذا قرب فرایض عبارت ازمحبت حق است بعبد که یحبهم باشد .

وقرب نوافل محبت عبد است بحق که یحبونه باشدو بدون تحقق بقرب نوافل حاصل نگردد .

وبعبارت دیگر فنای حقیقی عین سالك دراحدیت ذات قرب فرایض است واضمحلالش در احدیت جمع قرب نوافل است که بمعنی بقاء بالله ورجوع بخلق بوده باشد برای ارشاد عباد بامر حق **یا ایها المدثر قم فانذر**

وباین بیان روشن وهویدا گردد که مقربان ازدوحال بیرون نیستند یا متحققند بقرب فرایض فقط ویا متحقق بقرب نوافل پس از تحقق بقرب فرایض .

در نقل کلام شیخ نسفی واشاره بناتمامی سخن آن وفی

شیخ عزیز نسفی قدس روحه درفصل چهارم کتاب مقصدالاقصی در بیان کامل آزاد میفرماید .

ای درویش چون بزرگی و کمال انسان را شنودی اکنون بدانکه انسان کامل باین کمال و بزرگی که دارد قدرت برحصول مرادات ندارد وبنامرادی زندگانی میکند وبسازگاری روزگار میگذراند از روی علم واخلاق کامل است اما از روی قدرت و کمال ومراد ناقص است .

ای درویش وقت باشد که انسان کامل صاحب قدرت باشد یاحاکم یا پادشاه بوداما پیداست که قدرت آدمی چندباشد چون بحقیقت نگاه کنی عجزش بیش ازقدرت بودو نامرادیش بیش از مراد بود انبیاء واولیاء و ملوك و سلاطین بسیار چیزها میخواستند که باشد ونمی بود وبسیار چیزها نمیخواستند که باشد ومی بود پس معلوم شد که آدمیان از کامل و ناقص ودانا ونادان و پادشاه ورعیت جمله عاجز وبیچاره اند وبنامرادی زندگانی میکنند .

ای درویش بعضی از کاملان براین سر واقف شدند که آدمیان برحصول مرادات قدرت ندارندوبسعی و کوشش قدرت حاصل نمیشود بنامرادی زندگانی میباید کرد . دانستند که آدمیراهیچ کاری بهتر ازترك نیست ترك کردند وآزاد وفارغ گشتند یعنی پیش ازاین ترك مال وجاه کرده بودند اکنون ترك شیخی وپیشوائی هم کردندوترك تربیت وپرورش کردند

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وآزادی وفراغت را بالای همه دیدند .

ای درویش حقیقت سخن آنستکه آنها که بتربیت و پرورش دیگران مشغول شدند ونظر ایشان بررحمت وشفقت افتاد وآنها که ترك کردند وتربیت وپرورش دیگران نکردند نظر ایشان برآزادی وفراغت افتاد اگرچه از برای عزت و حرمت ایشانرا این چنین تقریر افتاد که نظر ایشان بر رحمت و شفقت افتاد و بتربیت و پرورش دیگران مشغول شدند .

اماآنچه حقیقت‌است‌آنستکه بیشترزبرکان ودانایان که‌باین شیخی وپیشوائی‌مشغول سبب آن دوستی جاه بود وحضرت رسول می فرماید اخرما یخرج من رؤس الصدیقین حب الجاه .

ای درویش گفته شد که انسان کامل آنستکه او را چهار چیز بکمال‌باشد : اقوال نیك وافعال نیك و احوال نیك و معارف

وکامل‌آزاد آنستکه اورا هشت چیز بکمال باشد : اقوال‌نیك وافعال نیك واخلاق نیك ومعارف وترك وعزلت وقناعت‌وفراغت

هر که این هشت چیز را بکمال رساند کاملا آزاد است هر که چهار اول دارد و چهار آخر ندارد بالغ است اما حر نیست وهر که هرهشت دارد کامل وآزاد است وبالغ وحر است .

چون کامل وآزاد را دانستی اکنون بدانکه کاملان آزاد دوطایفه‌اند .

چون ترك مال وجاه کردند وترك شیخی وپیشوائی‌هم کردند . وآزادوفارغ شدند دو شاخ پیدا آمد .

بعضی بعد از ترك عزلت وقناعت وخمول اختیار کردند .

وبعضی‌بعد ازترك رضا وتسلیم‌ونظاره کردن اختیار کردند . مقصود جملهٔ‌آزادی و فراغت بود . بعضی گفتند که‌آزادی وفراغت درترك وعزلت وقناعت وخمول است .

وبعضی گفتند که آزادی وفراغت در ترك ورضا وتسلیم ونظاره کردنست .

واین دو طایفه اکنون در عالم هستند و هریك بکار خود مشغولند آن طایفه که بعد ازترك عزلت وقناعت وخمول‌اختیار کردند ازجهة‌آن بود که بیقین دانستند که چنانکه با عسل گرمی همراهست و باکافور سردی‌همراهست با صحبت اهل‌دنیا پراکندگی‌وتفرقه همراهست پس باآنکه این ترك کرده‌اند اگر ناگاه چنان اتفاق می افتاد که اهل دنیا میخواهند که بزیارت ایشان روند تا تبرکی از دنیائی بخدمت ایشان فرستند با آنکه حلال وبی‌شبهه است قبول نمیکنند وازآن میترسند ومی گریزند چنانکه دیگران از شیر وپلنگ ومار وکژدم میترسند ومیگریزند .

وآن طایفهٔ دیگر که بعد از ترك رضا وتسلیم ونظاره کردن اختیار کرده‌اندازجهت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

آنستکه بیقین دانسته‌اند که آدمیان در بیشتر کارها نمیدانند که به آمد ایشان در چیست وقت باشد که آدمی را چیزی پیش‌آید واورا ازآمدن آن چیز خوش‌آید وزبان وی در آن باشد ووقت باشد که چیزی پیش آید واورا ازآمدن آن چیز ناخوش‌آید وسود وی درآن باشد چون این طایفه براین سرواقف شدند تدبیروتصرف خودرا ازمیان برداشتند وراضی وتسلیم شدند . اگراهل دنیا بزیارت آمدند منع نکردند واگر نیامدند غمناك نشدند رد وقبول خلق پیش ایشان یکسان گشت واگر اهل دنیا چیزی از دنیوی بخدمت ایشان فرستادند چون حلال بود قبول کردند . غرض‌آنکه تدبیر و تصرف خود از میان برداشتند وراضی وتسلیم شدند .

واین بیچاره مدتهای مدید در ترك وعزلت وخمول بودم ومدتها در رضا وتسلیم ونظاره کردن بودم وحالی‌درآنم ومرا یقین نشد که کدام شاخ‌بهتر است . هیچ طرف را ترجیح نتوانستم کرد وامروز که‌این مینویسم هم‌ترجیح نکرده‌ام ازجهة‌آنکه درهرطرفی فواید بسیاراست وآفات بسیارهم میبینم .

راقم‌گوید اگر در این عبارات بنظر تدقیق‌مشاهده نمایند تحقیق نیابند وبتفصیل متعرض آن شدن اطناب ممل وعطف عنان کمیت سخن را از بیان ایجاز مخل است بهتر آنکه باشارهٔ اجمالیه کفایت شود .

بدانکه‌بزرگان‌آزادی را در بندگی یافته‌اند ومعنی بندگی‌اطاعت امرمولا است .

آن‌را که‌بمهرخواجه دل‌دربند است فرقی نکند بندگی وآزادی

ای عزیز آزادی و فراغت وترك وعزلت وخلوت وجلوت وخمول وقناعت وحصول مراد ونامرادی وغم وشادی باراده واختیار خواستن خلاف عقل است وکامل آزادن باشد که از ارادهٔ خویش وخواستن آزاد باشد .

هر که ازخود شدمجرد درطریق‌عاشقی ازغم‌ودردش‌چه‌آگاهی‌وبا درمان‌چکار

از خدمت جنیدسالکی مسألت نمودابن‌خواهم که نخواهم . فرمودابنهم‌خواستن‌است

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

فی الکافی مسنداًعن ابیجعفر علیهما السلام قال لما خلق‌الله العقل‌استنطقه ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال وعزتی وجلالی ما خلقت خلقاً هواحب الی منك ولااکملتك الا فی من‌احب اما انی ایاك امروایاك انهی وایاك اعاقب وایاك اثیب .

ای عزیز ترك شیخی وپیشوائی وترك تربیت و پرورش دیگران باراده وخواستن آزادی حاصل نشود وشاید بارکش غول بیابان نشود واینکه فرمود بیشتر زیرکان و دانایان که باین شیخی وپیشوائی مشغول شدند سبب آن دوستی جاه بود .

این چنین شیخکان‌از موضوع انسان کامل‌بیرون ودر زمرهٔ الطالبین الدین‌للدنیا محشور .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

واما کلام حضرت خیرالانام علیه السلام اخرمایخرج من رؤس الصدیقین حب الجاه شاهدآن نیست زیرا که حب الجاه غیرازداشتن جاه است .

از جملهٔ صدیقان یوسف ایها الصدیق است ازچاه به جاه رسید بزرگتر ریاضت و شریف تر عبادت تحمل تربیت دیگران است برای انسان کامل و باختیار تحمل این بار گران را نکنند وباخطاب‌فذکروانذر و بلغ‌چه توان گفت حدیث‌شیبتنی‌سورة هودنشنیدی وقتها در نظر این عاصی میامدکه ایه مبارکهٔ **فاستقم کما امرت** درسورهٔ هود و شوری مسطور وخصوص سورهٔ هود فرموده چه منظور بود تاآنکه وقتی خوش‌روی‌نمود واز روان بزرگوار این عقده‌گشود که در سورهٔ هود **ومن تاب معك** ضمیمهٔ آن آیه است ودر سورهٔ شوری بدون آن ومشقت در استقامت داشتن من تاب معك‌است‌که فرمود مرا پیر کرد سورهٔ هود ترك شیخی از زیر بارکناسی گریختن‌است شیخی‌را باکناسی چه امتیاز شغل هر دو روبیدن است .

شبستری فرماید :

بجان خاك مزابل پاك رفته زهرچه او دیده از صدیك نگفته

واما آنچه را دروصف انسان کامل‌آزاد فرموده نخستین درجهٔ انسان ناقص است .

واینکه فرمودکاملان آزاد دوطایفه‌اند چون ترك مال وجاه وترك‌شیخی‌وپیشوائی هم کردند وآزاد وفارغ شدنددوشاخ‌پیداآمد تابه‌آخراز بیان سابق عیان‌میگردد که کامل آزاد رایك اصل وشاخ است وایوان رفیع ارشاد را یك کاخ .

واز اینکه درآخرفصل می‌فرماید : ومرایقین نشدکه کدام شاخ بهتراست تا به‌آخر فصل ظاهر میشود که مقصود آن جناب دراین باب نوشتن‌شرحی ازحال خودبوده نه‌نشانی از گفتن انسان کامل .

فصل و وصل

در ترجمهٔ جمعی که دررد صوفیه‌صاحب کتابند

از مقدمات مذکوره روشن وظاهر گردیدکه مراد ازصوفی کیست وتعریفش چیست‌ومصداق اوقلیل‌حتی قیل‌ان‌الصوفی غیر مخلوق . و مولانادر دفترسیم در مسألهٔ فنا وبقاء درویش کامل فرموده :

گفت قائل در جهان درویش نیست وربود درویش آن درویش نیست

هست از روی بقا آن ذات او نیست گشته وصف او دروصف هو

وفی الکافی عند بـاب قلة عدد المؤمنین مسنداً عن ابیعبدالله علیه السلام قال سمعت ابا عبدالله یقول المؤمنة اعزمن المؤمن والمؤمن اعزمن الکبریت الاحرفمن رأی منکم الکبریت الاحمر .

وهمچنین آشکار ونمایان شدکه متلبسین به‌آنان ومتشبهین بایشان بیشترازعد واحصا همچون مدعیان علم وعلماء سوء درهرگوشه وکنار ومصطبه و بازار بالاسرار والاجهار

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

دعوی نیابت عام وجانشین امام باغوای عوام رایات برافراشته وکوس الّی الّی واناولاغیر فرو کوفته .

بیت

همه دعوی و قازع از معنی راست‌پرسی میان‌تهی جرسی‌است

واین گروه در تمام اعصار وامصار باهرولی زمانی‌ونبی جهانی همسری بلکه‌دعوی برتری داشته و رونق بازار سروری وخود سری را در قدح و جرح ارباب بصیرت و یقین پنداشته تمسکوا بالشجرة واضاعوا الثمرة ذلك مبلغهم من العلم .

و شاید بعضی از مشاهدهٔ راهزنان و بسیاری آدم صورتان دیو سیرتان و یا قیاس ارباب حقیقت را با دزدان طریقت از راه اشتباه وعدم علم ویا اغراض دیگر بنحو مطلق در حق صوفیه طعن ودق زده‌اند و بدون امتیاز حق وبـاطل کتب ورسائلی در رد آنان نوشته‌اند .

احوال شیخ علی بن محمد العاملی الشهیدی

ازآنجمله شیخ علی بن محمد بن الحسن بن زین الدین العاملی الشهیدی نسبة الی جده الشهیدالثانی‌قدس الله تعالی روحه که در سال هزاروسیزده یا چهارده هجری متولدشده ودر اوایل‌جوانی از بلاد خود بیرون آمده و در اصفهان متوطن گردیده و در سال هزار ویکصد وسه در اصفهان فوت شده ونود سال عمر شریفش بوده ازمصنفات او است کتاب در المنظوم در شرح کافی تا کتاب علم آن و کتاب در المنثور و احوال خودرا در آنجا ذکر نموده و حاشیه بر کتاب شرح لمعهٔ مرحوم شهید دارد ورساله‌یی که نامش‌السهام المارقةمن‌اغراض الزنادقة فی الرد علی الصوفیه .

وآن جناب معاصرند با محقق کامل وفقیه فاضل ملا محمد باقر سبزواری صاحب کتابهای مفیده که از آنجمله ذخیره وکنایه است وطرف نقیض اند با سبزواری چنانکه رساله‌یی‌درتحریم غنا نوشته و در آن رساله نسبتهای سخیف و عبارتهای رکیك بمحقق سبزواری فرموده که نقلش خلاف ادبست ولی محض اینکه وضع حالات جناب شیخ علی وسلیقهٔ ایشان معلوم شود ذکر بعضی از سخنانیکه درحق محقق‌طعن ودق زده‌اند مینویسد تا قدر رسالهٔ رد بر صوفیه مخفی نماند .

ومقدمة باید دانست که محقق‌سبزواری نمازجمعه‌را درحال غیبت واجب عینی‌میداند وهنگام توقف دراصفهان زمان شاه عباس‌ثانی ریاست عامه داشتند وازجمله تلامیذ ایشان محقق خوانساری آقا حسین علیه الرحمه بود ودیگرآنکه رساله در تحریم غنا نوشته‌اند ودرآنجا قائل بتفصیل‌اند یعنی‌ادله منع رامفید میدانند به‌آنچه در مجالس اباطیل مقرون به آلات طرب باشد چنانکه جمعی برآن رفته‌اند .

خلاصه آقا شیخعلی‌حقیقة رساله‌یی که نوشته‌اند درتحریم عموم غنا در واقع مقصود رد محقق سبزواریست در آنجا میگوید در اوایل آخوند ملامحمد باقرصرف عمر را در

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تحریم مطلق غنا نموده بود بلکه کسیکه سماع مجلس صوفیه را استماع مینمود حکم به فسق وعدم ایمان اومیکرد و دراین زمان چون اسباب ریاست و بسیاری اتباع و مریدین مهیاست برای اوشروع درتسهیل امر آنها نموده بهرچه موافقت کنند اورا وچون غناشایع بود میان اهل تصوف اجتهاد نمود برای آنها درحلال نمودن غنابرای اینکه موافقت کنند صوفیه او را وباو اقتدا نمایند در جمعه و جماعت وبعد از آن تفاصیلی میفرماید تا آنکه میگوید من دراصفهان غریب هستم و زیاده ازچهل سال میشود متوطن این بلده میباشم ومزاحم احدی درهیچ چیز نشدم وچون این امورمشاهده نمودم که مردم بیدین شده‌اند به خاطرمن رسید ازجهت نصیحت وامر بمعروف و نهی ازمنکر رساله بنویسم وگمانم آنستکه منتفع شوند به آن رساله مردمان باخرد ودانش وبدانند که ملامحمد باقرادعامیکند که افضل اهل زمان بلکه افضل متقدمین ومتأخرین است بااینکه سرمایهٔ اینکاررا ندارد و مردم را می خواند بمعتقدات خود ومیگوید هر کس پیروی مرا نکند فاسق است واختیار کرده است وجوب نمازجمعه را عیناً وهر کس با اونماز نگزارد فاسق است وبتحقیق من اورا بمحك زدم وامتحان کردم هیچ سواد ندارد وعاری و خالی است از کمتر چیزی که مقدمهٔ اجتهاد است . حتی آنکه نمیتواند درست قراءت وتلاوت سوره یی ازقرآن نماید بلکه یك آیه را. و درست سورهٔ الحمد وسورهٔ جمعه رانمیتواند بخواند که یك عمرمشغول به آنست بلکه نماز را نمیداند صحیح بخواند چنانکه تکبیرة الافتتاح را بنصب الله اکبر میگوید و اول مبطل رادرافتتاح نمازبجا آورده .

وهمچنین سورهٔ حمد را غلط میخواند و آنچه را در حق او میگویم غیبت مذمومه نیست بلکه ازباب تنبیه غافل است و قدح مستحق است و با وجود این اغلاط که معلوم شد ادعا میکند که درمکهٔ معظمه قران رابنحو تجوید درست یادگرفته است .

واز خواص اوست که در تشهد میم اول محمد را فتحه میدهد مثل عوام و اذا جاء نصرالله والفتح رأیت الناس بدون واومیخواند ورفع ونصب وجررانمیشناسد ودرنمازجنازهٔ زنی با او حاضرشدم میخواند اللهم ان هذه امتك وابنة امتك بفتح تا در جمیع نزل بك بدون تاءاللهم انا لانعلم منه بضمیرمذکر .

وبا او در وقوع صیغهٔ نکاحی حاضر شدم میگفت زوجت موکلتی فاطماً بالالف من موکلك محمد بفتح میم وهرچه باوگفتم ازاین غلط خود رجوع نکرد .

وازهمه غریب تر آنستکه قائل است بقدم عالم وازمعتبرین شنیدم که گفته است آنچه درکتاب شفا میباشد حق است وحال آنکه ازجملهٔ او قول بقدم عالم و کلمات دیگراست وچون شایع شد این قول ازاو وبراوانکارنمودند قائل بحدوث گردید ولی قائل بقدم را تکفیرنمیکرد و حال آنکه قول بحدوث از ضروریات دین اسلام بلکه از ضروریات دین

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

است کسیکه قائل بجواز ترك جمعه باشد

وضد صریح بوده است با معاصرخود فاضل جلیل ملاخلیل قزوینی که شرح فارسی دارند برتمام اصول وفروع کافی در دوازده مجلد و نامش را صافی نهاده وبامر سلطان عباس صفوی ثانی شرح نموده و دراول آن شرح ذکر احادیثی نموده که دلالت دارد بر اتصاف این سلسله علیه بخیرونجاح وبا آنکه اخباری مشرب است نماز جمعه را درزمان غیبت حرام میداند .

ومیانهٔ این دوبزرگوار در این مسئله رسائل رد یکدیگر بسیار است و آخرالامر به‌آنجا امرمنتهی‌شد که روزی‌درخدمت مولاناخلیل‌ذکری ازحدیث منقول درعلل‌الشرایع شد دروجه تسمیهٔ قم وان حدیث شریف حاصل ترجمه‌اش آنستکه چون رسول خدادرشب معراج مشاهده فرمود در آن زمین جماعتی را در هم نشسته دید و از میان ایشان مردی بر منبراست وقلنسوه قرمزی براواست واراده دارد که‌آن‌جماعت رااغوا نمایدحقیقت حال را رسول ذوالجلال ازجبرئیل سؤال فرمود امین وحی‌عرض نمود دراینجا منزل شیعیان و مقام دوستان اولادامجاد تواست واین‌مرد که میانهٔ ایشان است شیطان رجیم است واراده کرده است که ایشانراازراه بیرون ببرد . جناب رسول‌اکرم‌ازاینحال متغیرشدند فرمودند قم یاملعون وباین علت نام این شهرقم گردید .

مولانا خلیل فرمود بدرستیکه آن شیطانیرا که رسول خدا دیدند در قم‌الحال در آنجا بالای منبراست ومردمرا ازراه راست بیرون میبرد و مقصودش مولانا محمد طاهر بوده ازاین استدراك کسی ازحاضرین بملاخلیل عرض‌نمود اگراین مرد باین اندازه در ضلال واضلال است چرا سعی نمیفرمائید در طرد مردم ازدور او وعزل‌منصب او، فرمود جائیکه ازفرمایش جناب رسول ازمنبر فرود نیاید ازکلام مثل من چگونه منزجرمیشود .

ونیز درروضات‌الجنات مذکوراست که‌میانهٔ‌ملامحمد طاهر ومولانامحمد تقی‌مجلسی اعلی‌الله‌مقامه‌منازعات‌ومراسلات بوددرامرتصوف وبکدورات‌عظیمه منتهی شد . ودررسالهٔ ردبرصوفیه نوشته است کسیکه شك کندومرددباشد درکفر کسیکه نسبت‌باوداده‌اند بعضی کلمات موهومه خلاف شرع را چنین شاکی کافراست .

وهمچنین کسیکه تفوه کند بلفظ طریقت وحقیقت وتلفظ کند بعشق‌حقیقی وبمکاشفات عرفانیه وبتجرد ارواح وامثال ذلك کافر میشود بلکه هرکس هم صاحب این اقوال را تکفیرنکند کافراست .

ونیز درروضات‌الجنات است که روزی مرحوم ملامحمد باقر مجلسی رحمة‌الله علیه درمجلس ملامحمد طاهر حاضرشد ازجناب مجلسی بنحوشوخی یا بطورجدی برای توهین پرسید باقرازچه چیزمشتق است مجلسی فهمیدکه مقصود او چیست بالبداهة فرمود مشتق ازاسم حیوانی است که فضلهٔ اوطاهراست بسیارآخوند ملامحمد طاهرخجل شد .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ونیز درروضات‌الجنات‌است که‌شاه سلیمان‌صفوی‌ازملامحمد طاهرمذکوردرغضب‌شد وحکم بقتل اوفرمود جمعی ازامراء حضرتش شفاعت از وی نمودند وامر باحضارش ازقم بدارالسلطنه صادرشد که زنده اورا بیاورند چون بکاشان رسید جمعی باستقبال او رفتند ازعلماء وازآنجمله علم‌الهدی پسرملامحسن فیض بود چون اورا دید وشناخت ازحاضرین پرسید که هنوزاین شیخ مجوسی یعنی‌فیض نمرده است . چون بسمع‌مبارك فیض این‌سخن رسید بدیدن ملا محمد طاهر آمد اذن دخول نداد چون حکم بفساد عقیدهٔ فیض در توحید نموده بود . جناب ملامحسن ازپشت دراطاق گفت من برشما عقاید خود را عرضه میدارم اگر چنانست که شنیدهٔ اذن دخول مده والا اذن بده پس چون بنحو صواب عرض عقاید ومعلوم شد برجناب ملامحمد طاهرامرمشتبه بوده اذن دخول‌داد ومعذرت خواست ومعانقه نمودند

استدراك

صاحب‌روضات‌الجنات‌درضمن‌ترجمهٔ جناب ملامحسن‌فیض‌میگوید که از جمله اشخاصی که منکرفیض بودند ازعلمای زمان اوملامحمد طاهرقمیست ودر آخرعمر ازاعتقاد سوء که درحق وی داشت برگشت و از بلدهٔ قم پیاده بکاشان‌آمد وچون بدرخانهٔ فیض رسید فریاد کرد یا محسن قد اتاك المسیء فیض بیرون آمد و مصافحه و معانقه نمودند و یکدیگر را حلال نمودند و دیگر درکاشان نماند فوراً بقم عود نمود و گفت محض تدارك گناه آمده بودم .

ودرترجمهٔ ملاخلیل مذکورمیگوید که درمسئله مابین اووفیض مناظره واقع شد و پس‌اززمان طویل که ملا خلیل درقزوین بود پیاده آمد بخانهٔ فیض تا به‌آخرآنچه در حق ملامحمد طاهر گفته‌اند بدون کم وزیاد ودیگردرهیچیك ازدومورد تعرض باینکه کدام‌یك واقع شده یا هردو بوده نفرموده وازاین قبیل مسامحات درآن کتاب بسیاراست .

شیخ حر عاملی

وازجمله اشخاصیکه در رد صوفیه کتاب نوشته‌اند محدث اخباری محمدبن‌الحسن بن علی‌بن محمدالمعروف بالشیخ‌الحرالعاملی‌است درکتاب امل‌الامل که ازجملهٔ مؤلفات اواست تفصیل حال خود واسامی مصنفاتش راذکر نموده‌ازآنجمله میگویند رسالهٔ دارم دررد برصوفیه ومشتمل است‌بردوازده باب ودوازده فصل وقریب هزارحدیث دراوست دررد برآنها عموماً و خصوصاً درهرچیز که اختصاص یافته باشند بآن چیز .

وصاحب لؤلؤ ترجمهٔ‌اورادرآن‌کتاب نموده بعدازآنکه عبارت امل‌الامل‌را بالتمام نقل نموده میگوید .

قول مخفی نماند بدرستیکه شیخ حر اگرچه بسیاراست تصانیف اومگرآنکه‌تماماً خالی از تحقیق است و محتاج است بتهذیب و تنقیح و تحریر صاحب روضات‌الجنات نیز ترجمهٔ اورا نموده وبعدازنقل کلام صاحب لؤلؤمیگوید :

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اقول بلکه خالی بودن از تصرف و تحقیق ودقت نظر درمقام فهم اخبار وجمع منافیات احادیث درغالب کسانیست که بوده‌اند برطریقهٔ اخباریه ودراین طعن صاحب لؤلؤ وشیخ حر هردو شریك و سهیم میباشند مثل سایر شرکای اخباریه این دو نفرچنانکه اشاره شد در ذیل ترجمهٔ صاحب مدارك وغیراواز کلام صاحب مطالع وازشواهد براین مدعی آنکه طاعن و مطعون علیه بالتمام از این طائفه حشویهٔ ظاهریهٔ ملقبه باخباریه فرق بسیاردارند با مجتهدین، چنانچه درترجمهٔ ملاامین استرابادی مذکورشد و بعدازچند سطری میگوید تعریف این دو نفر یعنی شیخ حر وصاحب لؤلؤ آنستکه هردو درمناقضهٔ صوفیهٔ هم عنان طریق بغض با آنها را پیموده‌اند .

ونیز در آن کتابست که وقتی شاه سلیمان صفوی گفت بشیخ فرق میانهٔ حر و خر بچه چیزاست وچون درمشهد مقدس رضوی متوطن شد امر قضاوت را باومرحمت فرموده وشیخ الاسلام مملکت خراسان شد .

وازغرایب مجلس مرافعهٔ اوآنستکه درمقام ترافع هر کس را میگفتند درس کتاب اصول می‌خواند رد شهادت او را مینموده چنانکه وقتی در قضیهٔ یکی از طلاب در واقعه شهادت داد کسیکه مدعی علیه بود گفت آقا این مرد زبدهٔ شیخ بهائی در اصول میخواند شهادت اورا باین‌جهت رد نمود وشیخ حر را کتابیست درفقه مسمی به بدایة الهدایة وجدامجد راقم را برآن شرحی است در نهایت خوبی .

ملااحمد بن محمد التونی البشروی

وازجمله اشخاصیکه ردبرصوفیه نوشته‌اند ملااحمدبن محمدالتونی البشروی است درامل الامل ترجمهٔ او را نموده رسالهٔ ردبرصوفیه رابوی نسبت داده میفرماید ازمعاصرین ومجاورین مشهد مقدس وترجمهٔ فاضل تونی جزدرامل الامل دیده نشد ومخفی نماناد که احمدبن محمدتونی بشروی غیر ازفاضل تونی مولی عبدالله بن محمدتونی بشروی صاحب وافیه و کتب دیگراست مانند شرح ارشاد درفقه ورساله درجمعه ورسالهٔ دراصول اگرچه اونیز ازمعاصرین ومجاورین مشهد رضوی باشیخ حراست .

شیخ یوسف صاحب حدایق

وازجمله کسانیکه رد برصوفیه نوشته‌اند شیخ یوسف بن احمدبن ابراهیم بن احمدبن صالح بن احمدبن عصفورالدرازی است و دراز یکی از قرای بحرین است . ترجمهٔ ویرا ابوعلی درمنتهی المقال ذکر نموده میفرماید ازاجلهٔ مشایخ معاصرین است درابتدای امراخباری صرف بود بعداز آن بطریقهٔ وسطی رجوع نموده که نه اخباری ونه اصولی صرف بوده ومیگفته است این طریقهٔ مجلسی است ودرسال هزارویکصد و هفت درقریهٔ ماحوز که ازقرای بحرین است بدنیا آمده ودرنزد پدرخود درحال صباوت درس خوانده وبعدازآن خدمت شیخ حسین ماحوزی که عالم فاضل کامل ومجتهد صرف بوده تحصیل مینموده وجناب شیخ حسین بسیار طعن

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

براخباریه میزده چنانچه علامهٔ بهبهانی آقا محمد باقر نقل ازشیخ فرموده که این عبارت را میگفته الاخباریون هم‌الذین یقولون مالا یفعلون ویقلدون من‌حیث لا یشعرون و پس‌از چندی که اشتغال بتحصیل داشت بزیارت خانهٔ خدا ورسول مجتبی مشرف شد و مراجعت بقطیف نمود ومدتی‌درآنجابود تاآنکه اعراب نواصب استیلا بربحرین یافتند فرارنموده چندی درکرمان و شیراز و توابع آنجا مانند اصطهبانات مشغول بتدریس و تألیف بود بعدازآن‌بعتبات عالیات مشرف ودرکربلا مجاورگردید وبعبادات مواظبت نموده وتألیف کتاب حدائق‌الناظرة فی احکام العترةالطاهرة درآنحال نوشته و این کتاب جلیل است جمیع اقوال واخبار وارده ازائمهٔ اطهاررا جمع نموده الا آنکه بواسطهٔ میل او بطریقهٔ اخباریه قلیل‌الاستدلال است .

ونیز ازاواست کتاب سلاسل‌الحدید فی تقییدابن ابی‌الحدید ورد براو .

وازافادات آنجناب است کتاب نفحات‌الملکوتیه فی‌الرد علی‌الصوفیه در آن کتاب ترهات وخرافات ایشان را ذکرنموده و ازآن طایفه شمرده است المولی محسن‌الکاشانی ونقل عنه مقالات قبیحة وعقاید غیرملیحة وردها .

خلاصه بعداز ذکراسامی کتب ورسائل آنجناب‌میفرماید درماه ربیع‌الاول هزار و یکصد وهشتاد وشش وفات نموده و شاگردان او شیخ محمد علی‌الشهیر بابن‌السلطان و حاجی معصوم ویرا غسل دادند واستاد علامه یعنی‌محقق بهبهانی براونمازخواند وباوجود آنکه بواسطهٔ طاعون مردم متفرق ومتشتت بودند برجنازهٔ او جمع کثیر حاضر شدند و استاد علامه را ادام‌الله بقاه دررد براو رسائل متعدده و مطوله و مختصره است وکذلك پسراستاد دام فضله رسالهٔ جیدهٔ مبسوطه دررد براو دارد وبعض مشایخ ازکیاه نیزرسالهٔ وجیزه دررد براودارد .

صدرالمتألهین محمدبن ابراهیم الشیرازی

و از جمله کسانیکه در ذم متشبهین بمتفقه و متکلمین و حکماء و صوفیه صاحب کتابندالحکیم‌المتأله صدرالدین محمدبن ابراهیم - الشیرازی المشتهر بملاصدرا .

درکتاب امل‌الامل ترجمهٔ آنجناب را در کمال اختصار نموده می گوید فاضل من فضلاءالمعاصرین ذکره صاحب‌السلافة یعنی میرسید علیخان فقال کان عالم اهل زمانه فی‌الحکمة متفننا لجمیع‌الفنون توفی‌فی‌العشر الخامس من هذه‌المأة انتهی.

وصاحب لؤلؤذکرآن‌جنابرادرجملهٔ مشایخ‌دامادوی‌یعنی‌مولانامحسن فیض درحکمت و کلام نموده فقال‌المولی صدرالدین المذکور فهو محمدبن ابراهیم صدرالدین المشهور بملا صدرا کان حکیماً فلسفیاً صوفیاً بحتاً توفی‌بالبصره وهومتوجه الی‌الحج فی‌سنة خمسین بعدالالف وله ابن فاضل کما تقدم فی کلام السید نعمةالله یسمی میرزا ابراهیم وکان فاضلا عالماً متکلماً جلیلانبیلافی‌اکثرالعلوم‌سیمافی‌العقلیات والریاضیات قال بعض‌اصحابنا بعدالثناء

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

علیه وهو فی الحقیقة مصداق یخرج الحی من المیت قدقرأعلی جماعة منهم والده ولم یسلك مسلکه وکان علی ضد طریقة والده فی التصوف والحکمة وقد توفی فی دولة شاه عباس الثانی بشیراز فی عشر السبعین بعد الالف ومن مؤلفاته حاشیة علی شرح اللمعة الی کتاب الزکوة وله ایضاً کتاب تفسیر عروة الوثقی انتهی .

وسید بزرگوار آقا سید ابراهیم بن الامیر محمد معصوم الحسینی القزوینی والد ماجد آقا سید حسین که مزارفیض آثارش درقزوین از مشاهد مشرفه است حواشی بر امل الامل نوشته‌اند نامش متمم الامل است بر عبارت مذکور از امل چنانچه ترجمهٔ فارسی آن چنین است مولی صدرالدین ازجمله شاگردان سید محقق میرمحمد باقر داماد و شیخ بزرگوار بهاءالدین محمد عاملی قدس سرهما است و او را کتب و مصنفاتی است از آنجمله است شرح اصول کافی و کتاب شواهدالربوبیه و کتاب الاسفارالاربعة و کتاب شرح الهدایة و حاشیه برالهیات شفا وشرح حکمة الاشراق و کتاب واردات قلبیه ورساله در حدوث عالم و کتاب مسائل قدسیه وقواعد ملکوتیه ورسالهٔ در تحقیق تشخص اجوبه از مسائل مشکله اجوبه ازمسائل بدووجود انسان رسالهٔ درتحقیق اتصاف ماهیت بوجود اجوبه ازمسائلیکه محقق طوسی ازمعاصرخود سؤال فرموده و معاصرجواب نداده کتاب اسرارالایات تفسیر سورة الجمعه تفسیرسورة الطارق تفسیرسورة الواقعة تفسیر آیة النورتفسیر سورهٔ یس تفسیر سورة القدر . وسید معاصردر روضات الجنات از جملهٔ مصنفات آنجناب را که ایراد نموده تفسیر آیة الکرسی و کتاب حکمة العرشیه و کتاب مشاعر و شیخ احمد احسائی این دو را شرح نموده و رسالهٔ اکسیر العارفین فی معرفة طریق الحق والیقین و رسالهٔ اتحاد العاقل والمعقول و رسالهٔ کسرالاصنام الجاهلیة فی کفرجماعة الصوفیة .

و بعد از چند سطری میگوید در بسیاری ازمصنفات مذکوره کلماتیست که باظواهر شریعت ملایم نیست وگویامبنی است بر اصطلاحات خاصهٔ خودش یا آنکه حمل کرده شود بر چیزیکه موجب کفر و فساد اعتقاد او نشود وبواسطهٔ این کلمات سوءظن برای جمعی از فقها بهمرسیده بلکه فتوی بکفرش دادند چنانچه بعضی در حق شرح اصول کافی گفته اول من شرحه بالکفر صدرا .

راقم گوید شیخ بزرگوار شیخ مرتضی اعلی الله مقامه در مسئلهٔ نیت وضو و تحقیق معنی اراده در کتاب طهارت نقل عبارت از ملا صدرا فرموده ماهذ الفظه الشریف قال صدرالمتألهین الی اخرما نقل .

و اما کتاب کسرالاصنام الجاهلیة نظرحکیم بمتدلسین ومتشبهین است بصوفیه ومتفقه وحکماء فلینظرو اینکه سید معاصر گفت کسرالاصنام الجاهلیة فی کفر جماعة الصوفیه افتراء است بل فی مدح جماعة الصوفیة الحقة .

در یکی از فصول مقالهٔ سیم آن کتابست ماهذالفظه والعاقل الفهیم و کل من نظر

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فی اوضاع هذاالزمان واطوار اهله نظر اعتبار و استبصار بعلم یقینا ان اهل الله وارباب التصوف والکمال والحال یمتنع ان یکون احد منهم ظاهراً جلیا بل یجب ان یکون مستوراً مخفیاً لابان یکون بشریته غیر مشاهدة لاحدبل بان یکون حالته مختفیة علی الخلق ومرتبته مجهولة علیهم

و بالجملة الصوفی من حیث انه صوفی مستور عن العقول وان لم یکن ظاهر جسده وسایر حالاته مستوراً عن الانظار الی ان قال خزائن الامناء مکنونة و کنوز الاولیاء مخزونة قدس الله تعالی اهل عرفانه وخواص عباده و محبوبیه عن اطلاع اهل الدنیا و عبدة الشهوات علی احوالهم والطمع فی ادراک شأنهم وجلت منزلتهم عن ان یصل الیها افهام الجهال وطبایع الارذال فهم تحت حجت العزة محتجبون و فی قباب الکبریاء عن معارفة اهل الشر والفساد مستورون وهم خاصة بعبادة ربهم والتقرب الیه وسایر الناس کباقی الحیوانات وجملة الکاینات بخدمتهم قائمون لانهم غایة الکون و ثمرة الایجاد و غیرهم معدات والات جودهم الی اخره .

و چنانچه فیض هم در مقالهٔ شصت و دوم و سیم و چهارم از کتاب کلماته الطریقة و کتاب بشارة الشیعة در ذم متلبسین بصوفیه عبارات واشاراتی فرموده و چنانچه سبق ذکر یافت از جماعتی مثل مولانا درمثنوی وشیخ محمود در گلشن راز درمذمت عیاران وطراران که بلباس این طایفه درآمده اند بیش از همه نکوهش نموده اند وعجب اینست که با وجود اینکه کتب آخوند و فیض علیهما الرحمة نتیجهٔ استدلالشان کلمات صوفیه است حتی آنکه صاحب لؤلؤة درحق فیلسوف گفت صوفی بحث صوفیه میگویند پیرو مقالات صوفیه است نه صوفی .

و در سلسلهٔ نوربخشیه و نعمة اللهیه از سلاسل معروفیه ذکر اتصال میر فندرسکی وداماد و بهاء الدین عاملی وصدر الدین شیرازی وفیض کاشانی ومولانا محمد تقی مجلسی رحمة الله علیهم بعونه تعالی بیاید .

میرزامحمداخباری واز کسانیکه دررد صوفیه اهل کتابند ابواحمد محمدبن عبدالنبی بن عبدالصانع المحدث النیشابوری المعروف بمیرزا محمدالاخباری درکتاب رجال که از مؤلفات خوداواست ترجمهٔ خویش را ازاسم و کنیه واسماء آباء چنانچه مذکور شد نوشته است باضافه المعروف بالمحدث الاخباری الاسترآبادی جداً النیشابوری والداً الهندی مولداً المشاهدی نزلا .

و میفرماید مصنف این کتاب راید طولا است درکلام والهیات وحدیث وفقه واصول وعلم تطبیق و معارف ودرروز شنبه بیست ویکم ذی القعده سال هزار ویکصد وهفتاد وهشت بدنیا آمده دراکبرآباد هند . پس از تکمیل وحج بیت الله درسال یکصد و نود وهشت درنجف اشرف مجاور شد وچندی بعد درحابر حسینی سپس درکاظمین(٤) واز برای اوهشتاد تصنیف است درفنون عقلیه و نقلیه وشهودیه و ذکر اسامی کتب را مفصلا نموده وازآنجمله میگوید

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

(وله رسالة نفثة‌الصدور فی‌ردالصوفیه) وبعد از فراغ از تعداد اسامی کتب میگوید معاصر با شاه عالم تیموری هندی و پسرش اکبر شاه ثانی و سلطان مصطفی و سلطان محمود عثمانیم و دردولت محمدخان قاجار و فتحعلی‌شاه‌قاجار بمملکت‌ایران آمدم والان‌چهل‌سال از عمرمصنف میگذرد .

و در بستان السیاحهٔ شروانی ترجمهٔ ویرا در حرف نون بمناسبت نیشابور آورده و میگوید هنگام مجاورتش بعتبات بخدمت وی رسیدم و پس‌از چهارسال که در کاظمین مجاور بود بواسطهٔ عنادیکه اهل‌اصول را با اخباراست بحکم علمای اصول واهل اجتهاد و از آنجمله آقا سید محمدبن آقا سید علی‌الطباطبائی در سال هزار و دویست‌وسی‌ودو هجری جمعی از صغار و کباران دیار برسر خانهٔ آن‌قدوهٔ اخیارریخته با یك‌پسرش‌ویکنفر از شاگردان آن بزرگوار را بسعادت ابد رسانیدند و اسباب آنچه بود غارت کردند و ریسمان بر پای معرفت‌پیمایش بسته جسد او را درکوچه و بازار کشیدند و قریب عصر در خارج درب‌کاظمین نزدیك بقهوه‌خانه دفن کردند انتهی ملخصاً .

و در روضات‌الجنات ترجمهٔ وی‌را مشروحاً ذکر نموده در باب محمدین و در باب جیم درضمن ترجمهٔ شیخ جعفر نجفی طاب ثراه آورده است‌که شیخ را رساله‌ایست نامش نیز کشف‌الغطاعن معایب میرزا محمد عدوالعلماء ارسلها الی‌السلطان فتحعلی‌شاه القاجار و دلل‌فیهاقبایح‌افعال‌ذلك‌الرجل‌ومفاسد اعتقاداته‌الکفریة بما لامزید علیه‌وذلك‌حین‌التجاء الی حریم ذلك‌الملك‌خوفاًعلی نفسه‌الخبیثه وفراراً من‌ایدی علماءالعراق وقدارخهامخاطباً لاهل‌طهران‌بقوله میرزا محمدکم‌لامذهب‌له الی‌اخرماقال ومعلوم شد از ردنوشتن برصوفیه نیز برای او فایده نبخشید .

آقا محمد علی البهبانی

و از کسانیکه در رد صوفیه کتاب دارند مولانا الاقامحمدعلی‌بن قدوتنا الاجل‌علامة‌البهبهانی ابن مولانا محمد اکمل اعلی‌الله‌مقامه شیخ‌ابوعلی در منتهی‌المقال‌ترجمهٔ جناب استاد خود باقرالعلوم را نموده میفرماید میلاد شریفش در سال هزار و یکصد وهیجده یا هفده در اصفهان بوده و چندی در بهبهان‌متوطن وبعدازآن بکربلا مجاور و از قدوم او طایفهٔ اخباریه برافتادند و از نورعلومش‌امراجتهاد را رونقی تازه روی داداز برای‌آنجناب دو پسر است هردو عالم‌اند اکبر ایشان آقا محمد علی است میلاد او سال یکهزار و یکصد و چهل و چهار درکربلای معلی بوده و در خدمت پدر تحصیل علوم‌فرموده‌ودرسال طاعون ازعراق‌عرب بدیار عجم آمدند والحال آنجا میباشند و والدهٔ آنجناب یعنی استاد دختر نورالدین‌بن مولانا محمد صالح مازندرانی است ومادرنورالدین دختر مرحوم مولانا العلامه‌محمدتقی مجلسی رحمة‌الله‌علیه است بنابراین ملامحمد صالح مازندرانی جدمادر استاد است ازطرف پدر مادر وعلامه محمد تقی مجلسی جد مادر ایشان است از طرف مادر و ملا محمد باقر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مجلسی‌خالوی مادری آنجناب است و لذا یعبر عنه بخالی وعنهما بجدی‌انتهی‌ملخصاً .

و میرزا محمد اخباری نیشابوری سابق‌الذکر در رجال کبیر خود ترجمهٔ جناب آقا محمد علی‌را باین نحو نموده ماهذالفظه محمد علی‌بن محمدباقرالاصفهانی المعروف بابن آقا سکن بقرمیسین و بهادفن کان فاضلا متتبعاً عاصرناه و کان صدیقاً لنا فقیدالعناد بالمحدثین شدیدالعناد بالصوفیه الی اخرما قال .

و سید معاصردرروضات‌الجنات ترجمهٔ آنجناب را در ضمن ترجمهٔ پدر بزرگوارش در حرف «با» آورده ونیزدر باب میم بعنوان مخصوص فرموده و در این محل در ضمن تعداد مصنفات آنجناب میگوید و مثل رسالة له اخری فی‌النقض علی جماعة الصوفیه علی‌الطریق‌الاخری سماها قطع‌المقال فی رد اهل‌الضلال و رسالة له فی حکم‌النکاح مع‌الاعسار سماها مظهرالمختار و ذهب فیها الی جواز فسخ‌المرأة نکاحها فی‌صورة حضورالزوج و امتناعه من الانفاق والطلاق وان کان من‌جهةالفقر والاملاق .

راقم گوید رسالهٔ قطع‌المقال بنظر نرسیده ولی رسالهٔ خیراتیه که لفظهٔ خیرات و تاریخ (۱۱۲۱) تاریخ تألیف او است موجود است .

و در هنگامیکه سید معصوم علی‌شاه دکنی را نزد خویش محبوس داشته و عاقبت بعزشهادت واصل‌شد برای حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله وزیر آقامحمدخان فرستاده‌اند و بنحو انصاف هر کس‌دیده باشدآن‌رساله را خواهدگفت که جناب آقا درآن‌رساله حقیقة نقض خود فرموده وقدح خویشتن‌نموده زیراکه برخلاف سیرت‌ائمهٔ‌انام وعلماء اعلام‌درآن رساله عمل نموده و مشتمل بر کلمات رکیك سخیف و فحاشی و بذائیست و اخبار بسیار درکافی و غیره در قدح بذاء وارد است وگفتهٔ سعدی است که سنت جاهلان است که‌چون بحجت از خصم فرو مانند سلسلهٔ خصومت‌بجنبانند همچو آزربت‌تراش که جواب‌حجت پسر برادر خودابراهیم نداشت بجنگش برخاست **که لئن لم‌تنته لارجمنك** .

و نیز آنجناب در مقامع الفضل و ضمن بعضی رسائل در طعن صوفیه فرمایشاتی فرموده‌اند و سرجان ملکم انگلیسی در تاریخ ایران ذکر اینطایفه را فی‌الجمله از قول جناب آقا نموده خلاصه اصرارآن‌آقا در جرح و قدح و حبس و قتل اینطایفه سبب‌شده اولاد و اعقاب آقاتماماً حسن ظنی بآنها پیدانموده و رفته رفته از ارباب یقین بلکه‌مروج سلسلهٔ متقین شدند چنانچه در ذکرمعاصرین والدماجد احوال جناب عمدة العلماء الراشدین والعرفاء الکاملین آقا محمود رحمةالله علیه ابن آقا محمد علی و برادر بزرگتر ایشان مذکورگردد والحال جناب حاجی محمد مهدی‌ابن آقا محمود دام فضله ضیابخش محراب امامت و زاویه‌نشین خانقاه طریقت است .

و در ذکر حال معاصرین راقم ترجمهٔ آنجناب بیاید و بسیاری مثل سید جزایری در تلوکلمات بعضی سخنان دارند .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و مرحوم میرزا ابوالقاسم محقق قمی طاب ثراه در جواب از مسائل فرمایشاتی فرموده‌اند.

وهمچنین از معاصرین بعضی رسائل و کلمات در ذم ایشان دیده شده.

ومولانامحمد باقر مجلسی اعلی‌الله مقامه‌درباب ذکراز کتاب عین‌الحیوة بعدازمعانی ذکر شرحی در نقض این طایفه نگاشته‌اند.

و سید ابوتراب مرتضی بن داعی‌الحسینی الرازی در کتاب تبصرة‌العوام و کتاب فصول‌التامه قدحی بلیغ نوشته‌اند.

ومولاناامحمدبن محمدالاردبیلی قدس سره در کتاب حدیقة الشیعة که منتسب باوست بابی مخصوص در رد آنان عنوان نموده. راقم گوید چنانکه دراول باب تعریف صوفی از کلمات قوم معلوم گردید و کلام شهید قدس سره درباب وقف از کتاب دروس وعبارت علامهٔ مجلسی در زادالمعاد در مدح اینطایفه ذکر شد دیگر مجال شبهه نیست در اصل حقیقت تصوف و آنچه بعضی قادحین گفته‌اند شبههٔ موضوعی است نه حکمی ومقصودآنکه مصداق آن تعریف صوفی است اگرچه درجبه وقبا است وآنکه بدان وصف نیست کوفی است اگرچه در خرقه و عبا است.

و روایت شیخ مقدادبن عبدالله السیوری‌الفقیه در شرح باب حادی‌عشر که درمطلب دوم بتمامها مذکور شد شاهد مدعا است و باین جهت صرف نظر از نقل عبائر آن‌رسائل باختصار نزدیکتر ولی محض توضیح بعضی مطالب و تنقیح برخی شوائب کلمات حدیقة الشیعه‌را که در حقیقت مدرك من تأخر است ایراد مینماید و شاید مقام مقتضی شود که از عین‌الحیوة علامهٔ مجلسی مقالهٔ در بیان آید والله‌الموفق والمعین.

در آنکه کتاب حدیقة‌الشیعة ازمحقق اردبیلی نیست

اولا باید دانست کتاب حدیقة‌الشیعة ازمصنفات جناب‌مقدس‌اردبیلی علیه الرحمه میباشد باآنکه ازقبیل رب مشهورلا اصل‌له است در کتاب امل‌الامل‌درترجمهٔ‌جناب‌مقدس‌میگوید‌احمدبن‌محمدالاردبیلی کان‌عالماًفاضلا مدققاً عابداًثقة ورعاً جلیل‌القدر عظیم‌الشأن معاصر الشیخنا‌البهائی‌له کتب‌منها شرح‌الارشاد کبیر لم‌یتم وتفسیر آیات الاحکام و حدیقة‌الشیعة.

و شیخ یوسف بحرانی نیز در ترجمهٔ جناب مقدس بعد از تمجید میگوید و کان مجتهداً صرفاً کالعلامة الحلی وله ایضاً کتاب حدیقة الشیعة الی اخر کلامه و معلوم است شهادت صاحب لؤلؤة ازروی شهادت صاحب‌امل‌الامل‌است وهمچنین دیگران.

و بر حسب تحقیق این کتاب از مقدس نیست لوجوه عدیده.

یکی آنکه سید بزرگوار آقا سید ابراهیم بن امیر معصوم‌الحسینی در حواشی امل الامل که نامش متمم الامل است میفرماید لیس کتاب حدیقة الشیعة من مؤلفاته قدس سره علی ماتحقق عندی.

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و دیگر آنکه در بستان‌السیاحه مذکور است که جمعی حدیقة‌الشیعه را بنظر مولا محمد باقر خراسانی مؤلف ذخیره رسانیده عرض نمودند که مولانا احمد اردبیلی دراین کتاب مذمت صوفیه نموده شما چه میفرمائید در جواب فرمود که فهرست تألیفات مولانا احمد را دیده‌ام نام کتاب حدیقة الشیعة در آن نیست و آن کتاب تألیف ملا معزالدین اردستانیست ومذمت صوفیه نیز به آن الحاق شده و ملامعزاردستانی که مصنف آن کتاب است نیز انکار صوفیه ننموده .

ونیز ملا شاه محمد شیرازی میگفته که من ملا معز اردستانی را دیدم از اوپرسیدم او کتاب حدیقة‌الشیعه را بخود منسوب کرد و در مذمت صوفیه هیچ نگفت ومؤید این‌مقال نیز نقل نموده‌اند که ملا محمود خراسانی که عالم ربانی بوده میفرموده کتاب‌حدیقة‌الشیعه که در هندوستان نوشته شده بوددیدم درآن هیچ قدح وذم‌صوفیه نبوده .

وچون حدیقة‌الشیعة از مولانا احمد و کتاب تبصرة‌العوام ازسید مرتضی‌رازی ثابت نیست لهذا مولانا محمد باقر مجلسی انکار و مذمت صوفیه را از آن دو کتاب نقل‌نکرده و درکتب خود نیز ازآن دو کتاب‌چیزی‌نیاورده با آنکه نام چند کتاب غیر مشهوراز علماء درمذمت صوفیه ذکر نموده .

ودیگر آنکه مرحوم حاجی محمد جعفر بن‌الحاج صفرخان الهمدانی دراوایل کتاب مرآة‌الحق میفرماید محقق اردبیلی را حاشیه‌ایست مشتمل براعلی درجهٔ تحقیق برالهیات تجرید الکلام و در مبحث توحید در رد شبههٔ ابن‌کمونهٔ یهودی موافقت با محقق خفری نموده متمسك بوحدت وجودشده است واتمام دلیل‌را موقوف باو دانسته باوجودقائل‌شدن بر وحدت وجود رد بر صوفیه چه معنی دارد و در اوقات تحصیل‌علوم شرعیه فرعیه‌خدمت مولانا المحقق‌المدقق المیرزا ابوالقاسم القمی رحمة‌الله علیه صحبتی مستوفا از مراتب وفضیلت ودقت وزهد و ورع محقق اردبیلی‌مذکورشد حقیر عرض نمود که آن بزرگوار مایل و قایل بوحدت وجود است در حاشیهٔ الهیات ، جناب‌ایشان منکر این صحبت شدند حقیر عرض‌نمودم که حاشیهٔ‌الهیات بنظرمنوررسیده‌است ؟ فرمودندبلی دراوقاتیکه‌درنجف اشرف در ایام تحصیل توقف داشتم در آنجا دیده‌ام فرمودند که حاشیه در نزد تو مباشد عرض کردم بلی فرمودند فردا همراه خود بیاور قبول نمودم همینکه منزل مراجعت نمودم بلافاصله یکی ازمحارم خودرا فرستادند که فلانی موضع آن مسئله را معین‌مایدو کتاب‌را گرفته همراه بیاورد کتاب را بخدمت ایشان برد فردا که بخدمت رسیدم اظهار تعجب وغرابت مینمودند و این حاشیه مؤید حرفی است که شنیده شده است که این‌صحبت‌صوفیه از محقق اردبیلی نیست از دو نفر علما این انکار بحقیر رسیده یکی از سید بزرگوار سید ابراهیم همدانی المسکن القمی الموطن شخصی ازثقات تلامذهٔ ایشان از ایشان نقل نموده که میفرموده‌اند که آن مطاعن از جناب محقق اردبیلی نیست بلکه یکی از فضلای

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

قم است که اسم او را مذکور ساخت و ضعیف فراموش نموده و دیگر مولانا محراب جیلانی بود که ایشان هم منکر بودند انتهی ماارد نامن نقله .

ودیگر اینکه سید معاصر در روضات الجنات میفرماید و کتاب حدیقة الشیعه فی تفصیل احوال النبی والائمه و اثبات الامامة الخاصة بالفارسیه کما انتسب الیه فی المشهور و صرح به ایضاً فی الامل ولؤلؤة البحرین و فی بعض کلمات الشیخ عبدالله بن صالح البحرانی وصاحب بلغة الرجال کما نقل عنهما صاحب اللؤلؤة ویدل علیه ایضاً ما یوجد فی مجلده الثانی الذی هو بین اظهرنا فی هذا الزمان ویختص بفضائل الاعیان و اثبات امامتهم بالدلیل والبرهان من الحوالة الی کتابه الزبدة و انه یبعد عن سوقه الوضع والانتحال و قد نفاها بعضهم و نقل ذلك عن سمینا المجلسی و لم یثبت عنه لفقد الدلیل علیها لکثرة نقله عن الضعاف التی لااثر لها من الکتب المعتمده او لوجود مضمون الکتاب بعینه فی بعض کتب الشیعة الاعاجم المتقدمین الا قلیلا من دیباجته کما قیل اولبعد التألیف بهذا السوق واللسان من مثله و فی مثل العزی السری العربی من البلدان کغایة البعد الذی هو فی کون تذکرة الائمة الفارسیة المعروفة من مولانا العلامه المجلسی و ان اشتبه علی کثیر من المعاریف الذین لم یأنسوا بکتبه ولم یعرفوا حق قدره فی نسبتها ایضاً الیه بمحض ان رأوا فی خطبته ذکر محمد بن باقر بن محمد تقی مع ان المسمی بهذا الاسم ولد اللمسمی باسم من بعده کثیر کثیر و غیر المنسوب منهما فی کتبه الی المجلسی نزر یسیر الی اخرما قال .

وانصاف آنستکه هر کس نسبت این کتاب را به آن جناب بدهد حق اورا نشناخته و پایهٔ مقام او ندانسته شخصی که پایهٔ اجتهاد و احتیاط او بنحویست که ضرب المثل است و هر کس را بخواهند در ورع و قدس تعریف کنند میگویند مانند مقدس اردبیلی است و فی حدایق المقربین انه کان یخرج کثیراً من النجف الاشرف الی زیارة الکاظمین علی دابة الکراء فاتفق انه خرج فی بعض اسفاره ولم یکن معه مکاری الدابة فلما ارادان یخرج من الکاظمین اعطاه بعض اهل بغداد رقیمة یوصلها الی بعض اهل النجف و اخذها وضبطها فی جیبه ثم لم یرکب بعد علی الدابة فکانت هی یمشی قدامه الی النجف ویقول انا لم اؤذن من المکاری فی حمل ثقل هذه الرقیمة .

با وجود این احتیاط و تقوی چگونه متصور است بنقل اخبار ضعیفهٔ غیر مذکوره در کتب معتبره و بعضی اقوال مغرضانه آنکه جماعتی را که حالشان معلوم نیست یا علم وتشیع ایشان محقق است نسبت کفر وزندقه دهد یا چنین تألیفی نماید که موجب اراقهٔ دماء مؤمنین گردد و دیگر آنکه محقق اردبیلی در کتاب مجمع الفایده که شرح برارشاد علامه است معروف بفضل و تحقیق است بین اصحاب باندازهٔ که بعضی گفته‌اند بعلت بسیاری دقایق فلسفیه از طریقهٔ فقهاء مرضیه بیرون رفته است .

وقال فی کتاب طهارة زبدة البیان عند تفسیر هذه الایة **یاایها الذین امنوا انما الخمر**

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون.

قال وفی هذه الاية دلالة علی تحريم سایر التصرفات فی الخمر من الشرب والبيع والشراء والاستعمال علی جميع الوجوه و لادلالة فيها علی نجاسة الخمر و لهذا قال الصدوق ان الله عزوجل حرم شربها لاالصلوة فی ثوب اصابته فتأمل والاخبار مختلفة فی ذلك والاصل يؤيده نعم ان ثبت كون الرجس بمعنی النجس الشرعی فقط لدلت عليها الی ان قال فالاجماع الذی علی كون الرجس بمعنی النجس فی التهذيب غير معلوم بل كونه بمعنی النجس الشرعی اذما يفهم ذلك الا من القذر و كونه بذلك المعنی غير ظاهر و الظاهر انه بمعنی الماثم اوالفعل المؤدی الی العقاب اوالقبح كما فی آية التطهير ليصح كونه خبراً عن الميسر وغيره ايضاً وان سلم مجيئه بمعنی النجس وبالجملة لادلالة فيها علی نجاسة الخمر وهوظاهر بل فی الاخبار ايضاً لادلالة لاختلافها والجمع بحمل مايدل علی وجوب الغسل علی الاستحباب اولی من حمل مايدل علی عدمه علی التقية .

وبا وجود چنين دقتی درمسألهٔ مشهوره بل اجماع منقوله وصحاح مأثوره اصل طهارت را محكم گرفته چگونه ميشود در حكم بكفر و زندقهٔ جمعی ظاهر الاسلام اكتفا نمايند بقول تبصرة العوام كه مؤلف ان معلوم نيست و تعريف شهيد را در وقف دروس و كلمات سيد حيدر آملی ومحقق طوسی وغير درغوالی اللئالی و شرح باب حادی عشر را ندیده باشد .

وثانياً گوئيم بر فرض كه اين كتاب از آن عاليجناب باشد مانند ديگر مسائل فقه و اصول فقه بنابر اجتهاد ايشانست و از بديهيات اوليه و ضروريات مذهب اماميه است ليس كل مجتهد بمصيب فی الفروع والاصول و اهل سنت و جماعت نيز در اصول دين موافق با اماميه اند كه ليس بمصيب اگرچه درفروع مصوبه باشند وطايفهٔ حقه حكم الله را تابع آرای مجتهدين نميدانند مطلقاً بلكه صدوق و بعضی ديگر در مسألهٔ سهو سخن را بجای بالاتر رسانيده .

وفقيه كامل شيخ محمدحسن درجواهر الكلام درمسألهٔ اختلاف واشكاليكه ميانهٔ اخبار كراست بحسب مساحت ومقدار كلامی فرموده كه مستلزم هرج ومرج تمام ابواب فقهيه است وبفرمودهٔ شيخ مرتضی اعلی الله مقامه در كتاب طهارت رفع اشكال باشكل نموده وچنانچه بعضی درمقام قدح باجتهاد خود كلماتی گفته ورسائلی نوشته همچنين جمعی ازاعاظم علما كه بعداز اين در بين كلمات حديقه نقل عبارات ايشان ميشود از روی تحقيق و اجتهاد مدح ايشان را نگاشته اند قال الله تعالی **والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا و ان الله لمع المحسنين** .

والحال شروع مينمائيم در نقل كلام آن كتاب مستطاب تاچه قبول افتدوچه در نظر آيد.

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عبارت حدیقة الشیعة در بارهٔ صوفیه و جواب آن

در حدیقة الشیعه میفرماید درضمن حالات حضرت صادق علیه السلام وچون ابتدای ظهور صوفیان ومذهب باطل ایشان درزمان حضرت امام جعفر صادق بوده بنا بروعدهٔ که دراوایل جزواول این مختصر نموده چند کلمهٔ در بیان مذاهب وعقاید صوفیه در باب جداگانه دراین مقام مسطور میگرداند.

بعدازاین کلام اول درتعداد مذاهب اهل اسلام نقلها نموده وبعد فرموده که باید دانست که عثمان بن شریك کوفی که بابوهاشم کوفی مشهور بود در آخر های زمان بنی امیه این مذهب واین طریقه راوضع نموده وابن خمرة در کتاب هادی الی النجات من جمیع المهلکات وکتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب آورده وسید مرتضی رازی در کتاب فصول ذکر کرده وازمشایخ صوفیه شیخ عزیز نسفی که از مشاهیر علمای این طایفه است در کتاب تصفیة القلوب قائل شده وقشیری که سنیان اورا امام قشیری میگویند و از بزرگان علمای نواصب وصوفیه است وصاحب تصانیف بسیار است درچند کتاب و رساله اش اعتراف باین نموده که نام صوفی در جائی مذکور نبود تا پیش ازتمام شدن دویست سال از هجرت این نام را وضع کردند وملاجامی دراوایل کتاب نفحات الانس ازاونقل کرده وخود باین قائل است ومیگوید اول کسیکه اورا صوفی گفتند ابوهاشم بود وبغیراودر بسیاری از کتابهای شیعه و سنی اینمعنی مضبوط است باوجود این میباید دید که جمعی از متعصبان در معنی صوفی ووجه تسمیهٔ هریك از پیروان عثمان کوفی چه دست وپاها زده اند وچه وجوه درهم بافته اند حتی بعضی ازایشان گفته اند که عبارت ازاصحاب صفه بوده که صوفی کرده اند و صوفی گفتند وطایفه یی ازفریبندگان بجهة رونق کار ورواج بازارخود دانسته به آن توجیهات کاسده قائل شده اند وگروهی ازغافلان نادانسته به آن وجوه فاسدهٔ کاسده معترف گشته اند وبه آن سخنان واهی سفیهان را دروادی گمراهی انداخته اند.

پس بدان اول کسیرا که صوفی گفتند چنانکه شیعه و سنی نقل کرده اند ابوهاشم کوفی بود واین بسبب آن بود که مانند رهبانان جامهٔ پشمینهٔ درشت میپوشید وآن ملعون مثل نصارا بحلول واتحاد قائل شده ولیکن نصاری دربارهٔ عیسی بحلول واتحاد قائل بودند واوازبرای خود این دعوی بنیاد نهاد ودراین دودعوی متردد ومتخیل بود ومعلوم نیست که در آخر رأی شومش بکدام یك قرار گرفت ودر کتاب اصول الدیانات مسطوراست که او بظاهر اموی وجبری بود در باطن ملحدودهری ومرادش ازوضع این مذهب آن بود که دین اسلام را برهم زند وازائمهٔ معصومین علیهم السلام چند حدیث درطعن اووارد است و پیروان اورا خواه صوف پوشند و خواه نپوشند صوفی گویند و گاه بنام اووگاه بنام پدر او ایشانرا منسوب گردانیده بهاشمیه وابوهاشمیه وعثمانیه وشریکیه خوانند.

وچون سفیان توری طریقه وروش اوراخوش کرده صورت ورؤیت وتشبیه وتجسیم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بر مذهب او افزوده و عرصهٔ این مذهب باطل را وسیع گردانیده این فرقه را ثوریه و سفیانیه نام کردند.

وبعدازآن ایشان را بابویزید بسطامی نسبت داده یزیدیه و بسطامیه لقب کردند وباعتبارقائل بودن بحلول واتحاد ایشانرا حلولیه واتحادیه خواندند.

وچون جمعی ازایشان دراتحاد مبالغه نموده بوحدت وجود قائل شدند ایشانراوحدتیه نام کردند وبحسین بن منصورحلاج ایشانرا منسوب ساخته منصوریه و حلاجیه گفتندو بجهت آنکه در باب مشایخ خود غلو نموده بخدائی ایشان بروجه حلول و اتحاد قائل شدند و برگمراهی خود ودیگران افزودند ایشانرا غلات وغالیه وغاویة نام کردند وبسبب مکرو شید وزرق وخدعه ومردم فریبی ایشان را بزراقیه وخداعیه موسوم ساختند.

و چون طریقه و مذهبی اختراع نموده بودند و مشتمل بود بر رهبانیه و نصرانیه ودرآن کفر و اسلام را درهم آمیخته امامان ما ایشانرا بمبتدعه مسمی گردانیدند و چون منافقان و ریاکاران بودند مرائیه خواندند وچون اصطلاحی وضع نموده‌اند آنرا تصوف نام نهادند علما ایشان را متصوفه نام کردند و بواسطهٔ لافهای بسیار که میزدند ایشانرا متصلفه گفتند و اینهانامهائیست که بیشترش برکل این طایفه جاریست و بغیرازاین ایشانرا نامها بسیار است و بعضی دیگر از نامهائیکه طایفهٔ ایشان را به‌آن نامها میخوانده‌اند بعداز این مذکور خواهد شد.

واشهرالقاب این طایفهٔ صوفیه ومتصوفه ومتصلفه ومبتدعه و زراقیه و غلات و غالیه وغاویه وحلاجیه است و از ایشان غلات سنیانند و این گروه اظهار زهد میکردند وتقشف می‌نمودند و اعتقاد باطل خودرا پنهان میداشتند و در زیرزمینها با یکدیگر از عقاید باطلهٔ خود سخن میگفتند تا شبلی بهمرسید و بعضی از رازهای ایشان راکه افشای آنرا پربی‌صرفه نمیدانستند بر سرمنبر بیان کرده و پیش‌از اوبعضی از رؤسای این‌فرقه بکنایه ورمز بعضی اسرارخود راکه همه محض کفر بوده در مجالس ادا میکردند وخودرادرآن حالت مست‌ومدهوش میساختند الابایزیدکه مکرر بی‌باکانه لیس‌فی‌جبتی‌سوی‌الله وسبحانی مااعظم شأنی ورأیت‌الله فی‌المنام ورأیت‌الله فی‌صورة شیخ‌هرم میگفت، واودراصول بظاهر حلولی و مشبهی بوده و در فروع بمذهب مالك عمل می‌نموده ودر باطن ملحد وزندیق بود و سنیان بسته‌اندکه اوسقای امام جعفر صادق بود و این محض افترا است و آن شقی معاصر حضرت امام حسن عسکری بود وروزی چند خدمت جعفر کذاب کرده بود و اکثر این طایفه بظاهر بمذهب احمد حنبل و مالك در فروع عمل میکرده‌اند و بظاهر شبلی مالکی مذهبی بود وذوالنون شاگرد مالك بود و بیشتر این طایفه درباطن متحد بودند.

واما حسین‌بن منصور حلاج رسوائیرا از بایزید گذرانیده وکفر و الحاد خود را

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بی‌آنکه پلاس پوشاند ظاهر گردانید وتوقیع برلعن او بیرون آمد .

واز جملهٔ کسانیکه فتوی بقتل او نوشته‌اند یکی حسین‌بن روح است که از وکلای صاحب‌الامر است و عادت متعصبان سنی است که هر کس‌را از این طایفه که بینندرسوائی از حد گذرانیده وپرده از روی کفر خودبرانداخته مانند بایزید بسطامی‌وحسین‌بن منصور حلاج گویند که دوتا بوده و اکثر صوفیه نیز دعوای دو تائی ایشانرا میکنند با آنکه در دیگر جاها باتحاد قائلند در اینطور جاها ازغلبهٔ تعصب قاعدهٔ مذهب خودرا فراموش کرده بدوتائی قائل میشوند و میگویند دو حسین بن حلاج و دوبایزید بسطامی بوده‌اند یکی از ایشان کافر بوده و دیگری مؤمن و از اکابر اولیاءالله بوده و هیچ فکر نمیکنند که چون بکتب سیر و تواریخ معتبره رجوع نمایند رسوا می‌شوند وشیعه باید که گول نخورد و بداند که از امامان ما احادیث بسیار درطعن‌این طایفه مرویست ومتقدمین‌علمای ما در مذهب این فرقه کتابهای بسیار نوشته‌اند .

راقم گوید در مطلب اول از اصل دوم از تعریف تصوف واز مطلب دوم درمعنی حقیقی‌صوفی ووجه تسمیه و در اول همین مطلب ازکلمات حکما و مورخین وعلماوموثقین معلوم شد که مراد ازصوفی کیست‌واز چه وقت این نام بوده و در اصل سیم مفصلابیاید که اتصال‌سندتمام‌سلاسل‌بسروراولیاست‌چنانچه مشروحاًدرشجرهٔ‌طیبهٔ کمیلیه وادهمیه‌وطیفوریه ومعروفیه و سایرین بنحو استقصاء مذکور میشود .

وعلی‌العجاله کلام ابن ابی‌الحدید را در اول شرح نهج‌البلاغه ذکر نمائیم در مقام اینکه اثبات مینماید که مبدء تمام‌علوم حضرت ولایت مآب است میگوید :

و من‌العلوم علم‌الطریقة والحقیقة و احوال‌التصوف و قد عرفت ان ارباب هذاالفن فی‌جمیع بلادالاسلام الیه ینتهون و عنده یقفون وقد صرح بذلك‌الشبلی والجنید و سری وابویزیدالبسطامی وابی محفوظ معروف‌الکرخی وغیرهم ویکفیك دلالة علی‌ذلك‌الخرقة التی هی‌شعارهم الی‌الیوم وکونهم یسندونها باسناد متصل الیه علیه‌السلام انتهی کلامه .

وحدیث خرقه راکه رسول‌ختمی‌مآب بسروراولیا پوشانید در احوال‌معروف کرخی بتمامه‌ذکرمیشوداز کتاب مجلی‌محمدبن‌علی‌بن ابراهیم‌بن‌ابی‌جمهوراحسائی‌وآخرآن‌حدیث آنستکه رسول خدا فرموده چون رجوع کردم از معراج پوشانیدم اورا بعلی باذن خدا و این خرقه با جملهٔ و دایع بحضرت امیر رسید و همچنین هر امامی بامام بعد و هریك از ائمهٔ انام پوشانیدند ازآن خرقه بر خواص شیعیان خود که اصحاب سر بودند .

قال‌المحقق‌الطوسی فی‌تجریدالعقاید فی‌باب‌الامامة فی‌وصایة علی‌وتمیزه بالکمالات النفسانیة والبدنیه‌والخارجیة و قال امامناالعلامه فی‌شرحه حتی ان‌الفضلاء من‌المشایخ کانوا یفتخرون لخدمتهم علیهم‌السلام.

فابو یزیدالبسطامی کان یفتخربانه یستقی‌الماء لدار جعفرالصادق ومعروف‌الکرخی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اسلم علی یدی‌الرضا وکان بواب داره الی ان مات رحمه‌الله .

واما اینکه مؤلف نقل کرد که نام صوفی درجائی مذکور نبود تاپیش ازتمام شدن مأة دوم ازهجرت، منافات دارد با حدیثی که در غوالی اللئالی ابن ابی جمهور احسائی روایت نموده وخود او متعرض‌بیان آن حدیث شده‌است وفاضل محدث سید نعمةالله‌تستری شرح برتمام غوالی‌اللئالی نوشته است‌وحدیث اینست :

قدسئل علی علیه‌السلام عن‌معنی‌التصوف‌فقال علی‌التصوف مشتق من‌الصوف‌وهو ثلثة احرف‌ص‌وواووفاء . الصاد صبر وصدق‌وصفاء . والواوودوورد ووفاء. والفاء فقروفردوفناء

ترجمهٔ بیان حدیث که بعربی فرموده فارسیش اینست که صبر اول مرتبه میباشد که سالك الی‌الله بر خود قرار داد باید نماید و او بر سه نوع است صبر از شهوات و صبر بر طاعات و صبر بر مصیبات و صدق مرتبه وسطی مبتدی‌سلوك است و او مطابق‌بودن باطن است با ظاهر بحیثیتی که صادق باشد در صبر خود و صفا آخر مرتبه مبتدی‌سلوك است و او لازم است دو مرتبهٔ سابق را چه در حینی که صبر و صدق همرسیدالبته حاصل میشود بسبب‌آنهاصفاء ظاهر وباطن ازجمیع کدوراتیکه مانعند ازقبول فیض .

ووداول‌مرتبهٔ متوسطین‌است و او محبت بمطلوب‌است و ترك‌نمودن التفات بغیراو و ورد وسط این مرتبه است و لازم است از برای ود و او مراقب بودن است محبوب را در جمیع‌حالات بدوام ذکر او و مشغول نشدن‌است‌بماسوای‌او واوحقیقت مودت‌صادقه‌است و وفا آخردرجهٔ این‌مرتبه است و او مداومت نمودن بر مشاهدهٔ محبوب و ثابت‌بودن‌دراو بمرتبه‌یی که مشاهدهٔملکه راسخه بشود وفقر اول‌مراتب وصول‌است واونبودن رغبت‌است بغیر او واعتنا ننمودن به شیئی غیرمحبوب خود ومحتاج نبودن بچیزی غیر اووفرد وسط این مرتبه‌است و او عبارت‌است ازخلوت با محبوب وانفراد به او ازماسوای‌او وفنا آخر این مرتبه است واین است که بامحبوب مطلقا غیررا ملاحظه ننمایدحتی خود را پس فانی بشود و از هر شیء حتی نفس خود ونیست ماورای این مرتبه مگربقاء بالله و این محض موهبت الهی است بر کسیکه استحقاق او را همرسانیده باشد روزی‌نماید ما را خدا این درجهٔ علیا و مرتبهٔ عظمی را بکرم و من‌خود. تا اینجا بیان ترجمهٔ صاحب غوالی اللئالی بود .

و همچنین این‌حدیث را سید بزرگوارسید نجیب‌الدین‌رضامؤلف نورالهدایة وسبع المثانی نقل‌نموده است بزیادتی باین نهج که‌مخبر صادق درجواب‌سائل ازتصوف‌میفرماید که التصوف علی‌اربعة احرف‌التاء والصاد والواو والفاء . فالتاء اشارةالی‌الترك والتوبة والتقوی والصاد اشارة الی الصدق والصبر والصفا .

و نیزمنافات دارد باحدیثی که‌در کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی‌مذکوراست.

و این کتاب را در امل‌الامل‌بعمادالدین ابو جعفر محمدبن‌ابی‌القاسم علی‌بن‌محمدبن

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

علی‌الطبری الفقیه من تلامذة الشیخ ابوجعفر الطوسی قدس سرهما نسبت داده است .

و مولانا مجلسی نیزدر فهرست بحارچنین نسبت داده‌اندکتاب را . خلاصه‌درکتاب مذکور باسناد خود از رسول خدا روایت نموده قال رسول‌الله من سره ان یجلس مع‌الله فلیجلس مع‌اهل‌التصوف . وبجای من‌سره من اراد نیزروایت شده وترجمه‌اش اینست .

بیت

هر که خواهد همنشینی با خدا گونشین اندر حضور اولیا

و نیز در آن کتاب است قال رسول الله لاتطعنوا علی اهل التصوف والخرق فان اخلاقهم اخلاق الانبیاء ولباسهم لباس‌الانبیاء .

ونیزفرموده است راغبوا بدعاءاهل‌التصوف و اصحاب‌الجوع والعطش فان‌الله‌ینظر الیهم و یسرع فی‌اجابتهم و این اخبار مؤید قول کسیست که نسبت صوفی‌را باصحاب صفه داده است فلیتدبر .

ونیز منافات دارد این‌سخن با حدیثی که‌شیخ مقدادبن‌عبدالله السیوری الفقیه‌درشرح باب حادی عشر نقل نموده انه سئل امیرالمؤمنین عن‌الصوفی‌فقال‌الصوفی من‌لبس‌الصوف علی‌الصفا و جعل‌الدینا خلف القفا و سلك طریق‌المصطفی و استوی عنده‌الذهب والحجر والفضة والمدر والافالکلب الکوفی خیر من‌الف صوفی .

و فاضل یلمعی‌آقا محمد علی در رسالهٔ خیراتیه باهمهٔ عنادی که در آن‌رساله‌اظهار نموده‌اند این حدیث فاضل مقدادرا چنانچه مذکور شد آورده‌اند و ترجمه نموده‌اندیعنی صوفی کسیست که پشم‌را با صفای قلب پوشد و دنیا را پشت سر اندازد و سلوك طریق مصطفی نماید و طلا با سنگ ونقره باکلوخ در نظرش مساوی باشد و اگرنه پس یك سگ کوفی بهتر است از هزار صوفی بعد از آنکه ترجمه را چنانکه نقل شد بعین عبارت میفرماید .

قاصر گوید که ظاهر است که صفات مذکوره صفات انبیا است و اوصیا و اولیا و اوتاد مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار نه درویشان و قلندران و پشم‌پوشان و فساق وبنگ خوران وچرس کشان ومنکران پیغمبران وشریعتهای‌ایشان ومقتضای‌اخبارمذکوره آنستکه احدی از ارباب صفات مزبوره مانند حضرت رسالت و شاه ولایت و سایر ائمهٔ معصومین و اکابر امت را صوفی نگفته‌اندونتوان گفت‌هرچند که معنی صوفی‌بمعنی مذکور قائم باشد بایشان چنانکه جایز نیست اطلاق علامه و فهامه و فقیه وعاقل بر خدا .

ومعنی صوفی که الحال معروف صوفیانست مخترعش در اسلام ابو هاشم کوفیست چنانکه مذکور شد و اختراع مذهب تصوف را در اواخر عصر بنی‌امیه نمود و نامش عثمان‌بن شریك بود و بآنچه گفتیم تصریح نموده است . فاضل‌محقق‌ابن‌حمزه‌درکتاب‌هادی وکتاب ایجاز ، وسیدمرتضی‌رازی در تبصره وفصول ، ونسفی‌درتصفیه ، وقشیری‌در کتبش

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و جامی در نفحات و در زمان دوانیقی وفات یافت انتهی .

راقم گوید چنانکه معلوم شد بنحو اجمال و بیاید بنحو تفصیل سند تمام سلا سل متصل است بسرور اولیاء و ائمهٔ هدی وصوفی حقیقی ایشانند واکابر امت راصوفی گفته اند و میتوان گفت و اینکه گفت چنانکه جایز نیست علامه وامثاله بخدا گفتن قیاس مع الفارق است زیرا که اسماءالله بنا برمشهور توقیفی است وشهید در قواعدعنوان این مطلب فرموده و محقق طوسی در کتاب فصول در این مسئله بیانی دارد .

و دیگر آنکه ابوهاشم کوفی در طریق هیچیك نیست بلکه در تذکره‌های معتبره نامی از او برده نشده مگر اینکه جامی در کمال اختصار اورا ترجمه نموده وشیوهٔ جامی در نفحات غالباً بر ترجمهٔ مجاهیل وضعاف است و با وجود آن نگفته است که ابوهاشم مخترع مذهبی بود چنانچه عبارت قشیری و نفحات هیچ اشاره و دلالتی ندارد و تمام کتب عرفا ومحققین صوفیه مشحون است دراشتراط شرع نبی وقت و اینکه شریعت و طریقت یک‌حقیقت است وانفکاك ندارند .

وآنچه از کتاب تاریخ ابن خلدون مغربی معلوم میشود چنانچه در مطلب اول نقل عبارت اوشد علم‌تصوف دراواخر مأة دوم مدون‌شده مثل‌مسائل‌فقه وحدیث وتفسیر فلیلاحظ.

ومؤلف خیراتیه پیرو حدیقه ومؤلف وی مقلد تبصرة‌العوام است ومعلوم نیست که مصنف این دو کیست اگرچه باسم سید مرتضی رازی ومحقق اردبیلی شهرت یافته .

ودر ملل ونحل شهرستانی مذاهبی را که درحدیقه بصوفیه نسبت داده باشخاص‌معین مذکور درآن کتاب منسوب ساخته وهیچ اسمی ازمتصوفه نبرده است .

واما بعض اخباریکه در قدح ابوهاشم رسیده در ضمن کلمات بعد که از حدیقه نقل میشود با سایر اخبار مذکور خواهد شد و مناسب مقام است عبارت جامع الاسرار و منبع‌الانوار که ازمؤلفات سید افاضل متألهین حیدر بن علی‌العبدی الحسینی‌الاملی که از اجلهٔ علماء ظاهر و باطن است و ترجمهٔ آنجناب در مجالس‌المؤمنین و روضات‌الجنات با اسامی کتب مؤلفهٔ او مذکور است وابن ابی‌جمهوراحسائی هرجای کتاب خود ازوی‌نقلی نموده بسیدالعلامة‌المتأخر صاحب‌الکشف‌الحقیقی تعبیر مینماید و با فخرالمحققین‌ابن‌علامة الحلی صحبت داشته ورسالهٔ رافعة‌الخلاف دربیان آنکه توقف سرور اولیاء با خلفای‌ثلث نه ازروی عجز بوده باشارهٔ وی نوشته وبیان سلسلهٔ خرقه وارادت خود را در اول شرح فصوص که بسمی است بنص‌النصوص ذکر نموده است ومبنای‌آن جناب درآن شرح‌غالب برخلاف ماتن است مگر درمسألهٔ وجود وآن شرح ازنفایس مصنفات اواست .

قال فی جامع الاسرار اخذت من لدن عنفوان الشباب بل من حین صباوتی الی هذاالزمان وهو کهلی فی تحصیل‌المعارف الحقه علی طریقة اجدادی الطاهرین والائمة ـ المعصومین وهی‌التی فی‌الظاهر شریعة للشیعة‌الامامیة وفی‌الباطن حقیقة من حقایق‌الصوفیه

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الالهیة الی ان وفقت للتوفیق بین الطائفتین ومطابقة کل منهما بالاخرحتی تحققت حقیقة الطرفین وعرفت حقیقة القاعدتین وطابقت بینهما حذوالنعل بالنعل والقذة بالقذة و سررت کما صرت جامعاً بین الشریعة و الحقیقة و حاویاً بین الظاهر والباطن واصلا مقام الاستقامة والتمکین قائلا قول من کان مثلی من ارباب الیقین الحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنالنهتدی لولا ان هدانا الله .

کانت لقلبی اهواء مفرقة فاستجمعت مذ رأتك العین اهوائی
فصار یحسدنی من کنت احسده وصرت مولی الوری اذصرت مولائی
ترکت للناس دنیاهم و دینهم شغلا بذکرك یادینی و دنیائی

ولیس ذلك بدعوی ولارعونة بل تحدثاً بنعم الله والطافه لقوله واما بنعمة ربك فحدث وتذکراً بکرم الله تعالی والطافه لقوله وذکرفان الذکری تنفع المؤمنین ومع ذلك کله کلما اتحدث من هذه الاقسام فی هذاالکتاب اضعافاً مضاعفة بمرارمتعددة لایکون الاذرة من جبل وقطرة من بحر لان نعم الله غیرقابلة الاحصاء وان تعدوا نعمة الله لاتحصوها .

ودرآن کتاب بعد از ذکر روایات صحیحه ازائمهٔ اطهار در باب آنکه امرما صعب مستصعب است وراقم تمام آن اخبار را دراصل اول ذکرنموده ازکتاب اصول کافی وغیره بآنجا رجوع نمایند میفرماید ترجمه‌اش اینست که مؤمن ممتحن باید که صوفیهٔ حقه باشد چه مؤمن ممتحن آنستکه حامل اسرار باشد و علوم غیر صوفیه که از جملهٔ اسرار نیست بلکه علوم شرعیهٔ ظاهریه است که اظهار اورا واجب است در رؤس منابروصدور محافل نمایند هرگاه علوم اهل بیت منحصر بهمین علوم شرعیه بود نبودند محتاج بوصیت کتمان آن باین غایت و درنهایت شدت وبا اینکه اگر علوم آنها را مقصور بهمین علوم بدانیم عارف بکمالات مراتب ایشان نخواهیم بودچه علم شریعت بالنسبه بعلم طریقت مثل قشراست بلب وطریقت نسبت بحقیقت همچنین است وکجا است قشر بالب ولب لب .

و بعد بقلیل فاصله میفرماید که تصوف عبارت است از تخلق باخلاق الهیه قولا و فعلا وعملا وحالا وکدام کمال اعظم از این باشد که کسی متخلق باخلاق الهی باشد چنانچه امر فرموده‌اند تخلقوا باخلاق الله وفی الحقیقه نیست ارسال انبیا ورسل وتعیین اولیاواوصیا مگر ازجهة امر تحصیل اینمرتبه چنانچه مخفی نیست برصاحبان فطانت وگواهی میدهد ریاضات ومجاهدات ایشان وترك نمودن ایشان جمع لذات دنیویه واخرویه راورجوع نمودن ایشان بفناء وبعضی گفته‌اند صوفی کسی است که مخالف نباشد ظاهراً واحکام شرعیه راو موافق باشد باطن او بحقایق حقیقت .

وبعد از آنکه ذکر بعضی کلماتیکه در وصف صوفی هرکس گفته است وتمام آنهارا راقم در اول مطلب اول ذکر نمود میفرماید که چنانکه تو استنکاف داری از اسم صوفی جمعی میباشند غایت استنکاف دارند از اسم شیعه ومنسوب میسازند شیعه را بکفر وزندقه

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و هر گاه بشناسنداینکه شیعه عبارت‌است ازطایفهٔ که مخصوص باشند بعلوم‌الهیه ازاهل‌بیت پیغمبر (ص) وپیروی میکنندآنهارا ظاهراً و باطناً وایشان‌میباشند صاحب مقامات ودرجات عالیه هرآینه البته استنکاف وانکاری‌ازآن‌طایفه نخواهند داشت شیعه هم که‌مشغول‌ریاضت و تزکیهٔ نفس باشد وخودراباوصاف‌مذکوره منصف و متخلق ساخته باشد چه‌اسرار ائمه و احوال ایشان اعظم و اعلی میباشد از آنچه ایشان بر او میباشند و اگر مذمت نمایند صوفی حقیقی را بواسطهٔ گروهی‌دیگر که خود را شبیه باینها نموده‌اند وشرکت اسمی‌را دارند وفی‌الحقیقه از این طایفه نیستند چه اینطایفه آنستکه با تشیع حقیقی کمال متابعت باقوال وافعال و احوال ائمهٔ هدی داشته باشند و کسیکه باین اوصاف نباشد فی‌الحقیقه خارج است از آنها مذمت نمودن آن طایفه‌را بجهت افعال ناهنجار غیرایشان خوش‌نیست وغلط است چنانچه جماعتی هستندکه مشارکند با شیعه دراسم وفی‌الحقیقه ازایشان‌نیستند مثل غلات واسماعیلیه وزیدیه وکیسانیه وفطحیه وواقفیه وغیرذلك هم‌چنین جمعی‌باشندکه مشارکند باصوفیه‌دراسم وفی‌الحقیقه از ایشان‌نیستندمثل جماعت مباحیه وحلولیه واتحادیه ومعطله وامثال و اقران ایشان و همچنانکه تفسیق وتکفیر نمودن کل‌شیعه رابجهت داخل نمودن غلات واسماعیلیه خود را دراسم تشیع غلط است هم‌چنین‌تکفیر نمودن‌جماعت‌صوفیه حقه رابجهت جماعت‌حلولیه واتحادیه ومعطله ومباحیه بیجا وغلط است تا باینجا تمام ش. کلام‌جامع‌الاسرار .

واما اینکه مؤلف حدیقه گفت و سنیان بسته‌اندکه بایزید سقای امام جعفرصادق‌بود و این محض افتراست تاآخر .

راقم‌گویدتفصیل‌ترجمهٔ ابایزیددرسلسلهٔ طیفوریه مشروحاً بیان و تعدد ابایزیدونقل اقوال درذکر احوال معاصرین جنید بغدادی‌بنحو استقصاء مذکور خواهد شد ودراین‌مقام محض تذکر و اعلام کلام علم‌الاعلام شیخ بهاءالدین قدس سره‌را که در اوایل مجلد اول کشکول‌است بعباراته ذکر مینمایدتا سیه‌روی شودهر که دراو غش باشد . چنین میفرماید بعد ازترجمهٔ مختصری ازحال‌ابایزید .

قال کاتب‌الاحرف انملاقات ابی یزیدالبسطامی لابی عبدالله جعفر بن محمدالصادق وکونه سقاء فی‌داره سلام‌الله علیه اوردهاجماعةمن‌اصحاب التاریخ واوردها الفخر الرازی فی کثیرمن کتبه‌الکلامیة واوردهاالسیدالجلیل‌رضی‌الدین علی‌بن طاوس فی کتاب‌الطرایف واوردها العلامة‌الحلی‌قدس‌روحه فی‌شرحه‌علی‌التجرید وبعدشهادة امثال‌هولاء بذلك‌لاعبرة بمافی‌بعض‌الکتب کشرح‌المواقف من‌ان‌ابایزیدلم‌یلق‌الامام ولم یدرك زمانه بل‌کان متأخراً عنه بمدةمدیدة وربما یدفع‌التنافی‌من‌البین بجعل‌المسمی بهذا الاسم‌اثنین‌احدهماطیفور السقاء الذی لقی‌الامام و خدمه والاخر شخص غیره و مثل هذاالاشتباه یقع کثیراً و قدوقع مثله فی‌المسمی بافلاطون فقد ذکر صاحب‌الملل والنحل ان جماعة متعددین من‌الحکماء القدماء

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

کل منهم کان یسمی افلاطون .

و اما قول مؤلف حدیقه و اماحسین بن منصور حلاج رسوائی را از بایزید گذرانیده تا بآخر .

راقم گوید ترجمهٔ حسین بن منصور در کتب فریقین قدیماً وحدیثاً مذکور است و از علماء ظاهر وعرفاء باطن من المؤالف والمخالف درحق او بدوقول رفته اند جماعتی ازامامیه میفرمایند دعوی با بیت مینمود ودر این دعوی کاذب بودو بعضی گفته اند ساحر بود ورساله در رد او وحلاجیه نوشته اند واز کلمات بعضی عارفین چنین مفهوم میشود که در واقع صادق بوده ولی برحسب ظاهر شرع کشتنی است چرا که کتمان و تقیه لازمهٔ ایمان است .

ومحقق طوسی قدس روحه القدوسی قدح اورا روا ندانسته حیث یقول ان مراد الحلاج بقوله اناالحق رفع الانیة دون الاثنینیه کماقال .

بینی وبینك انی ینازعنی فارفع بفضلك اینی من البین

وشیخنا البهائی قد اول کلامه واستشهد بقول المحمود .

روا باشد اناالحق ازدرختی چرا نبود روا از نیك بختی

وسید شهید درمجالس المؤمنین تمجید اورا نموده وسبب قتل واقعی اورا نوشته .

وسید بزرگوار میر محمد باقر سبط المحقق الکرکی الشهیر بداماد در رسالهٔ رواشح السماویه آورده که حلاج دراول رمضان نیت روزهٔ تمام شهر را مینمود و تا آخر شهر افطار نمی نمود .

وسیدمعاصر درروضات بعداز نقل این عبارت و بعضی سخنان مغرضانه میفرماید که صدور این نسبت ازجناب میر نه ار روی اعتقاد است یا آنکه از قبیل حدیث نبوی مشهور است حبك الشیء یعمی ویصم چنانچه پیشتراز میر گفته اند شیخ بهائی و پدرش رحمة الله علیهما و شیخ رجب برسی و ابن ابی جمهور احسائی و مولانا محمد تقی مجلسی و مولانا محسن کاشانی وقاضی نورالله تستری و شیخ احمد بحرانی وامثال ایشان ازعرفاء مجتهدین .

راقم گوید و مانند مولانا محمد صالح مازندرانی و مولانا رجبعلی تبریزی مؤلف رسالهٔ کلید بهشت و تلمیذ محقق او قاضی سعید قمی شارح توحید صدوق و مؤلف اربعین ورسائل بسیار ومولانا عبدالرزاق لاهیجی صاحب گوهر مراد وولد محقق اومیرزا حسن قمی مؤلف شمع الیقین و شارح هدایت درحکمت و میرزا ابوالقاسم فندرسکی مؤلف رسالهٔ صناعیه وقصیدهٔ مشهوره وحاشیهٔ برجوك بشست و مولانا محمد باقر سبزواری وامیر سید عبدالله پسرزادهٔ سید نعمة الله جزایری و مولانا محمد مهدی نراقی و آقا محمد بید آبادی وامثال ایشان ازعرفاء مجتهدین اعلام که همگی مشایخ صوفیه وعرفاء شامخین را باحترام نام برده اند وشهید اول رحمة الله علیه درکتاب وقف دروس چنانکه نقل شد سابقاً فرموده الصوفیه هم المشتغلون بالعباده المعرضون عن الدنیا تا بآخر وعلامهٔ مجلسی دردیباچهٔ زادالمعاد

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

میفرماید صوفیان صفوت نشان تا بآخر آنچه ابتداء مطلب از ایشان ذکر شدخلاصه شخص حلاج وامثال که بنظر بعضی بد یا خوب است از موضوع بحث مطلق صوفیه موضوع است و از اینکه میان هرطایفه محق ومبطل و صحیح و فاسدومجهول الحال وضعیف بسیار است شبهه نتوان نمود واز اینکه علماء سوء واخیار بسیارند وذم عموم آنها خلاف دیانت است سخنی نیست .

ببین درحق ابوعلی محمد بن احمد بن الجنید البغدادی الملقب بالکاتب المشتهر بالاسکافی رحمة الله علیه چه گفته اند که از اعاظم مجتهدین بلکه اول کسی است که میان امامیه بنای رأی واجتهاد نهاد بعد از حسن بن ابی عقیل العمانی علیه الرحمة و از این جهة است در کتب فقها از این دو تعبیر بقدیمین مینمایند قدرموه انه یعمل بالقیاس وبطلانه ضروری المذهب .

قال سیدنا العلامة الطباطبائی فی فوائده الرجالیه عندالاعتذار عنه ان الامر بالنسبة الیه فی ذلك الزمان لم یکن بالغاً حدالضرورة فان المسائل قدیختلف وضوحاً وخفاء باختلاف الازمنة والاوقات فکم من امر جلی ظاهر عندالقدماء قدامتراه الخفاء فی زماننا لبعدالعهد وضیاع الادلة وکم من شئی خفی فی ذلك الزمان قداکتسی ثوب الوضوح والجلاء باجتماع الادلة المنتشرة فی الصدر الاول او تجددالاجماع علیه فی الزمان المتأخر ولعل امر القیاس من هذا القبیل فقد ذکر السیدالمرتضی فی مسألة له فی اخبارالاحاد انه کان فی رواتنا و نقلة احادیثنا من یقول بالقیاس کالفضل بن شاذان ویونس بن عبدالرحمن وجماعة معروفین .

وفی کلام الصدوق فی الفقیه مایشیر الی ذلك الی ان قال و بل ماذکره النجاشی والعلامه من امر السیف والمال قد یشعر بکونه وکیلا ولم یردمع ذلك عنه من الناحیة المقدسة ذم ولاقدح ولا صدر من السفراء علیه اعتراض ولاطعن فظهر ان خطائه فی امر القیاس وغیره فی ذلك الوقت کان کالخطاء فی مسائل الفروع الی ان قال فان اختلاف الفقهاء فی مبانی الاحکام لایوجب عدم الاعتبار بقولهم الی آخرماقال .

و شیخ زین الدین شهید ثانی رساله نوشته اند در مسائل بسیاریکه شیخ ابو جعفر طوسی دعوی اجماع نموده درآن مسائل وخود شیخ مخالفت فرموده و برشخص خبیروعالم بصیر پوشیده نیست که در کتب رجال کمتر کسی ازروات است که درحق اوطعن ودقی نزده باشند ودرمسائل اصولیه یافت نشود مسئله یی که دراواختلاف ننموده باشند

فی معنی الاصول والفروع

ومن باب توضیح مرام اول معنی اصول وفروع راذکرمینماید بعد ازآن عقاید جمعی ازبزرگان که روات اخبار وعلماء ابرارند قال بعض المتکلمین الاصول معرفة الباری تعالی بوحدانیته و صفاته و معرفة الرسل بآیاتهم وبالجملة کل مسألة یتعین الحق فیها بین المتخاصمین فهی من الاصول ومن المعلوم ان الدین اذ کان منقسماً الی معرفة و طاعة والمعرفة اصل والطاعة فرع فمن تکلم فی المعرفة والتوحید کان اصولیاً ومن تکلم فی الطاعة والشریعة کان فروعیاً والاصول

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

هوموضوع علم الکلام والفروع هوموضوع علم الفقه و قال بعض العقلا کل ما هو معقول و یتوصل الیه بالنظر والاستدلال فهومن الاصول وکل ما هومظنون و یتوصل الیه بالاجتهاد فهو من الفروع .

وبعبارت دیگرهرمسأله یی که تقلیددر اوروانبوداصول عقاید است وآنچه راکه جایز باشد دراومتابعت دیگری فروع دین است حال که فی الجمله معنی اصول وفروع معلوم شد بدانکه سید رضی الدین علی بن طاوس علیه الرحمة در کتاب کشف المحجه میفرماید که قطب راوندی ابوالحسن سعیدبن هبةالله تألیف نموده کتابی در اختلاف بین شیخ مفید و سید مرتضی درمسائل کلامیة ودرآن کتاب نود وپنج مسئله را ذکرنموده ثم قال ولواستوفینا کل ما اختلفا فیه لطال الکلام الی آخر ما قال با آنکه شیخ مفید و سید نسبت استادی و شاگردی داشتند وشیخ مفید شرحی بر عقاید صدوق دارند رداً علیه وذلك لکمال البینونة بینهما فی مشربیهما .

وسید نعمةالله جزایری در رسالهٔ مسکن الشجون درفرارازطاعون نقل نموده که شیخ مفید قائل بتجرد نفس بود وتوبه نمود .

فی عقایدالهشامین

وقال قد ظهرلنا انه لامجرد فی الوجود الاالله وهشام بن الحکم وهشام بن سالم که از اصحاب کبارحضرت ابی عبدالله وابی الحسن علیهما السلام میباشندچه سخنهادرعقاید آنان گفته اند باندازه یی که مذهب تجسم وتشبیه رابه آن دو نسبت داده وگفتند الهاشمیه اصحاب الهشامین ازهشام بن الحکم نقل کرده اند که گفته است انه تعالی جسم ذوابعاض له قدر من الاقدار ونقل عنه انه قال هوسبعة اشبار بشبر نفسه و انه فی مکان مخصوص وجهة مخصوصة و قال هو متناه بالذات غیرمتناه بالقدرة و قال انه تعالی مماس لعرشه ولایفضل عن العرش شیء منه وقال هشام بن سالم انه تعالی علی صورة انسان اعلاه مجوف واسفله مصمت وهو نورساطع یتلالؤ وله حواس خمسة ویدورجل و عنق و اذن وعین وفم وله وفرة سواء وهو نوراسود لکنه لیس بلحم ولادم .

وقدنقل عنه انه اجاز المعصیة علی الانبیاء مع قوله بعصمة الائمة ویفرق بینهما بان النبی یوحی الیه فینبئه علی وجه الخطاء فیتوب منه والامام لایوحی الیه فیجب عصمته وغلاهشام بن الحکم فی حق علی حتی قال انه له واجب الطاعة وفی کتاب التوحید من الکافی عندباب النهی عن الجسم والصورة باسناده عن علی بن ابی حمزة قال قلت لابی عبدالله سمعت هشام بن الحکم یروی عنکم ان الله جسم صمدی نوری معرفته ضرورة یمن بهاعلی من یشاء من خلقه فقال (ع) سبحان من لایعلم احد کیف هوالحدیث .

و فیه ایضاً باسناده عن محمد بن حکیم قال وصفت لابی ابراهیم قول هشام بن سالم الجوالیقی وحکیت له قول هشام بن الحکم انه جسم فقال ان الله لایشبهه شیء ای فحش اوخناء اعظم من قول من یصف خالق الاشیاء بجسم اوصورة و بخلقه او بتحدید واعضاء

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تعالی‌الله عن ذلك علواً كبيراً .

وفيه ايضاً مرفوعاً عن محمدبن‌الفرج قال كتبت الى ابى‌الحسن اسئله عماقال‌هشام‌بن الحكم فى‌الجسم و هشام بن سالم فى الصورة فكتب دع عنك حيرة‌الحيران واستعذ بالله من‌الشيطان ليس‌القول‌ما قال‌الهشامان وفيه ايضاً باسناده قال سمعت يونس‌بن ظبيان‌يقول دخلت على ابى عبدالله فقلت له ان هشام‌بن‌الحكم يقول قولا عظيماً الاانى اختصرلك منه احرفاً فزعم ان‌الله جسم الى ان قال فقال ابو عبدالله ويله اما علم ان الجسم محدود متناه والصورة محدودة متناهية‌الحديث .

و فيه ايضاً مسنداً عن‌الحسن بن عبدالرحمن قال قلت لابى‌الحسن موسى بن جعفر عليهماالسلام ان هشام‌بن حكم زعم ان‌الله جسم‌ليس كمثله شيء عالم سميع بصير قادرمتكلم ناطق والكلام والقدرة يجرى مجرى واحد ليس شيء منهما مخلوقاً فقال قاتله‌الله‌اماعلم ان الجسم محدود والكلام غيرالمتكلم معاذالله و ابرء الى‌الله من هذا القول لاجسم ولا صورة‌الحديث .

وفيه ايضاً عن محمدبن حكيم قال وصفت لابى‌الحسن قول هشام‌الجواليقى ومايقول فى‌الشاب الموفق ووصفت له قول هشام‌بن الحكم فقال ان‌الله لايشبهه شيء و با وجود اين سخنان كه ازآن دوبزرگوار نقل شد احدى از اعلام در حق آنان قدحى ننموده و ارباب بصيرت متفقند در جلالت قدر ايشان چنانكه نيز در اخبار مدح و توصيف هر دو وارد شده است .

فى كتاب الحجة من‌الكافى عند باب الاضطرار الى الحجة قال كان عندابى عبدالله جماعة من اصحابه منهم حمران‌بن اعين ومحمدبن‌النعمان و هشام‌بن سالم والطيار وجماعة فيهم هشام‌بن‌الحكم وهوشاب فقال ابوعبدالله يا هشام‌الاتخبرنى كيف صنعت بعمروبن عبيد وكيف سألته قال هشام يابن رسول الله انى اجلك و استحييك ولا يعمل لسانى بين يديك فقال ابوعبدالله عليه‌السلام اذا امرتكم‌بشيء فافعلوا‌الحديث طويل وفى‌آخره قال فضحك ابوعبدالله وقال يا هشام من علمك هذا قلت شيء اخذتة منك والفته فقال هذاوالله مكتوب فى صحف ابراهيم وموسى .

وفيه فى خبرطويل عن يونس‌بن يعقوب قال كنت عند ابى عبدالله فورد عليه‌رجل‌من اهل‌الشام الى ان قال ثم قال عليه‌السلام لى اخرج الى‌الباب فانظرمن ترى من‌المتكلمين فادخله قال فادخلت حمران‌بن‌اعين وكان يحسن‌الكلام و ادخلت الاحول وكان يحسن‌الكلام وادخلت‌هشام بن‌سالم وكان‌يحسن‌الكلام الى‌ان قال‌فورد هشام‌بن‌الحكم‌فوسع‌له ابوعبدالله وقال‌ناصرنا‌بقلبه ولسانه ويده الحديث .

وفى آخره ثم قال عليه‌السلام ياهشام لاتكاد تقع تلوى رجليك اذا همت بالارض طرت مثلك فليكلم‌الناس فاتق‌الزلة والشفاعة من ورائها ان‌شاءالله .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وقال سیدنا المرتضی علم الهدی فی الشافی اما مارمی به هشام بن الحکم من التجسیم فالظاهر من الحکایة القول بجسم لا کالاجسام ولا خلاف فی ان هذا القول لیس تشبیه ولا ناقض لاصل ولا معترض علی فرع ولاغلط فی عبارة یرجع فی اثباتها الی اللغة و اکثر اصحابنا یقولون انه قداورد ذلک علی سبیل المعارضة للمعتزلة فقال لهم اذاقلتم ان الله تعالی شیء لاکالاشیاء فقولوا انه جسم لاکالاجسام ولیس کل من عارض بشیء وسئل عنه یکون معتقداً له ومتدیناً به ویجوزان یکون قصدبه الی استخراج جوابهم عن هذه المسألة ویعرفهم ما عندهم فیها او الی ان یبین قصورهم عن ایراد المرضی فی جوابها الی غیر ذلک مما یتسع ذکره انتهی .

و مما یؤید کلام الشافی ماقاله الشهرستانی فی الملل بعد ذکره منهب الهاشمیة قال و هذا هشام بن الحکم صاحب غور فی الاصول لایجوزان یغفل عن الزاماته علی المعتزلة فان الرجل وراء مایلزم به علی الخصم ودونه مایظهر من التشبیه وذلک انه الزم العلاف الی اخرماقال .

فی تحقیق ان قدح القدماء سیما القمیین فی حق الرجال لاعبرة به

و ابوعلی قدس سره درمقدمات کتاب منتهی المقال ومجدد بزرگوار آقاباقر در تعلیقات میفرماید مخفی نماناد آنکه بسیاری از قدما سیما قمیین و ابن غضایری از برای آنها اعتقادات خاصه بود در بارهٔ ائمه برحسب اجتهادات خودشان وجایز نمیدانستند تعدی و تجاوز از آن عقایدرا واگر کسی از آنچه اجتهاد آنها دبود تجاوزمینمود میگفتند غالیست حتی آنکه اگر کسی نفی سهو از نبی (ص) میکرد بغلو و ارتفاع نسبتش میدادند و همچنین اگر از برای ائمه کسی ذکر خارق عادات مینمود یا آنکه میگفت ائمه عالم بمکنونات آسمان وزمین میباشند .

و بعداز چند سطری میفرمایدو بالجمله ظاهر اینست که قدما مختلف بودند درمسائل اصولیه چه بسیار مسائلی درنزد بعضی از ایشان فاسد یا کفر یا غلو بود و درنزد جمعی دیگر خلاف آن ثابت بود بلکه واجب میدانستند اعتقاد بآنچه دیگری میگفت کفر است پس باید تأمل نمود درآنچه جرح نموده‌اند بسبب آن‌چیز یکدیگر را .

ودر فایدهٔ بعد میفرماید ازبرای تفویض امر بسوی ائمه معانی چند است قریب بشش معنی و در آخر میگوید بعد از آنکه احاطه نمودی بآنچه ذکر شد ظاهر میشود آنکه بمجرد آنکه بکسی میگویند تفویضی است محل اشکال است درقدح او .

ودرترجمهٔ احمد بن محمد بن نوح المکنی بابی العباس السیرافی میفرماید درخلاصه مذکور است حکایت شده است از او مذاهب فاسدهٔ در اصول مثل قول برؤیت وغیر آن وبعد از چند سطری میفرماید در معراج از خلاصه حکایت نموده است که شیخ پیرو مذاهب وعیدیه بود .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

در ذکر عقاید بعض قدمای علماء

و نیز شیخ طوسی وشیخ او مفید قدس سرهما بر آن رفته‌اندکه باریتعالی قادر نیست‌بر غیرآنچه مقدور است برعبد چنانچه‌جبائی براین مذهب است .

وسید مرتضی علیه‌الرحمة رفته است بسوی مذهب بهشمیة از اینکه ارادهٔ خداعرض لا فی محل .

وشیخ بزرگوار ابواسحق ابرهیم‌بن نوبخت جایز دانسته‌است برخدا لذت‌عقلیه را واینکه ماهیت باریتعالی معلوم است‌مثل وجودش وان ماهیةالوجود المعلوم واینکه‌مخالفین از آتش بیرون میآیند وداخل بهشت نمیشوند .

وشیخ صدوق و استادش ابن‌الولید وشیخ طبرسی درمجمع‌البیان قائل شده‌اندجواز سهورا برنبی(ص)و محمدبن ابیعبدالله‌الاسدی قائل بجبر وتشبیه است و اگر تمام آنها را ذکر نمائیم بطول میکشد سخن و حکم باینکه این اشخاص بزرگ عادل‌نبودندهر کس که دین‌دار باشد ملتزم نخواهد شد .

ومحقق بهبهانی بعد از ذکر این‌کلمات میفرماید آنچه‌ظاهرمیشود درکلمات‌قدمای اصحاب و سیرهٔ بزرگان محدثین آنستکه مخالفت در غیر اصول پنجگانه موجب فسق نمیشود مگر اینکه مستلزم انکار ضروری دین باشد مانند قول بتجسم‌بنحوحقیقت‌نه‌محض اسم و مانند قول برؤیت‌بانطباع یا انعکاس .

واما اگر کسی قایل برؤیت وتجسم باشد نه بآن نحو موجب‌فسق نمیشودلانه‌لایبعد حمله علی ارادةالیقین‌التام وشدةالانکشاف‌العلمی .

و اما تجویزالسهو علیه واللذةالعقلیة علیه تعالی مع تفسیرها بادراك الکمال فلا یوجب فسقاً .

واما الجبر والتشبیه فالبحث فی‌ذلك عریض افرد ناله رسالة انتهی .

بعد از آن میفرماید و همچنین نسبت داده‌اند بسیدبن طاوس و خواجه نصیرالدین وابن‌فهد و شهید وشیخ‌بهائی وجد من علامه‌وغیرایشان از اجله‌را بسوی تصوف وپوشیده نیست که ضرر تصوف بجهت اعتقاد به‌حلول یا وحدت وجود یا اتحاد یافساد اعمال مانند اعمال آنچنانیکه مرتکب میشوند بسیاری از صوفیه در مقام ریاضت یا عبادت و پوشیده نیست برهر کس که مطلع براحوال این بزرگان باشدکه پاك وپاکیزه‌اند ازقول‌بحلول واتحاد وفساد اعمال .

ونیز میفرماید ونسبت داده‌اند جد مراکه عالم ربانی مولانا محمدصالح مازندرانی است وسوای او ازبزرگانرا بسوی قول باشتراك لفظ و نسبت داده اند محمدون ثلاث را مثل‌ابن ولید بسوی تجویز سهو برنبی ونسبت داده‌اند صدوق وابن ولیدرا بسوی اینکه اگرکسی منکر سهو باشد غلو نموده است وبالجمله اکثر و بیشتر بزرگان‌خالص‌نیستند

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ازامثال آنچه اشاره شدوازاین جهت ظاهر شد که ثبوت غلو وفسادمذهب بمجرد کلام علماءرجال نباید قبول نمود تا ظاهر نشود حال کسی انتهی .

فی عدم جواز اللعن علی مسلم بمحض الشبهة

راقم گوید ازاین بیانات واضح وروشن شد که بسیاری از بزرگانرا باعتقاداتی منسوب داشته اند که ظاهر آنها خلاف مذهب یادین است درزمان ما با این وصف و این کلمات نمیتوان حکم بفسق آن بزرگواران نمود که درواقع حافظ شرع نبی وطریق مرتضوی بوده اند تا چه رسد بتکفیر کردن بخصوص اگر محامل صحیحه بتوان قرارداد چنانکه محقق بهبهانی فرموده ومقتضیات هرزمانی را بایدملاحظه نمودو اشخاصی را که نسبت داده شده اند بحلول و اتحادو کفروزندقه جمعی کثیر ازعلماء محققین مدققین مقدسین تعریف وتوصیف نموده اند و اسم آنها راباحترام ذکر نموده اند . چنانچه شمه یی ازاسامی ایشان رامعروض داشت در این صورت هرگاه شخص بخواهدطریق سلامت راپیماید اقلادرقدح ومدح ساکت باشد و اگرمیل بلعن دارد چنانکه درفرقان مجیداست بگویدبرقوم فاسقین یاظالمین وبنظرانصاف اگرملاحظه شود ازعقاید باطنی معاصرین که دریك شهر بلکه در یك خانه محشور هستند علم قطعی نمیتوان حاصل نمود تاچه رسد باشخاصیکه دورند یابحسب مکان یازمان وبجز نقل اقوال وکتب منسوبه بآنها چیزی درمیان نیست واحتمال تحریف نساخ قوی است با آنکه معلوم نیست درچه حالی وچه هنگامی آن سخن یا آن کتاب راگفته یانوشته مکرر در یك مجلس ازامام علیه السلام فرمایشات مختلفه ذکرشده یابرحسب فهم راوی بوده یادرآن موقع مصلحت وقت چنین اقتضا نموده .

ومناسب مقام است نقل کلام سیدبزرگوار میرسید عبدالله شارح نخبه پسرزادهٔ سید جزایری قدس سره میفرماید آنکس که پاك وپاکیزه است جاری نمی سازد زبان خودرا بلعن احدی بلکه بسب غیرمکرردرصورتیکه ثابت شده باشد اینکه آن شخص ازاهل لعن وسب است مثل بودن آن شخص کافر یا فاسق یاظالم بروجه عموم چنانچه لعن نموده است ایشان راجناب اقدس الهی درکتاب مجیدخود یادانسته شود آنشخص بخصوصه اینکه اومرده است بایکی ازاین صفات مذکووه مثل اشخاصی که ثابت شده است ازاهل عصمت لعن نمودن ایشان اورا یاخبردادن ایشان بایکی از این اوصاف سوای این دو مقام از اشخاصیکه ما معرفت بحال ایشان نداریم خصوص اشخاصیکه زمان آنها بیش ازما بوده ازاهل اسلام باشندلعنت بایشان نمی توان نمود بمحض آنکه نسبت داده شده اند ببعضی منکرات مثل قول بحلول واتحاد و امثال ذلك بچند وجه :

اولا اینکه نسبتها ثابت نشده است شرعاً

دوم آن که ممکن است تأویل قول آنها بروجهی که موافق ظاهر شریعت باشد ودراحادیث وارداست ببرگردانیدن قول وفعل کسیکه برظاهر اسلام باشد برهفتاد

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

محمل نیکو غایت امر آنستکه آنها مطعون باشند باینکه چرا مراد خود راباین الفاظ متشابه تعبیر نموده‌اند و این‌امر باعث تجویز لعن نمیشود و حال آنکه در حدیث است یاد مکنید اموات خود را مگر به نیکی .

سیم ثابت نیست مستمر بودن براین اعتقاد فاسد چه‌خاتمهٔ عقایدمستوراست پس جرأت نمودن برلعن بیرون‌شدن است‌از یقین‌سلامت بخطروحرمت بلکه باید اقتصار نمود بر لعن کافرین وفاسقین وظالمین پس آن اشخاص اگر ازجملهٔ ایشان می‌باشند که شامل می شود ایشان رالعنت والاایمن‌می‌شود لاعن‌ازاینکه لعنت بخود او برمیگردد .

قال فی حدیقة الشیعة وچون‌در کتاب مستطاب کلینی حدیثی‌هست که پیغمبرخدافرموده اذاظهرت البدعةفی‌امتی فلیظهرالعالم علمه فمن‌یفعل فعلیه لعنةالله یعنی‌هر گاه ظاهر شود درمیان امت‌من بدعتها پس میباید که ظاهرسازد عالم‌علم خودرا یعنی آن کسیکه بداند که آنها بدعت است می‌باید که مردمان را آگاه‌سازد که آن‌ها بدعتست که‌اگر اظهارعلم‌خود نکندومردمان راآگاه نسازد براوست لعنت خدایتعالی .

وایضاً شیعه وسنی نقل کرده‌اند که من علم‌علماً و کتمه‌الجمه‌الله تعالی‌یوم‌القیمة بلجام من‌النار یعنی‌هر کس بداند علمی‌را وپنهان دارد ملجم‌میکند اورا خدایتعالی‌درروز قیامت بلجامی ازآتش دوزخ .

واین فقیردید که بسیار کس از شیعیان فریب‌سنیان راخورده‌اندوطریقهٔ‌مذهب‌صوفیه راحق‌پنداشته مایل‌بایشان شده‌اند وبعضی‌ازمواعظ حسنه که بعضی‌ازآن‌طایفه بجهت مردم فریبی درنظم ونثرخود بکاربرده‌اند شیفته شده از عقاید باطلهٔ ایشان غافل‌گشته مریدی آن‌گروه فاسد عقیده را اختیار کرده اندخواست که اندکی از عقاید بعضی از طوایف ایشان را دراین کتاب ذکر کند تا ازالجام آتشین ولعنت حضرت رب‌العالمین ایمن گرددو شیعیان ازبداعتقادی ایشان واقف‌گشته ازدوستی ایشان بیزار گردند تا در چاه ضلالت نیفتند ودر روز قیامت با آن جماعت محشورنگردند زیرا که در حدیث وارد است که المرء یحشر مع‌من‌احبه .

فی نقل اخبارذم البدعة وتعریفها

راقم گوید ازائمهٔ اطهاردر ذم‌اصحاب بدع اخبار بسیار وارد است چنانکه کلینی علیه‌الرحمة در کافی بابی مخصوص عنوان نموده و بطریق‌سنت وجماعت خطیب بغدادی در کتاب جامع وغیره روایت نموده که رسول‌ختمی‌مرتبت‌فرموده اذاظهرت‌الفتن اوقال‌البدع‌وسب اصحابی‌فلیظهرالعالم علمه فمن لم یفعل ذلك فعلیه لعنت الله و الملائکة و الناس اجمعین لا یقبل الله منه صرفاً و عدلا .

ومالااخرجه الحاکم عن‌ابن‌عباس ان‌النبی قال‌ما ظهر اهل بدعة الا اظهر الله فیهم حجةعلی لسان من شاء من‌خلقه وما اخرجه الطبرانی من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

هدم الاسلام الی غیر ذلك من الاخبار المتکاثرة المأثورة من طریق الفریقین یمکن ان یدعی فیها التواتر .

ولی پوشیده نیست که هر کس مذهب خود را صحیح ودیگران را مبتدعه می داند و همین اخبار را عنوان مینماید ومیگوید واجب شد که ردآنها را بنویسم .

چنانکه ابن حجر عسقلانی در اول صواعق میگوید سبب تألیف این کتاب دیدن این اخبار بود و بعد از نقل اخبار بدعت و اخباریکه نص است دراینکه اصحاب رسول رانباید سب نموده ونقل اخباری که قریب باین مضمون است که بهترین امت من درقرن آنچنانیست که من در آن مبعوث شدم و همچنین الاقرب فالاقرب الی ان قال کیف یسوق لمن هو من العترة النبویة اومن المتمسکین بحبلهم ان یعدل عما تواتران امامهم علی رضی الله عنه من قوله ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر ثم عمر و زعم الرافضة ان ذلك تقیة الی اخرما قال .

وهمچنین اخباریین مجتهدین را اهل بدعت وضلالت می دانند و پیروان ابو حنیفه می خوانند واصولیین اخباریین راحشویه می نامند .

ومرحوم مجلسی در فایدهٔ ششم ازشرح فارسی من لایحضره الفقیه میفرماید ودیگر از اموریکه ذکرآن لایق نیست اختلافاتی در میان شیعه بهمرسیده و هریك بموجب یافت خود ازقرآن وحدیث عمل مینموده اند ومقلدان متابعت ایشان می کردند تا اینکه سی سال تقریباً قبل از این فاضل متبحر مولانا محمد امین استرآبادی مشغول مقابله ومطالعهٔ اخبارائمهٔ معصومین شد ومذمت آراء ومقاییس مطالعه نموده وطریقه حضرت ائمه رادانست فواید مدینه رانوشت وباین بلاد فرستاد واکثراهل نجف و عتبات طریقهٔ او را مستحسن دانستند و رجوع نموده اند و الحق اکثر آنچه مولانا محمد امین نوشته است حق است انتهی .

و درجواب شبههٔ اخباریه مجتهدین فرموده اند ان احداث الاصطلاح لیس من البدعة و البدعة المحرمة و الافاحداث الوضع فی الحقیقة عندالمتشرعة وغیرها منها ای من البدعة

فی تعریف البدعة و بیانها

واعلم ان البدعة ادخال مالیس من الدین فی الدین بقصد انه من الدین .

قال فی الصحاح ابدعت الشیء اخترعته لاعلی مثال وقال البدعة الحدث فی الدین بعدالاکمال .

وقال فی النهایة البدعة بدعتان بدعة هدی وبدعة ضلال فماکان فی خلاف ماامر الله به ورسوله فهو فی حیز الذم والانکار وماکان واقعاً تحت عموم ماندب الله الیه وحض علیه اورسوله فهو فی حیز المدح ومالم یکن له مثال موجود کنوع من الجود والسخا و فعل المعروف فهو من الافعال المحموده ولایجوز ان یکون ذلك فی خلاف ماورد الشرع به لان النبی قد جعل له فی ذلك ثواباً فقال من سن سنة حسنة کان له اجرها واجرمن عمل بها وقال فی ضده من سن سنة

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

سیئة کان علیه وزرها و وزر من عمل بها وذلك اذا کان فی خلاف ما امر الله به ورسوله .

ثم قال بعد کلام وعلی هذا التأویل یحمل الحدیث الاخر کل محدثة بدعة انما یرید ما خالف اصول الشریعة ولا یوافق السنة واکثر ما یستعمل المبتدع عرفا فی الذم .

و قال فی المجمع والبدعة بالکسر فالسکون الحدث فی الدین و ما لیس له اصل فی الکتاب ولا سنة وانما فسمیت بدعة لان قائلها ابتدعها عن نفسه و منه الحدیث من توضأ ثلثاً فقد ابدع ای فعل خلاف السنة لان ما لم یکن فی زمنه فهو بدعة انتهی .

وفی نهج البلاغة عند خطبة تسع وثمانین ومأة و یستحلون حرامه بالشبهات الکاذبة والاهواء الساهیة فیستحلون الخمر بالنبیذ والسحت بالهدیة والربوا بالبیع .

وفی الکافی مسنداً عن امیر المؤمنین قال خطب صلوات الله علیه الناس فقال ایها الناس انما بدو وقوع الفتن اهواء تتبع واحکام تبتدع یخالف فیها کتاب الله یتولی فیها رجال رجالاً فلو ان الباطل خلص لم یخف علی ذی حجی ولو ان الحق خلص لم یکن اختلاف ولکن یؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان فیجیئان معاً فهنالك استحوذ الشیطان علی اولیائه ونجی الذین سبقت لهم من الله الحسنی .

واخباریکه مناسب این مقام است در آداب علم مذکورشد بآنجا رجوع شود .

خلاصه بدعت عبارت از آنستکه امری در دین حرام باشد واجب کند یا بالعکس یا مکروه کند امری را که شارع مکروه نفرموده یا امری را مستحب قرار دهد که نرسیده باشد ازشرع یا هریك از احکامات خمسه رابنحویکه مأثور است بعنوان دیگر بیاورد یادرعنوان مخصوصی بجای آورد مثل آنکه درفصول اذان کم وزیاد نماید ومثل آنکه نمازدرهمه وقت مستحب است و قصد اینکه در همه وقت خوب است و هنگام غروب هم یکی از آن اوقات است ثواب دارد واگر درآن وقت باین قصد اتیان نماید که خدا این نمازرا از من طلبیده است بدعت میشود .

وهمچنین کلمهٔ طیبهٔ لااله الاالله را همه وقت گفتن بهر عدد سنت و بهترین اذکار است اگر کسی چنین پیش خود قرار دهد که درفلان وقت بفلان عدد میخوانم که حدیثی ولوضعیف یاقول فقیهی نباشد مشکل است زیرا که خصوص این عدد در خصوص این وقت از جانب شارع نرسیده .

در مثنوی معنوی مولوی است .

گر نماز و روزه میفرمایدت　　نفس مکاره است فکری بایدت

وعلی الجمله ماهیات عبادات مجعول بجعل شارع است وبدون امروی صحیح نیست وصوفیهٔ حقه قولا وفعلا وحالا پیروان نبی وائمه اند .

وحدیث صحیح است درباب شرك کافی از برید عجلی عن ابیجعفر علیهما السلام قال سئلت عن ادنی مایکون به العبد مشرکاً قال فقال من قال للنواة انها حصاة وللحصاة انها نواة

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ثم دان به .

ومرحوم مجلسی درعین الحیوة این نحو روایت نموده است که گفت ازحضرت صادق پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزیکه آدمی بآن کافرمیشود حضرت سنگریزهٔ اززمین برداشت وفرمودند آنستکه سنگریزه را بگویند هستهٔ خرما است و بیزاری جوید از کسیکه مخالفت او نماید دراین امر و دشمنی با مخالفان خود در این امر باطل بکند پس او ناصبی است و با ما دشمنی کرده است و بخدا مشرك شده است بنادانی یعنی هر امر خلاف حقی را که قرار دهد حتی این امر سهل انتهی ماارد نا من نقل کلامه رحمه الله .

واز این حدیث معلوم میشود که چگونه است حال کسیکه بمؤمن ممتحن نسبت کفر و اسناد بدعت بدهد و بصوفیهٔ حقه اظهار دشمنی کند و سابقاً مذکورشد که سیدبزرگوار در جامع الاسرار فرموده که علی طریقة اجدادی الطاهرین والائمة المعصومین وهی التی فی الظاهر شریعة للشیعة الامامیة وفی الباطن حقیقة من حقایق الصوفیة الالهیة .

واما حدیث من علم علما و کتمه الجمه الله یوم القیمة بلجام من النار .

اولا عمل نمودن بظاهر این خبر مطلقا خلاف مجمع علیهٔ امامیة و اخبار متکاثرهٔ امر بکتمان است وآیا این خبرمروی درکافی را نشنیدی مسنداً عن ابیجعفر علیهما السلام یقول وعنده رجل من اهل بصره یقال له عثمان الاعمی وهو یقول ان الحسن البصری یزعم ان الذین یکتمون العلم یوذی ریح بطونهم اهل النار فقال ابوجعفر فهلك اذن مؤمن آل فرعون مازال العلم مکتوماً منذ بعث الله نوحاً فلیذهب الحسن یمیناً و شمالا فوالله مایوجد العلم الا هیهنا واین حدیث وشرحش درترجمهٔ حسن مذکوره خواهد شد .

وثانیاً من علم فرمودنه سوءظن ناشی از اغراض نفسانیه و اهواء باطله .

فی ذکر اخبار التی تدل علی ذم الصوفیه

قال فی الحدیقه وحدیث بسند صحیح مرویست از احمدبن محمد بن نصر بزنطی ومحمدبن اسمعیل بن بزیع ازحضرت امام رضا که آنحضرت فرمود من ذکر عنده الصوفیة ولم ینکرهم بلسانه اوقلبه فلیس منا ومن انکرهم فکان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله .

وحدیث دیگر بسندصحیح از احمدبن محمدبن ابی نصر مذکور است وروایت شده که او گفت قال رجل من اصحابنا لصادق بن محمد قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم قال انهم اعداءنا فمن مال الیهم فهو منهم ویحشر معهم وسیکون اقوام یدعون حبنا ویمیلون الیهم و یتبهون بهم ویلقبون انفسهم بلقبتهم و یأولون اقوالهم فمن مال الیهم فلیس منا وانا منه براء ومن انکرهم و ردعلیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله .

پس بدانکه صوفیه قاطبة از مخالفین ائمهٔ معصومین اند و از امامان حدیث بسیار درطعن ایشان منقول وچون چنین نباشد وحال آنکه درکتاب مستطاب کلینی مسطور است بسند صحیح از حضرت ابیعبدالله که پیغمبر خدا فرمود ان عند کل بدعة تکون من بعدی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

یکادبها الایمان ولیاً من اهل بیتی موکلابه یذب عنه ینطق بالهام من الله و یعلن به الحق وینوره ویردبه کیدالکائدین یعبر عن الضعفاء فاعتبرو ایا اولی الابصار وتوکلواعلی الله .

پس چون تواند بود که مذهبی و بدعتی که در زمان امام جعفر صادق وضع کنند که همهٔ ائمهٔ اهل آن بدعت را بمبتدعه موسوم سازند چنانکه بر پیروی کنندگان احادیث ایشان ظاهر است آن حضرت در آن باب سخن نگوید و خاموش بنشیند و دیگر بدانکه از آن جناب در رد طایفهٔ مبتدعه احادیث بسیار منقول است واگرچه از باقی ائمهٔ اثنی عشر که از اولاد اطهار آن حضرت اند حدیث بسیار در رد آن جماعت مرویست اما از آن حضرت احادیث در آن باب بیشتر است و آباء کرام آن حضرت از پدیدار آمدن آن گروه خبر داده اند و اکثر ائمهٔ معصومین بلکه رسول حضرت رب العالمین نیز این طایفه را لعنت کرده اند واز لعنت کردن خدا و از لعنت کردن ملائکه بر ایشان خبر داده اند لکن بعضی از آنها که دعوی علم کرده اند از آن بیخبر بوده اند که راضی باین طریقه شدند وجمعی تقیه نام کرده آنرا پنهان داشته اند وجماعتی میل بدنیا کرده در اخفای آن کوشیده اند بلکه بعضی آن طریقه مذمومه را دانسته اما جهت دنیا ونفع دنیا پیش گرفته اند .

واما از جمله حدیثی که از حضرت رسالت پناه مرویست و مشهور است که آنرا درچند کتاب از کتابهای قدمای شیعه وعلمای ایشان دیده ام وازمتأخرین شیخ ورام بن ابی فراس علیه الرحمة در مجموعهٔ خود ذکر آن کرده و آن حدیث اینست که رسول خدا در اثنای سفارشهائیکه میفرموده اباذرغفاری را که یا اباذر یکون فی اخرالزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون الفضل لهم بذلك علی غیرهم اولئك یلعنهم ملائکة السماء والارض وصریح تر از اینهم از پیغمبر خدا حدیث درطعن ایشان است و گفتیم که احادیث دراین باب بسیار است .

ودرباب ابوهاشم کوفی نیز که واضع این مذهب است احادیث واقع است واز آنها یکی آنستکه علی بن الحسین بن موسی بن بابویهٔ قمی رضوان الله علیه در کتاب قرب الاسناد خود روایت میکند از سعد بن عبدالله از محمد بن عبدالجبار از امام حسن عسکری که آن حضرت فرمود که پرسیدند از حضرت ابیعبدالله جعفر بن محمد الصادق حال ابوهاشم کوفی صوفی را آنحضرت فرمود که انه فاسدالعقیدة جدا و هوالذی ابتدع مذهبا یقال له التصوف و جعله مفراً لعقیدته الخبیثه .

و در بعضی از روایات است و علی بن الحسین مذکور هم بسند دیگر روایت کرده که آن حضرت فرمود وجعله مفراً لعقیدته الخبیثه واکثر الملاحده جنة لعقایدهم الباطله و آن کتاب شریف بخط مصنف بدست این فقیر افتاده ودر آنجا حدیث دیگر در باب این گروه مسطور است و از نماز جمعه از معصوم سؤال کرده اند که اگر پیشتر آنرا دیده بودم در کتاب زبدة البیان روشن تر از آن سخن میگفتم مجملاهر کرا میل اطلاع باشد به آن کتاب

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

میباید رجوع کند .

راقم گوید اما حدیث ذم بدعت و اخبار قدح مبتدعه بیان آن شد انفا و تکرارش لزومی ندارد واما حدیث ذم ابوهاشم وبودن او فاسدالعقیده ضرری بجائی نمیرساند چه بسیار کس که درزمرهٔ مسلمین اند و اسلام ازآنها بریست و این دلیل برذم اسلام نمیشود وسابقاً مذکورشد که اتصال هیچیك ازسلاسل بابوهاشم نمیرسد و ازظاهر این خبر چنان مستفاد میشود که وی معتقد بتصوف‌هم‌نبوده بلکه گریزگاه خود قرارداده و عقیدهٔ فاسدهٔ خودرا میخواسته درتصوف اختراعی خود پنهان دارد چنانکه در خبر بعد فرمود و بیشتر ملاحده وقرامطه سپرخود نموده‌اند وجمعی برای حقن دم بظاهرقبول اسلام داشته‌اند .

و اما حدیث وصایای‌حضرت ختمی‌مرتبت بابی‌ذرغفاری چه دخلی‌بمدعای‌موردبحث دارد. البته لباس‌مخصوص بقصد شهرت پوشیدن مذموم است خواه پشم یا پنبه باشد مانند ادارهٔ تحت‌الحنك که مستحب است برای اهل عمایم ولی چون لباس شهرت درغالب‌بلدان است وخود را درمعرض غیبت درمیآورند بالعرض مذموم وحرام است بعلاوه آنکه ازآن حدیث ظاهراست که‌آن قوم بسبب پوشیدن پشم خود را بردیگران‌افضل‌میدانند وخود بین بودن منافی باتصوف است که از خود گذشتن است لاسیما در یك امر اعتباری موهومی که پشم است وباید بزومیش باین‌کیش درمقام پیش باشند چنانکه گفته‌اند .

اگر ازپشم کس درویش بودی رئیس پشم پوشان میش بودی

درتاریخ‌بطر کبیردیده‌ام که دریکی‌ازممالك روس طایفه‌یی بواسطهٔ سرما ویخ‌بزو میش را خدا میدانند ومیگویند اگرپشم آنهانبود مامعدوم بودیم والا لباس پشم‌پوشیدن من حیث هو محمود است چنانچه انبیاء عظام و اوصیای کرام میپوشیده‌اند و خود جناب ابوذر ازجمله کسانیست که درصیف وشتاء لباس پشم میپوشیده . .

درکافی درباب ذم دنیا وزهد از آن ازابی ابراهیم علیهماالسلام روایت نموده که ابوذرفرموده جزی‌الله الدنیا عنی مذمة بعد رغیفین من‌الشعیراتغذی باحدهما واتعشی‌بالاخر وبعد شملتی الصوف ائزر باحدیها وارتدی بالاخری .

ودرمطلب دوم ازاین اصل مذکورشد اخباریکه متضمن مدح پوشیدن پشم است .

و اما روایت احمدبن‌محمدبن‌ابی‌نصرزید مولی‌السکونی‌ابوجعفرالمعروف‌بالبزنطی الکوفی که گفت قال رجل من اصحابنا لصادق بن محمد علیهما السلام اولا بایددانست که وی ازاصحاب رضا وابی جعفرثانی است علیهماالسلام ودرسال دویست و بیست و یك وفات نموده ونزد آن دوبزرگوار مقام ارجمند داشته ودرابتدای امردرحق حضرت رضا شاك بوده وبعد ازارباب یقین گردیده وباین اجمال ظاهر میشود که بلا واسطه از جناب صادق روایت اوخالی از اشکال نیست مگراینکه علامه قدس سره درخلاصه میفرمایداجمع اصحابنا علی تصحیح مایصح عنه .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وشهید اول علیه‌الرحمه در اوایل ذکری فرموده ان الاصحاب اجمعوا علی قبول مراسیله کابن ابی عمیروصفوان بن یحیی .

وثانیاً چون صاحب حدیقه درضمن عبارات بعدهم بعضی اخبار مشعر بقدح ابن طایفه نقل میفرماید مناسب دید که ذکرآن اخبار را مجتمعاً نماید و آنچه مقتضی تحقیق است گفته آید .

ازآنجمله درضمن‌حال فرقهٔ زراقیه میفرماید سید مرتضی‌ابن‌الداعی‌الحسینی‌الرازی روایت میکندبسند معتبرازشیخ مفید واوروایت‌میکندازاحمدبن محمدبن الحسن بن‌احمدبن الولید واو ازپدرش محمدبن الحسن و او ازسعدبن عبدالله واو ازعبدالجبار واوازحضرت امام حسن عسکری که‌آن حضرت مخاطب‌ساخت‌ابوهاشم‌جعفری را وفرمودیاابا‌هاشم‌سیأتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة مستبشرة و قلوبهم مظلمة منکدرة السنة فیهم بدعة والبدعةفیهم‌سنةالمؤمن بینهم محقروالفاسق بینهم موقرامراؤهم جاهلون‌جایرون‌وعلمائهم‌فی ابواب‌الظلمة سائرون اغنیائهم‌یسرقون‌زادالفقراء واصاغرهم‌یتقدمون‌علی‌الکبراء کل‌جاهل عندهم‌خبیروکل‌محیل‌عندهم بصیرلایمیزون بین‌المخلص‌والمرتاب ولایعرفون‌الضأن‌من‌الذئاب علمائهم شرارخلق‌الله علی وجه‌الارض‌لانهم یمیلون الی‌الفلسفة والتصوف وایم‌الله انهم‌من اهل العدول والتحرف یبالغون فی حب مخالفیناویضلون شیعتنا و موالینا فان نالوامنصباً لم یشبعواعن‌الرشاء وان خذالوعبدوالله علی‌الریاء الاانهم قطاع طریق‌المؤمنین والدعاة الی نحلة الملحدین فمن ادرکهم فلیحذرهم ولیصین دینه وایمانه منهم ثم قال یاابا هاشم بهذا حدثنی ابی عن جدی عن آبائه عن جعفربن محمد وهومن‌اسرارنا فاکتمه‌الاعن‌اهله.

و از آنجمله میفرماید ابن حمزه و سید مرتضی رازی از شیخ مفید بواسطه نقل کرده‌اند که او بسند خود نقل نموده از محمد بن الحسین بن ابی‌الخطاب که از خواص اصحاب چند امام معصوم است که اوگفت کنت مع الهادی علی بن محمد علیهما السلام فی مسجدالنبی فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم‌الجعفری و کان رجلا بلیغاً و کان له منزلة عظیمة عنده اذ دخل المسجد جماعة من‌الصوفیة وجلسوا فی ناحیة مستدیراً واخذوا بالتهلیل فقال(ع)لاتلتفتوا الی‌هؤلاءالخداعین فانهم خلفاءالشیاطین ومخربواقواعدالدین یتزهدون لاراحة الاجسام و یتهجدون لصید الانعام یتجوعون عمراً حتی یذبعو اللایکاف حمراً لایهللون‌الالغرورالناس ولا یقللون‌الاالملاءالعساس و اختلاس قلب‌الدفناس یکلمون الناس باملائهم فی الحب و یطرحونهم باذلالهم فی‌الجب اورادهم الرقص والتصدیة و اذکارهم الترنم والتغنیه فلا یتبعهم‌الاالسفهاء ولا یعتقدهم الاالحمقاء فمن ذهب الی زیارة احد منهم حیاً اومیتاً فکانما ذهب الی زیارةالشیطان و عبدةالاوثان ومن اعان احداً منهم فکانما اعان یزید ومعاویة وابا سفیان فقال له رجل من اصحابه وان کان معترفاً بحقوقکم قال فنظر الیه شبه‌المغضب و قال دع ذا عنك من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا اما

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تدری انهم اخس طوایف الصوفیه والصوفیة کلهم من مخالفینا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا وان هم الانصاری او مجوس هذه الامة اولئك الذین یجهدون فی اطفاء نورالله والله متم نوره ولو کره الکافرون .

وازآنجمله میفرماید که سید مذکوریعنی ابن حمزه و غیراوازثقات علمای شیعه از شیخ مفید نقل کرده‌اند به اسانیدصحیحه باین فقیررسیده که حضرت امام رضافرمودلا یقول بالتصوف احدالالخدعة او ضلالة او حماقة و اما من سمی نفسه صوفیاً فلااثم علیه و بسند دیگراین حدیث منقول است ازآن حضرت با زیادتی وآن زیادتی اینست وعلامته ان یکتفی بالتسمیة ولایقول بشیء من عقایدهم الباطله .

تحقیق القول بان فی روایاتنا جملة من الاخبار الموضوعة

و اقول ان من المعلوم الوارد علی طبقة اخبارمستفیضة ان فی روایاتنا کانت جملة من الاخبار الموضوعة کما قال النبی (ص) قد کثرت علی الکذابه .

و قال الصادق کما فی الکشی عند ترجمة بزیع ان لکل رجل منا رجلا یکذب علیه .

وایضاً انا اهل بیت صادقون لاتخلومن کذاب یکذب علینافیسقط صدقنا بکذبه علینا.

وفیه ایضاً باسناده عن یونس بن عبدالرحمن ان بعض اصحابنا سأله واناحاضر فقال له یا ابامحمد ما اشدك فی الحدیث واکثرانکارك لما یرویه اصحابنا فماالذی یحملك علی ردالاحادیث فقال حدثنی هشام بن الحکم انه سمع اباعبدالله یقول لاتقبلوا علینا حدیثاً الا ما افق القرآن والسنة اوتجدون معه شاهداً من احادیثنا المتقدمة فان المغیرة بن سعید دس فی کتب اصحاب ابی احادیث لم یحدث بها .

و فیه ایضاً باسناده قال قال ابوالحسن الرضا کان بنان یکذب علی علی بن الحسین و کان محمدبن بشیر یکذب علی ابی الحسن موسی و کان ابوالخطاب یکذب علی ابی عبدالله والذی یکذب علی محمدبن الفرات .

وفیه ایضاً باسناده عن زیادبن ابی الحلال قال اختلف اصحابنافی احادیث جابر الجعفی فقلت انا اسئل ابا عبدالله فلما دخلت ابتدانی وقال رحم الله جابر الجعفی کان یصدق علینا ولعن المغیرة بن سعید کان یکذب علینا وباسناده عن ذریح المحاربی قال سئلت ابا عبدالله عن جابر الجعفی وما روی فلم یجبنی قال واظنه سئلته بجمع فلم یجبنی فسئلته ثانیة فقال لی یا ذریح دع ذکر جابر فان السفله اذا سمعوا باحادیثه شیعوا اوقال اذاعوا .

وعن یونس انه قال وافیت العراق فوجدت بها قطعة من اصحاب ابی جعفر واصحاب ابی عبدالله متوافرین فسمعت منهم و اخذت کتبهم وعرضنا من بعد علی ابی الحسن الرضا فانکرمنها احادیث کثیرة ان تکون من اصحاب الی عبدالله وقال ان اباالخطاب کذب علی ابی عبدالله وکذلك اصحاب ابی الخطاب یدسون من هذه الاحادیث الی یومنا هذافی کتب

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لیس قدحاً والشاهد علیه کما فی الکشی ایضاً باسناده عن عبدالله بن زرارة قال قال لی ابوعبدالله اقرء منی علی والدك السلام و قل له انما اعیبك دفاعاً منی عنك فان الناس والعدو یسارعون الی کل من قربناه وحمدنا مکانه لادخال الاذی فیمن نحبه ونقربه ویذمونه لمحبتنا له وقربه منا ویرون ادخال الاذی علیه وقتله ویحمدون کل من عیبناه نحن یقول الله عزوجل اما السفینة فکانت الایة فافهم المثل یرحمك الله فانك والله احب الناس الی واحب اصحاب ابی حیاً ومیتاً فانك افضل سفن ذلك البحر القمقام الزاخر وان من ورائك لملکا ظلوما غضوباً یرغب عبور کل سفینة صالحة ترد من بحر الهدی غضباً فیغضبها واهلها ورجمة الله علیك حباً ورحمته ورضواته علیك میتاً ولقد ادی ابناك الحسن والحسین رسالتك احاطهما الله وکلاهما ورعاهما وحفظهما بصلاح ابیهما کما حفظ الغلامین الحدیث .

وفیه ایضاً باسناده عن حمزة قال قلت لابی عبدالله بلغنی انك برئت من عمی یعنی زراره فقال انا لم ابره من زرارة لکنهم یجیئون ویذکرون ویروون عنه فلو سکتت الزمونیه فاقول من قال هذا انا الی الله منه بری، قلت الی غیر ذلك مما لایحصی کثرة و قد یناقش بان الراوی ابنه وابن اخیه فلیتأمل .

وفی باب الکفر من الکافی باسناده عن زرارة قال قلت لابی جعفر یدخل النار مؤمن قال لا والله قلت فما یدخلها الا کافر قال لا الا لمن شاء الله قال فلما رددت علیه مراراً قال لی ای زرارة انی اقول لا و اقول الا ماشاء الله و انت تقول لا و لا تقول الا من شاء الله قال فحدثنی هشام بن الحکم وحماد عن زرارة قال قلت فی نفسی شیخ لاعلم له بالخصومة فقال لی یازرارة ما تقول فی خدمکم و اهلیکم اتقبلهم قال فقلت انا والله الذی لاعلم لی بالخصومة قال مولانا محمد باقر قدس سره فی شرحه علی هذا الخبر مالفظه ینبغی حمل هذه الامور من زرارة علی بدوامره قبل استقراره فی المذهب و حمل قوله شیخ لاعلم بالخصومة علی انه اراد نفسه بعید غایة البعد الی اخرما قال اقول و مما یدل علی عدم صحة هذا الحمل مافی حدیث طویل فی باب الضلال من الکافی عن ابی جعفر قال لزرارة فکیف تصنع وانت شاب وکذا قول زرارة اخیراً انا والله الذی لاعلم لی بالخصومة .

ومافی الکافی ایضاً عند باب الضلال عن زرارة قال قلنا لابی جعفر ماتقول فی مناکحة الناس فانی قد بلغت ماتری وماتزوجت قط فقال ما منعك من ذلك فقلت مایمنعنی الا انی اخشی ان لاتحل مناکحتهم فماتأمرنی فقال فکیف تصنع وانت شاب اتصبر قلت اتخذ الجواری قال فهات الان مما استحل الجواری قلت ان الامة لیست بمنزلة الحرة ان رابتنی بشیء بعتها واعتزلتها قال فحدثنی بما استحللتها قال فلم یکن عندی جواب والحدیث طویل وفی اخره قال علیه السلام لزرارة اما انك ان کبرت رجعت وتحللت عنك عقدك

وقد ذکر الکشی هذا الخبر باسناده عند ترجمة زرارة مع ادنی تغییر فی مقام ـ

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

القدح عليه.

وقال مولانا محمد تقی المجلسی فی شرح هذاالحدیث ای تنحل عنك هذه العقده و المشکل من المسئلة التی اشکلت علی نفسك جهالة فانه یکفیك ان تقول بقول المعصوم ولا تفتش عنها هذه التفتیشات الرکیکه والظاهر انه کان کذلك وکان یعتقد قولهم صلواة الله علیهم - لکنه کان یرید ان یفهم وارسل عنانه المعصومان صلواة الله علیهما فکان یباحث و هذا من القدح فیه الذی ذکره الکشی ولکن ذکر بعد هذاالخبر فی معنی قوله و تحللت عنك عقدك قال واصحاب زرارة یقولون رجعت عن هذا الکلام و تحللت هذه الایمان ای العقدة التی حصلت علیك فی معنی الایمان وکان موافقاً للحق ویحتمل ان یکون قولهم فی متابعة بطلان قول زرارة انه لو رجعت لخرجت عن الایمان فلا ترجع وکن علی هذاالقول فانه وان کان ظاهر کلامهم ولهذا ذکره الکشی لکنه بعید منهم الاان تأولوا کلامهما صلوات الله علیهما علی التقیة لئلا یخرجوا عن الایمان مع ان فی عدم خروجهم لذلك ایضاً توقفاً ظاهراً.

ذکر ماورد فی حق برید بن معویة

ومن ذلك ماورد فی حق برید بن معویة ابی القاسم العجلی و هو بالتصغیر علی وزن زبیر من اصحاب الاجماع و حواری ابی جعفر وابی عبدالله ومات فی زمانه علیه السلام وقیل سنة خمسین ومائة وفی الکشی باسناده عن جمیل بن دراج قال سمعت ابا عبدالله یقول بشر المخبتین بالجنة برید بن معویة العجلی و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی ومحمد بن المسلم و زرارة اربعة نجباء امناءالله علی حلاله وحرامه لولاهولاء لانقطع اثارالنبوة و اندرست.

و قال فی منتهی المقال و فیه بعض الذم ایضاً و یمکن ان یکون الوجه الشفقة علیهم والترغیب لهم فی الاحتیاط فی الفتوی و الاخفاء علی اهل الخلاف و الترهب عن خلاف ذلك .

ذکر ماورد فی یونس بن ظبیان

و من ذلك ماورد فی یونس بن ظبیان بالمعجمة المفتوحة والموحدة قبل الیاء والنون اخیراً قال الکشی فی یزید الصایغ بالغین المعجمة ذکر الفضل فی بعض کتبه الکذابون المشهورون ابوالخطاب و یونس بن ظبیان ویزید الصایغ ومحمد بن سنان وابوسمینة .

وقال فی یونس بن ظبیان قال محمد بن مسعود یونس بن ظبیان متهم قال و باسناده عن یونس قال سمعت رجلا من الطیارة یحدث اباالحسن الرضا الی ان قال (ع) ثم قال للرجل اخرج عنی لعنك الله ولعن من حدثك ولعن یونس بن ظبیان الف لعنة یتبعها الف لعنة الی ان قال (ع) اما ان یونس بن ظبیبان مع ابی الخطاب فی اشد العذاب الحدیث.

وقال ایضاً حدثنی محمد بن قولویه عن سعد بن عبدالله بن ابی خلف القمی عن الحسن بن علی الزیتونی عن ابی محمد القاسم بن الهروی عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن علی بن ابی الخطاب عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم قال سئلت اباعبدالله عن یونس بن ظبیان فقال رحمه الله وبنی له بیتاً فی الجنة کان والله مأموناً فی الحدیث .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

قال ابو عمرو الکشی ان الهروی مجهول وهذا حدیث غیر صحیح مع ما روی فی یونس بن ظبیان و اقول قال ابن ادریس فی السرائر فی الاحادیث المنتزعة من جامع البزنطی ما لفظه وعنه عن هشام بن سالم قال سئلت ابا عبدالله عن یونس بن ظبیان فقال (ع) رحمه الله وبنی له بیتاً فی الجنة کان والله مأمونا علی الحدیث و الظاهر ان الضمیر فی قوله عنه یرجع الی سلیمان بن خالد قبل هذا الحدیث و احمد بن محمد البزنطی یروی عنه من غیر واسطة فیکون الحدیث علی ذلک صحیحاً .

وقیل لعله خرج مخرج التقیة لمعارضة کلام المشایخ له .

وفیه ان المحقق البهبهانی قال فی تعلیقاته علی رجال المیرزا وبالجمله یظهر من غیر ذلک من الاخبار ایضاً ما یدل علی عدم غلوه ومضی فی صدر الرساله ماله دخل ومراده قدس سره من صدر الرساله من الطعن فی طعن القمیین والقدماء .

ذکر ما ورد فی یونس بن عبدالرحمن

ومن ذلک ماورد فی یونس بن عبدالرحمن مولی علی بن یقطین یروی عن ابی الحسن موسی والرضا علیهما السلام وکان یشیر الیه فی العلم والفتوی وقد سئل بعض الثقات عن الرضا انی لا اقدر علی لقائک فی کل وقت فعمن اخذ معالم دینی فقال علیه السلام خذ عن یونس بن عبدالرحمن .

و قال ابو هاشم الجعفری و عرضت علی ابی محمد صاحب العسکر علیهما السلام کتاب یوم ولیلة لیونس فقال تصنیف من هذا قلت تصنیف یونس مولی الیقطین فقال اعطاه الله بکل حرف نوراً یوم القیمة وله ایضاً تصانیف کثیرة وکان ممن بذل له مال جزیل علی ان یکون واقفیاً فامتنع من اخذه وثبت علی الحق .

وروی الکشی عن فضل بن شاذان قال سمعت الثقة یقول سمعت الرضا یقول ابوحمزة الثمالی فی زمانه کلقمان فی زمانه الی ان قال ویونس فی زمانه کسلمان الفارسی فی زمانه و مات سنة ثمان و مأتین و قد ورد فی قدحه اخبار ایضاً وضعفه القمیون وطعنوا علیه .

وقال ابوعمرو الکشی فلینظر الناظر ولیعجب من هذه الاخبار التی رواها القمیون فی یونس ولیعلم انها لاتصح فی العقل الی آخر کلامه .

و قال العلامة البهبهانی فی تعلیقاته علی رجال المیرزا فی هذا المقام کلاما طویلا محصله القدح فی روایات الذم والتوجیه بما یغنی عنه ماروا ه الکشی حدیثاً صحیحاً عن علی بن محمد بن قتیبی قال حدثنی ابومحمد فضل بن شاذان قال حدثنی ابوجعفر البصری وکان ثقة فاضلا صالحاً قال دخلت مع یونس بن عبدالرحمن علی الرضا فشکی الیه مایلقی من اصحابه من الوقیعة فقال الرضا دارهم فان عقولهم لاتبلغ وعن حمدویة بن نصیر قال حدثنی محمد بن اسماعیل الرازی قال حدثنی عبدالعزیز بن المهتدی قال کتبت الی ابی جعفر ما تقول فی یونس بن عبدالرحمن فکتب الی بخطه احبه واترحم علیه وان کان یخالفک اهل بلدک .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ذکرماوردفی محمدبن سنان

ومن ذلك محمدبن سنان ابوجعفر الزاهری و مات فی سنةعشرین و مأتین وصحب ابا ابراهیم موسی بن جعفر و ابا الحسن علی بن موسی وابا جعفرمحمد بن علی علیهم افضل السلام .

وفیه احادیث تدل علی مدحه وآخرعلی قدحه وعده بعضهم من الکذابین المشهورین وبعضهم من الوکلاء والقوام الذین ما غیروا وبدلوا وماخالفوا اصلا وماتواعلی منهاجهم .

وروی عن ابی محمد فضل بن شاذان انه قال ردوا احادیث محمدبن سنان عنی وقال لااحل لکم ان تروووا احادیث محمدبن سنان عنی مادمت حیاً واذن فی الروایة بعد موته .

وقال ابوعمر والکشی وقد روی عنه الفضل وابوه یونس ومحمدبن عیسی العبدی و محمدبن الحسین بن ابی الخطاب والحسن والحسین ابناسعید وایوب النوح وغیرهم من المدول والثقات من اهل العلم .

وقال ایضاً قال محمدبن سنان من اراد من المضبلات فالی ومن ارادالحلال والحرام فعلیه بالشیخ یعنی صفوان بن یحیی .

و قال المحقق البهبهانی فی تعلیقاته علی رجال المیرزا بعد نقل عبارة القادحین والمادحین قال قال جدی العلامة المجلسی وثقة المفید وضعفه الباقون ونسبوه الی الغلو ولانجد فی اخباره غلواً اصلا بل یظهرمنها کونه من اصحاب الاسرار ولوکان کذلك لکان اللازم علی الشیخ لااقل ان لایروی عنه مع ان کتبه مشحونة من اخباره ولولم یخبر نقل خبره کیف یجوز بعد وفاة الفضل وما یرد علیه کثیرانتهی .

قلت اذن الفضل فی الروایة عنه بعد موته یدل علی صحة روایاته عنده وان المنع فی حال الحیوة لمانع آخر والظاهر کان یتقی من الجهال والمعاندین لمحمدولعله لمافی اخباره من امور لایفهمونها ولا یحملونها کمایشیرالیه قول محمد بن سنان من اراد من المضبلات ای الدواهی المشکلات فالی الی ان قال بعد کلام طویل ان الناس فی امثال هذه الازمان بنوا امرهم علی تقدیم الجرح علی التعدیل بناء علی اعتلالهم العلیل سیما اذا طرق اسماعهم لفظ الشهرة فضعفوا جلة من الاخبار واسقطوا کثیراً من الاخبار عن درجة الاعتبار وانت اذا امعنت النظر تجد الشهرة المدعاة هنا لااصل و لاحقیقة لهامطلقا الیس اساطین هذا الفن الشیخ والنجاشی والمفید والکشی والعلامه و فضل بن شاذان وهؤلاء باجمعهم کلماتهم فیه مختلفة .

و قال ابو علی فی منتهی المقال نقلا عن الفوائد النجفیة فی جملة کلام له فی المقام الی ان قال .

و بالجملة فالذی یظهر ان سبب المنع کان خوفا دنیویاً لااحتیاطاً دینیاً انتهی و قال واما قول فضل بن شاذان انه من الکذابین المشهورین کابی سمینته وابی الخطاب فمایقضی العجب العجاب اذلیت شعری کیف یخفی حال رجل مشهور بالکذاب معروف بالفسق علی کافة معاصریه و جمله معاشریه سیما اهل العلم والفضل والورع منهم بحیث یکثرون من النقل

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عنه والرواية عنه .

ذكر كلام السيد رضي الدين ابن طاوس في جلالة قدر الذين رموهم بالغلق وامثاله

وللسيد السعيد رضي الدين بن طاوس كلام في محمد بن سنان واشباهه محصله ان جلالة قدرهم وشدة اختصاصهم باهل العصمة سلام الله عليهم هو الذي اوجب انحطاط منزلتهم عند الشيعة لانهم لشدة اختصاصهم بهم اطلعوهم على الاسرار المصونة عن الاغيار وخاطبوهم بما لا تحتمله اكثر الشيعه فنسبوا الى الغلو وارتفاع القول وماشاكلهما انتهى .

ذكر ماورد معلى بن خنيس

ومن ذلك معلى بن خنيس بضم المعجمة وفتح النون والسين المهملة بعد الياء المثناة من تحت ابو عبدالله مولى الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام كان بزازاً بالزائين المعجمتين ولذا يقال له بزازى وقد ضعفه النجاشي والغضايري جداً وقالا لا يعول عليه ولا يعتمد على شيء من حديثه قال ابن الغضايري كان اول امره مغيرياً ثم دعى الى محمد بن عبدالله المعروف بالنفس الزكيه وفي هذه الظنه اخذه داود بن على فقتله والغلاة يضيفون اليه كثيراً .

وروى فيه احاديث تقتضي الذم واخر المدح وعن اسمعيل بن جابر قال لما قدم ابو اسحق من مكة فذكر له قتل المعلى بن خنيس قال فقام مغضباً يجر ثوبه فقال له اسمعيل ابنه يا ابة الى اين تذهب فقال لو كانت نازلة لاقدمت عليها فجاء حتى دخل على داود بن على فقال له يا داود لقد اتيت ذنباً لا يغفر الله لك قال وماذلك الذنب قال قتلت رجلا من اهل الجنة ثم مكث ساعة ثم قال ان شاء الله فقال له داود وانت قد اتيت ذنباً لا يغفر الله لك قال وماذلك الذنب قال زوجت بنتك فلانا الاموى قال ان كنت زوجت فلانا الاموى فقد زوج رسول الله عثمان ولي برسول الله اسوة قال ما انا قتلته قال فمن قتله قال قتله السرافي قال اقدمنا منه قال فلما كان من الغد غدا السرافي فاخذه وقتله فجعل يصيح يا عباد الله يأ مرونى ان اقتل لهم الناس ثم يقتلونى

وعن فضل بن عمر الجعفي قال دخلت على ابي عبدالله يوم صلب فيه المعلى فقلت له يا بن رسول الله الا ترى هذا الخطيب الجليل الذى نزل بالشيعة في هذا اليوم قال وماهو قلت قتل المعلى بن خنيس قال رحم الله المعلى قد كنت اتوقع ذلك لانه اذاع سرنا وليس الناصب لنا حرباً باعظم مؤنة علينا من المذيع علينا سرنا الى غير اهله لم يفارق الدنيا حتى يعنفه السلاح او يموت بخبل .

و قال المحقق البهبهاني في تعليقاته يظهر بالتأمل في كلام الغضايري هنا وامثاله ماهو خلاف الواقع قطعاً او ظناً قريباً منه فساد تضعيفاته وان كان يعتمد على امور لا اصل لها ويجرح بسببها البراء ويظهر من مهج الدعوات لابن طاوس وغيرها كونه من اشهر وكلاء الصادق واجلهم وانه كان يجبى اليه الاموال وقتل بسبب ذلك الى ان قال وقال جدى الظاهر ان اذاعته السر منه كان اظهار معجزاته والنهى ارشادى يتعلق بالامور الدنيوية وصار سبباً لعلو درجاته الى اخر كلامه .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ذکر ماورد فی المفضلین ومن ذلك ماوردفی مفضل بن صالح ومفضل بن عمر الی غیر ذلك مما وردعنهم علیهم السلام فی حق اصحابهم ولو نقلناه لطال المقال ویکفی الاشارة لاهلها فینبغی للمسلم ان یسلم الناس لاسیما المسلمون من یده و لسانه و لا یغفل من مقتضیات الزمان و عوالم الانسان واحوال الرجال بحسب المقامات

فی ذکر الامور التی ورد القدح لاجلها فربما کان الرجل فی ابتدائه من المخالفین اوشاکاً ثم صار من المؤالفین وارباب الیقین وورد عنهم قدح فیه علی مقتضی حاله ثم مدح باعتبار عواقبه .

وربما شاهد بعض اسرار اما مه او عرف منه مقاماً فلایمکنه کتمانه فحکی لمن هودونه فانکر علیه فقال انه کذب اوغلا ولماسمعه المعصوم ایضاً انکره لاجل المصالح وینبئك قوله لیونس ودارهم فان عقولهم لاتبلغ وماذکرناه فی مبحث العلم من قوله احاد یثنا صعب مستصعب ولو علم سلمان ما فی قلب ابی ذرلکفر وامثال ذلك فلیلاحظ

وربما ذمه لاجل التربیة فان الاستاد والمربی کثیراً مایشتم و یذم تلامیذه للترقی و التربیة و کفاك قول العالم لموسی انك لن تستطیع معی صبراً وکلمة لن نفی الابد مع ذلك قال للعالم ستجدنی ان شاءالله صابراً.

تحقیق اصولی وفی المقام تحقیق اصولی حقیق لعلك لم تجده الاههنا و هو ان الاخبار الدالة علی قدح رجل اوطائفة بعد تصحیحها واجتماع شروط جواز العمل بها من عدم المعارض الروایة او شهرة علی خلافها و کذلك قول فلان فی حق فلان انه غال مثلالاتوجب الاالظن بان الراوی اوفلان لم یکن ثقة اوعدلا و لایجوز العمل بقوله وبمارواه فی الاحکام الواجبه اوالمحرمة لان الدلیل علی حجیة خبر الاحاد علی القول بها فیها اذاثبت کون الراوی ثقة عدلا وان کان التحقیق کما حقق فی محله ان اخبار الضعاف یعمل بها فی المندوبات والمکروهات او یحمل علیها اذا کانت دالة علی وجوب الفعل اوالترك واما وجوب اللعن علیه اوجواره فمن این ثبت فان غایة الامر حصول الظن من هذه الاخبار بان الراوی ضعیف مثلا واما العلم بانه غال وامثال ذلك لم یحصل لان خبر الواحد لایفید الاالظن وبهذا الظن لایصح اللعن علی مسلم لان العمل بالظن حرام مطلقاً بالاجماع و النصوص والکتاب الاما اخرجه الدلیل ولیس هذامنه ای من الطرق المجوزه یعنی ان الشارع لم یرخص اللعن علی مسلم و الحکم بخروجه من الدین بمحض حصول الظن بسوء سریرته بل نهی عنه کمافی قوله تعالی و لاتقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومناً و الضرورة من معاشر المسلمین قضت بذلك ولولاه لما بقی سوق وتوق .

قال الشهید الثانی عطرالله مرقده فی رسالة کشف الریبة فی احکام الغیبة ما هذا لفظه .

واعلم انه کما یحرم علی الانسان سوء القول فی المؤمن و ان یحدث غیره بلسانه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بمساوی الغیر کذلك یحرم علیه سوء الظن و ان یحدث نفسه بذلك والمراد من سوء الظن المحرم عقد القلب وحکمه علیه بالسوء من غیر یقین به و اما الخواطر و حدیث النفس فهو معفو عنه کماان الشك ایضاً معفو عنه کما قال الله تعالی اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم فلیس لك ان تعتقد فی غیرك سوء الا اذا انکشف لك بعیان لایحتمل التأویل ومالم تعلمه ثم وقع فی قلبك فالشیطان یلقیه الیك فینبغی ان تکذبه فانه افسق الفساق و قدقال الله تعالی یا ایها الذین امنو ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فلا یجوز تصدیق ابلیس و من هنا جاء فی الشرع ان من علمت فی فیه رایحة الخمر لایجوز ان یحکم علیه بشربها ولایحده علیه لامکان ان یکون یمضمض به و مجه اوحمل علیه قهرا وذلك امر ممکن فلایجوز اساءة الظن بالمسلم وقد قال النبی ان الله تعالی حرم من المسلم دمه و ماله وان یظن به ظن السوء فلایستباح ظن السوء الا بما یستباح به الدم والمال وهو بتیقن مشاهدة اوبینة عادلة اوماجری مجریهما من الامور المفیدة للیقین اوالثبوت الشرعی الی اخرما قال .

وروی ثقة الاسلام فی الکافی عندباب التهمة وسوء الظن قال قال امیر المؤمنین ضع امر اخیك علی احسنه حتی یأتیك مایغلبك منه و لاتظنن بکلمة خرجت من اخیك سوء و انت تجد لهافی الخیر محملا .

وفی نهج البلاغة من کلامه علیه السلام لاتظنن بکلمة خرجت من احد سوء و انت تجدلها للخیر محتملا .

وفی باب دعائم الکفر من الکافی حدیث طویل عن امیر المؤمنین فیه و من عمی نسی الذکر واتبع الظن فمن فضل الیقین لم یخلق الله خلقاً اقل من الیقین .

وفی علل الشرایع روی الصدوق باسناده عن حمران قال سمعت ابا جعفر اذا کان الرجل علی یمینك علی رای ثم تحول علی یسارك ولایقل فلاتظهر منه الاخیراً و لاتبرء منه حتی تسمع منه ما سمعت وهو علی یمینك فان القلوب بین اصبعین من اصابع الله یقلبها کیف یشاء ساعة کذا وساعة کذاوان العبد ربما وفق للخیر .

وایضاً فی الاخبار الکثیرة ان اللعنة اذا خرجت من فی صاحبها ترددت بینهما فان وجدت مساغا والارجعت علی صاحبها فبالظن لایصح اللعن لاحتمال رجوعه علی اللاعن .

ولقد بان مما ذکرنا ان ماورد فی قدح الصوفیه علی فرض صحتها وعدم کونها موضوعة او منصرفة الی المخالفین اخبار الاحاد وهی علی القول بحجیتها لاتفید الاالظن وهولا یغنی من وجوب اللعن وجوازه علی من هوفی زمرة المسلمین علی ان حجیتها کماحقق فی محله فی الفروع العلمیة لاالعقاید الدینیة و یشعر بذلك قولهم بانسداد باب العلم وبقاء التکلیف وعلی تسلیم کونه من المسائل الفرعیة ایة حاجة لنافی مسئلة من المسائل الفرعیة الی لعن اوکونه مقدمة لواجب یتوقف علیه هذا مع انه قد وردفی لااخبار و کلمات الفقهاء الابرار مناقبهم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فی ذکر الاخبار الدالة علی مناقب الصوفیه

اماالاخبار ففی غوالی اللئالی لابن ابی جمهور الاحسائی وشرحه للسیدالجزایری وفی کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی لعماد الدین ابی جعفر تلمیذ الشیخ ابی‌جعفر الطوسی وفی شرح الباب الحادی عشر للشیخ المحقق الفقیه مقداد وقد نقلناها انفافیلا حظ .

واما کلمات الفقهاء الابرار فقد سبق فی اول الاصل وضمن المطالب ونذکرههنا جملة منهاتذکراً وتکرراً منهم الامام العلام افضل المحققین لسان المتأخرین شمس الملة والحق والدین ابوعبدالله محمد بن مکی بن حامدالعاملی المعروف بالشهید قتل وقد ذکر سبب قتله عند ترجمته فی المجالس والامل فی سنة ست و ثمانین و سبعمأئة بدمشق قال فحبس سنة فقتل ثم صلب و رجم ثم احرق فی دولة بیدرو سلطنة برقوق بفتوی القاضی برهان الدین المالکی وعباد بن جماعة الشافعی.

قال قدس روحه فی کتاب دروس الشریعة الذی صنفه لولدیه الفاضلین ابیطالب محمد وابی القاسم علی عند باب الوقف مالفظه الشریف ولو وقف علی الفقهاء و قصد المجتهدین اومن حصل طرفا من الفقه فذاك و ان اطلق حمل علی الثانی والمتفقهة الطلبة فی الابتداء اوالتوسط اوالانتهاء ماداموا مشتغلین بالتحصیل والصوفیة المشتغلون بالعبادة المعرضون عن الدنیا والاقرب اشتراط الفقر والعدالة فیهم لتحقق المعنی المقتضیة للفضیلة و اولی منه اشتراط ان لایخرجواعن الشریعة الحقة وفی اشتراط ترك الحرفة تردد ویحتمل استثناء التوریق والخیاطه و ما یمکن فعلها فی الرباط ولا یشترط سکنی الرباط ولا لبس الخرقة من شیخ ولازی مخصوص .

کلام السید حیدر الاملی

ومنهم سید افاضل المتألهین والعلماء الراشدین حیدر بن علی العبدی الحسینی الاملی قال فی جامع الاسرار اخذت من لدن عنفوان الشباب بل من عین صباوتی الی هذاالزمان وهو کهلی فی تحصیل المعارف الحقه علی طریقة اجدادی الطاهرین والائمة المعصومین و هی التی فی الظاهر شریعة للشیعة الامامیة و فی الباطن حقیقة من حقایق الصوفیة الالهیة الی آخرما نقلنا .

ترجمة شیخ بن فهدالحلی

ومنهم المحقق المدقق الجامع بین المعقول والمنقول والظاهر والباطن کاشف اسرار الفضایل جمال الدین ابوالعباس احمد بن شمس الدین محمد بن فهدی الاسدی الحلی قدس سره و عطر مضجعه له الروایة بالقرائة والاجازة عن جملة من تلامذة الشهید الاول و فخر المحققین وله مصنفات فی الفقه منهاالمهذب البارع فی شرح المختصر النافع و کتاب المقتصر والموجز والمحرر واللمعة الجلیة فی النسیة والدرالفرید فی التوحید وشرح الالفیة للشهید الی غیر ذلك و کتاب عدة الداعی و نجاح الساعی فی الدعوات و کتاب التحصین فی صفات العارفین .

و ولدکما عن رجال سیدنا بحرالعلوم سنة سبع و خمسین و سبعمأة و توفی سنة

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

احدی و اربعین و ثمان مأة فیکون مبلغ عمره اربعاً و ثمانین سنة و قبره معروف بکربلاء المشرفة فی وسط بستان بجنب المخیم الطاهر و قد تشرفت بزیارته مدة مجاورتی واقامتی بالمشهد الحسینی لاجل التحصیل مراراً وتبرکت بذلك المزار کثیراً ویکثر الورود علیه ویأتون بالنذور الیه من العرب والعجم وعلی قبره الشریف بقعة محقره .

و یروی عنه علی مشهده السلام جماعة من العلماء منهم الشیخ علی بن هلال الجزایری شیخ الشیخ علی بن عبدالعالی الکرکی المعروف بالمحقق الثانی و منهم الشیخ عبدالسمیع بن فیاض الاسدی الحلی وله تصانیف .

و منهم سید محمد بن فلاح بن محمد الموسوی الذی هو من اجداد السید خلف بن عبدالمطلب الشوشتری الحویزی المشعشعی وفی الروضات عن ریاض العلماء و قد الف ابن فهد المذکور له رسالة وذکر فیها وصایا له و من جملة ما ذکر فیها انه سیظهر السلطان شاه اسماعیل الصفوی حیث اخبر امیر المؤمنین یوم حرب صفین بعد ما قتل عمار بن یاسر ببعض الملاحم من خروج چنگیزخان وظهور شاه اسماعیل الماضی ولذلك قد وصی ابن فهد فی تلك الرسالة بلزوم اطاعة ولاة حویزه ممن ادرك زمان الشاه المذکور لذلك السلطان لظهور حقیته و بهور غلبته .

و قد کان هذا السید محمد الملقب بالمهدی مشتهراً بمعرفة العلوم الغریبة و انه قد اخذ ذلك کله من استاده ابن فهد الحلی الی آخر ما ذکر .

قال ابن فهد فی اول کتاب التحصین ماهذا لفظه فهذا کتاب مضمونه العزلة والخمول باسانید المتلقات من آل الرسول علیهم السلام وسمیته کتاب التحصین وصفات العارفین و مداره علی ثلثة اقطاب القطب الاول فی تصورها فنقول العزلة هی الانقطاع الی الله فی کهف جبل اوظل مسجد اوزاویة بیت وقد یقال العزلة الفرار عن الناس والوحشة من الخلق والاستیناس بالحق وهواعم من الاول ولایتهیأ ذلك الا لمن قویت نفسه علی التجرد من فضول الدنیا و مشتهیاتها وکانت نفسه وهواه من وراء عقله کما هو معلوم من اوصاف العارفین قال بعضهم لبعض الامراء وقد قال له سلنی حاجتك قال ان تسألنی حاجتك اولی ان تقول هذا ولی عبد ان هما سیداك قال ومن هما قال الحرص والهوی وقد غلبتها و غلباك وملکتهما و ملکاك و قیل لذی النون المصری متی یصح لی العزلة عن الخلق قال اذا قویت علی عزلة نفسك قال فمتی یصح لی طلب الزهد قال اذا کنت زاهداً فی نفسك هارباً عن جمیع ما یشغلك عن الله الی ان قال رحمه الله .

القطب الثانی فی الاذن فیها والاخبار فی ذلك لاتحصی کثرة فلنذکر مایحضر .

الاول ما روی عن ابن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبدالحمید عن الولید بن مسیح قال سمعت ابا عبدالله (ع) یقول لولا الموضع الذی وضعنی الله فیه یسرنی ان اکون علی رأس جبل لا اعرف الناس ولایعرفونی حتی یأتینی الموت.

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الثانی روی ابن بکیرعن فضل بن یسارعن‌عبدالواحد ابن‌المختارالانصاری قال‌قال لی ابو جعفر علیهماالسلام یا عبد الواحد ما یضرك و ما یضر رجلا اذا کان علی‌الحق ما قال‌الناس ولو قالوا مجنون و ما یضره لوکان علی رأس جبل یعبدالله حتی‌یحضره الموت ثم ذکرروایات اخری الی ان قال .

القطب‌الثالث فی فوائدها وهی امورالاول انها من حقایق‌الایمان روی عن‌النبی‌انه قال لایستکمل‌العبد حقیقة الایمان حتی یکون ان لا یعرف احب الیه من ان یعرف و حتی یکون قلة‌الشیء احب الیه من کثرته ثم ذکرالفوائد الی سبعة عشرولم نذکرهالطولها و حصول‌المقصود بما ذکرنا .

ترجمة سید احمد بن‌الطاوس

ومنهم جمال‌الدین‌احمدبن سعدالدین ابی‌ابراهیم موسی بن جعفر بن محمدبن احمدبن محمدبن احمدبن محمدبن‌الطاوس‌العلوی‌الحسینی علیه وعلی آبائه سلام‌الله وأمه بنت‌الشیخ مسعود ورام‌بن‌ابی‌فراس وام امه بنت‌الشیخ ابی جعفرالطوسی .

وقد اجازلها ولاختها ام ابن ادریس جمیع مصنفاته ومصنفات‌الاصحاب .

ولذا یعبرالسید احمد عن‌الشیخ و کذا عن‌الشیخ ورام بلفظ جدی وهو کثیرفی کلامه وقال‌الحسن بن علی بن داود تلمیذالمحقق‌نجم‌الدین ابی‌القاسم‌الحلی وتلمیذصاحب‌العنوان السید احمدبن موسی فی کتاب رجاله وعند ترجمة‌السید ما هذالفظه احمدبن موسی الی ما ذکرنا من آبائه سیدنا الطاهرالامام المعظم فقیه اهل البیت جمال‌الدین ابوالفضائل مات سنة ثلث و سبعین و ستمائه مصنف مجتهد کان اورع فضلاء زمانه قرأت علیه اکثرالبشری والملاذ وغیرذلك من تصانیفه و اجازلی جمیع تصانیفه و روایاته و کان شاعراً مفلقاً بلیغاً منشیاً مجیداً من تصانیفه کتاب بشری المحققین فی‌الفقه ست مجلدات . کتاب ملاذ العلماء فی‌الفقه اربع مجلدات کتاب الکرمجلد. کتاب‌السهم‌السریع فی تحلیل‌المداینة مع‌القرض کتاب‌الفرائدالعدة فی اصول‌الفقه مجلد کتاب‌الثاقب‌المسخر فی اصول‌الدین کتاب الروح نقضاًعلی ابن ابی‌الحدید . کتاب شواهدالقران مجلدان. کتاب بناءالمقالة العلویة فی‌نقض الرسالة‌العثمانیةمجلد . کتاب‌المسائل فی اصول‌الدین‌مجلد. کتاب عین‌العبرة فی غبن‌العترة مجلد. کتاب زهرة الریاض فی‌المواعظ مجلد کتاب الاختیار فی ادعیة‌اللیل والنهار مجلد کتاب‌الازهار فی شرح لامیة مهیارمجلد . ان کتاب عمل الیوم واللیلة مجلد وله غیر ذلك تمام اثنین و ثمانین مجلد امن احسن‌التصانیف و احقها و حقق‌الرجال والروایة والتفسیر تحقیقاً لا مزید علیه ربانی وعلمنی واحسن‌الی واکثرفوائد هذاالکتاب ونکته‌من‌اشاراته وتحقیقاته جزاءالله عنی افضل جزاءالمحسنین انتهی .

و قال‌الشیخ‌الحرفی‌الامل ذکرالشهیدالثانی فی اجازته للشیخ حسین بعض‌المؤلفات السابقة و ذکر له ایضاً کتاب حل‌الاشکال فی معرفة‌الرجال قال و هو عندنا و قال‌السید

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

غیاث الدین عبدالکریم ولده فی اجازته للشیخ کمال الدین علی بن الحسین بن حماد ماهذا لفظه و لیروعنی ما اجازه لی والدی و عمی رضی الدین علی بن موسی بن طاوس من مروایاتهما ومصنفاتهما وخطبهما ونظمهما ونثرهما وکلما یصح روایتهما له فان مصنفاتهما کثیرة وديوان شعروالدی انتهی. وذکر ذلك الشیخ حسن فی اجازته انتهی کلام امل .

وقال ابوعلی فی منتهی المقال ان کتاب حل الاشکال فی معرفة الرجال قال الشهید فی اجازته للشیخ حسین بن عبدالصمد و هذا الکتاب عندنا موجود بخطه المبارك انتهی و قد حرره ولده المحقق الشیخ حسن فسماه التحریر الطاوسی وعندی منه نسخة .

وفی اجازة العلامة عند ذکر من اجازه هکذاومن ذلك جمیع ماصنفه السیدان الکبیران السعیدان رضی الدین علی و جمال الدین احمد ابنا موسی بن طاوس الحسینیان قدس الله روحیهما ورویاه و قراه و اجیزلهما روایة عنی و عنهما و هذان السیدان السندان زاهدان عابدان ورعان وکان رضی الدین علی صاحب کرامات حکی لی بعضها و روی لی والدی رحمه الله البعض الاخر انتهی .

وقال ایضاً وابوالفضایل هذا قبره فی الحلة مزار معروف مشهور کالنور علی الطور یقصدونه من الامکنة البعیده ویأتون الیه بالنذور وتحرج العامة فضلا عن الخاصة عن الحلف به کذباً خوفاً وتسمیه العوام السید عبدالله .

وقال سیدنا المعاصر فی روضات الجنات ان ما نسبه الیه تلمیذه ابن داود و من کتاب عین العبرة فی غبن العترة بنائه فیه علی الکلام فی الایات الوارده فی شأن اهل البیت وتحقیق ذلك مع الایات النازلة فی بطلان الطریقة مخالفیهم و حق الابانة عن جملة من مساویهم وهو نادر فی بابه مشتمل علی فواید جلیله لم توجد فی غیر حسابه .

وقد اسنده فی الدیباجة وغیرها مکرراً الی مسمی بعبدالله بن اسماعیل مع ان رجلا بهذه النسبة لم یوجد فی طبقة من علماء اصحابنا و کان وجه ذلك رعایة غایة التقیة ووقایة مهجة البقیة وعندنا منه نسخة ظریفة کلها بخط شیخنا الشهید الثانی اعلی الله مقامه و علی ظهرها بخطه الشریف ایضاً ماهو بهذه الصورة کتاب عین العبرة فی غبن العترة تألیف عبدالله بن اسماعیل سامحه الله وجدت بخط شیخنا الشهید علی ظهر هذا الکتاب ما صورته هذا الکتاب من تصانیف السید السعید العلامة جمال الدین ابی الفضایل احمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن الطاوس الحسینی طاب ثراه وانتسابه الی عبدالله بن اسماعیل لان کل العالم عباد الله ولانه من ولد اسماعیل الذبیح (ص) انتهی کلام الشهید .

قلت وقد ذکر هذا الکتاب منسوباً الی السید المذکور تلمیذه الشیخ تقی الدین الحسن بن داود الحلی فی کتاب الرجال عند ذکر السید وتعداد مصنفاته وهذا المعنی من التعمیة والابهام استعمله ایضاً اخوه السید السعید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس فی کتابه الذی سماه بالطرائف و سمی نفسه عبدالمحمود بن داود المضری اما التسمیة بعبدالمحمود فکما تقدم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فی اخیه واما النسبة الی داود فهو اشارة الی داود بن الحسن بن اخت الصادق (ع) وهو المقصود بالدعاء المشهور بدعاء ام داود وهو من جملة اجداده رحمهم الله اجمعین .

واما انتسابه الی مضر فظاهر لان بنی هاشم کلهم مضریون وهو من اجلائهم قدس الله روحه الی هنا کلام الشهید الثانی رحمه الله بخطه علی ظهر الکتاب المذکور بخطه .

ترجمة السید عبدالکریم ابن احمد بن الطاوس

ومنهم ولد السید احمد بن الطاوس غیاث الدین ابو المظفر عبدالکریم بن احمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن الطاوس العلوی الحسینی ذکره ابن داود فی رجاله ما هذا لفظه، سیدنا الامام المعظم غیاث الدین الفقیه النسابة النحوی العروضی الزاهد العابد ابو المظفر قدس الله روحه انتهت ریاسة السادات و ذوی النوامیس الیه و کان اوحد زمانه حائری المولد حلی المنشاء بغدادی التحصیل کاظمی الخاتمة ولد فی شعبان سنة ثمان واربعین و ستمائة وتوفی فی شوال سنة ثلث و تسعین و ستمائة وکان عمره خمساً واربعین سنة و شهرین و ایاماً کنت قرینه طفلین الی ان توفی قدس الله روحه ما رأیت قبله ولا بعده کخلقه وجمیل قاعدته و حلو معاشرته ثانیاً ولا کذکائه و قوة حافظته مماثلا ما دخل ذهنه شیء فکاد ینساه حفظ القرآن فی مدة یسیرة وله احدی عشر سنة اشتغل بالکتابة واستغنی عن المعلم فی اربعین یوماً وعمره اذذاک اربع ستین ولا تحصی فضائله له کتب :

منها کتاب الشمل المنظوم فی مصنفی العلوم مالاصحابنا مثله .

ومنها کتاب فرحة العزی بصرحة العزی وغیر ذلک .

و فی امل الامل و کان السید المذکور شاعراً منشیاً ادیباً و رأیت وله اجازة بخطه تاریخها سنة ست و ثمانین و ستمائة و کان من تلامذة عمه و ابیه والمحقق الحلی والمحقق الطوسی وغیرهم .

وللسید عبدالکریم ولد اسمه علی

و فیه ایضاً عند ترجمة کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی یروی عنه السید عبدالکریم بن احمد بن طاوس و غیره وله قدس سره ولد ابیه وفی امل الامل ذکره بهذا العنوان علی بن غیاث الدین عبدالکریم بن احمد بن موسی بن طاوس الحسینی کان فاضلا صدوقاً .

روی الشهید عن ابن معید عنه ویروی هو عن ابیه نقل فی روضات الجنات عن ریاض العلماء انه قال رأیت فی مشهد الرضا (ع) بخط ابن داود صاحب الرجال علی آخر نسخة من کتاب المصباح المنظوم لثعلب فی اللغة نظم ابن ابی الحدید المعتزلی بهذه العبارة بلغت المعارضة بخط المصنف مع مولانا النقیب الطاهر العلامة مالک الرق رضی الملة والحق والدین جلال الاسلام والمسلمین ابی القاسم علی بن مولانا الطاهر السعید الامام غیاث الحق والدین عبدالکریم بن الطاوس العلوی الحسینی عز نصره وزیدت فضائله کتبه مملوکه حقاً حسن بن علی بن داود غفر له فی ثانی عشر شهر رمضان المبارک سنة احدی واربعین وسبعمائة حامداً مصلیاً مستغفرا .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ولسید عبدالکریم ولدآخراسمه محمد

وایضاً له ولد آخراسمه ابوالفضل محمدبن عبدالکریم وان ولادته کانت فی طلوع الشمس یوم الاثنین سلخ محرم سنة سبعین وسبعمائة وان جده سماه بهذا الاسم .

ترجمة السید رضی الدین اخو احمدبن طاوس

ومنهم السید رضی الدین ابوالقاسم وقیل ابوالحسن وقیل ابوموسی علی بن سعدالدین ابی ابراهیم موسی بن جعفر اخوالسید جمال الدین احمد لابیه وامه وفی الامل حاله فی الفضل والعلم والزهد والعبادة والثقة والفقه والجلالة والورع اشهر من ان یذکر و کان ایضاً شاعرا ادیباً منشیاً بلیغاً وله مصنفات کثیرة منها رسالة فی الاجازات و ذکر فیها جملة من مؤلفاته الی آخرما قاله فی الامل .

وفی باب الکنی من منتهی المقال نقلاعن کتاب البلغة انه صاحب الکرامات والمقامات لیس من اصحابنا اعبد منه واورع انتهی .

وقد سبق فی ترجمة اخیه عبارة العلامة فی جلالته و کرامته ومن جملة کراماته المعدودة و مقاماته المحمودة حکایة ملاقاته لصاحب الزمان (ع) ومکالماته حسب ما ذکره فی بعض مؤلفاته الموجودة وفی امل الامل وغیره مذکوراسامی مؤلفاته بطولها .

و منها کتاب محاسبة النفس و کتاب فتح الابواب بین ذوی الالباب وبین رب الارباب فی الاستخارات و کتاب غیاث سلطان الوری لسکان الثری فی قضاء الصلوة عن الاموات وقد نقل عنه قدس سره فی کتابه الاجازات ما هوعبارته :

و اعلم اننی انما اقتصرت علی تألیف کتاب غیاث سلطان الوری لسکان الثری من کتب الفقه فی قضاء الصلوة عن الاموات ولم اصنف غیر ذلك من الفقه و تقریر المسائل و الجوابات لاننی کنت قد رأیت مصلحتی و معاذی فی دنیای وآخرتی فی التفرغ عن الفتوی فی الاحکام الشرعیة لاجل ما وجدت من الاختلاف فی الروایة بین فقهاء اصحابنا فی التکالیف الفعلیة و سمعت کلام الله جل جلاله یقول عن اعز موجود من الخلایق علیه محمد (ص) **ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین** فلو صنفت کتباً فی الفقه یعمل بعدی علیها کان ذلك نقضاً لتورعی عن الفتوی ودخولا تحت خطر الایة المشار الیها لانه جل جلاله اذا کان هذا تهدیده للرسول اللعزیز الاعلم لو تقول علیه فکیف یکون حالی اذا تقولت علیه جل جلاله و افتیت او صنفت خطاء او غلطاً یوم حضوری بین یدیه الی آخرما ذکره و کان قدس روحه فی فصاحة المنطق و بلاغة الکلام بحیث تشتبه کثیراً ما عبارات دعواته الملهمة وزیاراته الملقمه بعبارات اهل بیت العصمة (ع) .

قال بعض المعاصرین یظهر من کتابه المسمی بمصباح الزائرو امثاله کانه یری نفسه مأذوناً فی جعل الوظایف المقررة لمواضع مکرمة و مواقف صالحة کما تری انه یذکر اعمالا من عند نفسه ظاهر السجدالکوفه و امثالها غیر مأثورة فی شیء من کتب اصحابنا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

المستوفين لوظايف الشريعة في مؤلفاتهم ولا منسوبة في كلمات نفسه الى احد من المعصومين مع ان من ديدنه المعروف ذكر السند المتصل اليهم في كل مايجده من الجليل والحقير ولا ينبئك مثل خبير .

اقول قد ذكر قدس روحه في تضاعيف مؤلفاته سيما في كتابه الفلاح كثيراً من مسائل الفروع خصوصاً الطهارة والصلوة وحكاية افتائه بالعمل بالقرعة في صورة وقوع الاشتباه في سمت القبلة خلافاً للمشهور في الكتب الفقهية مذكور .

وقد ذكر قدس سره في كتاب الفلاح في حق محمد بن سنان الواقع في بعض اسانيد من بانه ثواب على عمل ما هذا لفظه وسمعت من يذكر طعناً على محمد بن سنان ولعله لم يقف الاعلى الطعن عليه ولم يقف على تزكيته والثناء عليه و كذلك يحتمل اكثر الطعون فقال شيخنا المعظم المأمون المفيد محمد بن محمد بن النعمان في كتاب كمال شهر رمضان لما ذكر محمد بن سنان ما هذا لفظه على ان المشهور عن السادة عليهم السلام من الوصف لهذا الرجل خلاف مابه شيخنا اتاه ووصفه والظاهر من القول ضدما له به ذكر ثم ذكر اخباراً متعددة دالة على كمال منزلته وقربه عندهم .

وايضاً نقل في كتابه الفلاح ذكر طرق اجازاته ورواياته .

ومنها قوله اقول ومن طرقي في الرواية ما اخبرني به الشيخ الفاضل اسعد بن عبد القاهر الاصفهاني في مسكني بالجانب الشرقي من بغداد الذي اسكنني به الخليفة المستنصر جزاه الله جل جلاله عنا جزاء المحسنين في صفر سنة خمس و ثلثين وستمائة عن ابي الفرج علي بن سعيد ابي الحسن الراوندي عن الشيخ ابي جعفر محمد بن علي بن المحسن الحلبي عن جدي السعيد ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي .

اقول وهذه روايتي عن اسعد بن عبد القاهر الاصفهاني اشتملت على روايتي عنه للمكتب والاصول والمصنفات وبعيد ان يكون قد خرج عنها شيء من الذي اذكره من الروايات الى آخر ماقال .

وبالجملة له قدس سره مؤلفات كثيرة مفيدة لاتحصى و روايات عن جماعة لاتحصى من اعاظم افاضل الفريقين مذكورة باسمائهم وصفاتهم في تضاعيف مصنفاته وقد نقل عن خط الشهيد انه ذكر في حق جنابه ما هكذا صورته تولى السيد رضي الدين نقابة العلويين من قبل هلاكوخان .

وذكر انه كان قد عرضت عليه في زمان المستنصر فابى وكان بينه وبين الوزير مؤيد الدين محمد بن احمد بن العلقمي و بين اخيه و ولده عز الدين ابي الفضل محمد بن محمد صاحب المخزن صداقة متأكدة اقام ببغداد نحواً من خمس عشرة سنة ثم رجع الى الحلة ثم سكن بالمشهد الشريف يعني نجف برهة ثم عاد في دولة المغول الى بغداد ولم يزل على

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

قدم الخبر والاداب والعبادات والتنزه عن الدنيات الى ان توفى بكرة يوم الاثنين خامس ذى القعده من السنة الرابعة وستين وستمائة ٦٦٤ انتهى .

وقال فى اللؤلؤه بعد ذكر وفاته كما ذكر ومولده يوم الخميس منتصف شهر محرم الحرام من السنة التاسعة والثمانين وخمسمائة وكانت ولايته للنقابة ثلاث سنين واحد عشر شهراً وقبره غير معروف .

اقول قال فى كتاب الفلاح عند احكام الاموات ما هذا لفظه قدس روحه و قد كنت مضيت بنفسى واشرت الى من حفر لى قبراً كما اجزته فى جوار جدى ومولاى على بن ابيطالب متضيفاً ومستجيراً وواقداً وسائلا وآملا ومتوسلا بكل ما توسل به احد من الخلائق اليه و جعلته تحت قدمى والذى رضوان الله عليها لانى وجدت الله يأمرنى بخفض الجناح لهما و يوصينى بالاحسان اليهما فاردت ان يكون رأسى مهما بقيت والقبور تحت قدميهما الى آخر كلامه ولعله لم يمكن لوصيه واخلافه العمل بمرامه وما تدرى نفس باى ارض تموت وكان له رحمه الله ابن فاضل عالم كما قال فى مقدمات البحار مولانا المجلسى و كتاب زوائد الفوائد لولده الشريف ولا اعرف اسمه واكثره مأخوذ من الاقبال انتهى .

ذكر محمد وعلى ابنا رضى الدين

وقال بعض المعاصرين انه المسمى باسم ابيه وملقب بلقبه والمكنى بكنيته . و فى روضات الجنات عند ترجمة عبدالكريم بن طاوس فكما ان لهذا الرجل ولد أسماه بمحمد وآخر سماه بعلى فكذلك لعمه المذكور يعنى رضى الدين على ولد سماه بمحمد وهو الذى كتب لاجله كتابه الموسوم بالبهجة لثمرة المهجة وولد آخر سماه برضى الدين على وهو صاحب كتاب زوائد الفوائد وهذا عند العجم غريب ولكن بين العرب شائع سيما فى الازمنة السابقة .

وعند ترجمة احمد بن محمد بن نوح فى تعليقات العلامة البهبهانى على رجال الميرزا ما هذا لفظه :

اقول ونسب ابن طاوس والخواجه نصير الدين وابن فهد والشهيد وشيخنا البهائى و جدى العلامه يعنى محمد تقى المجلسى و غيرهم من الاجلة الى التصوف و غير خفى ان ضرر التصوف انما هو فساد الاعتقاد من القول بالحلول او الوحدة فى الوجود او الاتحاد او فساد الاعمال المخالفة للشرع التى يرتكبها كثير من المتصوفة فى مقام الرياضة او العبادة و غير خفى على المطلعين على احوال هؤلاء الاجلة انهم منزهون عن كلا الفسادين قطعاً .

ترجمة الشهيد الثانى

ومنهم الامام الهمام والعلم العلام زين الدين بن نور الدين المعروف بابن الحجة على بن احمد بن محمد بن على بن جمال الدين بن تقى بن صالح تلميذ العلامة بن شرف الطاوسى الجبعى العاملى الشامى المشتهر بالشهيد الثانى على تربته الشريف نفحات الرحمانى جلالة قدره اجل من ان توصف وكاد ان يكون فى التخلق باخلاق الله تالياً للمعصوم ومصنفاته كثيرة مشهورة روى عن جماعة كثيرين جداً من الفريقين فى الشام ومصر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وبغداد و قسطنطنيه وغيرها وآبائه الكرام من العلماء العاملين و ابنائه العظام من الفضلاء الراشدين نسلا بعد نسل الى حين واخوه وبنوا اعمامه من الادباء الماهرين والفقهاء الكاملين ويظهر تراجمهم فى كتب الرجال سيما امل الامل فى علماء جبل العامل وقد صنف تلميذه الشيخ محمد بن على بن الحسن بن العودى العاملى الجزينى فى احوال شيخه الشهيد و استاده السعيد تاريخاً وسماه بغية المريد من الكشف عن احوال الشيخ زين الدين الشهيد و ترتيبها على مقدمة وفصول وخاتمه وذكر فيه بعد الثناء عليه لم يصرف لحظة من عمره الا فى اكتساب فضيلة و وزع اوقاته على ما يعود نفعه فى اليوم والليلة اليه اما النهار ففى تدريس و مطالعة و تصنيف ومراجعة واما الليل فله فيه استعداد كامل لتحصيل ما يبتغيه من الفضائل هذا مع غاية اجتهاده فى التوجه الى مولاه و قيامه باوراد العبادة حتى تكل قدماه و هو مع ذلك قائم بالنظر فى احوال معيشته على احسن نظام وقضاء حوائج المحتاجين باتم قيام يلقى الاضياف بوجه مسفر عن كرم كانسجام الامطار وبشاشته تكشف عن شمم كالنسيم المعطار يكاد يبرح بالروح وترتاح اليه النفوس كالغصن المروح ان راه الناظر على اسلوب ظن انه ما تعاطى سواه ولم يعلم انه بلغ من كل فن منتهاه و وصل منه الى غاية اقصاه فجاء نظامه ارق من النسيم العليل وانق من الروض البليل .

اما الادب فاليه كان منتهاه ورقا فيه حتى بلغ سماه .

واما اللغة فقد كان قطب مداره وفلك شموسه واقماره

واما الحديث فقد مد فيه باعاً طويلا وذلل صعاب معانيه تذليلا اذاب نفسه فى تصحيحه وابرازه للناس حتى فشا وجعل ورده فى ذلك غالباً ما بين المغرب والعشا وما ذلك الا لانه ضبط اوقاته بتمامها وكانت هذه الفترة بغير ورد فزين الاوراد بختامها .

واما المعقول فقد انق فيه من الابداع ما اراد و سبق فيه الانداد والافراد و ان تكلم فى علم الاوايل يعنى به السير والتواريخ بهج الاذهان والالباب و ولج منها كل باب و اما علوم القرآن العزيز و تفاسيره من البسيط والوجيز فقد حصل من فوائدها وحازها وعرف حقايقها ومجازها وعلم اطالتها وايجازها .

واما الهيئة والهندسة والحساب والميقات فقد كان له فيها يد لا تقصر عن الايات .

واما السلوك والتصوف فقد كان له فيه تصرف واى تصرف الى ان قال ولقد شاهدت منى سنة ورودى الى خدمته انه كان ينقل الحطب على حمار فى الليل لعياله و يصلى الصبح فى المسجد ويشتغل بالتدريس بقية نهاره فلما اشعرت منه بذلك كنت اذهب معه بغير اختياره وكنت استفيد من فضائله و ارى من حسن شمائله ما يحملنى على حب ملازمته وعدم مفارقته وكان يصلى العشا جماعة ويذهب لحفظ الكرم و يصلى الصبح فى المسجد و يجلس للتدريس والبحث كالبحر الزاخر ويأتى بمباحث غفل عنها الاوائل والاواخر ولقد اشتمل على فضيلة جميلة ومنقبة جليلة تفرد بها عن ابناء جنسه وحباه الله بها تزكية لنفسه وهى انه من العلوم البين

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ان العلماء رحمهم الله لم يقدروا على ان يروجوا امور العلم و ينظموا احواله ويفرغوه فى قالب التصانيف والترصيف حتى يتفق لهم من يقوم بجميع المهمات ويكفيهم كلما يحتاجونه من المتعلقات ويقطع عنهم جميع العلايق و يزيل عنهم جميع الموانع والعوائق اما من ذى سلطان ليسخره الله لهم او من ذى مروة و اهل خير يلقى الله فى قلبه قضاء مهماتهم لئلا يحصل الاخلاق باللطف العظيم ويتعطل السلوك الى المنهج القويم ومع ذلك كانوا فى راحة من الخوف بالامان وفى دعة من حوادث الزمان وكان شيخنا المذكور مع ما عرفت يتعاطى جميع مهماته بقلبه وبدنه حتى لو لم يكن الا مهمات الواردين عليه ومصالح الضيوف المترددين اليه مضافاً الى القيام باحوال الاهل والعيال و نظام المعيشة و اسبابها من غير وكيل ولا مساعد يقوم بها حتى انه ما كان يعجبه تدبير احد فى اموره ولا يقع على خاطره ترتيب مرتب لقصوره عما فى ضميره ومع ذلك كله فقد كان غالب الزمان فى الخوف الموجب لاتلاف النفس والتستر و الاخفاء الذى لايسع الانسان معه ان يفكر فى مسئلة من الضروريات البديهية ولا يحسن ان يعلق شيئاً يقف عليه من بعده من ذوى الفطن النبيهة و سيأتى فى عدة تصانيفه وما ظهر عنه فى زمن غزارة العلوم المشتبهة بنفايس جوهر المنظوم وقد بر ز عنه مع ذلك من التصنيفات والابحاث والتحقيقات و الكتابة والتعليقات ما هو ناش عن عين فكر صاف وغارف من بحار علم واف بحيث اذا فكر من تفكر فى الجمع بين هذا و بين ماذكرنا تحير و هذه فضيلة يشهد له بها كل من كان له به ادنى مخالطة ولا يمكن احدا فيها مغالطة و من الشاهد الواضح البين ان الواحد منا مع قلة موانعه وتعلقاته وتوفير دواعيه و اوقاته بذل لجهد فى استقصاء كتابة مصنفاته وما برز من تحقيقاته فما عرأينا احداً من اصحابه استقصاها ولا بلغ منتهاها وكفاه بذلك نبلا وفخراً .

وخلاصهٔ احوال آن بزرگوار چنانچه از تاریخ ابن عودی مذکور ورساله یی که خود آن جناب در گزارشهای خویشتن نگاشته چنین نقل شده است: میلاد شریفش در قریهٔ جبع که از مضافات شام است سیزدهم شوال سال نهصد و یازده بوده ودرسن نه سالگی قرآن را ختم نموده و درنزد والد ما جدش شیخ نورالدین علی بن احمد معروف بابن حجهٔ فنون عربیه وفقه را خوانده وچون پدر عالیقدرش در سال نهصد و بیست وپنج ازسرای سپنج رخت بعالم بیرنج برد درهمان سال برای تکمیل کمال وتحصیل علم مهاجرت بسوی قریهٔ میس فرمود ومراحل عمرش چون بدر تمام بچهارده رسیده بود وبخدمت شیخ نورالدین علی بن عبدالعالی عاملی میسی که شوهر خاله و پدر عیال محترمهٔ کبرای او میباشد شرایع الاسلام محقق وارشاد الاذهان وقواعد علامه راخواند و چون این شیخ درسال نهصد وسی وسه وفات نمود شد رحال بسوی قریهٔ کرك نوح فرمود ونزد سیدحسن بن سیدجعفر الموسوی الکرکی العاملی مصنف کتاب محجة البیضاء وغیره درس خواند. قواعد بحرانی درعلم کلام وتهذیب را در اصول فقه و عمدة الجلیة دراصول فقهیه که نیز ازمؤلفات سیدمذکوراست وکافیه در نحو ودراواسط سال

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نهصد وسی وچهار بوطن اصلی که قریهٔ جبع بودعود نمود واشتغال بمطالعه ومذاکره داشت تا سال نهصدوسی وهفت بصوب دمشق متوجه گردیدودرخدمت شیخ فاضل محقق و فیلسوف مدقق شمس الدین محمدبن مکی اشتغال بتحصیل نمود ازفن طب کتاب موجز نفیسی و غایة القصد فی معرفة الفصد که ازتصنیفات شیخ مذکوراست بخواند وازعلم هیئت فصول فرغانی را واز فن حکمت کتاب حکمة الاشراق سهروردی را ودرنزد شیخ احمدبن جابرشاطبیه را درعلم قراءت وجمیع قرآن را بقراءت نافع وابن کثیروابی عمرووعاصم تکمیل نمود ودرسال نهصد وسی وهشت عود بجبع نمودوتا آخرسال نهصدوچهل ویك درآنجا رحل اقامت افکند و دراین سفر با جماعتی ازافاضل صحبت فرمود وازآنجمله شیخ شمس الدین بن طولون دمشقی حنفی بود و درنزد وی جمله ازصحیحین را خواند در صالحیه در مدرسهٔ سلیمیه و اجازه از او حاصل کرد بروایت این دو کتاب و هرچه جایز باشد برای ابن طولون روایتش در ماه ربیع الاول سنهٔ مذکوره .

ومؤلف تاریخ یعنی ابن عودی میگوید در این هنگام من در خدمت شیخ و استادم درس میخواندم وصحیحین را بمن اجازه داد .

و درآن سال شیخ زین الدین فقعانی که از برادران صالحین بود در خواب دید که مرد با هیبت وجلالی براو وارد شد وبا او بود سبوی آبی و شیخ ما دهان سبورا بردهان گذارد وگردن کشید ومی آشامید وآن شخص سبورا گرفته بود باشیخ ما وشیخ زین الدین فقعانی میگوید درعالم رؤیا از کسی سؤال نمودم که آن مرد با هیبت کیست گفت شیخ علی بن عبدالعالی کرکیست .

بعد ازنقل این حکایت ابن عودی میگوید وشیخ ما روایت مینماید ازشیخ علی بن عبدالعالی کرکی بواسطهٔ بعد ازآن میگوید که شیخ مذکوردرنجف اشرف روزهیجدهم ذی الحجة سال نهصد وچهل وفات نمود مسموماً .

تحقیق سال وفات مرحوم محقق کرکی اعلی الله مقامه

راقم گوید تحقیق سال وفات محقق کرکی همین است که فرموده چنانچه در تاریخ جهان آرا نیز همین قسم آورده باضافه در زمان شاه طهماسب ومادهٔ تاریخش مقتدای شیعه رقم زده .

سید معاصر در روضات الجنات در ترجمهٔ محقق کرکی نقل از ریاض العلماء نموده که شیخ حسین بن عبدالصمد پدربزرگوارشیخ بهاء الدین که ازمصاحبین شهید ثانی است فرموده شیخ علی کرکی به سم شربت شهادت نوشیده ازدست بعضی امراء دولت بعد ازاین نقل سید معاصرانکاراین کار مینماید ومیگوید اگر چنین بود در کلمات اصحاب باید ذکرشود واحدی نقل ننموده .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

رفع اشتباه آنکه شهید در نزد محقق میسی تلمذ نموده نه خدمت محقق کرکی

راقم گوید عجب است ازسید معاصر که چگونه فراموش نموده است سخن ابن عودی را که خود او درترجمهٔ شهید ثانی نقل نموده و تصریح باینکه محقق را سم داده‌اند کرده است چنانچه ترجمهٔ عبارت ابن عودی انفاً مذکور شد.

وهمچنین ظاهرشد که بعضی مثل صاحب امل‌الامل و دیگران که وفات محقق کرکی را درسال نهصد وسی وهفت نوشته‌اند باشتباه است.

وهمچنین برجمعی شبهه شده است که شهید ثانی خدمت محقق کرکی تلمذ نموده است ازجهة آنست که محقق میسی علی بن عبدالعالی در اسم خود وپدر با کرکی یکیست و دیگر آنکه شهید بتوسط محقق میسی از کرکی روایت مینماید هرچند که میسی که مجاز از کرکیست بهفت سال پیش از کرکی ارتحال نموده ولی چون محقق کرکی در زمان اوان سلاطین صفویه شاه طهماسب اول چندین سال درقزوین واصفهان بود وشهید ثانی با او بینهما بون بعید.

رجعنا الی کلام ابن عودی فی بغیة المرید میگوید: ودراول سال نهصد وچهل ودو بنای حرکت بصوب مصر نهاد برای تحصیل وتکمیل سایرعلوم ومن میخواستم در خدمتش بروم مادرم ازشیخ خواهش نمود که مرا ازاین سفر بازدارد استاد برای خاطر مادرمرا منع فرمود واین بواسطهٔ کم بختی من بود وسازوبرگ این سفررا برای شیخ ماحاج محترم شمس‌الدین محمد بن هلال قربة الی‌الله فراهم آورد ازهرچه محتاج الیه بود وهمیشه حوائج شیخ را حاج مذکور برای طلب علم بذل مینمود تا آنکه این حاج محمد مزبور درسال نهصد وپنجاه ودو درخانهٔ خودش با زن ودوطفل که یکی شیرخوار بود کشته شد.

خلاصه ابن عودی می گوید در روز یکشنبهٔ نیمهٔ ربیع الاول سال نهصد وچهل و دو با شیخ خود وداع نموده وازدمشق بطرف مصرحرکت فرمود ودرراه بعضی ازالطاف الهیة وکرامات جلیه شامل آن جناب گردید وبرخی ازآنها را هنگام مراجعت وملاقات نقل فرموده که وقتی بمنزل رمله رسیدم برای زیارت انبیائی که درغارهستند بسوی مسجدیکه درآنجا معروف بجامع ابیض است رفتم بتنهائی دیدم در مقفل است دست برقفل نهادم گشوده شد بدرون غار رفتم بنماز ودعا مشغول شدم حالتی روی داد که از رفتن قافله و خویشتن باز ماندم پس از زمان طویلی که بخودآمدم وعود بشهر نمودم قافله رفته بودند واحدی‌از رفقا نمانده بودندو براثرآنها رفتم نیافتم وازرنج ومشقت بعجز آمدم در این حال مردی براستری سوار بسوی من اقبال نمود گفت ردیف من سوارشو درعقب اوسوار شدم همچون برق میرفت وبزمان اندکی بقافله رسیده وگفت برو بنزد رفقای خود ودیگر او را هرچه تفحص نمودم نیافتم وچون بغزه رسیدم با شیخ محیی‌الدین عبدالقادر بن ابی‌الخیر الغزی صحبت نموده ودر میان ایشان مباحثات رفته وازاواجازهٔ عامه گرفته ودوستی زاید

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الوصف ازطرفین حاصل گردیدودرخزانهٔ کتاب خود بردشیخ راوبعدازملاحظهٔ کتابخانه گفت هر کتابی که می خواهی بردار وبدون تأمل شیخ دست برروی کتابی نهاد و برداشت از اتفاق یکی از مصنفات مرحوم جمال الدین بن مطهر بود و وصول شیخ بمصر روز جمعهٔ نیمهٔ شهر ربیع الاخر سال مذکور بوده ودرآنجا اشتغال بدرس نمود در نزد جماعتی از افاضل ازآنجمله منهاج نووی در فقه ومختصر اصول حاجبی وشرح عضدی و حواشی ملاسعد وسید شریف و کتب بسیار در فنون علمیه از معقول و منقول خدمت شیخ شهاب الدین احمد رملی شافعی خوانده واجازهٔ عامه ازوی تحصیل نمود درسال نهصد وچهل وسه .

وازآنجمله نزد ملاحسین جرجانی شرح تجرید با حاشیهٔ محقق دوانی وشرح اشکال تأسیس در هندسه از قاضی زادهٔ رومی وشرح چغمینی در هیئت قرائت نمود .

وازآنجمله خدمت ملا محمد استرابادی کتاب مطول وحاشیهٔ میر وشرح جامی بر کافیه درس خوانده .

وازآنجمله ملامحمد جیلانی را در علم معانی ومنطق شاگردی نموده واز آنجمله شیخ شهاب الدین بن نجار حنبلی را بخدمتش شرح شافیه جاربردی را درصرف و شرح خزرجیه در علم عروض وقوافی ازشیخ زکریای انصاری تحصیل نموده .

وازآنجمله شیخ ابوالحسن بکری استجمله از کتب فقه وتفسیر را نزد او دیده و این شیخ جلیل صاحب کتاب انوار درمولدنبی و کتاب مقتل امیر المؤمنین و کتاب وفات فاطمه علیهم السلام است وشرحی برمنهاج دارد و نیز شیخ شهید بعضی از این شرح را از وی استماع نموده وابن عودی بعد ازنقل وقایعی چندکه بین شیخ وابوالحسن گذشته میگوید شیخ فرمود که این ابوالحسن ازمشایخ مذکوره مهابت وجلالتش بیشتر بود درنزد دولت وملت ورسمش این بود چون بحج میرفت یکسال تمام مجاوربود ودرمصرهم یکسال مقیم وچندین بار کتاب درسفر بهمراه میبرده وعددآن چنانکه شیخ فرمود الان ازحفظ من رفته وشیخ اززیادی کتاب بردن بهمراه اظهارتعجب مینموده پس شیخ ابوالحسن روایت نموده ازبرای شیخ که صاحب بن عباد هرگاه بسفرمیرفته با خود هفتاد بار کتاب برمیداشته .

و وفات شیخ ابوالحسن چنانکه فرموده در سال نهصد وپنجاه وسه بوده بمصر وروز عظیم بوده روزفوت وی وجمعیت زیاده ازحد وحصردرتشییع جنازه حاضر بودند ومدفن او درقرافه بجانب قبرامام شافعی وبنای عظیمی براونهاده اند .

وازآنجمله شیخ زین الدین حری مالکیست که الفیهٔ ابن مالك پیش او خوانده .

وازآنجمله شیخ ناصرالدین ملقانی مالکیست که میفرموده افضل از وی در علوم عقلیه وعربیه دردیارمصر به ندیده ام وتفسیر بیضاوی ودیگرفنون علمیه درنزدوی خوانده .

وازآنجمله شیخ ناصرالدین طبلاوی شافعی و شیخ شمس الدین محمد نحاس و شیخ عبدالحمید شمنهودی و شیخ شمس الدین محمد بن عبدالقادر عرضی و شیخ عمیره وشیخ

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

شهاب‌الدین ویروطی وشیخ شهاب‌الدین عبدالحق وشیخ شهاب‌الدین بلقینی و در خدمت این مشایخ تحصیل وتکمیل صورت و معنی نموده که شرحش طولانیست و هنگام توقف مصر درعالم‌رؤیا خدمت‌حضرت رسول (ص) مشرف‌شده ووعدهٔ خیر به‌اوفرموده‌اندوتفصیل آن‌خواب‌الحال‌در نظر نیست‌ودرهفدهم‌شوال‌سنهٔ نهصد وچهل‌وسه‌ازمصر بصوب‌حجاز شرافت طرازحرکت نموده واشتغال‌بمناسك وبعد ازفراغ‌ازاعمال عمره وحج بزیارت مرقدمطهر خیرالبشرعلیه‌صلوات‌الله‌الملك‌الاکبرفیض‌یاب گردیده وچون به‌آستان ملایك پاسبان عرش نشان فایز وفایض گردید و نظرپاکش برقبر منورافتاد و خواب الهام صوابش بیاد آمد انشاد این ابیات ازضمیرمنیرش‌انشا شد وخطاب بضریح مقدس نموده گفت :

صلوة وتسليم على اشرف‌الورى ... ومن فضله ينبوعن‌الحد والحصر
و من قدرفى‌السبع الطباق بنعله ... و عوضه الله البراق عن‌المهر
و خاطبه الله العلى بحبه ... شفاها ولم يحصل لعبد ولا حر
عدولى عن تعداد فضلك لايق ... يكل لسانى عنه فى‌النظم والنثر
وماذا يقول‌الناس فى‌مدح من‌اتت ... مدائحه الغراء فى محكم الذكر
سميت اليه عاجلا سعى عاجز ... بعباء ذنوب جمة اثقلت ظهرى
ولكن ريح‌الشوق حرك همتى ... وروح‌الرجامع ضعف نفسى‌ومع‌فقرى
و من عادة‌العرب‌الكرام بوفدهم ... اعادته بالخير والخير والوفر
و انى بلاوفر مضى لنزيلهم ... فكيف وقداوعدتنى‌الخيرفى مصر
فحقق رجائى سيدى فى زيارتى ... بنيل منائى والشفاعة فى حشرى

وپس ازحصول مقصود درچهاردهم شهر صفرسال نهصد وچهل و چهار بقریهٔ جبع که موطن اصلی بود مراجعت فرمود وابن عودی میگوید بشرف حضورش مشرف گشتم ووصول آنجناب درآن بلاد رحمت بود که برمانازل شد وبقدومش ابواب برکت گشوده گشت واز انفاس عیسویش نفوس مرده زنده‌شد واصحاب علم وفضل ازهرطرف‌بغدمتش مشرف گشتند وبروز علم واجتهاد درآن سال ازآن جناب ظهور نمود وبسیار اصرار در کتمان‌امرخود میفرمود وطالب‌اشتهار نبود وتاسال نهصد وچهل‌وشش‌درجبع توقف داشت ودرخلال‌اینمدت خانه‌یی که در جبع داشت تعمیر و مرمت کرد و در مدح آن بنا قصیده‌یی من گفتم‌و هی هذه .

فيالك بقعة قد نلت خيرا ... و شرفك الاله بمن وطيك
لقد اصبحت تفتخرين بشرا ... بزين الدين اذ قد حل فيك
فكيف‌ولا افتخار وصرت ظرفاً ... و نبع‌العلم مسكوب بفيك
تمنى‌الواردون بان يكونوا ... مكانك فى سمار مسامريك
ليقتفئوا غرائب كل فن ... من الاقطار قد جمعن فيك

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فلا زال السرور بكل يوم يخاطب بالتحية ساكنيك

و چون این ابیات بنظر مبارکش رسید نهایت ابتهاج حاصل گردید و نیز تعمیر مسجدی که بهمسایگی آن خانه بود نمودواتمامش بدوسال بعد بپایان آمد ودرهفدهم ماه ربیع الاخر سال نهصد وچهل وشش بعزم زیارت عتبات ائمهٔ انام عازم سفر عراق شدو پانزدهم ماه شعبان همان سال از آنجا بیرون آمد ومن باجماعتی ازاصحاب واهل آن ولایت درخدمتش بودیم و ازوجود آن بزرگوار فیوضات بردیم وازوقایع آن سفر یکی آنکه چون بحلب رسیدیم وازآنجا بطرف عراق متوجه شدیم برادریکی ازسلاطین ازبکیه با جماعتی که بااو بودند از زیارت حج مراجعت مینمودند ودرراه با هم بودیم و ازجملهٔ آنها یکنفرشیعی بود از اهل عجم ودیگری ازاهل ازبك درغایت بغض با شیعه بود وکان شیخاً کبیراً طاعناً فی السن ودیگری امام جماعت آن قوم وشیخ کبیر که نهایت دوری ازشیخ ما و همراهان مینمود بواسطهٔ آن مرد شیعی کم کم با شیخ ما بنای مراوده را نهاد ومحبت دردل اوهویدا شد و درنماز بشیخ ما اقتدا مینمود وامام جماعت خود را بقوم خود واگذارد و باین جهت آن شخص امیرازبکیه وآن ملای جماعت کینهٔ شیخ مارا دردل گرفتند وجازم شدند که چون به بغداد برسند اسباب اذیت شیخ مارا فراهم آورند وشیخ ما همه روزه در فکر بود بلکه گاهی عزم بر رجوع میفرمود که اگر بطور پنهانی زیارت ممکن نشود و چون بموصل رسیدیم آن شیخ ناتوان شد وعاجز ازسفرشد با قافلهٔ ما ودر آنجا اقامت نمود وخداوند مارا ازشراو ایمن گردانید وشیخ بزرگوار ما مستعجلا بزیارت ائمهٔ انام مشرف گشت و مراجعت فرمود و در آن اوقات که اشتغال بزیارت داشت فضلای عراق بخدمتش مجتمع شدند وازجملهٔ ایشان سید شریف الدین سماك عجمی که یکی ازشاگردان مرحوم شیخ علی بن عبدالعالی بود وبرسر قبرامام امیرالمؤمنین (ع) از شیخ ما عهد و سوگند گرفت که خبردهد اورا ازاجتهاد خودوقسم خورد که دراین باب جزرضای حق و قربة الی الله خیالی وارادهٔ ندارم .

مسافرت شهید بقسطنطنیه وروم بامر الهی و اشارهٔ غیبی

ودر نیمهٔ ماه ذی الحجة سال نهصد وچهل وهشت بعزم زیارت بیت المقدس ازجبع حرکت فرمودونزد شیخ شمس الدین بن ابی اللطف مقدسی قراءت صحیح امام بخاری وصحیح مسلم نمودواجازهٔ عامه حاصل کرد و عود بوطن مألوف وتاآخرسال نهصد وپنجاه ویك در آنجامشغول بمطالعهٔ علم ومذاکره گردیددر کمال فراغت بال سعی دراقصادرجهٔ کمال مینمود تا آنکه ازعالم الهیة واشارات غیبیه مأموربه سفرروم گردید ودراین باب بسیاردراندیشه بود وجزامتثال امرچارهٔ ندیده تسلیماً لامرمولاه دردوازدهم ذی الحجة همان سال متوکلا علی الله بصوب روم متوجه گردید وچون بدمشق رسید تا آخرماه مزبورتوقف نمود وازآنجا وارد حلب گردید درروز شانزدهم ماه محرم سنهٔ نهصد وپنجاه دو و تا هفتم ماه صفر درحلب بود

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

باآنکه قصداقامه نفرمود بسبب آنکه درهرمرتبه که قافله بطرف روم میرفت ازاستخاره بکتاب حق اجازت نمیرفت تامرتبهٔ پنجم مصحف مبارك راگشود این آیه آمد **وتتلقیهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون** بااصحاب درآن روز بیرون شدند ازحلب وبسیارازاسرارالهی وفیوضات‌غیرمتناهی‌چه در توقف وچه درراه برایشان معلوم وشکفته گردید وارآنجمله آنکه اگر با آن قافله‌ها حرکت مینمودند بواسطهٔ آنکه آن اوقات گرانی‌وقحطی بود درراه بسختی مبتلامیشدند وآنچه دردست ایشان بود ازحوائج کفایت یك منزل‌نمینمود خلاصه صبح روز جمعهٔ دوازدهم‌ماه‌صفر بشهرطوقال رسیدند و در عمارت سلطان بایزید منزل گزیدند ودرروز چهارشنبه بولایت‌آماسیه وارد شدند .

ونیز درآنجا بود عمارت سلطان بایزید که ازابنیهٔ منیعهٔ عظیمه است واز غرایب آن راه وادی عظیم که طول آن یك‌روز میشد مشتمل بود برانواع فواکه ومیوه هاوتمام بوضع طبیعی بدون زحمت آدمی واز گلهای معطره وشکوفها بسیار داشت و ازچیزهائی که درآن وادی دیده شد درخت گردو وفندق و انار وانگوروسیب وعناب وانواع شفتالو وامرود وزرعرور که تمر بیابانی باشد شبیه میوهٔ کنارچنانچه درمجمع‌است یا میوه که دانهٔ سرخ کنار گویندچنانکه درکنزمیگویدوقراصیایعنی آلو بالو وبعضی‌ازدرختان قراصیا بقدر واندازهٔ درخت گردوی بزرگ‌بود بدون آنکه کسی آنرا آب بدهد یاحراثت و حراست نماید ودرخت بربار بس‌بسیار درآن‌جنگل بود.واز مشمومات گل سفید وسرخ و زرد و گل یاسمن زرد ودرخت بلسان وزیزفون وبان که میوهٔ آن درخت شبیه پسته است و بان بمعنی‌لادن هم آمده ودرآنوقت که ما میگذشتیم اوان‌شکوفهٔ آنها بود و از درخت های نیکوی بزرگ درخت کاج وچنار وبید صحرائی و لول ودرخت بلوط وتمام این درختها درهم ریخته بود وبسیار میوه ها دیده میشد که نه اسم‌آنرا میدانستیم‌و نه قبل ازآن‌دیده شده بود وبعد از چند روزکه طی مسافت از آنجا شد رسیدیم بزمینی‌که بیشتردرختهای او میوه بود بخصوص شفتالو وسیب وبیشتر درختهائیکه درآنجاکه اول‌عبور نمودیم‌دیده شد نیز اینجا پیدا میشد ومدت پنج روز دراین زمین راه مابود وتمام آن زمین حکم یك باغ داشت ودرآن میانه‌گاهی بشهر خوب وآبادیهای مرغوب میرسیدیم ذلك من صنع الله تعالی .

ودر روز دوشنبهٔ هفدهم ماه ربیع‌الاول سال نهصدوپنجاه ودووارد شهرقسطنطنیه گردیدیم ودر منزل بسیار نیك که بتمام مقاصد ما نزدیك بود فرود آمدیم‌وتا هیجده روز با احدی از اعیان صحبت ننمودند وحالت مقتضی شد نوشتن رسالة که مشتمل باشد بر ده مبحث بزرگ وهر بحثی‌در فنون عقلیه وفقهیه وتفسیر وجزاین علوم وپس از ختام بجهت قاضی‌عسکر فرستادند نام‌آن قاضی‌محمدبن‌قطب‌الدین بن محمدبن‌محمدبن‌قاضی‌محمد بن‌قطب قاضی زادهٔ رومی است مردی بود فاضل وادیبی عاقل از بهترین‌مردم‌بود خلقاً وتهذیباً

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وادباً ودر نزد او موقع نیکوئی یافته وبسبب دوستی اوحاصل شدحظ عظیم ودر نزدافاضل واکابر ثناء بلیغ وذکرجمیل مینمود و در خلال اینمدت این شیخ وقاضی عسکر در حقایق مباحثات کثیره و مسائلی گفتگو شد .

ابن عودی میگوید واز قواعد روم وقانون ایشان بدون امکان خلاف آن آنستکه هرطالبی ازآنهالابداً باید عرض نمایدخود رادرآنچه طلب میکند بقاضی که تصدیق نماید اهلیت او را برای آن مطلب بخدمت سلطان وشیخ ما استخاره نمود که دریافت عرض وتصدیق ازقاضی صیدا که اسم او معروف است بنماید اجازهٔ غیبی و رخصت حاصل نشد ومتحیر ماندکه آیا بدون طلب عرض مسافرت نماید وقاضی را مطلع نسازد وآخر-الامر رأی مبارکش بدین قرار گـرفت که مرا بنزد قاضی معروف بشهر صیدا بفرستد بنحویکه او اطلاع از سفر حاصل نماید بدون آنکه ازاو طلب نمایدکه عرض شود پس چون من نزد قاضی رفتم ومستحضر از خیال شیخ ماشدگفت بنویسم از برای شیخ عـرض راگفتم در این باب چیزی بمن نفرمود قاضی گفت رفتن او بدون عـرض ممکن نیست و مقصود حاصل نخواهدشدزیراکه قانون رومی آنستکه اگرهمه‌امام ابوحنیفه باشد و عرض قاضی باوی نباشدگوش بسخن او نکنند ومیگویند ماجز قانون چیز دیگر نمیدانیم .

وشیخ ما را روزی با بعضی از فضلاء قسطنطنیه اجتماعی شد و سؤال کـردندکه عرض قاضی راگرفته وبا خود داری گفتند نه گفت امر تـو مشکل است پیشرفت نماید و طول زیاد میکشدرسالهٔ مذکوره راکه تألیف‌نموده بودباو اظهار نمود وگفت هذاعرضی آن‌شخص فاضل گفت که با این رساله احتیاج بچیز دیگر نیست .

ودر روز دوازدهم از ملاقات با او فرستاد بسوی شیخ دفتری که مشتمل بروظایف مدارس بود واختیار کرد که درشام یاحلب باشد ومقتضای حال وامر حضرت متعال چنین شدکه‌اختیارمدرسهٔ نوریه که دربعلبك‌بود نمودوآن‌مدرسه‌وموقوفاتش‌ازسلطان نورالدین شهید بود ومراتب را بعرض پادشاه وقت سلطان سلیمان عثمانی رسانید و دستخط فرمود ویرلیغ دادکه آنچه واقف معین نموده در هرماه از برای شیخ معین بوده باشد .

ودرمدت سه ماه ونیم که در قسطنطنیه‌اقامت داشت‌ازالطاف الهیه و اسرار ربانیه وحکم خفیه که شامل حال اوبود از تحریروتقریر بیرون است .

واز جمله کسانیکه درآن اوقات صحبت و ملاقات نمودند باشیخ در قسطنطنیه ،سید عبدالرحیم عباسی بود صاحب کتاب معاهد التنصیص در شرح شواهد التلخیص وشیخ ما بسیاری ازآن کتاب‌را بخط خود نقل‌نموده وبنای شارح درآنجا در شرح هر بیتی ازابیات غالباً برآنستکه احوال‌منشأ آن‌شعررا بیان‌مینماید وآنچه متعلق‌است به‌آن وخودشارح‌هم اشعار نیکو بسیاردارد وصاحب‌تصنیفات‌مفیده‌میباشد .

ودر روز شنبهٔ یـازدهم ماه رجب‌سال نهصد وپنجاه دو از قسطنطیه مقضی المرام

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بصوب اسکدار که مقابل قسطنطنیه واقع است وفاصلهٔ آن دوولایت همان دریاست حرکت نموده وشهر اسکدار بسیار هوایش سازگار است و آبش خوشگوار وابنیه اش استوار و هرخانه مشتمل برباغ و بستان و دارای انواع فواکه و گلستان است ودرآنجا اقامت فرموده و انتظار شیخ حسین بن عبدالصمد که از اخیار همراهان بود میکشیدند و سبب تأخر او از صحبت ما آن بود که درآن شب که حرکت نمودیم برای بعضی حوائج ازما باز ماند وبیست و یکروز بعد بما رسید چون جویا شدیم جهت را گفت برای مدرسه یی که در بغداد قاضی بمن واگذار نمود امر موقوفهٔ آنرا تحقیق نمودم کم بود و کفایت نمینمود محتاج به تبدیل شدم واین مدت درآنجا مرا توقف روی داد.

ودر هنگام ورود ما باسکدار اتفاق غریبی بسرای مارخ نمود وآن چنین است که بمرد هندی برخوردیم که معرفت بفنون بسیار داشت واز آنجمله علم رمل ونجوم را بکمال میدانست ودر میان شیخ ما واوسخنی میرفت تا ذکرآن فرمود که قاضی عسکر بآن اشاره نمود که در روزدوشنبه مسافرت نمایم ومخالف رأی او نموده وامروز که روز شنبه است بیرون آمدم ازجهت خوف از نحس بودن روز دوشنبه بواسطهٔ آنکه مطابق بود باروزسیزدهم ماه وحال آنکه قاضی عسکر گفت برای سفر روزدوشنبه بواسطهٔ احکام نجوم بسیار نیك است ونظرات سعد اوغلبه دارد برنحوست سیزده بالبدیهه آن مردهندی گفت قاضی عسکر راست گفته وهرچند که روز شنبه روز نیکی بوده لیکن مقتضی آنستکه درین بلده ایام بسیار توقف خواهید نمود و همین طور شد که گفت زیرا که برای آمدن شیخ حسین مذکور ماندیم.

و دیگر آنکه شیخ ما یك شکل رملی رقم زد و باو داد که حکم نماید پس از تفکر ساعتی امور عجیبه گفت وکل آنها را شیخ ما میفرمود مطابق واقع یافتم بحسب حال خودم چنانچه از بیت العاقبه خیر و توفیق استخراج نمود و از بیت السفرچنین اظهار داشت که این سفر نیك و با برکت است مگر اینکه بطول خواهد انجامید که از معتاد خارج است نسبت بمعاودت بوطن و درست گفت زیرا که من در باطن خیالم این بود که بعراق بروم و بعد از زیارت ائمه عود بوطن نمایم و در این باب استخاره نموده فعل خوب و ترك بد آمده بود و در روز شنبهٔ دوم شهر شعبان از اسکدار متوجه عراق شدیم.

و روز دو شنبه بیست و پنجم وارد شهر سیواس گردیده و چنین اتفاق افتاد که در وقتیکه باستمبول میرفتیم راه ما به همین سیواس بود و روز یکشنبه دوم شهر رمضان المبارك ازآنجا بیرون آمدیم درحالتی که برف میبارید و این اول منزلی بود که جدامیشد با آن راهیکه باستمبول رفته بودیم و آن شب را در آن منزل بیتوته کردیم بواسطهٔ برف و از غرائبی که در آن شب برای شیخ واقع شد آنکه فرمود کمی بخواب رفتم در عالم رؤیا دیدم که در محضر شیخ جلیل محمدبن یعقوب کلینی هستم و آثار علم از او

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ظاهر و باهر بود و بسیار نیکوصورت ونورانی است وبامن جماعتی ازاصحاب‌میباشند که از آن جمله رفیق و صدیق من شیخ حسین بن عبدالصمد است و ما طلب نمودیم از شیخ ابوجعفر کلینی نسخهٔ‌اصل کتاب کافی‌راداخل‌اطاق شد وبیرون آورد جزو اول آنراو گشود دیدیم بخط نیکو واعراب و تصحیح نموده و رموزش به‌آب‌طلا نوشته نهایت‌خوشی‌ومسرت حاصل‌شد از مشاهدهٔ چنین نسخه و باین صفت زیرا که قبل از آن‌هرچه نسخهٔ‌کافی رادیده همه بدخط و پر غلط بود از او استدعا نمودیم که بقیهٔ اجزاء را مرحمت کندپس شروع نمود و در ذکر تقصیر مردم دراستنساخ و بدی و پستی نسخ‌آنها تا به‌آخر آنچه فرمود و بیدار شدن از خواب .

و بعداز چهار روز از آن‌منزل‌حرکت نمودند و آمدند بشهر ملطیه که شهریست پاکیزه و بسیار میوه و نزدیك است بسرچشمهٔ فرات واز آنجا آمدند بقریه‌یی که نامش زغین است‌ونزدیك منبع دجله است و روز چهار شنبه چهارم شهر شوال واردمشهدمقدس عسکرین(ع)شدند و تاروزجمعه برای زیارت‌اقامه‌نمودند بعد ازآن متوجه بغداد گردیدند و روز یکشنبهٔ هشتم را وارد مشهد منورکاظمین (ع) وتا روزجمعه‌بودند ودرآن‌روز برای زیارت ولی‌الله سلمان فارسی و حذیفة بن‌الیمان حرکت نمودند و از آنجا بطرف مشهد حسین(ع) روانه شدند وروز یکشنبه نیمهٔ شهرمذکور بحایرپرنور واصل گردیدند وتاروز جمعه را ماندند و از آنجا نیز بحله و نیز تا جمعه در آن بلدهٔ طیبه غنودند و از آنجا برای زیارت قاسم سپس بکوفه وارد و تا آخر ماه برای زیارت‌مشهدسرور اولیا (ع) در ارض غری مشرف و در مدت اقامت مشهدین وسوای آنها ظاهرفرمود خداوندودود برای صالحین آیات باهره و منامات صالحه و اسرار خفیه که موجب کمال‌اقبال و رسیدن بمقصود وآمال بودفله الحمد والمنه .

ابن عودی میگوید از جملهٔ کرامات آنستکه چون در قبلهٔ عراق اجتهاد فرمود و محراب مسجد کوفه که در آن نماز خوانده بود جناب امیرالمؤمنین (ع) با محراب جامع اختلاف داشت برای اهل علم اقامهٔ برهان نمود که باید بطرف مغرب‌منحرف‌شوندوچنین فرمود وشیخ موسی نامی باین‌سبب‌ازشیخ گسیخت و منکر شد ومیگفت در این‌مکان‌شریف جماعتی از اعیان اهل علم نماز خواندند مثل شیخ علی و غیر او از افاضل‌دین‌وهیچکس منحرف نشد و تا سه روز خدمت شیخ نرسید بعداز آن مدت بحضرت وی آمد و دست شیخ‌را بوسید و معذرت میخواست شیخ سبب پرسید گفت چون از در انکار ومخالفت شما برآمدم‌رسول ختمی مرتبت را در عالم رؤیا دیدم که نماز بجماعت خواندند بر همان سمت که شما نماز میخوانید منحرفاً الی‌المعروف و جمعی پیروی‌نمودند وبعضی‌بدان‌جهت منحرف‌نشدند پس چون از نمازفارغ‌شد پیغمبراکرم (ص) رو بسوی جماعت نمود وفرمود هرکس که نماز خواند ومنحرف نشد چنانچه من منحرف شدم نمازش باطل است وچون

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

از خواب بیدار شدم بخدمت رسیده معذرت میخواهم از تشکیك من در امر شما .

و نیز شیخ میفرمود شب جمعه در سمت بالا سر ضریح مطهر قدری قرآن تلاوت نمودم و خدا را خواندم که عاقبت امر مرا بنمایاند بمن از این سفر باکثرة اعداء وحساد و دیگران چون مصحف راگشودم در اول صفحهٔ دست راست این آیه بود **ففرت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین** پس سجدهٔ شکر کردم برای این بشارت وفضل این نعمت و زیارت عرفه را درمشهد حایری و زیارت غدیررا در مشهد غروی و ماهله را در مشهدکاظمی ادراك نمودم .

و از مشاهد مشرفه روز بیست و هفتم ماه ذی‌الحجهٔ سنهٔ مذکوره بیرون آمدم و بواسطهٔ عوارضی از برای زیارت عاشورا توقف ننمودم با آنکه زمانش نزدیك بود و در همه‌حال حمد و سپاس مر خدایراست .

و در نیمهٔ شهر صفر سنهٔ نهصد و پنجاه و سه که بحساب جمل موافق است باحروف خیر معجل و این کلمه مطابق است مرواقع رابولایت خود رسیدیم و باریتعالی خاتمهٔ امور ما را بخیر بگرداند بکرم خودش چنانچه ابتدای امرمابود بعد ازآن دربعلبك رحل اقامت انداخته وبنای درس‌دادن راگذاشته و در مذاهب پنجگانه و بسیاری از فنون واهالی آن مملکت براختلاف آرای خود با مامعاشر ومصاحبت نیکو نمودند چنانکه ماباآنها بودیم و ایام خوشی بود و اوقات فرخنده و در اعصار هیچیك از اصحاب‌ما مانند آن روزگاررا ندیده‌اند .

ابن‌عودی میگوید من درآن ایام خدمتش مشرف بودم وهیچوقت فراموش نمیکنم که شیخ‌ما در اعلی مقام مرجع انام وملاذ خاص و عام بود ومفتی هرفرقه و مدرس درهر مذهب وطریقه بود ودرمسجد اعظم علاوه برمذکورمجلس درس تحقیق داشت واهل بلد درانقیادآنجناب باخلاص قلبی ووداد وحسن عقیدت برطبق مراد بودند وبازارعلم ومعرفت را رواج ورونق بحدی بود که از بلاد بعیده شد رحال بسوی او میشد و مخیم افاضل و مرجع ارباب دل ومقصد زائرین وکعبهٔ طالبین بود وگوئیا آن ایام برای انام از اعیاد بزرگ اسلام شمرده میشد .

وبعدازذکراین‌فقرات ابن‌عودی‌میگوید شیخ‌ماقدس‌روحه دررساله‌یی که‌دراحوال‌خود بخط شریفش نوشته‌میفرماید پس‌ازمدتیکه دربعلبك‌چنانکه مذکورشدتوقف نموده ازآنجا بسوی‌بلادخودرجوع‌فرموده‌ازجهة امتثال‌امرحضرت‌رسول(ص) که‌سابقاًهنگام‌زیارت‌مشاهد مشرفه ولا حقاً درمشهد شریف‌شیث امر نمود درولایت‌خودماندیم‌تاسال‌نهصد وپنجاه وپنج درحالتیکه‌اشتغال بدرس وتصنیف‌داشتم‌واین‌آخرآنچه‌یافتم بخط شیخ که تاریخ گزارشاتش بود وتا این تاریخ خاتمهٔ اوقات سلامت وامان آن جناب است ازحدثان زمان وبعد رسید باو آنچه رسید .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ابن عودی میگوید چون سنین عمرش به سی وسه رسید اجتهاد مینمود ومبالغه در کتمان امرخود میفرمود وشروع درشرح برارشادالاذهان علامه کرد وهیچکس رامخبر نگردانید ومن درعالم رؤیا دیدم شیخ‌ما برمنبر بلندی نشسته و خطبه میخواند در کمال فصاحت وبلاغت مانند آن ندیده بودم و چون خواب خود را برای آنجناب حکایت کردم داخل اطاق شد و بیرون آمد و بدست آن جزوی بود بمن داد دیدم کتاب روض‌الجنان است درشرح ارشادالاذهان ومشتمل برخطبه‌ایست مستجمع براعت وفصاحت وحسن‌ترصیع و بلاغت و فرمود این همان خطبه‌ایست که در خواب شنیدی و بمن فرمود پنهان دارم مطالعهٔ این کتاب‌را وهروقت جزوی تمام‌میشد بمن مرحمت میفرمود ومطالعه مینمودم‌چنین شرح مزجی پیش ازآن‌ازعلمای شیعه ننوشته‌اند واول تصنیف اوهمان شرح‌است تا به‌آخر کتاب صلوة وبعد ازآن شروع درتعداد اسامی کتب مصنفهٔ اونموده واگر کسی بخواهد که مصنفات آن جناب‌را استکتاب نماید درمدت‌عمر باتمام نتوان رسانید تاچه رسد بتصنیف آن و از جملهٔ کتب و رسایل آن جناب که مشتمل بر مطالب عرفانیه است یکی رسالهٔ اسرارالصلوة و اسرار حج است و یکی کتاب منیةالمرید ویکی رسالهٔ مسکن‌الفؤاد و سبب تصنیف آن کتاب‌آنستکه اولاد بسیارازاو فوت شد وباقی نماند ازاومگر شیخ حسن که نسل ذکور ازاو باقیست خلفاً بعد خلف الی زماننا ووقتیکه پدر بزرگوارش بدرجهٔ شهادت واصل شد غیرمراهق بود وسلسلهٔ ایشان‌الحال دراصفهان به‌شیخ زین‌الدین‌مشهور.

ذکراعیان تلامیذشیخ

وازجمله کسانی که‌درخدمت شیخ شهید تلمذ نموده‌اند وازمعارف اشخاص مشرفین بحضور اوهستند یکی سید بزرگوار ذوالمحبین نورالدین علی بن الحسین‌بن ابی‌الحسن‌الموسی‌العاملی الجبعی والد ماجد صاحب مدارك است که مثل پدر اورا تربیت فرمود و سر بوشیدهٔ خود را بوی داد و سید محمد صاحب مدارك‌از آن است .

وچنانچه‌از کتاب‌امل‌الامل‌مستفادمیشوددر ترجمهٔ‌سیدنورالدین‌علی بن‌علی بن‌الحسین بن ابی‌الحسن آنست که مادر شیخ حسن بن‌الشهید بعدازقتل زوج خود زن پدرصاحب‌مدارك گردید وازوی سید علی بن علی بهم‌رسید که برادرپدری سید محمد است و برادر مادری شیخ حسن است ودرنزد پدرخود که شاگرد وداماد شیخ شهیدبوده و دوبرادر ابی وامی تحصیل نمود .

وازجملهٔ تلامیذ شیخ شهید چنانچه درامل‌الامل است سیدعلی بن الحسین‌بن‌الصانع الحسینی‌العاملی‌الجزینی میباشد وازمصنفاتش شرح شرایع وشرح ارشاد است وشیخ‌حسن پسرشهید وسید محمد پسر دخترشیخ شهید نزد وی درس خوانده وازاوروایت مینمایند.

وازجمله‌تلامیذچنانچه‌ابن عودی گفته و نیزدرامل‌الامل‌است شیخ علی بن‌زهرةالعاملی الجبعی است وپسرعم شیخ حسین‌بن عبدالصمد که بزودی مذکورمیشود وازکسانیست که

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

شهید درحق‌وی معتقد است که دارای مقام ولایت بوده است ورفیق طریقی بودند درسفر مصر ودرآنجا برحمت ایزدی پیوسته .

و از آن جمله است الشیخ عزالدین حسین عبدالصمد بن محمد الحارثی‌الهمدانی العاملی‌الجبعی والد شیخنا البهائی اول کسیست که ازابتدای امر بخدمت شیخ تلمذ نموده ودر سفرمصروسفر استامبول باوی بود واجازهٔ عامهٔ مفصلهٔ مطوله دریافت نمود وازسفر عراق مفارقت فرمود ومدتی در عراق بماند و از آنجا بسوی خراسان رفت و در هرات شیخ‌الاسلام والمسلمین گردید و بعد انتقال ببحرین نموده و از آنجا ارتحال بدار قرار کرد درسال‌نهصدوهشتاد وچهارو مراحل عمرش به شصت وشش سال رسیده بود تألیفات رفیعه وتصنیفات منیعه دارداز آنجمله است کتاب اربعین،حدیث ورساله‌یی‌درردا‌هل وسواس نامش عقدالحسینی است ورسالهٔ تحفةالایمان درتعیین‌جهت قبلهٔ عراق و خراسان ودراین رساله رد برشیخ علی بن عبدالعالی محقق کرکی نموده زیراکه محقق مذکوراهل عراق وخراسان را امر کرده‌بود که جدی‌رامیان دو کتف‌قراردهند وباین جهت بسیارازمحرابها را تغییرداده بود وحال آنکه طول‌این بلادزیاده برطول مکه است به بسیاری وهمچنین عوض آن بلاد وباین بیان لازم میآیدکه زیاده منحرف شوند ازجنوب بسوی مغرب مثلا درمشهد بقدرنصف‌مسافت‌پنجاه وچهاردرجه‌ودربعضی کمترورساله‌یی‌درآنچه،ایام‌مسافرتش اتفاق افتاده ودیوان شعر وغیرذلك .

و از جملهٔ تلامیذ آنجناب چنانکه ابن عودی دیل تاریخ و شیخ حر در امل الامل آورده الشیخ محمدبن الحسین‌الحرالعاملی المشغزی جد پدرصاحب امل‌الامل است ودختر خودرابعقد شیخ شهید درآورده وحلقهٔ اطاعت وارداتش را بگوش کرده وتحصیل اجازه ازخدمتش نموده در امل میگوید وی در شرعیات کامل بود و پسرش شیخ محمدبن محمد در عقلیات .

و ازآنجمله‌استچنانکه درامل‌الامل مذکوراست سید حسن بن نورالدین الحسینی المسقطی‌العاملی اجازهٔ روایتی دارد ازشهید .

و از آنجمله چنانچه در روضات الجنات است سید نورالدین بن سید فخرالدین عبدالحمیدالکرکی متوطن بدمشق و ازخواص تلامیذ واقدم طالبین است .

وازآنجمله است شیخ محمدبن علی بن حسن‌المشتهر بابن عودی جزینی که بسیار نقل‌ازتاریخ اودراحوال‌شیخ‌شهیدشد وچنانچه خودش‌درتاریخ مذکور گفته‌دهم ربیع‌الاول سال نهصد وچهل وپنج در ملازمت و صحبت شیخ مشرف گشته و د ردهم ذی‌القعدهٔ سال نهصد وشصت ودو ازآنجناب بعزم سفرخراسان منفصل گردیده .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ذکر تاریخ وفات شهید علیه‌الرحمه

واما کیفیت وفات آنجناب و وصولش بعز شهادت وسال ارتحال ومحل وقوعش دوقول است :

از سید مصطفی تفرشی در کتاب نقدالرجال و از شرح محمد بن خاتون عاملی برادربعین شیخ بهائی نقل است که وقوع آن درمدینهٔ قسطنطنیه بوده ازجهت تشیع ودر نقدالرجال بسال نهصد وشصت وشش نوشته ومشهور برآنند که وقوع آن در راه قسطنطنیه بوده است و از خط شیخ حسن ولد شهید نموده‌اند که این قضیه در سال نهصد وشصت وپنج اتفاق افتاده وسن پدرعالیقدرش درآنحال به پنجاه وچهارسال رسیده بوده است وادبا قصاید بسیار درمرثیه‌اش گفته‌اند .

واز آنجمله بهاءالدین محمدبن علی بن حسن عودی ونسبت بشیخ بهاءالدین‌عاملی داده‌اند که فرموده است :

تاریخ‌وفات ذلك‌الاواه الجنة مستقره والله

پس چون حروف مکتوبی را بحساب جمل شمرند نهصد وشصت و شش شود واین مطابق است باآنچه سید مصطفی درنقدالرجال گفته ودرماده تاریخ بعضی چنین گفته‌اند: مثوی‌الشهید جنة ـ واین تاریخ نهصد وشصت وچهارمی‌شود وباهردو تاریخ‌اختلاف دارد .

وبعضی ماده تاریخ را چنین گفته‌اند جاءك الشهید الثانی وطرف خطاب شهید اول فرض شده واین تاریخ نهصد وشصت‌و هفت میشود وباهر سه تاریخ اختلاف‌دارد والله‌اعلم

کیفیت شهادت شهید ثانی اعلی‌الله درجته

ودر لؤلؤة البحرین نقل از بعض کتب معتمده می‌نماید که درمکهٔ معظمه بامرسلطان سلیم پادشاه روم در پنجم ماه ربیع‌الاول سنهٔ نهصد وشصت وپنج شهید رابعدازنمازعصردرمسجد الحرام گرفتند وقریب چهل روز درخانه‌های مکه آن جناب را حبس نمودند وبعد ازآن از راه دریا او را بقسطنطنیه بردند ودرآنجا در همین سنه اورا کشتند وسه‌روز جسد پاکش به‌روی‌خاك بود سپس او را بدریا انداختند .

وسید علی صایغ گفته است در روز جمعهٔ ماه رجب شهیدش نمودند در حال خواندن قرآن بردوستی وی خاندان‌را ومناسب حال است این بیت خواجهٔ شیرازی :

منزل حافظ کنون بارگه کبریاست دل بردلدار رفت جان برجانانه‌شد

ودرامل‌الامل‌می گوید سبب‌قتل‌آن جناب بنا برآنچه از مشایخ شنیدم وبخط بعضی دیدم آنستکه نزد جناب شیخ‌دونفر بمرافعه آمدنداز برای یکی‌حکم داددیگری که محکوم علیه بود در غضب شده ودرنزد قاضی صیدا که اسم او معروف است‌بشکایت رفت ودرآن ایام شیخ از برای فراغت بال از جمع بیرون رفته بود ودرباغ‌تاکستان‌خوداشتغال بتالیف کتاب شرح لمعه داشت قاضی صیدا کسی را بطلب شیخ فرستاد اهل جمع گفتند چندی‌است

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

که مسافرت نموده و بروایتی قاضی مکتوبی بشیخ نوشته وازجملهٔ مندرجات این بود ایها الکلب الرافضی شیخ درجواب نوشت ان الکلب معروف و بقلب شیخ خطور کرد مسافرت بحج نماید باآنکه مکرر مشرف شده بود لیکن مقصوداختفا بود پس درمحملی که روپوش براو بود روانه شد بسمت مکهٔ معظمه وچون قاضی معروف نتوانست بشخصه بشیخ اذیتی رساند بسلطان روم نوشت که در بلاد شام شخصی بهم رسیده که اهل بدعت است وازمذاهب اربعه خارج . سلطان شخصی رابطلب شیخ فرستاد که او را دستگیر نموده بنزد سلطان بیاورد واجتماع اهل علم نماید ودر محضر سلطانی مباحثه نمایند تا امر پادشاه بچه تعلق گیرد چون فرستاده بولایت شیخ رسید وازتوجه وی بصوب مکه مطلع شد بتعاقب شیخ روان گردید بین راه بوی ملحق شد وابلاغ حکم نمود شیخ فرمود بامن باش تا بزیارت بیت الله مشرف شده بعد ازفراغ به آنچه ارادهٔ تو باشد رفتار شود . مأمور راضی شد و بعد از فراغ بهمراه فرستاده بطرف روم روانه شد چون بخاك روم رسیدند ناپاکی ازحال شیخ مستفسر گردید مأمور گفت این مردیست از علماء شیعه بنزد پادشاه باید او را ببرم آن پلید دیو سیرت آدم صورت مأمور مغرور را وسوسه نمود وگفت آیا نمی ترسی از اینکه چون این مرد بنزد سلطان برسد عرضه دارد که تو او را اذیت نموده وتقصیرخدمت در راه بوی کرده ودرآنجا اورا جماعتی از یارانش اعانت کنند وتو را اهانت وبهلاکت رسانند ورأی صریح آنستکه اورا درهمین موضع بکشی وسرش نزدسلطان بری پس آن از خدا بی خبر بگفتهٔ آن شقاوت اثر جناب شیخ راانگکناردریا آورد وسرمطهر منورآن دریای معرفت را از تن جدا نمود وروح پرفتوحش بعالم قدس خرامید .

ای خنك جانی که بهر عشق وحال بذل کرد او خان ومان وملك ومال

آورده اند که درآن شب جماعتی از ترکمانان که درآن سواحل اقامت داشتند دیدند که درکنارهٔ دریا نوری ساطع است واز زمین به آسمان وازآسمان بزمین میرود ومیآید نزدیك آمدند بدن منور را افتاده بروی خاك یافتند درآن موضع دفنش نموده وبرقبرش بنای قبه نهادند .

وچون سر مطهرش را آن شقی نزد سلطان برد بروی سخت برآشفت و فرمود خلاف حکم چرا کردی بتو امرشده بود که اررا زنده بیاوری پس فرمان داد که قاتل را را بقصاص رسانند .

وگویند سید عبدالرحیم عباسی درانتقام ازاوسعی بلیغ نمودتا آنکه یرلغ گرفت و آن ملعون را باقرانش دردرك اسفل جحیم رسانید .

واز بعضی مؤلفات شیخنا البهائی قدس سره نقل شده که ازپدربزرگوارخودشیخ حسین بن عبدالصمد حکایت نموده که گفت روزی هنگام صباح بخدمت شیخ شهید رسیدم آن جناب رامتفکر یافتم سبب پرسیدم گفت ای برادرمن گمانم آنست که من دومی شهید باشم در

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

شهادت زیرا که شب گذشته درخواب دیدم که سید مرتضی علم الهدی قدس سره جمیع علماء امامیه را درخانه مهمانی نموده پس چون من داخل بر او شدم برخاست ومرحبا گفت و مرا امر بنشستن پهلوی شهید فرمود وپس از استقرار مجلس ازخواب بیدار شدم واین ظاهر است که من تالی او هستم در شهادت .

ونیز بطریق دیگر ازپدرخود حکایت نموده که فرموده روزی درخدمت شیخ شهید از جائی عبور مینمودیم چون بمکان معین رسیدیم رنگ رخسارش تغییر نمود و گفت زود باشد که دراین مکان خون مرد بزرگی ریخته شود وپس ازایامی چند معلوم شد که خودرا فرموده بود .

وبعضی نقل کرده درشبی که روز آن اورا کشتند نوری ازجسد منورش به آسمان میرفت وبرسینهٔ گنجینهٔ علومش رقعه یی یافتند که بریکطرف آن نوشته شده بود رب انی مغلوب فانتصر وبرسمت دیگرش این کلمات بود ان کنت عبدی فاصطبر .

ایراد بعضی اخباریین برشهید ثانی رحمه‌الله وامثاله

در امل‌الامل میگوید که از اجازات شهید و اجازهٔ ولد صالح او شیخ حسن وتاریخ ابن عودی چنین مستفاد میشود که شیخ درنزد بسیاری ازعلماء سنت وجماعت درس‌خوانده از کتب فقهیه وحدیث واصول فقه واصول دین وغیراینها ازفنون علمیه وروایت مینماید تمام کتب ایشان را چنانچه علامه وشهید اول چنین بودند ویقین است که غرض ایشان صحیح بوده است ولیکن مترتب شدبراین چیزیکه ظاهرمیشوداز برای کسیکه تتبع نماید کتب اصول وکتب استدلال وکتب حدیث راوازشیخ حسن ظاهر میشود که راضی باین نبوده ونیز بفاصلهٔ چند سطری در ترجمهٔ شیخ زین‌الدین ابن محمدبن‌الحسن بن زین‌الدین الشهید میگوید که وی گفته که متأخرین بسیارتألیف وتصنیف نموده‌اند ودرمؤلفات ایشان سقطات زیاده ازشمار است خداوند ازما وایشان درگذرد وبتحقیق که منتهی بقتل جماعتی از آنها شد وازجد خود شهید ثانی وشهید اول و علامه تعجب مینموده که چرا این همه در نزد علماء سنت وجماعت درس خوانده‌اند وتتبع کتب ایشان را نموده‌اند ازفقه وحدیث و اصولین او برآن بزرگواران انکارداشته .

دررفع توهم است

راقم گوید منشأ این توهم انجمادیست که لازمهٔ ماهیت طائفهٔ اخباریین است که دشمن دانش و بینشند طلب نمودن علم انحصار بعلامه وشهیدین علیهم‌الرحمة ندارد غالب بزرگان مثل شیخ مفید واقران ایشان نزدعلماء فریقین درس میخوانده ومعاشر بوده‌اند اطلبوا العلم ولو بالصین .

واما سبب شهادت شهید ثانی رضوان‌الله علیه بنا برظاهر یکی آنستکه قاضی صیدا که اسمش معروف است وسابقاً مذکور شد چون شهید ازوی نخواست که عرض حال او را بسلطان نماید وبدون واسطه اوامرموقوفه و تدریس مدرسهٔ نوریهٔ بعلبك را بادشاه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بوی مفوض نمود قاضی معروف تخم کینهٔ اورا دردل چون سنگش کاشت و در پی فرصت وقت بود تاشاخ امیدش برومند گردید و به آمال خود رسید .

و وجه دیگر آن است که مرحوم شیخ علی عبدالعالی درپای تخت ایران نزد دومین پادشاه صفوی شاه طهماسب اول بمسند عزت مکین بود وشاه نهایت ملاطفت باوی مینمود حتی آنکه بتمام حکام وعمال فرامین صدوریافت که خود را ازجانب شیخ مأمور بدانند و اخذ خراج نمایند .

ونظر باینکه گفته‌اند الناس علی دین ملوکهم جناب شیخ برملا نسبت بخلفاوصحابهٔ با وفا سخنان بی احترامانه میفرمود ودرطعن ایشان کتابها منتشر نمود اسباب رنجش امرا وعلمای آل عثمان شد وعلمای امامیه که درجبل عامل وشامات و مکهٔ معظمه و سایر بلاد روم بودند همگی بجناب شیخ نوشتند که شما درآن مملکت فارغ البال ومرفه الحال ریاست مینمائید و از حال کثیرالاختلال ما بیخبر مانده‌اید و فرمایشات شما علی رؤس الاشهاد و انتشار کتابهای ناصواب سبب گرفتاری تمام ماها دراین ملك گردیده وآنچه ازاین مقوله نوشتند گوش ننمودند تا رسید بجمعی آنچه رسید ودنبالهٔ این کوه آتش فشان بتاراج و قتل وغارت اهالی ایران ازلشکر افغان کشید چنانچه درین زمان عقلا هرچه میگویند که وضع حالیه ومقتضیات علمیه آنست که دشمنان قوی پنجهٔ اسلامیان را که چون طوفان و سیل روان ما را احاطه نموده‌اند بکلمهٔ طیبهٔ محمدیه (ص) سد اتفاق را محکم نمائید و بسخنان اهل نفاق که جهل خودرا بصورت علم جلوه میدهند و ریاست خود را در انسداد باب علم پنداشته‌اند گوش ننمائید البته بجائی نمیرسد وبرخلاف قول رسول وابناء بتول همج رعاع راکه اتباع هر ناعق‌اند بدان رویهٔ مذمومه تحریص وترغیب مینمایند وافسوس نمیخورند بر برادران دینی خود که دو سال قبل قریب پنجهزار نفر از آنها بحکم امیر عبدالرحمن خان افغان کشته گشتند .

واما سبب باطنی شهادت آنجناب نزد اولواالالباب آنستکه مولانا فرموده :

آنکه مردن پیش چشمش تهلکه است — نهی لا تلقوا بگیرد او بدست
وانکه مردن پیش او شد فتح باب — سارعوا آید مر او را در خطاب
هر که یوسف دید جان کردش فدا — هر که گرگش دید برگشت ازهدی

وعجب آنستکه از شیخ زین‌الدین ثانی منقول است که دربعضی ازتصانیف خود گفته است ان من القاآت الجایزة المستحسنة الی التهلکه فعل من یعرض نفسه للقتل فی سبیل الله اذا رای ان فی قتله بسبب ذلك عزة للاسلام با وجود این فتوی بر شیخ شهید جد خود انکارداشته است .

واز باب تبرك برخی ازکلمات حکمت آیات آنجناب راکه درکتاب منیة المرید فرموده دراین مقام ترجمه مینمایدکه مسکی الختام شود ترجمهٔ آن بزرگوار .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

قال قدس سره بعض محققین گفته اند که علما سه گروه میباشند :

یکی آنست که دانا باشد بذات وصفات الهی ودانانباشد باوامر و نواهی او واین چنین کس بنده‌ایستکه مستولی‌شده‌است معرفت‌وشناسائی‌الهی دراوو گردیده است مستغرق دریای مشاهدهٔ نور جلال‌و کبریائی حضرت عزت وفراغتی ندارد از معرفت و مشاهده تا بداند احکام شریعت را مگر بقدریکه او را ضرور است .

دوم کسی که دانا باشد باحکام واوامر ونواهی ومعرفت بذات و صفات الهی او را حاصل نباشد واین کس‌معرفت حلال وحرام‌ودقایق احکام را داردولیکن این شخص‌عارف باسرار جلال الوهیت نباشد .

وسوم عالمیست که عارف بذات وصفات واحکام حضرت الهی گردیده و این چنین کس متمکن‌است بر حد مشترك میان عالم معقولات که غیبش گویند و عالم محسوسات که که عالم شهادت گویند .

واو یك مرتبه باخداست ازجهت‌دوستی که مراوراست .

ویك مرتبه با خلق است بواسطهٔ شفقت ورحمت که باایشان دارد پس‌چون رجوع کند از خدمت پروردگار خود سوی خلق میگردد با ایشان مثل یکی ازایشان‌بروجهیکه گویا نمی شناسد خدایرا وچون خلوت کند با پروردگار خود درحالی که مشغول بذکرو وخدمت او باشد پس گویا نمی شناسدخلق را واین طریق پیغمبران‌مرسل وصدیقان است وازاین سه طائفه اراده‌نموده است حضرت رسول‌اکرم (ص) بقول خودش‌آنجا که‌فرموده سائل العلماء وخالطالحکماء وجالس‌الکبراء .

پس مراد از قول او که فرموده سؤال نمایداز علماء علمائی میباشند که دانا به اوامر ونواهی حق باشند وعالم بذات وصفات الهی‌نیستند پس امر فرموده بسؤال نمودن ازایشان نزد احتیاج بطلب فتوی .

ومراد ازحکما آنانند که عالمند بذات و صفات الهی و نمی دانند احکام شرع را کماهی پس‌امر فرمود به‌آمیخته‌شدن با ایشان از برای اجر آخرت ومراداز کبراء کسانی باشند که دانا هستند بذات وصفات الهی واوامر ونواهی پس امر فرموده است‌بهم نشینی با ایشان زیرا که باعجالست آنان خیردنیا وآخرت است .

واز برای هریك ازاین سه طایفه نشان وعلامت است .

پس از برای عالم بامرالله که عالم بالله نیست یك نشانش آنست که زبانش متذکر است نه دلش

دیگرآنکه ترس اواز خلق است نه ازحق .

ونشان سوم‌آنستکه حیا ازمردم در ظاهر مینماید وحیانمی‌نمایددرسر ازعالم السر .

واما نشان عالم بالله یکی آنست که ذکر کند اما ذکراوبقلب است نه بزبان .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ودیگر آنکه خوف از حق دارد ولی ترسش ترس امید باشد نه ترس عصیان .
وسوم آنکه حیا نماید وحیای او از چیزی باشد که خطور کند دردلش نه حیای از مردم در ظاهر .

واما نشان عالم بالله و بامرالله شش علامت . است سه آنها مذکور شد در عالم بالله و سه دیگر یکی آنکه متمکن باشد برحد مشترك میان عالم غیب و شهادت و یکی آنکه تعلیم نماید بخلق احکام حق را و دیگر آنکه هر دو فرقه یعنی عالم بالله وعالم بامرالله محتاج بوی باشند واو بی‌نیاز از هردو باشد .

پس مثل عالم بهردو مثل آفتاب است که زیاد شود نه کم .
ومثل عالم بالله مثل ماه تاب است که گاهی بدر وگاهی هلال گردد .
ومثل عالم بامرالله مثل چراغ است که خود می سوزدودیگران‌را روشنائی‌میدهد .
راقم گوید در اصل اول تحقیق علم وآداب عالم ونشان اوبوضوح پیوست‌فلیلاحظ .
ودر آخر کتاب منیه بعد از ذکر مراتب علوم می فرماید ما هذالفظه فاذا فرغ من ذلك واراد الترقی و تکمیل‌النفس فلیطالع کتب الحکمة من الطبیعی‌والریاضی والحکمة العلمیة المشتملة علی تهذیب الاخلاق‌فی النفس‌وماخرج‌عنها من‌ضرورات دارالفناءثم ینتقل بعده الی العلوم الحقیقیة فانهاالباب هذه العلوم و نتیجة کل معلوم وبها یصل الی درجة المقربین‌ویحصل‌علی‌مقاصد الواصلین اوصلنا الله‌وایاکم‌الی‌ذلك الجناب انه کریم وهاب .

ترجمهٔ محمد ابی جمهور الاحسائی

واز جمله علمای اعلام وفقهاء عظام که‌علم‌تصوف رابرافراشته و در صحت طریق ولایت مرتضویٔ کتب ورسائل نگاشته شیخ‌محمد بن علی بن‌ابراهیم‌بن ابی جمهور احسائیست .

وترجمهٔ آن‌جناب‌چنانکه درمجالس‌المؤمنین‌قاضی مذکوراست مولد شریفش احساو فنون کمالات‌او بیرون‌ازحد . تحصیل‌علوم متداوله نزدعلمای‌دیارخود نموده‌وباندك توفیقی قصب‌السبق‌ازایشان ربوده وبعدازآن‌بولایت‌عراق‌رسیده‌ودرخدمت‌علمای‌آن‌محال خصوصاً شیخ‌فاضل‌صاحب کمال شرف‌الدین‌حسن‌بن عبدالکریم فتال که مجاور مشهد غروی وخادم آستان ملایك پاسبان مرتضوی بوده مدتی مدید جزو کشیده وپس‌ازآن درسال هشتصد و هفتادوهفت‌بعزم‌طواف‌بیت الله‌الحرام وزیارت روضهٔ سیدالانام ومشاهدائمهٔ بقیع از راه‌شام توجه نموده در اثنای راه مدت‌یکماه درخدمت شیخ‌الاسلام علی بن هلال جزایری‌درکرك نوح اقامت‌گزیده ودر آن یکماه‌گاه وبی‌گاه از خدمت آن‌برگزیدهٔ اله استفاده فرمود وبعد از فراغ از مراسم حج‌وزیارت بدیارخود معاودت‌فرموده ودرآنجا اندك روزی‌بوده باز بر براق فراق سوار شده بقصد مشاهد عراق ببغداد آمده بعد از فوز بسعادت تقبیل آن‌عتبات عالیات ببال همت‌طیران نموده‌بزیارت مشهد امام الانس والجان بخراسان توجه نمود ودر اثنای راه رسالهٔ موسومهٔ بزاد المسافرین را در اصول دین نوشته .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ودر مشهد مقدس رضوی (ع) بصحبت سید نقیب حسیب نسیب میر محسن بن محمد رضوی قمی رسیده ودر شهور سنهٔ ثمان وسبعین وثمانمائه بالتماس سید بزرگوار شرحی برآن رساله نوشته وآنرا کشف البراهین نام نهاده وچون خبر قدوم فیض لزوم شیخ در صفحات خاورستان منتشر گردید جمعی از علمای هرات برای مناظره با وی حاضر شدند ازآن جمله است فاضل هروی ومناظره با وی راآن جناب در رسالهٔ تألیف فرموده ودرسه مجلس والحق مطالعهٔ آن رساله اسباب زیادتی بصیرت است .

ودر امل الامل ترجمهٔ آن جناب را دردوجا عنوان نموده یکی بعنوان شیخ محمد بن ابی جمهور احسائی ومی گوید عالمی فاضل بوده واز مصنفات خود او است کتاب غوالی اللئالی، کتاب احادیث الفقهیة، کتاب معین المعین، شرح الباب الحادی عشر کتاب زادالمسافرین فی اصول الدین وله مناظرات مع المخالفین کمناظرة الهروی وغیرهـا ورسالة فی العمل باخبار اصحابنا وغیر ذلك .

ویکجا بعنوان محمد بن علی بن ابراهیم بن ابی جمهور احسائی آورده و میگویـد این اصح است و درآنجا می گوید فاضل محدث یروی عن الشیخ علی بن هلال الجزایری عن ابن فهد وروی عنه فی کرك نوح ذکـره صاحب مجالس المؤمنین انتهی .

ودرلؤلؤة البحرین ذکر آن جناب را نموده ماهذالفظه و عن السید حسین بن سید حیدر المفتی المتقدم عن الشیخ نورالدین محمد بن حبیب الله عن السید مهدی عن ابیه الحسیب السید محسن الرضوی عن شیخ محمد بن الحسن بن ابی جمهور الاحسائی عن شیخه و استاده السید شمس الدین محمد بن السید کمال الدین الموسوی الحسینی عن والده المذکور عن الشیخ فخرالدین احمد الشهیر بالسبعی الاحسائی عن الشیخ محمودالمشهور بابن امیر الحاج العاملی عن شیخه الشیخ حسن المشهور بابن العشرة عن شیخه الشهید الثانی الی آخر ماسیجیء عن طرق شیخنا الشهید .

والشیخ محمد بن ابی جمهورالمذکورکان فاضلا مجتهداً متکلماً له کتاب غوالی اللئالی فیه جملة من الاحادیث الاانه خلط الغث منه بالسمین واکثر فیه من احادیث العامة ولذاان بعض مشایخنالم یعتمد علیه وله کتاب شرح زاد المسافرین وکتاب المجلی علی مذاق الصوفیة وله شرح الباب الحادی عشر کان عندی فذهب فیما ذهب من کتابی ورسالة فی العمل باخبارنا ومناظرة الملاء الهروی ومن مشایخه الشیخ علی بن هلال الجزایری .

ومیرزا محمد اخباری نیشابوری در رجال خود بدو عنوان ترجمهٔ آن جنابرا ذکر کرده یك مرتبه باین نحو محمد بن الحسن بن علی بن حسام الدین بن ابراهیم بن الحسن بن ابراهیم بن ابی جمهور الاحسائی ودر حق وی گفته است که متکلم وفقیه وصوفی است واز برای او کتابهای چند است ازآنجمله کتاب مجلی است ودرآن کتاب جمع کرده است کلام وتصوف را ودیگر کتاب غوالی اللئالی ورسالهٔ مناظره با فاضل هروی است درمشهد

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

رضوی وروایت از جماعتی مینماید وازاو بسیاری روایت نموده اندیکی سیدمحسن الرضوی.

ویك مرتبه باین نحو او راعنوان نموده است: محمد بن علی بن ابراهیم بن ابی جمهور الاحسائی ووصف ویرا چنین نموده متکلم فقیه محدث عارف رمی بالتصوف تا به آخر آنچه گفته است.

ودراول کتاب کشف البراهین در شرح زادالمسافرین شمه یی از حال خود را بیان نموده وترجمه اش اینست: وبعدپس بدرستیکه شناسائی باری ازجملهٔ واجبات است برجمیع امم زیراکه لازم است سپاس او برهرعاقل وخردمندی و از برای معرفت الله انبیاء ومرسلین وجمیع پیغمبران برانگیخته شدند تا به آنجا که میگوید پس چون که نوبت بما رسیدماهم پیروی اقوال وافعال ایشان نمودیم ونوشتیم در این باب آنچه میسر و مقدور بود وچون مقدر فرموده بود خداوند برای ما زیارت وحج بیت الله را در سال هشتصد وهفتاد وهفت بعداز وصول بمقصود وفراغت ازاعمال وآداب قصدزیارت ائمهٔ اطهار نموده وبصوب عراق عطف عنان کرده بعد از تقبیل آستان عرش نشان ایشان از برای زیارت امام هشتم از عراق بخراسان رو نموده ودر بین راه مشغول بنوشتن کتابی شدم بآنچه متعلق است بمعرفة الله تعالی برای بعضی برادران که همسفر ومشارك درتعب بودند و بواسطهٔ بعضی عوائق ناتمام بماند وچون بارض اقدس مشرف شدم وتلثیم عتبه علیه نمودم در اتمام آنچه در راه موفق نشده انجام دادم وبعد از ختام کتاب با براهین نامش را زادالمسافرین نهادم دراصول دین واگرچه حجمش کمست ولی فوایدش بسیاراست.

وازاتفاقات درآن ارض مقدس مصاحبت و ملاقات با سید سند نقیب شریف حسیب نسیب تاج الاسلام و شرف المسلمین العلوی الحسینی الرضوی محسن بن السید شریف محمد بن محمدبن السید مجدالملة والدین علی بن سید رضی الدین محمد بن حسین بن فادشاه الرضوی الحافظ القمی حاصل گردید آن بزرگوار خواهش نمود که شرحی بر آن کتاب بنویسم که کاشف نقاب و رافع حجاب آن باشد وچون اصرار و تکراردرآن مسؤول از حدگذرانید اجابت فرموده آنچه حاضر ذهن بود با وجود اشتغال باحوال زمان برشتهٔ تحریر درآوردم ونامش را کشف البراهین لشرح زاد المسافرین نهادم تا به آخر آنچه فرمود.

ونیز به آن جناب منسوب است کتاب مجلی درمنازل عرفانیه وسیر آن وکتاب نثر اللئالی چنانچه درمقدمات کتاب بحارالانوارفرموده وبعضی گفته اند این کتاب همان کتاب اللئالی العزیزیه است که مخصوص باحادیث فقهیهٔ فروعیه است وکتاب الاقطاب برطرزوطور کتاب قواعد شهید است و اندکی موجزتر ازاو و کتاب شرح الفیهٔ شهید و کتابی بزرگ در مقتل وآن مشتمل است براخبارغریبهٔ بسیار.

ودر کتاب مجلی درفصل ولایت حدیث خرقه وبعضی ازطرق مشایخ را ذکر نموده

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وما بتمامه دراحوال معروف ترجمهٔ آن حدیث را مینمائیم .

واما کلمهٔ احسا که نام شهر آن بزرگواراست چون بعضی لحصا بلام وصادمیخوانند ومینویسند ترجمهٔ آنرا دراینجا مناسب دیدیم ازکلمات اهل فن ذکر نمائیم .

قال فی المراصد عند باب الهمزة والحاء الاحساء بالفتح والمد جمع حسی بکسر الحاء و سکون السین وهو الماء تنشفه الارض من الرمل فاذا صار الی صلابة امسکته فیحفر العرب عنه الرمل فتستخرجه وهی کثیرة بالبادیة و هی علم علی مدینة بالبحرین اول من عمرها و حصنها وجعلها قصبة هجر ابوطاهر القرمطی وهی مشهورة .

وقال فی باب الهاء والجیم هجر بفتح اوله وثانیه مدینة هی قاعدة البحرین .

وربما قیل الهجر بالالف واللام وقیل ناحیة البحرین کلها هجر قال وهو الصواب .

و قال فی باب الباء والحاء البحرین اسم جامع لبلاد علی ساحل البحرین بالبصرة و عمان من جزیرة العرب وعمان آخرها ومدینتها هجر وبینها و بین البصرة خمسة عشر یوماً وبینها وبین عمان مسیرة شهر .

ودرمجلس اول مجالس المؤمنین نقل از معجم البلدان نموده که بحرین نام جمیع بلادیست که برساحل دریای هند میان بصره وعمان واقع شده وبعضی گویند که بحرین قصبهٔ هجر است وبعضی برعکس گفته اند و بعضی هر کدام را قصبه برسر خود داشته اند و در آنجا چشمها وآب بسیاراست وبلادی بغایت وسیع است وبلاد مشهورهٔ بحرین خط وقطیف واره وهجر وهنور وزرارة وحاوه وجواثا وثابو ودارین وعایه .

وصاحب تقویم البلدان میگوید هجراسم یشتمل علی جمیع البحرین کالشام والعراق ولیس هومدینة بعینها .

واز کتابهای دیگر نیز چنین معلوم میشود که هجراسم همهٔ مملکت بحرین است و قصبهٔ اواحساء است ودرجام جم مذکوراست قطیف بزرگترین ولایت احساء است وولایت احساء باسم قصبهٔ آنجا که احساء است مشهوراست واین ولایت را بجهت مجاورت ونزدیکی جزیرهٔ بحرین قدماء بحرین نیز میخوانند .

و در بستان السیاحة میگوید که لحساء اصلش احساء با همزهٔ مفتوحه والف ممدوده است ولی لحسا بالام مفتوحه وحسا بحذف همزهٔ ولام نیز گفته اند چنانکه منسوب باورا لحساوی وحساوی هردو میگویند و درطرف مغرب فارس اتفاق افتاده ومیان اووفارس دریافاصل .

درترجمهٔ سیدافاضل قاضی نورالله شوشتری است

وازجملهٔ فقهاء اعلام ومحققین عظام که تصدیق وتصحیح پیروان طریق صوفیهٔ صفوت نشانرامدارعقاید دینیه قرارداده السید الفاضل الکامل العلامة القاضی نورالله بن السید شریف بن السید جمال الدین بن نورالله بن شمس الدین محمد شاه الحسینی المرعشی الشوشتری قدس سره الجعفری است .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

در امل‌الامل میگوید فاضل عالم علامه محدث و کان معاصراًلشیخنا البهائی و قتل فی‌الهند بسبب تألیف احقاق‌الحق .

و در کتاب صحیفة الصفا مذکوراست نورالله‌الحسینی‌المرعشی که قاضی بود درشهر لاهور ازممالك هند ازجملهٔ محدثین ومتکلمین و محققین میباشد و فاضلی یگانه و عالمی علامه بوده و برای یاری مذهب کتبی تألیف نمود و درزمان دولت سلطان جهانگیر پسر جلال‌الدین محمد اکبر تیموری آنجناب‌رابتهمت رفض دراکبرآباد هند بقتل رسانیدند و مزارفیض آثارش آنجا معروف ومشهور وزیارت گاه نزدیك ودوراست .

و از کتب مصنفهٔ اواست کتاب‌العشرة‌الکامله در ده باب از مسائل مشکله یکی در تفسیر آیهٔ خیط‌دوم‌درحدیث‌ستفترق‌امتی‌علی‌ثلاثة وسبعین‌فرقه ومرادازفرقهٔ ناجیه‌سیم‌دربودن کلم بکسرلام‌جنس‌نه جمع‌چهارم آنکه الف ولام درالحمد از برای جنس است نه استغراق پنجم درمعنی اصول فقه درحال علمیت واضافه ششم در حرمت نمازجمعه زمان غیبت هفتم‌در منطق هشتم درالهی نهم درطبیعی دهم درریاضی برعبارت تحریر .

ونیز از کتب اواست کتاب عقاید امامیه‌وتعلیقات برتفسیرقاضی بیضاوی ورساله‌یی درتحقیقات آیهٔ غاردرسال هزارازهجرت‌نوشته‌و کتاب مجالس‌المؤمنین و کتاب‌احقاق‌الحق دررد بر کتاب ابطال‌الباطل که فضل‌بن روزبهان اصفهانی دررد بر کتاب نهج‌الحق علامه قدس‌سره‌نوشته است‌و کتاب صوارم المهرقه در جواب صواعق المحرقةابن حجر و کتاب مصائب‌النواصب ورسالة فی نجاسة‌الماءالقلیل بالملاقات و حاشیه برشرح مختصر عضدی و مجموعهٔ مثل‌الکشکول .

ودر مرآة‌المحققین مذکوراست که قاضی شرحی برشش دفترمثنوی مولوی معنوی نوشته واز کتاب روضات‌الجنات در ضمن ترجمهٔ شیخ ابراهیم قطیفی چنین مستفاد میشود که سید نعمةالله حلی و سید شریف‌الدین والد ماجد قاضی سید نورالله از تلامذهٔ شیخ ابراهیم بن حسن‌الوراق بوده‌اند .

ودیگرآنکه قاضی راپسری‌بوده‌نام پدر خود راکه شریف‌الدین بود بوی نهاده و از شاگردان بزرگوار شیخ ابراهیم قطیفی‌است درمنقول ومعقول و در اجازه‌یی که بوی داده ثنای بلیغ او را نموده از آنجمله در آن اجازه میگوید اوقاتیکه سید شریف‌الدین نزد من اشتغال بتحصیل داشت من ازافادات اوبیشترمستفید بودم تا اوازمن و تاریخ این اجازه نامه یازدهم ماه جمادی‌الاولی‌سال نهصد وچهل وچهاراست ودرآن اجازه تحقیقات مفیده درعلم درایت ورجال بسیاراست .

راقم گویدبسیارمستبعد است که پسرقاضی ازشیخ ابراهیم قطیفی مجازباشد زیراکه شیخ ابراهیم معاصر محقق کرکی است ووی چنانچه دراحوال شهید ثانی معلوم شد سال نهصد وچهل مرحوم شده وقاضی نورالله معاصرشیخ بهائی هست واودرسال هزاروسی و

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

یك یاسی فوت شده و از قراین معلوم میشود تاآن‌حدود قاضی شهید نشده بوده و ممکن است که پدرقاضی صاحب آن اجازه بوده است و چون اسم جدو پسر زاده یکیست موجب اشتباه شده والله اعلم .

درکیفیت‌شهادت‌سید نورالله شوشتری و تسمیهٔوی بشهیدثالث

وکیفیت شهادت آنجناب چنانکه بعضی نوشته‌اند آنست که درمعبر وبرسرراه اوبعضی نواصب کمین کرده چون فرصت یافتند او را گرفتند وبرهنه نمودند وبا شاخه‌های درخت پرخار اینقدر بربدن آن سید ابرارزدند که اعضای اوازهم جدا شد وجان بجان‌آفرین تسلیم نمود وباین جهت برآنجناب اطلاق شهید ثالث مینمایند چنانکه شهاب‌الدین عبدالله پسرمولانا محمودبن‌سعیدشوشتری‌را که ازافاضل فقهاء خراسان بود در اوایل شاه عباس ماضی درفتنهٔ عبدالله خان ازبك وقتل وغارت مشهدگرفتار وببخارا بردند ودرآنجا کشتند وبعد جسد اورا به‌آتش‌سوزانیدند ولهذا اورا نیزشهید ثالث گفته‌اند .

و ازشیخ حسین‌بن عبدالصمد والد ماجد شیخناالبهائی نقل شده که باصطلاح ایشان محمدبن‌المکی‌العاملی بشهید اول موصوف است و شیخ علی بن عبدالعالی بشهید ثانی و شیخ زین‌الدین العاملی بشهید ثالث و باین بیان باید گفت که شهید رابع مولا عبدالله شوشتریست وشهید خامس قاضی نورالله شوشتریست .

راقم گوید جمعی از سادات و علماء عالی درجات بعز شهادت بواسطهٔ مذهب نایل شدند وازآنها جزشهید اول و ثانی درالسنه و کتب مصنفه بوصف اول و ثانی متعارف نیست وگویا ازخواص این دوبوده وسایرین را مطلقاً شهید مینویسند دیگربقید ثالث و رابع معهود نیست و الا بتقدیر و تقریر شیخ حسین بن عبدالصمد لازم است که صاحب روضةالواعظین را شهید اول گویند ومحمدبن مکی شهید اول را ثانی و هلم جرا و همچنین‌درسایرالقاب مانند محقق‌اول وثانی وصدوق .

واما وجه انتساب قاضی وسایراین سادات بمرعشی میگویند بواسطهٔ جدآنهااست که ملقب بمرعش است چنانکه درمجلس پنجم نسب ضیاءالدین نورالله الحسینی المرعشی را که شمرده میگوید علی بن حمزة بن علی المرعش بن عبدالله تا آنجا که نسب بحضرت علیه‌السلام میرسد .

ونیز در جلد چهاردهم از مجلس هشتم میفرماید سلسلهٔ نسب سادات مرعشیه را تا بآنجا که سید حسن‌بن سید علی المرعش بن‌سید عبدالله تا بسید سجاد علیه‌السلام میرساند ومرعش درلغة عرب کبوتر بلند پرواز راگویند چنانکه در صحاح جوهریست والمرعش جنس من‌الحمام وهی‌التی تخلق و بعضهم یضم میمه وباین مناسبت است که‌شهر مرعش‌را مرعش گفته‌اند چونکه دربلندی اتفاق افتاده ودردامن کوه .

در مراصدالاطلاع میگوید مرعش بفتح میم وسکون راء وفتح عین مهملتین وشین

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

معجمه شهریست درثغورشام وبلاد روم وهارون‌الرشید اورا احداث نموده وازبرای اودو سوراست ودروسط آن قلعه ایست که او را حصن مروانی گویند چونکه مروان حمار بنا نموده وازبرای آن باروئیست که اورا هارونیه نامند .

وجوهری درصحاح گفته ومرعش بلد فی‌الثغورمن کورالجزیره .

و در بستان السیاحة مذکور است مرعش شهریست دلکش از شهرهای شام و از جندقنسرین وبلده‌ایست بغایت دلنشین آنکه گفته ازجزیرهٔ موصل محض غلط است .

ودیگری نوشته نام قلعه‌ایست میان ارمنیه ودیار بکر این هم از جهتی غلط محض است واماآنکه قریب بولایت ارمنیه است صحیح .

واما کلمات آن جناب در بزرگواری اصحاب رستگاری بیرون‌از شمار است همانا عنوان مجلس ششم مجالس وی برای طالب رشادکافیست‌راقم درابتدای مطلب سوم ذکر نموده به‌آنجا مراجعه نمایند .

وجناب سید بزرگوار ازمشایخ سلسلهٔ نوربخشیه‌در شماراست ودر سلسلهٔ نوربخشیه مذکورگردد بعونه وتوفیقه .

ترجمهٔ مولاناالعلامة شیخناالبهائی قدس‌سره

وازجملهٔ کسانی که در زمرهٔ صوفیهٔ صافیه از فحول محققین واصول مجتهدین است ونظماً ونثراً بالعربیه و الفارسیه تعریض وترغیب بدان طریقهٔ مرتضویه فرموده بلکه ازمشایخ‌سلسلهٔ علیه است چنانچه‌درشجرهٔ نعمة اللهیه مذکورگرددالامام‌العلامة ومولاناالفهامةاعلم المدققین وشیخ مشایخ المحدثین فقیه‌الاسلام و المسلمین رئیس الحکماء والمتکلمین تاج العارفین و منهاج الـواصلین شیخنا بهاء الملة والحق والدین محمد بن العلامة الشیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد بن محمد الحارثی الهمدانی العاملی الجبعی

میلاد شریف آن خلاصهٔ امجاد چنانچه درلؤلؤه میگوید بعلبك روزپنجشنبهٔ هفدهم ماه محرم سال نهصد وپنجاه سه بوده .

ودر امل الامل از کتاب سلافة العصر فی محاسن‌اعیان العصر مرحوم‌میرزا سیدعلی خان مذکور است که پدر بزرگوارش چون از بعلبك بصوب مملکت ایـران توجه نمود شیخ طفل بود ودر دامن خود او را تربیت فرمود وبحد رشد درآن دیاررسید ودر خدمت پدر ارجمند وفضلای دانشمند تحصیل فنون عقلیه ونقلیه‌مینمود وچون تکمیل‌یافت بمنصب نبیل شیخ الاسلامی نایل گردید وتفویض امور شرعیه بوی محول بود و چون روزگاری برآن حال گذرانید بعد ازآن مناصب اعراض و از مراتب اعتباریهٔ اعراض صرف نظر فرموده ودرعروةالوثقای فقرچنگ زده وبطلب‌جواهر حقایق انسانی قدم‌زده آهنگ‌حجاز نمود وپس از طواف خانه وزیارت مدینه مدت سی سال به سیاحت مشغول‌بود وپیوسته با ارباب فضل‌وکمال واصحاب وجد وحال از هر شهر ودیار مجتمع وفیض یاب می بود .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

چون قلم پر کار یکپا در شریعت استوار پای دیگر سیر هفتاد و دو ملت مینمود

وبعد از یك قرن که سیر آفاقی وانفسی را بپایان آورد عود ببلاد ایران فرمود ودر آنجامتوطن شد وباران رحمت فضلش عالم گیر گردید وبه تصنیف وتألیف اشتغال ورزید الی آخر ما قال وسید بزرگوار عزالدین حسین بن سید حیدر کرکی عاملی که ازاجلهٔ تلامذهٔ شیخ است در بعضی اجازات خود شمهٔ حال استاد اهل رشاد را بیان نموده مضمونش آنکه شیخ ما طاب ثراه افضل اهل زمان خود بوده بلکه در معرفت بعض علوم متفرد ووحیداست که نه ازاهل زمان او ونه پیش ازاو گمان نمیکنم ازعلماء فریقین کشف آنرا نموده باشند وبسیار میل بتصوف داشت ودرمباحثه منصف بود ومن مدت چهل سال درحضر و سفر به خدمتش مشرف بودم وآنجناب بامن محبت وصداقتی بی اندازه میفرمود و هنگامیکه در خدمت ایشان برای زیارت ائمهٔ عراق (ع) مسافرت نمودم دربغداد وکاظمین وعسکریین وحایرحسینی ونجف اشرف نزد ایشان خواندم بسیاری احادیث راواجازه داد مرا درآن اماکن جمیع کتب حدیث وفقه وتفسیروغیرآنهارا وهمچنین درسفری که نواب اعلی یعنی شاه عباس صفوی رحمه الله بقصدزیارت حضرت رضاازاصفهان پیاده وپای برهنه میرفت وشیخ در موکب شاه بود مشرف بودم ودرآن آستان ملایك پاسبان نزد شیخ خواندم تفسیر سورهٔ فاتحه را ازتفسیرخودش که مسما است بعروةالوثقی و دو شرحی که نوشته است بر دعای صباح ودعای هلال از صحیفهٔ سجادیه (ع) بعد ازآن درخدمت وی رفتم بهرات که سابقاً جناب او وپدربزرگوارش در آنجا شیخ الاسلام بودند و از آنجا مراجعت بمشهد مقدس نمودیم وبطرف اصفهان متوجه شدیم وازجمله چیزیکه درعنفوان جوانی خدمت شیخ درس خواندم الفیهٔ ابن مالك بود درعلم نحو بعد ازآن رسایل متعدده ازتصانیف والد ماجدش ومختصرالنافع وپاره یی از کتاب شرایع الاسلام و کتاب ارشادالاذهان و قدری از کتاب قواعدالاحکام با جماعتی از مؤمنین و خواندم نزدش رسالهٔ اثنی عشریات ثلاث را که از تصنیفات او بود وشرح چهل حدیث که نیز ازمصنفات آنجنابست و این شرح چهل حدیث بامداد والتماس من بود ونهایت نیکوئی وغایت جودت دارد مثل اویافت نمیشودوخواندم خدمتش مجلدات اول از کتاب تهذیب الاخبار وهمچنین مجلد اول از کتاب کافی ثقة الاسلام محمدبن یعقوب کلینی وهمچنین مجلد اول از کتاب من لایحضره الفقیه وبیشتر کتاب استبصار مگر کمتری ازآخرآن قرائة وسماعاً وخلاصة الاقوال فی معرفة الرجال و درایهٔ والد او ودرایه که ازمؤلفات اوست واورامانند مقدمه یی از برای کتاب حبل المتین قرارداده وخواندم خدمتش کتاب حبل المتین را آنچه تصنیف فرموده بود از وی و چهل حدیث شهید را و حدیث مسلسل بالقمنی الخبز والجبن ویك لقمه ازآن بمن مرحمت فرمود وخواندم نزدوی رسالهٔ تهذیب البیان وفوائدالصمدیه راکه هردو ازمصنفات اواست درنحو .

و وفات آنجناب دراصفهان شهرشوال سال هزاروسی واقع شد هنگام مراجعت ما

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اززیارت بیت‌الله ونقل نمودند او را بمشهد رضا (ع) در آنجا درخانهٔ خودش که نزدیك حضرت میباشد دفن کردند وقبره هناك مشهوریزوره‌الخاصة والعامه .

اسامی کتب شیخ‌است بعد ازآن شروع نموده درذکر اسمهای کتب مصنفهٔ آن‌بزرگوار کتاب خلاصة الحساب ، کتاب حبل المتین فی‌احکام احکام‌الدین در این کتاب جمع نموده است احادیث صحاح وحسان وموثق را وشرح نموده است آنچه از این‌اخبارمحتاج بیان وتفسیراست ورفع تنافی آنچه بین‌آن‌احادیث است برحسب ظاهریك مجلداست وتا کتاب طهارت وصلوة بیشترننوشته وکتاب مشرق‌الشمسین واکسیر السعادتین درین کتاب ذکراحادیث صحاح و حسان است لاغیر و اشاره نموده بسوی بعض بیانات و تفسیر آیات که مناسب این احادیث است از آنچه استنباط احکام شرعیه از آنها میشود به‌نحو ایجاز واختصار .

وکتاب فوائدالصمدیه وتهذیب‌البیان هردو درعلم نحو است .

و کتاب زبده در اصول فقه و شرح دعای صباح و شرح دعای رؤیت هلال از صحیفهٔ سجادیه .

ورساله‌یی دراستحباب سوره ووجوب‌آن‌دررد بعضی ازمعاصرین .

و اثنا عشریات خمس درطهارت وصلوة وزکوة وصوم وحج .

وکتاب جامع عباسی تاآخرحج بزبان فارسی .

ورساله درقصر نمازدراماکن اربعه وشرح‌برائنا عشریهٔ شیخ حسن پسرشهیدثانی قدس روحهما وحواشی برکتاب مختلف‌الشیعه .

کتاب مفتاح‌الفلاح درعمل روز وشب .

وکتاب کشکول‌درفنون‌متفرقه وحواشی برقواعدشیخ‌شهید وکتاب‌شرح اربعین‌حدیثا ورساله درمباحث کروکتاب سوانح سفرحجاز وحواشی برتفسیربیضاوی ناتمام و بهترین حواشی است که براو نوشته‌اند وکتاب تشریح‌الافلاك وحواشی آن وکتاب دراسطرلاب کبیر بالعربیه وکتاب دراسطرلاب بزبان فارسی وغیرازاینها تألیف دارد .

وشیخ ازپدرعالیقدرش روایت مینماید قرائة وسماعاً واجازة درهرچیز که اجازه در وی مدخلیت دارد ازجمیع علوم عقلیه ونقلیه سیما کتب حدیث وتفسیروفقه ازطرق فریقین وپدرش ازشهید ثانی طاب ثراه و درکتاب امل‌الامل بعد از ترجمهٔ نام نامی و ذکر اسم گرامی حضرت شیخ‌الاسلامی باین‌کلمات وصف او را نموده حاله فی‌الفقه والعلم والفضل والتحقیق والتدقیق وجلالة‌القدروعظم‌الشأن وحسن‌التصنیف ورشاقة‌العبارة وجمع‌المحاسن اظهرمن ان یذکروفضائله اکثرمن ان تحصر وکان ماهراً متبحراً کاملا شاعراً ادیباًمنشیاً عدیم‌النظیر فی زمانه فی‌الفقه والحدیث والمعانی والبیان والریاضی و غیرها بعد از آن شروع درذکرنامهای کتب آنجناب نمود وچون جملهٔ‌ازاسم آن کتب‌آنفاً مذکورشدآنچه

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اضافه گفته است درامل ذکر مینماید تا تکرار نباشد .

کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن جز تفسیر سورهٔ حمد دیده نشده .

حاشیه بر شرح عضدی بر مختصر الاصول و لغز الزبده رسالة فی المواریث و رسالة فی الدرایة ورسالة فی ذبایح اهل الکتاب و کتاب المخلاة کتاب و بحر الحساب و کتاب توضیح المقاصد فیما اتفق فی ایام السنة وحاشیهٔ فقهیه ناتمام است وجواب مسائل شیخ صالح جزایری بیست ودو مسئله وجواب مسائل ثلاثه وجواب مسائل مدنیات وشرح الفرائض النصیریه للمحقق الطوسی ناتمام است ورساله در نسبت اعظم جبال نسبت بقطر کرهٔ ارض وتفسیر مسمابعین الحیوة وشرح صحیفه مسمی بحدائق الصالحین وحاشیه برمطول ناتمام است ورسالة القبله وحواشی کشاف وحاشیهٔ خلاصه دررجال ورساله دراینکه انوار تمام کواکب از آفتاب است ورساله درحل اشکال فلك عطارد وقمر و رساله در احکام سجود بجهت تلاوت و شرح شرح الرومی علی الملخص وحواشی زبده و حواشی شرح تذکره و غیر از آنچه مذکور شد از رسائل و جواب مسائل .

بعد از آن میگوید وازبرای شیخ شعر بسیار نیکو است درعربی وفارسی و پسرمن محمد رضا جمع نموده دیوان لطیف خوبیست و مرحوم سید مصطفی تفریشی در کتاب نقد الرجال ذکر آن حمیده خصال را نموده فقال جلیل القدر عظیم المنزله رفیع الشأن کثیر الحفظ ما رأیت بکثرة علومه ووفور فضله وعلو رتبته فی کل فنون الاسلام کمن له فن واحد له کتب نفیسة جیدة انتهی .

درطعن سید جزایری بر سید مرتضی علم الهدی و شیخ بهائی

و مرحوم سید نعمة الله جزایری شوشتری در کتاب مقامات بنحو تعرض وقدح آورده که مرحوم سید مرتضی علم الهدی روزی سواره بطرفی میگذشت وچون بقبر ابی اسحق صابی رسید پیاده شد از جهت تعظیم وتوقیر علم او وحال آنکه این مرد بردین صابئه مرده بود واین تعظیم وتکریم معلوم نیست محذور نباشد قال الله تعالی **یوادون من حادالله** وازاین قبیل مسامحه برشیخ بهاء الدین محمد بسیار نمود چنانکه بسیاری ازصوفیهٔ اغویا وملاحدهٔ اشقیا را درجمله مؤلفات ومنظومات خود تعظیم وتجلیل نموده وازاین جهت است که هرطایفه از طوایف مسلمانان شیخ بهائی را بخودشان منسوب مینمایند چنانکه شیخ عمر ازعلماء بصره میگفت که بهاء الدین محمد از اهل سنت و جماعت است مگر اینکه ازسلطان رافضه تقیه مینموده وهمچنین ملاحده وصوفیه و عشاق هریك را شنیدم که میگفتند او ازما است وازاینجهت است که شیخ ما ابقاه الله یعنی آخوند ملامحمد باقر مجلسی رحمه الله عیب برشیخ میگرفت بامثال این بیانات وصاحب اؤلؤ میگوید شیخ بهائی دردار السلطنهٔ اصفهان رئیس وشیخ الاسلام بود و درنزد شاه عباس منزلت بلند داشت و کتاب جامع عباسی را برای وی تصنیف نمود و آنجناب را طعن زده اند بجهت تصوف چنانچه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

دیده میشود از بعضی کلمات واشعاراو وحق‌درجواب آنستکه گفته شود چنانکه‌سیدجزایری گفته که شیخ معاشرت مینمود باهرفرقه وملتی بمقتضای طریقه ودین وملت ایشان چنانچه در این قصیده که در مدح قائم گفته است همین مطلب را صریح بنظم در آورده قال قدس سره :

وانی امرؤلایدرك الدهر غایتی ولاتصل‌الایدی الی‌سیراغواری
اخالط ابناء الزمان بمقتضی عقولهم کیلا یفوهوا بانکاری
و اظهر انی مثلهم تستفزنی صروف‌اللیالی باختلاء و امرار

راقم‌گوید آنچه جواب‌ازطعن درتصوف شیخ گفتهٔ اثبات تصوف ویرا نموده‌چنانکه ظاهراست مضمون این اشعارومأخوذ ازمثنوی معنوی مولوی است :

من بهر جمعیتی نالان شدم جفت‌بد حالان وخوشحالان شدم
هر کسی ازظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

ومولانا عرفی شیرازی گفته است :

چنان بانیك وبدسر کن که بعدازمردنت‌عرفی
مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند

و حضرت مولی‌الموالی (ع) در مقام اندرز به‌نوردیدهٔ خود فرموده حسین اذا کنت فی بلدة غریباً فعاشر بآدابها .

وفی نهج‌البلاغة قال علیه‌السلام خالطوا‌الناس‌مخالطة ان متم معها بکوا علیکم و ان عشتم حنوا الیکم .

ونیز درلؤلؤه میگوید وطعن زده‌است برشیخ بزرگوار بعض‌مشایخ معاصرین‌مایعنی شیخ محدث عبدالله بن صالح البحرانی باینکه از برای شیخ بعض اعتقادات ضعیفه بوده است مثل اینکه گفته است که هر گاه مکلف بذل جهد نمود در تحصیل دلیل پس بحثی براو نیست هر گاه مخطی دراعتقاد باشد ومخلد در آتش نیست اگرچه مخالف اهل حق باشد واین قول واعتقاد که شیخ برآن‌بوده باطل است‌قطعاً زیرا که بنابراین لازم میآید که علمای اهل ضلال ورؤسای کفارمخلد نباشند درآتش بعدازآن صاحب لؤلؤه میگوید دربن سخن شیخ صالح که بربهائی اعتراض نموده نظر است زیرا که ممکن است اینکه بگوید مسلم نداریم علماء ضلال بذل‌جهد درطلب حق نموده‌باشند تا بآخرآنچه گفته‌است.

حکایت خنزیریکه بر دندان او نقش جلاله بود

و ازجمله حکایاتی که شیخ بزرگوار درحواشی خود برفقیه‌مرقوم فرموده بمناسبت مسألهٔ نجاست اجزاء حیوان نجس‌العین مثل‌خوك بیابانی که مشهور بر آنند آنچه از اجزاء وی که روح در آن حلول‌نموده مثل مو وپشم نیز نجس است وسید مرتضی علم‌الهدی قائل بطهارت مالا تحل فیه‌الحیوة میباشد .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

میفرماید شاه زمان ما یعنی شاه عباس اول خلدالله ملکه و اجری فی بحارالتأیید فلکه روزی درشکارگاه بخوك بسیار بزرگی که طولانی بود دندانهای وی واز دهانش بیرون بود برخورد و بشمشیر او را ضربتی زد که دو پاره گشت بعد از آن فرمود که دندانهای او را بکشند و بحضور بیاورند وقتیکه ملاحظه نمودند دیدند لفظ جلاله بخط واضحی برآن مکتوب بود بقلم قدرت ازبرای ما وشاه وهر کس که در شکارگاه بود از لشکریان نهایت تعجب حاصل گردید پس چون شاه ادام‌الله نصره بمن نشان داد و فرمود که چگونه جمع میشود با آنکه خنزیر نجس است من بحضورش عرض کردم که سید مرتضی قائل بطهارت مالا تحله‌الحیوة من نجس‌العین است و این مؤید کلام اواست طاب ثراه ودندان از چیزهائیست که روح در آن حلول ننموده‌است. یکی از اطباء حضور در محضراشرف حاضربود گفت شیخ‌الرئیس‌درقانون تصریح نموده باینکه بعضی‌ازاستخوانها از برای اوحیات میباشد ودندان ازآنجمله است من درجواب اوگفتم کلام ابن سینانزدما رواجی ندارد بعد ازآنچه علمای ما نقل ازائمهٔ ما نموده‌اند ازاینکه دندان هم مثل ناخن و مو و شاخ مما لا تحله الحیوة است پس آنشخص طبیب سرجنبانید و گردن گردانید و اظهار اشمئزاز نمود ازگفتهٔ من‌ازجهت تعظیم وی مرابن سینا را .

پس برای کسرسورت استعظام‌اوگفتم به‌آن‌طبیب که مرا درینمقام بحثی است باابن سینا که گریز ومخلص ندارد واوآنستکه خود ابن سینا دراین کلامی که تو از وی نقل نمودی مناقض کلام خود است بواسطهٔ اینکه در بحث امراض دندان از قانون میگوید بدانکه دندان بتحقیق ازجملهٔ استخوانهائیست که ازبرای آن حس است ودربحث تشریح دندان میگوید از برای استخوانها حسی نیست البته مگردندان .

بیان نقض و اثبات تناقض آنکه عبارت اول نص است در اینکه از برای بعض استخوانهای غیر ازدندان هم حس است واین عبارت موجبهٔ جزئیه است ودر عبارت دوم میگوید هیچ استخوانی حس ندارد مگر دندان واین سالبهٔ کلیه است واین دوعبارت عین تناقض است .

پس آن شخص طبیب سرخود را بزیرافکند وگفت باید عبارت قانون را دوباره ببینم گفتم هزار مرتبهٔ دیگر ببین .

راقم گوید مقصود شیخ در محضر سلطان و جواب از وی بنحو اجمال است که فرموده شاه عباس را جوابی فی‌الجمله داده باشد والا اصل سخن شاه عباس وارد نیست زیرا که لفظ جلاله وآیات قرآن وامثال ذلك برحسب تشریع و تکلیف آنست که دست بی وضو یانجس ملاقات ننماید واماتکوینیات‌را تکلیف نیست یعنی این نحوازتکلیف .

وسخن مرحوم سید مرتضی وبعضی که قائل بطهارت مالا تحل فیه‌الحیوة از حیوان نجس‌العین شده‌اند جواب ازاین نمیشود زیراکه بازهم لعاب دهن خنزیر و رطوبت زبان

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اومتصل وملتقی است با اسم جلاله مگر آنکه فرض شود که دندان خوك بسیاربلند بوده که ازدهان آن بحدی بیرون آمده که لعاب دهان ورطوبت زبان باونمیرسیده .

وعجب است از اشکال نمودن شاه عباس و حال آنکه معروف بذوق است خداوند میفرماید **ونحن اقرب الیه من حبل الورید** آیاحقیقت اوسبحانه بالاتراست که باو متصل است یانقش الف ولام وها که حاکی ازاواست .

دل هر ذره راکه بشکافی آفتابیش در میان بینی

یامن تجلی فی کل شیء وفیئی اللهم انی اسئلك برحمتك التی وسعت کل شیء و بنور وجهك الذی اضاء له کل شیء .

واما بیان مسألهٔ استان وعظام ومالا تحل فیه الحیوة باید بمظان آنها رجوع نمود و ازمقصود دورمیشویم .

و ازجمله حکایات که درمحضر شاه عباس میان شیخ ومیرمحمد باقر بن میرشمس الدین محمدالحسینی الاسترابادی الشهیر بداماد واقع شده آنست که روزی شاه عباس اول سوار شده بود برای تفرج ونظر بعلقه یی که باسید وشیخ داشت آن دو بزرگوار را درموکب خود امر بسواری فرمود وسید عظیم الجثه ومتبدن بود وشیخ نحیف وضعیف ولاغر اندام بود اسب سید عقب مانده واسب شیخ پیش ازهمه رفته درجولان وبازی بود شاه نزد سید آمد وفرمود نظرنما بسوی شیخ که درپیش رومیرود وبا اسب خود بازی میکندودرمیان مردم باوقار وسکینة حرکت نمیکند مثل جناب شما . سیدفرمود ای پادشاه بدرستیکه اسب شیخ ازشدت ضعف و خرسندی که مثل جناب شیخ براو سوار است عنان طاقت از دست داده در وجد وسماع است . پس ازشنیدن این سخن ازسید بنزد شیخ آمد وفرمود یا شیخ نگاهی به پشت سرانداز وببین که سنگینی بدن سید اسب را درتعب انداخته وشخص عالم باید مثل شما مرتاض وخفیف الجثه باشد . شیخ جواب داد که ای پادشاه اینکه دیده میشود که اسب بمشقت تمام حرکت مینماید ازجهت حمل وی است علم راکه کوه باهمه توانائی وصلابت ناتوان واست درتحملش بارعلم را عاجزوزبون .

چون پادشاه این نحوالفت وصفای خاطرازآن دوبزرگوارمشاهده نمود که کمتری میان دوعالم معاصر دیده میشود ازاسب پیاده شد وسجدهٔ شکربجای آورد وصورت بخاك نهاد وخدایرا ازاین نعمت که بوی ارزانی فرموده بود ستایش نمود .

و از کسانیکه ترجمهٔ آنجناب راذکر نموده مولانا محمد تقی مجلسی است که از افاضل تلامذهٔ شیخ است واحوال آنجناب بزودی مذکور گردد خلاصه مولانا درشرح عربی خود که بر کتاب من لا یحضره الفقیه نوشته دراول آنجا ذکر مشایخ خود را که مینماید بعد ازتصریح باسم شیخ ومدح جماعتی ازپدرانش وبودن او ازاولاد حارث همدانی میگوید وهو شیخنا و استادنا و من استفدنا منه بل کان الوالدالمعظم کان شیخ الطایفة فی زمانه

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

جلیل‌القدر عظیم‌الشأن کثیرالحفظ مارأیت بکثرة علومه و وفور فضله و علومرتبته احدا الی ان قال ومات فی‌شوال سنة۱۰۳۰ ثلثین بعدالالف‌الهجریة فی‌اصبهان ونقل‌الی‌المشهد الرضوی ودفن فی داره جنب‌الروضة المقدسة والان یزارهناك و کان عمره بضعاً وثمانین سنة اما واحداً اواثنین فانی سئلت عن عمره رضی‌الله عنه فقال ثمانون اوانقص بواحدة ثم توفی بعده بسنتین وسمع قبل وفاته بستة اشهر صوتاً من قبر بابا رکن‌الدین رضی‌الله عنه و کنت قریباً منه فنظر الینا فقال سمعتم ذلك‌الصوت فقلنا لا فاشتغل بالبکاء والتضرع والتوجه الی الاخرة و بعد المبالغة العظیمة قال انه اخبرت باستعداد الموت و بعد ذلك بستة اشهر تقریباً توفی رحمه‌الله وتشرفت بالصلوة علیه مع جمیع‌الطلبه والفضلاء و کثیر من‌الناس یقربون من خمسین الفاً انتهی .

وقال بعضهم فی تاریخ وفات‌الشیخ بالنظم :

بدرالعراقین خفی ضوئه ونیرالشام و شمس‌الحجاز
اردت تاریخاً فلم اهتد له فالهمت قل‌الشیخ فاز

وهذا ینقص‌مما ذکرانفاً بسنة

وآنچه بفارسی گفته‌اند تمام است :

بی سروپا گشت شرع وافسر فضل اوفتاد .

ذکر معارف تلامیذ آن‌جناب

و از تلامذهٔ آنجناب علاوه بر اشخاصیکه ضمناً مذکور شد یکی فاضل جواد بغدادی است و بر کتب استاد خود شروح مفیده دارد مثل شرح خلاصة‌الحساب .

ودیگری سید ماجد بحرانیست .

ومولانا محمد محسن مشهور بفیض کاشانیست چنانکه دراول وافی‌خوداشاره نموده .

وسید رفیع‌الدین محمد بن‌حیدرالحسینی نائینی است .

ومولانا شریف‌الدین محمد روی دشتی است .

و مولانا خلیل قزوینی است .

ومولانا محمد باقر سبزواریست .

ومولانا محمد صالح مازندرانی است .

والشیخ زین‌الدین بن‌الشیخ محمدبن‌الشیخ حسن بن‌الشهیدالثانی .

ومولی‌اباالحسن علی‌المشهور بالمولی حسینعلی بن مولانا عبدالله‌الشوشتری .

شیخ روایة مولانا محمد تقی‌المجلسی .

والشیخ محمدبن علی‌العاملی کما قال فی کتاب‌الامل قرء هوعلی‌الشیخ‌البهائی .

و دیگری نظام‌الدین صاحب کتاب نظام‌الاقوال فی احوال‌الرجال و بعضی برآن رفته‌اند که نظام بن‌حسین‌ساوجی که بیست باب جامع عباسی‌را بعد ازوفات شیخ تمام نموده

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بامرشاه عباس اول همان نظام‌الدین صاحب رجال است .

واز جملهٔ تلامذهٔ شیخ است مولا مظفرالدین علی ورسالهٔ مخصوصه دراحوال شیخ نوشته و دیگری شیخ محمودبن حسام‌الدین جزائریست که شیخ فخرالدین طریحی نجفی صاحب کتاب مجمع‌البحرین ازوی روایت مینماید .

ودیگر شیخ زین‌الدین علی بن سلیمان بن درویش بن خاتم‌القدمی البحرانی است و غیرازآنچه مذکور شد اشخاص بسیار بوده‌اندکه بطول می‌انجامد ذکرهریك .

ذکرقصیدهٔ مسماة بوسیلة الفوز والامان فی مدح صاحب‌الزمان و کلام شارح آن

و شیخ بزرگوار را در مدح ائمهٔ ابرار قصاید بیشمار است و از آنجمله قصیدهٔ رائیه دارند موسومه بوسیلةالفوز والامان فی مدح صاحب‌الزمان (ع) مطلع آن این است .

سری البرق من نحد فجدد تذکاری
عهوداً بخروی والعذیب و ذی قار

و شیخ احمدبن‌علی‌الشهیر بالمنینی شرحی لطیف برآن نوشته و ترجمهٔ جناب ناظم را دراول شرح متعرض گردیده و چون مشتمل بر بسیار مطالب است بعین عباراته والفاظه نقل مینماید بعد ازتمجیدات وتوقیرات از ناظم میگوید :

ولیعلم ان هذه‌القصیدة فی مدح ناظمها للمهدی الموعودبه فی‌الاحادیث انه یخرج فی آخرالزمان فیملاءالارض قسطاً وعدلاکما ملئت ظلماً وجوراً وسماه صاحب‌الزمان‌لانه اذا اظهر ظهوراً تاماً ملك الدنیا بحذافیرها ولا یبقی لاحد نقض ولا ابرام الی نزول عیسی علیه‌السلام وهو من اشراط‌الساعةالعظام والامارات القریبةالتی یعقبها قیام‌الساعة و اسمه محمد علی‌المشهور وقیل احمد وابوه عبدالله فقد ورد بل‌صح عنه صلی‌الله علیه وآله وسلم انه قال (ص) یواطی اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابی وقدوردت احادیث کثیرة تدل علی خروجه آخرالزمان وانه من عترة رسول‌الله (ص) قال‌السید محمدالبرزنجی‌المدنی‌فی کتابه‌الاشاعة ان احادیث‌المهدی بلغت حدالتواترالمعنوی فلا معنی لانکارها و من ثم ورد من کذب بالدجال فقد کفرو من کذب بالمهدی فقد کفررواه ابو بکرالاسکاف فی فوائد الاخبار وابوالقاسم‌السهیلی فی شرح‌السیره انتهی .

و قدورد فی بعض‌الاحادیث انه یملك‌الدنیا باجمعهاشرقها وغربها کماملکها سلیمان و ذوالقرنین وینزل عیسی علیه‌السلام فی مدة‌المهدی (ع) ویقتدی عیسی به فی صلوةواحد وهی‌صلوة‌الصبح ببیت‌المقدس والذی علیه‌اهل‌السنة ان مولده وخروجه یکون‌فی‌آخرالزمان و یبایعه الناس و هو ابن اربعین اودونها و مولده المدینة و مبایعته بمکة بین الرکن والمقام و ذهبت‌الامامیة و منهم‌الناظم الی انه محمد بن‌الحسن‌العسکری احدالائمة الاثنی عشر باصطلاحهم الذین اثبتوا لهم‌العصمة فی اعتقادهم وانه مختف بسرداب بسرمن رأی الی‌ان یأتی او ان ظهوره ویتأولون الحدیث السابق الذی فیه یواطئی ای یوافق اسمه

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اسمی واسم ابیه اسم ابی بتأویلات فاسدة منها ان ابی تصحیف من الرواة وانما الصواب فیه و اسم ابیه اسم ابنی یعنی الحسن رضی الله عنه لیطابق معتقدهم الفاسد انه محمد بن الحسن العسکری وهذا باطل ایضاً بان محمد بن الحسن المذکور توفی فی حیوة والده واخذ میراث والده عمه الجعفر و وفاة الحسن العسکری لسبع خلون من ذی الحجة سنة اثنتین و ثمانین و ثلثمائة کما ذکره ابن خلکان .

و هذه القصیدة قالها ناظمها رحمه الله متخلصاً الی مدیح المهدی المذکور یحرضه و یحثه علی الخروج علی زعم الشیعة انه موجود فی زمنه و ان یطلع علیه بعض خواص شیعته وربما کان یطمع فی وصول مدحته الیه وهذا من التخیلات الفاسدة والاوهام الفارغة اجازنا الله تعالی منها ولنذکر ترجمة الناظم تتمیماً للفائدة فنقول هو محمد بن حسین بن عبدالصمد الملقب ببهاء الدین الحارثی العاملی الهمدانی صاحب التصانیف والتحقیقات وهو احق من کل حقیق بذکر اخباره و نشر مزایاه و اتحاف العالم بفضائله و بدائعه و کان امة مستقلة فی الاخذ باطراف العلوم والتضلع من دقایق الفنون و ما اظن ان الزمان سمح بمثله ولاجاد بنده و بالجملة فلم تتشنف الاسماع باعجب من اخباره .

وقد ذکره الشهاب فی کتابیه وبالغ فی الثناء علیه .

وذکره السید بن معصوم و قال ولد ببعلبك عند غروب الشمس یوم الاربعاء لثلاثة بقین من ذی الحجة سنة ثلاث وخمسین وتسعمائة و انتقل به ابوه الی بلاد العجم واخذ عن والده وغیره من الجهابذ کالعلامة عبدالله الیزدی حتی اذعن له کل مناظر ومنابذ فلما اشتد کاهله وصفت له من العلم مناهله ولی بها مشیخة الاسلام ثم رغب فی الفقر والسیاحة و استهب من مهاب التوفیق ریاحه فترك المناصب ومال لما هو لحاله مناسب فحج بیت الله الحرام وزار النبی(ع) ثم اخذ فی السیاحة فساح ثلثین سنة واجتمع فی اثناء ذلك بکثیر من اهل الفضل ثم عاد و قطن بارض العجم وهناك همی غیث فضله وانسجم فالف و صنف وقرط المسامع وشنف و قصدته علماء تلك الامصار واتفقت علی فضله اسماعهم والابصار وغالت تلك الدولة فی قیمته واستمطرت غیث الفضل من دیمته فوضعته علی مفرقها تاجا واطلعته فی مشرقها سراجاً وهاجاً و تبسمت به دولة سلطانها شاه عباس و استنارت بشموس رأیه عند اعتکار حنادس الباس فکان لایفارقه سفراً ولاحضراً ولایعدل عنه سماعا ولانظرا لاخلاق لومزج بها البحر لعذب طعماً وآراء لو کحلت بها الجفون لم یلف اعمی وشیم هی فی المکارم غرر و اوضاح و کرم بارق جوده لشائمه لامع وضاح تنفجر ینابیع السماح من نواله و یضحك ربیع الافضال من بکاء عیون اماله وکانت له دار مشیدة البناء رحبة الفناء یلجأ الیها الایتام والارامل و یغدو علیها الراجی والامل فکم مهد بها وضع و کم طفل بها ارضع و هو یقوم بنفقتهم بکرة وعشیاً و یوسعهم من جاهه جناباً مغشیاً مع تمسك من التقی بالعروة الوثقی وایثار للاخرة علی الدنیا والاخرة خیر وابقی ولم یزل انفاً من الانحیاش الی السلطان راغباً فی الغربة عن الاوطان

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

یؤمل العود الی السیاحة ویرجو الاقلاع عن تلك الساحة فلم یقدرله حتی وافاه حمامه وترنم علی افنان الجنان حمامه وقد اطال ابو المعالی الطالوی فی الثناء علیه .

و کذلك البدیعی و نص عبارة الطالوی فی حقه ولد بقزوین فانظره مع قول ابن معصوم ببعلبك و اخذ من علماء تلك الدایرة خرج من بلده وتنقلت به الاسفار الی ان وصل الی اصبهان فوصل خبره الی سلطانها شاه عباس فطلبه لرأسته العلماء فولها و عظم قدره وارتفع شأنه الا انه لم یکن علی مذهب الشاه فی زندقته لانتشار صیته فی سداد رأیه الا انه غالی فی حب آل البیت .

و الف المؤلفات الجلیلة منها التفسیر المسمی بعروة الوثقی والصراط المستقیم و التفسیر المسمی بعین الحیوة والتفسیر المسمی بالحبل المتین فی مزایا القرآن المبین و مشرق الشمسین و شرح الاربعین و الجامع العباسی فارسی و مفتاح الفلاح والزبدة فی الاصول والتهذیب فی النحو والملخص فی الهیئة والرسالة الهلالیة والاثنی عشریات و خلاصة الحساب والمخلاة و تشریح الافلاك والرسالة الاسطرلابیة و حواشی الکشاف و حواشی البیضاوی و حاشیة علی خلاصة الرجال و درایة الحدیث والفوائد الصمدیة فی علم العربیه وغیر ذلك من الرسائل المختصرة والفوائد المحررة قال ثم خرج سائحاً فجاب البلاد و دخل المصر و الف بها کتاباً سماه الکشکول جمع فیه کل نادرة من علوم شتی قلت و قد رأیته وطالعته مرتین مرة بالروم ومرة بمکة ونقلت منه اشیاء غریبة .

و کان یجمع مدة اقامته بمصر بالاستاد محمد بن ابی الحسن البکری و کان الاستاد یبالغ فی تعظیمه فقال له مرة یا مولانا انا درویش فقیر کیف تعظمنی هذا التعظیم قال شممت منك رائحة الفضل وامتدح الاستاد بقصیدته المشهورة التی مطلعها

یا مصر سقیاً لك من جنة قطوفها یانعة دانیة

ثم قدم القدس و حکی الرضی بن ابی اللطف المقدسی قال ورد علینا من مصر رجل من مهابته محترمة فنزل من بیت المقدس بفناء الحرم علیه سیماء الصلاح وقد اتسم بلباس السیاح و قد تجنب الناس وانس بالوحشة دون الاینا س و کان یألف من الحرم فناء المسجد الاقصی ولم یسند احد مدة الاقامة الیه نقصاً فالقی فی روعی انه من کبار العلماء الاعاظم فما زلت لخاطره اتقرب ولا لما یرضیه اتجنب فاذا هو ممن یرحل الیه للاخذ منه و تشد له الرحال للروایة عنه یسمی بهاء الدین محمد الهمدانی الحارثی فسألته عند ذلك القراءة فی بعض العلوم فقال بشرط ان یکون ذلك مکتوماً وقرأت علیه شیئاً من الهیئة والهندسة ثم صار الی الشام قاصداً بلاد العجم قلت وقد خفی عنی امره واستعجم قلت ولما ورد دمشق نزل بمحلة الغراب عند بعض تجارها الکبار و اجتمع به الحافظ الحسین الکربلائی القزوینی والتبریزی نزیل دمشق صاحب الروضات الذی صنفه فی مزارات تبریز فاستنشدته شیئاً من شعره .

وکثیراً ما سمعت انه یطلب الاجتماع بالحسن البورینی فاحضره له التاجر الذی کان

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عنده بدعوة وتأنق فى الضياقة ودعا غالب فضلاء محلته .

فلما حضر البورينى المجلس راى فيه صاحب الترجمة بهيئة السياح وهو فى صدر المجلس والجماعة محدقون به وهم متأدبون غاية التأدب فعجب البورينى وكان لا يعرفه ولم يسمع به فلم يعبأ به و نحاه عن مجلسه وجلس غير ملتفت اليه و شرع على عادته فى بث دقائقه و معارفه الى ان صلوا العشاء ثم جلسوا فابتدر البهائى فى نقل بعض المناسبات واخذ فى الابحاث فاورد بحثاً فى التفسير عويصا فتكلم عليه بعبارة سهلة فهمها الجماعة كلهم .

ثم دقق فى التعبير حتى لم يبق يفهم ما يقول الا البورينى ثم اغمض فى العبارة فبقى الجماعة كلهم والبورينى معهم صموتاً جموداً لا يدرون ما يقول غير انهم يسمعون تراكيب و اعتراضات واجوبة تأخذ بالالباب .

فعندها نهض البورينى واقفاً على قدميه فقال ان كان و لابد فانت البهاء الحارثى اذلا احد فى هذه المثابة الا ذلك واعتنقا واخذا بعد ذلك فى ايراد انفس ما يحفظان .

و سئل البهاء من البورينى كتمان امره و افترقا تلك الليلة ثم لم يقم البهاء فاقلع الى حلب .

وذكر الشيخ ابو الوفاء العرضى فى ترجمته قال قدم مستخفيا فى زمن السلطان مراد بن سليم مغيراً صورته بصورة رجل درويش فحضر درس الوالد الشيخ عمرو هو لا يظهر انه طالب علم حتى فرغ من الدرس فسأله عن ادلة تفضيل الصديق على المرتضى فذكر حديث ما طلعت الشمس ولا غربت على احد بعد النبيين افضل من ابى بكر واحاديث مثل ذلك كثيرة فرد عليه ثم اخذ يذكر اشياء كثيرة تقتضى تفضيل المرتضى فشمت الوالد وقال له رافضى شيعى فسبه وسكت .

ثم ان صاحب الترجمة امر بعض تجار العجم ان يصنع وليمة ويجمع فيها بين الوالد وبينه فاتخذ التاجر وليمة و دعاهما فاخبره ان هذا هو الملا بهاء الدين عالم بلاد العجم فقال للوالد شتمتمونا فقال ما علمت انك الملا بهاء الدين ولكن ايراد مثل هذا الكلام بحضور العوام لا يليق ثم قال انا سنى احب الصحابه ولكن كيف افعل سلطاننا شيعى ويقتل العالم السنى .

ولما سمع بقدومه اهل جبل بنى عاملة تواردوا عليه افواجاً فخاف ان يظهر امره فخرج من حلب وسياق كلام العرضى يقتضى ان دخوله الى حلب كان بقصد الحج انتهى .

وكانت وفاته لاثنتى عشرة خلون من شوال سنه احدى وثلثين والف باصبهان ونقل قبل دفنه الى طوس فدفن بها فى داره قريباً من الحضرة الرضوية .

وحكى بعض الثقات انه قصد قبيل وفاته زيارة القبور فى جمع من الاخلاء الاكابر فما استقر بهم الجلوس حتى قال لمن معه انى سمعت شيئا فهل منكم من سمعه فانكر واسؤاله استفربوا ما قاله وسألوه عما سمع فاوهم وعمى فى جوابه وابهم ثم رجع الى داره فاغلق

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بابه ولم يلبث ان اهاب به داعى الردى فاجابه والحارثى نسبته الى حرثهمدان قبيلةوجده هوالذى خاطبه اميرالمؤمنين ابوالحسن على بن ابيطالب رضىالله عنه بقوله ياحار همدان ويا حارث تارة بالترخيم واخرى بالتتميم وقصته على التفصيل مذكورة فى كتاب الامالى لابن بابويه انتهى من تاريخ السيد محمد الامين بن محب الدين الدمشقى ملخصاً.

ثم شرع فى شرح القصيده الى ان وصل بهذاالبيت :

اليك البهائى الحقير يزفها كفانية مئاسة القد معطار

قال البهائى منسوب الى الجزؤ الاولمن بهاء الدين لان قياس النسب فىمثله مما لم يتعرف الجزء الاول بالثانى ان ينسب الى الجزء الاول كما فى امرؤا القيس فيقال فى المنسوب اليه امرئى .

اشكال الشارح على الناظم و جواب الراقم عنه

والناظم اتى هنا بالنسب على غير وجهلان بهاء الدينلقب له لالابويه والشيئى لايصح ان يكون منسوباً الى نفسه فلا يصح ان يقال فيمناسمهابوبكر بكرى مالميكنابوهاواحداسلافه مسمى بابى بكر فلعل احداسلافه كان ملقباً ببهاء الدين ايضاً .

ومعنى البيت ان ناظم هذهالقصيدة بهاء الدينيهديهااليك حال كونها كحسناء غنيت بحسنها عن الزينة متبخترة لاعجابهابحسنها كثيرة العطريعبق منها روائح الطيب .

قال الراقم اقول لايخفى ان البهائى تخلصه قدس روحه كالسنائى وليس المراد منه النسبة الى شطرالاول منهاسمهحتى يرد عليه انه لايصبحان يكونالشيء منسوباً الىنفسه .

وممن ذكرترجمة شيخناالبهائىالمولاناالعالم العارفالمؤيد الجامع البارعالمسدد الحاجىمحمد مؤمن بن الحاجى محمد قاسم بنالحاجىمحمدناصر بنالحاجىمحمدالشيرازى المنشأوالمولدوالجزائرىالاصلوالمحمدكان مناعاظمفضلاء زمانالمجلسى له كتبمصنفه و ارقام مؤلفة فى شرح منازل السائرين و ذكر مقامات العارفين و السالكين منها كتابه الموسوم بخزانة الخيال وذكر فيه جماعة من العلماء الاقطاب و انعقد لجناب الشيخ باباً بالخصوص والقاباًكالنصوص فمن جملتهاماهوعين عبارته بهاء الحق وضياؤه وعزالدين و ملائه وافق المجد وسمائه ونجم الشرف وسنائه وشمس الكمال وبدره و روض الجمال و زهره وبحرالفضلوساحله وبرالبر ومراحله وواحدالدهرو وحيده وعماد العصر وعميده و علم العلم وعلامته وراية الفضل وعلامته ومنشأ الفصاحة ومولدها ومصدر البلاغة وموردها وجامع فضل ومجمعها ومنبعالفواضل ومرجعهاومشرق الافادة ومشرعها ومطلع الافاضةو مقطعها وسلطان العلماءوتاج قمتهم وبرهان الفقهاوتتمة ائمتهم وخاتم المجتهدين وزبدتهم وقدوة المحدثين وعمدتهم وصدرالمدرسين واسوتهموكعبة الطالبين وقبلتهم مشهورجميع الافاق وشيخ الشيوخ على الاطلاق كهف الاسلام والمسلمين مروج احكام الدين العالم العامل الكامل الاوحد بهاء الملة والحق والدين محمدبن الشيخ حسين بن عبدالصمد

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الحارثی الهمدانی العاملی عامله الله بلطفه الخفی والجلی الی اخرماقال .

ترجمهٔ مولانا محمد باقر السبزواری قدس روحه

واز جملهٔ فقهاء متصوفه است مولانا المحقق محمد باقربن محمد مؤمن الخراسانی السبزواری متکلم حکیم وفاضل علیم وفقیه اصولی بعد از فوت پدر عالی قدرش از سبزوار بصوب اصفهان حرکت نمود ودرآنجا سکونت فرمـود و در خدمت مشایخ بزرگ که ازآنجمله بهاء الدین محمد عاملی‌ومیر محمد باقر داماد قدس روحهما است وازسید حسین بن حیدر عاملی نیز روایت دارد بتکمیل معقول ومنقول‌پرداخت ودر عهد شاه عباس ثانی صفوی منصب امامت جمعه وجماعت وشیخ الاسلامی بوی مفوض گردید وسید سند ووزیر معتمد علاء الدولة والدنیا والدین حسین بن میرزا رفیع الدین حسینی الملقب بسلطان العلماء وخلیفهٔ سلطان که حواشی بر شرح لمعه ومعالم او از مشاهیر مؤلفات وی است جناب محقق سبزواری را بر امثال واقران اعلی‌مرتبه میدانست .

وبافیض کاشانی کمال مرابطه ومؤالفه داشتند وطریقهٔ موازات متصوفانه سلوك را می پیمودند وباشیخ علی عاملی مناقرات ومناقشات در میانه بود چنانچه در ترجمهٔ کسانی که در ردصوفیه صاحب کتابند شمه‌یی‌ازسخنان‌شیخ‌علی‌درحق‌سبزواری مذکور گردید .

واز مصنفات آنجناب است ذخیرة المعاد فی شرح الارشاد تا آخر کتاب حج قریب بهشتاد هزار بیت می شود .

ودیگر کتاب کفایة الفقه است قریب سی‌هزار بیت است ودر حقیقت تتمهٔ کتاب ذخیره می باشد .

ودیگر دو رساله یکی بعربی ودیگری بفارسی در عینیت نماز جمعه .

ودیگر رسالهٔ فارسی دارند برای مقلدین نامش‌خلافیه است چونکه اشاره بخلافات اصحاب نموده‌اند .

ودیگررساله‌یی‌درتحریم غنا ودرآن‌رساله تفصیل‌قائلند ودیگر رساله‌یی‌درغسل .

ودیگررساله‌یی درتحدید نهارشرعی.

و دیگر کتابی در ادعیه وآداب و اعواذ واحراز و اعمال سنه نامش مفاتیح‌النجاة است باشارهٔ شاه عباس ثانی نوشته ودیگری شرح برزبدةالاصول‌دارند و دیگررساله‌یی بفارسی در آداب ملوك نوشته‌اند نامش روضة الانوار است و دیگر رسالهٔ فارسی در صوم و صلوة .

و ازمشاهیر کبار تلامذهٔ اواست شوهرهمشیرهٔ اومحقق خوانساری‌آقاحسین شارح دروس ومولی محمدالشهیر بسراب وفات آنجناب درسال هزارونود اتفاق افتاده .

وبعضی شعرا تاریخ اورا چنین رقم زده‌اند :

شد شریعت بیسروافتاد ازپا اجتهاد .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ونعش شریفش را ازاصفهان به آستان قدس نشان وروضهٔ رضوان رضوی حمل نمودند و بمالك رضوانش سپردند و مزارفیض آثارش در آنجا معروف و یکی از خانوادهٔ آن مرحوم چندی قبل تعمیر وتجدید بنا نمود .

ترجمه مولانا محمد تقی مجلسی علیه الرحمة

و ازجملهٔ علما که تصوفش ابین من الامس واظهر من الشمس است زبدة الفقهاء والمحدثین واسوة العرفاء والمحققین المولانا الولی محمد تقی بن مقصود علی الاصفهانی المشتهر بالمجلسی است میلاد مبارکش در اصفهان سال هزار وسه بوده و نسبت شریفش از طرف پدر بحافظ ابونعیم اصفهانی منتهی میشود و حافظ مذکور کتابی مسمی بحلیة اصحاب الصفه بترتیب حروف معجم دراحوال اصحاب صفه دارد .

واز طرف مادر بمولا درویش محمد بن الحسن النطنزی میرسد .

و از تلامذهٔ شیخ بهاءالدین وملا عبدالله شوشتریست و اولاد ذکور آنجناب یکی محمد باقر ودیگری عزیزالله ودیگری عبدالله وبنات صالحات فاضلات نیز داشته اند یکی زوجهٔ مولانا محمد صالح مازندرانی است که والدهٔ آقا هادی مترجم کلام الله ودیگری مادر مرحوم آقا محمد باقر بهبهانی است که زوجهٔ محمد اکمل است و دیگری زوجهٔ فاضل محدث مولانا محمد علی استرابادیست .

واز اعقاب صاحب عنوان است العالم العارف الکامل میرزا محمد تقی بن میرزا محمد کاظم بن مولانا عزیزالله بن مولا محمدتقی بن مقصود علی .

ودر امل الامل میگوید مولانا الاجل محمد تقی بن المجلسی کان فاضلا عالماً محققاً متبحراً زاهداً عالماً ثقة متکلماً فقیهاً له کتب منها شرح الصحیفه و حدیقة المتقین فارسیه وشرح من لایحضره الفقیه فارسی و آخر عربی و رسالة فی الرضاع و غیر ذلك و هو من المعاصرین انتهی .

ونیز ازمؤلفات اواست رساله در رد برملا محمد طاهرقمی چنانکه ترجمهٔ او شد و کتاب الرجال وشرح زیارت جامعه جزوشرح زیارات من لایحضر است و شرح حدیث همام فی صفات المؤمن وشرح صحیفهٔ کامله چنانچه ذکرشد بعربی و فارسی ولی ناتمام است و کتاب حدیقة المتقین لاجل عمل المقلدین تاآخرمباحث صیام ونیز رساله یی درحج جزو حدیقه نیست وفی اصحابنا من یجوزالعمل به فی جمیع الزمان لاجل رعایته الاحتیاط فی الفتوی و نیز کتابی دارند درذکرخوابهای عجیبهٔ خود چنانچه بعضی ازآنها مذکورخواهد شد .

ودر تعبیر رؤیا چون یوسف صدیق است چنانچه فرزند وی در مجلد سماء والعالم بحار درطی مباحث رؤیا وحقیقت آن تا بمقام اضغاث واحلام که ناشی ازاغذیهٔ ردیه واخلاط است میگوید روزی مردی بخدمت پدرم آمد در کمال هم وغم و عرض نمود که درشب گذشته خواب دیدم شیری سفید رنگ درگردن اوماری سیاه پیچیده بمن حمله آوردند و

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

خیال کشتن مرا دارند والد فرمود شاید در شب گذشته کشك ورب انار خورده‌یی گفت بلی فرمودند باکی نیست آن دوغذا برتو زورآورشدند .

وصاحب حدائق‌المقربین که شاگرد مولانا محمد باقرمجلسی است میگوید آنجناب درعلوم فقه وتفسیر وحدیث ورجال سرآمد اهل زمان بود ودرزهد وعبادت وپرهیزکاری و ورع وترك دنیاتالی استاد خود شیخ بهائیست ودر مدت عمر اشتغال بریاضت‌ومجاهده وتهذیب اخلاق و عبادت و ترویج احادیث و سعی در قضاء حوائج مؤمنین و هدایت خلق بطریق مستقیم داشت وبسبب صحبت اوجمعی کثیرارشاد وهدایت یافتند .

ودر بعضی از مؤلفات خود نقل میفرماید که سفری زیارت عتبات عالیات برای من حاصل گردید چون بنجف اشرف مشرف شدم زمستان رسید عزم نمودم که مدت سرما در آنجا توقف نمایم ومالی که کرایه کرده بودم رد کردم چون شب شد درعالم واقعه وخیال دیدم حضرت امیر (ع) کمال مهربانی وملاطفت رانسبت بمن می‌فرماید وفرمود بعد ازاین در اینجا توقف منما وبرگرد بولایت خود باصفهان که وجودتودرآنجاانفع ونیکوتراست وچون نهایت اشتیاق درتشرف بخدمت آن حضرت داشتم مبالغهٔ بسیار نمودم که رخصت توقف حاصل نمایم اجازت ورخصت ندادند وفرمودند شاه عباس درین سال فوت میشود وبجای او شاه صفی جلوس مینماید ودربلاد شما فتنهٔ سختی روی خواهد نمود و خداوند تبارك وتعالی اراده نموده که تو درآن نائره دراصفهان باشی وبذل جهد نمائی ازبرای راهنمائی‌خلق وتو اراده‌نموده‌یی که بیایی‌بسوی‌باب‌خدابتنهائی وحضرت باری‌مقدرفرموده آنکه بیایند بسوی باب او ازبرکت راهنمائی توهفتاد هزار نفرپس‌برگرد بسوی‌آنها که لابدمنه است از برای توبازگشت پس من بعد از این واقعه باصفهان معاودت نمودم واز برای بعض خواص مصاحبان خود حکایت کردم و آن دوست عرض واقعه را بخدمت شاه صفی معروض داشت وچندان وقتی نگذشت که خبر رسید که شاه عباس در سفر مازندران مرحوم‌شدوشاه صفی براورنگ‌سلطنت‌بجای‌وی‌جلوس‌نمود واستاد ماموﻻ محمدباقرمجلسی قدس سره از پدر خود کرامات عدیده وامور عجیبه ومنامات غریبه و مرائی صادقه بسیار نقل میفرمود .

وبالجمله احوال آن جناب عجیب وغریب است وازجانب خداوند مؤید ومسدد بود وبیشتر علماء اعلام از تلامذهٔ او هستند مثل آقا حسین خوانساری‌واستادما مولا محمدباقر خلف الصدق او بلکه سایر فضلاءاعیان که بودند پیش ازاین طبقه از شاگردهای او بودند واز خدمتش علم فقه وحدیث وتفسیر تعلیم گرفتند واجازه در روایت تحصیل‌نمودند ودر سال هزاروهفتادبجوار رحمت الهی فایض گردید .

وبعضی در مادهٔ تاریخ وی گفته‌اند :

افسر شرع اوفتاد و بیسر و پاگشت فضل

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

واین مصراع مقلوب همان است که در تاریخ شیخ بهائی نقل شد .
وبعضی چنین گفته‌اند :
مسجد ومنبر از صفا افتاد .
وبعضی چنین انشاد نموده‌اند :
صاحب علم رفت از عالم .
تا باینجا ترجمهٔ عبارت حدائق المقربین تمام شد ومزار فیض‌آثارآن‌قدوهٔ ابراردر اصفهان نزد باب قبلی مسجد جامع عتیق است ومرقد شریفش مقام‌استجابت دعوات وملجاء خلایق است ودرآن بقعه فرزند صاحب بحار ودامادش مولی صالح مازندرانی و جمعی از خانواده‌اش غنوده‌اند .

وصاحب لؤلؤة البحرین در طی ترجمهٔ ولد آن جناب و شمارهٔ مشایخ او میگوید ومنهم والدة محمد تقی بن مقصود علی وکان فاضلا محدثاًورعاً ثقة ونسب الی‌التصوف کما اشتهر بین جملة ممن یقول بهذا القول الاان ابنه‌المتقدم ذکره قد نزهه عن ذلك فی بعض رسائله وظنی انها رسالة الاعتقادات او شرح رسالة والده فی المقادیر فقال و ایاك ان تظن‌بالوالد انه من‌الصوفیة وانما کان‌یظهرانه منهم‌لاجل التوصل‌الی ردهم‌من اعتقاداتهم الباطله الی آخر ما قال .

در تأویل تصوف مجلسی بتکلم

ومرحوم آقا محمد علی کرمانشاهانی در رسالهٔ خیراتیه که مقصود از تألیف آن رد بر صوفیه است میفرماید و حال مفضال محقق ماهر آخوند ملا محمد باقر مجلسی درآخر کتاب عقایدش باین مضمون فرموده که بپرهیزید ازآنکه گمان بدکنی درشأن والد علامه یعنی جد امجد فاضل متقی آخوند ملامحمد تقی مجلسی‌اینکه اواز جملهٔ صوفیه بوده یاآنکه اعتقادبخوبی مسالك ومذاهب ایشان داشته حاشا که چنین باشد و چگونه چنین میبود و حال آنکه او آشناترین اهل عصر خود بود باخبار اهل بیت اطهار وعالمترین ایشان بود بآنها بلکه مسلکش زهد وورع وتقوی بود ودرابتداء امر اسم تصوف را برخود نهاد تا صوفیان به اورغبت کنند وازاو وحشت‌ننمایند وباین‌وسیله آنهارا هدایت کندواز اقوال فاسده واعمال مبتدعه برگرداند وباین تقریب جمع کثیر ازایشان را هدایت نمود بمجادلات‌حسنه‌وچون‌در آخر عمر دید که این مصلحت چندان فایده ندارد وبکارنمی‌آید وبلند شد علمهای‌ضلالت وطغیان وغالب شدند لشکرهای شیطان دانست که ایشان‌صریحاً دشمنان خدایند تبری‌نمود از ایشان واظهار کفر ایشان فرمود ومن داناترم باعتقاد پدرم وخطوط اودراین باب نزد من بسیار است تمام شد کلام آخوند تا اینجا عبارت خیراتیه بود .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

پیش ازوقوع زیرا که اوممتنع عادیست ولیکن غرض من از ذکر نمودن آن ارشاد اخوان فی‌الله میباشد وقانون ریاضت صمت وسکوت از غیرضروریات بلکه ازغیر ذکرالله وترك نمودن مستلذات ازمطاعم ومشارب وملابس ومناکح و منازل وامثال اینها وکناره نمودن ازغیر اولیاءالله وترك نمودن خواب بسیار ودوام ذکر با مراقبه‌وتجربه نموده‌اند قوم‌ذکر یاحی یا قیوم یامن‌لااله‌الاانت ومن‌تجربه نموده‌ام نیزلیکن‌اکثرذکرمن یاالله بودبااخراج غیرخدای تعالی ازقلب متوجه بجناب الهی تعالی وعمدهٔ این‌شرایط ذکر با مراقبه است و بواقی مثل ذکر نیست ومداومت بدین نحویك اربعین سبب ازبرای اینکه بگشاید خدا بر قلب اوانوارحکمت ومعرفت ومحبت را پس ترقی‌مینماید بمقام فناء فی‌الله وبقاء بالله‌چنانچه مقدم شد اخبار متواتره دراین مطلب و چونکه این طریق اقرب طرق بقرب خدا میباشد معارضهٔ نفس وشیاطین ظاهره و باطنه در او بسیار شدید زیرا که هرگاه مشغول شوند همگی مردم بطلب نمودن علوم شیاطین با اومعارضه نمینمایند چه غالب درطلب کردن‌علوم حب مال وجاه وعزت است نزد خلایق پس امداد میکنند آنها را شیاطین اماهرگاه بوده باشد غرض ازطلب علم رضای خدایتعالی حاصل میشود معارضات پس مادام که حاصل‌نشده است سزاواراست اینکه تدبرنماید که درمهلت دادن شیاطین غرضی هست .

ومن‌مدت چهل سال است که مشغول بهدایت مردمم واتفاق نیفتاده است که دیده‌باشم احدی باین طریق سلوك وعبادت نموده باشد نیست این مگرازجهت‌عزت ونفاست اوودر هدایات عامه ونشرعلوم دینیه هدایت نموده‌ام زیاده ازصد هزارنفس را .

واتفاق افتاده که درایام ریاضت بخدمت جناب پیغمبر(ص) رسیدم و سؤال نمودم از اواقرب طرق بسوی خدای سبحانه فرمودند که آنچیزیست که تومیدانی و انسان بمجرد قول دروغ گوئی که میگوید میدانم کیمیا را مصروف میسازد اموال و اوقات خود را در او وبا اینکه میداند که اگر راست‌گوبود احتیاج باظهار نداشت بلکه ظاهرنمیساخت هر چندکه مقتول میشد به‌اشدعذاب وبا وجود این صرف مینماید اموال خودرا باحتمال اوو آنچه را من میگویم عین‌آیات خدا واخبارسید مرسلین‌وائمهٔ مهتدین هادین است‌وتصدیق نموده است اورا حکمای ظاهری‌مثل ابوعلی‌سینا دراشارات خود درنمط تاسع پس‌باکی نیست اینکه مصروف سازی اوقات خودرا چهل روز درعبادات با اینکه مکلف میباشی‌در جمیع عمرخودت باین لکن با تضرع وابتهال باشد بجناب اودرحصول این مطلب نه‌بقصد امتحان‌بلکه بقصدعبادت‌نمودن‌از برای خدایتعالی‌چنانچه‌فرموده است‌جناب‌پیغمبراکرم(ص) من اخلص لله اربعین صباحاً فتح‌الله ینابیع‌الحکمة من قلبه علی لسانه **والحمدلله الذی هدانا لهذا و ماکنا لنهتدی لولا ان هدیناالله** وروایت کرده شده است از سید ساجدین(ع)بانزده مناجات سزاواراست سالک راکه مداومت‌نماید به‌آنها ومشهوراست میانه مردم‌تابمرتبهٔ که کم‌است اینکه بوده کسی‌صاحب خط ویافت نشود نزد اومجموع‌اینها

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بمحض تأیید جناب الهی وتوسل بسیدالمرسلین وائمهٔ طاهرین میباشد .

ونیز درهمین شرح مستطاب در ابتدای شرح زیارت جامعهٔ کبیره فرموده است که دیدم تقریر نمودن امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام را باین زیارت و تحسین نمودن او مرا باین زیارت و چونکه‌توفیق داد مرا خدایتعالی ازجهت زیارت امیرالمؤمنین (ع) و شروع نمودم درحوالی روضهٔ مقدسه درمجاهدات وگشود خدایتعالی برمن ببرکت مولای ما ابواب مکاشفات که متحمل نمیتواند شد او را عقول ضعیفه دیدم در این عالم و اگر بخواهی بگویم میانهٔ نوم و یقظه زمانیکه بودم در رواق عمران‌نشسته اینکه درسرمن ـ رأی میباشم ودیدم‌مشهدآن‌دوامام رادرنهایت ارتفاع وزینت‌ودیدم برقبرایشان لباس‌سبزی از لباسهای بهشت زیرا که ندیده بودم مثل او در دنیا ودیدم مولای خود و مولای سایر خلق‌را صاحب عصروزمان (ع)نشسته وپشت اوبرقبروروی اومقابل درروضه .

پس چونکه اورا دیدم شروع‌نمودم درقرائت این زیارت‌بصدای مرتفعی مثل‌مداحها چونکه تمام نمودم فرمود آنجناب که خوب است زیارت تو عرض نمودم مولای من روح من‌فدای توباد زیارت جدتومیباشد واشاره بقبرنمودم فرمودند بلی داخل شوچونکه‌داخل شدم ایستادم نزدیك بدرپس فرمود پیش بیا عرض کردم مولای من میترسم که کافر شوم بترك ادب فرمود باکی نیست هرگاه بوده باشد باذن ما .

پس پیش رفتم اندکی وبودم ترسان وبا رعشه پس فرمود پیش بیا پیش بیاتاآنکه گردیدم نزدیك باو فرمودند بنشین عرض کردم میترسم ازمولای خود فرمود مترس پس چونکه نشستم نشستن عبد ذلیل درحضور مولای جلیل فرمود استراحت نما وبنشین‌مربع زیرا که تعب کشیده‌یی وپیاده وپابرهنه بوده‌یی .

وحاصل‌اینکه واقع شدازآنحضرت نسبت بعبد خود الطاف عظیمه ومکالمات‌لطیفه که ممکن نیست شمردن آنها وفراموش شده اکثرآنها پس بیدار شدم ازاین رؤیا وهم رسید درهمان روزاسباب زیارت سر من رأی بعدازآنکه مدتی بود که راه ها مسدود بود درمدت طویله بجهت حصول موانع عظیمه وآنهامرتفع شد بفضل خدا و میسرشد زیارت عسکرین (ع) با پیادگی وپابرهنگی‌چنانچه فرموده بود حضرت صاحب‌العصر(ع) وبودم شب در روضهٔ مقدسه وزیارت مینمودم مکررباین زیارت و ظاهر شد برای من در روضه کرامات عجیبه بلکه معجزات غریبه که طول بهم میرساند ذکرآنها .

ونیز درشرح فارسی‌آن کتاب مستطاب درباب نیت نماز که درحدیث حسن کالصحیح ازحضرت صادق (ع) منقول است که عبادت کنندگان را عبادت برسه قسم است :

طایفه‌یی‌عبادت الهی میکنند ازترس عذاب واین عبادت‌بمنزلهٔ عبادت بندگان است که ازترس آقا خدمت میکنند .

وطایفه‌یی عبادت‌الهی‌رامیکنند بواسطهٔ ثواب واین‌عبادت‌بمنزلهٔ‌خدمت‌مزدوران‌است.

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وجمعی عبادت الهی را میکنند ازجهت محبت الهی واین عبادت آزادان است و این عبادت بهترین عبادتها است .

وبطرق متکثره ازیونس بن ظبیان منقول است که حضرت صادق (ع) فرمودند که مردان عبادت الهی را برسه وجه میکنند :

طایفه یی ازجهت رغبت درثواب اومیکنندواین عبادت حریصان وطامعان است .

و جماعتی عبادت میکنند ازجهت خوف عذاب و عقاب و این عبادت غلامان و کنیزان است .

ولیکن من عبادت اومیکنم بمحض دوستی او واین عبادت بزرگواران است واین راه راه ایمنی است چنانکه حق سبحانه و تعالی درشأن ایشان فرموده است که ایشان از فزع روزقیامت ایمنانند .

ودیگر فرموده است که اگرشما حق تعالی را دوست میدارید متابعت من کنیدیعنی ازجهت دوستی اوتا حق سبحانه شما را دوست دارد وگناهان شما را بیامرزد پس کسیکه خدا را دوست دارد خداوند عالمیان اورا دوست دارد وهر که را خدا دوست دارد از جملهٔ ایمنان است ازعذاب او .

ودر اخبار بسیار ازحضرت امیرالمؤمنین (ع) وارد است که در مناجات خود چنین مناجات میکرده است خداوندا ترا از جهت بهشت عبادت نکرده‌ام وازترس دوزخ بندگی نکرده‌ام بلکه ازجهت محبت عبادت کرده‌ام ودر اخبار بسیارچنین است که آن حضرت بعد از هردو فرمودند که تراسزاوارعبادت یافتم عبادت ترا نمودم وجدتك اهلاللعبادةفعبدتك.

ودوقسم اول هم علی الظاهر صحیح باشد ولیکن کامل نباشد و هیچ شك نیست در اینکه چنین عبادات سبب قرب نمیشود وقرب الهی عبارت است ازارتباط بنده بجناب اوو این نیزچند معنی دارد یکی آنکه بنده را ارتباط ازمطلب دنیوی یا اخروی باشد واین نیزبسابق برمیگردد .

ودیگرآنکه چون لذتی بالاترازاین نمیباشدکه بنده انیس و جلیس خداوند باشد ازاین جهت عبادت میکند واین نیز معلول است چون مراد نفس مطلوب است و همچنین اگرعبادت الهی راازجهت دوستی حق سبحانه کند که اصل محبت الهی سبب محبوبیت الهی است واین نیزلذتش باضعاف مضاعف ازآن بالاتراست اما اگرعبادت ازجهت حصول محبت یا محبوبیت باشدازآن جهة حق سبحانه دوست میدارد این راوظاهراً عبادت معصومین باشد .

ومرتبهٔ دیگرآنست که عظمت الهی را دانسته ومیداند که چنین خداوند را بندگی کردن سزاواراست چنانکه در کلمات حضرت امیر(ع) و دعاهای آنحضرت بسیار واقع شده است من عبادت تو می کنم چون تو سزاوار عبادتی ولیکن عبادت حباً لله و اهله له مرتبهٔ نیست که هرکس تواند چنین عبادت کردن بلکه تا عاشق نشود یا عارف نشود

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بنحوی که سابقاً گذشت که من‌عرف‌الله وعظمته منع فاه من‌الکلام بمرتبهٔ اخلاص فایز نمی گردد وترجمهٔ این حدیث آنستکه هر کس‌خدا را شناخت وعظمت الهی دردل اوجلوه گر شد منع میکند زبان خود را از مالایعنی‌چون همیشه خداوند با عظمت حاضر و ناظراست درحضور چنین خداوند کجا رواست که یاد غیراو درخاطر گذراند یا برزبان جاری شود وهمچنین شکم خودرا بازمیدارد ازخوردنیها وهمیشه خود را درتعب میدارد بروزهٔ روز وعبادت شب بلکه تعب نیست درآن مرتبه بلکه نهایت لذت دارد و نه ازجهت لذت نفس میکند بلکه محبت الهی همهٔ لذات جسمانی وروحانی اورا محو کرده است وسوخته است وفانی فی‌الله شده است .

و چون مبتدی را ممتنع است این نیت‌کردن بلکه نیت اختیاری نیست مطلقا و مقدمات آن اختیاری است زیرا که نیت معنی است که داعی بر فعل است و هر حالتی که دارد آن حالت او را بر فعل وا میدارد پس اگر خوف عذاب بر او غالب باشد نمیتواند نیت ثواب کردن‌وبرعکس وهم‌چنین اگرقبول خلایق‌منظورنفس‌او باشد ودر برابر ایشان عبادت می کند اگر هزارسعی کندکه نیت را ازجهت‌خوف الهی بجا آورد نمیتواند بلی برزبان میتواند گذرانیدن و در خاطر میتوان آوردن اما اینها نیت نیست پس اگر مبتدی خواهدکه نیتش صحیح باشد می‌بایدکه ترك مألوفات و مستلذات جسمانی بکندو خود را بعبادت و طاعات واوراد واذکار بدارد با مراقبه همیشه خود را منظور خداوند داند .

و جمعی از ارباب قلوب تلقین مریدان می کرده اند این ذکر راکه الله حاضری و وناظری و بفارسی معنیش این است که خدا حاضراست مرا یعنی علم‌اواحاطه کرده است مراوهمیشه نظر تربیت بسوی من‌دارد چون‌رب‌العالمین است .

و برمبتدی خصوص عوام بسیار مشکل است که ایشان تصورنکنند خدارابصورتی و مکانی بلکه همینکه متوجه ذکر و فکر میشود قوت واهمه همانساعت خدا میسازد و صورتی از جهة او قرار می‌دهد و مکانی‌جهت او مقرر می‌سازد در عرش یا تصورمیکنند که از قبیل هوا احاطه کرده است باو و هرچه تصور کند حق‌سبحانه نه‌چنان است حتی‌آن که اگرتصور کندلامکان یاچنین تصور کندکه جای خاص ندارد وگاهی درآسمان‌است و گاهی در زمین است غلط است تصور نفس ناطقه که عین اوست نمی‌تواند کردن چگونه تصور خداوندخود می‌تواند کردن و با این‌حال همیشه بذکرالهی مشغول باشد وازاهل‌دنیا عزلتی‌لختیارکندکه نفس اوبا ایشان الفت نگیرد چنانکه‌محققان گفته اند که :

صحبت وجوع‌وسهروعزلت وذکر بدوام تا تمامان جهان را بکندکار تمام

وهرگاه مدتی مداومت براینها بقانون شرع مبین کندبموجب فرموده‌الهی که **الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا**

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

چنانکه ترجمه‌اش اینست که آن‌جماعتیکه مجاهده می کنند بانفس وهوا و شیطان هرآینه البته هدایت خواهیم کرد ایشان را براههای قرب خود و حصول این معنی‌ازقبیل ممتنعات نیست بسهولت حاصل می‌توان کرد .

اما ترك مألوفات مشکل است مگر جمعی راکه حق سبحانه هدایت کند بلکه‌خود ایشان را براه خود ببرد پس چون حق‌سبحانه و تعالی فرموده است که بندهٔ من تقرب می‌جوید بنوافل تابمرتبه یی که محبوب من‌می‌شود .

وآیهٔ **یحبهم‌ویحبونه** و احادیث بسیار دلالت می کندکه چون محبوب الهی‌شدند خاصیت محبت‌اقتضا می کند که ایشان را عاشق کند وکسی که بگوید عشق الهی‌محال‌است زیراکه عشق تعلق بصورت خوب می گیرد و حق سبحانه را صورت نیست پس چگونه عشق ممکن باشد .

جوابش این‌است که اکثر مردم عاشق‌دنیا اند ودنیا صورتی ندارد چنانچه‌حقتعالی فرموده است که زین‌للناس حب الشهوات الایة یعنی شیطان زینت می‌دهد از جهت‌آدمیان دوستی شهوتها را از زنان وفرزندان ذکور و قنطره‌های نقره و طلا یعنی کیسه هـای پر زر .

و خلاف بسیاری هست در معنای قنطار وهمه باین بر می گردد که بسیار دوست می‌دارد ودیگر اسب های با زینت وچهارپایان ومزارع وامثال اینهاازززینتهای‌زندگانی دنیا و هیچ شك نیست که اکثر مردمان عاشق زر بسیارند و عاشق صورت زر نیستند و عاشقند که در زیر زمین باشند نبینند .

وهمچنین جمعی از شیعیان عاشق حضرت امیر می‌شوند وهیچکس‌عاشق صورت‌آن حضرت نمی‌شود بلکه جمعی فی نفسه محبت دارند و بعضی باعتبار کمالات آن حضرت و بعضی‌جهت افعال‌آن حضرت که‌نسبت باو خواهد فرمود از شفاعت و حضور در وقت‌مردن وحشر و نشروخلاص گردانیدن‌از آتش و رسانیدن به بهشت

واما آنچه حق سبحانه فرموده است **فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به** در معنای‌او وجوه بسیار گفته اند :

یك‌وجه آنست که چون سالك بریاضت و مجاهدات نفس خود راکه بمنزلهٔ آیینهٔ جهان نما است وزنگهای تعلقات درآن آئینه نشسته آنرا سیاه گردانیده ریاضات‌باآداب وقوانین آن زنگها را زدودآئینه روشن میشود وبسبب ذکر بسیار او را بجناب اقدس الهی ربطی بهم می رسد پس منعکس میشود درآن آئینه انوار الهی و بسببه آن روح شنوا وبینا میشود وبه‌آن شنوائی میفهمد مخاطبات‌الهی راکه درقرآن و احادیث مذکور است وبه‌آن بینائی مطالعه می کند در کتاب الهی که عالم آفاق وانفس است و می ریزد بردل اوانوارحقایق ومعارف الهی وزبانش به اوگویا میشود وبقوت‌الهی میکند هرچه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

را می کند .

مجملا آیات واحادیث دراین باب زیاده از حد حصر است ودرهرجا اشعاری ببعضی ازآنها میشود وآنکه‌دراحادیث صحیحه‌وارد شده است که حق سبحانه وتعالی تمام‌میکند فرائض را بنوافل آنچه این شکسته را بخاطر می رسد والله یعلم اینست که چون ظاهر است که غرض الهی از جمیع تکالیف قرب بندگانست بجناب اقدس او وسبب آنکه‌جمع کثیر همیشه عبادت می کنند واصلا ایشان را قرب حاصل نمی شود آنستکه طبیعت بشری بهانه جوست همینکه شنیدند که در نماز حضورقلب‌در کار نیست چون‌فقها آنرانشمرده‌اند از جملهٔ واجبات‌بلکه اکثر در تحت مستحبات‌نیزذکر نکرده‌اند آنراعذر خود کرده‌اندو آیات واحادیث‌متواتره راهیچ نظر نکرده‌اند که‌حقتعالی فرموده‌است **فدافلح المؤمنون الذینهم فی صلوتهم خاشعون** که ترجمه اش اینست که رستگاری یافتند مؤمنان که در نمازخود خاشعند وخشوع بدون حضور قلب محال است .

حضرت‌سید المرسلین (ص)فرموده که نمازی نیست‌بی حضور قلب درا ادیث‌صحیحه وحسنه وارد شده است که نماز آن مقدار مقبول است که دل باخدا باشد اگر در ثلث نماز باخدا هست همان ثلث را حساب می کنند اگر عشر عشر وچون اکثر بنی‌آدم باشغال دنیوی گرفتارند وبسیار مشکل است که ازاول نماز تاآخر نمازبیاد حق توانند بودبلکه تجربه کرده‌ایم که اگر در مقام مراقبه باشد واین غم داشته باشد شاید ثلثی ازنماز با یاد الهی تواند بود بنابراین حضرت سیدالمرسلین (ص) دو برابر فرایض نوافل را مقرر فرموده که درآنجا اگر نیز سعی نماید ثلثی بایاد خدا باشدکه آن بمقدار دو ثلثی است که ازنماز بی حضورقلب‌بوده‌است به تفضل الهی نمازی تمام میشود ولیکن‌اکثرعالمیان در فریضه متوجه حق سبحانه نمی شوند در نافله چه احتمال دارد که متوجه شوند بنابر این درمرتبهٔ اول مانده‌اند واصلاغم خود ندارندکه اگردر سابق تقصیری شده باشد بعد ازاین نکنند شایدکه تلافی مافات بشود ولکن با خود قرار داده‌اند که نماز همین است وقرائت را درست بایدکرد واگر العیاذ بالله قرائت رادرست کرده باشندهمگی دراظهار آن می کوشند وبسیار باشدکه جمعی درآن‌نکوشیده باشند ودرحضور قلب کوشیده باشند وبرتقدیری که تقصیر درآن کرده باشند دوست دوست خود را عذاب نخواهد کرد بلکه هردو می بایدکه جمیع شرایط ظاهری باشد یا باطنی .

ونیز در ترجمهٔ این دعا روایت شده است از حضرت امام محمد باقر که درتعقیب هرنماز باید خوانده شود ودعا اینست اللهم اهدنی من‌عندك وافض علی من‌فضلك وانشر علی من رحمتك وانزل علی من برکاتك .

گفته است که خداوندا هدایت کن مرا ازنزد خود بهدایات خاصه که بداری مرا به‌آن راهی که محبوب ترین راهها است نزد تو وفایض گردان برمن از فضل‌خود ازانوار

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مکاشفات ومشاهدات هرچند قابلیت آنرا ندارم وبهن گردان برمن از رحمت خود که هر عضوی از اعضای من صرف شود در راهی که محبوب‌تست که تاشکرآن بجاآورده شود از رحمتهای خاصهٔ تو و نازل گردان برمن از رحمت خود که هر عضوی از اعضای من از برکات نعمتهای دنیوی تا آنکه بخاطر جمع متوجه جناب قدس تو توانم شد مرتبهٔ اول مرتبهٔ محبت است ودوم مرتبهٔ معرفت وسیم لوازم آن ازواردات قدسیه وچهارم فناء فی الله وبقاء الله با سیم مرتبهٔ فنااست وچهارم بقاء مجملا این دعاشامل جمیع کمالات وخیراتست وجامعترین دعا هااست واعظم وسائل قرب‌است هرگاه ازروی حضور قلب وتضرع وزاری خوانده شود وازجهت این دعا عددی مقرر نساخته‌اند وظاهرش آنستکه یکمرتبه کافیست واظهر اینست که بقدر قوت وقدرت مقرر فرموده باشند وآنچه مقرراست نزد ارباب دعا از مشایخ عدد جمل را اعتبار میکنند و آن چهار هـزار وهشتصد است تقریباً وپنجهزار مرتبه در شبانه روزی بزودی میرساند بجمیع مطالب خلاصه آنکه آن جناب در شرح عربی وفارسی من لایحضره الفقیه وشرح فهرست رجال او چندان مطالب حقیقت تصوف را ذکر فرموده که مجال انکار برای احدی نیست و هرکس شرح عربی را بدقت و نظر بصیرت مطالعه نماید بفواید عظیمه فایز میگردد ودراین مقام بذکر یکی از منامات آن جناب که بمنزلهٔ وحی است ختم می نمائیم .

در شرح عربی من لایحضر نزد ترجمهٔ شیخ خود بهاء الدین عاملی قدس روحه که ترجمه‌اش اینست می فرماید بعد از تمجید شیخ خود و شهارهٔ بعضی کتب مصنفهٔ اواین که این شرح نیزاز فواید شیخ است زیرا که درخواب خدمت شیخ رسیدم بمن فرمودچرا مشغول نمیشوی بشرح احادیث اهل بیت معصومین جواب گفتم اهل اینکار شما هستید و شأن شما میباشد فرمود زمان ماگذشت ومشغول شو باین امر وترك نما مباحثات را یك سال تا اینکه تمام شود این شرح وبعدازاین خواب درخاطر من بود این مطلب وچون امر عظیمی بود جرأت نکردم اقدام نمایم تا آنکه مرا مرضی سخت عارض شد وصیت نمودم وبدعا وتضرع بحق مشغول گردیدم ومسألت نمودم از پروردگار که مرا بیامرزد وروح مرا بگیرد ودراین حال مرا پینکی وخوابی در ربود در آن عالم دیدم دو سید جوانان بهشت(ع) پیش روی من نشسته‌اند وسیدسجاد (ع) بالای سرمن است واظهارداشتند که آمده‌ایم برای شفا دادن توو سید سجاد می فرماید طلب مرگ مکن که بدرستیکه وجود تو انفع است وازاین پینکی به‌هوش آمدم ودرد من زایل شده بود وعرق صحت سایل گردید .

پس از آن باز مرا خواب ربود دیدم جناب خاتم النبیین (ص) در اطاق من ایستاده‌اند خواستم پای مبارکش ببوسم نگذاشت پس شروع نمودم در خواندن مدایح اوباین مضامین بدرستیکه توآن چنان بزرگواری که بجهت وجود توآفرید خداوند کونین را وتورا متخلق باخلاق کمالیه گردانید و تورا بعلوم خود و قادر بقدرت خود فرمود و

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بسیار ازاین مدایح معروض داشتم آنجناب تبسم مینمود و میفرمود چنین است بعد ازآن عرض کردم ای‌فرستادهٔ خدا راهنمائی بنما مرابنزدیك‌ترین راهها بخدا . رسول‌اکرم(ص) فرمود تو میدانی‌آنرا عرض‌کردم بچه چیز سزاوار است عمل‌نمایم و مراد من اشتغال به ریاضات بود ازبرای وصول بحق یا بآنچه امرفرماید پیغمبر اکرم (ص) فرمود اعمل بما کنت تعمل بجا بیارآنچه راکه بجا میآوردی ودراین گفتگو بودم که رسول خدا فرمود علی وفاطمه (ع) بعیادت تو آمده‌اند پس مراگریهٔ مشتاقانه عارض شدگفتم من سگی از ایشان میباشم چه مقامی دارم تاآنکه شما وایشان بعیادت من‌بیائید پس‌دیوار اطاق‌شکافته شد وآن دوبزرگوار ظاهرشدند وازدهشت بیدارشدم وبسیار گریه نمودم بازمرا خواب گرفت وشنیدم که گفتند سید پیامبران (ص) فرستاده است برای تو ازمیوه‌های بهشتی و کباب‌آن وگذاردند نزد من چند ظرف طلا که درآنها کباب بود و در اطراف من جمعی کثیر نشسته بودند یك لقمه ازآن کباب که میخوردیم بجای آن نیز کبابی حاصل میشد و بتمام کسانیکه نزد من بودند ازآن کباب میدادم ومیگفتم برای شماها میگفتم که‌سبدهای کباب بهشتی ازطلااست وحالادیدید وبه‌آنها گفتم که طعام بهشت درهر لقمه طعمهای‌بسیار داردکه شبیه طعمهای غذاهای دنیانیست واین کباب ازاین قبیل است ونیز میگفتم به‌آنها که گفته بودم بشما که میوه‌های بهشت هرچه چیده بشود درجای او دیگری فوراً حاصل میگردد وهرچه کباب به‌آنها میدادم و خورده میشد تمامی نداشت .

و بعد ازآن شروع بخوردن میوه نمودیم و آن میوه بقدر خربوزهٔ خیلی بزرگ بود ورق ورق میکردیم و در هرورقی طعم الی غیرالنهایة بود و هرورقی برمیداشتند بجای او ورقی یافت میشد پس چون ازاین خواب بیدارشدم تعبیرنمودم این‌رابعلم وملهم شدم که مشغول بشرح احادیث بشوم وشروع در شرح این کتاب نمودم و چون طلاب نزد من مشغول بدرس بودند گاهی دغدغه مینمودم که بکلی درس گفتن برای آنها را ترك نمایم لیکن دراوقات تعطیلات توفیق رفیق شد از جانب نعم‌الرفیق و حساب کردم همان یکسالی که شیخ بهائی فرموده بود بپایان رسید .

وثالثاً درجواب جناب مولانا محمد باقر وفاضل آقا محمد علی که فرزند و نوادهٔ آنجنابند آنکه اگرازآن تصوفی که درحدیقه میگوید وشما درخیراتیه وعین‌الحیوة‌معنی نموده‌اید میخواهید بدروجد خودرا بری سازید انصافاً قدحی ازاین بالاتر نمیشود که در حق مولانا نموده‌اید زیراکه حاصلش آن میشود که پدرما قائل بحلول و اتحاد و تناسخ نبوده وفاعل زنا ولواطه ورقص وشرب خمروبنگ وچرس نگردیده وتارك نماز ومنکر روزه نشده .

واگر مقصودتان تصوفیست که دراخبار وکلمات ابرارمدحش رسیده وذکرآنهاشد دراول‌مطلب وازآنجمله شیخ‌شهید درکتاب وقف دروس فرموده که الصوفیة‌هم‌المشتغلون

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بالعبادة المعرضون عن الدنیا وخود مولانا درجملهٔ تألیفش مبین داشته و خود شما دراول زادالمعاد فرموده‌اید خروش صوفیان صفوت نشان بزمزمهٔ دعای خلود دولت ابد تو أمان باعندلیبان اغصان سدرة المنتهی همداستان ازمولانا سلب نمائید کمال ذم است که گفته‌اید وعلق بدرهستید .

ولی تحقیق دراین باب چنانکه بعضی اولوالالباب نموده آن است که مرحوم مولانا محمد باقر و من یحذوحذوه بمقتضای وضع زمانه هر وقتی چیزی فرموده در زادالمعاد چنین گفته‌اند که معلوم شد .

ودر کتاب عین الحیوة بمناسبت ذکر ومعانی آن قدحی بلیغ نموده‌اند .

و در جواب سؤال بیانی دیگر وتفصیلی در این مسأله جواب داده‌اند که ضد عین الحیوة است ومعنی صوفی این لوقت باشد از حالات ایشان لامع است وما عبارت جواب وسؤال را بالفاظه ذکر می‌نمائیم تا روشن گردد که مرحوم مولانا محمد باقر مجلسی مطلقا منکر تصوف نبوده‌اند بلکه تصویب این طریقه را فرموده .

نقل کلام مولانا محمد باقر مجلسی در مدح تصوف

قال روح الله روحه چنین گوید احقر عبدالله الغنی محمد باقر بن محمدتقی حشرهما الله مع موالیهما الطاهرین که این دو کلمه است درجواب سؤال مرد عزیزی که از این فقیر نموده بود حقتعالی آن برادر ایمانی وخلیل روحانی و طالب دقایق معانی را از وساوس شیطانی وتسویلات نفسانی درامان خود ندارد چون درنامهٔ گرامی مندرج ساخته بود که در این زمان غیبت شیعیان را در مسائل دینی ومسالک یقینی اشتباه بسیار عارض می شود و اظهار فرموده که بر این داعی در این مراتب باعتبار کثرت تتبع اخبار ائمهٔ اطهار وثوقی دارند بر آن برادر ایمانی پوشیده نماند که هر که در راه دین خود را ازاغراض نفسانی خالی گرداند وطالب حق شود البته حق تعالی بمقتضای والذین جاهدوا فینا لندینهم اورا براه راست هدایت نماید و بحمدالله شما را باخبار اهل بیت رسالت و آثار ایشان آشنا گردانیده از کلام هدایت نظام ایشان آنچه حق است دراین مسائل استخراج نماید .

وچون مبالغه فرموده بودید درسه مسأله که امهات مسائل اسلامیه است طریق حق امامیه را این شکسته تحریر نماید لهذا بجهت اطاعت امرورعایت حقوق ایمانی بذکر آنها مجملا مصدع میگردد وتفاصیل آنها را حواله بکتب مبسوطه مینماید .

اما مسألهٔ اولی یعنی طریقهٔ حکما وحقیقت بطلان آنرا باید دانست که حقتعالی اگر مردم را درعقول خود مستقل میدانست انبیا ورسل برای ایشان نمیفرستاد وهمه راحواله بعقول ایشان مینمود و چون چنین نکرده وما را باطاعت انبیا و اوصیا مأمور گردانیده و فرموده است ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا پس درزمان حضرت رسول رجوع نماید بآنحضرت وچون آنحضرت را ارتحال بعالم بقا پیش آمد فرمود که انی تارک

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فیکم‌الثقلین کتاب‌الله وعترتی اهل بیتی وما را حواله بکتاب خدا واهل بیت خود نمود و فرمود که کتاب بااهلبیت من است ومعنی کتابرا ایشان میدانند پس ما را رجوع باایشان باید کرد درجمیع اموردین ازاصول و فروع و چون معصوم غایب شد فرمود که رجوع کنید درامور مشکله که برشما مشتبه شود به‌آثارما و روایان احادیث‌ماپس در امور بعقل مستقل خود بودن وقرآن واحادیث متواتره رابشبهات ضعیف حکماء تأویل کردن ودست از کتاب برداشتن عین خطا است .

اما مسألهٔ دوم که طریقهٔ مجتهدین و اخباریین ر اسؤال فرموده‌اند ازجواب سؤال سابق جواب این مسأله نیزقدری معلوم میشود و مسلك حقیر دراین باب‌وسط است‌افراط وتفریط در جمیع امور مذموم است و بنده مسلك جماعتی‌را که گمانهای بدبه فقهای‌امامیه میبرند و ایشان‌را بقلت‌تدین متهم می‌دانند خطامی‌دانم و ایشان‌ا کابر دین بوده‌اندمساعی ایشان را مشکور و زلات ایشان را مغفور می‌دانم وهم چنین مسلك گروهی که ایشان را پیشواقرارمیدهند ومخالف ایشان رادرهیچ امرجایز نمی‌دانند ومقلدایشان می‌شوند درست نمی‌دانم وعمل‌باصول عقلیه که از کتاب وسنت مستنبط نباشد درست نمی‌دانم ولکن‌اصول وقواعد کلیه که‌ازعمومات کتاب وسنت معلوم شود باعدم معارضهٔ نص بخصوص‌اینهارا متبع می‌دانم وتفصیل‌این‌امور درمجلدآخربحار الانوارمذکور است .

فاامامسألهٔ‌سوم که ازحقیقت‌طریق‌فقهاوصوفیه سؤال کرده بودندبایددانست که‌راه‌دین یکیست حقتعالی یك پیغمبر فرستاده و یك شریعت مقرر ساخته ولکن مردم درمراتب عمل وتقوی مختلف می‌باشند وجمعی از مسلمانانرا که عمل بظواهر شرع شریف نبوی کنندو بسنن ومستحبات عمل کنند وترك مکروهات وشبهات کنند و متوجه لذایذ دنیا نگردند و پیوسته اوقات خودرا صرف طاعات وعبادات کنند وازاکثرخلق که معاشرت ایشان موجب تلف عمراست کناره جویند ایشان‌راموٴمن‌زاهد متقی می‌گویند ومسمی‌بصوفیه‌نیزساخته‌اند زیرا در پوشش خود از نهایت قناعت به‌پشم کنده که خشنتروارزانترین جامهاست قناعت می‌کرده‌اند واین‌جماعت زبدهٔ مردمند ولکن چون‌درهرسلسله جمعی داخل میشود که آنها را ضایع می‌کنند ودر هرفرقه ازسنی وشیعه وزیدی وصاحب مذاهب باطله می‌باشند تمیز میان‌آنها باید کرد چنانکه‌علماء که اشرف مردمند میان‌ایشان بدترین خلق میباشند .

فرمایش مجلسی در نقل آنکه شیطان یکی ازعلماست

ویکی از علماء شیطان است ویکی‌ابوحنیفه‌وهم‌چنین میان صوفیه سنی‌وشیعه وملحد می‌باشد وچنانچه سلسلهٔ شیعه در میان این امت ازسلسله‌های دیگر ممتاز بوده‌اند و هم چنین سلسلهٔ صوفیهٔ شیعه ازغیرایشان‌ممتاز بوده‌اند وچنانچه درعصرهای‌ائمهٔ طاهرین‌صوفیهٔ اهل‌سنت معارض ائمه بوده‌اند در زمان غیبت امام صوفیهٔ اهل سنت معارض ومعاند صوفیهٔ اهل‌حق بوده‌اند و براین معنی شواهد بسیاراست .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اول آنکه ملاجامی که نفحات را نوشته و باعتقاد خودجمیع مشایخ صوفیه را ذکر کرده‌است. حضرت سلطان العارفین و برهان الواصلین شیخ صفی الدین اردبیلی نورالله برهانه راکه ازآفتاب مشهورتر بوده و در علم و فضل و حال و مقام و کرامات از همه پیش بوده ذکر نکرده است

و ازمشایخ نقشبندیه وغیر ایشان جمعی را ذکر کرده است که بغیراوزبکان نادان دیگری نام ایشان را نشنیده .

وهمچنین سید بزرگوار علی بن طاوس که صاحب کرامات ومقامات بوده‌و شیخ ابن فهد حلی که در زهد و ورع و کمال مشهور آفاق بوده و کتب او در دقایق اسرارصوفیه مشهور است و امثال ایشان از صوفیهٔ امامیه از برای تعصب و مخالفت طریقهٔ ایشان را ذکرنکرده .

دوم آنکه صوفیهٔ شیعه همیشه علم وعمل را با یکدیگر جمع می کرده‌اند و در زمان‌های تقیه مردم را بریاضات ومجاهدات از اغراض باطله‌صاف می کرده‌اند و بحلیهٔ علم وعمل ایشان را محلی می کرده اند و بعداز آن دین حق ائمهٔ اثنا عشر بایشان القا می کردند وصوفیه که تابع طریق اهل‌سنت‌اند مردم را منع از تعلم علم می کنند زیرا که می‌دانند باوجود علم کسی دیگر را بهتر ازعلی‌علیه‌السلام‌نمی‌دانند پس باید جاهل باشند که‌این قسم امر باطل را قبول کنند .

چنانچه حضرت شیخ صفی‌الدین رضوان الله علیه چندین هزارکس را باین طریقهٔ مستقیمه بدین حق تشیع درآورده و از برکت اولاد امجاد آن‌بزرگوارادام‌الله برکاتهم عالم بنورایمان منورشده وعلم شیخ رضی‌الله عنه بحدی‌بود که‌فضلای‌عصردرهرامرمشکلی که ایشان را پیش‌می‌آمد پناه بعلم کامل او که از اجداد میراث داشت می‌بردند .

چنانچه از والد خود شنیدم که از شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمة روایت می کرد که روزی حضرت شیخ در مسجد دارالارشاد اردبیل مشغول مباحثهٔ علوم دینیه بودند وجمعی دیگر از علمای آن عصر باز درآن مسجد مشغول درس بودند یکی ازآن علمادراثنای‌درس‌به‌آن حدیث رسید که‌اهل‌سنت روایت کرده‌اند که حضرت‌رسالت‌پناه(ص) در نماز عصر سهو کرد و چون دو رکعت نماز کرد سلام گفت یکی از صحابه گفت یا رسول‌الله آیا نماز را خداکوتاه کرده یا شمافراموش کردید حضرت فرمود که‌هیچیك. پس شاگردان اعتراض کردند که چون تواند بود که حضرت رسول اکرم (ص) دروغ بگوید استاد ایشان در جواب عاجز شد . نزد عالم دگر رفتند او نیز ازروی‌عجزساکت شد و از چند عالم دیگر پرسیدند و از هیچیك جواب شافی نشنیدند تا آن که بخدمت شیخ‌رضوان الله علیه‌آمدند وگفتند که آیا راوی این حدیث را دروغ نقل کرده یاحضرت پیغمبر(ص) دروغ گفته است. شیخ نخواست که تکذیب روایت ایشان کندفرمود که‌هیچیك

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نبوده ولکن چون نماز معراج مؤمن است وچون نماز به‌آخر می رسد مؤمن کـامل بمقام حضور می‌رسد و مناسب حضور آنستکه سلام بکند و برای این سلام در آخر نماز مقرر شده است و در آن روز سیر حضرت صلی‌الله علیه و اله وسلم در مراتب‌قرب‌الهی تندتر از روزهای دیگر بود زود بمقام قرب وصل ذوالجلال رسید و باین سبب در تشهد اول سلام گفت پس نه پیغمبر دروغ گفت نه راویان. پس آن گروه‌آن‌جواب‌را پسندیدند و از حسن‌جواب شیخ‌متعجب گردیدند وفورعلم و کمال‌آن مقرب ملك متعال برایشان‌ظاهرشد .

سیم اولاد امجادآن جناب که طریقهٔ مستقیمهٔ اورا می‌دانسته‌اندپیوسته‌تعظیم‌وتکریم علمای دین‌می کردند و بنای امور دین ودولت را برگفتهٔ ایشان می گذاشتند و صوفیان صافی طویترا که به هدایت ایشان ارشاد می یافتند امر می کردند که بشرایع دین عمل کنند و از علما اخذ نمایند چنانچه سلطان سلاطین ومروج دین مبین شاه اسمعیل حشره الله مع آبائه الطاهرین خاتم المجتهدین‌شیخ علی‌بن عبدالعال را ازجبل‌عامل‌طلبیده اورا اعزازواکرام بسیار نمود وپیوسته از مسائل دینی به او رجوع می فرمودند وبعد از آن جناب پیوسته این طریق‌مسلوك بود .

چهارم‌آنکه طریقهٔ صوفیان‌عظام که حامیان دین مبین بودند درذکروفکر وریاضت وارشاد مباین است با طریقهٔ صوفیان که به مشایخ منسوبند و چرخ زدن وسماع کردن و برجستن وشعرهای عاشقانه خواندن در میان ایشان نمی باشد و بغیر تهلیل و توحید حق تعالی وتوسل بانوار مقدسهٔ ائمهٔ طاهرین و حمایت حامیان و شیعیان امیرالمؤمنین چیزی درمیان ایشان نیست واینها همه موافق شریعت مقدسه است ولهذا نواب خاقان خلدآشیان اخلده الله بحبوحة الجنان درفرمان ارشادی که برای صوفیان این دودمان نوشته‌اند و به اطراف فرستاده‌اند فرمودند که جمیع اوامر که در شرع متین و دین مبین ائمهٔ طاهرین وارد شده است درآن درج نمایند وحضرت شیخ در مقالات در چندین‌جا مریدان خود را مبالغه می فرماید درمتابعت شریعت‌مقدسه وزبان بستن از امریکه مخالف ظاهرشرع‌باشد ونواب قدسی جناب شاه اسماعیل‌بخانقاه های مشایخ اهل سنت میرسیدند خراب میکردند وحیله ومکرهای ایشانرا بر مردم ظاهر می گردانیدند وازجملهٔ آنها در محلهٔ ما بقعه‌یی بود که مزار ابواسحق بوده است ودرسقف بقعه چراغی‌افروخته بودندکه پیوسته روشن بود درکتابهٔ آن نوشته بودند :

چراغی را که ایزد بر فروزد هرآنکس‌پف کند ریشش بسوزد

آن معدن اسرار ربانی چون آن حالت را مشاهده نمودند که مبنی بر حیله است مردی را فرستادکه پف کند پف کرد وچراغ را خاموش کرد وریشش نسوخت پس‌فرمود که آن عمارت را خراب کردند ظاهر شدکه راهی ازسقف عمارت بخانهٔ متولی ساخته بودند وازآن راه فتیله وروغن بچراغ میرسانیده اند و ایضاً بسیاری از علما این‌طریقهٔ

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مرضیهٔ صوفیهٔ حق راداشتند واطوار واخلاق ایشان مباین این جماعت بود مانند شیخ بهاء الدین محمد رضوان الله علیه که کتب آن مشحون است بتحقیقات صوفیه ووالدمرحوم حقیر ازاو تعلم ذکر نموده بود و هرسال یك اربعین بعمل می‌آورد وجمع کثیری ازتابعان شریعت مقدسه موافق قانون شریعت ریاضت می داشتند وفقیر نیزمکرر اربعینات بسرآوردم ودر احادیث معتبره وارد شده که هر که چهل صباح اعمال خود را برای خدا خالص کند حق تعالی چشمه های حکمت از دل او بزبان او جاری می گرداند پس از این شواهد و دلایل که ذکر آنها موجب طول کلام است باید که بر شما ظاهر باشد که این سلسلهٔ عالیه را که مروجان دین مبین وهادیان مسالك یقینند باسایر سلسله های صوفیه که سالك مسالك اهل ضلالند ربطی نیست و ایشان برای ترویج امر خود باین سلسلهٔ عالیه خود را منسوب می گردانند .

وباید دانست که آنها که تصوف را عموماً نفی می کنند ازبی بصیرتی ایشان است که فرق نکرده‌اند میان صوفیهٔ حقهٔ شیعه وصوفیهٔ اهل سنت .

وچون اطوار وعقاید ناشایست ازآنها دیده وشنیده‌اند گمان می کنند که همه چنینند وغافل شده‌اند ازآنکه طریقهٔ خواص شیعیان اهل بیت همیشه ریاضت ومجاهده وذکر خدا وترك دنیا وانزوای از اشرارخلق بوده وطریق صوفیهٔ حق طریق ایشان است وسالها است که شیعه ببرکت آثار وانوار ایشان در مهد امان و رفاهیتند وعلانیه بترویج دین مبین ونشرآثارائمهٔ طاهرین ودفع اعدای ایشان مشغولند واز زمان حضرت رسالت(ص) تا ابتدای ظهور این دولت عالیه هرگز فرقهٔ محقهٔ امامیه را چنین دولتی میسر نشده بود که علانیه بشرایع دین امامیه عمل کنند و برمنابرومنارات اعداء دین را لعنت کنند واز شرمخالفان دین ایمن باشند مجملا باید دانست که در همهٔ امور افراط و تفریط خوب نیست و طریقهٔ حق وسط است چنانچه حق تعالی فرموده است **کذلك جعلناکم امة وسطا** واگردرآنچه گفتیم تفکر نمائید درهرباب حق برشما ظاهر می شود والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم الحمدلله اولا وآخراً وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین .

تاریخ ولادت ووفات مولانا محمد باقر مجلسی

ولادت مرحوم مولانا محمد باقر مجلسی در سال هزاروسی و هفت بوده وازغرایب آنکه مطابق است با این کلمات (جامع کتاب بحارالانوار) وفاتش در شب بیست وهفتم ماه رمضان المبارك سال هزار و یکصد و ده بوده و این تاریخ را بفارسی نظم نموده اند وبهترین تواریخی است که دیگران گفته‌اند .

ماه رمضان که بیست هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد

وبعضی چنین گفته‌اند : (مقتدای جهان زپا افتاد) (عالم علم رفت ازعالم) (رونق از دین برفت) (باقر علم شد روان بجنان)

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عمر شریفش هفتاد وسه سال بوده درزمان پدر سی و سه سال وبعد از فوت پدر چهل سال زندگانی نموده وبیست و چهار سال قبل از فتنهٔ افغان ارتحال نموده زیرا که محاصرهٔ افغان اصفهان را سال یك هزار ویك صد وسی وچهار بوده .

وقتل شاه سلطان حسین صفوی درحبس به امر اشرف افغان نوکرمحمود سال هزار وصد وچهل اتفاق افتاده ووفات فاضل هندی اصفهانی شارح شرح لمعه بنحومزج ودیگر کتب فقهیه درسال یکهزار ویکصد وسی وهفت بوده. مزارش تخت پولاد اصفهان و ملا اسمعیل بن محمد حسین بن محمد رضاء بن علاء الدین محمد المازندرانی والساکن باصفهان بمحلهٔ خواجو و از این جهت او را خواجوئی میگویند ادراك فتنهٔ افغان نموده و اوایل نادرشاهی هم بوده درسال هزارو یکصد وهفتاد وسه مرحوم شده تاریخش (خانهٔ علم منهدم گردید) .

مزارش تخت پولاد نزدیك فاضل هندی است می گویند در رد صوفیه رساله‌ای به فارسی نوشته‌اند راقم ندیده است و بسیار غریب است جماعتی از صوفیه شاگرد اوهستند مانند مولا محمد مهدی نراقی، آقامحمد بیدآبادی، مولانا محراب گیلانی وشاید متشبهین ومتدلسین را مقصود داشته است .

از جمله کسانی که با مولانا محمد باقر مجلسی معاصر بوده ودراسم خود واسم پدر متشرك‌اند مولانا محمد باقر بن محمد تقی اللاهیجی و بعضی کتب مجلسی را نسبت به وی داده اند مثل کتاب تذکرة الائمه و کتاب اختیارات صغیر و کبیر و کتاب صراط النجاة .

ومیر محمد صالح بن میر عبدالواسع الحسینی دامادمجلسی در کتاب حدائق المقربین که من جمله سی نفر ازعلما را ذکر کرده اول صاحب کافیست محمد بن یعقوب کلینی ومتم سی پدر پدر زوجهٔ خود است که مجلسی باشد ومجلدات بحار را شمرده اند از آنچه تمام و ناقص است وسایر مؤلفات اورا والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم .

رجعنا الی ما کنافیه چون مقصود ازاین بیانات جواب مؤلف حدیقة الشیعه و اضراب اواست که ببعضی اخبار متوسل شده‌اند درقدح صوفیه و چنانچه مذکور شد شیخ حر عاملی در رسالهٔ ردصوفیه مدعی است که قریب هزارخبر دررد عموم وخصوص آنهاجمع نموده‌ام حال بنحو انصاف سؤال مینمایم آیاسیدبن طاوس وشهیدین واین اشخاص بزرگ که ترجمهٔ آنهاشد این اخبار راندیده بودند عزیز من تعریف شهیدرا در وقف دروس ملاحظه نما درحق صوفیه چه‌فرموده فهم اخبارشرط است نه حفظ اخبار مصداق **کمثل الحمار یحمل اسفاراً** مباش .

و بالجمله اگرمقصود در رد کسانیست که سزاوار ند ودزدان طریقتند بنحو کلی چرا میگوئیم؟ آنفاً گذشت که مجلسی فرمود که شیطان هم یکی ازعلماست واگرمقصود از این مطالب اکتساب شهرتست که بگویند فلان آقا متدین است ومقدس لهذا لعن مردم را بهترین

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وسیله دانسته مانند برادرحاتم وفلانکس لعنتی این‌وجهی دارد و خوب فکریست آخراین بیچاره طالب ریاستی است بی‌زحمت تحصیل‌علم .

رجوع بنقل عبارت حدیقة الشیعة

قال‌فی حدیقة الشیعة پس‌چنانکه این مقام وعده کرده بیك باب که درآن چند کلمه در ذکر بعضی از مذاهب و اندکی‌ازعقایدایشان باشداقتصار می‌نماید و آن این است :

باب در ذکر مذاهب صوفیه بدان که مذاهب صوفیه بسیار است بعضی گفته‌اند که‌از جمله چهارمذهب اصل است و باقی‌فرع است وآن چهار مذهب : اول‌مذهب حلولیه است- دوم مذهب اتحادیه‌است - سیم مذهب واصلیه‌است- چهارم مذهب عشاقیه است .

و بعضی گفته‌اند که اصول مذهب ایشان شش‌است: تلقینیه و زراقیه را برآن چهار افزوده‌اند .

و بعضی گفته‌اند که هفت است ووحدتیه رابرآن‌شش افزوده‌اند .

و بعضی گفته‌اند اصل دو بوده است. پس جمعی از متأخرین صوفیه مذهب دیگر اختراع نموده‌اند و آن رانیز اصل‌ساخته اند و آن‌قائل بودن بوحدت وجود است .

پس بنابر این قول این‌جماعت سه مذهب اصل‌مذاهب صوفیه خواهند بود و بغیراز آنچه مذکورشد قول‌های دیگر هست اما حق‌این‌است که ازجملهٔ مذاهب صوفیه دومذهب اصل است و باقی فرع .

و آن‌دو یکی‌قائل‌بودن است بحلول ودوم قائل بودن باتحاد است .

وسیدمرتضی رازی اگرچه درکتاب تبصرة العوام مذاهب صوفیه را اصلا و فرعاً زیاده از شش قسم‌نشمرده اما درکتاب فصول التامه که بعداز آن بعربی تصنیف کرده قائل به آن شده که اصل مذاهب صوفیه از دو مذهب بیشتر نیست و بسیاری ازفروع‌آن دومذهب را درآن کتاب ذکر کرده.

پس بدانکه این باب مشتمل بردوفصل‌است :

فصل اول در بیان مذاهب صوفیه. پیشترمذکور شدکه یکی از آن دواصل مذهب حلولیه است وایشان‌گویند خدایتعالی در ما حلول کرده است وهمچنین در ابدان جمیع عارفین و بطلان این مذهب ظاهر است و هر عاقل را علم قطعی حاصل است که حلول کننده محتاج است بمحل بدیهه وعقل حاکم است که هرچه محتاج است‌بغیر ممکن‌است پس خدایتعالی اگرحلول‌کند درغیر لازم می آیدکه ممکن باشد نه واجب نعوذ بالله من هذه الاعتقاد .

دوم مذهب اتحادیه است باین معنی که می‌گویند ما با خدا یکی شده‌ایم وهمچنین خدایتعالی باهمهٔ عارفان یکی‌می‌شود و عقل ببطلان این مذهب قاضی است .

راقم‌گوید اولا آنچه نسبت داده‌اند که فرقهٔ حلولیه و اتحادیه و واصلیه‌وتناسخیه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و امثال ایشان از فرقهٔ صوفیه اند غلط محض ومحض غلطاست چه طایفهٔصوفیهٔمحقه ایشان را انکار نموده‌اند وطریق قدح ومذمت آنها را پیموده‌اند و در کتب خود نظماً و نثراً ابطال مذاهب ایشان را ذکر کرده‌اند .

چنانچه مولانا محمود شبستری قدس سره که از اکابر صوفیه است در کتاب گلشن راز فرموده :

نظم

کسی کو عقل دور اندیش دارد — بسی سر گشتگی در پیش دارد
ز دور اندیشی عقل فضولی — یکی شد فلسفی دیگر حلولی
حلول و اتحاد این جا محال است — که در وحدت دوئی عین ضلالست
دو چشم فلسفی چون بود احول — ز وحدت دیدن حق شد معطل
ز نابینائی اندر راه تشبیه — ز یك چشمیست ادرا کات تنزیه
تناسخ زان سبب شد کفر و باطل — که آن از تنگ چشمی گشته حاصل
چو اکمه بی نصیب از هر کمال است — کسی کورا طریق اعتزال است
کلامی کو ندارد ذوق توحید — بتاریکی در است از عین تقلید
رمد دارد دو چشم اهل ظاهر — که از ظاهر نبیند جز مظاهر
عدم کی راه یابد اندر ین باب — چه نسبت خاك را با رب ارباب
عدم چبود که با حق واصل آید — و زو سیر و سلوکی حاصل آید
اگر جانت شود زین معنی آگاه — بگوئی در زمان استغفرالله
منزه ذاتش از چند وچه و چون — تعالی شانه عما یقولون

نقل کلام علامهٔ حلی در نهج الحق

و ثانیاً علامهٔ حلی نورالله مرقده در کتاب نهج الحق می فرماید مبحث پنجم دراین است که جناب باری متحد نمی شود باغیر چه ضرورت حاکم است ببطلان اتحاد چرا که تعقل کرده نمی شود گردیدن دو شیء شیء واحد و مخالفت نموده‌اند جماعتی ازصوفیه جمهور عامه پس حکم نموده‌اند باین که خدای تعالی متحد می شود بابدان عرفا تا آنکه بعضی گفته اند خدای تعالی نفس وجود است و کل موجودات او است واین عین کفر و زندقه است حمد می کنم خدا را که تفضیل داد ما را برسایر ناس بسبب متابعت نمودن ما اهل بیت را نه صاحبان هواهای فاسد وآرای کاسده را .

فاضل روزبهان در کتاب ابطال الباطل که مقصود او در آن کتاب رد کلام علامه علیه الرحمه است بعد از آنچه ما نقل نمودیم میگوید دلیلی که مشهود است از حکما در ابطال مطلق اتحاد چه اتحاد در ذات باشد وخواه اتحاد درصفت یا اتحاد درذات وصفت باشد اینست که هر گاه دو چیز یکی شدند یا هردوموجود هستند یا یکی موجود است وآن دیگری موجود نیست

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

یا آنکه هیچیك موجود نیستند بلکه ثالث بهم رسیده‌است. هرگاه هر دو موجود باشند اتحاد نخواهد بود بلکه دوتا باشند نه یکی واگر یکی موجودباشد دون دیگری بازاتحاد نشده است چراکه اتحاد موجود با معدوم صحیح ومعقول نیست و اگر هیچ کدام موجود نباشند باز اتحاد نخواهد بود بلکه آن دوتا برطرف شده و ثالثی بهم رسیده است پس اتحاد مطلقاً محالست .

مذهب اشاعره آنستکه خدای تعالی متحد نمی شود با غیر او از جهت امتناع متحد شدن دوچیز واما آنچه نسبت داده است بصوفیه از قول به اتحاد پس اگر اراده نموده است محققین از صوفیه را مثل ابویزید بسطامی و سهل بن عبدالله شوشتری و ابوالقاسم جنید بغدادی و شیخ سهروردی این نسبت باطل و افتراء محض است خاشا که ایشان باین نحو باشند بلکه تصریح نموده‌اند همگی ایشان در عقاید خودشان ببطلان اتحاد چه او منافی عقل و شرعست بلکه ایشان اهل توحید محضند وحقیقت اسلام ناشی است از اقوال ایشان وظاهر است ازاعمال وعقاید ایشان وایشان می باشندازاهل توحید وتمجید وفی الحقیقه ایشان می باشند فرقهٔ ناجیه واز برای ایشان مصطلحاتی می باشد که قاصر است از فهم او غیر ایشان مثلا درکلام ایشان لفظ بقاهست کسی که عارف بمراد ایشان نباشد حمل می نماید کلمات ایشان رابرحلول واتحاد واماآنچه نقل نموده ازایشان اینکه می گویند خدا نفس وجود است این مسألهٔ دقیقی میباشد که نمی رسد فهم امثال اوبه او.

مجملا اینکه ایشان می گویند که نیست موجودی مگر جناب اقدس الهی واراده می نمایند که وجود حقیقی از برای او است چه او ازذات اواست نه ازغیر اوپس موجود حقیقی‌اواست وهرچه جزاو موجودباشد وجود او از او است وآنچه فی‌حد ذاته نه‌موجود است ونه معدوم چه او ممکن است و ممکن نیست او بوجود و عدم مساویست پس وجود هرشیء از خداست‌پس اوموجود است بوجود ظلی ازظلال وجود حقیقی‌پس موجود حقیقی او است واین‌عین توحید وکمال تفریداست وکسی نسبت دهد ایشان را با فهمیدن او این عقیده را اوکافر است چه‌تکفیر نموده است مسلمی را بجهت اسلام او

نقل کلام قاضی نورالله دراحقاق الحق

و سید بزرگوار قاضی نورالله در احقاق الحق می فرماید بعد از آنچه از فاضل روزبهان نقل شد آنکه روزبهان تردید نمود درکلام علامه که اگر اراده نموده است محققین از صوفیه را مثل بایزید بسطامی ومذکور نساخت عدیلش را و او اینست که مراد علامه غیرمحققین از صوفیه‌است وظاهر است که تشیع علامه مخصوص به ایشانست وایشان می باشنداشخاصیکه‌معتقد علامه آنست که ازصوفیهٔ عامه‌اند نه مثل ابویزید بسطامی‌وجنید واشباه‌ایشان چه ایشان از شیعهٔ خالص مخلص می‌باشند چنانچه ما تحقیق‌تشیع ایشان رادر کتاب‌مجالس المؤمنین ثابت کردیم .

وبالجمله از فرقهٔ متصوفه عامه جماعتی‌می باشند که قائلند به اتحاد وحلول چنانچه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

کردند و آن‌شخص نماز نکرد از یکی از ایشان پرسیدم که این شخص چرا نماز نکرد گفت او چه احتیاج به نماز دارد بخدا واصل شده است آیا جایز است کسی که بخدا واصل شده میانهٔ خود وخدا حاجبی قرار دهد ونماز حاجب است میان بنده وخدایش. بنگرای عاقل وتفکر نما در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا آنست که دانستی وعبادت ایشان آنست که گفتم وعذر ایشان را در ترك نماز شنیدی وبا این اعتقادات واعمال ایشان را از ابدال می دانند با اینکه جاهل ترین جهالند .

فاضل روزبهان میگوید بعداز آنچه نقل شد از کلام علامه میگوئیم مذهب اشاعره اینست که خدایتعالی جایز نیست اینکه حلول کند درغیری چه حلول حصول تبعیت است واومنافی وجوب ذاتیست .

وایضاً اگر مستغنی باشد از محل بذاته که حلول در او نخواهد کرد والا محتاج خواهد بود لذاته وحال اینکه لازم میآید اینکه محل اوقدیم باشد پس لازم میایددومحال یکی تعدد قدما ودیگر احتیاج واجب .

اما آنچه ذکر نموده است ازاینکه صوفیه تجویز مینمایند بخدایتعالی حلول را پس ذکر کردیم درفصل سابق اینکه اگر اراده نموده است باین صوفیه محققین از مشایخ را که غلط است چه اعتقادات ایشان مشهوراست وهرگاه کسی خواسته باشد مطلع شود بر حقایق عقاید ایشان مطالعه نماید کتبی را که تصنیف نموده‌اند از برای بیان اعتقادات مثل عقایدی که منسوبست بسهل بن عبدالله شوشتری ومثل اعتقادات شیخ مشهور بشیخ کبیر و مثل اعتقادات شیخ حارث حلی ورسالهٔ قشیری وعقاید شیخ ضیاءالدین ابی نجیب سهروردی ومثل عوارف المعارف شیخ شهاب‌الدین ابی‌حفص عمر سهروردی تا آنکه ظاهرشود باو عقاید ایشان که مطابقست با کتاب وسنت وببیند که ایشان بچه‌مرتبه مبالغه نموده‌اند درنفی حلول واتحاد وآنچه نقل نموده ازقول یکی ازقلندریهٔ فسقه که زیارت میکردند درمشهد مولای‌ما امام‌حسین(ع) درموسم زیارت‌اوونماز نکردن او وبگردانیده‌است اورامستند از جهت رد نمودن‌مشایخ کبار محققین را که محل تعجب است گویا نظر ننموده است بکتاب عوارف المعارف ورسالهٔ قشیریه تا اینکه معلوم اوشود که قوم بچه مرتبه سعی واهتمام داشته‌اند درمحافظت نماز ودقایق آداب وخشوع درعبادات واعتقاد کند کمالات ایشان را ومیگرداند قول قلندرفاسقی را تمسك درجرح وانکارایشان واینکار نهایت تعصب وبیرون رفتن‌است ازقواعد اسلام. پناه میبرم بخدا ازعقاید فاسدهٔ کاسدهٔ او .

نقل کلام قاضی نورالله در احقاق الحق

قاضی نورالله بعداز آنچه نقل‌شداز کلام فاضل روزبهان میفرماید میگوئیم ما بیان نمودیم سابق براین اینکه جماعتی میباشند از صوفیه که قائل بحلول و گفتگوی علامه با آنها میباشد و دلالت میکند باین‌عقیده بعضی اشعارایشان :

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا

دراینهم تشکیك نیست که بعضی ازاین فرقه برقص وتغنی متوجه بوده‌اند مثل متأخرین ازنقشبندیه بلی قدماء ازصوفیهٔ محقه بری و عاری از اینگونه اطوار میبوده‌اند و هرگاه ذکر نمایند بعضی ازمتأخرین ازاین فرقه ازقدما آنچه دلالت کند برمباح بودن این اطوار یا محض کذبست یامحمولست برتقیه ازارباب حدیث ومتصوفه ازاهل سنت چه ایشان مبالغه داشته‌اند درحلیت غنا وامثال او وآنچه ذکر نموده است از اینکه علامه نقل نموده است قول واحدی ازقلندریه را وارد میاید باواینکه اواعرف است بحال کسیکه نقل نموده‌است ازاوترك کردن نمازرا واینکه ایشان از اهل سنت میباشند خواه روزبهان او را قلندر یا صوفیه یا متصوفه بگوید یانگوید من شنیده‌ام که ایشان نامیده‌اند خودرا بواصلیه ومراد ایشان ازاین اسم اینست که ایشان رسیده‌اند بخدایتعالی یا شناخته‌اند او را حق شناسائی پس ساقط شده است ازایشان تکلیف وگفته است قائل ایشان کسیکه بمرتبهٔ حقیقت رسیده ساقط میشود ازاوامرو احتجاج مینماید بقوله تعالی **واعبد ربك حتی یأتیك الیقین** و تفسیر مینماید یقین را وصول بمرتبهٔ شهود کونی واین عبارتست ازحقیقت نزدایشان واین عقیده زندقه ونفاق است ودروغ بستن برخدا ورسول ونفس خودشان .

و شاید فاضل روزبهان توهم نموده است از قول علامه اینکه زیارت نمودند جناب مولای‌ما حسین علیه‌السلام را اینکه شیعه بوده‌اند وندانسته است که زیارت ایشان‌ازجهت ریا و مشاهدهٔ مردمیکه مجتمع شده‌اند در ایام موسم زیارت و چگونه زیارت مینماید حسین را با اعتقاد باستحباب او کسیکه قرارداده است از نفس خود ساقط شدن واجبات ازاوچه جا ازمستحباب .

نقل عبارت شیخ حامدبن شیخ ثابت

ودرکتاب بستان‌السیاحه درحرف عین از شیخ حامدبن شیخ ثابت نقل مینماید که علامه درنهج‌الحق انکار صوفی وسنی وحلولی را نموده وحال آنکه سنی وحلولی هیچیك صوفی نیست پس مرحوم علامه انکارصوفی ننموده ازاین قید که‌صوفیه ازاهل سنت فرموده ظاهرمیشود که اونیز به تفصیل قائل باشد وبعضی ازصوفیه که مقید باین‌قید نباشند نیکوداند واین منافی آنست که درکتب دیگر اوظاهرمیشود زیراکه علامه را اعتقادآنستکه صوفیه جمیعاً انتساب طریقت خودرا بحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام میرسانند چنانچه در منهاج‌الکرامة که یکی از تألیفات اواست دراثبات امامت ودیگر کتب اومذکور است هرگاه اورا اعتقاد این باشد خالی ازاین نیست که انتساب ایشان بحضرت امیرالمؤمنین و از آنجناب بدون واسطه به حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله بترتیب الی آدم (ع) منتهی میشود یا آنکه بواسطهٔ خلفاء ثلاثه مقدم بحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام میرسد پس اگر بدون واسطه میدانند ایشان سنی نخواهند بود زیراکه شیعه عبارتست از جماعتی که حضرت امیرالمؤمنین (ع)

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

را بلا واسطه نایب وخلیفهٔ حضرت رسول (ص) دانند وحال آنکه صوفیه چنینند پس صوفیه ازاهل سنت گفتن اوصحیح نیست واگر بواسطه میدانند هیچیك ازایشان شیعه نخواهندبود زیرا که سنی عبارتست ازجماعتی که حضرت امیرالمؤمنین (ع) را بلاواسطه خلیفهٔ حضرت رسول نمیدانند وحال آنکه صوفیه چنین نیستند بلکه شیعهٔ حقیقی واقعی ایشانند .

پس قول علامه در کتاب نهج‌الحق با آنچه در دیگر کتب اوست مخالف و مغایر یکدیگر است واین منافی علم ودانش است .

و دیگر آنکه گفته من در روضهٔ مبارکهٔ جناب امام حسین علیه‌السلام دیدم معین بحکم قطع وجزم بلااشتباه یکی ازصوفیه راکه رفیقان اونمازشام وعشا راکردند و آن یك نمازنکرد واز احوال او سؤال نمودند رفیقانش بطریقی که مذکورشد جواب گفتند این قول نیزازعلامه واهل‌دانش‌ودیانت صحیح وجایزنیست زیراکه علامه یا نماز درخارج روضه کرده وبعد ازآن داخل شده یانمازدرروضه کرده اونیزدرروضه بوده ونمازنکرده.

پس اگرعلامه درخارج روضه نماز کرده وآنکس پیشتراز اودرروضه بوده ممکن است که علامه بعد ازنمازآنکس داخل روضه شده باشد پس‌حکم‌قطعی به‌آنکه‌نمازنکرده خلاف شرع وتدین است زیراکه سوء ظن بمسلمین گناه عظیم است ومعصیت بزرگ ودر ثبوت اسلام آنکس همان بودن اودر روضه بس است .

واگر علامه نماز درروضه کرده دراول وقت داخل شده وآنکس نیز در اول وقت درروضه بوده ممکن‌است دراثناء نمازعلامه‌آنکس‌نیزنماز کرده‌باشد وعلامه بسبب حضور قلب ومشغول بودن اوبنمازاطلاع بنمازآنکس بهم نرسانیده باشد پس دراینصورت‌حکم قطعی برترك نمازآنکس نیزغیرجایز .

واگر علامه وآنکس هردو ازاول وقت تا آخروقت درروضه بوده‌اند وعلامه‌نماز نکرده وآنکس نیز نماز نکرده بنا برقول علامه مانعی که علامه را منع از نماز کرده ممکن است که آنکس را نیز همان مانع یا مانع دیگر نیز بوده باشد پس حکم قطعی بآنکه آنکس تارك نمازبوده نیز غیرجایز ودیگرآنکه میباید که علامه از اول وقت تا آخرپیوسته مترقب احوال آنکس که ظاهرالاسلام است بوده باشد وآن نیزغیرجایززیرا که تفحص ازجملهٔ مناهی ثابته واز قرانست .

و دیگر قبول شهادت رفیقان آنکس براو در ترك صلوة و اعتقاد او به عبادات ازواصلان اونیز غیر جایز زیراکه احتمال میرود که رفیقان او با آنکس عداوت داشته باشند وباین احتمال قبول شهادت ایشان برآنکس غیزجایز است عقلا وشرعاً .

اما عقلا اتفاق اهل خرد است باین قول که اذا حصل‌الاحتمال بطل‌الاستدلال.

واما نقلابورود حدیث بدین مضمون که اذاوقع‌الاشتباه فی‌الحدود درء‌الحد .

ودیگرآنکه ازعلامه ودیانت اوبغایت بعید است که از کلام واهی مرد بیابان گردی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

که نه حسب اومعلوم و نه پایهٔ معرفت اوظاهر برای اثبات مطلب خود حجت کند واستشهاد آورد ودر کتاب خود ثبت نمایدپس باید توجیه کرده شود وقوع این‌قول ازعلامه در کتاب نهج‌الحق باآنکه ممکن است‌اهل‌انکارصوفیه این‌فقرات رادر کتاب‌علامه‌از برای‌اعتبارقول باطل خود داخل‌نموده باشند و بدین سبب ضعفاءالعقول راازراه حق بیرون برند ودرصدد انکاراهل‌الله درآورند وبکثرت تابعین خود براهل حق غالب‌آیند .

اگراین‌توجیه کرده نشود واین‌قول‌راازعلامه دانندمفاسدی که براین‌قول لازم‌میاید بموجبی که مذکورشد ازقلت علم وعدم تدین وارتکاب بچنین امرغیر مشروع برای علامه ثابت میشود پس‌لازم است برهر کس که علامه راعالم ومتدین داند این‌قول اوراکه‌دلالت برمذمت صوفیه دارد ازو نفی نماید وعلامه را منکرصوفیه نداند تا اینکه این مفاسد در حق اوثابت نشود .

وقبل ازاین مذکورشد ازاحادیث واقوال علماکه لفظ واسم صوفی‌وضع وعلم شده ازبرای مؤمنان کامل وارباب یقین وفانیان فی‌الله وایشان یك‌فرقه‌اند پس هر که مذمت و انکارنماید متسمون باین اسم را وعالم بوده باشد باینکه این اسم وضع از برای چگونه جماعتی بوده است یاعالم بصفات جماعت موضوع له اسم بوده یاعالم نبوده پس اگرعالم بوده که موضوع له این اسم اولیا واتقیا ومؤمنان وکاملانند ومذمت وانکار ایشان نموده هرچند متصف باین صفات بوده باشند این‌منکرومذمت کننده بدون تقیه کافرومرتد ازدین اسلام است .

واگر گوید قصد من ازصوفی نه جماعتی‌اند که متصفان باین اوصاف و موضوع له این اسم ولفظاند بلکه من‌صوفی‌میگویم ومراد من‌زنادقه وملاحده است این‌منکرومذمت کننده هرچند ازلفظ صوفی‌ارادهٔ زنادقه وملاحده نموده باشد نیزملحد است موافق‌حدیث که دراصول کافی کلینی ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت‌کرده که سؤال نمودند ازآن حضرت که ادنی‌الحاد چیست حضرت فرمودند که ادنای‌الحاد آنستکه کسی سنگریزه را هسته یا هسته را سنگ ریزه‌گوید یعنی استعمال لفظ را در غیر موضوع له نماید و اگر عالم بصفات جماعتی که موضوع له این اسم ولفظاند نبوده وانکار ومذمت این‌فرقه‌نموده آنکس از اهل علم و عقل و تدین نخواهد بود و شخص غافل بر کلام چنین کس اعتقاد نخواهد فرمود .

قال‌فی‌حدیقةالشیعه واین‌فرقه یعنی اتحادیه حق‌تعالی‌راتشبیه میکنند به‌آتش وخودرا به آهن‌وانگشت ومی گویندچنانچه آهن‌وانگشت بسبب‌ملاقات‌ومصاحبت آتش آتش میشودعارف نیز بواسطهٔ قرب‌بخدا خدامیشود واین‌سخن محض کفروزندقه است وهر که اندك‌عقل‌دارد میداند که‌ازاینکه‌ممکن‌طبیعت‌ممکنی گیردیابصفت ورنگ‌ممکنی برآیدلازم‌نمیآید که‌ممکن واجب یا واجب ممکن شود وهمچنین هر که از خرد نصیبی دارد میداند که ممکناترا به

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

واجب وواجب را بمکنات قیاس کردن معقول نیست وصاحب این اعتقاد مانند حلولی کافر است وبی دین وملحد وزندیق ولعین وبدانکه بنابراعتقاد این‌دوطایفه تعدد وتکثر آلهه لازم میآید زیراکه میتواند بود که درهرعصری هزارعارف وزیاده نیزباشد .

راقم گوید اولابایددانستکه هرقومی‌را اصطلاحی است وهرفنی‌را اهلی از خواندن کتاب سیبویه این بابویه نمیتوان بود واز شرح حاجبی وعضدی گفتن شفا و اشارات را فهم نتوان نمود وازدیدن قاموس اکبرساوذاویوس وهندسهٔ بطلمیوس روشن نگردد خذواالعلم من افواه‌الرجال مخصوص مطالب معقول از کتاب لغت چگونه ادراك میشود ودراول مطلب از نمط تاسع اشارات نقل شدکه شیخ درمقامات‌العارفین فرموده فمن احب ان یتعرفها فلیتد رج الی ان یصیر من اهل المشاهدة دون المشافهة والواصلین الی العین دون‌السامعی‌الاثر .

ومحقق طوسی درشرح این‌عبارت میگوید .

و اعلم ان‌العبارة عن هذه‌الدرجات غیر ممکنة لان العبارات موضوعة للمعانی‌التی یتصورهااهل‌اللغات ثم‌یحفظونهاثم یتذکرونهاثم یتفاهمونها تعلیماً وتعلماً اماالتی‌لایحصل الیهاالاالغائب عن ذاته فضلا عن قوی‌بدنه‌فلیس‌یمکن‌ان یوضع لهاالفاظ فضلا ان یعبرعنها بعبارة و کما ان‌المعقولات لایدرك بالاوهام والموهومات لاتدرك بالخیالات والمتخیلات لا تدرك بالحواس کذلك ما من شأنه ان یعاین بعین‌الیقین فلایمکن ان یدرك بعلم‌الیقین فالواجب علی‌من یرید ذلك ان‌یجتهد فی‌الوصول‌الیه بالعیان‌دون‌ان یطلبه بالبرهان‌انتهی.

وچون ازتعبیرمعانی الفاظ قاصراست برای تقریب بعضی امثال ذکر مینماید قال‌الله تعالی **وتلك‌الامثال نضربها للناس ومایعقلها الاالعالمون ولله‌المثل‌الاعلی .**

وثانیاً محقق طوسی قدس سره‌القدوسی در کتاب اوصاف‌الاشراف این‌مثل‌را ذکر نموده وما بعبارته نقل مینمائیم‌میفرماید فصل چهارم درمعرفت است‌قال‌الله تعالی‌**شهدالله انه لااله الاهو والملائکة و اولوا‌العلم‌قائماً بالقسط** پارسی‌معرفت شناخت باشد واینجامراد از معرفت‌مرتبهٔ بلندترین‌از مراتب‌خداشناسی‌است‌چه خداشناسی‌رامراتب بسیار است و مثل‌معرفت چنانست که آتش‌را بعضی چنان شناسند که شنیده باشند که موجودی هست که هرچه باورسد ناچیزمیشود واثر اودرآنچه محاذی اوشود وباشد ظاهرگردد و چنانچه از اوبردارند هیچ نقصان دراوپدید نیاید و هرچه ازاو جدا شود برضد طبع او باشد و آن موجود را آتش خوانند و در معرفت باریتعالی کسانیکه باین مثابت باشند مقلدان .خوانند کسانیکه سخن بزرگان تصدیق کرده باشند دراین‌باب بی وقوف برحجتی وبعضی که بمرتبهٔ بالای این جماعت باشند کسانی‌باشندکه ازآتش دود بایشان رسد دانند که این دودازچیزی‌میاید پس حکم کنند بوجودیکه دود اثراواست .

ودرمعرفت کسانیکه باین مثابت باشند اهل نظرباشند که ببرهان قاطع دانند که

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

صانعی هست وآثارقدرت بروجود اودلیل سازند .

وبالای اینمرتبه کسانی باشندکه از حرارت آتش بحکم مجاورت اثری احساس کنند وبه‌آن منتفع شوند و در معرفت کسانی که باین مرتبه باشند مؤمنان بغیب باشند و صانع را من وراء حجاب شناسند .

وبالای اینمرتبه کسانی باشندکه ازآتش‌منافع بسیاریابند مانند خبزوطبخ وانضاج وغیرآن واین جماعت بمثابهٔ کسانی باشندکه در معرفت لذت معرفت دریافته باشند وبه‌آن مبتهج شده وتا اینجا مراتب اهل دانش باشد .

وبالای اینمرتبه کسانی باشندکه آتش مشاهده کنند و بتوسط نورآتش چشمهای ایشان مشاهدهٔ موجودات کند واین جماعت در معرفت بمثابهٔ اهل بینش باشند و ایشان را عارفان خوانند ومعرفت حقیقی ایشان را باشد .

وکسانیکه درمراتب دیگرباشند بالای اینمرتبه هم‌ازحساب عارفان باشند وایشانرا اهل یقین خوانند وذکریقین بعدازاین گفته شود وایشان جماعتی باشند که معرفت ایشان ازباب معارف باشد وایشانرا اهل حضور خوانند وانس و انبساط خاص با ایشان باشد و نهایت معرفت آنجا باشدکه عارف منتفی شود مانندکسیکه به‌آتش‌سوخته وناچیزشود .

فصل پنجم دریقین

قال‌الله تعالی **وبالاخرة هم یوقنون .**

و در حدیث آمده است من اقل ما اوتیتم‌الیقین ومن اوتی حظه منه مالم یبال بما انتقص من‌صلوته وصومه ویقین‌درعرف اعتقادی جازم مطابق‌ثابت باشدکه زوالش ممکن نبود وآن بحقیقت مؤلف بود ازعلم بمعلوم وازعلم بآنکه خلاف‌آن علم اول محال‌باشد. ویقین را مراتب است ودرتنزیل علم‌الیقین وعین‌الیقین وحق‌الیقین آمده است .

ودرمثل آتش که درباب معرفت گفته‌اند مشاهدهٔ‌هرچه درنظرآید بتوسط نورآتش علم‌الیقین ومعاینهٔ جرم‌آتش که مفیض‌نوراست برهرچه قابل‌اضائت باشد بمنابت‌عین‌الیقین وتأثیرش درآنچه باورسد تاهویت اومحو کند وآتش صرف بماند حق‌الیقین انتهی .

حال بایدگفت این‌سخن محض کفرو زندقه است و فیلسوف اعظم بیاید نزد مؤلف حدیقه عقاید خودرا تصحیح نماید وتجریدالعقاید را درس بخواند که واجب را بممکنات قیاس کردن معقول نیست .

وثالثاً کسانیکه اعتراض‌بقرآن مینمودند وبررسول اکرم وعقل‌اول **انك المجنون** میگفتند مثل این ایرادات مینمودند که **الله نورالسموات والارض مثل نوره کمشکاة فیهامصباح‌المصباح فی‌زجاجةالایة** قیاس واجب بممکن است **ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی** حلولست یا اتحاد در دعای عرفه‌الغیرك من‌الظهور تا بآخر وحدت موجود است وکفروزندقه .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ای عزیز فهم کلام اخیار شرط است نه آنکه هرچه را نفهمی نامش ایراد بگذاری .

سنائی فرماید

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز حرفی
که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا

وختم می نمائیم شرح این مثل را باشعار مولانا که در مجلد دوم مثنوی می فرماید :

ای خنك زشتی که خوبش شد حریف — وای گل رویی که جفتش شد خریف
نان مرده چون حریف جان شود — زنده گردد نان و عین آن شود

هیزم مرده حریف نار شد — تیرگی رفت و همه انوار شد
در نمکسار ار خر مرده فتاد — آن خری و مردگی یکسو نهاد
صبغة‌الله هست رنگ خم هو — بیسها یك رنگ گردد اندر او
چون در آن خم اوفتد گوئیش قم — از طرب گوید منم خم لاتلم
آن منم خم خود اناالحق گفتنی است — رنگ آتش دارد الا اهلنی است
رنگ آهن محو رنگ آتش است — ز آتشی می لافد وخامش وش است
چون به سرخی گشت همچون زرکان — پس انا النار است لافش بی زبان
شد ز رنگ وطبع آتش محتشم — گوید او من آتشم من آتشم
آتشم من گر تراشك است وظن — آزمون کن دست را برمن بزن
آتشم من بر تو گرشد مشتبه — روی خود بر روی من یك دم بنه
آدمی چون نور دارد از خدا — هست مسجود ملا یك ز اجتبا
نیز مسجود کسی کو چون ملك — رسته باشد جانش از طغیان وشك
آتش چه آهن چه لب ببند — ریش تشبیه و مشبه را بخند

در ذکر عقاید جرنانیه وطوائف صائبه

قال فی حدیقة الشیعه صاحب کتاب بیان الادیان می گوید که اصل حلول واتحاد از جرنانیه که طائفه‌ای اند از صابئه و از ترسایان برخاسته‌اند وغلات شیعه یعنی آنانکه بعضی از ائمهٔ اثنی عشر را خدا می دانند وغلات اهل سنت وجماعت یعنی صوفیه که مشایخ خود را اله میدانند حلول واتحاد را از ترسایان فراگرفته‌اند وهیچ مذهبی از مذاهب ترسایان از آن دو مذهب نزدیکتر نباشند وتا اینجا بیان کلام صاحب بیان الادیانست .

راقم گوید جرنانیون طائفه یی می باشند ازمجوس ، منسوب هستند بمردی که نامش جرنان بوده وچنانچه نصاری بقدمای ثلاثه قائل می باشند وثنویهٔ مجوس بقدیمین معتقد شده‌اند جرنانیون بقدمای خمسه معترفند که دوتای آنها حی است وفاعل یکی باری ودیگری نفس اعم ازاینکه بشری باشد یا سماوی ویکی دیگر منفعل است وغیر حی وآن هیولاست ودوتای دیگر اند که غیر حی اند ونه فاعل ونه منفعل اند وآن دهر وخلاء است .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

در ملل ونحل شهرستانی مذکوراست که جرنانیه جماعتی اندازصابئه وآنان قائلند که صانع ومعبود واحد و کثیر است .

اما واحدیه او باعتبار ذات واول واصل وازلست .

واما کثرتش پس متعدد میشود باشخاص بچشم ظاهر در مرائی غیرو این اشخاص مدبرات هفت‌گانه است یعنی سیارات واشخاص ارضیه خیریه عالمه فاضله وظاهر می شود اول ومتشخص می گردد به‌آن اشخاص و کثرت او باوحدتش منافی نیست وموجب بطلان وحدت ذاتیهٔ او نمی شود وچون ابداع فرمود نفوس فلکیه و جمیع اجرام و کواکب را قرار داد آنها را مدبرات‌این‌عالم وایشانند پدران‌وعناصراند مادران ومرکبات که‌موالید ثلاث باشند از ازدواج اینان حاصل شده و آباء علویه صاحب حیوة و ناطق ومدرکند و می رسانندآثار را بسوی عناصروقبول می کند عناصر آن‌آثار رادر ارحام خود پس‌موالید حاصل می گردد وازاین فعل وانفعال واز موالیدگاهی اتفاق می افتدکه شخص مرکب از صفای خالص عناصر واجرام علوی حاصل میشود وهیچ کدورتی ندارد ویك مزاج کامل الاستعدادی حاصل نموده پس تشخص حاصل میکند اله به‌آن‌شخص در عالم و گویا مراد این باشدکه انسان کامل مظهر تام اله واقع می شود .

ونیز می گویندکه طبیعت کل یعنی نوع تمام‌موالید در هر اقلیم از اقالیم مسکونه در رأس هر سی وششهزار وچهار صد وبیست وپنج سال تجدید می شود ومراد دوری‌از فلك ثوابت ازهر نوع وجنس از حیوان وانسان ونروماده ازانسان‌وغیر انسان‌واین‌انواع باقی می باشند در این مدت و چون بانتهی رسد مدت این نوع منقطع میشود نسل آنها وتوالدشان پس دور از سر گرفته می شود وقرن تازه حادث می شود از انسان وحیوان‌و نبات وهمچنین الی غیر النهایه واین دورات می باشد .

ومراد از قیامت موعوده بر لسان پیغمبران همین است والا دیگرداری سوای‌این دارنیست **ومایهلکناالاالدهر** ومتصورنیست‌زنده شدن‌مردگان وبعث‌درقبورقال‌الله‌تعالی **ایعدکم‌اذامتم وکنتم ترابآوعظاماً انکم‌مخرجون هیهات هیهات‌لماتوعدون**

ودر قرآن مجید از مقولهٔ این اشخاص ومعتقداتشان خبر داده است ومنشاء واصل تناسخ وحلول از این‌گروه است زیراکه اصل تناسخ همان تکرار اکوار و ادوار است ای مالانهایة وحدوث در هر دوری است مثل آنچه حادث شده بوددراول وثواب وعقاب در همین دار است ودیگر داری نیست واعمالی‌که الحال تمام خلق مبتلا هستند از فرح و شادی وغم واندوه و راحت وزحمت وخواری وعزت وناخوشی الی غیر ذلك همه جزای اعمال دورهٔ پیش است از نیکوئی وفجور وهمچنین است در اول و آخر و متصور نیست انصرام وانقطاع ازهرجهت از حکیم .

واما حلول یکی همان صورت که ذکر شد وبه اعتبارمزاج شخص‌واستعدادات فرق

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

می کند بسا حلول بذات مینماید بتمامه و گاهی حلول بجزئی از ذات می‌نماید و می گویند که‌هیاکل سماویه درشخص‌واحد جمع‌است‌وظاهرمیشود فعل‌واثراودرهریك ، هریك بقدر آثار آن هیکل وتشخص آن هیکل به آن‌شخص پس اعضای سبعهٔ‌انسان می باشندهیاکل سبعهٔ سماوی واعضای هفتگانهٔ آدمی هیاکل هفتگانهٔ اوست پس در آدمی ظاهر می شود وتکلم میکند بزبان او ومی بینند بچشم او ومی شنود بگوش او وقبض وبسط می کند بدست او وآمد ورفت می کند بپای او وتمام افعال اوبجوارح آدمیست .

آلت حقی وفاعل دست حق .

ومی گویند اینکه خدا اجل ازآنست که خلق نماید شرور وقبائح و اقذار وخنافس و مار و عقرب را و امثال مذکورات بلکه اینها حاصل می شود از اتصالات کواکب و سعادت ونحوست واجتماعات عناصر از حیث صفا وکدورت پس آنچه ازخوبی وسعادت و روشنی وصفاست همین مقصود ازفطرت است ونسبت داده می شود به باری تعالی وآنچه از نحوست وشرور وکدورت است واقع میشود ضرورت ونسبت به باری داده نمی شود بلکه از قبیل اتفاقیات و ضروریاتست با آنکه اسنادشان باصل شرور و اتصالات مذمومه باید باشد .

وطایفهٔ جرنانیه نسبت می دهند مقالات خود را بسوی عاذیمون یعنی شیث وهرمس یعنی‌ادریس واعیانا واوازی که چهار تن از پیغمبران هستند .

وبعضی‌ازجرنانیه نسبت‌میدهندخودرا بسولون که جدمادری‌افلاطون است ومیگویند نبی است .

وازجملهٔ فروع مذهب جرنانیه آنستکه میگویند اوازی حرام کرده است بر ایشان پیاز ومار ماهی وباقلی را و تمام فرق صابئه از جرنانیه و دیگران نماز می گزارند در سه نوبت واز جنابت غسل می کنند وهمچنین از مس میت .

وحرام می دانند خوردن شتر وگراز وسك را واز طیور آنچه از برای او چنگال باشدو کبوتران وقمریان را .

نهی می کنند مست‌شدن ازشراب واختتان‌را .

وامر می نمایند به تزویج در حضور ولی وشهود وطلاق را جایز نمی دانند مگر بحکم حاکم وجمع نمی‌نمایند بین دوزن .

ذکر هیاکل وکواکب سبع

واما تفصیل هیاکل آن چنانی که بنا نهاده اند صابئه بـر اسامی جواهر عقلیهٔ روحانیه‌واشکال کواکب سماویه‌ازجمله یکی هیکل علت اولی است وبعد ازآن هیکل عقل‌است وهیکل ضرورت و هیکل نفس .

واین هیاکل مذکوره مستدیرة الاشکالند وهیکل‌زحل مسدس‌است وهیکل‌مشتری

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مثلث است وهیکل مریخ مستطیل است وهیکل شمس مربع استوهیکل زهره مثلثی‌است در جوف مربعی وهیکل عطارد مثلثی است در جوف اوشکل‌مستطیلی است وهیکل‌قمر مثمن است .

در تحقیق مذهب صابئه وحنیفیه

وچون سخن باینجا رسید مناسب دید بیان مذهب صبویه و حنیفیه را بنمایدتا روشن گردد که صوفیه کسانی‌هستند که همواره بردین حنیف بوده‌اندوصاحب بیان‌الادیان بتقلید بعضی دیگر غالی‌وصوفی را نسبت باتحاد وحلول داده .

وازآنجمله هر کس اظهار فضیلت ائمه مینمود حتی اگر میگفت که سهو در بارهٔ پیغمبر روا نباشد قدما سیما قمیین او را غالی می گفتند وازلفظ فنا وبقا وعکس وعاکس وظل وذی ظل وازاین قبیل الفاظ که مبنی‌براصطلاح قوم است حلول‌واتحاد می پنداشتند

خلاصه آنکه صبویه وحنیفیه در مقابل یکدیگراند و اشتقاق صبویه از صبأ مهموز اللام است در صحاح می گوید و صبأ الرجل صبؤ اذا خرج من دین الی دین و صبأ ایضاً اذا صار صابئاً والصابئون جنس من اهل الکتاب انتهی .

پس ازجهت میل آنها از سنن حق وطریق انبیا بایشان صابئه گفته‌اند وخودایشان می گویند الصبوة الانحلال من قید الرجال .

وبعضی گفته‌اند که اصل دین ایشان دین نوح (ع) است .

ودر کشاف می گوید که آنان قومی هستند که عدول نمودند از دین یهود ونصاری وعبادت ملائکه کردند .

وازجناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود این‌گروه نام نهاده شدند صابئون بعلت آنکه ایشان میل نمودند بسوی تعطیل انبیا و رسل و شرایع وگفتند هرچه انبیاء آورده‌اند باطلست پس انکار نمودند توحید خدای تعالی را ونبوت‌پیغمبران وفرستادگان خدا را ووصیت اوصیا را وایشان میباشند بدون شریعت وکتاب ورسول .

واز قتاده روایت است که ادیان برشش گانه است پنج‌ازآن دین شیطانست و یکی از آن دین رحمان .

ازآنجملهٔ پنجگانه صابئون‌اند که‌میپرستندملائکه را ونماز میکنند بجانب قبله وزبور می خوانند

ویکی مجوسند که می پرستند شمس وقمررا .

ویکی مشرکین‌اند که می پرستند بت را .

ودیگری یهود ونصاری هستند .

وبعضی ازمحققین برآن‌رفته‌اند که صابئه‌پیروان‌صابی بن شیث بن‌آدم (ع) بوده‌اند ومنسوب باو هستند ومؤید این قولست کلام خود آنها که می گویند معلم مادر این مذهب

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تعلیم به آداب توسل بارواح
واسطه باید دیده شود تا آنکه بتوجه باو اسباب تقرب
بهترین وسایل کواکب وسیاراتست .
پس اول بیت وخانه ومنزل هریك را باید دانست
وثانیاً مطالع ومغارب آنها را
وثالثاً اتصالات کواکب وموافقت ومخالفت بترتیب
ورابعاً تقسیم ایام ولیالی وساعات را برآنها .
وخامساً تقدیر صور واشخاص واقالیم وامصار رابرآ
شد بنقش خواتیم وخواندن عزائم ودعوات .
مثلا برای زحل روز شنبه را معین واختصاص داده ا
مصور بصورت وصنعت او دردست می کنند ولباس خاص
به او میسوزانند و درطلب حاجتی که از افعال و آثار مخ

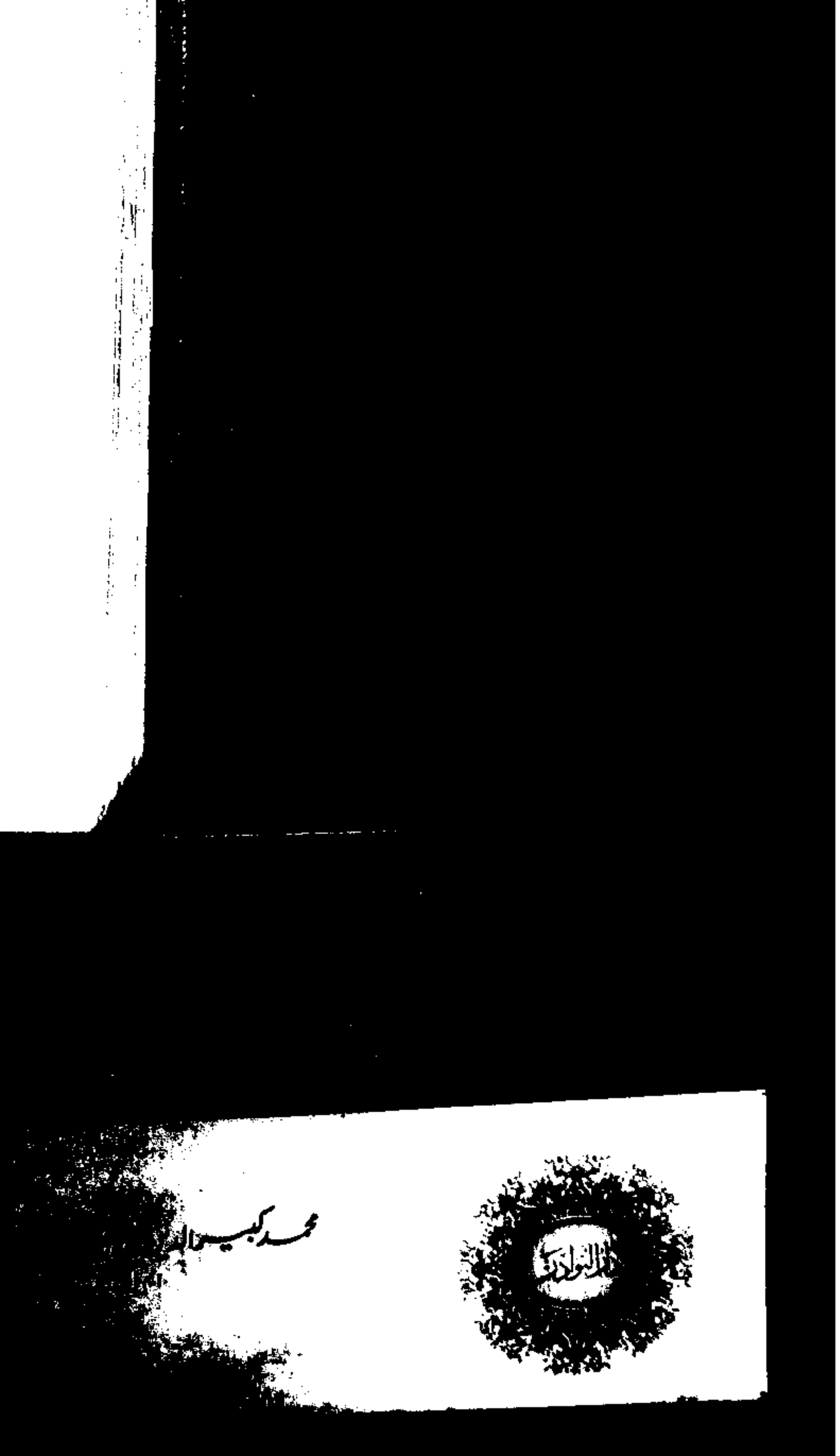

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

من بصراط مستقیم ولایت و هدایت که الصورةالانسانیه هی اکبر حجةالله علی خلقه و هی الکتاب المبین الذی کتبه بیده وهی الهیکل الذی بناه بحکمته وهی مجموع صور العالمین وهی الطریق المستقیم الی کل خیر وهی الجسر الممدود بین الجنة والنار .

وآزرازاین کلمات حقیقت آیات پدرانهٔ پسرهیچ اندرز ننیوشید وازسخن و خشور یزدانی پاسخ داد **اراغب انت عن الهتی یا ابراهیم** وچون حجت قولیهٔ علمیه در وی اثری نبخشید محض اتمام مرام حضرت ابراهیم (ع) اقامهٔ برهان عملیهٔ فعلیه فرمودو بکسر اصنام قیام نمود .

قال الله تعالی فی سورةالانبیاء **فجعلهم جذاذاً الا کبیراً لهم** الایة **قالوا انت فعلت هذا بالهتنا یاابراهیم قال بل فعله کبیرهم هذا فسئلوهم ان کانوا ینطقون.**

پس الزام نمود قوم آزر را بنحویکه نتوانستند سخنی بگویند چنانچه در پاسخ برهان علمی فروماندند ودرجواب دلیل ذلیل شدند **قالوا حرقوه وانصروا الهتکم ان کنتم فاعلین** دست تعدی دراز ویاوه سرائی آغاز نهادند .

کلام سعدی شیرازی مناسب مقام است :

ازسنت جاهلانست که چون بحجت ازخصم فرومانند سلسلهٔ خصومت بجنبانند همچو آزربت تراش که جواب حجت پسر نداشت بجنگش برخاست که **لئن لم تنته لارجمنك**

مناظرهٔ حضرت خلیل علیه السلام با اصحاب هیاکل

و اما مناظرهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام با اصحاب هیاکل چون باریتعالی بندهٔ خاص خود را مطلع ساخت بر ملکوت کونین و اسرارعالمین چنانکه میفرمایدو **کذلك نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین** شرافت مرانسان را برروحانیاتست وهیاکل آنها ترجیح دارد مذهب حنیف برمذهب صابئه حقیقت کمال در رجالست ودرمثنوی مناسب مقال میفرماید .

وزملك جان خداوندان دل — باشد افزون توتحیر را بهل
زان سبب آدم بود مسجودشان — جان اوافزون بود از بودشان
ورنه بهتر راسجود دون تری — امر کردن هیچ نبوددرخودی
کی پسندد عدل ولطف کردگار — که گلی سجده کند در پیش خار

پس بطریق الزام ومناشات باخصم ومجادله بنحواتم واحسن **فلما جن علیه اللیل رای کوکباً قال هذا ربی فلما افل قال انی لااحب الافلین** استدلال نمود بافول وزوال وتغییر وانتقال باینکه صلاحیت ندارد آنچه باین صفت متصف باشد اطلاق رب واله براو نمود زیراکه تغییر محتاج بمغیر یست .

وهمچنین اگرمراد شفیع وواسطه بودن آنهاست افول و زوال او را ازحد کمال بیرون خواهد برد واستدلال بطلوع نیزمفید همین مدعی است بلکه اقرب بحدوث است

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ازافول ولی نظر باینکه جمعی ازصابئه چون منتقل شده بودندکه درحال افول توجه به آنها ممتنع است فلهذا اشخاص را قایم مقام هیاکل قرار داده بودند چنانچه مشروحاً گذشت پس حضرت ابراهیم استدلال بر آنها نمود بآنچه فی‌الجمله بعضی بدان معترف بودند واین ابلغ است دراحتجاج **فلما رای القمر بازغاً قال هذا ربی فلماافل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین فلمارای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر** بودن شمس اکبر باعتبار اقتباس نور سایرین است از او چنانچه معتقد جمعی آنستکه شمس ملك الفلك ورب الارباب است **فلماافلت قال انی بری مماتشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً مسلماً وما انا من المشرکین .**

پیش بیحدهرچه محدوداست لاست — کل وجه غیر وجه‌الله فناست
میپرستید آفتاب چرخ را — خوار کرده جان عالی برخ را
آفتاب از امر حق طباخ ماست — ابلهی باشدکه گوئیم اوخداست
آفتابت گر بگیرد چون کنی — آن سیاهی زوتوچون بیرون کنی
نی بدرگاه خدا آری صداع — که سیاهی را ببروا ده شعاع
گر کشندت نیم شب خورشید کو — تا بنالی یا امان خواهی از او
حادثات اغلب بشب واقع شود — وآن زمان معبود توغایب بود
سوی حق گر راستانه خم شوی — وارهی از اختران محرم شوی

پس توحید حقیقی را مسلم داشت وبیان فرمودکه فطره دین‌حنیف است ومعدات سماویه وارضیه فاعل حقیقی نیستند ومعطی‌الوجود حق است ولا مؤثر فی‌الوجود الاالله چنانچه‌حضرت خاتم راصلی‌الله علیه وآله فرمود **فاقم وجهك للدین‌حنیفاً فطرة‌الله التی فطرالناس علیها .**

در اشکالات وارد بر محاجهٔ ابراهیم و رفع آن

ومخفی نماناد که دراینموقع چند سخن است که ذکرش بی‌مناسبت نیست یکی آنکه آنجا که گفت بل فعله کبیرهم دروغ است و زیبندهٔ جناب ابراهیم(ع) نیست که **و ذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقاً نبیاً .**

وجواب آنستکه جناب ابراهیم خود فرموده بود **تالله لاکیدن اصنامکم بعد ان تولوا مدبرین** وپس ازاین جای انکارنبود چنانچه قوم گفتند **من فعل هذا بالهتنا قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم** ومحض اقرارآوردن ابراهیم باستفهام تقریری گفتند **انت فعلت** و آنجناب برای اتمام حجت و تنبه آنها فرمود که **بل فعله کبیرهم هذا فسئلوهم ان کانوا ینطقون** معلق ساخت شکستن اصنام صغیره را به گردن کبیر درصورت نطق آنها وازاین سخن اندکی درنفس آنها اثری ظاهر گردید

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

چنانچه میفرماید **فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون** و چون حب الشیء یعمی و یصم نتوانستند برخود هموار کنند که از عادت مذمومهٔ چندین ساله دست بدارند **ثم نکسوا علی رؤسهم لقد علمت ماهؤلاء ینطقون** چون آنها با قرار آمدند که اینها ناطق نیستند حضرت ابراهیم رشتهٔ توبیخ وسرزنش را بجنبانید **قال افتعبدون من دون الله مالاینفعکم شیئاً و لایضرکم اف لکم ولما تعبدون من دون الله افلا تعقلون** چون دیگر مجال سخن برآن قوم نماند و اقرار بجهل خود نمودند بنابر شیوهٔ جاهلان حکم تکفیر ابراهیم (ع) را مجتهدان نوشتند وجزای اورا سوزانیدن قرارادند که مبادا مقلدین سراز این سر بیرون آرند **قالوا حرقوه وانصروا الهتکم ان کنتم فاعلین** چون نمرود موافق حکم قضات پرلیغ داد وآتش افروختند وخشوریزدانی را در آتش افکندند ایزد منان فرستادهٔ خود را در آن دریای آتش فرو نگذاشت قوله تعالی **قلنا یانار کونی برداً وسلاماً علی ابراهیم** برخلیل گلستان شد **و ارادوا به کیداً فجعلنا هم الاخسرین و نجیناه ولوطاً الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین.**

آتش ابراهیم را دندان نزد — چون گزیدهٔ حق بودچونش گزد
آتش ابراهیم رانی قلمه بود — تا برآرد از دل نمرود دود
آتش ابراهیم را نبود زیان — هر که نمرودیست گومیترس ازآن
جان ابراهیم باید تا بنور — بیند اندر نار فردوس و قصور
پایه پایه بر رود برماه و خور — تا نماند همچو حلقه بند در
چون خلیل از آسمان هفتمین — بگذرد که لا احب الافلین
ای خلیل اینجا شرار ودود نیست — جز که سحر وخدعهٔ نمرود نیست
چون خلیل حق اگر فرزانهٔ — آتش آب تست و تو پروانهٔ

وسخن دیگر آنکه جناب ابراهیم (ع) درمواضع ثلاثه فرمود هذا ربی اگر بطور حقیقت واعتقاد گفت لازم میآید که فی الجمله مذهب صابئه را داشته وهنوز در تحقیق و اجتهاد بوده وواصل بمقام توحیدویقین نگردیده چگونه ممکن است که درجهٔ رسالت را داشته باشدوهدایت قوم نماید واگر نه ازروی اعتقاد گفت موهم کذبست.

جواب ازاین سخن یکمرتبه بنابرآنکه شق اخیر باشد وموجب کذب محرم نباشد ازوجوهی است یکی آنکه مرادش ازلفظ رب نه رب الارباب بود بلکه مقصود تربیت کواکب مرموالید است باذن الله وبه نحوتوریه فرمود هذا ربی که گمان برند بمعبود حقیقی.

دیگرآنکه استفهام انکاری باشد که انکار نمود قوم رادراینکه کواکب رب حقیقی باشند وتحقیق آنستکه گفته شود برای مماشات با قوم اظهاردخول دردین آنها نمود وبعد استدلال بافول وزوال نمود تا نزدیکتر بانصاف ودورتر ازاعتساف باشد.

این دلیل راه رهرو را بود — کو بهر دم در بیابان گم شود

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

واصلان را نیست جز چشم وچراغ — از دلیل و راهشان باشد فراغ
گر دلیلی گفت آنمرد وصال — گفت بهر فهم اصحاب جدال
بهر طفلی نو پدر تی تی کند — گرچه فهمش هندسهٔ گیتی کند
پس همه خلقان چو طفلان وینند — لازم است آن پیررا دروقت پند

ویکمرتبه جواب داده میشود باختیار نمودن شق اول . بیانش آنکه چون مادر ابراهیم پسررا از بیم نمرودیان درشکفتی مختفی نموده بود تا آنکه بدرجهٔ رشد رسید و از آن شعب بیرون آمد برحسب فطرت حنیف وبدیههٔ عقل درصدد معرفت باری ومصوروخالق خود برآمد قوم زهره پرستانرا اول ملاقات نمود ودربادی امرلمعان آن کوکب را دلیل براستقلال درتربیت خود فهمید وبعدازامعان نظروتأمل ورجوع بصر کرتین حکم بطلان آن استدلال را بزوال وافول فرمود تا به آخرواین نحوازتحقیق و خروج ازربقهٔ تقلید البته شرك نیست چنانچه صدر آیه مفید همین بیانست که ولیکون من الموقنین و بعد از وصول باعلی درجهٔ یقین وشهود ملکوت آسمان وزمین ووصول بدرجات انبیاء ومرسلین مبعوث بهدایت وراه نمائی دیگران گردید ودرآنوقت بنای محاجه شد و **حاجه قومه قال اتحاجونی فی الله و قد هدان ولا اخاف ما تشرکون به الی قوله و تلك حجتنا ابراهیم آتیناها .**

وفی القمی عن الصادق علیه السلام قال کشط له عن الارض ومن علیها و عن السماء و من فیها والملك الذی یحملها والعرش ومن علیه . واین حدیث دلالت دارد برآنکه آن ارائهٔ کشف صورت فقط نبوده .

وآنچه محقق است سالك مادام که درزندان نفس ودرشکفت عادیات محبوس است وهنوز درولادت ثانویه برشد نرسیده وسیرفسحت عالم ملکوت را ننموده متحیراست که من این والی این وفی این .

مولوی فرماید :

روزها فکرمن اینست وهمه شب سخنم — که چرا فارغ از احوال دل خویشتنم
از کجا آمده‌ام آمدنم بهرچه بود — بکجا میروم آخر ننمائی وطنم

لسان الغیب فرماید :

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم — دریغ و درد که غافل زکار خویشتنم
چگونه طوف کنم درفضای عالم قدس — که درسراچهٔ ترکیب تخته بند تنم

و چون عنایت الهیه شامل حال سالك گردد و اندك اندك در حرکت سریع شود انوار سبعهٔ وجودیه رامشهود والوان مختلفهٔ متلونه وآثار عجیبهٔ علویه و اطوار ملکوت کونیه را معاینه بیند ودر رؤیت کواکب و اقمار و شموس ابتداء ذهول قوهٔ فکریه شود دربادی نظر گمان کند انه هودرآن حال جبرئیل عقل ویرامتذکر کند ولاضیر که ابراهیم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

(ع) دربدو خروج ازسرب چون سایرسلاك گمان کرد درمشاهدهٔ کوکب انه هو وچون به عقل خود نظرنمود بزوال وافول وتغیروتبدل وحدوث هریك گفت لااحب‌الافلین و لیس هذابشرك ولاکفرلان تلك‌الانوار ظهورات‌نورالانوار وقدیغلب حکم‌الظاهرعلی‌المظهر بحیث یظن ان‌المظهر هوالظاهر .

کفر وایمان نیست آنجائیکه اوست — زانکه‌اومغزاست‌واین‌دورنگ‌وبوست
کیست کافر غافل از ایمان شیخ — کیست مرده بیخبر از جان شیخ
نفس نمرود است وعقل وجان خلیل — روح درعین است و نفس اندر ذلیل

واستعجابی نیست دراینکه ابراهیم وسایر انبیا علیهم‌السلام دربدو امر بریاضات و مجاهدات اشتغال داشته‌اند رفته رفته تاباعلی درجهٔ کمال رسیده‌اند درسورهٔ بقره ازسخن ابراهیم خدایتعالی حکایت فرموده **و اذقال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی‌قال فخذ اربعة من‌الطیرفصرهن الیك ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءاً ثم‌ادعهن یأتینك سعیاً واعلم ان‌الله عزیز حکیم .**

تفسیرش ظاهر است و معلوم میشود که مقام اطمینان قلبی همچون سالکین برای ابراهیم (ع) بعد از کشتن چهارمرغ حاصل گردید .

چار وصفست این بشررا دل فشار — چار میخ عقل گشته این چهار
تو خلیل وقتی ای خورشید هش — این چهار اطیار رهزن‌را بکش
زانکه هرمرغی از اینها زاغ وش — هست عقل عاقلانرا دیده کش
چار وصف تن چو مرغان خلیل — بسمل ایشان دهد جانرا سبیل
سر ببراین چار مرغ زنده را — سرمدی کن عمر نا پاینده را
بط‌وطاوس‌است‌وزاغ‌است وخروس — این مثال چار مرغ اندر نفوس
بط حرص‌است‌وخروس‌آن‌شهوتست — جاه چون طاوس وزاغ امنیت است
نیتش آنکه بود عمرش دراز — طامع تأیید آن امید ساز
بط حرص آمد که نوکش برزمین — در تر و در خشك میجوید دفین
یك زمان نبود معطل آن‌گلو — نشنود از امر جز حکم کلوا
همچو یغماچی که خانه میکند — زود زود انبان خود پر میکند
آمدیم اکنون بطاوس دو رنگ — کوکند جلوه برای نام و ننگ
همت او صید خلق از خیر و شر — واز نتیجه وفائدهٔ آن بیخبر
در زمانه صاحب دامی بود — همچو ما احمق که صید خود شود
آنکه ارزد صید راعشق‌است وبس — لیك اوکی گنجد اندر دام کس
این سخن را نیست پایان و فراغ — ای خلیل‌حق چرا کشتی تو زاغ

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بهر فرمان حکمت فرمان چه بود | اندکی ز اسرار آن باید نمود
کاغ کاغ و نعرهٔ زاغ سیاه | دائماً باشد بدن‌را عمر کاه
همچو ابلیس از خدای پاك فرد | تا قیامت عمر تن درخواست کرد
زندگی بی‌دوست جان فرسودنست | مرگ حاضر غائب ازحق بودنست
عمرخوش در قرب جان پروردنست | عمر زاغ از بهر سرگین‌خوردنست
چند گوئی همچو زاغ پر نحوس | ای خلیل حق چرا کشتی خروس
حکمت کشتن چه بود آخر بگو | تا مسبح گردم آنرا مو بمو
گفت فرمان حکمت فرمان بخوان | تا مهلل کردم آنرا من بجان
شهوتیست او و بس شهوت پرست | زان شراب زهرناك ژاژ مست
گرنه بهر نسل بودی ای وصی | آدم از ننگش بکردی خود خصی
گفت ابلیس لعین دادار را | دام زفتی خواهم این اشکار را
دام محکم ده که تا گردد تمام | وافکنم درکام ایشان چون لجام
چونکه خوبی زنان با او نمود | که ز عقل و صبر مردان میربود
پس زد انگشتك برقص اندرفتاد | که بده زوتر رسیدم بر مراد
و آن صفای عارض آن دلبران | که بسوزد چون سپند این‌دل‌برآن
روی وخال و ابرو ولب چون‌عقیق | گوئیا خور تافت از پردهٔ رقیق
قد چون سرو خرامان در چمن | خد همچون یاسمین و نسترن

دیگر آنکه دراخبار وآثاراست که مراد از کوکب که گفت هذا ربی زهره است و زهره وعطارد هرگزازآفتاب زیاده ازآنچه مقتضی نصف قطر تدویر ایشان دور بشوند ونهایت‌آن‌دوری درزهره‌چهل وهفت درجه ودرعطار و بیست و هفت‌درجه است لهذا این دوکوکب راباآفتاب جزاحتراق که مقارنه باشد نظری دیگرصورت نبندد واحتراق آنها وقتی است که بذروه و حضیض فلك تدویر رسند و چون از آن دو نقطه مزایلت نمایند هرآینه دریکی ازدوطرف آفتاب دیده شوند یاطرف صباحی یا مسائی‌پس‌چگونه تصویر توان کرد که دریکشب زهره طالع وغارب وسپس ماه طالع شد وآفل و آنوقت آفتاب ظاهر گردد .

جواب از این سخن آنکه اولا دلیلی بر آنکه در یکشب این محاجه و رؤیت واقعشده نیست .

وثانیاً گوئیم که دریکشب هم ممکن است باین تصویر که کوکب مسائی بوده و شب نیمه ماه وچون آفتاب پنهان شد و شب نمودار گردید نزدیك به‌افق غربی بارتفاع چند درجه کوکب ظاهر ولامع بود ودراوایل شب افول نمود وازطرف مشرق ماه درآمد ونورفشانی کرد پس‌آفتاب عالمتاب تجلی نمود و هرچند که هنوز ماه قریب به‌افق دیده

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بشود ولی در نور آفتاب فانی وآفلست .

نقل عبارت حدیقة الشیعه و جواب آن

قال فی حدیقة الشیعه و بباید دانست که متقدمین صوفیه مانند با یزید بسطامی وحسین بن منصور حلاج که شهرت کرده‌اند بریکی ازایندومذهب بوده‌اند بسبب اعتقادفاسدی که این گروه داشته‌اند اکثرعلمای شیعه مانند شیخ مفید وابن قولویه و ابن بابویه این دو طایفهٔ ضاله را خواه حلولیه‌وخواه اتحادیه‌ازغلات‌شمرده‌اند ویقین‌است که‌ایشان‌ازطائفهٔ‌غلاتند که از نواصبند .

راقم گوید شخص با یزید وحلاج‌اولا بد یاخوب نوع موضوع بحث است نه‌شخص.

وثانیاً بشمه‌یی ازبزرگواری‌آنها ازقول علمادرمباحث سابقه اشاره رفت ودرسلسلهٔ طیفوریه مشروحاً بیاید

وثالثاً ظاهرشد آنفاً که معنی کلمات قوم را باید ازاهلش شنید واگر کسی‌اصطلاح هرطایفه‌یی را نداند ضرر بجائی نمیرساند .

محقق طوسی‌قدس سره‌القدوسی درفصل پنجم ازباب پنجم رسالهٔ اوصاف‌الاشراف میفرماید توحید یکی کردنست واتحادیکی شدن‌آنجا**لاتجعل مع‌الله آلهاً آخر**واینجا **لاتدع مع‌الله الهاً آخر**چه درتوحید شایبهٔ تکلفی هست و در اینجا نیست پس هرگاه که یگانگی در ضمیرراسخ شود یا بهیچوجهی بدوالتفات ننماید باتحاد دررسیده باشد.

واتحاد نه آنست که جماعتی قاصرنظران توهم کنند که مراد از اتحاد یکی شدن بنده با خدا باشد **تعالی‌الله عن ذلك‌علواً کبیرا** بل‌آنست که همه اورابینند بی تکلف آنکه گویند چون هرچه جز اوست پس همه یکی است بل چنانچه بنور تجلی اوتعالی‌بینا شود غیر او نبیند ودیدهٔ دوبینش نباشد وهمه یکی شود .

ودعای منصورحسین حلاج که گفته است .

بینی و بینك انی ینازعنی فارفع بفضلك انی من البین

مستجاب شد وانیت او ازمیان برخیزد تاتواند گفت :

انا من اهوی ومن اهوی‌انا

ودر این مقام معلوم شد که آنکس که گفت انا الحق وآنکس که گفت سبحانی ما اعظم شأنی‌نه دعوی الهیت کردند بل دعوی‌نفی انیت خود تااثبات انیت غیر خود کرداند وهوالمطلوب انتهی کلام المحقق .

واماآنکه گفت متقدمین از علما حلولی و اتحادی رااز غلات شمرده‌اند در مباحث قبل مفصلاگذشت که قدمابرحسب اجتهاد خود بسیاری‌را نسبت غلوواتحادوحلول داده‌اند واز اجلهٔ اصحاب حتی‌اگر کسی‌می‌گفت نسبت سهو برنبی خطاستمی‌گفتندغالی وتفویضی است .

واما اینکه گفت ویقین است که ایشان اثر طایفهٔ غلاتند که از نواصبند این سخن از

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

سخن ازقبیل ضد نیست زیرا که غلو در لغت بمعنی تجاوز از حد است یقال غلافی الدین غلوا من باب قعد تصلب وتشدد حتی تجاوز الحد والمقدار .

ومنه قوله تعالی **یا اهل الکتاب لاتغلوافی دینکم** قال المفسرون ای لاتجاوزوا الحد بان ترفعوا عیسی الی ان تدعواله بالالهیة

ودراصطلاح کسی راگویند که دربارهٔ ائمه یکی ازصفات خاصهٔ ربوبیت و نبوت قائل بشود مثل جمعی که در بارهٔ امیرالمؤمنین و حضرت صادق علیهما سلام قائل به الوهیت شدند فالغالی من یقول فی اهل البیت مالایقولون فی انفسهم کمن یدعی فیهم النبوة والالهیة واما اهل النصب المتدینون ببعض علی لانهم نصبواله ای عادوه .

واختلاف نموده‌اند درتحقیق ناصبی بعضی گفته‌اند مراد کسی است که نصب عداوت نماید از برای اهل بیت .

و بعضی گفته‌اند که مراد کسی است که نصب عداوت کند از برای شیعهٔ آنهاعلیهم السلام تصریح بمعنی ثانی فرموده قال(ع) انه لیس الناصب من نصب لنا اهل البیت لانه لاتجد رجلا یقول انا ابغض محمدا وآل محمد ولکن الناصب من نصب لکم و هو یعلم انکم تولونا و انتم من شیعتنا .

وصوفیهٔ صافیه چنانچه کراراً اشاره شد ودر اصل سیم بتفصیل بیاید اتصال تمام سلاسل ایشان بولی الاولیا ویکی ازاولاد امجاد اومیرسد وچنانچه مبین گردیدشیعهٔ حقیقی ایشانند **وان من سیعة لابراهیم** .

کوه طور از نور موسی شد برقص صوفی کامل شد و رست او ز نقص
چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز جسم موسی از کلوخی بود نیز

و بنابراین کسانیکه درقدح صوفیه وتوهین ایشان سخن رانده‌اندناصبی‌اند .

نقل عبارت حدیقة الشیعه وجواب آن

قال فی حدیقة الشیعة وبعضی از متأخرین اتحادیه مثل محیی الدین عربی وشیخ عزیز نسفی وعبدالرزاق کاشی کفر وزندقه را ازایشان گذرانیده بوحدت وجود قائل شده‌اند و گفته‌اند که هر موجودی خداست تعالی الله عمایقول الملحدون علوا کبیراً .

وایضاً بایددانست که سبب تمادی وطغیان ایشان در کفر آن بود که بمطالعهٔ کتب فلاسفه مشغول شدند وچون برقول افلاطون و اتباع او اطلاع یافتند از غایت ضلالت گفتار غوایت شعار اورا اختیار کردند و از جهت آنکه کسی پی نبرد که ایشان دزدان مقالات واعتقادات قبیحهٔ فلاسفه انداین معنی را لباس دیگر پوشانیده وحدت وجودش نام کرده‌اندوچون معنی آن را ازایشان پرسیدند ازروی تلبیس گفتند که این معنی به بیان در نمی‌آیدوبدون ریاضت بسیاروخدمت پیر کامل به آن نمی‌توان رسید واحمقان را سرگردان ساخته وجمعی از سفیهان در آن باب اوقات بسیار ضایع گردانیدند و فکرها در این باب دوانیدند و آن کفر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عظیم‌را تأویلها کردند .

راقم گوید اینکه گفت گفتار غوایت شعار افلاطون و اعتقادات قبیحهٔ فلاسفه در مبحث بعدشمه یی ازحال‌فلاسفهٔ قبل از اسلام و بعداز اسلام و بزرگواری‌هریك ومخصوص افلاطون الهی مرقوم خواهدشد .

واما اینکه گفت ازجهت اینکه کسی پی‌نبرد که ایشان دزدان مقالات و اعتقادات قبیحهٔ فلاسفه‌اند این معنی را لباس دیگر پوشانیده وحدت‌وجودش نام کردند .

ظاهراً فلاسفه بقدر صاحب حدیقه از علم بمقالات و علوم خود مطلع و مستحضر نبوده‌اند که‌بگویند صوفیه کلمات ما رادزدیده‌اند .

وعجب آنست که فلاسفه نهایت تمجید از آن طایفه نموده‌اند و دراوایل این‌اصل کلماتیکه مناسب مقام است ذکرشد و مذکور خواهد نمود و جمعی ازحکماتصریح‌نموده براینکه مسألهٔ وحدت ازوجود خصایص این‌طایفه است .

اما تمجیدات ایشان ملاحظه نما کلمات شیخ رادرنمط تاسع اشارات وسخنان‌محقق علیه‌الرحمه درشرح آن .

قال‌الشیخ النمط التاسع فی‌مقامات العارفین ان للعارفین مقامات ودرجات‌یخصون بهاوهم فی‌حیوتهم‌الدنیادون غیرهم فکانهم وهم‌فی جلابیب من‌ابدانهم قد نضوها وتجردوا عنهاالی عالم‌القدس ولهم امور خفیة فیهم‌و امور ظاهرة عنهم‌یستنکرها من یعرفهاو نحن نقصها علیك

قال‌المحقق قدس روحه الجلباب ما یتغطی به‌من ثوب و غیره ونضی‌الثوب ای خلعه والمرادمن قوله فکانهم وهم فی‌جلابیب من‌ابدانهم‌قدنضوها وتجرد واعنها الی‌عالم‌القدس ان نفوسهم الکاملة وان کانت فی ظاهر الحال ملتحفة بجلابیب الابدان لکنها کان قد خلعت تلك‌الجلابیب و تجردت عن‌الشوائب المادیة وخلصت الی عالم القدس متصلة بتلك الذوات الکاملة البریة من‌النقصان والشرولهم امورخفیة فیهم‌هی مثل مشاهداتهم‌لماتعجز عن‌ادراکه الاوهام وتکل عن بیانه الالسنة وابتهجاتهم بما لاعین رات ولااذن سمعت و هوالمراد من قوله‌عزمن قائل **فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرةاعین**

وامور ظاهرة عنهم وهی آثار کمال و اکمال یظهر من اقوالهم و افعالهم وآیات تختص بهم‌التی من‌حملتها مایعرف بالمعجزات والکرامات وهی‌امور یستنکرمن ینکرها ای لایسکن الیها قلب من‌لایعرفها ویستکبرهامن‌یعرفها ای‌یستعظمها من یقف علیها ویقربها انتهی ماارادنا من نقله .

و درذکر معاصرین شیخ ابوالقاسم کرکانی وشیخ ابو سعید وشیخ‌الرئیس مذکور خواهد شد با سایر سخنان عارفانهٔ‌وی‌وهمچنین مقالات‌محقق قدس‌سره‌دراوصاف‌الاشراف ودیگر کتب و رسائل وی درطریقهٔ این طایفه بسیار است بلکه جناب خواجه از محققین

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

صوفیه است چنانچه در ترجمهٔ ابن‌طاوس بدان اشاره‌شد از نقل‌عبارت تعلیقات بهبهانی و رجال ابوعلی وترجمهٔ محمدبن نوح

صورت مکتوب صدرالدین قونیوی

ومناسب مقام است ذکرجواب و سؤالی که کتباً بین محقق و شیخ صدرالدین‌قونیوی رد و بدل شده و بعباراته آورده می شود مکتوب شیخ اینست :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

گوش ایام ولیالی باستماع مآثر ومعالی مجلس عالی خواجهٔ معظم صدراعظم‌مالك ازمة الفضائل افتخار الاوائل والاواخر ملك حکماءالعصر حسنةالدهر نصیرالملة والدین اطال‌الله فیما یرضیه بقائه وادام فی‌درج‌المعالی ارتقائه و لازالت مهجته الشریفة بعین الله الله تعالی‌تالی‌حمده مقدمالانتاج کل قضیة همیشه‌شنیف وعالی‌باد خدمت و دعا از منبع‌صفا ومشرع ولارسانیده می‌آید تشوق وتعطش بجانب‌آن جناب همایون هر چند بیشتر است لیکن‌چون احکام مقادیر ازنیل این چنین نعمتی مانع آید بر دعائی که فی ظهر الغیب موظف است وازشوائب ملق‌وریا مخلص و مطهر اقتصار کرده می‌شود والله ولی‌الاجابة والاحسان .

بررأی غیب نمای آنجناب معظم پوشیده نیست که طلب مواصلت و تأسیس قواعد مودت با اهل فضل پیوسته معهود ومألوف بوده است سیماکه چون حق سبحانه بعضی بندگان‌خودرا بمرتبت اجتبا ومکرمت مخصوص گردانیده و بر اهل روز گاردر اجناس وانواع‌علوم وفضایل رجحان داده وبصفات جمیل نامحصور نفس شریف‌اوراتحلیه بخشیده که هرصفتی از او موجب انجذاب دلها وطلب تودد تواند بودفکیف بالمجموع بل کیف بالذات‌الجامعة لتلك‌الصفات داعی‌مخلص مبتنی براین مقامات خواهان فتح‌الباب مواصلت بآنجناب گشت چون التقاء من حیث‌الصورة والحالة هذه تعذری داشت مواصلت بطریق مکاتبت که‌آنرا احداللقائین نام‌نهاده‌اندمتعین بود ونخواست که ازفوایدعلمی که شریفترین صور ترقیات نفوس است این‌مفاتحت خالی باشد و از فواید نتایج افکار آن ذات شریف بی‌نصیب ماند رساله‌یی که‌پیش‌ازاین‌بمدتی‌مدید دربیان‌حاصل نتایج افکار ومزید وضوح و تحقیقی که حاصل اهل استبصاراست ساخته‌بود ومسأله‌یی چند ازمشکلات مسائل‌درج کرده وبصورت‌مفاوضه با بعضی ازاکابر فضلاء دوستان دربحث آورده در صحبت این‌مکاتبت به خدمت فرستاده تا ازمقام افادت وحسن معاونت درراه تحقیق آنچه درون مبارك‌را درآن باب سانح گشته باشد وصحت وفساد آنرا ببرهان واضح بحکم کرم اعلام فرمایند چه این نوع تفضل موجب ثناء عاجل ومثمرثواب‌آجل خواهد بود والله خیرمعین .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

صورت مکتوب محقق طوسی

مکتوبی که جناب محقق در جواب نوشته اینست: بسم الله الرحمن الرحیم وعلیه اتوکل وهوحسبی .

اتانی کتاب ما اراد مشابها بغیر کتاب الله من سایر الکتب
اتـی من امام نورالله قلبه وصیر مرفوعاً لدی سره الحجب

خطاب عالی مولینا المعظم هادی الامم کاشف الظلیم صدر الملة والدین مجد الاسلام والمسلمین اسان الحقیقة برهان الطریقة قدوة السالکین الواجدین ومقتدی الواصلین المحققین ملك الحکماء والعلماء فی الارضین برهان ترجمان الرحمن افضل واکمل اهل جهان ادام الله ظله وجری بله وطله بخادم دعا وناشر ثنا مرید صادق ومستفید عاشق محمد الطوسی رسید وبرسر وچشم نهاد وگفت :

از نامهٔ تو ملك جهان یافت دلم وز لفظ تو عمر جاودان یافت دلم
دل مرده بدم چو نامه برخوانده شدم از هر حرفی هزار جان یافت دلم

وآوازهٔ مناقب آن ذات بیهمال استماع کرده بود وبمشاهدهٔ جمال مبارك وبمطالعهٔ وجود بی نظیر مشتاق شده بوصول خدمت او نیازمند گشته و روزگار در نیل این مأمول مساعدت مبذول نمیکرد همیشه همت بر آن می گماشت که بکتابت راه استفادت گشاده گرداند و ازمراسلت بآن حضرت بزرگوار توسل جوید ناگاه بخت خفته بیدار گشت و مطلوب حقیقی روی نمود بایراد خطاب جانفزای ومفاوضهٔ دلگشای این بیچارهٔ مشتاق را مشرف گردانید .

وچون درهمهٔ فضایل برهمگنان مقدم است والفضل للمتقدم در اینمعنی هم تقدم نمود و این مرید محروم را رهین منت و شاکر نعمت گردانید و جان تشنهٔ شوق او را بزلال منبع کمال آبی برلب زد خدای تبارك وتعالی آن ظل ظلیل را بر بندگان خویش گسترده دارد واین پرتو نور تجلی در میان اهل کمال تابنده و پاینده باد بحق حقه از آنجناب بزرگوار در کتاب نفیس رسانیدند که هریك در باب خویش بی نظیر بود .

یکی کتاب حاصل نتایج افکار که متضمن سؤال چند ازمعظمات اسؤله واشارات به این مرید مستفید رفته که از بضاعت مزجاة خود کلمه بی نویسد وبموقف عرض فرستد هرچند این ضعیف خودرا درمحل آن نمیدانست که زیره بکرمان و خرما ببصره فرستد اما انقیاد اشارت واجب بود بطریق استعجال آنچه درخاطر بود نوشت وبخدمت فرستاد چشم انتظار برراه میدارد که در رد وقبول آن بوقت نقد چه حکم رود .

ودیگر رسالهٔ رشح البال بود مشتمل برشرح سوانح غیبی که در وقت سلوك روی نموده وذکر واردات ذوقی که درحالی ازاحوال حرکت باطن متجدد شده وآنرا درلباس دعا ومناجات واستعارات وایماء واستدعا بیان فرموده ومرید مستفید ازآن بحر بی پایان متنشرشد وازآن نوال بی مثال متحظی گشت و آنستکه غرض ارشاد مریدان و تحریص

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مبتدیان بودتا بر متجددات احوال باطن واقف شوند ودر اثنای سلوك از ترغیبات وترهیبات ووساوس وهواجس با خبر باشند نه غروررا مجال دهند ونه یأس را محل نهند چه فرموده است باین عبارت وانما هذه نفثة مصدور وتحفة مشکوراجبیك بهاالی عبادك و انشر فضلك وارضك وبلادك واسلی نفسی بما اقاسیه طلباً للخلاص مما انا فیه مرید مستفید هرچند نه حد اواست گستاخی میکند ومیگوید :

درجتك اعلی ان تشغل بالمناجات والدعاء فان کل من کان له هذه المرتبة کانت صلوته هی نفسه والهه فی الحقیقة هوهواه وانما یعبدالله ویدعوه تقربا الی ذاته و یفعل کل ذلك وسیلة الی نیل مراده وهو بعداسیر الهوی معتکف علی طلب الراحة ودفع الاذی تارة یغیر به الخوف و تارة تسلیه الرجاء فی بعض اوقاته من الحق یلتجی الی الصبر و فی بعضها للنعم یستزید بالشکر ثم اذا ارتقی من هذه المنزلة الی درجة الرضا والتسلیم استراح من جمیع ذلك فلم یحتج الی جذب مطلوب له او دفع مرهوب عنه فلایبقی له دعاء اذ لایطلب شیئا و لا مناجاة اذ لایغیب عنه ماینا جیه بل ینظر الی اجمیع المخلوقات بعین الرضا ویجد من نفسه فی جمیع المتجددات الارتضاء ذلك باب الله الاعظم مع ان تلك الرتبة ایضاً قاصرة من مراتب الواصلین الی ادنی حد من حدود الکمال فان الراضی یدعی ان له وجوداً مقابلا لوجود المرضی عنه وله محلا یصرف ترکه باحسان ذلك دعوی الشرك فی الوجود دون التصرف تعالی الله من ان یکون له شریك اومعه متصرف فان ارتقی من هذه الدرجات و وصل الی مقام الفناء المحض ومحو الاثر الذی هومنزلة اهل الواحدة المطلقة لااقول التوحید فانه طلب وحدة فسربه ولا الاتحاد فانه وان کان بالطبع لا بالقسر لکنه یفوح منه رائحة الکثرة ولاالی الرضا والتسلیم بل من لایکون له ثبوت حتی یمکن اتصافه بالکمال اویکون له ذات حتی یصیر منعوتا بنعوت الجلال و هناك ینقطع السلوك والسالك وینعدم الوصول والواصل فان الی الله المنتهی والیه الرجعی .

والخادم الداعی متیقن بان المولی دام ظله لایجد من نفسه القناعة بالدرجات المذکورة بل ارتقی الی درجة لا درجة فوقها لکنه مادام فی قید هذا العالم بحسب صورة یجری امثال هذه المعانی علی لسانه وتفیض علی تابعیه من غیر قصد منه الی شیء ویبتغی بذلك ارشاد الطالبین واکمال الناقصین فهذا ما عندی فی هذا الموضع ورایه اعلی واجل من ان یحیط به ناقص مثلی اویقدر علی اتصافه من ان یکون فی مرتبتی والسلام علی من اتبع الهدی .

هرچند ترك ادب است این کلمات بخدمت عرض کردن اما چون حاضروقت بود در حال مطالعه این کتاب بخدمت ورسالهٔ لطیفه که بحقیقت درهدایت طالبان واکمال ناقصان عدیم المثل والنظیر است آنرا از خدمت پوشیدن وجهی ندانست ان شاء الله به ترك ادب

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

معاتب وملوم نگردد واطناب از حد گذشت وزحمت بسیار شد انتظاروورد مخاطبات واعلام سوانح و واردات خصوصاً از نقد این کلمات مقرون بانعام استخدام درخدمات خواهد رفت ایزد سبحانه وتعالی آن کامل رامقتضی اکمال ناقصان داردهمیشه بحق حقه والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

این مکتوب را در ابتدای تعلیقه یی که بررسالهٔ شیخ قرار داده‌است نوشته است و درختم تعلیقه به این عبارت املا فرموده است :

فهذا ما خطر ببال داعیه‌ومستفیده والمشتاق‌الی‌خدمته ومریده فی‌هذه الابحاث‌عاجلا واذا تشرف بنظر مولاه ومفیده والفاض علیه انواع السعادة فان سنح‌علیه کلام و اشار بذلك لم یکن ذلك من انعامه العام وکرمه العمیم‌بغریب والله تعالی یدیم ظله علی‌طالبی الکمال ویسبغ علیه فیضه الذی لایزال انه اللطیف المجیب و الحمدلله ذی الجود الفائض والکرم العام وصلی‌الله علی محمد واله خیر الانام انتهی .

ونیز ملاحظه نما کلمات محقق بحرانی ابن میثم را وسید صدر الدین و میر محمد باقر داماد وصدرالدین وقاضی سعید قمی وملا اسمعیل و امثال ایشان عطرالله مضجعهم و اگر بخواهد نقل کلمات هریك بنماید بطول می انجامد .

فی تحقیق مسئلة وحدة الوجود

و اما اختصاص مسألهٔ وحدت وجود بحضرات مولانا فاضل محقق لاهیجی در مسألهٔ سیم شوارق می گوید قد اشتهر من مشایخ الصوفیةالقول بوحدة الوجود وان‌الوجودات‌بل‌الموجودات لیست متکثرة فی الحقیقة بل هنا موجود واحد قد تعددت شئونه و تکثرت اطواره الی اخر ما قال .

ودر کتاب گوهر مراد در فصل‌سیم از باب سیم‌از مقالهٔ دویم در بیان کیفیت‌صدور معلول از علت می فرماید صوفیه برآنند که صدور معلول ازعلت عبارتست از تنزل‌علت بمرتبهٔ وجود معلول وتطور وی بطور معلول واز اینجا متفطن شده‌اند بوحدت وجود باینکه وجود حقیقت واحده‌ایست ساری درجمیع موجودات وماهیات ممکنات نیست مگر امور اعتباریه وحقایق موجودات همگی مظاهر آن حقیقت واحده‌اند بنحوی که اتحاد و حلول لازم نیاید چه این هردو فرع‌اثنینیت است ولاموجود الاواحد وفهم این معنی بغایت مشکل است ومدعی آنند که بریاضات ومجاهدات که در میان ایشان معهود است وادراك آن بعقول متعارفه نتوان کرد بلکه طوری باید ورای طور عقل وآن فانی شدن سالك است از خود وجمیع معقولات وموهومات فضلا عن المحسوسات و مقصور ساختن همت و توجه باطن بمحض عنایت الهی ومداومت نمودن بذکر قلبی‌ولسانی بنحوی که غیرمذکور در خاطر بهیچوجه خطور نکند بلکه نفس نیز ملحوظ ومنظور نشود فضلا عن الذاکر و چون مداومت عظیم براین‌نهج بعمل آید نوری ازانوار الهیه فایض شود ولمعهٔ از بوارق

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ربانیه ساطع گردد که بآن نور حقایق اشیاء چنانکه هست مشاهده شودچنانچه بنور بصر انواع محسوسات بصری مدرك گردد .

وما بحسن‌ظن‌اعتقاد کرده‌ایم‌بامکان‌صدق‌این‌دعوی نه برنهجی که‌از کتب ورسایل این طایفه مفهوم تواند شد چه این معنی گفتنی ونوشتنی نیست .

وغرض اکابراز گفتن ونوشتن این معانی بیان حقیقت‌آن نبوده‌بلکه مقصود اعانتی بود که سالك مستعد را از این گفتگو حاصل تواند شد .

ونیز غرض اخباری بوده که موجب تهییج اشواق‌صاحبان اذواق تواند گشت .

زنهار که بظاهر اقوال این طایفه مغرور نشوی وانکارایشان را نیز برخود لازم نشمری که اگر چه در میان این طایفه مبطلان بسیارند نیز محققان بسیارند و این معنی فی نفسه حق است گو مدعی آن‌برحق مباش بلکه‌حسن‌ظن باکابر قوم رابرخود لازم ساز که شاید از برکت حسن ظن بهرمند گردی و موجب دریافتن عنایت الهی وانفتاح‌ابواب سعادت سرمدی گردد وبباید دانست که مراد ایشان از آن نور فایض که مذکور شد نه نوری است ازخارج بلکه همان نوری‌است که حق تعالی آنرادوانسان تعبیه کرده وغرض از ریاضت بطریق مذکور تصفیهٔ آن نور است وتجلیهٔ وی از مدرکات طبیعیه و حسیه و خیالیه ووهمیه وچون‌آن‌تصفیه وتجلیه برنهج‌صواب بعمل‌آید بعدازآنکه مرتاض بریاضات علمیه ومعتقد اعتقادات حقه بوده باشد همان نور بالقوه نوری شودبالفعل که به‌آن‌نور همه شنیده ها دیده شودوهمه چیزها به یقین رسد اللهم‌بلغنا‌الی ذلك المقام‌العالی‌باخراجنا عن هذا المنزل الفانی البالی .

وبعد از بیان مطلب چندی درآخر همین فصل‌می فرمایدوازاینجا سر وحدت وجود بنحوی که خاطر فاتر این کمینه به آن منساق شده مفهوم مستعدین تواند شد چه نسبت حقایق موجودات بحقیقت واجبیت نسبت مفهومات جنس وفصل باشد که اجزای تحلیلیه‌اند بماهیت نوعیهٔ بسیطه .

ومؤید اینست آنچه از بعضی از اکابر بنظر رسیده که وجودواجبی عین وجودات همهٔ موجوداتست نه عین وجود هریك ازموجودات . قلم اینجا رسید وسر بشکست .

و در مطلب دوم از مقدمهٔ این کتاب می فرماید بدانکه راه خدای تعالی راهیست که جز بپای عجز و نیستی اندیشهٔ سلوك آن نتوان نمود مشت خاك را با خالق پاك چه مناسبت ماللتراب و رب‌الارباب مخلوق را با خالق وممکن را با واجب و حادث را با قدیم وفانی را با باقی هیچگونه مناسبتی نیست که دست توسل در آن زده متوجه درگاه اوتوان شد مگر بسبب همهٔ نسبتها که چون نسبتها همه‌مسلوب گشت وپرده‌های‌وهم وخیال ازپیش نظر برخاست ویأس کلی حاصل شد نوید امید کلی باشد .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نظم

بعد نومیدی بسی امیدهاست از پس ظلمت بسی خورشیدهاست

چه هر گاه گرد نشست وهوا صاف شد دیدنی دیده شود. وجود ممکنات گردیست برخاسته وفضای اندیشه هوائیست غبارآلوده تاگرد ننشیند غیرگرد دیده نشود .

ومقصود محققین صوفیه ازدعوی وحدت وجود وادعای مرتبهٔ فنای مطلق زیاده براینمعنی که اشاره به آن شد نمیتوان بودهرچه غیرازاین بشنوی زنهار که نشنوی انتهی کلامه .

دراثبات وحدت وجود بمذاق حکما

و هرچند سخن طولانی میشود ولیکن برای توضیح این مسأله نقل کلمات جمعی محققین را مینماید .

بدانکه وجود که فارسی آن هستیست گاهی گفته میشود و اراده میشود ازآن معنی مصدری نسبی که از معقولات ثانیه است یعنی آن چنان چیزی که نمیباشد وجود او مگر در عقل وگاهی گفته میشود و اراده میشود از آن معنی حقیقی آنچنانکه میباشد مبدء آثار ومنشاء احکام وباین وجود حاصل میگردد طرد عدم وتعبیراز اول مینمایند بوجود نسبی و تعبیرازثانی مینمایند بوجود حقیقی واین حقیقتی است بسیطهٔ شخصیه که بآن تشخیص داده میشود مفاهیم وماهیات وآن وجود متشخص است بذاته، پس ازسنخ مفاهیم و ماهیات نیست .

ولهذا نوع وجنس وکلی ازکلیات نمیباشد مطلقا وممتنع است اکتناه او تصوراً و حصولا زیراکه حیثیت اوحیثیت خارجی است واز تصورش لازم می آید انقلاب محال پس نمیباشد برای اونه جنس ونه فصل ونه نوع ووحدت آنوجود نیست وحدت نوعیه ونه جنسیه و فصلیه و نه وحدت کلیه مطلقاً و نه وحدت شخصیهٔ عددیه بلکه نحوی از وحدتست که تعبیر ازاو مینمایند بوحدت حقه لا یعرفهاالاالراسخون فی العلم . اما آنکه آن وجود واحد است زیراکه نقیض بالذاتست مرعدم را وعدم من حیث هو تعددی ندارد (لامیزفی الاعدام من حیث العدم) ونقیض واحد نمیباشد مگرواحد والالازم آید ارتفاع نقیضین .

فالوجودالحقیقی واحد مع وحدته له مراتب متفاوتة بتقدم وتأخروغنی وفقر وشدة وضعف وکمال ونقص ومیباشد مابه الاشتراك عین مابه الامتیاز .

و اعلی مراتب این وجود مرتبهٔ آنچنانیست که مقدم بر آن مرتبه مرتبهٔ نیست واو مرتبهٔ حقیقت واجب بالذاتست ومراتب بعد ازآن مرتبهٔ آثار واطوار وشؤون و انوارآن بوجوداست واثرالشیء لیس بشیء والافیمکن ملاحظته بدون ملاحظة المؤثر کما هومقتضی الاثنینیة فلایکون اثرا له هذا خلف ومن هناقیل .

مجموعهٔ کون را بقانون سبق کردیم تصفح ورقا بعد ورق

حقا که نحواندیم وندیدیم دراو جز ذات حق وشؤون ذاتیهٔ حق

پس وحدت در کثرت و کثرت دروحدتست ولایدرك الامن کان ذاعینین .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وبباید دانست که این‌وجود حقیقی گاهی اطلاق میشود بشرط لا و مراد سلب جمیع تعیناتست و گاهی اطلاق میشود لا بشرط‌التعین و گاهی اطلاق میشود بشرط تعین و سیم وجود ممکن است واول وجود واجب تعالی است ودوم امراواست و گاهی تعبیرمیشود از اول بوجود مطلق ومراد تقییدباطلاقست .

وگاهی تعبیرمیشود بوجود مطلق و مراد سلب جمیع تقیداتست حتی قید اطلاق و چون گفتند الوجودالمطلق هوالواجب توهم نمودند جمعی کثیر و فرق میان دواطلاق را نگذاردند .

در اثبات وحدت وجود بطریق دیگرو تقریر اتم و اکمل

وجمعی دیگرازمحققین تقریر وحدت وجود را چنین فرموده‌اند که باریتعالی وجود بحت وانیت محض است و درآنمرتبه اسمی و رسمی و نعتی نیست بلکه کل درآن مرتبه مستهلکند وآن مرتبه را بعضی تعبیر بمجهول مطلق نموده‌اند و باعتبار آنکه چیزی ازآن نشان نمیتوان‌داد ولسان بیان درآن نمیتوان گشاد وهیچ عقل عقلا ومعرفت عرفا وبصیرت کاملهٔ انبیا بآن‌مقام نمیرسد .

ونظر باین مقام است که گفته‌اند امرمعقول یری اثره ولایری عینه و این مرتبه را حکما وجود خاص میگویند وعرفا او را وجود بشرط لا و احدیت ذاتیهٔ صرفه وابطن کل باطن‌وغیب‌الغیوب نامیده‌اند وجمیع انبیا وعرفا وحکما باختلاف مشارب ازاینمرتبه خبری وعلمی ندارند وچگونه خبری وعلمی توان‌داشت که اگرخبری یا علمی بآن مرتبه رسد محدود ومحاط خواهدشد تعالی عن ذلك .

وفی باب اطلاق‌القول بانه شیء فی‌الکافی مسنداً عن عبدالرحمن بن ابی نجران :

قال سئلت ابا جعفرعلیه‌السلام عن‌التوحید فقلت اتوهم شیئاً فقال (ع) نعم غیرمعقول ولا محدود فما وقع وهمك علیه من شیء فهوخلافه لایشبهه شیء ولا تدرکه‌الاوهام کیف تدرکه‌الاوهام وهو خلاف ما یعقل وخلاف ما یتصورفی‌الاوهام انما یتوهم شیءغیرمعقول ولا محدود .

قوله (ع) نعم تصدیقست که واقع شده موقع جمله یعنی توهم وتصور بکن شیء را که معقول بذات مقدس خود نیست و محدود باجزاء حقیقیه مثل ماده و صورت نیست و محدود بحدود عقلیه وحسیه نیست زیراکه اگر باین وجه اورا تصوروتوهم نموده باشد که محدود ومعقولست بتوحید معتقد نشده بلکه اوراشریك بامخلوقات ساخته که‌کلما میزتموه باوهامکم بادق معاینه فهومخلوق مثلکم مردود الیکم .

وقوله (ع) انما یتوهم الی آخره یعنی منحصر است طریقهٔ معرفت او باینکه توهم کرده شود اینکه اوشیء است بحقیقت شیئیت موجود است درخارج لذاته وعارض نمیشود اورا وجود ونه شیئیت ولاحق نمیشود اورا صفات ونه کیفیت و نمیباشد معقول بکنه قطعاً

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ونه محدود است بحدود اصلاونه معقولست بصفات‌ممکنات ونه مشابه بچیزی ازمخلوقات .

وجناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است ولاخرقت‌الاوهام حجب‌الغیوب الیك فاعتقد منك محدوداً فی عظمتك وهرآینه خطب آنجناب مخصوص خطبهٔ اول نهج‌البلاغه برای ارباب معرفت وتوحید کافیست .

خلاصهٔ کلام‌آنستکه چون‌میباشد حقیقت ازحیثیت ذات وحقیقت درحجاب عزت ونیست نسبتی میانهٔ او ومیانهٔ ماسوی پس میباشد خوض دراوازاین جهت وتشوق بطلب او باعث تضییع وقت و طلب مطلوب غیر ممکن و ازاین جهت است که حضرت باری بلسان‌الرحمة والارشاد فرموده است **ویحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد** .

ومرتبهٔ دیگر ازوجود وجودیست که فعل وظل‌آن‌وجوداست و جمیع نعوت جمالیه و جلالیه دراو مندمج میباشد نه مثل اندماج جزء درکل یا مظروف در ظرف بلکه اندراج لازم درملزوم مثل اندراج نصف بودن وربع بودن درواحد عددی پیش ازآنکه جزو دو وچهارشود یعنی عدد یك را چون ملاحظه کنی قبل از آنکه جزوشود نصف دو بودن در او مندمج است .

وهمچنین است احاطهٔ وجودمنبسط به‌ما سوی ونسبت این وجود باومثل نسبت‌شعاع وضوء شمس‌است باوچنانچه شعاع شمس منبسط است برجمیع موجودات وعمومش برسبیل کلیه نیست بلکه نحو دیگراست برای آنکه وجود محض تحصل و فعلیت است و کلی اعم ازآنکه طبیعی بوده باشد ویا عقلی مبهم است ومحتاج است در تحصیل وجود خودش به انضمام شیء دیگر که منشأ وجود وحصول اومیشود وحدت این وجود وحدت عددیه‌نیست که مبدء اعداد میشود برای اینکه این وجود منبسط است بر هیاکل ممکنات و برالواح ماهیات‌منضبط نیست، دروصف خاص ومنحصر نیست، درحدمعین‌ازقدم وحدوث وتقدم‌وتأخر وکمال ونقص وعلیت ومعلولیت وجوهریت وعرضیت و تجرد و تجسم بلکه موجود است بذات خود ازجاعل ومنشأ خود وجمیع حقایق خارجیه منبعث ازذات اویند و انحاء تعینات وتطورات اویند واواصل عالم وفلك حیات وعرش حقیقی رحمن است .

و عرفا حقیقة الحقایقش میگویند و گفته‌اند کـه متعدد است در عین وحدت بتعدد موجودات با قدیم‌زمانی‌قدیم‌وباحادث‌حادث وبا معقول‌معقول و با محسوس محسوس‌است‌و به این‌اعتبارتوهم شده است که کلی‌است‌اما نیست .

وعبارات ازبیان انبساط اوبرماهیات واشتمالش برموجودات قاصراست مگراشارتی نموده‌اند برسبیل تمثیل وتشبیه وباین سبب ممتازاست از وجودیکه داخل تحت اشاره و تمثیل نیست که آن‌مرتبهٔ احدیت صرفهٔ ذاتیه باشد چه او داخل تحت اشاره و تمثیل نیست مگرازقبیل آثار ولوازمش وازاین جهت‌است که گفته‌اند که نسبت این وجود بموجودات عالم نسبت هیولاء اولی است باجسام شخصیه ازوجهی‌ونسبت جنس‌الاجناس است باشخاص

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وبانواع مندرجه تحت اوواین تمثیلات مقربند ازوجهی ومبعدند ازوجهی واین وجود غیر وجود انتزاعی عام بدیهیست باعتبار آنکه وجود انتزاعی از معقولات ثانیه و مفهومات اعتباریه است ودر کلمات ایشان تصریحات بسیار است بوجود خارجی وجود منبسط و این وجود بمنزلهٔ شعاع شمس ذات احدیتست و ظل آن ذاتست و احدیت صرفه منزه و مقدس است از نقص وتعلق وتقید و تنزل و تغیر و ترقی و غنی‌الذات من جمیع الجهات میباشد و وجود منبسط بوجهی متعلق ومتقید تعینات وتطورات نزولی وصعودی میباشد پس هرجا که در کلام ایشان مشعر برثبات ولاتغیراست مرادایشان ذات اقدس غنی‌الذات مباین‌الذات است ازمخلوقات وهرجا که مشعر برتعینات وتطورات صعودی ونزولی میباشد مرادایشان ذات فاقدالذوات این وجود است که ساری در حقیقت ممکناتست و گاه هست که اطلاق وجود مطلق که مراد از او در اصل وجود بشرط لا است باین وجود میکنند چون باعث صدور ومنشأ صدور شده است چنانچه اطلاق شمس برشعاع میکنند ودرعرف میگویند که آفتاب تامنزل آمده است یانه وفلان جامه را به آفتاب پهن کن ظاهر است که مراد شعاع آفتابست نه خود آفتاب بعد ازفرق وملاحظهٔ مراتب وجودمفاسد شنیعه بر این‌طایفه لازم نمی‌آید چه هویت ساریه فعل‌حق است وفعل مباین فاعل است ودرمرتبهٔ اومعدوم است نه ذات احدیت است و فرقست در اینکه بگویند او میشود یا ازاومیشودو نظربااین‌دومرتبه است که‌یکی گفته :

جملهٔ عالم بتو بینم عیان　　وز تو درعالم نمییابم نشان

ودیگری گفته :

گاه خورشید و گهی عنقا شوی　　گاه کوه قاف و گه دریا شوی

نه‌تو آن‌باشی‌نه این‌درذات خویش　　ای‌برون از وهمها وزبیش بیش

و ظاهر است بر صاحب فطانت که اگر تشخصات و تعینات افراد انواع مندرجهٔ تحت‌الحیوان‌را رفع کنند افراد هرنوعی‌در وی جمع شوند و چون ممیزات آن انواع را که فصول وخواصند رفع‌نمایند همه درحقیقت حیوان جمع شوند .

وچون ممیزات حیوان وآنچه بااومندرج است درتحت جسم نامی رفع کنند همه در جسم نامی جمع گردند .

وچون ممیزات جسم نامی‌را وآنچه با او مندرجست رفع نمایند تحت‌الجسم‌همه در تحت‌الجسم جمع شوندوچون ممیزات جسم را وآنچه بااومندرجست تحت‌الجوهر کالعقول والنفوس رفع نمایند همه درحقیقت جوهرجمع شوند .

وچون مابه‌الامتیاز جوهر وعرض رارفع نمایند همه روی دروجود منبسط‌آرند پس منه‌البدو والیه‌العود تمام شد .

وازاین وجود باسامی متعدده تعبیرواقعشده است. بعضی‌بعنصراول وبعضی بماءتعبیر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نموده‌اند و درحدیث وارد است که اول ما خلق‌الله الماء و بعضی بحق مخلوق به و بعضی بنفس رحمانی تعبیر کرده‌اند .

قال‌الله تعالی **ورحمتی وسعت کل شیء** و دردعای کمیل است و برحمتك‌التی‌وسعت کل شی ء .

ودردعای سمات است که وبرحمتك التی‌منت بهاعلی جمیع‌خلقك حمل‌باو نموده‌اند .

ونیز تعبیر بنورالله فرموده‌اند چنانکه درقرآن مجید است که **و اشرقت‌الارض بنور ربها** .

ودر دعای کمیل‌است که وبنوروجهك‌الذی‌اضاء له کل‌شیء .

وازجناب رسول‌صلی‌الله علیه وآله روایت کرده‌اند که فرموده ان‌الله خلق‌الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من‌نوره .

وبعضی گفته‌اند که مراد از وجه‌الله همین وجود منبسطست **کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام فاینما تولوافثم وجه‌الله** .

ودر دعای کمیل است وبوجهك‌الباقی بعد فناء کل شیء .

وبعضی ازمحققین تعبیر نموده‌اند ازوجود لابشرط شیء که فعل‌الله است بمقام‌ولایت کلیه ومقام اوادنی ومقام سرومقام عظمت وحقیقة‌الحقایق ونورالانواروبنقطه ومقام وحدت و ما امرنا الا واحد و افاضة وجود بجهت معیت قیومیت اوست با همه اشیاء و هو معهم اینما کانوا .

ودر کافی درتفسیراین‌آیه روایتست که مراد قرب باریتعالی با ایشانست باحاطهٔ‌علم اونه بذات مع کل شیء لا بالمقارنة وغیر کل شیء لابالمزایلة .

وحاصل کلام دراین مقام ومرتبه‌آنست که مجموع من حیث‌المجموع عوالم و نشآت وما فیها وما بینهما بیك امر کن‌وجودی بغیرلفظ وآلت تلفظ که ناشی ازارادهٔ حق‌سبحانه است بلا توهم حدوث درذات کل فی‌مقامه موجود میباشند **انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون** .

و در اصل سیم بتفصیل مذکور میشود که فعل‌الله و مشیت حضرت ولی‌الله است که بالباء ظهرالوجود وبنقطته تمیزالعابد عن‌المعبودوانانقطة تحت‌الباء .

ودردعای رجبیه است لافرق بینك وبینهم الا انهم عبادك .

وحضرت ولایت کلیه را اطواریست وانواری واشاره باین مرتبه است .

هرلحظه بشکلی‌بت‌عیاردرآمد دل برد و نهان شد

وتمام سخنان که ازاین قبیل است همه دراینمرتبهٔ وجوداست من رانی فقدرأی‌الحق من عرفکم فقد عرف الله‌اول ما خلق‌الله نوری السلام علی منزل المن و السلوی السلام علی نفس‌الله القائمة السلام علی ذات‌الله العلیا **و ما رمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی** .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ودرباب عرش و کرسی از کتاب کافی مرویست که جاثلیق چندسؤال نموده ازحضرت امیر علیه‌السلام وازآنجمله میگوید فاخبرنی عن‌قوله ویحمل عرش ربك الی آخرفقال(ع) ان‌العرش خلقه‌الله من انوار اربعة الی ان قال و نوراً ابیض منه‌البیاض و هوالعلم‌الذی حملهٔ‌الله الحملة وذلك نورمن‌نورعظمته فبعظمته‌ونوره‌ابصرقلوب‌المؤمنین وبعظمته ونوره عاداه‌الجاهلون وبعظمته ونوره ابتغی من فی‌السماء والارض من جمیع خلایقه الیه‌الوسیلة بالاعمال‌المختلفة والادیان المشبهة فکل‌محمول یحمله‌الله بنوره وعظمته وقدرته‌لایستطیع لنفسه ضراً ولا نفعاً ولا موتاً ولا حیوة ولا نشوراً فکل شیء محمول والله تبارك و تعالی الممسك لهما ان تزولا والمحیط بهمامن شیء وهوحیوة کل‌شیء ونور کل شیء‌الحدیث .

اثبات وحدت وجود به بیان دیگر و تقریر مختصر

وازاین خبر تقریر وحدت وجود بنحومختصرظاهرمیشود. بیانش آنکه وجود حقیقی واعتباری راضدی ومثلی‌متصورنیست امّاالثانی یعنی‌مفهوم وجود بدیهی‌التصوررانه ضدی‌نه مثلی‌است زیرا که‌اعم ازاوچیزی متصورنیست تاآنکه بوده باشدبرای‌آن‌جنس پس‌ضدی‌از برای آن‌نیست بسبب‌آنکه ازشرط‌متضادین‌آنست که واقع بشوندتحت جنس‌عالی‌وچون‌جنس ندارد وفصل ندارد پس ازبرای اوماهیت نوعیه نمیباشدپس مثلی از برای او نیست زیرا که مثل شیء آنچیزیست که مشارك آن‌شیء باشد درماهیت نوعیه و از برای او مخالف هست ولیکن منافی یکدیگرنیستند زیرا که مفهوم وجود اعم مفاهیم است و عام و خاص متنافی نمیباشند وآنچه مذکورشد درنفی مضاده ومماثله ازوجود اعتباری جاریست درنفی آن ازوجود حقیقی .

و تقریر دیگر آنکه هر دوشیء یا میباشند بحیثیتی که ممتنع‌است اجتماع آنها در موضوع‌واحد ازجهت واحده درزمان واحد یاآنکه چنین نیستند .

وثانی را متخالفان گویند مانند سیاهی وشیرینی مثلا .

و اما اول یا آنستکه آن دوشیء مشترکند در تمام ماهیت یانه . ثانی را متقابلان خوانند واول‌را متماثلان .

پس‌مغایرت مطلقه منحصرشد درمخالفت ومقابلت ومماثلت .

ومقابله رامنحصردرچهارقسم‌نموده‌اند تقابل‌تضاد ، تقابل سلب وایجاب ، تقابل‌عدم وملکه ، تقابل‌تضایف .

وگاهی اطلاق میشود مخالفت درچیزیکه شامل میشود سوای متضاده ازاقسام‌تقابل ومخالفت بمعنی اول را ودر اینصورت منحصر میشود نسبت میان هردوشیء در مضاده و مماثله ومخالفه .

وهرگاه معلوم شد این‌مقدمه پس‌باید دانست که وجود چنانکه مکرر ذکر شد از برای او حقیقتی است که او را وجود حقیقی گویند و از برای اومفهومی‌است که اورا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وجود اعتباری خوانند ووجود حقیقی بعلت کمال‌سعه وشدت واحاطهٔ خود قاهراست برتمام موجودات **وهوالقاهرفوق عباده**پس هیچ چیز ازاحاطهٔ وی خارج نیست **و هو بکل شیء محیط** تاآنکه بوده باشد آن‌شیء مغایر اوفلایکون له ضد اومثل او مخالف قال علیه‌السلام الغیرك من‌الظهور مالیس لك حتی یکون هوالمظهر لك .

غیرتش غیر در جهان نگذاشت　　زین سبب عین جمله اشیا شد

بلی وجودات خاصه باعتبارتخصص‌آنها بماهیات آنچنانی که غیرحقیقت وجوداست ازتعمل وتأمل عقل درآنها واقع میشود تضاد وتماثل وتخالف واین تعینات وتقیدات امور اعتباریست والوجود بما هو وجود یضمحل فیه جمیع‌الحیثیات و ینحل معه الجهات جمیعها فان‌الصفات‌الوجودیة المتقابلة مستهلکة فی‌عین‌الوجود فلامعاین‌الامن اعتبارالعقل .

و بعد ازآنچه مذکور شد ظاهر و هویدا گردید اینکه گفت احمقان‌را سرگردان ساخته‌اند مصداقش کیست وآنکه توحید حقیقی راکفروزندقه نام نهد درجهٔ اودرنزد اهل علم چیست .

نقل عبارت حدیقةالشیعه و جواب از آن

قال فی‌حدیقةالشیعة وبدانکه علمای صوفیه نه تنها همین‌معنی‌را از فلاسفه دزدیده‌اند بلکه اکثرمسائل‌ایشانرا ازکتاب ایشان اقتباس نموده‌اند ودرآن تصرفها کرده‌اند ودر بعضی از مسائل با ایشان اختلاف ورزیده‌اندوبایکدیگر نیزدر بعضی‌ازآن مخالفت‌نموده‌اند.

چنانکه علاءالدوله سمنانی که یکی از اکابر مشایخ صوفیه است با جمعی ار همان فرقه بتخصیص محی‌الدین عربی که اونیز از بزرگان مشایخ این‌طایفهٔ ضاله‌است درباب وحدت وجود مخاصمت نموده‌اند .

راقم‌گوید اینکه‌گفت بلکه اکثر مسائل ایشانرا از کتاب ایشان اقتباس نموده‌اند جوابش‌آنفاً مذکورگردید واینکه‌گفت وبا یکدیگرنیزدربعضی ازآن مخالفت نموده‌اند تا آخرآنچه نقل شد سبحان‌الله در مطالب علمیه مبنای اهل علم بر تحقیق است آیا کدام مسأله ازمسائل حکمت وکلام واصول وفروع است که دراوابحاث نشده .

درکشف‌الحجة سید رضی‌الدین علی بن‌طاوس رضی‌الله عنه میفرماید که ابوالحسن سعیدالدین هبةالله قطب راوندی کتابی تألیف نموده در اختلاف میان شیخ مفید و سید مرتضی علم‌الهدی درمسائل کلامیه ونود وپنج مسأله را ذکرنموده وبعد ازآن گفته اگر تمام مخالفات آنها را ذکرنمایم کلام طولانی میشود .

وهمچنین شیخ مفید ردی نوشته بر کتاب عقاید صدوق .

وشهید ثانی‌رساله نوشته درمسائلی که شیخ طوسی ادعای اجماع‌نموده وخود شیخ مخالف‌است باآن‌مسائل وسیدنعمت‌الله‌جزایری‌دررسالهٔ مسکن‌الشجون‌فی‌الفرارمن‌الطاعون میگوید شیخ مفید قائل بتجرد نفس بود ودرآخرعمرتوبه نمود ازآن‌عقیده وگفته‌لامجرد

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فی‌الوجود الاالله .

وابن ادریس علیه‌الرحمه درحق‌شیخ طوسی‌چه قدرکلمات دارد که نقل‌آنها سزاوار نیست الی عین ذلك مما لاتعدولاتحصی .

و اما خصوص مکاتبهٔ که میان علاءالدوله سمنانی ومولانا عبدالرزاق‌کاشانی واقع شده در وحدت وجود و ضمناً از کلمات شیخ در فتوحات آورده و ایراد علاء الدوله بر وی تماماً در نفحات‌الانس جامی مذکور است و اینکه علاءالدوله سمنانی بر کلام شیخ دارد نه آنست که منکر بزرگواری شیخ است چنانچه در ترجمهٔ محیی‌الدین‌صاحب‌نفحات آورده و بعبارته ذکر می‌شود .

شیخ‌رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی ببزرگی‌و کمال‌حضرت شیخ‌رحمه‌الله دربسیاری ازحواشی فتوحات اعتراف نموده چنانکه در خطاب به وی نوشته که ایهاالصدیق و ایها المقرب و ایهاالولی وایها العارف الحقانی واین حواشی حالا بخط وی در کتاب فتوحات موجود است .

اماوی را در این‌معنی که حضرت حق را وجود مطلق گفته است تخطئه کرده‌است و بعضی از اهالی عصر که سخنان هر دو شیخ را تتبع بسیار کرده بود و بهردو اخلاص واعتقاد تمام داشت دربعضی‌از رسائل خودنوشته‌است که درحقیقت توحید میان‌ایشان‌خلاف نیست وتخطئهٔ شیخ‌رکن‌الدین علاءالدوله مرشیخ را راجع به این‌معنی‌است که وی‌از کلام شیخ فهم کرده نه بآن معنی که مراد شیخ است زیرا که وجود را سه‌اعتباراست یکی‌اعتبار وی بشرط شیء که وجود مقید است دوم بشرط لاشیء‌که وجود عام است سیم لا بشرط شیء که وجودمطلق است .

آن که شیخ ذات حق سبحانه را وجود مطلق گرفته است بمعنی اخیر است و شیخ رکن‌الدین علاءالدوله آن را وجود عام حمل کرده و درنفی و انکار آن مبالغه نموده با آنکه خودباطلاق‌وجود ذات بمعنی اخیر اشاره کرده چنانکه دربعضی ازرسائل فرموده است که الحمدلله علی‌الایمان بوجوب وجوده ونزاهته عن ان‌یکون مقیداًمحدوداً اومطلقاً لایکون بلامقیداته .

وجود چون مقید محدود نباشد ومطلقی نباشد که وجودوی موقوف باشد برعدم مقیدات ناچار مطلقی خواهد بود لابشرط که به هیچیك از تقید و عموم مشروط نباشد و قیود وتعینات شرط ظهور وی باشد درمراتب، نه شرط وجود اوفی‌حد ذاته .

ونزاعی که میان شیخ رکن‌الدین علاءالدله است وشیخ کمال‌الدین‌عبدالرزاق پیش ازاین مذکورشد آن‌نیزاز این‌قبیل تواند بود والله تعالی‌اعلم‌بالسرائر .

و در رسالهٔ اقبالیه مذکور است که‌درویشی در مجلس شیخ‌رکن‌الدین‌علاءالدوله پرسید که شیخ‌محی‌الدین اعرابی که حق را وجود مطلق گفته در قیامت بآن معاقب‌باشدیا

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نی؟ فرمود که من این نوع سخنان را قطعاً نمی توانم بر زبان رانم کاشکی ایشان نیز نگفتندی چه سخن مشکل گفتن روا نیست اما چون گفته شد ناکام تأویلی می باید کرد تا درویشان را شبهه در باطن نیفتد و نیز درحق بزرگان بی اعتقاد نشوند ومن می دانم که محی الدین اعرابی از این سخن خواسته که وحدت را در کثرت ثابت کند و وجود مطلق گفته تا معراج دوم را بیان تواند کرد که معراج دواست یکی آنکه کان الله و لم یکن معه شیء ودریافتن آن آسانست .

دوم آنکه الان کما کان وشرح این مشکل تراست. اوخواسته است که ثابت کند که کثرت موجودات در وحدت حق هیچ زیادت نکند وجود مطلق در خاطر افتاده است چون یك شق او بر این معنی راست بوده است ویرا خوش آمده و ازشق دیگر که نقصان لازم می باید غافل مانده پس چون قصدوی اثبات و حدانیت خداوند است خداوند از وی عفو کرده باشد چه هر که از اهل قبله اجتهادی کرده است در کمال حق اگر خطا کرده است بنزدیك من چون مراد او کمال حق بوده از اهل نجات خواهد بود و مصیب ازاهل درجات تا باینجا از نفحات الانس جامی بعباراته نقل شد .

نقل عبارت حدیقة الشیعه وجواب آن

قال فی حدیقة الشیعه پس شیعه باید بیقین بداند که علمای این فرقهٔ غاویه دزدان مقالات و اعتقادات زشت فلاسفه اند وجهال ایشان از قبیل جهال ملاحده اند و باینکه بعضی ازعلمای ایشان پاره ای از مواعظ حسنه و کلمات مرغوبه در میان سخنان خودبکار برده اند که منافات بدین و منصب ما ندارد مؤمن که باید فریب نخورد که آن گفتگو ها را دانه ساخته اند که تا به آن مردمان را دردام اندازند واکثر کلام ایشان و گفتگوی خوب ایشان باکلام انبیا و اوصیا و متابعان ایشان مطابق است که تغییر در عبارت داده و بنام خود کرده اند و بعضی از ایشان این معانی را منظوم ساخته اند و بعد از چند سطری می گوید :

اما آنچه افلاطون قبطی و تابعان او گفته اند که این طایفه در آن تصرف نموده اند وآن را وحدت وجود نام کرده اند این است که افلاطون وجمعی از پیروانش گفته اند که علت اولی را حق از نفس خود آفریده و هر موجودی هم خالق است وهم مخلوق واگر کسی نیك تأمل کند خواهد دانست که سبب گمراهی اهل باطل خصوصاً ملاحدهٔ فلاسفه شده اند خذلهم الله تعالی .

قال الراوندی رحمه الله فی الخرایج اعلم ان الفلاسفة اخذوا اصول الاسلام ثم اخرجوا علی رأیهم فقالوا فی الشرع والنبی انما اریدکلاهما لاصلاح الدنیا فالانبیاء یرشدون العوام لاصلاح دنیاهم والشرعیات اصلاح و ان الشرعیات لطف فی التکلیف العقلی وهم یوافقون المسلمین فی الظاهر والافکل ما یذهبون الیه هدم للاسلام واطفاء النور الشریعة ویأبی الله الا ان یتم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نوره ولو کره الکافرون .

واگر کسی کتاب تهافة الفلاسفه را مطالعه نماید و یا نموده باشد می داند که این مردودین را درحق ایشان چه‌میگوید .

راقم گوید اینکه گفت شیعه بداند که علمای این فرقه دزدان مقالات و اعتقادات زشت فلاسفه اند جوابش مذکور شد .

و علاوه آنکه این سخن منافی است با اینکه گفت واکثر کلام ایشان و گفتگوی خوب ایشان باکلام انبیا و اوصیا و متابعان ایشان مطابق است کلام حقی برقلم او جاری شده زیراکه تمام اقوال و افعال و اعمال و احوال صوفیان‌صفوت نشان‌طابق النعل‌بالنعل مأخوذ از انبیاء واوصیا علیهم‌السلام است و شیعهٔ حقیقی انبیاء آن حضرات هستند چنانچه در مباحث قبل‌ظاهر گردید .

اما قول افلاطون که علت اولی‌را حق‌از نفس خود آفریده مگر مؤلف حدیقه این حدیث را ندیده‌است که درباب ارادهٔ کافی‌است که خلق‌الله المشیة بنفسهاثم خلق الاشیاء بالمشیة .

و اما اینکه گفت سبب گمراهی اکثر اهل باطل فلاسفه شده‌اند تا آخر عبارت ؛ بدان که فلسفه بیونانی بمعنی دوست داشتن حکمت است وفیلسوف مخفف فیلاسوفاست و این لفظ مرکب از دو کلمه است فیلا وسوفا فیلا یعنی محب سوفا یعنی حکمت پس معنی فیلسوف محب‌الحکمه است .

و تا زمان فیثاغورث برحکما جز حکیم نگفتند و چون‌در سال پانصد و شصت و چهار پیش از میلاد آن حکیم ظاهر شد و درشهر ایلاذه نزدلادن پادشاه حاضر گردید و بعضی مطالب که شاه سؤال می‌نمود با ابحاث دقیقه شرح و توضیح می کرد سلطان از وی پرسید چه صنعت را از صناعات محکم کردهٔ جواب داد که بنحو اطلاق شناسائی اشیارا حاصل نکرده‌ام مگراینکه من دوست می‌دارم حکمت‌را. پس‌از آن لقب فیلسوف را بروی وبرحکیمی که بعدازآن بظهوررسید گفتند پس معلوم شد فلاسفه یعنی‌حکماء و درفرقان مجید واخباروآثارتمجید حکمت زیاده ازحد احصا وارد شده است وبرای‌لقمان حکیم یك‌سورهٔ مخصوصه است وتمام حکما ازمشکوة نبوت کسب روشنائی‌نموده‌اند وبعد ازاین اشاره باینمطلب خواهد شد .

درتعریف حکمت و اقسام آن

ومقدم میداریم‌اول کلماتی که محقق‌طوسی‌رحمه‌الله درتعریف‌حکمت واقسام آن‌دراخلاق ناصری باینعبارت فرموده :

گوئیم که‌حکمت‌درعرف‌اهل‌معرفت‌عبارتست‌ازدانستن‌چیزهاچنانکه باشد وقیام نمودن بکارها چنانکه باید بقدر استطاعت تانفس انسانی بکمالی که متوجه آنست برسد وچون چنین بود حکمت منقسم میشود بدوقسم: یکی علم ودیگری‌عمل. علم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تصور حقایق موجودات بود وتصدیق باحکام ولواحق آن چنانکه فی نفس الامر باشد بقدر قوهٔ انسانی. وعمل ممارست حرکات ومزاولت صناعات ازجهت اخراج آنچه درحیز قوه باشد بحد فعل بشرط آنکه مؤدی بود از نقصان بکمال بحسب طاقت بشری و هر که این دومعنی دراوحاصل شود حکیمی کامل وانسانی فاضل بود ومرتبهٔ اوبلندترین مراتب نوع انسانی باشد چنانکه فرموده است عزمن قائل **یؤتی الحکمة من یشآء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً**.

وچون علم حکمت دانستن همه چیزهاست چنانکه هست وقیام نمودن بکارهاچنانکه باید، پس باعتبارانقسام موجودات منقسم میشود بحسب آن اقسام و موجودات دو قسم اند یکی آنکه وجود آن موقوف بر حرکات ارادی اشخاص بشری نباشد و دیگری آنکه وجود آن بتصرف وتدبیر این جماعت بود پس علم بموجودات نیز بردوقسم بود یکی علم بقسم اول وآنراحکمت نظری خوانند ودیگری علم بقسم دوم وآنرا حکمت عملی خوانند.

و حکمت نظری منقسم می شود به دو قسم یکی علم بآنچه مخالطت ماده شرط وجود او نبود ودیگری علم بآنچه تا مخالطت ماده نبود موجود نتواندبود.

واین قسم اخیر باز بدو قسم شود یکی آنچه اعتبار مخالطت ماده شرط نبود در تعقل وتصور آن ودیگری آنچه به اعتبار مخالطت ماده معلوم باشد.

پس ازاین روی حکمت نظری به سه قسم شود اول را علم مابعد الطبیعه خوانند دوم علم ریاضی سیم علم طبیعی.

وهریك ازاین سه علم مشتمل بود برچند جزو که بعضی از آن بمثابهٔ اصول باشند و برخی بمنزلهٔ فروع.

اما اصول اول دوفن بود یکی معرفت الله سبحانه وتعالی ومقربان حضرت او که به فرمان او عز وعلا مبادی واسباب دیگر موجودات شده اند چون عقول ونفوس واحکام و افعال ایشان وآن راعلم الهی خوانند.

ودیگری معرفت امور کلی که احوال موجودات باشد ازآن روی که موجودند چون وحدت و کثرت ووجوب وامکان وحدوث وقدم غیر آن وآنرا فلسفهٔ اولی گویند.

وفروع آن چند نوع بود چون معرفت نبوت وامامت واحوال معاد وآنچه بدان ماند.

واما اصول علم ریاضی چهار نوع بود اول درمعرفت مقادیر واحکام ولواحق آن وآنرا علم هندسه خوانند. دوم معرفت اعداد وخواص وآن را علم عدد خوانند. سیم معرفت اختلاف اوضاع اجرام علویه نسبت بایکدیگر وبا اجرام سفلی ومقادیر حرکات واجرام و ابعاد ایشان وآن را علم نجوم خوانند واحکام نجوم خارج از این نوع افتد. چهارم نسبت مؤلفه واحوال آن وآنرا علم تألیف خوانند وچون درآوازها بکار دارند باعتبار تناسب با یکدیگر و کمیت زمان وحرکات وسکنات که در میان آوازها افتد آنرا علم موسیقی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

خوانند .

وفروع علم ریاضی چند نوع بود چون علم مناظر ومرایا وعلم جبر ومقابله وعلم جراثقال ونیرنجات وغیرآن .

واما اصول علم طبیعی هشت صنف بود :

اول معرفت مبادی متغیرات چون‌زمان ومکان وحرکت وسکون ونهایت ولانهایت وغیرآن وآنرا اسماء طبیعی گویند .

دوم‌معرفت‌اجسام‌بسیطه‌ومرکبه‌واحکام‌بسایط‌علوی‌وسفلی‌وآنراسماء وعالم گویند.

سیم معرفت عناصر وتبدل صور برمادهٔ مشترکه وآنرا علم کون وفساد گویند .

چهارم معرفت اسباب وعلل وحدوث وحوادث هوائی و ارضی مانند رعد و برق و صاعقه وباران وبرف وزلزله وآنچه بدان ماند وآنرا آثار علوی خوانند .

پنجم معرفت مرکبات وکیفیت ترکیب آن وآنرا علم معادن خوانند .

ششم معرفت اجسام نامیه ونفوس وقوای آن وآنرا علم‌نباتات خوانند .

هفتم معرفت احوال اجسام متحرکه بحرکت ارادی ومبادی‌حرکات واحکام نفوس وقوای آن وآنرا علم حیوان خوانند .

هشتم معرفت احوال نفس‌ناطقهٔ انسانی وچگونگی تدبیر وتصرف او در بدن وغیر بدن وآنرا علم نفس خوانند .

وفروع علم طبیعی نیز بسیار بود مانند علم طب وعلم احکام نجوم وعلم فلاحت و غیرآن .

واما علم منطق که حکیم ارسطاطالیس آنرا تدوین کرده واز قوه بفعل آورده است مقصور است بردانستن کیفیت چیزها وطریق اکتساب مجهولات پس در حقیقت آن علم بمنزلهٔ آلات وادواتست تحصیل دیگر علوم را .

این است تمامی اقسام حکمت‌نظری.

واما حکمت عملی وآن دانستن مصالح حرکات ارادی وافعال صناعی نوع انسانی بود بروجهی که مؤدی‌بنظام احوال‌معاد ومعاش‌ایشان ومقتضی‌رسیدن بکمالی که‌متوجه‌اند بسوی آن وآنهم منقسم می شود بدو قسم یکی آنکه راجع بود با هر نفسی به انفرادو دیگری آنکه راجع بود با جماعتی‌بمشارکت .

وقسم‌دوم نیز منقسم می‌شود بدو قسم‌یکی آنکه راجع بودباجماعتی که میان ایشان مشارکت بود درمنزل وخانه .

دیگر آنکه راجع بود باجماعتی که میان‌ایشان مشارکت بود در شهر وولایت یل اقلیم ومملکت

پس حکمت عملی نیزسه قسم‌بود: اول‌راتهذیب اخلاق خوانند ودوم را تدبیرمنازل

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

واول معلم حکمت عاذیمون است یعنی شیث بن آدم هبة الله(ع) که ازپدر بزرگوارش فراگرفته وازحضرت باری عزوجل که و علم آدم الاسماء کلها و رفته رفته بر حسب استعداد متعلمین تدوین وتعلیم نمودند ودربلا دهند ومصروفارس ویونان منتشرساختند .

ذکر هرمس یعنی ادریس علیه السلام

امام شمس الدین محمد سهروردی که مؤلف تاریخ حکماست آدم وشیث وادریس علیهم السلام را داخل اهل حکمت داشته و افتتاح بذکرایشان فرموده .

ودرمجلد اول وسیم کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه مذکوراست که هرمس حکیم واضع علم هیئت و نجوم و مستخرج قوانین حسابیه بوده واو ادریس (ع) است و بهمین تصریح کرده شهرستانی درذکر مذهب صابئه .

وهمچنین علامه رحمه الله درشرح حکمت الاشراق،ولکن سهروردی که مؤلف حکمت الاشراق میباشد گفته است که هرمس ازاساتید ارسطو است .

ومؤید قول علامه وشهرستانی میباشد کلام قاضی در تفسیر آنکه ادریس اول کسیست که تکلم درعلم نجوم وهیئت وحساب نموده است .

خلاصه از معلمین قرون اولی اخنوخ است که ادریس علی نبینا واله و علیه السلام باشد واورا هرمس وعطارد هم میگویند بچهارواسطه به شیث(ع) میرسد ودرذکر صابئه گفته شد که ازآنجناب علوم ریاضی وغیره شایع گردید وازسخنان حکیمانهٔ آنجنابست .

اول ما یجب علی المرء الفاضل بطباعه المحمود بسجیة المرضی فی عادته المرجو فی عاقبته تعظیم الله و شکره علی معرفته و بعد ذلك فللناموس علیه حق الطاعة و الاعتراف بمنزلته و للسلطان علیه حق المناصحة والانقیاد ولنفسه علیه حق الاجتهاد والداب فی فتح باب السعادة ولخلصائه علیه حق التحلی لهم بالود والتسارع الیهم بالبذل فاذا حکم هذا الاساس لم یبق علیه الا کف الاذی عن العامه وحسن المعاشرة بسهولة الخلق و سئل عنه بماذا یحسن رأی الناس فی الانسان قال بان یکون لقائه لهم لقاء جمیلا و معاملته ایاهم معاملة حسنة .

و قال مودة الاخوان ان لا تکون لرجاء منفعة او دفع مضرة ولکن لصلاح فیه و طباع له .

وقال افضل مافی الانسان من الخیر العقل واجدوالاشیاء ان لایندم علیه صاحبه العمل الصالح و افضل ما یحتاج الیه الانسان فی تدبیر الامور الاجتهاد و اظلم الظلمات الجهل و اوبق الاشیاء الحرص .

وقال من افضل البر ثلاثة الصبر فی الغضب والجود فی العسرة والعفو عند القدرة وقال من لم یعرف عیب نفسه فلا قدر لنفسه عنده .

وقال الفضل بین العاقل والجاهل ان العاقل منطقه له والجاهل منطقه علیه .

و قال لاینبغی للعاقل ان یستخف ثلاث اقوام السلطان والعلماء والاخوان فان من

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

استخف بالسلطان افسد علیه عیشه و من استخف بالعلماء افسد علیه دینه و من استخف بالاخوان افسد علیه مروته .

وقال انفع الامور للناس القناعة والرضا واضرها الشر والسخط وانما یکون کل السرور بالقناعة والرضا وکل الحزن بالشره والسخط ویحکی عنه فیما کتبه ان اصل الضلال والهلکة لاهله ان بعدما فی العالم من الخیر من عطیة الله تعالی ومواهبه ولاتعد مافیه من الشر والفساد من عمل الشیطان ومکائد ومن افتری علی اخیه فریة لم یخلص من تبعتها حتی یجازی بها فکیف یخلص من اعظم الفریة علی الله ان جعله سبباً للشرور وهو معدن الخیر وقال الخیر والشر واصلان الی اهلهما لامحالة فطوبی والویل لمن جری وصولهما الی من وصلا الیه وعلی یدیه.

وقال کل شیء یطاق تغییره الا الطباع وکل شیء یقدر علی اصلاحه غیر الخلق السوء وکل شیء یستطاع دفعه الا القضاء وقال احمد الاشیاء عند اهل السماء والارض لسان صادق ناطق بالعدل والحکمة والحق فی الجماعة .

وقال لاتکن ایها الانسان کالصبی اذا جاع صفی ولا کالعبد اذا شبع طغی ولا کالجاهل اذا ملك بغی .

ذکر صاب بن ادریس (ع)

وهمچنین پس از ادریس کسانیکه از انفاس قدسیهٔ وی بدرجهٔ کمال وتکمیل رسیده بتعلیم حکمت وتعلم هرچیز که متعلق باشیاء الهیه بود اشتغال داشتند ازجمله پسر او بود .

در حبیب السیر مسطور است که صاب پسر او بود وطایفه یی که به نبوتش اعتراف داشته و خود را منسوب بآن میدانند آنها را صابی میخوانند و از سخنان او است که علامت غنا و کفایت انام نیکوئی افعال ایشان تواند بود نه حسن ملابس وعظم اجسام .

ذکر اسقلینوس حکیم

وازجمله شاگردان او است اسقلینوس حکیم .

در حبیب السیر وروضة الصفا مذکور است که وی از ملازمان و تلامذهٔ ادریس (ع) بود ودرسفر وحضر لحظه یی باختیار خود از خدمت حضرت مفارقت نمینمود و وقتیکه ادریس از بلاد سند بازگشت بخطهٔ فارس رسید اسقلینوس را بجهت ضبط امور شرع واحکام دین بجانب بابل روان گردانید وآنجناب در آن دیار در اعلاء اعلام اسلام اهتمام میکرد تا آنزمان که اجل موعود رسید .

وازسخنان او است که عامل بیعلم وعابد بیمعرفت بخر آسیاماند که متصل در تعب دوران سرگردان است ونمیداند که مآل کارش بکجا منجر میشود .

ونیز از کلمات آنجناب است: در تعجبم از شخصی که بجهت خوف عرض مرض از اطعمه واشربهٔ ردیه اجتناب میکند واز بیم عقوبت عقبی وعذاب دارجزا از ارتکاب مآثم واکتساب خطایا احتراز نمینماید .

وچون از هبوط آدم (ع) یکهزار وششصد وچهل ودو سال گذشت ودرطبایع بشریه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فساد طغیان کرد و محتاج باصلاح بود درآن سنه نوح(ع)متولد شد وپس ازاتمام‌درجات انسانیت واستکمال کمالات‌الهیه چون مبعوث بهدایت گردید وآنچه باید وشایدازنوامیس الهی تبلیغ نمود پیروی نکردند وبالاخرة گفتند **یانوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من‌الصادقین .**

بعد از یأس از ایمان سایرین و قصهٔ طوفان با جماعتی که نجات یافتند ثانیاً دنیا لباس تجدید پوشید وحکمت رواج یافت ولم‌تتجافی‌العالم حیث کان لابد فی کل عصر من وجود اناس یصرفون جهدهم فی اصلاح‌النوع والمعالجة .

ذکر بیلوس حکیم

وچون دور بکلدانیین رسید وعلمای حکمت بسیارشدندو مخصوص درفلکیات وسیر کواکب استخراجات نمودندچنانکه بیلوس‌حکیم راکه دوهزارویکصد وسی سال قبل ازمیلاد بود معلم‌الفلکش گفتند وپس از فوتش در بابل برای وی‌آثاری و مقبره‌یی بنانهادند بلکه اورا در صف‌الهه میشمردند و از کثرت شیوع این فن شریف واعتبارعلمای حکمت‌متدلسین ومتشبهین بسیار شدند حقیقت مستور ماند ومجازات مشهور گردیدوقصبهٔ مملکت که بابل‌بود بسحروساحری معروف شدچنانکه گفتند سحربابلی وبابل‌السحره .

ذکر ثالیس ملیطی

و از معارف حکماء یونان یکی ثالیس ملیطی است که در سال ششصد وچهل قبل از میلاد درشهر ملیطه بدنیا آمده و لهذا بآن ولایت او را منسوب داشته‌اند و چون در مملکت یونان مدرس ومعلم بود تعلیمات او را یونانی گفتند واستکمال علوم ازعلماء آسیا وفینیقیه ومصر نموده وملقب بحکم گردیدبعد ازآنکه پنجاه ونه سال ازعمرش گذشته بود وچندین سال درخدمت اساتید تحصیل نمود.

ودرزمان ما هر کس که چند شعری از منظومهٔ مرحوم حاجی سبزواری حفظ کند اورا حکیم خوانند .

وآنجناب معاصراست با حکیم سولون وبعد ازین ترجمهٔ وی بیاید .

و از سخنان ثالیس است ان للعالم مبدعاً تدرك صفته العقول من جهة جوهریته و انما تدرك من جهة‌آثاره وهوالذی‌لایعرف اسمه فضلا عن‌هویته‌الامن‌نحوافاعیله وابداعه وتکوینه‌الاشیاء فلسنا ندرك له اسماً من نحوذاته بل من نحوذاتنا .

ثم قال ان‌القول‌الذی لامردله هو ان‌المبدع ولا شیء مبدع فابدع الذی ابدع ولا صورة له عنده فی‌الذات لان قبل الابداع انما هوفقط و اذا کان هوفقط فلیس یقال جهة وجهة حتی یکون هو وصورة اوحیث هووحیث حتی یکون هو ذو صورة والوحدة‌الخالصة تنافی‌هذین‌الوجهین والابداع هوتأیس‌ماالیس بایس واذکان هومؤیس الایسات فالتأییس لامن شیء متقادم فمؤیس الاشیاء لایحتاج الی ان یکون له‌صورة‌الایس‌بالایسیة والا فقد لزمه‌ان‌کانت‌الصورة ان یکون منفرداً عن‌الصورة التی عنده فیکون‌هووصورة وقدبینا انه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

قبل الابداع انماهو فقط وايضاً فلو كانت الصورة عنده اكانت مطابقة للموجود الخارج ام غير مطابقة فان كانت مطابقة فليتعددالصورة بعدد الموجودات ولكن كلياتها مطابقة للكليات وجزوياتها مطابقة للجزويات و يتغير بتغيرها كما تكثرت بتكثرها و كل ذلك محال لانه ينافي والوحدةالخالصةوان لم يطابق موجود الخارج فليستاذا صورة عنها انما هوشيء آخر .

قال لكنه ابدع العنصر الذى فيه صور الموجودات و المعلومات كلها فانبعث من كل صورة موجودى العالم العقلى على المثال الذى فى العنصر الاول فمحل الصورة ومنبع الموجوداتهوذات العنصر ومامن موجود فى العالم العقلى والعالم الحسى الاوفى ذات العنصر صورة له ومثال عنه .

قال ومن كمال ذات الاول الحق انه ابدع مثل هذاالعنصر فما يتصوره العامة فى ذاته تعالى ان فيهاالصور يعنى الصور المعلومات فهى فى مبدعه ويتعالى بوحدانيته وهويته عن ان يوصف بمايوصف به مبدعه .

ومن العجب انه نقل عنه ان المبدع الاول هوالماء .

قال الماء قابل لكل صورة ومنه ابدع الجواهر كلها من السماوالارض و مابينهما وهو علة كل مبدع وعلة كل مركب من العنصر الجسمانى فذكران من جمود الماء تكونت الارض ومن انحلاله تكون الهواء ومن صفوالهوآء تكونت النار ومن الدخان والابخرة تكونت السماء ومن الاشتعال الحاصل من الاثير تكونت الكواكب فدارت حول المركز دوران المسبب على سببه بالشوق الحاصل فيها اليه .

قال والماء ذكر والارض انثى و همايكونان سفلا والنار ذكر و الهواء انثى وهما يكونان علواً وكان يقول ان هذاالعنصر الذى هواول واخراى هوالمبدء والكمال هوعنصر الجسمانيات والجرمانيات لانه عنصر الروحانيات البسيطة ثم هذاالعنصر له صفوو كدر فما كان من صفوه فانه يكون جسماً وماكان من كدره فانه يكون جرماً فالجرم يدثرو الجسم لايدثر فالجرم كثيف ظاهر والجسم لطيف باطن .

وفى النشأة الثانية يظهر الجسم ويدثر الجرم ويكون الجسم اللطيف ظاهراً والجرم الكثيف داثرا

وكان يقول ان فوق السماء عوالم مبدعة لايقدر المنطق ان يصف تلك الانواروولا يقدر العقل ان يقف على ذلك الحسن والبهاء وهى مبدعة من عنصر لايدرك غوره ولا يبصر نوره والمنطق والنفس والطبيعة تحته ودونه وهوالدهر المحض من نحواخره لامن نحو اوله واليه تشاق العقول والانفس وهوالذى سميناه الديمومة والسرمد والبقاء فى حدالنشأة الثانيه .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تطبیق کلام ثالیس الحکیم بالاخبار والاثار النبویة

وظهر بهذه الاشارات انما اراد بالماء فی قوله هو المبدع الاول الی هو مبدء المرکبات الجسمانیه لا المبدء الاول فی الموجودات العلویة لکنه لما اعتقد ان العنصر الاول هو قابل کل صورة ای منبع الصور کلها فاثبت فی العالم الجسمانی له مثالا یوازیه فی قبول الصور کلها ولم یجد عنصر اعلی هذا النهج مثل الماء فجعله المبدع الاول فی المرکبات وانشأ منه الاجسام والاجرام السماویة و الارضیة وفی التوریة فی السفر الاول مبدء الخلق هو جوهر خلقه الله تعالی ثم نظر الیه نظر الهیبة فذابت اجزائه وصارت ماء ثم ثار من الماء بخار مثل الدخان فخلق منه السموات فظهر علی وجه الماء زبد مثل زبد البحر فخلق الارض منه ثم ارساها بالجبال وفی طریق الامامیة وغیرهم قریب هذا المضمون مأثور عن النبی والائمة علیهم السلام وفی بعض الاخبار اول ماخلق الله الماء .

وکان ثالیس المیلطی انما تلقی مذهبه من هذه المشکوة النبویة والذی اثبته من العنصر الاول الذی هو منبع الصور شدید الشبیه باللوح المحفوظ المذکور فی الکتب الالهیة اذ فیه جمیع احکام المعلومات وصور الموجودات والخبر عن الکاینات والماء علی القول الثانی شدید الشبیه بالماء الذی علیه العرش وکان عرشه علی الماء والله اعلم

ونقل عنه انه قال کل مافی الکون لایخلوعن احساس وانه مملوبما لا یدرکه الطرف من المخلوقات وکلها متحرکة ذات روح .

وقیل وهو الذی اخترع الملاعب ونظم الاشعار الهیسدسة.

واول من اخبر عن کسوفات الشمس والقمر قبل وقوعهما واظهر الکهربائیة بالحك اعنی القوة الجاذبة التی تکتسبها الکهرباء بالحك فتجذب الیها الاجسام الخفیفة کالقصاصات من الورق .

و بعده قال بعض تلامیذ افلاطون الهی ان الکهربائیة مادة لطیفة او نسمة او شیء روحی یخرج من الکهرباء فیجذب الیها بعض الاجسام وقد دقق النظر بعض المتأخرین و عرف انها احدی المواد الثلث الطبیعیة غیر قابلة الوزن والاثنان هما الحرارة والنور و لم یکن قبل ثالیس المذکور یفهم طریقة مقیاس ارتفاع الاهرام والقلاع و نحوها من ظلها الجنوبی حین تکون الشمس فی زمن الاعتدال وهو الذی رصد الدب الاصغر اعنی بنات النعش الصغری لاهتدا الملاحین من اهل مملکته الصوریین .

ذکر انکساغورس وانکسیمانس ملیطی

وازپیروان ثالیس است انکساغورس ملیطی که ازاعاظم حکماست وازتلامذة ثالیس است انکسیمانس ملیطی واشهر شاگردان وی است در حکمت وازمقالات اواست که حضرت باریتعالی ازلیست و آغاز و انجام ندارد و او است مبدء اشیاء وبدوی از برای ذاتش نیست واوست مبدع هرهویتی واوست واحد نه واحد عددی زیرا که واحد عددی متکثراست .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وقال کل مبدع ظهرت صورته فی حدالابداع فقدکان صورته فی علمه الاول والصور عنه بلانهایة .

وقال لایجوزفی الرأی الااحدالقولین اما ان نقول انه ابدع مافی علمه واماان نقول انما ابدع اشیاء لایعلمها وهذا من القول المستشنع وان قلنا ابدع مافی علمه فالصورة ازلیة ولیس یتکثر ذاته بتکثر المعلومات ولا یتغیر بتغیرها .

ذکر سولون الحکیم

وازجمله معارف حکما سولون حکیم جد مادری افلاطون است و او دراثنیه که معروف است بمدینهٔ حکما متولد شد .

درملل ونحل شهرستانی مذکوراست که وی درنزد فلاسفه از پیغمبران بزرگست بعد از هرمس وقبل ازسقراط واتفاق نموده‌اند برتقدم وفضیلتش .

ودر حبیب‌السیرمذکوراست که فصاحت زبان‌وطلاقت لسانش بمرتبه‌یی بود که فرق انام کلام اورامفرح‌القلوب میگفتند وبواسطهٔ ایذاء عوام‌واضرار جهال ایام درآخرعمراز بلدهٔ اثنیه بگریخت ودرغربت مرغ روحش رشتهٔ تعلق ازبدن بگسیخت .

ازعلامات غایت تجرد و نهایت توکل سولون یکی آن بود که هرگز مال ذخیره ننمودی وآنچه ازقوت یکروزهٔ اوفاضل آمدی‌ایثارفرمودی .

و از سخنان اواست که بهترین چیزیکه ارباب حکم و فرمان برآن قدرت یابند چشانیدن‌مرارت سیاست وحلاوت‌تخفیف مؤنتست ازرعیت ازاوسؤال کردند که‌جواد کیست و بدترازشمشیرچیست وحد عقوبت قاتل پدر کدام است ؟ .

جواب داد که جواد کسی‌است که به بذل اموال خود قیام‌نماید وبخواستهٔ دیگران طمع نفرماید بدتر از شمشیر زبان اصحاب نظم ونثر است که خلایق را ببدی یاد کنند اما کشندهٔ پدر هرگز بخاطرم خطور نکرده که برای او عقوبتی تعیین‌نمایم والله اعلم واحکم .

وقال سولون لتلمیذه تزود من الخیر وانت مقبل خیرلك من ان تتزود وانت مدبر

وقال‌لابنه دع المزاح فان المزاح لقاح لضغاین وسئله رجل‌قال هل تری ان اتزوج ام ادع ذلك قال ای‌الامرین فعلت ندمت علیه .

وسئل ای شیء اصعب علی الانسان قال ان یعرف عیب نفسه‌وان یمسك عما لاینبغی ان یتکلم به

ورأی رجلا عثر فقال له تعثر برجلك خیر من ان تعثر بلسانك

وسئل ما الکرم قال‌النزاهة عن‌المساوی .

وقیل له ماالحیوة قال التمسك بامرالله .

وسئل ما النوم فقال النوم موتة خفیفة والموت نومة طویله

و قال لیکن اختیارك من الاشیاء جدیدها ومن الاخوان اقدمهم .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وقال لتلامذته لاتكرموا الجاهل فيستخف بكم ولاتتصلوا بالاشرار فتعدوا فيهم ولا تغتروا بالغنى ان كنتم تلامذة الصدق ولاتهملوا من انفسكم فى ايامكم و لياليكم ولا تستخفوا بالمساكين فى جميع اوقاتكم .

وكتب اليه بعض الحكماء يستوصفه امر عالمى العقل والحسن فقال اما عالم العقل فدار ثواب وثبات واما عالم الحس فداربوار وغرور .

وسئل ما فضل علمك على علم غيرك قال معرفتى بان علمى قليل .

وقال اخلاق محمودة وجدتها فى الناس الاانها انما توجدفى قليل صديق يحب صديقه غائباً كمحبته حاضراً و كريم يكرم الفقراء كمايكرم الاغنياء و مقربعيوبه اذا ذكر وذاكر نعيمه فى يوم بؤسه وبؤسه فى يوم نعيمه وحافظ لسانه عند غضبه .

ذكر لقمان حكيم عليه السلام

واز معارف حكما بل انبياء جناب اغاثاذيمون يعنى لقمان است قال الله تعالى **ولقداتينا لقمن الحكمة ان اشكرلله ومن يشكر فانمايشكر لنفسه ومن كفرفان الله غنى حميد .**

بيضاوى در تفسيرش مى گويد يعنى لان اشكر يا آنكه مفسره باشد زيرا كه اتيان حكمت در معنى قول است اى قلناله اشكرلله .

ودر تفسير مجمع البيان مى فرمايد يعنى عطا كرديم لقمان را عقل وعلم وعمل ورأى صائب درامور .

وبيشتر مفسرين گفته اند كه وى حكيم بوده ونبى نبوده وبعضى برآن رفته اند كه پيغمبر است وحكمت را در اينجا به نبوت تفسير نموده .

وبعضى گفته اند كه پسر خاله ياخواهرزادهٔ ايوب (ع) بوده .

وقيل كان عبداً سوداً حبشياً غليظ المشافر مشقوق الرجلين فى زمن داود وكان يؤازر داود بحكمته فقال له داود طوبى لك يالقمن اعطيت الحكمة وصرفت عنك البلوى انتهى .

المراد بالبلوى القضاء بين الخلق .

ودرحبيب السير مسطوراست كه بروايت وهب بن منبه وبعضى ديگر ازعلماء آن قدوة حكما حبشى الاصل بود .

وبقول سعيدبن مسيب وزمرهٔ ازفضلا لقمان درسودان مصر تولد نمود وباتفاق اكثر اهل خبر آن حكيم عالى گهردرمبادى احوال درسلك ممالك يكى از بنى اسرائيل انتظام داشت وبنا برصفاى طويت وكثرت قابليت مقبول درگاه احديت شده ميان نبوت وحكمت وحكومت مخير گرديد وحكمت را اختيارفرموده حكيم على الاطلاق ابواب علم ودانش بر روى روزگار خجسته آثارش مفتوح گردانيد چنانچه افضل و اعلم حكماء زمان و علماء دوران گرديد ودرسبب آزادى آن قدوهٔ احرار ارباب اخباروجوه متعدده گفته اند .

يكى از آنجمله آنكه روزى مالك لقمان آنجناب را بذبح گوسپندى امر فرمود

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وگفت که بهترین اعضایش را بنظرمن رسان لقمان گوسپند راکشته دل وزبانش را نزد خواجه برد وپس ازچند روزدیگر آن‌حکیم عالی گهررا بکشتن گوسپندی مأمور گردانید اما این نوبت گفت که بدترین اجزایش را بیاورلقمان بازدل وزبانش‌راآورد چون‌این‌دو فعل بحسب ظاهر نقیض یکدیگر بود خواجهٔ لقمان در دل انکار کرده زبان اعتراض بر آنجناب بگشاد لقمان گفت اگر دل وزبان با یکدیگر موافقست بهترین اعضاست واگر مخالفست بدترین اجزاست اسرائیل را این سخن پسندیده افتاده رقبهٔ لقمان را از ربقهٔ رقیت آزادگردانید.

ولقمان با داود (ع) معاصر بوده وچنانچه مذکور شد وزارت او مینموده و سخنان حکمت بنیان درمحضروی میگفته وبزعم بعضی‌ازمورخان لقمان حکیم درودگری وبرخی گفته‌اند به‌خیاطت روزگذرانیدی.

وزمره‌یی برآن رفته‌اندکه برعی‌اغنام قیام نمودی.

وازآنجناب منقولست که فرموده چهارصد هزارکلمه درحکمت جمع آوردم وچهار سخن ازآن برگزیدم دوچیزرا یاد باید داشت ودورافراموش بایدکرد: حضرت احدیت‌را باید بیادداشت، ومرگ را پیوسته یاد میباید نمود، واحسانی راکه بامردم کنی رقم‌نسیان براوبایدکشید، وبدی که ازمردم بتورسد فراموش بایدکرد.

نظم

ز احسان همه وقت میگو سخن　　زهر بد که بینی فراموش کن

وجناب لقمان را پسرنیکوگهری بود که دیدهٔ بینا وگوش شنوا داشت و درفرقان حمیدبعضی‌ازاندرزهائیکه پدربزرگوارش‌به وی گفته حکایت‌فرموده قال‌الله تعالی **واذقال لقمان لابنه وهو یعظه یابنی لاتشرك بالله ان‌الشرك لظلم عظیم یابنی انهاان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة اوفی‌السموات و فی الارض یأت بهاالله ان الله لطیف خبیریابنی‌اقم الصلوة وامربالمعروف و انه عن‌المنکر واصبرعلی ما اصابك ان ذلك من‌عزم‌الامورولا تصعرخدك للناس ولاتمش فی‌الارض‌مرحاً ان‌الله لایحب کل‌مختال‌فخور واقصد فی‌مشیك واغضض‌من صوتك ان انکرالاصوات لصوت‌الحمیر.**

وفی باب‌الصمت و حفظ‌اللسان من‌الکافی باسناده عن ابیعبدالله علیه‌السلام قال قال لقمان لابنه یا بنی ان‌کنت زعمت ان‌الکلام من فضة فان‌السکوت من ذهب.

ودرحبیب‌السیر حکایت طولانی نقل مینماید درخصوص فرستادن لقمان پسررابرای وصول طلب خود ازبده‌کار ولی شبیه است بافسانه.

ذکرجاماسب حکیم

وجناب لقمان راتلامذهٔ بسیاراست ازآنجمله جاماسب بقول‌حمدالله مستوفی برادرگشتاسب است وشاگرد لقمان ودرعلم نجوم‌مهارت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

کامل حاصل داشت .

ازسخنان اواست که بدترین خصال کریم ترك کرمست و بهترین افعال لئیم ترك خست و فرمودهٔ او است که بزرگترین آلام آنستکه کریمی از لئیمی حاجتی خواهد و روانگردد .

وهم او گوید که گناه دردیست که دوای آن استغفار است وشفاء آن توبه واعتذار.

راقم در بلوك خفراز مضافات فارس در ده کرارده تپه در کنار رودخانه مشاهده نموده مردمان آنجا گویند قبرجاماسب حکیم است وهر کس ازحکام فارس ازمحاذات او بگذرند وپیاده نشوند معزول خواهند گردید والله اعلم .

وکتاب جاماسب نامه ازآنجناب مشهوراست ودراحکام و اخبار از وقایع آیندگان سخنانی مرموزدارد .

وازجمله ذکر نموده است که ذریت خاتم المرسلین(ص) از نسل دختر اواست وشهادت امام حسین علیه السلام وظهوردولت صاحب الامر بعدازغیبت وخروج دجال .

ذکر انبذقلس حکیم

وازجمله حکمای بزرگ که شاگردحضرت داودولقمان علیما السلام بوده انبذقلس حکیم است .

درملل ونحل شهرستانی میگوید وهومن الکبار عندالجماعة دقیق النظر فی العلوم رقیق الحال فی الاعمال و کان فی زمن داود النبی مضی الیه و تلقی منه و اختلف الی لقمان الحکیم و اقتبس منه الحکمة ثم عاد الی یونان وافاد . و من کلامه قال ان الباری تعالی لم یزل هویته فقط وهو العلم المحض وهو الارادة المحضة وهو الجود والعز والقدرة والعدل والخیر والحق لا ان هناك قوی مسماة بهذه الاسماء بل هی هو وهوهذا کلها مبدع فقط لا انه ابدع من شیء ولا ان شیئاً کان معه فابدع الشیء البسیط الذی هو اول البسیط المعقول وهو العنصر الاول ثم کثر الاشیاء المبسوطة من ذلك المبدع البسیط الواحد الاول ثم کون المرکبات من المبسوطات و هو مبدع الشیء واللاشیء العقلی والفکری والوهمی ایبدع المتضادات والمتقابلات المعقولة والخیالیة والحسیة .

وقال ان الباری تعالی ابدع الصور لا بنوع ارادة مستأنفة بل بنوع انه علة فقط و هو العلم والا رادة فاذا کان المبدع انما ابدع الصور بنوع انه علة لها فالعلة ولا معلول والا فالمعلول مع العلة معیته بالذات فاذا جاز ان یقال ان معلولا مع العلة فالمعلول لیس هو غیر العلة وان یکون المعلول لیس اولی بکونه معلولا من العلة ولا العلة بکونها معلولا اولی من المعلول فالمعلول اذاً تحت العلة و بعدها والعلة علة العلل کلها ای علة کل معلول تحتها فلا محالة ان المعلول لم یکن مع العلة بجهة من الجهات البتة والا فقد بطل اسم العلة والمعلول فالمعلول الاول هو العنصر والمعلول الثانی بتوسطه العقل والثالث بتوسطهما النفس وهذه بسائط والمبسوطات ومابعدها مرکبات .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ولكلام انبذقلس مساق آخر قال ان النفس النامية قشر النفس البهيمية والنفس الحيوانية قشر النفس المنطقية المنطقية قشر العقلية وكل ما هو اسفل فهو قشر لما هو الاعلى والاعلى لبه و ربما يعبر عن القشر واللب بالجسد والروح فيجعل النفس النامية جسداً للنفس الحيوانية و هذه روحاً لها وعلى ذلك حتى ينتهى الى العقل .

وقال لما صور العنصر الاول في العقل ما عنده من الصور المعقولة الروحانية وصور العقل في النفس ما استفاد من العنصر صور النفس الكل في الطبيعة الكلية ما استفادت من العقل فحصلت قشور في الطبيعة لا تشبهها ولا هي شبيهة بالعقل الروحاني اللطيف فلما نظر العقل اليها و ابصر الارواح واللبوب في الاجساد والقشور ساح عليها من الصور الحسنة الشريفه البهية وهي صور النفوس المشاكلة للصور العقلية اللطيفة الروحانية حتى يدبرها ويتصرف فيها بالتمييز بين القشور واللبوب فتصعد باللبوب الى عالمها فكانت النفوس الجزئية اجزاء للنفس الكليه كاجزاء الشمس المشرقة على منافذ البيت والطبيعة الكلية معلولة للنفس و فرق بين الجزء و بين المعلول فالجزو غير والمعلول غير .

ثم قال وخاصية النفس الكلية المحبة لانها لما نظرت الى العقل وحسنه وبهائه احبته حب وامق عاشق لمعشوقه فطلب الاتحاد به وتحركت نحوه وخاصية الطبيعة الكلية الغلبة لانها لما وجدت لم يكن لها نظر وبصر تدرك به النفس والعقل فتحبهما وتعشقهما بل انبجست منها قوى متضادة اما في بسائطها فمتضادات الاركان واما في مركباتها فمتضادات القوى المزاجية والطبيعية والنباتية والحيوانية فمردت عليها لبعدها عن كليتها وطاوعتها الاجزاء النفسانية مغترة بعالمها الغرار الغدار فركنت الى الذات الحسية من مطعم مرى ومشرب هنى وملبس طرى ومنظر بهى ومنكح شهى ونسيت ما قد طبعت عليه من ذلك البهاء والحسن والكمال النفساني الروحاني العقلي فلما رأت النفس الكلية تمردها و اغترارها اهبطت اليها جزاء من اجزائها هو ازكى والطف و اشرف من هاتين النفسين البهيمية والنباتية و من تلك النفوس المغتره بهما فيكسر النفسين عن تمردها و تحبب الى النفوس المغترة عالمها و تذكرها ما نسيت و تعلمها ما جهلت وتطهرها عما تدنست فيه وتزكيها عما تنجست به .

وذلك الجزؤ الشريف هو النبي المبعوث في كل دور من الادوار فيجرى على سنن العقل و العنصر الاول من رعاية المحبة و الغلبة فليتالف بعض النفوس بالحكمة و الموعظة الحسنة ويشدد على بعضها بالقهر والغلبة وتارة يدعو باللسان من جهة المحبة لطفاً و تارة يدعو بالسيف من جهة الغلبة عنفاً فيخلص النفوس الجزوية الشريفة التي اغترت بتمويهات النفسين المزاجيتين عن التمويه الباطل والتسويل الزايل وربما يكسوا النفسين السافلين كسوة النفس الشريفة فتنقلب صفوة الشهوية الى المحبة محبة الخير والحق والصدق وينقلب صفة الغضبية الى الغلبة فيغلب الشرو الباطل والكذب فتصعد النفس الجزوية اللطيفة الشريفة الى عالم الروحانيين بهما جميعاً فيكونان جسداً لها في ذلك العالم كما كانت جسداً لها في هذا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

العالم وقد قيل ان كانت الدولة والجد لاحد احبه اشكاله فينقلب بمحبتهم له اضداده .

ومما نقل عنه انه تكلم فى البارى تعالى بنوع حركة وسكون فقال انه يتحرك بنوع سكون لان العقل والعنصر متحركان بنوع سكون وهو مبدعهما ولا محالة ان المبدع اكبر لانه علة كل متحرك وساكن .

وشايعه على هذا الرأى فيثاغورس ومن بعده من الحكماء الى افلاطن .

واما الزينون الاكبر وذيمقراط والشاعريون فصاروا الى انه تعالى متحرك .

وقد نقل عن انكساغورس انه قال هو ساكن لا يتحرك لان الحركة لا تكون الا محدثة.

ثم قال الا ان يقولوا ان تلك الحركة فوق هذه الحركة كما ان ذلك السكون فوق هذا السكون وهؤلاء ماعنوا بالحركة والسكون النقلة عن مكان واللبث فى مكان ولا بالحركة التغيير والاستحالة وبالسكون ثبات الجوهر والذواة على حالة واحدة فان الازلية والقدم ينافى هذه المعانى كلها ومن يحترز ذلك الاحتراز عن الكثرة فكيف يجازف هذه المجازفة فى التغيير واما الحركة والسكون فى النفس والعقل فانما عنوا به الفعل والانفعال و ذلك ان العقل لما كان موجوداً كاملا بالفعل قالوا هو ساكن واحد مستغن عن حركة يصير بها فاعلا والنفس لما كانت ناقصة متوجهة الى الكمال قالوا هى متحركة طالبة درجة العقل ثم قالوا العقل ساكن بنوع حركة اى هو فى ذاته كامل بالفعل فاعل مخرج النفس من القوة الى الفعل والفعل فرع حركة فى سكون والكمال نوع سكون فى حركة اى هو كامل ومكمل غيره .

وعلى هذا المعنى يجوز على قضية مذهبهم اضافة الحركة والسكون الى البارى .

ومن العجب ان مثل هذا الاختلاف قد وجد فى جماعة ممن يدعى الاسلام حتى صار بعض الى انه مستقر فى مكان ومستو على مكان و ذلك اشارة الى السكون و صار بعضهم الى انه يجيئى ويذهب وينزل ويصعد وذلك عبارة عن الحركة الى ان يحمل على معنى صحيح لايق بجناب القدس حقيق بجلال الحق .

ومما نقل عن انبذ قلس فى امر المعاد انه قال يبقى هذا العالم على الوجه الذى عهدناه من النفوس التى تشبثت بالطباع والارواح التى تعلقت بالشبائك حتى تستغيث فى آخر الامر الى النفس الكلية التى هى كلها فيتضرع النفس الى العقل و يتضرع العقل الى البارى تعالى فيسبح البارى تعالى عليه و يسبح العقل على النفس و يسبح النفس على هذا العالم بكل نورها فيستضيئى الانفس الجزوية و تشرق العالم بنور ربها حتى تعاين الجزويات كلياتها فتتخلص من الشبكة وتتصل بكلياتها و تستقر فى عالمها مسرورة محبورة و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور ومما نقل عنه انه قال العالم مركب من الاسطقسات الاربع فانه ليس فى ورائها شىء ابسط منها وان الاشياء كامنة بعضها فى بعض وابطل الكون والفساد والاستحالة والنمو.

وقال لا يستحيل الهواء نارا ولا الماء هواء ولكن ذلك بتكاثف وتخلخل وبكمون وظهور وتركيب وتحلل وانما التركيب فى المركبات بالمحبة يكون والتحلل فى المتحللات بالغلبة يكون.

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وقال صدر المتألهین فی رسالة الحدوث بعدنقله تلك العبادات اقول انلکلا تولیه وجهاً صحیحاً عندناولیس هذاالمقام موضع بیانه و تفصیله وعلیك ان تحسن‌الظن‌بامثاله و کون الافلاك عنصریة مماذهب الیه بعض العرفا کالشیخ العارف محیی الدین و اما مذهب الکمون فلیس‌معناه مافهمه الناس من اهل‌النظران فی‌النار مثلاصورة مائیة بالفعل الاانها خفیت عن‌الابصار واستبطئت وتعطلت عن فعلها من‌التبرید والترطیب وغیرهما وهکذا فی الاجسام الاخری وهذا الرجل اجل‌قدراً و اعظم خطراً من‌ان یذهب علیه امثال هذا بل لکلامه محمل صحیح یدق عن‌فهم‌الجمهور .

ذکرفیثا غورس وهواول‌من سمی فیلسوف

وازجملهٔ اساطین حکمت و اول کسیکه اطلاق فیلسوف بوی شد چنانکه دراول مبحث اشاره رفت فیثاغورس‌بن منسارخس است . وچنانچه شهرستانی در ملل‌می‌گوید درزمان‌سلیمان‌علیه‌السلام بوده واخذ حکمت ازمعدن نبوت نموده .

ودرکتاب زبدةالصحایف مذکور است‌که ولادت وی در جزیرهٔ سامو پانصد و شصت و چهارسال قبل ازمیلادبوده وازکتاب شهرستانی نیز مستفاد می‌شود ازاهل‌سلیسیا بوده. ودربستان السیاحه مذکور است‌که صورنام چندموضع است‌یکی بندریست از بنادر شام وآن دارالامارهٔ جبل عامل است قرب‌هزارخانه‌دراوست‌آبش خوب و هوایش‌مرغوب است حکیم فیثا غورس و حکیم اقلیدس از آنجا ظهور نموده‌اند .

ومؤید اواست آنچه در حبیب‌السیر است‌که فیثاغورس هنوزدرصغر سن‌بود که‌اهل صور را بسبب استیلای اعدا صورت جلا روی نمود پدرش ویرا به‌ساموس برد و از آنجا به‌انطاکیه حاکم‌انطاکیه فیثاغورس را فرزندخوانده ویرابمعلم سپرد وبتحصیل علم لغت وموسیقی سعی‌نمود در آن فن مهارت‌کامل حاصل‌کرد چنانکه‌گویند اکثرسازها مخترع اوست ودرسن شباب بتعلیم هندسه و نجوم پرداخت آن‌گاه بمصر شتافت ، مطالعهٔ علوم حکمی را پیشنهادهمت ساخت واز آنجا بشهر ساموس بازگشته بدرس حکمت وتألیف مسائل‌آن فن اوقات مصروف داشت ودویست وهشتاد رساله درعلوم مختلفه تصنیف‌نموده وهمواره فرق انام را بتحصیل معرفت و دست بازداشتن از ارتکاب مآثم و خطایا ترغیب نمودی وبرمواظبت جهاد واکثار صیام ومداومت قراءت کتب امر نمودی .

ودر روضة‌الصفا مسطور است‌که فیثاغورس را در اواخر عمر سفری پیش آمده چون بمقصد رسید شخصی که‌باموال بسیار وانصار بی شمار مستظهر بود بطریق ابلهان خودرا درمحفل‌حکیم‌بستود وجناب حکمت‌مآب اورا منع‌فرمود آن‌شخص نظر بجهل‌مرکب خود با جمعی کثیردر برابر فیثاغورس آمده زبان بسفاهت بگشاد و اورادشنام داد.
تلامذهٔ حکیم بجواب اشتغال نموده بالاخره مهم ازتیغ زبان بزبان تیغ و سنان سرایت کرده وچهل‌تن ازمردم فیثاغورس کشته‌گشته آن جناب بگریخت ودر قصری متحصن شد

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اعدا نفط وهیزم بسیار بدر قصر آورده آتش در آن‌زدند و با آن‌که شاگردان جان‌ها فدا کرده حکیم را درمیان گرفتند از حرارت نیران چنان بیهوش شد که دیگر افاقت نیافت .

راقم گوید ممکن است که آن جناب را دشمنان علم بانواع زجرتلف نموده باشند ولی‌ممتنع است که باین‌سبب باشد زیرا که مثل چنین حکیم مخصوص درولایت غربت با ابلهان جرخاموشی جوابی نمی‌فرماید والله اعلم .

در زبدة‌الصحایف است که‌آنجناب شاگردان رابدو مرتبه مرتب فرموده بود مرتبهٔ اولی‌خصیصین‌میبودند وآن‌هارا فیثاغورسیین (واکرواتیکی)می‌خواندند و در ابتداششصد نفر بودند و این‌جماعت حکم‌یك نفرراداشتند درتمام‌مراتب درتعلیم‌وتدریس‌واکل وشرب ودرحضور استاد روزها نمی‌آمدند ومشغول مذاکره و تکرار دروس بودند و چون شب می‌شدشرفیاب می‌شدند و از بیرون پرده اخذدروس می‌نمودند ودرمدت پنج سال ملازمت سکوت را داشتند و یعلمهم تعلیماً سکوتیاً ودر آن زمان اولا تعلیم اریتماطیقی یعنی علم عدد و ثانیاً تعلیم موسیقی و ثالثاً هندسه را فرا می‌گرفتند ودر آخر شروع‌درتعلیم‌فلسفهٔ نظری وعملی می‌نمودند وقسم عملی محتوی بر وصایا وشرایع کلیه بود ودر مقام عبادت باری تعالی و اکرام والدین وحفظ قوانین‌وعفاف وقوت وشجاعت وتعطف بجانب‌موتی وغیر ذلك .

ویکی از تلامذهٔ وی فرمایشات استاد را بشعر جمع‌نموده وبه‌آب طلانوشته .

خلاصه این‌گروه درحسن ظن باستاد چنان بودند که‌فرمایشاتش را وحی خدائی و کلام آسمانی می‌دانستند و نقض سخنان وشك درکلماتش را روا نمی‌داشتند .

ومرتبهٔ‌آخری ازشاگردان آنجناب نامبرده می شدند (اکزو ماتیکیه) و از برای هرکس ممکن بود که‌در سلك‌آنها منتظم شود و آن‌ها را رسم این بود که در مکان معینی‌اجتماع نموده ونام‌آنجا (ایماکیوس)بود که ترجمهٔ‌آنراکنیسه گفته‌اند وجناب‌حکمت مآب بمناسبت حال هریك شرح تعالیم را می فرمود و برحسب استعداد ، هرکس بهره می‌برد .

قال فی‌الملل وکان لفیثاغورس‌تلمیذان رشیدان یدعی احدهما فلنکس و یعرف بمرزنوش قد دخل فارس و دعی الناس الی حکمة فیثاغورس و اصناف حکمه الی‌مجوسیة القوم‌والاخری یدعی قلانوس دخل‌الهند ودعی‌الناس الی‌حکمه و اضاف حکمه الی‌براهمة القوم‌الاان المجوس کمایقال اخذواجسمانیة قوله والهند اخذوا روحانیته .

وقال ایضاً فی الملل عند ترجمته و هوالحکیم الفاضل ذوی الرای المتین و العقل الرصین یدعی انه شاهد العوالم‌بحسه وحدسه وبلغ فی‌الریاضة الی ان سمع حفیف الفلك ووصل الی‌مقام الملك قال ماسمعت شیئاًقط الذ من‌حرکاتها و لارایت‌شیئاًابهی‌من‌صورها

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وهیئاتها .

وقوله فی لالهیات ان الباری تعالی واحد لا کالاحاد ولا یدخل فی العدد و لا یدرك من جهة العقل ولا من جهة النفس فلا الفکر العقلی یدرکه ولا المنطق النفسی یصفه فهو فوق الصفات الروحانیات غیر مدرك من نحو ذاته وانما یدرك باثاره وصنائعه وافعاله و کل عالم من العوالم یدرکه بقدر الاثار التی تظهر فیه فینعته ویصفه بذلك القدر الذی خصه من صنعه فالموجودات فی العالم الروحانی قد خصت باثار خاصة روحانیة فتنعته من جهة تلك الاثار والموجودات فی العالم الجسمانی قد خصت بآثار خاصة جسمانیة فتنعته من حیث تلك الاثار ولا نشك ان هدایة الحیوان مقدرة علی الاثار التی جبل الحیوان علیها وهدایة الانسان مقدرة علی الاثار التی فطر الانسان علیها فکل یصفه من نحو ذاته ویقدسه عن خصایص صفاته .

ثم قال الوحدة تنقسم الی وحدة غیر مستفادة من الغیر وهی وحدة الباری تعالی وحدة الاحاطة بکل شیء ووحدة الحکم علی کل شیء و وحدة تصدر عنها احاد الموجودات والکثرة فیها و الی وحدة مستفادة من الغیر وهی وحدة المخلوقات .

و ربما نقول الوحدة علی الاطلاق تنقسم الی وحدة قبل الدهر و وحدة مع الدهر و وحدة بعد الدهر وقبل الزمان ووحدة مع الزمان. فالوحدة التی هی قبل الدهر وحدة الباری جل اسمه والوحدة التی مع الدهر وحدة العقل الاول والوحدة التی هی بعد الدهر وحدة النفس والوحدة التی هی مع الزمان وحدة العناصر والمرکبات .

وربما ینقسم الوحدة قسمة اخری فنقول الوحدة تنقسم الی وحدة بالذات والی وحدة بالعرض والوحدة بالذات لیست الا لمبدع الکل الذی منه تصدر الوحدانیات فی العدد والمعدود والوحدة بالعرض تنقسم الی ما هو مبدء العدد ولیس داخلا فی العدد والی ما هو مبدء للعدد وهو داخل فیه .

والاول کالواحدیة للعقل الفعال لانه لا یدخل فی العدد والمعدود .

والثانی ینقسم الی ما یدخل فیه کالجزء له فان الاثنین انما هو مرکب من واحدین فکذلك کل عدد فمرکب من احاد لامحالة وحیثما ارتقی العدد الی اکثر نزل نسبة الوحدة الیه الی اقل والی ما یدخل فیه کاللازم له لا کالجزء فیه و ذلك ان کل عدد و معدود ان یخلو قط عن وحدة ملازمة فان الاثنین والثلاثة فی کونهما اثنین وثلاثة واحد وکذلك المعدودات من المرکبات والبسایط واحدة اما فی الجنس و اما فی النوع او فی الشخص کالجوهر و انه جوهر علی الاطلاق والانسان فی انه انسان والشخص المعین مثل زید فی انه ذلك الشخص بعینه واحد فلم تنفك الوحدة من الموجودات قط وهذه وحدة مستفادة من وحدة الباری تعالی لزمت الموجودات کلها وان کانت فی ذواتها متکثرة وانما شرف کل موجود بغلبة الوحدة فیه فکل ما هو ابعد من الکثرة فهو اشرف واکمل .

ثم ان لفیثاغورس رأیا فی العدد و المعدود قد خالف فیه جمیع الحکماء قبله وخالفه فیه من بعده وهو انه جرد العدد عن المعدود تجرد الصورة عن المادة وتصوره موجوداً محققاً

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وجود الصورة وتحققها .

وقال مبدء الموجودات هو العدد وهو اول مبدع ابدعه البارى تعالى فاول العدد هو الواحد.

وله اختلاف رأى فى انه هل يدخل فى العدد كما سبق وميله الاكثر الى انه لا يدخل فى العدد فيبدء العدد من اثنين ويقول هو منقسم الى زوج وفرد والعدد البسيط الاول اثنان والزوج البسيط اربعة و هو المنقسم بمتساويين ولم يجعل الاثنين زوجاً فانه لو انقسم الى واحد كان الواحد داخلا فى العدد و نحن ابتدينا فى العدد من اثنين والزوج قسم من اقسامه فكيف يكون نفسه والفرد البسيط الاول ثلثة .

قال و تتم القسمة بذلك و ماوراه فهو القسمة فالاربعة هى نهاية العدد و هى الكمال وعن هذا كان يقسم بالرباعية لا وحق الرباعية التى هى مدبر انفسنا التى اصل الكل و ماوراء ذلك فزوج الفرد وزوج الزوج وزوج الزوج والفرد ويسمى الخمسة عدداً دائراً فانها اذا ضربتها فى نفسها ابداً عادت الخمسة من رأس ويسمى الستة عدداً تاماً فان اجزائها متساوية لجملتها والسبعة عدداً كاملا فانه مجموع الفرد والزوج وهى نهاية اخرى والثمانية مبتدئة مركبة من زوجين والتسعة من ثلاثة افراد والعشرة من مجموع العدد من الواحد الى الاربعة وهى نهاية اخرى فللعدد اربع نهايات اربعة وسبعة وتسعة وعشرة ثم يعود الى الواحد فنقول احد عشر وتعدد التركيبات فى ماوراء الاربعة على انحاء شتى فالخمسة على مذهب من لا يرى الواحد فى العدد فهى مركبة من عدد وفرد وعلى مذهب من يرى ذلك فهى مركبة من فرد وزوجين.

وكذلك الستة على الاول فمركبة من فردين اوعدد وزوج و على الثانى فمركبة من ثلثة ازواج والسبعة على الاول فمركبة من فرد وزوج و على الثانى من فرد و ثلاثة ازواج والثمانية على الاول فمركبة من زوجين و على الثانى من اربعة ازواج والتسعة على الاول فمركبة من ثلاثة افراد وعلى الثانى من فرد واربعة ازواج والعشرة على الاول فمركبة من عدد و زوجين اوزوج و فردين و على الثانى فما يحسب من الواحد الى الاربعة و هو النهاية والكمال ثم الاعداد الاخر فقياسها هذا القياس .

قال وهذه هى اصول الموجودات ثم انه ركب العدد على المعدود والمقدار على المقدور فقال المعدود الذى فيه اثنينية وهو اصل المعدودات ومبدئها العقل باعتبار ان فيه اعتبارين اعتبار من حيث ذاته فانه ممكن الوجود بذاته واعتبار من حيث مبدعه وانه واجب الوجودية فقابله الاثنان والمعدود الذى فيه ثلاثية فهو النفس اذ زاد على الاعتبارين اعتباراً ثالثاً والمعدود الذى فيه اربعية هو الطبيعة اذ زاد على الثلاثة رابعاً ثم النهاية يعنى نهاية المبادى وما بعده من المركبات فما من موجود مركب الا وفيه من العناصر والنفس والعقل شىء اما عين او اثر حتى ينتهى الى السبع فيقدر المعدودات على ذلك و ينتهى الى العشرة و بعد العقل والنفوس التسعة بافلاكها التى هى ابدانها وعقولها المفارقة و كالجوهر وتسعة اعراض و بالجملة انما يتعرف حال الموجودات من العدد والمقادير الاول .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و يقول البارى تعالى عالم بجميع المعلومات على طريقة الاحاطة بالاسباب التى هى الاعداد و المقادير و هى لا تختلف فعلمه لا يختلف و ربما يقول المقابل للواحد هو العنصر الاول كما قال انكسمانيس و يسميه الهيولى الاولى و ذلك هو الواحد المستفاد لان الواحد الذى هو لا كالاحاد هو واحد يصدر عنه كل كثرة و يستفيد الكثرة منه الوحدة التى تلازم الموجودات ولا تفارقها البته كما قررناه .

وذكر ان العنصر الفرد بوحدته ثم افاضتها على الموجودات فلا يوجد موجود الا وفيه من وحدته حظ على قدر استعداده ثم من هداية العقل حظ على قدر قبوله ثم من قوة النفس حظ على قدر تهيوئه وعلى ذلك اثار المبادى فى المركبات فان كل مركب لا يخلو عن مزاج ما و كل مزاج لا يعرى عن اعتدال ما و كل اعتدال عن كمال او قوة كمال اما طبيعى الى ما هو مبدء الحركة واما عن كمال نفسانى هو مبده الحس فاذا بلغ المزاج الانسانى الى حد قبول هذا الكمال افاض عليه العنصر وحدته والعقل هدايته والنفس نطقه وحكمته .

قال ولما كانت التأليفات الهندسية مرتبة على معادلات عددية عددناها ايضاً من المبادى فصارت طائفة من الفيثاغورسيين الى ان المبادى هى التأليفات الهندسية على مناسبات عددية .

ولهذا صارت المتحركات السماوية ذات حركات متناسبة لحنية هى اشرف الحركات والطف التأليفات .

ثم تعدوا من ذلك الى الاقوال حتى صارت طائفة منهم الى ان المبادى هى الحروف والحدود المجردة عن المادة واوقعوا الالف فى مقابلة الواحد والباء فى مقابلة الاثنين الى غير ذلك من المقابلات .

ولست ادرى قدروها على اى لسان واغة فان الالسن تختلف باختلاف الامصار والمدن او على اى وجه من التركيب فان التركيبات ايضاً مختلفة فالبسايط من الحروف مختلف فيها فالمركبات كذلك وليس كل العدد فانه لا يختلف اصلا .

و صارت جماعة منهم ايضاً الى ان مبده الجسم هو الابعاد الثلثة والجسم مركب عنها و اوقع النقطة فى مقابلة الواحدة والخط فى مقابلة الاثنين والسطح فى مقابلة الثلثة والجسم فى مقابلة الاربعة وراعى هذه المقابلات فى تركيب الاجسام وتضاعيف الاعداد .

ومما ينقل عن فيثاغورس ان الطبايع اربع و النفوس التى فيها ايضاً اربعة العقل و العلم والرأى والحس ثم ركب فيه العدد على المعدود والروحانى على الجسمانى .

قال ابو على بن سينا ومثل ما يحمل عليه هذا القول ان يقال كون الشىء واحداً غير كونه موجوداً او انساناً وهو فى ذاته اقدم منهما فالحيوان الواحد لا يحصل واحداً الا و قد تقدمه معنى الوحدة التى به صار واحداً و لولاه لم يصح وجوده فاذا هو الاشرف الابسط الاول فى صورة العقل فالعقل يجب ان يكون الواحد من هذه الجهة والعلم دون ذلك فى الرتبة

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لانه بالعقل ومن العقل فهوالاثنان الذى يتفرد الى الواحد ويصدرمنه كذلك العلم يؤل الى العقل ومعنى الظن والرأى عدد السطح والحس وعددالمصمت وان السطح لكونه ذاثلاث جهات هوطبيعة الظن الذى هواعممن العلم مرتبة وذلك لان العلم يتعلق بمعلوم معين والظن والرأى يتجذب الى الشيء ونقيضه والحس اعم من الظن فهوالمصمت اى جسم له اربع جهات .

ومما نقل عن فيثاغورس ان العالم انما الف من اللحون البسيطة الروحانية ويذكران الاعداد الروحانية غير منقطعة بل اعداد متحدة تتجزى من نحوالعقل ولا تتجزى من نحو الحواس وعد عوالم كثيرة فمنه عالم هوسرور محض فى اصل الابداع والابتهاج وروح فى وضع الفطرة ومنه عالم هودونه ومنطقها ليس منطق العوالم العالية فان المنطق قديكون باللحون الروحانية البسيطة وقديكون باللحون الروحانية المركبة والاول قديكون سرورها دائما غير منقطع من اللحون ماهو بعد ناقص فى التركيب لان المنطق بعد لم يخرج الى الفعل فلايكون السرور بغاية الكمال لان اللحن ليس بغاية الاتفاق وكل عالم فهو دون الاول بالرتبة و تتفاضل العوالم بالحسن والبهاء والزينة والاخر ثقل العوالم وثقلها و سفلها و كذلك لم يجتمع كل الاجتماع ولم تتحد الصورة بالمادة كل الاتحاد وجاز على كل جزومنه الانفكاك عن الجزو الاخر الا ان فيه نوراً قليلا من النور الاول فلذلك النور وجد فيه نوع ثبات ولولا ذلك لم يثبت طرفة عين وذلك النور القليل جسم النفس والعقل الحامل لهما فى هذا العالم وذكر ان الانسان بحكم الفطرة واقع فى مقابلة العالم كله وهوعالم صغير والعالم انسان كبير ولذلك صار حظه من النفس والعقل او فر فمن احسن تقويم نفسه وتهذيب اخلاقه و تزكية احواله امكنه ان يصل الى معرفة العالم وكيفية تأليفه و من ضيع نفسه ولم يقم بمصالحها من التهذيب والتقويم خرج عن عداد العدد والمعدود وانحل عن رباط القدر والمقدور و صار ضياعا هملا .

وربما يقول ان النفس الانسانية تأليفات عددية اولحنية ولهذا ناسبت النفس مناسبات الالحان والتذت بسماعها و طاشت و تواجدت باستماعها وجاشت و لقد كانت قبل اتصالها بالابدان قدابدعت من تلك التأليفات العددية الاولى ثم اتصلت بالابدان .

فان كانت التهذيبات الخلقية على تناسب الفطرة و تجردت النفوس عن المناسبات الخارجة اتصلت بعالمها وانخرطت فى سلكها على هيئة اكمل واجمل من الاول فان التأليفات الاول قد كانت ناقصة من وجه حيث كانت بالقوة وبالرياضة والمجاهدة فى هذا العالم بلغت الى حدالكمال خارجة من حدالقوة الى حدالفعل .

وقال والشرايع التى وردت بمقادير الصلوة والزكوة وساير العبادات انما هى لايقاع هذه المناسبات فى مقابلة تلك التأليفات الروحانية .

و ربما يبالغ فى تقدير التأليف حتى يكاد يقول ليس فى العالم سوى التأليف والاجسام وبالاعراض تأليفات والعقول والنفوس تأليفات ويعسر كل العسر تقدير ذلك نعم تقدير التأليف

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

على المؤلف والتقدير على المقدار امر يهتدى اليه ويعول عليه .

وكان خريتوس وزينون الشاعر متابعين لفيثاغورس على رأيه فى المبدع والمبدع الا انهما قالا البارى تعالى ابدع العقل والنفس دفعة واحدة ثم ابدع جميع ما تحتهما بتوسطهما وفى بدو ما ابدعهما ابدعهما لايموتان ولايجوز عليهما الدثور والفناء وذكر ان النفس اذا كانت طاهرة زكية من كل دنس صارت فى العالم الاعلى الى مسكنها الذى يشاكلها ويجانسها وكان الجسم الذى هو فى النار والهواء جسمهما فى ذلك العالم مهذبا من كل ثقل وكدر و اما الجرم الذى من الماء والارض فان ذلك يدثر ويفنى لانه غير مشاكل للجسم السماوى لان الجسم السماوى لطيف لا وزن له ولايلمس فالجسم فى هذا العالم مستبطن فى الجرم لانه اشد روحانية و هذا العالم لايشاكل الجسم بل الجرم يشاكله وكل ما هو مركب والاجزاء النارية والهوائية عليه اغلب كانت الجسمية اغلب وما هو مركب والاجزاء المائية والارضية عليه اغلبه كانت الجرمية اغلب وهذا العالم عالم الجرم وذلك العالم عالم الجسم فالنفس فى ذلك العالم تحشر فى بدن جسمانى لاجرمانى دائماً لا يجوز عليه الفناء و الدثور و لذته تكون دائمة لا يملها الطباع والنفوس .

و قيل لفيثاغورس لم قلت بابطال العالم قال لان يبلغ العلة التى لاجلها كان فاذا بلغ اليها سكنت حركته و اكثر اللذات العلوية و هى التأليفات اللحنية وذلك كما يقال التسبيح والتقديس غذاء الروحانيين وغذاء كل موجود هو مما خلق منه ذلك الموجود .

و مما اخبر عنه فيثاغورس و اوصى به قال انى غاينت هذا العوالم العلوية بالحس بعد الرياضة البالغة وارتفعت عن عالم الطبايع الى عالم النفس وعالم العقل فنظرت الى ما فيها من الصور المجردة ومالها من الحسن والبهاء والنور وسمعت مالها من اللحون الشريفة والاصوات الشجية الروحانية .

وقال انما فى هذا العالم يشمل على مقدار يسير من الحسن لكونه معلول الطبيعة و مافوقه من العوالم ابهى واشرف واحسن الى ان يصل الوصف الى عالم النفس والعقل فيقف فلايمكن المنطق وصف ما فيها من الشرف والكرم والحسن والبهاء فليكن حرصكم و اجتهادكم على الاتصال بذلك العالم حتى يكون بقاؤكم ودوامكم طويلا بعد امنكم من الفناء والدثور وتصيرون الى عالم هى حسن كله وبهاء كله وسرور كله و عز وحق كله ويكون سروركم ولذتكم دائمة غير منقطعة .

و قال من كانت الوسايط بينه و بين مولاه اكثر فهو فى رتبة العبودية انقص و اذا كان البدن مفتقراً فى مصالحه الى تدبير الطبيعة و كانت الطبيعة مفتقرة فى تأدية افعالها الى تدبير النفس و كانت النفس مفتقرة فى اختيارها الا فضل الى ارشاد العقل ولم يكن فوق العقل فاتح الا الهداية الالهية فبالحرى ان يكون المستعين بصريح العقل فى كافة المصارف مشهوداً له بفطنة الاكتفاء بمولاه و ان يكون التابع لشهوة البدن المنقاد لدواعى الطبيعة

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

والمواتی لهواالنفس بعیداً من مولاه ناقصاً فی رتبته .

درحبیب‌السیر مذکوراست که ازسخنان آن‌جنابست که میباید آن کنی که میشاید و فرمود چه نافع است مردم راکه درامور جلیل‌القدر سخن گویند واگرایشانرا استطاعت گفتن نباشد ازکسانیکه توانندگفت بشنوند .

وگفتهٔ اواست جهد نمای تاناکردنی‌را دردل نگذرانی .

وفرموده که آنکس که ترا برعیوب تومطلع کند عزیزترا ازآنشخص‌دارکه بمدح دروغ ترا مغرورسازد وگفت بیشترآفات که بحیوانات رسد سبب آن فقدان نطق است وموجب حدوث مخافات انسانرا وجدان آن .

بنطق آدمی بهتراست ازدواب　　دواب ازتوبه گرنکوئی صواب

ذکرسقراط حکیم

واز فحول حکماسقراط است . شهرستانی‌در ملل‌ترجمهٔ آن‌جنابرا چنین نوشته: سقراط‌بن سفرفیسقوس حکیم فاضل وزاهد بوده از اهل اثینیه واقتباس حکمت ازفیثاغورس و ارسالاووس نموده و اقتصار فرموده از فنون حکمت برفن الهیات واخلاقیات و اشتغال داشته در بیشتر احوال بزهد و ریاضت نفس و تهذیب اخلاق واز ملازمان دنیا اعراض و اعتزال جسته درشکفت کوهی مینشسته و عبدهٔ اوثان خصوصاً رؤسای ایشانرا نهی بلیغ مینموده وباین سبب قصدکشتن او را نمودند و استعانت ازپادشاه زمان‌جستند واوراناچارازاین‌عمل شنیع کردند لهذا فرمان بحبس وبعد ازآن بنوشیدن زهر تابعزشهادت واصل شد .

و درآخر ترجمهٔ آن‌جناب مینویسد که یونانیون سه بنا نمودند و در آنخانه‌ها عبادت میکردند .

یکی در انطاکیه بود برزبرکوه قربانی و تعظیم میکردند و آنجا خراب شد و ویران گردید .

دوم درمصر ازجملهٔ اهرام بیت وخانه بود ودر آنجا بتها را نصب نموده و عبادت مینمودند واین همانستکه نهی میفرمود سقراط قوم را ازپرستش .

وسیم بیت‌المقدس است که اورا داود وسلیمان علیهماالسلام بنانهاده‌اند .

وبعضی برآن رفته که ازبناهای ضحاك است .

ودر زبدةالصحایف مذکوراست که ولادت آن‌جناب چهارصدوشصت و هشت سال قبل از سال میلاد است و تلمیذ او شیلاوس که ملقب بطبیعی است بوده و وی شاگرد انکسفوارس است واوشاگرد انکسمنیس که اشهر تلامذهٔ ثالیس مذکور است و سقراط پس‌ازفوت‌استاد برحسب وصیت وی متصدرمدرسه وتدریس گردید وعلم طبیعی‌را مهجور ومتروك گردانید وملتزم تعلیم شرایع شدکه نظم و ترتیب چنین نموده شریعتی که مختص بانسانست من حیث هوانسان وشریعتی که مختص بانسانست ازحیث بودن اوپدر یا مدبر و

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مربی دیگران وشریعتی که مختص بانسانست ازحیث آنکه یکی ازجماعت است .

و دیگر تعلیم او آنکه نفس انسانی بموت جسمانی فانی نمیشود و نفوس صالحه قرین سعادتند .

خلاصه آن‌جناب بحدی در تعلیم حکمت عملیه کوشید که بعضی را عقیده آنستکه واضع این‌فن شریف اواست دریونان وبعد ازآنکه مراحل عمرش بهفتاد رسید ازشربت سم یونانیون در محبس ازحبس قفس کالبد مستخلص گردید .

ودر حبیب‌السیر مسطور است که‌عدد شاگردانش به‌دوازده هزارنفر رسید و مدت یکصدونه سال درسرای سریع‌الانتقال گذرانید .

ونیز در آن کتابست که سقراط را سقراطیس نیز میگفتند و معنی این لفظ‌المعتصم بالعدل است .

وتفصیل حبس وشهادت اودرآن تاریخ مشروحست .

ومخفی نماناد که آنچه معتبرین نوشته‌اند و اقوال بعضی آنها مذکور شد سقراط شاگرد فیثاغورس وقریب‌العصرحضرت سلیمان (ع) است .

وازجمله اساتید حکمت عملیه ومقنن اواست خلافا لاقا محمد علی کرمانشاهانی که ایشان دررسالهٔ موسومه بخیراتیه که مقصود ازآن بخیال خودشان رد برصوفیه است در اوایل‌آن رساله دربیان‌آنکه عبادات واعمال راانبیا وائمهٔ هدی علیهم‌السلام بجامیآوردند میگوید واگرآنها را صوفیه حمل‌برارادهٔ تعلیم وتفهیم امت کنند چنانکه‌ازمکالمهٔ سقراط حکیم با موسی کلیم مفهوم میشود .

و راقم حاشیه‌یی برآن رساله‌داردو چون باین عبارت رسیده چنین نوشته است که زمان حضرت موسی چند سال قبل از سلیمان است چگونه مکالمهٔ سقراط با جناب موسی علیه‌السلام ممکن است تصور نمود سایرفرمایشات آقا را درآن رساله از این چند کلمه صدقش ظاهرمیشود .

درحبیب‌السیر ازسخنان اواست که دنیا چون صورتیست که کسی بر صحیفه تصویر نماید وازنشربعضی طی برخی لازم‌آید وفرمود که دنیا به‌آتشی‌میماندافروخته برسرراهی که هرکس‌ازآن‌آتش قدری اقتباس کند واستضائت‌طریق خود را بدان مهیا سازد و از شرشرران سلامت یابد وهرکس ازآن بیشترطلبد ازاحراق حرارت آن نرهد .

وگفت که مرد کامل تمام معرفت کسی بود که دشمنان از وی ایمن زندگانی کنند نه آنکه دوستان ازوی خائف باشند .

واز کلمات اواست که نفس کامل شریف را بحسن‌قبول حق ونفس خسیس ناقص را بسرعت میل سوی باطل توان شناخت .

واز الفاظ گوهربار اواست که شکایت ونکایت هرگز از شش کس منفك نگردد

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حقود و حسود و نوعهد وتوانگری ودارنده‌یی که ازفقرترسان بود و طالب مرتبه که قدر اوازآنمرتبه قاصر بود وجاهلی که با اهل علم مجالست کند وگفت که معرفت آدمی نفس خودرا داند که شایستهٔ کدام کاراست ومشغولی کردن او بهمان امراز حکمتهای بزرگست رحم‌الله امرءاً عرف قدره ولم‌یتعد طوره .

و فی‌الملل قال سقراط ان‌الباری تعالی لم ینزل هویته فقط وهو جوهر فقط و اذا رجعنا الی‌حقیقةالوصف والقول فیه وجدنا النطق والعقل قاصرین عن‌اکتناه وصفه‌وتحققه وتسمیته‌وادراکه لان‌الحقایق کلها من تلقاء جوهره فهوالمدرك حقا والواصف لکل‌شیء وصفاً والمسمی لکل موجود اسماً فکیف یقدر المسمی ان یسمیه اسماً وکیف یقدرالمحاط ان یحیط به وصفاً فیرجع فیصفه من جهة آثاره وافعاله وهی اسماء وصفات الا انهالیست من‌الاسماءالواقعة علی‌الجوهرالمخبرعن حقیقته وذلك مثل قولنا اله ای واضع کل شیء و خالق ای مقدرکل شیء و عزیزای ممتنع ان یضام و حکیم ای محکم افعاله علی‌النظام و کل سایرالصفات .

وقال ان علمه و قدرته وجوده و حکمته بلا نهایة ولا غایة ولا یبلغ‌العقل ان یصفه فلووصفهالکانت متناهیةفالزم‌علیه‌انك‌تقول‌انها‌بلانهایة ولاغایةوقدنری الموجودات‌متناهیة.

فقال انما تناهیها بحسب احتمال القوابل لا بحسب‌القدرة والحکمة والوجود ولما کانت‌المادة لم تحتمل صوراً بلانهایة فتناهت‌الصور لامن جهة نجل فی‌الواهب بل‌القصور فی المادة وعن هذا اقتضت الحکمة الالهیة انها و ان تناهت ذاتاً و صورة وحیزاً و مکاناً الا انها لاتتناهی زماناً فی‌آخرهالامن نحواولهاوان لم یتصوربقاء شخص فاقتضت الحکمة استبقاءالاشخاص‌ببقاءالانواع وذلك‌تجدد امثالها‌لتستحفظ‌الشخص‌ببقاءالنوع‌وتستبقی‌النوع بتجددالاشخاص فلا تبلغ‌القدرة الی حدالنهایة ولاالحکمة تقف علی غایة .

ثم من مذهب‌سقراط ان اخص‌ما یوصف به‌الباری تعالی‌هو کونه حیاً قیوماً لان‌العلم والقدرة والجود والحکمة تندرج‌تحت‌کونه حیاًوالحیوة صفة جامعة للکل والبقاء والسرمدیة والدوام وحفظ‌النظام فی‌العالم‌یندرج تحت‌کونه قیوماً والقیومیة صفة جامعة للکل.

وربما یقول هوحی ناطق من جوهره‌ای من ذاته و حیوتنا ونطقنا لیس من جوهرنا ولهذا تطرق الی حیوتنا و نطقنا العدم والدثور والفساد ولا یتطرق ذلك الی حیوته و نطقه تعالی وتقدس .

و حکی فلوطرخیس عنه فی‌المبادی انه قال اصول‌الاشیاء ثلاثة و هی‌العلة الفاعلة والعنصر والصورة فالله تعالی هوالفاعل والعنصر هوالموضوع الاول للکون والفساد والصورة جوهرلاجسم .

وقال‌الطبیعة امة للنفس‌والنفس‌امة للعقل والعقل امة للمبدع‌الاول من‌اجل‌ان‌الاول مبدع ابدعه‌المبدع الاول صوره‌العقل وقال‌المبدع لاغایة له ولانهایة له ومالیس له نهایة

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لیس له شخص وصورة .

وقال اللانهاية فی سایرالموجودات لوتحققت لکان لهاصورة واقعة ووضع وترتیب وماتحقق له صورة ووضع وترتیب صار متناهیاً فالموجودات لیست بلانهایةوالمبدع الاول لیس بذی نهایة علی انه ذاهب فی الجهات بلانهایة کمایتخیله الخیال والوهم بل لایرتقی الیه الخیال حتی یصفه بنهایة ولانهایة فلانهایة له من جهة العقل اذلیس بحده ولامن جهةالحس فلیس بحدهفهولیس له نهایةفلیس له شخص وصورة خیالیة اووجودیة وحسیةاوعقلیة تعالی وتقدس .

ومن مذهب سقراط ان النفوس الانسانیة کانت موجودة قبل وجود الابدان علی نحو من انحاء الوجود اما متصلة بکلها اومتمایزة بذواتهاوخواصهافاتصلت الابدان استکمالا واستدامة والابدانقوالبهاوآلاتها فتبطلالابدان وترجع النفوس الی کلیتها وعن هذا کان یخوف بالملك الذی کان حبسه بانه یرید قتله .

قال ان سقراط فی حب والملك لایقدر الا علی کسر الحب فالحب یکسر ویرجع الماء الی البحر .

ولسقراط اقاویل فی مسائل الحکمة العلمیة والعملیة ومما اختلف فیه فیثاغورس و سقراط ان الحکمة قبل الحقام الحق قبل الحکمة واوضح القول فیهابان الحق اعم منها الا انه قدیکون جلیاً وقد یکونخفیاً واما الحکمة فهی اخص من الحق الا انها تکونجلیة فاذا الحق مبسوط فی العالم مشتمل علی الحکمة المستفیضة فی العالم والحکمة موضحة للحق المبسوط فی العالم والحق مابه الشی والحکمة ما لاجله الشیء

لسقراط الغاز ورموز القیها الی تلمیذه ازخانس وحلها فی کتاب فاذا نحن نوردها مرسلة معقودة .

منها قوله عند ما فتشتعلة الحیوة القیت الموت وعندما وجدت الموت القیت الحیوة الدائمة .

و منها اسکت من ضوضاء الذی فی الهواء وتکام فی اللیالی حیث لایکون اعشاش الخفافیش واسددالخمس کوی لیضیء مسکن العلة واملاء الوعاءطیباً وافرغ الحوض المثلث من القلال الفارغة واحبس علی باب الکلام وامسك مع الحذر اللجام الرخو لئلا یصعب فیری نظام الکواکب ولایأکل الاسود الذئب ولاتجاوز المیزان ولاتستوطن النار بالسکین ولا تجلس علی المکیال ولاتشم التفاحةوامت الحی یحیی بموته وکن قاتله بالسکین المزبن اوغیر المزبن واحذر الاسود ذاالاربع ومن جهةالعلة کن ارنبا وعندالموت لاتکن نملة وعندمایذکر دوران الحیوة امت المیت لتکون ذاکراً وکن مفضضاً ولاتکن صدیق شرایطی فلاتکن مع اصدقائك قوساً ولاتتعس علی ابواب اعدائك واثبت علی ینبوع واحد متکئاً علی یمینك وینبغی ان تعلم انه لیس زمان من الازمنة یفقه فیه زمان الربیع وافحص عن ثلاث سبیل فاذا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لم تجدها فارض بان تنام لها نوم المستغرق و اضرب الاترجة بالرمانة واقتل العقرب بالصوم واحببت ان تكون ملكاً وكن حمار الوحش وليست التسعة باكمل من الواحد وبالاثنى عشر اقتنى اثنى عشر وازرع بالاسود واحصد بالابيض ولا تسلبن الاكليل ولا تهتكه ولا تقفن راضياً بعدمك للخير وانت موجود ذلك لك فى اربعة وعشرين مكاناً وان سئلك سائل ان تعطيه من هذا الغذاء فميزه وان كان مستحقاً للغذاء المرى فاعطه وان احتاج الى غذاء يمينك فاصنعه لان اللون الذى تطلب ذلك من كمال الغذاء فهو للبالغين وقال يكفى من تأجج النار نورها

وقال له رجل من اين لى هذا المشار اليه واحد فقال لانى اعلم ان الواحد بالاطلاق غير محتاج الى الثانى فمتى فرضته قريباً للواحد كنت كواضع مالا يحتاج اليه البته الى جانب ما لا بد منه البتة .

وقال الانسان له مرتبة واحدة من جهة حده وثلاث مراتب من جهة هيئته وقال للقلب آفتان الغم والهم فالغم يعرض منه النوم والهم يعرض منه السهر وقال الحكمة اذا اقبلت خدمت الشهوات العقول واذا ادبرت خدمت العقول الشهوات .

وقال لا تكرهوا اولادكم على آثاركم فانهم مخلوقون لزمان غير زمانكم وقال ينبغى ان تغتم بالحيوة وتفرح بالموت لانا نحيى لنموت و نموت لنحيى .

وقال قلوب العرفين فى المعرفة بالحقايق منابر الملئكه وبطون المتلذذين بالشهوات قبور الحيوانات الهالكة .

وقال للحياء حدان احدهما الامل والثانى الاجل فبالاول بقاؤها وبالثانى فناؤها.

و قال النفس الناطقة جوهر بسيط ذوسبع قوى تتحرك .بها حركة مفردة وحركات مختلفة فاما حركاتها المفردة فاذا تحرك نحوذاتها و نحوالعقل واما حركاتها المختلفة فاذا تحركت نحو الحواس الخمس .

واز آن جمله ذيمقراطيس است .

ذكر ذيمقراطيس حكيم

در ملل ونحل مذكور است كه وى ازحكما و معتبر زمان بهمن بن اسفنديار وبا بقراط در يك زمان پيش از افلاطون بوده ودر زبدة الصحايف مسطور است كه ولادت آن فيلسوف چهارصد و پنجاه وهشت سال پيشتر ازعيسى عليه السلام بوده وچون بشهر ابدبرى مهاجرت نمودة لهذا اورا نسبت بآن مدينه مى دهند وشاگرد لوقسيس حكيم است وبراهين اقامه كرده براينكه اصول اشياء ذرات وفراغ است يعنى جو و ديگر آنكه معدوم موجود نتواند شد وموجود معدوم نگردد

در حبيب السير از مؤلف تاريخ حكما نقل نموده وشهرستانى در كتاب ملل ميگويد كه ارسطاطاليس قول ذيمقراطيس را برسخنان استاد خود افلاطون ترجيح مى نموده و وانصاف نداده

ودر ملل در ضمن ترجمهٔ فيثاغورس آورده كه ابيغورس از فلاسفهٔ ايام ذيمقراطيس

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

قال صدر المتألهین فی رسالة الحدوث اقول فهم کلامه ودرك مرامه یحتاج الی قریحة صافیة وذهن ثاقب مع تعمق شدید فی العقلیات وتدرب بالغ فی الالهیات والعجب ان الحکماء مع شدة فهمهم ووفور علمهم کیف ذهلوا عن غور کلامه ونقدمرامه و اعترضوا علی کلامه واشنعوا علیه من جهة قوله ان اول مبدع هو العناصر وبعدها ابدعت البسایط الروحانیة فهو ترق من الاسفل الی الاعلی ومن الکدر الی الاصفی ولولا مخافة الاطناب لبنیت صحة مرامه فی هذا الباب ومع ذلك فکلامه صریح فی تجدد هذا العالم ودثور شخصیاته الحسیة وبقاء صفوهاای صورها العلمیة عندالله لانه اراد بالاشیاء البسیطه الصور العقلیة الثابتة وبالاشیاء المرکبة الصور الجسمانیة فلکیة کانت اوعنصریة انتهی .

ودر ملل ازسخنان آن حکمت بنیانست که جمال ظاهر شباهت دارد باو آنچه را که برنگ آمیزی وصباغی تصویر نمایند نقاشان وجمال باطن شبیه به هیچ چیز نیست مگر بکسی که بحقیقت مخترع ومنشأ او است .

وگفته است سزاوار نیست شمردن نفس خویش را از آدمیان مادام که غیظ وخشم توفاسد وتباه کند رأی وعقل ترا وتابع وپیرو شهوت ومیل تو باشد .

واز کلام اواست که آدمی را در وقت رفعت وعزت امتحان باید کرد نه هنگام خواری ومذلت چنانکه بکورهٔ آتش امتحان می شود طلا . همچنن آزمایش آدمی بجاه و رفعت است وبآن خیر ونیکی وشروبدی اوظاهر وآشکار میگردد .

وفرموده است وقتی سزاوار است فراگرفتن علم که نفس خویش را از عیوب پاك نموده باشی وبفضایل آراسته اش نمائی واگر نه رنج بیهوده مکش که ازعلم بهره یی نخواهی برد.

وسخن اواست که هر کس برادر خود را مالی ببخشد خزانهٔ خود را بوی داده و اگر او راعلم آموزد ونصیحت فرماید خود را باو بخشیده باشد .

واندرز او است که نفعی که ضرروخسران بزرگ را داراست نتوان اورا نفع شمرد و زیانی که دراو سود بسیار بوده باشد سزاوار نیست خسرانش نامند وزندگانی که نیکو نباشد ازشمارهٔ حیات بیرون است .

وقول او است که مثل کسیکه قناعت باسم کند همچون کسی است که ازاطعمه بیوئی اکتفا نماید .

وسخن آن جنابست که عالم معاند بهتر است ازجاهل منصف .

وفرموده است که واجبست برانسان که لوح دل را از لوث مکر و خدیعت پاك سازد چنانکه جامه را ازآلایش وسخ .

وگفته است چنان شیرین مباش که ترا فرو برند وچندان تلخ هم مباش که از دهانت بیرون افکنند . وگویند درشهر اثینیه نقاشی بودغیر حاذق . روزی بخدمت حکمت مآب عرض نمود که خانه راگچ کاری کنید تا من تصویر نمایم فرمود اول تصویر نما تا من

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

گچ کاری نمایم .

وقال ثمرة العزة التوانی وثمرة التوانی الشقاء وثمرةالشقاء ظهور البطالة وثمرة البطالةالسفه والعنت والندامة والحزن .

وقال لاتطمع احداًان يطاء عقبك اليوم فيطاؤك غداً وقال ذنب الكلب يكسب الطعام وفمه يكسب الضرب

وقال مثل العلم لامع من يقبل وان قبل لايعمل كمثل دواء ومع سقيم وهو لايداوی به .

وقيل له لاتنظر فغمض عينيه قيل لاتسمع فسد اذنيه قيل له لاتتكلم فوضع يده على شفنيه قيل له لاتعلم قال لااقدر انما ارادبه ان البواطن لاتندرج تحت الاختيار فاشار الى ضرورة السرو اختيار الظاهر ولما كان الانسان مضطر الحدوث كان معزول الولاية عن قلبه وهو بقلبه اكثر منه لساير جوارحه فلهذا لم يستطع ان يتصرف فی اصله لاستحالة ان يكون فاعل أصله .

ولهذاالكلام شرح اخر وهو انه اراد التميز بين العقل والحس فان الادراك العقلی لايتصور الانفكاك عنه واذا حصل لن يتصور نسيانه بالاختيار والاعراض عنه بخلاف الادراك الحسی وهذا يدل على ان العقل ليس من جنس الحس ولاالنفس من جنس البدن .

وقد قيل ان الاختيار فی الانسان مركب من انفعالين احدهما انفعال نقيصة والثانی انفعال تكامل وهو الی الانفعال الاول اميل بحكم الطبيعة والمزاج والاخر ضعيف فيه الا اذا وصل اليه مدد من جهة العقل والتميز والنطق وينشیء الرأی الثاقب ويحدث الجزم الصائب فيحب الحق ويكره الباطل فمتی وقف هذاالمدد من القوة الاختيارية كانت الغلبة للانفعال الاخر واولا تركب الاختيار عن هذين الانفعالين وانقسامه الی هذين الوجهين لتأتی للانسان جميع مايقصده بالاختيار بلامهلة ولاترجح ولاهنية ولاترتيج ولااستشارة ولااستخارة وهذاالرأی الذی رآه هذا الحكيم لم اجداحداً انه له ولاعثر عليه اوحكم به واومی اليه .

ذكر اوميرس الشاعر الحكيم

واز آن جمله است اوميرس شاعر .

در حبيب السير می گويد وی اقدم واعظم شعرای يونان بود وبعد از بعثت موسی عليه السلام به پانصد وشصت سال ظهور نمود كلمات حكميه وقصائد حسنيه بسيار دارد .

نوبتی ازاو پرسيدند كه كی زبان مدح فلان در كام خواهی كشيد گفت هرگاه اودست از انعام واحسان باز كشد .

شخصی باو گفت كه دروغ بسيار در فلان قصيدهٔ تو يافتم جواب داد كه شعر عبارت از كلام موزون مقفی است وصدق سخن متعلق بانبيا واصفياء . انتهی .

ومخفی نماناد كه جمعی ازحكما ملقب بشاعر هستند چنانكه سولون شاعر كه ترجمهٔ او گذشت وامثال ذلك وباشعار ايشان استشهادمی نمايند چنانچه افلاطون وارسطاطاليس

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

استدلال بشعر اومیرس می‌نموده‌اند چونکه جامع معرفت ومتانت واتفاق حکمت وجودت رأی وخوبی لفظ بود ولیکن شعر ایشان بروزن وقافیه نبود نه‌وزن‌وقافیه رکن در شعر است نزد آنان بلکه رکن درشعر ایرادمقدمات متخیله است وبس وگاهی می باشدوزن وقافیهٔ معین در تخیل پس اگر بوده باشد مقدمه که ایراد می نمایند در قیاس شعری و مخیله فقط این را قیاس شعری محض‌می گویندواگر منضم نمایندبه آن مخیله قول اقناعی در این صورت مقدمه مرکب‌شده است‌ازدومعنی شعری واقناعی واگرمنضم بآن مخیله قول یقینی بوده باشد دراینصورت قیاس مرکب از شعری و برهانیست وتفصیل این اجمال در تعالیم منطقیه مذکور ومشروح است .

ولهذا سخن مسطوردرحبیب السیر خالی ازاغتشاش نیست سیما نسبت دروغ بچنین حکیم که مانند افلاطون وارسطاطالیس بکلام وی استدلال واستشهاد می نمایند .

ودر ملل مسطور است که وجود شعردریونان قبل از فلسفه ظهورداشت ومبدع آن اومیرس بودوسالیس بعد ازآن به‌سیصد هشتادودوسال‌واول فیلسوفی که ظاهر شددریونان نهصدوپنجاه ویکسال‌ازوفات‌موسی‌علیه السلام گذشته بود واین سخن راکورفس در کتاب خودنوشته‌وفرفوریوس گفته که‌سالیس ظاهرشد دریك‌صدوبیست وسه‌سال‌ازملك‌بخت‌نصر.

وازسخن اواست که لاخیر فی کثرة الرؤساء و اینکلمهٔ وجیزه متضمن معانی شریفه است زیرا که کثرت رؤسا موجب اختلال و اختلافست و ابطال‌حکمت ریاست و همچنین استدلال بتوحید باری وفساد کثرت الهه که **لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا** .

وبالجمله اگراهل بلد همه رئیس باشند رئیس کیست و اگر همه رعیت و مرؤس باشند چون توانند زیست .

واز بیان حکمت بنیان آنجنابست که تعجب وشگفت مینمایم از مردم که با امکان بندگی وپیروی خدای عزوجل ستایش واقتدا ببهایم می کنند یکی از شاگردانش عرض نمود شاید بآنسبب باشد که میبینند خودراچون بهائم میمیرند فرمود این بیشتر باعث تعجب من است ازایشان که اندیشه نمیکنند که دراین بدن نفسی هست که باقی میباشد و گمان می کنند بخراب بدن فانیست .

وفرموده است که دنیا دار تجارتست وویل ازبرای آنکس که همه زیان نماید و تباه کند سرمایهٔ عمروا .

وگفتهٔ اواست که کوری از نادانی بهتراست زیرا که مشکل‌ترچیزی که‌از نابینا بودن متصور است افتادن درچاهی که جسد را تباه نماید واما ازجهل اندیشهٔ هلاك ابدیست .

واز مرموزات سخن اواست که مریخ یعنی بهرام با زهره یعنی ناهید مواقعه نمود وازآن دومتولد شد طبیعت این‌عالم .

واما مقطعات اشعار اومیرس فقال ینبغی للانسان ان یفهم‌الامورالانسانیة .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ان الادب للانسان ذخر لا يسلب ارفع من عمرك ما يجربك .
ان امور العالم تعلمك العلم ان كنت ميتاً فلا تحقق عداوة من لا يموت .
اطلب رضا كل احد لارضا نفسك فقط .
ان الضحك فى غير وقته هو ابن العم للبكاء .
ان الارض تلد كل شيء ثم تسترده .
ان الرأى من الجبان جبان .
انتقم من الاعداء نقمة لا تضرك .
ان كنت ميتاً فلا تذهب مذهب من لا يموت .
ان اردت ان تحيى فلا تعمل عملا يوجب الموت ان الطبيعة كونت الاشياء بارادة الرب تعالى.
من لا يفعل شيئاً من الشر فهو الهى .
آمن بالله فانك توفق فى امورك .
ان مساعدة الاشرار على افعالهم كفر بالله ان المغلوب من ماثل الله والبخت اعرف الله واغفل الامور الانسانية .
اذا اراد الله خلاصك عبرت البحر على البادية ان السنة توجب كرامة الوالدين مثل كرامة الاله .
ان الكلام فى غير وقته يفسد العمر كله وليكن فرحك بما تدخره لنفسك دون ما تدخره لغيرك يعنى بالمدخر لنفسه العلم والحكمة والمدخر لغيره المال .

ذكر زينون اكبر

وازحكماء عاليمقدار است زينون اكبر .
قال الشهرستانى فى الملل زينون الاكبر بن ماوس من اهل قيطس .
در حبيب السير چنين نوشته زينون بن طالوطاغورس از جملهٔ حكماء يونان بكثرت محبت وحمايت اصدقاء و اقربا ممتاز ومستثنى ودراين امر بمرتبه يى تعصب داشت كه چون جمعى ازدوستان ومصاحبان او با پادشاه زمان عصيان ورزيدند و ملك قصد گرفتن ايشان فرمود زينون اصحابرا بمال و سلاح مدد كرد پادشاه از اين معنى وقوف يافته زيتون را گرفت وفرمان داد تا ازاو اسامى وعدد مخالفانرا بشكنجه اقرار كشند و زينون چند در حبل المتين صبر وشكيبائى زده اصلا آنچه مقصود ايشان بود برزبان نياورد وچون تأديب محصلان ازحداعتدال درگذشت جهت يأس ايشان زبان خودرا بدندان بريده بيرون انداخت وآخرالامر دراثناء شكنجه بعالم آخرت شتافت عمرشريفش هفتاد ودوسال بود .

جوانمردى بسيم و زر توان كرد خوش آنكس كوجوانمردى بجان كرد

ومخفى نماناد كه زينون متعدد است واز اينجهت ويرا اكبر وصف نموده اند .
در زبدة الصحايف درضمن فرقهٔ كلبيه ميگويد .
وكان زينون الشيتيكوس الذى توفى فى سنة مائتين وستين قبل الميلاد الى ان قال

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وجههاالذی یلی الحق والتغییر انما یلحق السماء بحسب وجههاالذی یلی المادة وهوالطبیعة لانها فانیة وهو باق کما قال الله تعالی کل شیء هالك الا وجهه .

و مراده فی قوله والباری قادر علی ان یفنی العالم یوماً ان اراد هو یوم القیمة و مقداره خمسین الف سنة وقد مرمن الاصول والمبادی الصحیحة مایستفاد بقوتها تفسیر کلامه وتوضیح مرامه فلا نعیده حذراً من التطویل انتهی .

اقول الظاهر مراده ان الباری قادر علی دثور العالم ای یوم کان و یؤیده ما فی بعض النسخ ان یفنی العالم یوماً ما .

والمراد من الیوم کما فی قوله تعالی **کل یوم هوفی شأن** .

باندك التفاتی زنده داردآفرینش را اگر نازی کندازهم فروریزند قالبها

ودر ملل ار کلمات حکمت بینات آنجناب مذکور است که فرمود یاد بسیار نمائید از برادران زیرا که پایدار بودن نفوس ببقاء برادرانست چنانکه بقاء ابدان به ادویه است.

ونقل شده است که زینون جوانی رادید که بر کنار دریانشسته وابواب شادی بروی خود بسته وامواج حزن وناملایمات روزگار کشتی شکیبائی ویرا شکسته فرمود ایجوان چرا اندوه دنیا میخوری اگر توخداوند ثروت بودی ونهایت بی نیازی داشتی وبر کشتی سوار ومیان دریا ره سپار وناگاه سفینه درهم شکست وبیم هلاکت ودرشرف غرق شدن بودی آیا منتهای آرزوی توآن نبود که نجات یابی وتمام مایملك تو ازدست برود گفت چنین است فرمود اگر برتمام دنیا پادشاهی داشتی و کسی برای کشتن تودست یافته بود آیا مراد و مقصود تو جز خلاصی از دست قاتل چیزی بود جواب داد آری همین است فرمود پس الان توانگروپادشاهی که از بیم غرق و کشته شدن رسته یی وبگوشهٔ امن نشسته یی این سخن کمال تأثیر درآن جوان نمود وتسلیهٔ خاطرش گردید .

واز آنجناب پرسیدند قهرمان ایران افضل است یافرمانفرمای یونان فرمود کسیکه مالك وپادشاه غضب وشهوت خود باشد .

باو گفتند باآنکه جزقوت یکروز بیش نداری پادشاه ازتو درخشم است گفت آیا دوست بدارد کسیرا که ازاو بی نیازتراست ازاو پرسیدند چه چیز پیر میکند آدمیرا گفت غضب وحسد وازآن دو بیشترغم .

وبیکی ازشاگردانش فرمود ازعمل خیرآنچه مینمائی مسرور وخوش باش وآنچه از شرور دوری واجتناب میکنی خرسند می باش .

وقیل له بعد ان هرم ما حالك قال هو ذا اموت قلیلا قلیلا علی مهل .

وقیل له اذامت من یدفنك فقال من لایؤذیه نتن جیفتی وقال الفلك تحت تدبیری .

و نعی الیه ابنه فقال ما ذهب ذلك علی انی انما ولدت ولداً یموت و مـا ولدت ولداً لا یموت .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وقال لاتخف موت البدن ولكن يجب ان عليك تخاف موت النفس فقيل لم قلت خف موت النفس والنفس الناطقة عندك لاتموت .

فقال اذا انتقلت النفس الناطقة من حد النطق الى حد البهيمة وان كان جوهرها لايبطل فانها قد ماتت من العيش العقلى و قال محبة المال وتد الشرلان سائر الافات تتعلق بها و محبة الشرف وتد العيوب لان ساير العيوب يتعلق بها .

وقال احسن مجاورة النعم تنعم ولاتسيئى بها فتسيئى بك .

وقال اذا ادركت الدنيا الهارب منهاجرحته واذا ادركها الطالب لها قتلته وباى شىء يخالف الناس البهايم فى هذا الزمان قال بالشرارة .

وقال ما رأينا العقل قط الا خادماً للجهل .

وفى رواية السنجرى الا خادماً للجد والفرق بينهما ظاهر فان الطبيعة و لوازمها اذا كانت مستولية على العقل استخدمه الجهل و اذا كان ما قسم للانسان من الخير والشر فوق تدبيره العقلى كان الجد مستخدماً للعقل ويعظم جد الانسان بالعقل وليس يعظم العقل بالجد و لهذا خيف على صاحب الجد مالم يخف على صاحب العقل والجد اصم اخرس لايفقه ولا يتفقه وانما هو ريح تهب وبرق يلمع ونار تلوح وصحو يعرض وحلم يمنع .

و هذا اللفظ اولى فانه عم الحكم فقال ما رأيت العقل قط و قد يعرض العقل ان يرى لا يستخدمه الجهل وذلك هو الاكثر .

و قال زينون فى الجرادة خلقة ستة جبابرة رأسها رأس الفرس عنقها عنق الثور و صدرها صدر اسد وجناحاها جناحا نسر ورجلاها رجلا جمل وذنبها ذنب حية .

ذكر بقراط حكيم

واز آنجمله بقراط بن راقليس است ظهور او چهارصد وشصت سال قبل ازميلاد بوده ومعاصر بهمن بن اسفنديار بن گشتاسب است و بعضى گفته اند يكصد سال پيش ازخروج اسكندر ظهور نمود واز شاگردان اسقلينوس دوم است و در جزيرهٔ قوه از مملكت يونان متولد و متوطن و متوفى شده و نود و پنج سال زندگانى كرد .

درملل مسطور است كه چون بزرگوارى وى بسمع بهمن بن اسفنديار بن گشتاسب رسيد نوشت بفيلاطس پادشاه قوه كه شهرى از شهرهاى يونانست سازو برگ سفر بقراط را مهيا نموده وقناطير ذهب باو داده متوجه حضور ما شود بقراط اعتذار واعتلال نمودو علقه بولد وقوم را بهانه جست .

ودر روضة الصفا تفصيل اين اجمال چنين مذكور است كه يكى ازملوك فرس رسولى نزد فيلاطس ملك جزيره قوه كه مسكن آنجناب بود فرستاد واستدعاى حضور وى نمود و فرمود كه صد قنطار زر كه هر قنطارى صدو بيست رطل وهر رطلى نود مثقال طلا بجهت توشهٔ راه حكمت پناه تسليم نمايند وچون فيلاطس خراج گزار ملك عجم بود جز اطاعت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

چاره‌یی ندانست و با بقراط ملاقات کرده گفت که اگردررفتن اهمال نمائی متوطنان این ولایت را درمعرض هلاکت آورده باشی زیراکه مرا با ملك عجم مجال مقاومت محالست و بقراط ازتوجه بآن صوب ابا وامتناع نموده دراین باب قال و قیل بسرحد تطویل کشیده بالاخره فیلاطس حرکت و سکون بقراط را مفوض به‌رأی اهل شهر ساخت و ساکنان آن بلده متفق‌اللفظ والمعنی عرضه داشتند که قتل وغارت نزد ما ازمفارقت بقراط آسان‌تراست و ایلچی پادشاه عجم مراجعت نموده ومبالغهٔ مردم آندیار را در باب نگاه داشتن بقراط به عرض پادشاه رسانیده ازآنمطلب متقاعدگردید .

ودر فضایل بقراط اواخر واوایل و اواسط متفق‌الکلمه میباشند و واضع علم طب اورا دانسته‌اند واول کسیست که تدوین نمود این فن‌شریفرا وبنای بیمارخانه ودارالمرضی نهاد اگرچه میگویند اول کسیکه تکلم درخواص نباتات واشجاروحیوانات فرمودحضرت سلیمان علیه‌السلام است .

ورسم بقراط این بود که ازفقرااجرت نمیگرفت وازاغنیایکی‌ازسه چیزشرط معالجهٔ او بود یا طوق یا اکلیل یا سواری ازطلا .

واقوال وسخنان آن دانشمند بیشتر درطب معروفست و کتب او مشهور وپیمان از شاگردان خویش درحفظ دین وآئین میگرفت .

وبعضی ازآنهاآن بود که سم بکسی ننوشانند .

وطفلی که درشکم مادراست سقط ننمایند .

و دوائی که موجب آن شود که زن آبستن نشود نیاموزند الی غیرذلك .

و فرموده که طب حفظ صحت است بچیزیکه موافق اصحاء باشد ودفع مرض است بچیزیکه ضد اوباشد .

وسخن اواست که دوای هرناخوشی ازعقاقیر وگیاه مملکت اواست زیراکه طبیعت مطلع است بهوای آنجا وغذای آن‌ملك .

وگفتهٔ اواست اگرخلقت‌آدمی ازطبیعت واحد بودی هیچوقت ناخوش نبودی زیرا که ضد نبودی که موجب عروض مرض گردد .

واوگفته که برج وباره وحیطان وخانه حفظ بدن نمینماید ولیکن ازآراء رجال و حکمای بلند مقال نگاه داری توان نمود .

واز معالجات آنجناب چنانکه درملل نقل نموده آنستکه پسر پادشاه عشق و محبت بیکی ازجواری پدر که نهایت اورا دوست میداشت پیدا کرد وباین سبب بدنش ضعیف و ناتوان‌شد. بقراط را حاضر نمودند چندانکه دقت نمود علت مرض را نیافت ازسخنان‌عشق و عاشقی نبذی بیان فرمود نبضش‌تغییر نمود و حال آن پسر دگرگون شد از نزدیکان وخواصش جویا شد بیخبر بودند گفتند هرگز ازمنزل بیرون نرفته بپادشاه گفت خواجه

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

باشی را حکم کنید که آنچه بگویم بشنود ملك بفرمود وبقراط حکم کرد که تمام زوجات وجواری را نزدش حاضر نمایند وبقراط دست بر نبض وی داشت تا یك یك گذشتند وچون بمعشوقه رسید قلبش طپید ونبضش گردید مطلب را دانست ومطلوبرا حاصل کرد پس نزد پادشاه آمد وگفت پسرشما عاشق است کسیرا که وصول باومشکل است سلطان بفرمود کیست گفت حلیلهٔ من است پادشاه فرمود او را رها کن تا باوبدهم و دیگری بهترازآن بتوعوض میدهم. بقراط گفت چنین تکلیفی ازپادشاه عادل نه شرط انصافست ومفارقت من ازحلیلهٔ خود چون مفارقت روح من است ازبدن وبالاخره چون امتناع حکیم ازحد گذشت ملك حکم بحبس وتهدید بسیفش نمود بقراط گفت تاخود انصاف ندهی انصاف از کس مخواه اگرمعشوقه یکی ازخاصهٔ ملك باشد چه میفرماید؟

قال الملك یا بقراط عقلك اتم من معرفتك ونزل عنها لابنه و بری ء الفتی واز کلمات حکمت بینات آن ستوده خصالست که صداقت و دوستی میان دو عاقل بسبب مشاکلهٔ عقل واقع شود وبدوام وثبات اتصال داشته باشد ودرمیان دوجاهل محبت هرگز پایدار نماند بجهت آنکه مقتضیات عقل همه بیك ترتیب ونسق است.

و رأی ارباب جهل البته مخالف یکدیگر باشد و دو احمق در یك امر هرگز اتفاق ننمایند.

وقیل له ای العیش خیر قال الامن مع الفقر خیرمن الغنی مع الخوف.

و قال الاقلال من الضار خیرمن اکثارمن نافع.

وقال لتلمیذ له لیکن افضل وسیلتك الی الناس محبتك لهم والتفقد لامورهم ومعرفة حالهم واصطناع المعروف الیهم وقال العمرقصیر والصناعة طویلة والزمان جدیدوالتجربة خطر والقضاء عسر.

وقال لتلامذته اقسموا اللیل والنهار ثلاثة اقسام فاطلبوا فی القسم الاول العقل الفاضل واعملوا فی القسم الثانی بما احرزتم من ذلك العقل ثم عاملوا فی القسم الثالث من لاعقل له وانهزموا من الشر ما استطعتم.

وکان له ابن لایقبل الادب فقالت امرأته ان ابنك هومنك فأدبه فقال لها هوابنی منی طبعاً ومن غیری نفساً فما اصنع به.

ذکر بقراطیس تلمیذ بقراط

وبقراطیس بقول حمدالله مستوفی ازجملهٔ تلامذهٔ بقراط حکیم است واز سخنان اواست که علوم شریفه دردل قرارنگیرد تا نیت اعمال خسیسه ازآن منزل بیرون نرود.

ذکر افلاطون الهی

و از جملهٔ سادات عظام و آباء کرام که اساطین حکمت بوده اند افلاطون الهی است.

درملل شهرستانی میگوید افلاطون بن ارسطوبن ارسطو قلیس ازاهل اثینیه بوده

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

واواخر متقدمین واساتید معروف بتوحید وحکمت ودر زمان اردشیر پسردارا متولد شده درسال شانزدهم پادشاهی وی .

راقم گوید ظاهراً مقصود ازاردشیر بهمن بن اسفندیارولقب اورا که بهمن باشد در لغت یونان بمعنی نیکونیت گفته‌اند وافلاطون‌را بیونانی منفعت عام و علم بسیار نوشته‌اند واردشیر پسردارا سهوکاتب است .

چنانچه صاحب برهان قاطع اشتباه دیگر نموده در باب الف وفا میگوید افلاطن بضم طاء حطی معرب افلاطون است واوحکیمی بوده مشهور ومعروف درزمان اسکندر و استاد ارسطو وساز ارغنون مخترع اواست .

ودر باب فاولام میگوید فلاطن بفتح اول وسکون آخر که نون باشد بروزن‌تلاطم مخفف فلاطونست واوحکیمی بوده است درزمان عیسی (ع) و استاد ارسطوی معلم اول و اگر تعیین نکرده بود باستاد ارسطو ممکن بود بگویند افلاطون حکیم متعدد است چنانکه جمعی گفته‌اند من جمله شیخ بهاءالدین علیه‌الرحمه در کشکول فرموده و تحقیق آنستکه افلاطن چنانکه درزبدةالصحایف مذکوراست چهارصد وبیست وهشت سال قبل‌از میلاد مسیح (ع) متولد شده است .

درحبیب‌السیر مسطوراست که آنجناب بحسب نسب از احفاد اسقلینوس و اشراف اهل یونان بود و از مبادی سن صبی تا عهد شباب بتعلیم علم ولغت و نظم اشعار اشتغال می نمود ودر آن اثنا روزی بمجلس سقراط رسیده اتفاقاً درآن زمان‌حکیم مذمت‌جماعتی که همگی اوقات را بشاعری مصروف می داشتند بر زبان می گذرانید وآن سخنان‌مؤثر افتاد افلاطون مدت پنج سال ملازمت سقراط کرد ولوازم تحصیل علوم‌حکمی بجای‌آورد وبعد از فوت سقراط بمصر شتافته بمصاحبت شاگردان فیثاغورس فایز شد وازآن جماعت به استفادهٔ فنون علوم‌توجه فرموده بمدینة الحکما مراجعت‌نمود ومدرسه بنانهاده چندگاهی بدرس مسائل حکمت پرداخت وازآنجا به اسقلیارفته درآن دیارجناب حکمت شعار رابا شخصی که حاکم بود مناظرات افتاد آخر الامر ازآن محن‌خلاص گشته به اثینیه مراجعت کرد ودرمیان متوطنان آن بلده ببهترین سیراوقات شریف مصروف می داشت وافلاطون مردی بود اسمراللون معتدل‌القامة خوب صورت نیکو سیرت خلوت دوست داشتی واکثر اوقات درصحرا تنهاگشتی واوافضل واعلم حکماء زمان‌خود بود وبااقربا انعام واحسان بسیار می نمود ومدت عمر عزیزش به هشتاد ویك سال رسید و درایام زندگانی شصت و یك رساله درحکمت تألیف کرده .

ودر ملل مذکور است که افلاطون در نزد سقراط‌تلمذ می نمود وچون‌وی راشربت سم آشامانیدند بجای اوایستاد وبرکرسی استاد نشست وعلم را فراگرفته‌است ازسقراط وطیماوس وغریبین غریب اثینیه وغریب ناطس وافزود برآن علوم طبیعیه وریاضیه را .

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ودر زبدة الصحایف مسطور است از شدت اعتنائیکه جناب افلاطون بعلم هندسه داشت بر در مدرسهٔ خود نوشته بود که نباید داخل شود مگر آنکه ماهر در هندسه باشد واین فیلسوف مدون ساخته مذهب خود را از مذهب سه فیلسوف پس متابعت نموده است درطبیعیات ومحسوسات هرقلیطس را ودرعقلیات وماوراءطبیعیات پیروی‌فرموده فیثاغورس را ودر قوانین وآداب سقراط را .

در مجلد دوم کشکول شیخ بهاء الدین علیه الرحمه می فرماید تلامذهٔ افلاطون سه گروه بودند اشراقیون ورواقیون ومشائیون :

و اشراقیون جماعتی بودند که لوح دل را از نقوش کونیه پاك و مجرد نموده بودند پس تابید برایشان لمعات‌نور حکمت از لوح نفس افلاطونی بدون توسط عبارت وتخلل اشارات .

ورواقیون طایفه‌یی بودندکه می‌نشستند در رواق خانهٔ او وبعبارات اقتباس حکمت ازاو می نمودند .

ومشائیون جماعتی بودندکه زاه می رفتند در رکاب او وفراید حکمت رادرآن‌حال اخذ میکردند وارسطوهم ازاین گروه بود وبعضی گفته‌اندکه مشائیین در رکاب ارسطو بوده‌اند نه افلاطون. انتهی کلامه رفع فی‌الخلد مقامه .

ودر ملل شهرستانی مذکور است که افلاطون تلقین حکمت را ماشیاً می فرمود از جهت بزرگ داشتن حکمت وارسطو متابعت‌نمود استاد را ونام‌نهاده شدارسطوواصحاب او به مشائین واصحاب الرواق هم الظلال الی آخر ما قال .

ودر زبدة الصحایف است که زینون حکیم که شاگرد سقراط بوده رواقی‌بنانمود ومدرسه بناکرد در آن رواق واصحاب او را به آن رواق منسوب داشتند .

ودرجلد دوم کشکول ودرشرح دیوان مرتضوی مذکوراست که شمس الدین شهرزوری در تاریخ حکما نقل نموده که در زمان افلاطون وبائی پیداشد. و مردم را مذبحی بود بشکل مکعب وحی آمد بیکی ازانبیاء بنی اسرائیل که تضعیف آن مذبح کنند تا وبا مرتفع شود ایشان در پهلوی‌آن مذبح مثل‌آن بساختند وبا زیاده شد. صورت حال را به آن نبی گفتند وحی‌آمدکه ایشان مثل آن مذبح در پهلوی آن ساخته‌اند و آن تضعیف مکعب نیست پس استغاثه به افلاطون کردند گفت شمارا نفرت ازهندسه بودحق تعالی‌شما را باین صورت‌تنبیه فرمودآنگاه فرمودکه هرگاه‌استخراج خطین‌برنسبت واحده بتوانید کرد مقصود حاصل گردد وبیان استخراج دو خط وشرح این مطلب درهمان وضع‌مذکور است .

وفی‌المجلدالثالث من کشکول‌الشیخ‌قدس‌سره من‌التلویحات انه قال‌افلاطون الالهی ربماخلوت‌بنفسی کثیراً عندالریاضیات وتأملت فی‌احوال‌الموجودات‌المجردةعن‌المادیات و

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

خلعت بدنی جانبا فصرت کانی مجرد بلابدن عری عن الملابس الطبیعیة فاکون داخلا فی ذاتی لااتعقل غیرها ولاانظرفیما عداها و خارجاً عن سایرالاشیاء اری فی نفسی من الحسن والبهاء والسناء والضیاء والمحاسن الغریبة العجیبة الانیقة ما ابقی منه متعجباً حیرانا باهتاً فاعلم انی جزء من اجزاء العالم الاعلی الروحانی الکریم الشریف وانی ذوحیوة فعالة ثم توقیت بنهنی من ذلك العالم الی العوالم الالهیة والحضرة الربوبیة فصرت کانی موضوع فیها معلق بها فاکون فوق العوالم العقلیة النوریة فاری کانی واقف فی ذلك الموقف الشریف واری هناك من البهاء والنور مالا تقدر الالسن علی وصفه ولاالاستماع علی قبول نعته فاذا استغرقنی ذلك الشأن وغلبنی ذلك النور والبهاء ولم اقو علی احتماله هبطت من هناك الی عالم الفکرة فحینئذ حجبت الفکرة عنی ذلك النور فابقی متعجباً انی کیف انحدرت من ذلك العالم وعجبت کیف رأیت نفسی ممتلیة نوراً و هی مع البدن کهیئتها فعندها تذکرت قول مطریوس حیث امرنا بالطلب والبحث عن جوهر النفس الشریف والارتقاء الی العالم العقلی .

و من کلامه علی ما نقله فی الکشکول قیل لافلاطون بم ینتقم الانسان من حاسده و عدوه قال بان یزاد فی نفسه فضلا .

و فی المجلد الخامس منه قال رجل لافلاطون اشر علی اتزوج ام لا قال ایهما فعلت ندمت علیه .

و فی المجلد الاول منه انه قال اذا اردت ان تطیب عیشك فارض من الناس بقولهم انك مجنون بدل قولهم انك عاقل .

ودر حبیب السیر از کلام افلاطن است که نفس من ازمشاهدهٔ حال سه کس متأذی و متألم میشود توانگری که بدرویشی افتاده باشد وعزیزی که بخواری گرفتارشده باشد و عالمی که جاهلان براو افسوس کنند .

وفرمودهٔ اواست که اگرچیزی بمستحق خواهی داد اورا محتاج سؤال مگردان .

وگفته است که اجابت ملتمسات ارباب حاجات را بفردا میندازکه کس نمیداند که فردا چه عارض خواهد شد .

نظم

ز امروز کاری بفردا ممان چه دانی که فردا چه گرددزمان

واز کلمات اواست که عدل را یك صورتست وظلم را صور بسیار وازاین جهت جور آسانست وعدل دشوار واین دوصفت بصواب وخطای تیراندازمشابه است زیراکه صواب انداز بتعلیم و ادمان احتیاج دارد و خطا انداز بهیچ چیز مقید نیست و از آن بزرگوار پرسیدند که نزد حکیمان کدام امرصعب نماید گفت سخنی که اورا نتوانیم گفت ونتوانیم نهفت زیراکه اگر بگوئیم دوستان برنجند واگر نگوئیم ناموس شریعت نقصان یابد .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بیت

سریست دراین سینه که گفتن نتوانیم گفتن نتوانیم و نهفتن نتوانیم

از کتاب نوامیس افلاطون منقولست بدرستیکه اشیائی که سزاوار نیست که آدمی جهل بآن داشته باشد یکی آنستکه از برای اوصانعیست وصانعش داناست بافعال وی و شناخته میشود باینکه از برای اوشبیه ومثالی نیست وآنکه اوابداع نموده عالم رانه آنکه ازنظامی بنظامی آورده باشد .

و فی الملل حکی عنه قوم ممن شاهده و تتلمذ له مثل ارسطاطالیس و طیماوس و ثافرطوس انه قال ان للعالم مبدعاً محدثاً ازلیاً واجباً بذاته عالماً بجمیع معلوماته علی نعت الاسباب الکلیة کان فی الازل ولم یکن فی الوجود رسم ولا طلل الامثال عندالباری تعالی وربما عبرعنه بالهیولی و ربما یعبر عنه بالعنصر ولعله یشیر الی صورالمعلومات فی علمه قال فابدع العقل الاول و بتوسطه النفس الکلی قد انبعثت عن العقل انبعاث الصورة فی المراة و بتوسطها العنصر .

ویحکی عنه ان الهیولی التی هی موضوع الصورالحسیة غیر ذلك العنصر .

ویحکی عنه ایضاً انه ادرج الزمان فی المبادی وهوالدهر واثبت لکل موجود مشخص فی العالم الحسی مثالا موجوداً غیر مشخص فی العالم العقلی ویسمی ذلك المثل الافلاطونی فی المبادی الاول بسایط والمثل مبسوطات والاشخاص مرکبات فالانسان المرکب المحسوس جزو ذلك الانسان المبسوط المعقول وکذلك کل نوع من الحیوان والنبات والمعادن .

قال والموجودات فی هذاالعالم آثارالموجودات فی ذلك العالم ولابد لکل اثر من مؤثر یشابهه نوعاً من المشابهة .

قال ولما کان العقل الانسانی من ذلك العالم ادرك من المحسوس مثالا منتزعاً من المادة معقولا یطابق المثال الذی فی عالم العقل بکلیته و یطابق الموجود الذی فی عالم الحس بجزویته ولولا ذلك لما کان لما یدرکه العقل مطابقاً مقابلا من خارج فما یکون مدرکاً لشیء یوافق ادراکه حقیقة المدرك .

وقال والعالم عالمان عالم العقل وفیه المثل العقلیة والصورالروحانیة وعالم الحس و فیه الاشخاص الحسیة والصورالجسمانیة کالمرآة المجلوة التی تنطبع فیها صورالمحسوسات فان الصور فیها مثل الاشخاص کذلك العنصر فی ذلك العالم مرآة الجمیع صور هذاالعالم یتمثل فیه جمیع الصور کلها غیران الفرق ان المنطبع فی المرآت الحسیة صورة خیالیة یری انها موجودة تتحرك بحرکة الشخص ولیس فی الحقیقة کذلك فان المتمثل فی المرآت العقلیة صور حقیقیة روحانیة هی موجودة بالفعل تحرك الاشخاص ولایتحرك فنسبة الاشخاص الیها نسبة الصورة فی المرآت الی الاشخاص فلها الوجود الدائم ولها الثبات القائم وهی متمایزة فی حقایقها تمایز الاشخاص فی ذاتها قال و انما کانت هذه الصورة موجودة کلیة دائمة باقیة

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لان کل مبدع ظهرت صورته فی حدالابداع فقد کانت صورته فی علم الاول الحق والصور عنده بلانهایة ولولم تکن الصور معه ازلیة فی علمه لم یکن لیبقی ولولم تکن دائمة بدوامه لکانت تندثر بدثور الهیولی ولوکانت تندثر مع دثور الهیولی لما کان رجاء ولاخوف ولکن لما کانت الصور الحسیة علی رجاء وخوف استدل به علی بقائها وانما تبقی اذاکان لها صور عقلیة فی ذلک العالم ترجوا اللحوق بها وتخاف التخلف عنها .

قال واذا اتفقت العقلاء علی ان هنا فی الوجود حساً ومحسوساً وعقلا ومعقولا وشاهدنا بالحس جمیع المحسوسات وهی محدودة محصورة بالزمان والمکان فیجب ان یشاهد بالعقل جمیع المعقولات وهی غیر محدودة ومحصورة بالزمان والمکان فیکون مثلا عقلیة .

ومما یثبته افلاطن موجودات محققة بهذا التقسیم قال انا نجد النفس تدرک امور البسایط والمرکبات انواعها واشخاصها ومن البسایط ما هو هیولانیة وهی التی تعری عن الموضوع وهی رسوم الجزئیات مثل النقطة والخط والسطح والجسم التعلیمی قال وهذه اشیاء موجودة بذواتها وکذلک توابع الجسم مفردة مثل الحرکة والزمان والمکان والاشکال فانا نلحظها باذهاننا بسائط مرة ومرکبة اخری ولها حقایق فی ذواتها من غیر حوامل ولا موضوعات و من البسائط ما لیست هی هیولاینة مثل الوجوب والوحدة والجوهر فالعقل یدرک القسمین جمیعاً مطابقاً بین العالمین متقابلین عالم العقل وفیه المثل العقلیة التی تطابقها الاشخاص الحسیة .

وعالم الحس فیه التمثلات الحسیة التی تطابقها المثل العقلیة فاعیان ذلک العالم اثار فی هذا العالم واعیان هذا العالم اثار فی ذلک العالم وعلیه وضع الفطرة والتقدیر .

ولهذا الفصل شرح وتقریر .

ولقد اجاد صدر المتألهین فی المشاهد الثانی من المشهد الثانی فی کتاب شواهد الربوبیة مالا مزید علیه فلیلاحظ .

وجماعة من المشائین وارسطاطالیس لایخالفونه فی اثبات هذا المعنی الکلی الا انهم یقولون هو معنی فی العقل موجود فی الذهن والکلی من حیث هو کلی لاوجود له فی الخارج عن الذهن اذ لایتصور ان یکون شیء واحد ینطبق علی زید وعلی عمرو وهو فی نفسه واحد .

وافلاطن یقول ذلک المعنی اثبته فی العقل یجب ان یکون له شیء یطابقه فی الخارج فینطبق علیه وذلک هو المثال الذی فی العقل وهو جوهر لاعرض اذ تصور وجوده لافی موضوع وهو متقدم علی الاشخاص الجزئیة تقدم العقل علی الحس وهو تقدم ذاتی وشرفی معاً وتلک المثل هی مبادی الموجودات الحسیة منها بدأت والیها تعود ویتفرع علی ذلک ان النفوس الانسانیة التی هی متصلة بالابدان اتصال تدبیر وتصرف وکانت موجودة قبل وجود الابدان و کان لها نحو من انحاء الوجود العقلی وتمایز بعضها عن بعض تمایز الصور المجردة عن المواد بعضها عن بعض وخالفه فی ذلک تلمیذه ارسطاطالیس و من بعده من الحکماء و قالوا ان النفوس

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حدثت مع حدوث الابدان و قدرأیت فی کلام ارسطاطالیس کما یأتی حکایته انه ربما یمیل الی مذهب افلاطن فی کون النفوس موجودة قبل وجود الابدان الا ان نقل المتأخرین ماقدمنا ذکره .

وخالفه ایضاً فی حدوث العالم فان افلاطن یحیل وجود حوادث لااول لها لانك اذا فلت فقد اثبت الاولیة لکل واحد وما ثبت لکل واحد یجب ان یثبت للکل .

و قال ان صورها لابد و ان تکون حادثة لکن الکلام فی هیولاها و عنصرها فانبت عنصراً قبل وجودها فظن بعض العقلاء انه حکم بالازلیة والقدم وهواذا اثبت واجب الوجود لذاته واطلق لفظ الابداع علی العنصر فقد اخرجه عن الازلیة بذاته بل یکون وجوده بوجود واجب الوجود کسائر المبادی التی لیست زمانیة ولا وجودها ولا حدوثها حدوث زمانی فالبسائط حدوثها ابداعی غیرزمانی والمرکبات حدوثها بواسطة البسائط حدوث زمانی .

وقال ان العالم لایفسد فساداً کلیاً .

و یحکی عنه فی سؤاله عن طیماوس ماالشیء الذی لا حدوث له و ماالشیء الحادث ولیس بباق وماالشیء الموجود بالفعل وهوابداً بحال واحد وانما یعنی بالاول وجود البارئ تعالی وبالثانی وجود الکائنات الفاسدات التی لاثبتت علی حالة واحدة وبالثالث وجود البسائط والمبادی التی لایتغیر .

ومن اسئلته ماالشیء الکائن ولاوجود له وماالشیء الموجود ولا کون له یعنی باول الحرکة المکانیة والزمان لانه لم یوهله لاسم الوجود ویعنی بالثانی الجواهر العقلیه التی هی فوق الزمان والمکان والحرکة والطبیعة وحق لها اسم الوجود اذلها السرمدو البقاء والدهر.

ورأیت فی رموزله انه قال ان النفوس کانت فی عالم الذکر مغتبطة متبهجة بعالمها وما فیه من الروح والبهجة والسرور فاهبطت الی هذا العالم حتی تدرك الجزویات وتستفید مالیس لها بذاتها بواسطة القوی الحسیة فسقطت ریاشها قبل الهبوط واهبطت حتی تستوی ریشها وتطیر الی عالمها باجنحة مستفادة من هذا العالم .

وحکی ارسطاطالیس عنه انه اثبت للمبادی خمسة اجناس الجوهر والاتفاق والاختلاف والحرکة والسکون ثم فسر کلامه فقال اما الجواهر فیعنی به الوجود واما الاتفاق فلان الاشیاء متفقة بانها من الله تعالی واما الاختلاف فلانها مختلفة فی صورها واما الحرکة فلان لکل شیء من الاشیاء فعلا خاصاً وذلك نوع من الحرکة لاحرکة النقلة و اذا تحرك نحو الفعل و فعل فله سکون بعد ذلك لا محالة قال و اثبت البخت ایضاً سادساً و هو نطق عقلی و ناموس لطبیعة الکل .

وقال جرجیس انه قوة روحانیة مدبرة للکل و بعض یسمیه جداً .

و زعم الرواقیون انه نظام لعلل الاشیاء وللاشیاء المعلولة وحکی ارسطاطالیس فی مقالة الالف الکبری من کتاب ما بعد الطبیعة ان افلاطن کان تختلف فی حداثته الی اقراطولس

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فکتب عنده ماروی عنه ان جمیع الاشیاء المحسوسة فاسدة وان العلم لایحیط بها ثم اختلف بعده الی سقراط وکان من مذهبه طلب الحدود دون النظر فی الطبایع المحسوسات و غیرها فظن افلاطن ان نظر سقراط فی غیر الاشیاء المحسوسة لان الحدود لیست للمحسوسات و لایتناو لها لانها انما تقع علی اشیاء دائمة کلیة اعنی الاجناس و الانواع فعند ذلك ماسمی افلاطن الاشیاء الکلیة صوراً لانها واحدة .

ورأی ان الوجود فی المحسوسات لایکون الا بمشارکة الصور اذ کانت الصور رسوماً و مثالات لها متقدمة علیها و انما وضع سقراط الحدود مطلقاً لا باعتبار المحسوس و غیر المحسوس وافلاطن ظن انه وضعها لغیر المحسوسات فاثبتها مثلا عامة .

واعلم ان الشیخ ابی الحسن العامری حکی فی کتابه المعروف بالامد علی الابد و کان یذکر فیها احوال الفلاسفة الاوائل واما افلاطن فقد اختلف فی مذهبه فی قدم العالم وحدوثه فانه قال فی (اثولوطیقوس) ای تدبیر البدن ان العالم ابدی غیر مکون دائم البقا و تعلق بهذا القول ابرقلس وصنف فی ازلیة العالم کتابه المعروف الذی ناقضه یحیی النحوی ثم ذکر یعنی افلاطن فی کتابه المعروف بطیماوس ان العالم مکون وان الباری قد صرفه من لانظام الی نظام وان جواهره کلها مرکبة من المادة و الصورة و ان کل مرکب معرض للانحلال ولولا ان تلمیذه ارسطو شرح مغزاه من اختلاف القولین لحکم علیه بالحیرة فیه الانه بین ان لفظة المکون مرتبة تحت الاسماء المشترکة وان مقصوده من قوله مکون وقد صرفه الباری من لانظام الی نظام ای من العدم الی الوجود .

وقد صرح بذلك فی کتاب النوامیس فقال ان للعالم بدواً علیاً ولیس له بدو زمانی ای له فاعل قد اخترعه لافی زمان فان فاحصاً ان فحص عن سبب اختراعه اجتباه بانه مرید بذاته لافاضة وجوده وقادر علی ایجاد ما اراده وبمثله قد اطلق فی کتابه المنسوب الی فاذی بان جوهر النفس غیر مکون وانه لایموت .

وقال فی کتاب طیماوس انه مکون وانه میت غیر دائم وقدتولی ارسطو بتبین مراده من اختلاف اللفظین .

فقال عنی بقوله الاول انه لم یتدرج فی حدوثه من القوة الی الفعل لکنه احدث دفعة ثم لم یعرض له الموت فی دارالمثوبة .

وعنی بقوله الثانی انه معرض للاستحالة من الجهل الی العلم ومن الرذیلة الی الفضیلة وان ذاته ماکان لیفوز بالبقاء الابدی لولااستبقاء الله تعالی علی الدوام و قد صرح بذلك فی کتاب طیماوس فقال ان خالق الکل اوحی الی الجواهر الروحانیة بانکم لستم لاتموتون ولکنی استبقیتکم بقوتی الالهیة انتهی کلام الشیخ ابی الحسن العامری .

وقال صدر المتألهین فی رسالة الحدوث بعد نقل هذا الکلام اقول فیه مواضع مؤاخذات حکمیة وانظار فلسفیة الاول ان ماحکاه من ارسطو فی التوفیق بین کلامه الاولین غیر مرضی

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فان ماذكره فى تأويل الاول وان صح اذا اريد بالعالم المفارقات المحضة الا ان مانقله عنه فى تأويل القول الثانى الذى قاله فى كتاب طيماوس غير محتمل فانقوله صرفه البارى من لانظام الى نظام صريح فى التقدم الزمانى ولايجوز حمله على مجرد التعلق بالفاعل الذى مناطه الامكان الذاتى دون القوة والاستعداد كيف وليس للماهية مرتبة سابقة على الوجود حتى يصح ان يقال انها انصرفت من العدم الى الوجود لاسيما وقد علل افلاطون حدوث العالم بان جواهره مركبة من المادة والصورة وكون كل مركب معرضاً للانحلال ولذلك المعنى اى الحدوث الذاتى والتعلق بالغير لااختصاص له بشىء من الممكنات بسيطاً كان اومركباً

وقد علم من كلامه ان للجواهر المادية المركبة خصوصية فى الحدوث ليست للمفارقات البسيطة وان لها ضرباً اخر من الكون .

وايضاً قوله كل مركب معرض للانحلال صريح فى ان العالم سيخرب ويهلك ويضمحل ولو كان قد يمالم يكن قابلا للفساد. الثانى ان ماحكاه من الفيلسوف فى باب تأويل كلام استاده فى قدم النفس وعدم كونها باقية ان المراد منه انها لم تتدرج فى الحدوث وانها باقية بعد الحدوث فى دار الاخرة وفى حدوثها وموتها انها معرض للتغير فى الصفات وانها باقية باسبقاء الله اياها لا بذاتها غير معتمد عليه بل المعتمد خلافه اما الذى ذكره فى الاول فلوجهين .

الاول ان مذهب هذا الفيلسوف كما نقل عنه تلميذه اسكندر الرومى ان النفوس الساذجة الواقعة فى مقام العقل الهيولانى دائرة هالكه غير باقية بعد البدن وقد مال اليه الشيخ الرئيس فى بعض رسائله وان انكرها فى ساير كتبه وتصانيفه زاعماً انها صورة مجردة حدوثاً وبقاء ومالا مادة له لايجوز عليه الفناء والفساد .

والثانى ان الحق كما بين فى مقامه ان جوهر النفس من حيث تعلقه بالبدن وكونه صورة مقومة له امر تدريجى الحصول كساير الصور الحسية فهى مادية الحدوث مجردة البقاء عند استكمالها واتحادها بالعقل المفارق و انها متدرجة التجوهر من حدود الجمادية و النباتية و البهيمية الى درجات الانسانية و هلم جراً الى مافوقها و تحقيق ذلك يقتضى خوضاً عظيماً فى علم النفس لايسع المقام بسطه .

واما الذى ذكره فى الثانى فلغاية بعده عن صورة اللفظ و سياق الكلام و لمخالفة مذهب الفيلسوف فى النفوس الناقصة وانها هالكة حيثما نقل عنه اسكندر .

فالحق فى التوفيق بين كلاميه غير ماحكاه من الفيلسوف وسنذكر ماعندى فى ذلك.

الثالث انا قد بينا بالبرهان ان العالم بجميع جواهره الحسية السماوية و الارضية حادث تدريجى متكون فاسد لايبقى زمانين وبينا ايضاً ان العالم الربوبى عظيم جداً مشتمل على جميع صور مافى هذا العالم على وجه اعلى واشرف وانها باقية ببقاء الله لاباستبقائه اذ فرق بين كون الشىء باقياً ببقائه تعالى و بين كونه باقياً ابقائه فما عندالله من الصور

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الالهية لوثبت ان لها مهية غير الانيات والهويات الوجودية فيصح انها من حيث المهية باقية بابقائه تعالى اياها .

واما من حيث انها وجودات محضة واتيات عشقية متعلقة الذوات بجاعلها التام و انها عشاق الالهية ووجوه ناظرة الى ربها وعيون باصرة وجه ربها ومتفاوتة في الشدة والضعف والقرب والبعد فليس يتصور لها بقائه غير بقائه تعالى وهذا مع ثبوته بالبرهان و وضوحه عند العرفان مما خفى تحقيقه الاعلى الراسخين في العلم بكيفية الالهية فعليك بالتجريد والتصفية كى تلحق بهم وتدرك غورهم فاذا تقرر ذلك فالصواب في التوفيق بين كلامى افلاطون ان يحمل مراده من العالم حيث قال انه ابدى غير مكون على عالم الصور الالهية و العلوم القضائيه وحيث حكم بانه مكون وان البارى صرفه من لانظام الى نظام فالمراد منه العالم الاكوان الحسية لانها مادية منتظمة الوجود من المادة و الصورة على الوجه الذى اومانا اليه من ان شخصيات كل منها حادثة مسبوقة بالعدم الزمانى .

الرابع ان المعلوم من كلمات هذا الفيلسوف التى ستنقله ان مذهبه يوافق مذهب استاده في باب حدوث هذا العالم الربوبى فما حكاه عنه هذا الشيخ يشبه ان يكون قوله ملفقاً مختلفاً لفقه بعض عوام الفلسفة ومن لم يبلغ مقام الراسخين فيها ولم يدرك شأنهم .

الخامس ان الصواب في التوفيق بين كلامى افلاطن في قدم النفس وحدوثها ان يقال ان للنفوس الانسانية بعد هذه النشأة الاول نشأتان اخرويتان احديهما عقلية محضة وهى المقربين و اهل الكمال العلمى والاخرى مثالية منقسمة الى جنة السعداء و هى على طبقاتها لاصحاب اليمين واهل السلامة واهل الكمال العقلى والعلمى والى جحيم الاشقياء وهى على دركاتها لاهل الشمال واهل السلاسل والاغلال من التعلقات المادية فاراد بموت النفس عندما حكم بانها تموت فقدان حيوتها العقلية و بطلان استعدادها لتحصيل السعادة الاخروية و سلب قواها عنها من السمع والبصر والفؤاد كما قال سبحانه **انك تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء** وقوله **وما انت بمسمع من في القبور** واراد بحيوتها عند ماحكم بانها لاتموت حيوتها الحيوانية الاخروية في صور اعمالها العقلية و ايضاً حيثما قال ان جوهر النفس غير مكون اراد بها جوهرها العقلى و صورتها التى هى عندالله في مقعد صدق غير مكونة البتة و حيثما قال انه مكون اراد به جوهرها الطبيعى وصورتها التى تعلقت بالبدن وقدمر ان لكل صورة مادية متكونة .

ذكر روفس حكيم

در كتاب حبيب السير نقل شده كه روفس حكيم معاصر افلاطون بود ودر علم طب مهارت پيدا كرده تصانيف نموده .

ودر تحفة الملكيه است كه افلاطون وارسطو مصنفات او را معتقد نبوده اند .

ودر زبدة الصحايف است كه پس از فوت افلاطون شاگردان اصلى او بدو قسم شدند يكى كه رونق وزينت بسيار گرفت رئيس آنها ارسطاليس بود .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

دیگر جماعت اکادیمیه است ورئیس آنها خلیفهٔ او بود بر مدرسه اسبوسیب حکیم وپس از وی اکسینوقراط واین درسال سیصد وسی وهشت قبل از میلاد است ودر رسالهٔ کسرالاصنام صدرالمتألهین می‌فرماید افلاطون درآخر عمر امرتعلیم‌ومدرسه راباشخاص دانای از اصحاب تفویض نمود وخود بگوشه‌یی منزوی گردید وازمردم کناره کرد جز به عبادت پروردگار اشتغال ننمود .

ودر حبیب السیر است که در حال سکرات موت از افلاطون پرسیدند که در دنیا چگونه بسر بردی‌جواب داد که بضرورت به دنیاآمدم ودرحیرت زیستم‌وبکراهت بیرون می روم واینقدر می دانم که هیچ ندانستم .

ذکرارسطالیس بن نیقوماخورس

وازجملهٔ معارف حکما ارسطالیس بن‌نیقوماخورس است . درملل شهرستانی است که ولادت وی دراول سلطنت اردشیر بن دارا بوده است و چون هفده سال از عمر شریفش گذشت پدر عالیقدرش وی را بخدمت افلاطون‌تسلیم نمود وبیست واندی سال در محضر او به تحصیل اشتغال داشت .

راقم گوید شهرستانی‌درمیلادافلاطون گفت‌چنانکه مذکورشد که وی‌درسال‌شانزدهم سلطنت اردشیردارا متولد شدولازمهٔ این‌دوتاریخ آنستکه گفته‌شود ارسطودرهفده‌سالگی خدمت افلاطون یکساله تحصیل حکمت می نموده .

ودیگر سخن آنستکه اردشیر اسم بهمن بن اسفندیار است که پدر دارای اکبر باشد ومناسب آن بود که بفرماید که ولادت وی‌درسال‌اول سلطنت دارای‌اکبر بوده .

وتحقیق آنستکه ولادت ارسطو در مدینهٔ استاجیر از حدود تراس ومکدونیا بوده بسیصد وهشتاد وچهار سال قبل از میلاد مسیح .

چنانچه در زبدة الصحایف مسطور است ومیلاد افلاطون سبق ذکر یافت که چهار صد وبیست وهشت سال قبل ازسنهٔ میلاد است وباین بیان روشن‌میگردد که ارسطو چهل وچهار سال‌بعد ازافلاطون‌بدنیا آمده.

وبروایت زبدة الصحایف مدت سی سال خدمت افلاطون الهی تلمذ می‌نمود و بعد ازآن درمدینهٔ مدلی‌متوطن گردید وچون اهل اثینیا برای تعلیم‌حرب موضعی بنا نهادند و نامش‌را الیکا نهادند واهل مدلی‌بدانجا انتقال نمودند جمعیتی که‌تعلیم‌فنون‌حکمت وحرب از ارسطو فرا می‌گرفتند مشائین نام نهاده شدند زیرا که ارسطو با آنها راه می رفت دراثناء تعلیم .

ودر حبیب السیر است که ارسطو بلغت یونانی فاضل و کامل‌باشد ومعنی‌نیقوماخس مجادل قاهر وپدر وی در علم طب مهارت بی نهایت داشت وملازمت جداسکندر می نمود

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وچون سن ارسطو به هشت سالگی رسید نیقوماخس اورا از شهر اصطاغیر که مولدش بود بمدینهٔ حکما برد وبتحصیل علوم امر فرمود وارسطو مدت نه سال در فنون متداوله سرآمد ابنای زمان شده بخدمت افلاطون شتافت ودرسلك مستعدان مجلس او انضمام یافت وبعد از وفات افلاطون ارسطو دراثینیه مدرسه یی ساخت بدرس علوم حکمی پرداخت وپس ازچندگاه بالتماس فیلقوس بماقدون رفته بتعلیم اسکندر قیام نمود وچون جمال حال اسکندر بیمن اهتمام آن حکیم فضایل اثر بحلیهٔ علم وهنر زیب و زینت یافت و ارسطاطالیس در ایام جهانبانی اسکندر بار دیگر باثینیه رفته درمدت دوسال درموضع یوقین تسکین یافت ودر آن منزل کاهنی اورمازن نام زبان طعن برمذهب ارسطو دراز کرده عبدهٔ اصنام را بر ایذاء او اغوا نمود وارسطالیس از آن مردم خائف شده بطرف مولد خود شتافت و درآن بلده همت برتنظیم امور علم ومصالح طلبه مصروف داشته ازجانب ملوك واشراف اطراف بانعامات وافره وصلات متوافره سرافراز شد ودرآخر عمر بعزم نظارهٔ مدوجزر بحیره یی از بحیرات آن دیار رفته درساحل آن دیار کشتی حیاتش درغرقاب ممات افتاد و تلامذه جسد مبارکش را در موضعی مناسب مدفون ساخته بهنگام اشتباه مسائل برسرمرقد شریفش می رفتند والقاء بحث میکردند تا آن اشکال مرفوع می شد ایام حیاتش شصت وهشت سال بود ودرآن مدت صدوبیست کتاب تصنیف نمود .

واز سخن آن جناب است که عالم جاهل رامی شناسد بنابرآنکه وقتی جاهل بوده و جاهل عالم را نمی شناسد برای آنکه هرگز عالم نبوده و فرموده است که پادشاه مانند دریاست و امرا وارکان دولتش مثال انهاریکه از بحار منشعب میشود چنانچه آب انهار در عذوبت و مرارت تابع آب دریاست طریقهٔ امراء و ارکان دولت نیز در عدل وظلم موافق سیرت پادشاه است .

ودر ملل شهر ستانی مذکور است جهت آنکه ارسطو را معلم اول نام نهاده اند آنستکه واضع تعالیم منطقیه بود وآنها را ازقوه بفعل آورد وحکم او حکم واضع علم نحو وعروض است زیراکه نسبت منطق بسوی معانی بیان آنچنانکه در ذهن است، نسبت نحو است بکلام، وعروض بشعر واینکه وی واضع منطق است نه بآن معنی که قبل از او معانی مقوم بمنطق نبود وارسطو تقویم کرد بلکه باین معنی که وی اخراج نمود آلتی را ازماده پس تقویم نمود آن آلت را از جهت نزدیکی اذهان متعلمین تا اینکه بوده باشد میزانی نزد ایشان که رجوع بآن نمایند نزد اشتباه خطا بصواب و حق بباطل و ارسطو بنحو اجمال بیان میزان آنرافرموده ومتأخرین شرح دادند و بتفصیل ذکر کردند والتفضیل لمن سبق وتمهد .

ومرحوم حاجی سبزواری قدس سره در شرح منطق منظوم خود می فرماید اسکندر مبلغ پانصد هزار دینار بذل نمود بارسطو درجزای این تألیف وبعلاوه هرسال یکصد و

Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بیست هزار دینارمستمری‌قرارداد برای وی باین‌سبب علم‌منطق رادرقدیم میراث اسکندر می گفتند .

وبعد از جمله‌از کلام می گوید ارسطاطالیس‌مؤلف منطق‌ومدون‌آنست نه واضع و مبتکر مر اصل اوست .

وقد نقل الشیخ فی آخر منطق الشفاء انه قال ارسطو انا ماورثنا عمن تقدمنا فی الاقیسة الا ضوابط غیرمفصلة واما تفصیلها فافراد کل قیاس‌بشروطه وضروبه وتمیزالمنتج عن العقیم الی غیر ذلك من الاحکام فهوامرقد کددنافیه انفسنا واسهرنا اعیننا حتی‌استقام علی هذا الامر فان وقع لاحد ممن یأتی بعدنا فیه زیادة اواصلاح فلیصلحه او خلل‌فلیسده

فقال الشیخ انظروامعاشر المتعلمین هل اتی احد بعده زاد علیه اواظهرفیه قصوراً او اخذ علیه مأخذاً مع طول المدة وبعد العهدبل کان ماذکره هوالتام‌الکامل والمیزان الصحیح والحق الصریح .

ثم قال فی تحقیر افلاطون الالهی فان کانت بضاعته من الحکمة ما وصل الینا من کتبه و کلامه فلقدکانت بضاعته من العلم مزجاة .

قال العلامة فی شرح حکمة الاشراق والمعلم الاول وان کان کثیرالقدرعظیم‌الشأن بعید الغور تام النظر لایجوز المبالغة فیه علی وجه یقضی الی الارزاء باساتذته‌ولوانصف ابوعلی لعلم ان‌الاصول التی‌بسطها وهذبها ارسطاطالیس‌مأخوذة عن‌افلاطون وانه ماکان عاجزا عن ذلك وانما عاقه عنه شغل‌القلب‌بالامورالکشفیة‌الجلیلة التی هی‌الحکمة بالحقیقة دون غیرها ومن هومشغول بهذه‌الامور المهمة الشریفة‌النفیسة کیف یتفرغ لتفریع‌الاصول وتفصیل المجمل الغیر المهم انتهی کلامه .

قال فی الملل و کتبه فی‌الطبیعیات والالهیات والاخلاق معروفة ولها شروح کثیرة .

ونحن اخترنا فی نقل مذهبه علی شرح ثامسطیوس الذی‌اعتمده مقدم المتأخرین و رئیسهم ابوعلی بن سینا ووردنانکتاً من کلامه فی‌الالهیات واحلنا باقی‌مقالاته فی المسائل علی‌نقل المتأخرین .

قال ان واجب الوجودلذاته عقل‌لذاته وعاقل‌ومعقول لذاته عقل‌من‌غیره اولم یعقل .

امااانه عقل فلانه مجرد عن المادة منزه عن اللوازم المادیة فلاتحتجب ذاته عن‌ذاته

واماانه عاقل لذاته فلانه مجردلذاته .

واما انه معقول‌لذاته فلانه غیر محجوب عن ذاته بذاته اوبغیره

قال الاول یعقل ذاته ثم من ذاته یعقل کل‌شیء فهو یعقل العالم العقلی دفعة واحدة عن غیر احتیاج الی انتقال و تردد من معقول الی معقول وانه لیس یعقل الاشیاء علی انه امورخارجة عنه‌فیعقلها منها کحالنا عند المحسوسات بل یعقلها من‌ذاته ولیس کونه عاقلا و عقلا بسبب وجود الاشیاء المعقولة حتی یکون‌وجودهاقد جعله عقلا بل‌الامر بالعکس ای‌عقله

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

للاشياء جعلها موجودة وليس للاول شيء يكمله فهوالكامل لذاته المكمل لغيره فلايستفيد وجوده من وجود كمالا .

ومن كلامه انه لايصدر عن الواحد الاواحد قال الصادر الاول هوالعقل الفعال لان الحركات اذا كانت كثيرة ولكل متحرك محرك فيجب ان يكون عدد المحركات بحسب عدد المتحركات والمحركات تنسب اليه لاعلى ترتيب الاول و الثانى بل جملة واحدة لتكثرت جهات ذاته الى محرك محرك ومتحرك متحرك فتكثر ذاته .

وقد اقمنا البرهان على انه واحد من كل وجه فليس يصدر عن الواحد من كل وجه الاواحد وهوالعقل الفعال وله فى ذاته وباعتبار ذاته امكان الوجود وباعتبار علته وجوب الوجود فيكثر ذاته لامن جهة علته فيصدر عنه شيئان ثم يزيد التكثر فى الاسباب فتكثر المسببات والكل ينسب اليه ومماقاله ارسطاطاليس ان النفوس الانسانية اذا استكملت قوتى العلم والعمل تشبهت بالاله سبحانه ووصلت الى كمالها وانما هذا التشبه بقدر الطاقة يكون اما بحسب الاستعداد واما بحسب الاجتهاد فاذا فارقت البدن اتصلت بالروحانيين وانخرطت فى سلك الملئكة المقربين وتتم له الالتذاذ والابتهاج وليس كل لذة فهى جسمانية فان تلك اللذات لذات نفسانية عقلية وهذه اللذة الجسمانية تنتهى الى حد ويعرض للملتذ سامة وكلالة و ضعف و قصور ان تعدى عن الحد المحدود بخلاف اللذات العقلية فانها حيث ماازدادت ازداد الشوق اليها والعشق عليها وكل القول فى الالام النفسانية فانها تقع بضدها ذكرناولم يتحقق المعاد الالانفس ولم يثبت حشراً ولانشراً ولا انحلالا لهذا الرباط المحسوس من العالم ولا ابطالا لنظامه كماذكره القدماء .

وقال فى وجه اتصال النفس بالبدن ووقت اتصالها انه اذا تحققت انها ليست بجسم لم تتصل بالبدن اتصال انطباع فيه ولاحلول فيه بل اتصلت به اتصال تدبير وتصرف .

ومما خالف ارسطاليس استاده افلاطون انه قال انما حدثت النفس مع حدوث البدن لاقبله ولابعده وقد وجدنا فى اثناء كلامه مايدل على انه يعتقد ان النفس كانت موجودة قبل وجود الابدان فحمل بعض مفسرى كلامه قوله ذلك على انه اراد بالفيض والصور الموجودة بالقوة فى واهب الصور كما يقال ان النار موجودة فى الخشب اوالانسان موجود فى النطفة والنخلة موجودة فى النواة والضياء موجود فى الشمس ومنهم من اجراه على ظاهره وحكم بالتميز بين النفوس بالخواص التى لها وقال اختصت كل نفس انسانية بخاصية له يشاركها فيها غيرها فليست متفقة بالنوع اعنى النوع الاخير .

ومنهم من حكم بالتميز بالعوارض التى هى مهيئة ونحوها كما انها يتمايز بعدالاتصال بالبدن بانها كانت فى المادة متمايزة كذلك يتمايز بانها ستكون متمايزة بالابدان و الصنايع والافعال واستعداد كل نفس لصنعة خاصة وعلم خاص فينتهض هذه فصولا ذاتية او عوارض لازمة لوجودها .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و مما خالف استاده ایضاً ان افلاطون قال من الناس من یکون طبعه مهیىء لشیء لا یتعداه فخالفه فقال اذا کان الطبع سلیماً صلح لکل شیء فکان افلاطون یعتقدان النفوس - الانسانیة یتهیأ کل نوع لشیء مالا یتعداه و ارسطالیس یعتقدان النفوس الانسانیة نوع واحد و ذاتهیا صنف لشیء تهیأله کل النوع .

ومن جملة ما قاله الفیلسوف فی السیاسة هذا الدائرة المشهورة و هی العالم بستان سیاحة الدولة سلطان تحیی ته السنة السنة سیاسة یسوسها الملك الملك نظام یعضده الجند الجند اعوان یکفلهم المال المال رزق تجمعه الرعیة الرعیة عبید یکتفهم العدل العدل - مألوف و به قوام العالم ثم ترجع الی الاول فتقول العالم بستان سیاحة الدولة .

و جناب ارسطو را شاگردان بسیار است ازمعارف آنان یکی اسکندر رومی است .

در ملل شهرستانی است که وی ملقب بذی القرنین است و غیر از آن است که در قرآن مجید حکایت از او شده است و مولدش در سال شانزدهم سلطنت دارای اکبر بوده وفیلقوس پدرش اورا بارسطو تسلیم نمود و حکمت مآب مقیم مدینهٔ اینیاس بود واسکندر مدت پنج سال تعلیم حکمت را از خدمت ارسطو فرا می گرفت و از سایر تلامذه پیشی گرفت درفلسفه وآداب. و چون پدرش فیلقوس مریض شد و دریافت که از آن مرض جان بدر نمی برد پسر را نزد خود طلبید ولایت عهد را بوی سپرد پس از وفات پدر به استقلال اشتغال بامورمملکت می نمود و دوازده سال مدت سلطنت اوست و سی ودوسال مراحل عمرش بود و در رومیهٔ مداین وفات یافت و جسدش را در تابوتی ازطلا گذارده و روانهٔ اسکندریه نمودند. جمعی از حکما بر سر تابوتش سخنانی گفته اند .

در ملل شهرستانی ومروج الذهب مسعودی بتفصیل مسطور است و اسکندر را کلمات نیکو است.

از آن جمله در ملل است که روزی برای رسیدن بعرایض مردم و قضای حوائج جلوس نمود پس هیچ کس از وی حاجتی نخواست. اسکندر بنزدیکان وحواشی گفت قسم بخدا که امروز از روزهای عمرمن در مملکت داری بشمار نمی آید یکی ازمقربان سبب پرسید فرمود زیرا که لذت از ملك حاصل نگردد مگر بسبب بخشش نمودن برخواهشمند و بفریاد رسیدن مظلوم و جزای نیکو کار واعطاء سائل واعانت طالب .

و از معاصرین اسکندر است حکیم فاضل (دیوجانس الکلبی) و با وی سخنانی دارد .

در ملل شهرستانی مذکور است که روزی اسکندر ملك، دیوجانس را به مجلس خویش خواند. در جواب پیغامبر گفت بخدمت ملك بگو آنچه ترا منع نمود و بازداشت از آمدن نزد ماهمان چیز مارا منع می نماید ازآمدن بمجلس تو وآنچه بازداشت ترا از حضور نزد ما بی نیازی تو بود از ما بواسطهٔ سلطنت و پادشاهی و آنچه مارا مانع

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

آمد از آمدن نزد تو بی نیازی ماست از تو بسبب قناعت و باندك چیزی قناعت نمودن وفیه ایضاً و وقف‌الاسکندر علیه یوماً فقال له ماتخافنی قال انت خیرام شریر قال خیرقال فما لحق فی‌من‌الخیر معنی‌بل‌یجب علی‌رجائه .

کرفیلبس حکیم وازجملهٔ تلامذه ارسطو فیلبس است وی از اهل‌شابسین‌است. در زبدةالصحایف مذکور است که پس از فوت ارسطو ریاست مدرسه که در اثینیا ساخته بود بنوبت و تعاقب شاگردان چون بفیلبس رسید وقتی که خواست بوطن خود برگردد کتب استاد را بهمراه خود برد و چون اجل موعودبسر آمد وارث فیلبس از خوف و بیم برغامس ملك که مبادا این کتب را از ایشان بگیرد وجزو کتابخانه نماید در مغاره‌یی زیر خاك بنهان نمودند وپس ازیکصد و سی‌سال آن کتب را بیرون آوردند بسیاری از آن بواسطهٔ رطوبت ومور یانه تلف شده بودوآنچه باقی‌مانده بود شخصی (بیلیکاتوس) نام‌خریداری نمود و برای اصلاح وایضاح‌حروف روغن سفیدی بآن اوراق بمالید و بمقصود خود نرسید بلکه فسادش بیشتر گردید .

ذکرمیلاطوس وبعضی برحسب عقل ودانش‌خود و پیش و پس‌عبارت‌بجای کلمات وحروف‌معدومه کلماتی نوشتند و باین صورت نقل‌نمودند.

وازآن جمله میلاطوس است و از سخنان‌اوست که برسرتربت اسکندر گفته: آمدیم بدنیادرحال‌نادانی وجهالت‌و دردنیا ماندیم بغفلت ودنیارا بدرود کردیم بکراهت .

ودیگری زینون اصغر است .

ودیگری افلاطون دوم است .

ودیگری ثاوفرسطیس است که از اکابر شاگردان اوست وخلیفهٔ‌او بود برکرسی حکمت و از نصایح آن حکیم است که نباید رشك برد بر پادشاهی بیدادگر ونه بمالدار بی‌تدبیر ونه بسخن سرای بدون راست‌گفتار ونه ببخشش در غیر محل ونه بادب کسی که دارای رأی صایب نباشد ونه‌عمل نیکی که در آن احسان نباشد .

ذکرثامطیوس حکیم ودیگری‌ثامطیوس است و وی شارح کلام استاد و معتمد علیه متأخرین است زیراکه برموز واشارات ارسطوآگاه‌ترازدیگران بوده است .

واز اقوال او است که افلاك از عناصر حاصل گردیده نه آنکه عناصر از افلاك .

ونقل نموده ارسطو وافلاطون وثاوفرسطیس وفرفوریوس و فلوطرخیس و خود نیز بر آن است که جمیع عالم‌یك طبیعت‌است‌بنحو عموم وهرنوعی از انواع‌مختص‌بطبیعت خاص است وطبیعت عامه مبدأ حرکت و سکونست در اشیاء بنابر آنچه ذاتی‌آنهاست از علت حرکت در متحرکات وعلت سکون در مسکنات وطبیعت مدبراشیاءاست بتمامها در عالم از حیات ومهات تدبیر ما طبیعیاً و نفس‌طبیعت نیست‌قادر مختار ولکن‌فعلش بنحو

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حکمت وصواب برنظام صحیح وترتیب محکم است و ثامطیوس از ارسطو نقل نموده که در مقالهٔ لام فرموده ان الطبیعة تفعل من الحکمة و ـ الصواب وان لم تکن حیوانا لانها الهمت عن سبب هو اکرم منها و اومی الی ان السبب هوالله تعالی .

ذکر بلیناس حکیم

و دیگری بلیناس حکیم است بروایت صاحب گزیده شاگرد ارسطو بوده و منارهٔ اسکندریه که هرچه در مملکت فرنگ واقع می شد از مرآتی که در بالای آن تعبیه کرده بودند مینمود ساختهٔ اوست و این مخالف قولی است که صاحب تاریخ جعفری ذکر نموده که منارهٔ اسکندریه در زمان ذوالقرنین اکبر سمت ارتفاع یافت والله اعلم .

ومخفی نماناد که به فیلسوف اعظم ومعلم اول منسوب نموده اند قول بقدم عالم راو این رأی برخلاف رای استاد او افلاطون الهی است زیرا که وی تصریح بحدوث زمانی عالم فرموده .

وعلامهٔ دوانی در رسالهٔ انموذج العلوم میگوید که یکی از کتب فلاسفه که تاریخ کتابت آن چهارصد سال قبل بود دیدم که نقل از ارسطو نموده بود که گفته است احدی ازفلاسفه قائل بحدوث عالم نشده مگر یکنفر ومصنف آن کتاب گفته است که مراد ارسطو ازاین سخن افلاطون است انتهی کلام المحقق الدوانی .

و عجب آن است که ضد این کلام را محمدبن عبدالکریم شهرستانی صاحب ملل در ترجمهٔ برقلس حکیم ذکر نموده ما هذالفظه :

ان القول فی قدم العالم او ازلیة الحرکات بعد اثبات الصانع والقول بالعلة الاولی انما ظهر بعد ارسطالیس لانه مخالف القدماء صریحاً فابدع هذه المقالة علی قیاسات ظنها حجة وبرهاناً فنسج علی منواله من کان من تلامذته و صرحوا القول فیه مثل الاسکندر الافرودوسی وثامطیوس وفرفوریوس ومصنف برقلس المنتسب الی افلاطن فی هذه المسئلة کتاباً واوردفیه تلك الشبهات وهی تسعة والا فالقدماء ما ابدؤا فی العالم الا القول بالحدوث ومن المتعصبین لبرقلس من مهدله عذراً فی ذکر الشبهات انتهی ملخصاً .

و معلم ثانی ابو نصرفارابی در جمع مابین کلام افلاطون و ارسطو مقاله دارد و می فرماید مقصود افلاطون حدوث ذاتی است نه زمانی چنانچه فرفوریوس تصریح نموده است .

ودر ملل است که فرفوریوس می گوید و اما ماقذف به افلاطن عندکم من انه یضع العالم ابتداء زمانیاً فدعوی کاذبة وذلك ان افلاطن لیس یری ان للعالم ابتداء زمانیاً لکن ابتداء علی جهة العلة الی اخر ما قال .

و تفصیل این اجمال در ملل شهرستانی و در رسالهٔ حدوث صدر المتألهین مذکور است .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ذکر شیخ یونانی

و ازجملهٔ حکمای معرفت انتما شیخ یونانی است وغالب سخنان وی رموز و اشارات است که چنانکه فرموده است :

ان امك روم لکنها فقیرة رعناء وان ایاك لحدث لکنه جواد مقدر یعنی بالام الهیولی وبالصورة وبالروم انقیادها و بالفقر احتیاجها الی الصورة و بالرعونة قلة ثباتها علی ما تحصل علیه و اما حداثة الصورة ای هی مشرقة لك بملابسة الهیولی و اما جودها ای النقص لایعتریها من قبل ذاتها فانها جواد لکن من قبل الهیولی .

ومن کلامه المبدع الحق لیس شیئاً من الاشیاء وهو جمیع الاشیاء لان الاشیاء منه وقد صدق الافاضل الاوایل فی قولهم مالك الاشیاء کلها هو الاشیاء کلها .

ذکر اسکندر افرودوسی

و از کبار حکماست رأیاً وعلماً اسکندر افرودوسی و وی موافق مقالات ارسطو است ودد مقالهٔ علم باری تعالی باشیاء اضافهٔ آنچه ارسطو فرموده میگوید .

علی ان الباری عالم بالاشیاء جزئیاتها و کلیاتها علی نسق واحد وهو عالم بما کان و بما سیکون ولا بتغیر علم یتغیر المعلوم و لا بتکثر یتکثره .

ذکر حکمای بعد از ظهور اسلام

واما حکمای بعد از ظهور نور احمدی و بروز کوکب اهدای محمدی صلی الله علیه وآله که بسبب اقتدا بحضرتش عارج معارج یقین وحافظ شرع مبین وقیم قرآن وترجمان کلام رحمان بوده اند .

اول امیر مؤمنان علیه الصلوة والسلام است **هو العلی الحکیم** که تمام علمای حکمت و کلام اساتید آنها از انبیاء عظام خوشه چین خرمن اویند و کلمات معجز بینات مانند خطب توحید و دعواتش نمونه ازمعارف حکم اوست .

صاحب مجالس المؤمنین از شیخ الرئیس نقل کرده که گفته است که علی بن ابی طالب علیه السلام درمیان خلایق چون معقول است درمیان محسوس و دیگر ابناء اطهار آن سید ابرار است که هریك کلی منحصر درفردند وسخنان حکمت بنیان آن بزرگواران درکتب اخبار وآثار فریقین مزبور ومأثور است .

و بعد از ایشان حکمای اسلام قاضی نورالله می فرماید مجلس هفتم در ذکر مشاهیر حکمای اسلام ومتکلمان اعلام که اکثر ایشان عالم بفروع واصول شریعت حضرت رسالت (ص) نیز بوده اند لیکن بسبب کثرت ممارست مطالب حکمیه و دقایق علمیه به آن عنوان اشتهار نموده اند و ایشان اگرچه از اهل ظاهر ند لیکن ازمرتبهٔ تقلید گذشته و بپای مردی فکر ونظر بسرحد یقین و تحقیق راه برده اند زیرا که همچنانکه سیاحان جهان معنی از خوان لطایف الهی هرلحظه نوالی باکمالی می یابند محصوران شهرستان صورت بی نصیب نمی مانند واگرچه دریا کشان خرابات تحقیق هردم ازخمخانهٔ فیض سیراب لطافت جمال میگردند جرعه نوشان جوامع تقلید نیز از رشحات جام کمال انجامش سر مستیها

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

می کنند .

شعر

ای ترا با هر دلی کاری دگر برسر هر کوی بازاری دیگر

چه آفریده بقدر حوصلهٔ خویش وقوه و استعداد اصلیش از خوان بخشش عام او نوالی و ازرحمت بی‌امتنانش نصیب کمالی دارد .

شعر :

اگرجامی بدست آری زخم جامی بری پرمی

و گر پیمانه‌یی داری بتو پیمانه پیمایند

وشهرستانی در ملل ونحل ومتأخرین از فلاسفهٔ اسلام مثل یعقوب بن اسحق کندی و حنین بن اسحق ویحیی النحوی وابی الفرج المفسر و ابی‌سلیمان السجزی و ابی سلیمان محمدبن مسعود المقدسی و ابی‌بکر ثابت بن‌قرة الحرانی و ابی تمام یوسف بن محمد ـ النیشابوری‌وابی‌زید احمدبن‌سهل‌البلخی و ابی‌معارب الحسن بن سهل بن معارب القسی و احمدبن طبیب السرخسی وطلحة بن محمدالنسفی و ابی‌حامد احمد الاسفزاری‌وعیسی‌بن علی‌الوزیر و ابی علی احمدبن محمد مسکویه و ابی‌زکریا یحیی‌بن عدی‌الضمری و ابی الحسن العامری و ابی‌نصر محمدبن طرخان الفارابی وغیر ایشان .

وبدرستی که علامهٔ قوم ابوعلی حسین بن‌عبدالله بن‌سیناست‌وبتحقیق مسلك‌تمام ایشان طریق ارسطالیس بود در جمیع آنچه بسوی آن رفته و متفرد در آن بوده مگر در بعضی کلمات که رأی افلاطون و متقدمین را پیروی کرده‌اند بعد از آن می گوید چون طریق ابن‌سینا دقیق ودر تحقیق حقایق عمیق تر بوده اختیار کردم نقل کلمات اورا بنحو ایجاز و اختصار زیرا که کل الصید فی‌جوف الفرا و این کلام مثل زده میشودباوومقصود آن است که ابوعلی جامع تمام کلمات حکماست و بعد از آن شروع نموده در نقل کلمات‌او .

و در زبدة‌الصحائف مذکور است که چون دولت عرب در مبادی قرن هفتم‌میلادی سطوتش در اقالیم آسیا وآفریقیه و اروپا منتشرشد وخلافت به‌هرون‌الرشیدرسید درطلب علوم‌حکمت و فلسفه بر آمد و بعد از او پسرش عبدالله مأمون در سال هشتصد و سیزده میلادی بسریر سلطنت ارتقا یافت بیشتر از پدرش مروج معارف وعلوم بود و ارباب‌علم ودانش را تکریم می‌نمود و بوجود اصحاب معرفت مقر سلطنت را زینت می‌داد و سعی بلیغ در ترجمهٔ کتب فلاسفهٔ یونان بزبان عرب فرمود و معتمدین از مترجمین در این علم چهار کس بودند :

حنین‌بن اسحق عبادی ویعقوب بن‌اسحق کندی و ثابت قرهٔ حرانی و علم‌بن فرجان طبری .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

پس برای مأمون این چهارنفر ترجمه نمودند مؤلفات فیثاغورث و افلاطون و ارسطالیس و بقراط و جالینوس و آنچه متعلق بفلسفه و طب بود فقط زیرا که اعراب اعتنائی بمؤلفات تاریخیه وشعریه نداشتند .

وهمچنین عبدالرحمن‌ملقب به‌ناصر در بلاد اندلس از اسپانیا طلب کرد از رومانس قیصر قسطنطنیه مردی را که تعلیم کند موالی وعبید او را که برای ترجمانی محتاج بغیر نباشد پس قیصر فرستاد بسوی اوراهبی را که نامش نکولابود وبعد از آن (افرس بن رشد کردوفی) کتاب ارسطو را ترجمه نمود و متداول نمود و این کتاب خوانده می‌شود در مدارس کردوفا و افریقیه و جمعیت می نمودند اهل مراکش بردرس آن وبعد از آن که این کتب میانهٔ مسلمین شایع گردید وعلوم فلسفه رواج یافت جماعتی از ایشان ملقب شدند بفلاسفهٔ اسلام یکی از ایشان یعقوب بن اسحق کندی که ازمترجمین مذکوره‌است .

و بعضی از مورخین گفته‌اند که دولت معتصم زینت یافت بمؤلفات او.

و صاحب تذکرة الحکم گفته است مشهور نشده است غیر از او بفلسفه دراسلام و شاید مرادش ازعرب فقط باشد .

وبعداز او ظاهرشد فارابی واوازاکابر مسلمین است .

وبعض مؤلفین گفته است هیچکس از فلاسفهٔ مسلمین برتبهٔ او نرسیده اند .

وفارابی قائل است بعدم انقراض انواع استحالهٔ انقطاع مکونات خصوصاً نـوع انسانی واو ملخص نموده کتاب ارسطو را که مسمی است بثمانیه در علم منطق و شرحی برآن نوشته واختراع قانون که یکی ازآلات‌طربست ازاواست . توفی بدمشق سنه۳۳۹ للهجرة وسنة ۹۵۰ للمیلادی .

و بعد از او ظاهر شد شیخ الرئیس ابوعلی الحسین بن‌سیناالبخاری . وی‌نزدحکیم عبدالله ناتلی منطق وطبیعیات والهیات وطب خوانده ودر این فنون اورا مؤلفات عظیمه است وبا فارابی درمسئلهٔ عدم انقراض انواع مخالفت نموده‌و دررد بر او رساله نوشته و نامش‌حی بن یقظان نهاده توفی سنه۴۳۸للهجرة وسنه۱۰۳۴للمیلادی .

بعد ازاو یحیی بن حبش بن امیرك ملقب‌بشهاب الدین سهروردی است و کان‌یعتقد ازلیة العالم وازجملهٔ کتب او رساله ایست معروفه‌بغربة الغربیة درآن رساله اشاره‌نموده است بحدیث نفس و آنچه متعلق نفس است باصطلاح حکما مثل رسالهٔ طیر فارابی و حی‌بن یقظان ابن سینا قتل فی سنه ۵۸۷ للهجرة وسنه ۱۱۹۱ للمیلادی .

واز برای عرب مدارسی بود که مندرس شد باندراس‌دولت‌آنها در مشرق ومغرب وآسیا و اسپانیا وقیروان ودر آنها تحصیل علوم هندسه و فلکیه وطبیعیه و کیمیائیه و نباتات وعلم منطق وماوراء طبیعیات وچنان مشهور شد این مکاتب ومدارس درجمیع‌امم در قرن دوازدهم وسیزدهم میلادی که غالب تعلیم فلسفه را از مسلمین اخذ میکردند بلکه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فلسفهٔ ارسطالیس درقرن پانزدهم میلادی شناخته نمی شد مگر بواسطهٔ ترجمه های لغت عرب . حیث کان مترجموها معتبرین وقتئذ کانهم اعظم مرشدوانجب دلیل فی معرفة مذهبه .

ذکر معلم الثانی ابونصر الفارابی

وسید سعید شهید قاضی نورالله در مجلس حکمای ازمجالس ترجمهٔ فارابی را چنین نوشته : الحکیم الربانی والمعلم الثانی ابونصر محمد بن طرخان بن اوزلغ الفارابی الترکی قدس سره معلم مقالات اهل یونان متمم کمالات نوع انسان طایر بلند پرواز عالم نفوس و عقول سایر منازل عروج ومراحل وصول فیاض معارف وعلوم مسلم فارس وروم مزین صحایف لیل و نهار مبین حقایق هفت وچهار منکر آثار تکلف وتصلف مظهر انوار اشراق و تصوف بود اول حکیمی است از فلاسفهٔ اسلام که برمسند ترجمانی نشسته علم حکمت را از زبان یونانی به زبان عربی نقل نموده وملقب به معلم ثانی شد صاحب تاریخ الحکما گفته که پدر او صاحب خیل وحشم بود ودر اصل ازفارس است .

ابن خلکان گفته که او اکبر فلاسفهٔ اسلام است وهیچکس ازایشان بمرتبهٔ او نرسیده .

وشیخ الرئیس ابی علی بن سینا با آن جلالت قدر وانشراح صدر از کتب او استفاده نموده مولد او فاریاب ترکستانست از آنجا بجانب ایران توجه نموده بعد از طی منازل بدارالسلام بغداد که مجمع فضلای آنجا بود رسید و زبان عربی را یاد گرفته در خدمت ابوبشر متی بن یونس که ازحکمای زمان خود درایام مقتدرعباسی بود بتحصیل علم حکمت اشتغال نمود وبعد از مدتی بمدینهٔ حران رفته نزدیوحنا بن خیلان که از حکمای نصرانی بوده پاره یی ازعلم منطق استفاده نمودباز به بغدادرجوع فرمود بدرس کتب حکمت اشتغال ورزید و جمیع کتب ارسطو را فهمید و بر اغراض او واقف شد و می گویند که گفته است که چهل مرتبه خواندم سماع طبیعی ارسطو را و باز خود را محتاج بخواندن آن می دانم وباو گفتند دراین مرتبه علم وشأن توبالاتر هستی یا ارسطو گفت اگر ادراك خدمت او را نموده بودم بزرگترین شاگرد او بودم .

خلاصه در اقسام حکمت سرآمد اهل زمان خود گردید وازآنجا بمصر رفت وازمصر بدمشق آمد وصحبت والی آنجا سلطان سیف الدولة بن حمدان که ازسلاطین شیعهٔ امامیه است اختیار نمود وبقیة العمر در خدمت او بود .

ونیز ابن خلکان آورده که ابونصر دراکثر اوقات ازمردم کناره می گرفت ودر کنار سبزه وآب روان مأوی می داشت وبتجرید فواید و درس آن می پرداخت و اکثر افادات خود را در رقعه ها می نوشت ودرکراس وجزوهای معروف کمتر کتابت می نمود ولهذا اکثر تصانیف او فصول وتعلیقاتست .

ونیز ذکر نموده که اواز زهاد زمان بود وهرگز در فکر معاش و مسکن نبود و چون از روی زهد وقناعت زیاده از وجه کفاف قبول نمی نمودلاجرم سیف الدوله هرروز

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

چهار درم از بیت المال جهت او مقرر ساخته بود و براین وجه روزگارمی گذرانید تاآنکه در دمشق بسال سیصد وسی ونه وفات یافت و سیف الدوله باچهارکس از خواص بر او نماز گزارد وعمرش به هشتاد رسیده بود ودر پشت دروازهٔ صغیر بخاکش سپردند و در روضة الصفا مذکور است که فارابی بقصد سفر عسقلان ازدمشق بیرون رفت . ودر راه به دزدان برخورد وچون در علم تیراندازی ماهر بود تا تیر در ترکش داشت مدافعه نمود بعد ازآنکه تمام شد بدست قطاع الطریق کشته شد وچون سیف الدوله شنید تمام آنها راگرفته وبموضع دفن فارابی بصلابه زد .

وصاحب تلخیص الاثار در ضمن فاراب ذکر وی را نموده ومی گوید صاحب عجایب بوده واول حکیم است که دراسلام ظاهر گشته وسیاح بوده وبانواع حکمت واکسیر دانا ومعاصر باصاحب اسمعیل بن عباد وزیر فخرالدولة بن بویه است وجناب صاحبی بسیار طالب او بود .

وی در علم موسیقی حاذق است چنانکه دریکی ازمجالس ضرورة بقانونی نواخت که حاضرین را بخنده انداخت وبنحو دیگر سرود که همگی را بگریه ربود و بدستگاه دیگر بزد که همه را خواب بسر زد وخود فرار نمود .

وچنانچه از روضة الصفا مذکور شد در ملاقات با قاطعان طرق و قتل او بهمان کیفیت نوشته ومی گوید فقاتل حتی قتل فی سنة اربعین وثلاثمائه .

وابن خلکان تفصیل ابتدای ورود او را در مجلس سیف الدوله ومکالمهٔ با علماء وغلبهٔ برآنها درآن محضر واینکه گفت بیشتر ازهفتاد زبان می دانم وهمین حکایت ساز بقانون را در مجلس سیف الدوله نسبت داده بعد ازآن می گوید .

ویحکی ان الالة المسماة بالقانون من وضعه وهو اول من رکبها هذاالترکیب .

وابن خلکان می گوید فارابی را اشعار نیکو است .

وشیخ بهائی قدس سره در جلد اول کشکول این اشعار را بوی نسبت داده :

ما ان تقاعد جسمی عن لقائکم — الا وقلبی الیکم شیق عجل
وکیف یقعد مشتاق یحرکه — الیکم الباعثان الشوق والامل
فان نهضت فمالی غیرکم وطر — وکیف ذاك و مالی عنکم بدل
وکم تعرض لی الاقوام بعدکم — یستأذنون علی قلبی فما وصلوا

و فی المجلد الثالث عنه ایضاً :

اخی خل حیز ذی باطل — و کن والحقایق فی حیز
فما نحن الا خطوط و نقن — علی نقطة وقع مستوفز
ینافس هذا لهذا علی — اقل من الکلم الموجز
محیط السموات اولی بنا — فماذا التنافس فی المرکز

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وفی المجلد الثانی قال للمعلم الثانی :

اسرار وجود خام وناپخته بماند　　وآن گوهر بس شریف ناسفته بماند
هر کس ز سر قیاس چیزی گفتند　　وان نکته که اصل بود ناگفته بماند

راقم در از بعضی ازمکاتیب معتبره در نظر دارد که رباعی را به فخررازی نسبت داده بودند والعلم عندالله .

ودر مجلد رابع می فرمایدللمعلم الثانی ابونصر الفارابی :

نظرت بنور العلم اول نظرة　　فغبت عن الاکوان وارتفع اللبس
و مازال قلبی لائذاً بجمالکم　　وحضرتکم حتی فنت فیکم النفس
فصار بکم لیلی نهاراًوظلمتی　　ضیاء ولاحت من جمالکم الشمس

وفاضی نورالله السیدالشهیدالشریف در مجالس می فرماید :

ومخفی نماد که علماء اهل سنت حتی حجة الاسلام غزالی پیش ازآنکه نقل بمذهب امامیه نماید ابونصر را تکفیرنموده اند و ظاهراً این تکفیر ناشی از آنستکه در کتب او که غالب آن ترجمان کلام حکماء یونان است ذکر قدم عالم و انکار معاد جسمانی وامثال آن دیده‌اند وندانسته‌اند که در آن تصانیف مقصود چه بوده وگمان برده‌اند که امثال آن کلمات را از روی‌اعتقاد ذکرنموده با آنکه رسالهٔ فصوص که به او نسبت میدهند ظاهر در خلاف آنست .

وبالجمله هرچند از آن حکیم‌عظیم تصنیفی‌درمیان نیست که عقیدهٔ او درباب‌امامت ظاهر شود از آنجا .

اما انقطاع وبازگشت او ازمیان سایرخلفا وسلاطین زمان بسلطان مذکور وبلوغ فهم وحکمت او دلیل است برآنکه شیعهٔ اهل بیت (ع) باشد .

وایضاً باندك تأملی ظاهر میشود که جائی که سلطان ولایتی‌مخصوصاً شام برجنازهٔ چنان حکیمی مشهور حاضر شود بغایت دور است که چنانکه ابن‌خلکان نقل نموده ازاهل فضل ومردمی که نماز برمیت گزارند زیاده از چهار کس نباشد متفطن‌عالم بمواضع‌تقیه وتعصبات اهل شام از تبع بنی‌امیه استنباط می نماید که سیف الدوله نخواسته که جنازهٔ حکیم را درمیان جمهورآرند که از روی‌تقیه‌همگی بطریق‌آنها براو نمازگزارندلاجرم خلوت نموده و با مخصوصات خود که بمذهب امامیه اختصاص داشته‌اند بـر او نماز گزارده‌اند بلکه ظاهرآنست که ابونصروصیت به‌آن نموده باشدوالله اعلم بسرائرالامور انتهی کلامه .

ذکر عبارات رسالهٔ ملا محمد طاهرقمی

ومناسب مقام است نقل عبارتیکه محدث نیشابوری در کتاب منیه از رسالهٔ فارسی ملامحمدطاهر قمی ذکرنموده وسابقاً ترجمهٔ این دوفاضل مذکور شد درضمن حال کسانیکه در حق صوفیه بنحو

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مطلق طعن ودق زده‌اند .

خلاصه مبنای آن رساله در بطلان طریقهٔ فلاسفه و بیرون بودن‌آنها از مراسم‌دین و شرایع ورد برسلسلهٔ بسطامیه و حلاجیه از صوفیه وکشفیه وکرامتیه است بنحو سؤال وجواب . می‌گوید :

السؤال: باز بیان فرمائیدکه مذهب فاسدهٔ باطلهٔ فلاسفه درچه زمان وبچه سبب در میانهٔ اهل اسلام شایع ومتعارف شده بینوا توجروا .

الجواب: هوالمعین والموفق. بدان رحمك الله که فلسفه پیش‌اززمان‌مأمون الرشید درمیان اهل‌اسلام نبوده .

در کتاب رشف النصایح‌مذکوراست که‌ابومرهٔ کندی‌درشام کتابی از کتابهای‌فلاسفه بدستش‌افتاد بنزد عبدالله بن‌مسعود که ازصحابه بودآورد وعبدالله مسعودطشت وآب طلب کردچنان‌اجزاء کتاب را بشست که سواد مداد در بیاض کتاب ظهور یافت تا زمان مأمون اثری از کتابهای ایشان ظاهر نبود تا آنکه مأمون ارسطو را بخواب دید و از گفتگوی ارسطومحظوظ شد. ایلچی تعیین نمود وبجانب فرنگ فرستادو کتب فلاسفه را از پادشاه فرنگ طلب نمود کتب را ببلاد اسلام نقل نمودند وفرمود که زبان دانان کتب رابزبان عربی نقل‌نمایند وچون‌درس‌خواندن ونوشتن‌آن کتب سبب قرب بخلیفه بود بنابراین‌سنیان بطمع قرب وانعام خلیفه اوقات بسیار صرف فلسفه وافاده و استفادهٔ آن کردند خصوصاً سنیان ماوراء النهری که بی‌توفیقی‌شعار ایشانست سعی بسیاردرتحصیل‌فلسفه کردند دو کس ایشان‌که فارابی وابوعلی باشند در ترویج کفرهای فلسفه سعی بلیغ‌نمودند وسنیان‌فارابی را معلم ثانی نام کردند وابوعلی را شیخ الرئیس نامیدند. براهل بصیرت پوشیده نیست که اقوال سخیفهٔ ضعیفهٔ باطلهٔ فلاسفه و متفلسفه بسبب خبط دماغ و سقم عقول و فساد افکار ایشانست .

ومولانانفیسی که از اعاظم‌افاضل‌اطباست درکتاب شرح اسباب گفته که فارابی‌مبتلا بمرض مالیخولیا بوده ونقل کرده که بسیاری از فلاسفه مثل افلاطون ونظرای او بمرض مالیخولیاگرفتار بوده اند و ابوعلی چنانکه اهل تاریخ ذکر کرده‌اندمعروف بشرب خمر بوده مریدان فارابی گفته‌اند که او ساز را خوش می‌نواخت ساز را بعنوانی میزد که‌اهل مجلس بخواب می‌رفتند وخودش‌بخواب نمی‌رفته این‌طریقه‌ای‌است که این‌فن‌رامریدانش ازکمال اوشمرده اند الی‌آخرمانقل‌عنه .

و چون ترجمهٔ جناب ملا محمد طاهرقمی سبق ذکر یافت این نحو کلمات از مذاق ایشان بعیدنیست وجواب اجمالی آنستت که‌المرءعدولماجهله

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ذکر عبارت مولانا عبدالرزاق در گوهر مراد

وتحقیق حقیق بنحو تفصیل آنستکه محقق کامل ملاعبدالرزاق قدس سره در گوهرمراد می‌فرماید :

مطلب سوم از مقدمه در ذکر اختلاف علماء و بیان غرض و فائده ازعلم کلام وحکمت. بدانکه جنس اختلاف علما در معارف الهی منحصر درمتکلمیت وحکمت است و اختلاف متکلمیت در معتزلیت و اشعریت. اما طریقهٔ تصوف قسیم این اقسام نیست چه اختلاف این اقسام درسلوك راه ظاهر وطریقهٔ نظرو استدلالست وحقیقت تصوف نیست مگر سلوك راه باطن وغایت آن ها حصول علم است و غایت این وصول عین .

ودانسته شد که طریق سلوك باطن مسبوقست برسلوك ظاهر پس صوفی نخست یا حکیم باشد یا متکلم و پیش از استحکام علم حکمت و کلام و بالجمله بی استکمال طریقهٔ نظر خواه بروفق اصطلاح علما وخواه بدون آن ادعای تصوف صیادی وعام فریبی باشد وسخن در لفظ تصوف ولغت صوفی نیست بلکه غرض سلوك معنویست وطلب وصول حقیقی وفانی شدن از هرچیز غیر اوست و باقی بودن بدو که حدیث کنت سمعه و بصره اشاره بدان مرتبه است و اخلاص و تقوای حقیقی در شرع عبارت ازآن منزله است ومکاشفات علمیه که صوفیه مدعی آنند نه مراد حصول علم نظریست بی‌حاجت دلیل و برهان بسبب آنکه حصول نظری بی‌حد وسط محال است چنانچه بیاید بلکه مراد مشاهدهٔ نتیجهٔ برهانست مجرد از اغشیهٔ اوهام وخیالات .

تفصیل این اجمال آن که نفس ناطقه هرچند آمیخته تر بود باغضب وشهوت سایر قوای جسمانیه ادراك عقل مرمعقول را مشوب‌تر بود بپرده های وهم وخیال و هرچند معتادتر شود بترك عادت و رسوم و مجردتر از آمیزش محسوس وموهوم مشاهدهٔ عقل مر معانی مجرده را بی پرده تر وروشن‌تر باشد و عقل غیرمرتاض که مباشر رسوم وعادات ومزاول اصطلاحات وعبارات بود معلوم اوهرآینه مفهومات باشد ومفهومات چون ازقوالب الفاظ و عبارات واوضاع واصطلاحات درذهن حاصل شود خالی ازعوارض حسیه ووهمیه نتواند بود.

پس مشاهدهٔ او حقایق اشیاء را در ضمن مفهومات محفوفه بعوارض جزئیه شبیه باشد بدیدن شخصی مرمحسوسات را در پس پرده که حایل باشد میان بصرومرئی ولامحاله این دیدن مختلف شود در ظهور و خفا باختلاف پردهٔ حایل در رقت وغلظت و لطافت و کثافت هرچند پرده تنکتر و حجاب لطیف تر مرئی روشن‌تر تا بمرتبه یی که هیچ حجاب و پرده در میان حایل نبود و این مثال مشاهدهٔ عقل عارفی باشد که مرتاض بود بریاضت ترك رسوم وعادات ومعتاد بتجرید وتنزیه معانی ازاغشیهٔ اوهام وخیالات واین نیز مختلف باشد بسبب قوت وضعف مراتب ریاضت پس عالم و سمی اشیاء را گرچه یقین داند اما در پرده داند .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وعالم محقق منزوی معرض از رسوم وعادات اشیاء را بی پرده ملاحظه کند و این نسبت باول دیدن باشد نسبت بشنیدن ومعنی کشف همین باشد که اشیاء بی پرده مشاهده وملاحظه شود پس روشن‌شد که معلوم بکشف بعینه معلوم ببرهانست و تفاوتی نیست‌مگر در جلاء و خفاء و تواند بود که چیزی معلوم شود بکشف پیش ازآن‌که معلوم شده باشد ببرهان .

اما حکم بصحت کشف لامحاله موقوف باشد ببرهان .

پس اگر کسی دعوی کشف بر نقیض مقتضای برهان صحیح کند مستحق تکذیب باشد واین که گفتیم سخن در کشف علمی بود و سخن در کشف جزوی و اطلاع بر مغیبات که ازمقولهٔ کراماتست در موضع دیگر لایق بوی بیاید .

و اما طریقهٔ اشراقیان نیز در حقیقت ازطرق تحصیل علم نیست بلکه طریقهٔ سلوك راه باطنست و مسبوق بسلوك راه ظاهر و تفاوتی با تصوف ندارد مگر این که تصوف در برابر تکلم است و اشراق در برابر حکمت باین معنی کـه هرگاه سلوك راه باطن بعد از سلوك راه ظاهری باشد که بقوانین حکمت منطبق است طریقهٔ اشراق باشد و اگر بعد ازسلوك راه ظاهری باشدکه بقواعد کلام مطابق است‌طریقهٔ‌تصوف‌بودوشناعت اشراقی مرمشائی را .

وهمچنین مذمت صوفی مرمتکلم وعالم رسمی را راجع شود باین‌که ایشان اقتصار بسلوك راه ظاهر کرده اکتفا بتحصیل مفهومات را قدوه داشته‌اند وسلوك راه باطن و طلب وصول حقیقی راکه غرض اصلی همان است ضایع ومهمل گذاشته و مذمت مشائی و متکلم مر اشراقی و صوفی را در این باشد که ایشان تحصیل علم ظاهر و تحقیق طریق برهان نکرده قدم در سلوك راه باطن گذارند ودرحقیقت‌هر دو طایفه راست‌گفته باشند چه کمال حقیقتی در آراستگی راه ظاهر و باطن است اما ترك باطن و اکتفا بظاهر تقصیر وغرور است وسیر باطن بی‌سلوك ظاهر ضلال وقصور است .

ودرمشهورطریقهٔ اشراق‌را قسمی‌ازحکمت دانند وحکمت را منقسم دارند بطریقهٔ اشراق وطریقهٔ مشاء و تصوف نیزطریقهٔ علی‌حده از طریق تحصیل‌معرفت شمارند .

درفرق‌میان‌حکمت و کلام

وتحقیق آن‌است‌که حکمت مشاء در برابر علم کلام باشدوطریقهٔ اشراق در برابر طریقهٔ تصوف و آن هردو در سلوك راه ظاهر باشد واین هردو در سلوك راه باطن چنانچه بیان‌شد .

اما فرق بین کلام وحکمت آنست که چون دانسته‌شد که عقل را در تحصیل معارف الهیه وسایر مسائل عقلیه استقلال تمام حاصل است و توقفی دراین اموربه ثبوت شریعت ندارد پس تحصیل معارف حقیقیه واثبات احکام یقینیه برای‌اعیان موجودات برنهجی که موافق نفس‌الامر بوده باشد از راه دلائل و براهین عقلیه صرفه که منتهی شود ببدیهیات

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

که هیچ عقلی‌را در قبول آن توقف وایستادگی نباشد بی‌آن که موافقت یامخالفت وضعی از اوضاع یا ملتی از ملل را درآن مدخلی بود و تأثیری باشد طریقهٔ حکما بود و علم حاصل‌شده باین‌طریق‌راباصطلاح علماعلم‌حکمت گویند ولامحاله موافق شرایع حقه باشد چه حقیقت شریعت درنفس الامر به برهان عقلی محقق‌است .

اما این موافقت را در اثبات مسائل حکمیه مدخلیتی نباشد وثبوت وی موقوف بر آن‌نبود و اگر احیاناً مخالفتی‌میان مسئلهٔ حکمی که برهان‌صحیح ثابت شده وقاعدهٔ‌شرعی ظاهرشود تأویل‌قاعدهٔ شرعی‌واجب بود واگر ثبوتش ازشرع بنوعی بود که قابل تأویل نباشد وآن‌مسألهٔ عقلی‌ازمسائل‌موقوف علیه‌اثبات شریعت نباشد کاشف بود ازوقوع خللی درطریق ثبوت آن مسأله وتواند بود که هیچ عقلی درچنین مسئله که موقوف علیه ثبوت شریعت نیست‌اصابت حق‌نکند .

اما اگر آن‌مسأله ازمسائل موقوف علیه ثبوت شرع‌بود حکم بوقوع‌خللی‌درطریق آن مسئله متعین‌بود .

اما اتفاق جمیع عقول درآن وعدم اصابت احدی بر حقیت آن روا نبود و اگرنه سدباب اثبات شرع لازم آید .

مثال اول‌مسأله قدم زمانی عالم چه نقیض وی موقوف علیه ثبوت نبوت نیست پس اتفاق عقول در آن‌جایز بود .

ومثال دوم مسأله نفی علم بجزئیات چه نقیض وی لامحاله موقوف علیه ثبوت نبوت است پس اتفاق علما در آن روا نبود این بود بیان حقیقت علم‌حکمت .

در فرق کلام قدما ومتأخرین

اما علم کلام بر دو وجه اعتبار شد یکی کلام قدما و دیگری کلام متأخرین . اما کلام قدماء صناعتی باشدکه قدرت بخشد برمحافظت اوضاع شریعت بدلائلی که مؤلف باشد ازمقدمات مسلمهٔ مشهوره در میان اهل شرایع خواه منتهی شود ببدیهیات وخواه نه و این صناعت را مشارکتی با حکمت نبود نه در موضوع ونه در دلائل و نه در فائده چه موضوع حکمت اعیان بود نه اوضاع ودلائل آن مرکب از یقینیات منتهی ببدیهیات باشد خواه مسلم و مشهور باشد و خواه نه وفایده‌اش حصول‌معرفت وکمال قوهٔ نظری باشد نه محافظت وضعی وظاهراست که این صناعت ازطرق تحصیل معرفت نتواند بود .

وقدمای اهل اسلام را حاجت به این‌صناعت‌ازدوجهت بودیکی محافظت عقایدشرعیه از تعرض اهل عناد از سایر اهل ملل وشرایع واین حاجت شامل عامهٔ اهل اسلام است .

و دیگر اثبات مقاصد هر فرقه از فرق اهل اسلام بخصوص و محافظت اوضاع آن فرقه از تعرض سایر فرق اهل اسلام واین نسبت بهر فرقه لامحاله مختلف شود .

واینکه گفتیم در مبدأ حدوث کلام بود درمیان اهل اسلام رفته رفته بر کلام افزودند

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وبمجرد محافظت اوضاع اکتفانکرده شروع در تحریروتقریر ادله بر اصول وقواعد دینیه نمودند وبنای ادله بر مقدمات مشهورهٔ مسلمه گذاشتند واز طریقهٔ مستقیمه کمل صحابه و تابعین که تأمل وتفکر و رجوع بعلماء صحابه وائمهٔ تابعین بود دست برداشته واین‌طریقه را طریقهٔ تحصیل معرفت شمردند بلکه طریقهٔ تحصیل را منحصردراین کردند واین‌اندیشه ایست ازصحت و استقامت بسیار دور چه اعتماد برشهرت و تسلیم در مقدمات دلیل رجوع بتقلید است بلکه اکتفا بتقلید محض بسلامت نزدیکتر واز فتنهٔ ضلالت دورتر واین‌طریقه در اسلام بجهت آن شیوع یافت که مردم ائمهٔ دین راکه خدای تعالی بجهت هدایت عبادو محافظت بلاد اختیار نموده ضایع ومهمل گذاشته نصرت وپیروی خلفای جور وائمهٔ ضلال نمودند وآن‌مسلطان جابر بسبب جهلی که داشتند در تمشیت امورخود محتاج شدند بتربیت این طبقه از علما که درحقیقت جهال وارباب ضلالند و بحمایت ایشان اینطریقه مسلم اهل اسلام گشت .

واین کلام متأخرین‌است واین‌صناعتی‌است که قسیم حکمت‌است وباحکمت درموضوع وغایت مشارك ودرمبادی ومقدمات ادله وقیاسات‌مخالف ودرتعریف کلام متأخرین گفته‌اند که علمیست باحوال موجودات برنهج قوانین شرع وبه این قید اخیر احتراز نموده‌اند از حکمت چه موافقت قوانین شرع یعنی بنای ادله برمقدمات مشهوره ومسلمهٔ میان اهل‌شرع در مفهوم حکمت معتبر نیست چه مشهورات و مسلمات لازم نیست که یقینیات باشند .

پس اگر بحسب اتفاق یقین باشد آنرا از این‌حیثیت بکار برند و الاظنیات را در مسائل علمیه معتبر ندانند وجماعت کثیری‌ازجهال بصورت‌علما برآمده اند وازاین قیدغلط کرده‌اند ویا دانسته بر ساده لوحان مغلطه نموده‌اندکه در مفهوم حکمت مخالف قوانین شرع معتبر است وباین سبب مذمت حکمت درمیان مسلمانان رواج یافته واز آنچه گفتیم روشن شدکه مراد از آن قید چیست .

ونیز روشن شدکه طریق در تحصیل معرفت بنوعی که‌مشوب به تقلید نبود منحصر در طریقهٔ برهانست وبنای دلایل برمقدمات یقینیه خواه حکمت نام کنند وخواه کلام .

واز اینکه بعضی ازحکما دربعضی از مسائل خطا کرده باشند مذمت حکمت لازم نیاید بلکه جماعتی که تعصب اشخاص معینین مشهورین به حکمت کشند وتقلید ایشان‌لازم شناسند وهر رطب ویابسی که ازایشان منقول شده حق دانند البته این‌جماعت‌مذموم‌باشند کسی که به تقلید راضی شود چرا تقلید انبیاء وائمهٔ دین نکند که‌البته مستلزم نجات‌باشد به تخصیص که‌از اهل استعداد نبود وتصور کمال حقیقی نکرده باشد ویقین که تقلیدفلاسفه کردن وکمال را منحصر در نقل کلام ایشان دانستن وهدایت را مقصوردرپیروی ایشان داشتن محض ضلالت و صرف شقاوت است بلکه متبع در طریق تحصیل معارف محض برهان ومجرد حصول یقین است پس نه متکلم بودن لازم است‌ونه فلسفی بودن ناچار

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بلکه مؤمن موحد باید بودواعتماد در عملیات برنظر صحیح باید کرد واعتضاد درعملیات برشریعت حقه باید داشت واگر مستعد کمال حقیقی نباشد تقلید کاملان حقیقی را از دست نباید گذاشت .

در بیان سبب حدوث علم کلام وجدال و پیدا شدن اشعریت و اعتزال

وبایا دانست که از بدو ظهور اسلام تا اواخر زمان حضرت امیر مؤمنان علی علیه صلوات الله الملك السبحان مقرر نبود که صحابه و تابعین در معارف الهی و سایر مسائل دینی گفتگو کنند وبرسبیل درس وبحث تدوین و تألیف در افاده و استفاضهٔ علوم خوض نمایند بلکه در زمان حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه وآله بنا برآیتی که مشتمل برامر بنظر وفکر وتدبر وتأمل درآیات انفس وآفاق عز صدورمی یافت مدار عقلا ومستعدان اهل اسلام برتأمل ونظر بود ودرسوانح مشکلات مقربان مسندرسالت را رجوع باستکشاف از زبان وافی بیان آنحضرت وسایرمردم واستعلام از خدمت مقربان درگاه رسالت مقدور ومیسر می گشت .

وهمچنین بعداززمان حضرت رسالت (ص)خواص امت را استفاده از خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وعوام را از خدمت خواص مقرر بوده ومسلمانان ممنوع بودند ازگفتگو کردن در امور دینی ومجادله نمودن در معارف یقینی وآنحضرت در اکثرزمان اگر چه از مقر خلافت و امامت ظاهری بنابر مصلحتی که می دانست ومأمور بآن بود ممنوع بود اما در امور دینی و مسائل علمی مسلمیتی نداشت که احدی را یارای مخالفت صریح تواند بود .

وبعد از زمان حضرت امیر طغیان ارباب عدوان بنوعی بالا نگرفت که علمای اهل بیت پیغمبر راکه اوصیای آن سرور بودند میسر شود اظهار علوم دین کردن واجرای احکام شرع مبین نمودن باین سبب عوام الناس محروم شدند از تحقیق وتفتیش مسائل علمی ومطالب نظری مگر قلیلی از نیکبختان شیعه که مستعد بمعرفت ائمهٔ دین و موفق بملازمت علماء طاهرین بودند وخدمت ایشان رابه نفس واهل ومال برگزیده وکمر اطاعت وبندگی محکم برمیان اعتقاد صادق بسته و در خفیه تحقیق علوم دین مینمودند و سایر مسلمانان که بسبب اغوای ائمه جور واقتضای نفس اماره توفیق اهتدانیافتند محتاج شدند که بفکرها ورایهای ناآزمودهٔ نا پرورده بمنطق ناسنجیده بمیزان نظرخوض در مسائل علمی ومعالم دینی نمایند چه تحصیل معارف اگر چه نظریست وعقل عقلا در تحقیق آن مستقل لیکن هرآینه نظرصحیح مشروط بشرایط وموقوف به قوانین وضوابطی چنداست که حکماء سلف پارشاد انبیاء ماضی بتدریج وتعاقب ایام تربیت آن نموده‌اند ودراستکمال سعیهای بلیغ بظهور رسانیده وبدون ممارست آن دریافت حق واصابت صواب بغایت متعسر بل متعذر .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وبالجمله چون مسلمانان در تحقیق حقایق رجوع برایهای ناصواب خود نموده‌اند از هر گوشه ناقصی بصورت کاملی سر برآورده تا آنکه روزی در مسجد بصره در میان حسن بصری وتلامذه اختلاف بهم‌رسید .

نخستین کسی که ازشاگردان وی کمرمخالفت بست واصل بن‌عطا بود که درمسأله‌یی از مسائل رای او را مرجوح داشته خلاف آن در نظرش رجحان یافت وبعد از مجلس‌او گوشه گرفته از صحبت اواعتزال جست‌ودرپیش ستونی‌ازستونهای مسجد معرکه دربرابر استاد خود آراسته جمعی که درآن رای با او موافقت داشتند بروی گرد آمده هنگامهٔ اختلاف آراء گرم شد .

وبالجمله گفتگو در اصول توحید وسایر معارف دینیه نفیاً واثباتاً متعارف شده از گفتن بنوشتن رسید وبتدوین‌انجامیدومدارسه ومباحثه کتب‌مؤلفه شایع‌شدواصول‌وقوانین موضوع شد وفن حاصل شده از این گفتگو را مسمی بعلم کلام گردانیدند .

واتباع واصل بن عطا بسبب اعتزال مذکورمسمی‌بمعتزلی شدند واین‌جماعت‌ترتیب رای عقلی‌نموده آیات واحادیثی که مضمونش بحسب ظاهر موافق اراء وعقول ایشان‌نمی نمود بتأویل آن برنهج قانون عقلی مبادرت مینمودند وطایفهٔ مخالف ایشان ظاهراً بنابر صرفه‌یی که منظور بود تمسك بحفظ ظاهر جسته منع تأویل‌مینمودند وتأویل ورای معتزله را بدعت دردین می دانستند وایشانرا مبتدع میدانستند وخود را در مقابل ایشان مسمی به اهل سنت وجماعت می داشتند ودلیل بر ضلالت وگمراهی ایشان‌همین‌بس‌است که ایشان در مسائل فرعی که شرعی محض است رأی وقیاس عقل را معتبر میدانند .

ودر اصول دین که عقلی محض است رأی عقل را اعتبار نمی کنند تـا اکثر ایشان بکفر تجسم وعامهٔ ایشان بضلالت تشبیه گرفتار شدند و این بسبب آن بود که سد ابواب تأویل علی الاطلاق نموده آیهٔ الرحمن علی العرش استوی وامثال آن و حدیث رؤیت و نظایر آن را حمل کرده از یکی تجسم و از دیگری تشبیه تولد نمود .

واین جماعت از بدایت حال قدرتی بر تقریر مقاصد خود وتأییدآن بادله وقیاسات جدلیه حاصل نبود بلکه بمجرد تمسك بظواهر آیات و اخبار اکتفا می نمودند تـا زمان ظهور ابی الحسن اشعری که از اعاظم تلامذهٔ ابی علی جبائی که از علماء معتزله است و قوت عظیم او را از ممارست علم کلام‌وجدال‌پیدا شد اونیزدرمسأله‌یی از مسائل با استاد خود مخالفت سانح شده بعد از مباحثهٔ بسیار ترك مذهب اعتزال نموده طریقهٔ اهل‌جماعت وسنت را اختیار نمود ودر تقریر مقاصد آن جماعت که بغایت بی‌رونق‌بود سعی بلیغ بجای آورده باذاء هر قاعده و اصلی از اصول‌معتزله اصلی وقاعده‌یی وضع کرده واین‌جماعت بعد از او به او منتسب گردیده باشعریه موسوم شدند .

وچون جمود ظاهریت براکثر طباع غالب است مطالب ظاهریه بسمی اشعری در

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تحت ضوابط نظریه مندرج شد و خلفای ائمهٔ جور نیز در اغلب بنابر اینکه قواعد مذهب اینان موافق مصالح آنان بود حامی این طبقه بودند.

لهذا مذهب اشعریت درمیان اهل اسلام شیوع تمام یافت واکثر علما اشعری برآمدند.

اماقواعد اعتزال بنا براینکه مبناش براصول عقلیه است واکثر برقوالب حق ریخته تر وبطریق صواب نزدیکتر است اگر چه دلایلشان جدل وقیاساتشان غیر برهانی است و وسببش آنکه ایشان را مطالعهٔ کتب فلاسفه که بسعی خلفا از عبری بعربی نقل شده بود اتفاق افتاد ومطالب آنرا به تخصیص در علوم الهیه موافق خود یافتند وازبراهین آنکه مقدماتش بنا برعدم مسلمیت یاعدم شهرت در میان اهل اسلام رواجی نداشت اعراض نموده مقاصد آن قوم را بدلایل متبینه بر مسلمات ومشهورات تقریر نمودند وهرآینه معتزله را از مطالعهٔ کتب حکمیه قوتی تمام وقدرتی مالا کلام حاصل شد وطایفهٔ اشعریه براین معنی مطلع شده بنا برآنکه هر چه در صدر اسلام معمول نبود بدعت دانسته بودند مطالعهٔ کتب حکمت وتصدیق ایشانرا محظور وحرام شمردند و بسعی آن جماعت مذمت حکمت در میان اهل اسلام بنوعی شیوع یافت که عاقبت بعلمای معتزله سرایت نمود.

فی ذکر علم الکلام علی وجه الصواب والفرق بینه وبین الحکمة

وبالجمله تدین بعداوت حکمت دراسلام ازاشاعره ناشی شد واگرنه حکمت فی الحقیقه دراسلام بغیر اساس شریعت واسرار قرآن وحدیث نیست توهم مخالفت میان حکمت وشریعت مبنی برجهل وعدم اطلاع است برحقیقت هردو ومیتواند بود که حقیقت این دعوی درتضاعیف این رساله مفهوم ارباب انصاف گردد بعون الله و ازسخنان گذشته مفهوم شد که کلام مشهور که مقسم اشعریت واعتزال است بسبب ابتنای آن برغیر یقینیات درتحصیل معارف یقینی معتبر ومؤدی بصواب نیست وطریقهٔ حکمت مؤدی بصواب است چون مبنی برتحقیق وتدقیق بسیار وتمیز کامل میان معانی کلیه وجزئیه ومفهومات معقوله وتصورات موهومه وامور نفس الامریه واعتبارات محضه است مقدور ومیسر اکثر مردم نیست بلکه اهتداء به آن مخصوص خواص است.

پس واجب شد در حکمت الهی وضع طریقهٔ دیگر که تمسک بآن بر اکثر مردم آسان بود وآن طریقهٔ تمثیل یعنی تصویر حقایق معقوله است بصوراعیان محسوسه وتبیین معانی کلیه بتعیین امثلهٔ جزئیه.

واین طریقهٔ انبیاء واوصیاء انبیاء است بتعلیم الهی مرعامهٔ مردم را وطریقهٔ حکمت طریقهٔ حکمای محققین وعقلای کاملین است به ترتیب نظر عقلی مرخواص ومستعدان نظر را وهرحکیمی تمثیلی تواند فهمید اما جمیع معانی را تمثیل نتواند کرد واگر دربعضی تمثیل تواند کرد تمثیل او حجت نتواند شد برای دیگری بلکه مثل تا مصدق بمعجزه که تصدیق الهی است نباشد چنانچه در انبیاء یا منتهی نشود به تصدیق الهی چنانچه در

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اوصیاء بطریق نص انبیاء تمثیل او حجت بردیگری نشود پس مقدماتی که فراگرفته شود از معصوم بطریق تمثیل بمنزلهٔ اولیات باشد درقیاس برهانی .

وچنانچه قیاس برهانی افادهٔ یقین‌می کند دلیلی که مؤلف باشد از مقدمات مأخوذه از معصوم افادهٔ یقین تواند کرد باین طریق که این مقدمه گفتهٔ معصوم است وهرچه گفتهٔ معصوم است حقست پس این مقدمه حق‌باشد .

اماثبوت‌مقدمه ازمعصوم‌باید که یقین‌باشد واین وقتی‌تواند بود که وجود معصوم در هرزمان واجب بود چنانچه مذهب امامیه است چه‌هرگاه معصوم موجود بود تحصیل‌یقین در ثبوت مقدمه از معصوم مقدور بود اما اگر موجود نبود وجوداو در زمان پیش کافی نتواند بود چه ثبوت‌مقدمه بر این تقدیر ممکن نبود مگر بطریق تواتر وحصول تواتر مقدورکسی نتواند بود بلکه اگر تواتر اتفاق افتد مقدمه ثابت شود والا طریق دیگر در ثبوت وی نتواند بود .

پس این قسم‌کلام یعنی تحصیل معارف بدلیلی که منتهی شود بگفتهٔ معصوم کلام مؤدی بصواب باشد ومشارك بود باطریقهٔ حکمت درافادهٔ یقین وفرق‌همین‌باشد که طریقهٔ حکمت افادهٔ یقین تفصیلی کند واین‌طریقه افادهٔاجمالی واین طریقهٔ قدماء متکلمین امامیه است مثل هشام بن الحکم ونظرای وی .

ودراحادیث ائمهٔ معصومین ثابت شده که کلامیکه از ما مأخوذ باشد ممدوح است‌و غیرآن‌مذموم ومراد همین کلامست که بیان کرده شد .

وچون مقصود نامه نگار نه ترجمهٔ حکما بلکه منظور جواب مؤلف حدیقه بود بآنچه اشاره شد اکتفا نمود وشاید درذکر معاصرین اقطاب سلسلهٔ علیه باختصار ترجمهٔ بعضی را بنمایدچنانکه شیخ الرئیس درضمن معاصرین جناب شیخ ابوالقاسم‌مذکور گردد.

و شیخ بافضائل حکمیه نمط نهم اشارات را در مقامات العارفین عنوان نموده واز آنجمله ذکری از تمثیل بسلامان وابسال‌فرموده

وابن خلکان دروفیات می‌نویسد که شیخ را کتابیست بنام سلامان وابسال .

ومحقق علیه الرحمه در نمط نهم اشارات توضیح این مثل را بسه نحو نقل‌نموده.

وهمچنین شیخ را با ابو سعید ابوالخیر ملاقات ومکاتبات بوده .

ودرمجالس المؤمنین حکایت از مکاتیب مولانا قطب‌الدین شیرازی نموده که عین القضاة همدانی در مدح شیخ ابوعلی اطراء ومبالغهٔ بسیار داشته .

واز جملهٔ فلاسفهٔ اسلام فقیه کامل میر محمد باقر الشهیر بداماد است که بواسطهٔ آنکه پدر بزرگوارش داماد محقق کرکی بود پسر نیز بدان لقب شهرت یافته .

واز جملهٔ آنها صدر المتألهین است وغیراین‌اعاظم که تمام باتوغل درحکمت‌متوصل شده‌اند بمکاشفات صوفیان صفوت نشان بلکه خود از مشایخ بوده‌اند حتی آنکه صاحب

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لؤلؤ دربارهٔ اخیر می نویسد صوفی بحث .

خلاصه آیا می توان گفت مثل میر محققی فقیه وفیلسوف سبب گمراهی مردم شده ؟

وبالجمله از ادلهٔ واضحه چنانکه در اول عنوان مذکور شد که کتاب حدیقة الشیعه از محقق اردبیلی نیست یکی همین است که شخص متدین خصوص اهل علم وخصوص محقق چنین تألیفی که موجب تضییع اهل علم واراقهٔ دماء مسلمین گردد نمی نویسد .

نقل کلام حدیقة الشیعة

قال فی حدیقة الشیعه فصل دوم درذکر بعضی ازفروع مذهب صوفیه وبیان اندکی ازعقاید فاسدهٔ ایشان بدانکه عقاید فاسدهٔ ایشان بسیار است ازآنجمله بذکر قلیلی ازعقاید بیست ویکفرقه ازایشان در این کتاب اکتفا می نماید.

راقم گوید ظاهر وروشن گردید که علماء اعلام صوفیهٔ صافیه را یك فرقه بیشترذکر نفرموده اند که شیعهٔ حقیقی ایشانند وذکر احوال هریك مفصلا سبق ذکر یافت .

چنانچه شهید در وقف دروس می فرماید والصوفیة المشتغلون بالعبادة المعرضون عن الدنیا الخ .

خلاصه هرکس که تعریف مذکور بر وی صادقست صوفیست والا بیدین بسیار و عیار بی شمار است درهرطایفه مخصوص متشبهین بعلم وعلماء سوای وآنچه گفت که بیست ویك فرقه خطای محض ومحض خطاست بلکه جعل وافترا است .

قال فی الحدیقه فرقهٔ اول وحدتیه اند وایشان بوحدت وجود قائلند وهمه کس وهمه چیزرا خدا می دانند الی آخرماقال .

وچون مطلب علمی بجز پریشان نویسی سخنی ندارد بذکر آن عبارت مبادرت ننمود وتقریر وحدت وجود باصطلاح حکماء وعرفا وتحقیق دراین باب موافق اخبارمشروحاً گذشت تکرار لزومی نداشت وخلاصه آنچه در فصل دوم نوشته ونسبت بصوفیان صفوت نشان داده تماماً جعلیات وبذائیست ویا نفهمیدن کلمات بزرگان اما بذائی جواب ندارد .

ودر کافی بابی درذم بذاء عنوانست واز اخبار آن باب یکی ازجناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود ازعلامتهای شرکت شیطان که هیچ شك درآن نمی رود اینست که مرد فحاش باشد وباك نداشته باشد به آنچه بگوید وآنچه باو گفته شود .

در خبر دیگر از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که بدرستیکه خداوند عالم حرام کرده است بهشت رابرهرکس که فحاش باشد وقلیل الحیا باکی نداشته باشد بآنچه بگوید وآنچه به اوگفته شود پس بدرستیکه اگر تو تفتیش کنی نمی یابی آن کس را مگر اولاد زنا یادرنطفهٔ او شریك باشد شیطان. کسی بجناب رسول عرض کرد که درآدمی هم شرك شیطان هست فرمود که آیا نخوانده بی کلام حق تعالی راکه فرموده **وشارکهم فی الاموال والاولاد** .

وفرمود که سؤال نمود مردی فقیهی راکه آیا در مردم کسی هست که باك نداشته

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

باشدبآنچه به او گفته شود جواب گفت کسی که شتم وفحش بگوید به مردم واومی‌داند که ایشان رها نمی کنند او را این چنین کس باك ندارد بآنچه بگوید وآنچه به اوبگویند .

فی نقل کلام ابن خلدون المغربی و الجواب عنها

قال عبدالرحمن بن خلدون المغربی فی المجلد الاول من تاریخه المسمی بکتاب العبرو دیوان المبتدا و الخبر بعد تمجیده علم التصوف و کونه من علوم الشریعة و توصیفه قدماء الصوفیة ثم ان هؤلاء المتأخرین من المتصوف المتکلمین فی الکشف وفی ما وراء الحس توغلوا فی ذلك فذهب الکثیر منهم الی الحلول والوحدة کما اشرنا الیه و ملوا الصحف منهم مثل الهروی فی کتاب المقامات له وغیره وتبعهم ابن المغربی وابن سبعین وتلمیذهما ابن العفیف وابن الفارض والنجم الاسرائیلی فی قصائدهم و کان سلفهم مخالطین للاسماعیلیة المتأخرین من الرافضة الدائنین ایضاً بالحلول و الالهیة الائمة (ع) مذهباً لم یعرف لاولهم فاشرب کل واحد من الفریقین مذهب الاخر واختلط کلامهم وتشابهت عقائدهم وظهر فی کلام المتصوفة القول بالقطب ومعناه رأس العارفین یزعمون انه لایمکن ان یساویه احد فی مقامه فی المعرفة حتی یقبضه الله ثم یورث مقامه لاخر من اهل العرفان .

وقد اشار الی ذلك ابن سینا فی کتاب الاشارات فی فصول التصوف منها فقال جل جناب الحق ان یکون شرعة لکل وارد او یطلع علیه الا الواحد بعد الواحد .

وهذا کلام لاتقوم علیهٔ حجة عقلیة ولادلیل شرعی وانما هو من انواع الخطابة وهو بعینه ماتقوله الرافضة ودانوابه .

ثم قالوا بترتیب وجود الابدال بعد هذا القطب کما قاله الشیعة فی النقباء حتی انهم لما اسندوا لباس التصوف لیجعلوه اصلا لطریقتهم و تخیلهم رفعوه الی علی رضی الله عنه وهو من هذا المعنی ایضاً والا فعلی رضی الله عنه لم یختص من بین الصحابة بتخلیة ولا طریقة فی لباس ولا حال بل کان ابوبکر وعمر رضی الله عنهما ازهدا الناس بعد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم و اکثرهم عبادة ولم یختص احد منهم فی الدین بشیء یؤثر عنه فی الخصوص بل کان الصحابة کلهم اسوة فی الدین والزهد والمجاهدة یشهد لذلك من کلام هولاء المتصوفة فی امر الفاطمی وما شحنوا کتبهم فی ذلك مما لیس لسلف المتصوفة فیه کلام بنفی او اثبات وانما هو مأخوذ من کلام الشیعة والرافضة ومذاهبهم فی کتبهم والله یهدی الی الحق.

اقول قد ظهر مما اسلفناه حقیقة القول فی نفی الوحدة والقول بالحلول وسیظهر من اصل الثالث معنی الولایة الکلیة و تحققها لعلی علیه السلام و کونه قطب العالم عقلا ونقلا واتصال تمام السلاسل به وانه اخذ ولبس الخرقة من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو من الله عزوجل والقول بتحقیق النقباء والنجباوالابدال والمفردین والرجبیین.

و یظهر لمن تأمل فی کلام ابن خلدون انه تعصب بل تنصب ثم قال ان کثیراً من

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الفقهاء واهل الفتيا انتدبوا للرد على هؤلاء المتأخرين فى هذه المقالات وامثالها وشملوا بالنكير سايرما وقع لهم فى الطريقة.

والحق ان كلامهم معهم فيه تفصيل فان كلامهم فى اربعة مواضع :

احدها الكلام على المجاهدات ومايحصل من الاذواق والمواجد و محاسبة النفس على الاعمال لتحصيل تلك الاذواق التى تصير مقاماً ويترقى منه الى غيره كما قلناه .

وثانيها الكلام فى الكشف والحقيقة المدركة من عالم الغيب مثل الصفات الربانية والعرش والكرسى والملئكة والوحى والنبوة والروح وحقايق كل موجود غائب اوشاهد وتركيب الاكوان فى صدورها عن موجدها وتكونها كما مر .

وثالثها التصرفات فى العوالم والاكوان بانواع الكرامات .

ورابعها الفاظ موهمة الظاهر صدرت من الكثير من ائمة القوم يعبرون عنها فى اصطلاحهم بالشطحات تستشكل ظواهرها فمنكر ومحسن ومتأول فاما الكلام فى المجاهدات والمقامات وما يحصل من الاذواق والمواجد فى نتائجها ومحاسبة النفس على التقصير فى اسبابها فامر لامدفع فيه لاحد واذواقهم فيه صحيحة والتحقق بهاهو عين السعادة .

واما الكلام فى كرامات القوم واخبارهم بالمغيبات وتصرفهم فى الكائنات فامر صحيح غير منكر وان مال بعض العلماء الى انكارها فليس ذلك من الحق وما احتج به الاستاد ابو اسحق الاسفراينى من الائمة الاشعرية على انكارها لالتباسها بالمعجزة فقد فرق المحققون من اهل السنة بينهما بالتحدى وهو دعوى وقوع المعجزة على وفق ماجآء به قالوا ثم ان وقوعها على وفق دعوى الكاذب غير مقدور لان دلالة المعجزة على الصدق عقلية فان صفة نفسها التصديق فلو وقعت مع الكاذب لتبدلت صفة نفسها وهومحال هذا مع ان الوجود شاهد بوقوع كثير من هذه الكرامات وانكارها نوع مكابرة وقد وقع للصحابة واكابر السلف كثير من ذلك وهو معلوم مشهور .

واما الكلام فى الكشف واعطاء حقايق العلويات وترتيب صدور الكائنات فاكثر كلامهم فيه نوع من المتشابه لما انه وجدانى عندهم وفاقد الوجدان عندهم بمعزل عن اذواقهم فيه و اللغات لاتعطى دلالة على مرادهم منه لانها لم توضع الا للمتعارف و اكثره من المحسوسات فينبغى ان لاتتعرض لكلامهم فى ذلك ونتركه فيما تركناه من المتشابه ومن رزقه الله فهم شيء من هذه الكلمات على الوجه الموافق لظاهر الشريعة فاكرم بها سعادة .

واما الالفاظ الموهومة التى يعبرون عنها بالشطحات ويؤاخذهم بها اهل الشرع .

فاعلم ان الانصاف فى شأن القوم انهم اهل غيبة عن الحس و الواردات تملكهم حتى ينطقوا عنها بمالايقصدونه وصاحب الغيبة غير مخاطب والمجبور معذور فمن علم منهم فضله واقتدائه حمل على القصد الجميل من هذا وان العبارة من المواجد صعبة لفقدان الوضع لها كما وقع لابى يزيد وامثاله ومن لم يعلم فضله ولا اشتهر فمؤاخذ بما صدر عنه من

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ذلك اذا لم يتبين لنا ما يحملنا على تأويل كلامه .

واما من تكلم بمثلها وهو حاضر فى حسه ولم يملكه الحال فمؤاخذ ايضاً .

ولهذا افتى الفقهاء واكابر المتصوفة بقتل الحلاج لانه تكلم فى حضور وهو مالك لحاله له والله اعلم .

وسلف المتصوفة من اهل الرسالة اعلام الملة الذين اشرنا اليهم من قبل لم يكن لهم حرص على كشف الحجاب ولا هذا النوع من الادراك انما همهم الاتباع و الاقتداء ما استطاعو او من عرض له شيء من ذلك اعرض عنه ولم يحفل به بل يفرون منه ويرون انه من العوائق والمحن لانه ادراك من ادراكات النفس مخلوق حادث وان الموجودات لاتنحصر فى مدارك الانسان وعلم الله اوسع وخلقه اكبر و شريعته بالهداية املك فلاينطقون بشيء مما يدركون بل خطروا الخوض فى ذلك و منعوا من يكشف له الحجاب من اصحابهم من الخوض فيه والوقوف عنده بل يلزمون طريقتهم كما كانوا فى عالم الحس قبل الكشف من الاتباع والاقتداء ويأمرون اصحابهم بالتزامها وهكذا ينبغى ان يكون حال المريد والله الموفق للصواب .

تتميم فيه تحقيق

ادراکات آدمی بردو گونه است یکی آنکه ادراك می نماید علوم ومعارف را بنحو یقین وظن وشك ووهم ونوع دیگر آنکه ادراك می نماید مراحوال آن چنانیکه قائم باو است مانند فرح وحزن وقبض وبسط ورضا وغضب وصبر وشکر وامثال آنها وروح عاقل ومتصرف دربدن پیوسته در ترقیست بسبب ادراکات وارادات واحوال وباینها تمیز داده می شود آدمی .

وبعضی ازاین ادراکات ناشی وحاصل می‌شود از بعض ادراکات دیگر همچنانکه علم ناشی میگردد ازادله وفرح وحزن عارض می شود از ادراك مولم وملتذ .

پس همچنین مرید مجاهد در مجاهده وعبادتش ناچار حاصل می‌شود از برای او درهر ادراکی حالی که نتیجهٔ آن مجاهده است واین حالت یا نوع عبادتیست که حاصل شده وملکهٔ راسخ وی گردیده این را تعبیر بمقام نمایند از برای مرید .

ویا اینکه از قبیل عبادت نیست بلکه می‌باشد صفت حاصله از برای نفس مانندحزن وسرور ونشاط وکسل وغیر اینها از مقامات وحالات ومریدهمواره ترقی میکند ازمقامی بمقامی تا آنکه منتهی گردد بتوحید ومعرفت آن چنانکه نهایت سعادت مطلوبه است و تعبیر ازمقامات وحالات واطوارهم نموده‌اندکه وقد خلقکم اطواراً پس مرید باید ترقی نماید در این اطوار واصل این اطوار طاعت واخلاص است بعد از درجهٔ ایمان وسایراحوال وصفات نتیجه وثمرهٔ آن اصل است تاآنکه واصل شود بمقام توحید وعرفان وهرگاه مرید سالك خلل وقصوری درحصول نتیجه یافت باید بداندر مقدمات قصور وترکی شده .

وهمچنین است حال در خواطر نفسانیه وواردات قلبیه. پس ازین جهت است که مرید

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

محتاج بمحاسبهٔ نفس ومراقبه است درتمام اعمال واحوال وهمواره نظر بحقایق اعمال باید نماید زیرا که وصول نتیجه ازهر عملی ضروریست وعدم حصول نتایج کاشف است ازقصور درعمل واین نیز بدیهی است ووجدان حصول نتیجه وعدم آنرا بذوق سلیم وعقل مستقیم مرید سالك دریابد در عمل خود بعد از محاسبه وکسی مشارکت در فهم آن ندارد مگر خداوند خبیر وقلیلی از مردم بصیر .

وبه این بیان معلوم می شود که نظر متفقه بصورت ظاهر عمل است ومقصود متصوفه نتیجه وحقیقت عمل است وازاین جهت است که طایفهٔ اول را ارباب ظاهر وقشر وفرقهٔ دوم را اصحاب باطن وسر گفته اند .

مثالی از برای توضیح گفته شود وضو بحسب ظاهر عمل وفقه وپس ازنیت واباحهٔ آب ومحل غسلتان ومسحتانست واین وضو مسقط امر وتکلیف وبظاهر وصورت مأموربه را مکلف بجا آورده است ولیکن نظر ارباب حقیقت بعد ازادای ظاهر بحقیقت و نتیجهٔ آنست وچنانچه شستشوی ظاهر جلد رانموده وغبار صورت وروی را زدوده اگرازوجههٔ قلب غبار اغیار را رفته وآینهٔ دل صیقلی گردیده البته قابل تجلی دلدار شده قیام بنماز نماید که **اذاقمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین** واگر بنماز ایستاد وحضور قلب حاصل نشد وحجاب ازچهرهٔ مقصود برداشته نگردید یقین کند که عدم حصول نتیجه بواسطهٔ قصور در مقدمه است که وضو باشد .

نظم

نماز در خم آن ابروان محرابی کسی کند که بخون جگر طهارت کرد

وهمچنین فرمود ان **الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر** والصلوة قربان کل تقی واگر مرتکب فحشاء است ومنکر پس نه متقی است و نه مصلی والمصلی مناج ربه وبر این قیاس است سایر اعمال وظاهر شد از این بیان که اصل طریقت محاسبه است .

ومن خطبة له علیه السلام حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا ومتصوف چنین کسی را گویند چنانکه درکتاب وقف دروس در مسألهٔ وقف برصوفیه فرمودهٔ شهید اول ذکرشد سابقاً که الصوفیة هم المشتغلون بالعبادة المعرضون عن الدنیا .

وآنچه در حدیقة الشیعه نقل ازکتاب اعتقادات ابن بابویه نموده که در حق ایشان فرموده تدینهم بترك الصلوة وجمیع الفرائض ونیز نقل از مفید نموده که فرموده است دینهم ترك الفرائض والمستحبات وارتکاب المناهی والمحرمات برتقدیر صحت این اسناد منافی نیست با آنچه محققین فرموده اند زیرا که در هرقومی نیك وبد بسیار است چنانچه مشروحاً در اول مطلب گذشت واگر تشیع ثابت باشد ممکن است که بدان را به نیکان ببخشند وفی الکافی عند باب الدفع عن الشیعة باسناده عن ابیعبدالله علیه السلام قال ان الله عزوجل

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ليدفع بمن يصلى من شيعتنا عمن لايصلى من شيعتنا ولو اجمعوا على ترك الصلوة لهلكوا و ان الله ليدفع بمن يزكى من شيعتنا عمن لايزكى من شيعتنا ولواجمعوا على ترك الزكوة لهلكوا وان الله ليدفع بمن يحج من شيعتنا عمن لايحج من شيعتنا ولو اجمعوا على ترك الحج لهلكوا .

وهو قول الله عزوجل **ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين** فوالله ما نزلت الا فيكم ولاعنى بها غيركم .

وفى المجمع قال عند لغة عصى وفى حديث القدسى على ما رواه الزمخشرى لادخل الجنة من اطاع علياً و ان عصانى و ادخل النار من عصاه و ان اطاعنى قال الزمخشرى وهذا رمز حسن وذلك ان حب على هو الايمان الكامل والايمان الكامل لاتضر معه السيئات قوله وان عصانى فانى اغفر له اكراماً وادخل الجنة بايمانه فله الجنة بالايمان وله بحب على العفو والغفران قوله وادخل النار من عصاه وان اطاعنى وذلك لانه ان لم يوال علياً فلا ايمان له وطاعته هناك مجاز لاحقيقة لان طاعة الحقيقة هى المضاف اليها سائر الاعمال فمن احب علياً فقد اطاع الله ومن اطاع الله نجى فمن احب علياً نجى فعلم ان حب على هو الايمان و بغضه كفر وليس يوم القيمة الامحب ومبغض فمحبه لاسيئة له ولا حساب عليه ومن لاحساب عليه فالجنة داره ومبغضه لاايمان له ومن لاايمان له لاينظر الله اليه بعين رحمته وطاعته عين المعصيته و هو فى النار فعدو على هالك وان جاء بحسنات العباد و محبه ناج ولو كان فى الذنوب غارقاً الى شحمتى اذنيه واين الذنوب مع الايمان المنيرام اين مس السيئات مع وجود الاكسير فمبغضه من العذاب لايقال ومحبه لايوقف ولايقال فطوبى لاوليآئه وسحقاً لاعدائه .

ودرباب معيشت ازفروع كافى كلينى مى فرمايد باب دخول الصوفية على ابى عبدالله عليه السلام واحتجاجهم عليه .

واين حديث طولانيست حاصلش آنكه چون جناب صادق عليه السلام در لباس و طعام متكلف بودند بعضى از متزهدين زبان اعتراض گشودند ودرآن حديث حضرت آنان را ملزم فرمودند .

وبعضى اين كلام را در قدح عموم صوفيه خواسته شاهد بياورد والبته اين دليل نمى شود زيراكه مقصود آنها تفهيم بوده وبرفرض كه آن چند نفرغرض داشته قدح عموم را از كجا چنانكه در ذم علماء سوء اخبار بسيار است .

از آن جمله فى الكافى عند باب حب الدنيا باسناده عن ابى عبدالله عليه السلام قال قال عيسى بن مريم تعملون للدنيا وانتم ترزقون فيها بغير عمل ولا تعملون للاخرة وانتم لاترزقون فيها الابعمل ويلكم علماء السوء الاجر تأخذون والعمل تضيعون يوشك رب العمل ان يقبل عمله ويوشك ان تخرجوا من ضيق الدنيا الى ظلمة القبر كيف يكون من اهل العلم من هو فى مسيره الى آخرته وهو مقبل على دنياه ومايضره احب اليه مما ينفعه .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فی تحقیق العشق الحقیقی و المجازی تنبیهات

الاول قال المحقق المجلسی رحمه الله مولانا محمد تقی فی شرحه علی الزیارة الجامعة عند قوله (ع) وبموالاتکم تقبل الطاعة المفترضة ولکم المودة الواجبة والاخبار بوجوب المودة متواترة واقل مراتبها ان یکونوا احب الینا من انفسنا واقصاها العشق انتهی .

وقال الشیخ احمد الاحسائی اعتراضاً علی المجلسی فی شرحه ایضاً للزیارة المذکورة قوله واقصاها العشق فان هذا الاقصی اقصی صوفی اذلا معنی للعشق الا الجنون الشیطانی لا الجنون الالهی کما زعموا فان الله تعالی لاینسب الیه الجنون وانما ینسب الیه العقل وهو هنا الحب وکمال الطاعة زین لهم سوء اعمالهم .

فان قالوا انه شدة المیل الی المحبوب فی المحبة قلنا لهم هل یعرف قوة میل فی الحب من مخلوق لشیء اقوی من میل محمد وآله فی المحبة لله عزوجل مع انه لم یرد عنهم استعمال عشقهم لله تعالی فی شیء من اخبارهم لاحقیقة ولامجازاً الامن طرق المخالفین الذی اسسوا ذلك مع انهم لایستعملونه ولا غیرهم الا بلحاظ النکاح .

ولهذا مایقال اعشق المال والدنیا ولا اعشق الجوهرة وانما یقال احب .

والحاصل ان هذه عبادة صوفیة یتعالی قدس الله سبحانه عن اطلاقها له و یکرم مقام محمد واهل بیته علیه وعلیهم السلام عن استعمالها لهم اومنهم والصوفیة هم الذین قالوا فیهم الائمة بانهم اعدائهم کما رواه الملا احمد الاردبیلی فی حدیقة الشیعة .

ثم ذکر بعض ما نقلناه واجبنا عنه الی ان قال ولاشك ان استعمال العشق فیه تعالی انما هو منهم حتی انه سئل الصادق (ع) عن ذلك قال قلوب خلت من ذکر الله فاذاقها الله حب غیره فقال خلت من ذکر الله فدل علی ان مدعی العشق لله تعالی انما یذکر غیره و هو والله کما قال.

وقال حب غیره ولم یقل عشق غیره لانه ما احب اجراه علی لسانه اما مطلقا لانه مقتدی فی اعماله واقواله اولانه فی صدد ما نسبوه الی الله تعالی فکره ان یقول عشق غیره فیتوصلون بهذا القول الی ان یقولوا .

وان کان العاشق انما عشق الله تعالی الله عما یقولون علواً کبیراً ولثلایتوهم من یمیل الیهم الی ان الامام لمالم یتحقق عنده صدق العاشق لله تعالی فی عشقه لعدم معرفته به تعالی قال ان قلبه خلا من ذکر الله ای ماصدق فی عشقه لعدم معرفته .

ولذا قال اذاقها الله حب غیره فلم یذکر لفظ العشق فی الموضعین بل قال اذاقها الله حب غیره یعنی انه لو صدق المحب لله تعالی فی حبه لمعرفته به کان ذاکراً لله تعالی فاخلی قلبه عن حب غیره فافهم انتهی ما اردنا من نقل کلامه ولا استعجاب من جنابه فی امثال ما اوردوه علی المجلسی رحمه الله واضرابه فانه لیس خبیراً باصطلاح المعقول ولابصیراً بالمنقول .

اقول العشق لغة فرط الحب صرح بذلك الجوهری .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وفی المجمع فی حدیث ذکر العشق وهوتجاوز الحد فی المحبه یقال‌عشق عشقاً من باب تعب والاسم العشق بالکسرویقال‌عشقه عشقاً مثل علمه علماً .

وعن الغزالی معنی کون الشیء محبوباً هومیل النفس الیه فان‌قوی المیل سمی‌عشقاً وقال جالینوس الحکیم العشق من فعل النفس وهی کامنة فی الدماغ والقلب والکبد وفی الدماغ ثلاث مساکن التخیل فی مقدمه والفکر فی وسطه والذکر فی‌آخره فلایکون احد عاشقاً حتی اذا فارق معشوقه ولم یخل‌من تخیله‌وفکره وذکره فیمتنع‌من الطعام والشراب باشتغال قلبه وکبده ومن النوم باشتغال الدماغ بالتخیل والذکروالفکر للمعشوق‌فتکون جمیع مساکن النفس قداشتغلت به ومتی لم یکن کذلک لم یکن عاشقاً .

وقال محمد بن الهذیل المکنی بابی الهذیل شیخ المعتزلة وکان یحیی بن خالدقد اجتمع عنده جماعة من ارباب علم الکلام فسئلهم من حقیقة العشق‌فتکلم کل واحد بشیء و کان ابوالهذیل فی جملتهم فقال ایها الوزیرالعشق یطبع علی النواظر ویختم‌علی‌الافئدة مرتبه فی الاجساد ومشرعه فی الاکبادو هوجرعة من نقیع الموت ونقمة من حیاض الثکل غیر انه اریحة تکون فی الطبع وطلاوة توجد فی الشمایل وصاحبه جوادلایصغی الی‌داعیة المنع ولایصیح لباذل العدل .

وکان المتکلمون ثلاثة عشر شخصاً ولولاخوف الاطالة لذکرت کلام الجمیع وکان میلاده سنة مائة واحدی وثلاثین .

قال المسعودی فی المروج توفی سنة سبع وعشرین ومائتین وقیل سنة خمس‌وثلثین ومأتین‌بسر من رای .

وقال شیخنا البهائی فی المجلد الاول من کشکوله العشق انجذاب القلب الی مقناطیس الحسن وکیفیة هذاالانجذاب لامطمع فی الاطلاع علی حقیقتها وانما یعتبرعنها بعبارت تزیدها خفاء کالحسن‌فی انه‌امر یدرک ولایمکن التعبیرعنه وقال‌فی المجلدالثانی .

قال الجنید العشق الفة رحمانیة و الهام شوقی اوجبها الله تعالی علی کل ذی روح لیحصل به اللذة العظمی التی لایقدر علی مثالها الابتلك الالفة وهی‌موجودة فی النفوس مقدرة مراتبها عند اربابها فما احد الاعاشق لامر یستدل به علی قدر طبقه من الخلق و لذلك کان اشرف المراتب فی الدنیا مراتب الذین زهدوا فیها مع کونها معاینة ومالوا الی الاخرة مع کونها مخبراً لهم عنها بصورة لفظ .

وقال بعضهم‌العشق الهام شوقی افاضه الله سبحانه علی کل ذی‌روح لیتحصل له به‌ما لایمکن حصوله بغیره .

والشیخ الرئیس ابوعلی بن‌سیناصنف رسالة فی العشق واطنب فیهاالمقال و ذکرفیها ان العشق لایختص‌بنوع الانسان‌بل هو سارفی جمیع الموجودات‌من الفلکیات والعنصریات والموالید الثلاث المعدنیات والنباتات والحیوان .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وقال فی الهیات الشفا فی الفصل السابع من المقالة الثامنة فالواجب الوجود الذی هو فی غایة الکمال والجمال والبهاء الذی تعقل ذاته بتلك الغایة والبهاء والجمال وبتمام التعقل ویتعقل العاقل والمعقول علی انهماء واحد بالحقیقة تکون ذاته اعظم عاشق ومعشوق .

ثم قال بعد اسطر فالواجب الوجود معقول عقل اولم یعقل و معشوق عشق اولم یعشق انتهی .

فظهر من ذلك کله ان قوله اذلا معنی للعشق الا الجنون الشیطانی الی اخره لا یوافق اللغة والاصطلاح .

واما قوله انهم لایستعملونه ولاغیرهم الا بلحاظ النکاح ولهذا مایقال اعشق المال والدنیا نفیه ان علیاً (ع) افصح العرب واستعمله فی خطبة له (ع) کما فی نهج البلاغة من عشق شیئاً اعشی بصره والشیء یعم المال والدنیا وغیرهما .

واما قوله ویکرم مقام محمد واهل بیته علیهم السلام عن استعمالها لهم اومنهم فانه لم یطلع علی ما نقلناه عن النهج .

والحدیث المروی فی الکافی عند باب العبادة رواه الکلینی باسناده عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله افضل الناس من عشق العبادة ولا شك انهم علیهم السلام افضل الناس فهم اکمل العاشقین وافضلهم .

وفی الحدیث القدسی من طلبنی وجدنی ومن وجدنی عرفنی ومن عرفنی احبنی ومن احبنی عشقنی ومن عشقنی عشقته ومن عشقته قتلته ومن قتلته فعلی دیته ومن علی دیته فانادیته .

فبان ان قوله هذه عبارة صوفیة یتعالی قدس الله سبحانه عن اطلاقها له خلاف ماقال الله تعالی .

واما قوله حتی سئل الصادق علیه السلام عن ذلك قال قلوب خلت من ذکر الله لایخفی اولا ان الروایة قلوب خلت عن محبة الله فابتلاها الله بمحبة غیره .

وثانیاً ان السؤال عن حال عشاق المجاز مثل مجنون وکثیرو وامق وزلیخا وامثالهم ولایکون السؤال عن معنی العشق وحقیقته الاتری انه (ع) قال قلوب خلت والاکان یقول خلو القلب و اما قوله فدل علی ان مدعی العشق لله تعالی انما یذکر غیره وهو والله کما قال فیسئل عنه ایة دلالة من الدلالات الثلاث تدل علیه بل یدل علی خلافه .

فان قوله علیه السلام قلوب خلت من ذکر الله اذاصح روایته صریح بان العاشق المجازی لما لم یذکر الله اذاقها محبة غیره .

واما من یدعی العشق لله فدعواه العشق له یکون عین ذکره ایاه فوجب علی الشیخ کفارة یمین الکاذب لایقال ان مراده ان من یدعی عشق الحسان لله انما یذکر غیره فانه یقال هو خلاف المفروض فان زلیخا ما قال احب یوسف لله .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نظم

آن زلیخا از سپندان تا بعود　　نام جمله چیز یوسف کرده بود

وکذلك غیرها من العاشقین الموصوفین باحوالهم .

وثالثاً انه معارض بحدیث من عشق‌فعف وکتم ومات مات شهیداً.

وهذا الخبروان نوقش فی طریقه الا انه منجبر بعمل الفریقین .

ورواه الخطیب فی مسنده عن عایشة عن رسول الله صلی‌الله علیه واله والدارقطنی عن ابن عباس عنه (ص) و قال ابو عبدالله محمدبن ابی بکر الشامی فی کتاب دواء الداء ان فی سنده سوید بن سعید وقد انکر الحفاظ علیه .

ونقل الصفدی فی شرح اللامیة عن یحیی بن معین انه قال لوکان لی فرس ورمح لاقاتله بسبب هذا الحدیث .

ولعل نظرابن عدی فی الکامل والبیهقی فی الذخیرة وابن‌طاهرفی التذکرة وابن جوزی فی طردهم الخبر الی ذلك .

واما الشیخ محی الدین النووی عمل بمضمونه وعد فی‌باب الشهید الذی لاغسل له من مات بسبب العشق مطلقاً کتم ام لا

وفی کتاب دیوان‌الصبابة عن الرافعی‌ایضاً مثل کلام النووی ودواوین‌فقهائنارضوان الله علیهم مشحونة بذکر العشق مثل المرتضی والرضی وابن الشهید و مولانا البهائی و مولانا الفیض والنراقی‌وغیرهم الی ماشاء الله .

قال فی‌امل الامل ان عبدالعزیزبن ابی السرایاالحلی‌کان فاضلامن تلامذة المحقق نجم‌الدین جعفربن‌الحسن الحلی وقدکنت انظرفی دیوانه مرة فرأیت له شعراً کثیراً فی التغزل بالغلام الامردو وصف الخمر فنظمت هذه‌الابیات .

یا صاح طال تعجبی من عالم　　یرضی التغزل فی غلام امردا

وقال شیخنا البهائی قدس سره فی المجلدالاول من کشکوله لکاتب الا حرف من سفرالحجاز .

علم‌نبود غیر علم عاشقی　　مابقی تلبیس ابلیس شقی

هر که‌نبود مبتلای ماه روی　　نام او از لوح انسانی‌بشوی

دل که فارغ‌باشدازمهربتان　　لتهٔ حیضی بخون‌آغشته دان

سینهٔ فارغ ز مهر گلرخان　　کهنه‌انبانیست‌پرازاستخوان

کل‌من‌لم‌یعشق‌الوجه الحسن　　قرب الجل الیه و الرسن

یعنی‌آنکس‌را که‌نبودعشق‌یار　　بهراوپالان و افساری بیار

وفیه ایضاًوله فی‌البدیهة بکاشان:

آنان که شمع آرزو در بزم عشق‌افروختند

از تلخی جان کندنم از عاشقی وا سوختند

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

یارب چه فرخ طالعند آنانکه در بازار عشق
دردی خریدند و غم دنیا و دین بفروختند
درگوش اهل مدرسه یارب بهائی‌شب‌چه گفت
کامروزآن بیچارگان اوراق خودرا سوختند

ومحقق کامل‌ملا احمد نراقی دراشعار تخلص بصفائی می‌فرماید از آن‌جمله درعشق مبالغه فرموده ودرخزائن از اشعار خود بسیاردرج نموده .

منها

توبه و دین داری و عقل است یارانرا قرین
می کشی و عشق بازی و جنون ما را شعار
چون در این کشور متاع عشق را نبود رواج
رخت‌خود باید برون بردن صفائی زین دیار

دراستقبال عذری وحافظ فرموده :

عشق آمد وشدبر ملك دل شاه — زهد و خرد رفت الملك لله
معشوقه افکند ازروی چون ماه — برقع به یك سوی الحمدلله
دی توبه کردم از عشق خوبان — از توبهٔ دی استغفرالله
سودای جانان از یاد من بـرد — درس شبانگه ورد سحرگـاه
گم‌شد صفائی از راه مقصود — بنمای راهی ای مقصد راه

و ازاین بیان ضمناً معلوم می‌شود آنچه مرحوم آقا محمد در رسالهٔ خیراتیه ازشیخ شبستری رباعی‌نقل نموده وایراد کرده واردنیست. می گوید شیخ رساله‌بی‌داردشاهد نامه درشرح حال عاشق ومعشوق بنام‌یکی از اقربای او شیخ اسمعیل بستی که تملقی باو بهم رسانیده نوشته جماعتی وی را از عشق‌آن جوان منع کردند این رباعی‌رادرجواب‌نوشت:

جز آتش عشق در دلم سوز مباد — جزعارض او شمع شب افروز مباد
روزی که دلم شاد نباشد ز غمش — درگردش ایام من آن روز مبـاد

اگر نظرشبستری بحدیث موضوع من عشق است می بایست که کتمان کند کـه کسی مطلع نگردد .

فی معنی العشق باصطلاح الاطباء

والتحقیق ان‌یقال العشق باصطلاح‌الاطباء من‌الامراض قال القرشی و هومرض وسواسی یجلبه الانسان الی‌نفسه بتسلیط فکرته علی استحسان بعض الصور و الشمائل التی تکون له ای للمعشوق وان‌لم‌یکن‌فی نفسهاحسنة ثم‌ربمایعینه علیه شهوته‌و ربما لم‌یعن وقال‌ارسطاطالیس هوعمی‌الحس عن ادراك عیوب المحبوب وسببه هیام النفس بالمحبوب و علامته البهوت و الاطراق وحالة شبیهة بالمالیخولیاوعلاجه ترطیب‌المزاج واشتغال النفس بالاشغال الشاغلة

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

التی ینسی المحبوب والجماع بغیر المعشوق ینقص من المشق انتهی .

ولذا قال الحسن کما نقل عنه فی الکشاف زعم اقوام علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله انهم یحبون الله فاراد ان یجعل لقولهم تصدیقاً من عمل فمن ادعی محبته و خالف سنة رسول الله (ص) فهو کذاب و کتاب الله یکذبه . واذا رأیت من یذکر محبة الله و یصفق بیده به مع ذکرها و یطرب و ینعر و یصعق فلاتشك انه لایعرف ماالله ولایدری مامحبة الله وما تصفیقه وطربه وصعقته الا انه تصور فی نفسه الخبیثة صورة مستملحة معشقة فسماها الله بجهله وزعارته ثم صفق وطرب ونعر وصعق علی تصورها و ربما رأیت النی قدملاء ازارذلك المحب عند صعقته وحمقی العامة حوله قدملؤا ارداتهم بالدموع لمارقهم من حاله .

فی معنی العشق باصطلاح العرفاء

واما باصطلاح المتألهین و الحکماء الراسخین لیس هذا المعنی - المصطلح عند المتطببین قال الشیخ الاعظم فی الباب الثامن و - الخمسین وخمسمائة فی معرفة الاسماء الحسنی التی لرب العزة من - الفتوحات المکیة ماهذا لفظه الشریف الودود حضرت الود یدعی صاحبها عبدالودود .

قال الله تعالی فی اصحاب هذه الحضرة یحبهم ویحبونه وقال فاتبعونی یحببکم الله .

وفی الحدیث الصحیح اذا احب الله عبده کان سمعه و بصره ویده و رجله وقواه ثابتة له لاتزول وان کان اعمی واخرس فالصفة الموجودة خلف حجاب العمی والخرس والطرش فهو ثابت المحبة من کونها ودا فان هذه الصفة لها اربعة احوال لکل حال اسم تعرف به وهی الهوی والود والحب والعشق .

فالاول سقوطه فی القلب وحصوله له یسمی هوی من هوی النجم اذا سقط .

ثم الود وهو ثباته ثم الحب وهو صفائه و خلاصه من ارادته فهو مع ارادة محبوبه ثم العشق وهو التفافه بالقلب مأخوذ من العشقة للبلابة المشوکة التی تلتف علی شجرة العنبة و امثالها وهو یلتف بقلب المحب حتی یعمیه عن النظر الی غیر محبوبه .

ثم قال بعد اسطر العالم کله انسان واحد هو المحبوب و اشخاص العالم اعضاء ذلك الانسان وما وصف المحبوب بمحبة محبه وانما جعله محبوباً لاغیر ثم ان من رزقه ان یحبه کحبه ایاه اعطاه الشهود وتمه برؤیته فی صور الاشیاء فالمحبون له من العالم بمنزلة العین من الانسان فالانسان وان کان ذا اعضاء کثیرة فما یشهد و یری منه الا العینان خاصة فالعین بمنزلة المحبین من العالم فاعطی الشهود لمحبیه لما علم حبهم فیه و هو عنده علم ذوق ففعل مع محبیه فعله مع نفسه ولیس الا الشهود فی حال الوجود الذی هو محبوب المحبوب فما خلق الجن والانس الا لیعبدوه فما خلقهم من بین الخلق الا لمحبته فانه مایعبده ویتذلل الیه الا محب وماعدا الانسان فهو مسبح بحمده لانه ماشهده فیحبه فما تجلی لاحد من خلقه فی اسمه الجمیل الا للانسان وفی الانسان فی علمی فلذا مافنی الانسان وهام فی حبه بکلیته الافی ربه او فی من کان مجلی ربه فاعین العالم المحبون کان المحبوب ما کان فان المخلوقین منصات تجلی الحق

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فودادهم ثابت فهم الارداء وهو الودّود والامر مستور بین الحق والخلق بالحق والخلق .

ولهذا اتی مع الودود الاسم الغفور لاجل الستر فقیل قیس احب لیلی فلیلی عین المجلی وکذلك بشر احب هنداو کثیر احب عزة و ابن الذریح احب لبنی وتوبه احب الاخلیلیة وجمیل احب بثینه وهولاء کلهم منصات تجلی الحق لهم علیها وان جهلوا من احبوه بالاسماء فان الانسان قدیری شخصاً فیحبه ولایعرف من هو ولایعرف اسمه ولاالی من ینتسب ولامنزله و یعطیه الحب بذاته ان یبحث عن اسمه ومنزله حتی یلازمه ویعرفه فی حال غیبته باسمه ونسبه فیسأل عنه اذا فقد مشاهدته .

وهکذا احبناالله تعالی نحبه فی مجالیه وفی هذا الاسم الخاص الذی هو لیلی ولبنی او من کان ولانعرف انه عین الحق فهنا نحب الاسم ولانعرف العین وفی المخلوق نعرف العین و نحبه و قد لانعرف الاسم ویابی الحب الاالتعریف به اعنی بالمحبوب فمنا من یعرفه فی الدنیا ومنامن لایعرفه حتی یموت محبافی امر مافینقدح له عند کشف الغطاء انه ما احب الا الله وحجبه اسم المخلوق کما عبدالمخلوق هنامن عبده وما عبدالاالله من حیث لایدری ویسمی معبوده بمناة والعزی واللات فاذامات وانکشف الغطاء علم انه ما عبدالاالله تعالی فالله یقول وقضی ربك ای حکم الاتعبدوا الا ایاه .

وکذلك کان عابدالوثن لولا ما اعتقدفیه الالوهیة بوجه ما عبده الا انه بالستر - المسدل فی قوله تعالی الغفور الودود لم یعرفه ولیس الا الاسماء و لذلك قال المعبود - الحقیقی فی نفس الامر لما اضافوا عبادتهم الی المجالی والمنصات قل سموهم فاذاسموهم عرفوهم واذاعرفوهم عرفوا الفرق بین الله وبین من سموه کما تعرف المنصة من المتجلی فیها .

فنقول هذه مجلی هذا فتفرق فما اعجب القران فی مناسبة الاسماء بالاحوال فهو - الغفور الودود ذوالعرش المجید فعال لما یرید فهوالمحب وهوفعال لمایرید فهوالمحبوب لان المحبوب فعال لمایرید بمحبه والمحب سامع مطیع مهیئ لمایرید به محبوبه لانه - المحب الودودای الثابت علی لوازم المحبة و شروطها والعین واحدة فان الودود هنا هو الفعال لمایرید فانظر فی هذا التنبیه الالهی ما اعجبه وقل رب زدنی علماً والله یقول الحق وهویهدی السبیل و بعدالتأمل فی هذا التنبیه یظهر لك سر قولهم المجاز قنطرة الحقیقة .

وقوله من عشق و کتم فمات مات شهیداً والقدسی من عشقنی عشقته وامثالها .

ومناسب مقام و ترجمهٔ کلام است عبارت فخرالدین ابراهیم همدانی الشهیر بالعراقی که در شاهد بازی یکتای بی همتاست و بخدمت صدرالدین قونیوی رسیده و ازوی اسرار کلمات شیخ را شنیده .

درلمعهٔ هفتم کتاب لمعات می فرماید وجامی شرحی بر آن نوشته عشق با طلاق ذاتی خود درهمهٔ موجودات چه علمی غیبی و چه وجودی شهادی ساری است زیرا که اول بصور شئون ذاتیه خود برخورد تجلی کرد اعیان ثابته که ماهیات اشیاء اند در مرتبهٔ علم

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

متعین شدند .

وثانیاً منصبغ باحکام وآثار اعیان ثابته درعین‌ظاهر گشت موجودات خارجی‌ظاهر شدند و مراد بسریان‌وی درهمه عموم تجلی‌اواست مرموجوداترا ظاهراً و باطناً پس هیچ چیزرا درهیچ مرتبه بی‌وی تحقق نتواند بود لاجرم ناگزیرحملهٔ اشیاء است وکیف‌ینکر العشق ومافی‌الوجود الاهویعنی چون‌ناشناخته ماند عشق و حال آن که در وجود نیست مگر عشق .

رباعی

در کون‌ومکان‌هیچ‌نبینم‌جزعشق　　پیدا و نهان هیچ نبینم‌جزعشق

حاشا که زسرعشق غافل مانم　　درهر دوجهان‌هیچ‌نبینم‌جزعشق

ولولاه ماظهر ما ظهر واگرعشق نبودی ظاهر نشدی‌آنچه ظاهرشده است زیراکه حقایق اشیاء صور تجلیات او است وظهور ایشان بتجلی وجودی او بعد ازحصول‌شرایط که آن‌ها نیز از صور تجلیات او است پس‌وی در هرمرتبه از این‌مراتب که مفقود بودی ظاهر نشدی آنچه ظاهر شده است و ماظهر فمن الحب ظهر وآنچه ظاهر شده از عشق ظاهرشده و این اشاره بمبدئیت او است مراشیاء اولحب ظهریعنی‌هرچه ظاهر شده بعشق ظاهرشد واین‌اشاه به نوریت وی‌است که وی بذات خود ظاهراست و ظهورسایراشیاء به اواست والحب سار فیه یعنی عشق ساریست در آنچه ظاهرشده چنان سریانی که دانستی بل‌هوالحب کله یعنی‌بلکه‌آنچه ظاهرشده همه عشق‌است چنانکه بتحقیق پیوست .

نظم

ترا ز دوست بگویم حکایتی بی پوست

همه ازاوست وگر یك بنگری همه اوست

جمالش از همه ذرات کون مکشوفست

حجاب تو همه پندار های تو بر توست

حب یعنی‌نسبت محبت و دوستی چنانکه سخنان آینده مشعر است بآن ذات محب است‌یعنی صفت ذاتی‌محب است ولازم ممتنع الانفکاك از وی وازجهت مبالغه دراین‌لزوم ویرا ذات اوگفته وعین‌اویعنی نفس اومحال است که ازمحب مرتفع شودزیراکه‌هیچکس نیست که ازمحبت‌امری کونی یا الهی‌صوری یامعنوی‌خالی‌باشد پس‌اصل‌محبت ازهیچکس مرتفع نتواندشد بلکه تعلق اونقل شود از محبوبی بمحبوبی وفی‌الحقیقه متعلق‌آن‌حب‌در همهٔ محبوبان‌محبوب حقیقی خواهد بود و باین معنی اشاره کرده‌است دراین‌بیت عربی:

نقل‌فؤادك حیث شئت من الهوی　　ما الحب الا للحبیب الاول

می‌گوید دل خودرا بهر مرتبه از مراتب دوستی که‌خواهی نقل‌کن که وی درهمه مراتب تعلق بمحبوب اولین دارد .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نظم

با آنکه نخست قبله‌گاه دل تست — هرگز نشود رابطهٔ عشق توسست
صدجای کنی گر سبق عشق درست — عشق‌تو بود درهمه با یار نخست

هر که را دوست داری و بهرچه روی‌آری او باشد اگرچه ندانی.

نظم

و کل مغری به محبوب یدین له — جمیعهم لك قددانوا و ما فطنوا

یعنی‌هر محبی که شیفته وفریفتهٔ محبوبی شده است فرمان برداری اومی کند ازهر جنس که باشد آن‌محبوب جمیع آن‌محبان بحکم‌فرموده **وقضی‌ربك الاتعبدوا الاایاه** فرمانبرداری تومی کنند وبندگی توبجای میآرند ونمیدانند.

نظم

اگر کافر زبت آگاه گشتی — کجا در دین خود گمراه گشتی

رباعی

آنان که بعشق این‌وآن‌ساخته‌اند — غافل زتو عشق بابتان باخته‌اند
حقا که ندیده اند در روی بتان — جز روی‌ترا اگرچه نشناخته‌اند

ودیگری میگوید :

میل خلق جمله عالم تا ابد — گر بدانند واگر نی‌سوی‌تست
جزتراچون دوست‌نتوان‌داشتن — دوستی دیگران بر بوی تست

غیراو نشاید که دوست دارند بلکه‌محالست‌زیرا که هرچه رادوست دارند بعدازمحبت ذاتی که موجبش معلوم نبود یعنی دوست میدارند ونمیدانند که چرادوست‌میدارند وآن‌اثر مناسب باشد میان ذات محبوب ومحب بی انضمام امری دیگر ازاوصاف وافعال پس‌متعلق محب ذاتی جز ذات نتواند بود وشك نیست که هرذات ظل وفرع ذات حقست سبحانه‌پس محبت آن‌هم راجع بمحبت ذات حق سبحانه باشد.

وهمانا که شیخ مصنف رجوع ذاتی را بمحبت حق سبحانه ظاهر داشته‌ولهذا اثبات آن‌نکرده والادرتعلیل‌ازآن‌چاره‌یی‌نیست یابهرحسن دوست دارند یابهراحسان واین‌هردو غیر او را نشاید چه حسن خوبان پرتو جمال اواست بلکه عین‌آن بملاحظهٔ اتحادالظاهر والمظهر وبراین قیاس است احسان محسنان.

نظم

فکل ملیح حسنه من جمالها — معار له بل حسن‌کل‌ملیحة

یعنی هرخوب رو که‌پیرایهٔ حسن را سرمایهٔ بازار دلربائی کرده‌آن پیرایه ازخزانهٔ بیکرانهٔ جمال مطلق پیش او عاریتست خواه بر سر بازار ظهور وذکورت باشد وخواه در زاویهٔ خفا وانوثت. الاآنستکه این‌حسن واحسان‌پس‌پردهٔ اسباب وچهرهٔ احباب‌محتجب

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

است قبلهٔ نظر مجنون بحسب ظاهرهرچند جمال لیلی‌است . اما بحسب حقیقت‌لیلی آیینه‌یی بیش نیست که عکس جمال مطلق درآن نموده .

ولهذا یعنی‌از برای آنکه‌جمال‌مجازی همان‌جمال‌حقیقی‌است که درصورمجازی نموده، قتیل عشق آنرا بشرط عفت و کتمان قدری بلند نهاده‌اند ومرتبهٔ شهادت داده چنانکه در حدیث وارد است که من عشق و کتم وعف ومات مات‌شهیداً یعنی‌هر که محبت وی مرجمال صوری را بحد عشق انجامد ودرآن عشق بوادیهای نفس‌نیارامدو آنرا بقصد چاره‌سازی بااغیار در میان‌ننهد واندوه آنرا ازدل‌بیرون ندهد ودرآن‌اندوه‌از هستی فانی خودبمیرد هرآینه از سعادت شهادت بهره گیرد و شرط عفت وکتمان برای آنستکه عفت دلیل است بر آنکه سبب محبت یکی از آن مناسباتست که در مقدمات مذکور شد نـه میل طبیعی شهوانی،و کتمان برآن دلالت می کند که محبت مضاف با آن سروجودیست که مکتوم وباطن است نه بنفس وطبیعت تا بافشا و اظهار بغیر چاره جوئی کند نظر مجنون در حسن لیلی برجمالیست یعنی جمال مطلق که هرچه جزآن جمال مطلق نماید قبیح‌است زیرا که ظاهر در مظاهر همان جمال مطلق است متعین بتعینات عدمی وتقیدات اعتباری پس آنچه در مظاهر مغایرجمال مطلق است‌جز تعینات وتقیدات که روی درعدم دارند امر دیگر نیست وهرچه روی در عدم دارد قبیح است واگرچه مجنون نداند که ان الله جمیل یعنی خدایتعالی جمیل است وچون درادای مقصود اثبات جمال مر آن حضرت را کافی‌نبود بلکه ازحصرآن در وی چاره نیست غیر او را نشاید که جمال بود .

نظم

آن را که ز خود وجود نبود　　او را ز کجا جمال باشد

و هو یحب الجمال چه جمال در هر مرتبه که باشد محبوب لذاته است چه حق او است که بچشم مجنون نظر بجمال خود می کند در حسن لیلی و بدو خود رادوست می دارد .

نظم

مرد عشق تو هم توئی که توئی　　دائماً بر جمال خود نگران

پس بر مجنون که نظرش در آئینهٔ حسن لیلی برجمال مطلق بود قلم‌انکار نرود

این چنین عاشقی که می طلبی　　در همه آفتاب گردش نیست

هیهات هیهات .

دعوی عشق مطلق مشنوز نسل‌آدم　　آنجا که‌شهرعشق‌است‌انسان‌چه کاردارد

یعنی مادام که به بشریت گرفتار است واز گرفتاری بخود رهـائی نیافته آنجا که مقام عـاشقیست مراسم انسانیت را چه کار .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لطیفة فی العقل و العشق

قال الشیخ فی الفتوحات فهو عین کل شیء فی الظهور وماهو عین الاشیاء فی ذواتها سبحانه وتعالی بل هو هو والاشیاء اشیاء . اما فهم هر کس اینجا نرسد .

قال بعض المحققین النفوس جواهر روحانیة لیست بجسم ولاجسمانیة لاداخلة فی البدن ولا خارجة عنه لها تعلق بالاجساد تشبه علاقة العاشق بالمعشوق .

و نقل عن امیر المؤمنین (ع) انه قال الروح فی الجسد کالمعنی فی اللفظ قال الصفدی وما رأیت مثالا احسن من هذا .

لطیفة ـ با آنکه عقل در اول و آخر عشق همراه است دو بست وهفتاد مرحله از وی دوراست واگر عقال از پای بردارد وقدمی پیش گذارد عین عشق گردد یعنی لام شین و خاك آتش گردد .

کلام محقق قمی در معنی عشق مجنون عامری

و در جامع الشتات محقق قمی درجواب اینمسأله فرموده ـ سؤال: مجنون عامری گفته است :

اتوب الیك ما رحمن مما جنیت فقد تکاثرت الذنوب
وامامن هوی لیلی وترکی زیارتها فانی لااتوب

چه معنی دارد عطف ترك زیارت برهوای لیلی ؟

جواب ـ علما معانی متعدده گفته اند واظهر درنظر حقیر اینستکه مراد مجنون اینستکه خداوندا من ازهر گناهی توبه میکنم بغیر محبت لیلی که آنرا گناه نمیدانم بلکه خوب میدانم وترکی زیارتها گویا جواب سؤالی است که گویا کسی باو میگوید که هر گاه عشق لیلی ومحبت اوخوبست پس چراترك زیارت اومیکنی باقدرت برآن جواب میگوید که من ترك زیارت تراهم خوب میدانم ومنافاتی نیست مابین کثرت محبت وخوب دانستن ترك زیارت ومن ازهیچکدام ازاینها توبه نمیکنم واین چند وجه دارد یکی طریقهٔ عرفاء است که محبت مجنونرا به لیلی عشق الهی میدانند که اوگویا مظهر جمال الهی شده پس مجنون محو معنی لیلی است نه صورت لیلی پس میلی بزیارت که توابع ملاقات حسی است ندارد وهمان بمطالعهٔ معنی میکوشد .

وبعضی حکایت کرده اند که شخصی رحمش آمد بحال مجنون وسعی کرد تالیلی را حاضر کردند درنزد او ومجنونرا خبر کردند مجنون گفت من درمرتبه یی هستم که محتاج نیستم درآنمرتبه بلقای حبیب چنانکه شاعری گفته است :

گفت روزی که آنچنانم من که بجز عشق تو ندانم من
عشق تو ای نگار فرزانه آنچنان کرد در دلم خانه
که ترا هم نماند گنجایی بعد ازاین خوشدلم به تنهایی

وممکن است که مراد اواین باشد که لقای اوسوء ادبست ومن بمحبت او اکتفامیکنم .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

چنانکه مشهور است که عبدالله مسکان که ازاعاظم اصحاب ائمه است بسیار کم به خدمت امام (ع) میرسید وروایت نکرد ازامام الا نادری ازجهت خوف اینکه مبادا پاس ادب نگاه ندارد ومیتواند شد که آنچه حکایت کردیم از مجنون و حاضر کردن لیلی و اظهارعدم حاجت اوبملاقات وجه دیگر باشد .

وتوضیح آن اینست که درمرتبهٔ عشق غیرمحبوب درنظر نیست .

اما در مرتبهٔ لقا و وصال‌استلذاذ عاشق بوصل‌درمیانست واینمعنی دقیق است و ختم مینماید این تنبیه رابذکرچند فردی ازمثنوی مولوی وغزلی ازلسان‌الغیب دراوایل مجلد اول درضمن حکایت بردن طبیب غیبی برسر بیمارمیفرماید :

عاشقی پیداست از زاری دل — نیست بیماری چو بیماری دل
علت عاشق ز علتها جداست — عشق اصطرلاب اسرار خداست
عاشقی گرزین‌سروگرزان‌سراست — عاقبت ما را بدان شه رهبر است
هرچه گویم عشق را شرح و بیان — چون بعشق‌آیم خجل گردم ازآن
گرچه تفسیر زبان روشنگر است — لیك عشق‌بی زبان روشن تراست
چون قلم اندر نوشتن میشتافت — چون بعشق‌آمدقلم برخود شکافت
عقل درشرحش‌چوخردرگل بخفت — شرح عشق وعاشقی هم عشق گفت

لسان‌الغیب میفرماید :

در ازل پرتو حسنش ز تجلی دم زد — عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
جلوه‌یی کردرخش دیدملك‌عشق نداشت — عین‌آتش‌شد ازاین غیرت و برآدم زد
مدعی خواست که آید بتماشاگه راز — دست غیب آمد و برسینهٔ نامحرم زد
عقل‌میخواست کزان‌شعله چراغ‌افروزد — برق غیرت بدرخشید وجهان برهم زد
جان علوی هوس‌چاه زنخدان‌توداشت — دست درحلقهٔ آن زلف خم اندرخم زد
دیگران قرعهٔ قسمت همه برعیش‌زدند — دل غمدیدهٔ ما بود که هم برغم زد
نظری کرد که بیندبجهان‌صورت‌خویش — خیمه در آب وگل مزرعهٔ آدم زد
حافظ آنروزطرب‌نامهٔ عشق تونوشت — که قلم بر سراسباب ودل خرم زد

فی معنی السر و کتمانه

التنبیه الثانی ان من جملة المواثیق التی یأخذونها عند اخنهم البیعةالولویه کتمان‌السر عن‌الاخوان والاخیار فکیف عن‌الاغیار والاشرار .

اقول - السرلغة کماصرح‌الجوهری‌الذی‌یکتم‌والجمع اسراروالسریرة مثله والجمع سرائر .

وفی المجمع قوله **یوم تبلی السرائر** ای‌تختبروالسرائرما اسرفی‌القلوب والعقاید والنیات وغیرها وماخفی من‌الاعمال .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

والعقل یحکم بکتمان السر ضرورة واما النقل فکما فی الکافی عند باب علامات المؤمن و صفاته باسناده عن الرضا علیه السلام لا یکون المؤمن مؤمناً حتی یکون فیه ثلاث خصال سنة من ربه وسنة من نبیه وسنة من ولیه .

فاما السنة من ربه فکتمان سره قال الله عزوجل عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول .

واما السنة من نبیه فمداراة الناس فان الله عزوجل امر نبیه بمداراة الناس فقال الله تعالی خذ العفو وامر بالعرف .

واما السنة من ولیه فالصبر فی البأساء والضراء .

و فیه عند باب قلة عدد المؤمنین عن ابن رأب قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول لابی بصیر اما والله لوانی اجد منکم ثلاثة مؤمنین یکتمون حدیثی مـا استحللنا ان اکتم حدیثاً .

و فیه عند باب الکتمان قال قال ابوعبدالله علیه السلام امر الناس بخصلتین فضیعوهما فصاروا منهما علی غیر شیء الصبر والکتمان .

و فی هذا الباب عن معلی بن خنیس قال قال ابو عبدالله علیه السلام یا معلی من اذاع امرنا ولم یکتمه اذله الله به فی الدنیا الحدیث .

وعن عمار قال قال ابوعبدالله (ع) اخبرت بما اخبرتك به احدا قلت لا الا سلیمان بن خالد قال احسنت اما سمعت قول الشاعر .

فلا یعدون سری و سرك ثالثاً ألا کل سرجاوز اثنین شائع

و فیه عن خالد بن نجیح عن ابی عبدالله (ع) قال ان امرنا مستور مقنع بالمیثاق فمن هتك علینا اذله الله .

وروی فی عدة الداعی انه قال ابو عبدالله علیه السلام للمفضل بن صالح ان لله عباداً عاملوه بخالص من سره فعاملهم بخالص من بره فهم الذین تمر صحفهم یوم القیمة فاذا وقفوا بین یدیه ملاها من سرما اسروا الیه قال فقلت مولای ولم ذلك قال اجلهم ان تطلع الحفظة علی ما بینه وبینهم .

قال شیخنا البهائی فی کشکوله بعد نقل الروایـة و قیل قریباً بهذا المضمون و اظنه بابافغانی .

بیاکه در دل تنگ من از خزینهٔ عشقت امانتی است که روح الامین نبوده امینش

و فی الکافی عند باب ماجاء ان حدیثهم صعب مستصعب باسناده عن ابی بصیر قال قال ابوعبدالله (ع) یا ابا محمد ان عندنا والله سر امن سرالله وعلماً من علم الله والله لایحتمله ملك مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان والله ما کلف الله ذلك احداً غیرنا ولا استعبد بذلك احداً غیرنا و ان عندنا سراً من اسرار الله و علماً من علم الله امرنا الله

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بتبليغه فبلغنا عن الله عزوجل ما امرنا بتبليغه فلم نجدله موضعاً ولا اهلا ولاحمالة يحتملونه حتى خلق الله لذلك اقواماً خلقوا من طينة خلق منها محمد وآله وذريته .

ومن نور خلق الله منه محمداً وذريته وصنعهم بفضل صنع رحمته التى صنع منها محمداً وذريته فبلغنا عن الله ماامرنا بتبليغه فقبلوه واحتملوا ذلك فبلغهم ذلك عنا فقبلوه و احتملوه و بلغهم ذكرنا فمالت قلوبهم الى معرفتنا و حديثنا فلولا انهم خلقوا من هذا لما كانوا كذلك لاوالله ماحتملوه .

ثم قال ان الله خلق اقواماً لجهنم والنار فامرنا ان نبلغه كما بلغناهم و اشمأزوا من ذلك و نفرت قلوبهم وردوه علينا ولم يحتملوه و كذبوا به و قالوا ساحر كذاب فطبع الله على قلوبهم وانساهم ذلك ثم اطلق الله لسانهم ببعض الحق فهم ينطقون به وقلوبهم منكرة ليكون ذلك دفعاً عن اوليائه و اهل طاعته ولولا ذلك ماعبدالله فى ارضه فامرنا بالكف عنهم والسر والكتمان فاكتموا عمن امر الله بالكف عنهم واسروا عمن امر الله بالسر والكتمان. ثم رفع يده و بكى و قال اللهم ان هولاء لشرذمة قليلون و اجعل محيانا محياهم و مماتنا مماتهم ولا تسلط عليهم عدواً لك فتفجعنا بهم فانك ان افجعتنا بهم لم تعبد ابداً فى ارضك وصلى الله على محمد وآله وسلم تسليماً كثيراً .

وفى هذا الباب باسناده عن جابر قال قال ابوجعفر (ع) قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان حديث آل محمد صعب مستصعب لايؤمن به الاملك مقرب او نبى مرسل او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان فما ورد عليكم من حديث آل محمد فلانت له قلوبكم وعرفتموه فاقبلوه وما اشمأزت منه قلوبكم وانكرتموه فردوه الى الله والى رسوله و الى العالم من آل محمد وانما الهالك ان يحدث احدكم بشىء منه لايحتمله فيقول والله ماكان هذا والله ماكان هذا والانكار هو الكفر .

وفيه عن ابى عبدالله عليه السلام قال ذكرت التقية يوماً عند على بن الحسين عليهما السلام فقال والله لوعلم ابوذر مافى قلب سلمان لقتله وقداخا رسول الله بينهما فماظنكم بساير الخلق ان علم العلماء صعب مستصعب لايحتمله الانبى مرسل اوملك مقرب اوعبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان فقال وانما صار سلمان من العلماء لانه امرء منا اهل البيت فلذلك نسبته الى العلماء.

وفيه عن ابى عبدالله عليه السلام ان حديثنا صعب مستصعب لايحتمله الامصدور منيرة او قلوب سليمة اواخلاق حسنة ان الله اخذ من شيعتنا الميثاق كما اخذ على بنى آدم الست بربكم فمن وفى لنا وفى الله له بالجنة ومن ابغضنا ولم يؤد الينا حقنا ففى النار خالداً مخلداً .

وفيه عن بعض اصحابنا قال كتبت الى ابى الحسن صاحب العسكر جعلت فداك مامعنى قول الصادق حديثنا لايحتمله ملك مقرب ولا نبى مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للايمان فجاء الجواب انما معنى قول الصادق اى لايحتمله ملك ولا نبى ولا مؤمن ان الملك لايحتمله حتى يخرجه الى ملك غيره والنبى لايحتمله حتى يخرجه الى نبى غيره والمؤمن لايحتمله

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حتی یخرجه الی مؤمن غیره فهذا قول جدی .

وقیل وربما ارید به من فتواهم فی الاحکام الالهیة اواوصافهم الکریمة و اسرارالله المخزونه عندهم .

ومثله حدیثنا صعب مستعصب ذکوان امردمقنع .

قال الراوی فسرلی ذکوان فقال ذکی ابداً قلت امرد قال امرد ابداً کان المعنی لایتغیر عن الحق ابداً قلت مقنع قال مستور .

و فی حدیث علی علیه السلام امرنا صعب مستصعب قیل لعله اراد به امامته و امامة اولاده المعصومین لان المخالفین لایقبلون شیئاً من ذلک حسداً و بغضاً وسفهاً وقال فی المجمع عند لغة امر و فی الحدیث امرنا صعب مستصعب لایحتمله الا عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان ولایعی حدیثنا الا صدورامینة واحلام رزینه قیل المراد بامرهم شأنهم ومالهم من الکمال الخارج عن کمال غیرهم کالقدرة علی ما یخرج عن وسع غیرهم والحدیث عن الامور الغائبة کالوقایع المستقبلة لزمانهم التی وقعت وفق اخبارهم فان هذا الشأن صعب فی نفسه لا یقدرعلیه الا الانبیاء والاوصیاء و مستصعب الفهم علی الخلق معجوزعن حمل ما یلقی منه من الاشارات ولا یحتمله الانفس عبد امتحن الله قلبه للایمان فعرف کمالهم و کیفیة صدور هذه الغرائب عنهم ولم یستنکر ذلک ویتعجب منه ویتلقاه بالتکذیب کما فعل ذلک جماعة من جهال الصحابة بل یتلقی مایصدرعنهم بالایمان به اولئک هم اصحاب الصدور الامینة والاحلام الرزینة .

وقال عند لغة سر والسر الذی یکتم و منه هذا من سر آل محمد ای من مکتوم آل محمد الذی لایظهر لکل احد .

قال بعض شراح الحدیث اعلم ان سر آل محمد صعب مستصعب فمنه ما یعلمه الملئکة والنبیون و هوما وصل الیهم بالوحی ومنه مایعلمه هم ولم یجرعلی لسان مخلوق غیرهم وهوما وصل الیهم بغیرواسطة وهوالسر الذی ظهرت به آثارالربوبیة عنهم فارتاب لذلک المبطلون وفاز العارفون فکفر به فیهم من انکروفرط ومن غلا فیهم وافرط وفاز من ابصر وتبع النمط الاوسط .

قال مولانا محمد صالح فی شرحه علی الکافی قوله صعب مستصعب اذ کما ان للقرآن ظاهراً و باطناً ومحکماً ومتشابهاً ومجملا ومفسراً کذلک ماصدر منهم ومن نسبهم الی الکذب فقد کفر بالله العظیم .

وقد اشارامیرالمؤمنین علیه السلام الی ذلک ان یقوله امرنا صعب مستصعب لایعرف کنهه الا ملک مقرب او نبی مرسل اوعبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان فاذا انکشف لکم سراً ووضح لکم امراً فاقبلوا والا فامسکوا تسلموا وردوا علمنا علی الله فانکم فی اوسع ما بین السماء والارض .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وقال مولانامحمد تقی المجلسی رحمه‌الله فی شرحه علی الزیارة الجامعة عند قوله (ع) اصطفیکم بعلمه وارتضاکم لغیبه واختارکم لسره و ورد فی الاخبار الکثیرة ان رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله ممن ارتضی لغیبه و کل علم کان لرسول‌الله فانه وصل الینا مع انه یمکن التعمیم فی الرسول بحیث یشملهم کما یظهر من اخبار آخر و اخبارهم بالمغیبات اظهر من الشمس ویمکن ان یکون المراد بالغیب الاسرار الالهیة اوالاعم فح یکون قوله واختارکم لسره للتأکید اوالتخصیص بعدالتعمیم انتهی .

وفی حدیث کمیل اولست صاحب سرك قال بلی .

وفی الاحتجاج روی عن سلمان انه قال فلوحدثتکم بکل ما اعلم من فضایل امیر المؤمنین علیه السلام لقال طائفة منکم هومجنون وقال اخری اللهم اغفر لقاتل سلمان .

و فی المجمع وهومن اعظم اصحاب امیر المؤمنین واصحاب سره .

قال شیخنا البهائی قدس سره فی المجلد الرابع من کشکوله قولهم ان سر الحقیقة مما لایمکن ان یقال له محملان احدهما انه مخالف لظاهر الشریعة فی نظر العلماء فلایمکن قوله وعلی هذا اجری قول زین العابدین (ع) .

یا رب جوهر علم لوابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
ولاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح مایأتونه حسناً

والثانی ان العبارات قاصرة عن ادائه غیر وافیة ببیانه فکل عبارة قربته الی الذهن من وجه ابتعدته عنه من وجوه .

مصراع

کلما اقبل فکری فیك شبراً فر میلا

وعلی هذا جری قول بعضهم نظماً:

و ان قمیصاً خیط من نسج تسعة
و عشرین حرفا عن معالیك قاصراً

ومن هذا قولهم یظهر ان افشاء سر الربوبیة کفر له محملان ایضاً .

فعلی المحمل الاول یراد بالکفر مقابل الاسلام .

و علی المحمل الثانی یراد بالکفر ما یقابل الاظهار اذ الکفر فی اللغة الستر فیکون معنی الکلام ان کلما یقال فی کشف الحقیقة فهو سبب لاخفائها و ستر لها فی الحقیقة ونعم ماقاله الجامی فی مطلع الانوار :

حرف الهی چو بر آرد علم زهره قلم را که نگردد قلم
معرفت ار جوید ازین پرده بار شعلهٔ غیرت کندش سنگسار
و رکند اندیشه براین درستیز دست سیاست زندش تیغ تیز
حرف کمالش ز خط کبریا مهر زده بر دهن انبیا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

با صفتش پرده نشیننده تر کورتر آنچشم که بیننده تر

قال صاحب منازل السائرین اصحاب السر هم الاخفیاء الذین ورد فیهم الخبر و هم ثلاث طبقات علی ثلاث درجات .

الطبقة الاولی طائفة علت همتهم وصفت قصودهم وصح سلوکهم ولم یوقف لهم علی رسم ولم ینسبوا الی اسم ولم تشر الیهم الاصابع اولئك ذخایر الله عزوجل حیث کانوا .

الطبقة الثانیة طائفة اشاروا علی امر و هم فی غیره و ودوا بامر و هم لغیره ونادوا علی شأن وهم علی غیره بین غیره علی تسترهم وادب فیه یصونهم وطرف یهدهم .

الطبقة الثالثة طائفة اسرهم الحق عنهم فالاح لهم لائحاً اذهلهم عن ادراك ماهم فیه و هیمهم عن شهود ماهم له فاستتروا عنهم مع شواهد تشهد لهم بصحة مقامهم من قصد صادق بهجة غیب وحب صادق یخفی علیهم علمه ووجد غریب لاینکشف لهم موقدة .

ازمجموع اخبار مذکوره ودیگر اخبار بسیار که بعضی از آنها در تنبیه بعد ذکر میشود ونیز از کلمات اخیار ظاهر میگردد که مقصود ازصعب بودن احادیث واخبار ایشان علیهم السلام نه احادیث مصطلحهٔ متعلقه باحکام ظاهره است که عارف و عامی مکلفند دراخذو فهم آنها وعمل نمودن بآن احکام واگرچنین باشد که انبیا تحمل نتوانند نمودن احادیثرا سایرمردم بطریق اولی نخواهند فهمید وآنچه ضروری عقل و نقل حاکم است انبیا واوصیا که حافظ شرع ومبین احکام الله اند در کلمات متعلقه بامورظاهره باید بنحوی سخن گویند که پیرزنان ودوشیزگان هم بفهمند والا تبلیغ ننموده باشند .

بهر طفلی نو پدر تی تی کند گرچه فهمش هندسهٔ گیتی کند

وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه حتی آنکه بعضی ازاصولیین برآن رفته که حجیت ائمهٔ طاهرین فقط درتبلیغ احکام است اگرچه این سخن خلاف رأی اولوا الالبابست وایشان حجت بالغه هستند برتمام مراتب موجودات پس آنچه راکه فرموده اند که احادیث آل محمد وامرایشان صعب است که تحمل آنها را جزملایك مقربین و انبیاء مرسلین و مؤمنین ممتحنین نتوانند نمود یاآنکه آنها نیزنتوانند تحمل نمایند مراتب ولایت کلیهٔ الهیه واسرار ربوبیهٔ ایشان وامثال ذلك است .

چنانچه درزیارت رجبیه که منسوب بناحیهٔ مقدسه است میفرماید وعندکم مانزدادالارحام وما تغیض انی بسرکم مؤمن ودرزیارت هفتم جناب امیر(ع) است السلام علی منزل المن والسلوی السلام علی نفس الله القائمة بالسنن .

ودربعضی زیارات آنجنابست السلام علی ذات الله العلیا .

وفی حدیث النورانیة وغیره کثیرامثال ذلك واین مقاماتست که چون بعضی ازملائکه وانبیا بربعضی ازآنها مطلع شدند یاآنکه خواستند ادراك نمایند خداوند آنها را مبتلا نمود وتحمل نتوانستند کرد وضمناً معلوم شد که اصحاب سرهرولی زمانی اندکند چنانکه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

در حدیث ابی بصیر مذکور شد اللهم ان هولاء شرذمة قلیلون و اجعل محیانا محیاهم ومماتنا مماتهم .

ودرکافیست که مؤمن ازگوگرد احمر کمیاب تراست .

وکسانیکه کتمان سرآنها را توانستند نمود و آنچه را که مشاهده کردند تحمل نمودند یا در سایهٔ جنون غنودند مبتلا نشدند .

چومنصور از مرادآنانکه بردارند بردارند که بااین‌درد اگر دربند درمانند درمانند

وبرخی که کتمان وصبرنتوانستند نمود گرفتار قتل ولعن وتهمت حلول و اتحاد و غلومبتلا شدند چنانچه درحدیث معلی‌فرمود ای‌معلی کسیکه کتمان نکند امر ما را باین سبب دردنیا خدا اورا ذلیل گرداند .

گفت‌آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش‌این بود که اسرارهویدامیکرد

و مخفی نیست که آنچه عرفاء شامخین و صوفیان صفوت‌آئین در کتب خود ذکر نموده‌اند ازطریق مجاهده وریاضات بیان راه وصول بمعرفت ایشانست که مستلزم معرفت حق است که من عرفکم فقد عرف‌الله نه اظهاراسرارائمه است زیرا که کتمان سرازخویش وبیگانه یکی ازشرایط وآداب دخول دراین امراست درنزد ایشان .

نظم

هرکرا اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

وباین سبب است که اگر ازبرخی افشای سری بشود طرد و منعش کنند هرچند به اختیارنباشد زیراکه حقایق درقوالب الفاظ نیاید وموجب زحمت خود وشنونده است .

و آنچه مذکور شد تا باینجا ضعف آنچه محقق قمی فرموده در جواب از سؤال روشن میگردد .

سؤال: بعضی‌متمسك میشوند درعدم جوازلعن بامثال محی‌الدین و با یزید و امثال ایشان بحدیثی که‌درعلل‌الشرایع روایت شده .

قال‌الصدوق رحمه‌الله باسناده عن‌ابی‌جعفرعلیه‌السلام‌اذا کان‌الرجل‌علی‌یمینك‌علی‌رأی ثم تحول علی‌یسارك ولایقل فلاتظهر منه‌الاخیراً ولاتبرء منه حتی‌تسمع منه ماسمعت‌وهو علی‌یمینك فان‌القلوب‌بین اصبعین من‌اصابع الله یقلبها کیف‌شاء ساعة کذا وساعة کذا وان العبد ربما وفق‌للخیر .

مراد ازاین روایت چه‌چیز است و به‌آن میتوان استدلال کرد بر این‌مطلب یانه ؛

نقل کلام محقق قمی درمعنی حدیث علل الشرایع

جواب - این‌روایت خبرواحداست وحال‌سند اومعلوم نیست و در عداد احادیث ضعیفه محسوبست و بر فرض صحت سند ظاهرآن معارض با اجماع و اخبار بلکه ضروری دینست و بعداز تفاصیل بسیار میفرماید واین گفتگوها که تا اینجا کردیم جوابست‌ازاین

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

که سؤال شده بود که آیا محی الدّین وحلاج وامثال آنها بسبب کلمات کفرآمیز آنها مورد لعن و تبری آیا هستند یانه و برفرضی که آن کلمات باعث این معنی باشد آیا جواب از آن حدیث چه خواهد بود ومقتضی آن حدیث آنست که شاید آنها قبل از مردن از مقتضی آن سخن‌ها توبه کرده باشند اما باید دانست که آن شخص هـواداری که باین حدیث استدلال کرده است یا بی‌وقوفست و خبراز مذهب آن اشخاص ندارد و گمان می کند که آنها مراد دیگر دارند و این کلمات ازآنها بغلط سرزده وخدا آنها راعفومیکند یا آنکه با وقوفست وخواسته‌است رفع سخن‌های ملاهای ظاهر را ازایشان بکند که چون حدیثی چنین واردشده شما بآنها سخن مگوئید وآنهارا بد مدانید.

و اما سایر محبان وهواداران ایشان که ازجمله دانشمندان و با وقوفانند نسبت غلط بآنها نمیدهند وبه‌همچون حدیثها متمسك نمی‌شوند بلکه میگویند که آنچه این اشخـاص گفته‌اند که شما کفر میدانید از اسرار ائمهٔ معصومین است و ائمهٔ ما آنها را ببعض خواص خودمثل کمیل بن‌زیاد واویس قرنی‌وجابر جعفی تعلیم کرده اند و استشهاد میکنند براین مطلب بحدیث لوعلم ابوذر مافی قلب‌سلمان لقتله اولکفره و باحادیثی که دلالت میکند براین که احادیث ما صعب است و تاب نمی‌آورد و ملك مقربی یا نبی مرسلی یا مؤمنی که امتحان کرده است خدادل اورا برای ایمان.

و بحکایت کمیل بن زیاد که درنهج البلاغه مذکور است آنجائیکه میفرماید ها ان هیهنا لعلماً جماً مشیراً الی‌صدره لو اصبت‌له جملة و اینها هیچیك دلیل نمیشوند براینکه مراد ائمة طاهرین ورسول رب‌العالمین ازآن اسرار اینهاباشند که این‌جماعت میگویند باید این‌را اثبات کنند و دیگر اینکه‌هرگاه بر فرض تقدیر که اسرار همینها باشد پس از کلام رسول‌خدا معلوم‌شد که آن‌سر را نباید گفت وهرکه بگوید آن راقتل‌اولازم‌است برکسی که آنرا نفهمدو حرجی‌هم‌بر قاتل نخواهدبود بجهت آن که شکی در بزرگی و عظمت وجلالت هیچیك ازسلمان واباذر نیست بلکه دراحادیث‌هردورا ازاهل‌بیت شمرده‌اند پس‌هرگاه سلمان سر را فاش میکرد و اباذر میشنید بر اباذر لازم‌می‌شد که اورا بکشد و اباذر از مرتبهٔ بزرگی خود بیرون‌نمیرفت بلکه اطاعت و بندگی او ظاهرتر می شد اما سلمان از مرتبهٔ سلمانیت در می رفت و معصیت بر او لازم مـی‌شد کـه خود را بکشتن داده.

وهمچنین تکفیر کردن اباذر اورا بجا می‌بود و براو چیزی نبودوسلمان مخالفت شرع‌مقدس کرده بود و خودرا درموضع تهمت درآورده بود.

پس‌شما اگر میدانید که این اسرار است پس‌چرا دایم‌در کتابها می‌نویسید و در جامع ومدارس از برای‌هرناعق‌وناهق میخوانیدوبا وجوداین که بزرگان‌شمامی گویند این بغیر کشف ازراه مجاهدت و ریاضت حاصل‌نمی‌شود ونه اکثر علمای شما اهل آن هستند

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ونه کافهٔ متعلمین .

پس این حدیث شریف اثبات کفر این‌جماعت یا فسق آنها میکندبجهت آنکه اگر این‌سرآن‌سر نیست پس کافر اندواگر همانست پس‌بایست کتمان کنند وچون نکرده‌اند مخالفت پیغمبر کرده‌اند وفاسق‌شده‌اند .

و بعداز چندسطری میفرماید :

اماصعوبت فهم‌احادیث ایشان که از آن اخبار معلوم میشود پس معلوم‌نیست که‌مراد ازآنها این اسرارمخصوصه باشد که اینها مدعی‌اند و بعداز کلمات‌بسیاری که ذکرنموده میفرماید اگر بگوئی که پس‌ازاین علم‌بسیارکه امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود که در سینهٔ من‌است و اهلی از برای آن نمی یابم مسائل حیض و نفاس است یا مسائل تیراندازی و اسب دوانی که درکتاب های‌فقه‌نوشته‌اند .

پس می گوئیم اولا که استخفاف کردن مسائل حیض ونفاس که‌ازشرایط صحت‌نماز است که ستون دین‌وتالی معرفت‌الله است باطن‌شریعت مقدسه را امداد کرده می گوئیم‌بلی مسائل حیض و نفاس است اگر می خواهی از برای توشاهد بیاورم آن صحیحهٔ خلف‌بن حماد است و حاصل مضمون آن این است که شخصی از حضرت کاظم علیه السلام سؤال کرد در باب زنیکه خون بکارت بخون‌حیض اومشتبه شود فرمود پنبه بخود بردارد و زمانی‌صبر کند وهمواره بیرون بیاورد وهرگاه خون برپنبه طوق زده است معلوم است که ازبکارت است و اگر پنبه را فروگرفته خون‌حیض است و درآن‌حدیث مذکوراست که آن‌حضرت نگاه‌کردند درمیان خیمه بجانب چپ و راست از ترس‌آنکه کسی کلام‌آن حضرت را بشنود پس فرمود یا خلف سرالله فلاتذیعوه و لاتعلموا هذا الخلق اصول‌دین الله بل ارضوالهم مارضی‌الله لهم‌من ضلال و احادیث بسیاری که وارد شده است در منع فاش‌کردن اخبار واحادیث ائمه اکثرآنها محمول، برهمین معنی یا بر تقیه و پنهان‌داشتن دین است و بعد از آن‌شروع نموده‌اند و در ذکر اخباری که امر بکتمان فرموده‌انـد الی‌آخر ما قال .

وآنچه‌محقق قمی‌فرموده اند بنحو اعتراض بر خود آنجناب وارد است زیرا که این‌دلیل‌نمی‌شودبراینکه مراد ائمهٔ طاهرین ورسول‌رب‌العالمین ازآن اسرار اینهاباشد و بر تقدیر که اسرار همینها باشد پس ازکلام رسول خدا معلوم شد که این سر را نبایـد گفت وهرکه بگوید قتلش لازم است پس شما اگر میدانیدکه اینها اسرار است چرا درکتابها مینویسید و درمجامع‌ومدارس ازبرای‌هر ناهق وناعق‌میخوانید پس آن‌احادیث اثبات‌کفر آن جماعت یا فسق آنهارا میکند بجهة اینکه اگر این اسرار آن‌نیست که‌می گویند پس‌کافرند و اگر همانست پس بایدکتمان کنند وچون نکردند مخالفت پیغمبـر کرده‌اند وفاسق شده‌اند .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

واما روایت خلف در مورد تقیه است ازاینکه نام نبرد حضرت رانزد بیگانگان و بگوید که امام چنین فرموده قرینهٔ بر اینمطلب فرمایش آنجنابست ولا تعلموا هذا الخلق اصول دین الله و الامکن بود بفرماید احکام الله وشکی نیست که آن بزرگوار اصل دین است و ماحدیث رابتمام عباراته ذکرمینمائیم .

قال فی الوسائل عن خلف بن حماد الکوفی فی حدیث قال دخلت علی ابی الحسن موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام بمنی وقلت له ان رجلا من مواليك تزوج جاريه معصراً لم تطمث فلما افتضها سال الدم فمكث سايلا لاينقطع نحواً من عشرة ايام وان القوابل اختلفن فقال بعضهن دم الحيض و قال بعضهن دم العذرة فما ينبغى لها ان تصنع قال (ع) فلتتق الله فان كان من دم الحيض فلتمسك عن الصلوة حتى ترى الطهر وليمسك عنها بعلتها فان كان من العذرة فلتتق الله ولتستوضأ ولتصل و يأتيها بعلها ان احب ذلك فقلت له و كيف لهم ان يعلموا ماهو حتى يفعلوا اما ينبغى قال فالتفت يميناً و شمالا فى الفسطاط مخافة ان يسمع كلامه احد .

ثم نهد الى وقال يا خلف سر الله ولاتذيعوه ولا تعلموا هذا الخلق اصول دين الله بل ارضوا لهم ما رضى الله لهم من ضلال .

قال ثم عقد بيده اليسرى تسعين ثم قال تستدخل القطنة ثم تدعها ملياً ثم تخرجها اخراجاً رقيقاً فان كان الدم مطوقاً فى القطنة فهو من العذرة وان كان مستنقعاً فى القطنة فهو من الحيض .

قال خلف فاستخفنى الفرح فبكيت فلما سكن بكائى قال ما ابكاك قلت جعلت فداك من كان يحسن هذا غيرك .

قال فرفع يده الى السماء وقال انى والله ما اخبرك الا عن رسول الله عن جبرئيل عن الله عزوجل قوله ثم عقد بيده اليسرى تسعين .

قال فى المجمع التسعين من الاعداد و هى بحساب اليد عبارة عن لف السبابة و وضع الابهام بحيث لايبقى بينهما الاخلل يسير وكانه كناية عن حفظ السر حفظاً محكماً كاحكام القابض على تسعين لان ماقبله من الكلام هكذا ثم نهد الى فقال ياخلف سر الله فلا تذيعوه وربما كان العقد على تسعين بياناً لكيفية ادخال القطنة وقرينة اليسرى تدل عليه .

فی ادمان الذکر والفکر ومعناهما

التنبيه الثالث ان من آدابهم ادمان الذكر والفكر اما الذكر. قال الجوهرى الذكر والذكرى الكسر خلاف النسيان ويقال ذكرته بلسانى وقلبى انتهى واستعمل بمعنى الصيت والثناء والشرف والعبرة والقرآن والصلوة والحديث والتدريس ومناظرة العلماء وقراءة القرآن والتسبيح والتهليل والتحقيق ان الذكر حصول المعنى فى النفس و استعماله فى القول بملاحظة ان من شأنه تذكر المعنى قال الله سبحانه **اقم الصلوة لذكرى ان الصلوة تنهى عن الفحشاء**

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

والمنكر ولذكر الله اكبر جعلت الصلوة و سيلة الى ذكر القلب والمقصود اشرف من الوسيله وحقيقة الذكر رسول الله واهل الذكر اوصيائه وخلفائه وشيعته .

فى الكافى باسناده عن ابى عبدالله عليه السلام فى قول الله عزوجل و انه لذكر لك ولقومك فسوف تسئلون فرسول الله الذكر واهل بيته المسؤلون وهم اهل الذكر .

قال الشيخ فى الباب الخامس والثلاثين وخمسمائة من الفتوحات المكية فى معرفة حال قطب كان منزله الذين يذكرون الله قياماً وقعوداً وعلى جنوبهم .

الذاكرون بكل حال ربهم	هم اهل كل فضيلة فى العالم
لايشهدون سواه فى اعيانهم	فهم الملوك على الوجود الدائم
قاموا بحق الله لا بحقوقهم	فى راقد اوقاعد او قائم
حازوا الكمال فلم يكن لسواهم	هذا المقام من الاله الحاكم
لهم التفكر فى تعلق وصفه	بوجودهم و وجود كل العالم

فمن حاز هذه الاحوال الثلاثة فقد حاز الوجود فالاية التى تعم جميع الاحوال فى الذكر قوله تعالى وهو معكم اينما كنتم هذا هو الذكر العام الذى يعم جميع الاحوال و بقى ذكر التخصيص.

فذكر القائم الرحمن على العرش استوى .

و ذكر القاعد «انتم من فى السماء

وذكر الراقد وفى الارض اله وهذا كله فيه خلاف اعنى فى تأويله بين العلماء فاجمع همك على امر واحد حتى يزول عنك التبديد فان شئت راقبت الرحمن على العرش استوى و ان شئت «انتم من فى السماء و كونه فى السماء يقول هل من تائب هل من مستغفر هل من داع .

وان شئت راقبت وهو الله فى السموات وفى الارض يعلم سركم وجهركم .

وان كان طعامك ثريد فراقب وهو معكم اينما كنتم وكينونتنا تعم حساً ومعنى فبالحس حيث كنا من الارض وحيث نحن فيه من الشغل بالجوارح .

ومعنى حيث كنا بالهمم والمقاصد والخواطر فنشهده فى الشغل فاعلا وفى القصد قاصداً ايضاً فنعكس الامر فتكون بحيث هو فاما بحيث ما نحن عليه و ليس الا هو و هذا القدر من الايماء نصيحة الهية لمن كان له قلب اوالقى السمع وهو شهيد .

وقال فى الباب الثامن والاربعين وخمسمائة فى معرفة حال قطب كان منزله وهجيره فاذكرونى اذكركم .

من يذكر الله فى احواله ابداً	يذكره فيها فلا ينفك يذكره
فان ذكرك ذكر الحق ليس سوى	ماقلته و كذا فى الكشف تبصره
الحق عين وجود الكون فاعتبروا	العين تشهده والوهم تحضره

قال الله تعالى هو الذى يصلى عليكم فوصف نفسه بالتأخير فى الذكر عن ذكر العبد

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وهنا كان ذكر العبد يعطى فى نفس الحق الذكر لعبده كما يعطى السائل الاجابة فى الحق و من هذه الحضرة ظهر تأثير الكون فى الوجود الحق فاذا كان الذاكر صحيح الذكر و هو ان يسمع بذكره المذكور و هو صادق فى انه يذكره اذا ذكره عبده فلابدان يسمعه ذكرة لصدقه فى قوله فمن لم يسمع ذكر ربه اياه عند ذكره فيتهم نفسه فى ذكره وانه ما وفى بشرط الذكر الموجب لذكر ربه اياه و هنا شر لايمكن كشفه من اجل الدعوى و هو ان الله قد اعلمنا بما نذكره به من تكبير وتهليل وتسبيح وتقديس وتحميد وتمجيد كل ذلك معلوم مقرر وماعلمنا بما يذكرنا به فاذا ذكره صاحب هذا الذكر ووفى الشرط من الاخلاص والحضور فعلامته ان يسمع ما يذكره به ربه فيعلم ما يذكره به كما اعلمه على لسان الرسول ما يذكر به ربه فاذا لم يعلم ذلك فماهو ذلك الذاكر ولاصاحب هجيرة فيلزم ماقلناه فانه لاعلامة له على صحة ذكره الا ماذكرناه خاصة .

واما الفكر قال الجوهرى التفكر التأمل والاسم الفكر والفكرة والمصدر الفكر بالفتح وافكر فى الشىء وفكر فيه وتفكر بمعنى .

وفى المجمع التفكر التأمل والفكر بالكسر اسم منه وفى الحديث تفكر ساعة خير من عبادة ستين سنة .

وتحقيق ذلك ان الفكر يوصلك الى الله والعبادة توصلك الى ثواب الله والذى يوصلك الى الله خير ممايوصلك الى غير الله .

او ان الفكر عمل القلب والطاعة عمل الجوارح فالقلب اشرف من الجوارح .

وفى باب التفكر من الكافى با سناده عن الحسن الصيقل قال سئلت ابا عبدالله عليه السلام عمايروى الناس تفكر ساعة خير من قيام ليلة اقلت كيف يتفكر قال يمر فى الخربة او بالدار فيقول اين ساكنوك اين بانوك مالك لاتتكلمين وفيه باسناده عن ابى عبدالله(ع) قال افضل العبادة ادمان الفكر فى الله وفى قدرته .

وباسناده عن ابى الحسن الرضا (ع) انه يقول ليس العبادة كثرة الصوم والصلوة انما العبادة التفكر فى امر الله عزوجل .

وباسناده عن امير المؤمنين عليه السلام ان التفكر يدعو الى البر والعمل به وباسناده عنه ايضاً قال نبه بالتفكر قلبك وجاف عن الليل جنبك واتق الله ربك .

وفى الحديث من تفكر فى ذات الله تزندق لانه طلب مالم يطلب ولم يصل اليه نبى ولا وصى ولا ولى ومن هنا قال ابن ابى الحديد .

فيك يا اعجوبة الكون غدا الفكر كليلا انت حيرت ذوى اللب و بلبلت العقولا
كلما قدم فكرى فيك شبراً فرميلا ناكصاً يخبط فى عمياء لاتهدى السبيلا

وباصطلاح اهل منطق فكر عبارتست از ترتيب امور يعنى تصورات يا تصديقات معلومه تا حاصل گردد مجهولى .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ز ترتیب تصور های معلوم شود تصدیق نامفهوم مفهوم

و بعضی گفته اند تفکر تصور نفس مدرك است مرصورتی از صورتهای ذهنی یا خارجی را.

وبمعنی دیگر سیر باطنی انسانی بود از مبادی بمقاصد .

و بعضی گفته‌اند تدبر تصرف قلب است در امور نظر بعواقب آن و تفکر تصرف قلب است در امور بنظر کردن دلایل عقلی .

وباصطلاح محققین فکر سیر معنی‌از ظاهر بباطن وازصورت بمعنی‌یعنی رفتن‌سالك است بسیر کشفی از کثرات وتعینات که بحقیقت عدم‌اند .

شبستری گوید :

تفکر رفتن از باطل سوی حق بجزو اندر بدیدن حق مطلق
بود فکر نکو را شرط تجرید پس آنگه لمعه‌یی از برق تأیید
هرآنکس راکه ایزد راه ننمود ز استعمال منطق هیچ نگشود

مولانادر دفتردویم فرماید :

روبهان زیرك آخر زمان بر فزوده خویش بر پیشینیان
حیله آموزان جگرها سوختند فعلها و مکرها آموختند
صبر وایثار وسخای نفس و جود باز داده کان بود اکسیر سود
فکر آن باشد که بگشاید رهی راه آن باشد که پیش آید شهی
شاه آن باشدکه از خود شه بود نی به مخزن ها و گوهر شه شود

ودر دفتر ششم فرماید :

نیستی چون هست بالائین طبق از همه بردند درویشان سبق
خاصه‌درویشی که‌شد بی‌جسم ومال کار فقر جسم دارد نی سؤال
سائل‌آن باشدکه جسم اوگداخت قانع‌آن باشدکه مال خویش باخت
پس ز درد اکنون‌شکایت برمدار کوست سوی نیست‌اسبی راهوار
اینقدر گفتیم باقی فکر کن فکر اگرجامد شود رو ذکر کن
ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را خورشیداین افسرده ساز
اصل‌خود جذبه‌است لیك‌ایخواجه‌تاش کارکن موقوف آن جذبه مباش

وباید دانست که علامت درشناسائی‌صاحب ذکر وفکر مدام چیست .

قال الله تعالی**رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع عن‌ذکرالله** .

و ترجمهٔ آیهٔ مبارکه آنست که مردانیکه مشغول نگرداند ایشان را هیچ معاملهٔ سودمند وهیچ خرید وفروختی از یاد خدا .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فی علامة الذاکر و نقل کلام علیه السلام من نهج البلاغه

در نهج البلاغه مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نزد تلاوت این آیه کلامی فرموده وچون مشتمل برمعنی ذکر وعلامت اهل ذکر است بعبارات فصاحت آیات آن جناب با ترجمهٔ آن ذکر می‌شود تا طالب را آگاهی حاصل آید وفریب هرد کانداری نخورد وبر بی خبران روشن گردد که مقصود صوفیهٔ صافیه ازذکر همان فرمودهٔ مقتدای ایشانست .

قال علیه السلام ان الله سبحانه جعل الذکر جلاء للقلب بدرستی که حق سبحانه و و تعالی گردانید یاد خود را زدودن زنگ دلها تسمع به بعد الوقرة وتنصر به بعد العشوة می شنوند دلها بسبب ذکر بعد از سنگینی وگران بودن گوششان و می بینند بسبب ذکر بعد از تاریك شدن دیدهٔ آنها یعنی ذکر الهی موجب آنست که دیدهٔ بینا و گوش شنوای دل که بواسطهٔ غفلت بسته شده بود باز میشود وتنقاد به بعدالمعاندة ومطیع ومنقاد می شوند دلها بسبب ذکر الهی پس از ستیزه کردن وعناد ورزیدن با اهل ذکر ومابرح الله عزت آلائه فی البرهة بعدالبرهة وفی ازمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم .

چون خاصیت ذکر رافرمود شروع دربیان آنکه همواره اوقات اهل ذکر که حجج بالغه میباشند در میان عباد هستند می فرماید وهمیشه مر خدای راکه عزیز است نعمتهای او در مدت های دراز پس از مدت دراز ودر ایامیکه در میان دو رسول است بندگانیند که راز گفت ایشان را بالهام در اندیشه های ایشان فی کلمهم فی ذات عقولهم وسخن کرده با ایشان در خردهای ایشان که نفوس ناطقهٔ ایشانست فاستصبحوا بنور یقظة فی الاسماع والابصار والافئدة پس چراغ افروختند بنور بیداری در گوشها بادراك فایده‌ها ودردیده‌ها بدیدن عبرت ها ودر دلها بیافتن معقولها .

یذکرون بایام الله ویخوفون مقامه بیاد میدهند روزهای کردگار را بـرای غنیمت شمردن کردار ومی ترسانند از مقام حقتعالی که موقف حسابست .

بمنزلة الادلة فی الفلوات این بیم کنندگان بمنزله ومثابهٔ راه نمایانند در بیابانها.

من اخذ القصد حمدوا الیه طریقه وبشروه بالنجاة کسی که گرفت راه راست راستایش کردند بسوی او راه راست اورا وبشارت دادند برسیدن او ببهشت .

ومن اخذ یمیناً وشمالا ذموا الیه الطریق وحذروه من الهلکة وهر که را فراگرفت جانب راست وچپ راکه جانب افراط وتفریط است مذمت کردند بسوی او گمراهی او را وترسانیدند او را از معذب شدن در برزخ وگرفتار شدن دردست مالك دوزخ .

وکانوا کذلك مصابیح تلك الظلمات وادلة تلك الشبهات پس بودند و هستند آن بندگان همچنین چراغهای آن ظلمتها و راه نمایان آن شبهه ها .

وان للذکر لاهلا اخذوه من الدنیا بدلا وبدرستیکه مر ذکر خدای تعالی را اهلی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

است که فراگرفته اند ذکر را بدل ازدنیا وزخازف آن .

فلم یشغلهم تجارة ولا بیع عنه پس مشغول نکرد ایشانرا سوداگری و خرید و فروختی ازآن ذکر .

یقطعون به ایام‌الحیوة قطع میکنند بذکر و میگذرانند روزگار زندگانیرا چه باندك چیزقناعت میکنند وبغیراز ذکر نمیپردازند .

و یهتفون بالزواجر من محارم الله سبحانه فی اسماع‌الغافلین و آواز میدهند بمنع کننده‌ها وبازدارنده‌ها ازحرام کرده‌های خدا درگوشهای غافلان پریشان روزگار .

ویأمرون بالقسط ویأتمرون به وامر میفرمایند مردمانرا بعدل وداد و خود فرمان میبرند آنرا بعون رب عباد .

وینهون عن‌المنکر ویتناهون عنه وبازمیدارند مردمانرا ازکار ناشایست و خود بازمیایستند ارآن امرنابایست .

فکانما قطعوا الدنیا الی‌الاخرة و هم فیها پس گویا بریده‌اند راه دنیا را بسوی آخرت وایشان درآخرتند .

فشاهد وا ما وراء ذلك پس‌مشاهده کرده‌اند آنچه هست درپس دنیا از امور عقبی ودیده‌اند احوال بهشت ودوزخرا .

فکانما اطلعوا غیوب اهل‌البرزخ فی طول الاقامة فیه پس گوئیا مطلع و دیده ور شده‌اند برپوشیده‌های اهل برزخ دردرازی مکث دراو .

وحققت‌القیمة علیهم عداتها ودرست وراست آورده قیامت برآنها وعده‌های‌خودرا.

فکشفوا غطاء ذلك لاهل‌الدنیا پس کشف کرده‌اند وبرداشته‌اند پرده‌های‌آنرا از برای اهل دنیا .

حتی کانهم یرون مالا یری‌الناس و یسمعون مالا یسمعون تا آنکه گوئیا می‌بینند چیزیرا که نمی‌بینند مردمان این‌سرا ومیشنوند چیزیرا که نمیشنوند مردمان .

فلومثلتهم‌لعقلك فی مقاومهم المحمودة ومجالسهم المشهودة پس اگرتمثیل کنی و تصویرنمائی‌صوراعمال ایشانرا درعقل خود درمقامهای پسندیده ایشان ومجلسهای‌شایستهٔ ایشان که مقامات عبادتست .

وقد نشروادواوین اعمالهم و فرغوالمحاسبة انفسهم علی کل صغیرة و کبیرة امروا بها فقصروا عنها اونهوا عنها وحال آنکه بازکرده‌اند نامهای کردار خودرا وفارغ شده و مهیا گشته‌اند برای حسابکردن نفسهای خود و بر هر کاری خرد و بزرگ که مأمور گشته‌اند پس بازماندند ازآن یانهی کرده شدند ازآن .

ففرطوا فیها وحملواثقل اوزارهم ظهورهم پس‌تقصیر کرده‌اند درآن وبرداشته‌اند گرانی گناههای خودرا برپشتهای خود .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وضعفوا عن الاستقلال بها پس ضعیف شده‌اند از برداشتن بخودی خود به آن .

فنشجوا نشیجاً وتجاوبوا نجیباً پس به آواز بلند گریسته‌اند گریستنی مقرون بغصه و اندوه وجواب گفته‌اند یکدیگررا جواب شافی متضمن ناله وافغان .

یعجون الی ربهم من مقام ندم واعتراف آواز برمیدارند بزاری دردرگاه پروردگار خود از پشیمانی ومعترف شدن بارتکاب انواع معاصی .

لرأیت اعلام هدی ومصابیح دجی هر آینه بینی ایشانرا درآن تمثیل وتصویر نشانهای هدایت وراستی وچراغهای تاریکی .

قد حفت بهم الملئکة که گرد درآمده بایشان فرشتگان .

وتنزلت علیهم السکینة وفرود آمده برایشان سکون وآرامش دل بامن وامان.

وفتحت لهم ابواب السماء وگشاده شد برای ایشان درهای آسمان .

واعدت لهم مقاعد الکرامات فی مقام اطلع الله علیهم فیه ومهیا گردانیده برای ایشان درمقام کرامات که مراتب وصولست بدرجات عالیات درمقامیکه مطلع است حق سبحانه و تعالی برایشان درمقام بابرکات .

فرضی سعیهم و حمد مقامهم پس راضی و خشنود باشد از سعی ایشان در اعمال صالحات وستایش کند مقام معهود ایشان را بانواع کرامات .

یتنسمون یدعائه روح التجاوز در آنحال که بوئید بواسطهٔ خواندن آفریدگار و اطاعت نسیم روح وراحت درگذشتن ازگناهان .

رهائن فاقة الی فضله واساری ذلة لعظمته ایشان گروهای فاقه‌اند و احتیاج بسوی فضل آفریدگار واسیران خوارند برای بزرگواری حضرت ملك جبار .

جرح طول الاسی قلوبهم جراحت کرده درازی اندوه و بسیاری آن دلهای آن اخیار را .

وطول البکاء عیونهم وریش کرده درازی گریه وبسیاری آن دیده‌های آن مردم را

لکل باب رغبة الی الله سبحانه منهم یدقارعة هردر رغبتی را بسوی خدای غفار ازجانب ایشان دستی است کوبنده واین کنایه است ازدعاهای اجابت آثار درطلب اشیائیکه راغب ساخته ایشانرا بدرگاه اله ستاراز افاضات وعطیات بسیار .

یسئلون من لاتضیق لدیه المنادح سؤال میکنند از جوادی که تنگ نیست نزد او امکنهٔ با وسعت .

ولایخیب علیه الراغبون وبی بهره وناامید نمیشوند بردرگاه اورغبت کنندگان .

فحاسب نفسك لنفسك فان غیرها من الانفس لها حسیب غیرك پس حساب فرمای نفس خود رادردنیا از برای نفس خود درعقبی پس بدرستی که غیرآن نفس را ازنفسهای دیگر شمارکننده ایست غیراز تو وآنها حفظه‌اند وکرام الکاتبین .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نقل کلام منهاج السایرین فی التذکر و التفکر

قال فی‌منهاج السایرین التذکر فوق التفکر قال الشارح فان التفکر طلب والتذکروجود یعنی ان التفکر لا یکون الا عند فقدان المطلوب لاحتجاب القلب بصفات النفس فیلتبس البصیرة مطلوبه .

واما التذکر فهوعند رفع‌الحجاب وخلوص خلاصة الانسانیة عن‌قشور صفات النفس والرجوع الی الفطرة الاولی فیتذکر من‌طبع فیها فی‌الازل من التوحید و المعارف بعد النسیان بسبب التلبس بغواشی‌النشاء کما قال‌الله تعالی ولقدعهدنا الی ادم من قبل فنسی‌و لم نجدله عزماً وقدیکون‌لتذکر للمعانی التی حصلت بالفکر بعد نسیانها .

وقال ایضاً فی المنهاج المراقبة فی‌الذکر ملاحظة المقصود و هوالحق تعالی .

وقال‌الشارح المراقبة من افعال القلب وهی دوام ملاحظة‌الحق بالقلب .

قال‌الغزالی هی‌مراقبة الرقیب و انصراف الهم الیه ونعنی بالمراقبة حالة للقلب یثمرها نوعاً من‌المعرفة و تثمرتلك الحالة اعمالافی الجوارح وفی‌القلب .

در بحرالمعارف است که ازجمله شرایط که بسیار اهتمام باو می‌باشدو رکن‌اعظم شرایط است مراقبت است .

یك‌چشم زدن غافل‌ازآن‌ماه مباشید　　شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

انتهی وتحقیق آنست که تذکر وتفکر ومراقبت‌اگرچه بحسب مفهوم متفاوتندولی بحسب تحقق مستلزم یکدیگراند زیراکه ذکر چنانچه معلوم گردید حضور معنی است در نفس و این حضور حقیقت ذکر است چنانچه فرمودالذکر رسول‌الله و همین معنی فکر است که گفت :

تفکر رفتن از باطل سوی حق　　بجزو اندر بدیدن‌حق مطلق .

ومولانا گفت:

فکرآن باشد که پیش‌آرد رهی　　راه آن‌باشد که بنماید شهی

ودر کتاب فقه‌الرضا میفرماید که دروقت‌گفتن تکبیرة‌الاحرام تذکر رسول‌الله و اجعل و احدأمن‌الائمة نصب‌عینیك و این‌مراقبت ذکراست و ازاین جهت است‌که از جمله شرایط صحت ذکر حضور صورتراگفته‌اند یعنی‌صورت روحانی نورانی شیخ که هیکل ومظهر رسول‌الله است چه رسول ظاهر هیکل رسول باطنی است که السلام علی هیاکل التوحید .

دربحرالمعارف است: ای عزیز ازجمله شرایط ذکر حضور پیر است در قلب و مدخلیت این شرط از شرایط دیگر بیشتر است و اهتمام در این که در مکتوب اول از مکاتیب قطبیه گفته است که این بنده هرچه تأمل کردم هیچ چیز را چنان نیافتم بر حفظ ایمان که ربط قلب بمعلم خیر هرچند ربط قلب واعتقاد وانقیاد اشد است‌آن‌دم‌ایمان‌امن‌تر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

استاز زوال .

وسید اشرف حسینی سمنانی‌الاصل چشتی المشرب در مکتوب چهل و چهارم گفته سبحان‌الله ملاحظهٔ صورت پیر کمتر ازصورت سنگین‌شیرین نخواهد بود .

آورده‌اند که چون‌فرهاد کوه بیستون کندن‌را پیش گرفت اول‌صورت‌شیرین‌تراشید و براورنگ خسروی‌جای گرفت صورت وی‌را ملاحظه میکرد و کلنك میزد و از کوه ریزه سنگ میریخت دراندك فرصت ازعهدهٔ کار برآمد.

ای‌عزیزغرض از ذکروحضور فناء فی‌المذکور است وخود اینهامقصود بالذات نمی باشند بلکه تلقین ذکروفکر ازقبیل تعلیم الف وباست مر اطفالرا و مرحوم حاج محمد جعفرهمدانی درفایدهٔ سیم ازفصل هفتم کتاب مرآة میفرماید بدانکه همگی‌مشایخ از همهٔ سلاسل از برای مبتدی‌لازم میدانند که‌دل خویش را پیوسته بادل شیخ‌میدارد تابا‌ینوسیله قلب اومورد نسیم نفحات‌الطاف الهی گردد زیراکه مرید در اول وهله حجب بسیاردارد درست‌متوجه حضرت عز جل‌شانه نمیتواند شد چه‌اوخو کردهٔ عالم شهادتست باغیب‌صرف آشنائی ندارد و صورت شیخ ازعالم شهادتست پس صورت او اعانت می جوید بر ذکر صورت آفرین چنانچه مجالست و مصاحبت باصلحا و اتقیاء بحسب ظاهر تأثیر در انسان می‌نماید و بطاعت وعبادت وامی‌دارد همچنین است معاشرت باطنی بلکه تأثیراتی بیشتر ازاوست. مؤیدقول‌ایشان‌است‌آیهٔ شریفه **واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی** چه‌توجه جناب‌مقدس‌نبوی(ص)ازجهت افاضه‌وافاده‌است وازمریدین‌جهت استفاده واستفاضه است وآیهٔ مبارکه **یاایها الذین آمنوا اتقوا وکونوا مع الصادقین** .

وکلام‌حضرت عیسی(ع) درجواب‌حواریین که فرمود مجالست نمایید بااشخاصی که دیدن‌آنها باعث تذکر شما میشود جناب اقدس الهی راکه این‌اشتغال باعث صفای ذات و ضیاء صفات اوگردیده چه رؤیت این اشخاص ومعاشرت آنها باعث اقبال باموراخرویه و اعراض از شواغل دنیویه می‌گردد با اینکه مقصود حقیقی ازسلوك معرفت نورانیت ائمهٔ اطهار می‌باشد .

چنانکه سیداوصیاء علیه‌وعلی‌اولاده‌آلاف‌التحیة والثناء درحدیث نورانیت میفرماید لایکمل‌المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة فاذا عرفنی بذلك فهو مؤمن‌ممتحن‌امتحن‌الله قلبه بالایمان وشرح صدره‌للاسلام وصار عارفاً بدینه مستنصراً ومن‌قصر عن‌ذلك فهوشاك مرتاب یا سلمان یاجندب معرفتی بالنورانیة معرفة‌الله‌ومعرفة‌الله معرفتی‌وهوالدین‌الخالص.

ونورجناب نبوی و اولاد اطهار اونظر باحادیث ابتدای خلقت موجودات مادة المواد همگی آنها میباشند و نور ایشان درقلب مؤمن‌خالص‌ظاهروهویداست .

چنانکه در کتاب حجت‌کافی‌روایت نموده‌است ازابی‌خالدکابلی‌قال‌سئلت اباجعفر(ع) عن‌قول‌الله عزوجل فامنوا بالله ورسوله و النورالذی انزلنا فقال یا اباخالد النور والله –

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الائمة من آل محمد الی یوم القیمة وهم والله نورالله الذی انزل وهم والله نورالله فی السموات و الارض والله یا اباخالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار وهم والله ینورون قلوب المؤمنین ویحجب الله عزوجل نورهم عمن یشاء فیظلم قلوبهم الحدیث.

پس مقصود اصلی از توجه صاحب اجازه آنستکه بلکه بتدریج نور امام را در قلب ملاحظه نماید واینکه بعضی ازجهال چنان نموده‌اند که اهل سلوك آنصورت را پرستش مینمایند محض جهالتست چه هیچ ذیشعوری صورت مصنوعی خودرا سزاوار پرستش نمی داند ونمی کند و ظاهرشدن انوار درقلب اهل‌سلوك با آنکه قطعی‌است ومجرب‌وروایت ابی‌خالدهم شاهد است.

ومحقق مجلسی هم‌تصریح نموده است ودرفقرات ادعیهٔ مانورهٔ ازاهل عصمت هم وارد است چنانچه در مناجات شعبانیه است که انر ابصارقلوبنا بضیاء نظرها الیك ومعلوم است که مراد ازنور نورحسی مانند نور شمس‌وکواکب ونارنیست بلکه مراد نور عقلی مجرد ازمادهٔ‌جسمانیه است وهرگاه مرادنور حسی نباشد ونور مجرد باشد نور در اینجا مرادف باروح است ونورانیت مرادف با روحانیت است چنانچه تعبیر ازحقیقت خود بهر دوعبارت فرموده که‌اول‌ماخلق‌الله نوری واول‌ماخلق الله روحی.

ودرحدیث عقل‌فرموده اول ماخلق‌الله العقل پس‌مراد ازمقام نورانیت مقام روحانی تجردی کلی آنچنانی‌است که مقام اول‌مبدعاتست ودرآنمقام همگی متحدند.

چنانچه فرموده است انا وعلی من‌نور واحد.

وفرموده است کلنا واحد وامرنا واحد وسرنا واحد ونحن‌شیء واحدعندالله.

ودر حدیث‌نورانیت فرموده است انا آدم وانا نوح وانا ابراهیم وانا موسی‌و انا عیسی‌وانا محمد انتقل‌فی الصور کیف اشاء من‌رانی فقدراهم ومن‌راهم فقدرانی‌ولوظهرت للناس فی صورة واحدة لهلك فی‌الناس وقالوا هولایزول ولایتغیروانما انا عبدمن‌عبادالله لاتسمونا اربابا و قولوا فی فضلنا ماشئتم فانکم لن تبلغوا کنه ما جعله‌الله لنا ولا معشار العشر لانا آیات‌الله ودلائله و حجج‌الله و خلفائه و امناءالله و ائمته ووجه‌الله وعین‌الله و لسان‌الله الحدیث.

ومحمدبن ابی جمهوراحسائی در آخر کتاب مجلی فرموده است که وصیت میکنم شما را دربارهٔ مشایخ اینکه باشی دربارهٔ آنها بشکر وثنا وحمد و حمل نمائی کلمات و رموز ایشانرا برمحمل صحیح اگرچه دورباشد از عبارات ایشان چه بودند ایشان از اهل جدواجتهاد وباسلامت دین واعتقاد ومتوجه ساز نفس خودرا دراکثراوقات بملاحظهٔ‌ایشان و بگردان ذات خود را آیینه‌یی که صافی باشد ازکدورات اوهام محاذات آیینهٔ ایشان به قوهٔ اعتصام که خالی باشد ازشك درایشان چراکه نفوس ایشان بسبب قطع کردن علایق بالکلیه زایل شده است ازایشان حجاب پس گردیده‌اند محل تجلی حقایق الهیه وهرگاه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

آیینهٔ تومقابل آیینهٔ ایشان باشد سزاوار اینکه فایزشوی بقرب ایشان ومستعد شوی برای ادراك معارف وحقایق ایشان پس قبول نمائی بواسطهٔ این استعداد کمال امداد راچه قرب حقیقی او عبارتست از تخلق بصفات و موافقت هیآت چنانچه گفته است بعضی اکابر که دوری صوری ضرر ندارد با قرب معنوی پس میدرخشد برتوازشعاعات آیینهٔ نفوس ایشان اشراقات بسیاری ومیگردد نفس توبواسطهٔ انس با ایشان باصفا ودرخشنده وبتحقیق که یافتم ازاین قرب معنوی اثرعظیم .

ومولانا عبدالرحیم دماوندی رساله‌یی تصنیف نموده نامش‌را موافق تاریخ اتمامش مفتاح اسرارالحسینی نهاده وچون درایام مجاورت عتبات عالیات باین فیوضات نایل شده بنام نامی واسم گرامی آنحضرت مسمی کرده ومشتمل برسی وهفت‌مفتاح است درآن کتاب دربیان مرشد شناسی شرحی متین میفرماید ودر آخر کلام میگوید کمل عرفا رضوان‌الله علیهم میگویند تا جذبهٔ حق بروجود سالك وارد نشود و او را از خودی خود نستاند از تفرقه خلاصی ندارد وراه علاج تفرقه وجمع شدن خاطرسالك همین‌است که گفتیم .

ولهذا عرفا بنا گذاشته‌اند که سالك باید صورت مرشد را درنظر بگیرد و مشغول کارشود این امر برای رفع تفرقه وجمع شدن خاطراست .

و جمعی از بزرگان که از دنیا رحلت نموده‌اند از ارواح ایشان در باطن استمداد خواستن وایشانرا درنظرداشتن‌سبب قوهٔ قلب سالك میشود وروح سالك را اتصال‌معنوی با ارواح آن اکابرحاصل میشود و فیوضات الهیه بواسطه این ارواح بروح سالك وارد میشود تاآخرالامر روح سالك بمرتبه‌یی قوی میشود که نظرباستعداد خودش ازحق‌تعالی بلاواسطه قبول فیض مینماید .

ودیده‌ام بعضی علما نوشته‌اند که صورت مرشد را در نظر گرفتن بت پرستی است واکثر خلق هم انکار دارند لهذا تحقیق امر را میکنم‌ان‌شاءالله .

بدان ای سالك که نفس انسان یك لحظه فارغ نیست وهمیشه از حالی بحالی واز صورتی بصورتی منتقل می شود وازجائی بجائی میرود وهمیشه در تدبیرامور نشأه هست وصور این نشأه درنفس قرارگرفته است وبرای آنکه از این نشأه بعضی اوقات فارغ گردد وازحدیث نفس ووسوسهٔ شیطان خلاص شود ومبدء خود را یادنماید صاحب شرایع بامره تعالی وضع انواع عبادات نموده‌اند وازجملهٔ عبادات شرعیه نمازوحج‌است وزیارت انبیاء واولیاست وغرض از نماز اینست که درآنوقت نفس متوجه حق بشود ومتذکر حق شود بواسطهٔ اوصاف واورادی که درنماز میخواند بهیأت قیام ورکوع وسجود و سلام .

وغرض از حج اینستکه درآن موضع شریف بوقت استلام حجر الاسود و در وقت طواف بیاد آورد حق را .

وقال النبی صلی الله علیه وآله وانما شرعت المناسك لاقامة ذکرالله وبادآورد که

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

درآسمان ملائکه طواف بیت المعمور رامینمایند ومشغول بندگیندوغرض از زیارت اینست که برابر مرقد نبی یا ولی بایستد صورت صاحب مرقد را در خیال آورد و با اومکالمه نماید. وقلب را متوجه نفس زکیهٔ صاحب مرقد نماید تابواسطهٔ اوقلب زایر مستفیض گردد.

وهمچنین بمساجد رفتن وبجهة خاص متوجه شدن وحال آنکه ازصفات حق اینماتولوا فثم وجه الله است وهومعکم اینما کنتم است ویا من لاتحویه مکان ولایخلومنه مکان است.

وحکماهم تصریح نموده‌اند بآنچه ذکر شد ومجموع مراتب مذکوره درخیال است که تا خیال مقید بحق شود وجای دیگر نرود تا قلب ملاحظهٔ جمال حق نماید.

کماقال رسول‌الله اعبد ربك کانك تراه وان‌لم تکن تراه فانه یراك واولیاءالله حسب الاشاره نبی وآل اوبنا گذاشته‌اندکه سالك دراوایل امر صورت مرشد رادرنظر بگیرد تا از تفرقه ووسوسهٔ شیطان خلاص‌شود.

چنانکه پیش از این فصل بیان کردیم و آن اشاره اینست کما قال الصادق علیه السلام ومن لم یکن له قرین مرشد تمکن عدوه من عنقه.

ومشهود این فقیر شده است که هرقدر مرشد کامل‌تراست خلاص از تفرقه بیشتر است تا برسد بمرشدکل مولانا علی علیه‌السلام.

وممکن است که بعضی از بی بصیرتان بگویند وقتی که مرشدکل باشد چه‌احتیاج است صورت مرشد را درنظر گرفتن جوابش اینست که این مرشد ظاهرعکس مرشدکل است ونور قوی نور ضعیف را تمکین نمی‌دهد تابواسطهٔ مرشد ظاهرروح سالك قوی‌شود بآن وبه‌آنوقت میتوان که ازمرشدکل بقدراستعدادش فیض ببرد.

وازاخباریکه در فصل تعریف عرفا مذکور شد معلوم‌می شود که مرشد ظاهرعکس مرشدکل است لاتغفل انتهی کلامه.

واز جمله مؤیدات مطلب مذکور است ما فی تفسیر الصافی عند قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم.

عن الصادق علیه‌السلام ان الصورة الانسانیة هی الصراط المستقیم الی کل خیر و والجسر الممدود بین الجنة والنار وفی المجلی والکلمات المکنونه و غیرهما عن مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام انه قال الصورة الانسانیه هی اکبر حجج الله علی خلقه وهی الکتاب الذی کتبه بیده وهی الهیکل الذی بناه بحکمته وهی مجموع صور العالمین وهی المختصر من اللوح المحفوظ وهی الشاهد علی کل غائب وهی الحجة علی کل جاحد وهی الطریق المستقیم الی کل خیروهی الصراط الممدود بین الجنة و النار و دیگر آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که بر روی عالم نگاه کردن بسیار ثواب دارد.

وهمچنین نگاه بردیوار خانهٔ عالم کردن ثواب دارد.

وقال بعض مشایخنا المعاصرین فی‌تفسیره عندقوله تعالی وبالوالدین احساناً قدفسر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

المعصومون الوالدین فی القرآن بمحمد (ص) وعلی (ع).

ویسمی الصوفیة مظهر العقل بالمرشد ومظهر النفس بالدلیل وبحسب تفاوت مظهریتهما و تصرفهما یکـون احدهما مظهراً لاسم الله اوالرحیم و الاخر مظهر الاسم الرحمن و باعتبار هذه المظهریة و الاثنینیة قال الله تعالی قل ادعوا الله اودعوا الرحمن والدعوة هی طلب المدعو للورود علی الداعی والحضور عنده امالان المطلوب منه حضور فانه عنده اوامر غیر ذاته یحصل من حضور ذاته ولیس معناها مسئلة شیء من المدعو حاضراً کان ام غائباً.

وبهذا وامثاله استشهد الصوفیة علی ان المطلوب من دعاء الله اودعاء مظاهره هو حضور المدعو عند الداعی ویسمونه حضوراً وفکراً.

و بعضهم یقول لابدان یجعل السالك صورة الشیخ نصب عینیه و یسمی هذه الجعل والتصویر حضوراً وهو بعید عن الطریق المستقیم فان الحضور هو الاتصال بروحانیة الشیخ وظهور مثاله لدیك لاتصویر صورة مثل صورته وجعله نصب العین فانه مردود الیك ونوع کفر وشرك وبعدما یقال انه کفر یقولون هو کفر فوق الکفر والایمان کما قال المولوی:

چون خلیل آمد خیال یار من صورتش بت معنی او بت شکن

لکن تقول تصویر صورة الشیخ بالاختیار وتقیید الخیال به من قبیل عبادة الاسم دون المسمی وتشبه بعبدة الاصنام وحجیم عاجل ینبغی للعاقل العبور عنه کما قال المولوی:

جمله دانسته که این هستی فخ است ذکر وفکر اختیاری دوزخ است

لکن لابد للسالك من العبور علیه.

و در مقدمهٔ کتاب سعادت نامهٔ خود می فرماید و آنچه معروف شده است از طایفهٔ صوفیه که صورت مرشد را در تمام احوال نصب العین خودقرار میدهند دور نیست که مراد از صورت مرشد صورت عقل باشد که مرشد باطنی قلب است واگر مراد صورت مرشد ظاهری باشد منافات باهیچ یك از اوضاع شرعیه نخواهد داشت و لازم نمی آید که صورت شیخ معبود باشد چنانچه هرگاه صورت معشوق را در آینه نظر اندازند لازم نمی آید که آینه منظور و مقصود باشد انتهی.

نقل کلام محقق قمی در منع توجه بصورت شیخ در وقت ذکر

ومناسب مقام است اگرچه طول کلام است ذکر سؤالی که از محقق قمی نموده اند وجوابی که ایشان فرموده اند. صورت مکتوب بعرض مقدس عالی میرساند که درخصوص ذکر وفکری که در صورت اجازه یی که استفتا میشود جمعی متصدی شرعی وجواز آن شده و بعضی مدعی حرمت وتشریع بودن آن میباشند مدعی جواز می نماید که اجازهٔ مزبوره را یداً عن ید بمعصوم اگر برسانند آن بمنزلهٔ حدیث بلکه حدیث است ودرادلهٔ سنن اینقدر کافیست و صورتیکه معصوم بودن آن ثابت نباشد سبب جمعیت خاطر وحضور قلب در ذکر میشودو مقدمهٔ عقلیه می باشد بجهت کمال ذکر پس جایز می باشد ومدعی حرمت می نماید که عبادت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

توقیفی است ونص دراین‌باب در کتب معتبره نمیباشد ومسئلهٔ مزبوره محل انظار گردیده است استدعا ازمکارم‌اخلاق‌عالی‌آنکه صورت حکم‌مذکور را بانضمام ادله‌شفقت فرموده بخط شریف نوشته وسربمهر ارسال دارند .

سؤال ـ چه می‌فرمائیددرصورت اجازهٔ ذکروفکریکه ازعارف ربانی شاه‌نعمت‌الله رسیده وکیفیت آن اینست که بعد از توبهٔ کامل از جمیع مناهی بتلقین استاد بوده یعنی حضور قلب تحصیل نموده که حین ذکر یاد جناب اقدس الهی نمایند واز یاد مذکور و مسمی غافل‌نشود صورت‌استاد ومجیزخود را که واسطهٔ ذکر و وسیلهٔ قرب‌بخدا میداند در قلب خود مشاهده نماید چون سالك در بدو سلوك الفت تمام بمحسوسات دارد و صورت مزبور نیز از جملهٔ محسوسات است سالك را مشغول ومراقب قلب خودگردانیده باذکر انس والفت دهد ازافکار فاسدهٔ دنیویه‌ووساوس شیطانیه‌منع نماید وبواسطهٔ این‌مراقبت چنانکه ازواردات غیبیه ونفحات‌الهیه ومعانی‌دینیه چیزی‌دردل وخاطرسالك‌طلوع‌نماید از ادراك و مشاهدهٔ آن غافل نماند و مادام که مشاهدهٔ مزبوره حاصل باشد التفات بدنیا و امور فانیه و مناهی شرعیه از سالك زایل شود و در رغبت بامور باقیه و عالم آخرت روی در تزاید واشتداد نهد ومعرفت الله دردل وقلب سالك حاصل شود و بعد از ذکر و فکر مزبور اوراد وآیات‌قرانی چند درعقب صلواة خمس‌بخوانند بیان فرمائید که‌مشاهدهٔ صورت مزبوره بقصد مزبور در شرع انور مباحست یا حرام ودر اخبارنصی در تحریم یا اباحهٔ آن وارد است یانه ـ بینواحکماً ودلیلا وفقکم‌الله تعالی.

جواب ـ بسم الله والحمدلله والصلوة علی اولیاء الله مستدل دراین مطلب بعقل و نقل استدلال کرده وحاصل استدلال عقلی که از مجموع صورت مکتوب و صورت استفتا مستفاد میشود اینستکه استحضار صورت شیخ درحال ذکر موقوف علیه کمال ذکر اعنی تذکر خدا یاحضور قلب وطرد ما سوی از خاطر او حصول معرفت الله‌است وشکی نیست دراینکه این دوچیز مطلوب هستند خواه بعنوان وجوب وخواه استحباب ومقدمهٔ مطلوب مطلوبست خواه واجب وخواه مستحب چنانکه دراصول فقه محقق است .

پس استحضار صورت شیخ مطلوبست وحاصل جواب‌یا بمناقضه است‌بقدح درصغری یا بمعارضه است .

چنانکه میگوئیم که استحضارصورت شیخ مانع‌از کمال‌ذکروضد اواست وترك ضد از جمله مقدمات عقلیه مطلوبست چنانکه دراصول تحقیق کردیم وشبههٔ خلاف‌آن درغایت ضعف است پس‌گوئیم که ترك استحضار صورت شیخ موقوف علیه مطلوبست پس ترك استحضارصورت‌شیخ‌مطلوبست وبیان‌معارضه ومناقضه‌چون‌درمآل‌بیکجابرمیگردد وحاجتی بتفصیل هریك علیحده نیست ومآل بمنع توقف کمال ذکر است براستحضار مزبور وآن یابمنع حصول امکان اینست‌باآن یا بمنع توقف حصول اینست برآن وچون در بیان منع

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

امکان کفایت از بیان توقف منع میشود پس اولی آنستکه اکتفا بهمان شود پس میگوئیم که بیان این محتاج است بتمهید چند مقدمه :

الاول اینکه ذکر در لغت عرب بمعنی یاد کردن است و گاهی بمعنی صیت و آوازه وثنا ومدح استعمال میشود .

قال الجوهری رجل ذکیر جید الذکر والحفظ والذکر والذکری بالکسر خلاف النسیان وکذلك الذکرة والذکر الصیت والثناء والشرف وذکرت الشیء بعد النسیان و ذکرته بلسانی وقلبی وتذکرته واذکرته وذکرته بمعنی قال‌الله سبحانه واذکر بعدامة‌ای ذکر بعد نسیان .

واز کلمات ایشان ظاهر میشود که معنی حقیقی ذکر همان یاد کردنست واما اینکه الفاظ را ذکر میگویند مجازاست یا از باب تسمیهٔ سبب باسم مسبب وازاینجاست که در نزد تحقیق واهل آن ذکر فعلی افضل افراد ذکر است وذکر لسانی اسفل افراد آن بلکه آنرا ازباب نعیق حیوانات شمرده اند وذکر قلبی ونفسی حد وسط بینهماست وثانی افضل از اول است .

وتوضیح آن اینکه هرگاه بر زبان الفاظ وکلمات موضوعه از برای یاد آوری گفته شود وعقد قلبی بآن نشود ودل ازآن بی‌خبر باشد آنرا ذکر لسانی گویند وهرگاه برزبان جاری شود بلفظ وبعد از آن دل ترجمه کند آنرا و متذکر مقصود از آن شود آنرا ذکر قلبی می گویند واین مرتبهٔ صلحاست وبعد ازآن ذکر نفسی است که ترجمهٔ زبان ترجمان دل است، وقلب پیش ازلسان متوجه مقصود است واین مرتبهٔ ابرارومقبولین است وفوق همه ذکر فعلیست ومراد ازآن اینست که جمیع افعال بنده بیاد خدا باشد و بر او هرچه وارد شود متذکر باشد که رضای الهی درفعل یاترك آن است وآیهٔ شریفه **ولذکر الله اکبر** بآن تفسیر شده چنانکه درمجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

وهم حدیث مشهور که جناب نبوی صلی‌الله علیه و آله در وصیت خود بجناب امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود که یا علی ثلاث لاتطیقها هذه الامة المواسات للاخ فی مال و انصاف الناس من نفسه وذکرالله علی کل حال ولیس هوسبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر ولکن اذا ورد علی مایحرم علیه خاف‌الله عزوجل عنده وترکه .

وبمضمون این اخبار بسیار است پس معلوم شد که ذکرحقیقی ومقصد اصلی احضار جناب اقدس‌الهیست در قلب وتذکر رضا وسخطواراده و کراهت آن جناب وتکلم بکلمات محض از برای تذکر است لاغیر پس آنجناب تادر قلب حاضر نشود ذکر وتذکر صورت نمیگیرد خصوصاً در جایی که ندا میکند وخطاب میکند زیراکه خطاب توجیه کلام است بجانب غیر واین از امور اضافیه ونسبیه که بدون تحقق وتصور متضائفین ومنتسبین صورت نمی گیرد .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مقدمهٔ ثانیه اینست که نفس سالك درابتدای امر یا درمرتبهٔ استعداد استحصال کمال است که خلقت عقل‌هیولائی یاعقل بالملکه‌است یا درمرتبهٔ استعداداسترجاعی واستردادی است که کمالات حاصله بعقل مستفاد راحاضر کند که صنعت‌عقل بالفعل‌است ومرشد که‌ذکر مذکور را وسیلهٔ هریك ازاین دومرحله برای اوقرار میدهد بنابرآنکه منفصلهٔ مزبوره مانعة الجمع نیست نظر بتعدد حیثیات وممکن است که‌استرجاع کمال واستحضار آن‌موجب استحضار کمال‌دیگرفوق‌آن باشد باید مراد اواین باشد که مرشد سبب تذکرجناب اقدس الهی‌مرتبه از معرفت‌آن‌جناب که براوافاضه شده درمرتبهٔ عقل‌مستفاد تحصیل مرتبهٔ دیگر فوق آن بکند .

وهکذا درازمان مستقبله بتذکر مرتبهٔ فوق مرتبهٔ‌آن راتحصیل کند تا بغایت مقصد برسد. پس علی ای‌حال مقصود مرشد باید یادآوری جناب‌اقدس‌الهی باشد زیرا که ذکر وسیلهٔ استکمال او را ذکر خداقرار داده بالفرض وذکرخدا بحکم مقدمهٔ اولی‌یادآوری اوست ویاد آوری نفس‌شیء را عبارتست ازالتفات نفس بجانب آنشیء واستحضار او در ذهن یابصورت ویا بمعنی‌خواه بواسطهٔ آلات حواس باشد یابذاته وشك‌نیست که‌استحضار دوشیء متغایر هرچند ذات ووصف شخص واحد باشد اگر امکان عقلی داشته باشد که امکان عادی ندارد .

وچنانکه قاری در لوح‌مکتوب ممکن‌نیست که تلفظ کند بحرفی الابعد انعدام‌حرف قبل که آن از قبیل معداتست واز امور سیاله است نه قاره .

وهمچنین قوهٔ ذاکره که شبیه بقاریست که‌گویا آنچه راکه کاتب خیال درلوح‌حفظ نوشته میخواند وشیئاً فشیئاً متذکر میشود پس تذکر هریك از اشیاء متعدده‌ممکن نیست الابعد انمحاء شیء سابق پس هرگاه قوهٔ ذاکره متذکر صورت شیخ شد و خواهد که متذکر جناب اقدس الهی هم بشود نمی شودالا بانمحاء صورت‌شیخ وبالعکس پس‌تذکر صور منقوشه در لوح حافظه ممکن نیست الا علی سبیل التدریج والاستبدال .

وازجمله صفات خاصهٔ جناب اقدس الهی است لا یشغله شأن عن شأن ولا سمع عن سمع‌ودعوی که بعضی کرده‌اند که ممکن‌است‌ازبرای‌بعضی‌ازخواص که خودآن‌ازجلباب‌بدن متخلی کرده وبزیور تجرد وانقلاع از تعلقات جسم محلی کرده حاصل شود وبرفرض‌تسلیم آن بما نفعی‌ندارد وبجهت آن که کلام دربدوامرسالك است که هنوز بمرتبهٔ کمال نرسیده.

وشاهد این مقال کلام‌صادق ذی الجلال است که فرموده **ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه** وچون نکره درسیاق نفی افادهٔ عموم می‌کند ابطال آن دعوی را هم میکند .

ودرمصباح الشریعه ازحضرت صادق‌علیه‌السلام‌نقل‌کرده که فرموده‌اند فمن کان‌قلبه متعلقاً فی‌صلوته بشیء دون الله فهو قریب من‌ذلك الشیء بعید عن‌حقیقة ما ارادالله منه فی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

صلوته ثم تلاهذه الایة .

ومؤید اینست اخبار بسیار درباب جاهاییکه نماز در آن میکنند خصوصاً آنچه در آنها منع کرده‌اند نماز را درحالی که انسان را مواجهی باشد که که دراحادیث صحیحه وارد شده که فرموده‌اند که هرگاه از تماثیل در سمت قبله باشد جامه بـرآنها بپوش و نماز کن .

وهمچنین جمیع اخباریکه وارد شده نهی‌ازشاغل انسان قبل ازماسوی‌الله وهمچنین اخباری که درستره مصلی وارد شده بجهت‌آنکه ازمجموع آن‌اخبار معلوم میشود که این امور تأدیبی است از برای نفس که شواغل خارجه قلب او را متفرق نکند وهم اویك هم باشد پس ستره یامواضع معهوده که در حال نماز باید بآنهانظر کرد درحال قیام ورکوع وسجود وغیرآنها از برای اینستکه اسباب‌التفات اوبسیارنباشد پس هرگاه امور خارجه از قلب باعث شاغل بودن قلب بماسوی میشود پس‌چگونه بعد از دخول او در امرخارجی درقلب ورسوخ آن باعث شغل قلب نمیشود .

ومؤید این مطلب‌است حکایت تنبیه گنجشك ماده‌حضرت سلیمان(ع) را آنجایی که با زوج خود مکافحه داشت واطاعت او نمی کرد که با او جماع کند وگنجشك نر مدعی محبت او بوده بعد ازآنکه سلیمان (ع) ازگنجشك ماده پرسید که‌چرا اطاعت او نمیکنی وحال‌آنکه ترا دوست میدارد عرض کرد یا نبی الله دروغ میگوید بجهت آنکه یك مادهٔ دیگر را دوست میدارد بهرحال اگرغرض مرشد تأدیب‌نفس‌مستر شد است بجهت تحصیل حضور قلب . پس آنچه مناسب مقام است اینست که بگوید باو در خلوت بنشین یا چشم خود را برهم بگذار و امثال این تا دل تو مشغول بدیگری نشود تا همان خدا و بس در خاطر تـو بماند نه اینکه صورت شیخ را در نظر بگیرد و خـدا راهم در خـاطر بگیرد .

جز الف وحدتش‌در دل درویش نیست خانهٔ تنگست‌دل جای یکی بیش‌نیست

وحقیقت اینست که بایدگفته شود که مراد شیخ باید از آن یکی این یکی باشد و اگرنه یکی‌دوتا میشود ودوتا کی‌یکی‌میشود والله العالم بالضمایر .

وحاصل مقال اینکه مانع ازحضور قلب در حال‌نماز وحال فکریاشواغل خارجه‌از نفس است که بواسطهٔ حواس خمس ظاهری در خاطر انسانی خطور میکند وچارهٔ آن بامثال ستره وجای تاریك رفتن وخلوت گزیدن وچشم بهم نهادن وامثال‌آن میشود .

یا شواغل داخله است مثل افکاریکه متعلق بمال وفرزند وجاه و انتقام از دشمن و احسان بدوست وامثال آنهاست واین ممکن نیست الا بقلع شجرهٔ شهوت وغضب واین‌در حال ذکر ونماز میسر نیست بلکه باید قبل از اشتغال سعی در آن نموده اصل ریشهٔ آن درخت که حب دنیاست بمعالجات نافعه و مجاهدات ناجعه قطع کرد وبعد ازآن مشغول‌شد

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

این مراحل کجاست وتحصیل حضور قلب درساحت عز اقدس اله بواسطهٔ احضار صورت شیخ در حال وتذکرمعینین با هم در آن واحد بکجاست بلکه تذکرهریك از جهات حقهٔ متعدده بجای دیگر جهت منافی حقیقت ذکر است .

مثلا در حال قرائت **اهدنا الصراط المستقیم** مطلوب بذکر عرض مطلب و حاجت خواستن است که نمودن راه راست است پس اگر دراین‌حال‌ازاین معنی غافل‌باشد وتصور عذاب الهی کند واستعاذه‌ازآن کند یا در فکربهشت‌وحور وغلمان باشد وآرزوی آن کند ثمری نبخشدوحضور قلب ندارد وهرچند این دومعنی رامستحضر بودن مطلوبست در وقتیکه آیهٔ عذاب ووعدهٔ ثواب را میخواند .

وهمچنین در نزد ذکر خدا بکلمهٔ یا غفار هرگاه متذکر قهاریت ومنتقم بودن‌خدا باشد حضور قلب ندارد وهکذا .

مقدمهٔ ثالثه اینست که مراد از حصول معرفت الله در قلب سالك بواسطهٔ تصویر شیخ درذهن یا انعکاس صورت کنه و ذات آن جنابست ولوبوجه ما ازباب حصول‌محدود عند حضور الحد چراکه تحدید ازباب نقشی است برخاطر که از ملاحظه وتصورآن نقش انتقال بصورت محدود میشود واز باب تصدیق بحصول حد ازبرای محدود نیست وباطرد آن حصول معرفة الله تصدیق بوجود ذات مقدس‌اوست باثبوت صفتی ازصفات کمال‌وجلال اوکه ازباب ترتیب وازباب نتیجه باشد برنظر وفکر وترتب معلومات‌تصدیقیه وبرواضح است که تذکر آن جناب بذاته یا صفتی ازصفات او چنانکه مراد از ذکر همانست نیست الا استرجاع کمال حاصل سابق نه اینکه تحصیل مجهول باشد از معلوم‌تصوری وتصویر صورت شیخ را از باب تحدیدگرفتن فساداوضح است‌ازآنکه محتاج به‌بیان‌باشد .

وهمچنین مفروض اینست که در این مقام ترتیب و ملاحظهٔ تصدیقات معلومه نیست که تصدیق بذات یا صفات برآن مترتب شود .

پس کلام‌مستدل‌درآخراستدلال‌ممکن‌است باینکه اموراز باب‌معدات‌وترتب انکشاف وجه مطلوب بعد ازاعمال اینگونه رفتاراز باب ترتب‌آثاروخواص‌براشیاء باشد نه از باب تحصیل مطلوب به‌حد وبرهان واین‌راجع میشودبادعای مکاشفه بعداز حصول این‌مجاهده وآن‌طوریست خارج طور عقل ، بلی صفات باطن را مدخلیت در ادراك مقاصد عقلیه و مقدمات برهانیه میباشد که اذهان در مراتب ادراك آن مختلف میباشند پس باز راجع می‌شود مقام بمتابعت دلیل‌وبرهان هرگاه چنین‌شدپس اختیار طردازمجاهده وعمل محتاج خواهد بود به برهانی بجوازآن زیراکه احتمال ضرر درآن هست و احتمال مخالطة وهم وعقل درلباس کشف‌والهام وتلبیس‌ابالسهٔ شیطان هم‌دراین مضمار جولان‌تمام داردچنانکه بعد بیان خواهیم کرد هرگاه برهانی از عقل برجواز ارتکاب این قائم‌نباشد چگونه‌عقل حکم میکند بصحت اخذ بآن طریقه وبه انجام‌آوردن آن‌وظیفه پس محتاج میشود برجوع

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بمکاشفهٔ دیگر قبل از مجاهده وهلم جراً پس دور لازم میآید یا تسلسل و اعتماد بتقلید شیخ هم محتاج است بدلیل. پس کلمات شیخ محض دعوی است و برهانی برجواز اتباع آن از عقل نیست.

واما رخصت شرعیه، پس کلام درآن خواهد آمد با وجود آنکه برسبیل نقض هم می گوئیم که مخالفات و مناقضات کشفیه هم ازحد بیرونست چنانکه ازدعویهای ارباب ملل مخالفه در مکاشفات خود معلوم می شود.

چنانکه از نفحات جامی وغیره مستفاد میشود وقول باینکه درطریقهٔ مجاهده غلط شده و مکاشفه غلط شده غلط اندر غلط است بجهت آنکه نقل کلام رادر اثبات طریقهٔ مجاهده میکنیم واگر گویند که سالك رادراول وهله ازمتابعت عقل ناچاراست دعوی مکاشفه درآخر کار است گوئیم چه برهانی عقلی اورا برمتابعت شیخ در این گونه مجاهده ملزم کرده است پس امثال این اعمال مانند آنستکه بی قوتی در شنا خود را بدریا اندازد بطمع جواهر بامید اینکه بلکه کسی او را بیرون آورد و آن محض حمق است خصوصاً در وقتی که درآنجا کسی از شناگری شخص را با سلامت بیرون رفتن از دریا نداند چه میداند که او میتواند او را بیرون آورد ودعوی شیخ دراین محض دعوی است.

اگر کسی این حقیر را اعتراض کند که این سخن مخالف طریقهٔ تست در اصول چنان که در قوانین تحقیق آن شده زیرا که درآنجا بیان کردیم که حسن ظن بعالم ورع متجزی از برای عامی گاهست مندرج می شود بحدی که بمحض قول او جزم بصدق میکند وتقلید طریقهٔ او بمنزلهٔ استدلال و برهان میشود پس گاهست که در مسألهٔ امامت اکتفا توان کرد بنقل احادیث واخباریکه از عالم میکنند از برای عامی پس چرا دراینجا این سخن را جاری نمی کنی واکتفا بقول مرشد نمیکنی وبرهان میطلبی.

جواب میگوئیم که این ازآن باب نیست بلکه این مباحثه ایست که علما باهم دارند که آیا جایز است متابعت این طریقه یانه ومناظرهٔ علماء تمام نمی شود الا باقامهٔ برهان چنانکه پوشیده نیست وهر گاه این مقدمات ممهدشد برمیگردیم برسراصل دلیل ومیگوییم همهٔ مقدمات این دلیل خطابیه وبی اساس بلکه شعیرات وهمیه یامغالطات جدلیه بلکه توهمات سوفسطائیه غیرمبتنی بر برهان وقیاس است اولا اینکه تصویرصورت شیخ باعث جمعیت خاطر بودن وحاضرشدن قلب که بسبب آن کمال از برای ذکرحاصل میشود بی وجه است بجهت آنکه اگر مراد اینستکه حضور صورت شیخ در نزد مرید بالذات خاصیتی دارد از بابت خواص سایر اشیاء از باب مسخنات ومبردات پس با وجودتوجه منع واضح برآن میگوییم که یا مراد تصویر صورت او است یا مراقبهٔ آنصورت و تدبر در او در حالات معنویه یا کیفیات صوریهٔ او یامرادمحض حضورصورت اواست بدون مراقبهٔ آنصورت باحدالوجهین.

اما ثانی پس آنصورت نمی بندد الادرمخزن خیال که حافظ مدرکات حس مشترکست

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و تذکرات صورت بقوهٔ ذاکره جمع نمیشود باذکر وتذکر الهی ومراقبهٔ آنجناب درقلب چنانکه گذشت و مراد مستدل همین محض مضبوط بودن در مخزن نیست بلکه مراد او اینست که درجمیع اوقاتیکه میگوید یاحی یاقیوم درآن احوال صورت شیخ درقوهٔ مدرکه حاضر باشد نه اینکه در مخزن خیال باشد که هر وقت که خواهد بقوهٔ ذاکره آنرا پیش بیاورد .

و اما اول ، پس مراد ازمراقبهٔ صورت شیخ یامخاطبهٔ او است بهمین کلمهٔ یاحی یا قیوم پس آن کفر محض است و هر چند ظاهر اینستکه مراد این‌مشایخ بنابرمذهب فاسد ایشان بوحدت موجود یا وجود یا حلول همین است چنانچه پیش اشاره بآن کردیم دراواخر مقدمهٔ ثانیه وبعد از این خواهیم گفت لکن‌مرید فقیر که هنوز این‌معانیرا نفهمیده‌ومشایخ میخواهند اورا باینمرتبه برسانندآن فقیرباید فکر خود را بکند که‌آیا عقل ونقل دلالت دارد بر اینکه باید کافر تقلیدی بود در ظاهر تکلیف تا من‌بعد ایمان واقعی حاصل شود بسبب واصل شدن یا نه نمیدانم که کدام دلیل مسلمان را وامیدارد که دانسته تقلید کفری کن‌تا حقیقت اسلام را بیابی کدام دلیل علمای‌آمرین بمعروف وناهین ازمنکررار خصت میدهد که ایشان را براینحال واگذارند .

و یامراد از مراقبهٔ او استمداد از او است چون واسطهٔ فیض است و مقرب درگاه خداست پس‌دیگردراینوقت یاحی یاقیوم گفتن وجهی‌ندارد بلکه باید بگوید یاشیخ‌یاشیخ .

ویا مراد اینستکه باید مراقب شیخ باشد و در قلب استمداد ازاو کند لکن بزبان هم کلمهٔ یا حی یاقیوم بگوید گو ملتفت معنی آن نباشد و ارادهٔ مخاطبه یا جناب اقدس الهی نکند درحال سبب استحاله توجه قلب درآن واحد بدومقصد چنانچه واضح است و این‌محال نیست که کسی بزبان سخنی بگوید بسبب عادتیکه دارد وقلب بالمره از اوغافل باشد پس در این وقت ذکر خدا نیست چنانکه بیان کردیم در مقدمات مگر بعنوان ذکر لسانی محض که منشأ اثری‌نمیشود و حال آنکه منافی کلام مستدل است که گفته است که باین کمال از برای ذکرحاصل‌میشوداز برای‌این که این‌معنی‌ذکررا ازمرتبهٔ اعلی که ذکر فعلی است بمرتبهٔ اسفل می‌رساند که ذکر لسانی است‌و اگربگویی که مراد اواین است که سالك دربدوامر باید چنین کند یعنی درقلب مراقب شیخ باشد واستمداد از او بجوید و بزبان کلمهٔ یاحی و امثال آن‌جاری کند تا مدتی بگذرد که بعداز آن کمال از برای ذکر بهم رسد وذکر کامل خواهد کرد نه اینکه بالفعل کمال‌از برای‌این ذکر حاصل‌می شود پس میگوییم باوجود این که این‌خلاف ظاهر کلام اواست بلکه خلاف صریح عبارت استغناء این‌مقدمهٔ ممنوع و هیچ دلیل ازعقل ونقل قائم‌نشده که چنین کاری منشأ استکمال شود بلکه ازعقل ونقل هردودلیل برخلاف‌آن قائم است بجهت آنکه قبیح است درنزد عقلا که کسی با بزرگی مخاطبه کند ودلش متوجه‌نباشد باو .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ودر نقل‌هم منع از آن وارداست زیرا که اخبار بسیار در لزوم حضور قلب واردشده .
وهمچنین امر بترك عبادت شده درقرآن وحدیث از نماز و دعا در حال بیخودی و کسل وخواب آلودی وهم‌وغم .

وثانیاً این که تعلیلی که مستدل کرده که سالك در بدوسلوك الفت تمام بمحسوسات دارد واینصورت ازجملهٔ محسوسات‌است وملاحظهٔ آن باعث این میشود که سالك مشغول از ماسوی‌میشود هرچندجواب این‌سخن و بطلان آن‌از آنچه گفتیم بوضوح پیوسته و بودن‌صورت شیخ‌محسوسی‌ازجملهٔ محسوسات مقتضی آنست که مراقبهٔ هرصورت محسوس درقلب کافی باشد چنانکه درسترهٔ مصلی هرچیز باشد خوب‌است واین‌خلاف‌مقصد مستدل‌است دراین‌جا نیزمیگوییم که اگر کسی بگوید شاید مراد آن‌مستدل‌این‌باشد که چون اذهان عامهٔ مبتدیها استعداد ادراك‌مجردات‌ندارد بجهت‌آنکه الفت‌تمام‌بمادیات ومحسوسات دارد وازاین‌جهت است که کم کسی‌است که‌ازحدتحدید وتشبیه وتجسم بیرون‌رفته باشدبلکه‌اغلب‌مردم‌مجسمه‌اند پس‌هر کسی درخور استعدادخودمکلفست و بیش‌ازآن از او نخواسته‌اند تابسرحدی‌برسد که ازبرای او تفطن بهم‌رسد و قادر برتحقیق مطلب باشد درآن وقت مقصرین معاقب و مؤاخذ خواهند بود .

وشاید که حکایت وداستان‌حضرت موسی(ع) و شبان که ملای روم درمثنوی نظم کرده هم ناظر باین باشد یا آنکه بنای او برطریقهٔ‌وحدت‌واتحادوحلول باشد که گوساله پرستیدن یابت پرستیدن هم‌ضرر ندارد .

وچنانکه ازمحیی‌الدین مذکور است درحکایت عجل‌ولیکن‌درمراتب معرفت وبجا آوردن معنی تجلیات وفهمیدن تفاوت مظاهر ورسیدن بحاق حقیقت چون اختلاف‌تمام‌دارد وهر کس بهره‌یی‌ازآن دارد پس‌ضرر ندارد که سالك در بدوسلوك نظر بشیخ کند وباو خطاب کند یاحی یاحی ازآن‌جهت که فهم اوفوق مقدار تجسم وتشبیه نیست و درشأن او بمرحلهٔ تجسیم وتشبیه اکتفا میشود ادای‌تکلیف‌گو واقعاً باطل باشد یا ازحیثیت‌تجلی‌ذات ذوالجلال دراکمل افراد مخلوق درواقع پس شیخ چون معتقد این مرحله هست از برای خود وسالك دراول‌وهله هرچند این‌معنی را نمیتواند فهمید وبالضروره فرق میان خالق ومخلوق و عابد و معبود میگذارد و باو نمیتوان‌حالی کرد که شیخ از حیثیت مظهر تجلی مستحق‌پرستش هست و نه‌هم مرید قبول میکند دراول وهله که‌هوهواست‌پس‌طریق‌وسطی این‌است که امور برسلك مشتبه کند وبزبان او را تعلیم یاحی کند که این اسم خدا است تو تکرار کن .

اما در دل صورت شیخ را نگاهدار که او مرشد تست و مونس و رفیق و رهنمای تست واین در ظاهر نمونهٔ تلبیس است که توخداوند رایادمیکنی اماشیخ هم‌باید در نظر توباشد ودر باطن مراد ایشان اینست که مخاطب به‌یاحی شیخ‌باشد من‌حیث لایشعرالمرید

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تا آنکه آهسته آهسته اورا بلطایف الحیل بمرتبهٔ اعلا وجایگاه واصلان برساندو بعبارة اخری شرعاً بدام تزویر مسخر نموده اورا بدرك اسفل واصل کند .

پس درجواب میگوئیم که تومیدانی که باوجوداینکه هیچیك ازاین مطالب ومقدمات حقیقتی ندارد ودلیلی بر لزوم اتباع یا جواز آن ازعقل و نقل ندارد وظاهر این استکه مراد این جماعت همین وجه اخیر باشد و این طریقهٔ غلات است وغلات فرق بسیارند اصل ایشان نه فرقه اند بعضی از ایشان را مذهب آنستکه امام آن انسان کامل است پس هرگاه بنهایت مرتبه رسید خدا ساکن می شود در او و تکلم میکنداو وگویا شعر ملای روم از این بابست که گفته است :

پس امام حی ناطق آن ولیست　　خواه از نسل عمر خواه از علیست

وشاه نعمت الله صاحب احازه میگوید :

درظهو است این منی و توئی　　بسمی یکی باسم دوئی
آنکه انسان کاملش نام است　　نزد رندان چو باده درجام است

درجای دیگر میگوید :

منم آن رند عاشق مطلوب　　که اناالحق همی زنم بر حق
زورق اندر محیط نیست عجب　　عجب است این محیط در زورق
لیس فی الدار غیره دیار　　اوست معشوق عاشق مطلق
دیده از غیر حق فرو بستیم　　تا گشودیم امر این مطلق
ظاهر و باطن تو ای شیدا　　ظاهرت خلق کرد و باطن حق

وازاین واضحتر درجای دیگر میگوید :

ای دون زجهان جان گذر کن　　در عالم نیستی سفر کن

تاآنکه می گوید :

بگذر ز حدیث دی و فردا　　امروز صفات خود دگر کن
خواهی که خدای خود ببینی　　در چهرهٔ سیدم نظر کن

پس از این کلمات مستفاد می شود که مراد از تصویر صورت شیخ در حال ذکر همین معنی استکه گفتیم .

ودرجای دیگر میگوید:

موج بحریم و عین ما دریاست　　موج از بحر چون جدا داریم

وبعضی دیگر ازغلات میگویند که خدا ظاهر میشود در صورت خلقش و منتقل می شود ازصورتی بصورتی وهروقت کسی آنها راشناخت ساقط میشود از اوتکلیف .

و آن غزل مشهور ملای روم از این بابست مطلع آن اینست که :

هرلحظه بشکلی بت عیار بر آمد　　دل برد ونهان شد

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

هردم بلباس دیگر آن یار بر آمد که پیرو جوان شد

وثالثاً این که گفته است که تصویر صورت شیخ بجهت خاطر سالك را از التفات به افکار فاسده و وساوس شیطانیه منع میکند و از واردات غیبیه و نفحات الهیه غافل نمی شود و التفات بدنیا زایل میشود ورغبت به آخرت حاصل میشود و تا به آخر آنچه گفته است .

ما میگوئیم اولا اینها محض دعوی است چه دلیلی بر سالك قائم شده که اختیار این رفتار را بکند با وجود احتمال فساد آن ازوجوه شتی ومحض تمسك بدعوی شیخ اعاده مدعاست .

وثانیاً اینکه برفرض تحقق هم هم واحد و بروز مغیبات و نسیم روح وریحان وانقلاع از شهوات ومستلذات وحصول حالات غریبه وامورعجیبه ومشاهدهٔ امورغیرمعتاد بایددانست این امور گاهی ازجهت شیطان حاصل میشود و گاه ازجهت سحروعلوم غریبه ازتسخیرات و خواص اشیاء وطلسمات وازاینجاست که علمای کلام اهتمام مالا کلام دارند درتفریق مابین سحر و معجزه و شبهه نیست که قطع نظر از شعبده علم سحر را هم حقیقتی میباشد و تشبیه سحر با معجزه بسرحدی است که حضرت موسی کلیم‌الله (ع) جلیل‌القدر عظیم‌الشأن پیغمبر اولوالعزم مصاحب آیهٔ کبری راخوف ورعب دردل برآمد ازآنچه سحره کردند و آنها هم با موسی شریك بودند دروانمودن عصا وریسمان مار وعقرب ولهذا فرعون که ازاهل عرف ولغت آنزمان بود حمل کردمعجزهٔ موسی را بسحروگفت **انه لکبیرکم الذی علمکم السحر** .

و همچنین سایر معجزات پیغمبران و حمل منکران ایشان معجزات را برسحرحتی پیغمبر آخرالزمان (ص) وقرآن اعجاز بیانرا گفتند سحراست .

وهمچنین حکایت کنده شدن درخت ازریشه وآمدن نزد رسول خدا حسب الاقتراح معاندین وبرگشتن آن ودوپاره شدن ماه که در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام درنهج البلاغه مذکوراست و حکم کردن کفار باینکه این سحراست واین ازجملهٔ واضحاتست که نسبت دادن کفارمعجزات پیغمبر ان را بسحر نه ازباب اموری بوده که مخالف فهم عامهٔ ارباب عرف وعادت باشند وازباب این نبوده که شتررا بگویندگربه است یا ماست را بگویند که زغال است بلکه ازباب اموری بوده که درظاهر بربسیاری مشابه بوده است بلکه بسا باشد که برعلما هم مشتبه شود .

پس امکان عقلی وعادی هردوهست که سحر در صورت معجزه باشد و فرق بسیار خفی باشد و محتاج باشد بتأمل و تفکر با تخلیه و انصاف پس آنچه از جماعت قلندریه معهود است که دراضلال مردم گاهی بوانمودن صورتهاحیله میکنند مثل اینکه بنظرمردم میآورند که اموات قبرستان همگی ازقبر بیرون آمدند و تعظیم شیخ قلندر کردند یا از

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

میان دوانگشتان‌خود باغ وبستان جنانرامینمایند یا ازغیب خبرمیدهند یا طعامی‌غیرمترقب الحصول حاضرمیکنند وامثال اینهاهیچیك ازاینها کرامت نمیشود ودال برحقیقت‌نمیشود.

کلام محقق قمی که شیطان ازهرعالمی عالم تراست

وهمچنین بعضی‌مریدان را چنان‌صورتی‌مینمایندکه بی‌اختیارتعظیم میکنند وبسا باشدکه ادعا میکنند یعنی مریدان که از برکات‌آن شیخ حالتی ازبرای ما بهمرسیدکه گویا همهٔ اعضای مالااله‌الاالله میگوید باید دانست که ابلیس لعین ازهر عالمی عالمتر واز هر ساحری ساحرتر وازهر عابدی عابدتر وازهر رقاصی رقاصتر وازهر مغنی خوش‌آوازتر وازهر مطربی نوازنده تر وهکذا درجمیع علوم ماهرتراست و **ان‌الشیاطین لیوحون الی اولیائهم و یوحی بعضهم الی بعض زخرف‌القول غروراً** و تسخیر جن و شیاطین هم علمیست پس میشودکه خبر غیب را جن‌ازبرای‌کسی بیاورد ودلالت میکند بر تشکل شیطان بصورت انسان بجهت اغوای برادران خود ازانسان علاوه براحادیث‌بسیار که بعضی ازآنها را بعد ذکرخواهم کرد. حکایت تشکل شیطان‌بصورت سراقةبن مالك وامداد کردن اومشرکین را درجنك بدر وگریختن اوبعد ازمشاهدهٔ جنود ملائکة چنانچه درتفسیر آیهٔشریفهٔ **واذزین لهم‌الشیطان‌اعمالهم‌وقال‌لاغالب لکم‌الیوم من‌الناس وانی جارلکم فلما ترائت‌الفئتان نکص علی عقبیه وقال انی بریء منکم‌انی اری مالاترون انی اخاف الله والله شدیدالعقاب** وارد شده.

وهمچنین تشکل بصورت عابد وگمراه کردن عابدی را تاآنکه اورا بزنا واداشت چنانکه درروایت دیگری وارد شده بلکه منع نمیکنیم خدای تعالی اخبارغیب راباوعطا کند ازراه خذلان دروقتیکه او بالمره‌ازآخرت درگذرد وازخدا همین‌راخواهد وآیات و احادیث داله برآن بسیاراست.

چنانکه درسورهٔ حمعسق است **و من کان یرید حرث‌الدنیا نؤته منها و ماله فی‌الاخرة من نصیب** و در سورهٔ هود **من کان یرید الحیوة‌الدنیا و زینتهانوف الیهم اعمالهم وهم فیهالایبخسون اولئك‌الذین لیس لهم فی‌الاخرة الاالنار وحبط ماصنعوا فیها وباطل ماکانوا یعملون.**

ودرسورهٔ بنی اسرائیل **من کان یریدالعاجلة عجلنا له فیها مانشاء لمن‌نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموماً مدحوراً کلانمد هؤلاء وهؤلاء من‌عطاء ربك وما کان عطاء ربك محظوراً.**

ودرحدیث وارد شده که حقتعالی اجابت دعای‌کافررا زودتر ازمؤمن میکند بجهت کراهت سماع صوت او وازمؤمن‌را تأخیرمیکند بجهت محبت سماع صوت او.

وهمچنین‌است هرگاه مجاهدهٔ نفسانی بسیارکند بامید مطلبی‌حقتعالی‌اجابت میکند.

چنانکه درحدیث مشهور اززندیقی‌که خبرازغیب میداد وحضرت صادق علیه‌السلام

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ازاوسؤال کرد که اینمرتبه راازچه یافته یی گفت ازمخالفت نفس. حضرت فرمود آیااسلام موافق نفس تست یامخالف؟ گفت مخالف. حضرت فرمود پس قبول کن پس تأمل کرد وقبول اسلام کرد بعداز آن هرچه از او پرسیدند نمی‌دانست عرض کرد که تا بحال که کافر بودم از همهٔ مغیبات خبر میدادم چونستکه الحال که مسلمانم نمی دانم حضرت فرمود امر اسلام اعظم از آنست که عوض او این امر جزئی باشد تودر آنوقت از آخرت گذشته بودی و بهمان جزئی ساخته بودی حقتعالی بتو کرامت فرمود اما عوض اسلام باید در آخرت باشد .

بلکه گاهست این‌مرحله ازارتداد و استخفاف بدین وقرآن حاصل میشود .

چنانکه مکرر شنیده‌ام که بعضی ازاین ملاعین بسوزاندن قرآن یادر قاذورات انداختن و امثال این‌مراتب چندکسب میکنند .

از جمله شنیده‌ام از مرد ثقهٔ معتمدی که در چندسال قبل ازاین در کاشان ملعونی‌از این اشقیا آمده بود وجمعی مرید دور او جمع‌شده بودند وخبر غیب میدادمردم بسیاری باو گرویده بودند عالم دین‌دار بزرگواری شنید با جمعی روانه‌شدندتارسیدند بآنجائی که آن‌ملعون‌نشسته بود ومردم دوراوجمع بودند .آن‌عالم فرمود ای‌ملعون برخیزمریدان هجوم کردند که دفع کنند ازاو مؤمنین آنها را متفرق کردند و آن‌عالم امر کرد که زیر پای‌اورا که درآنجا نشسته بودشکافتند خمره‌یی بیرون‌آمد پرازنجاست وآن‌ملعون سورهٔ مبارکهٔ یس را در آنجا انداخته بود .

بهرحال اسباب خبردادن ازغیب بسیار است چنانکه معجزه وسحر بهم‌دیگرمشتبه می‌شوند .

وهمچنین خبر کرامتی وخذلانی وابتلائی‌هم مشتبه میشوند.

وهمچنین نمودن صورتهای غرائب گاهست ازسحر است وگاه از شعبده وگاه از خاصیت ترکیبی است که می‌سازند و بحلق‌مریدان میکنند که آنهم مشهور است بلکه در کتب ایشان مذکور است .

وگاهست از احضار جن وشیاطین و تلبیس آنها بصورت مردگان‌یا بصورت خود شیخ است که برادر واقعی اوست و ابتلاهای الهی و امتحانات‌غیرمتناهی در دار تکلیف بسیار است .

ازجمله‌سرگین خردجال خرما شدن .

و درخت خشگی که شیخین را برآن میآویزند سبزشدن .

وندا رسیدن ازآسمان که الحق‌مع‌عثمان وشیعته وامثال‌ذلك .

وهم احضار طعام از شیاطین وجن ساخته میشود ومکرر دزدی میکنند و از برای اولیای خود میاوردند چنانکه شنیده‌ایم مکرر نباید غافل شد که محض حصول حالات نفسانیه و انقلاع ازمستلذات فانیه دنیا ومیل بآخرت و مکاشفات غیبیه همگی از افاضهٔ

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

جناب اقدس الهی ازراه لطف و استحقاق نمی‌باشد گاهست آنها از واردات شیطانیه و یا موهبات خذلانیه میشود شاهدآن اینست که درجمیع ملل کفر ومذاهب فاسدهٔ مرتاضین وزهاد ومایلین بدارالبقا و منزعجین ازمستلذات دنیا بسیاراست وارباب‌مکاشفه ومدهیان ذوق درهردو مرحله موجود است .

ندیدی که از برای‌آن محی‌الدین درمکاشفه چگونه ظاهرشد بودن‌مشایخ ثلث در حول‌نبی مختار درمعراج و نشستن علی علیه السلام درکمال خجلت درآن مابین و سرپا خوردن او که مکرر درفکر خلافتی .

وعباد هرمذهبی دایم درگریه‌وزاری و ابتهال و بی‌قراری‌مشغول هستند پس‌مجرد جلوه‌گری عالم بقا وحصول حالات غریبه وشگفت افزادلیل حقانیت نمیشود .

خصوصاً هرگاه مبطل‌السحری و قرینهٔ ابطالیه در برابر باشد آیا نمی‌بینی که فرعون با وجود دعوی الوهیت حق تعالی اورا مخذول‌نکرد وبرحال خود باقی‌گذاشت درمدت طولانی وباوجود این کراماتی که ازاو ظاهر میشد چون‌هر چشم بینائی دیدکه فرعون بیمارمیشود و صحیح میشود و میاشامد وقاذورات و عفونات از او دفع میشود و میفهمیدکه خدانیست واظهار معجزه درطبق این باوجود ظهور مبطل ضرری‌بکارخانهٔ الهی وطریقهٔ عقل‌وشرع نمیرساند .

پس‌هرکه ملاحظهٔ حال درویشها وجماعت قلندریه را بکند اگر هزارغیب‌بگویند و اگرهزار قاب‌طعام ازسقف خانه حاضر کنند وهزارمردهٔ قبرستان رابچشم‌مریدوانمایند که یك مواعتقاد بآنها نبایدکرد در جائی که ازمثل محمدبن عبدالله صلی‌الله علیه و آله بالیقین ثابت‌نباشد احیاء ده‌نفر میت چگونه از برای قلندری‌که گاهست‌از لواطه وشرب خمروامثال آن مضایقه‌نکند ویك‌مسئله ازمسائل دین خود را نداند حتی غسل جنابت را نداند هزارمیت از قبرستان باستقبال او بیرون می‌آیند و اگرغیب هم بگوید وکرامات دیگر ظاهرکند همان جهل او بشریعت مقدسه بلکه‌سایر علوم ومعارف‌هم شاهد کذب و بطلان اوست اگرکسی احادیثی که نزدیك بتواتر است درشأن ابوالخطاب ومغیرة بن سعیدوبنان وعلی‌بن‌حکمه و احمدبن‌هلال عبرتاهی‌وشلمغانی وغیرهم واین جماعتی که در زمان‌هریك از ائمه بودند تا برسد بحسین‌بن منصور حلاج وغیرهم و تبری ائمه ازایشان ملاحظه‌کند براومعلوم میشودکه این‌جماعت را ذره‌بی مناسبت با شرع واهل‌شرع وائمهٔ اطهار نبوده .

خلاصه غرض نه این‌است که قدح در شخص خاصی کرده باشم بلکه غرض این است که‌این‌مستدل بدلیل‌عقلی میخواهد استدلال کرده باشددرحقیقت‌این‌طریقه‌میگوئیم که‌اثبات آن‌نمیشود و حصول‌این‌مراحل ازراه این‌ذکر ممنوع است .

اولا برفرض حصول جواز تحصیل این‌طریقه ممنوع‌است .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وثانیاً آنچه ازجماعت اهل این نوع ذکر درزمان ما مشاهده میشود بغیر دنیاپرستی وعوام‌فریبی چیزی نیست و بسیاری ازایشان امر ایشان بفضیحت انجامید و بسیاری از مریدان ایشان افشای اسرار آنها کرده اند که ایشان را هیچ غرضی جز حرمت دنیا و سرکردگی وریاست اهل‌حمقی‌چیزی‌نیست وتتبع احوال‌ایشان راکه کردیم نه‌ازمسائل‌دین چیزی دانستند ونه‌طریق غسل ونماز خودرا میدانستند و بافعال شنیعه هم‌بعضی ازایشان معروف بودند بلکه ازمعتمدین وثقات که مدتی‌فریب ایشان خورده بودند مسموع شد که درفروع دین بی‌مبالات و بی‌پروا بودند بسرحدی که جزم حاصل میشد بعدم اعتقاد ایشان اصلا واز پیشینیان‌ایشان بی‌اعتقادی به‌عبادات وطاعات معروف ومشهوروتأویل نماز وروزه وزکوة وخمس‌ومیسردر کلام‌خدا بمردان‌چند خوب یابد مذکوراست ودر زمان‌ماطریقه‌یی که ازایشان‌معروف ومعهود ومشهور ودرالسنهٔ مریدان‌مذکور است اس واساس آن‌همین تصویر صورت شیخ است درحال‌ذکر **ایم‌الله وانه لقسم‌لو تعلمون‌عظیم** که این رفتار رامناسبتی باشرع نبی‌مختار وآل واطهار اوسلام الله علیهم‌اجمعین‌نمیباشد .

وهم کما قال العارف الکاشانی فی‌مسائل‌الطریقة ومن‌الناس من یزعم انه بلغ من التصوف والتأله حداًیقدر معه‌ان یفعل ما یرید بالتوجه و انه یسمع دعائه فی الملکوت و یستجاب‌ندائه فی‌الجبروت‌یسمی بالشیخ والدرویش‌واوقع‌الناس‌بذلك فی‌التشویش‌ویفرطون فیه‌او یفرطون فمنهم من یتجاوز به حدالبشر واخریقع فیه بالسوء والشر یحکی‌من‌وقایعه و مناماته مایوقع‌الناس فی‌ریب و یأتی اخباره بما ینزل منزلة‌الغیب ربما سمعه یقول قتلت البارحة ملك‌الروم ونصرت فئة‌العراق‌اوهزمت سلطان‌الهند وقلبت عسکر النفاق اوصرعت فلاناً یعنی به‌شیخا‌اخرونظیره اوافنیت به بهمانا یرید به من‌لایعتقدفیه‌انه‌لکبیرة .

و ربما تراه یقعد فی‌بیت‌مظلم یسرح فیه‌اربعین‌یوماً یزعم انه یصوم صوماً ولایأکل فیه حیواناً ولاینام نوماً وقدیلازم مقاماً یردد فیه تلاوة سورة اياماً یحسب انه یؤدی‌بذلك دین احد من‌معتقدیه اویقضی حاجة من حوائج اخیه و ربما یدعی انه سخر طائفة من الجنة ووقی نفسه اوغیره بهذا الجنة افتری علی‌الله کذباً ام‌به جنة .

ثم‌قال ومن‌الناس من یدعی المعرفة و مشاهدة المعبود و مجاورة المقام المحمود الملازمة فی عین‌الشهود ولا یعرف من هذه الامور الا الاسماء ولکنه تألف من‌الطامات کلمات یرددها لدی‌الاغبیاء کانه یتکلم عن‌الوحی ویخبرعن‌السماء وینظرالی اصناف‌العباد والعلماء بعین‌الازراء یقول‌فی‌العبادانهم یتعبون وفی‌العلماءانهم‌فی‌الحدیث عن‌الله‌لمحجوبون ویدعی‌لنفسه من‌الکرامات مالایدعی‌نبی‌مقرب لاعلما احکم‌ولاعملا هنب ویأتی الیه‌الرعاع الهمج فی‌کل فج اکثر من اتیانهم مکة للحج یزدحم الیه‌الجمع ویلقون الیه‌السمع .

وربما یخرون له سجوداً کانهم اتخذوه معبوداً یقبلون یدیه ویتها فتون علی‌قدمیه یأذن لهم فی‌الشهوات ویرخص لهم فی‌الشبهات یأکل ویأکلون کما یأکل‌الانعام ولایبالون

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

من حلال اصابوا ام من حرام وهو لحلوائهم هاضم ولدينه وادیانهم خاطم ليحملوا اوزارهم كاملة يوم القيمة عما كانوا يفترون وجعلناهم ائمة يدعون الى النار ويوم القيمة لاينصرون و اتبعناهم فى هذه الدنيا لعنة ويوم القيمة هم من المقبوحين اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين .

واما استدلال نقلى پس اينستكه گفته است كه اجازهٔ مزبوره رايداً عن يد بمعصوم ميرسانند وآن بمنزلهٔ حديث صحيح است ودرادلهٔ سنن كافيست پس ميگوئيم كه اولا در سلسلهٔ اجازهٔ مشايخ صوفيه كه ميخواهند در آخر امرخرقهٔ خود را بجناب اميرالمؤمنين عليه‌السلام برسانند وآنجا برا منتهى سلسلهٔ اجازه دانند ودر آن سلسله حسن بصرى واحمد غزالى است وحال ايشان درعرصهٔ عيان غنى از بيانست پس چگونه آن حديث صحيح ميشود.

واما ازدست وپائى كه بعضى ميكنند كه اين بحث برغير اين سلسله وارد ميآيد كه بمعروف كرخى ميرسد وازاو بحضرت امام رضا سلام‌الله عليه ميرسد .

واما اينكه براين سلسله بحثى نيست بر آن وارداست كه جماعت قلندريه كه اززمان ما تا بمعروف كرخى ميرسد هيچيك ازاينها را توثيقى وتعديلى ثابت نيست وآنچه معاين است از مشايخى كه در عصرما مرشد بودند مثل مشتاق‌على و مقصود على ومعصومعلى و نورعلى وامثال آنها كه مريدان ايشان درشأن ايشان غلوداشته‌اند ومريدان صاحب كمال ايشان آنها را بصفات خاصهٔ الهيه خطاب ميكردند تالى تلو عبادت باآنها بسر ميبردند محقق شد كه متصف بهمه ناخوشيها بوده‌اند واحوال همگى بفضيحت ورسوائى رسيده و معلوم شد كه بغيرعام فريبى ودنياپرستى وريا ست عوام كالانعام و بى مبالاتى دردين و بى خبرى ازاحكام شرع مبين از براى ايشان نبوده اگرهمهٔ مشايخ اين زمان اين طايفهٔ بدنشان اين جماعتند حال ايشان معلوم وسايرطبقه تا بمعروف كرخى برسد و خود معروف را هم ازاحدى ازعلماى معتنين كه مدارشرع ودين برسخن ايشان است توثيقى ومدحى ندیده‌ام بلكه اسم آنها را هم ذكرنكرده‌اند بلى بعضى ازآن جماعت كه درعلم رجال ثبت است مورد طعن ولعن ائمه وتكفير وتفسيق علماى معظمنين ميباشند ومعروف كرخى كه بدربانى حضرت امام رضا عليه‌السلام مشهور است بر فرض تسليم صدق اين سخن اين دلالت برشيعه بودن اوهم نميكند چه جاى خوبى وعدالت او .

واينكه بعضى ازصوفيهٔ اماميه مدح كرده باشند اعتمادى به آن نيست بجهتى كه وجه آن برطريقهٔ اهل شرع ظاهراست باوجود اينكه ندیده‌ام كسى ازاماميه اورا توثيق كرده باشد اگرمحض دربانى بودن دليل خوبى باشد پس انس بن مالك اولى است بخوبى چون دربان رسول‌خدا بود واگرواقعاً خوب بود وازمشايخ شيعه بود چگونه حال او برشيعه مخفى ميماند كه نه علماى شيعه درفهرستها وكتب رجال اورا ذكر كنند ونه احدى ازعام وخاص شيعه بزيارت مرقد اوميروند با وجود اين شيوع قدرومنزلت اودرنزد اهل‌سنتست و اين

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بسیار بعید است که کسی شیعهٔ متقی باشد وچنان تقیه کند که خواص بر آن مطلع نشوند و اورا نشناسند و اگر میشناختند باین وصف بر دیگران مشتبه نمیماند بهرحال نسبت این اجازه بحضرت امام رضا علیه السلام بصحت نپیوسته با وجود آنکه بدلیل عقل اثبات کردیم بطلان او را و چگونه میتواند شد که از امام معصوم چنین امر باطلی صورت صدور بپذیرد .

ودیگر آنکه بسیارعجیب و غریب است که امریکه طریقهٔ امام باشد آنرا مواظبت نکرده باشند وتعلیم خیاراصحاب خود نکرده باشند .

وحال آنکه آنحضرت خواص واهل سر بسیارداشت .

ازجمله یونس بن عبدالرحمن که فضایل ومحامداوفوق حدواحصاست وحضرت امام رضا(ع) سه مرتبه از برای اوضامن بهشت شده .

وفضل بن شاذان که از اعظم قدمای اصحاب ائمه است میگفته‌است که در اسلام از سایر ناس کسی اوثق از سلمان نبود و بعد از آن کسی اوثق از یونس بن عبدالرحمن پیدا نشد .

و ازحضرت امام‌رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرموده ابوحمزهٔ ثمالی در زمان خودهمچون سلمان فارسی بوده درزمان خود ویونس بن‌عبدالرحمن درزمان خود همچون سلمان فارسی بود درزمان خود فضل بن شاذان گفته است که یونس بن عبدالرحمن چهل و پنج حج وپنجاه عمره گذارده بود وهزار مجلد در رد مخالفین تألیف نموده ومدایح بسیار ازاو در کتب رجال مذکور است چرا این‌سر را به‌یونس تعلیم نکرد .

ودیگر آنکه قاضی نورالله شوشتری که شیعه تراش است وبسیاری از علمای‌سنت‌را شیعه‌میداند و معتقد صوفیه است ودرمدایح ایشان بقدر مقدور تبلیغ بلیغ مبذول می‌دارد یك‌حدیث در شأن معروف نقل‌نکرده و یك‌اشاره ازامام که دلالت بر خوبی او کند ذکر نکرده واگرچیزی می‌بود نسبت بامام میداد .

بلی‌همین گفته است که درزمان حضرت امام‌رضا علیه‌السلام بود واز اوعلوم ظاهره وباطنه اخذ کرده بود والحمدالله رب العالمین تابحال بعلوم‌ظاهرهٔ او بر نخورده‌ایم واز آنچه ازعلوم باطنه رسیده است یکی از آنها همین طور اجازه است که اگر کفرمحض نباشد لااقل‌شرك صریح است وحال آن که در احادیث مستفیضه از ائمهٔ‌هدی رسیده است که اعرفوا منازل الرجال مناعلی قدر روایاتهم عنا و مایك روایتی از معروف ندیدیم و اگرمی‌بود این‌قدرها حدیث که در کتب شیعه هست باید که یك حدیث هم‌ازمعروف‌روایت شده باشد .

وهرگاه‌حمل کنیم این احادیث را باینکه مراد این باشد که بشناسید قدر ومنزلت مردان رادرنزدما بقدرمنزلت‌روایت واشتمال روایت‌ایشان‌برمطالب‌عالیه که مطالب‌خواص

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

است نه بر مطالب سهلهٔ پیش پا افتاده که شأن عوام و اهل ظاهر است که مراد اشاره بکیفیت حدیث باشد نه کمیت آن با وجود اینکه خلاف ظاهر لفظ است میگوئیم که یك حدیث مشتمل بر کیفیت خاصه هم برنخوردیم که از ائمه روایت کرده باشد که معلوم ما بشود که ازمعروف است وازامام روایت کرده است .

وشکی نیست که صوفیه سلمان و اویس قرنی و کمیل بن زیاد وامثال اینها را از اکمل مشایخ میدانند و درنزد ایشان کمتر از معروف نیستند و حال آنکه از خانوادهٔ عصمت مدایح از برای آنها نقل شده و از برای معروف هیچ معروفی ازایشان معروف نیست.

پس اگر خواهند که عذر بخواهند که ائمه بجهت اخفاء اسرار وعدم اظهار آن درظاهر مدح معروف رانکردند تا علمای ظاهر بر آنها نشورند و کم مایگان گمراه نشوند عذر ایشان موجه نیست واگرنه بایدمدح سلمان وامثال اورانکنند .

پس از آنچه گفتیم ظاهرشد که اگر بفرض تقدیری که سلسلهٔ سند اجازه بحضرت امام رضا علیه السلام برسد صحیح باشد که منتهی شود بمعروف و از او بحضرت امام رضا علیه السلام برفرض تسلیم تواتر ازمعروف خود معروف یکنفراست پس خبر واحد خواهد بود و برفرض حجیت خبرواحد میگوئیم که آیا اینست که این مطلب از اصول دین است یا از فروع و برفرض حدیث بودن این صورت اجازه آیامراد معصوم اینست که اصول دین خودرا بواسطهٔ این ذکریاد گیرد یا آن که مراد این است که عملی است از اعمال فرعیه و آن را باین نحوخاص بعمل بیاورند .

و آنچه مسلم است ازحجیت خبر واحد در فروع است نه در اصول بجهت آن که جمهور امامیه بلکه کافهٔ مسلمین بغیر حافظ و غیری مخطی در عقلیات را آثم می دانند چنانکه دعوی اجماع در کلمات علما مذکور است .

وجمهور علما اکتفا بظن نمیکنند در اصول وخبر واحد بغیر ظنی افاده نمیکند .

وآنچه از کلام مستدل معلوم میشود این است که این را از باب اصول دین گرفته که معرفة الله حاصل میشود ودراینوقت میگوئیم که معرفة الله آن اصول دینی است که اصل اسلام درظاهر بآن منعقد می شود مثل اقرار بکلمتین و اذعان به آنها فی الجمله یامراد فرعیست فروع وتابعی است ازتوابع اصول دین مثل مسائل تجرد وعینیت صفات و عدم صدور قبیح ازخدا واشتراط عصمت در امام و اینکه نصب امام باید ازجانب خدا باشد و مسئله خلود درنارو تجسم اعمال و امثال آنها که علم به آنها واجبست یـامراد فرعی است از فروع و از توابع که علم به آن واجب نیست بلکه منشاء مزید کمال و زیادتی یقین یا زیادتی معرفت بمقدار علم وقدرت چنانکه بملاحظهٔ تدبیر درمخلوقات یوماً فیوماً زیاد میشود ودر قرآن مجید امر بآن شده از برای خواص ومقربین پس این مستحب خواهدبود پس اگر مراد حصول معرفة الله بیکی از دومعنی اول است پس واجب است تحصیل یقین در آن

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ببرهان عقلی قطعی نه بظن چنان که گفتیم و خبر واحدافادهٔ ظن بیش نمی کند پس بآن اثبات نمی توان کرد و بر فرضی که اثبات توان کرد باید خبر صحیح باشد زیرا که آن از جملهٔ مستحبات نیست که توان مسامحه در دلیل آن کرد و اگر مراد اثبات کمالیست ازبرای معرفت که موقوف علیه اسلام نیست و واجب نیست و ازباب مزید معرفت بکمال قدرت و کثرت احاطهٔ آن جنابست که عقلا وجوب ندارد بلکه ازمکملات معرفت است که توان اطلاق مستحب بر آن کرد پس جواب آن بعد می آید .

وبدانکه ظاهر کلام مستدل در تقریر دلیل عقلی او این بود که باین مقصد نمی توان رسید الا باین قسم ذکر که کلام اوراجع می شود باینکه این ذکر از مقدمات عقلیه واجب مطلق است وهر گاه این اجازه را بمنزلهٔ حدیثی بگیرد و مطابق مدعای خود کند هم معنی حدیث این است که معرفة الله حاصل نمی شود مگر باین پس نتوان از جانب مستدل گفت که مراد اواینست که تحصیل معرفة الله طرق متعدده دارد لکن مستحب است باین طریقه ذکر تحصیل شود پس مسامحه در آن جایز باشد بجهت آنکه علاوه برمخالفت این با ظاهر کلام اورفع بحث مرانمی کند بجهة آنکه دراینصورت احد افراد واجب تخییری می شود اگر بگوئی که اختیار احد افراد واجب تخییری می تواند که مستحب باشد درصورتی که افضل باشد چنانکه درسایر مواضع که افضل افراد واجب تخییری رامستحب گویند گوئیم که این رفع محذور رانمی کند بجهت آنکه اشتغال ذمه باحد افراد واجب تخییری که مسقط تکلیف تواندبود موقوفست باینکه توانیم اثبات کرد که این احدافراد واجب تخییریست وسخن ما در همین است که میگوئیم ضعف حدیث مانع ازجواز اثبات است ومسامحه دردلیل اثبات واجب صورت ندارد .

والحاصل مراد مستدل بنابراین است که معصوم گفته است که معرفة الله راحاصل کن باین نحوخاص وهر گاه درخارج مبرهن باشد که باید نفی شریك وتعیین نبی وامام و عینیت صفات وتجرد وامثال آنرا بیقین دانسته چگونه کسی باین حدیث ضعیف عمل کند که گاهست مفاد آن بعداز تمام شدن ذکر این باشد که علی شریك خداست یاخودخداست یامشتاقعلی خود علی است یا خود خداست یا پیغمبر است. چنانکه ابوالخطاب ومغیره و امثال ایشان می گفتند وامثال اینها که همگی منافی مقتضای برهان قاطع ودلیل ساطع میباشد .

و اگر این را ازباب فروع گیریم که مرتبه باشد از مراتب عقلی عملی که حکمت عملیه ازآن حاصل می شود پس باید ملاحظه کرد که کدام یك ازمراتب عقلی عملی است که محصل عملیه می شود .

آیا مرتبهٔ اولی است که تهذیب ظاهر باشد بشرایع نبویه و نوامیس الهیه از باب مسائل عبادات و اجتناب ازمحرمات واتیان بواجبات وامثال آن که شأن علم فقه است .

یامرتبهٔ ثانیه که تهذیب و تخلیهٔ باطن است از اخلاق رذیله وملکهٔ ردیه از کبرو

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حسد وعجب وریا و امثال آن وحب دنیا وافکار باطله که او را شاغلند از عالم قدس و وارادت انسی.

یامرتبهٔ ثالثه‌است که تصفیه وتخلیهٔ باطنست بصفات حسنه وملکات مستحسنه‌وحالات ملکیه وصورت قدسیه.

یامرتبهٔ رابعه است که استمرار وملاحظهٔ جمال و جلال الهی است بنحویکه ماعدا درنظر او مضمحل باشد ونفس بشراشرها متوجه آنجناب باشد که از ثمرات آن‌ذکرفعلی است چنانچه پیش بیان کردیم ومحل بیان این‌مراتب درعلم اخلاق وعلم بنتایج آنست پس میگوئیم اگرچه تحقیق اینستکه مسامحه در ادلهٔ سنن جایز است و اخبار معتبره درآن بسیار واجماع اهل‌علم از مخالف ومؤالف در آن‌منقولست. لکن باید دید که محل آن کجاست و آنچه محقق است در اعمال بدنیه است مثل‌نماز و دعا و امثال آن و ذکر کردن اگر چه داخل آن نمیتواند شد لکن چون مستدل را باعث و موجب ردع خیالات شیطانیه وحصول معارف الهیه کرده وآنها خود ازجملهٔ واجباتند پس این از باب مقدمهٔ واجب میشود و مقدمهٔ واجب مطلق واجبست نه سنت وبا اغماض از ظاهر عبارت مستدل و تعلیم اینکه مراد او تحصیل مرتبه ایست از مراتب معرفت که واجب نیست تحصیل آن بلکه مستحبست چنانکه پیش گفتیم وحال آنکه ظاهر بلکه جزم است که مراد او چیز یست که مطابق عقل وشرع هیچکدام نیست میگوئیم آنچه متبادر است ازاخبار و اجماع درمسامحه در ادلهٔ سنن مسامحه دراینست که کسیکه برسد به‌او ثوابی برعملی‌و آن عمل رابکند بامیدآن ثواب بآن خواهد رسید هرچندکه امر بآن عمل از جانب شرع درنفس الامر حقیقت نداشته باشد و متبادر از ثواب اجر اخروی یا عوض دنیوی مثل‌زیاد شدن مال وفرزند است و حصول‌معرفةالله.

برفرض تسلیم شمول این‌نیز میگوئیم که این‌دروقتی تمام می‌شود که در آن عمل مظنهٔ فساد وخطر بلکه احتمال ضرر درآنها نباشد ودرمانحن فیه‌اگر بگوئیم که کفر یا شرك لازم‌نمی آید لااقل‌مظنه یا احتمال آن‌هست برفرض‌تسلیم عدم آنها لااقل‌احتمال ضرر ازراه دیگر وحصول نقصی هست بجهت آنکه فرق بسیار است ما بین آنکه دو رکعت نماز کردن دروقتیکه بامید بهشت بسبب حدیث ضعیفی که در آن وارد شده باشد یا صدمرتبه یاعارف یادویست مرتبه یا مستهزیء گفتن واز اینجاست که محققین‌علمااسماء الله راتوقیفی دانسته اند تعدی از آنچه نقص واردشده نمیکنند خصوصاً در جائیکه ایهام نقص باشد مثل عارف وداری که در او شایبهٔ سبقت فکر وجهل یانسیان باشد هست گو و ذاکرمطلقاً بآن قصدنکوید وهمان درنظر اوجنبهٔ علمی‌باشد.

وهمچنین است استعمال لفظ درغیرمحل استعمال باوجود این احتمال‌مثل‌مستهزیء هرچندالله یستهزیء بهم‌از باب مشاکله‌ومجازات در قرآن استعمال‌شده باشد.

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و ازاینجاست که لفظ عزیز وجلیل از برای پیغمبر استعمال نمی‌شودهرچند آنجناب هم‌عزیز وجلیل است .

وحاصل آنچه شهید در قواعد ذکر کرده‌اند که آنچه ازشرع مقدس رسیده است و موهم نقصی نیست ازاسماءالله جایزاست اطلاق او بر خدایتعالی .

وآنچه ازشرع نرسیده وموهم‌نقص است جایز نیست اطلاق آن بر خدای تعالی اجماعاً مثل‌عارف وعاقل وفطن وزکی ومتواضع وداری چون معرفت مشعر بسبق‌فکراست وعقل بمعنی منع کردن است ازچیزی که لایق‌نباشد وفطنه و ذکاء مشعر بسرعت ادراك چیزیست که غایب ازمدرك باشد و متواضع‌موهم‌بانیت است وداری موهم تقدم شك‌است .

در بعض ادعیه‌وارد شده لایعلم ولایدری ماهوالاهو وشاید در اینجا بمتابعت لفظ علم مضر نباشد که‌مرادف علم‌خواهد بود آنچه ازشرع مقدس رسیده باشد لکن باطلاق آن‌درغیرمورد استعمال موهم‌نقصی‌است مثل **ومکروا ومکرالله والله یستهزیء بهم** پس‌نتوان گفت یاماکرویا مستهزیء وآنچه ازشرع واردنشده باشد وموهم‌نقصی‌نباشد مثل سخی‌و نجی‌اولی در آن توقف است وبعضی لفظ سید را ازاین باب شمرده اندلکن چنین نیست بجهت آنکه در ادعیه مذکوراست .

واز کتاب فصول محقق طوسی قدس سره القدوسی‌است که اسمی که لایق بحال و مناسب کمال آن جنابست که اذنی وارد شده باشد بآن جایز است اطلاق‌آن برخداولیکن خلاف ادبست زیراکه جایز است‌مناسب‌آن جناب نباشد از راه دیگر بنابرقول این‌محقق پس توان اطلاق وجوهر برآن جناب کرد بمعنی قائم‌بذاته .

وصاحب کتاب منتهی السؤال تجویزآن نکرده زیراکه جایز است در آن مفسدهٔ خفیه باشد که ما آنرا ندانیم واین معنی قول جمیع‌علماست که اسماء الله توقیفی‌است چنان که کفعمی رحمه‌الله تصریح به آن نموده .

ولکن امثال این سخنان بر کام مریدان شاه نعمت‌الله ناموافقست که گفته است :

عالم عرض است وجوهرش حق　　اینست رموز سر مطلق

تا آنجاکه میگوید :

ما بلبل گلستان عشقیم　　نالان بنوای خوش به رونق

مستیم نه خواب همچو سید　　گویای انا الحقیم بسر حق

وهمچنانکه در نفس اطلاق اسماء ملاحظهٔ توقیف‌شده وتعدی صورت نداردهمچنین درکیفیت اطلاق آن نیز ملاحظه شده بحسب ملاحظه درقلب بجهت اشتراك درعلت .

واز این قبیل است که بعضی ازآن جماعت می‌گویند که مائیم واله ذکر لااله الا الله به این نحوکه ابتدای شروع از حلقهٔ ناف برخیزد وبانجاف درآید وامثال آن نفی عظیم دارد اینها نیز توقیفی است واحتمال منقصت در همهٔ آنهاست .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ودراحادیث بسیار منع واردشده از زیادکردن کلمهٔ که در نظر ما مطلقاً نقصی بر او مترتب نمیشود چنانکه در حدیث غریق وارد شده .

واز کتاب اکمال الدین نقل شده که امام فرمود یامقلب القلوب ثبت قلبی علی دینك آنرا وی گفت یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینك امام فرمود بلی خدا مقلب القلوب والابصار است لکن چنان بگو که من گفتم :

وهمچنین در حدیث دیگر دردعاء قبل از غروب امام فرمود لااله الاالله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت و هو حی لایموت وهو علی کل شیء قدیر راوی می گوید که من گفتم بیده الخیر حضرت فرمودند ان بیده الخیر ولکن قل کما اقول.

وهمچنین روایت دیگر باین مضمون وغیراینها از اخبار وعمده درجواب همین است که ادله که دلالت دارد برمسامحه در ادلهٔ سنن وقتی است که معارض از عقل نداشته باشد واگرنه چنین باشد دراخبار ما آنچه ظاهر مخالف عقل وشرع باشد بسیار است پس اگر باینها عمل کنیم زنهار از دین ومذهب بر میخیزد .

مثلا در اخبار ما وارد شده که جرجیر سبزهٔ بنی امیه است و درته جهنم سبز میشود امام در روایت دیگر می فرماید که چه احمقی از مردم میگوید که ته جهنم گیاه میروید وته جهنم سنگ است وآتش واگر خواهیم ازاین جمله اخبار ومناقض آنهارا ذکر کنیم کتابی کثیر الحجم خواهد شد .

واز اخبار مستفیضه بلکه فوق استفاضه ثابت شده که پیغمبر وائمه علیهم السلام فرمودند که که کذابون بسیارند که بر ما دروغ می بندند ونیست از ما مگر آنکه کسی هست که بر او دروغ می بندد خصوصاً از این جماعت قلندریه که در عصر هریك از ائمه بودند که گاهی دعوی الوهیت ائمه میکرده اند و دعوی نبوت خودشان چنانکه از علی بن حکمه وحسین بن منصور وغیرهما نقل شده .

وگاهی دروغ به ایشان می بستند وامام تبری میکرد ولعن می‌فرمود .

از جمله مغیرة بن سعید وابوالخطاب که امام ایشان را لعن فرمودو فرمود که مغیرة بن سعید لعنه الله احادیث دروغ می ساخت ودراحادیث اصحاب پدرم داخل می کرد ما بعضی از آن اخبار را نقل می کنیم .

کسی نقل کرده از هشام بن الحکم انه سمع اباعبدالله علیه السلام یقول کان مغیرة بن سعید یتعمد الکذب علی ابی ویأخذ کتب اصحابه المستندون باصحاب ابی یأخذون الکتب من اصحاب ابی ویدفعونها الی المغیرة وکان یدس فیها الکفر و الزندقة و یسندها الی ابی ثم یدفعها الی اصحابه ویأمرهم ان ینشرها فی الشیعة فکلما کان فی کتب اصحاب ابی من الغلو فذلك مادسه المغیرة بن سعید فی کتبهم .

و بازکشی نقل کرده است از حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت یك روزی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

باصحاب خود فرمود که لعن الله المغیرة بن سعید ولعن الله یهودیة کان یختلف الیها یتعلم منها السحر والشعبده والمخاریق .

و ایضاً روایت کرده است از حفص بن عمرو نخعی قال کنت جالساً عند ابی عبدالله علیه السلام فقال له رجل جعلت فداك ان ابا منصور حدثنی انه رفع الی ربه وتمسح علی رأسه و قال له بالفارسیة بایست فقال ابوعبدالله (ع) حدثنی ابی عن جدی رسول الله(ص) قال ان ابلیس لعنه‌الله اتخذ عرشاً فیما بین السماءوالارض واتخذ زبانیة بعدد الملئکة فاذا دعی رجلا فاجابه وطئی عقبه وتخطت الیه الاقدام ترایاله ابلیس ورفع الیه وان ابامنصور کان رسول ابلیس لعن‌الله ابامنصور لعن‌الله ابا منصور ثلاثاً .

خلاصه اینکه احادیث در شأن این جماعت از حد متجاوز است وهمهٔ اینها از جملهٔ غلاتند وطریقهٔ ایشان همان طریقهٔ قلندریه است که همه آنچه می گویند کذب وافتراءاست ومتابعت سحر و شیاطین وامثال ذلك چنانکه احادیث بآن ناطق است ودرهریك ازامنه ائمه بودند واز آنها تبری کرده‌اند وبآنها لعن ونفرین کرده‌اند .

حتی آنکه شیخ کشی درشأن این جماعت روایت کرده از مفضل بن عمر قال سمعت ابا عبد الله علیه‌السلام یقول اوقام قائمنا بدأبکذابی الشیعة فقتلهم .

ای برادر تعجب مکن از آنچه من گفتم واینکه عوالم قدس اینجماعت را و ادعای وصول بمقام اعلی ورسیدن بخدا یا دیدن ایشان امام رابجلوه گری شیطان گفتم اینها همه از احادیث اهل بیت ظاهر میشود ومقتضای طریقهٔ ابلیس در دشمنی اولاد آدم همین‌است که در هرلباس که او را ممکن شود اضلال کند من خودم مصروعی را دیدم که درآن‌حال بیهوشی گاهی تکانی می‌خورد ومرا صدا می کرد ومیگفت ای فلانی آقا می فرماید یعنی جناب امیر المؤمنین که چنین کن وچنان کن ومراد اواین بود که‌امیرالمؤمنین اینجاحاضر است وترا امر می کند بامور خیرات مثل‌تعمیرمشاهد امامزاده ها زادهاالله شرفاً وارشاد خلایق وامثال آن ودر اواخربی‌هوشی تکانی می‌خورد وشروع میکرد بخواندن نادعلی بآواز بلند بعد ازآن بهوش می‌آمد ومی‌نشست ومکرر این‌عمل از اوسرمی‌زد که بسیاری ازمردم معتقد این بودند که مشاهدهٔ ائمه می کند تا بعداز چند وقت مصروعی دیگر بهم رسید شنیدم که اودرحال صرع میگفت که آنچه فلان مصروع میگفت‌همه‌سخن‌جن‌وشیاطین بودومشاهدهٔ ائمه نمی کرد وشاهد این‌سخن‌هم‌این‌است که :

بازشیخ کشی روایت کرده از زراره قال قال ابو عبدالله علیه السلام اخبرنی عن حمزة بن عم ان‌ابی اتیه قلت‌نعم قال کذب والله لایأتیه الاالمتکون ابلیس سلط شیطاناً یقال‌له المتکون‌یأتی‌الناس فی‌ای‌صورة شاءان‌شاء فی‌صورة کبیروان‌شاء فی‌صورة صغیر و لاوالله مایستطیع ان‌یجیء فی‌صورة ابی.

اگر کسی بگوید که دراخبار وارد شده که شیطان‌در عالم رؤیا بصورت پیغمبر و

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

امام نمی‌آید وفرموده‌اند من‌رانا فقد رانا پس چگونه جمع میشود با اینکه این‌جماعت در عالم‌رؤیا یاخیال، شیاطین رادرصورت ایشان‌ببینند میگوئیم که آن‌محمولست براینکه نمی تواندشد که رائی درعالم رؤیا صورت ایشانرابیند ویقین کند که صورت ایشان‌است بسبب اینکه پیشتر پیدا بوده است که اویقین کند که او است یا درقلب اوالهام شودبعنوان جزم که‌اوست دراین‌وقت نمیشود که‌شیطان باشد .

اماهرگاه درخارج ایشانرا ندیده ونمی‌شناخته ویقینی از برای او حاصل نشود و بمحض مظنه یا باخبارخود آنصورت مرئی یا اخباردیگری اعتقاد کند که آن پیغمبراست و امام است درایجا مانعی ندارد که شیطان باشد وخبر حمزه دیدن امام‌را محمولست بر این‌و ممکن است که از اصل دروغ باشد .

تنبیه وجیه فیه لطیفة انیقة

سؤال عالیجناب صاحبی مسأله ازصحت وسقم‌وحلیت‌وحرمت‌طریقهٔ اجازهٔ معهوده ازشاه نعمت‌الله در غایت‌غرابتست‌بجهت آنکه‌ارشاد شاه مریدان را باین طریق و امرایشان بغرس‌این‌شجره‌از برای تمتع میوه ایست که خود از آن‌شجره چیده و ترغیب ایشان را بفواصی در غمرات این بحاروسیاحت درلجج‌این‌غمار بجهت اخراج‌ضاله‌ایست که خودرااز قعر آنها بیرون کشیده‌اند پس‌اگر عالیجناب مشارالیه حقیقت آن میوه وماهیت آن‌ضاله رانیافته‌اند بسیاربعید است وعمده‌تر آن‌بود که سؤال شود که آیا آن‌ثمره که شاه از غرس این‌نخل چیده ثمراست یا حنظل وآن‌ضاله که ازسیاحان این‌دریا التقاط نموده لؤلؤ شهوار است یاخزهٔ بیمقدار بعداز آنکه برایشان واضح‌شد که محض فیض وخیراست ونه‌شر درآن‌وقت سؤال‌شود که آیا اقتباس این‌خیر بوسیلهٔ آن نخواهد بود چراکه معلوم‌است بواسطهٔ شرشراست .

وگویاجناب صاحب مسأله مفروغ عنه‌داشته که درآنچه شاه‌بآن‌رسیده ازثمرات‌این نخل وفواید این غصن محض فواکه وثمار وعین جواهر آبدار است‌واز طریقهٔ استخراج آن سؤال نموده‌اند وآن نیز غریب تراست زیراکه‌آنچه ازتتبع کلمات شاه نعمت الله و طریقهٔ معهوده از او مستفاد شده است اینست که قائل بوحدت موجود است که عقل قاطع وشرع ساطع برابطال وانکارآن‌مبین صادقست دیگر از برای سؤال درتصحیح وتقسیم‌و طریقهٔ استنباط آنرا اهل شرع واستدلال مجال ومسرحی نمی باشد چراکه امری را که عقل منکرآن‌شد وشرع زاجر از آن، چگونه می‌توان‌براثبات طریقهٔ استخراج آن‌بطریقهٔ عقل یا شرع اقدام نمود ؟

والحاصل اینکه آنچه از متألهین که ایشان را مقتصدین می‌نامند که قائل بوحدت وجودند معهود است برهانی‌برآن قائم‌نیست‌چه جای آن‌جماعتی که‌قائل بوحدت موجودند وکلمات ایشان بر چندین مسلك است .

جمعی را اعتقاد آنستکه وجود صحیحی که عین ذات باریست هرگاه تنزل کند به

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

یکمرتبه عقل میشود و بعد از آن تنزل میکند نفس میشود وهمچنین تنزل میکند بمراتب عقول و نفوس تاآنکه آخر مرتبه بجماد می رسد و بعد ازآنکه شروع می کند بترقی از جمادیت به نباتیت وحیوانیت وانسانیت و بعد ازآن نفس ملکی و بعد ازآن عقل و بعدازآن وجود محض می شود کمابدءکم تعودون ومی گوید که موجودحقیقی همان ذات وجوداست ومهیت عقلیه و نفسیه وغیرهما ازعوارض اوست .

واین طریقه از بعضی اشعار شبستری معلوم است که گفته است :

من وتو عارض‌ذات وجودیم ...

ومذهب ایشان شبیه بمذاهب تناسخ است .

وجمعی را اعتقاد اینست که موجود حقیقی نیست الاشیء واحد وآن ذات‌وجوداست وتعدد وتکثر امر اعتباریست نه برسبیل تنزل دراصل ذات بلکه ذات واحدعین این تعدد ذاتست در واقع اما عقل غلط کارگمان می کند مغایرت را وتمثیل میکنندازبرای‌این‌بحر وموج راکه موج عین بحر است لکن حس ظاهر غلط میکندکه دوتاست و این از بعض اشعار مثنوی ظاهر میشود .

وسبحانی عبد الرزاق کاشی تصریح به‌آن کرده که از اوپرسیدند از حلول واتحاد گفت باطلان بیدیهة .

لیس فی الدار غیره دیار

ودرجائی دیگر گفته :

کلما فی الکون وهم او خیال اوعکوس فی مرایا او ظلال

وجماعتی میگویندکه تعدد حقیقی است نه اعتباری لکن وجودحقیقی عین این تعدد است مانندکلی طبیعی نسبت بافراد خود واین را از عبدالله‌بلبالی نقل کرده‌اند درتفسیر حدیث شریف من‌عرف‌نفسه فقد عرف ربه واین‌مذاهب مختص‌نفس‌انسانی‌نیست‌بلکه حدیث از باب مثال است وعبارت محی الدین در خطبهٔ فتوحات که سبحان من‌خلق الاشیاء وهو عینها ناظر باین است واین غیر حلول واتحاد است ومعنی دیگر هم گفته‌اند وهیچ یك از این معانی موافق عقل وشرع نیست و قول بآنها واعتقاد بظاهر این کلمات کفر است و مستلزم‌مفاسد بسیارهم هست که هریك‌ازآنها مخالف بدیهة دین‌است مثل‌لزوم جبروانکار معادجسمانی وامثال‌آنها و تومیدانی که اکثر کلمات‌بلکه همهٔ این مقالات وبیشترازآنها هم‌از کلام‌شاه نعمت‌اللهودر بسیاری‌ازرباعیات‌وغزلیات‌این‌لیس‌فی‌الدارغیره‌دیارمندرج‌است .

وبعضی ازاشعار اورا ذکر کرده‌ایم که با دلالت آنها دیگر حاجتی‌نیست که ما در اینجا نقل کنیم .

واز جملهٔ غزلیات او اینست :

درمرتبهٔ جسم‌است در مرتبهٔ روح در مرتبهٔ جامست در مرتبهٔ باده

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

☆ در مرتبهٔ جامست در مرتبهٔ باده — در مرتبهٔ ساقی در مرتبهٔ رندان
درمرتبهٔ شاه‌است درمرتبهٔ درویش — در مرتبهٔ بنده در مرتبهٔ سلطان
در مرتبهٔ فرعون در مرتبهٔ موسی — در مرتبهٔ کفر است در مرتبهٔ ایمان
در مرتبهٔ مخموردرمرتبهٔ سرمست — در مرتبهٔ غمگین در مرتبهٔ شادان
در مرتبهٔ توریة در مرتبهٔ انجیل — درمرتبهٔ صحف‌است درمرتبهٔفرقان
در مرتبهٔ یعقوب درمرتبهٔ یوسف — درمرتبهٔ مصراست در مرتبهٔ کنعان
در مرتبهٔ آبست در مرتبهٔ کوزه — در مرتبهٔ قطره در مرتبهٔ عمان
درمرتبهٔ عقلست درمرتبهٔنفس‌است — در مرتبهٔ حیوان در مرتبهٔ انسان
در مرتبهٔ دوزخ در مرتبهٔ جنت — در مرتبهٔ زندان در مرتبهٔ بستان
در مرتبهٔ طه در مرتبهٔ یس — در مرتبهٔ حم در مرتبهٔ سبحان
در مرتبهٔ دریا در مرتبهٔ چشمه — درمرتبهٔ جویست در مرتبهٔ باران
این‌مرتبه‌هاازذوق‌من‌باتو بیان کردم — گرذوق‌همی‌خواهی‌این‌گفته مابرخوان
هم‌جسمی‌وهم‌جانی‌هم اینی‌وهم آنی — هم‌سید وهم‌بنده باخلق نکومیدان

وبدانکه سابق ما بیان کردیم در باب بیان استدلال نقلی وقدح کردیم در طریق اجازه ودر صدد بیان ضعفین بودیم باینکه در سلسلهٔ اجازهٔ صوفیه احمد غزالی و حسن بصری داخلند و برفرضی که نباشد هم صحت آن تا بمعروف هم‌معلوم نیست و برفرضی که باشد انتساب آن بامام معلوم نیست و بعداز آن بر فرض تسلیم گفتیم که این وقتی خوب است که‌احتمال ضرر درمقابل نباشد بحمدالله الحال‌سخن‌را ازپرده بیرون‌آورده .

درمقام ثانی‌میگوئیم که ضررآن یقینی است نه احتمالی چنانکه دانستی که صاحب اجازه ثمره‌یی که از درخت طریقهٔ ذکرخود چیده خود کفر است دیگر ما چگونه باین مطمئن شویم ودلبستگی بهمرسانیم ؟

واماحکایت سلسلهٔ سند پس درآن نیزصریح میگوئیم که علاوه بر اینکه با عدم وجود احمد غزالی وحسن بصری هم صحت ثابت نیست آنچه ثابت از طریقهٔ اجازهٔ شاه نعمت الله اینست که احمد غزالی وحسن بصری هردو داخلند .

بلکه از سلسلهٔ مشایخ او معلوم میشود که این را معروف ازحضرت امام رضا (ع) نگرفته بجهت آنکه شیخ معروف را داود طائی قرار داده نه حضرت رضا علیه السلام و وبیان مشایخ خود را باین وجه کرده :

پیرما کامل و مکمل بود — قطب وقت وامام عادل بود
گاه ارشاد چون سخن گفتی — در توحید را نکو سفتی
یافعی بود نام عبدالله — رهبر رهروان آن درگاه
صالح بربری روحانی — پیر پیر منست تا دانی

☆ - مصراع دوم سطر آخرصفحهٔ ۴۵۶ به ترتیب زیر اصلاح شود :
«در مرتبهٔ حان است درمرتبهٔ جانان»

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

پیر اوهم کمال کوفی بود — کان کمالش بسی کمال افزود
باز باشد ابوالفتوح سعید — که سعیداست آن سعید شهید
ازابی مدین او عنایت یافت — بکمال از ولی ولایت یافت
مغربی بود مشرقی بصفا — آفتابی تمام مه سیما
شیخ ابی مدین است شیخ سعید — که نظیرش نبود در توحید
دیگر آن عارف وحید بود — کنیهٔ او ابوسعید بود
بود دراندلس ورا مسکن — پس کرم کرد روح او بامن
پیر او بود شیخ ابوالبرکات — بکمال وجمال وذات وصفات
باز ابوالفضل بود بغدادی — افضل فاضلان باستادی
شیخ او احمد غزالی بود — مظهر کامل جمالی بود
خرقه اش پاره بود او بکر است — زانکه استاد او ابوبکر است
پیر نساج شیخ ابوالقاسم — مرشد عصر و ذاکر دائم
باز شیخ بزرگ ابو عثمان — که نظیرش نبود در عرفان
مظهر لطف حضرت واهب — بندگی ابو علی کاتب
پیر او شیخ کاملش دانند — بوعلی رودباریش خوانند
پیر او هم جنید بغدادی — مصر معنی دمشق دلشادی
پیر او خال اوسری سقطی — محرم حال او سری سقطی
باز شیخ سری بود معروف — چون سری سر او بود مکشوف
اوزموسی جواز احسان یافت — کفر بگذاشت راه ایمان یافت
یافت در خدمت امام مجال — بود بواب درگهش ده سال
شیخ معروف را نکو میدان — شیخ معروف طائیش می خوان
پیر داود بود شیخ حبیب — عجمی بود از عرب بنصیب
پیر بصری ابوالحسن باشد — شیخ شیخان انجمن باشد
یافت او صحبت علی ولی — گشت منظور بندگی علی
خرقهٔ او هم از رسول خداست — اینچنین خرقهٔ لطیف کراست
نعمت اللهم و زآل رسول — نسبتم باعلی نسب ز بتول
اینچنین نسبت خوشی بتمام — خوش بود گر ترا بود اسلام

و برزیرك با تأمل واضح میشود که آنچه صوفیهٔ مادست آویز خود کرده اند که این اسرار ازائمهٔ ماست مشایخ صوفیه وسایط ابلاغ اسرار علوم باطنیهٔ ایشانند چنانکه فقها ومحدثین حامل احکام وعلوم ظاهرهٔ ایشانند محض جهالت ونادانی وافتراست واقعاً اگر چنین می بود منتهای افتخار این جماعت باین است که سلسله به معروف میرسد و او

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

دربان امام رضا (ع) بوده هرگاه این واقعی باشد که معروف علوم خود را از حضرت امام رضا علیه السلام متحمل شده پس افتخار شاه نعمت الله همین بایست باشد که سلسله مشایخ او بامام رضامیرسد .

وشك نیست که امام رضا علوم را ازپدرخود اخذ کرده بود واو ازپدرخود تابرسد به‌رسول‌خدا(ص) دیگرچراتکیه به‌داود طائی‌میکنند پیر بصری وغیره بایست‌دست به دست به‌رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه وآله برساند ودیگرآنکه پیران حقیقة بعلوم شرعیه‌آگاه‌باشند بلکه او رامقدم دانند زیرا که کسی تا پوست نشکند بلب نمی‌تواند رسید و آنچه تتبع احوال این پیران شده اکثری مسائل واجبات خود را نمی‌دانسته و این مریدان چندان که درمدایح مشایخ خود غلو کرده‌اند درمدح ائمه‌نکرده اند. آنچه می بینیم این طایفه درمدح بایزید گفته‌اند عشری از اعشار آن را در مدح امام جعفر صادق علیه السلام نگفته‌اند با آن‌همه نشر علوم و غرائب چه جائی از برای سایر ائمه که حاملند و آنچه می بینی درشأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفته‌اند مبتنی براین‌است که اورا ازپیران سلسله می‌دانند بجهت آن‌که بعضی از کلمات متشابهه که از آن‌جناب نقل کرده‌اند نه ازحیثیت آن‌که اوهم یکی از ائمهٔ دین است و واجب‌الاطاعه است اگرگوئی که در ایام دیگران تقیه‌شدیدبود شاه‌نعمت‌الله که تقیه نکرده‌است ببین درمدح‌بایزید ومعروف وغیره چه قدر افراط کرده ودر مدح ائمه‌مثل آن‌نکرده بلی اعتراف بامامت ایشان‌دارد ولیکن مناسب این‌بود که‌هرگاه این بزرگواران صاحب این‌طریقه بوده‌اند از برای ایشان آنچه لایق آنها بود بگوید .

ودیگرآنکه ظاهر کلام شاه نعمت‌الله این‌است که دربان‌حضرت امام‌موسی‌علیه‌السلام بوده و آنچه مشهور است میگویند دربان‌حضرت امام‌رضا علیه السلام بوده .

والحاصل کلام دراین‌مقام مجال واسع دارد که‌وقت ما بآن وفا نمی کندولکن‌آنچه گفتم‌از برای رفع وثوق بآن اجازه و ذکر و فکر بلکه عدم جواز ارتکاب و بطلان اعتماد کافیست انتهی کلامه .

جواب‌ازایراد محقق قمی

راقم‌گوید مسألهٔ ارتباط قلب سالك بانورانیت شیخ که از شرائط عمده درذکر گرفته‌اند ومشروحاً مذکورشد ازفروع‌مسائل‌وحدت وجود واتحاد عاقل ومعقول وظل و ذی‌ظل و عکس و عاکس و ربط حادث بقدیم‌و امکان اشرف است و براهین محکمهٔ متقنهٔ آنها در نزد ارباب فن حکمت متعالیه از واضحات اولیه است وسابقاً شمه‌ای ازمعنی وحدت وجود مذکور شد که نه اتحاد واجب و ممکن ونه حلول لازم‌آید و بعداز علم باین براهین شبهه نمی‌ماند در وجوب این ارتباط برای‌سالك .

وآنچه محقق گیلانی قمی درجواب مسائل فرموده که امکان عقلی ندارد با همهٔ

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تطویل کاشف ازاینست که احاطه بر مطالب حکماندا شته اند .

واما ادلهٔ سمعیه برصحت این مطلب بیشمار است وبسیاری ازآنها مذکورشد .

و از آن جمله عبارت نهج البلاغه درحدیث کمیل بعضی فقراتش این است و صحبوا الدنیا بایدان ارواحها معلقة بالمحل الا علی الی ان قال علیه السلام و اداء شوقاً الی رؤیتهم .

ونیز در کلام دیگر آنفاً ذکرشد ان الله سبحانه جعل الذکر جلاء للقلوب الی قوله عباد ناجاهم فی فکر هم وکلمهم فی ذوات عقولهم فاستصبحوا بنور یقظة فی الاسماع والابصار و الافئدة .

وروی الشیخ الصدوق فی کتاب التوحید باسناده عن ابی بصیر قال قلت لابی عبدالله علیه السلام اخبر نی عن الله عزوجل هل یراه المؤمنون یوم القیمة قال نعم و قدرواه قبل یوم - القیمة فقلت متی فقال (ع) حین قال تعالی لهم الست بربکم قالوا بلی ثم سکت ساعة ثم قال وان المؤمنین لیرونه قبل یوم القیمة الست تراه فی وقتک هذا قال ابو بصیر فقلت له (ع) جعلت فداك احدث بهذا عنك قال لا فانك اذاحدثت به ینکره منکر جاهل بمعرفتنا یقول ثم قرران ذلك تشبیه کفر ولیست الرؤیة بالقلب کالرؤیة بالعین تعالی الله عما یصفه المشبهون والملحدون.

ومافی فقه الرضا عند تکبیرة الاحرام تذکر رسول الله و اجعل واحداً من الائمة نصب عینیك .

وما فی الصافی ان الصورة الانسانیة هی الطریق المستقیم .

والمروی فی المجلی ان الصورة الانسانیة هی اکبر حجج الله و الکافی وانه لیتقرب الی بالنافلة حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به ویده التی یبطش بها .

وفی الجامعة واقدامکم امام طلبتی .

وعجب آنستکه محقق قمی درجواب از سؤال اینکه باء در کلمهٔ بك یاالله چه باثیست بمناسبتی میفرماید ویقرب من الحدیث المذکور الحدیث المشهور بین الخاصة و العامة - المشتمل علی ان العبد قدیتقرب الی بالنوافل حتی کنت سمعه وبصره فکل ماتقوله فی صیرورته سمع العبد وبصره نقوله فی صیرورته نفسه والمراد بذلك المبالغة فی انقلاعه عن العلایق الجسمانیة حتی یغفل عماسوی الله فلایری موجوداً سواه فاذاجاز المبالغة فی بیان القرب الی هذا الحد فلاغائلة فی بیان المبالغة بذکر مباشرته للقلب والنفس بمعنی عدم غیبته عنها انتهی .

خلاصه آنکه مثال شیخ که خلیفة الله است مرآت تجلی وی است وهرچند در معنی ان **الذین یبایعونك انمایبایعون الله** و فرمودهٔ خیر الانام صلی الله علیه و آله من رانی فقدرأی الله .

وسخن سرور اولیاء (ع) معرفتی بالنورانیة معرفة الله وکلام من عرفکم فقد عرف الله

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

متصور است دراین مقام‌همان مقصود است .

و اما این که فرمود بعد تمهید مقدمات که مراد یا تصور صورت اواست یا مراقبه تا باین‌عبارت که اما اول پس‌مراد ازمراقبه صورت شیخ یامخاطبهٔ او است بهمین کلمهٔ یا حی‌یاقیوم پس‌آن کفرمحض است تا بآخر آنچه ذکر شد .

جواب: **قال الله تعالی ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها .**

ودر روایات معصومین (ع) باین مضمون رسیده که فرموده‌اند انا الاسم الاعظم و نحن الاسماء الحسنی ومحققین تصریح نموده‌اند که اسماء عینیه حق ذوات مقدسهٔ ایشان‌و من یحذو حذوهم است واما اسماء لفظیه ومنقوشه اسم اسمند .

تفصیل این اجمال بنحوی که تطویل‌لازم‌نیاید بدانکه اسم ما یدل‌علی المسمی‌است لفظی باشد یاذهنی یاعینی وحسن اسم یابحسن دلالت است یا به حسن‌مدلول‌است یا بحسن او است فی‌نفسه قطع‌نظر ازحیثیت‌اسمیت ودلالت مانندآینه که میباشد نیکو بملاحظهٔ دیدن دراو یابملاحظهٔ نیکوئی بیننده در او یا بملاحظهٔ حسن اواست فی‌نفسه قطع نظر ازآن دوملاحظه پس‌موجودات عینیه ومعقولات‌ذهنیه واسماءلفظیه همگی‌اسماءالله هستند چنانکه درجای خودمبرهن است .

وفی کل شیء له ایة تدل علی انه واحد

ما رأیت شیئاً الاورأیت الله قبله او معه

در هرچه نظر کردم سیمای تو می بینم. الخ.

وهمهٔ آنها نیکو است از جهت دلالت کردن بخدا لکن دردلالت متفاوتند .

وهمچنین بحسب ذات وباین اعتبار وصف می نمایند و بعضی رابحسنی واحسن پس باعتبار سلسلهٔ نزول میگوئیم عقول آن چنانیکه بشر اشرها حکایت از خداوند و صفات واسماء او می نمایند وملائکهٔ مقربین هستند احسن از نفوس می‌باشند هم‌باعتبار دلالت و هم باعتبار حقیقت و نفوس آنچنانیکه تعبیر از آنها مینمایند بمدبرات امراً باعتبار مجرد بودن از ماده وتقدر احسنند ازاشباح نوریه واینها بواسطهٔ تجردشان از ماده احسنند از مادیات وایشان احسنند ازاهل ملکوت سفلی که دار شیاطین واجنه است .

اگرچه مادیات وسفلیات بواسطهٔ احتجاب بحجب ماده ولوازم‌وظلمات آن‌گویا که دلالت ندارند وحسنی برای آنها نیست و اگر نام آنها اسماء غیر حسنه یا سوء بنهند حق است .

واما بحسب سلسلهٔ صعود می‌گوئیم که حقیقت محمدی (ص) احسن الاسماء است به جهات‌ثلاثه وبعدازآن‌اوصیای‌اواست و بعدازآن‌سایرانبیاء واولیابنابرتفاوت مراتب‌هریك.

وچون اسماء لفظیهٔ الهیه کلامتساویندباعتبار دلالت وضعیه برمدلول‌آنها که باری تعالی واسماء وصفات حضرت او است لهذا تفاوت متصور نیست بحسن وعدم آن‌پس‌مقصود

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

از قید حسنی نمی توان باعتبار اسماء لفظیه باشد ونمی توان گفت که مراد اسماء نزولیه است زیرا که مقام فوق مقام بشریتست وممکن نیست توسل بآنها بدون سنخیت با آنها وجایز نیست امر بتوسل بغیر ممکن ازحکیم پس باقی ماند توسل و دعای حق بتوسل و نوسط اسماء بشریه صعودیه که ازسنخ داعی باشد .

واز این بیان ظاهر شد اینکه فرموده‌اند نحن الاسماء الحسنی .

وحاصل المعنی آنکه از برای خدا اسماءحسنی است ازافرادبشر ازسنخ شما وممکن است مر شما را توسل بآنها برای قرب بحق وخواندن ویرا وایشان عبارت ازانبیاء واولیاء که در زمان حاضر است وولی وقت است و ازمفهوم قید ظاهر میشود که نخوانید حق را به اسماء غیر حسنی اراشقیا وائمهٔ جور چنانکه در عقب این آیه می‌فرماید. **وذروا الذین یلحدون فی اسمائه** یعنی واگذارید توسل ما باشخاصی که عدول نموده اند از اسماء حسنی وسنخ ملکوت سفلی شده‌اند ومنغمر درعالم نکراء وشیطنت گردیده‌اند .

و سر اینکه محققین بر آن رفته اند که اسماء الله توقیفی است از این مختصر ظاهر می شود .

وهمچنین سر اینکه انبیاءورسل ازسنخ بشر بایدباشند آشکارمیگردد که **ولو جعلناه ملکاًلجعلناه رجلا وللبسنا علیهم مایلبسون** .

فبان وظهرانه لاضیرولاغائلة فی مقام مراتب التوحید ان یقال کلمة الودود مثلافی عالم المادة والنقوش اسم لحقیقة الانسان الکامل وهواسم لمن فوقه رتبة من الاوصیا و الانبیاء وهم علیهم السلام اسماء حقیقة لذاته تعالی فالسالك فی ابتداء سلوکه لما کان قریباً بلوازمه الطبیعة و بعیداًعن اوصافه الالهیة فلابد له ان یتوسل بنورانیة شیخه ویدعوه بلسانه وقلبه وسره الی ان یتجاوز مقام الفرق .

فی بیان معرفة الانسان الکامل والفرق والجمع

ولما ال الکلام الی هنا یناسب المقام بذکر اصطلاح القوم والمقصود من قولهم الانسان الکامل والفرق والجمع لیتضح المرام .

قال مولینا البهائی نورالله ضریحه فی المجلد الخامس من کشکوله العارف من اشهده‌الله صفاته واسمائه وافعاله فالمعرفة حال تحدث من شهود والعالم من اطلعه‌الله علی ذلك لاعن شهود بل عن یقین والشیخ هوالانسان الکامل فی علوم الشریعة و الطریقة والحقیقة البالغ الی حدالتکمیل فیها لعلمه بافات النفوس و امراضها وادوائها ومعرفته بدوائها وقدرته علی شفآئها والقیام بهدیها ان استعدت ووفقت لاهدائها والعامة الذین اقتصر علمهم علی علم الشریعة ویسمی علمائهم علماء الرسوم .

وقال ایضاً اذا اعتبرت المظاهر الخلقیة مستهلکة فی انوارالذات یسمی مقام الجمع واذا اعتبرت الذات والمظاهر الخلقیة من غیر استهلاکها فیها یسمی مقام الفرق والفرق منقسم بقسمین الاول والثانی ویعنون بالاول مایکون قبل الوصول .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وبالثانی مایکون بعدالوصول والفرق الاول للمحجوبین والثانی للکاملین والمکملین و قدیقال له الفرق بعد الجمع و الصحو بعد المحو و البقاء بعدالفنا و الصحو الثانی و ما یشبه ذلك من العبارات وهوالعبارة عن افاقة العبد بعدصعقته‌ای بعد ان یتجلی الحق سبحانه للعبد ویفنیه عن انیته ویتلاشی جبل تعینه و یفنی طور انانیته و یعطیه الحق تعالی وجوداً ثانیاً ویهب له عقله و تصرفه فی نفسه مرة اخری وهذاالوجود الثانی یسمی وجوداً حقانیاً لکونه بعد الوصول وعلم العبد بتحققه بالحق سبحانه لابنفسه کما کان یزعم من قبل انتهی .

وچون تعرض بجزئیات ودیگر عبارات وسخنان میرزا رحمه‌الله تکرار آنچه درجواب حدیقة الشیعه ذکر شد میشود صرف نظر نمودیم .

واما کلامی که در آخراز محقق کاشانی شاهد مقصود قرار دادند ومن الناس من یزعم انه بلغ من التصوف والتأله حداً الخ .

اولا آنکه درکتاب بشارة الشیعه مرحوم فیض درقدح مجتهدین اصولی چنین فرموده:

ثم استمع الی آخرین یزعمون ان من تعرف لغة العرب و تعلم النحو و الصرف و الادب وصحح الفاظ الروایات و سمع آراء اصحاب المقالات واستنبط العقاید و الاحکام باستحسانه من کتب الفقهاء والمتکلمین واستعمل فکره فی موادالفاظ الاولین فقد حصلت له رتبة الریاسة فی الدین والحکم بین المسلمین فیجوز تقلیده فیما راه مادام حیاً فاذا مات بطل قوله وماتت فتیاه کلا این مشارکة العوام فی تقلید اقوال الفقهاء من الالتحاق بالعلماء واین التمیز من الجهال بمجرد حفظ الدلائل و نقل الاخبار من العداد فی حزب اولی الایدی و الابصار این تعلم اللغة من علم الکتاب این القشر من اللباب این تصحیح الاخبار من معرفة السنن این الورم من السمن این اختیار احد الاراء بتوهم الرجحان من معرفة الحدیث والقرآن این الروایة من الدرایة این الحیرة من الهدایة **افمن کان میتاً فاحییناه وجعلناله نوراً یمشی فی الظلمات لیس بخارج منها** .

ثم لیت شعری ای مدخل للموت والحیوة فی بطلان الفتیا واصابة الاراء ومع هذا کله تری احدهم یدعی انه اعلم زمانه و انه یجب علی الناس کلهم ان یتبعوا و یأخذوا مسائل دینهم عنه فان لم یفعلوا فلم یصح شیء من عباداتهم لا فی الفتنة سقطوا کلا ان القوم اعرضوا عن النصوص واتبعوا آرائهم افمن کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله واتبعوا اهوائهم

وثانیاً گوئیم که مقصود جناب فیض متدلسین و متشبهین بطایفهٔ حقهٔ صوفیه چنانکه مشروحاً اینمطلب ذکرشد درتحقیق معنی حقیقی صوفی وعلامت آن و عبارت شیخ محمدبن مکی رحمه‌الله درکتاب فقه دروس که الصوفیة هم المشتغلون بالعبادة المعرضون عن الدنیا الخ .

و آنفاعبارت شیخ بهائی در معنی انسان کامل مذکورشد و شاهد براینکه مقصود فیض ذم متشبهین است عبارتیست که دربشارة الشیعه بعد ازچند صفحه از آنچه سبق ذکر یافت میفرماید و منهم من یحملهم علی مطالعة کلمات الصوفیة والصوفیة اصناف و طائفة

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

منهم سلکوا مسلك الحق والهدی حتی وصلوا الی ما وصلوا بما سبقت لهم من الله الحسنی وهم الذین اهتدوا بائمة الهدی .

اما فی البدایة اوفی اثناء السلوك وهم الاقلون منهم ویشترط فی البلوغ الی مقاصدهم ما اسلفنا من الشرایط انتهی .

واما آنچه درجواب استدلال نقلی سائل فرموده وحاصلش قدح سلسلهٔ اجازه و ذم معروفست درمباحث آتیه ذکر میشود سلاسلی که بهریك از ائمه اتصال دارد در وصلی جداگانه که یکی سلسلهٔ کمیلی وحسن بصری است ومتصل بسروراولیاست .

ودیگری سلسلهٔ ادهمیه است که بحضرت باقروسجاد اتصال یافته .

ودیگری طیفوریه است که ازجناب صادق (ع) جاری گردید .

ودیگری معروفیست که بحضرت امام رضا (ع) متصل میشود .

واز بحر معروفی چهارده شعبه منفصل شده که یکی از آنها سلسلهٔ نعمت اللهیه و مشروحاً ترجمهٔ این مشایخ را درمقام خود تحریرمینماید .

وهمگی مشایخ سلاسل طریق تلقین ذکروفکررایداً بیدبیکی ازائمهٔ هدی میرسانند واین درحکم متواتراتست تاچه رسد باینکه بگویند درحکم خبرواحد صحیح است یاآنکه ضعیف است ودرادلهٔ سنن تسامح جایزاست یا متوسل شوند بحدیثی که راوندی ازجناب صادق علیه السلام روایت نموده و نیز در علل الشرایع ذکر نموده که آنحضرت فرمود تکذیب ونسبت دروغ ندهید حدیثی راکه طایفهٔ مرجئه و قدریه وخوارج نسبت بما میدهند بدرستیکه شما نمیدانید شایدآن شیء ازحق باشد پس دروغ گفته باشید بخدا واین مسأله ازاصول دین وفرعیست ازفروع ولایت دلیلی قطعی و برهان عقلی البته باید داشته باشد وادلهٔ حجیت ظن وخبرواحد دراین مقام کافی نیست .

خلاصهٔ کلام آنکه ادلهٔ عقلیه برجواز بلکه وجوب قائمست براین مطلب بعلاوه اجماع مشایخ وتواترسند اجازه معتضداً بالاخبار واگر کسی برای اوعلم قطعی حاصل شده باشد ازهرطریق که باشد بصحت قول شیخ خود مکلفست دراخذ بقول اوزیرا که علم چنانچه محققین اصولیین برآنند منجعل است نه مجعول .

واما اینکه فرمود خود معروف راهم ازاحدی ازعلمای معینین که مدارشرع ودین برسخن ایشانست توثیقی ومدحی ندیده‌ام و اینکه بدربانی حضرت رضا (ع) مشهور است برفرض تسلیم این سخن دلالت برشیعه بودن اوهم نمیکند چه جای خوبی وعدالت او.

اولا نقول وقدرووا عن کثیرولا ذکرلهم من مدح اوقدح وقد ذکر الشیخ فخرالدین الرمامی فی جامع المقال فی الفائدة الثامنة فی بیان من کثر عنهم الروایة ولا ذکر لهم فی کتب الجرح والتعدیل جماعة منهم ابوالحسین بن ابی الجیدالذی کثرت روایة الشیخ عنه .

وقال مولینا نظام الدین القرشی من تلامذة شیخنا البهائی فی رجاله المسمی بنظام الاقوال

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عند ذكره علی بن ابی‌جید وهوغیرمذکورفی کتب‌الرجال بمدح ولا ذم .

و ثانیاً قد ذکره امامنا العلامة الحلی قدس سره فی شرحه علی التجرید المسمی بکشف‌المراد ما هذاالفظه‌الشریف معروف‌الکرخی اسلم علی یدالرضا (ع) و کان بواب داره الی ان مات رحمه‌الله ولاشك ان اسلامه بیدالامام (ع) وطلب‌الرحمه من‌العلامه علیه دلیل علی جلالة قدره کما تحقق فی کتب‌الرجال .

ونقل ابن خلکان عند ترجمته‌المعروف کلاماً عنه ومن حملته انه قال و ترکت جمیع ماکنت علیه‌الا خدمة مولای علی بن موسی‌الرضا علیهم‌السلام .

وقال ابن‌الحجر فی‌الصواعق عند ترجمته‌الامام‌الثامن (ع) ما هذاالفظه ومن موالیه معروف‌الکرخی وهوایضاً ظاهرفی تشیعه .

وقد ذکره ایضاً جماعة من علماءالامامیة و بالغوافی‌الثناء علیه منهم‌السیدالسندالسید حیدرالاملی وابن ابی جمهورالاحسائی والسید نورالله‌التستری .

ویأتی تمام‌الکلام عند ترجمته فی‌الوصل‌السادس .

واما اینکه فرمودکه اگرواقعاً خوب بود وازمشایخ شیعه بود چگونه میشدکه‌حال اوبرشیعه مخفی میماند .

اولا معلوم شدکه حال اومخفی نماند .

وثانیاً لزومی ندارد که هرکس برعقاید آدمی مطلع گردد بلکه امر بکتمان بسیار وارد است واخبار دراین مضمارسبق ذکریافت وازآنجمله حدیث لوعلم سلمان بود .

وثالثاً سلسلهٔ شیخ نجم‌الدین یکی ازسلاسل معروفیه است ومشروحاًذکرآن‌میآید.

قال مولینا محمدتقی‌المجلسی‌فی شرح‌الفقیه‌عند نقله عن‌السدی عن‌ابیجعفرالباقر(ع) انه قال ما اخلص عبدالایمان بالله اربعین یوماً اوقال ماأجمل‌عبد ذکرالله اربعین یوماً الا زهده‌الله فی‌الدنیا وبصره دائها ودوائها واثبت‌الحکمة فی قلبه وانطق بهالسانه .

ثم تلا **ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم وذلة فی الحیوة الدنیا و کذلك نجزی المفترین** فقال والظاهر ان‌الغرض من ذکر هذه‌الایة انه لا یحصل هذه‌الکمالات لغیرالمؤمن ولاینفع مجاهدة هؤلاءالعامة وان اجتهدوا غایة جهدهم و کل من وصل الیها فبهدایةالائمةالمعصومین وصل .

وهذا هوسرالصوفیة کما ذکره‌العطارفی کتاب مظهرالعجائب انی کنت فی‌الطفولیة مع ابی‌ذاهباً الی‌الشیخ نجم‌الدین‌الکبری‌فلقننی‌اولا‌اسامی‌الائمة ثم‌الذکر وقال‌هذاالتلقین عن شیخی عن شیخه الی امیرالمؤمنین عن رسول الله عن جبرئیل عن‌الله تعالی فلاتظهر هذاالسرالا الی من جربته من‌المریدین .

و اما اینکه فرمود و دیگر آنکه قاضی نورالله شوشتری که شیعه تراش است و معتقد صوفیه‌است یك حدیث درشأن‌معروف نقل نکرده بلی‌همینقدرگفته است که دورزمان

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حضرت امام رضا(ع) بود وازاوعلوم ظاهره وباطنه اخذ کرده بود والحمدلله رب العالمین تا بحال بعلوم ظاهرهٔ او برنخورده‌ایم وازآنچه ازعلوم باطنهٔ او رسیده است یکی‌ازآنها همینطور اجازه است که اگر کفر محض نباشد لااقل شرك صریح است و حال آنکه در احادیث مستفیضه ازائمهٔ هدی رسیده است که اعرفوا منازل‌الرجال منا علی قدر رواياتهم عنا وما یك روایت ازمعروف نداریم واگرمیبود اینقدرها احادیث که درکتب شیعه است باید یك حدیث هم‌ازمعروف روایت شده‌باشد الخ.

این سخنان بسیار غریبست که ازمثل جناب میرزا گفته شود که کشف ازعدم احاطه باقوال علما نماید ومناسب مقامست این بیت شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی :

کسی‌راه معروف کرجی بجست که ننهاد معروفی ازسر نخست

قال‌الشیخ فخرالدین‌الطریحی فی‌المجمع ومعروف‌الکرخی ممن یروی عن‌جعفر بن محمدالصادق علیهم‌السلام و من حدیثه عنه انه قال اوصنی یابن رسول‌الله فقال (ع) اقلل معارفك قال زدنی قال انکر من عرفت منهم انتهی .

ورواه ایضاً شیخنا البهائی فی اربعینه فی ذیل‌الحدیث‌الثامن عشر ورواه ایضاً ابن فهدالحلی فی کتاب‌التحصین الا انه اسنده عن‌الرضا وفی شرح منازل‌السائرین فی‌دیباجته باسناده عن معروف‌الکرخی عن‌جعفر بن محمد عن رسول‌الله علیهم‌السلام قال طلب الحق غربة انتهی .

ونقله شیخنا البهائی ایضاً فی آخر کشکوله .

وروی‌السیدعبدالله بن‌السید نورالدین بن‌السید نعمةالله فی شرحه علی‌النخبة الفقهیة الفیضیته روایة طویلة متضمنة لاسرار مناسك الحج عن‌المعروف الکرخی من جعفر بن محمدالصادق‌علیه‌السلام وفی‌باب سبع وسبعین‌من کتاب‌المستطرف دعاء منقول‌متصل‌الاسناد عن معروف‌الکرخی .

واما اینکه فرمود وتا بحال علوم ظاهرهٔ او برنخورده‌ایم گویا مرادشان این باشد که قوانین‌الاصول را ندیده‌اند وخدمت امام وحضور اوکافی‌نیست وباب علم مسدود است و طالبش مردود والاهمهٔ فریقین اتفاق برفضایل صوری و معنوی او دارند آنجنابرا از مجددین رأس مائهٔ دوم نوشته‌اند .

وقاضی نورالله سخنی موافق تحقیق فرموده چنانچه شیخ بهاءالدین قدس سره در کشکول نقل ازجامع‌الاصول نموده درمعنی این حدیث که رسول خدا (ص) فرمودان‌الله جل وعز وعلایبعث لهذه‌الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها .

وازجملهٔ مجددین مائهٔ دوم نوشته است ومن‌الامامیة علی‌بن‌موسی‌الرضاعلیهماالسلام ومن‌الزهاد معروف‌الکرخی .

و تمام مورخین موثقین بزرگواری او را تصریح نموده اند حتی صاحب قاموس

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

میگوید ومعروف بن فیروزان الکرخی قبره الترياق المجرب ببغداد.

و قریب باین مضمون ابن اثیر در کامل و ابن خلکان دروفیات گفته است و قبره مشهور ببغداد یزارواهل بغداد یستشفون بقبره ویقولون قبرمعروف ترياق مجرب .

وراقم اوقات مجاورت عتبات عالیات مکررتوفیق زیارت نواب اربعه وقنبرعلی و بعضی مشایخ دیگر اتفاق افتاد . مرقد شریف معروف در شونیزیهٔ کرخ بغداد است در قاموس میگوید الشونیزه مقبرة الصالحین ببغداد .

ودروفیات مذکوراست که مقابر قریش درقدیم بنام شونیزه خوانده میشد و ازاین بیان ضعف فرمایش میرزا که فرمود وکسی قبر اورا زیارت نمینمایند معلوم شد بلی جمعی خشگه مقدسین نمیروند بملاحظهٔ آنکه صوفی بوده است وعجب اینستکه میرزا درجواب از سؤالیکه ازایشان نموده‌اند در معرفت تاریخ آیااعتماد بقول یکی ازعلما میتوان کرد هرچند ظن حاصل ازآن ضعیف باشد یا نه .

میفرماید وظاهر اینستکه هرگاه معارضی دربرابر نباشد وتصریح اصل ازعلمای تاریخ که اعتمادی باو باشد ومشهور باعتماد ووثوق باشد کافیست مثل ابن جریرطبری و واقدی ومسعودی وابن اثیر وامثال اینها هرچند ازمخالفین باشند بلکه ازنصاب و کفره باشند چنانکه درهیئت ازبرای قبله عمل میکنند بقول حکمای یونان ودلیل برحجیت این ظن همان دلیل حجیت ظنون درآن علوم است و آن اینست که در ترك مظنون یا ترجیح مرجوح لازم میآید یا ترجیح بلامرجح مخصوصاً دروقت انسداد باب علم .

خلاصه اینکه فرقی نیست مابین عمل بقول جوهری وفیروزآبادی ومابین عمل بقول طبری وابن اثیر وهکذا انتهی .

بااین فتوی نمیدانم چرابااینکه معروفرا علامهٔ حلی وابن فهدحلی وشیخ بهاءالدین عاملی وشیخ طریحی و قاضی نورالله و سید حیدرآملی و جمیع صاحبان تذکره حتی ابن حجر درصواعق در احوال حضرت امام رضا (ع) مینویسد و من موالیه معروف الکرخی استادالسری السقطی لانه اسلم علی یده .

واز مورخین ابن اثیر و ابن خلکان و صاحب حبیب السیر و غیراینها نقل روایت شهادت بربزرگواری وی داده‌اند بقدرقول یکنفر یونانی مولشان افادهٔ ظنی برای جناب میرزا ننموده وهمه‌جا میفرماید برفرضیکه دربان بوده باك روایت ازوی نداریم و انکار ایشان بسیارشبیه است بانکاراین حجر ناصبی در کتاب صواعقش که ازدوازده طریق صحیح حدیث غدیرخم را مأثورمیداند معذلك اقلا شکی هم دراین اودر وصایت علی علیه السلام حاصل نشده وبی انصافی نموده .

واما آنچه درآخرجواب درتنبیه وجه فرموده وفتح سید شاه نعمت‌الله را نموده و حاصلش یکی آنکه منظوماتش همه دلالت دارد برعقیدهٔ وحدت وجود وموجودمسألهٔ وحدت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وجود بمعانی مذکوره از مسلمات اولیه است درنزد ارباب فن و این‌قبیل اشعار از همه علمای صاحب ذوق دیده شده است من‌جمله محقق نراقی درخزاین فرموده :

تغزل

عمریست که اندرطلب دوست دویدیم — هم مدرسه هم صومعه‌هم‌میکده دیدیم
دیدیم نه پیدا اثر کون و مکان بود — جز پرتو یك مهر دگر چیز ندیدیم
دیدیم جهان وادی ایمن شده هرچیز — نخلی وز هر نخل اناالله شنیدیم

ودیگر آنکه اعتراض نموده درطریقهٔ وی چنانچه خودمنظوماً گفته احمد غزالی و حسن بصری داخلند ودیگر آنکه ازاین‌نظم سلسله‌یی که خودترتیب داده معلوم میشود که اینطریقه را ازامام هشتم معروف نگرفته بلکه ازداود طائی اخذ نموده .

ودیگر آنکه ازین‌نظم‌معلوم میشود که معروف دربان امام موسی(ع) بوده وحال آنکه مشهوراست که دربان حضرت رضا(ع) بوده وبرفرض تسلیم این سخنان این اجازهٔ سید وقتی خوب است که احتمال ضرر در مقابل نباشد وثابت شد که این‌ضرریقینی است نه احتمالی .

جواب این‌سخنان معلوم شده است و در وصل ششم بیان خواهد شد بحمدالله تعالی عقلا ونقلا وشهوداً منافع یقینی اینطریقه راثابت نموده‌اند وترك آنرا ضرریقینی دیده‌اند وقریب یکصد وبیست رساله ازسید علیه‌الرحمه موجود است که تمام درحکمت و عرفان است وحکمای بعد ازوی همگی تصدیق بربلندی مقام او کرده‌اند .

واما آنچه فرمود که بقدریکه درحق مشایخ وپیروان خود مدح نموده‌اند در بارهٔ ائمه نکرده‌اند وآنچه در حق بایزید ثنا نموده‌اند عشری از آن درباره امام جعفرصادق علیه‌السلام با آنهمه نشرعلوم وغرائب نگفته‌اند چه جای‌سایرائمه وآنچه می‌بینیم درشأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفته‌اند مبتنی براینست که او را ازپیران سلسله میدانند بجهت آنکه بعضی کلمات متشابهه ازآنجناب نقل کرده‌اند نه ازحیثیت آنکه اوهم یکی ازائمهٔ دین است وواجب‌الاطاعه است .

جواب ـ اولا این سخن‌نقیض آنسخن است که پیش فرمود که اینها در بارهٔ ائمه غلو کرده‌اند .

وثانیاً این سخن مناسب مشرب خود میرزاست چنانچه درادلهٔ عقلیه قوانین دربیان حجت بودن معصومین فرموده وحاصلش آنکه حجت آنها برای ما فقط محض آنست که تبلیغ احکام وروایات ازرسول مینمایند وبرمنصف زیرك مخفی نیست که مقام ائمه رامثل زراره وسایر روات دانسته‌اند و اگر از ترس اینکه مبادا وجوه عوام از آنها برگردد هرآینه بدون ملاحظه میگفتند که سواد علمی ما بیشتراست .

چنانکه شیخ بزرگوار درجواهرالکلام درمسألهٔ کرمیفرماید ما هذالفظه‌هنا کران

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وزنی ومساحی فلا ینافی نقصان احدهما عن‌الاخر الی ان قال لکن قد یشکل بانه لاداعی الی هذاالتقدیر المختلف بعد علمه بنقص‌الوزن عن‌المساحة دائماً مع‌القدرة علی‌ضابط بغیر ذلك منطبق علیه .

ویدفع اولا بان دعوی علم‌النبی والائمة بذلك ممنوع ولا غضاضة لان علمهم لیس کعلم‌الخالق فقد یکون قدروه باذهانهم‌الشریفه واجری‌الله‌الحکم‌علیه مرحوم شیخ‌مرتضی علیه‌الرحمه درکتاب طهارت بعدازاشاره باین اشکال میفرماید .

وبعضی جواب اشکال بوجه اشکل داده‌اند ومقصود اشاره به عبارت جواهراست و لازمهٔ این‌جواب هرج ومرج درابواب فقه است .

واما طایفهٔ حقه میگویند نبی‌وهریك ازائمه **ماینطق‌عن‌الهوی‌ان‌هوالاوحی یوحی** واما چندانکه بخواهیم کلمات آنهارا درحق ائمه نقل نمائیم با همه کمی مثنوی هفتاد من کاغذ شود واکتفا مینمائیم بصلواتی که محی‌الدین صاحب فتوحات بحضرت امام همام جعفربن محمدالصادق علیماالسلام فرستاده دردوازده امام حقه معصومین تیمناً وتبرکاً و علی الاستادالعالم و سیدالوجود مرتقی المعارج و منتهی الصعود البحرالمواج الازلی والسراج الوهاج الابدی ناقد خزائن المعارف والعلوم محتدالعقول و نهایة المفهوم عالم تعلیم‌الاسماء دلیل طرق‌السماء الکون‌الجامع‌الحقیقی والعروةالوثقی‌الوثیقی برزخ‌البرازخ و جامع‌الاضداد نورالله بالهدایة والارشاد المستمع‌القرآن من قائله الکاشف لاسراره و مسائله مطلع‌الشمس‌الابد جعفربن محمد علیه صلوات‌الله‌الملك‌الاحد .

التنبیه‌الرابع چون معلوم شدکه معنی‌حقیقی ذکرهمان یادکردنست واما اینکه الفاظ را ذکر میگویند مجازاست واز اینجاست که درنزد تحقیق و اهل‌آن ذکر فعلی افضل افراد ذکراست وذکر لسانی اسفل افرادآن وذکرقلبی ونفسی‌حد وسط بینهماست .

پس بدانکه تمام اقسام وانواع ذکرازاین‌دو بیرون نیست یاجلی‌است یاخفی‌والجلی لغة کما قاله‌الجوهری هو نقیض‌الخفی ویقال‌خفیت الشیء اخفیته کنمته و خفیته ایضاً اظهرته وهو من‌الاضداد .

و قال فی‌المجمع بعد ان ذکر ان خفی‌من الاضداد و بعضهم یجعل حرف‌الصلة فارقا فیقول خفی‌علیه اذا استتروخفی‌له‌اذا ظهروفی‌الحدیث خیرالذکرالخفی‌ای مااخفاه‌الذاکر.

وفقها تعبیرازاین دوبجهر واخفات مینمایند وشهید ثانی‌میفرماید والحق ان‌الجهر والاخفات کیفیتان متضادتان مطلقا لایجتمعان فی مادة فاقل‌الجهر ان یسمعه من قرب منه صحیحاً مع اشتمالها علی‌الصوت‌الموجب لتسمیته جهراًعرفاً واکثره ان لایبلغ‌العلوالمفرط واقل السران یسمع نفسه صحیحاً اوتقدیراً واکثره ان لایبلغ اقل‌الجهر .

وباصطلاح عرفای شامخین آنچه بحرکت زبان گفته شود چه‌آهسته وچه بلند آنرا جلی نامند وقالبی هم گویند .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وآنچه را که زبان حرکت بهیچوجه نکند آنرا خفی خوانند چه نفسی باشد و چه قلبی وسری وروحی واخفی وغیوبی وغیب‌الغیوبی .

وذکر لسانی وقتی مؤثر است که قلب ملتفت ومتوجه بمذکور بوده باشد ولسان تابع قلب باشد .

فی کتاب الدعاء من الکافی عند باب ما یحب‌الله فی کل مجلس باسناده عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال قال‌الله عزوجل لموشی اجعل لسانك من و راء قلبك تسلم والا بگفتن زبان فقط ازباب نعیق حیوانات شمرده‌اند .

وازاین ظاهرمیگردد که ذکرجلی بدون ذکرخفی متحقق نخواهد شد وعقل مستقیم برصحت هردوقسم بداهة حکم مینماید ونقل سلیم از کتاب وسنت بیشماراست و اجماع و ضرورت دین برآن قائم است .

واگر نقل سخنی از بعضی نموده‌اند درکیفیت آنست چنانچه بعدازاین‌مذکورمیشود.

ورجحان ذکرخفی برجلی بواسطهٔ دوری ازسمعه وریا وخالی بودن از آزار اهل خانه وهمسایه وبد خواب نشدن آنها محل حرف نیست هرچند که مقصود ذاکر هیچ یك نبوده باشد بعلاوه نص کتاب وصریح اخبار .

قال‌الله تعالی واذکر ربك فی نفسك تضرعاً وخیفة ودون الجهر من القول.

و فی کتاب الدعاء من الکافی عند باب خفاء الدعاء باسناده عن الرضا قال دعوة العبد سراً دعوة واحدة تعدل سبعین دعوة علانیة .

وفی‌روایة اخری دعوة یخیفها افضل عندالله من‌سبعین‌دعوة یظهرها وفی‌باب‌ذکرالله فی‌السر مرفوعة عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام قال من ذکرالله عزوجل فی‌السرفقد ذکرالله کثیراً ان‌المنافقین کانوایذکرون‌الله علانیة ولایذکرونه فی‌السرفقال‌الله تعالی‌یراؤن‌الناس ولا یذکرون‌الله الا قلیلا .

وباسناده عن زرارة عن احدهما (ع) قال‌لایکتب‌الملك الاما سمع فقال‌الله عزوجل و اذکر ربك فی نفسك تضرعاً و خیفة فلا یعلم ثواب ذلك الذکر فی نفس‌الرجل غیرالله عزوجل لعظمته .

وازاین خبر ظاهرمیشود ضعف قول کسیکه گفته است ذکر لسانی بانضمام ذکر قلبی اشرف است ازذکرقلبی‌تنها بواسطهٔ آنکه لسان‌هم درکاراست وزیادتی عمل اقتضا میکند زیادتی اجررا ورجحان خفی بر جلی منافی رجحان فی نفسه جلی نیست تاچه رسد بمنع یا کراهت آن بلکه در بسیاری موارد خواندن بزبان از فرایض است بلکه بلند خواندن‌مثل جهر بسورتین درنمازجهریه وامثال این‌موارد واستحباب اذان وقرائت قرآن بصوت حسن .

ودرکافی روایت شده که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود تسبیح فاطمة‌الزهراء (ع)

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

من الذکر الکثیر الذی قال الله عزوجل **اذکروا الله ذکراً کثیراً** .

وازبرای ذکر مطلقا حدی محدود نیست ووقتی مشخص نفرموده‌اند سیما ذکر خفی که درهمهٔ ازمان واوقات واحوال امر نموده‌اند .

چنانچه در کتاب دعاء کافی ازحضرت صادق علیه‌السلام مرویست که قال مامن شیء الاوله حد ینتهی الیه الاالذکر فلیس له حد ینتهی الیه فرض الله عزوجل الفرائض فمن ادیهن فهو حدهن و شهر رمضان فمن صامه فهوحده والحج فمن حج فهو حده الاالذکر فان الله عزوجل لم یرض فیه بالقلیل ولم یجعل له حداً ینتهی الیه ثم تلا (ع) **یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً وسبحوه بکرة واصیلا** .

فقال (ع) لم یجعل الله عزوجل له حداً ینتهی الیه فقال (ع) وکان ابی کثیر الذکر لقد کنت امشی معه وانه لیذکر الله واکل معه الطعام وانه لیذکر الله ولقد کان یحدث القوم و مایشغله ذلك عن ذکر الله و کنت اری لسانه لازقاً بحنکه یقول لااله الاالله و کان یجمعنا فیأمرنا بالذکر حتی تطلع الشمس ویأمرنا بالقرائة من کان یقرء منا و من کان لایقرء منا امره بالذکر الحدیث .

وازاین حدیث شریف چندین مطلب استکشاف میشود وبرارباب دانش مخفی نیست وببعضی ازآن اشاره مینماید یکی آنکه فرمود فرض الله الفرائض که مقصود نماز فریضه باشد یاآنکه یکی ازافراد ذکر است وروزهٔ ماه مبارك وحج بدرجهٔ ذکر حقیقی نمیرسند زیراکه آنها محدود است وذکررا حدی نیست ونمازدائم ذکرالله است که فرموده است **الاالمصلین الذینهم علی صلواتهم دائمون** بلکه نمازقائم مقدمهٔ نمازدائم است که **اقم الصلوة لذکری وان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر** .

وحاصل جملهٔ کلام اینکه هرچیزازعبادات ومعاملات شرعیه را وقت وزمان وشروط وحدود است مگر ذکرحقیقی راکه تمام اوقات اواست چنانکه درحدیث دیگر خود آنجناب میفرماید لابأس بذکرالله وانت تبول فان ذکرالله عزوجل حسن علی کل حال فلا تسأم من ذکرالله .

وحضرت باقرعلیه‌السلام میفرماید درتورات آنچنانکه تغییر نیافته نوشته‌است موسی (ع) عرض کرد پروردگارا بعضی اوقات برای من مجلسی است که جناب قدس ترا عزیزتر میدارم که یاد نمایم درآن مجلس فقال الله تعالی یاموسی ان ذکری حسن علی کل حال .

و دیگر آنکه فرمود و کنت اری لسانه لازقاً ای لاسقاً بحنکه یقول لااله الاالله مقصود ذکری است که مصطلح اصحاب سر آنحضرت است که ذکر خفی واخفی باشد و زبان قلب میگوید نه قالب وسلطان ذکرعبارت ازهمانست واگر مقصود گفتن بزبان قالب بود یااینکه زبان چسبیده بحنك باشد گفتن کلمهٔ طیبه ممکن نیست .

ودیگر آنکه فرمود وکان یجمعنا فیأمرنا بالذکر حتی تطلع الشمس دلیل برآنستکه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

در مجالس مخصوص و در لیالی مخصوصه حلقهٔ ذکر داشتند و اصحاب سر خود را جمع مینمودند که اقامهٔ ذکرالله نمایند تا طلوع شمس حقیقت که مقام معرفت نورانیت امام است ازافق دلهای آنها ساطع گردد .

چنانکه در کافی از ابی خالد کابلی روایت شده والله یا ابا خالد نورالامام فی قلوب المؤمنین انور من نورالشمس المضیئة بالنهار .

نقل اخبار الامر فی حلق الذکر

واز اینکه فرمود ویأمرنا بالقرائة تا آخر ظاهر است که حلقهٔ ذکر جلی نیز داشته اند چنانکه ازاخبار دیگرهم ظاهر است صحت حلقهٔ ذکر جلی و امر بآن روی ابن فهدالحلی قدس سره فی کتاب عدة الداعی عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال ان الملائکة یمرون علی حلق الذکر فیقومون علی رؤسهم ویبکون لبکائهم و یؤمنون لدعائهم فاذا صعدوا الی السماء یقول الله یا ملائکتی این کنتم وهواعلم فیقولون یا ربنا انا حضرنا مجلساً من مجالس الذکر فرأینا قوماً یسبحونك ویمجدونك ویقدسونك یخافون نارك فیقول الله سبحانه یاملائکتی ازورها عنهم واشهدکم انی قدغفرت لهم وآمنتهم بما یخافون ویقولون یاربنا ان فیهم فلانا وانه لم یذکرك فیقول جل جلاله قدغفرت له بمجالسته لهم فان الذاکرین لایشقی بهم جلیسهم.

و روی الشیخ ابوجعفر محمدبن علی بن بابویه القمی فی من لایحضره الفقیه قال النبی صلی الله علیه وآله بادروا الی ریاض الجنة فی دارالدنیا فقالوا یا رسول الله وما ریاض الجنة فی الدنیا قال حلق الذکر .

و روی الشیخ زین الدین العاملی نورالله مضجعه فی منیة المرید عن النبی (ص) انه قال اذا مررتم فی ریاض الجنة فارتعوا قالوا یارسول الله ما ریاض الجنة قال (ص) هی حلق الذکر فان لله تعالی سیارات من الملئکة یطلبون حلق الذکر فاذا اتوا علیهم حفوا بهم .

وعن ابی ذرعن رسول الله (ص) قال حضور مجلس الذکر افضل من صلوة الف رکعة وحضور مجلس العلم افضل من شهود الف جنازة قیل ومایقره القرآن فقال هل ینفع القرآن الا بالعلم و فی کتاب مصباح الکبیر عند دعاء یوم الاثنین عن موسی الکاظم (ع) و اختلافی الی المساجد ومجالس الذکر .

و فی الکافی عند باب الاجتماع فی الدعاء باسناده عن ابی عبدالله (ع) مامن رهط اربعین رجلا اجتمعوا فیه فدعوا الله عز وجل فی امرالا استجاب لهم فان لم یکونوا اربعین فاربعة الحدیث .

و باسناده عن عبدالاعلی عن الصادق علیه السلام قال ما اجتمع اربعة رهط علی امر واحد فدعوا لاتفرقوا عن اجابة .

وباسناده عنه (ع) قال کان ابی اذا احزنه امرجمع النساء والصبیان ثم دعا وآمنوا.

وعند باب مایحب الله عزوجل فی کل مجلس باسناده عن ابیعبدالله (ع) قال قال الله

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عزوجل یابن آدم اذکرنی فی‌ملاء اذکرك فی‌ملاء خیرمن ملائك .

وعنه ایضاًقال‌قال‌الله عزوجل‌ان‌من‌ذکرنی‌فی‌ملاء من‌الناس‌ذکرته‌فی‌ملاءمن‌الملائکة.

وعند باب من یستجاب دعوته باسناده عن هشام بن سالم عن ابیعبدالله (ع) قال‌من قدم اربعین من‌المؤمنین ثم دعا استجب له‌الحدیث .

وازآنچه مذکورشد ضعف آنچه مولینا محمد باقرمجلسی رحمه‌الله در لمعهٔ دهم از کتاب عین‌الحیوة فرموده ظاهرمیشود وحاصل سخن‌آنجناب آنستکه بعدازذکرشش‌معنی ازمعانی ذکر که مشروحاً درتنبیه ثالث واضح گردید میفرماید :

بدانکه دونوع ذکر در میان طایفهٔ صوفیه شایع گردیده که هردو بدعت است و بهترین عبادات میدانند و خلاصهٔ اوقات عمر خود را در آنها ضایع میکنند و مردم‌را گمراه میکنند .

اول ذکر جلی و آن مشتمل برچند چیزاست اول آنکه این نحو عبادت از شارع متلقی نشده است وآیات واخبار کیفیت ذکرجلی‌بر خلاف‌آن وارد شده بعدازآن شروع نموده‌اند درنقل بعضی‌آیات واخبار که دلالت دارد برافضل‌بودن ذکرخفی وسری برجهر وعلانیه آنوقت میفرماید پس ازاین آیات واحادیث معلوم شدکه باین نحو فریاد کردن وخدا را ذکر کردن درشرع پسندیده نیست ودرتعریف بدعت دانستی که باین‌قسم‌ازامور که ازشارع وارد شده است خوب دانستن وبعنوان بد عبادت‌کردن بدعتست .

راقم گوید اولا اینکه گفتند این نحوعبادت ازشارع متلقی نشده‌است مسأله محل کلام است که آیا اصل اباحه در عبادات میتوان جاری نمود یا نه یعنی حرمت موقوفست بدلیلی مادامیکه دلیل برحرمت اقامه نشده است اصل جوازارتکاب آن شیء است چنانچه صدوق درمن لایحضره‌الفقیه قنوت بفارسی را تجویزنموده ومتمسك شده بحدیث‌کل‌شیء مطلق حتی یرد فیه نهی وچون درخصوص این نحو ازذکرنهی وارد نشده حکم اصل بر جواز آنست اگرچه تحقیق آنستکه درعبادات نمیتوان این اصل را جاری نمود زیراکه عبادت بدون قربت متصور نیست و قربت بدون امر نمیشود ولکن عموم و اطلاقات ادلهٔ ذکرشامل این فرد است وخروج‌آن ازحکم عموم واطلاق محتاج بدلیل خاص است .

وثانیاًمعلوم شد ازآیات واخبارمذکوره صحت ذکرجلی وگفتیم رجحان یک‌فرد از افراد ذکربردیگری منافی با رجحان ذاتی آن فرد دیگرنمیشود برفرض تسلیم که شما بگوئیدکه این‌فرد ازافراد ذکرمکروهست معنی کراهت درعبادات را محققین ازاصولیین چنین گفته‌اندکه اقل‌ثواباً میباشد مثلا نماز درحمام یابعضی مواضع دیگرمکروهست یعنی ثواب آن نمازکمتراست نسبت به نماز درمسجد .

واما آنکه گفتند بدعت است باید دانست که آنچه محققین درمعنی بدعت گفته‌اند که ادخال ما لیس من‌الدین فی‌الدین بقصد انه من‌الدین .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

چنانچه درفصول اذان دردروس شهید میفرماید و اماالشهادة لعلی (ع) بالولایة و ان محمداً و آله خیرالبریة فهما من احکام الایمان لامن الفاظ الاذان و قطع فی النهایة بتخطئة قائله وقال الشهیدان فی اللمعة وشرحها ولایجوز اعتقاد شرعیة غیرهذه الفصول فی الا ذان والاقامة کالتشهد بالولایة لعلی (ع) وان محمداً وآله خیرالبریة اوخیرالبشروان کان الواقع کذلك فماکل واقع حقاً یجوزادخاله فی العبادات الموظفة شرعاً المحدودة من الله تعالی فیکون ادخال ذلك فیها بدعة وتشریعاً کما لوزاد فی الصلوة رکعة اوتشهداً اونحو ذلك من العبادات .

وبالجمله فذلك من احکام الایمان لامن فصول الاذان .

قال الصدوق ان ادخال ذلك الجزء فیه من وضع المفوضة وهم طائفة من الغلاة ولوفعل هذه الزیادات اواحدیهما بنیة انه منه اثم فی اعتقاده ولا یبطل الاذان بفعله وبدون اعتقاد ذلك لاحرج .

وفی المبسوط اطلق عدم الاثم ومثله قال الشهید الاول فی البیان .

وبا وجود این همگی گفته‌اند که اگر بقصد جزئیت نگوید عیبی ندارد واگر باین قصد بگوید گناهی کرده ولی اذان باطل نمیشود بلکه از مبسوط و بیان معلوم شد که گفته‌اند مطلقاً گناه نکرده واذان خود یکی ازافراد ذکرجلی است حال میگوئیم برفرض تسلیم قول شما که ذکر بلند را حرام و بدعت میدانید در صورتی میتوانید بگوئید باطل است که ازدل آنها خبرداشته باشید یاعلم غیب بدانید که آنها صوت بلند را جزومیدانند و بقصد جزویت میخوانند با اینحال هم حکم بر بطلان ذکر نمیتوانید بنمائید بلکه در گناه کردن چنانکه عبارت شیخ درمبسوط وشهید دربیان نقل شد که دراذان فرمودند .

وثالثاً میگوئیم که شما دراین حکم بودن ببدعت بودن ذکرجلی بدعت نموده‌اید زیرا که محققین گفته‌اند که اتیان بفعل مستحب بعنوان وجوب یا ترك مکروه بعنوان حرام یا هریك ازاحکام خمسه بعنوان دیگری داخل عنوان بدعتست وخود شماهم درلمعهٔ سابقه در معنی بدعت باین سخن معترف هستید حال میگوئیم برحسب تحقیق ذکرجلی یکی ازافراد ذکر باشد که ازشارع رسیده وشما این امر وجوبی یا مستحبی را گفتید حرام وبدعتست و یك معنی بدعت اخراج ماثبت انه من الدین عن الدین بقصد انه لیس من الدین وبرفرض تسلیم که ذکرجلی مکروه باشد بقول شما بازهم ایراد وارد است .

ایراد دوم مجلسی برذاکرین الله بذکرجلی میفرماید آنکه تحریرها و غنا میکنند وذکر را بتصنیفها برمیگردانند و در میان آن اشعار عاشقانه و ملحدانه بنغمه و ترانه میخوانند واین به اجماع علمای ماحرام است چنانچه دانستی که درباب غناقطع نظرازاعمال شنیعه که درضمن آن میکنند ازدست بردست زدن بنغمه واصول خداکفاررا درقرآن بآن مذمت فرموده است و رقص کردن که شرعاً مذموم است و عقل همه کس حکم می کند

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بقباحت آن .

در تحقیق معنی غناست لغة وعرفاً

راقم گوید عبارت لغویین وفقها درمعنی غنا مختلف است .
درمصباح اللغه مذکوراست که الغناء الصوت .
وازبعضی نقل شده که گفته اند مدالصوت .

وابن اثیر درنهایه میگوید وکل من رفع صوته ووالاه فصوته عندالعرب غناء .
وجوهری میگوید الغناء بالکسر من السماع ودرمادهٔ سمع میگوید والمستمعه المغنیة.
وفیروزآبادی چنین نوشته است که الغناء ککساء من الصوت ماطرب به والتطریب والاطراب کالطرب والتغنی .
وعلامه رحمه الله درقواعد فرموده الغناء مدالصوت مع الترجیع.
محقق کرکی درجامع المقاصد درشرح قواعد میفرماید ولیس مجرد مدالصوت مجرماً وان مالت الیه النفوس مالم نبته الی حد یکون مطرباً بالترجیع المقتضی للاطراب انتهی.
واکثرفقها چنین وصف نموده اند که الغناء مدالصوت المشتمل علی الترجیع المطرب.
وشهید ثانی بعدازاین تعریف میفرماید اومایسمی فی العرف غناء .
ودر مجمع نیزمانند عبارت شرح لمعه تفسیر نموده .
و محقق اردبیلی در زبدة البیان در ضمن آیهٔ و من الناس من یشتری لهوالحدیث فرموده الغناء مشهور فکلما یسمی فی العرف بها فهومحرم اذلا معنی له شرعاً و قیل هو ترجیع الصوت المطرب و ما اعتبر المطرب بعض ولاصل ان الحرمة ثابت فکل مایقال انه غناء فحرام الا ما استثنی فان ثبت اعتبار الترجیع و الطرب فی الغناء فهوالمحرم فقط وما نعرفه والا فیحرم الکل والاحتیاط فی ترک الکل انتهی .
ومعنی ترجیع صوت چنانچه ابن ادریس درسرائر فرموده ومن المعلوم ان الترجیع ترددالصوت مثل ترجیع اهل الالحان والقرائة والغناء انتهی .
ودر صحاح مذکوراست ترجیع الصوت ترددیده فی الحلق کقرائة اصحاب الالحان .
ودر مادهٔ لحن میگوید اللحن واحدالالحان واللحون و منه الحدیث اقرؤاالقرآن بلحون العرب و قد لحن فی قرائته اذا طرب بها و غرد و هوالحن الناس اذا کان احسنهم قرائة وغناء .
ودرمادهٔ غرد میگوید والغرد بالتحریک التطریب فی الصوت مده وتحسینه .
وزمخشری در اساس گفته خفة لسرور اوهم قال صاحب مفتاح الکرامة ان المراد بالاطراب غیر الطرب بمعنی الخفة لشدة حزن اوسرور کما توهمه صاحب مجمع البحرین و غیره من اصحابنا ثم استشهد بقول الجوهری ان التطریب فی الصوت مده وتحسینه .
وبما فی المصباح طرب فی صوته مده ورجعه وبما فی القاموس کما ذکر .
خلاصه آنکه از کلام اهل لغت سه معنی ازبرای غنا مفهوم میشود یکی مطلق آواز

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و یکی مطلق بلند کشیدن آواز .

ویکی آواز طرب انگیز وچون بنظر دقت ملاحظه شود مقصود همه یکی است که همان خوانندگی متعارف است زیرا که مطلق صوت غیراز غناست که کیفیت مخصوصه باشد پس مرادشان ازتفسیر بصوت یامد صوت همان ترجمهٔ فارسی غناست که سرود بروزن درود باشد یعنی خوانندگی .

وشکی نیست که خواندن غیرازخوانندگیست وعبارت فقها هم اگرچه بظاهر مختلف مینماید ولی بعد از تأمل ظاهر میشود که مقصود معنی عرفیست ای مایعدفی العرف غناء زیرا که مطلق فریاد وآواز که غنا نیست مگربا ترجیع که حرکت دادن آواز باشد در گلو ومقتضی ترجیع وترديد صوت اطراب وتطربست یعنی ازشأن آن نحو تحریك وتحریر آنستکه کیفیتی حاصل بشود برای مستمع یامغنی میخواهد آن کیفیت حاصل بشودیا نشود ومیخواهد آنصورت را درکلمات قرآنیه یا ادعیه ومراثی و اشعار حکمیه اظهار نماید یا درگفتهٔ ابن زبعری ویزید میخواهد بازاین چه شورشست بخواند یاآنکه علی علی ودلی دلی .

میخواهد قرین باشد باآلات نوازندگی مثل تاروسه تار وچهارسیم وبربط و عود وچنگ ونای وارغنون وکمانچه وشیپور یاموزیك وارك ونی وبوق وکف ودف ودایره وطنبور یا نباشد .

خواننده زن باشد بد یا خوب یا امردومرغوب ، کور باشد یا کر، فرنگی باشد یا هندومسلمان یا یهود عروسی باشد یاعزا صدارانا محرم بشنود یانشنود وبعداز احاطه و تأمل نمودن وتعمق نظر درکلمات لغویین درمعنی غنا ظاهر میشود که صوت حسن غناست کما اینکه کلام صحاح درمعنی لحن وغردوطرب ذکرشد .

وجمعی مثل محقق سبزواری وصاحب مفتاح الکرامة تصریح باین نموده اندوعرف هم مؤید اینست که میگویند آوازخوب ، آواز بد .

ومخفی نماناد که اهل هرمملکتی لهجهٔ مخصوصی دارند مثلا اهل حجاز بااهل هند یا عراق وآذربایجان وفرنگستان تفاوت بسیاردارند ازیکدیگر درسرود وخوانندگی و علمای حکمت باعتبار تناسب آوازها با یکدیگر وکمیت زمان وحرکات وسکنات که در میان آوازها افتد آنرا علم موسیقی نامیده اند و یکی ازاصول چهارگانهٔ علم ریاضی شمرده اند ومعین است تا ملاحظهٔ این تناسب وحرکات وسکنات نشود صوت حسن نگویند.

ومحصل کلام آنکه صوت حسن غناست .

وآنچه ازادلهٔ منع از غنا ظاهر میشود حرکت صوت مرجع فیه است بر سبیل لهو مصوت به چه قرآن باشد چه کلام دیگر و غنای درحذاء وعرایس باآنکه صوت لهویست بدلیل خاص متمسك بجوازآن شده اند فکل مالا یعد لهواً منه فلیس بحرام وگمان نمیرود که کسی فتوی بدهد بحرمت صوت حسن غیرلهوی .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

واخبار بمدح صوت حسن واینکه ازاوصاف انبیاء وائمه واجمل جمالست واستحباب قرائت قرآن ودعابه آن واینکه زیور وزینت قرآنست بسیار وارد شده واطلاق اخبارمنع مقید میشود باخباری که صریح است دررفع بأس اگرمقرون بمعصیتی یامقدمهٔ معصیتی واقع نشود یا آنکه منضم بمزامیرنباشد وحلالست کسب مغنیه اگرنامحرمی نشود .

وبالجمله دراین مسأله یکمرتبه شبهه دراصل حکم غنامینمایند و یکمرتبه شبهه در موضوع است ویکمرتبه شبهه در اختصاص حکم است ببعض افراد موضوع دون بعضی و تفصیل بحث موقع دیگر است قال المحقق الاردبیلی بعد ما وجه استثناء المراثی و غیرها من الغناء بانه ماثبت الاجماع الافی غیرها والاخبارلیست بصحیحة صریحةفی التحریم مطلقا.

وقال الفیض فی الوافی الذی یظهر من مجموع الاخبار اختصاص حرمة الغناء و مایتعلق به من الاجر والتعلیم والاستماع والبیع والشراء کلها بماکان علی النحو المتعارف فی زمن الخلفاء من دخول الرجال علیهن وتکلمهن بالباطل ولعبهن بالملاهی من العیدان والقصب وغیرهما دون ماسوی ذلك من انواعه کما یشعر به .

قوله علیه السلام اجر المغنیة التی تزف العرایس لیس به بأس و لیست بالتی تدخل علیها الرجال الی ان قال وعلی هذا فلابأس بالتغنی بالاشعار المتضمنة لذکر الجنة والنار والتشویق الی دارالقرار ووصف نعم الملك الجبار و ذکر العبادات والرغبات فی الخیرات والزهد فی الفانیات .

کمایشیر الیه فی حدیث الفقیه فی الجاریة التی لهاصوت لابأس لواشتریتها فذکرتك الجنة وذلك لان هذا کله ذکرالله وربما تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکرالله .

وبالجملة فلایخفی علی اهل الحجی بعد سماع هذه الاخبار تمیز حق الغناء عن باطله وان اکثرما یتغنی به الصوفیه فی محافلهم من قبیل الباطل انتهی .

وقال المحقق السبزواری فی الکفایة بعدذکر الاخبار المتخالفة جواز او منعا فی القرآن وغیره ان الجمع بین هذه الاخبار یمکن بوجهین احدهما تخصیص تلك الاخبار الواردة العامة بماعدا القرآن وحمل مایدل علی ذم التغنی بالقرآن علی قرائته یکون علی سبیل اللهو یصنعه الفساق فی غنائهم .

و یؤیده روایة عبدالله بن سنان اقرؤا القرآن بالحان العرب و ایاکم و لحون اهل الفسق والکبائر .

وقوله یرجعون القرآن ترجیع الغنا و ثانیهما ان یقال و حاصله حمل الاخبار المانعة علی الفرد الشایع فی ذلك الزمان والشایع فی ذلك الزمان الغناء علی سبیل اللهو من الجواری وغیرهن فی مجالس الفجور والخمور والعمل بالملاهی والتکلم بالباطل واسماعهن الرجال فحمل المفرد المعرف یعنی لفظ الغناء علی تلك الافراد الشایعة فی ذلك الزمان غیر بعید .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و یؤیده روایة علی بن جعفرعن إخیه (ع) قال سئلتة عن الغناء فی الفطر والاضحی والفرح قال لاباس مالم یعص به والمراد به ظاهراً مالم یصر الغناء سبباً للمعصیة ولامقدمة للمعاصی المقارنة له .

وفی کتاب علی بن جعفر عن اخیه (ع) قال سئلته عن الغناء هل یصلح فی الفطر والاضحی والفرح قال بأس به مالم یزمر به .

والظاهر ان المراد بقوله مالم یزمر به ای لم یلعب معه بالمزمار او مالم یکن الغناء بالمزمار ونحوه من آلات الاغانی وروایة اقرؤا القرآن المتقدمة .

وقوله (ع) ولیست بالتی یدخل علیها الرجال ثم قال ان فیها اشعاراً بان منشاء المنع فی الغناء هو بعض الامور المحرمة المقترنة کالانهاء وغیره الی ان قال ان فی عدة من اخبار المنع عن الغناء اشعاراً بکونه لهواً باطلا وصدق ذلک فی القرآن والدعوات والاذکار مع عمومها لغة وکثرتها وموافقتها للاصل والنسبة بین الموضوعین عموم من وجه فاذاً لاریب فی تحریم الغناء علی سبیل اللهو والاقتران بالملاهی ونحوهما .

ثم ان ثبت اجماع فی غیره والابقی الحکم علی الاباحة وطریق الاحتیاط واضح .

وقال ایضاً بعد ما ذکر ان غیر واحد من الاخبار یدل علی جواز الغناء فی القرآن بل استحبابه تباه علی دلالة الروایات علی استحباب حسن الصوت والتحریر والترجیع به والظاهر ان شیئاً منها لایوجد بدون الغناء علی ما استفید من کلام اهل اللغة وغیرهم علی مافصلناه فی بعض رسائلنا .

وقال الشیخ المرتضی اعلی الله مقامه بعد ذکر اخبار المنع وظاهر هذه الاخبار باسرها حرمة الغناء من حیث اللهو والباطل فالغناء وهی من مقولة الکیفیة للاصوات کما سیجیئی ان کان مساویاً للصوت اللهوی والباطل کما هو الاقوی فهو وان کان اعم وجب تقییده بما کان من هذا العنوان کما انه لو کان اخص وجب التعدی عنه الی مطلق الصوت الخارج علی وجه اللهو.

وقال ایضاً والذی لظن ان ما ذکرنا فی معنی الغناء المحرم من انه الصوت اللهوی ان هؤلاء وغیرهم غیر مخالفین فیه .

واما مالم یکن علی جهة اللهو المناسب لسائر الادلة فلا دلیل علی تحریمه لو فرض شمول الغناء له لان مطلقات الغناء منزلة علی مادل علی اناطة الحکم فیه باللهو والباطل من الاخبار المتقدمة خصوصاً مع انصرافها فی انفسها کاخبار المغنیة الی هذا الفرد .

وقال قدس سره وکل مالایعد لهواً فلیس بحرام .

ثم ان اللهو یتحقق بامرین احدهما قصد التلهی وان لم یکن لهواً .

والثانی کونه لهواً فی نفسه عند المستمعین وان لم یقصد به التلهی .

ثم ان المرجع فی اللهو الی العرف والحاکم بتحققه هو الوجدان و مراتب الوجدان مختلفة فی الوضوح والخفاء وظهر مما ذکرانه لافرق بین استعمال هذه الکیفیة فی کلام حق

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و باطل فقرائةالقرآن والدعاء والمراثي بصوت يرجع فيه على سبيلاللهو لااشكال فى حرمتها ولافى تضاعف عقابها لكونهامعصيته فى مقامالطاعة واستخفافاً بالمقرؤ والمدعو والمرثى وربما يعد مجلساً لاجل احضار اصحابالالحان و يسميه مجلس المرثية فيحصل له بذلك مالايحصل من ضرب الاوتار من النشاط والانبساط و ربما يبكى فىخلال ذلك لاجل الهموم المركوزة فى قلبالغائبة عن خاطره من فقد ما يستحضره القوى الشهوية و يتخيل انه بكى فىالمرثية .

وقال فىجواب المحقق الاردبيلى حيث وجه استثناء المراثىمن الغناء وكانه لم يحدث فى عصره المراثى التى يكتفى بها اهلاللهو والمترفون من الرجال والنساء بها عن حضور مجالساللهو وضرب العود والاوتار والتغنى بالقصب والمزمار كما هوشايع فىزماننا الذى قد اخبر النبى صلىالله عليه وآله بنظيره فى قوله يتخذون بالقرآن مزامير كما ان زيارة ابى عبداله عليه السلام صار سفرها من اسفار اللهو والنزهة لكثير من المترفين وقداخبر النبى(ص) بنظيره فى سفر الحج وانه يحج اغنياء امتى للنزهة و الاوساط للتجارة و الفقراء للسمعة انتهى ملخصاً .

و بقى الكلام فى معنىاللهو و حرمته قال فىالصحاح و لهوت بالشىء الهو لهواً اذا لعبت به .

وفىالنهاية اللهو واللعب يقال لهوت بالشىء الهوا لهواً و تلهيت به اذالعبت به و تشاغلت وغفلت به عن غيره والهاه عن كذا اى شغله .

وقال فىالصحاح اللعب معروف وقالفىالنهاية يقال لكلمن عمل عملا لايجدى عليه نفعاً انما انت لاعب .

وقال المحقق الاردبيلى فى زبدة البيان عند قوله تعالى ومن الناس من يشترى لهو الحديث اللهو كل باطل الهى عن الخير وعما يعنى .

وقال شيخ مشايخنا المرتضىالانصارى روح الله روحه ان اريد باللهومطلق اللهو كما يظهر من الصحاح والقاموس فالظاهر انالقول بحرمته شاذ مخالف للمشهور والسيرة فان اللهو وهىالحركة لالغرض عقلانى لعب ولا خلاف ظاهراً فى عدمحرمته علىالاطلاق نعم لوخص اللهو بمايكون من بطر وفخر بشدة الفرح كان الاقوى تحريمه ويدخل فى ذلك الرقص والتصفيقوالضرب بالطشت بدل الدفوكلما يفيدفائدة آلات اللهو ولوجعل مطلق الحركات التى لايتعلق بها غرض عقلانىمع انبعاثها عن القوى الشهوية ففىحرمته تردد انتهى .

اقول قوله تعالى **ولاتمش فىالارض مرحاً** فسر بالبطروالاشرو فىحديثصفات المؤمن ان لايبطش به مرح .

قال فى المجمع يريد بالمرح هنا شدة الفرح والنشاط انتهىوفىصحاح البطرالاشر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وهوشدة المرح وقال فی مرح المرح شدة الفرح والنشاط .

وقال فی النهایة البطر الطغیان عند النعمة وطول الغناء .

ثم قال الشیخ اعلم ان هنا عنوانین آخرین اللعب واللغو اما اللعب فقد عرفت ان ظاهر بعض ترادفهما ولکن یقتضی تعاطفهما فی غیر موضع من الکتاب العزیز تغایرهما و لعلهما من قبیل الفقیر والمسکین اذا اجتمعا افترقا واذا افترقا اجتمعا ولعل اللعب یمثل مثل حرکات الاطفال الغیر المنبعثة عن القوی الشهویه واللهوما تلتذ بـه النفس وینبعث عن القوی الشهویة وقد ذکر غیر واحدان قوله تعالی **انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة** الایة بیان ملاذ الدنیا علی ترتیب تدرجه فی العمر و قدجعلوا لکل واحد منها ثمان سنین وکیف کان فلم اجد من افتی بحرمة اللعب عدا الحلی ولعله یرید اللهو والا فالا قوی للکراهة .

واما اللغوفان جعل مرادف اللهو کما یظهر من بعض الاخبار کان فی حکمه .

ففی روایة محمد بن حماد عن ابی الحسن الرضا علیه السلام ان السماع فی حیز اللهو والباطل اما سمعت قول الله تعالی **واذا مروا باللغو مروا کراماً** .

ونحوها روایة ابی ایوب حیث اراد باللغو الغناء مستشهداً بالایة وان اراد به مطلق الحرکات اللاغیة فالاقوی فیها الکراهة .

فی تحقیق معنی قوله من لم یتغن بالقرآن فلیس منا

تتمة قال علم الهدی فی غرر الفواید فیما یروی عن النبی صلی الله علیه وآله لیس منا من لم یتغن بالقرآن قال ابوعبید القاسم بن سلام اراد ان یستغنی به ولوکان معناه الترجیع لعظمت المحنة علینا بذلک اذ کان من لم یرجع بالقرآن فلیس منه (ع)

وذکر عن غیر ابوعبید جواب آخرو هوانه (ع) اراد من لم یحسن صوته بالقرآن ولم یرجع فیه .

وقد ذکر ابوبکر محمد بن القاسم الانباری وجهاً ثالثاً فی الخبر قال اراد من لم یتلذذ بالقرآن ولم یستحله ولم یستعذب تلاوته کاستحلاء اصحاب الطرب للغناء والتذاذهم به .

ثم قال السید قدس سره وجواب ابی عبیده احسن الاجوبة واسلمها وجواب ابی بکر ابعدها ویکون فی الخبر وجه رابع خطر لنا و هوان یکون قوله علیه السلام یتغن من غنی الرجل بالمکان اذ اطال مقام به فیکون معنی الخبر من لم یقم علی القرآن و یتجاوره فلیس منا فاما قوله فلیس منا فقد قیل فیه انه لایکون علی اخلاقنا .

وقیل انه اراد لیس علی دیننا وهذا الوجه لایلیق الا بجوابنا الذی اخترناه وهو بعده بجواب ابی عبید الیق لانه محال ان یخرج عن دین النبی (ص) وملته من لم یحسن صوته بالقرآن ویرجع فیه اومن لم یتلذذ بتلاوته انتهی ملخصاً .

وقال ابن الاثیر فی النهایة وفی حدیث القرآن من لم یتغن بالقرآن فلیس منا ای من لم یستغن

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

به عن غیره یقال تغنیت و تغانیت واستغنیت وقیل اراد من لم یجهر بالقرائة فلیس منا وقد جآء مفسراً فی حدیث آخر ما اذن الله لشیء کاذنه لنبی یتغنی بالقرآن یجهر به قیل ان قوله یجهر به تفسیر لقوله یتغنی به وقال الشافعی معناه تحسین القرائة وترقیقها ویشهد له الحدیث الاخر زینوا القرآن باصواتکم وکل من رفع صوته ووالاه فصوته عند العرب غناء قال ابن الاعرابی کانت العرب یتغنی بالرکبانی اذا رکبت واذا جلست فی الافنیة وعلی اکثر احوالها فلما نزل القرآن احب النبی ان یکون هجیرائهم بالقرآن مکان التغنی بالرکبانی و اول من قرء بالالحان عبیدالله ابن ابی بکر فورثه عنه عبیدالله بن عمر ولذلك یقال قرائة العمری واخذ ذلك عنه سعید العلاف الاباضی انتهی .

ایراد سیم مجلسی برذاکرین ذکر جلی اینکه این اعمال را در مساجد میکنند و شعر خواندن در مساجد مذموم است .

وایضاً نهی کرده اند از آواز بلند کردن در مسجد واکثر ایشان این اعمال را در شب وروز جمعه واقع میسازند وشعر خواندن در شب جمعه مطلقاً مکروهست ودر روز جمعه نیز مکروهست وچون بایشان میگوئی که این اعمال بدعت وتشریعست جواب میگویند که ما را از این قرب دیگر حاصل می شود .

اقول قال الشهید رحمه الله فی الذکری لیس بعبید حمل اباحة انشاد الشعر فی المساجد علی مایقل منه وتکثر منفعته کبیت حکمة اوشاهد علی لغة فی کتاب الله وسنة نبیه وشبهه لانه من المعلوم ان النبی کان ینشد الشعر بین یدیه البیت والابیات من الشعر فی المسجد ولم ینکر ذلك .

وقال الشهید الثانی والحق به بعض الاصحاب ماکان منه موعظة او مدحاً للنبی و الائمة علیهم السلام او مرثیة للحسین ونحو ذلك لانه عبادة لاینافی الغرض المقصود من المساجد ولیس بعبید و نهی النبی محمول علی الغالب من اشعار العرب الخارجة عن هذه الاسالیب .

واما بلند کردن آواز در صورتی مکروهست که تجاوز از حد معتاد نماید ودراین صورت خواندن قرآن هم مکروهست. علی ای حال کراهت داشتن فعلی یا قولی اتیان بآن موجب بدعت نمی شود وتحقیق این مطلب در ایراد اول ذکر شد .

و بعد از کلمات بسیار که ذکرش خارج از موضوع بحث است می فرماید ای عزیز شاهدی برای بدعت بودن این اطوار ازاین بهتر نیست که یك کس ازشیعه وسنی وصوفی وغیر صوفی نقل نکرده است که حضرت رسالت پناه وائمهٔ معصومین واصحاب کرام ایشان وراویان اخبار ایشان وعلمای ملت ایشان مطربی داشته اند وبرای ایشان زمزمه میکرده است یا حلقهٔ ذکری منعقد میساخته اند یا اصحاب خود را بآن امر میکردند واگر این عبادت چنین اهتمام در شأن آن می بود چرا ایشان باصحاب خود نمی فرمودند .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

راقم گوید که این همه اخبار که در مدح صوت حسن رسیده واینکه آن ازاوصاف انبیاء واله واز اجمل جمالست واستحباب قرائت قرآن ودعا بآن و اینکه زینت وزیور قرآنست واخباری که امر بتغنی وترجیع بقرآن شده البته ملاحظه‌فرموده‌اندوسمی‌ایشان محقق‌سبزواری در رسالهٔ مخصوصه همه را جمع نموده و در این مسأله قائل بتفصیل غنا شده وکلام ایشان در کفایه مذکورشد .

وهمچنین اخباری که وارد شده درامر بحضور حلقهٔ ذکر وثواب آن‌آنفاً نقل شد و از آنجمله حدیث مروی درفقیه بود که ابن بابویه علیه الرحمه نقل نموده :

قال‌النبی صلی‌الله علیه وآله بادروا‌الی ریاض‌الجنة فی‌دارالدنیا فقالوا یا رسول‌الله ومارياض الجنة فی‌الدنیا فقال حلق‌الذکر .

اما اینکه هرگز مطربی داشته اند و برای ایشان زمزمه میکرده است نمیدانم مقصود بزمزمه مقرون به‌آلات طربست یعنی چنانکه وکیل‌خرج ودربان داشته‌اند یکی‌از اصحاب هم‌مخصوص ساز زدن وارغنون نواختن ونغمه سرائی داشته اند یانه، اینکه محل بحث نبود واگر مقصود آنستکه مغنی‌بوده‌است که ایشان گوش به‌آواز اونمایندشبهه‌در آن‌نیست که‌مرثیه‌خوانی یکی ازافراد غناست .

وبعضی که گفته مرثیه‌غنانیست خلاف حس گفته .

ومحقق اردبیلی علیه‌الرحمه بعداز آنکه غنای درمراثی وغیرآنرا استثناء فرموده چنانکه مذکورشد میفرماید :

ویؤیده ان‌البکاء والتفجع مطلوب مرغوب وفیهٔ‌ثواب عظیم والغناء معین‌علی‌ذلك و انه متعارف دائماً فی‌بلادالمسلمین‌من‌زمن المشایخ الی زماننا هذامن‌غیر نکیر .

ومقصود ازنقل عبارت اردبیلی دفع استیحاش مجلسی‌است و الا در این عبارت که فرموده والغناء معین‌علی ذلك سخنی است که درمحل‌خودمعنونست که‌ادلهٔ‌مستحبات‌مقاومت با ادلهٔ محرمات نمینماید و اگرفرض تقدیر غناء درمراثی حرام باشد معین بودن در بکاء ثمری‌ندارد .

اما آنچه درخصوص ذکر خفی ایراد فرموده قال‌اعلی‌الله مقامه :

دوم ذکر خفی است ذکرخفی به‌آن معانی که سابقاً مذکور شد خوبست و بهترین عبادات است که دل‌آدمی‌پیوسته بیادخدا باشد بتفصیلی که گذشت .

اما آن‌نحو خاصی که ایشان‌اختراع کرده‌اند هیئت مخصوصی است وچنین هیئتی تا بسند معتبر ازشارع نرسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعت است چنانچه‌درتعریف‌بدعت دانستی در هیچ حدیثی از احادیث شیعه آن هیئت وارد نشده است و در کتب حدیث‌سنیان نیز ندیده‌ایم .

راقم گوید ندیدن چیزی وخبری دلیل برنبودن آن نمی شود و باین جهت شهادت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

شاهد نفی‌مسموع نیست چنانچه کتاب فقه رضوی در کتب متقدمین و متوسطین ذکری از آن‌نشده و درزمان مجلسیان‌شهرت یافت و کتاب مصباح‌الشریعه که از حضرت صادق علیه السلام منقول است .

میرزای قمی درجواب ازسؤال اینکه خطبة البیان‌آیا ازامام است یانه بتقریبی در مقدمهٔ‌جواب میفرماید که‌آخوند ملامحمدباقردرجواب بعضی‌مسائل گفته‌است که راوی کتاب مصباح الشریعه شقیق‌بلخی‌است که ازصوفیهٔ اهل‌سنت است ودرآن‌حکایات‌چند نقل‌شده که معلوم است که ازمعصوم نیست الی آخر وحال آنکه در ازمنهٔ متأخرین بر بزرگواری آن کتاب شبهه ندارند .

خلاصه در بحرالمعارف ملاعبدالصمد همدانی‌میفرماید ودلیل برشرعیت‌ذکر بطریق مذکورآن چند وجه است :

اول تسامح درادلهٔ سنن نظر باحادیث متواتره المعنی‌من بلغه ثواب من‌الله‌علی‌عمل فعمل ذلك العمل لالتماس ذلك‌الثواب اوتیه وان‌لم‌یکن الحدیث کما بلغه وفی‌خبرآخر و ان‌کان‌رسول‌الله(ص) لم‌یقله .

دوم بسیار مسائل‌است که شیخنا المفیدرحمه‌الله درمقنعه ذکرنموده‌است .

وشیخ طوسی در تهذیب که شرح برمقنعه است گفته سمعناه مذاکرة و از آنجمله کراهت آهن برشکم میت گذاردن .

وشیخ علی‌درشرح قواعد گفته است که ذکر ذلك الشیخان واکثرالاصحاب .

وفی‌التهذیب سمعناه مذاکرة و ازآنجمله استحباب وضو ازبرای زیارت اهل قبور است‌نزد مشهور .

وازآنجمله کفن رامستحب است که بریسمان خودش بدوزند و حدیثی وارد نشده است وفقها فتوی بر استحباب آن‌داده‌اند وبسیار مسائل است که بمجرد فتوای صدوق و یاپدر اوعلی‌بن‌موسی‌بن بابویه اکتفانموده‌اند .

واهل‌ذکر نیز درذکر به‌نهج مسطور که درمیان ایشان متعارفست میگویند که از مشایخ یدأبید بما رسیده است که حضرت‌امام رضا علیه‌السلام ببعضی از اصحاب خودچنین تلقین‌فرموده‌اند .

وهرگاه گوئی که این‌طریقهٔ مخصوصه بدعت‌است چه عبادات توقیفی اندو ذکر به این‌طریق ازشارع متلقی نشده است درجواب گوئیم که بدعت ادخال دردین‌است‌چیزی راکه ثابت شده باشد که از دین نیست واین‌کس اعتقاد کند که ازدین است‌و موجب قرب الهی‌است مانند نماز تراویح بجماعت زیراکه ثابت شده است که نماز نافله بجماعت‌حرام است وهرگاه وضوئیکه عبادت توقیفی است بمجرد فتوای‌صدوق مثلا حکم براستحباب او نمایند و او راموجب قرب الهی‌دانند هکذا الذکر المذکور بفتوی کل اهل‌المعرفة .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وبعداز ذکرسلسلهٔ سند ذکر خود را تا امام‌هشتم میفرماید و مع قطع النظر عما قلناه ان الطالب اذا شرع فی‌الذکر بالنهج المذکور علی شرائط المذکورة یحصل له صفاء حال‌وضیاء بال‌یجزم بحقیقة ذلك بالتحقیق بل یشاهد شواهد التحقیق بعین‌الیقین .

نظم

توراه نرفتی ره ازآنت ننمودند ورنه که‌زداین‌در که‌برایش نگشودند

سیم از ادلهٔ ذکر بطریق مخصوص چنانچه درحواشی و منهیات مصباح کفعمی از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت نموده :

قال‌علیه‌السلام من ارادان یشتغل بالذکر فلیغتسل ولیتب عن المعاصی ویغسل‌ثیابه‌و یجلس فی‌الخلوة مربعاً مستقبل القبلة واضعاً یدیه علی رکبتیه غامضاً عینیه شارعاً فی ـ الذکر بالتعظیم والقوة بحیث یطلع لا اله‌الله من تحت السرة و یضرب علی القلب بحیث یصل تأثیره علی‌الاعضاء مختفیاً صوته کماقال الله تعالی‌واذکر ربك تضرعاً وخیفةمتفکراً معناه فی‌القلب حتی یحیط الذکر بجمیع‌الاعضاء ویستغرق‌فیها فان ورده اوارد ینفیه بلااله ویقطع محبته ویثبت الله و یفرغ القلب من‌الخیالات النفسانیة و یشغل بـا لمشاهـدات ـ الروحانیة .

یقول العبد الضعیف ینبغی ان‌یراد من قوله علیه السلام متفکراً معناه ای یتذکر معناه یشهدلذلك قوله حتی یحیط‌الذکر .

واین‌معنی‌مراقبه‌است و بعداز آنچه نقل‌شد نیزمجلسی میفرماید وایشان‌نقل‌میکنند که این‌را معروف کرخی ازحضرت امام‌رضا(ع) روایت کرده‌است واین‌بچند وجه باطل‌است :

اول‌آنکه معروف کرخی معلوم نیست که خدمت امام رضا علیه‌السلام رسیده باشدو اینکه میگویند دربان حضرت بوده است البته غلط می‌بایدباشدزیراکه‌جمیع‌خدمتگاران و ملازمان‌آن‌حضرت را ازسنی وشیعه درکتاب های رجال ماضبط کرده‌اند وسنیان‌متعصبی که بخدمت آن حضرت تردد داشتند و روایت . دیث میکردند نام آن را ذکرنکرده‌اند واحوال اومعلوم است که از متعصبین اهل سنت بوده است وهرگزتوسلی‌به‌ائمه نداشت .

راقم‌گوید بسیار است اگر این سخنان ازمثل مجلسی‌رحمه‌الله صادرشده باشد زیرا که دلیل برعدم اطلاع است .

ودر تنبیه ثالث مذکورشد، ودروصل ششم که سلسلهٔ معروفی ذکر میشود مشروحاً بیایدکه معروف کرخی کان ممن یروی عن جعفربن‌محمدالصادق‌علیهماالسلام و کان بواباً لموسی والرضا علیهماالسلام .

وقال‌العلامةقدس سره فی‌شرحه علی‌التجرید المسمی بکشف‌المراد معروف‌الکرخی اسلم علی یدالرضا (ع) وکان بواب داره الی ان مات رحمه‌الله .

وقد ذکرابن خلکان عند ترجمته و من کلامه انه قال ترکت جمیع ماکنت علیه الا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

خدمة مولای علی بن موسی‌الرضا (ع) .

و قال ابن‌الحجر فی‌الصواعق عند ذکرالامام‌الثامن و من موالیه معروف‌الکرخی استادالسری السقطی لانه اسلم علی یدیه انتهی .

وصاحب مجلی وسید حیدر آملی وقاضی نورالله و امثال این بزرگواران مبالغه در مدح وی نموده‌اند .

وجه سیم دربطلان این سند میفرمایدآنکه سندی‌که باعتقاد ایشان باوٴمنتهی میشود دراین باب جمعی درآن سند هستندکه اگر قبایح اعتقادات و اعمال آنها را ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید محمود نوربخش‌که معلومست از کتب صوفیه که دعوی کرد که من مهدی صاحب‌الزمانم وگفت اتفاق‌اهل دل برآن‌شده است وغیراو ازجماعتی‌که همیشه بتعصبات وبدعتها معروفند .

راقم‌گوید ازسلسلهٔ معروف چهارده سلسله منشعب‌گردیده که‌یکی‌ازآن نوربخشیه است وسید به هفده واسطه بامام هفتم میرسد. مولد پدرش‌قطیف مولد جدش لحصابوده و چون پدرش بعزم آستان بوسی امام هشتم بخراسان آمد پس از تشرف در قصبهٔ قاین متوطن و متأهل گردید و در سال هفتصد و نود وپنج سید محمد را خداوند بوی عنایت فرمود وچون هفت سال ازمراحل‌عمرش طی شد قرآن‌را حفظ داشت ودراندك زمانی در فنون فضایل کامل گردید ودر طلب ارباب معارف کوشید تا آنکه بخدمت خواجه اسحق ختلانی واصل وبامر وی بطریق ریاضت اشتغال نموده تاآنکه باقصی درجهٔ انسانی نایل وخرقهٔ احازت وارشاد راخواجه بوی پوشانید وبرحسب خوابی‌که خواجه دیده‌بود ملقب به‌نوربخش‌فرمود. تمام سلسلهٔ همدانیه با وی بیعت نمودند مگرسید عبدالله مشهدی که مخالفت کرده وخواجه فرمود ذهب عبدالله وذهبیهٔ اعتشاشیه انتساب خود را بسید عبدالله دهند ودرسال هشتصد وبیست و شش بکوه تبری که از قلاع ولایت ختلان است رفتند و خلق را دعوت نمودند وبالاخره امرای شاهرخی شیخ ومیررا با جمعی‌گرفته روانهٔهرات نمودند و خواجه وبرادر اورا شهیدکردند و میرزا چندی حبس و سید محمد در غزلیات گاهی تخلص لحصوی مینماید گاهی نوربخش .

وسید شهید قاضی نورالله درمجالس‌المؤمنین مشروحاً متعرض است ودرآخر ترجمهٔ وی میگوید که:

مخفی‌نماناد که خواجه اسحق در اصل سیدهم بود . همیشه ترویج مذهب شیعه در خاطر عاطرش جلوه مینمود و از استیلای سلاطین مخالفین خصوصاً میرزا شاهرخ بغایت ملول بود وچون سید محمد نوربخش بخدمت اورسید وآثار رشد ونجابت وانوار علم و همت وشجاعت در ناصیهٔ وی دید از روی درد دین و محبت خاندان سیدالمرسلین برآن شدکه بطریق بعضی ازاکابرسلف‌که برعباسی وغیرهم خروج کردند اونیزوسیله آغازد

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

که عالم‌راازلوث وجود متغلبان زمان پاك سازدلاجرم‌جهت ترغیب سید محمدنوربخش‌را مهدی‌وامام‌نام‌نهاد ودرمقام تدبیرظهور وبروزایستاد وخدمت میربدعوی مهدویه وامثال آن معروف گردید وبعد ازفوت شاهرخ میرزا بولایت ری شهریار تشریف قدوم ارزانی داشتند ودرآنجا توطن اختیارنموده درقریهٔ نفیس که سولغانی نام دارد احداث فرموددر آنجا بعبادت وارشاد اشتغال مینمود و در تاریخ تسع و ثمانین و ثمانمائة بروضهٔ رضوان خرامید ودرباغی که از محدثات ایشان درآن قریه بود مدفون گردید ونزد ابن‌فهد حلی قدس روحه که ازاعاظم عرفا ومجتهدین میباشد تلمذ نموده است .

و درجلد دوم و مقالهٔ پنجم از تاریخ فرشته در ضمن احوال سلطان محمود خلجی مذکور است که درذی‌الحجه سنهٔ هشتصد وهفتاد ویك مولانا عمادالدین رسول سیدمحمد نوربخش بخدمت سلطان محمود رسیده خرقهٔ شیخ رابرسبیل تبرك آورد وسلطان ورود خرقه را نعمت کبری دانسته قدوم مولانا عمادالدین را تلقی بخیر واحسان نمود وازغایت سرور وخوشحالی خرقه را پوشیده دست بذل وسخاء گشاده جمیع علما ومشایخ آن‌دیار که درمجلس اوحاضر بودند محظوظ و بهره‌مند گردانید .

ودرذکر سلطنت سلطان ناصرالدین بن سلطان غیاث‌الدین خلجی میگوید که چون بخدمت پدرمشرف‌شد قبای‌موئنیه‌از بابت سیدمحمدنوربخش که درروز بارعام‌وروزهای‌معتبر میپوشید باومرحمت‌نمود و بعدازچندی‌سلطان‌ناصرالدین آن‌قبارا به پسرخودسلطان شهاب الدین‌داد.

ودرمقالهٔ دهم ازتاریخ فرشته درضمن حکام کشمیر میگوید که درزمان فتح شاه که درسنهٔ اربع وتسعین وثمانمائه بسلطنت کشمیر فایز گردید میرشمس ازمریدان شاه قاسم انوار بن سید محمد نوربخش از عراق بکشمیر آمده محل اعتقاد خلایق گردید چنانکه تمام‌اوقاف واملاك ومعابد ودیوهره بمریدان‌اومقررشد پس صوفیان اودرتخریب وانهدام معابد کفار میکوشیدند وکس مانع آنها نمیتوانست شد .

الغرض دراندك زمان مردم کشمیر خصوصاً طایفهٔ چك مرید میر شمس شدند و در لباس تصوف مذهب اورا که مذهب شیعه بود اختیار کردند واکثرمردم‌آن‌حدودبآن‌مذهب درآمدند ورموز میرشمس‌الدین نمیفهمیدند بعدازفوت اوملحد شدند .

ودرابتدای‌آنمقاله ازتاریخ رشیدی نقل‌نموده که درزمان فتح شاه مردی‌شمس‌الدین نام از طالش عراق آمده خود را منسوب بمیرمحمد نور بخش کرده مذهب غیر معروف آورد ونام آن مذهب را نوربخش نهاد وانواع کفر و زندقه آشکار کرده کتاب فقهی احوطه نام درمیان مردم انداخت که بهیچ از مذاهب اهل سنت و جماعت موافق نیست و مردمانیکه این مذهب دارند سب اصحاب ثلاثه و عایشه را که شعار روافض است برخود لازم گردانیده‌اند وسید محمد نوربخش را صاحب‌الزمان و مهدی موعود میدانند و اکابر اولیا را همه سنی مذهب میپندارند ومذهب خودرا نوربخشی نام نهاده‌اند .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ومسود این اوراق محمد قاسم فرشته جمعی را از مشایخ نوربخشی در بدخشان و غیره دیده است ودر درس وعلوم با بنده شریك بودند وهمگی بشریعت ظاهری وسنن نبوی پیراسته‌اند .

خلاصه میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که بموافقت بعضی از اهل‌سنت وجماعت کتاب فقه احوطه را که در آنوقت در شهر کشمیر مشهور بود پیش علمای هندوستان فرستادم وایشان بر پشت همان کتاب این‌نوشته‌اند «بعد مطالعهٔ این کتاب وتعمق بسیاردر مسائل آن معلوم شد که صاحب‌این کتاب مذهب باطل‌داشته وازسنت‌مشهوره‌اجتناب‌ورزیده مقید اهل‌سنت وجماعت نبوده» و چون این نوشته بمن رسید بسیاری از مردم کشمیر را طوعاً و کرهاً بمذهب تسنن درآوردم و بسیاری‌را بقتل رسانیدم و جماعتی درپناه تصوف گریخته خودرا صوفی نام نهادند وپیش از آن در کشمیر فرقهٔ کفره آفتاب پرست بودند که ایشان‌راشماسین میگفتند همانافرقهٔ شماسین بموجب‌الالقاب تنزل من‌السماءشمس‌الدین لقب داشته‌اند مردم کشمیر آنرا تخفیف داده شمس‌الدین را به‌شماسی‌مخفف‌ساخته‌اند .

اما دراینوقت مؤلف کتاب‌این‌حکایات محمد قاسم فرشته ازمترددین‌آن‌دیار که بعلم وفضل اتصاف داشتند اقوال مذهب کشمیر تفتیش نمود گفتند رعایای آنملك حنفی مذهبند وسپاهیان آنملك اکثری شیعه وعلمای آنجا کمترمذهب شیعه دارند .

وپادشاه تبت کوچك که همسایهٔ کشمیراست بدولت مخالطت وآمیزش باسپاهیان کشمیر آنچنان درمذهب تشیع غلو دارند که اگر بیگانه واردآن‌شهر گردد وسب‌اصحاب همی کند اورا بشهر میگذارند .

وطائفهٔ چکان دعوی میکنند که میرشمس‌عراقی‌مذهب شیعه داشت. ملاحده‌وسلاطین آنعصر معتقد او گشته خطبهٔ اثنی عشر حسب‌الحکم او خواندند و کتاب احوطه تألیف میرشمس عراقی نیست بلکه ازملحدان تصنیف کرده والله اعلم بالصواب‌انتهی کلام محمد قاسم فرشته .

ومقصود ازاین‌عبارت تحقیق بزرگواری سید نوربخش وصدق‌سخن‌قاضی‌درمجالس بود رحمةالله علیهم اجمعین .

شاهدی دیگرآنکه درلمعهٔ هشتم عین‌الحیوة تمجید بسیارازشیخ صفی‌الدین‌اردبیلی ودیگران نموده وحال آنکه سلسلهٔ ارادت ایشان مانند سلسلهٔ نوربخش بمعروف کرخی میرسد چنانکه درسلاسل چهارده‌گانهٔ معروفی مفصلا بیاید وما عین عبارت عین‌الحیوة را که درآخرلمعهٔ هشتم فرموده ذکرمینمائیم :

قال قدس روحه درمیان اهل حق‌همیشه عباد وزهاد بوده‌اند وایشانرا داخل‌صوفیه نمیشمرده‌اند چون برطریقهٔ حق مستقیم بودند وراه قرب ومناجات وبندگی‌خدارا داشته‌اند مانند سلطان‌العلماء والمحققین و برهان‌الاصفیا والکاملین شیخ صفی‌الدین و سیدالافضل

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ابن طاوس وزبدة المتعبدین ابنّ فهدحلی وشهید سعادتمند شیخ زین‌الدین و غیرایشان از زهاد که طریقهٔ ریاضت وعبادت وبندگی بقانون شرع مقدس نبوی داشته‌اند بعدازاکمال درعلوم دین متوجه عبادت و ریاضت وهدایت خلق بودند و علوم حق را درس میگفتند و بدعتی ازایشان نقل نکرده‌اند .

لهذا ملاجامی درنفحات هیچیك‌ازایشانرا ذکرنکرده‌است وداخل صوفیه نداشته با آنکه ازآفتاب مشهورتر بوده‌اند وازآثار اولاد امجاد وتصانیف ایشان عالم منور شده وتا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهروباطن معموراست ودرترویج دین ائمهٔ اثنی‌عشر سعی‌ها کردند وجان خودرا درراه دین بذل نمودند .

و آنجماعت دیگر از صوفیه باطل برخلاف ایشان در خرابی دین‌سعی‌ها کردند و شنیدی که سفیان ثوری وعباد بصری وغیرایشان ازصوفیه با ائمه چه معارضات کردند .

راقم گوید با این وصف که ازشیخ صفی واولاد او که شنیدی فرمود باآنهمه توغل ایشان در مجالس سماع چنانچه برمطلع تواریخ پوشیده نخواهد بود نمیدانم چرا منکر مجلس ذکرجلی شدند .

ایرادچهارم برسند ذکرخفی میفرمایدآنکه از مشایخ ایشان شنیده‌ایم انواع‌مختلفه را درذکرخفی که هرطایفه‌یی بیك نحوآنرا ازپیران خود اخذ کرده‌اند واگرمنقول‌باشد یکی ازآنها منقول خواهد بود .

راقم گوید شنیدن انواع مختلفهٔ ذکرازمشایخ دلیل برمنقول بودن همهٔ آنها خواهد بود اماجهت‌اختلاف وتعددانواع‌آن‌اینست که هریك‌از مشرفین‌خدمت معصومین که بدرجهٔ کمال وتکمیل رسیده واجازهٔ ارشاد ودستگیری یافته مانند کمیل بن زیاد و ابراهیم بن ادهم وشقیق بلخی وبا یزید بسطامی ومعروف کرخی و امثالهم بنحو کلیه اذن یافته‌اند که درتعلیم متعلمین وطالبین صادقین بقدراستعداد وبمناسبت حال هریك ذکری از اذکار واسمی ازاسماء بانواعی که تعلیم یافته‌اند علی حسب مقتضیاتهم و لسان استعدادهم‌بگویند چنانکه اطباء جسمانی مریض را باعتبارحالش شربتی و غذائی ترتیب میدهند و شاید یك مریض را باختلاف احوالش چندین نسخه میدهند که مناسب هر وقتی و مقتضای حالتی دوائی و شربتی لازمست تا چه رسد باشخاص عدیده و امراض کثیره پس همچنین اطباء روحانی وپزشکان الهی .

و نعم ما قاله فی‌المثنوی المعنوی مولانا جلال‌الدین فی جواب القوم عند انکارهم الانبیاء علیه‌السلام .

انبیا گفتند در دل علتی است — که‌ازاین‌درحق‌شناسی آفتی‌است
دفع علت کن چو علت خوشود — هر حدیث کهنه پیشت نو شود
ما طبیبانیم شاگردان حق — بحر قلزم دید ما را فانفلق

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

آن طبیبان طبیعت دیگرند — که به دل از راه نبضی بنگرند
ما به‌دل بی‌واسطه خوش بنگریم — کز فراست ما بعالی منظریم
آن طبیبان غذایند و ثمار — جان حیوانی بدیشان استوار
ما طبیبان فعالیم و مقال — ملهم ما پرتو نور جلال
کاین چنین فعلی‌تو را نافع بود — و انچنان فعلی ز ره قاطع بود
آن طبیبان را بود بولی دلیل — وین دلیل ما بود وحی جلیل
دستمزدی می‌نخواهیم از کسی — دستمزد ما رسد از حق بسی
هین صلا بیماری ناسور را — داروی‌ما یك بیك رنجور را
چون طبیبان را نگهدارید دل — خود ببینید وشوید ازخودخجل
این‌طبیبان را بجان بنده شوید — تا بمشك و عنبر آکنده شوید

ومناسب مقام است ترجمهٔ کلام مولانا محمد تقی والد ماجد مورد در مجلد اخیر شرح عربی من‌لایحضره الفقیه که حکایتی ازخود فرموده که آنچه من یافتم در ازمنهٔ ریاضات این که مشغول بودم بمطالعهٔ تفاسیرتا اینکه دیدم درشبی میانهٔ خواب و بیداری جناب‌سیدالمرسلین را پس گفتم درنفس خود تدبر نما درکمالات واخلاق او هرگاه زیاد تدبرمینمودم ظاهر میشد ازبرای‌من‌عظمت وانوار اوبمرتبه‌یی که پرکردمیان‌زمین‌وآسمان را پس بیدارشدم وملهم‌شدم‌باین که قرآن‌خلق سید انبیاء(ص) می باشد پس‌سزاوار است اینکه تدبر در اونمایم وهرچه زیاده میشد تدبر من در آیهٔ واحده می بود که زیاده می شدحقایق تاآنکه واردشد برمن‌ازعلوم‌لایتناهی‌دفعهٔ واحده، پس‌درهرآیه‌یی که بودم‌تدبر میکردم دراوظاهر میشد مثل‌آن وممکن نیست تصدیق باین معنی پیش ازوقوع زیراکه ممتنع عادیست ولیکن‌غرض من‌از ذکر نمودن آن ارشاد اخوان فی‌الله می‌باشد.

وقانون ریاضت صمت وسکوت ازغیر ضروریات بلکه ازغیرذکرالله وترك نمودن مستلذات ازمطاعم ومشارب وملابس‌ومناکح ومنازل وامثال‌اینها وکناره‌گیری‌نمودن از غیراولیاءالله وترك‌نمودن خواب بسیار ودوام‌ذکر با مراقبت وتجربه‌نموده‌اند قوم ذکر یاحی یا قیوم یامن‌لااله الاانت و من تجربه نموده‌ام نیز لکن اکثر ذکرمن یاالله بود با اخراج غیر حق تعالی ازقلب و توجه بجناب الهی و عمدهٔ این شرایط ذکر با مراقبت است وبواقی‌مثل ذکرنیست ومداومت باین‌نحویك اربعین‌سبب ازبرای‌اینکه بگشاید خدا برقلب او انوار حکمت‌ومعرفت ومحبت را پس ترقی نماید بمقام فناء فی‌الله و بقاء بالله چنانچه‌مقدم شد اخبار متواتره در این‌مطلب.

وچون‌این‌طریق نزدیك ترین‌طرقست بقرب بخدا، می‌باشد معارضهٔ نفس و شیاطین ظاهره‌و باطنه دراو بسیارشدید، زیراکه هرگاه مشغول‌شوند همگی مردم بطلب نمودن علوم‌شیاطین با اومعارضه نمی‌نمایند چه غالب درطلب کردن علوم‌حب‌مال وجاه وعزتست

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نزدخلایق پس‌امداد میکند آنهارا شیاطین .

اماهرگاه بوده‌باشد غرض‌ازطلب علم‌رضای خدای‌تعالی‌حاصل‌می‌شودمعارضات پس مادام که‌حاصل نشده‌است سزاوار است اینکه تدبر نماید که‌درمهلت دادن شیاطین غرض هست و من مدت چهل سال است که مشغول هستم بهدایت مردم و اتفاق نیفتاده است که دیده باشم احدی باین‌طریق سلوك وعبادت نموده باشد این نیست مگر از جهت عزت و نفاست‌او، ودرهدایت عامه ونشرعلوم‌دینیه‌هدایت نموده‌صدهزارنفس‌را .

واتفاق افتاده که در ایام ریاضت بخدمت جناب پیغمبررسیدم‌وازاوسؤال‌نمودم اقرب طرق بسوی‌خدای سبحانه فرمودند که‌آن‌چیزی است که تو میدانی وانسان بمجرد قول دروغ گوئی که من می دانم کیمیا را ، مصروف میسازد اموال و اوقات خود را در او و با آنکه می‌داند اگر راستگو بود احتیاج باظهار نداشت بلکه ظاهر نمی‌ساخت هر چند کشته می‌شد به‌اشد عذاب وباوجود اینکه صرف می‌نماید اموال خود را باحتمال او و آنچه من‌ترا میگویم عین آیات خدا واخبار سیدانبیاء وائمهٔ هداست وتصدیق‌نموده‌است اوراحکمای ظاهری مثل‌ابو علی‌سینا دراشارات خود درنمط تاسع پس باکی‌نیست اینکه مصروف‌سازی اوقات خود را چهل روز درعبادات با اینکه مکلف میباشی درجمیع عمر خودت باین، لکن‌با تضرع وابتهال باشد بجناب اودرحصول‌این مطلب نه بقصد امتحان، بلکه بقصد عبادت نمودن از برای‌خدای تعالی، چنانچه فرموده است جناب پیغمبرمن‌اخلص لله اربعین صباحاً فتح‌الله ینابیع‌الحکمة من‌قلبه علی‌لسانه **والحمدلله الذی هدانالهذا وماکنا لنهتدی لولاان هدیناالله** .

وروایت کرده شده است ازسید الساجدین علیه‌السلام پانزده مناجات، سزاواراست سالك‌راکه مداومت نماید بآنها ومشهور است میانهٔ مردم تا بمرتبه‌یی که کم است اینکه بوده باشدکسی صاحب خط ویافت نشود نزد اومجموع اینها بمحض تأیید جناب الهی و توسل بسیدالمرسلین و ائمهٔ طاهرین سلام الله‌علیهم اجمعین‌میباشد انتهی‌ترجمهٔ کلامه.

ایراد پنجم این که چنین‌عبادتی‌را که بهترین عبادات می‌دانید ومی گوئید بیش از نماز ازآن‌قرب حاصل می‌شود ائمهٔ ماچراضبط می کردند وبهمین معروف کرخی می گفتند و بیك کس دیگر از اصحاب نمی گفتند و اگر میگوئید که دیگران قابل نبودند هرگاه در میان صدهزار کس‌ازاصحاب‌حضرت رضاعلیه‌السلام همین‌یك معروف قابل‌بود وبزرگان اصحاب قابل‌نبودند پس شماچرابهر لری تعلیم‌می‌نمائید .

راقم‌گوید انحصار بمعروف را ازکجا استنباط نموده اند، بلکه‌آنچه محقق است هریك از ائمه علیهم‌السلام اصحاب باطن وسری‌داشتند که علی‌حسب استعدادهم و مراتبهم تعلیم یافته‌اند چنانکه درخدمت حضرت امیر علیه‌السلام جماعتی ازصحابهٔ کباراهل اسرار بودند مانند سلمان وابی‌ذر ومقدادو عمار واصحاب صفه رضی‌الله عنهم‌وبسیاری از تابعین

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مانند اویس قرنی وسعیدبن جبیر وقنبر ورشید هجری ومیثم تمار و مالك بن حارث نخعی وکمیل بن زیاد وامثالهم رضوان‌الله علیهم .

واز آنجمله کمیل اجازه حاصل نمود درنشرسلسلهٔ طریقت چنانکه ابراهیم ادهم و شقیق بلخی وذوالنون مصری وبایزید بسطامی ومعروف کرخی ازمیانهٔ اصحاب سرهریك ازائمه مجاز بوده‌اند وجماعتی بواسطهٔ ایشان بدرجهٔ کمال وتکمیل‌رسیده‌اند .

واما اینکه فرمودشما بهرلری تعلیم مینمائید این‌مسأله محل تأمل‌نیست که ارباب حقیقت که حافظین ظواهر وبواطن شریعت وطریقتند تا کسی رادرتکالیف ظاهرهٔ شرعیه منقاد اوامر ونواهی شارع مقدس ندانند از او اخذ بیعت نبویه ننمایند ودر زمرهٔ ارباب بصیرت نشمارند تا چه رسدکه باو تعلیم‌سری از اسرار وذکری ازاذکار نموده و اخذ بیعت خاصهٔ علویه کرده باشند .

و اگرنظر مورد بمتدلسین ومتشبهین‌است که اظهار دین برای مقدمهٔ وصول‌بدنیا وذکرخدا را وسیلهٔ اشتهارخودقرار داده‌اند ازموضوع بحث خارجست وآنها باطنی جز بطن‌وسری بغیرازحصول به سروری‌ندارند **اولئك الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم.**

ایرادششم هرگاه چنین سری را معروف قابل‌بود وسلمان وابوذر قابل‌نبودند از ایشان بهتر خواهد بود بلکه می‌بایست بازاء پانصد حدیث یا هزار حدیث که‌درشأن‌سلمان واردشده است دوحدیث هم درشأن معروف وارد می‌شد ویك کس اورا ازخواص حضرت می‌شمرد .

ایراد هفتم آنکه برتقدیر که وارد شده باشد بیك حدیث مجهولی‌خواهدشدوشرط دینداری نیست که عملی چندکه متواتر باشد ازائمه ترك کند و مرتکب عملی شوند که مجهولی چند روایت کرده باشند و ما در این‌باب بهمین اکتفا میکنیم که تطویل سخن موجب ملالست .

راقم گوید جواب ازاین دو درضمن مطالب سابق معلوم است وتکرارسخن‌موجب کلال است .

تتمیم

حدیث منقول‌از کفعمی‌رحمه‌الله درطریق ذکرتهلیل که مذکورشد آنفاً من جمله این بود بحیث یطلع لااله الاالله من‌تحت السرة و یضرب علی‌القلب درشرح آن باطوارمختلفه رسیده است .

در اطوار مختلفه در تهلیل

بعضی ازمحققین گفته‌اندکه طریقهٔ ذکر لااله‌الاالله آنستکه زبان بکام بچسبانند چنانکه حدیثی که در کتاب دعای کافی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده بتمامه سبق ذکر یافت و یك فقره عبارتش این بود وکان ابی کثیرالذکر وکنت اری لسانه لازقاً بحنکه یقول لااله الاالله

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ونفس را زیر ناف حبس کند وکلمهٔ لارا از ناف بکشد وبفرق سرساند واله را از فرق سر بکتف راست آورده الاالله را از کتف راست بردل صنوبری بیاورد ونقش این مجموع بصورت لای منکوس میشود واین کلمات را ازمحلی بمحلی دیگر باید که بخیال باشد و حرکت اعضاء ونفس درزیر ناف بند باشد وحبس نفس بقدرامکان بکند لیکن درهر نفس طاق بگوید جفت نگوید .

لهذا این ذکررا وقوف عددی گویند یعنی واقف عدد باید بود و چون نفس تنگی کند بگذارد وبعد ازآن معنی این کلمه را چنان تصور کند که نیست هیچ مقصودی جزذات پاك بازحبس نفس کند وبرسنن سابق ذکرمذکور گوید .

و بعضی گفته‌اند که ذاکر بدن خود را ازناف تا حلق بقطر دایره فرض کند که جنبین او از طرفین قوسین آن دایره باشد و ازناف شروع کند لااله را بتأنی بر قوس طرف یمین که تعلق بنفس او دارد منطبق گرداند و الاالله را از پیش حلق فروآورده برقوس طرف یسارکه تعلق بقلب دارد منطبق سازد و باید حبس نفس کند بقدر وسع وبقوت ادا کند چنانچه دل متأثرشود ومنظوراثبات وحدانیت وانحصار مطلوبیت درذات احدیت باشد واین ذکر را بعضی باحرکت سروبدن قرب بهیأت دائرهٔ محسوسه ادامیکنند و اینطریقهٔ مشایخ نقشبندیه است و بنا برآن در موضعی باید که کسی مطلع نشود از غیراهل آن .

ذکر تهلیل بنحو هیکل و حمایل

وبعضی بتصور حرکت اکتفاء ننموده ملاحظه میکنند که اثر آن بر بدن ظاهرنشود این درمجالس و محافل نیز ممکن است مادام که بحال خود باشد و با غیرمتکلم نشود لهذا این را خلوت در انجمن گویند واصل این ذکر را ذکر هیکلی و حمایلی نامیده‌اند بنابرتشبیه هیئت این دایره بحمایلی که درگردن اوبزنند .

ذکر تهلیل بنحو خفا وچهارضرب

وقسمی دیگرآنستکه با رعایت قوت وحفظ نفس بقدرامکان اولا سررا برابرناف آورده لارا بر قطر مذکور بالاکشد و اله را بجانب راست بقصد نفی ماسوی فرود آورد وبازالارا بهمان قطر بالاکشد والله را ازجانب چپ به‌دل‌فرود آورد ودر این‌ذکر بنابرلزوم حرکات مذکوره ازخلوت واختفا ازغیر ناچاراست واین‌نوع را خفی وچهارضرب نامیده‌اند بنا برضرورت خفا وتعیین مواضع کلمات اربع که لااله‌الاالله یا لااله الا هوبرآن مشتمل است .

وقسمی دیگرآنستکه جنبین که طرفین‌ناف وحلقند به دودایرهٔ کامله منقسم سازند یکی دایرهٔ نفی که برداشتن لااست بدستور مذکور و فرود آوردن اله از طرف راست چنانکه بازبناف متصل شود برهیأت دایرهٔ که این دوکلمه قوسین آن باشند وآنرادایرهٔ امکان تصور باید کرد چنانچه هیچ فردی ازافراد ممکنات ازآن خارج نباشد تاهمه‌درنفی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حقیقت وجود ازماسوی داخل باشند ودیگری دایره اثبات که آن برداشتن الااست بهمان دستور وفرود آوردن الله از طرف چپ برهیئت مذکوره که قوسین این‌دایره باشند که درتصور دایرهٔ وجوبست ودرآن انحصار وجود حقیقی درحضرت مطلوب .

و شیخ نجم‌الدین رازی در مرصادالعباد گفته که این‌ذکر را جبرئیل امین تعلیم سیدالمرسلین (ص) کرد وآنحضرت بعدازفریضهٔ صبح بآن اشتغال مینمود و آنرا بصاحب سرخود و ولیعهد خود علی مرتضی آموخت وازآنحضرت باولاد اطهار او منتقل گردید هکذا ذکره‌المحقق‌النراقی فی‌الخزائن .

ذکر تهلیل بنحویکه آنرا مجمع‌البحرین گفته‌اند

و مرحوم حاج محمد جعفرالملقب به مجذوبعلی‌طاب ثراه درکتاب مرآت بعد ازذکراین‌ذکرمیفرماید ومناسب‌است نامیدن این‌ذکر بمجمع‌البحرین که دایرهٔ امکان بحراجاج باشد و دایرهٔ وجوب وجود بحرعذب باعتبار امتیاز عالم امکان که اورا درحقیقت خود وجودی نیست و بسبب ارتباط بوجود حقیقی موجودگردیده ازعالم وجوب وهروقت که‌در اندرون دل نظرکرد وچیزی را دید که دل بدوپیوند دارد بنفی لااله‌آن پیوند باطل می کند که هیچ‌چیز نمی‌خواهم وهیچ چیز نمی‌طلبم وهیچ مقصود و محبوب ندارم، پس‌محبت آن‌چیز از دل بر افتد و بتصرف الاالله محبت حق‌قائم‌مقام آن محبت می گردد ومداومت نمودن باین‌ترتیب بتدریج دل را ازجملهٔ مألوفات ومحبوبات‌فارغ گرداند که استهزار در ذکر آن مداومت خیزد و استهزار آن باشد که بغلبات ذکر، هستی ذاکر در نور ذکر مضمحل‌شود وذکر ذاکر را منفردگرداند و بار علایق وعوایق وجود از او فرو نهد و اورا ازدنیای جسمانیات بآخرت روحانیات سبکبار آورد ، انتهی کلامه .

وسنائی علیه‌الرحمة اشاره باین‌مطلب فرموده دراین اشعار :

شهادت گفتن آن باشد که هم‌زاول‌درآشامی
همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ‌آسا
نیابی خاروخاشاکی در این‌ره چون بفراشی
کمر بست و بفرق استاد درحرف شهادت لا
چو لا ازصدر انسانی فکندت در ره حیرت
پس از نور الهیت بالله آئی از الا

ومحقق نراقی‌رحمه‌الله علیه درخزائن‌نقل‌فرموده که بهاءالدوله‌حسن‌بن‌قاسم‌بن‌محمد نوربخش در اربعین خود که مسمی است بهدایة الخیر ذکر نموده که خلاصهٔ آن‌این است که‌غایت سعی روندگان سبیل رشاد وصول است بمقام وحدت و مشاهدهٔ جمال حضرت و این‌سعادت دست ندهد جز بعبور ازمنزل کشف حجب ظلمانیه‌وقطع منازل کثرات امکانیه که‌جمیع درحقیقت وحدت فانی باید .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وزاداین راه رالااله‌الاالله یافته‌اند که کلمتین لااله قاطع اسنان کثرت از افواه دل و کلمتین الاالله مصورنقش وحدتست برصفحات خاطر .

و تحصیل مرام بمعونت این‌ذکر چنان بود که مؤمن طالب بعد از توبه و طهارت بعبادت قیام‌نماید .

و بعد ازادای طاعت بدین‌ذکر لسانی اشتغال نماید با اخلاص چنانکه در حین تلفظ ملاحظهٔ معنی اونماید و بصدق اداکند وقطع نظر از جرنفع ودفع ضـرر نفس و اجتناب از غافلی و کاهلی کند وتوجه نفس‌بحضرت معبود ومقصود و اشتغال ازسرشوق و ذوق وملازمت ومداومت دراوقات لایقه کند تاآنگاه که‌آتش‌محبت و شوق بمنفخ لااله الاالله اشتعال پذیرد ودرخاشاك خواطرووساوس گیرد وجمیع راسوزد وشراره‌یی ازآن درمشکوة باطن‌افتد ومصباح فکرت برآن افروزد و جریدهٔ جانش زرفشان عشق و واله گردد پس بچشم سرملاحظهٔ انوار ربانی‌میکند و در اشتغال ذکر رعایت چند چیز دیگر واجب است و اصول آن سه است :

اول‌درحین ذکر کردن حبس نفس نمودن و فایدهٔ آن چند چیز است یکی آن که جمع حواس بدون آن‌میسر نیست

ودیگر آنکه ممد ومعین قوه است واز این جهت است که هر امریکه محتاج بقوت وزور باشد مثل کشتی گرفتن وسنگ گران‌برداشتن بدون حبس‌نفس صورت نپذیرد .

ودیگرآنکه بحبس‌نفس‌شش گرم‌می‌شود وحرارت‌آن‌به‌دل‌می‌رسد ومحرك حرارت غریزی ومنتج رفع تکاهل وتساهل می‌شود وشوق والتذاذ در صاحب ذکر پدید آید .

ودیگر آنکه ازتصاعد بخارگرم رطوبات فاضلهٔ دماغی نضج‌نیکویابد ومشمرصورو افکارملایمهٔ صالحه گردد .

دویم‌چهار ضرب گفتن وآن‌چنان بود که مربع نشنید وبعدازآنکه سرتامحاذات‌ناف فروبرده باشد ازآنجا راست ببالابرد چندانکه مهرهٔ گردن باپشت راست شود وآن یك ضرب بود پس‌بطرف راست فرودآورد تا بمحاذات جگربلکه قریب بمحاذات ناف واین ضرب دوم است پس باز سر را بردارد چندانکه گردن با پشت راست شود و این ضرب سیم‌است پس سر را بطرف چپ فرود آورد وحرکت‌دوری نماید چنانچه باز بمحاذات ناف رسد و این ضرب چهارم است و ذکر را دراین چهار حرکت تمام‌کند هرضربی را بکلمه‌یی و باز بهمان‌طریق ازسرگیرد ودراین‌چند حکمت‌است .

سیم خفی وبه دل‌گفتن یعنی توجه نماید بطرف دل وبطرف سینه ازچپ و درخاطر گذراند که گویا تمامی حروف آن مؤلف ازدل بیرون می‌آید و زبان‌باطن میسراید. حکمت درآن آنکه مانع حبس نفس نشود واز شایبهٔ ریا محفوظ باشد ودل صیقل یابدو پرتوانوار بر اوتابد وسریان او منافذگوش وهوش را چنان بگشاید که بالهامات ربانی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

شنوا گردد ودراین هنگام استیلای حرارت شوق و ذوق غلبهٔ ذکر، فضولات رطوبات دل را بوجه مناسب بگدازد وهوای لطیف درتجویفات دل جای یابد و مهر خموشی از افواه دل برخیزد.

وعلامت این حال آن بود که ازجانب دل صدائی چون نغمهٔ کبوتر استماع افتد واین ذکر راشرایط دیگر نیزهست یکی آنکه بعدالهضم وقبل ازخلوتمام بگوید که در حین تعدیل مزاج است وبعد از هضم بجهت حبس نفس موجب امراض شود چون قولنج و فتق ودرد معده ولقوه واختلاج.

ودیگر آنکه سه ذکر را بتدریج زیاده سازند.

ودیگر آنکه مستقبل قبله نشیند ودیگر آنکه دستهارا بزانونهد وبغلها راگشاده دارد چنانچه هیأت دایره‌ای پدیدآیدو با وضو باشد وبهتر آنکه بعد ازاداء طاعات مفروضه بدان قیام نماید.

ودیگر آنکه چشم برهم نهاده گوید.

ودیگر آنکه درکنج خلوت وتاریك باشد تا گفتگوی خلق آنرامشوش نکند انتهی.

ودر بعضی رسائل عرفا ذکر را هفت مرتبه ذکر کرده‌اند قالبی ونفسی وقلبی و سری وروحی وغیوبی وغیب الغیوبی وتفصیل آنستکه ذاکر درابتدای انابت که هنوزذکر در باطن او سرایت نکرده باشد وسیر او درسلوك از محسوسات جزئیه نگذشته مداومت او را بذکر زبان قالبی گویند.

و چون او را بسبب تکرار ومواظبت تبدیل بعضی ازاخلاق ذمیمه حاصل شود واثر ذکر را درنفس خود ادراك نماید وبتعقل معنی ذکر مسرور شودآنرا ذکر نفسی گویند.

وچون سیراو به نهایت عالم عنصر رسد وبواسطهٔ تبدیل بعضی اخلاق ذمیمه فی الجمله نفس را صفائی حاصل شود وگرد کدورت صفات نفسانی وبشری فرونشیند حلاوت ذکر در وی اثر کند وشوق مذکور بر وی غالب شود محرك زبان ذاکر گردد.

وآگاه باشد که آواز ذکر دل مانند صدای کبوتر وقمری بشنود اورا ذکر قلبی گویند ودراین مرتبه سیر او در باطن تا بدایت افلاك رسد وچون صفای قلب بیشتر شود از نورانیت ذکر قلبی در وی تصرف نماید وسر او از التفات بغیر فی الجمله فارغ شود او را ذکر سری گویند.

وگاه باشد که اثر تحریك دل دراین ذکر نیز مسموع شود وسیر سالك در این مرتبه باواسط عالم افلاك رسد.

وچون سر ذاکر ازتشتت به‌آری فاسده وعقاید مشوشه بکلی پاك شودودل را بغیر مذکور التفاتی باقی نماند از نهایت مراتب افلاك در گذرد وباوایل عالم جبروت رسدو حکم روح گیرد آنراذکر خفی گویندواحیاناً ازآن همهمه نیزدرباطن بواسطهٔ غلبهٔ توجه ذاکر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حاصل شود وصوتی شبیه بنشستن مگس برتارابریشم مدرك شودچون مراتب هستی‌مستعار بکلی درجذبات نور الانوار مستور ومنتفی گردد وبمقام فنا از خویش و ماسوی متحقق شود سیر اوبسیرعالم‌لاهوت مرتقی گردد وذکر، و ذاکررا درجنب تجلی‌مذکور وجودی نماند ذکر خود بخود می‌گوید واز من ومایی‌جزنام واز ذکروذاکر جزمعارضات‌اوهام باقی نماند غیب الغیوب نامند .

تکمله آنچه مذکور شد در شروط ذکر واقسام‌آن محض اشاره‌بکلمات قوم بود والا انحصار ندارد بمذکورات چنانکه ذکر انفاسی و ذکرحیات ودیگرانواع‌آن وشروط شفاهیه که‌بنوشتن درست نیایدانه **یعلم السرواخفی** وتا بحضور انسان کامل مشرف نشود وآنچه باید وشاید نشنود واطاعت ننماید ثمری ندارد ولم یزده الا بعداً واین بدان ماندکه مریضی بمطالعهٔ کتب طبیه بخواهد علاج خود نماید وبامر طبیب حاذق منقاد نباشد .

فی‌الکافی عندباب من مات ولیس له‌امام عن مفضل بن‌عمر وقال قال‌ابوعبدالله (ع) من دان الله بغیر سماع عن صادق الزمه الله البتة الی العنا ومن ادعی‌سماعاً من غیر الباب الذی فتحه‌الله فهو مشرك وذلك الباب المأمون علی سرالله المکنون .

پیر را بگزین که بی پیر این سفر — هست بس پرآفت و خوف وخطر
آن رهی‌که بارها تو رفته‌یی — بی قلاو و زاندرآن آشفته‌یی
پس رهی راکه نرفتستی تو هیچ — هین‌مرو تنها ز رهبر سرمپیچ
هرکه او بی‌مرشدی در راه‌شد — او ز غولان گمره ودر چاه شد
اندرا در سایهٔ آن عاقلی — کش نتاند برد از ره ناقلی
دستگیر و بندهٔ خاص اله — طالبان را می برد تا پیشگاه
گر بگویم تا قیامت نعت او — هیچ آنرا غایت و مقطع مجو
در بشر روپوش گشتست آفتاب — فهم کن والله اعلم بالصواب
چون گرفتی پیر هین تسلیم‌شو — همچو موسی زیر حکم خضر رو
صبر کن برکار خضرای بی نفاق — تانگوید خضر رو هذا فراق
چیست توحید خدا آموختن — خویشتن را پیش واحد سوختن
گرهمی‌خواهی که‌بفروزی‌چوروز — هستی همچون شب خود را بسوز

ودراصل اول ازاین اوراق ذکری ازاوصاف عالم‌وآداب متعلم‌شده،احتیاج بذکر آنچه قوم در احتیاج بسوی‌شیخ وصفات اووشرایط مرید فرموده‌اندنیست وهمچنین‌تعرض بسخنان قادحین، و درضمن او صال آتیه مزید برآن مذکور میشود خصوصاً در ترجمهٔ اویس قرنی قدس سره .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

التنبیه الخامس چون درتنبیه سابق مکرر لفظ ذکر قلبی مذکورشد مناسب دید که شرحی ازاحوالدل مطابق آنچه اصحاب آن فرموده‌اندنماید

قال‌الله تعالی**ان فی‌ذلك‌لذکری لمن کان‌له قلب اوالقی‌السمع‌وهوشهید.**

وقال‌النبی صلی‌الله علیه واله‌ان فی‌جسدابن ادم لمضغة اذا صلحت صلح بها سایر ـ الجسدالاوهی القلب والمضغة هی‌القطعة من‌اللحم‌وقلب کل شیء خالصه ولبه واهل‌تحقیق گفته‌اند که قلب اطلاق بدومعنی میشود یکی همان‌گوشت صنوبری الشکل که در جانب ایسرصدر است وآن‌لحمی‌است مخصوص که‌در باطن آن‌مجوف وخالی است ومحل‌سریان دم است بعروق که درهرنفس دورمیزند خون در تمام عروق بفشار قلب و آن مرکب و منبع روح ومعدن آنست و درنزد علمای تشریح منشرح است و باین‌معنی قلب از برای همهٔ بهائم موجود است .

ومعنی‌دیگر لطیفه‌ای است ربانی و روحانی که از برای آن تعلقی است باین قلب صنوبری وتعبیر ازاین لطیفه بقلب ونفس و روح وانسان وعقل نموده‌اند چنانکه در آیهٔ مذکوره له‌قلب ای عقل گفته‌اند وهوالمدرك العالم‌العارف المخاطب و المطالب‌والمعاقب ودر کیفیت تعلق قلب روحانی بجسدانی و ادراك وجه علاقهٔ آن تحیر جملهٔ عقولست و تشبیه نموده بعضی آن‌علاقه را بتعلق اعراض باجسام واوصاف‌بموصوفات ومتمکن بمکان وبهتر آنست که‌گفته شود مانند تعلق معانی بالفاظ و باین‌معنی ثانی اشاره فرموده امام علیه‌السلام لیس من عبد یقبل بقلبه علی‌الله الا اقبل‌الله بقلوب‌المؤمنین علیه .

ودرحدیث طویل‌مروی درکافی در باب اینکه ایمان مثبوت است بجوارح بدن از جمله آن‌حدیث است فاما مافرض الله‌علی‌القلب من‌الایمان فالاقرار و المعرفة و التصدیق و العقدو الرضا والتسلیم بان لااله‌الاالله وحده لاشریك‌له احد صمد لم‌یتخذ صاحبة و لا ولداًوان‌محمداً عبده ورسوله .

وخبر مشهورقلب المؤمن بین اصبعین من‌اصابع الله .

قال‌فی‌المجمع هو تمثیل عن‌سرعة تقلبه اوانه معقود بمشیة الله و تخصیص الا صابع کنایة عن‌اجراء القدرة والبطش لانه بالید والاصابع اجزائها و شیخ نجم‌الدین رازی‌در فصل هفتم از کتاب مرصادالعباد میفرماید :

بدانکه چنانکه عرش عالم اکبر محل ظهور استوای‌صفت رحمانیت است ویکرو بملکوت دارد که قبول فیض حق‌از صفت رحمانیت مینماید و یکرو بعالم اجسام که مدد بجملهٔ موجودات می‌رساند **وان کل‌من‌فی‌السموات والارض الاآتی‌الرحمن عبداً** واین امداد دائمیست واگریك طرفةالعین منقطع شود هیچ چیز موجودنماندواین‌است‌سر **کل‌شیء هالك‌الاوجهه** واین است سراختصاص صفت رحمانیت بعرش که‌آن‌اسم‌خاصی است وصفتی‌عام وغیرخدارا نتوان نامیدن وهمچنین دل در عالم صغیر محل ظهور استوای

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

صفت رحمانیت است وازیك روفیض ازروح میگیرد وازیك روبهرعضوی مناسب آن نصیبی میرساند واگرساعتی مدد فیض ازدل منقطع شود حیات قالب منقطع شود واگریك لحظه بسبب سده درعروق مدد بعضوی نرسد آن عضو ازحرکت بازایستد ومفلوج گردد ولیکن دل را خاصیتی وشرفیست که عرش را نیست وآن اینست که دل شعور برفیضان فیض روح دارد وعرش را شعور نیست زیرا که فیض روح بدرجات وعلم و عقل است که صفات حقند چنانکه فیضان نورآفتاب بصحرا و فیض صفت رحمانیت بعرش بفعل و قدرتست نه بصفت مانند تأثیرآفتاب درلعل وعقیق که دراندرون معدنست .

وفرقی دیگرآنکه دل استعداد آن دارد که ازراه تصفیه و متابعت شرع بحدی از کمال رسد که روزی چندین مرتبه دریاهای انوارصفات جمال و جلال براو تجلی کند و بتوفیق الهی تحمل آن نماید بخلاف عرش که قابلیت ترقی ندارد .

اما آنکه دل چیست وتصفیهٔ اودرچیست وتربیت اوبه چیست وچون بکمال رسد :

بدانکه چنانکه معلوم شد دل را صورتیست که آنرا حضرت رسالت (ص) مضغه خواند یعنی گوشت پارهٔ صنوبری شکل درجانب چپ درزیرسینه وهمهٔ حیوانات را هست و آنرا جانیست روحانی که مخصوص آدمی است وحیوانات را نیست ولیکن آن جان را در مقام صفا ازنورمحبت دلی دیگر هست که هرآدمی را نیست که **ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب** یعنی هرکس راآن دل حقیقی است که باخدا انس گیرد ودل راصلاحیست وفسادی صلاح آن درصفا وفسادآن درکدورتست و صفای اودر سلامت حواس اواست و کدورت درخلل آنها و حواس آن مانند حواس ظاهری پنجست چشمی که بدان مشاهدهٔ غیب نماید وگوشی که استماع کلمات غیبی کند وشامه یی که روایح غیبی بدان شنود وکامی که بدان ذوق محبت وحلاوت ایمان وطعم عرفان یابد وعقلی که بآن ازهرمعقول نفع میابد.

وبسلامت اینها آدمی سالم وبفساد اینهاهالکست چنانکه درحدیث گذشت و درقرآنست که **الامن اتی الله بقلب سلیم، فانها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور، لهم قلوب لایفقهون بها ولهم اعین لایبصرون بها ولهم آذان لایسمعون بها اولئك کالانعام بل هم اضل .**

دراطوار سبعهٔ قلبیه پس تصفیهٔ دل درسلامت حواس اواست وتربیت اودرتوجه بحضرت الوهیت وتبری ازماسوای حق.

بدانکه دل را اطوارمختلف است ودرهرطورعجایب بسیارومعانی بیشمار تعبیه است ودرشرح عجایب قلب ازهرچیزی رمزی گفته میشود .

بدانکه دل مانند آسمانست وتن مانند زمین زیراکه خورشید روح از آسمان دل برزمین قالب میتابد وآنرا بنورحیات منورمیسازد .

وچنانکه قالب را هفت عضواست دل را هفت طوراست **وقدخلقکم اطواراً .**

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

طور اول را صدر نامند

طوراول دل‌را صدر نامند و آن‌معدن گوهر اسلام است که **افمن شرح‌الله صدره للاسلام فهوعلی نورمن ربه** .
وهرگاه ازآن نورمحروم ماند معدن ظلم و کفراست **ومن‌شرح بالکفرصدراً** وصدر پوست دل‌است ومحل وسوسهٔ شیطان وتسویلات نفس که **یوسوس فی صدورالناس** ودراینمرتبه قلب است که شیطان وملك را تصرفیست .

فی‌الکافی عند باب ان للقلب اذنین‌عن ابیعبدالله علیه‌السلام قال ما من قلب‌الاوله اذنان علی احدیهماملك مرشد وعلی‌الاخری شیطان مفتن هذا یأمره وهذایزجره‌الشیطان یأمره بالمعاصی والملك یرجزه عنها وهوقول‌الله عزوجل **عن‌الیمین وعن‌الشمال قعید مایلفظ من قول‌الالدیه رقیب عتید** .

وفی هذاالباب ایضاً عن ابان بن تغلب عن ابیعبدالله (ع) قال مامن مؤمن‌الاولقلبه اذنان فی جوفه اذن ینفث فیهاالوسواس الخناس و اذن ینفث فیهاالملك فیؤیدالله المؤمن بالملك فذلك قوله وایدهم بروح منه .

ودرسورهٔ حج‌است **وما ارسلنامن‌رسول‌ولانبی‌الااذاتمنی القی‌الشیطان‌فی امنیته فینسخ‌الله مایلقی‌الشیطان**الایه واشکال‌درامتیازسخن‌شیطان‌است‌ازکلام‌رحمن.

دام سخت است مگرلطف خدایارشود ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

فی‌الکافی عند باب ترك دعاء الناس عن‌ابیعبدالله (ع) قال ان‌الله اذاراد بعبد خیراً نکت فی‌قلبه نکتة بیضاء و فتح مسامع قلبه و وکل به ملکاً یسدده و اذا اراد بعبد سوء نکت فی قلبه نکتة سوداء وسد مسامع قلبه ووکل به شیطاناً یضله .

طور دوم را قلب گویند

طوردوم‌راقلب‌نامند وآن‌معدن‌ایمانست **کتب‌فی‌قلوبهم‌الایمان**.
و محل سکینهٔ قلبیه است **هوالذی انزل السکینة فی قلوب‌المؤمنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم** وشیطان‌ونفس را دراین‌مرتبه‌که اندرون دل وخزانهٔ حق‌وعرش‌الرحمن است راهی نیست وحفظناها من کل شیطان رجیم .

سیم را شغاف گویند

طورسیم را شغاف‌گویند وآن محبت وعشق‌است وشفقت برخلق قال‌الله تعالی **قدشعفها حباً** ای شق‌شغاف قلبها وهوحجابه حتی وصل الی‌فوادها.

و عن امیرالمؤمنین و اولاده قد شعفها بالعین من شعف البعیر اذا طلاه بالقطران فاحرقه والمعنی وصل حبه الی قلبها فکادیحرقه ومحبت خلق ازشغاف نگذرد .

چهارم را فؤاد گویند

وطورچهارم رافؤادگویندکه محل مشاهده ومعدن رؤیت است که **ما کذب الفؤاد مارأی** الفؤاد یوصف بالرقة و القلب باللین لان الفؤاد غطاءالقلب اذا رق‌نفذالقول فیه وخلص الی ماورائه و

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اذا غلظ تعذروصوله الی داخله واذا صادف القلب شیئاً علق به اذاکان لیناً .

پنجم راحبة القلب گویند

طور پنجم را حبة القلب خوانند که معدن محبت حضرت الوهیت است ومخصوص اواست ومحبت مخلوق درآن نگنجد .

قال بعض المحققین محبة الله للعبد کشف الحجاب عن قلبه وتمکینه من ان یطأعلی بساط قربه فان مایوصف به سبحانه انما یؤخذ باعتبار الغایات لاالمبادی .

وعلامة حبه للعبد توفیقه للتجافی عن دارالغرور والترقی الی عالم النور والانس بالله والوحشة ممن سواه وصیرورة جمیع الهموم هما واحداً

ششم را سویدا گویند

طورششم را سویدا گویند که معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی است ومنبع حکمت و گنجینهٔ اسرار الهی و محل علم الاسماء و **علم آدم الاسماء** ودرآن انواع کشف شود که ملائکه از آن محرومند .

قال فی المجمع وسوادالقلب حبته وکذلك سویداه ومنه قوله شربوا بالکاس الرؤیة من محبته وتمکنت من سویدا قلوبهم وشیجة خفیة وباین مرتبه شیخ سعدی علیه الرحمه اشاره نموده است :

نه فلك راست مسلم نه ملك را حاصل
آنچه در سر سویدای بنی آدم از او است

طورهفتم قلب

وطورهفتم رامهجة القلب نامند وآن معدن ظهور انوار تجلیهای صفات الوهیت است وسر **ولقد کرمنا بنی آدم** واین کرامت باهیچ یك ازموجودات نیست .

قال فی المجمع المهجة دم القلب والروح یقال خرجت مهجته اذاخرجت روحه .

وبایزید از این مرتبه خبرمی دهد که اگرعروش وصدچندان عرش درگوشهٔ دل عارف نهندخبر از آن نیابد .

وجنید گفت چگونه خبریابد که المحدث اذا اقترن بالقدیم لم یبق له اثر وتمامی صفای دل در آنستکه صحت وسلامت تمام یابد و نشان صحت آن اطوار آنستکه هر یك بحق عبودیت خود بروفق فرمان وطریق متابعت قیام نمایند وبخاصیت معانی که درآنها مودع است مخصوص گردند وهریك درجای خود شرط عبودیت را رعایت کنند قالب راکه هفت عضو است بر هفت عضو سجده فرموده اند که امرت ان اسجد علی سبعة آداب دل را نیز بر هفت طور سجده فرموده است وسجدهٔ اوآنستکه رو ازهمهٔ مخلوقات بگرداند و از متمتعات دنیوی واخروی اعراض کند و بهمگی وجود توجه بحضرت عزت کند .

ودرفصل چهاردهم از کتاب مرآت مرحوم مجذوبعلیشاه در بیان اطوارسبع المثانی وتحقیق تجلی شرح فرموده ودیدنی است نه نوشتنی وشنیدنی .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

در بیان ترتیب و تکمیل دل

واما ترتیب دل و تکمیل آن باذن صاحبدلان بسر شریعت که طریقت گویند توان کرد وچنانکه قانون قرآن بشرح معالجه و بیان ادویهٔ آن مشحون است که **ونزل من القرآن ما هوشفاء و رحمة للمؤمنین** .

و اطباء حاذق دل امامان و جانشینان حضرت رسالتند که قیم قرآن و علمای زمانند .

وفی الحدیث الناس ثلثة عالم ومتعلم وغثاء فنحن العلماء وشیعتنا المتعلمون و سایر الناس غثاء الغثاء بالضم والمد مایجیء فوق السیل مما یحمل من الزبد والوسخ وغیره شبههم بذلك لدنائة قدرهم وخفة احلامهم و بسیاری ازعلماء ومشایخ آداب تربیت وترقی وتکمیل را نوشته اند و چون بدون حضور خدمت کامل مکمل نفعی ندارد و ثمری چندان نمیبخشد وشاید که موجب زیادتی مرض گردد ودرصورتیکه بشرف صحبت وی فایض گردیدند خود آنچه باید وشاید ومقام وحال اقتضا نماید فرماید. فلهذا از بسط کلام در این مقام صرف نظر اولی نمود .

در احیاء لیلة الجمعه

ازجملهٔ اوقات متبرکهٔ اسلامیین لیلة الجمعة والجمعه است . واحیای این شب را تأکید فرموده اند و در انجمن برادران صفا اشتغال بذکر حق وحضور عند المشایخ تأثیرات کلیه مشاهده نموده اند .

وفی الکافی عند باب ان الائمة یزدادون علماً فی لیلة الجمعة عن یونس او المفضل عن ابی عبدالله علیه السلام مامن لیلة جمعة الا الاولیاء الله فیها سرور قلت کیف ذلك جعلت فداك قال اذا کان لیلة الجمعة وافی رسول الله العرش و وافی الائمة و وافیت معهم فما ارجع الا بعلم مستفاد ولولا ذلك لنفد ماعندی .

وفیه عن ابی یحیی الصنعانی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال لی یاابایحیی ان لنا فی لیالی الجمعة لشأنا من شأن قال قلت جعلت فداك و ماذاك الشأن قال یؤذن لارواح الانبیاء الموتی وارواح الاوصیاء الموتی وروح الوصی الذی بین اظهرکم یعرج بها الی السماء حتی توافی عرش ربها فتطوف اسبوعاً فتصلی عند کل قائمة من قوائم العرش رکعتین ثم ترد الی الابدان التی کانت فیها فتصبح الانبیاء والاوصیاء قد ملوا سروراً وتصبح الوصی الذی بین ظهرانیکم وقد زید فی علمه مثل الجم الغفیر.

وفیه عن المفضل قال قال لی ابوعبدالله علیه السلام ذات یوم وکان لایکنینی قبل ذلك بابی عبدالله قال قلت لبیك قال ان لنا فی کل لیلة جمعة سروراً قال قلت زادك الله وماذاك قال اذا کان لیلة الجمعه وافی رسول الله (ص) العرش و وافی الائمة ووافینا معهم فلا ترد ارواحنا الی ابداننا الا بعلم مستفاد ولولا ذلك لانفدنا .

وفی باب لولا ان الائمة یزدادون لنفدنا عندهم عن ابی عبدالله علیه السلام قال لیس

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

شیء یخرج من عندالله حتی یبدء برسول الله ثم بامیر المؤمنین ثم بواحد بعد واحد لکیلا یکون آخرنا اعلم من اولنا .

در زیارت اخوان

فی ثواب زیارة الاخوان فی الکافی عن ابی حمزة عن ابی عبدالله علیه السلام قال من زار اخاه لله لالغیره التماس موعدالله و تنجز ما عندالله و کل الله به سبعین الف ملك ینادونه الا طبت وطابت لك الجنه .

وعن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من زار اخاه فی بیته قال الله عزوجل له انت ضیفی وزائری علی فرءاك وقد اوجبت لك الجنة بحبك ایاه .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اصل سوم

در بیان رجوع تربیت واخذ طریقت وخرقهٔ ارادت هریك ازسلاسل صوفیان صفوت نشان من‌الازل الی‌الابد ومن‌آدم الی انقراض العالم بسید عالمیان وامیرمؤمنان یا بیکی ازائمهٔ انام علیه وعلیهم‌السلام الذین هم کالحلقةالمفرغة لایعلم این طرفاها کما ورد عنهم اولنا محمد واوسطنا محمد وآخرنا محمد کلنا محمد .

سه نباشد بریشم ار او را پرنیان خوانی وحریروپرند

درتحقیق نبوت و ولایت

وقبل ازشروع درمقصود اشارتی درمعنی‌نبوت وولایت از کلمات قوم مینماید .

بر ضمیر منیر ارباب تحقیق و طالبان و صاحبان طریق پوشیده نیست که ولایت باطن نبوتست ونبوت ظاهر ولایت و هریك از ولایت و نبوت یا مطلقه است یا مقیده .

فالنبوة المطلقة هی‌النبوة الحقیقیة الحاصلة فی‌الازل الباقیة الی‌الابد و هو اطلاع النبی‌المخصوص بها علی‌استعداد جمیع‌الموجودات بحسب ذواتها وما هیاتها واعطاء کل‌ذی حق حقه‌الذی یطلبه بلسان استعداده من حیث انه الابناء الذاتی و التعلیم الحقیقی الازلی المسمی بالربوبیة العظیمة والسلطنةالکبری .

وصاحب این‌مقام را خلیفهٔ اعظم وقطب‌الاقطاب وانسان کبیروآدم حقیقی وقلم‌اعلی وعقل اول وروح اعظم واسامی دیگر نیز مینامند و باینمعنی اشاره است اول ما خلق‌الله نوری وخلق‌الله آدم علی‌صورته ومن‌رانی فقد رأی‌الحق و غیرذلك من‌الاخبارالواردة فیه والیه اشارالمحققون فی‌اصطلاحهم بعین‌الله وعین‌العالم بقولهم عین‌الله وهوالانسان الکامل المتحقق بحقیقةالبرزخیةالکبری .

دربیان نبوت مطلقه

واستناد جمیع علوم واعمال بدین انسان‌کامل است وجمیع مقامات ومراتب نیزمنتهی بوی میشود خواه رسول باشد یا وصی و خواه نبی باشد یاولی وباطن این نبوت مطلقه ولایت مطلقه است پس ولایت مطلقه عبارتست ازحصول‌جمیع‌این کمالات بحسب‌باطن‌درازل وبقاءاینهاتاابد ومرجع‌این‌معنی بفنای‌عبداست درحق وبقای وی ببقای حق .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

والیه اشارة بقوله انا وعلی من نورواحد وخلق‌الله روحی و روح علی بن ابیطالب قبل ان یخلق‌الخلق بالفی عام وان‌الله بعث علیاً مع کل نبی سراً ومعی‌جهراً .

وقول علی علیه‌السلام وکنت ولیاً وآدم بین‌الماء والطین .

و در معنی **الذین یؤمنون بالغیب** بعض محققین گفته‌اند ای‌الذین یؤمنون بغیب محمد وهوعلی علیهما‌السلام .

و فی امالی‌الشیخ ابی جعفرالطوسی علیه‌الرحمة عن جابر عن ابی جعفر علیه‌السلام عن جده ان رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله قال لعلی علیه‌السلام انت‌الحجة‌التی احتج‌الله بك فی‌ابتداء‌الخلق حیث اقامهم اشباحاً فقال لهم الست بربکم قالوا بلی قال و محمد رسولی قالوا بلی قال و علی امیرالمؤمنین فابی‌الخلق کلهم جمیعاً استکباراً و عتواً عن ولایتك الا نفرقلیل وهم اقل القلیل وهم اصحاب‌الیمین .

در بیان ولایت مطلقه وفی تفسیر علی بن‌ابراهیم عند قوله تعالی **ولیس‌البران‌تولوا وجوهکم قبل‌المشرق والمغرب ولکن‌البر من آمن بالله والیوم‌الاخر والملئکة والکتاب والنبیین وآتی‌المال علی حبه ذوی‌القربی والیتامی والمساکین و ابن‌السبیل والسائلین و فی‌الرقاب و اقام‌الصلوة و آتی‌الزکوة والموفون بعهدهم‌اذا عاهدوا والصابرین فی‌البأساء والضراء و حین‌البأس اولئك الذین صدقوا و اولئك هم‌المتقون** ان هذه‌الایة نزلت فی امیرالمؤمنین لان هذه‌الشروط شروط‌الایمان و صفات‌الکمال و هی لاتوجد الافیه و فی ذریته‌الطیبین .

در بیان نبوت مقیده و نبوت مقیده اخبار است از حقایق الهیه یعنی معرفت حقتعالی و صفات کمالیهٔ وی واحکام وی فان ضم الیه تبلیغ‌الاحکام والتأدیب بالاخلاق والتعلیم‌والقیام بالسیاسة فهوالنبوة‌التشریعیة ویختص بالرسالة وان ایدالرسول بالتبلیغ بالکتاب والسیف فعزم فالعزم خصوص مرتبة فی‌الرسالة وللرسالة خصوص مرتبة فی‌النبوة والنبوة‌خصوص‌مرتبة فی‌الولایة والولایة هی‌الفلك‌الاقصی‌المحیط بالکل‌اذلاعزم ولارسالة ولانبوة‌الابها وبهاتسری‌النبوة والرسالة فی‌الکافة .

ولهذا قیل قوة‌النبوة بحسب قوة‌الولایة اذلا تأثیرللممکن و صفاته الابما ظهر فیه من‌الحق وصفاته واحکامه .

درمعنی‌ولایت مقیده وولایت‌مقیده باطن‌نبوت‌مقیده‌است فالولایة‌من‌حیث هی‌صفة‌الالهیة مطلقة ومن‌حیث استنادها‌الی‌الانبیاء والاولیاء مقیدة والمقیدمتقوم بالمطلق والمطلق ظاهر فی‌المقید فنبوة الانبیاء کلها جزئیات النبوة المطلقة و کذلك ولایة‌الاولیاء جزئیات‌الولایة‌المطلقة ولله درقائله :

نام احمد نام جمله انبیاست　　چونکه‌صد آمدنودهم‌پیش‌ماست

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و هر یك ازاین اقسام اربعه را ختمی است یعنی مرتبه‌ای است که فوق آن مرتبه مرتبهٔ دیگر نیست .

درختم نبوت و ولایت مطلقه

وخاتم‌النبوة‌المطلقة نبیناصلی‌الله علیه وآله وخاتم‌الولایة‌المطلقة امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام ولازم‌خاتمیتهما واولیتهما وان تأخر وجود طینتهما فانهما فی‌الحقیقة موجودان قبل و یظهر من ذلك معنی قوله **هوالاول والاخر والظاهر والباطن** فی‌الانسان‌الکبیر وجوداً وایجاداً وفی‌العقل والنفس‌علماً وکمالا وفی‌الروح والقلب کشفاً وحالا و لیس فی‌الخارج غیرهما فالعقل حقیقةالنبی المطلق خاتم‌الانبیاء والرسل .

والنفس‌الکلیة حقیقةالولی‌المطلق خاتم‌الاولیاء والاوصیاء و یشهد لهما ماتقدم من قولهما (ع) کنت نبیاً وآدم بین‌الماء والطین وکنت ولیاً و آدم بین‌الماء والطین فانهما قالا کنا نبیاً وولیاً بالفعل دون‌القوة کانبیاء آخرواولیاءآخرلانهما لوکانا نبیاً وولیاً بالقوة ماقالا هذاالقول علی سبیل‌الافتخاروالشرف علی غیرهما .

ونعم ما قاله‌العارف‌الرومی قدس سره :

پس بصورت عالم اصغر توئی — پس بمعنی عالم اکبر توئی
ظاهراً آن شاخ اصل میوه است — باطناً بهر ثمر شد شاخ هست
گر نبودی میل و امید ثمر — کی نشاندی باغبان بیخ شجر
پس بمعنی آن شجرازمیوه زاد — گر بصورت ازشجر بودش نهاد
مصطفی زین گفت کادم و انبیا — خلف من باشند در زیر لوا
بهراین‌فرموده‌است‌آن‌ذوالفنون — رمز نحن الاخرون السابقون
گر بصورت من زآدم زاده‌ام — من بمعنی جد جد افتاده‌ام
کز برای من بدش سجده‌ملك — و ز پی من رفت بر هفتم فلك
پس ز من زائید در معنی پدر — پس ز میوه زاد در معنی شجر
اول فکر آخر آمد در عمل — خاصه فکری کو بود وصف ازل

ولقد اجاد فی‌الانشادالشیخ محمودالشبستری :

در این ره انبیا چون ساربانند — دلیل و رهنمای کاروانند
و ز ایشان سید ما گشته سالار — هم اواول هم او آخردراین کار
احد در میم احمد گشت ظاهر — در این دوراول آمد عین آخر
زاحمد تااحد یك میم فرق است — جهانی‌اندرآن‌یك‌میم غرق‌است
براو ختم آمده پایان این راه — بدو منزل شده ادعو الی‌الله
مقام دلگشایش جمع جمع است — جمال جانفزایش شمع‌جمع‌است

وما احسن کلام‌الشیخ ابومحمد نظام‌الدین فی مخزنه :

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تحفهٔ اول که قلم نقش بست | بر در محجوبهٔ احمد نشست
حلقهٔ خارا الف اقليم داد | طوق ز دال و کمراز میم داد
لاجرم اویافت از آن میم ودال | دایرهٔ دولت و خط کمال
بود در این گنبد فیروزه خشت | تازه ترنجی ز سرای بهشت
رسم ترنج است که درروزگار | پیش دهد میوه پس آرد بهار
کنت نبیاً چو علم پیش برد | ختم نبوت به محمد سپرد

وما ورد فی الاخبار والاثارمنهم علیهم السلام کثیرة صریحة فیما قلنا .

و من ذلك مافی مجالس الصدوق رحمه الله وابن الشیخ عن جابر عن رسول الله صلی الله علیه وآله فختم بی النبوة وبعلی الوصیة .

وفی المجلی قال قال علی علیهُ السلام ختم النبی صلی الله علیه و آله مائة الف نبی و اربعة وعشرین الف نبی وختمت انا مائة الف وصی واربعة وعشرین الف وصی ولا یذهب علیك ان الوصی مستلزم للولی ولاعکس .

وفی الکافی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال ولایة علی (ع) مکتوبة فی صحف الانبیاء علیهم السلام ولم یبعث الله نبیاً الا بنبوة محمد صلی الله علیه وآله ووصیة علی علیه السلام .

و فیه ایضاً قریب منه و فیه ایضاً عن ابی عبدالله علیه السلام قال ولایتنا ولایة الله لم یبعث الله نبیاً الا بها .

وفی تأویل الایات فی تفسیر واذکروا الاء الله لعلکم تفلحون .

وفی الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام واذکروا الاء الله اوتدری ما الاء الله قلت لا قال هی اعظم نعماء الله علی خلقه وهی ولایتنا .

واما النبوة المقیدة انما کملت وبلغت غایتها بالتدریج فاصلها تمهد بآدم علیه السلام ولم تزل تنمو وتکمل حتی بلغ کمالها الی نبینا صلی الله علیه وآله ولهذا کان خاتم النبیین.

والیه اشار بقوله مثل النبوة مثل دار معمورة لم یبق فیها الاموضع لبنة و کنت انا تلك اللبنته وقال علیه السلام بعثت لاتمم مکارم الاخلاق .

و کذلك الولایة المقیدة انما تدرجت الی الکمال حتی بلغت غایتها الی المهدی الموعود ظهوره .

وقال مولانا عبدالرزاق القاسانی فی تأویلاته عند سورة الجمعة ماهذا لفظه کل وضع لاتطلع العقول البشریة علی سببه فهو من طور وراء العقل المشوب بالوهم لامتناع وقوع التخصیص من غیر مخصص کوضع حروف التهجی وایام الاسابیع بل وضع اللغات کلها فان فی کل بقعة من بقاع الارض لغة لاشك ان اول التکلم بها امر توقیفی اقتضاه استعداد خاص باجتماع امور سفلیة و علویة لا یمکننا ضبطها و ان قلنا بالاصطلاح لکان لایخلو ایضاً من سبب یوجب الاصطلاح علی ذلك الوضع المخصوص فایام الاسبوع وضعت بازاء الایام الالهیة التی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

هی مدة الدنیا وقد اشتهر فیما بین الناس فی جمیع الاعصار ان مدة الدنیا سبعة آلاف سنة بعدد الکواکب السبعة فکل الف سنة یوم من ایام الله لقوله وان یوماً عند ربك کالف سنة مما تعدون و تقیید مدة الدنیا بالسبعة هو ان جمیع مدة دور الخفاء المطلق ستة الاف سنة و یبتدء الظهور فی السابع مع ظهور محمد صلی الله علیه و آله کما قال بعثت انا والساعة کهاتین وجمع بین السبابة والوسطی ویزداد الی تمام سبعة آلاف سنة من لدن آدم علیه السلام اول الانبیاء الی زمان المهدی علیه السلام و ینقضی الخفاء بالظهور التام لقیام الساعة و وقوع القیمة الکبری وعندذلك یظهر فناء الخلق والبعث والنشور والحساب ویتمیز اهل النار واهل الجنة ویری عرش الله بارزاً کما حکی حارثه عن شهوده و هی فی الاخرة فالستة منها هی التی خلق فیها السموات والارض لان الخلق حجاب الحق فمعنی خلق اختفابهما فاظهرهما وبطن والیوم السابع هو یوم الجمع وزمان الاستواء علی العرش بالظهور فی جمیع الصفات وابتداء یوم القیمة الذی طلع فجره ببعثة نبینا محمد صلی الله علیه وآله فالمحمدیون اهل الجمعة ومحمد صاحبها وخاتم النبیین .

و انما سمی یوم الجمع لانه وقت الظهور فی صورة الاسم الاعظم لجمیع الصفات و وقت استوائه فی الظهور بجمیعها بحیث لایختلف بالظهور والخفاء ولهذا السر ندبت الصلوة یوم الجمعة وقت الاستواء وکرهت فی سایر الایام ویسمی هذا الظهور عین الجمع لاجتماع الکل فیه ولهذا المعنی سمیت الجمعة جمعة واتفق اهل الملل کلها من الیهود وغیرهم ان الله فرغ من خلق السموات والارض فی الیوم السابع الاان الیهود قالوا انه السبت وابتداء الخلق فی الاحد

وعلی ما اولنا یکون هو یوم الجمعة وکون الاحد ابتداء الخلق مؤول بان احدیة الذات منشأ الکثرة وان جعلنا الاحد اول الایام ووقت ابتداء الخلق کان جمیع دور النبوة دور الخفاء وفی السادس ابتداء الظهور وازداد فی الخواص حتی ینتهی الی تمام الظهور و ارتفاع الخفاء فی اخره عند خروج المهدی ویعم الظهور فی السابع الذی هو السبت .

وقال قدس سره فی تفسیر سورة الزخرف عند قوله تعالی **وانه لعلم للساعة فلاتمترن بها** ای ان عیسی علیه السلام مما یعلم به القیمة الکبری وذلك ان نزوله من اشراط الساعة قیل فی الحدیث ینزل علی ثنیة من الارض المقدسة اسمها افیق وبیده حربة یقتل بها الدجال ویکسر الصلیب ویهدم البیع والکنایس ویدخل بیت المقدس والناس فی صلوة الصبح فیتأخر الامام فیقدمه عیسی (ع) ویصلی خلفه علی دین محمد صلی الله علیه واله .

فالثنیة المسماة افیق اشارة الی مظهره الذی یتجسد فیه .

والارض المقدسة اشارة الی المادة الطاهرة التی یتکون منها جسده .

و الحربة اشارة الی صورة القدرة و الشوکة التی تظهر فیها و قتل الدجال بها اشارة الی غلبته علی المتغلب المضل الذی یخرج هو فی زمانه وکسر الصلیب وهدم البیع والکنایس اشارة الی رفعه للادیان المختلفة ودخوله بیت المقدس اشارة الی وصوله الی مقام

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الولاية الذاتية فى الحضرة الالهية الذى هومقام القطب .

وكون الناس فى صلوة الصبح اشارة الى اتفاق المحمديين على الاستقامة فى التوحيد عند طلوع صبح يوم القيمة الكبرى بظهور نور شمس الوحدة .

و تأخر الامام اشارة الى شعور القائم بالدين المحمدى فى وقته بتقدمه على الكل فى الرتبة لمكان قطبيته وتقديم عيسى(ع) اياه واقتدائه به على الشريعة المحمدية اشارة الى متابعته للملة المصطفوية وعدم تغييره للشرايع وان كان يعلمهم التوحيد العيانى ويعرفهم احوال القيامة الكبرى وطلوع الوجه الباقى.

هذا اذا كان المهدى عيسى بن مريم على ما روى فى الحديث لامهدى الاعيسى بن مريم وان كان المهدى غيره فدخوله بيت المقدس ووصوله الى محل المشاهدة دون مقام القطب والامام الذى يتأخر هوالمهدى .

وانما يتأخر مع كونه قطب الوقت مراعاة لادب صاحب الولاية مع صاحب النبوة وتقديم عيسى (ع) اياه لعلمه بتقدمه فى نفس الامر لمكان قطبيته وصلوته خلفه على الشريعة المحمدية اقتدائه بـه تحقيقاً للاستقامة منه ظاهراً وباطناً والله اعلم وانما قال واتبعون هذا صراط مستقيم لان الطريقة المحمدية هى صراط الله لكونه باقياً به بعد الفناء فدينه دين الله وصراطه صراط الله .

وفى الباب السادس من كتاب الفتوحات فى معرفة بدء الخلق الروحانى ومن هواول موجود فيه ومم وجد وفيم وجد وعلى اى مثال وجد و لم وجد وماغايته و معرفة افلاك العالم الاكبر والاصغر قال بدء الخلق الهباء و اول موجود فيه الحقيقة المحمدية الرحمانية الموصوفة بالاستواء على العرش الرحمانى و هى العرش الالهى ولا اين بحصرها لعدم التحيز ومم وجد وجد من الحقيقة المعلومة التى لاتتصف بالوجود و لا بالعدم وفيم وجد فى الهبا و على اى مثال وجد على المثال القائم بنفس الحق المعبرعنه بالعلم به ولم وجد لاظهار الحقايق الالهية و ما غايته التخليص من المزجة فيعرف كل عالم حظه من منشائه من غير امتزاج فغايته اظهار حقايقه و معرفة الافلاك العالم الاكبرو هو ماعدا الانسان و العالم الاصغر يعنى الانسان روح العالم و علته و سببه و افلاكه و مقاماته و حركاته وتفصيل طبقاته فهذا جميع ما يتضمنه هذاالباب فكماان الانسان عالم صغير من طريق الجسم كذلك هو ايضاًاله حقير من طريق الحدوث وصح له التأله لانه خليفة الله فى العالم والعالم مسخر مألوه كماالانسان مالوه الله تعالى.

وفى موضع آخر من هذاالباب قال رحمه الله فنقول ان العوالم اربعة العالم الاعلى وهو عالم البقاء ثم عالم الاستحالة وهوعالم الفناء ثم عالم التغيير والتعمير وهوعالم البقاء والفناء ثم عالم النسب وهذه العوالم فى موطنين فى العالم الاكبر وهوماخرج عن الانسان و فى العالم الاصغر و هوالانسان واما العالم الاعلى فالحقيقة المحمدية و فلكها الحيوة و

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نظیرهما من الانسان اللطیفة و الروح القدسی الی آخر ماذکره و فی موضع آخر من هذاالباب قبل ما ذکرناه آنفاً ماهذا لفظه .

وصل کان الله ولاشیء معه ثم ادرج فیه وهو الان علی ما علیه کان لم یرجع الیه من ایجاده العالم صفة مالم یکن علیها بل کان موصوفاً لنفسه و مسمی قبل خلقه بالاسماء التی یدعوه بها خلقه فلما اراد وجود العالم و بدئه علی حد ما علمه بعلمه بنفسه انفعل من تلك الارادة المقدسة بضرب تجل من تجلیات التنزیه الی الحقیقة تسمی الهباهی بمنزلة طرح البناء الجص لیفتح فیه ماشاء من الاشکال و الصور وهذا هواول موجود فی العالم .

وقد ذکره علی بن ابیطالب رضی الله عنه و سهل بن عبدالله رحمه الله و غیرهما من المحققین اهل الکشف بالحقیقة ثم انه سبحانه وتعالی تجلی بنوره الی ذلك الهبا ویسمیه اصحاب الافکار بهیولی الکل والعالم کله فیه بالقوة والصلاحیة فقبل منه تعالی کل شیء فی ذلك الهبا علی حسب قوته واستعداده کقبول زوایا البیت نور السراج وعلی حسب قربه من ذلك النور یشتد ضوءه وقبوله قال تعالی **مثل نوره کمشکوة فیها مصباح** فشبه نوره بالمصباح فلم یکن اقرب الیه قبولا فی ذلك الهباء الاحقیقة محمد صلی الله علیه واله وسلم المسماة بالعقل فکان مبتدء العالم باسره واول ظاهر فی الوجود فکان وجوده من ذلك النور الالهی ومن الهباء ومن الحقیقة الکلیة وفی الهباء وجد عینه وعین العالم من تجلیه.

واقرب الناس الیه علی بن ابیطالب رضی الله عنه امام العالم وسر الانبیاء اجمعین .

واما المثال الذی علیه وجد العالم کله من غیر تفصیل فهو العلم القائم بنفس الحق تعالی فانه سبحانه علمنا بعلمه بنفسه واوجدنا علی حدماعلمناه ونحن علی هذاالشکل المعین فی علمه فلاشك ان مثل هذا الشکل هوالقائم بعلم الحق الی آخر ما ذکره .

وقال رحمه الله فی الفتوحات فی الباب الثالث والسبعین اعلم ایدنا الله وایاك بروح منه ان هذا الباب یتضمن اصناف الرجال الذین یحصرهم العدد اولاهم اهل الکمال العرفانی الرتبة العلیة المخصوصة بالابناء النجباء الذین اولهم الصاد المثلث المختوم بالراء وآخرهم الذی اوله المیم المخمس الذی ختم بالزاء اربعة کل یوم له سفر خاص به ختم الامر نصر من الله وفتح قریب والذین لاتوقیت لهم ویتضمن المسائل التی لایعلمها الا الاکابر من عباد الله الذین هم فی زمانهم بمنزلة الانبیاء فی زمان النبوة وهی النبوة العامة فان النبوة التی انقطعت بوجود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انما هی نبوة التشریع لامقامها فلاشرع یکون ناسخاً لشرعه صلی الله علیه وآله وسلم ولایزید فی شرعه حکما آخر وهذامعنی قوله صلی الله علیه وآله و سلم ان الرسالة والنبوة قد انقطعت فلا رسول بعدی ولانبی ای لانبی بعدی یکون علی شرع یخالف شرعی بل اذا کان یکون تحت حکم شریعتی ولا رسول بعدی ای لارسول بعدی الی احد من خلق الله بشرع یدعوهم الیه فهذا هوالذی انقطع وسدبابه لامقام

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

النبوة لانه لاخلاف ان عیسی علیه الصلوة والسلام نبی ورسول وانه لاخلاف انه ینزل فی آخر الزمان حکماً مقسطاً عدلا بشرعنا لا بشرع آخر ولا بشرعه الذی تعبدالله به بنی اسرائیل من حیث ما نزل هو به بل ما ظهر ذلك هو ماقرر شرع محمد صلی الله علیه واله وسلم و نبوة عیسی (ع) ثابتة له محققة فهذا نبی ورسول قد ظهر بعده صلی الله علیه واله سلم وهو الصادق فی قوله انه لانبی بعده فعلمناه قطعاً انه یرید نبوة التشریع خاصة وهی المعبر عنها عند اهل النظر بالاختصاص وهوالمراد بقولهم ان النبوة غیرمکتسبة.

واماً القائلون باکتساب النبوة فانهم یریدون بذلك حصول المرتبة عندالله المختصة من غیر تشریع لافی حق انفسهم ولا فی حق غیرهم فمن لم یعقل النبوة سوی عین التشریع ونصب الاحکام قال بالاختصاص ووضع الکسب فاذا وقفتم علی کلام احد من اهل الله اصحاب الکشف یشیر بکلامه الی الاکتساب کابی حامد الغزالی وغیره فلیس مرادهم سوی ماذکرناه.

وقال فی هذا الباب فی الجواب عن المسؤلات الحکیم محمد بن علی الترمذی عند سؤاله الاول ما هذا لفظه ومنهم واحد لایکون فی کل زمان وهوالختم المحمدی ومابقی فهم فی کل زمان لاینقصون ولایزیدون.

واما الختم المحمدی فهذا زمانه وقدرأیناه وعرفناه تمم الله سعادته علمته بمدینة فاس سنة خمس وتسعین و خمسمائة.

وقال رحمه الله فی الجواب عن سؤالله الثالث عشر فان قلت فمن الذی استحق ان یکون خاتم الاولیاء کما استحق محمد صلی الله علیه واله وسلم خاتم النبوة قلنا فی الجواب الختم ختمان ختم یختم الله به الولایة المطلقة وختم یختم الله به الولایة المحمدیة.

فاماختم الولایة علی الاطلاق فهوعیسی (ع) فهوالولی بالنبوة المطلقة فی زمان هذه الامة وقدحیل بینه وبین نبوة التشریع والرسالة فینزل فی آخر الزمان وارثاً خاتماً لا ولی بعده بنبوة مطلقة کما ان محمداً صلی الله علیه واله وسلم خاتم النبوة لانبوة تشریع بعده و ان کان بعده مثل عیسی من اولی العزم من الرسل و خواص الانبیاء ولکن زال حکمه فی هذا المقام لحکم الزمان علیه الذی هو لغیره فینزل ولیاذا نبوة مطلقة تشرکه فیها الاولیآء المحمدیون فهم مناوهوسیدنا فکان اول هذا الامر نبی وهو آدم وآخره نبی و هو عیسی (ع) اعنی نبوة الاختصاص فیکون له یوم القیمه حشران حشر معنا وحشر مع الرسل.

واماختم الولایة المحمدیة فهو لرجل من العرب من اکرمها اصلا وبدؤا وهوفی زماننا الیوم موجود عرفت به فی سنة خمس وتسعین وخمسمائه ورأیت العلامة التی قداخفاها الحق فیه من عیون عباده وکشفها لی بمدینة فاس حتی رأیت خاتم الولایة منه وهوخاتم النبوة المطلقة لایعلمها کثیر من الناس وقد ابتلاه الله باهل الانکار علیه فیما یتحقق به من الحق فی سره من العلم به وکما ان الله ختم بمحمد صلی الله علیه واله وسلم نبوة الشرایع کذلك ختم الله بالختم المحمدی الولایة التی تحصل من الارث المحمدی لاالتی تحصل من سایر الانبیاء

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فان من الاولياء من يرث ابراهيم وموسى وعيسى فهولاء يوجدون بعد هذاالختم المحمدى وبعده فلا يوجد ولى على قلب محمدصلى‌الله عليه واله‌وسلم هذا معنى‌خاتم‌الولاية المحمدية

واما ختم الولاية العامة الذى لايوجد بعده ولى فهو عيسى عليه السلم ولقينا جماعة ممن هو على قلب عيسى (ع) وغيره من الرسل عليهم السلام وقد جمعت بين صاحبى‌عبدالله واسمعيل بن سودكين وبين هذاالختم ودعالهما وانتفعنابه والحمدلله .

وقال صاحب المجلى بعدنقله ما ذكرناعند قوله خمس وتسعين وخمسمائة ما هولفظه وقوله الاخير يدل على ان خاتم الولاية هو المهدى .

واما قوله ان خاتم الولاية المطلقة فهوعيسى فغلطظاهر بل خاتمهاهوعلى‌لماسيأتى من كلامه وكلام غيره واما سايرالاولياء من الائمة وغيرهم بالوراثة والنيابة عنه انتهى كلامه والظاهرانه لم يطلع على حقيقة مراده .

وقال فى السؤال الرابع عشر وباى صفة يكون ذلك المستحق لذلك النعت .

الجواب بصفةالامانة وبيده‌مفاتيح الانفاس وحالةالتجريدوالحركة وهذانعت عيسى (ع) كان يحيى بالنفخ وكان من زهاد الرسل وكانت له السياحة وكان حافظاً للامانة مؤدياًلها ولهذا عادته اليهود ولم تأخذه فى الله لومة لائم كنت كثيرالاجتماع‌به‌فى الوقايع وعلى يده تبت ودعالى بالثبات على الدين فى الحيوة الدنيا والاخرة ودعانى بالحبيب و امرنى بالزهد والتجريد .

واما الصفة التى استحق بها خاتم الولاية المحمدية ان يكون خاتماً فبتمام مكارم الاخلاق‌مع‌الله وجميع‌ماحصل‌للناس‌من‌جهته‌من‌الاخلاق فمن كون ذلك‌الخلق‌موافقاًلتصريف الاخلاق مع الله وانما كان‌كذلك لان الاغراض مختلفة ومكارم الاخلاق‌عند من تخلق بها معه عبارة عن موافقة غرضه سواء حمدذلك‌عند غيره اوذم‌فلما‌يمكن فى‌الوجود تعميم‌موافقة العالم بالجميل الذى هوعنده جميل نظر فى ذلك نظر الحكيم الذى يفعل ما ينبغى كما ينبغى لما ينبغى‌فنظرفى‌الوجودات فلم يجد صاحباً مثل‌الحق ولاصحبة احسن من‌صحبته .

وروى ان السعادة فى معاملته وفى موافقة ارادته فنظرفيماحده وشرعه فوقف‌عنده واتبعه وكان من جملة ماشرعه ان علمه كيف يعاشر ماسوى الله من ملك مطهر ورسول مكرم وامام جعل‌الله امور الخلايق بيده من خليفة الى عريف وصاحب وصاحبة و قرابة و ولد وخادم ودابة وحيوان ونبات وجماد فى ذات وعرض وملك اذا كان ممن يمتثل فراعى جميع ماذكرناه بمراعات‌الصاحب الحق‌فما صرف الاخلاق‌الامع‌سيده فلما كان بهذه‌المثابة قيل‌فيه مثل ما قيل فى رسوله **وانك لعلى خلق عظيم** .

قالت‌عايشة رضى‌الله عنها كان‌القرآن خلقه يحمد ماحمدالله ويذم ماذم الله بلسان حق فى مقعد صدق عند مليك مقتدر فلما طابت اعراقه وعم العالم اخلاقه و وصلت الى جميع الافاق‌ارفاقه استحق ان‌يختم بمن هذه صفته الولاية المحمدية من قوله **وانك لعلى‌خلق**

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عظيم جعلنا الله ممن مهدله سبيل هداه ووفقه للمشى عليه وهداه .

وقال فى السؤال الخامس عشر فان قلت ما سبب الخاتم معناه فلنقل فى الجواب كمال المقام سببه والمنع والحجر معناه وذلك ان الدنيا لما كان لها بدء ونهاية وهو ختمها قضى الله سبحانه ان يكون جميع مافيها بحسب نعمتها له بدء وختام وكان من جملة مافيها تنزيل الشرايع فختم الله هذا التنزل بشرع محمد صلى الله عليه واله **فكان خاتم النبيين وكان الله بكل شىء عليماً** وكان من جملة ما فيها الولاية العامه ولها بدء من آدم فختمها الله بعيسى فكان الختم يضاهى البدء **ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب** فختم بمثل ما به بدء فكان البدء لهذا الامر يبنى مطلق وختم به ايضاً ولما كانت احكام محمد صلى الله عليه واله وسلم عند الله تخالف احكام سايرالانبياء والرسل فى البعث العام وتحليل الغنائم وطهارة الارض واتخاذها مسجداً واوتى جوامع الكلم ونصر بالمعنى وهو الرعب واوتى مفاتيح خزائن الارض وختمت به النبوة عاد حكم كل نبى بعده حكم ولى فانزل فى الدنيا من مقام اختصاصه و استحق ان يكون لولايته الخاصة ختم يواطى اسمه اسمه صلى الله عليه واله ويجوز خلقه و ما هو بالمعروف المنتظر اليه فان ذلك من سلالته وعترته صلى الله عليه واله وسلم والختم ليس من سلالته الحسية ولكنه من سلالة اعراقه واخلاقه صلى الله عليه واله وسلم اما سمعت الله يقول فيما اشرنا اليه ولكل امة اجل وجميع انواع المخلوقات فى الدنيا امم وقال كل يجرى الى اجل مسمى فى اثر قوله **يولج الليل فى النهار ويولج النهار فى الليل وسخر الشمس والقمر كل يجرى الى اجل مسمى فجعل لها ختاماً وهو انتهاء مدة الاجل وان من شىء الا يسبح بحمده** فما من نوع الا وهو امة فافهم ما بيناه لك فانه من اسرار العلم المخزونة التى لاتعرف الا من طريق الكشف **والله يهدى الى الحق والى طريق مستقيم** .

وقال فى الباب السادس والستين و ثلثمائة من الفتوحات المكية فى معرفة منزل وزراء المهدى الظاهر فى اخر الزمان الذى بشر به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو من اهل البيت المطهر من الحضرة المحمدية .

اعلم ايدنا الله واياك ان لله خليفة يخرج وقد امتلات الارض جوراً و ظلماً فيملؤها قسطاً وعدلا لولم يبق من الدنيا الا يوم واحد طول الله ذلك اليوم حتى يلى هذا الخليفة من عترة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من ولد فاطمة جده الحسن من على بن ابى طالب رضى الله عنه يواطئى اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يبايع الناس بين الركن والمقام يشبه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى الخلق بفتح الخاء وينزل عنه فى الخلق بضم الخاء لانه لايكون احد مثل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى اخلاقه والله يقول وفيه **انك لعلى خلق عظيم** وهو اجلى الجبهة اقنى الانف اسعد الناس به اهل الكوفة يقسم المال بالسوية و يعدل فى الرعية ويفصل فى القضية يأتيه الرجل ويقول له يا مهدى اعطنى وبين يديه

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

المال فيحثى له في ثوبه ما استطاع ان يحمله يخرج على فترة من الدين ينزع الله به ما لا ينزع - بالقرآن يمشي الرجل جاهلا بخيلا جباناً فيصبح اعلم الناس اكرم الناس اشجع الناس يصلحه الله في ليلة يمشي النصر بين يديه يعيش خمساً اوسبعاً اوتسعاً يقفو اثر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يخطىء له ملك يسدده من حيث لا يراه يحمل الكل و يقوى الضعيف في الحق ويقرى الضيف ويعين على نوائب الحق يفعل ما يقول ويقول ما يعلم ويعلم ما يشهد يفتح مدينة - الرومية بالتكبير في سبعين الفا من المسلمين من ولد اسحق يشهد الملحمة العظمى مأدبة الله بمرج عكا يبيد الظلم واهله يقيم الدين وينفخ الروح في الاسلام يعز الاسلام به بعد ذلة و يحيى بعد موته يضع الجزية ويدعو الى الله بالسيف ما كان فمن ابى قتل ومن نازعه خذل يظهر من الدين ما هو الدين عليه في نفسه مالو كان رسول الله صلى الله عليه وآله حيا لحكم به يرفع المذاهب من الارض ولا يبقى الا الدين الخالص اعدائه مقلدة العلما اهل الاجتهاد لما يرونه من الحكم بخلاف ما ذهبت اليه ائمتهم فيدخلون كرهاً تحت حكمه خوفاً من سيفه وصولته و رغبة فيما لديه يفرح به عامة المسلمين اكثر من خاصتهم يبايعه العارفون بالله من اهل الحقايق عن شهود وتعريف وكشف الهي له رجال الهيون يقيمون دعوته و ينصرونه هم الوزراء يحملون اثقال المملكة ويعينونه على ما قلده الله ينزل عليه عيسى بن مريم بالمنارة البيضاء شرقي دمشق بين مهرودتين متكيأ على ملكين ملك عن يمينه وملك عن يساره يقطر رأسه ماء مثل الجمان ينحدر كانما خرج من ديماس والناس في الصلوة العصر فتنحى له الامام من مقامه فيتقدم فيصلي بالناس يؤم الناس بسنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يكسر الصليب و يقتل الخنزير ويقبض الله المهدى اليه طاهراً مطهراً وفي زمانه يقتل السفياني عند شجرة بغوطة دمشق ويخسف بجيشه في البيداء بين المدينة ومكة حتى لا يبقى من الجيش الا رجل واحد من جهينة يستبيح هذا الجيش مدينة الرسول صلى الله عليه وآله وسلم ثلاثة ايام ثم يرحل يطلب مكة فيخسف الله به في البيداء فمن كان مجبوراً من ذلك الجيش مكرها يحشر على نيته القرآن حاكم والسيف مبيد .

ولذلك ورد في الخبر ان الله يزع بالسلطان ما لا يزع بالقرآن .

الا ان ختم الاولياء شهيد و عين امام العالمين فقيد
هو السيد المهدى من آل احمد هو الصارم الهندى حين يبيد
هو الشمس يجلو كل غيم وظلمه هو الوابل الوسمي حين يجود

وقد جائكم زمانه واظلكم اوانه وظهر في القرن الرابع اللاحق بالقرون الثلثة الماضية .

وقال في الباب السابع والخمسين وخمسمائة في معرفة ختم الاولياء على الاطلاق .

الا ان ختم الاولياء رسول و ليس له في العالمين عديل
هو الروح وابن الروح والام مريم و هذا مقام ما اليه سبيل

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فنیزل فینا مقسطاً حکمابنا | وماکان من حکم له فیزول
فیقتل خنزیراً و یدمغ باطلا | و لیس له الا الاله دلیل
یؤیده فی کل حال بایة | یریها برأی العین فهو کفیل
یقیم باعلام الهدی شرع احمد | یکون له منه لدیه مقیل
یقیض علیه من وسیلة ملکه | و لکنه فی حالتیه نزیل

راقم گوید کلمات شیخ را بعباراته نقل نموده ومقصودآن بود که ظاهر می‌شود بعد از تأمل وعلم بمرموزات اصطلاحات او آنچه بعضی ایراد نموده‌اند وجمعی که بوی نسبت داده‌اند خاتم ولایت مقیدهٔ محمد یه وی‌است ازجهت عدم احاطه بکلمات واصطلاحات او وسایر عارفین است .

وسخنان قاضی میرحسین بن معین‌الدین میبدی در شرح دیوان درتقسیم‌ولایت و نقل کلمات شیخ خالی ازنظر واغتشاش نیست .

درفاتحهٔ سادسه می گوید ولایت چهار قسم‌است اول ولایتی که باطن نبوت مطلقه است وثانی ولایت مقیدهٔ هر نبی. ثالث ولایت مطلقهٔ هر نبی‌وآن درمحمد مشکوة اقتباس ولایت انبیاء است ودردیگرانبیاء مشکوة اقتباس‌ولایت اولیاست رابع‌ولایت مطلقهٔ عامه که مخصوص بنبوت نیست و هریکی‌راخاتمی‌است .

وخاتم قسم اول حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام است و لهذا فرموده است که اگراهل کتب اربعه جمع شوند حکم کنم برهریك ازایشان‌بکتاب ایشان .

وخاتم ولایت مقیده بزعم‌شیخ محی‌الدین‌محمدبن‌علی بن‌محمدبن‌محمدالعربی‌الحاتمی الطائی الاندلسی واتباع اونفس نفیس شیخ است .

مؤیدالدین جندی درشرح فصوص گفته شیخ دراول‌محرم دراشبیلیه از بلاد اندلس بخلوت نشست ونه‌ماه طعام نخورد و در اول عید مأمورشد به بیرون آمدن و مبشر شد به‌آنکه خاتم‌ولایت محمدیه است .

وهم‌درشرح فصوص گوید ومن‌دلایل‌ختمیته‌انه‌کان بین کتفیه فی‌مثل الموضع التی‌کان لنبینا صلی‌الله علیه وآله علامة مثل ذرالحجلة نابتة تقعیرتسع مثل‌ذرالحجلة اشارة الی ان ختمیته النبوة ظاهرة فعلیة و ختمیةالولایة باطنة انفعالیة. و شیخ درفتوحات می فرماید :

انا ختم الولایة دون شك | نورث الهاشمی مع المسیح

وهم می‌فرماید :

ولما اتانی الحق لیلا مبشراً | بانی ختام الامر فی غرة الشهر
وقال لمن‌قدکان‌فی‌الوقت حاضراً | من الملاءالاعلی‌ومن‌عالم‌الامر
الا فانظروا فیه فان علامتی | علی‌ختمه‌فی‌موضع‌الضرب‌بالظهر
انا وارث لا شك علم محمد | وحالته فی‌السرمنی وفی الجهر

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و انی لختم الاولیاء محمد ختام اختصاص فی البداوة والحضر

وهم میفرماید :

الله اکبر و الکبیر ردائی والنور بدری و الضیاء ذکائی
والشرق غربی والمغارب مشرقی و حقایق الخلق الجدید امائی
والنار غیبی و الجنان شهادتی والبعد قربی والدنو فنائی
و اذا اردت تنزهاً فی روضتی ابصرت کل الخلق فی مرآئی
واذا انصرفت انا الامام ولیس لی احداً خلفه یکون ورائی

وامام علامه محمدبن حکیم الترمذی صاحب نوادرالاصول که از اکابر اهل کشف است صدو پنجاه سؤال نوشته که ازعهدهٔ حق جواب آن غیر خاتم الاولیاء بیرون نیاید و شیخ در فتوحات جواب این سؤالها فرموده .

و بعضی در تکفیر و تضلیل شیخ بسیارمبالغه دارند و اورا اکفر کفره پندارند و چارهٔ این مردم در غیبت فراموشی ودرحضور خاموشی است .

بامدعی مگوئید اسرار عشق ومستی تا بی خبر بمیرد در دردخود پرستی

وامام یافعی درارشاد گوید شیخ عزالدین عبدالسلام گفتی شیخ زندیق است روزی بعضی ازیاران او گفتند ما می خواهیم که قطب را ببینیم او اشاره بشیخ کرد گفتند توطعن دراو می کنی گفت آن برای نگاهداشتن ظاهر شرع است .

بعداز آن می گوید و خاتم ولایت مطلقهٔ محمدیه مهدیست که از نسل آن حضرت است .

وسیدعلی همدانی قدس سره میفرماید و خاتم ولایت مقیدهٔ محمد بمرتبهٔ قلب محمد رسد وخاتم ولایت مطلقه بمرتبهٔ روح و خاتم ولایت عامه عیسی است و کلامی که شیخ در سؤال خامس عشر فرموده چنانکه بتمام سبق ذکر یافت بمختصری ذکر نموده بعد از آن می گوید :

و بعضی برآنند که روح عیسی(ع) درمهدی بروز کند ونزول عیسی عبارت ازاین بروز است ومطابق این است حدیث لامهدی الاعیسی بن مریم .

ونیز درهمین فاتحهٔ سادسه می گوید صوفیه می گویند ولایت در لغت قربت است و درعرف تخلق باخلاق الهی و بقاء بعدالفناء و صحو بعدالمحو ونبوت ظاهر است وولایت باطن ومأخذ نبوت نبی ولایت اواست ومأخذ ولایت ولی نبوت نبی ورسول اکمل از نبی است ونبی اکمل ازولی است اما نبوت رسول اکمل ازرسالت اواست و ولایت نبی افضل از نبوت اواست چه ولایت جهت حقیه است ونبوت جهت ملکیه ورسالت جهت بشریه .

وفقها گویند هر که گوید ولی افضل از نبی است کافر است و نهایت عقل بدایت ولایت است وچنانچه عقل را بدیهی ونظری است درطور ولایت مثل آن واقع است ونهایت

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ولایت بدایت نبوت است .

ما بمثابهٔ جنینیم و ولی بمثابهٔ طفل و نبی بمثابهٔ بالغ تا یکبار دیگر متولد نشویم و از مشیمهٔ طبیعت بیرون نرویم بفضاء عالم ملکوت نتوان رسید .

قال عیسی(ع) لن یلج ملکوت السموات والارض من لم یولد مرتین.

و خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی وشیخ سعدالدین حموی گفته اند نهایة الانبیاء بدایة الاولیاء یعنی بدایت ولایت ولی متابعت ومطاوعت شرایع است که نهایت کار نبی است و نبوت و ولایت بلکه جمیع مقامات عطائی غیر کسبی است ومقتضی فیض اقدس است وظهور آن بتدریج بحصول شرایط و وسایط محجوب را دروهم می اندازد و پندارد که کسی است .

وفرق میان وحی و الهام آنست که الهام بی واسطهٔ فرشته است و وحی بواسطه است .

ولهذا احادیث قدسیه را با وجود آنکه کلام الله اند وحی وقرآن نمی خوانند ووحی کشف صوریست متضمن کشف معنوی والهام کشف معنوی صرف است و وحی خاصهٔ نبی است والهام خاصهٔ ولی ووحی مشروط به تبلیغ است والهام نه .

واولیا چهارقسمند: سالك محض ومجذوب محض و سالك مجذوب که سلوك او بر جذبه مقدم است ومجذوب سالك که جذبهٔ او برسلوك مقدم است انتهی ما اردنا من نقل کلامه مما یناسب المقام والتحقیق ما اسلفناه سابقاً مستشهد بالاخبار و الاثار وماسنذکر من کلام بعض الاعلام توضیحاً لماسبق .

وتفصیل ذلك ان النبوة هی الاخبار عن الحقایق الالهیة والمعارف الربانیة فهی الاخبار عن ذات الحق تعالی و اسمائه وصفاته وافعاله واحکامه ینقسم الی نبوة تعریف وهی الاخبار فی الابناء عن معرفة الذات والصفات والاسماء والافعال والی نبوة تشریع وهی ذلك مع زیادة تبلیغ الاحکام والتأدیب بالاخلاق الحمیدة والقیام بالسیاسة وتسمی هذه رسالة .

والولایة هی الاطلاع علی الحقایق الالهیة و معرفة ذاته و صفاته و افعاله کشفاً و شهوداً من الله خاصة من غیر واسطة ملك من الملئکة اواحد من البشر .

وبوجه آخر النبوة هی قبول النفس القدسی حقایق المعلومات والمعقولات عن جوهر العقل الاول والرسالة تبلیغ تلك المعلومات والمعقولات الی المستعدین والولایة تبلیغ النفس الکلی للنفس الجزئی علی قدر صفائه وقبوله وقوة استعداده وولایة الرسول متقدمة علی نبوته لان النبوة نبوة بدون الولایة ممتنعة وکذلك الرسالة بدون النبوة ممتنعة ولهذا کل رسول نبی وکل نبی ولی ولاعکس واذا کانت الولایة اقدم من النبوة والنبوة اقدم من الرسالة فلا یلزم من تقدیم الولایة علی النبوة وتقدیم النبوة علی الرسالة وتقدیم الولی علی النبی ولا تقدیم النبی علی الرسول لان هذا الترتیب انما هو باعتبار اجتماعها فی شخص کالرسول لا

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

كل واحد بانفراده فانها اذا اجتمعت فی شخص واحد وجب ان یکون ولایته اعظم من النبوة لان الولایة مبدأ للنبوة وعلة فی حصولها ولان الولایة مبدئها الوحدة المطلقة التی هی مقام لایسعنی ملك مقرب ولانبی مرسل وکمال النبوة من جهة الکثرة الحاصلة بسبب الرد الیها ولاریب ان مقام الوحدة اجل واشرف واعلی من مقام الکثرة فیکون قوة النبوة من الولایة والنبوة اعظم من الرسالة وان کان الرسول اعظم من النبی والنبی اعظم من الولی فلایتوهم من کلامهم ان الولایة اعظم من النبوة والنبوة اعظم من الرسالة کون الولی اعظم من النبی والنبی اعظم من الرسول بل الامر لیس کذلك لان النبی له مرتبة النبوة ولیس للولی ذلك لان مرتبة الولایة خاصة والرسول له مرتبة الرسالة فوق مرتبة النبوة ولیس للنبی ذلك فلایکون الولی اعظم من النبی ولا النبی اعظم من الرسول لان کل واحد منهم تابع للاخر والتابع لایلحق المتبوع من حیث هو تابع فالولی تابع للنبی دائماً و الا لایکون ولیاً والنبی تابع للرسول دائماً و الالم یکن نبیاً فلایکون اعظم منه وهذه قاعدة مطردة لاریب فیها .

اذا عرفت ذلك فاعلم ان الکتب المنزلة علی الانبیاء من اقتضاء الحضرة الاحدیة و الحدیث القدسی من اقتضاء الحضرة الواحدیة والحدیث النبوی من اقتضاء الحضرة الربوبیة والکل خارج عن فم واحد ولسان واحد لکن بحسب المقام والمرتبة .

ثم اعلم ان الکتاب النازل عن الحضرة الالهیة علی ملك من الملئکة او نبی من الانبیاء اوغیر ذلك من الکتب السماویة فهو ینزل اولا الی العقل الاول المعبر عنه بام الکتاب مجملا ثم الی النفس الکلیة المعبر عنها بالکتاب المبین مفصلا ثم الی عالم الارواح و النفوس المجردة ثم الی عالم الاجسام والمرکبات .

ویسمی الاول افاضة الحضرة الالهیة علی العقل الکلی وهو الوحی فی مقام الولایة و یسمی الثانی افاضة العقل الکلی علی النفس الکلیة وهو الالهام فی مقام النبوة ویسمی افاضة النفس الکلیة علی الارواح والنفوس المجردة وهو الکشف فی مقام الرسالة فالاول مخصوص بالرسالة والثانی بالنبوة والثالث بالولایة فالفراسة والحدس وما هو من هذا القبیل یکون من اقتضاء الکشف او الوحی الخفی دون الجلی او الالهام العام دون الخاص واشار الیه بقوله علیه السلام اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله.

والحاصل ان الانسان اذا کان فی مقام الوحدة الصرفة شاهد الحضرة الاحدیة الذاتیة فما یصدر عنه فی ذلك الوقت یسمی کلاماً الهیاً موسوماً بالوحی الخفی لانه فی مقام البقاء بعد الفناء ولیس بینه وبین حبیبه حجاب ولاواسطة .

واعلم ان بعض المحققین قال ان النبوة المطلقة والولایة المطلقة قابلة للتشریك بین اثنین کما فی موسی وهارون علیهم السلام قال **واشرکه فی امری** .

وقال صلی الله علیه و اله انت منی بمنزلة هارون من موسی و انا و علی ابوا هذه الامة .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

في تحقيق الامامة واما الامامة اعني الولاية المقيدة الخاصة لا تصلح ان يكون في عصر واحد لا كثر من شخص واحد لان الخلق باعتبار الولي كالمعلول في الفيض واستفادة الكمال و الولي كالعلة في الافاضة والتعليم فلو اجتمع اثنان في عصر واحد متصرفان لتوارد علتان على معلول واحد شخصي هذا خلاف .

وقال بعض الافاضل وفيه تأمل والاصوب ان يقال ان الامام (ع) متصرف في مادة العالم العنصري فيكون بالنسبة على جميع الاشخاص كالنفس بالنسبة الى البدن في تدبيره واصلاحه واظهار الكمالات فيه فجميع العالم بالنسبة اليه كالبدن الواحد فيجب ان يكون هو بالنسبة الى العالم كالنفس الواحدة فكما لا يجوز اجتماع نفسين على بدن واحد كذلك لا يصح اجتماع امامين في عصر واحد .

وايضاً المقصود من الامام اصلاح نظام العالم فان كان الواحد يحصل منه ذلك الغرض كان وجود الاخر خالياً عن الفائدة فيمتنع ايجاده في الحكمة وان لم يكن المقصود حاصلا بذلك الواحد لم يكن مستحقاً للولاية للزوم العبث في نصبه فلا يكون الا واحداً .

واقول ومن الله التوفيق في بلوغ المأمول الامامة في الاصطلاح هي الرياسة العامة على جميع الناس فاذا اخذت لا بشرط شيء تجامع النبوة و الرسالة واذا اخذت بشرط لا بشيء لا تجامعهما فاذ كان ازيد من واحد يلزم خلاف المفروض قال الله تعالى **وما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه** ولان المرتبة الكلية التي هي الاصل بجميع المراتب لا يصح فيها التعدد والتكثر والا لزم اجتماع الامثال والوجود الكلي الاكملي لا مثل له **ليس كمثله شيء** .

وفي كتاب الحجة من الكافي باسناده عن حسين بن ابي علا قال قلت لابي عبدالله يكون الارض ليس فيها امام قال لا قلت يكون امامان قال لا الا واحدهما صامت .

وفيه ايضاً باسناده قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول ان الله تبارك و تعالى اتخذ ابراهيم عبداً قبل ان يتخذه نبياً وان الله اتخذه نبياً قبل ان يتخذه رسولا وان الله اتخذه رسولا قبل ان يتخذه خليلا و ان الله اتخذه خليلا قبل ان يجعله اماماً فلما ان جمع له الاشياء **قال اني جاعلك للناس اماماً** قال فمن عظمها في عين ابراهيم **قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين** قال لا يكون السفيه امام التقي .

وفيه ايضاً باسناده قال ابو عبدالله عليه السلام الانبياء والمرسلون على اربع طبقات فنبي منبيء في نفسه لا يعدو غيرها ونبي يرى في النوم ويسمع الصوت ولا يعاينه في اليقظة ولم يبعث الى احد وعليه امام مثل ما كان ابراهيم على لوط ونبي يرى منامه ويسمع الصوت ويعاين الملك وقد ارسل الى طائفة قلوا او كثروا كيونس **وارسلناه الى مائة الف او يزيدون** قال يزيدون ثلثين الفاً عليه امام والذي يرى في منامه ويسمع الصوت ويعاين في اليقظة وهو امام مثل اولي العزم وقد كان ابراهيم نبياً وليس بامام حتى قال الله تعالى **اني جاعلك للناس اماماً قال ومن ذريتي فقال الله لا ينال عهدي الظالمين** من عبدا صنما او وثناً لا يكون اماماً .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وفیه ایضاً عن ابی عبدالله علیه السلام قال لو بقی اثنان لکان احد هما الحجة علی صاحبه و بهذا المضمون وقریب منه اخبار مستفیضة .

وفیه عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام فی قوله عزوجل وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی ولا محدث قلت جعلت فداك لیست هذه قرائتنا فما الرسول والنبی والمحدث قال الرسول الذی یظهر له الملك ویکلمه والنبی هو الذی یری فی منامه وربما اجتمعت النبوة و الرسالة لواحد والمحدث الذی یسمع الصوت ولا یری الصورة قال قلت اصلحك الله کیف یعلم ان الذی رأی فی النوم حق وانه من الملك قال یوفق لذلك حتی یعرفه لقد ختم الله بکتابکم الکتب وختم بنبیکم الانبیاء .

وفیه باسناده عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول والله یا محمد من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عزوجل ظاهر عادل اصبح ضالا تائهاً وان مات علی هذه الحالة مات میتة کفر ونفاق .

وفیه عن احد هما علیهما السلام انه قال لا یکون العبد مؤمناً حتی یعرف الله ورسوله و الائمة علیهم السلام کلهم وامام زمانه ویرد علیه ویسلم له ثم قال کیف یعرف الاخر و هو یجهل الاول .

وشیخ سعدالدین حموی میفرماید که جوهر اول را دو طرف است و در این عالم دو مظهر می باید که باشد مظهر این طرف که نامش نبوت است خاتم انبیاست و مظهر آن طرف که نامش ولایت است صاحب الزمان است و صاحب الزمان اسامی بسیار دارد وچنانچه جوهر اول اسامی بسیار دارد .

وشیخ سعدالدین حموی در حق این صاحب الزمان کتاب ها ساخته است و مدح وی بسیار گفته واز آن جمله است لن یخرج المهدی حتی یسمع عن شراك فعله اسرار التوحید .

وصاحب مقصد الاقصی گفته تا اکنون صفت نبوت محمد ظاهر بود ووضع صورت می کرد و وضع صورت را محمد آشکارا میکرد واین چندین هزار پیغمبر که بیامدند جمله وضع صورت میکردند ووضع صورت را محمد تمام کرد چون وضع صورت هم تمام شد نبوت هم تمام شد اکنون نوبت ولایت است که آشکارا شود وحقایق را آشکارا کند و گفته شد که صاحب الزمان ولی است چون بیرون آید ولایت ظاهر شود وحقایق آشکارا شود وصورت پوشیده شود تا اکنون در مدرسه ها بحث علم ظاهر میکردند وحقایق پنهان بود ازجهت آنکه وقت نبوت بود و نبوت وضع صورت می کرد وچون وضع صورت تمام شد نبوت هم تمام شد اکنون وقت ظهور ولایت است وچون ولایت ظاهر شود حقایق آشکارا گردد وصورت پنهان شود ودر مدرسه ها بحث از حقیقت اسلام وحقیقت ایمان وحقیقت صلوة وحقیقت صوم وحقیقت حج آشکارا کنند وحقیقت بهشت وحقیقت دوزخ و حقیقت ثواب وحقیقت صراط پیدا کنند .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

وقاضی معین الدین درشرح دیوان درفاتحهٔ سادسه گوید عبدالله بن مسعود روایت کند که حضرت مصطفی(ص) فرمود :

ان لله ثلثمائة نفس قلوبهم علی قلب آدم وله اربعون قلوبهم علی قلب موسی و له سبعة قلوبهم علی قلب ابراهیم وله خمسة قلوبهم علی قلب جبرئیل وله ثلثة قلوبهم علی قلب میکائیل وله واحد قلبه علی قلب اسرافیل کلمامات الواحد ابدل الله مکانه من الثلاثة .

و کلمامات عن الثلثه واحد ابدل الله مکانه من الخمسة و کلمامات واحد من الخمسة ابدل الله مکانه من السبعة و کلمامات واحد من السبعة ابدل الله مکانه من الاربعین و کلمامات واحد من الاربعین ابدل الله مکانه من الثلمائة و کلمامات واحد من الثلثمائة ابدل الله مکانه من العامة بهم یدفع البلاء عن هذه الامة .

وشیخ علاءالدوله در عروه گوید که ایشان را طی زمین ورفتن به روی آب هست و ازچشم مردم پوشیده باشند ومجتمع شوند درجای تنگ مملو از اهل شهادت چنانچه بدن ایشان ببدن غیر ممسوس نشود وسایهٔ ایشان مرئی نگردد و بآواز بلند قرآن و اشعار خوانند و گریه و وجد ورقص کنند و کس آواز ایشان نشنود وتوانند که خسیس رانفیس سازند وایثار برمحتاجان کنند ودربلاد ربع مسکون متردد باشد وهرسال دوبارمجتمع شوند یکبار در روز عرفه بعرفات و یکبار در رجب جائیکه مأمور باشند به اجتماع در آنجا .

وبلال در زمان حضرت رسول از بدلاء سبعه بود وهازاهل شهادت هیچ کس ایشان را نشناسد الایك کس و چون آن یك کس بمیرد مصاحب دیگری شوند .

ومیانهٔ ایشان ونبی(ص) حذیفة یمان واسطه بود وسلام ایشان به نبی میرسانید وسلام نبی بایشان میرسانید ونزد اوجمع می شدند وعلم کتاب وسنت از اواخذمیکردند وبامامت او نماز میگزاردند وغیرحذیفه ایشان را نمی دیدوایشان مأمورند بمتابعت نبی زمان خود .

وقطب ابدال در زمان نبی عصام قرنی بود عم او .

پس چون اومتوفی شد ابن عطا احمدبود ازدهی که در میان مکه ویمن است .

وقطب ارشاد بر قلب محمدی باشد ونظیر جدی است چنانچه قطب ابدال نظیر سهیل است وقطب زمان ما عمادالدین عبدالرحمن پارسینی بود و پارسین دهی است در قزوین نزدیك ابهر بعداز وفات عبدالله شامی قطب شده بود و در ربیع الاخرسنهٔ ست و عشر و سبعمائة و اوهفتاد وشش ساله بود و اوقطب نوزدهم بود ازقطب زمان حضرت رسول و امام محمدبن امام حسن عسکری دروقت اختفاوازابدال بود وترقی کردوچون علی بن الحسین بغدادی که قطب آن زمان بود متوفی شد و اورا در شونیزیهٔ بغداد دفن کردند امام محمد قطب شدونوزده سال قطب بود پس متوفی شد و اورا در مدینه دفن کردند و عثمان بن یعقوب جوینی قطب شد پس قطبیت باحمد خوردك که از اولاد عبدالرحمن بن عوف بود

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

انتقال‌یافت وقبور ایشان ازغیر ایشان پنهان می باشد وسالی یکبار زیارت آن قبور کنند وگریزند از کسیکه طالب ایشان باشد ومقیم‌نشوند دریکجا مگر خسته باشند و معالجه کنند وخورند وپوشند ونکاح کنند پیش از آن که ابدال شوندوقطب طویل العمر باشد وبا خضر والیاس صحبت دارد و بجماعت نمازگذارند خاصه درجمعه .

و نام‌خضر ملکانست وکنیهٔ اوابوالعباس و درحوالی شیراز متولدشده .

والیاس عم جد خضر است ونسب‌ایشان چنین‌است ملکان‌بن‌بلیان‌بن کلیان‌بن‌سمعان بن‌سام‌بن‌نوح(ع) والیاس بن‌سام‌بن‌نوح. وخضروالیاس‌مطالعهٔ کتب شرعیه ومتابعت‌شریعت احمد کنند .

وخضر روایت حدیث از پیغمبر ما کند وگوید آن حضرت فرمود اذا رأیت الرجل لجوجاًمعجباً برأیه فقدتمت خسارته .

و نیز گوید که پیغمبردرخانه‌یی‌ازخانهای بنی‌شیبه بود بابسیاری ازصحابه‌وبواسطهٔ اعدا محزون بودند پیغمبر فرمود مامن مؤمن یقول صلی الله علی محمد الا نضرالله قلبه و نور .

ونیز گوید من‌والیاس با اشموئیل پیغمبر بودیم درکنار دریا واعداد براوواصحاب اوغالب شدند اشموئیل باصحاب خودگفت بگوئید صلی الله علی محمد و حمله کنید چون چنین کردند دشمنان مغلوب شدند و بدریا ریختند وبسیارگوید یا حی‌یا قیوم‌یا لااله الا انت اسئلك ان‌تحیی قلوبنابنور معرفتك .

وشتربانان درمدینه درسنهٔ اثنین‌وعشرین‌وسبعمائة جنگ بسنگ می کردند وسنگی برسر حضرت آمد وبشکست وسه‌ماه ورم داشت .

وگاه قطب واصحاب او را هم در وقت استخلاص مظلوم از ظالم زنند و دشنام دهند وحق‌تعالی دندان وارکان خضر را پیش ازظهور حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه وآله هر پانصد سال تجدید می کرد وبعداز ظهور آن حضرت در هر صد و بیست سال تجدید می کند ودرسنهٔ احدی وعشرین وسبعمائة تجدید سابع بود .

و ابن اثیر در جامع الاصول گوید الخضر هو بلیان بن ملکان و قیل هو کلیان بن ملکان .

وحضرت شیخ درعیر عروه نقل از خضر کندکه حضرت مصطفی فرمودکه چون به مجلس‌بنشینید بگوئید بسم‌الله الرحمن‌الرحیم وصلی الله علی‌محمدکه حق تعالی ملکی را موکل کندکه‌غیبت مردم نکنید وچون برخیزید همین بگوئیدکه خدای تعالی‌ملکی‌موکل کندکه غیبت شما نکنند .

ومولانا عبدالرزاق کاشی درمکتوبی که بحضرت شیخ نوشته انکار امثال این سخنان کرده .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ودر اصطلاحات گوید الخضر کنایة عن البسط والیاس عن القبض و اما کون الخضر شخصاً انسانیاً باقیاً من زمان موسی الی هذا العهد او روحانیاً یتمثل بصورته لن یرشده فغیر محقق عندی .

وشیخ صدرالدین قونیوی در تبصرة المبتدی و تذکرة المنتهی گوید وجود خضر درعالم مثال است .

وازسخن شیخ محیی الدین معلوم می‌شود که تصدیق بوجود خضر داشته چنانچه در نفحات گوید قال رضی الله عنه صحبت انا والخضر علیه السلام الی اخره .

وقاضی نورالله الحسینی درمجالس المؤمنین درضمن حالات رکن الدین علاء الدوله می فرماید وآنچه شیخ دراین رساله مذکور ساخته که امام ابن الامام محمدبن الحسن العسکری علیه وعلی آبائه الکرام الف تحیة وسلام درگذشته، می‌تواندبود که ازمقولهٔ غلط درکشف باشد .

چنانچه شیخ محیی الدین وبعضی ازاکابرآن طایفه رادردعوی مهدویت وخاتم الولایت بودن واقع شده یاغلط درتشخیص محمد بن العسکری باشد چنانچه درنفحات تلویحاً ودر حاشیهٔ آن تصریحاً مثل این تخطئه ازملا نظام الدین هروی درباب تشخیص بجناب شیخ منقولست .

وبالجمله چون رکن الدین علاء الدوله قدس سره مشهور بوده بصحبت‌داری‌خضر ومولانا نظام الدین از وی احوال خضر معلوم میکرده همانااحوال بروجهی فرموده که مرضی مولاناه مذکور نبوده وازاین جهت به او گفت که این احوال خضر ترکمانست نه حال خضر ترجمان یعنی حال خضر نامی‌است از تراکمه نه حال خضری که واسطه است وترجمان میان حق وخلق است انتهی ماارید نقله .

واز بعضی کلمات بزرگان چنین مستفاد میشود که مراد بخضر که بعضی بصحبت او رسیده‌اند امام زمانست .

وقاضی در مجالس دردو موضع تصریح باین مطلب فرموده .

وهمچنین گاهی تعبیر ازولی مرشد بامام زمان وخضروقت ومسیحادم وپیغمبرایام نمایند که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته .

چنانچه شارح گلشن راز در شرح این بیت که :

زدوراندیشی عقل فضولی یکی شد فلسفی دیگر حلولی

گفته چون عنایت ازلی وهدایت لم یزلی این فقیر را بخدمت وملازمت حضرت امام زمان ومقتدای اهل ایمان قطب فلك سیادت وولایت محور دوایرارشاد وهدایت سیدشمس الملة والطریقة والحقیقة والدنیا والدین محمد نوربخش قدس سره العزیز راه نمونی کرد و درسنهٔ تسع واربعین وثمانمائة هجریه بشرف توبه که درطریق اولیاءالله متعارفست وتلقین

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ذکر خفی مشروط بشرایط مشرف شدم الی آخر العبارة .

ومولینا جلال الدین گوید: مگسل از پیغمبر ایام خویش

وشیخ عزیز نسفی در رسالهٔ تحقیق نبوت وولایت ووحی والهام ذکر نموده که شیخ سعد الدین حموی می فرماید که پیش از محمد وراویان پیشین ولی نبود واسم ولی هم نبود اگرچه درهر دینی یك صاحب شریعت می بود .

اما دیگران که خلق را بدین وی دعوت می کردند جمله را انبیاء می گفتند پس در دین آدم چندین پیغمبر بودند که خلق را به دین آدم دعوت میکردند و دردین موسی و دردین عیسی ودین ابراهیم .

همچنین چون کار به پیغمبر ما رسیدفرمود که بعد از من پیغمبری نخواهد بود تا خلق را بدین من دعوت کند وبعد ازاین کسانیکه پیرو من باشند نام ایشان اولیاست و این اولیا خلق را بدین من دعوت کنند واسم ولی در دین من پیدا آمده وحقتعالی دوازده کس را ازدین محمد نایبان محمد گردانید والعلماء ورثة الانبیاء درحق این دوازده کس فرموده وعلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل در حق ایشان نیز فرمود بنزدیك شیخ ولی در امت محمد دوازده کس بیش نیست وولی آخرین که ولی دوازدهم است مهدی صاحب الزمان است انتهی کلامه .

وشارح دیوان مرتضوی درفاتحهٔ سابعه از علاءالدوله نقل نماید که وی گفته ولایت علم باطن است ووراثت علم ظاهر است وامامت علم باطن و ظاهر ووصایت حفظ سلسلهٔ باطن وخلافت حفظ سلسلهٔ ظاهر وعلی بعد از نبی وارث وامام ووصی بود اما خلیفه نبود و بعد ازعثمان خلیفه هم شد ونیز در همین فاتحه گوید شارح دیوان ویکفیك فی العقیدة والسلیمة ان تعتقد صحة خلافة ابی بکر وعمر وعثمان و حیدر وتصور نکنی که مرتضی بعد ازنبی خلافت میخواست ومغلوب ابی بکر بود .

قاضی ناصرالدین در طوالع گوید العباس مع منصبه قال لعلی امددیدك بایعك حتی یقول الناس بایع عم الرسول ابن عمه فلایختلف فیك اثنان والزبیر مع غایة شجاعته سل السیف وقال لا ارضی بخلافة ابی بکر وابوسفیان رئیس مکة وراس بنی امیة قال ارضیتم یا بنی عبد مناف ان تلی علیکم بتم وصاحب مواقف گوید ابوبکر گفت اقیلونی فلست بخیرکم وعلی فیکم. انتهی کلامه .

ونیز درفاتحهٔ سابعه گوید اول فتنه که میان اهل اسلام واقع شدآن بود که پیغمبر در مرض موت فرمود هلموا اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعد وعمر گفت ان النبی قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبکم کتاب الله و نزاع بمرتبه یی رسید که پیغمبر فرمود قوموا عنی لاینبغی عندی النزاع .

قال السید السند حیدر الاملی رحمة الله علیه فی جامع الاسرار اتفق اصحابنا ان

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

امیرالمؤمنین علیه السلام اعظم من جمیع الانبیاء والاولیاء بعد نبینا صلی‌الله علیه واله و اولاده المعصومون کذلك وهوعند التحقیق لیس الا هذا یعنی مرتبة هؤلاء الائمة من‌حیث الولایة اعظم من مرتبة هؤلاء الانبیاء والرسل من حیث الولایة ولاشك انه کذلك والا مرتبة النبوة والرسالة اعظم من ان یکون فوقهما مرتبة دنیا وآخرة ولهذاکان الاوصیاء والاولیاء دائماً محتاجین الی الانبیاء و الرسل فی القوانین الشرعیة والاحکام الالهیة کقول علی علیه‌السلام مثلا تعلمت من رسول الله صلی‌الله علیه وآله الف‌باب من‌العلم‌فتح لی بکل باب الف باب وغیر ذلك من الاخبار وان تحققت عرفت ان الحاد الاسمعیلیة ما کان الا لالحادهم من هذا المقام وعدولهم عن‌هذه المرتبة و کذلك النصیریة لماشاهدوا ان الباطن اعظم من الظاهر وتحققوا ان الباطن مرتبة الولایة والظاهر مرتبة النبوة و عرفوا احتیاج الظاهر الی الباطن من جمیع‌الوجوه ذهبوا الی ان‌الاولیاءاعظم من‌الانبیاء وان علیاً علیه‌السلام اعظم‌من نبیناصلی‌الله‌علیه وآله حتی‌وقعوا فیما وقعوا وایضاًلماشاهدوا منه امراً لایمکن ان یصدر من نبی ولا رسول ولابشر مطلقاًقالوا بالالهیة ولوعرفوا ان هذه الافعال من خواص الولایةوان‌هذه الولایة حاصلة بالوراثة والخلافة من‌الله‌ومن‌رسوله ماذهبوا الی ما ذهبوا ولا وقعوافیما وقعوا .

والحق فی هذاالمقام ما قلناه اولا وهو ان‌الولی‌لایکون اعظم من‌النبی والرسول الا من حیث الولایة فقط والافالنبوة والرسالة اعظم من‌ان ینال احد مرتبتهماغیرالنبی والرسول واذا لم یکن حصول مرتبتهما لغیرهما فکیف‌یمکن التفوق علیهما انتهی .

اقول والتحقیق ما تقدم من اول الکلام .

وفی الکافی من کتاب الحجة باسناده عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام انه قال ابی الله ان یجری الاشیاء الاباسباب فجعل‌لکل شیء سبباًوجعل‌لکل‌سبب شرحاً وجعل‌لکل‌شرح علماً و جعل لکل علم باباً ناطقاً عرفه من عرفه وجهله‌من جهله ذاك رسول الله ونحن .

وقال صدر الحکماء المتألهین فی‌شرح هذاالحدیث ان‌الله سبحانه فی غایة الاحدیة والتنزیه والتقدیس والاشیاء کثیرة منقسمة ولابد فی الایجاد من مناسبة خاصة بین السبب والمسبب .

وایضاًنسبته تعالی‌الی‌الکل‌بالقدرة‌نسبة واحدة فلابد فی‌تخصیص‌بعضها‌بالایجاد دون بعض من سبب مرجح‌والا یلزم الترجیح بلا مرجح وهومحال .

واعلم ان هذه مسئلة مهمة لااهم‌منها لان القول‌بالعلة و المعلول مبنی جمیع‌المقاصد العلمیة ومبنی‌علم‌التوحید والربوبیة والمعاد وعلم الرسالة والامامة وعلم‌النفس ومابعدها وماقبلها وعلم‌تهذیب‌الاخلاق والسیاسات وغیرذلك وبانکاره‌وتمکین‌الارادة الجزافیة کما هو مذهب اکثر العامة وعلمائهم تنهدم قواعد العلم و الیقین و اصول الحکمة والکتاب و الدین فیما ذکره علیه السلام رد علی مذهب العامة ومن یجری مجریهم وانه اعظم فتنة

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ابدعها الشيطان وانتشرت بين الناس يتشبث بها المنافقون المعرضون عن طريق الحق من انكار الحكمة واليقينيات والاقتصار على الظنون والنقليات .

انما عبر عن ايجاد الاشياء باجزائها تنبيهاً على عن وجودات الاشياء الكونية على وجه السيلان والتجدد وانها تدريجية الوجود من باب الحركة والزمان كما حققناه و اثبتنا به حدوث العالم بجميع ما فيه وقوله فجعل لكل شيء سبباً اى لكل موجود سواه فان الممكن مفتقر الى السبب لافى امكانه ولافى شيئيته بل فى وجوده فى المجعول هو وجود الانسان مثلا لامهيته ولاانسانيته ولاكونه انساناً اوحيواناً بالجعل بالبسيط اوالمركب كما بين فى مقامه .

وقوله وجعل لكل سبب شرحاً اى حداً او رسماً وهو الذى يقال له القول الشارح فى عرف النظار فالحد للمركبات سواء كان من المواد والصور اومن الاجناس والفصول والرسم للبسايط وهو من الخواص و الاعراض اللازمة .

وقوله وجعل لكل شرح علماً اراد بالعلم اليقين كما هو عرف القرآن والحديث و فيه اشارة الى ما بين فى الحكمة ان الحد للشيء والبرهان عليه متشاركان فى الاجزاء و الحدود ومالاحد له لابرهان عليه وكذا العكس وان العلم اليقينى بذى السبب لايحصل الا من جهة سببه وهو البرهان فكما ان العلم بوجود الشيء لايحصل الا بالبرهان .

فكذلك معرفة حده وشرحه لايحصل الا بالبرهان لان اجزاء شرحه الحدى هى بعينها اسباب وجوده فى ذاته واجزاء شرحه الرسمى هى اسباب وجود على صفة .

و قد جعل الله لكل من هذه المطالب علماً يستفاد بالبرهان وهو معرفة الشيء من جهة سببه.

وقوله وجعل لكل علم باباً ناطقاً عرفه من عرفه وجهله من جهله الضمير الاول فى كل منهما راجع الى العلم والثانى الى الباب وقد علمت فيما سبق ان حجة الله حجتان حجة باطنة و حجة ظاهرة فالاولى الانبياء ويحذو حذوهم فى الاخذ عن الله بواسطة البرهان العقلى و الثانية للعامة من العباد ومايجرى مجريهم فى وجوب اخذهم المعارف من النبى والامام فكما جعل الله لكل علم باباً باطناً وحجة باطنة فكذلك جعل لكل علم باباً ناطقاً وحجة ظاهرة ذلك رسول الله والائمة المعصومون عليهم السلام .

اقول وهم (ع) باب الله الاعظم وحجته الكبرى والعلة الاولى كما ورد عنهم نحن صنايع الله والخلق صنايعنا .

وبناء على هذا فجميع الموجودات معلول لهم من الانبياء والرسل .

قال المحقق الاحسائى محمد بن على بن ابراهيم بن ابى جمهور فى المجلى بعد تحقيق عميق وح نقول كل موجود فى عالم الغيب والشهادة والروحانى والجسمانى علمه وحيوته وكمالاته بافاضة العقل الاول والنفس الكلى على الدوام والاستمرار ازلا وابداً وكل نبى وكل رسول وكل وصى بل وكل ذى نفس فعله وحيوته وكمالاته بافاضة النبى المطلق و

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الولى المطلق على الدوام والاستمرار ازلا وابداً ويسمى هذا المسدد الوجودى الافاضة الحقيقية كما ذهب اليه اهل‌الله بالاتفاق فخاتم الولاية على بن ابيطالب عليه السلام واليه يستند جميع العلوم ظاهراً وباطناً اما استنادها اليه وكونها ماخوذة عنه .

فنقول اول من اخذ جميع العلوم عنه بالقاء السردون التعلم و التعليم ولده الحسن المجتبى (ع) ثم الحسين الشهيد(ع) ثم الصحابة المستحقين كسلمان وابى ذر وعمار وغيرهم الى اربعين نفراً ثم اصحاب الصفة وهؤلاء من الصحابة واما من التابعين فكميل بن زياد النخعى والحسن البصرى واليهما يرجع علم اصحاب الباطن واهل التصوف وكذلك اويس القرنى.

ثم اخذ الامام زين العابدين عن ابيه الحسين عليهما السلام واخذ عنه ابنه الباقر و اخذ عنه ابنه الجعفر الصادق واخذ عنه ابنه موسى الكاظم واخذ عنه ابنه الرضا واخذ عنه ابنه الجواد واخذ عنه ابنه الهادى واخذ عنه ابنه العسكرى واخذ عنه ابنه المهدى صلوات‌الله عليهم اجمعين والان هو قطب الوقت وامام الزمان وخليفة العصر وخاتم الولاية المحمدية وبقيت الدنيا بوجوده وبيمنه رزق الخلق وبفقده وموته تقوم الساعة وتخرب الدنيا وترجع العمارة الى الاخرة كما نص عليه آبائه واجداده عليهم السلام .

والشيخ شقيق البلخى اخذ عن الكاظم والى الان طريقته وخرقته وينسبونها اولاده و تابعوه اليه .

والشيخ ابويزيد البسطامى اخذ عن جعفر الصادق والى الان خرقته وخرقة اولاده ومريديه ينسبونها اليه .

والشيخ معروف الكرخى اخذ عن الرضا والشيخ السرى السقطى اخذ منه .

والشيخ جنيد اخذ من السرى وهو كان خاله والى الان خرقته الى الامام وهو شيخ الطايفة واليه يستند جميع الطريقة والخرقة وكميل بن زياد والحسن البصرى الى هذا الوقت بيدهم الحكم والخرقة والاجازة من على بعد جعفر لانه كان القطب المتقدم على الكل انتهى.

وقال مولانا عبدالرزاق القاسانى فى تفسير التأويلات عند قوله تعالى **وما ارسلنا من قبلك الا رجالا** الى آخر فالفناء التام والعروج الكامل لايكون الا للقطب الذى هو صاحب الاستعداد الكامل الذى لارتبة الاقد يبلغها ويلزم ان يكون الرجوع التام الشامل بجميع تفاصيل الصفات عند البقاء له وهو الخاتم .

ولهذا قال(ص) كان بنيان النبوة تم ووصف وبقى منه موضع لبنة واحدة فكنت انا تلك اللبنة والى هذا اشار بقوله بعثت لاتمم مكارم الاخلاق .

وقال صاحب الفتوحات فى الباب الثانى والستين واربعمائه فى الاقطاب المحمديين ومنازلهم واصل باب الاقطاب قوله صلى‌الله عليه وآله كلكم راع حتى الانسان على جوارحه وجميع قواه من بادية وهى الظاهرة وهى الباطنة .

فاعلم ان الامور كثيرة مختلفة فى العالم فكل شيء يدور عليه امر من الامور فذلك

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الشيء قطب ذلك الامر ومامن شيء الا وهومركب من روح وصورة فلابدان يكون لكل قطب روح وصورة فروحه تدورعليه ارواح ذلك الامر الذى هو قطبه وصورة ذلك القطب تدور عليه صورة ذلك الامر الذى هو قطبه .

ويسمى الوجه الواحد من القطب جنوبياً وهو الروح والاخر شمالياً وهو الصورة فمن جملة اصناف العالم الاناسى وهم المقصودون من وجود العالم بالقصد الثانى لا بالقصد الاول واما القصد الاول فالقصد بوجود العالم عبادة الله اعنى عبادة العرفان المحادث لكمال الوجود غير انه فى كل صنف من اصناف العالم تام غير كامل و ماكمل الا بهذه النشاة الانسانية الكاملة وماعدا الكاملة فهو الانسان الحيوانى المسمى بالحد حيواناً ناطقاً والاقطاب من الكمل ثم قال بعد تفصيل فلما كان الامر على ماقررناه فى هذا الباب فاشتغلنا بذكر الاقطاب المحمديين لكون محمد (ص) سيد الناس يوم القيمة وهو وامة الاخرون الاولون فاعتبرنا من الرسل محمداومن الامم امته .

واعلم ان الاقطاب المحمديين على نوعين اقطاب بعد بعثته واقطاب قبل بعثته فالاقطاب الذين كانوا قبل بعثته هم الرسل فهم ثلثمائة وثلثة عشر رسولا واما الاقطاب من امته الذين كانوا بعد بعثته الى يوم القيمة فهم اثنى عشر قطباً والختمان خارجان من هؤلاء الاقطاب فهم من المفردين ثم قال قدس سره بعد كلام فاقطاب هذه الامة المختارة مقدمون على الاقطاب المتقدمين فى الامم السالفة اعنى الاقطاب الوارثين المتبعين آثار رشدهم ثم يرجع و نقول ان اقطاب هذه الامة المحمدية على اقسام مختلفة وما اعنى بالاقطاب الذين لايكون فى كل عصر منهم الا واحد انما نذكر ذلك فى الاثنى عشر قطباً فى الباب الذى يلى هذا الباب وانما نذكر الاقطاب المحمديين .

فنقول كل من دار عليه امر جماعة من الناس فى اقليم اوجهة هو قطب كالابدال فى الاقاليم السبعة الذين هم سبعة لكل اقليم بدل وهو قطب ذلك الاقليم و كالاوتاد الاربعة لهم اربعة جهات يحفظها الله بهم من شرق وغرب وجنوب وشمال لكل جهة وتدو كالاقطاب القرى فلا بد فى كل قرية من ولى الله تعالى به يحفظ الله تلك القرية سواء كانت تلك القرية كافرة او مؤمنة فذلك الولى قطبها و كذلك اصحاب المقامات فلابد للزهاد من قطب يكون المدار عليه فى الزهد فى اهل زمانه و كذلك فى التوكل والمحبة والمعرفة وساير المقامات والاحوال لابد فى كل صنف من اربابها من قطب يدور عليه ذلك المقام ولقد اطلعنى الله على قطب المتوكلين فرأيت التوكل يدور عليه الى آخر ماذكره .

وقال فى الباب الثالث والستين واربعمائة فى معرفة الاثنى عشر قطباً الذين يدور عليهم عالم زمانهم فاقطاب هذه الامة اثنى عشر قطباً عليهم مدار هذه الامة كما ان مدار عالم الجسمى والجسمانى فى الدنيا والاخرة على اثنى عشر برجاً قد وكلهم الله بظهور مايكون فى الدارين من الكون والفساد والمعتاد وغير المعتاد .

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

و اما المفردون فكثيرون و الختمان منهم اى من المفردين فهما قطبان وليس فى الاقطاب من هو على قلب محمد صلى الله عليه وآله .

واما المفردون فمنهم من هو على قلب محمد (ص) والختم منهم اعنى خاتم الاولياء الخاص فاما الاقطاب الاثنى عشر فهم على قلوب الانبياء عليهم السلام فالواحد منهم على قلب وان شئت قلت على قدم وهو اولى فانى هكذا رأيته فى الكشف باشبيلية و هو اعلى فى الادب مع الرسل والادب مقامنا وهو الذى ارتضيته لنفسى ولعباد الله .

فنقول ان الاول وهو واحد منهم على قدم نوح عليه السلام .

والثانى على قدم ابراهيم الخليل عليه السلام .

والثالث على قدم موسى عليه السلام .

والرابع على قدم عيسى عليه السلام .

والخامس على قدم داود عليه السلام.

والسادس على قدم سليمان عليه السلام .

والسابع على قدم ايوب عليه السلام .

والثامن على قدم الياس عليه السلام .

والتاسع على قدم لوط عليه السلام.

والعاشر على قدم هود عليه السلام.

والحادى عشر على قدم صالح عليه السلام

والثانى عشر على قدم شعيب عليه السلام . ع

ثم قال واعلم ان كل قطب من هولاء الاقطاب له لبث فى العالم اعنى لدعوتهم فيمن بعثوا اليهم آجال مخصوصة مسماة منتهى اليها ثم تنسخ بدعوة اخرى كما تنسخ الشرايع بالشرايع واعنى بدعوتهم مالهم من الحكم والتأثير فى العالم فلنذكر مدة اعمارهم فى حيوتهم الدنيا .

فمنهم من كان من عمره فى ولايته ثلاثاً وثلثين سنة واربعة اشهر.

ومنهم من كانت مدته ثلثين سنة وثلثة اشهر وعشرين يوماً .

ومنهم كانت مدته تسع عشر سنة وخمسة اشهر وعشرة ايام .

ومنهم من كانت مدته ست عشر سنة وثمانية اشهر .

ومنهم من كانت مدته ثلث عشر سنة وعشرة اشهر وعشرين يوماً.

ومنهم من كانت مدته احدى عشر سنة وثلاثة اشهر وعشرة ايام .

ومنهم من كانت مدته ستين سنة وتسعة اشهر وعشرة ايام

ومنهم من كانت مدته ثمانياً وعشرين سنة وثلاثة اشهر وعشرة ايام .

ومنهم من كانت مدته خمساً و عشرين سنة .

ومنهم من كانت مدته اثنتين وعشرين سنة واحد عشر شهراً وعشرين يوماً :

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ومنهم من كانت مدته ثمان وستين واربعة اشهر .

ومنهم من كانت مدته خمس سنين وستة اشهر وعشرين يوماً .

وهجيرهم واحد وهو الله الله بسكون الهاء وتخفيف الهمزة مالهم هجير سواه وما عداهؤلاء الاقطاب من اقطاب القرى والجهات والاقاليم وشيوخ الجماعات فانواع كثيرة وهى التى اذكر منها فى هذا الفصل ما تيسر .

ثم قال فلنذكر مايختص الاثنى عشر من سور القرآن فهذا القطب الواحد له سورة يس وهو اكمل الاقطاب حكما جمع الله له بين الصورتين الظاهرة والباطنة فكان خليفة فى الظاهر بالسيف وفى الباطن بالهمة ولا اسميه ولااعينه فانى نهيت عن ذلك وعرفت لاى امر نهيت عن تعيينه باسمه وليس فى جماعة هؤلاء الاقطاب من اوتى جوامع مايقتضيه القطبية غير هذا كما اوتى آدم جميع الاسماء وكما اوتى محمد (ص) جوامع الكلم .

ثم قال فلنرجع الى ذكر هذا القطب فنقول ان منازله عندالله على عدد آيات هذه السورة ثم ذكر ها الاقطاب وسودهم .

وقال كما كان على بن ابيطالب عليه السلام نايب محمد صلى الله عليه وآله فى تلاوة سورة البرائة على اهل مكة وقدكان بعث بها ابابكر .

ثم رجع عن ذلك فقال لايبلغ عنى القرآن الارجل من اهل بيتى فدعا بعلى فامره فلحق ابابكر فلما وصل الى مكة حج ابوبكر بالناس وبلغ الناس سورة برائة وتلاها نيابة عن رسول الله (ص) وهذا مما يدلك على صحة خلافة ابى بكر ومنزلة على (ع) الى آخر ماذكره وفى الباب السادس عشر من الفتوحات اعلم ان الاوتاد الذين يحفظ الله بهم العالم اربعة لاخامس لهم وهم اخص من الابدال والامامان اخص منهم والقطب هو اخص الجماعه والابدال فى هذا الطريق لفظ مشترك يطلقون الابدال على من تبدلت اوصافه المذمومة بالمحمودة يطلقونه على عدد خاص وهم اربعون عند بعضهم لصفة يجتمعون فيها ومنهم قال عددهم سبعة والذين قالوا سبعة منهامن جعل السبعة الابدال خارجين عن الاوتاد متميزين .

ومنها من قال ان اولاتاد الاربعة من الابدال فالابدال سبعة ومن هذه السبعة اربعة هم الاوتاد واثنان هما الامامان وواحد هو القطب وهذه الجملة هم الابدال وقالوا سموا ابدالا لكونهم اذامات واحد منهم كان الاخر بدله ويؤخذ من الاربعين واحد ويكمل الاربعون بواحد من الثلثمائة ويكمل الثلثمائة بواحد من صالحى المؤمنين و قيل سموا ابدالا لانهم اعطوا القوة لان يتركوا بدلهم حيث يريدون لامر يقوم فى نفوسهم على علم منهم فان لم يكن على علم منهم فليس من اصحاب هذا المقام .

وقال فى الباب الثالث والسبعين من فتوحاته ومنهم رضى الله عنهم اثنى عشر نفساً يقال لهم البدلاء وماهم الابدال وهم فى كل زمان لايزيدون ولاينقصون مقامهم اظهار غاية - الخصوصية بلسان الانبساط فى الدعاء وحالهم زيادة الايمان باليقين والغيب وسموا البدلاء لان

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

الواحد منهم لولم یجدالباقون ناب منابهم وقام بمایقوم جمیعهم فکل واحد منهم عین - الجمیع .

و ما علی‌الله بمستنکر ان‌یجمع العالم فی واحد

و یلتبس علی‌الناس‌امرهم مع الابدال من‌جهة الاسم و یشبهون النقباء من جهة العدد .

وقال فی‌الباب الثالث والسبعین من فتوحاته فمنهم رضی‌الله عنهم رجال الغیب وهم عشرة لایزیدون ولاینقصون هم اهل‌خشوع فلایتکلمون الاهمساً لغلبة تجلی‌الرحمن‌علیهم دائماً فی احوالهم الی‌ان‌قال :

واعلم ان‌رجال الغیب فی‌اصطلاح اهل‌الله یطلقونه‌ویریدون به‌هؤلاء الذین‌ذکرناهم وهی هذه‌الطبقة و قدیطلقونه ویریدون به من یحتجب عن‌الابصارمن‌الانس وقد یطلقونه ویریدون به‌رجالا من‌الجن من صالحی مؤمنیهم و قدیطلقونه علی القوم الذین لایأخذون شیئاً من‌العلوم و الرزق‌المحسوس من‌الحس ولکن‌یأخذونه من‌الغیب .

و صاحب کتاب کشف‌المحجوب گفته خداوند سبحانه و تعالی برهان‌نبوی را باقی گردانیده و اولیاء را سبب اظهار آن کرده تا پیوسته آیات حق وحجت صدق‌محمدصلی الله‌علیه‌وآله وسلم ظاهرشده ومیباشد ومر ایشانرا والیان‌عالم گردانید تامجرد مرحدیث ویراگشته‌اند وراه متابعت نفس را درنوشته ازآسمان باران‌به‌برکات اقدام‌ایشان بارد و اززمین نبات بصفاء احوال‌ایشان روید وبرکافران مسلمانان نصرت بهمت ایشان یابند و ایشان چهار هزار اندکه مکتومانند ومریکدیگر را نشناسند وجمال حال خود ندانند و اندرکل احوال از خود و خلق مستور باشند واخبار بدین وارد است و سخن‌اولیاء بدین ناطق ومراخوداندرین‌معنی بحمدالله خبرعیان گشت . اما آنان که‌اهل‌حل‌وعقداندوسرهنگان درگاه حقند سیصداندکه مرایشان را اخیار خوانند وچهل دیگر ازایشان‌راابدال خوانند وهفت دیگر از ایشان را ابرارخوانند و چهار دیگراندکه ایشان را اوتا دخوانند و سه دیگر اند که‌ایشان را نقباخوانند ویکی دیگر که وی را قطب خوانند وغوث‌خوانند

واین‌جمله مریکدیگررابشناسند واندر امور به اذن یکدیگرمحتاج باشند وبدین نیز اخبار مروی‌ناطق است و اهل حقیقت برصحت این‌مجتمعند .

وشارح دیوان در فاتحهٔ سادسه ازشیخ محیی‌الدین نقل‌نموده که‌گفته‌افرادجمعی‌اند که‌قطب در ایشان تصرف‌ندارد وعدد ایشان طاق باشد وقطب که اوراغوث‌می‌گویندیك شخص است که‌محل نظر حق‌تعالی است واورا عبدالله‌گویند وبرسبیل ندرت خلافت‌ظاهر یابد مثل خلفاء اربعه و او بر قلب اسرافیل‌است ومراد ازاینکه‌فلان برقدم یا قلب‌فلانست آنستکه‌فیض حق‌برهردو ازیك‌جنس است .

وامامان دوشخصند یکی بریمین غوث ونظر او برعالم ملکوتست واورا عبدالرب

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

گویند ویکی بریسار غوث ونظراوبرعالم ملك است و او را عبدالملك خوانند و افضل است ازعبدالرب .

و اوتاد چهارشخصند درچهار رکن عالم یکی راکه درمشرقست عبدالحی گویند و یکی راکه در مغربست عبدالعلیم ویکی راکه در شمال است عبدالمرید ویکی راکه در جنوب است عبدالقادر .

وابدال هفت شخصند وخلاف است که ایشان قطب و امامان یا اوتادند یانه‌و وجه تسمیه آنست که چون‌یکی از ایشان مردیکی ازچهل تن‌بدل اوشد .

وتتمیم چهل تن‌بیکی‌ازسیصدنیست وتتمیم‌سیصد تن‌بیکی ازصلحا یا آنستکه‌چون ایشان از مقامی می روندمی‌توانند که جسدی‌بصورت خودبگذارند واطلاق ابدال‌برایشان مشروط است بآنکه عالم باشند باین‌امر .

ومقرر است که ایشان درهرروز ازروزهای‌ماه درکدام‌جهتند باین‌تفصیل‌ودرتقاویم موضع هر روزهٔ آنهارا نوشته‌اند .

وچون کسی را حاجتی باشد بایدروبجانبی کندکه ایشان در آنجایند و بگوید السلام‌علیکم یارجال الغیب‌السلام علیکم ایهاالارواح المقدسة اغیثونی بغوثة و انظرونی بنظرة اغثونی‌بقوة یانجباءباابدال یااوتادیاغوث‌یا قطب ونجبا هشت‌شخصندکه‌مشغولند بحمل اثقال خلایق ونقبا دوازده شخصند ووجه تسمیه آنست که چون‌یکی از ایشان مرد باقی قائم‌مقام مجموعندوایشان غیرابدال ونقبا اند .

ورجبیین‌چهل شخصندکه دراول رجب ثقلی عظیم درایشان پیداشود چنانچه‌قادربر حرکت نیستند وروز بروز آن ثقل کم‌می‌شود تا اول شعبان که تمام‌زوال می‌یابد .

وشیخ کمال الدین عبدالرزاق گوید نجبا چهلند ونقبا سیصد و درفاتحهٔ‌سابعه‌شارح دیوان می‌گوید بدان‌که حضرت مصطفی صلی‌الله‌علیه و آله ظاهر بکمال داشت و باطن بکمال داشت .

بعضی که از ظاهر اوفیض بیشتر گرفتند وبطرف نبوت اقرب بودند بعداز اوخلیفه شدند یامقوی خلفا بودند .

وبعضی که از باطن اوفیض بیشتر گرفتند و بطرف ولایت انسب بودند و بارشاد وتکمیل‌سالکان وفقرا مشغول گشتند تاهم‌سلسلهٔ ظاهره‌منتظم و هم سلسلهٔ باطنه محفوظ باشد وسلسلهٔ جمیع اولیا بعلی‌علیه‌السلام منتهی است ومی‌فرمود سلونی عن طرق‌السماء فانی اعرف بها من‌طرق الارض .

ونیز در فاتحهٔ اولی ازشرح دیوان میگوید علماءامتی کانبیاءبنی اسرائیل وتحقیق کلام آن‌که چون آفتاب نبوت ازمشرق آدم طلوع کرد پیوسته مرتفع‌می‌شد وظل‌ضلالت نقصان می‌یافت تا بحضرت خاتم که‌آن ظل معدوم‌شد ونبوت بحد کمال‌رسید اکنون که‌رو

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بانحطاط نهاده در برابر هر نبی عالمی و ولیی است که قائم‌مقام آن نبی است و بضبط امور دینیه و نشر حقایق یقینیه قیام مینماید .

وچنانچه مشارب انبیا مختلف بوده مذاهب این علما مختلف است وچون اقرب انبیاء بمصطفی (ص) عیسی است اقرب اولیاء باو که مرتضی است مقابل عیسی باشد .

ولهذا عیسی راچون بالوهیت پرستیدند علی را نیز پرستیدند وحضرت مصطفی تناسب مرتضی وعیسی را بیان فرموده ودرهمین موضع گوید که چنانچه مذمت علما مذموم است تکفیر اهل قبله بیجهت صریح قبیح است .

وشیخ علاء الدوله درعروه میگوید جمیع فرق اسلامیه اهل نجاتند ومراد از ناجیه در حدیث ستفرق امتی علی نیف و سبعین فرقة فالناجیة منها واحدة ناجیهٔ بی شفاعت است انتهی کلامه .

وابن ابی الحدید درمقدمات شرح نهج البلاغة در بیان رجوع تمام کمالات و علوم بحضرت امیر علیه السلام میگوید ما هذا لفظه :

ومن العلوم علم الطریقة والحقیقة واحوال التصوف وقدعرفت ان ارباب هذا الفن فی جمیع بلاد الاسلام الیه ینتهون وعنده یقفون .

و قد صرح بذلك الشبلی والجنید و سری و ابو یزید البسطامی و ابومحفوظ معروف الکرخی و غیرهم و یکفیك دلالة علی ذلك الخرقة التی هی شعارهم الی الیوم و کونهم یسندونها باسناد متصل الیه علیه السلام انتهی .

وازاین مقدمات ظاهر گردید که سلسلهٔ جمیع اولیاء بجناب حضرت ولی الاولیاء علی مرتضی علیه السلام منتهی میگردد ورشتهٔ امامت بامام دوازدهم ختم میشود و اوست قطب دوازدهم امت حضرت ختمی مرتبه صلی الله علیه و آله وسلم و نعم ما قال العارف الربانی میرزا محمدتقی الکرمانی فی بحرالاسرار .

احمد مرسل شه صاحب کمال	بس مناصب دارد ازخالق تعال
منصب اول نبوت آمده	کزحقش آن با فتوت آمده
خاتمیت را نه وارث او زکس	آنحقیقت از خدا او را و بس
منصب ثانی احمد زان رتب	آن امامت باشد ای کامل ادب
این امامت از خلیل کردگار	آمده میراث آنصاحب وقار
منصب ثالث ولایت آمده	که همه رشد و هدایت آمده
این ولایت را ز خلاق مجید	ارث برده احمد فرد وحید
این ولایت اولا وصف خداست	بعداز آن نعت نبی مصطفی است
اسمی ازاسماء حق اسم ولی است	اسم دیگراسم مخزون علی است
آنکه گردد مظهر اسم ولی	هست بیشك مظهر اسم علی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لاجرم در سر جمله انبیا — هست مخزون سر شاه اولیا
سر شاه اولیا ذات حق‌است — از علو حق علوش مشتق است
سر جمله انبیا حیدر بود — سر سرشان واحد اکبر بود
منصب اول ازاین سه ای‌همام — ختم شد بر احمد عالی مقام
بعدازاو کس‌رانبی‌ناگفته کس — لا نبی بعدی ای‌صاحب نفس
منصب ثانی تعدی کرد ولیك — شده‌ودوتن‌درآن‌منصب‌شریك
جز علی و یازده فرزند وی — کس‌امام حق مخواه‌ای‌نیك پی
منصب ثالث ز ختم انبیا — صادق آمد برائمه ای کیا
بعد از آن برشیعهٔ خاص علی — صادق آمد بیشکی اسم ولی
حضرت احمد شه کامل حضور — آن نبوت مستقرش در ظهور
شد امامت دربطون وی‌مکین — آن‌بود چون‌پرده‌این‌پرده‌نشین
آن‌ولایت آمده‌بطن البطون — در خفاء محض ودرعین کمون
آن‌ولایت صورت بحرالاحد — عین اطلاقست بی قید و عدد
این زمان برمحسن‌صادق‌نفس — اسم عارف میکنداطلاق وبس
دعوت‌عرفان‌عیان‌شد زاهل‌بیت — ریختندایشان‌درآن قندیل زیت
لیك پیران طریقت اولیا — شیعیان خاص شاه لافتی
همت تکمیل آن اندوختند — وانچنان مصباح را افروختند
جلگی سلاك منهاج علی — گام زن اندر طریق آن ولی
هر زمان بسیار کس از اولیا — گشته پیدا از دم آن ازکیا
خود دم ایشان دم حیدر بود — این دم جاری ز پیغمبر بود
در حقیقت صاحب‌الامر کریم — میکند تکمیل عرفان قویم
زانکه این‌دورزمان دورویست — اولیااقداح ومهدی‌چون‌می‌است
غیرمهدی نیست کس اندرمیان — حجةالحق در زمین و آسمان
اوست‌جزاوکس‌نباشددروجود — صاحب‌الامراوست درغیب‌وشهود
صاحب‌الامراست‌درغیبوکمون — مالك‌ملکوت‌وجبروت وبطون
صاحب‌الخلق‌است‌درملك شهود — مالك این ملك جسمانی وجود
پس‌له‌الخلق‌وله‌الامراوست‌مین — مظهر الله رب العالمین

بعدازاین شروع مینماید درترجمهٔ جمعی که بلاواسطه یابواسطهٔ خدمت یکی‌ازائمهٔ انام علیهم افضل‌التحیة والسلام بشرف توبه وتلقین‌مشرف‌شده و به‌بیعت‌خاصهٔ ولویه‌فایزو فایض‌گشته وتکمیل یافته وبرحسب استحقاق ومأموریت نشرطریقت وارشادعباد نموده‌اند ویاقطب آن‌سلسله بوده‌اند.

پایان جلد اول

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

۱ ـ فهرست نام کسان

آدم ۱۱۶-۲۹۱-۳۳۱-۴۲۹-۵۰۳تا۵۰۵-۵۰۷-۵۱۲-۵۲۰-۵۲۳-۵۲۹
آذرکیوان ۱۴۸
آزر ۳۰۲-۳۰۳
آصف (بن برخیا) ۴۴-۱۴۹
آغاثاذیمون ۳۳۶
آقاباقر ۲۰۲
آقاهادی (مترجم کلام‌الله) ۲۶۸
ابا ابراهیم موسی بن‌جعفر ۲۱۷
ابا الجهم ۲۱۳
اباجعفرمحمدبن‌علی ۲۱۷
اباسعید الخدری ۱۰۹
اباسفیان ۲۱۱
ابا محمد ۷۹-۸۰-۸۱-۹۴
ابان بن‌تغلب ۵۵-۷۴
ابراهیم خلیل (حضرت ....) ۵۳-۶۵-۶۷-۷۵-۷۸-۸۲-۱۱۶-۱۲۱-۱۳۲-
۱۳۷-۱۴۶-۱۵۲-۳۰۰-۳۰۲تا۳۰۸-۴۲۹-۵۱۱-۵۱۸-۵۲۰-۵۲۳-۵۲۸
(نیز، رك : خلیل)
ابراهیم (میرزا ...) ۱۸۱
ابراهیم بن‌ابی‌البلاد ۹۳
ابراهیم بن ادهم ۳-۳۸-۴۸۸-۴۹۱
ابراهیم‌بن امیرمحمد معصوم‌الحسینی‌القزوینی (سید...)۱۸۲-۱۸۶
ابراهیم بن حسن الوراق (شیخ ...) ۲۵۲

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ابراهیم بن عبدالحمید ۲۲۲
ابراهیم‌خان اعتماد الدوله ۱۸۵
ابراهیم قطیفی (شیخ...) ۲۵۲
ابراهیم همدانی (سید...) ۱۸۶
ابرقلس ۳۶۹
ابن ابراهیم ۱۰۶
ابن ابی‌الحدید ۸۶-۱۹۲-۲۲۵-۴۲۲-۵۳۲
ابن ابی‌عمیر ۲۱۱-۲۱۵-۲۲۲
ابن اثیر ۱۴۶-۱۵۱-۴۶۷-۴۷۵-۴۸۰-۵۲۱
ابن ادریس ۲۱۶-۲۲۳-۳۴۲-۴۷۵
ابن‌الحجر (ناصبی) ۴۶۵-۴۶۷-۴۸۵
ابن‌الحجة (علی بن احمد بن محمد بن علی بن جمال الدین بن‌تقی بن صالح) ۲۲۸-۲۳۰
ابن‌العفیف ۳۹۵
ابن‌الفارض ۳۹۵
ابن‌الکوا ۱۲۶
ابن‌الکوفی ۹۴
ابن الولید ۲۰۳
ابن‌بابویه ۹۵-۲۶۶-۲۹۴-۳۰۹-۳۹۸-۴۸۲(نیز، رك: ابوجعفر محمدبن‌علی بن‌بابویه قمی)
ابن بکیر ۲۲۲
ابن‌ثعبان ۱۴۷
ابن‌جریر طبری ۴۶۷
ابن‌حجرعسقلانی ۲۰۶-۲۵۲
ابن‌حمزه ۱۹۰-۱۹۴-۲۱۲
ابن‌خلدون ۱۳۷-۱۴۸(نیز،رك: عبدالرحمن بن خلدون)
ابن‌خلکان ۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۹۳-۴۶۵-۴۶۷-۴۸۴
ابن دارا ۱۴۷
ابن داود ۲۲۵
ابن‌زبعری ۴۷۶
ابن زید ۱۱۱

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ابن‌سبعین ۳۹۵
ابن‌سعدان (محدث) ۱۶۷
ابن‌طاوس ۹۴-۲۲۸-۲۷۱-۲۸۵-۳۱۲-۴۸۸ (نیز ، رك : احمدبن‌طاوس)
ابن‌طاهر ۴۰۳
ابن‌عباس ۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۴-۱۳۸-۱۴۵-۲۰۵-۴۰۳
ابن‌عدی ۴۰۳
ابن‌عطا (احمد) ۵۲۰
ابن‌عمرو ۱۲۶-۲۳۱
ابن‌عمران ۱۳۸
ابن‌عودی ۲۳۱تا۲۳۴-۲۳۷-۲۳۹تا۲۴۲-۲۴۵
ابن‌غضایری ۲۰۲-۲۱۸
ابن‌فهد (حلی) ۲۰۳-۲۲۲-۲۲۸-۲۴۹-۲۷۱-۲۸۲-۴۶۶-۴۶۷-۴۷۲-۴۸۶-۴۸۸
ابن‌قولویه ۳۰۹
ابن‌کثیرالرقی ۶۹-۲۳۱
ابن‌کمونه (یهودی) ۱۸۷
ابن‌مسعود ۱۰۷-۱۳۳
ابن‌ملجم ۱۴۶
ابن‌ملکان ۱۳۷
ابن‌میثم بحرانی (محقق) ۳۱۵
ابواسحق ۲۸۳
ابواسحق ابراهیم بن‌نوبخت ۲۰۳
ابواسحق‌الاسفراینی ۳۹۶
ابوالبرکات (شیخ...) ۴۵۸
ابوالحسن ۸۲
ابوالحسن احمدبن‌علی‌بن‌احمدالنجاشی‌الصیرفی (ابن‌الکوفی) ۹۴
ابوالحسین‌الحصری ۱۰۴
ابوالحسن‌السیروانی ۱۰۰
ابوالحسن بصری ۴۵۸-۴۶۷
ابوالحسن‌بکری ۲۳۳
ابوالحسن‌سعیدبن هبةالله (قطب راوندی) ۲۰۰-۳۲۳

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ابوالحسن سلیمان بن الحسن صهرشتی ۹۴
ابوالحسن علی بن احمد سهل ۱۵۸
ابوالحسین احمد بن الحسین النجاشی ۹۴
ابوالحسین النوری ۱۰۰
ابوالحسین بن ابی الجید ۴۶۴
ابوالخطاب ۸۳-۲۱۲-۲۱۵-۴۴۵-۴۵۰-۴۵۳
ابوالصخر ۸۲
ابوالعباس احمد (بن شمس الدین محمد بن فهدی الاسدی الحلی) ۹۴-۲۲۱
ابوالعباس النهاوندی ۱۰۰
ابوالفتوح سعید ۴۵۸
ابوالفضل بغدادی ۴۵۸
ابوالفضل محمد بن عبدالکریم ۲۲۶
ابوالقاسم السهیلی ۲۶۲
ابوالقاسم القمی (میرزا) ۱۸۷
ابوالقاسم جنید بغدادی ۲۸۸ (نیز، رك : جنید)
ابوالقاسم گرگانی (شیخ) ۳۱۱-۳۹۳-۴۵۸
ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن العشیری ۱۰۲-۱۰۴-۱۳۳
ابوالقاسم فندرسکی (میر) ۱۹۸
ابوالقاسم محقق (میرزا) ۱۸۶
ابوالکلام آزاد ۱۴۷ ح .
ابوالوفاء العرضی ۲۶۵
ابوبجیر (امیر عبدالله بن نجاشی) ۹۲-۹۳
ابی بشر متی بن یونس ۳۸۲
ابوبصیر (ابی بصیر) ۲۷-۲۸-۵۸-۶۲-۶۷-۷۳-۷۹-۸۱-۸۵-۹۴-۱۵۷ - ۲۱۳-۲۱۵-۴۱۲-۴۱۷-۴۶۰
ابوبکر ۶۸-۷۴-۱۱۸-۱۲۵-۲۰۶-۳۹۵-۵۲۳-۵۲۹
ابوبکر الاسکاف ۲۶۲
ابوبکر بن فورك ۱۳۳
ابوبکر بکری ۲۶۶
ابوتراب مرتضی بن داعی الحسینی الرازی (سید...) ۱۸۶-۱۸۷
ابوجعفر (حضرت امام محمد بن علی) ۲۵-۵۸-۶۰-۶۱-۸۱-۸۲-۸۳-۱۰۹-

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

۱۵۷ - ۲۲۳ - ۲۷۱ - ۴۱۳ - ۴۱۷ - ۴۲۸ - ۵۰۲ - ۵۰۴ (نیز ، رك :
ابی جعفر ، حضرت امام محمدبن علی)
ابوجعفر البصری ۲۱۶
ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی (شیخ طوسی) ۱۹۴-۱۹۹-۲۰۳-۲۲۳-
۲۲۷
ابوجعفر کلینی ۲۳۹ (نیز، رك : محمد بن یعقوب کلینی - کلینی)
ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی ۴۷۲- (نیز ، رك : ابن بابویه)
ابو حامد غزالی ۱۸-۲۳-۳۴
ابوحفص النیشابوری ۱۰۰
ابوحمزهٔ ثمالی ۹۲ - ۲۱۶ - ۴۴۸
ابو حنیفه ۲۰۶ - ۲۳۷ - ۲۸۱
ابوخالد الکابلی ۶۸ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۷۲
ابوذر (اباذر - ابی ذر غفاری) ۵۰ - ۵۸ - ۶۲ - ۶۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۷
۱۰۶ - ۱۰۹ - ۱۹۴ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۴۱۸ - ۴۷۲ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۵۲۶
ابوسعید ابوالخیر (شیخ) ۱۰۰ - ۱۵۴ - ۳۱۱ - ۳۹۳
ابوسعید الاعرابی ۱۰۰
ابوسفیان ۵۲۳
ابوسلمة السراج ۶۸
ابو سمینة ۲۱۵
ابوسیار ۶۶ - ۶۷
ابوطالب المکی ۲۴
ابوطاهر القرمطی ۲۵۱
ابوعبدالله الخفیف (شیخ ...) ۱۰۱ - ۱۶۶ - ۱۶۷
ابوعبدالله محمد بن المکی بن حامد العاملی المعروف بالشهید (شیخ ...)
۱۰۴ - ۲۲۱
ابوعبدالله محمد بن ابی بکر الشامی ۴۰۳
ابوعبید ۱۴۶ - ۴۸۰
ابوعبید القاسم بن سلام - ۴۸۰
ابوعثمان (شیخ ...) ۴۵۸
ابوعلی الدقاق ۱۳۲ - ۱۳۳
ابوعلی رودباری ۴۵۸

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ابوعلی سینا ـ حسین بن سینا البخاری (شیخ ...) ۵ ـ ۵۸ ـ ۱۱۴ ـ ۱۳۶
۱۵۴ ـ ۱۵۵ ـ ۱۸۰ ـ ۱۸۴ ـ ۲۰۲ ـ ۲۱۷ ـ ۲۲۴ ـ ۲۵۹ ـ ۲۷۲ ـ
۳۱۱ ـ ۳۱۲ ـ ۳۴۵ ـ ۳۷۰ ـ ۳۷۴ ـ ۳۷۹ تا ۳۸۲ ـ ۳۸۵ ـ ۳۹۳ ـ
۳۹۵ ـ ۴۰۱ ـ ۴۹۰
ابو علی محمد بن احمد بن الجنید البغدادی الملقب بالکاتب المشتهر بالاسکافی
۱۹۹
ابوعمرو الدمشقی ۱۰۰
ابوعمرو الکشی ۲۱۳ تا ۲۱۷
ابومحمد ۱۶۷
ابومحمد الجریری ۱۰۰
ابومحمد خفاف ۱۶۶
ابومحمد نظام الدین (شیخ ...) ۵۰۵
ابومرهٔ کندی ۳۸۵
ابوموسی علی بن سعدالدین ابی ابراهیم موسی بن جعفر ۲۲۶
ابومویهبه ۱۰۹
ابونصر فارابی (محمد بن طرخان بن اوزلغ الفارابی)۳۷۸ ـ ۳۸۰ تا ۳۸۵
ابوهاشم جعفری ۲۱۱ ـ ۲۱۶
ابوهاشم صوفی ۱۵۱ ـ ۱۵۲
ابوهاشم کوفی ۲۰۹ ـ ۲۱۰
ابوهریره ۱۰۶ ـ ۱۰۹ ـ ۱۲۴
ابویزید بسطامی ۳ ـ ۱۱۶ ـ ۱۵۵ ـ ۱۹۱ ـ ۱۹۲ ـ ۲۸۸ ـ ۵۲۶ ـ ۵۳۲
ابی ابراهیم ۲۰۰ ـ ۲۱۰
ابی اسحق صابی ۲۵۷
ابی اسماعیل ۷۰
ابی الحسن اشعری ۳۹۱
ابی الحسن الاول ۷۴
ابی الحسن الثالث ۷۶
ابی الحسن الرضا (امام) ۲۰ ـ ۵۵ ـ ۶۷ ـ ۱۳۹ ـ ۱۴۵ ـ ۲۰۰ ـ ۲۰۱
۲۱۲ ـ ۲۱۵ ـ ۵۰۶ (نیز، رك : رضا ـ علی بن موسی الرضا)
ابی الحسن العامری ۳۶۹ ـ ۳۸۰
ابی الحسن الماضی ۶۷

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ابی الحسن صاحب العسکر ۵۹
ابی الحسن موسی ۶۸ - ۷۰ - ۲۱۲ - ۲۱۶ - ۲۱۷
ابی العباس (نجاشی) ۹۴
ابی الفرج المفسر ۳۸۰
ابی الفرج علی بن سعید ابی الحسن الراوندی ۲۲۷
ابی القاسم ۲۲۱
ابی الولید بن شحنه ۱۴۵
ابی ایوب ۴۸۰
ابی بکر بن ابی سعد ۱۰۲
ابی بکر ثابت بن قرة الحرانی - رك : ثابت بن قره
ابی تمام یوسف بن محمد النیشابوری ۳۸۰
ابی جعفر (حضرت امام محمد بن علی) ۱۶ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۹ - ۴۲ - ۴۷ - ۶۵ تا ۷۴ - ۱۴۹ - ۱۶۹ - ۱۷۳ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۲۰ - ۳۱۸ - ۵۱۹ (نیز، رك : ابوجعفر امام محمد بن علی)
ابی جعفر ثانی ۲۱۰
ابی جعفر محمدبن علی بن المحسن الحلبی (شیخ) ۲۲۷
ابی جهل ۱۰۸
ابی حامد احمد الاسفزاری ۳۸۰
ابی حمزه (ابوحمزه) ۷۱ - ۷۴ - ۹۰ - ۵۰۲
ابی درداء ۲۹
ابی زکریایحیی بن عدی الضمری ۳۸۰
ابی زید احمد بن سهل البلخی ۳۸۰
ابی سلیمان السجزی ۳۸۰
ابی سلیمان محمد بن مسعود المقدسی ۳۸۰
ابی صباح الکنانی ۸۲
ابی طالب (شیخ) ۲۴ - ۱۱۳
ابی طالب محمد ۲۲۱
ابی عبدالله (ابا عبدالله - ابوعبدالله - حضرت امام حسین) ۲-۲۰-۲۲-۲۵ - تا ۳۰ - ۴۴ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۲ تا ۵۹ - ۶۲ - ۶۵ تا ۷۴ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۱ - تا ۸۴ - ۹۰ تا ۹۳ - ۱۱۳ - ۱۳۸ - ۱۴۹ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۷۴ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۸ - ۲۱۲ تا ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۲۲ -

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

۲۳۷ ـ ۳۹۸ ـ ۳۹۹ ـ ۴۰۲ ـ ۴۱۲ ـ ۴۱۳ ـ ۴۲۱ ـ ۴۲۲ ـ ۴۵۳ ـ ۴۵۴
۴۶۰ ـ ۴۷۰ ـ ۴۷۲ ـ ۴۷۳ ـ ۴۷۹ ـ ۴۹۶ ـ ۴۹۹ـ۵۰۱ ـ ۵۰۲ ـ ۵۰۶
۵۱۹ ـ ۵۲۴
ابی عبدالله جعفر بن محمد (الصادق ـ حضرت) ۶۸ـ ۲۰۹ (نیز، رك : جعفر بن محمد ـ جعفر ـ الصادق)
ابی عبیدة الحذاء ۶۷ ـ ۹۰ ـ ۱۰۶
ابی علی احمد بن محمد مسکویه ۳۸۰
ابی علی جبائی ۳۹۱
ابیفورس ۳۵۲
ابی محارب (الحسن بن سهل بن محارب القمی) ۳۸۰
ابی محمد القاسم بن الهروی ۲۱۵
اثنیان ۱۴۶
احسائی (شیخ احمد) ۱۸۲ ـ ۴۰۰
احمد الاردبیلی (ملا) ۴۰۰
احمد بحرانی (شیخ) ۱۹۸
احمدبن العباس النجاشی الاسدی ۹۵
احمد بن جابر شاطبیه ۲۳۱
احمد بن طاوس (غیاث الدین ابوالمظفر عبدالکریم بن احمدبن موسی بن جعفر بن محمدبن احمدبن محمدبن احمدبن محمدبن الطاوس العلوی الحسینی) ۲۲۵ ـ ۲۲۸ (نیز، رك : ابن طاوس)
احمد بن طبیب السرخسی ۳۸۰
احمد بن عباس ۹۴
احمد بن علی الشهیر بالمنینی ۲۶۲
احمدبن علی ۹۴
احمد بن علی بن احمدبن العباس النجاشی (شیخ) ۹۳ ـ ۹۵
احمد بن عمر الحلبی ۲۷
احمد بن محمد ۲۷
احمدبن محمد الاردبیلی ۱۸۶ ـ ۱۸۷
احمد بن محمد التونی البشروی (ملا) ۱۸۰
احمد بن محمدبن ابی نصر (زیدالمعروف بالبزنطی الکوفی) ۲۰۸ ـ ۲۱۰
۲۱۶

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد ۲۱۱
احمد بن محمدبن نصر بزنطی ۲۰۸
احمدبن محمدبن نوح ۲۰۲- ۲۲۸ - ۲۷۱
احمد بن موسی (سید) ۲۲۳
احمد بن هلال ٤٤٥
احمد حنبل ۱۹۱
احمد خوردك ۵۲۰
احمد غزالی ٤۲۷ ـ ٤٤۷ - ٤۵۷ - ٤۵۸ - ٤٦۸
احمد نراقی (ملا) ٤۰٤
اخنوخ ۳۳۰
ادریس ۱۱٦ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۳۰ - ۳۳۱
اربطانس ۱۱۳
اردبیلی (محقق) ۱۹۵ - ۳۹٤ - ٤۷۵ - ٤۷۷ - ٤۷۹ - ٤۸۲
اردشیر بن دارا ۳٦۳ - ۳۷۲
ارسالاووس ۳٤۸
ارسطاطالیس ۱۵٤ - ۳۲۸ - ۳۵۲ - ۳۵۵ - ۳۵٦ - ۳۵۸ - ۳٦٦ - ۳٦۷ - ۳٦۸ - ۳۷۱ - ۳۷۳ - ۳۷٤ - ٤۰٤ (نیز، رك : ارسطالیس - ارسطو)
ارسطالیس بن نیقوماخورس ۳۷۲- ۳۷۳ - ۳۷۵ - ۳۷٦ - ۳۷۸ ۳۸۰ ۳۸۱ - ۳۸۲(نیز، رك : ارسطاطالیس - ارسطو)
ارسطو ۵ - ۱۵۵ - ۳۳۰ - ۳٦۳ - ۳٦٤ - ۳٦۹ - ۳۷۱ تا ۳۷٤ - ۳۷٦ تا ۳۷۹ - ۳۸۵
ارمیا بن حلیقا ۱۳٦
اسبوسیب حکیم ۳۷۲
اسحق بن ابراهیم ۹۹
اسحق بن عمار ٦۹ - ۷۱ - ۷۳ - ۷٤ - ۹۱
اسحق ختلانی ٤۸۵
اسرائیل ۳۳۷
اسرافیل ۵۲۰- ۵۳۰
اسعدبن عبدالقاهر الاصفهانی ۲۲۷
اسقلیبوس ۳۳۱ - ۳٦۳

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اکبر شاه ۱۴۸ - ۱۸۴
اکسینوقراط ۳۷۲
المستنصر ۲۲۷
النجاشی ۲۱۷-۲۱۸
الیاس بن ملکان بن ارفخشد بن سام بن نوح (ابوالعباس) ۱۳۶ -۵۲۱
۵۲۲-۵۲۸
ام فروه ۶۸
املیخا ۱۱۳
امیرالمؤمنین (علی ، علی بن ابی طالب) ۲۴-۲۵-۲۷-تا۳۰-۳۳-۴۲
۴۳-۴۴-۴۸-۵۰-۵۵-۵۶-۶۰-۶۷-۶۹-۷۰-۷۲-۷۵-۷۶ ۷۷-۸۰
۸۴-۹۰-۹۳-۱۰۶-۱۱۲-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۸-۱۴۶-۱۵۷-۱۵۹
۱۶۸-۱۹۲تا۱۹۴-۲۰۷-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۸-۲۳۵-۲۳۹-۲۵۸-۲۶۶-
۲۶۹-۲۷۱-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۶-۲۷۹-۲۸۲-۲۸۳-۲۹۱-۲۹۲-۳۱۰-
۳۱۹-۳۲۲-۳۷۹-۳۹۰-۳۹۴-۳۹۹-۴۱۰-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۹-
۴۲۲-۴۲۴-۴۲۹-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۴-۴۴۱-۴۴۳-۴۴۵-۴۵۰-۴۵۴-
۴۵۸-۴۵۹-۴۶۵-۴۶۷-۴۶۸-۴۷۰-۵۷۴-۴۷۶-۴۸۴-۴۹۰-۴۹۳-
۴۹۹-۵۰۲تا۵۰۶-۵۰۹-۵۱۲-۵۱۴-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۶-۵۲۹-۵۳۱-
۵۳۳-۵۳۲
امیر ترسا ۱۵۱
امیر عبدالله (سید) ۱۹۸
امین استرابادی (ملا) ۱۸۰
انبذقلس ۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰
انس بن مالك ۷۴-۱۲۶-۴۴۷
انصاری (شیخ ...) ۱۵۱
انکسافورس ملیطی ۳۳۴
انکسفوارس ۳۴۸
انکسمنیس ۳۴۸
انکسیمانس ملیطی ۳۳۴
اوازی ۲۹۸
اوفوس ۱۱۳

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اولیمپیاس ۱۴۷
اومیرس ۳۵۵-۳۵۶
اویس قرنی ۱۷۰-۴۱۸-۴۴۹-۴۹۱-۴۹۶-۵۲۶
ایلیابن عامیل بن شمالخین بن اریا بن علقمان بن‌عیص بن اسحق بن‌ابراهیم ۱۳۶
ایلیابن ملکان بن فالغ بن عابر بن شالخ بن ارفحشد بن سام بن‌نوح ۱۳۶
ایوب (حضرت ...) ۱۳۶-۳۳۶-۵۲۸
ایوب النوح ۲۱۷
بابا رکن الدین ۲۶۱
بابا فغانی ۴۱۲
باستانی پاریزی ۱۴۸
باقر (حضرت امام محمد) ۳۳-۷۵-۸۵-۸۹-۹۰-۹۲-۲۷۷-۴۶۴-۴۶۵ ۴۷۱-۵۲۶
بایزید بسطامی ۲۷-۱۶۵-۱۶۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۳۶-۲۸۸-۳۰۹-۴۱۷-۴۵۹ ۴۶۸-۴۸۸-۴۹۱
بتول ۱۲۶-۲۴۶-۴۵۸
بحرالعلوم ۲۲۱
برقلس ۳۷۸
برهان الدین المالکی(قاضی) ۲۲۱
برید بن معاویة العجلی ۲۱۳-۲۱۵
بشربن الخصاصیه ۱۰۹
بطینوس ۱۱۳
بقراط (بن راقلیس) ۳۵۲-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۸۱
بقراطیس ۳۶۲
بکیربن اعین ۲۱۳
بلال ۱۰۹-۱۱۰-۵۲۰
بلخی ۱۱۱
بلیا ۱۳۷
بلیناس ۳۷۸
بنان ۴۴۵
بوالبشر ۱۶۵

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بوالس ۱۱۳
بوانس ۱۱۳
بومسیلم ۱۶۵
بهاء الدین علی بن عبدالحمید النیلی (سید) ۱۰۷
بهاء الدین محمد بن علی بن حسن عودی ۲۴۳
بهاء الدین محمد عاملی (شیخ) ۱۸۲-۱۸۳-۲۴۳-۲۵۷-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۸
۲۸۲-۲۸۴-۴۶۶-۴۶۷
بهائی (شیخ) ۳۱-۳۲-۶۲-۹۹-۱۸۰-۱۸۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۳-۲۲۸-۲۳۱
۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۷-۲۶۱-۲۶۶-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۹-۳۳۰-
۳۶۳-۳۶۴-۳۸۳-۴۰۱-۴۰۳-۴۰۴-۴۱۰-۴۱۲-۴۱۵-۴۲۱-۴۶۲-۴۶۴-
۴۶۶ (نیز، رك : محمد بن‌حسین بن عبدالصمد ...)
بهبهانی (محقق) ۲۰۳-۲۰۴-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۸-۲۷۱
بهمن بن اسفندیار (بن گشتاسب) ۳۵۲-۳۶۰-۳۶۳-۳۷۲
بهمنیار ۱۶
بیضاوی ۳۳۶
بیلیکاتوس ۳۷۷
بینونس ۱۱۳
بیوراسب ۱۴۸
بیهقی ۱۰۷-۴۰۳
پیر جمالی الاردستانی ۱۰۶
تقی الدین الحسن بن داودالحلی ۲۲۴
تملیخا ۱۱۲-۱۱۳
توبال ۱۴۹
تیرانس ۱۴۹
ثابت ۱۲۶
ثابت بن‌قرهٔ حرانی ۳۸۰
ثافرطوس ۳۶۶
ثالیس ملیطی ۳۳۲-۳۳۴-۳۴۸
ثامسطیوس ۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸
ثاوفرسطیس ۳۷۷
ثعلبی ۱۱۰

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ثقة الاسلام ۵۵-۸۱-۲۲۰
جابر ۶۱-۷۰-۷۲-۴۱۳-۵۰۲-۵۰۴-۵۰۶
جابر جعفی ۸۵-۲۱۲-۴۱۸
جالینوس ۳۸۶-۴۰۱
جاماسب ۳۳۷-۳۳۸
جامی ۱۵۱-۱۶۸-۱۶۹-۱۹۵-۲۸۲-۴۰۶-۴۳۸-۴۸۸
جبائی ۱۱۱-۲۰۳
جبرئیل ۶۷-۷۵-۱۱۰-۱۵۸-۱۷۸-۲۷۱-۴۲۰-۴۶۵-۴۹۳-۵۲۰
جرجیس ۳۶۸
جزایری (سید) ۱۸۵-۲۲۱
جعفر الصادق ۲۲-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۷-۲۰۹ (نیز، رك : صادق)
جعفر بن محمد (حضرت ...) ۲۱۱-۲۱۸-۴۶۶-۴۶۹ (نیز، رك : صادق)
جعفر نجفی (شیخ)۱۸۴
جلال الدین محمد اکبر تیموری ۲۵۲
جم ۱۵۴
جمال الدین احمد ۲۲۴-۲۲۶
جمال الدین احمد بن سعد الدین ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن الطاوس العلوی الحسینی ۲۲۳
جمال الدین بن مطهر ۲۳۳
جمز کل (انگلیسی) ۱۴۷
جمشید ۱۴۶
جمیل بن دراج ۲۱۵
جنید بغدادی (شیخ) ۲-۹۷-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۵-۱۰۶-۱۵۵-۱۹۲-۱۹۷
۴۰۱-۴۵۸-۵۰۰-۵۳۲
جنید سالکی ۱۷۳
جواد (حضرت امام ...) ۵۲۶
جواد بغدادی ۲۶۱
جوهری ۱۰۶-۲۵۴-۴۲۰-۴۲۲-۴۳۴-۴۶۷-۴۷۵
جهانگیر (سلطان) ۲۵۲
چنگیزخان ۲۲۲
حارث حلی (شیخ) ۲۹۰

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حارث همدانی ۲۶۰
حافظ (خواجهٔ شیرازی ـ لسان الغیب) ۲۴۳-۳۰۶-۴۰۴-۴۱۱
حافظ ابو نعیم اصفهانی ۱۰۹-۲۶۸
حامد بن شیخ ثابت (شیخ) ۲۹۱
حذیفة بن الیمان ۹۱-۱۰۹-۲۳۹-۵۲۰
حرعاملی (شیخ) ۱۷۷-۲۸۸ (نیز، رك : محمد بن حسن بن محمد)
حسن البورینی ۲۶۴-۲۶۵
حسن الصیقل ۴۲۲
حسن المشهور بابن العشرة ۲۴۹
حسن بصری ۲- ۱۰۶-۲۰۸-۳۹۱-۴۴۷-۴۵۷-۴۶۸-۵۲۶
حسن بن ابی علیل العمانی ۱۹۹
حسن بن الشهید (شیخ) ۲۴۱-۲۴۳-۲۴۵-۲۵۶
حسن بن خرزاد ۹۳
حسن بن سید جعفر الموسوی الکرکی العاملی (سید) ۲۳۰
حسن بن سید علی المرعشی بن سید عبدالله ۲۵۳
حسن بن عبدالرحمن ۲۰۱
حسن بن علی (بن داود) ۷۵-۷۶-۲۲۳-۲۲۵
حسن بن علی الرضا ۲۰
حسن بن علی الزیتونی ۲۱۵
حسن بن قاسم بن محمد نوربخش (بهاء الدوله) ۴۹۳
حسن بن نورالدین الحسینی المقطی العاملی (سید) ۲۴۲
حسن پسرشهید (سید) ۲۴۱
حسن عسکری (امام) ۶۵-۷۵-۱۹۱-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۶-۴۱۳
حسن قمی (میرزا) ۱۹۸
حسین البصری ۱۲۳
حسین بن ابی علا ۵۱۸
حسین بن ابی فاخته ۶۸
حسین بن حیدر عاملی ۲۶۷
حسین بن سید حیدر المفتی المتقدم (سید) ۲۴۹
حسین بن علی (امام) ۷۵-۷۶-۷۷-۲۳۹- ۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲- ۳۲۸
حسین بن معین الدین میبدی (میر) ۵۱۴
حسین بن منصور حلاج ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۸-۱۹۹-۳۰۹-۴۴۵- ۴۵۳ (نیز

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

رك : حلاج)
حسین بن مولانا عبدالله الشوشتری ۲۶۱
حسین بن میرزا رفیع الدین حسینی ملقب به سلطان العلماء ۲۶۷
حسین بن روح ۱۹۲
حسین بن عبدالصمد (شیخ) ۲۲۴-۲۳۱-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۴-۲۵۳
حسین جرجانی (ملا) ۲۳۳
حسین خوارزمی (شیخ) ۱۵۹
حسین خوانساری (محقق) ۱۷۵ -۲۶۷-۲۶۹
حسین شارح دروس ۲۶۷
حسین صفوی (سلطان) ۲۸۵
حسین ماحوزی (شیخ) ۱۸۰
حفص بن البختری ۴۸
حفص بن عمرو نخعی ۴۵۴
حلاج-۴۱۸(نیز، رك : حسین بن منصور)
حلبی ۵۵
حماد بن عثمان ۵۵
حمدالله مستوفی ۳۳۷-۳۶۲
حمدون قصار ۱۶۷
حمدویة بن نصیر الکشی ۲-۲۱۶
حمران بن اعین ۱۴۹-۲۰۱-۲۰۲
حمزه ۲۱۴
حمزة بن عمران ۲۱۳
حمزة بن عم ۴۵۴
حسین بن اسحق عبادی ۳۸۰
حسین بن سعود المقدسی ۳۸۰
حی بن یقظان ۳۸۱
حیدر (میرزا) ۴۸۷
حیدر بن علی العبدی الحسینی الاملی(سید) ۱۵۶-۱۸۹-۱۹۵-۲۲۱-۴۶۵
۴۶۷-۴۸۵-۵۲۳
خاقان ۱۵۴
خالدبن الولید ۱۲۶

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

خالدبن نجیح ۴۱۲
خباب بن الارت ۱۰۹-۱۱۰
خثیمه ۷۳-۸۹
خرتیوس ۳۴۷
خسرو پرویز ۱۴۸
خضر (بن ملکان بن فالغ بن عابور بن شالخ بن ارفحشدبن سام بن نوح) ۱۸
۴۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۴-۴۹۶-۵۲۱-۵۲۲
خضر ترکمان ۵۲۲
خضرون (بن عمیائیل بن النصر بن العیص بن اسحق بن ابراهیم) ۱۳۷
خطیب بغدادی ۲۰۵-۲۲۵
خضری (محقق) ۱۸۷
خلف بن حمادالکوفی ۴۱۹-۴۲۰
خلیل (حضرت) ۱۳۲ (نیز، رك : ابراهیم‌خلیل)
خلیل قزوینی (ملا) ۱۷۸-۱۷۹-۲۶۱
خیام ۱۹
دارا(ی اکبر) ۳۷۲-۳۷۶
داراب ۱۴۸
دانیال ۴۴
داود (حضرت) ۱-۱۷-۲۷-۲۸-۷۸-۳۳۷-۳۳۸-۳۴۸-۵۲۸
داود بن الحسن بن اخت الصادق ۲۲۵
داود بن علی ۲۱۸
داودطائی ۴۵۷-۴۵۹-۴۶۸
دبرنوس ۱۱۲
دجال ۱۶۳-۲۶۲-۵۰۷
دقیانوس ۱۱۲-۱۱۸
دوانی (علامه - محقق) ۳-۸-۹-۱۰-۱۲-۱۳-۳۷۸
دوانیقی ۱۹۵ (نیز، رك : منصور عباسی)
دمغدا ۱۴۸
دیوجانس الکلبی ۳۷۶
ذوالقرنین ۱۴۵تا۱۴۹-۱۵۱-۲۶۲-۳۷۶
ذوالنون مصری ۱۰۵-۱۹۱-۴۹۱

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ذونواس ۱۱۳
ذونوانس ۱۱۳
ذیمقراط (ذیمقراطیس) ۳۴۰-۳۵۲-۳۵۳
رازی (محقق) ۱۲۲-۳۸۴
راعی ۱۲۴
رام بن ابی فراس (شیخ) ۲۰۹-۲۲۳
راوندی ۳۲۵-۴۶۴
رجب برسی (شیخ) ۱۹۸
رجبعلی تبریزی ۱۹۸
رحمتعلی نعمة اللهی شیرازی ۱
رسول (حضرت - خاتم النبیین - سید المرسلین)۲۰-۲۲-۲۳-۲۵-۲۶-۲۷
۳۱-۴۰تا ۴۳-۵۰-۵۳-۵۴-۵۵-۵۷-۵۸-۵۹-۶۱-۶۲-۶۶-۶۸-۶۹-۷۰-
۷۲-۷۴-۷۵-۷۶-۷۸-تا۸۴-۸۷-۹۰-۹۱-۹۲-۹۹-۱۰۱-۱۰۳تا۱۰۶-۱۰۸
تا۱۱۰-۱۱۲-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۴تا۱۲۷-۱۲۹-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۵
۱۵۶تا۱۵۸-۱۶۲-۱۶۸-۱۷۲-۱۷۸-۱۸۱-۱۹۲- ۱۹۴-۲۰۵- ۲۰۸ تا
۲۱۰-۲۱۲-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۶-۲۳۴-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۶-۲۴۷-۲۶۲ -۲۶۳
۲۷۱-۲۷۲-۲۷۷-۲۷۸-تا۲۸۰-۲۸۲تا۲۸۴-۲۹۱-۲۹۲ -۲۹۵ - ۳۰۴ -
۳۲۱-۳۲۹-۳۳۸-۳۷۹-۳۹۰-۳۹۴-۳۹۵-۴۰۰-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۵-۴۱۲
۴۱۳-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۸تا۴۲۱-۴۲۸-۴۲۹تا۴۳۲-۴۳۴-۴۴۲-۴۴۷-۴۵۰
۴۵۴-۴۵۵-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۸-۴۷۲-۴۷۴-۴۷۹-۴۸۰تا
۴۸۳-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۳-۴۹۷-۴۹۸-۵۰۱ تا ۵۰۷-۵۰۹ تا ۵۱۶-۵۱۹ تا
۵۲۱-۵۲۳تا۵۲۵-۵۲۷تا۵۳۳
رشید هجری ۴۹۱
رضا (حضرت امام علی بن موسی) ۲۵-۲۶-۶۷-۷۴-۷۶-۷۸-۲۰۸-۲۱۰-۲۱۲
۲۱۶-۲۵۵-۴۱۲-۴۲۲-۴۴۷تا۴۴۹-۴۵۷-۴۵۹-۴۶۴تا۴۶۸-۴۸۰-۴۸۳
تا۴۸۵-۴۹۰ (نیز ، رك : ابی‌الحسن الرضا- علی بن موسی الرضا)
رضی الدین ابوالقاسم ۲۲۶-۲۲۷
رضی‌الدین علی بن موسی بن طاوس (سید) ۱۹۷ -۲۰۰- ۲۰۳-۲۱۸-
۲۲۴-۳۲۳
رضی بن ابی اللطف المقدسی ۲۶۴
رفیع الدین محمد بن حیدر الحسینی نائینی (سید) ۲۶۱

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

زینون بن طالوطاغورس ۳۵۷
ژوپیتر ۱۴۷
سادنوس ۱۱۲
سادینوس ۱۱۳
ساربونس ۱۱۳
سارینونس ۱۱۳
ساسان پنجم ۱۴۸
سالم ۱۲۴
سالیس ۳۵۶
سانیوس ۱۱۳
سبزواری (محقق ـ حاجی) ۲۰ـ۱۷۷ـ۳۳۲ـ۳۷۳ـ۴۷۶ـ۴۷۷ـ۴۸۲
سجاد (سید الساجدین ـ حضرت) ۶۰ـ۲۵۳ـ۲۷۸ ـ ۴۹۰ (نیز ، رك : زین العابدین ـ سید سجاد ـ سید العابدین ـ علی بن الحسین)
سدیر الصیرفی ۷۲
سراج خادم ۸۸
سراقة بن مالك ۴۴۳
سرجان ملکم ۱۸۵
سری سقطی (شیخ) ۹۹ ـ ۱۹۲ ـ ۴۵۸ـ۴۸۵ـ۵۲۶ـ۵۳۲
سعدالدین حموی (شیخ) ۵۱۶ـ۵۱۹ـ۵۲۳
سعدبن زید ۱۰۶
سعدبن عبدالله (بن ابی خلف القمی) ۲۰۹ـ۲۱۱ـ۲۱۵
سعدبن معاذ ۱۰۹
سعدی (شیخ) ۳۲ـ۴۵ـ۱۵۸ـ۱۸۵ـ۳۰۳ـ۴۶۶ـ۵۰۰
سعید بن الحسن ۸۷
سعید بن المسیب ۶۸ ـ ۳۳۶
سعیدبن جبیر ۱۱۱ـ۱۱۴ـ۱۳۸ـ۴۹۱
سعید قمی (قاضی) ۱۹۸ـ۳۱۵
سفیان ۱۵۲
سفیان بن سمط ۸۲
سفیان ثوری ۱۹۰ـ۴۸۸
سقراط (بن سفرفیسقوس) ۳۳۵ـ۳۴۸تا۳۵۱ـ۳۶۳ـ۳۶۴ـ۳۶۹

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

سلمان (الفارسی) ۲۹-۵۸-۶۰-۶۵-۷۶-۷۷-۱۰۹-۱۱۰-۱۲۶-۱۵۸
۱۹۴-۲۱۶-۲۳۹-۴۱۳-۴۱۵-۴۱۸-۴۲۸-۴۴۸-۴۴۹-۴۶۵-۴۹۰-
۴۹۱-۵۲۶
سلیم (سلطان) ۲۴۳
سلیمان (نبی) ۲۷-۲۸-۷۸-۱۲۳-۱۴۹-۱۶۶-۲۶۲-۳۴۱-۳۴۸-۳۴۹-
۳۶۱-۴۳۶-۵۲۸
سلیمان بن‌جعفر ۸۲
سلیمان بن‌خالد ۸۲-۱۵۸-۲۱۶-۴۱۲
سلیمان صفوی (شاه) ۱۷۹-۱۸۰
سلیمان عثمانی (سلطان) ۲۳۷
سلیم بن‌قیس‌هلالی ۳۰-۵۰
سماعة ۷۳
سمعانی ۱۰۸
سنائی ۴۶-۴۷-۲۶۶-۲۹۶-۳۰۲-۴۹۳
سولون ۲۹۸-۳۳۲-۳۳۵-۳۵۵
سویدبن‌سعید ۴۰۳
سهروردی (شیخ شهاب الدین) ۲۴-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۷-۱۶۸-۱۶۹
۲۳۱-۲۸۸ (نیز، رك : شهاب‌الدین- یحیی بن‌حبش بن امیرك)
سهل بن حنیف ۷۴
سهل بن عبدالله (تستری- شوشتری) ۳۳-۱۵۵-۱۶۷-۲۸۸-۲۹۰-۵۰۹
سهل ۵۲۰
سیبویه ۲۹۴
سیدالعابدین ۴۵ (نیز، رك : سیدسجاد - زین‌العابدین- سجاد- علی بن‌الحسین)
سیدرضی ۴۶
سیدسجاد ۴۴-۴۵ (نیز، رك: سجاد- زین‌العابدین-سیدالعابدین- علی بن‌الحسین)
سیف‌الدولة بن‌حمدان (سلطان) ۳۸۲ تا ۳۸۴
شافعی (امام) ۲۳۳-۴۸۱
شاهرخ (میرزا) ۴۸۵-۴۸۶
شاه شجاع کرمانی ۱۵۳
شاه محمد شیرازی (ملا) ۱۸۷
شبستری (شیخ) ۴۰۴-۴۲۳-۴۵۶

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

شبلی ۱۹۱-۱۹۲-۵۳۲
شرف‌الدین (شیخ) ۲
شرف‌الدین حسن بن عبدالکریم ۲۴۸
شریف‌الدین (سید) ۲۵۲
شریف‌الدین محمد روی دشتی ۲۶۱
شعیب ۱۴۰
شقیق بلخی ۴۸۳-۴۸۸-۴۹۱-۴۵۲۶
شلمغانی ۴۴۵
شمس‌الدین بن ابی‌اللطف مقدسی ۲۳۵
شمس‌الدین بن طولون دمشقی حنفی ۲۳۱
شمس‌الدین شهرزوری ۳۶۴
شمس‌الدین محمد بن السید کمال‌الدین الموسوی الحسینی ۲۴۹
شمس‌الدین محمد بن عبدالقادر عرضی ۲۳۳
شمس‌الدین محمد بن مکی ۲۳۱
شمس‌الدین محمد بن هلال ۲۳۲
شمس‌الدین محمد سهروردی ۳۳۰
شمس‌الدین محمد کرت ۴۷
شمس‌الدین محمد نحاس ۲۳۳
شمس عراقی (میر) ۴۸۶-۴۸۷
شهاب‌الدین (سلطان) ۴۸۶
شهاب‌الدین (شیخ) ۱۵۵ (نیز، رك: سهروردی- یحیی بن حبش بن امیرك)
شهاب‌الدین ابی‌حفص عمر سهرودی ۲۹۰
شهاب‌الدین احمد رملی شافعی ۲۳۳
شهاب‌الدین بلقینی ۲۳۴
شهاب‌الدین بن نجار حنبلی (شیخ) ۲۳۳
شهاب‌الدین عبدالحق ۲۳۴
شهاب‌الدین عبداله ۲۵۳
شهاب‌الدین ویروطی ۲۳۴
شهرستانی (محمد بن عبدالکریم) ۱۴۷-۲۰۲-۲۹۷-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۵-۳۳۸-۳۴۱-۳۴۸-۳۵۲-۳۵۷-۳۶۲-۳۶۴-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۶-۳۷۸-۳۸۰

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

شهید (شیخ) ۲۴۱-۲۴۲-۲۴۴-۲۷۹
شهیدالاول ۵۵-۱۹۸-۲۱۱-۲۲۱-۲۴۵-۳۹۸-۴۷۴ (نیز، رك : محمدبن المکی)
شهید الثانی (زین الدین) ۲۶-۱۷۷-۱۹۹-۲۱۹-۲۲۳ تا ۲۲۵-۲۲۸-۲۳۱تا۲۳۳-۲۴۵-۲۴۹-۲۵۲-۲۵۴-۳۲۳-۴۶۹-۴۷۵-۴۸۱
شهیدثالث ۲۵۳
شهید (قاضی- سید) ۱۵۳
شیث (بن آدم)۱۳۷-۱۶۵-۲۹۸-۳۰۰-۳۳۰
شیخ علی ۱۷۷
شیروانی ۱۶۸
شیرین ۴۲۸
شیطان (ابلیس) ۴۳-۵۲-۵۳-۷۱-۹۶-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۳-۱۳۳-۱۶۱-۱۶۷-۱۷۸-۲۰۱-۲۰۷-۲۱۱-۲۲۰-۲۷۰-۲۸۱-۲۸۵-۲۹۹-۳۰۸-۳۹۴-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۷-۴۴۲-۴۴۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۹۹
شیلاوس (ملقب به طبیعی) ۳۴۸
صابن ادریس ۳۰۰-۳۳۱
صاحب‌الزمان ۲۲۶(نیز، رك: مهدی)
صاحب‌بن‌عباد ۲۳۳ (نیز، رك : اسماعیل‌بن‌عباد)
صادق (حضرت ـ امام) ۲۹ تا ۳۱-۳۳-۳۴-۴۳تا۴۵-۵۹-۷۶ تا۷۹-۸۴تا ۹۳-۱۴۴-۱۹۰-۲۰۸-۲۱۰-۲۷۳-۲۷۴-۲۹۳-۲۹۹-۳۰۶ ـ ۳۱۰-۳۹۴-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۲-۴۳۱-۴۳۴-۴۳۵-۴۴۳-۴۵۳-۴۵۹-۴۶۴-۴۶۶-۴۶۸ تا ۴۷۲-۴۸۳-۴۸۴ ـ۴۹۱ (نیز، رك : جعفرالصادق ـ جعفر بن محمد)
صالح ۵۱
صالح بربری ۴۵۷
صابی‌بن‌شیث‌بن‌آدم ۲۹۹
صدرالدین (سیدالمدققین) ۹-۱۳-۳۱۵
صدرالدین محمدبن ابراهیم الشیرازی (ملاصدرا) ۲۲-۱۸۱ تا ۱۸۳ (نیز، رك : صدرالمتألهین)
صدرالدین قونیوی (شیخ) ۱۵-۳۱۲-۳۱۳-۴۰۶-۵۲۲
صدرالمتألهین ۱۱-۱۲-۱۳-۲۳-۳۴۱-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۸-۳۶۷-۳۶۹-

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

۳۷۲-۳۷۸-۳۹۳-۵۲۴ (نیز، رك: صدرالدین محمد بن ابراهیم)
صدوق ۱-۸۷-۹۵-۱۳۷-۱۸۹-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۳-۲۲۰-۲۵۳ - ۴۱۷-
۴۶۰-۴۷۴-۴۸۳-۵۰۶
صفدی ۴۰۳-۴۱۵
صفوان بن مهران الجمال ۷۶
صفوان بن یحیی ۲۱۱-۲۱۷
صفی (شاه) ۲۶۹
صفی الدین اردبیلی (شیخ) ۲۸۲-۴۸۷-۴۸۸
صلحة بن زید ۸۲
صهیب ۱۰۹-۱۱۰
ضحاك ۱۱۱-۱۴۶-۱۴۸-۳۴۸
ضریس الکناس ۲۸-۶۹
ضریس بن عبدالملك ۲۱۳
ضیاءالدین ابی نجیب سهروردی ۲۹۰
ضیاءالدین نورالله الحسینی المرعشی ۲۵۳
طبری ۱۳۹
طبرسی (شیخ) ۲۰۳
طریحی (شیخ) ۴۶۷
طلحة بن محمد النسفی ۳۸۰
طوسی (ابوجعفر - محقق) ۵-۱۹-۹۴-۱۵۵-۱۸۲-۱۸۹-۱۹۲-۱۹۵-
۱۹۸-۲۲۵-۲۹۴-۳۰۹-۳۱۱تا۳۱۳-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۶-۴۵۲-۴۸۳-
۵۰۴
طهماسب (شاه) ۲۳۱-۲۳۲-۲۴۶
طیار ۲۰۱
طیراش ۱۴۹
طیماوس ۳۶۳-۳۶۶-۳۶۸ تا ۳۷۰
عاذیمون ۲۹۸-۳۰۰
عارف رومی (مولانا جلال الدین) ۲۰-۲۱ (نیز، رك : مولوی)
عارف کاشانی ۴۴۶
عاصم ۲۳۱
عالم تیموری هندی (شاه) ۱۸۴

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عایشه ۴۰۳-۴۸۶-۵۱۱
عباد بصری ۴۸۸
عبادبن جماعة الشافعی ۲۲۱
عباس الصیرفی ۲۰۲
عباس ثانی (شاه) ۱۷۵-۱۸۲-۲۵۳-۲۶۷
عباس صفوی (شاه) ۱۷۸-۲۵۵-۲۵۷-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۲ تا ۲۶۴-۲۶۹
عبدالاعلی ۵۴-۴۷۲
عبدالجبار ۲۱۱
عبدالحمید ۸۴
عبدالحی ۵۳۱
عبدالحمید شمنهودی ۲۳۳
عبدالرحمن بن ابی عبدالله ۸۲
عبدالرحمن بن ابی نجران ۳۱۸
عبدالرحمن بن اعین ۲۱۳
عبدالرحمن بن خلدون المغربی ۱۰۲-۱۰۸-۳۹۵ (نیز، رك: ابن خلدون)
عبدالرحمن بن عوف ۵۲۰
عبدالرحمن پارسینی (عمادالدین) ۵۲۰
عبدالرحمن خان افغان (امیر) ۲۴۶
عبدالرحیم دماوندی ۴۳۰
عبدالرحیم عباسی (سید) ۲۳۷-۲۴۴
عبدالرزاق القاسانی ۵۰۶-۵۲۶
عبدالرزاق کاشی ۳۱۰-۳۲۴-۳۸۶-۴۵۶-۵۲۱-۵۳۱
عبدالرزاق لاهیجی ۱۱۵-۱۴۹-۱۹۸
عبدالسمیع بن فیاض الاسدی الحلی ۲۲۲
عبدالصمد همدانی (ملا) ۶۵-۱۶۹-۴۸۳
عبدالعزیز بن ابی السرایا الحلی ۴۰۳
عبدالعزیز بن المهتدی ۲۱۶
عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ۶۹
عبدالعلیم ۵۳۱
عبدالقادر ۵۳۱
عبداللطیف العاملی ۹۴-۹۵

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عبدالمحمود بن داود المضری ۲۲۴
عبدالمرید ۵۳۱
عبدالمطلب الشوشتری الحویزی المشعشعی ۲۲۲
عبدالملك ۵۳۱
عبدالملك بن اعین ۲۱۳
عبدالنبی جزائری (شیخ) ۹۵
عبدالواحد بن المختار الانصاری ۲۲۳
عبدالله ۹۳-۹۶-۱۲۵-۵۳۰
عبدالله الحجال ۲۷
عبدالله الیزدی ۲۶۳
عبدالله انصاری ۱۶۷
عبدالله بلبالی ۴۵۶
عبدالله بن ابی بکر ۴۸۱
عبدالله بن ابی یعفور ۱۵۷
عبدالله بن اسماعیل ۲۲۴
عبدالله بن السید نورالدین بن السید نعمة‌الله (سید) ۴۶۶
عبدالله بن بکیر ۲۱۳
عبدالله بن زرارة ۲۱۴
عبدالله بن سنان ۴۷۷
عبدالله بن صالح البحرانی ۱۸۸-۲۵۸
عبدالله بن محمد تونی بشروی ۱۸۰
عبدالله بی مسعود ۱۰۷-۱۱۰-۳۸۵-۵۲۰
عبدالله بن نجاشی (ابو بجیر) ۹۳
عبدالله بن النجاشی بن عیثم بن سمعان ابو بجیر الاسدی النضری ۹۳
عبدالله حضرمی ۱۶۷
عبدالله خان ازبك ۲۵۳
عبدالله شارح (سید) ۲۰۴
عبدالله شامی ۵۲۰
عبدالله شوشتری (ملا) ۲۵۳-۲۶۸
عبدالله مأمون ۳۸۰-۳۸۱
عبدالله مسکان ۴۱۱

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عبدالله مشهدی (سید) ۴۸۵
عبدالله ناتلی ۳۸۱
عبدالله یافعی ۴۵۷
عبد مناف ۵۲۳
عبید بن عمرو ۴۸۱
عثمان ۱۲۶-۵۲۳
عثمان بن شریك کوفی (ابوهاشم) ۱۹۰-۱۹۴-۱۹۵
عثمان بن عیسی العامری ۹۵
عثمان بن یعقوب جوینی ۵۲۰
عذری ۴۰۴
عرفی شیرازی ۲۵۸
عزالدین ابی الفضل محمد صاحب المخزن صداقة ۲۲۷
عزالدین حسین بن سید حیدر کرکی عاملی ۲۵۵
عزالدین حسین عبدالصمد بن محمد الحارثی الهمدانی العاملی الجبعی ۲۴۲-۲۵۴
عزالدین عبدالسلام (شیخ) ۵۱۵
عزیز نسفی (شیخ) ۱۶۹-۱۷۱-۱۹۰-۱۹۴-۳۱۰-۵۲۳
عصام قرنی ۵۲۰
عطار ۲۷۱-۴۶۵
علاءالدوله (شیخ ـ رکن الدین) ۵۲۰-۵۲۲-۵۲۳-۵۳۲
علاءالدولهٔ سمنانی ۳۲۳-۳۲۴
علاء بن الحضرمی ۱۲۶
علامهٔ حلی ۲۰۳-۲۱۰-۲۲۶-۲۴۱-۲۴۵-۲۸۷ تا ۲۹۳-۳۳۰-۳۷۴-۴۶۵-۴۶۷-۴۷۵-۴۸۴
علامة بن شرف الطاوسی الجبعی العاملی الشامی المشتهر بالشهید الثانی ۲۲۸
علامهٔ مجلسی ۱۵۳-۱۹۸-۲۰۸
علم بن فرجان طبری ۳۸۰
علی (شیخ) ۴۸۳
علی الرودباری ۱۰۶
علی بن ابراهیم ۱۳۷-۱۳۹-۱۵۷-۵۰۴
علی بن ابی الخطاب ۲۱۵

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

علی بن ابی حمزه ۲۰۰
علی بن احمد بن عباس ۹۵
علی بن اسباط ۱۴۵
علی بن الحسین ۳۰-۴۵-۵۸-۶۷-۶۸-۷۱-۸۲-۱۵۸-۲۱۲-۴۱۳ (نیز، رك: زین العابدین - سجاد - سیدسجاد - سیدالعابدین)
علی بن الحسین بغدادی ۵۲۰
علی بن الحسین بن الصانع الحسینی العاملی الجزینی ۲۴۱
علی بن السری ۸۴
علی بن جعفر ۴۸۸
علی بن حکمه ۴۴۵-۴۵۳
علی بن حمزه ۵۴
علی بن حمزة بن علی المرعشی بن عبدالله ۲۵۳
علی بن زهرة العاملی الجبعی ۲۴۱
علی بن طاوس (سید) ۲۸۲
علی بن عبدالعال (شیخ) ۲۸۳
علی بن عبدالعالی الکرکی المعروف بالمحقق الثانی ۲۲۲-۲۳۱-۲۳۲-۲۴۲-۲۴۶-۲۵۳
علی بن عبدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ۸۲
علی بن علی (سید) ۲۴۱
علی بن محمد ۲۱۱
علی بن محمد بن الحسن بن زین الدین العاملی الشهیدی ۱۷۵
علی بن محمد بن قتیبی ۲۱۶
علی بن مزید ۹۱
علی بن موسی الرضا ۷۵-۲۷۳ (نیز ، رك : ابی الحسن الرضا - رضا)
علی بن موسی بن بابویه ۴۸۳
علی بن هلال الجزایری ۲۲۲-۲۴۸-۲۴۹
علی خان (سید) ۱۸۱-۲۵۴
علی صایغ (سید) ۲۴۳
علی همدانی (سید) ۵۱۵
عماد الدین ۴۸۶
عماد الدین ابوجعفر محمد بن ابی القاسم علی بن محمد بن علی الطبری ۱۹۳

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

عمارالساباطی ۷۶-۷۸-۷۹-۹۳-۱۰۹-۱۱۰-۱۴۹-۱۵۸-۱۹۴-۴۱۲-۴۹۰
۵۲۶
عمارالسجستانی ۹۳
عماربن یاسر ۱۵۷-۲۲۲
عمان ۲۵۱
عمر (شیخ)۱۲۴-۱۲۵-۲۰۶-۲۵۷-۲۶۵-۳۹۵-۴۴۱-۵۲۳
عمران بن اعین ۲۹
عمربن حنظله ۸۲
عمربن ابان ۸۱
عمروبن العاص ۱۲۵
عمروبن عبید ۲۰۱
عمروبن عثمان المکی ۱۰۰
عمروبن یزید ۶۶-۶۷
عمیره (شیخ) ۲۳۳
عیسی (مسیح) ۲۹-۳۳-۵۳-۶۰-۷۸-۱۰۶-۱۱۲-۱۱۶-۱۱۸-۱۲۴-۱۳۴
۱۴۵-۱۵۲-۱۹۰-۲۶۲-۳۵۲-۳۶۳-۳۹۹-۴۲۸-۴۲۹-۵۰۷-۵۰۸-۵۱۰
تا۵۱۳-۵۱۵-۵۱۶-۵۲۳-۵۲۸-۵۳۲
عیسی بن علی‌الوزیر ۳۸۰
عین القضاة همدانی ۵-۳۹۳
عیینة بن حصین الفرازی ۱۱۰
غریب اثینیه ۳۶۳
غریب ناطس ۳۶۳
غزالی ۶۱-۱۰۲-۳۸۴-۴۰۱
غوث بن مربن ادبن طابخة بن الیاس بن مضر ۱۰۶
غیاث الدین عبدالکریم ۲۲۴-۲۲۵
فاریابی ۱۶
فاضل قوشچی ۱۰
فاضل هروی ۲۴۹
فاضل هندی اصفهانی ۲۸۵
فاطمه (حضرت) ۲۸-۸۲-۲۷۹-۴۷۰-۵۱۲
فتح شاه ۴۸۶

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فتحعلی شاه (قاجار) ۱۸٤
فخرالدولة بن بویه ۳۸۳
فخرالدین ابراهیم همدانی الشهیر بالعراقی ٤۰٦
فخرالدین احمد الشهیر بالسبعی الاحسائی (شیخ) ۲٤۹
فخرالدین الرمامی ٤٦٤
فخرالدین طریحی نجفی (شیخ) ۲٦۲-٤٦٦
فخرالمحققین (بن علامة الحلی) ۱۹۵-۱۹۷
فخررازی (فخرالدین رازی) ۵-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲-۱۱٤-۱۹۷
فرعون ۱۵-۷۹-۱۱۸-۱۳۳-٤٤۲-٤٤۵-٤۵۷
فرفوریوس ۳۵٦-۳۷۷-۳۷۸
فرهاد ٤۲۸
فضالة بن عبید ۱۰٦
فضل بن روزبهان اصفهانی ۲۵۲
فضل‌بن‌شاذان ۹۹-۲۱٦-۲۱۷-٤٤۸
فضل بن عمر الجعفی ۲۱۸
فضیل بن یسار ۷۳-۸۱-۸۳-۲۲۳
فلوطرخیس ۳۷۷
فلیب ۱٤۷
فلیبس ۳۷۷
فیثاغورس ۳۲٦-۳٤۰تا۳٤۳-۳٤۵تا۳۵۲-۳٦۳-۳٦٤-۳۸۱
فیروزآبادی ۱۰٦-٤٦۷-٤۷۵
فیض‌کاشانی(محمد محسن) ۱۸۳-۲٦۱-٤٦۷-٤٦۳-٤۷۷ (نیز، رك: محسن الکاشانی - محسن فیض)
فیلاطس ۳٦۰-۳٦۱
فیلقوس ۳۷۳-۳۷٦
قارون ۱۵
قاسم (حضرت) ۲۳۹
قاسم انوار بن سید محمد نوربخش ٤۸٦
قاسم بن محمد ٦۸
قتاده ۲۹۹
قشیری ۱۰۸-۱۹۰-۱۹٤-۱۹۵

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

قطب الدین شیرازی ۳۹۳
قطمیر ۱۱۲
قطوبال ۱۴۹
قمی (محقق) ۴۱۰-۴۱۷-۴۱۹-۴۳۲-۴۴۳-۴۵۹-۴۶۰-۴۸۳
قنبر ۴۹۱
قنبر علی ۴۶۷
قیصری ۹۹
کاشانی (محقق) ۴۶۳
کاظم (حضرت) ۵۸-۹۱-۴۱۹-۴۲۰-۴۷۲-۵۲۶
کثیر ۴۰۲
کشفطوس ۱۱۳
کشفوطط ۱۱۳
کشفیطط ۱۱۳
کشی ۲۶-۶۰-۹۳-۴۵۳-۴۵۴
کفعمی ۴۹۱
کلبی ۱۰۹
کلینی ۲۷-۲۸-۵۶-۲۰۵-۲۰۸-۳۹۹-۴۰۲ (نیز ، رك : ابوجعفر کلینی محمد بن یعقوب کلینی)
کمال الدین عبدالرزاق ۳۲۴
کمال الدین علی بن الحسین بن حماد ۲۲۴
کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی (محقق) ۹۸-۲۲۵
کمال کوفی ۴۵۸
کمیل بن زیاد النخعی ۲-۱۶۸-۴۱۸-۴۴۹-۴۸۸-۴۹۱-۵۲۶
کورفس ۳۵۶
کوروش کبیر ۱۴۸
کومر ۱۴۹
کیدسلطیوس ۱۱۳
گشتاسب ۳۳۷
گوهر ۱۴۹
گیلانی (محقق) ۴۵۹
لادن شاه ۳۲۶
لاهیجی (محقق) ۳۱۵

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لقمان ۳۲۶-۳۳۶تا۳۳۸
لوط ۵۲۸
لوقسیس ۲۵۲
لیلی ۴۰۹تا۴۱۱
مادی ۱۴۹
ماذای ۱۴۹
ماشخ ۱۴۹
ماغوغ ۱۴۹
ماکوك ۱۴۹
مالك ۱۹۱
مالك الجهنی ۷۱
مالك بن حارث نخعی ۴۹۱
مأمون الرشید ۳۸۵
مجلسی ۴۸۱-۴۸۲-۴۸۴
مجنون ۴۰۲-۴۰۹تا۴۱۱
محراب جیلانی ۱۸۸-۲۸۵
محسن الکاشانی ۱۸۱-۱۹۸ (نیز، رك: فیض کاشانی- محسن فیض)
محسن بن السید شریف محمد بن السید علی بن سید رضیع الدین محمد بن حسین بن فادشاه الرضوی الحافظ القمی) ۲۵۰
محسن بن محمد رضوی قمی (میر) ۲۴۹-۲۵۰
محسن کشمیری فانی ۱۵۲
محسن فیض ۱۷۷-۱۷۹-۱۸۱ - ۱۸۳ (نیز ، رك : فیض کاشانی- محسن الکاشانی)
محقق الشریف ۳-۱۵۵
محقق کرکی ۲۵۲-۳۹۳-۴۷۵
محمد (سید) ۴۸۵
محمد اخباری (ابواحمد محمد بن عبدالنبی بن عبدالصانع المحدث النیشابوری المعروف بمیرزا محمد الاخباری) ۱۸۳-۱۸۵-۲۴۹
محمد استرابادی (ملا) ۲۳۳
محمد اکمل ۲۶۸
محمد الامین بن محب الدین الدمشقی ۲۶۶

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

محمد البرزنجی المدنی (سید) ۲۶۲
محمدالطوسی ۳۱۳
محمد الملقب بالمهدی ۲۲۲
محمدالمنکدر ۱۲۶
محمدامین استرابادی ۲۰۶
محمد باقر(ملا) ۴۸۳
محمد باقر بن محمدتقی اللاهیجی ۲۸۵
محمد باقر محمد مؤمن الخراسانی السبزواری ۲۶۷
محمد باقر بهبهانی ۱۸۱-۲۶۸
محمد باقر خراسانی ۱۸۷
محمد باقر داماد (میرمحمدباقر بن میرشمس الدین محمدالحسینی الاسترابادی)
۱۸۲-۱۸۳-۱۹۸-۲۶۰-۲۶۷-۳۱۵-۳۹۳
محمد باقر سبزواری (ملا) ۱۷۵-۱۷۶-۱۹۸-۲۶۱
محمد باقر مجلسی ۱۸۶ تا ۱۸۸-۲۵۷-۲۶۹ تا ۲۷۱-۲۷۹ تا ۲۸۱-۲۸۴-۲۸۵
۴۷۳-۴۷۴
محمدبن ابی الحسن البکری ۲۶۴
محمدبن احمدبن العلقمی ۲۲۷
محمدبن ابی بکر ۷۶
محمد بن الحسن النطنزی (درویش) ۲۶۸
محمدبن الحسن ابی جمهوراحسائی (شیخ) ۱۶۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۸
۲۲۱-۲۴۸ تا ۲۵۰-۴۲۹-۴۶۵-۵۲۵
محمدبن القاسم الانباری ۴۸۰
محمد بن اسماعیل الرازی ۲۱۶
محمد بن اسماعیل بن بزیع ۲۰۸
محمد بن آقاسید علی الطباطبائی ۱۸۴
محمدبن الحسن ۹۳-۲۱۱
محمد بن الحسن بن محمد (شیخ حرالعاملی) ۱۷۹-۱۸۰-۲۴۲ (نیز، رك : حرعاملی)
محمد بن الحسین الحرالعاملی المشغزی ۲۴۲
محمد بن الحسین بن ابی الخطاب ۲-۲۱۱-۲۱۵-۲۱۷
محمد بن الفرج ۲۰۱

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

محمد بن المکی العاملیؒ (شهید اول) ۲۵۳-۴۶۳(نیز رك : شهیدالاول)
محمد بن النعمان ۲۰۱
محمد بن الهذیل ۴۰۱
محمدبن ابی القاسم ماجیلویه ۹۵
محمدبن ابی عبدالله الاسدی ۲۰۳
محمدبن بشیر ۲۱۲
محمد بن حرب ۶۱
محمدبن حسین بن عبدالصمد الملقب ببهاء الدین الحارثی العاملی الهمدانی
۲۶۳-۲۶۴-۲۶۶ (نیز، رك : بهائی)
محمد بن حکیم ۲۰۰-۲۰۱
محمدبن حماد ۴۸۰
محمدبن حمران ۲۱۳
محمدبن خاتون عاملی ۲۴۳
محمدبن زکریا ۵۲
محمدبن سلیمان ۷۹
محمدبن سنان (ابوجعفر الزاهری) ۲-۲۱۵-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۷
محمد بن علی العاملی (شیخ) ۲۶۱-۲۶۷ ع
محمدبن علی بن الحسن العودی العاملی الجزینی ۲۲۹-۲۴۲
محمد بن عبدالجبار ۲۰۹
محمدبن عبدالخالق ۵۸
محمد بن عبدالله ۲۱۸-۴۴۵
محمدبن عجلان ۷۱
محمدبن علی ۷۷-۸۲
محمدبن علی بن بلال ۱۳۹
محمدبن علی بن موسی الرضا ۷۶
محمدبن علی ترمذی ۱۶۷-۵۱۰-۵۱۵-۵۱۶
محمد بن عیسی (العبدی) ۵۵-۲۱۷
محمدبن فضیل ۶۷
محمد بن فلاح بن محمد الموسوی ۲۲۲
محمدبن قطب الدین بن محمدبن محمدبن قاضی محمدبن قطب قاضی زادهٔ
رومی ۲۳۳-۲۳۶

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

محمدبن قولویه ۲۱۵
محمدبن محمد (شیخ) ۲۴۲
محمد بن محمدبن‌النعمان ۲۲۷
محمد بن مروان ۱۵۷
محمدبن مسعود ۲۱۵
محمدبن مسلم ۱۶-۵۴-۵۵-۶۹-۸۳-۲۱۳-۲۱۵-۵۱۹
محمدبن نوح ۳۱۲
محمدبن یحیی بن علی الجیلانی اللاهیجی النوربخش ۱۶۴
محمدبن یعقوب کلینی ۲۳۸-۲۵۵-۲۸۵-۲۹۳ (نیز، رك : ابوجعفر کلینی-کلینی)
محمد بیدآبادی ۱۹۸-۲۸۵
محمد (پسر دختر شهید) ۲۴۱
محمد تقی کرمانی (میرزا) ۵۳۲
محمد تقی مجلسی (محمد تقی بن مقصود علی الاصفهانی المشتهر بمجلسی)
۱۷۸-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۸-۱۹۴-۱۹۸-۲۱۵-۲۱۷-۲۲۸-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۸
۲۷۰-۲۷۱-۴۰۰-۴۱۵-۴۲۹-۴۶۵-۴۸۹
محمد جعفر (بن الحاج صفرخان همدانی) ۲۴-۱۸۷-۴۲۸
محمد جعفر ملقب به مجذوبعلی شاه ۴۹۳-۵۰۰
محمد جیلانی (ملا) ۲۳۳
محمد حسن(شیخ) ۱۸۹
محمد خان قاجار ۱۸۴-۱۸۵
محمد صالح بن میرعبدالواسع الحسینی (داماد مجلسی) ۲۸۵
محمد صالح ماذندرانی ۳۵-۱۸۴-۱۹۸-۲۰۳-۲۶۱-۲۶۸-۲۷۰-۴۱۴
محمدطاهر بن محمد حسین القمی (ملا) ۱۷۷تا۱۷۹-۳۸۴-۳۸۵
محمد قاسم فرشته ۴۸۷
محمد علی استرابادی ۲۶۸
محمد علی الشهیر بابن السلطان (شیخ) ۱۸۱
محمد علی بهبهانی ۱۸۴-۱۸۵
محمد علی بلعمی ۱۹۴
محمد غجدوانی ۱۵۹
محمد علی کرمانشاهی ۲۷۰-۳۴۹

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

محمد مؤمن بن الحاجی قاسم بن الحاجی محمد ناصر بن الحاجی محمد الشیرازی ۲۶۶
محمد مهدی بن آقا محمود ۱۸۵
محمد مهدی نراقی ۱۹۸–۲۸۵
محمد نوربخش (سید) ۴۸۵-۴۸۶-۵۲۲
محمود (سلطان) ۴۸۶
محمود الخوارزمی ۱۲۳
محمود الشبستری (شیخ) ۱۳۵–۱۶۳–۱۷۴ ۱۸۳-۲۸۷-۵۰۵
محمود المشهور بابن امیر الحاج العاملی (شیخ) ۲۴۹
محمود بن حسام الدین جزایری (شیخ) ۲۶۲
محمود بن سعید شوشتری ۲۵۳
محمود خراسانی (ملا) ۱۸۷
محمود خلجی (سلطان) ۴۸۶
محمود عثمانیم (سلطان) ۱۸۴
محمود نوربخش (سید) ۴۸۵
محیی الدین (شیخ) ۴۱۷-۴۱۸-۴۴۰-۴۴۵-۴۴۶-۴۶۹-۵۲۲–۵۳۰
محیی الدین النووی ۴۰۳
محیی الدین عبدالقادر بن ابی الخیر الغزی ۲۳۲
محیی الدین عربی (محیی الدین محمد بن علی بن محمد بن محمد العربی الحاتمی الطائی الاندلسی) ۳۱۰-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵–۵۱۴
مراد بن سلیم ۲۶۵
مرتضی انصاری (شیخ) ۱۸۲-۱۸۹-۴۶۹-۴۷۸-۴۷۹
مرتضی الداعی الحسینی رازی (سید) ۱۹۰-۱۹۴–۱۹۵-۱۹۹-۲۰۰–۲۰۳-۲۱۱–۲۸۶
مرتضی علم الهدی (سید) ۹۴-۱۷۹-۲۰۲-۲۴۵-۲۵۷ تا ۲۵۹-۳۱۳-۴۸۰
مرطوس ۱۱۳
مرطوکش ۱۱۳
مرطونس ۱۱۳
مرنوس ۱۱۲
مروان حمار ۲۵۴
مریم ۱۲۳
مسعده ۵۸
مسعدة بن صدقه ۱۵۷

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مسعودی ۱۱۵-۱۳۷-۱۴۵-۱۴۷-۲۲۳-۳۷۶-۴۰۱-۴۶۷
مشتاق علی ۴۴۷-۴۵۰
مصطفی ۱۰۵-۱۰۶
مصطفی التفرشی (سید) ۹۵-۲۴۳-۲۵۷
مصطفی (سلطان) ۱۸۴
مصلح الدین ۱۵۳
مظفر الدین علی ۲۶۲
معاذبن جبل ۱۴۷-۱۴۸
معاویه ۱۱۴-۲۱۱
معاویة بن عمار ۲۹-۶۶
معاویة بن وهب ۸۴
معتصم ۳۸۱
معروف‌الکرخی (ابومحفوظ فیروزان)۳-۹۹-۱۹۲-۴۴۷ تا ۴۴۹-۴۵۷
تا ۴۵۹-۴۶۵ تا ۴۶۷-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۷-۴۸۸-۴۹۰-۴۹۱-۵۲۶-۵۳۲
معزالدین اردستانی (ملا)۱۸۷
معصوم (حاجی) ۱۸۱
معصوملی ۴۴۷
معصومعلی‌شاه دکنی ۱۸۵
معلی بن‌خنیس ۶۷-۸۶-۸۷-۲۱۸-۴۱۲-۴۱۷
معین الدین (قاضی) ۵۲۰
مغیرة بن سعید ۴۴۵-۴۵۰-۴۵۳-۴۵۴
مفضل بن صالح ۲۱۹-۴۱۲
مفضل بن عمرو ۲-۲۸-۳۰-۵۴-۶۸-۷۱-۷۳-۲۱۹-۴۵۴-۴۹۶-۵۰۱
مفید (شیخ) ۲۰۰-۲۰۳-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۷-۲۴۵-۳۰۹-۳۲۳-۴۸۳
مقاتل ۱۴۹
مقتدر عباسی ۳۸۲
مقداد ۷۶-۱۹۴-۴۹۰
مقداد بن عبدالله السیوری الفقیه (شیخ) ۱۰۵-۱۸۶-۱۹۴-۲۲۱
مقدس اردبیلی ۱۸۸
مقصود علی ۴۴۷
مکسلینا ۱۱۳
مکسلینا ۱۱۳

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مکسینا ۱۱۳
ملکان بن بلیان بن کلیان بن سمعان بن سام بن نوح ۵۲۱
ملیخا ۱۱۳
منصور ۴۱۷
منصور بن حازم ۵۳
منصور عباسی ۹۳(نیز، رك: دوانیقی)
مؤذن بن عیسی (حکیم) ۶۹
موسی (بن عمران) ۱۹-۲۸-۴۵-۵۳-۷۸-۷۹-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۶-۱۳۶ تا ۱۴۱-۱۴۳ تا ۱۴۵-۱۴۹-۱۵۲-۱۶۶-۳۱۰-۳۴۹-۳۵۵-۳۵۶-۴۲۹-۴۴۰-۴۴۲-۴۵۷-۴۵۸-۴۷۱-۴۹۶-۵۱۱-۵۱۷-۵۲۰-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۸
موسی القاسم البجلی ۹۳
موسی بن جعفر (امام) ۱۴-۱۵-۲۰۱-۴۵۹-۴۶۸-۴۸۵
موسی بن طاوس ۲۲۴
موسی بن میشا بن یوسف بن یعقوب ۱۳۷-۱۳۹
مولوی (جلال الدین رومی) ۱۵۲-۱۶۴-۱۷۴-۱۸۳-۲۰۷-۲۵۲-۲۵۸-۲۹۶-۳۰۶-۴۱۱-۴۲۳-۴۲۷-۴۳۲-۴۴۰-۴۴۱-۴۸۸-۵۰۵-۵۲۳
مؤمل جصاص ۱۶۶-۱۶۷
مؤیدالدین جندی ۵۱۴
مهدی (حضرت) ۱۱۷-۲۵۸-۲۶۲-۲۶۳-۲۷۳-۴۴۲-۵۰۶-۵۰۷-۵۱۲-۵۱۵-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۶-۵۳۳(نیز، رك:صاحب الزمان)
مهدی الطباطبائی (سید) ۹۴
مهران ۶۷
مهزم الاسدی ۷۲
میثك ۱۴۹
میثم تمار ۴۹۱
میرزا (صاحب: الرجال الکبیر فی نقدالرجال) ۹۵
میرزا بابای ذهبی ۴
میر فندرسکی ۱۸۳
میشا ۱۳۶
میکائیل ۵۲۰

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

میلاطوس ۳۷۷
نادرشاه ۲۸۵
ناصرالدین (قاضی) ۵۲۳
ناصرالدین بن‌سلطان غیاث الدین خلجی (سلطان) ٤٨٦
ناصرالدین طیلاوی شافعی ۲۳۳
ناصرالدین ملقانی مالکی ۲۳۳
نجاشی ۹۲-۹٤-۹۵
نجم‌الاسرائیلی ۳۹۵
نجم‌الدین رازی(شیخ) ٤٦۵-٤۹۳-٤۹۷
نجم‌الدین ابی‌القاسم الحلی ۲۲۳
نجم‌الدین الکبری (شیخ) ۲۷۱-٤٦۵
نجم‌الدین جعفر بن الحسن الحلی ٤۰۳
نجیب‌الدین رضا ۱۹۳
نراقی (محقق) ٤٦۸-٤۹۳
نصر آبادی ۱۰۰
نصر بن قمین ۹۵
نصیرالدین (خواجه) ۲۰۲-۲۲۸-۲۷۱
نظام‌الدین هروی ۲٦۱-۲٦۲-۵۲۲
نظام‌الدین قرشی ٤٦٤
نظام‌بن حسین ساوجی ۲٦۱
نعمان‌بن بشیر ۱۱۲
نعمت‌الله (شاه) ٤۳۳-٤٤۱-٤۵۲-٤۵۵ تا٤۵۹-٤٦۷
نعمت‌الله تستری ۱۹۳
نعمت‌الله جزایری شوشتری (سید) ۱۹۸-۲۰۰-۲۰٤-۲۵۷-۲۵۸-۳۲۳
نعمت‌الله حلی (سید) ۲۵۲
نفیسی (مولانا) ۳۸۵
نکولا ۳۸۱
نمرود ۱۱۸-۳۰۵-۳۰۷
نوانس ۱۱۳
نوح ۵۳-۷۸-۱۱٦-۱٤٦-۱۵۱-۱۵۲-۲۹۹-۳۳۲-٤۲۹-۵۲۸
نورالدین شهید (سلطان) ۲۳۷

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نورالدین السید شریف بن السید جمال الدین بن نورالله بن شمس الدین محمد
شاه الحسینی المرعشی الشوشتری ۲۵۱-۲۵۲
نورالدین بن سید فخرالدین عبدالحمید الکرکی ۲۴۲
نورالدین علی بن الحسین بن ابی الحسن الموسی العاملی الجبعی ۲۴۱
نورالدین علی بن عبدالعالی عاملی میسی ۲۳۰-۲۳۲-۲۳۵
نورالدین محمد بن حبیب الله (شیخ) ۲۴۹
نورالله الحسینی (قاضی- شوشتری -تستری -سید) ۱۵۷-۱۹۸-۲۵۲-۲۵۳
۲۸۸-۲۹۰-۳۷۹-۳۸۲-۳۸۴-۴۴۸-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۸۵-۵۲۲
نور علی ۴۴۷
نون ۱۳۶
نونس ۱۱۳
نیشابوری (محدث) ۳۸۴
نیقوماخس ۳۷۲-۳۷۳
واحدبن زید ۱۰۴
واصل بن عطا ۳۹۱
واقدی ۴۶۷
وامق ۴۰۲
ولیدبن مسیح ۲۲۲
وهب بن منبه ۱۴۵-۱۴۹-۳۳۶
هارون ۵۱۷
هارون الرشید ۲۵۴-۳۸۰
هرقلیطس ۳۶۴
هرمس ۲۹۸-۳۰۰-۳۳۰-۳۳۵
هرون بن مسلم ۱۳۶-۱۵۷
هروی ۳۹۵
هشام (صاحب البرید) ۸۳
هشام الجوالیقی ۲۰۱
هشام بن ابراهیم ۱۳۹
هشام بن الحکم ۱۴-۲۰۰ تا ۲۰۲-۲۱۲ ۲۱۴-۳۹۳-۴۵۳
هشام بن سالم ۹۰-۲۰۰-۲۰۱-۲۱۵-۲۱۶-۴۷۳
هلاکوخان ۲۲۷
همام ۸۶

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

یأجوج ۱۴۹-۱۵۰
یافث بن نوح ابی الترك ۱۴۹
یافعی (امام) ۵۱۵
یاوان ۱۴۹
یحیی النحوی ۳۸۰
یحیی بن حبش بن امیرك(شهاب الدین سهروردی) ۳۸۱ (نیز، رك: شهاب الدین ـ سهروردی)
یحیی بن‌خالد ۴۰۱
یحیی بن قاسم ۹۴
یحیی بن معین ۴۰۳
یزید ۱۶۵-۲۱۱
یزید الصایغ ۲۱۵
یعقوب ۴۵۷
یعقوب بن اسحق کندی ۳۸۰-۳۸۱
یعقوب بن شعیب ۵۴
یملیخا ۱۱۳
یوسف ۴۰۲-۴۰۳
یوسف (بن یعقوب) ۸۲-۱۳۶-۱۷۴-۲۴۶-۲۶۸-۴۵۷
یوسف بحرانی (شیخ) ۱۸۶
یوسف‌بن احمدبن ابراهیم بن احمد بن صالح بن احمد بن عصفورالد رازی (شیخ) ۱۸۰
یوشع ۱۳۶-۱۳۸-۱۴۹
یونانی (شیخ) ۳۷۹
یونس ۷۸-۱۳۹
یونس بن رباط ۷۰
یونس بن ظبیان ۶۸-۲۰۱-۲۱۵-۲۱۶-۲۷۴
یونس بن عبدالرحمن (مولی علی بن یقطین)۹۹-۲۱۲-۲۱۶-۴۴۸
یونس بن یعقوب ۲۰۱

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

۲ ـ فهرست نام جایها

آذربیجان (آذربایجان) ۱۴۸-۴۷۶
آسیا ۳۳۲-۳۸۱
آماسیه ۲۳۶
ابهر ۵۲۰
اپیرس ۱۴۷
اثینیا (آتن) ۳۷۲-۳۷۷
اثینیه ۳۴۵-۳۴۸-۳۶۲-۳۷۳
احسا ۲۴۸-۲۵۱
اردبیل ۲۸۲
ارمنیه ۱۴۸-۲۵۴
اره ۲۵۱
اسپانیا ۳۸۱
استاجیر ۳۷۲
استامبول (استمبول) ۲۳۸-۲۴۲
اسقیلیا ۳۶۳
اسکدار ۲۳۸
اسکندریه ۳۰۶-۳۷۸
اشبیلیه ۵۱۴
اصطاغیر ۳۷۳
اصطهبا ات ۱۸۱

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

ثابو ۲۵۱
جبع (قریه) ۲۳۰-۲۳۱-۲۳۴-۲۳۵-۲۴۳
جبل العامل ۲۲۹-۲۴۶-۲۶۵-۲۸۳
جند قنسرین ۲۵۴
جوانا ۲۵۱
جیحان ۶۷
حاوه ۲۵۱
حجاز ۲۳۴-۲۵۴-۲۶۱-۴۰۳-۴۷۶
حلب ۲۳۵ تا ۲۳۷-۲۶۵
حله ۲۲۴-۲۳۹
ختلان ۴۸۵
خراسان ۵۴-۱۰۹-۱۵۸-۱۸۰-۲۴۲-۲۴۸-۲۵۰-۲۵۳-۴۸۵
خزران ۴۸!
خشوع (نهر) ۶۷
خط ۲۵۱
خضر ۳۳۸
خیبر ۱۲۸
دارین ۲۵۱
دجله ۶۷-۲۳۹
دراز ۱۸۰
دربند ۱۴۸
دمشق ۲۳۱-۲۳۲-۲۳۵-۲۴۲-۲۶۴-۳۸۱ تا ۳۸۳-۴۵۸-۵۱۳
دیاربکر ۲۵۴
رملهٔ شام ۱۵۱-۲۳۲
روس ۲۱۰
روم ۱۱۴-۱۱۵-۱۲۵-۱۴۸-۲۳۵ تا ۲۳۷-۲۴۳-۲۴۴ - ۲۵۴-۲۶۴-۳۸۲-۴۴۶-۵۱۳
رومیهٔ مداین ۳۷۶
ری ۲۷-۴۸۶
زرارة ۲۵۱
زغین ۲۳۹

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

عسقلان ۳۸۳
عسکریین ۲۵۵-۲۷۳
عموریه ۱۱۱
غزه ۲۳۲
فاراب ۳۸۲-۳۸۳
فارس ۹۲-۳۳۰-۳۳۲-۳۳۸-۳۸۲
فرات ۶۷-۲۳۹
فینیقیه ۳۳۲
فوه (جزیره) ۳۶۰
قاین ۴۸۵
قرافه ۲۳۳
قرمیسین ۱۸۵
قزوین ۱۷۹-۱۸۶-۲۳۲-۲۶۴-۵۲۰
قسطنطنیه ۲۲۹-۲۳۵ تا ۲۳۸-۲۴۳-۳۸۱
قطیف ۱۸۱-۲۵۱-۴۸۵
قم ۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹
قیروان ۳۸۱
قیطس ۳۵۷
کاشان ۱۷۹-۴۰۳-۴۴۴
کاظمین ۱۸۳-۱۸۴-۱۸۸-۲۳۹-۲۵۵
کرارده تپه ۳۳۸
کربلا (حایرحسینی) ۱۸۱-۱۸۴-۲۲۲-۲۵۵
کردوفا ۳۸۱
کرک‌نوح (قریه) ۲۳۰-۲۴۸-۲۴۹
کرمان ۱۸۱-۳۱۳
کشمیر ۴۸۶-۴۸۷
کنعان ۴۵۷
کوفه ۷۸-۱۰۸-۱۵۷-۲۲۶-۲۳۹
لاهور ۲۵۲
لحصا ۲۵۱-۴۸۵
ماحوز ۱۸۰

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

مازندران ۲۶۹
ماوراءالنهر ۱۰۴-۱۵۹-۳۸۵
مجمع‌البحرین ۱۳۸
مدینه ۶۶-۷۴-۹۰-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۵-۱۲۶-۲۰۶ - ۲۵۴-۲۶۲-۵۱۳-
۵۲۰-۵۲۱
مدینةالحکما ۳۶۳-۳۷۳
مراکش ۳۸۱
مرعش ۲۵۳-۲۵۴
مشهد مقدس ۱۸۰-۲۲۵-۲۴۲-۲۴۹-۲۵۳-۲۵۶-۲۶۱-۲۶۸
مصر ۶۷-۱۳۳-۲۲۸-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۴۲-۲۶۴-۳۳۰-۳۳۲-۳۴۱
۳۴۸-۳۶۳-۳۸۲-۴۵۷-۴۵۸
مطیرآباد ۹۴
مکدونیا ۳۷۲-۳۷۳
مکه ۹۰-۱۲۹-۱۵۷-۱۶۱-۱۷۶-۲۴۲-۲۴۴-۲۴۶-۲۶۲-۲۶۴-۵۱۳ -
۵۲۰-۵۲۳-۵۲۹
ملطیه ۲۳۹
ملیطه ۳۳۲
موصل ۲۳۵-۲۵۴
میس (قریه) ۲۳۰
نجد ۱۶۱
نجف اشرف ۱۸۳-۱۸۷-۱۸۸-۲۰۶-۲۲۷-۲۳۱-۲۵۵-۲۶۹
نیشابور ۱۸۴
نیل ۶۷
هارونیه ۲۵۴
هجر ۲۵۱
هرات (هری) ۲۷-۲۴۲-۲۴۹-۲۵۵-۴۸۵
همدان ۲۶۶
هند (نهر) ۶۷
هند ۲۵۱-۲۵۲-۳۳۰-۴۴۶-۴۷۶
هندوستان ۱۴۷-۱۴۸-۱۸۷-۴۸۷

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

هنور ۲۵۱
یمن ۱۶۱-۵۲۰
یوقین ۳۷۳
یونان ۶۳-۱۴۷-۱۴۸-۳۳۰-۳۳۲-۳۴۹ - ۳۵۵ تا ۳۵۷-۳۵۹-۳۶۰-
۳۶۳-۳۸۰-۳۸۲-۳۸۴-۴۶۷

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

۳ـ فهرست نام قبیله‌ها ، طایفه ها ، نسبتها ، مذهبها ، فرقه ها وجز آن

آل صفوان ۱۰۶
آل عثمان ۲۴۶
آل‌محمد (آل رسول) ۵۸ـ۷۰ـ۴۱۴ ـ۴۱۶ـ۴۲۹ـ۴۵۸
اباحه ۱۴۲
ابدال ۵۲۱ـ۵۳۰ـ۵۳۱
ابرار ۵۳۰
ابلیسیه ۱۴۲
ابو هاشمیه ۱۹۰
اتحاد ۱۴۲ـ۱۹۰ تا ۱۹۲ـ۲۰۴ـ۲۷۹ـ۲۸۷ تا ۲۹۰ـ۲۹۶ـ۲۹۹ـ۳۰۹ـ۴۱۷ـ۴۴۰ـ۴۵۶
اتحادیه ۱۹۱ـ۱۹۷ـ۲۸۶ـ۲۹۳ـ۳۰۹ـ۳۱۰
اجازه ۴۴۷ ـ۴۴۹ـ۴۵۷ـ۴۶۴
اخباری ۱۸۰
اخبار بین ۲۰۶ـ۲۴۵ـ۲۸۱
اخباریه ۱۸۰ـ۱۸۱ـ۱۸۴
اخوان الصفا ۱۵۹
ادهمیه ۱۹۲ـ۴۶۴
ازبك(ازبکان ـ ازبکیه) ۲۳۵ـ۲۸۲
ازلی ۱۹ـ۲۰

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اسلام ۸۲-۸۹-۱۰۴-۱۱۲-۱۵۲-۱۵۵-۱۶۷-۱۷۶-۱۹۰-۱۹۴-۲۰۴-
۲۱۰-۲۴۰-۲۶۶-۲۸۸-۲۹۰-۲۹۲-۲۹۳-۳۱۱-۳۲۵-۳۲۹-۳۷۹تا۳۸۳
۳۸۵-۳۸۸تا۳۹۰-۳۹۲-۳۹۳-۴۳۹-۴۴۴-۴۴۸-۴۴۹-۵۱۳-۵۲۳-۵۳۲
اسلامی ۱۵۲-۲۸۰-۵۳۲
اسماعیلیه ۳-۱۹۷-۳۹۵-۵۲۴
اشاعره ۲۸۸-۲۹۰-۳۹۱-۳۹۲
اشراق ۳۸۷
اشراقی ۳۸۷
اشراقیون ۳۶۴
اشعریت ۳۹۰-۳۹۲
اشعریه ۳۹۱-۳۹۲ ۳۹۶
اصحاب‌الکهف ۱۱۱تا۱۱۵-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۳-۱۴۰
اصولیین ۲۰۶-۴۶۴-۴۷۳
اعتزال ۱۴۲-۲۸۷-۳۹۰ تا ۳۹۲
افغان ۲۴۶-۲۸۵
اکادیمیه ۳۷۲
اکرواتیکی ۳۴۲
اکزوماتیکیه ۳۴۲
الحاد۱۴۲
الوهیت ۱۷۱
الهیه ۳۹۵
الهیین ۱۴
امامیه ۱۵۶-۱۸۹-۱۹۸-۲۴۵-۲۴۶-۲۸۰ تا ۲۸۲-۲۸۴-۳۸۲-۳۸۴-
۳۹۳-۴۴۷-۴۴۹-۴۶۵
اموی ۱۹۰
اوتاد ۵۳۰-۵۳۱
ایرانیان ۱۴۸
بسطامیه ۱۹۱-۳۸۵
بنی‌اسرائیل ۲۸-۲۹-۷۹-۱۲۴-۱۳۲-۱۳۸-۳۳۶-۳۶۴- ۴۴۳-۵۱۰-
۵۲۳-۵۳۱
بنی‌امیه ۱۹۰-۱۹۴-۳۸۴-۴۵۳-۵۲۳

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بنی‌شیبه ۵۲۱
بنی‌عامر ۱۳۷
بنی‌هاشم ۸۲-۲۲۵
بهشمیه ۲۰۳
تراکمه ۵۲۲
ترسا ۲۹۶
ترکمان ۲۴۴
تشبیه ۲۰۳
تفویض ۲۰۲
تلقینیه ۲۸۶
تناسخ ۲۷۹-۲۸۷-۲۹۷-۴۵۶
تناسخیه ۲۸۶
تنزیه ۲۸۷
ثنویه ۱۴۲
ثوریه ۱۹۱
جبر ۱۴۲-۲۰۳
جبری ۱۹۰
جرنانیون ۲۹۶
جرنانیه ۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸
جنیه ۱۴۲
جهودان ۱۵۱
چك (طایفه) ۴۸۶
حساوی ۲۵۱
حشویه ۲۰۶-۲۱۳
حلاجیه ۱۹۱-۱۹۸-۳۸۵
حلول ۱۴۲-۱۹۰-۱۹۱-۲۰۴-۲۷۹-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۶ تا ۲۹۹-۴۱۷-۴۴۰-۴۵۶
حلولی ۲۸۷-۲۹۱-۲۹۳-۳۰۹-۳۹۵-۵۲۲
حلولیه ۱۹۱-۱۹۷-۲۸۶-۳۰۹
حنفی ۴۸۷
حنیف ۳۰۰-۳۰۳-۳۰۴

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حنیفیه ۲۹۹-۳۰۰-۳۰۲
حواریین ۴۲۸
خداعیه ۱۹۱
خصیصین ۳۴۲
خوارج ۴۶۴
خیراتیه ۳۴۹
دهری ۱۹۰
دهریه ۳۲۹
رافضه ۳۹۵
رافضی ۶۴-۷۸-۷۹-۲۴۴-۲۵۷
رجبیین ۵۳۱
رفض ۲۵۲
روافض ۴۸۶
رواقیون ۳۶۴-۳۶۸
رومی ۱۴۷-۲۳۷
رهبانیه ۱۹۱
زراقیه ۱۹۱-۲۱۱-۲۸۶
زیدقه ۲۸۷-۲۹۱-۲۹۳تا۲۹۵-۳۱۰-۳۲۳-۴۸۴
زیدیه ۱۹۷
سریانی ۱۵۲
سفیانی ۷۴
سفیانیه ۱۹۱
سلسلهٔ ترتیب ۱۶۹
سند ۴۵۷-۴۸۴
سنی ۱۹۰-۱۹۲-۲۰۵-۲۶۵-۲۸۱-۲۹۱-۲۹۲-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۴-۴۸۶
سنیان ۱۹۰-۱۹۱-۱۹۷-۲۰۵-۳۸۵-۴۸۲-۴۸۴
سوریان ۱۳۷
سوفسطائیه ۳۲۹
شریکیه ۱۹۰
شماسین ۴۸۷
شیعه ۶۴-۶۵-۶۸-۷۰ تا ۷۶-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۶-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۵-۲۰۷-

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

۲۰۹-۲۱۶-۲۱۸-۲۳۱-۲۳۵ ۲۴۱ - ۲۴۴-۲۸۱-۲۸۴-۲۸۸-۲۹۱-
۲۹۶-۳۰۹-۳۱۰-۳۲۵-۳۲۶-۳۸۴-۳۹۵-۳۹۸-۴۴۷-۴۴۸ - ۴۵۳ -
۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۴ تا ۴۸۷
شیعی ۱۵۶-۲۶۵
شیعیان ۶۴-۱۷۸-۲۰۵-۲۷۶-۲۸۰-۵۳۳
صابی ۳۰۰-۳۳۱
صابئون ۲۹۹
صابئه ۱۴۲-۲۹۶تا۳۰۰-۳۰۲تا۳۰۵-۳۲۹-۳۳۰
صبویه ۲۹۹
صفوی ۲۴۶
صفویه ۲۳۲
صوفی ۲-۱۰۳تا۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۴۶-۱۴۸-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۶تا۱۵۸-
۱۶۵تا۱۶۷-۱۷۴-۱۸۳-۱۸۶-۱۹۰-۱۹۲تا۱۹۷-۲۴۹-۲۸۰-۲۹۱-۲۹۳
۲۹۹-۳۱۰-۳۸۶-۳۸۷-۳۹۴-۴۰۰-۴۶۳-۴۶۷-۴۸۱-۴۸۷
صوفیان ۲-۱۵۱-۲۸۰-۲۸۳-۳۹۳-۳۹۴-۴۱۷-۴۸۶-۵۰۳
صوفیه ۱۸-۱۰۱-۱۰۴-۱۰۶تا۱۰۹-۱۱۱-۱۲۲-۱۲۶-۱۳۶-۱۴۵-۱۵۲-
۱۵۳-۱۵۶-۱۷۴تا۱۸۱-۱۸۳تا۱۸۵-۱۸۷-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۵تا۱۹۹-۲۰۵
۲۰۸-۲۱۱-۲۱۲-۲۲۰-۲۲۱-۲۵۱-۲۵۴-۲۵۷-۲۶۷-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۹-
۲۸۱-۲۸۲-۲۸۴تا۲۹۳-۲۹۶-۲۹۹-۳۰۹-۳۱۰تا۳۱۲-۳۱۵-۳۱۷-۳۲۳
۳۲۹-۳۴۹-۳۸۴تا۳۸۶-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۲۴-۴۳۲-۴۴۷
تا۴۴۹-۴۵۷-۴۵۸-۴۶۳-۴۶۵-۴۷۳-۴۷۷-۴۸۳-۴۸۵-۴۸۸-۵۱۵
طبیعیه ۳۲۹
طریقت ۴۹۱
طریقهٔ وسطی ۱۸۰
طیفوریه ۱۹۲-۱۹۷-۳۰۹-۴۶۴
عادان ۱۵
عاذیمون ۳۳۰
عبرانی ۱۵۲
عبری ۳۹۲
عثمانیه ۱۹۰
عجم ۱۷۷-۲۲۸-۲۳۵-۲۶۳تا۲۶۵-۳۶۰-۳۶۱-۴۵۸
عرب ۱۰۶-۱۷۷-۲۲۸-۲۳۴-۲۵۱-۲۵۳-۳۰۰-۳۸۰تا ۳۸۲-۴۰۲-۴۳۴

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

۴۵۸-۴۷۵-۴۷۷-۴۸۱-۵۱۰
عربی ۲۵۷-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۸-۲۸۶-۳۸۲-۳۸۵-۳۹۲-۴۰۷
عشاق ۲۵۷
عشاقیه ۲۸۶
غالی ۲۹۹
غالیه ۱۹۱
غاویة ۱۹۱
غلات ۱۹۱-۱۹۷-۲۹۶-۳۰۹-۴۴۱-۴۵۴
غلو ۱۴۲-۴۱۷
غوث ۵۳۰
فارسی ۱۴۸-۲۵۱-۲۵۶-۲۵۷-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۱-۲۷۳-۲۷۵-۲۷۸-۲۸۴
۲۸۵-۳۱۷-۳۸۴-۴۷۳
فتحیه ۱۹۷
فلسفی ۲۸۷-۵۲۲
فیثاغورسیین ۳۴۲-۳۴۵
قدریه ۴۶۴
قرامطه ۲۱۰
قرشی ۴۰۴
قریش ۱۱۰-۴۶۷
قطب ۵۲۱-۵۳۰-۵۳۱
قلندریه ۴۴۲-۴۴۵-۴۴۷-۴۵۳-۴۵۴
کرامتیه ۳۸۵
کشفیه ۳۸۵
کلبیه ۳۵۷
کلدانین ۳۳۲
کمیلیه ۱۹۲
کوفی ۱۰۵
کیانی ۱۵۲
کیسانیه ۳-۱۹۷
گورکانی هند ۱۴۸
لاهوتیت ۱۷۱
لعساوی ۲۵۱

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

لحصوی ۴۸۵
لوط ۵۱۸
مأجوج ۱۴۹-۱۵۰
مباحیه ۱۹۷
مبتدعه ۱۹۱-۲۰۹-۲۱۰-۲۷۰-۳۹۱
مبطل ۱۶۸
متصلفه ۱۹۱
متصوفه ۱۷۷-۱۹۱-۲۹۱
مجذوبان سالك ۱۶۸-۱۶۹
مجوس ۱۱۲-۲۱۲-۲۹۶-۲۹۹-۳۲۹-۳۴۲
مرائیه ۱۹۱
مرجئه ۴۶۴
مرعشی ۲۵۳
مرعشیه ۲۵۳
مسلمان ۸۹-۲۵۷-۲۵۸-۲۶۶-۲۸۱-۴۳۹-۴۷۶-۵۳۰
مشاء ۳۸۷
مشائی ۳۸۷
مشائین ۳۶۷-۳۷۲
مشائیون ۳۶۴
مشرك ۲۹۹
معتزله ۱۹-۲۰۲-۳۹۱-۳۹۲-۴۰۱
معتزلی ۳۹۱
معروفی ۴۸۴
معروفیه ۱۹۲-۴۶۵
معطله ۱۹۷
مغول ۲۲۷
ملاحده ۲۱۰-۲۵۷-۴۸۷
ملحد ۱۹۰-۲۸۱-۲۹۳-۲۹۴-۳۲۵-۴۸۶
ملکیه ۱۴۲
منصوریه ۱۹۱
موحد ۱۵۲

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

یزیدیه ۱۹۱
یونانی ۶۲-۳۲۶-۳۶۳-۳۷۲-۳۸۲-۴۶۷
یونانیون ۳۴۸-۳۴۹
یهود ۲۹۹-۳۲۹-۴۷۶-۵۰۷-۵۱۱

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

٤ ـ فهرست نام کتابها ، رساله ها ، نوشته ها

ابطال الباطل ۲۵۲-۲۸۷
اتحاد العاقل والمعقول ۱۸۲
اثبات المعاد ۱٤۲
اثنی عشریات ثلاث ۲۵۵ـ۲۵٦ـ۲٦٤
اثولوجیا ۱۷
اثولوطیقوس ۳٦۹
اجازات ۲۲٦ـ۲٤۵
اجازةالعلامه ۲۲٤-٤۲۹-٤٤۱
احادیث الفقهیه ۲٤۹
احتجاج ٤۱۵
احقاق الحق ۲۵۲ـ۲۸۸-۲۹۰
احکام سجود ۲۵۷
احیا ۲۳ـ۳٤ـ٦۱ـ۱۰۲
اخبار العلاجیه ۲۱۱
اختیارات صغیر و کبیر ۲۸۵
اخلاق ناصری ۳۲٦
اربعین ۱۹۸ـ۲٤۲-۲٤٦ـ۲۵٦-٤٦٦ـ٤۹۳
ارشادالاذهان ۲۳۰ـ۲٤۱ـ۲۵۵ـ۵۱۵
ارشادالکبیر ۱۸٦
اسرار الامامه ۷۷

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

اسرارالايات ١٨٢
اسرارالصلوة ٢٤١
اسرار حج ٢٤١
اسطرلاب ٢٥٦-٢٦٤
اسفار اربعه ١١-١٢-١٣-١٨٢
اشارات ١٥٥-٢٩٤-٣٩٥-٤٩٠
اشعة اللمعات ١٦٩-١٧٠
اصول الديانات ١٩٠
اصول حاجبى ٢٣٣
اعتقادات ٣٩٨
اعمال الجمعه ٩٥
اكسيرالعارفين فى معرفة طريق الحق واليقين ١٨٢
اكمال الدين ٤٥٣
الاختيار فى ادعية الليل والنهار ٢٢٣
الاخلاق ٢٧٤
الازهار فى شرح لامية مهيار ٢٢٣
الاستبصار ٢١٣-٢٥٥
الاستطاعة والجبر ٢١٣
الامالى ٢٦٦
الامد على الابد ٣٦٩
البلغة ٢٢٦
التحصين فى مقامات العارفين ٢٢١-٢٢٢-٤٦٦
التهذيب فى النحو ٢٦٤
الثاقب المغير فى اصول الدين ٢٢٣
الدرالفريد فى التوحيد ٢٢١
الروح نقضاً على ابن ابى الحديد ٢٢٣
الزكوة ١٨٢
السرائر ٢١٦
السهام المارقة من اغراض الزنادقه فى الرد على الصوفيه ١٧٥
السهم السريع فى تحليل المداينة مع القرض ٢٢٣
الطرايف ١٩٧-٢٢٤

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

العبرو ديوان المبتدأ والخبر (تاريخ ابن خلدون) ١٠٢-١٤٩-١٥٢-١٩٥
٣٩٥
العشرة الكامله ٢٥٢
الفرائد العدة فى اصول الفقه ٢٢٣
الفية ابن مالك ٢٣٣-٢٥٥
الكر ٢٢٣
اللمعة الجلية فى النسيئة ٢٢١
المجلى على مذاق الصوفيه ٢٤٩-٢٥٠
المجمع ٢١٣-٣٩٩-٤٠١-٤١٥-٤٢٠-٤٢٢-٤٦٦-٤٦٩-٤٧٥-٤٧٩
٤٩٧-٥٠٠
المحرر ٢٢١
المخلاة ٢٥٧-٢٦٤
المسائل فى اصول الدين ٢٢٣
المستطرف ٤٦٦
المعتبر ٢١٣
المقتصر والموجز ٢٢١
الملخص فى الهيئة ٢٦٤
المنشور ١٧٥
الوقف من الدروس ١٠٤
الهيات شفا ٦-١٨٧-٣٧٤-٤٠٢
امالى ٥٠٤
امل الامل ٩٦-١٧٧-١٨٠ تا ١٨٢-١٨٦-١٨٨-١٩٣-٢٢٣-٢٢٥-٢٢٦
٢٢٩-٢٣٢-٢٤١ تا ٢٤٣-٢٤٥-٢٤٩-٢٥٢-٢٥٤-٢٥٦-٢٥٧-٢٦١-
٢٦٨-٤٠٣
انجيل ٢٨-٤٥-٤٥٧
انساب ٩٥-١٠٨
انموذج العلوم ٣٧٨
انوار درمولدنبى ٢٣٣
اوصاف الاشراف ٢٩٤-٣١١
اوصاف الشيعه ٧٤
ايجاز المطالب فى ابراز المذاهب ١٩-١٩٤

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بحر الاسرار ٥٣٢
بحارالانوار ٢٥٠-٢٨١-٢٨٤-٢٨٥
بحرالحساب ٢٥٧
بحرالمعارف ٦١-٦٥-٧٢-٧٥-١٦٩-٤٢٧-٤٨٣
بداية الهداية ١٨٠
برهان قاطع ٣٦٣
بستان السياحه ١٦٨-١٨٤-١٨٧-٢٥١-٢٥٤-٢٩١-٣٤١
بشارة الشيعه ١٨٣-٤٦٣
بشارة المصطفى لشيعة المرتضى ١٩٣-٢٢١
بغية المريد ٢٣٢
بلغة الرجال ١٨٨
بناء المقالة العلوية فى نقض الرسالة العثمانية ٢٢٣
بهجة الثمرة المهجة ٢٢٨
بيان ٤٧٤
بيان الاديان ٢٩٦-٢٩٩
تاريخ ابن عودى ٢٣٠-٢٣١
تاريخ الاسكندر ١٤٧
تاريخ بطركبير ٢١٠
تاريخ جعفرى ٣٧٨
تاريخ حكماء ٣٣٠-٣٦٤
تاريخ رشيدى ٤٨٧
تاريخ فرشته ٤٨٦
تام الحكمه ٤
تأويل الايات ٥٠٦
تأويلات ٥٠٦-٥٢٦
تبصرة العوام ١٧٦-١٨٧-١٨٩-١٩٤-١٩٥-٢٨٦
تبصرة المبتدى وتذكرة المنتهى ٥٢٢
تبيان ٢٨
تجريد العقايد ١٩٢-٢٩٥-٤٦٥-٤٨٤
تحفة الايمان درتعيين جهت قبلهٔ عراق ٢٤٢
تحفة الحرمين ٢٣

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

تحفة الملكية ۳۷۱
تحقيقات درآيهٔ غار ۲۵۲
تحقيق نبوت ۵۲۳
تذكرة الائمه ۲۸۵-۴۰۳
تذكرة الحكم ۳۸۱
تشريح الافلاك ۲۵۶-۲۶۴
تصفية القلوب ۱۹۰-۱۹۴
تعليقات بهبهانی ۳۱۲
تعليقات رجاليه ۲۷۱
تفسيرآيات الاحكام ۱۸۶
تفسير الكبير (تفسير فخررازی) ۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲-۱۱۴-۱۲۲
تفسيرآية الكرسی ۱۸۲
تفسيرآيهٔ نور ۱۸۲
تفسير بيضاوی ۲۳۳
تفسير سورة الجمعه ۱۸۲
تفسير سورة الطارق ۱۸۲
تفسير سورة القدر ۱۸۲
تفسير سورة الواقعه ۱۸۶
تفسير سورهٔ يس ۱۸۲
تفسير عروة الوثقی ۱۸۲
تلخيص الاثار ۳۸۳
تلويحات ۱۵۵
توحيد صدوق ۱۹۸-۴۶۰
تورات ۲۸-۱۱۲-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۹-۴۵۷-۴۷۱
توضيح المقاصد ۲۵۷
تهافة الفلاسفه ۳۲۶
تهذيب الاخبار ۲۵۵-۴۸۳
تهذيب البيان ۲۵۵-۲۵۶
ثمانيه ۳۸۱
جاماسب نامه ۳۳۸
جام جم ۲۵۱
جامع الاخبار ۷۴

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

جامع الاسرار ۱۹۵-۲۰۸-۲۲۱-۵۲۳
جامع الاصول ۵۲۱
جامع الانوار ۱۵۶
جامع الشتات ۴۱۰
جامع المقال ۴۶۴
جامع عباسی ۲۵۶-۲۵۷-۲۶۱-۲۶۴
جواب مسائل ثلاثه ۲۵۷
جواب مسائل شیخ صالح جزایری ۲۵۷
جواب مسائل مدنیات ۲۵۷
جواهر الکلام ۱۸۹-۴۶۸
حاشیه بر الهیات ۱۸۲-۱۸۷
حاشیه بر شرح مختصر عضدی ۲۵۲
حاشیه بر مطول ۲۵۷
حاشیه در رجال ۲۵۷
حاشیهٔ فقهیه ۲۵۷
حاشیه علی خلاصة الرجال ۲۶۴
حاشیه محقق دوانی ۲۳۳
حاشیهٔ میر ۲۳۳
حاوی الاقوال فی معرفة الرجال ۹۵
حبل المتین ۲۶۴
حبیب السیر ۳۰۰-۳۳۱-۳۳۵ تا ۳۳۷-۳۴۱ - ۳۴۸-۳۴۹-۳۵۲-۳۵۵ تا ۳۵۷-۳۶۳-۳۶۵-۳۷۱-۳۷۲-۴۶۷
حدایق ۶۰
حدایق الصالحین ۲۵۷
حدایق المقربین ۱۸۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۸۵
حدایق الناظره فی احکام العترة الطاهره ۱۸۱
حدوث عالم (الحدوث) ۱۸۲-۳۴۱-۳۵۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۸
حدیث الفقه ۴۷۷
حدیث النورانیه ۴۱۶
حدیث کمیل ۴۱۵
حدیقة الشیعه ۴۶-۱۸۶ تا ۱۹۰-۱۹۵-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۵-۲۰۸-۲۱۱-۲۷۹ ۲۸۵-۲۸۶-۲۹۳-۲۹۵-۲۹۶-۳۰۹ تا ۳۱۱-۳۲۳- ۳۲۵ - ۳۲۶-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۸-۴۶۳

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

حدیقة المتقین لاجل عمل المقلدین ۲۶۸
حکمة الاشراق ۱۸۲-۲۳۱-۳۳۰-۳۷۴
حکمة العرشیه ۱۸۲
حل اشکال فلك عطارد وقمر ۲۵۷
حل الاشکال فی معرفة الرجال ۲۲۳
حلیة اصحاب الصفه ۱۰۹-۲۶۸
حواشی بر تفسیر قاضی بیضاوی ۲۵۲-۲۵۶-۲۶۴
حواشی بر شرح لمعه ۲۶۷
حواشی بر معالم ۲۶۷
حواشی زبده ۲۵۷
حواشی شرح تذکره ۲۵۷
حواشی فتوحات ۳۲۴
حواشی کشاف ۲۵۷-۲۶۴
حواشی ملاسعد ۲۳۳
خزانة الخیال ۲۶۶
خزائن ۴۰۴-۴۶۸-۴۹۳
خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال ۲۵۵
خلاصة الحساب ۲۵۶-۲۶۱-۲۶۴
خلافیه ۲۶۷
خیراتیه ۱۸۵-۱۹۴-۱۹۵-۲۷۰-۲۷۹-۴۰۴
دبستان المذاهب ۱۵۲
درالمنظوم ۱۷۵
درایة (الحدیث) ۲۵۵-۲۶۴
دروس (الشریعه) ۱۸۶-۲۲۱
دساتیر ۱۴۸
دعای رجبیه ۳۲۱
دعای سمات ۳۲۱
دعای صباح ۲۵۵-۲۵۶
دعای کمیل ۳۲۱
دعای هلال ۲۵۵-۲۵۶
دواء الداء ۴۰۳

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

ديوان الصبابة ۴۰۳
ذخيره ۱۸۷-۴۰۳
ذخيرة المعاد (فى شرح الارشاد) ۱۷۷-۲۶۷
رافعة الخلاف ۱۹۵
رجال ۹۳-۱۸۳-۱۸۵-۲۲۳تا۲۲۵-۲۴۹-۲۶۲-۲۶۸-۳۱۲-۴۶۴
رساله ۱۰۲-۱۰۳
رسالهٔ اقباليه ۳۲۴
رسالة القبله ۲۵۷
رسالة الهلاليه ۲۶۴
رساله در اصول ۱۸۰
رساله درجمعه ۱۸۰
رساله در رد برملامحمد طاهر قمى ۲۶۸
رسالهٔ رد صوفيه ۲۸۵
رسالة فى الدرايه ۲۵۷
رسالة فىالرضاع ۲۶۸
رسالة فى المواريث ۲۵۷
رسالة فى ذبايح اهل الكتاب ۲۵۷
رسالهٔ قشيريه ۱۵۲-۲۹۰
رشح البال ۳۱۳
رشف النصايح ۳۸۵
رواشح السماويه ۱۹۸
روضة الانوار ۲۶۷
روضات الجنات ۱۷۷تا۱۷۹-۱۸۲-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۸-۱۹۵-۱۹۸-۲۲۴
۲۲۵-۲۲۸-۲۳۱-۲۴۲-۲۵۲
روض الجنان ۲۴۱
روضة الصفا ۳۰۰-۳۳۱-۳۴۱-۳۶۰-۳۸۲
روضة المناظر ۱۴۵
روضة الواعظين ۲۵۳
رياض العلماء ۲۳۱
زاد المسافرين ۲۴۸تا۲۵۰
زادالمعاد ۱۵۳-۱۸۶-۱۹۸-۲۸۰
زبدة البيان ۲۰۹-۴۷۵-۴۷۹-۴۸۰

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

زبدة الصحایف ۳۴۱-۳۴۲-۳۴۸-۳۵۲-۳۵۷-۳۶۳-۳۶۴-۳۷۱-۳۷۲
۳۸۰
زبده دراصول فقه (زبدة الاصول) ۲۵۶-۲۶۴-۲۶۷
زبور ۲۸-۲۹۹-۴۷۷
زوائد الفوائد ۲۲۸
زهدالنبی (از کتاب صدوق) ۸۷
زهرة الریاض فی المواعظ ۲۲۳
زیارت رجبیه ۴۱۶
سبع المثانی ۱۹۳
سرائر ۴۷۵
سعادت نامه ۴۳۲
سلاسل الحدید فی تقیید ابن ابی الحدید وردبراو ۱۸۱
سلافة العصر فی محاسن اعیان العصر ۲۵۴
سلامان وابسال ۳۹۳
سوانح سفر حج ۲۵۶
شافی ۲۰۲
شرایع الاسلام ۲۳۰-۲۵۵
شرح ارشاد در فقه ۱۸۰-۲۴۱
شرح اسباب ۳۸۵
شرح اشکال تأسیس درهندسه ۲۳۳
شرح الاربعین ۲۶۴
شرح الالفیه للشهید ۲۲۱-۲۵۰
شرح الباب الحادی عشر ۲۴۹
شرح البائیه ۹۹
شرح الفرائض النصیریه ۲۵۷
شرح الفقیه ۴۶۵
شرح اللامیه ۴۰۳
شرح لمعه ۱۷۵-۱۸۲-۲۴۳-۲۸۵
شرح المختصر النافع ۲۲۱
شرح الهدایة ۱۸۲
شرح تجرید ۱۹۷-۲۳۳

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

شرح جامی ۲۳۳
شرح چهل حدیث ۲۵۵
شرح حدیث همام فی صفات المؤمن ۲٦۸
شرح خزرجیه ۲۳۳
شرح دیوان ۵۲۰-۵۲۳-۵۳۰-۵۳۱
شرح زیارت جامعه ۲٦۸
شرح شافیهٔ جاربردی ۲۳۳
شرح شرایع ۲٤۱
شرح شرح‌الرومی علی الملخص ۲۵۷
شرح صحیفهٔ کامله ۲٦۸
شرح عضدی ۲۳۳-۲۵۷-۲۹٤
شرح علی النخبة الفقهیه ٤٦٦
شرح فصوص ۱۹۵
شرح من لایحضره الفقیه ۲٦۸-۲۷۱
شفا ۱۱٤-۱۷٦-۲۹٤
شمع الیقین ۱۹۸
شوارق ۳۱۵
شواهد ربوبیه ۱۱ تا ۱۳-۱۸۲-۳٦۷
شواهد القران ۲۲۳
صافی ۱۷۸
صحاح جوهری ۲۵۳-۲۵٤-۴۷۵-٤۷٦-٤۷۹
صحیح امام بخاری ۲۳۵
صحیح مسلم ۲۳۵
صحیحین ۲۳۱
صحیفة الصفا ۲۵۲
صحیفهٔ سجادیه ۲۵۵-۲۵٦
صراط النجاة ۲۸۵
صناعیه ۱۹۸
صوارم المهرقه ۲۵۲
صواعق ۲۰٦-٤٦۵-٤٦۷-٤۸۵
صواعق المحترقه ۲۵۲

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

طبيعيات ٣٧٤
طرايق الحقايق ٢
طوالع ٥٢٣
طهارة ١٨٨-٤٦٩
عدة الداعى ٢٢١-٤١٢-٤٧٢
عروة الوثقى ٢٥٥-٢٥٧-٢٦٤-٥٢٠-٥٢١-٥٣٢
عقايد اماميه ٢٥٢
عقايد صدوق ٣٢٣
عقد الحسينى ٢٤٢
علل الشرايع ٢٢٠-٤١٧-٤٦٤
عمدة الجليه ٢٣٠
عمل اليوم والليلة ٢٢٣
عوارف المعارف ١٠١-١٠٢-١٠٤-١٠٧-١٦٨-١٦٩-٢٩٠
عين الحيوة ١٨٦-٢٠٨-٢٥٧-٢٦٤-٢٧٩-٢٨٠-٤٧٣-٤٨٧
عين العبرة فى غبن العترة ٢٢٣-٢٢٤
عناية القصد فى معرفة الفصد ٢٣١
غرر الفوائد ٤٨٠
غوالى اللئالى ١٨٩-١٩٣-٢٤٩
غور فى الاصول ٢٠٢
غياث سلطان الورى لسكان الثرى ٢٢٦
فتح الابواب بين ذوى الالباب و بين رب الارباب فى الاستخارات ٢٢٦
فتوحات ٤١٠-٤٢١-٤٦٩-٥٠٨-٥٠٩-٥١٢-٥١٤-٥١٥-٥٢٦-٥٢٩-٥٣٠
فردوس العارفين ٦٠
فرض العلم ٥٦-٦٦
فرقان ٣-٤-٢٥-٤٢-٣٢٦-٣٣٧
فصوص ٣٨٤-٥١٤
فصول التامه ١٨٦-٢٨٦
فصول فرغانى ٢٣١
فضل الكوفة ٩٥
فقه احوطه ٤٨٦-٤٨٧
فقه الرضا ٤٢٧-٤٨٣

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

فقه دروس ٤٦٣-٤٧٤
فلاح ٢٢٧-٢٢٨
فوائد الاخبار ٢٦٢
فوائد الدينية فى الرد على الحكماء والصوفيه ١٧٧
فوائد الرجاليه ٩٤
فوائد الصمديه (فى علم العربيه) ٢٥٥-٢٥٦-٢٦٤
فهرست بحار ١٩٤
قابوس نامه ١٥١
قاموس ١٥-٥٥-٦٤-٩٢-١١١-١١٣-١٣٦-٤٦٦-٤٦٧
قاموس اكبر ساواذاويوس ٢٩٤
قانون٢٥٩
قبس المصباح ٩٤
قرآن ٢١-٤٠،٤٢-٥٣تا٥٥-٦٩-٧٠-١٠٢-١٠٤-١٠٨-١٠٩-١٢٣-١٣١ ١٤٥-١٤٧-١٤٨-١٦٣-١٧٦-٢٠٦-٢١٢-٢١٣-٢٢٥ ٢٢٩-٢٣٠-٢٣١ ٢٤٠-٢٥٧-٢٥٩-٢٧١-٢٧٦-٢٩٥-٢٩٦-٢٩٧-٣٠١-٣٢١-٣٧٦-٣٧٩ ٣٩٢-٤٠٦-٤١٤-٤٢٠-٤٣٢-٤٤٤-٤٤٩-٤٥١-٤٦٣-٤٦٩-٤٧٠-٤٧٢- ٤٧٤تا٤٨٢-٤٨٥-٤٩٨-٥٠١-٥١١-٥١٣-٥١٦-٥٢٠-٥٢٣-٥٢٥-٥٢٩
قرب الاسناد ٢٠٩
قطع المقال ١٨٥
قواعد الاحكام ٢٥٥
قواعد علامه ٢٣٠-٤٧٥-٤٨٣
كافى (اصول - توحيد - حجت - شروح - روضة) ٢-١٤-١٦-٢٠-٢٢ تا٣١-٣٣-٣٥-٤٢تا٤٥-٤٧تا٥٠-٥٢-٥٤-٥٧تا٥٩-٦١-٦٥-٧٢-٧٤-٧٨ ٧٩-٨١-٨٥ تا ٩٢-١٠٦-١١٣-١٣٨-١٤١-١٤٥-١٤٩-١٥٧تا١٥٩-١٦٨ ١٧٣-١٧٤-١٧٨تا١٨٠-١٨٢-١٩٦-٢٠٠-٢٠١-٢٠٥-٢٠٧-٢١٠-٢١٤ ٢٢٠-٢٣٩-٢٥٥-٢٨٥-٢٩٣-٣١٨-٣٢١-٣٢٢-٣٣٧-٣٩٤-٣٩٨-٣٩٩ ٤٠٢-٤١٢-٤١٤-٤١٧-٤٢١-٤٢٢-٤٢٨-٤٧٠-٤٧١-٤٧٢-٤٩١-٤٩٦ ٤٩٧-٤٩٩-٥٠١-٥٠٢-٥٠٦-٥١٨-٥٢٤
كافيه ٢٣٠
كامل ١٤٦-٤٠٣-٤٦٧
كسر الاصنام الجاهلية فى كفر جماعة الصوفيه ١٨٢-٣٧٢

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

کشاف ۱۱٤-۲۹۹-٤۰٥
کشف البراهین ۲٤۹-۲٥۰
کشف الحجة ۲۰۰-۳۲۳
کشف الحقیقة ٤۱٥
کشف الریبة فی احکام الغیبة ۲۱۹
کشف الغطا ۱۸٤
کشف المحجوب ٥۳۰
کشف المراد ٤٦٥-٤۸٤
کشکول ۹۹-۱۹۷-۲٥۲-۲٥٦-۲٦٤-۳۳۰-۳٦۳ تا ۳٦٥-۳۸۳-٤۰۱
٤۰۳-٤۱۲-٤۱٥-٤٦۲-٤٦٦
کفایة الفقه ۱۷۷-۲٦۷-٤۷۷-٤۸۲
کفر والایمان ٥٥-٦۹-۷٥-۸۲
کلمات الطریقه ۱۸۳
کنز ۲۳٦
کلید بهشت ۱۹۸
کمال شهر رمضان ۲۲۷
گلشن راز ۱٦۳-۱٦٤-۱۸۳-۲۸۷-٥۲۲
گوهر مراد ۱۹۸-۳۱٥-۳۸٦
لغز الزیده ۲٥۷
لمعات ٤۰٦-٤۷۳-٤۷٤
لؤلؤ ۱۷۹تا۱۸۱-۱۸۳-۱۸٦-۲۲۸-۲٥۷-۲٥۸
لؤلؤة البحرین ۱۸۸-۲٤۳-۲٤۹-۲٥٤-۲۷۰
مبسوط ٤۷٤
متمم الامل ۱۸۲-۱۸٦
مثنوی ۱۸۳-۲۰۷-۲٥۲-۲٥۸-۲۹٦-۳۰۲-٤۱۱-٤٤۰-٤٥٦-٤٦۹-٤۸۸
مجالس المؤمنین ۷٦-۹۳-۱٥۳-۱٥۷-۱٥۸-۱۹٥-۱۹۸-۲٤۸-۲٤۹-۲٥۱
۲٥۲-۲۸۸-۳۷۹-۳۸٤-۳۹۳-٤۸٥-٥۰٦-٥۲۲
مجلی ۱۹۲-٤۲۹-٤۳۱-٤٦۰-٤۸٥-٥۰٦-٥۱۱-٥۲٥
مجمع البحرین ۹٤-۲٦۲-٤۹۳
مجمع البیان ۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲تا۱۱٤-۱۳۸-۱٤٦-۱٤۹-۲۰۳-۲۰۷-۳۳٦
٤۳٤
مجمع الفایده ۱۸۸

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

محاسبة النفس ٢٢٦
محجة البيضا ٢٣٠
مختصر الاصول ٢٥٧
مختصر الانواء ٩٥
مختصر النافع ٢٥٥
مختلف الشيعه ٢٥٦
مخزن ٥٠٥
مرآت ٤٢٨-٤٩٣-٥٠٠
مرآة الحق ١٨٧
مرآة المحققين ٢٥٢
مراحل السالكين ٢٤
مراصد الاطلاع ٢٥٣
مرصاد العباد ٤٩٣-٤٩٧
مروج الذهب ١١٥-١٣٧-١٤٥-١٤٧-٣٧٦-٤٠١
مسائل الطريقه ٤٤٦
مسائل قدسيه وقواعد ملكوتيه ١٨٢
مسكن الشجون ٢٠٠-٣٢٣
مسكن الفؤاد ٢٤١
مشارق الانوار ٧٧
مشاعر ١٨٢
مشرق الشمسين واكسير السعادتين ٢٥٦
مصائب النواصب ٢٥٢
مصباح ٩٤
مصباح كفعمى ٤٨٤
مطالع الانوار ٣-١٥٥
مصباح الزائر ٢٢٦
مصباح الشريعه ٦٠-٤٣٥-٤٨٣
مصباح الكبير ٤٧٢
مصباح الفة ٤٧٥
مطول ٢٣٣
مظهر العجايب ٤٦٥
معالم الاصول ٥٥

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

معاهد التنصیص درشرح شواهد التلخیص ۲۳۷
معجم البلدان ۲۵۱
معین المعین ۲۴۹
مفاتیح النجاة ۲۶۷
مفتاح اسرار الحسینی ۴۳۰
مفتاح الفلاح ۲۵۶-۲۶۴
مفتاح الکرامه ۴۷۶
مقامات العارفین ۲۹۴-۳۱۱-۳۹۳-۳۹۵
مقامات شیخ ۱۵۹
مقامع الفضل ۱۸۵
مقتل امیر المؤمنین ۲۳۳
مقصد الاقصی ۱۶۹-۱۷۱-۵۱۹
مقنعه ۴۸۳
ملل و نحل شهرستانی ۱۴۷-۱۹۵-۱۹۷-۲۰۲-۲۹۷-۳۲۹-۳۳۵-۳۳۸-۳۴۱-۳۴۲
۳۴۸-۳۵۰-۳۵۲ تا ۳۵۴-۳۵۶ تا ۳۶۴-۳۶۶-۳۷۲ تا ۳۷۴-۳۷۶-۳۷۸-۳۸۰
مناجات شعبانیه ۴۲۹
منازل السائرین ۴۱۶-۴۶۶
مناظرة الملاء الهروی ۲۴۹
منبع الانوار ۱۹۵
منتهی السؤال ۴۵۲
منتهی المقال ۵۸-۹۳ تا ۹۵-۱۸۰-۱۸۴-۲۰۲-۲۱۵-۲۱۷-۲۲۴-۲۲۶
منطق الشفا ۳۷۴
من لایحضره الفقیه ۲۵۵-۲۷۸-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۹
منهاج ۲۳۳
منهاج السایرین ۴۲۷
منهاج الکرامه ۲۹۱
منیة المرید ۲۴۱-۲۴۶-۲۴۸-۳۸۴-۴۷۲
مواقف ۲۷۹
مولدالنبی (تاریخ) ۶۸-۱۱۳
نثراللئالی ۲۵۰
نجاح الساعی فی الدعوات ۲۲۱

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

نجاسة الماء القليل بالملاقاة ٢٥٢
نسبت اعظم جبال نسبت به قطر كرهٔ ارض ٢٥٧
نص النصوص ١٩٥
نصوص ١٥
نظام الاقوال فی احوال الرجال ٢٦١-٢٦٤
نفثة المصدور فی رد الصوفيه ١٨٤
نفحات ٤٣٨-٤٨٨-٥٢٢
نفحات الانس ١٥١-١٦٧تا١٦٩-١٩٠-١٩٥-٢٨٢-٣٢٤
نفحات الملكوتيه فی الرد علی الصوفيه ١٨١
نقدالرجال ٢٤٣-٢٥٧
نوادرالاصول ٥١٥
نواميس ٣٦٦
نورالهدايه ١٩٣
نهاية ٣٠٠-٤٧٥-٤٨٠
نهج البلاغه ٣١-٣٥-٣٨-٤٢-٦٠-٨٦-٩٥-١٦٨-١٩٢-٢٠٧-٢٢٠-٢٥٨
٣١٩-٤٠٢-٤١٨-٤٢٤-٤٤٢-٤٦٠-٥٣٢
نهج الحق ٢٨٧تا٢٩٣
واردات قلبيه ١٨٢
وافی ٢٦١-٤٧٧
وافيه ١٨٠
وفات فاطمه ٢٣٣
وفيات ٣٩٣-٤٦٧
وقف (دروس) ١٥٣-١٩٨-٢٧٩-٣٩٤-٣٩٨
هادی الی النجاة من جميع المهلكات ١٩٠-١٩٤
هداية الخير ٤٩٣
هدايت درحكمت ١٩٨
هندسهٔ بطلميوس ٢٩٤

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

از انتشارات

کتابخانه سنائی

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

دراثبات مذهب حنیف ورد هردو قول سخیف

ومقدمات هردوطایفه عقیم وسخنان هریك سقیم است واگر نظر بجامعیت انسان و مراتب او نموده بودند چنانچه حنیفیه بدان پی برده‌اند چنین پریشان نمیگفتند وشرح ادله واجوبهٔ صابئه‌وحنیفیه درجای‌خود مذکورومسطور است ونعم قال‌السنائی .

آسمانهاست در ولایت جان　　کارفرمای آسمان جهـان

قال علیه‌الصلوة والسلام .

اتزعم انك جرم صغیر　　وفیك انطوی‌العالم‌الاکبر .

مناظرهٔ حضرت خلیل بااصحاب اشکال

خلاصه چون حضرت ابراهیم علیه‌السلام ازجانب حق‌مبعوث گردید با هردوفرقه مناظره نمود قال‌الله تعالی **وتلك حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه ترفع درجات من نشاء .**

وابتداء با اصحاب اشخاص اقامهٔ حجت نمود وآزر که عم آنجناب یابقولی پدر او است چون اعلم قوم بود بعمل اشخاص واصنام ورعایت احکام تنجیم ونقش‌خواتیم وترتیب البسه وابخرهٔ مناسبه هریك ازاین سیارات وباین سبب تمام اموربیوت‌الاصنام و ساختن و فروختن آنها بنظرآزرباید عرضه بدارند لهذاجناب خلیل (ع) غالب مناظره باوی‌مینمود کما قال‌الله تعالی فی سورة‌الانعام **واذقال‌ابراهیم‌لابیه‌آزراتتخذ اصناماًالهة انی اریك وقومك فی ضلال مبین .**

وفی سورة مریم **اذقال لابیه یا ابت لم تعبد مالا یسمع ولایبصر ولا یغنی عنك شیئاً** ای پدر اگر درخلقت خود بدیدهٔ بصیرت نظر کنی‌می‌بینی که فطرت وخلقت تواشرف تمام مخلوقاتست وآثارسماویه وانوارعلویه واسرار ملکوتیه در تو اظهر است وباآنکه سمیع وبصیرونافع وضاری چگونه جسمیکه مصنوع خود تواست ومراتب متنزله ازوجودتست ونه گوش شنوا ونه دیدهٔ بینا دارد میتواند درتوتصرف کرده نفعی یاضرری رساند **اتعبدون ماتنحتون والله خلقکم وماتعبدون** معطی‌الوجود حقست وفاقدهر مرتبه چون تواند معطی‌همان مرتبه شود .

ذات نا یافته از هستی بخش　　چون‌تواند که شود هستی‌بخش؟

وازبدیهیات است که معرف شیء باید مساوی و اجلی باشد از معرف و صانع بت اشرف ازمصنوع است ونتوان وسیله قرارداد وچون بادلهٔ واضحه وحجج‌لامعه مدلل‌داشت براو که این‌اصنام که‌آفریدهٔ خود ومخلوق‌ومصنوع‌تست واسطه‌وشفیع تودرنزدرب‌الارباب متصورنیست بشوند دراثبات اقرب‌الوسائل واشرف‌الوسایط که انسان کامل و نفس نفیس حضرت خلیلی است شروع نمود **فقال یا ابت انی قد جائنی من‌العلم مالم یاتك فاتبعنی اهدك صراطاًسویاً** ای پدربدرستیکه مراالبته عنایت شده ازعلم لدنی‌آنچه راکه بتو نرسیده پس پی سپرمن باش ومتابعت من کن که راه یابی‌ازیمن برکات صحبت

Marifat.com